هو

121

مكتوبات

مجموعه 108 رساله

**رئيس السّلسله و اب الطّائفه و سيد الطّريقه القطب الازلي و العالم العلي ابن عبدالله**

حضرت سید نورالدّین شاه نعمت الله ولی طاب ثراه

مقابله و جمع‌آوري نسخ به كوشش محمّد رسا

**فهرست مطالب**

[**مقدمه** 6](#_Toc253781125)

[رساله وجود 14](#_Toc253781126)

[رساله وجودیه 17](#_Toc253781127)

[رساله ایجادیه 20](#_Toc253781128)

[رساله توحید 25](#_Toc253781129)

[رساله تحقیقات 36](#_Toc253781130)

[رساله احدیت 52](#_Toc253781131)

[رساله نكات (رساله اول) 54](#_Toc253781132)

[رساله نکات (رساله دوم) 60](#_Toc253781133)

[رساله نکات (رساله سوم) 64](#_Toc253781134)

[رساله نکات (رساله چهارم) 76](#_Toc253781135)

[رساله كشف الاسرار 88](#_Toc253781136)

[رساله مقدمات 98](#_Toc253781137)

[رساله تعریفات 103](#_Toc253781138)

[رساله هدایت 120](#_Toc253781139)

[رساله مراتب (رساله اول) 130](#_Toc253781140)

[رساله مراتب (رساله دوم) 138](#_Toc253781141)

[رساله مراتب (رساله سوم مراتب رندان) 142](#_Toc253781142)

[رساله عین 163](#_Toc253781143)

[رساله بیان 175](#_Toc253781144)

[رساله برازخ (رساله اول) 189](#_Toc253781145)

[رساله برازخ (رسالۀ دوم) 204](#_Toc253781146)

[رساله مكاشفات 212](#_Toc253781147)

[رساله اصول 236](#_Toc253781148)

[رساله عیون 241](#_Toc253781149)

[رساله انعامات 263](#_Toc253781150)

[رساله فیوضات 282](#_Toc253781151)

[رساله رموز 288](#_Toc253781152)

[رساله اسرار (رساله اول) 298](#_Toc253781153)

[رساله اسرار (رساله دوم) 310](#_Toc253781154)

[رساله فصول (رساله اول) 316](#_Toc253781155)

[رساله فصول (رساله دوم) 322](#_Toc253781156)

[رساله توحید 368](#_Toc253781157)

[رساله اذواق (رساله اول) 372](#_Toc253781158)

[رساله اذواق (رساله دوم) 382](#_Toc253781159)

[رساله امانات 394](#_Toc253781160)

[رساله شهودیه 399](#_Toc253781161)

[رساله الهامات 401](#_Toc253781162)

[رساله لوایح 415](#_Toc253781163)

[رساله شرح لمعات 429](#_Toc253781164)

[رساله ذوقیه 509](#_Toc253781165)

[رساله لطایف 512](#_Toc253781166)

[رساله در تعریف روح 519](#_Toc253781167)

[رساله نفخه روحیه 520](#_Toc253781168)

[رساله روح اعظم 522](#_Toc253781169)

[رساله منظوم ارواح 524](#_Toc253781170)

[رساله لطیفه 529](#_Toc253781171)

[رساله معرفت 530](#_Toc253781172)

[رساله معارف 534](#_Toc253781173)

[رساله نفس 544](#_Toc253781174)

[رساله معرفت نفس 546](#_Toc253781175)

[رساله حواس 549](#_Toc253781176)

[رساله خیال 553](#_Toc253781177)

[رساله تجلی انواع 558](#_Toc253781178)

[ترجمه رساله تجلی انواع 559](#_Toc253781179)

[رساله موت و حیات 560](#_Toc253781180)

[رساله منشئات 562](#_Toc253781181)

[رساله جبر و قدر 566](#_Toc253781182)

[رساله تحقیق فصوص الحکم 568](#_Toc253781183)

[رساله شرح فص الاول من فصوص الحکم 583](#_Toc253781184)

[رساله جواهر در ترجمۀ نقوش فصوص الحکم 616](#_Toc253781185)

[رساله شرح ابیات فصوص الحکم 637](#_Toc253781186)

[رساله فاتحه 680](#_Toc253781187)

[رساله در بیان ثمرات فاتحة الکتاب 681](#_Toc253781188)

[رساله تفسیر اسرار القرآن فی بیان مراتب الایمان و شئون الانسان 683](#_Toc253781189)

[رساله حروف (رساله اول) 768](#_Toc253781190)

[رساله حرف 770](#_Toc253781191)

[رساله تحقیقات حروف 776](#_Toc253781192)

[رساله اسرار حروف 785](#_Toc253781193)

[رساله در بیان حروف اصلیه و ماهیت 787](#_Toc253781194)

[رساله در اسرار الحروف 788](#_Toc253781195)

[رساله «ها» 802](#_Toc253781196)

[رساله عینیه 809](#_Toc253781197)

[رساله در تحقیق معنی ولایت 811](#_Toc253781198)

[رساله ارشاد الطالبین 814](#_Toc253781199)

[رساله قطبیه 817](#_Toc253781200)

[رساله خلیفۀ حق 824](#_Toc253781201)

[رساله تاج نامه 825](#_Toc253781202)

[رساله فقریه 828](#_Toc253781203)

[رساله منظوم فقریه (رساله اول) 830](#_Toc253781204)

[رساله منظوم فقریه (رساله دوم) 834](#_Toc253781205)

[رساله نسبت خرقه 836](#_Toc253781206)

[رساله سلوک 838](#_Toc253781207)

[رساله محبت نامه 851](#_Toc253781208)

[رساله فی بیان مقامات القلوب 855](#_Toc253781209)

[ترجمه رساله در بیان مقامات دل 856](#_Toc253781210)

[رساله توکل 857](#_Toc253781211)

[رساله خلوت 859](#_Toc253781212)

[رساله بلوغ کمال و کمال بلوغ 860](#_Toc253781213)

[رساله اسرار العبادات 861](#_Toc253781214)

[رساله در بیان حج 890](#_Toc253781215)

[رساله تسبیح 894](#_Toc253781216)

[رساله بیان معراج 896](#_Toc253781217)

[رساله مهدیه 897](#_Toc253781218)

[رساله ادب 901](#_Toc253781219)

[رساله فی تحقیق معنی الجنات 902](#_Toc253781220)

[ترجمه رساله در تحقیق معنی بهشت‌ها 906](#_Toc253781221)

[رساله تحقیق الایمان 909](#_Toc253781222)

[رساله فی تحقیق الایمان 913](#_Toc253781223)

[رساله منظومۀ ایمانیه 914](#_Toc253781224)

[رساله نصیحت نامه 916](#_Toc253781225)

[رساله نصیحت‌نامۀ سید خلیل الله (ولده) 919](#_Toc253781226)

[رساله نصیحت‌نامه خلیفةالله فی ارضه 924](#_Toc253781227)

[رساله نصایح منظومه 928](#_Toc253781228)

[رساله مکتوبات شاه 930](#_Toc253781229)

[رساله سئوال و جواب 932](#_Toc253781230)

[رساله سئوال و جواب منظوم 943](#_Toc253781231)

[رساله بیان اصطلاحات (رساله اول) 948](#_Toc253781232)

[رساله بیان اصطلاحات (رساله دوم) 1028](#_Toc253781233)

هو

121

**مقدمه**

رَئیس السّلسله و اَبُ الطّایفه و سید الطریقه، العالم العلی جناب سید شاه نعمت الله ولی. نام مبارکش سید نعمت الله فرزند عبدالله، به طوری که خود آن جناب نظماً فرموده است نسب جسمانی وی به بیست واسطه به حضرت رسول (ص) می‌رسد که می‌فرماید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نعمت اللّهم وز آل رسول قرة العین میر عبدالله پدر او محمّد آن سید باز سلطان اولیاء جهان |  | محرم عارفان ربّانی مرشد وقت و پیر نورانی که نبودش به هیچ رو ثانی میر عبدالله است تا دانی |

تا آخر که فرماید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیستم جدّ من رسول خداست |  | آشکار است نیست پنهانی |

لقب مبارک وی سید نورالدّین و آباء گرامش در شهر حلب ساکن بوده‌اند، پدرش سید عبدالله از حلب به کیج و مکران آمد و پس از مدتی توقف در مکران با خوانین شبانکاره فارس وصلت نمود و به این سبب عزیمت کوه بنان کرمان کرده در آنجا متوقف شد. ولادت حضرت شاه نعمت الله در کوه بنان در سال هفتصد و سی و یک روی داده که منسوب به خود آن جناب است که فرموده تاریخ تولّد من ذال منقوط است. جنابش پس از تحصیل علوم ظاهری نزد عدّه‌ای از فضلا و علماء از قبیل شیخ شمس الدّین مکّی و سید جلال الدّین خوارزمی و قاضی عضدالدّین و شیخ رکن الدّین شیرازی و تکمیل فضایل صوری، طالب کمالات باطنی گردیده و به صحبت اولیاء الله روی آورده هر جا نشانی از بزرگی و شیخی می‌یافت بی‌درنگ به آن سو می‌شتافت و در وادی طلب مسافرتها نموده ریاضتها کشیده و رنج‌ها دیده است. حضرت شاه پس از گردش ایران به مسافرت ممالک توران و دیار عرب پرداخت و به صحبت بسیاری از مشایخ عظام و عرفای والامقام عصر خود از قبیل سید اخلاطی در مصر و قطب الدّین رازی در مکّه و غیره رسیده. ولی از ملاقات و مصاحبت آنان چهرۀ مقصود بر وی نمودار نگردید تا اینکه در مکّه معظمّه شرف حضور جناب شیخ عبدالله یافعی را دریافت و در خدمت وی مقصود را حاصل دید. آنگاه به امر آن جناب مدت هفت سال مشغول ریاضات و مجاهدات مختلفه گردید چنانکه گاهی به خدمت شبانی مأمور می‌شد تا مراتب سلوک را طی، و به ذروه کمال رسید و به دریافت اجازۀ ارشاد و تلقین عباد مفتخر گردیده و به اشاره جناب شیخ عبدالله به وطن مألوف بازگردید. جنابش در مراجعت از مکّه از خطّه ماوراء النهر عزیمت ایران فرمود و در شهر سبز نزدیک سمرقند چندی توقف نمود و در کوههای آنجا اربعیناتی به پایان برد و در آن ولایت جمعی کثیر و جمّی غفیر دست ارادت به دامان حضرتش زده شرف توبه و تلقین یافتند. گویند عدّۀ ارادتمندان وی در توران و خوارزم قرب صدهزار نفر شدند از این رو بعضی از مفسدین و مغرضین از جمله امیر کلال بخاری که منسوب به سلسله نقشبندیه بود، به امیر تیمور پادشاه وقت عرضه داشت که جناب سید با این عدۀ کثیر که ارادتش می‌ورزند اگر داعیه کند مجال مقاومت نخواهد بود! امیر تیمور به ملاقات جناب شاه آمده عرض کرد: این ملک موطن شما نیست مناسب چنان است که به سمت دیگر عزیمت فرمائید. جناب شاه به مراقبه رفته سپس فرمود: می‌رویم ولی پس از خوردن نان و حلوای فوت امیر کلال! و همانطور هم شد زیرا هنگام حرکت از سمرقند نان و حلوای فوت امیر کلال را آوردند، حضرتش لقمه‌ای تناول فرموده و حرکت نمود. به هر حال جناب شاه از سمرقند به طرف مرو روانه و از آنجا به مشهد مقدّس حضرت رضا (ع) مشرّف گردید و یک اربعین در آنجا بسر آورده متوجّه هرات گردید و در آن بلد به پیروی از سنّت جدّ بزرگوارش صبیۀ میر عماد الدّین حمزه حسینی را به حباله نکاح درآورد و پس از مدتی توقف از هرات متوجّه مولد خود کوه بنان گردیده در آنجا نزول اجلال کرد. در کوه بنان خداوند فرزند ارجمندش شاه خلیل الله را به وی عطا فرمود. پس از هفت سال توقف در کوه بنان به دیدن یزد میل کرد. به آن صوب مسافرت نمود، و در تفت یزد مقام کرد و طرح خانقاه و عمارتی آنجا ریخت و آسیائی و باغی احداث نموده پس از مدتی توقف در تفت عزیمت کرمان فرمود و از کرمان روزی برای تفرج به سرآسیاب ماهان تشریف فرما شد، گویند پیر زالی سفره نانی و کاسۀ ماستی از سر اخلاص حضور وی آورده استدعا نمود که وی در ماهان رحل اقامت افکند. آن جناب قبول فرموده ساکن ماهان گردید و تا آخر عمر ساکن همانجا بود.

سر سپردگان و راه یافتگان بر دست وی بیرون از شمار و مشایخ و بزرگانی که به درک صحبت وی رسیده و از برکات انفاس قدسیه اش بهره مند گردیده‌اند بسیار است که به نام عده‌ای در ذکر معاصرین وی اشاره می‌شود. تألیفات و رسالات علمی و عرفانی و ادبی حضرتش به فارسی و عربی بیش از سیصد رساله و تصنیف کوچک و بزرگ و دیوان اشعار شورانگیز و غزلیات شوق آمیزش بی‌نیاز از تعریف و توصیف است. در قصیده منسوب به آن حضرت که با مطلع قدرت کردگار می‌بینم شروع می‌شود بسیاری از وقایع و اخبار آینده در آن اشاره شده که مشهور و معروف است. حضرتش متجاوز از یکصد سال عمر یافت و هفتاد و چهار سال آن را مستقلاً بر مسند قطبیت و ارشاد عباد متّکی و به هدایت طالبان حقیقت اشتغال داشت. در سال هشتصد و سی و چهار خلافت و جانشینی خود را به فرزند ارجمندش سید برهان الدّین خلیل الله تفویض و وی را مأمور تربیت سالکان و مراقبت و حفاظت خانقاه و مریدان فرمود و خود رخت به عالم بقا کشید و در ماهان در مزار متبرّکی که الآن مطاف عارفان و درویشان است مدفون گردید رحمت الله علیه.

**مشاهیر معاصرین آن جناب از مشایخ و بزرگان عرفا:**

1 میر سید علی همدانی؛

2 خواجه اسحق ختلانی؛

3 پیر جمال الدّین اردستانی؛

4 شاه قاسم انوار؛

5 شیخ صدر الدّین اردبیلی؛

6 خواجه بهاء الدّین نقشبندی؛

7 خواجه محمّد پارسا؛

8 خواجه ابونصر پارسا؛

9 مولانا نظام الدّین خاموشی؛

10 جلال الدّین یوسف اوبهی؛

11 خواجه علاء الدّین چشتی؛

12 نورالدّین حافظ ابرو؛

13 سید محمد نوربخش؛

14 شیخ زین العابدین ابوبکر خوافی؛

15 سید نظام الدّین محمود ملقب به داعی الله.

**از علماء و فقهاء:**

1 ابوعبدالله شمس الدّین محمّدبن مکّی معروف به شیخ شهید اول؛

2 شیخ رکن الدّین شیرازی؛

3 سید جلال الدّین خوارزمی؛

4 عبدالرّحمن بن رکن الدّین معروف به قاینی عضدالدّین؛

5 سید علی بن محمد بن علی شهیر به میر سید شریف جرجانی؛

6 خواجه افضل الدّین محمد صدر ترکه اصفهانی؛

7 مشرّف الدّین اسمعیل بن ابی بکر شافعی مشهور به ابن الحرمین؛

8 احمدبن محمد بن فهد حلّی مؤلف عدّة الدّاعی که از بزرگان فقهای شیعه است و در تصوّف او نیز شک و اختلافی نیست.

**از سلاطین و امراء:**

1 امیر تیمور گورکانی و پسرش شاهرخ میرزا.

از شعرا و حکما:

1 بابا سودائی ابیوردی؛

2 شیخ شرف الدّین علی یزدی؛

3 محمد شیرین مغربی؛

4 شیخ ابواسحق معروف به شیخ اطعمه؛

5 میر مختوم شیرازی شاعر.

چون به ذکر فرمایشات شورانگیز و کلمات حقایق آمیز آن حضرت با بودن تألیفات و رسائل وی که حاوی همه قسم مطالب و معارف و دقایق و نصایح است در اینجا احتیاج نیست و این مختصر گنجایش حتّی شمّه‌ای از افاضات عالیه و فراوان آن حضرت را ندارد، لذا از ورود در آن باب صرف نظر شده خواهندگان را به تألیفات دقیقه آن حضرت ارجاع می‌دهد و فقط به ذکر چند کرامت از وجود فایض الوجودش اکتفا می‌ورزد:

مشهورترین كرامت آن جناب که در همه تذکره هائی که شرح حال ایشان را نوشته، ذکر شده همان قضیه آن حضرت با امیر تیمور و ظهور مصداق گر جهان را خون بگیرد مال مال، کی خورد مرد خدا الاّ حلال که شرح آن چنین است که چون هجوم خلایق به ورود در سلک ارادتمندان حضرت شاه و ازدحام عام برای توبه و تلقین به حضورش به سمع امیر تیمور رسید، از کثرت مریدان و رغبت مردمان و تشرّف حضور آن جناب ترسیده حضرتش را به هرات طلبید. وی حسب الامر سلطان عازم هرات شد و برای مدّتی در آنجا رحل اقامت افکنده همواره به کار خویش که نشر علوم ظاهر و بسط و ظهور کمالات باطنی بود مشغول و در هدایت خلق کماکان سعی بلیغ مبذول می‌فرمود، چنانکه جمعی از امراء سلطان نیز بدائرۀ ارادت آن حضرت وارد شدند و به مراسم خدمت قیام داشتند، و با اینکه خود سلطان هم غالباً حضورش شرفیاب و از برکات مصاحبت آن حضرت مستفیض می‌شد مع ذلک به سبب استغنائی که طبعاً آن حضرت در سلوک با سلطان ظاهر می‌فرمود غبار کدورتی بر خاطر سلطان نشسته بود، و ظاهراً همین غبار کدورت باعث شد که امیر تیمور چنین سؤال معترضانه و در تعقیب آن چنان امتحان مغرضانه‌ای از حضرتش بنماید که روزی در هنگام مصاحبه با آن جناب عرض کرد که: با آنکه شما به ولایت معروف و به زهد و تقوی موصوف هستید چگونه است که می‌بینم با امرای دولت من و محتشمان اردو مصاحبت و مجالست و در اکل و شرب با آنها مشارکت می‌فرمائید و از لقمه‌های شبهه ناک بی‌پروا تناول می‌نمائید؟ آن حضرت در جواب تبسمی فرموده گفت:

گر بگیرد خون جهان را مال مال کی خورد مرد خدا الاّ حلال

البته این جواب وی را قانع نکرد و پسند خاطر وی نیفتاد بلکه ممّد اعتراض و مؤید بدبینی حتّی تکدّر خاطر وی گردید، از این رو در مقام امتحان آن حضرت برآمده و محرمانه به خوانسالار خود دستور داد که فردا برّه‌ای به طریق ظلم و جور از مظلومی ناتوان گرفته به طبّاخ دهد که از آن اقسام اطعمه ساخته موقع نهار بر سر سفره وی گذارد، و ضمناً از حضرت شاه استدعا نمود که ناهار فردا را در مصاحبت وی صرف نمایند. خوانسالار به فرموده عمل نمود و از پیره زنی نحیف برّه‌ای به جبر گرفته به طبّاخ داد، وی نیز انواع اطعمه ساخته بر سفره سلطان گذارد، چون سلطان به اتّفاق حضرت شاه ولی به سفره نشستند، سلطان به تواضع تمام از هر قسم غذای مطبوخ از برّۀ مزبور تقدیم حضرتش می‌نمود و وی بسم الله گفته میل می‌فرمود. پس از خاتمۀ ناهار سلطان گفت این چه حالت است که می‌بینم، غذائی که می‌دانم بی‌شبهه حرام است بدون تأمّل میل فرمودید و حلال دانستید؟! آنگاه ماجرای برّه گرفتن از پیره زن را مشروحاً عرض کرد. آن حضرت فرمود بهتر است تحقیق و تفتیش بیشتری در این باب بفرمائید که شاید حکمتی در آن نهفته باشد. سلطان دستور داد پیره زال صاحب برّه را به مجلس حاضر کرده شرح قضیه را از وی سؤال نمود. پیره زال گفت:‌ای شاهِ جهان فرزندی دارم که به سرخس به جلاّب کشی رفته بود و مدتی از وی بی‌اطلاع بودم و اخبار اضطراب آمیز و وحشت خیز از وی می‌شنیدم، نذر کردم که اگر به سلامت باز آید برّه‌ای نیاز خدمت سید نعمت الله نمایم، روز گذشته پسرم به سلامت باز آمد، طبق نذر خود برّه‌ای به خدمت سید می‌بردم که غلامان سلطان آن را به عنف و جبر از من گرفته و به مطبخ شاهی آوردند و به زاری من اعتنائی نکردند. شاه از شنیدن این سخن شرمسار و منفعل شده از حضور مبارکش عذر خواهی نموده خواستار عفو گردید، آنگاه رخصت داد که حضرتش به وطن مألوف مراجعت فرماید.

دیگر آنکه در مسافرت مصر با چند نفر از اصحاب به ملاقات میر سید حسین اخلاطی تشریف می‌برد، هنگامی که به قرب محل می‌رسند، میر حسین آگاه شده به ملازم خانقاه خود دستور می‌دهد که جناب شاه و اصحاب را در صفّه‌ای که نزدیک خلوت وی است وارد کنند و قبل از ورود طبقی نُقل آنجا جهت ایشان می‌فرستد. جناب شاه پس از ورود مختصر تأملی نموده می‌فرماید بهتر است به محلی دیگر برویم و از صفّه بیرون می‌روند، بلافاصله سقف فرو می‌ریزد و همه متعجب می‌شوند. سپس سید حسین از خلوت بیرون آمده در غرفه‌ای که مشرف به رود نیل بوده با جناب شاه ملاقات و خلوت می‌نماید. میر می‌گوید می‌خواهم از حالات شما بهره مند شوم. جناب شاه می‌فرماید ما نیز همین تقاضا را از شما داریم. میر سید حسین از علوم غریبه مثل کیمیا و لیمیا و سیمیا رمزی بر ایشان ظاهر کرد و دریچه‌ای که به طرف رود بود گشود و آب رود را در نظر حضرت شاه به چندین قسم نمایش داد. حضرت شاه فرمود ما را از این قسم حالات نیست مدّعا و دعوی ما کیمیای فقر محمّدی است، و از خلوت بیرون تشریف آورده مراجعت می‌فرمایند، پس از قطع مسافتی حقّه‌ای سر بسته و مهمور به وسیله درویشی برای سید حسین می‌فرستند، چون سید حسین سر حقّه را می‌گشاید قدری پنبه و آتش در آن می‌بیند. متعجب شده، می‌گوید، افسوس که قدر صحبت نعمت الله را ندانستم. دیگر آنکه درویشی که حقّۀ ارسالی را برای سید حسین می‌برده در راه به خاطرش رسید که کاش حضرت سید چند روزی در صحبت میر سید حسین توقف می‌فرمود که ما از عمل کیمیا بهره ور شده از فقر و فاقه خلاص می‌شدیم، چون به خدمت آن حضرت برگشت آن حضرت سنگ ریزه‌ای از زمین برداشته پیش وی انداخته، فرمود: این سنگ را نزد جواهر فروش برده قیمت آن تعیین کن و بازگرفته بیاور. چون آن درویش سنگ ریزه را به جواهری برد، جواهری پاره‌ای لعل دید که در عمر خود ندیده بود، آن را یکهزار درهم قیمت کرد، درویش سنگ را گرفته حضور حضرت شاه آورد و حضرت شاه امر کرد سنگ لعل شده را صلایه نموده شربتی بساختند و به هر درویش جرعه‌ای از آن چشانید. دیگر آنکه در مصر به مغازه‌ای وارد شد که در آن مغازه مجذوبی مسکن داشت بابا حاج علی نام که همیشه در پیش او آتش بدون مدد خارج می‌سوخت و از او حالات غریبه بسیار سر می‌زد و خلق مصر اعتقاد عظیمی به او داشتند. آن حضرت پس از آنکه آن درویش را دریافت از خود غایب گردید، متوجّه حال او شد. چون از آن توجه باز آمد درویش مجذوب را در روی افتاده و آتش را خاکستر گردیده یافت. پس از زمانی درویش به هوش آمد. دست ارادت به دامن آن جناب زده در سلک ارادتمندان درآمده ملازم حضرت بود و پس از مرگ نزدیک ماهان مدفون گردید.

و نیز در نامه دانشوران آورده که حضرت در سفری که از یزد از راه بافق متوجه کوه بنان بود چون به منزل چاره قادر رسید کاروانی را دید که آنجا بار انداخته‌اند، هنگام حرکت کاروان عده‌ای قطّاع الطّریق که کمین گرفته بودند به میان قافله ریخته تمام اهل قافله را دست بسته انداختند. آنگاه متوجّه آن حضرت شدند تا وی را نیز گرفتار کنند وی به جانب ایشان نگاهی تند و نظری غضب آلود انداخت، حرکت از دست و پای دزدان رفته و دست و پای اهل قافله نیز باز شد. اهل قافله دزدان را دست بسته به حضور شاه آوردند، جنابش از روی عطوفت دزدان را نصیحت و ارشاد فرموده، از آن فعل قبیح توجّه داد و به گشودن دست آنان اشارت فرمود، و قافله به سلامت از آن منزل گذشتند.

در اول توقف آن حضرت در ماهان سلطان احمد شاه هندی که ارادت کامل به مشایخ و بزرگان طریقت داشت، صیت کمالات و آوازه کشف و کرامات حضرتش را شنیده، چند نفر از علماء و صلحا را با تحف و هدایای شاهانه حضور آن حضرت روانه و استدعای خیر و طلب همّت نمود. حضرت شاه آنها را مورد لطف و عنایت قرار داده و هنگام مراجعت آنها یکی از مریدان مقرّب خود موسوم به ملاّ قطب الدّین کرمانی را همراه آنها به دکن روانه کرده و با وی تاج سبز دوازده ترکی برای سلطان احمد مرحمت فرمود. در همان ایام احمد شاه در هندوستان با خصمی به نام فیروز شاه مشغول جنگ و جدال بوده و در خواب دیده بود که شخصی تاج دوازده ترکی به وی داده، گفت: این تاج شاهی است که بزرگی گوشه نشین و تاج بخش برای شما داده است. چند روزی از رؤیای احمد شاه نگذشته بود که ملاّ قطب الدّین به خدمت رسید، تا چشم سلطان به وی افتاد، فرمود: این همان شخصی است که در رؤیا تاجی برایم آورد! آنگاه با وی با محبت و احترام برخورد نمود. ملاّ قطب الدّین با اجازۀ وی تاج مرحمتی حضرت شاه ولی را از صندوق بیرون آورد تا به وی تقدیم کند، تا چشم شاه به تاج افتاد گفت: عین همان تاجی است که در خواب به من هدیه شد، و آن را با احترام تمام بر سر گذاشت. پس از مدّتی مجدداً سلطان احمد شاه چند نفر از مقرّبان خود را حضور حضرت شاه ولی روانه نموده درخواست کرد که یکی از فرزندان خود را به هندوستان بفرستند که وی از حضور شریفش فیض یاب و از زیارتش بهره مند باشد. حضرت شاه ولی چون فرزند ذکوری جز شاه خلیل الله نداشت و دوری آن جناب را تحمل نمی‌توانست، نوۀ خود شاه نور الله فرزند شاه خلیل الله را روانه هند نمود که احمد شاه وی را با استقبالی شایان و احترامی فراوان وارد دکن نموده و وی را مورد همه گونه عنایت و مکرمت قرار داده بر جمیع مشایخ طریقت و اشراف و اعیان دولت مقدّمش می‌داشت و به لقب ملک المشایخ ملقبش ساخت و بالاخره به دامادی خود سرافراز و صبیه مکرمه خود را به عقد زوجیت وی درآورد.

برای حضرتش کرامات فراوان دیگر در کتب و تذکره‌ها ذکر شده و روایت گردیده که ذکر همۀ حالات حضرتش از حوصله و گنجایش این مختصر خارج است لذا به همین قدر اکتفا می‌كنیم و تيمناً سرودۀ آن حضرت را حسن ختام اين گفتار قرار مي‌دهيم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دمبدم دم از ولاي مرتضي بايد زدن نقش حبّ خاندان بر لوح جان بايد نگاشت دم مزن با هر كه او بيگانه باشد با علي رو به روي دوستان مرتضي بايد نهاد لا فتي الّا علي لا سيف الّا ذوالفقار در دو عالم چهارده معصوم را بايد گزيد پيشوائي بايدت جستن ز اولاد رسول از حسن اوصاف ذات كبريا بايد شنيد گر بلائي آيد از عشق شهيد كربلا عابد و باقر چو صادق صادق از قول حقند با تقيّ و با نقيّ و عسكري يكرنگ باش هر درختي كو ندارد ميوة حبّ علي دوستان خاندان را دوست بايد داشت دوست سرخي روي موالي سكّة نام عليست بي ولاي آن ولي لاف از ولايت مي‌زني ما لوائي از ولاي آن ولي افراشتيم بر در شهر ولايت خانه‌اي بايد گزيد از زبــان نـــعمت‌الله مـنقبـــت بــايـــد شنيــد |  | دست دل بر دامن آل عبا بايد زدن مُهر مهر حيدري بر دل چو ما بايد زدن گر نفس خواهي زدن با آشنا بايد زدن مدّعي را تيغ غيرت بر قفا بايد زدن اين نفس را از سر صدق و صفا بايد زدن پنج نوبت بر در دولتسرا بايد زدن پس قدم مردانه در راه خدا بايد زدن خيمة خلق حسن بر كبريا بايد زدن عاشقانه آن بلا را مرحبا بايد زدن دم به مهر موسي از عين رضا بايد زدن تيغ كين بر خصم مهدي بي‌ريا بايد زدن اصل و فرعش چون قلم سر تا به پا بايد زدن بعد از آن دم از وفاي مصطفي بايد زدن بر رخ دنيا و دين چون پادشاه بايد زدن لاف را بايد كه داني از كجا بايد زدن طبل در زير گليم آخر چرا بايد زدن خيمه در دار السّلام اولياء بايد زدن بـر كـف نعليـن سيّـد بــوسـه‌هـا بـــايـد زدن |

**رسائل حضرت شاه نعمت‌الله ولی**

ابن محمد حکیم محمد مظفر در مقدمۀ رضوان المعارف الهیه[[1]](#footnote-2) که مجموعه ای از رسائل حضرت شاه نعمت الله را جمع آوری نموده در باب رسائل آن حضرت و تعداد آن می نویسد: "در بیان رسائل و فواید جلایل از ارقام اقلام عنبرفام آن حضرت قدس الله سره العزیز مسموع نشده که کسی را بواسطۀ کثرت رسایل و فواید از نظم و نثر توفیق جمع مجموع مصنفات و مؤلفات آن حضرت میسر شده باشد و دیوان اشعار اعجاز آثار اگرچه فی الجمله صورت جمعیتی یافته لیکن بسیاری از منظومات یافت می شود که در آن دیوان داخل نیست و جناب مولانا سدیدالدین نصرالله بعضی از غزلیات و اشعار که یافته و در دیوان داخل نبوده نقل کرده و حضرت سیادت و ارشاد دستگاه معارف پناه حقایق انتباه شاه داعی دیباچۀ بر دیوان حضرت مقدسه نوشته و شنیده ام که بعضی از مریدان دیباچۀ دیگر نوشته اند و مجموع این درر از نظم و نثر عیض من فیض و قطرة من بحر ولوکان البحر مدادا و الناس امدادا ع آن بپایان نرسد عمر بپایان آید. مؤلف سیر اولی از سیدعلاءالدین مهوی نقل کرده که من در شام جمع سیصدوچهل رساله از آن حضرت کرده بودم و در هندسه مجلد از مصنفات دیدم جمع نموده و فرموده که در مجلد اول یکصدوپنجاه رساله است و در دویم شصت وچهار رساله و در سیوم پنجاه رساله و از جمله آنها بعضی از رسائل که اسامی آن معلوم بودند مذ کور میگردد **1-** رساله در تأویل فاتحه الکتاب **2-** در تفسیر سوره اخلاص و اين فقیر خط آن حضرت در آخر آن رساله دیدم باین عبارت صورت خط شریف آن حضرت کتب باشارة الحضرة المولوية الاعلمية الافقيهه الاعظيمة الامامية سلمه الله وابقاه الی يوم الدینوادام فضایله و افضله علی المسلمین فی رابع عشر ربیع الاول سنه 823 ثلث و عشرين و ثمانمائه الهجریه الفقیر نعمة الله الحسینی و این رساله باستدعای عالیجناب مولانا همام الدین عبدالرزاق کرمانی نوشته بودند **3-** رساله در تفسیر آيه **الله نورالسموات والارض 4-** رساله در حروف مقطعه **5-** رسالله سجدات کلام الله **6-** رساله در معنی الولایة احاطه بکل شیء **7-** رساله مکاشفات **8-** رساله روحیه **9-** رساله جامع اللطایف **10-** رساله معرفت **11-** رساله کمیلیه **12-** رساله برازخ **13-** رساله محبة **14-** رساله ذوقیه و این فقیر این رساله را به خط شریف آن حضرت دیده **15-** رساله لطایف تصوّف **16-** رساله حقایق الایمان **17-** رساله اصول تصوف **18-** رساله صغار **19-** رساله تحقیقات **20-** رسالۀ اعتقادات **21-** رسالۀ هداية المسلمین **22-** رساله فتوحات **23-** رساله فتوح **24-** رساله مقامات القلوب عربی **25-** رساله مطالع **26-** رساله احتطاب **27-** رساله لوایح **28-** رساله لوامع **29-** رساله حورائیه **30-** رساله در شرح رباعی شیخ ابوسعیدالخیر قدس سره **31-** رساله جنب عربی **32-** رساله اسم و رسم **33-** رساله اسؤله سلطان اسکندر واجوبۀ حضرت مقدسه **34-** رساله در شرح ابیات فصوص الحکم **35-** رساله در بیان مناسبة حکمة هر فصی از فصوص باکلمه ان پیغمبر و شرح نقش الفصوص **36-** رسالۀ مناقب مهدی **37-** رساله نصیحت **38-** رسالۀ وجود شجره نسب طیبۀ خود که صورت نظمش در اول مذکور شد **39-** رساله شرح لمعات **40-** رساله نقطه در مجلس سامی مذکور میشده که قطب زمانه سیدعلی همدانی رساله اسرار نقطه نوشته و بعضی از خلافی دارد و آن رساله حاضر نیست که استفسار شود آن حضرت این رساله بقلم گهربار درآورده‌اند **41-** رسالۀ منشآت **42-** رساله بلوغ کمال و کمال بلوغ مصنف سیر متأخر آورده که لفظی که به خاطر است آنست که فرموده اند که بلوغ کمال آنکه منی از شخص بیرون آید و کمال بلوغ آنکه منی از شخص بیرون رود **43-** رساله اصطلاحات شیخ محيی الدین در ترجمه اصطلاحات شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی و این را نیز فقیر به خط شریف حضرت مقدسه دیده **44-** رساله مقامات صوفیه بطریق پیر هراة خواجه عبدالله انصاری **45-** رساله در بیان معنی توکل **46-** رساله توحید **47-** رساله تنزلات وجود **48-** رساله در تحقیق ارکان اسلام **49-** رساله ترجمه سؤال و جواب **50-** رساله زنانه  **51-** رساله ترجمه واردات شیخ کما قال کذا و کذا لایحول علیه **52-** رساله الاذواق و فقیر می گوید ظاهراً رساله ذوقیه باشد **53-** رساله الهامات 54- رساله انعامات **55-** رساله فی الاعیان بل رسالات فی الاعین **56-** رساله الاعیان فی السلوک **57-** رساله تنبيهات **58-** رساله صفات مهدی علیه السلام **59-** رساله نکات **60-** رساله حواس **61-** رساله لطایف **62-** رساله نصایح **63-** رساله در نصیحت حضرت سیدبرهان الدین خلیل الله **64-** رساله سؤال و جواب اسم اعظم و آیات سبعه الهیه و غیرها **65-** رساله در تحقیق مراتب و بیان مسائل **66-** رساله فیوض **67-** رساله اسرار **68-** رساله ذوق **69-** رسالة التعاریف **70-** رساله اصول **71-** رساله امانات **72-** رساله ها کما قال قدس الله سره: این رساله نام او کردیم ها از هویّة نکتۀ بشنو زما **73-** رساله آداب خلوة **74-** رساله خلق افعال **75-** رساله در غیبت و حضور **76-** رساله در ادب **77-** رساله در بیان حدیثی که در تسبیحات اربع وارد شده است **78-** رساله اسوله واجوبه **79-** رساله در تحقیق الف و نقطه **80-** رساله در تحقیق مناقب **81-** رساله در ترک علایق **82-** رساله در بیان کمالات انسان شنیده ام که بالتماس جناب مولانا همام الدین کرمانی نوشته اند **83-** رساله در بیان نبوت و ولایت **84-** رساله **85-** وفقر **86-** رساله در بیان تفصیل مراتب نفس **87-** رسالة فی المقدمات **88-** رساله در بیان هستی **89-** رساله در بیان ارکان ایمان **90-** رساله در معرفة مشتمل بر ده اصل **91-** رساله معنون بهداية **92-** رساله در بیان فص فصوص از فکوک **93-** رساله در ترتیب منازلو مناسبت بعضی اسماءبا بعضی از کواکب و منازل **94-** رساله در بیان معنی ان الله خلق آدم علی صورته **95-** رساله در معنی حدیث السلمان منا اهل البیت **96-** رساله در تنزلات و مراتب **97-** رساله دیگر در مراتب **98-** رساله جامع الانوار و مجمع الاسرار **99-** رساله حروف مبسوطه **100-** در بیان محبت آل عبا و مراتب ایشان **101-** رساله فیها الدوایر **102-** رساله در بیان آیه هوالاول و الآخر والظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم **103-** رساله در کلام **104-** رساله در حمدو شکر **105-** رساله در خلق افعال و اختلاف علما **106-** رساله نسبت خرقه سلطان احمدشاه ابوالمغازی البهمنی و آنچه فقیر به خط بعضی از اکابر کرمان دیده آنست که مختار حضرت مقدسه یکصدوچهارده رساله بوده در بیان حقایق و معارف بعدد سور قرآنی و جناب مولانا نصرالله نیز فرموده که چون بدزفول که مملکتی مقبولست از ممالک خوزستان عبور نمودم مجموعۀ یافتم مشتمل بر یکصدوچهارده رساله و بعضی از آنها مرقوم و مذکور شد و هو اعلم به حقایق الامور".

در مقالات ديگر تعداد رساله‌های حضرت شاه نعمت‌الله ولی 131 رساله عنوان شده که سه رساله آن بنامهای ایمانیه و فقریه و گنج‌العارفین در دیوان حضرتش به چاپ رسیده است.

نسخ زیر برای رساله‌ها ذكر شده‌اند:

1. نسخۀ‌ دار الکتب قاهره (مجامیع ‌طلعت)، تاریخ کتابت 966 هجری، کاتب حسین ابدال نعمت‌اللهی.
2. نسخۀ کتابخانۀ آستانۀ قدس رضوی بشماره 579.
3. نسخۀ کتابخانۀ مجلس شورای ملی،تاریخ کتابت 1264هجری قمری، کاتب عباس‌بن حاجی محمد شیرازی.
4. نسخۀ کتابخانۀ مجلس، تاریخ کتابت بین 1066 الی 1085 هجری، قمری، کاتب ابن محمد حکیم محمد مظفر در قریه ‌تفت.
5. نسخۀ کتابخانۀ مرکزی دانشگاه بشمارۀ 1228.
6. نسخۀ کتابخانۀ مرکزی دانشگاه بشمارۀ 1628. تاریخ کتابت 1298 الی1326 شمسی.
7. نسخۀ کتابخانۀ مرکزی دانشگاه بشمارۀ 4209 تاریخ کتابت 1290هجری.
8. نسخۀ کتابخانۀ ملک بشماره 4262، تاریخ کتابت 1109هجری قمری. کاتب محمد قاسم بن محمد مؤمن.
9. نسخۀ کتابخانۀ ملی، تاریخ کتابت 1255هجری قمری.
10. نسخۀ کتابخانه قدس رضوی بشماره 577 تاریخ کتابت 1264هجری قمری.
11. نسخۀ کتابخانه قدس رضوی بشماره 578، تاریخ کتابت ندارد جزء کتابخانه حضرت مجذوبعلی شاه همدانی طاب ثراه بوده و کاتب آن درویش حسن بوده است.
12. نسخۀ کتابخانه مرکزی دانشگاه بشمارۀ 405 فقط یک رساله بنام رساله سلوک دارد.
13. نسخۀ کتابخانه مرکزی دانشگاه بشمارۀ 4389.
14. نسخۀ کتابخانه مرکزی دانشگاه، بشمارۀ 2920. تاریخ کتابت 878 هجری.
15. نسخۀ كتابخانۀ خانقاه نعمت‌اللهی، تاریخ کتابت 1212هجری قمری.
16. نسخۀ مجموعه خطی خانقاه نعمت‌اللهی، تاریخ کتابت بین سالهای 817 تا 822 هجری است شامل رساله تحقیقات و در زمان حیات حضرت شاه نعمت‌الله نوشته شده است.
17. نسخۀ مجموعه رسائل خطی کتابخانه انستیتو ایران فرانسه، تاریخ کتابت 1264هجری قمری است.

رساله وجود

**بسم اللّه الرحمن الرحیم**

الحمداللّه علی افاضة الوجود فی عالم الغیب و الشهود، و صلی اللّه علی خیر خلقه محمد و احمد و محمود، و علی آله و اصحابه الودود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نکته ای در وجود خواهم گفت |  | در معنی لطیف خواهم سفت |

وجود نزد صاحب وجود، از آن رو که وجود است، ای لابشرط شییء، غیروجود ذهنی و خارجی و خاص و عام و مطلق و مقید است، **وهو رفیع الدرجات**[[2]](#footnote-3).

بلکه این مجموع، منازل و مقامات وجودند، و موجودیت وجود عین وجود است، نه به امری که مغایر وجود بود عقلاً و خارجاً، و وجود به حسب ظهور در مظاهر اظهر است از جمیع اشیا، اگرچه حقیقت او اخفی است از همه، لاجرم معرفت او اسهل معارف باشد واشکل معارف.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای مشکل حل و حل مشکل |  | زان سوی ازل بهشت منزل |

و هر کمالی که ملحق موجودات شود به وجود تواند بود، و کمال وجود به وجود وجود است، که در آینه ماهیات ممکنه، یعنی اعیان ثابته، که صور اسماء الهیه اند در حضرت علمیه، تجلی فرموده، و در صورت مرآت در مراتب سته و مجالی خمسه ظاهر گشته، و به هر عینی جمال اسمی از اسما نموده.

و وجود مقوم موجودات است در عقل و در خارج، **وهوالقیوم**، بلکه مفنی اشیا است در مرتبۀ احدیت و مبقی اشیا در مرتبۀ واحدیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به صفات و به ذات ای دانا |  | او محیط است بر همه اشیا |

و صفات متقابله مستهلکه اند در وجود، و صفات سلبیه اگرچه به وجهی عایدند با عدم، به وجهی راجع اند با وجود، و سماوات غیوب ارواح، و ارض شهادت اشباح، به نور وجود منوراند، و نزول حق که فرموده اند به سماء دنیا، تنزل مراتب است از احدیت به واحدیت، تا هر مستعدی بقدر قابلیت از تجلیات اسما و صفات مستفید گردد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیض او عام است بر هر خاص و عام |  | فهم كن والله اعلم و السلام |

و گفته اند: الوجود وجدان الحق ذاته بذاته و الحق هوالوجود الذی لایأتی علیه الباطل. وقال- .(ص): اصدق كلمة قالها الشاعر كلمة لبید:

**مصراع**: الا كل شییء ماخلاالله باطل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر حق باطل بود یعنی عدم |  | خود عدم را راه نبود در قدم |

و وجود واحد است به وحدتی که عین او است، و وحدت را مراتب ثلاثه است، هر مرتبه به اعتباری. اما به اعتبار اول، یعنی من حیث هی هی، مغایر احدیت نیست، بلکه عین او است، و احد اسم ذات است به اعتبار انتفاء تعدد صفات و نسب و تعینات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اینجا صفت و تعدد اسما نیست |  | آری نسب و تعینات اینجا نیست |

و احدیت اعتبار ذات است به اسقاط جمیع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احدیت یگانگی است نه دو |  | جز یکی در دو کون دیگر کو |

واحدیت جمع اعتبار ذات است، از آن رو که ذات است، بی اسقاط و اثبات، به حیثیتی که مندرج بود در حضرت واحدیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه اسقاط و نه اثباتست ای یار |  | نمی گنجد در آنجا یار و اغیار |

و وجود به شرط جمیع کمالات که لازمۀ او است، مقام جمع و مرتبۀ واحدیت خوانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مقام جمع روشن شد چو شمع |  | آنچه مخفی بود اندر جمع جمع |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسما وصفات رو نماید اینجا |  | چون موج و حباب و بحر باشد بر ما |

و واحدیت به اعتبار آنکه مثبت اشیاء است در حضرت علمیه، مرتبۀ الهیه، و به اعتبار اعطاء وجود به مظاهر در خارج، مرتبۀ ربوبیه، و وجودلابشرط شییء ولابشرط لاشییء هویت خوانند، که ساریه است در موجودات، و هویت وجود مفاض عالم است و ظل وجود مطلق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در سایۀ او چو پرورش یافته ای |  | زآنست که سایه پرورت می خوانند |

و مطلق مقید بود به وجهی، گرچه در تعقل متعقل باشد، و گفته ایم:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرجا که مقید است مطلق باشد |  | نزدیک محقق این سخن حق باشد |

و اعیان ممکنات محل ظهور ظل الهی است، و محل من حیث انه محل غیرظل است، والظل کذلک.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم همه سایه سایه همسایۀ اوست |  | هرچیز که بود و هست هم سایۀ اوست |

و اعیان ممکنات بی ظل الهی ممکنات، و کاینات با ظل الهی عالم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اینجا نبود حال و محل دریابش |  | این هر دو بهمدگر به بین در خوابش |

و معقولات مرایای اسم الباطن اند، و محسوسات آئینۀ اسم الظاهر.و اگرچه ربوبیت اسم الظاهر مغایر ربوبیت اسم الباطن است، اما نظر باذات ظاهر عین باطن بود و باطن عین ظاهر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر سر آب خانه ای زحباب |  | چون بسازند آب دان بر آب |

واللّه اعلم بالصواب.

رساله وجودیه

**بسم اللّه الرحمن الرحیم**

بسم الصورة النوعیة الانسانیة الکاملة.

وجود من حیث هوهو، غیروجود ذهنی و خارجی است، بلکه هر واحدی از وجود ذهنی و خارجی نوعی از انواع وجودند. وهو من حیث هو هو ای لابشرط شییء، غیرمقید است به اطلاق و تقیید، و نه کلی است و نه جزئی و نه خاص و نه عام و نه واحد به وحدتی که زاید باشد بر ذات، و نه کثیر، بلکه اینها لازمۀ حضرت او است به حسب مراتب و مقامات، و هو رفیع الدرجات.

اما حقیقت وجود بشرط ان لاشییء معها مسما است به مرتبۀ احدیت عندنا، و جمیع اسما وصفات در این مرتبه مستهلکه اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بسیار زعاشقان در این خطۀ خاک |  | در عشق چنین هلاک گشتند هلاک |

و این مرتبه را مقام جمع الجمع و حقیقة الحقایق خوانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این وارد احمدی است دریاب |  | این فقر محمدی است دریاب |

اما حقیقت وجود، بشرط جمیع اشیا، که لازمۀ او است از کلیات و جزئیات، مسما است به اسما و صفات که مرتبۀ الهیت است و این مرتبه را واحدیت و مقام جمع گویند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مقام جمع روشن شد چو شمع |  | آنچه مخفی بود اندر جمع جمع |

و مرتبۀ واحدیت، به شرط تربیت مظاهر، از اعیان و حقایق به سوی کمالاتی که مناسب مناصب استعدادات ایشان است در خارج، مرتبۀ ربوبیت، و عین اول که حقیقت انسانیت است، حصول او از تجلی ذاتی است در حضرت علمیه.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین او اول همه اعیان لام باشد اشارتی با وی |  | صورت اسم اعظم سلطان کز الف لام جمع شد قرآن |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ملک و ملکوت میم دانش |  | با میم محمدی بخوانش |

و حقیقت وجود را نه به شرط شییء و نه به شرط لاشییء هویت گویند، که ساریه است در جميع موجودات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او لطیف است و در همه ساری |  | آب حیوان بجوی ما جاری |

ومن باب لطفه سریانه فی افعال الموجودات، و هو قوله تعالی: **واللّه خلقکم و ماتعملون**[[3]](#footnote-4)، ولایری الاعمال الا من المخلوقین فلولا لطفه لشوهد. پس اگر نه لطف او بودی، هرآینه هویدا بودی چنانکه هست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او نور دو چشم است ولی از نظرت |  | پوشیده بود مدام از غایت لطف |

و به شرط ثبوت صور علمیه در وی، مرتبۀ اسم الباطن مطلق، که رب اعیان ثابته است، و اعیان ثابته صور اسماء الهیه اند در حضرت علمیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نظری کن جمال جانان بین |  | عین انسان به عین انسان بین |

و به شرط کلیات اشیاء فقط، مرتبۀ اسم الرحمن که رب عقل اول است و عقل اول را لوح قضا و ام الکتاب و قلم اعلی و عرش اللّه خوانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بردار قلم به اسم رحمان بنویس |  | بر لوح قضا کتاب سبحان بنویس |

و به شرط آنکه اشیا در وی مفصلۀ ثابته باشند، مرتبۀ اسم الرحیم که رب نفس کلیه است، که لوح قدر گویند و آن لوح محفوظ است و کتاب مبین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حافظیم و کتاب را دانیم |  | لوح محفوظ را چنین خوانیم |

و به شرط آنکه اشیا صور مفصلۀ جزویۀ متغیره اند، مرتبۀ اسم الماحی والمثبت و المحیی والممیت، که رب نفس منطبعه است در جسم کلی، که لوح محو و اثبات است که: **یمحوا اللّه مایشاء و یثبت و عنده ام الکتاب**.[[4]](#footnote-5)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرنفس نقشی نگارد در نظر |  | می برد خلقی و می آرد دگر |

و به شرط آنکه قابل صور نوعیۀ روحانیه و جسمانیه باشد، مرتبۀ اسم القابل که رب هیولای کلیه است که **کتاب مسطور فی رق منشور**[[5]](#footnote-6) اشارت به وی است.

و به شرط تأثیر و تأثر، مرتبه اسم الخالق که رب طبیعت کلیه است. و به شرط صور روحانیۀ مجرده، مرتبۀ اسم المدبر که رب عقول و نفوس ناطقه است، و حکما نفس ناطقه را عقل مجرد می خوانند، و اهل اللّه روح می گویند، و عقل اول را روح القدس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر ز روح القدس اثر یابی |  | چیزی از عقل کل خبر یابی |

و اگر کلیات در وی مفصله باشد، اهل دلان آن روح را دل خوانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صدجان بفدای آن چنان دل بادا |  | یا رب که چنین دلیت حاصل بادا |

و به شرط صور حسیۀ غیبیه، مرتبۀ اسم المصور، كه رب خیال مطلق و مقید است.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| خوش نقش خیالی است که بسته است مصور | در دیدۀ ما بین که نشسته است مصور |

و به شرط صور حسیۀ شهادیه، مرتبۀ اسم الظاهر مطلق که رب عالم ملک است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ملک ملک اسم الظاهر |  | در شهادت ظهور الآخر |

اما مرتبۀ انسان کامل عبارت است از جمع جمیع مراتب الهیه و کونیه:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من کل شییء لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة |

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| مجموعۀ مجموع کمالست که در وی | ساقی بتوان دید چو در ساغر ما می |

و عین او اول است در علم، و روح او اول است در خارج.

**مصراع**: آن صورت اللّه است این مظهر اللّه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بیابی مرا تبش بتمام |  | صاحب مرتبه توئی و سلام |

فسبحان من لم یکن علیه دلیلا الا نفسه، ولاثبت کونه الابعینه، فسبحان من جعل له فی کل شییء بابا، اذا فتح ذلک الباب وجداللّه عنده المکان نعت الهی فی العموم والخصوص.

اما فی العموم، فقوله: **الرحمن علی العرش استوی**[[6]](#footnote-7)، و اما فی الخصوص فقوله: **و وسعنی قلب عبدی المؤمن**. و اما عموم العموم فان یکون بحیث انه وهو قوله: **و هو معکم اینما کنتم**[[7]](#footnote-8).

فذکر الاینیة والمکان فی الذوات کالمکانة فی المراتب، والمکان عندالقوم منزلة فی البساط هی لاهل الکمال الذی حاز المقامات والاحوال والجلال والجمال، فلاصفت لهم ولانعت ولامقام.

واعلم ان عبور المقامات والاحوال هو من خصایص المحمدی(ص) ولایکون المکان الا لاهل الادب جلساء الحق علی بساط الالهیة مع الانس الدایم، ولاصحاب الاعتدال و الثبات والسکون غیر ان لهم بسرعة الحرکات فی الباطن فی کل نفس. **وتری الجبال تحسبها جامدة و هی تمرمر السحاب**[[8]](#footnote-9).

و من اسماء الآلهیة لهم المقام والمکانة الزلفی فی الیوم المشهود. والسلام علی اهل الوجود. وقال بعض الحکماء: المکان ما یعتمد علیه المتمکن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یاران چو مکان قدر خود می دانند |  | هریک زمقام خود سخن می رانند |

رساله ایجادیه

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیمِ**

هو الدال علی ذاته بذاته لذاته، و صلواته علی خیر مخلوقاته محمد و آله، فسبحان من لم یكن علیه دلیل الانفسه و لا یثبت كونه الابعینه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بخودش كس شناخت نتوانست |  | ذات او هم به او توان دانست |

هستی كه هستی او از نیستی نیست مقدس است و موجودی كه بی وجود او كسی را وجود نیست.

**مصراع**: هر چه هست اوست غیر او خود نیست، و اگر هست به خود نیست.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چیزی كه وجود او بخود نیست |  | هستیش نهادن از خرد نیست |

و مخلوقات را نیستی صفت ذاتی است، و هستی عرضی، و اكابر و اشراف مباهات به ذاتیات كنند نه به عرضیات. كما قال نبینا صلی الله: **الفقر فخری**.

و هستی كه شایستگی نیستی ندارد واجب الوجود بود لذاته، و هستی كه نیستی می‌پذیرد به حقیقت آن هست نیست. قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:

اصداق كلمة قالها الشاعر كلمة لبید: **الا كل شییءٍ ما خلا اللّه باطل**.

و الموجوات كلها و ان كانت ما سوی اللّه فانها حق فی نفسها بلا شك ، لكنه من لم یكن له وجود لذاته فحكمه حكم العدم و هو الباطل**[[9]](#footnote-10)**.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هستی یكی است آنكه هستی شاید رو نیست شو از هستی خود همچون ما |  | این هستی تو بهیچ كاری ناید كز هستی تو هیچ دری نگشاید |

یا اخی اعزك اللّه فی الدارین معلوم فرما كه حضرت عزت جل و علا انسان را از برای امری عظیم ایجاد فرموده و آن امر عظیم این است كه موسی بن عمران علیه السلام مناجات كرد و گفت: **الهی ما الحكمة فی خلقی؟ قال اللّه تعالی: الحكمة من خلقك رؤیتی من مرآة روحك و محبتی فی قلبك[[10]](#footnote-11)**

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل تو خلوت محبت اوست آینه پاك دار و دل خالی |  | جانت آئینه دار طلعت اوست كه نظر گاه خاص حضرت اوست |

روح ترا آینۀ حضرت خود ساخته، از زنگ خودیش مصون دار، و گنجینه فلب ترا خزانۀ گنج محبت خود گردانیده محافظت كن، و اگر چه خود را بخودی خود می‌دیدند، خواستند تا در عین تو بعین تو خویش را مشاهده فرمایند، ترا آفریدند. فافهم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر زینسان شوی دانی كه انسان |  | چرا انسانش می‌خوانند آنسان |

انسان كامل دگر است و انسان ناقص دگر، و انسان اسم مردمك دیدۀ مردم است، كه چون انسان كامل همه بین است اما خود بین نیست.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مردم دیده كه خود بینی نكرد |  | جای خود جز دیده می‌بینی نكرد |

و انسان را برای آن انسان می‌خوانند كه حضرت عزت جل و علا بواسطۀ انسان كامل عالمیان را نظر مرحمت می‌فرماید، همچنانكه انسان بواسطه انسان العین اشیاء را مشاهده می‌كند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انسان ز برای آنش انسان خوانند |  | كو مردمك دیدۀ عالم بین است |

و انسان عالم صغیر است و عالم انسان كبیر، **و العالم علی صورة الحق و الانسان علی صورتین**. یعنی هیأت جمیله و صورت كاملۀ انسانیه و كلمۀ فاصلۀ جامعه ، مستجمع جمیع كمالات كونیه و صفات الهیه است، همه آن دارند، اما انسان همه دارد.

قال علیه السلام: **اوتیت جوامع الكلم**، و قال علیه السلام: **ان اللّه ادبنی فحسن تادیبی، ای جمع لی جمیع الخیرات**.

**مصراع**: با تو گویم كه چیست آن خیرات.

خوش خیری كن، **تخلقو باخلاق اللّه**.

و اگر چه اعیان عالم با جمیع صور جسمانیه و روحانیه، مظاهر اسماء و صفات حقند، اما انسان كامل:

**مصراع**: مجموعۀ مجموع كمالات وجود است.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورتا چاكر است و معنی شاه |  | باطنا آفتاب و ظاهر ماه |
| لیس فی الدار غیره دیار |  | وحده لا اله الا اللّه |
| نعمت اللّه را بدست آور |  | تا زخلق و خدا شوی آگاه |

و انسان تا كون جامع نگردد، منصب خلافت و مرتبۀ نیابت نیابد، و كون جامع:

**مصراع**: سایۀ حق است و ضل اللّه بین

قال رسول اللّه(ص): **السطان ظل اللّه فی الارض**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ظل آفتاب تو چرخی همی زنیم |  | كوری آنكه گوید ظل از شجر جداست |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انما الكون خیال وهو حق فی الحقیقة |  | و الذی یفهم هذا حاز اسرار الطریقة |

اوست كه جمال: **ان اللّه جمیل یحب الجمال**، در آینه: **المومن مرآت المومن**، به بصر: **كنت بصره الذی یبصر به**، مشاهده می‌فرماید، و نقد گنجینۀ: **كنت كنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لا عرف**، به خلق می‌نماید، و به لسان: **كنت لسانه الذی یتكلم به** با سمع: **كنت سمعه الذی یسمع به**، می‌گوید

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صوامع اذكار جوامع فكرة |  | لوامع آثار قوام عزة |
| ارائك توحید مدارك زلفة | قطعه | مسالك تمجید ملایك نصرة |
| هر كجا رندیست در میخانه ای |  | جرعه‌ای از جام ما نوشیده‌اند |
| هر طرف شاهیست بر تخت وجود |  | خلعتی از جود ما پوشیده‌اند |

اقول: ان اللّه تعالی یتجلی فی كل نفس و لا یتكرر التجلی، یعنی حق جل جلاله از احدیت ذات متعالیه دائم متجلی است، و تجلی او مكرر نمی‌گردد، و به هر تجلی در مشهد شهادت امری ظاهر می‌گردد، و امر اول باز به عالم غیب مراجعت می‌نماید، و از نو به لباس جدید می‌آید:

**بل هم فی لبس من خلق جدید**.**[[11]](#footnote-12)**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر زمان صنعی نماید در نظر |  | می‌برد خلقی و می‌آرد دگر |

و عالم باسره هر لحظه و هر لمحه استمداد افیاض از حضرت فیاض می‌كند، جامۀ فنا می‌پوشد، و باز به لباس بقا بر می‌آید، و بقای عالم عبارت است از متجلی شدن او به حلی تجلی، و فنا عبارت است از خلع آن صورت و تجلی، و لذات فنا و بقا و ذوقیات و تجلیات متوالیات متجددات، خاصۀ اهل كشف و عیان است، بلكه آنجا كه غیان است چه حاجت به بیان است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حلوای بنام لبلبانی |  | تا تو نخوری و را چه دانی |

**من ذاقه یعرفه**.

قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: **ان اللّه خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره فمن اصابه من ذالك النور اهتدی و من اخطاه ضل و غوی، و الحق خالق بالایجاد و التقدیر**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر نه نور وجود وی باشد |  | دیگری را وجود كی باشد |

تا نور وجود به فیض واجب الوجود به ظلمت آباد عدم ظهور نفرمود، اعیان ممكنات در شهد شهود موجود نشدند و به حقیقت وجود راه نبردند.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موجود به واجب الوجودیم همه |  | هستیم ولی هیچ نبودیم همه |
| از جود وجود عشق موجود شدیم |  | بی جود و جود بی وجودیم همه |

و نور مطلق از آن رو كه مجرد است، از نسب و اضافات، ادراك او متعذر است، زیرا كه آن نور هویت مطلقه است و عتبۀ بارگاه صمدیت او رفیع تر از آن است كه طایر افهام و عقول پیرامن سرادقات جلال آن حضرت تواند پرید، یا به دیدۀ كشف و عیان جمال بی مثال او توان دید.

**لا تدركه الابصار و هو یدرك الابصار و هو اللطیف الخبیر[[12]](#footnote-13)**.

لكن رؤیت آن نور در حالت تنزل در مظاهر و تعین آن در حجب مراتب و نسب و اضافت ممكن است، و اگر چه ضوء تأثير اشعۀ نور است، اما اشعه انعكاس نور وجود است، بلكه وجود نوری است كه ظاهر می‌شود به آن نور اعیان ممكنات در ظلمت عدم.

**مصراع**: دریاب به ذوق عقل را هیچ مگو.

**ثبت عندی باذوق.**زیرا كه خصوصیات كشف تام از طور عقل بالاتر است، و امور احكام آن از دايرۀ فكر متفكر و الاتر، به الماس فكر این درّ بكر نتوان سفت و به عذوبت بیان شرح معانی آن نتوان گفت، و كیفیات ذوقیات ما به تعریف تنهامدرك و محقق نگردد.

**مصراع**: ناخورده شراب، ذوق آن نتوان یافت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذوقی كه دلم راست به وصلش حاصل |  | دل داند و من دانم و من دانم و دل |

من صحت معرفته صح توحیده و من صح توحیده صحت محبته، فالمعرفة لك، و التوحید لله، و المحبة علاقة بینك و بینه، بها تقع المنازلة بین العبد و الرب.

صحت توحید بعد از صحت معرفت بود، و صحت محبت بعد از صحت توحید، و معرفت از آن محب است، و توحید از آن محبوب، و محبت علاقه ای است بینك و بینه، كه به محبت واقع میشود منازلة بین المحب و المحبوب.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر نبودی در میان عاشق و مشعوق، عشق | |  |
|  | كس ندانستی كه عاشق كیست یا معشوق چیست | |

|  |  |
| --- | --- |
|  |  |

چون در حقیقت همه او است، و خود را دوست می‌دارد، دوست دارد كه همه او را دوست دارند، چنانچه در تورات فرموده: **یا ابن آدم انی و حقی لك محب، فبحقی علیك كن لی محبا.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوست را من دوست می‌دارم چو می‌د‌انم كه دوست | |  |
|  | دوست می‌دارد كه دارد دوست او را دوست دوست | |

و اگر چه به مقتضای **یحبهم** او محب است و ما محبوب، و به اشارت **یحبونه** [[13]](#footnote-14):

**مصراع**: ما محبیم و حضرتش محبوب.

اما در حقیقت اوست كه لذاته محب است و بذاته محبوب، و هو الطالب و المطلوب.

فصل قال اللّه تعالی: **و علم آدم الاسماء كلها**[[14]](#footnote-15) ، و قال نبینا صلی الله **علمت علم الاولین و الآخرین**.

علم اول علم اسماءِ است و علم آخر علم مسمی، و آدم ؑمقرر اسماء است و خاتم صلی اللّه علیه و آله مبین مسمی، و هر اسمی از اسماء اللّه من حیث ما یختص به من المعنی عین مسمی است و من حیث الذات بر سبیل انفراد مسمی است به جمیع اسماء الهیه، هرگاه كه ذاكری یك اسم را از اسماء اللّه یاد كند حق را به جمیع اسماء یاد كرده باشد.

**مصراع**: همه گفتی چو آن یكی گفتی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون هویت یكی است اسما را |  | به هویت كی بود اسما |

یعنی كثرت اسمائیه با آنكه مختلفة الحقایق اند به حسب مفهوم، در حقیقت راجع است با ذات واحدۀ الهیه، تا ذات متعالیه چون متجلی گردد به صور اسماء متكثرۀ آن كثرت اسمائیه مشهوده باشد در عین واحدۀ معقوله.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كثرت و وحدت ار چنین دانی |  | این رساله بذوق برخوانی |

قال رسول اللّه(ص) **من حی بالعم لم یمت ابدا**.

و حيات علميه اشرف است از حيات حسيه، اما چون حيات حسيه محبوب اصحاب نفوس افتاده، قوت و قدرت در احیاء حسیه اوقع و اعظم افتاده در نفوس عامه، لیكن احیاء حقیقی معنوی، كه زنده گردانیدن نفوس میته است به موت جهل، به جیات طیبه نوریه علمیه، پیش نفس نفیس عالم باللّه و اسمائه و صفاته و آیاته و كلماته وافعاله و اسراره، اشرف و اعلا است از احیاء بدن میت به حیات صوریه، كه آلت ادراك علوم است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن دل كه به جهل بود مرده |  | كردیم به نور علم زنده |

قال اللّه تعالی**: او من كان میتاً فاحییناه و جعلنا له نورا یمیشی به فی الناس**[[15]](#footnote-16)

یعنی او من كان میتاً بموت الجهل فاحییناه بالحیوة العلمیة، و جعلنا له نوراً و هو العلم، یمشی به فی الناس ای بین اشكاله فی الصورة النوعیة الانسانیة، و المراد بالشكل فیدرك ما فی بواطنهم من استعداداتهم نیاتهم و مافی خواطرهم من اعمالهم المخفیة من الناس، و ذالك بضیاء ذالك النور.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا ظاهر و باطن همه را دریابد |  | خورشید صفت بر همگان می‌تابد |

جعلنا اللّه و ایاكم منه، تمت، و الحمدلله رب العالمین و صلی اللّه علی سیدنا الصادقین و خاتم الانبیاء و المرسلین محمد و آله الطيبین الطاهرین و سلم تسلیما كثیرا كثیرا.

رساله توحید

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیمِ**

الحمدلله رب العالمین و الصلواة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احد و واحد است و وحدت هم |  | یك بیك می‌كنم بیان فافهم |

**توحید**: احدیت سه مرتبه دارد: احدیت ذاتیه و احدیت اسماء و صفات و احدیت افعال.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و كل الذی شاهدته فعل واحد |  | بمفرده لكن بحجب الاكنة |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فعال یكی فعل یكی می‌بینم |  | مفعول بسی است بی شكی می‌بینم |

احد بالذات واحد بالصفات. واحد به اسماء و صفات متعدد، و اسماء و صفات به ذات واحد. و اسماء عین مسمی به اعتباری و غیر مسمی به اعتباری، و اسم اعظم جامع جمیع اسماء الهی است، و طریق او جامع مجموع طرق اسماء.

اما غیر این اسم جامع، هر اسمی او را طریقی است خاص، كه مختص است به آن اسم، و آن اسم مربی مظهر خود است، و مظهر او مربای او، و طریق آن اسم مستقیم بود، اما طریقی كه جامع طرق متعدده است سبيل مظهر محمدی است صلی اللّه علیه و آله

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در راه در آ كه راه اینست |  | دریاب سخن سخن همین است |

و تمام انبیاء و اولیاءعلیهم السلام به این طریق توحید جامع رفته‌اند و می‌روند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه او در راه ما با ما رود |  | قطره ای باشد كه با دریا رود |

**توحید**: وحدت منشأ احدیت و واحدیت است، و احدیت الهیه مقام جمع و جود است كه معبر است به واحدیت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحدت و كثرتست در هر باب |  | مجملا و مفصلا در یاب |
| كثرتش چون حباب دان دایم |  | وحدتش بحر و آن به این قایم |

اما در احدیت ذاتیه جمیع اسماء و صفات و اشیاء مستهلكه اند.

**مصراع**: گنج و ناگنج در نمی‌گنجد.

و اول مقام جمع است و ثانی مقام جمع الجمع.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب كه قول عارفانست |  | هر كو دریافت عارف آنست |

**توحید**: وجود نسبت با اعیان سه اعتبار دارد:

اول موجود در خارج وجود است، متشكل به اشكال حقایق عینیه، به حكم ظهور در مرایای اعیان.

دوم حصول اعیان موجوده در خارج به حكم ظهور در مرآت وجود.

سوم ظهور وجود در مرایای اكوان به اعتبار جمع دو اعتبار.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك وجود و اعتبارش این و آن |  | یك وجود و اعتباراتش بدان |

**توحید:** اعیان ثابته، كه صور اسماء الهیه اند در حضرت علمیه، ظلال معنویۀ اسماء الهیه اند، و اسماء ظلال حضرت الهیه، و ظلال اعیان ارواح مجرده، و اشباح ظلال ارواح.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اینهمه سایه‌اند و همسایه |  | آفتاب است و نور هم سایه |

**توحید**: سلوك اولاً از آثار است به افعال، و از افعال به اسماء و صفات، و از اسماء و صفات به ذات مسمی، و ذوق سالكان به وجدان و كشف است نه به برهان و كسب.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این علم وراثت است می‌دان |  | آن علم دراست است می‌خوان |

اگر چه علوم علماء رسوم معتبر است اما به مرتبه علوم كشفیه نرسد.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ناخورده شراب ذوق آن نتوان یافت |  | آن دوق معانی ز بیان نتوان یافت |
| این لذت عاشقی كه ما یافته‌ایم |  | از سفره و لوت[[16]](#footnote-17) عاقلان نتوان یافت |

و مظاهر اسماء مستفادند از اسماء، و اختلاف اسماء به اختلاف قوابل، و علم حقیقت واحده است، اما به اختلاف مظاهر علوم مختلفه، چون ادارك بصر به مبصرات و سمع به مسموعات و الباقی كك، قال رسول اللّه(ص): من فقد حسا فقد فقد علما[[17]](#footnote-18). و ادراك بصر غیر ادراك سمع است، اما در ظهور به مظاهر مختلفه:

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| العین واحدة و الحكم مختلف |  | و ذاك سر لاهل العلم ینكشف |

**توحید**: مجموع ارواح به حسب فطرت اصلیه قایلند به توحید اصلی، كما قال جل ذكره: **الست برب كم قالو بلی**[[18]](#footnote-19). و قال رسول اللّه(ص): كل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كفر او عارضی است تا دانی |  | شاید ار كافرش به آن خوانی |

كافر محجوب است به حجب ظلمانیه و غواشی طبیعیه، به مناسبت استعداد تعین جزئیه، اما به نور استعداد ذاتی حقانی منور بود در عالم ارواح به قوت نوریه. باطنش به نور كلمه لا اله اله اللّه گفتن روشن است و ظاهرش به ترك محمد رسول اللّه گفتن تاریك.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن ار شود روشن |  | مومن كاملی بود چون من |

**توحید**: حركات موجودات عینیه تابع حركات اعیان علمیه اند، و حركات اعیان علمیه به اسماء الهیه، و طریق اسماء صراط مستقیم.

**مصراع**: همه بر راه راست از وجهی.

و چون رب الارباب تجلی فرماید در حضرت عینیه به تجلی خاص، از حضرت خاصه، ظاهر گردد اثر آن تجلی در عینی از اعیان ثابته كه صورت اسمی بود از اسماء الهیه، بعد از آن در روحی كه صورت آن عین بود، آن گاه در صورت عینیه، دیگر در صورت حسیه، و ظاهراً به اشارت:

**نحن نحكم بالظاهر**، اسناد آن حركت حسیه به صورت محسوسه كنند و باطناً محرك و مسكن اشیاء حق را دانند، كماقال اللّه تعالی: **و ما رمیت اذرمیت و لكن اللّه رمی**[[19]](#footnote-20)،

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالمی خوش به رقص گردانند |  | نكته‌ای نازك است اگر دانند |

**توحید**:هر اسمی از اسماء الهی دو مدلول دارد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صفات و ذات با هم جمع فرما |  | كه تا یابی تو اسم وهم مسما |

و اسم نفس مسمی است نظر با ذات در مرتبۀ احدیت، و غیر مسمی است به اعتبار صفت در مرتبۀ واحدیت، بلكه عین است از وجهی و غیر از وجهی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین و غیر است نیك می‌دانش |  | عارفانه به ذوق می‌خوانش |

**توحید:** وجود عالم ظل وجود اضافی است، و وجود اضافی ظل وجود حقیقی، و وجود حقیقی حق، و سایه از آن رو كه سایه است به خود معدوم، هر آینه وجود عالم امری باشد متوهم ، فافهم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سایه را خود به خود وجودش نیست |  | غیر جود وجود بودش نیست |
| سایه و آفتاب نشناسد |  | هر كه او را چنین شهودش نیست |

**توحید:** هر اسمی از اسماء كلیه كه مقدم دارند بر اسماء تالیه مسمی گردد به جمیع اسماء تالیه، و آن اسم متبوعه باشد، و تالیه تابعه، هم چنان كه: **ان اللّه هو السمیع العلیم**[[20]](#footnote-21). هر آینه اسماء الهیه متفاضله باشند، اما هویت اسماء حقیقت واحده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كلی و جزئی همه باشد یكی |  | یك هويت فهم فرما بی شكی |

**مصراع**: این لطیفه نگر كه می‌گویم.

تابع عین متبوع است و متبوع عین تابع. كل شیئی فیه كل شیئی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون هویت یكیست اسما را |  | به هویت یكی بود اسما |

و مظاهر خلقیه اگر چه بعضی از بعضی افضلند، اما چون هویت مندرجه است در اسماء، مظهر هر اسمی او را اهلیت مجموع فضلا باشد، و مجمع مجموع اسماء بود، به حسب اندارج هویت، و اسماء الهیه به اعتبار صفات متعدده و به حسب ذات واحده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحدت و كثرتست در اسما |  | نظری كن تأملی فرما |

**توحید**: عارفان را در تجلی الهی مراتب است به حسب سیر در ملكوت و جبروت و مثال مطلق و مقيد، و مرتبۀ ادنی مرتبۀ صاحب عرفان علمی مجرد. اما عارفی كه معرفت او به طریق مكاشفه بود، مكاشفۀ او در دنیا به صورت باشد و در عقبی به معنی، و عارفی عارفان را شناسد كه حق تعالی از بصیرت او غطاء بردارد واو را عارف عارفان گرداند، كما قال تعالی: **اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری.**

**مصراع**: عارفی باید كه داند عارفی.

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر حجاب از بصیره بگشایند |  | عارفان را چو نور بنمایند |
| عارفان هم به صورت و معنی |  | دنیی و آخرت بیارایند |

**توحید**: از قول امام حجة الاسلام ابو حامد محمد الغزالی رحمة اللّه علیه مروی است كه: **لیس فی الامكان ابدع من هذا العالم**[[21]](#footnote-22). و بعضی عرفا فرموده اند كه اگر بهتر از این عالم ممكن بودی، و موجد عالم قادر نبودی، عجز بودی، **تعالی اللّه عن ذلك علوا كبیرا[[22]](#footnote-23).** و اگر قادر بودی و ایجاد نفرمودی بخل بودی و بخل نقیض جود است و عجر منافی قدرت. اما نزد درویشان ما انسان كامل عالمی است كلی و به تشریف شریف: **ان اللّه تعالی خلق آدم علی صورته** مشرف و متصف به صفات ربانی، متخلق به اخلاق سبحانی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامی است جهان نمای روشن |  | او را بنگر به دیدۀ من |

**توحید**: انسان كه از آن سان است دو نسخه دارد، اما نسخۀ ظاهريۀ انسانیه مطابق مجموع عالم است، و نسخۀ باطنیۀ او مرآت حضرت الهیه.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من كل شییء لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجموعه مجموع كمالات وجود است |  | خود خوشتر ازین قول كه گفته كه شنود است |

لیس فی الامكان ابدع من هذا العالم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با نصیب است از حدوث و قدم |  | باخبر از وجود و هم ز عدم |

جامع است به خلق و حق ، و خط فاصل میان حضرت الهیه و كونیه، و حق را كمال مطلق است در قدم، و عالم را كمال مطلق است در حدوث، و انسان كامل مرآت حضرتین است، و السلام.

**توحید**: قرآن جوهر است و صدف، و صدف را ظاهر است و باطن، و ظاهر او علم عربیة و باطن او علم فقه و كلام، و جوهر او معرفت ذات و صفات وافعال.

قال رسول اللّه(ص): **اهل القرآن اهل اللّه و خاصته.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه قرآن چو كاملان داند |  | حافظی باشد او و خوش خواند |

**توحید:** قال رسول اللّه(ص): **ان اللّه احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل در حضرتش بود حیران |  | وحده لا شریك له گویان |

كمال قال اللّه تعالی: **لا تدركه الابصار و هو یدرك الابصار**.**[[23]](#footnote-24)**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كنه ذاتش جز او نمی‌داند |  | ما همه عاجزیم و سرگردان |

**و هو اللطیف الخبیر[[24]](#footnote-25)**

لطیف است از ادراك ابصار، و خبیر بر ضمایر و اسرار، و خبرت علم، ذوق است و ذوق از تجلی الهی است، و تجلی معطی ظهور است در صور مظاهر، و ظهور تجلی به صور بود، و وجود صور به تجلی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ روشنی بباید |  | تا نور جمال او نماید |

**توحید:** نفس ناطقه چون مشاهدۀ معانی كلیه و جزئیه كند كما هو حقه

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنجینه و گنج پادشاهی باشد |  | هم مخزن اسرار الهی باشد |

و محققان او را قلب خوانند، كما قال اللّه تعالی: **ان فی ذالك لذكری لمن كان له قلب[[25]](#footnote-26)،** حكما عقل مستفاد گویند، و او ملكه است میان عقل محض و عالم نفس منطبعه، و منقلب بود در عوالم خمسۀ كلیۀ كالهیه، و او را احدیت جمع است میان اسماء و ظهور به سبیل عدالت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حاكم عادلی است تا دانی |  | خوش بود حاكم ار چو مادانی |

برزخی است میان ظاهر و باطن، و از او منشعب می‌شود قوای روحانیه و جسمانیه، و او صورت مرتبۀ الهیه است، یعنی واحدیت، و روح او صورت مرتبۀ احدیت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل كامل ز اهل دل می‌جو |  | سخن دل به كاملان می‌گو |

قال اللّه تعالی بلسان نبیه صلی اللّه علیه و آله: ما وسعنی ارضی و لا سمائی و وسعنی قلب عبدی المومن التقی النقی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنج و گنجینه و طلسم نگر |  | صفت و ذات بین واسم نگر |

**توحید**: انسان تا از علم به عين آمد دائماً در ترقی است، و عین ثابته انسان همیشه ظاهر می‌شود در صور مراتب نزول و عروج، در جمیع عوالم روحانیه و جسمانیه در دنیا و آخرت.

**بيت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دنيی و آخرت چنین است |  | گر كشف شود ترا همین است |

و به هر صورت كه ظاهر گردد صورتی دیگر بالقوه در او باشد، و حصول آن صورت به فعل به حسب استعداد كلیه و جزئیه بود، و آن از جملۀ ترقی انسان است، و بعضی در زمان جزئی بی خبرند از ترقی خود، اما بعد از مدتی شعور می‌‌یابند و بعضی دائما در ترقی اند و هرگز شعور نمی‌یابند.

و سبب عدم شعور بر ترقی، تشابه صور است كه عارض عین او می‌شود، وشاید كه او واحد بود، و بر عرفا متشابه نماید، چون تشابه صور ارزاق، چنانكه رزاق علی الاطلاق فرموده: **كما رزقوا منها من ثمرة رزقاً قالو هذا الذی رزقنا من قبل و أتوا به متشابها**[[26]](#footnote-27) . و از غایت لطافت حجاب و رقت نقاب، انسان از ترقی خود بی خبر است، و اكوان صور مراتب اند و حجاب ذات احدیت، و حجب نورانیه اند و ظلمانیه، كما قال علیه السلام: **ان لله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة، لو كشفها لا حترقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصر من خلقه.**

و صور از آن رو كه صورند تشبیهاتند و نزد عرفا غیر انند، و صاحب تحقیق، كثرت اعتباریه در واحد حقیقی مشاهده نماید، و واحد حقیقی وجود مطلق است ظاهر به صور كثرت. و رویت كثرت در وحدت چون دیدن به بصیرت قطرات را در بحر، و ثمرات را در شجر، و كثرت اسماء الهیه در عین واحده، و هویت الهیه در صور موجودات، مختفی است.

و در قیامت كبری صور مخفی شوند و حق ظاهر گردد و فرماید: **لمن الملك الیوم لله الواحد القهار**[[27]](#footnote-28).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تجلی صفاتش را مظاهر در ظهور آرد | |  |
|  | ولی چون ذات بنماید علم بر مظهر اندازد | |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
|  |  |  |

دیگر تجلی كند به كثرت مشهوده در دار آخرت، جلت قدرته، كما قال حسین بن المنصور:

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سبحان من اظهر ناسوته |  | سرسنا لاهوته الثاقب |
| ثم بدا فی خلقه ظاهرا |  | فی صورة الآكل و الشارب |

**توحید:** وجود در مرتبه احدیت مفنی اشیاء است و در مرتبه واحدیت مبقی.

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موجد و معدم است او دائم |  | همه اشیا به حضرتش قائم |
| عین جان است و جان ازو غافل |  | نور چشم است و چشم ما نائم |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن حجابی كه هست نور وی است |  | ور خفائی بود ظهور وی است |

**لا حجابه الا النور و لا خفائه الا الظهور**.

**توحید**: اعیان عالم علویه و سفلیه، كلیه و جزئیه، روحانیه و جسمانیه، بسیطه و مركبه، مظاهر اسماء الهیه اند، و هر يكی مخصوص اند به اسمی خاص، و اسماء متعدده اند به صفات، و واحد به ذات، و اعیان متكثره اند به صور و واحد به حقیقة الحقایق، و عقل اول كه مشتمل است بر كلیات و بر جمیع حقایق و صور عالم به طریق اجمال عالمی است كلی و مظهر اسم الرحمن.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم الرحمن ازو آموختیم |  | گنج و گنجینه به او اندوختیم |

و نفس كلیه كه مشتمل است بر جزئیاتی كه عقل اول بر آن مشتمل است عالمی است كلی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم الرحیم است او |  | عام و خاصند فهم كن نیكو |
| آن به اجمال و این به تفصیل است |  | مظهر رحمتند این هر دو |

و انسان كامل جامع جمیع اسماء الهی است در مرتبۀ روح، به طریق اجمال، و در مرتبۀ قلب به طریق تفصیل، در مرتبۀ روح مطابقۀ عقل اول و در مرتبۀ قلب مطابقۀ نفس كلیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم اعظم است و امام |  | طلبش كن امام خود و سلام |

توحید هر فردی از افراد عالم علامت اسمی است از اسماء الهی، و هر اسمی به ذات جامع جمیع اسماء. **كل شییء فیه كل شییء**. هر آینه هر فردی عالمی باشد در نظر عارف كامل كه شرح اسماء اللّه در نسخۀ اسمی از اسماء مطالعه می‌فرماید.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه عاقل خواند از درجی تمام |  | عارف از حرفی بداند و السلام |

**توحید**: تمام عوالم كلیات و جزئیات كتب الهیه اند، و جامع كلمات تامات، و عقل اول و نفس كلیه دو كتابند و هر دو را صورتاً ام الكتاب می‌خوانند، به اعتبار آنكه عقل اول محیط است بر اشیاء به طریق اجمال، و ظهور اشیاء است در نفس كلیه، به طریق تفصیل.

و عقل اول را لوح قضا و درۀ بیضا و علت اولی گفته‌اند، و نفس كلیه را كتاب مبین و لوح قدر و یاقوت حمراء خوانند. اما نفس منطبعه در جسم كلی كتاب محو و اثبات است، و این محو و اثبات واقع شود بر صور شخصیه به اعتبار احوالی كه لازمۀ عین آن شخص است، به حسب استعداد اصلیه، و ظهور آن مشروط به اوضاع فلكیه.

و انسان كامل جامع كتب الهیه است و نسخۀ عالم كبیر، و عالم انسان كبیر است، و انسان عالم صغیر صورتاً، اما نظر به معنی انسان كبیر است و عالم صغیر، و این كتب ثلاثۀ مذكوره اصول كتب الهیه‌اند، و حضرت علمیه ام الكتاب. اما فروعات، هر چه در وجود است روحانیه و جسمانیه نسخه ای است مصححه وجامع احكام موجودات.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اصل و فرعش اگر چنین دانی |  | نسخۀ كائینات بر خوانی |

**توحید**: نزد محققان اعیان ممكنه شم رایحۀ وجود خارجی نكرده‌اند و در حضرت علمیۀ الهیه باقیه‌اند و وجود حقانی است كه به اسم النور بر سماوات ارواح و بر ارض اشباح تجلی فرموده و به صور احوال ممكنات ظاهر گشته و به اسماء در مجموع اشیاء ظهور اوست، و عیون اعیان گشوده و به هر عینی اسمی نموده، و حق تعالی جل و علا از حیثیت احدیت ذاتیه:

**مصراع**: او غنی از جملۀ عالم بود.

كما قال اللّه تعالی : **واللّه غنی غن العالمین[[28]](#footnote-29)**

اما از حیثیت واحدیت، یعنی مرتبه اسماء و صفات، به لسان خاتم انبیا (ص)گفت: **كنت كنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لا عرف.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا به بیند حسن خود در آینه |  | آینه روشن كند هر آینه |

**توحید**: نور وجود واجب الوجود است ظاهر در مرایای اعیان ممكنات، و حامل اعیان نفس رحمانی و نفس رحمانی عین وجود حق. **لا یحمل عطایاهم الا مطایاهم.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینۀ جمال او نیست بجز جلال او |  | نیست بجز جلال او آینۀ جمال او |

و این مشرب موحدی است كه وجود اضافی فایض یابد بر اعیان ممكنات واعیان بر حال خود در كتم عدم.

**بيت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به طریق موحدان بگرو |  | این سخن از موحدان بشنو |

اما مشرب محجوب از حق آنست كه اعیان ظاهر داند در مرآت وجود، و وجود معقول محض.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حاش لله كه ما چنین گوئیم |  | ما وجود از وجود می‌جوئیم |

اما محققی كه جامع جمیع مراتب عالم بود شهود حق او را از شهود خلق محجوب نگرداند، و شهود خلق او را مانع شهود حق نشود،

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او یكی در هزاره می‌شمرد |  | خلق و حق را بیكدگر نگرد |

**توحید**: وجود كونی ظل نوری است، كه از غایت صفا و لطافت به رنگ اعیان می‌نماید، و اعیان متعینه به تعینات متكثره، و از حیثیت تعینات ظلالاتند، و موجودات خارجیه ظلالات حسیه اند، و ظلالات حسیه ظلالات معنویه، و ظل حسی دلیل ظل معنوی است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سایه اعیانند و عالم سایه‌بان  چشم جانم روشن است از نور او |  | یك حقیقت ظاهر است در این و آن دیده‌ام هر عینی از اعیان عیان |
|  |

**توحید**: سایه را بخود وجودی نبود و در حركت و سكون تابع شخص بود، كه آن سایۀ اوست، و از آثار واحوال و اشكال ظلال، ظلال معلوم گردد، و از ظل ذو ظل دانسته شود، نه حقیقت او، و اعیان ثابته صور اسماء الهیه‌اند در حضرت علمیه از آن رو كه ممكن اند در كتم عدم به حال خود می‌باشند، و به وجهی كه صور اسماء الهیه‌اند به حسب وجود عین اسماء اند، و اسماء در مرتبۀ احدیت جمع عین مسمی، و به اعتباری حقایق عالمند، و ذوات و حقایق اعیان مجهوله‌اند و حق معلوم از حیثیت حقیقت، لا جرم عارفان می‌گویند: **ان الحق لمعلوم لنا من وجه و مجهول لنا من وجه.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم همه سایه سایه همسایۀ او |  | همسایۀ اوست نور هم سایۀ او |

**توحید**: وجود خارجی اضافی ظل الهی است، و تجلی حضرت رب العالمین از برای اظهار مربوب، و طلب مربوب به جهت ظهور رب، و اعیان ممكنات محل ظهور ظل الهی‌اند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سایۀ او نور چشم عالم ست |  | سایه و همسایه با هم آدم است |

**توحید**: قال اللّه تعالی: **یا ایها الناس اتقوا ربكم الذی خلقكم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا كثیرا و نساء[[29]](#footnote-30)**

در جبروت، نفس واحده عقل اول، كما قال نبینا(ص): **اول ما خلق اللّه العقل**، و آن معفول ابداعی است و زوجۀ او مفعول انبعاثی، یعنی نفس كلیه، و حاصل ازدواج این هر دو عقول و نفوس مجرده.

اما در ملكوت، نفس واحده نفس كلیه، و زوجه طبیعت كلیه، و رجال نفوس ناطقه و نساء نفوس منطبعه.

و در ملك، آدم و حوا و ذكور و اناث بنی آدم، و آدم حقیقی روح محمدی است (ص)و خلیفه حق بر عالم در نشأۀ عنصریه، كما قال ؑ: **اول ما خلق اللّه نوری**، یعنی نورتعین او ؑ

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او نور جلمۀ انوار |  | روح او اصل جملۀ ارواح |
| به ظهور وجود اول اوست |  | به بدن عین جملۀ اشباح |

**توحید**: حقیقت انسانیه را مظاهر است، و مظهر اول در جبروت روح كلی، كما قیل:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن پادشاه اعظم در بسته بود محكم  \* | \* | پوشید دلق آدم ناگاه بر در آمد \* |
| آن پادشاه اعظم یعنی حقیقت ما |  | در بسته بود محكم یعنی كه بود تنها |
| پوشید دلق آدم یعنی لباس اسما |  | ناگاه بر در آمد، یعنی كه گشت پیدا |

و مظهر ثانیه حوای معنویه.

**مصراع**: ولدت امی اباها ان ذامن اعجباتی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پدری گشت ظاهر از فرزند |  | همچو عیسی كه زاد از مریم |

**توحید**: اول موجدی كه ظاهر شد از اجسام عنصریه به صورت انسانیه ابوالبشر بود ؑو قال اللّه تعالی: و الارض جمیعا قبضته، یعینی مقبوضۀ مسخره در قدرت الهیه.

شعر

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| فلا ینظر العین الا الیه |  | و لا یقع الحكم الا علیه | |
| فنحن له و به فی یدیه |  | و فی كل حال فانالدیه |

و عالم ید قابله است و آدم ید فاعله، وید فاعله متصرفه در ید قابله، به خلافت حضرت الهیه، و روح محمدی صلی اللّه علیه و آله والد اكبر است و ابوالارواح، و آدم والد كبیر است و ابو الاشباح، و كلمۀ انسانیه مجموع كلمات عالم است بازیادتی حضرت جامعیت و هیأت اجتماعیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه عالم دارد او دارد تمام |  | جامعیت جمع دارد و السلام |

**توحید:** قال اللّه تعالی بلسان نبیه (ص): **خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا**. و یدین این جا معبرند به صفات جمالیه و حلالیه و به این تشریف شریف تكریم آدم فرمود:

و لقد كرمنا بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر**[[30]](#footnote-31)**.

هر آینه آینه جامعه جمیع صفات الهیه است، و متصفه به محموع نعوت كونیه، ذوالیدین است به ید معطیه و ید آخذه، و به صور فاعلیت متعلقه به حضرت ربوبیت، و به صور قابلیت متعلقه به حضرت عبودیت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنچه پیدا و آنچه پنهان است |  | جمله در یك وجود انسان است |

توحید می واحد، جام متعدد، آب یكی، حباب متكثر.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامی زحباب پر كن از آب |  | آن آب درین حباب دریاب |

آب است كه در مظاهر مختلفه:

**مصراع**: بحر و موج و حباب و جو خوانند.

مسمی واحد، اسماء متعدد به تعدد تعینات.

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ظهور است آن یكی بسیار  بحر و موج و حباب و جو هر چار |  | به مسمی یكی به اسم هزار  به حقیقت یكی بود ناچار |

می را لونی نه، اما جامات متنوع اند، می را متنوع می‌نماید.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك شرابست و جام رنگارنگ |  | می‌نمايد رنگ آن بی رنگ |

نور آفتاب در زجاجه الوان متنوع نماید، و حقیقتاً نور از الوان مقدس است، اما نوری باید و زجاجه ای باید تا الوان مختلفه بر جدار بیوت پدید آید. شخص باید و محل باید تا نوری و سایه‌ای رو نماید، و عالم ظل اللّه است و محل این سایه اعیان ممكنات، و نور: **اللّه نور السماوات و الارض[[31]](#footnote-32).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله عالم روشنند از نور او |  | نور او می‌بین بعین نور او |

**توحید:** هر چه دیده شود اولا نور وجود بود، بعد از آن لوزام وجود به نور وجود، و وجود ابطن اشیاء است به حقیقت، و اظهر در ظهور.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن است اگر دانی در ظهور است این سخن دریاب |  | اول و آخر است اگر دانی بی نیاز است ذات حقانی |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر فراوان ور اندكی باشد |  | كه یكی در یكی یكی باشد |

**توحید**: ضرب واحد در واحد واحد، حسب الواحد افراد الواحد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر یكی را هزار بشماری |  | این همه جز يكی مكرر چیست |

عدد امری است اعتباری، وامهات عدد چهار، آحاد و عشرات و مآت والواف. مرتبه آحاد از كی تا نه و مرتبه عشرات از ده تا نود و مرتبه مآت واحد و مرتبه الوف واحد و باقی تكرار.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر هزار است ور هزار هزار |  | اول او یكی بود بشمار |

**توحید**: موحد توحید و موحد و موحد یكی داند.

**مصراع**: توحیده ایاه توحیده. و واحد حقیقی مثبت است، نه مثبت به اثبات غیر.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بگوئی و رنگوئی او یكی است |  | او یكی در هر دو عالم بی شكی است |

بیان واقع است لا اله اله اللّه، و كلام اللّه تعالی است: **فاعلم انه لا اله الا اللّه،** [[32]](#footnote-33) و قال جل ذكره : **ءاله مع اللّه[[33]](#footnote-34)،** **و هو واحد، ای لیست اله مع اللّه** **لا نه واحد** ، و قال اللّه تعالی: **شهد اللّه انه لا اله الا هو**[[34]](#footnote-35)، و تجرید موحدانه فنای اكوان است و زوال اعیان به لمعات نور ایقان.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كثرت و وحدت كه می‌گوئی چنان علم و عقل و زهد من بر باد رفت در خرابات فنا افتاده‌ام موج و دریا نزد ما باشد یكی یك مسمی باشد و اسما هزار جامی از می پر ز می بستان بنوش قطره و موج و حباب از ما بجو دل به دریا ده كه صاحب دل توئی روح ما از نور اعظم نور یافت از خلافت خلعتی انعام كرد  گنج اسما بر سر عالم فشاند  هر كه بینی غرقۀ دریای او است ای كه گوئی باش این رشته دو تو آینه روشن كن ای جان پدر  هر كه آن یك را نه بیند در همه  نور روی او به نور او به بین  خوش خیالی نقش بسته در نظر  یك شرابی نوش كن از جام ها  عارفان را می رسان از ما سلام |  | اعتبار عقل باشد این و آن غیر یاد او مرا از یاد رفت سر به پای خم می بنهاده‌ام هر دو یك آبند آن يك بی شكی آن یكی در هر یكی خوش می‌شمار این چنین می ‌شادی رندان بنوش یك حقیقت از همه اشیا بجو و ز وجود بحر و بر حاصل توئی وز وجود آل او منشور یافت نعمت اللّه او مرا خوش نام كرد هر كی بر مسند وحدت نشاند عالمی سر گشتۀ سودای او است باشد آن یك تو ولی بی ما و تو  در همه آئینه او را می‌نگر كور باشد نزد بینا بر همه  دیده‌ای از وی طلب نیكو به بین در خیال او جمالش می‌نگر ساقئی را می‌نگر در جامه ها صد سلام از ما به یاران و السلام |

و صلی اللّه علی محمد و آله اولا و آخرا و باطنا و ظاهرا.

رساله تحقیقات

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیمِ**

الحمد لله الذی خلق الانسان علی صورته لخلافته، و جعل عینه مرآة عینه لشهوده و مشاهدته، و الصلوة و السلام علی سید العالم و مظهر اسم الاعظم محمد المصطفی (ص)

یا اخی ایدك اللّه بروح القدس اعلم ان للتوحید لجة وساحل، فا لساحل یعلم و اللجه یذاق[[35]](#footnote-36)

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از لجۀ توحید حكایت نكند |  | الا آن كس كه در فیافی گردد |

چه، تحقیق توحید از تحریر منشی دیوان عبارت، و تقریر مدرس مدارس استعارت مستفاد نگردد، و عین توحید كه عین علم عالم است، از مطالعۀ كتب خانۀ روایت و تعلیم معلم درایت، معلوم و مفهوم نشود.

شاهبازی است بلند پرواز كه در حریم وحدت خود ابداً و ازلاً مترفرف است. به ملواح ادلۀ عقلیه و شبكۀ مسألۀ نقلیه صید و قید نتوان كرد. ذیل عزت و آستین عظمت او جز بدست**: كنت یده التی یبطش** **بها** نتوان گرفت، به عین او عین او توان دید، و به علم او را توان شناخت.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كذاك بفعلی عارف بی جاهل |  | و عارفنی بی عارف بالحقیقه |

و معانی كه موحدان در تحقیق توحید بیان فرموده‌اند، حقیقت تجرید است، كه نزد اهل طریقت معبر به توحید است، ما نیز به سنن خلف و به متابعت سلف آنچه را از مقام اقدم به واسطه روح اعظم در این دم پاشند پاشیم، اگر مامور باشیم.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم توحید اگر همی خواهی |  | خوش تر از این بیان نخواهی یافت |
| ور طلبكار عین توحیدی |  | جز به توحید آن نخواهی یافت |

قال بعض الموحدین: التوحید علم ثم حال ثم علم، و علم اول توحید دلیل است، و آن توحید عام است، یعنی علماء رسوم كه به سناء سراج عقلی و پرتو شعاع شموع نقلی ضیاء شموس تجلیات ذات اقدس، و انوار فیوض صفات مقدس حق تعالی و تقدس می‌طلبند، و به رفاقت و دلالت سیاح عقلی در مملكت آیات نقلی سیاحت می‌فرمایند، و از اثر به موثر، و از محدث به محدث استدلال می‌جویند، و به معرفت عرضیات گل را به رنگ و مشك را به بوی می‌بویند، كانه می‌گویند:

**مصراع**: اسمع جعجعة و لا اری طحنا[[36]](#footnote-37)

كما فلنا فی اول حالنا لاجل ابنائنا.

اما توحید حال آن است كه موحد به حكم: تخلقو باخلاق اللّه. ای متصف بصفات اللّه، به اخلاق الهیه متخلق بود، و به صفات ازلیه و ابدیه متصف، و متصرف در او خدا باشد، نه او در خود، چنان كه حال رسول بود (ص). **و ما رمیت اذ رمیت و لكن اللّه رمی[[37]](#footnote-38)**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دامنش خوش بود گرفته به دست |  | دست او هم در آستین دیدن |

و توحید علم ثانی توحید مشاهده است، من حیث الواحدانیة ، یعنی موحد دراین مشهد مشاهده نفرماید الا واحدی كه در واحدات تجلی فرموده، و همه عالم واحداتند، چون مضاف گردانند بعضی به بعضی مركبات خوانند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك عین و تجلیات بسیار |  | یك ذات بود صفات بسیار |

**تحقیق**

توحید جمع كردن اشیاء است به واحد، یعنی چنان كه عدد مركب است از واحدات، و وحدات جمع نشود الا به واحد، و اهل نظر، نظر نفرمایند در براهین، الا به آحاد، و نظر نكننددر آحاد براهین الا به واحد، و اهل مساحات و غیر، توحید به توحید شناسند، و عندنا لا یعرف الشیئی الا بنفسه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه بینم به نور او بینم |  | لا جرم جمله را نكو بینم |

**تحقیق**

تفریق اشیاء به امتیاز اشیاء است، و امتیاز اشیاء به خواص اشیاء، خاصیت هر شیئی احدیت آن شیئی است، لاجرم اشیاء به واحد جمع توان كرد، و به واحد متفرق.

كل شیئیء فیه كل شیئیء

**مصراع**: توحید ندانی ار ندانی این را.

اگر چه در یكی است عین دو و سه و چهار نبودی، چگونه صحیح بودی كه عزیزی فرمودی كه واحد عین عدد است یا عدد به واحد موجود است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك باده و صد هزار جام است |  | یك شاهد و صد هزار جامه است |

**تحقیق**

ای طالب معرفت توحید، توحید خاصۀ حضرت او است، وحده لا شریك له، و تو در مرتبۀ ثانیه از وجود، و چنین وجود شایستۀ توحید نخواهد بود، و اگر تو فانی شوی از تعینات، و محو گردی از تقیدات خود، باقی ماند واحدی كه عالم خود به عین خود است، و چون نباشی ترا معرفت توحید چون باشد.

**مصراع**: توحیده ایاه توحیده.

**تحقیق**

قیوم به حق دایم قائم است به توحید مطلق، و غیر او مایل، و مایل قائم نتواند بود، الا به توحید مقید، پس قائم مایل صاحب توحید است، اما به واحد قبل الاثنین، فهو مایل

**تحقیق**

موحدی كه از جمیع وجوه موحد بود، صحیح نبود كه خلیفه باشد، چه خلیفه مأمور است به حمل اثقال مجموع مملكت، و التفات به عالم كثرت، و خاصیت توحیدجمع است، و مقتضی خلافت تفرقه، و علامت موحد درحضور تام آن است كه می از جام و خاص از عام باز نداند.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دست غیری چگونه گیرد چون |  | دل ز دلدار وا نمی‌داند |
| كی كله را نگه كند، چون او |  | سر ز دستار وا نمی‌داند |

**تحقیق**

هر كه فانی شود، در اشیاء معاینه بیند، كه محرك و مسكن اشیاء حق است، و اگر فانی گردد از خود، و از جمیع اشیاء، مشاهده فرماید كه**: لیس فی الدار غیره دیار.**

و بقا نسبت ما است به حق، و فنا نسبت ما است به عالم. مخیر توئی به هر نسبتی كه مناسبت منصب خود دانی خودرا به آن منسوب گردانی.

**تحقیق**

حق سبحانه و تعالی عین غیر نیست، چرا كه : **كان اللّه و لم یكن معه شیء**، و غیر او از او خالی نیست زیرا كه: **لا خالق الا هو**.

اگر دانی معبود خود را عین آنچه تخیل و تصور كردی نكو دانی، و متصور و مخیل را خالی از او ندانی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخنی خوش به ذوق می‌گویم |  | گر ترا ذوق هست خوش بشنو |

**تحقیق**

اگر واحدی گوید در توحید باید كه عبد را از رب تمیز كنی، بگو در وقت تمیز تو كجا باشی. صحیح نیست كه عبد باشی و صحیح نیست كه رب تميز كنی، بگو در وقت تميز تو كجا باشی. صحيح نيست كه عبد باشی. و صحيح نيست كه رب باشی. لابد است كه در بينونتی باشی كه اقتضاء استشراق و خلم به مقامين كند میان عبد و رب با تجرد تو بینهما، تا حاضر باشی به حضور جانبین، و رویت طرفین، و این محال بود.

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بپوشی تو خلعت محمود |  | پادشاه از ایاز نشناسی |
| ور بنوشی شراب و مست شوی |  | سید از بنده باز نشناسی |

**تحقیق**

محب باید كه محبوب را به عین محبوب بیند، چنانكه محبوب به عین محب محب را مشاهده می‌كند.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دیده توئی و دیده‌ام تو |  | از دیده مشو كه دیدمت من |
| از من تو كنار كی توانی |  | چون در بر خود كشیدمت من |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فكان عینی فكنت عینه |  | و كان كونی و كنت كونه \ |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا عین عینی یا كونی كونی |  | الكون كونه والعین عینه |

**تحقیق**

علامت عارف باللّه به حقیقت معرفت، آن است كه اگر نور آفتاب سر آن عارف از مطلع معرفت طلوع كند، و دیگری به سر او مطلع شود، سر مقدس او را منزه بیند از علم او به او.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كس كه به علم خویش عالم به خود است | |  |
|  | عارف نتوان گفت كه دور از خرد است | |
| عارف باید كه غیر حق در سرش | |  |
|  | چیزی نبود و گر بود نیك بد است | |

**تحقیق**

حق سبحانه وتعالی، جل و علا اجل است از آنكه به بصایر ادراك حضرت او توان كرد، تا به ابصار چه رسد. قال رسول اللّه(ص): **ان اللّه احتجب عن العقول كما احتجب عن البصار**. و قال اللّه سبحانه و تعالی**: لا تدركه الابصار وهو یدرك الابصار**[[38]](#footnote-39).

و چون بصایر و ابصار قاصرند از دارك، لاجرم قوم دایم بحیرتند، و تحیر ایشان نمی‌باشد الا در آنچه حق تعالی تجلی فرموده، و لطایف آن تجلیات بدیشان نموده، وتجلیات حضرت الهی لا یتناهی است، و طمع قوم آن است كه ضبط كنند آنچه ضبط نمی‌توان كرد، لاجرم حیرانند، و زیادتی تحیر می‌طلبند، و می‌گویند: **اللّهم زدنی تحیراً فیك**، و سئوال قوم در زیادتی تحیر سئوال است در ادامت تجلی.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قد تحیرت فیك خذ بیدی |  | یا دلیلا لمن تحیر فیك |

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجنون پریشان توام دستم گیر |  | خود می‌دانی آن توام دستم گیر |
| هر بی سرو پای دستگیری دارد |  | من بی سر وسامان توام دستم گیر |

**تحقیق**

فرق است میان پرگار و مركز، چنانكه فرق است میان جوهر و گوهر، چه جوهر اصل است و گوهر فرع، و جوهر نقطۀ مركز است، و گوهر خط پرگار آن، نقطۀ مركز همیشه بر ذات گردد، زیرا كه ذات نقطۀ مركز بود و صفات خط پرگار نقطۀ مركز، و سر تدویر خط پرگار آن است كه نقطۀ مركز مدور بود از برای اظهار خط پرگار، چون ظهور فرمود خط پرگار دایره مدور نمود.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از نقطه به دایره رهی بگشودند |  | زان ره به جهانیان رخی بنمودند |
| آنها كه در این نقطه نه محوند امروز |  | از آمد و شد راه عدم پیمودند |

و این نكته در بیان معانی آن نقطه است كه امام المتقین علی بن البیطالب علیه السلام فرمود: **العلم نقطة كثرها الجاهلون[[39]](#footnote-40).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نكته بخوان كه حل شود مشكل تو |  | وان نقطه بدان كه مشكلت حل واشد |

**تحقیق**

الف اول حروف است، و آخر نقاط، و همچنانكه اول حروف است حرف اول اسم اعظم است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقطۀ اول كه الف نقش بست |  | بردر محجوبۀ احمد نشست |

و الف كه حرفی از حروف منفصله است مستجمع نقاط ثلاثه است.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك نقطه به ذات خود هویدا گردید |  | زان نقطه به دم دو نقطه پیدا گردید |
| زین هر سه یكی الف پدیدار آمد |  | این طرفه كه در دو كون یكتا گردید |

و نزد علماء علم حروف، حروف بر دو قسم است: متصله و منفصله. و منفصله شش حرف است: ا د ذ ر ز و ، و این حروف سته را منفصله بدان سبب می‌گویند كه چون در كلمه در آید، قابلیت آن ندارد كه با حرفی دیگر متصل گردد، نه آن كه حرفی دیگر به‌آن متصل نشود.

و داود چهار حرف است، مجموع از حروف منفصله. و اهل كشف فرموده‌اند كه اسم داود دلالت می‌كند بر انفصال داودؑ از ما سوی الله تعالی.

و محمد (ص) چهار حرف است، يك حرف از حروف منفصله، و احمد چهار حرف است دو منفصله و دو متصله، و محمود پنج حرف است دو منفصله و سه متصله، و دلالت می كند بر انفصال احمد و محمد و محمود از عالم و اتصال او به حق. و داود اگر چه مصل بود، اما من حیث المعنی لا من حیث الاسم.

و عدد حروف به عدد منازل قمر است، بلكه منازل قمر به عدد حروف است، و هر حرفی از حروف مكتوبۀ منقوشه و هر لفظی از الفاظ منطوقۀ مسموعه، منزل قمری از اقمار اسمائیه است، و مرآت لطیفه ای از لطایف افعالیه.

بیت

|  |  |
| --- | --- |
| ز هر حرفی كه می‌خوانم دگر معنی همی یابم | ز هر جامی كه می‌گیرم مئی دیگر همی نوشم |
|  |  |

و الف اسم اللّه نزد نعمت اللّه بن عبداللّه اشارت است به احدیت ، و لام اول لام معرفت است، از آن روی كه یلی الف است تعریف می‌كند علم حق به ذات حق ازلاً، و از آن وجه كه بالام ثانیه دارد تعریف علم حق می‌كند به خلق ابداً، و لام ثانیه لام ملك است كه صورت جمال: **ان اللّه جمیل یحب الجمال**، اوست ، و ها كنایت است از غیب ذات مطلقه.

پس عبداللّه باید كه چون گوید اللّه، به الف اشارت كند به : **كان اللّه و لا شییءِ معه**، و به لام اول عارف شود به تعریف او به علم حق به ذات حق ازلاً وبه علم حق به خلق او ابداً، و به لام ثانیه معنی ملكی كه صورت مالك الملوك است مشاهده فرماید، و به هاء هویت ذات مطلقه دریابد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه اللّه این چنین گوید |  | یابد او هر چه از خدا جوید |

و اگر گوینده‌ای گوید : باللّه به كسرها، و اللّه به فتح ها، و اللّه ضم ها، هو در ضم یابد و ها در فتح، و هی در كسر و ثبوت درسكون.

و هویت مطلقه حقیقت واحده است كه در مظاهر متعین گشته و در هر مظهری فعلی و صفتی از او ظاهر شده، و به اسمی موسوم آمده، و هویت متعینه از آن وجه كه با فتحه و ضمه و كسره دارد عدمیه است، امااز آن رو كه قابل و فاعل است به حقیقت اوست كه اوست.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بگو اللّه و اسم ذات بین |  | معنیش در صورت آیات بین |
| جمله مرآتند ها و هو و هی |  | یك حقیقت در دو سه مرآت بین |

**تحقیق**

اگر نه واجب الوجود بودی كه موجودات را به وجود انعامی فرمودی، عالم را بودی نبودی، هم چنانكه اگر نه حقایق كلیۀ معقوله باشد ظاهر نشود هیچ حكمی از احكام اسماء و صفات الیه در مظاهر عینیه، و حق تعالی را اسمائی است ذاتی كه آن اسماء را مفاتح الغیب، خوانند. **و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو**[[40]](#footnote-41).

و آن اسماء به ذات از حضرت طلب ظهور خود می‌كنند اولا در علم، و ثانیاً در عین، و اعیان ثابته عبارت است از صور اسماء الهیه در حضرت علمیه، كه مظاهر اسماء ذاتی‌اند، و آن اسماء نیستند الا وجودات خاصه.

پس هر عینی مستند بود به وجودی معین كه آن اسم خاص الهی است و آن اسم به ذات خود می‌طلبد كه او را عینی باشد متیعين، كه مظهر او گردد، و هر عینی از اعیان ثابته طالب آن اسم است كه آن اسم طالب او است، اما طلب عین تابع طلب طالب است.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من طالب او چگونه باشم |  | گر حضرت او مرا نجوید |
| از ذوق سخن كجا توان گفت |  | گر او با من سخن نگوید |

**تحقیق**

الوهیت اسم مرتبۀ الهیه است، و آن حضرت اسماء ذات و صفات و افعال است با سرهاو جملتها، اما ربوبیت عبارت است ز حضرت اسماء و صفات و افعال به تفاصیل، پس مرتبۀ ربوبیت فروتر از مرتبه الوهیت باشد، و الدلیل علیه قوله تعالی: **الحمدلله رب العالمین[[41]](#footnote-42).**

و این مرتبۀ علیه الوهیت و رتبت عالیه ربوبیت، از جهت ظهور خود مقتضی محل ولایت و مقر تصرف خویشند، و آن مألوه است و مربوب. و مألوه عبارت است از عالم باسره و جملته در حضرت علميه جمليه، و مربوب عبارت است از اجزاء عالم بتفاصیلها در خارج، كه تخت گاه سلطنت ظهور و بارگاه حكومت اظهار الوهیت و ربوبیت است.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بودش به كمال خویش بودم بخشید |  | لطفش به كرم شهدم شهود بخشید |
| او طالب من كه ظاهرش گردانم |  | من طالب او تا كه وجودم بخشید |

تا مقدوری نبود قادر پیدا نشود، و تا مخلوقی نباشد خالق متحقق نگردد، پس تحقیق این دو مرتبه موقوف باشد به تحقیق این دو محل تقدیراً و وجوداً، عیناً و تصورا، خارجاً و ذهناٌ.

واین هر دو از قبیل متضایفین‌اند، مثل ابوت و نبوت، كه نسبت ابوت از بو ابن متحقق گردد. واگر چه وجود اب من حیث هو هو مستغنی است از وجود ابن، هم چنین وجود مطلق حق غنی علی الاطلاق است از لاً و ابداً، اما اسماء وصفات او تعالت اسمائه و صفاته، از جهت ظهور طالب مظاهر‌اند، پس ذات متعالیۀ الهیه من حیث هی هی مستغنی است از عالم و ما فیها، و از آن رو كه الوهیت و ربوبیت و واحدیت مقتضی نسب و اضافات است به مألوه و مربوب، این است معنی: كنت كنزا مخفیا، الحدیث.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سازنده اگر چه نیكو سازد |  | اما بی ساز ساز چون بنوازد |
| من آینه‌ام كه می‌نمایم او را |  | اما خالق من كه او مرا می‌سازد |

منقول است از بعضی اكابر حكما كه فرموده‌اند معرفت ما باللّه مقدم است از معرفت ما به ما. واین غلطی عظیم است، نعم، دانسته شود ذاتی قدیم بی نظیر در عالم، اما اللّه و رب دانسته نشود، تا مألوه و مربوب شناخته نگردد، چنانچه اعلم علمای عالم (ص)فرمود: **من عرف نفسه فقد عرف ربه**، بشناس تا بشناسی كه اگر نشناسی نشناسی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا تو خود را تمام نشناسی |  | خواجه رااز علام نشناسی |
|  |  |  |

علی زعمك ان كنت فیه

**تحقیق**

چون اقتضا كرد حكم سلطنت ذات ازلیه و صفات علیه، بسط مملكت الوهیت و نشر لوای ربوبیت، به اظهار خلایق و تسخیر و امضای امور، و تدبیر عالم وحفظ مراتب وجود، و رفع مناصب شهود، و مباشرت این امور نزد محققین از ذات قدیمه به غیر واسطه بعید است**، لبعد المناسبة بین عزة القدم و ذلة الحدوث.**

و چون میان عدم و و جود مناسبتی نبود، حاكم مطلق و حكیم بر حق حكم فرمود به خلافت خلیفه‌ای كه نایب مناب حضرت او باشد، در تصرفات و ضبط مملكت، و رعایت رعیت، و مرآت منور وجود او را ذووجهین آفرید، تا به و جهی كه در قدم دارد از مقام اقدم استفاده كند، و به وجهی كه در عدم دارد خلایق را افاده فرماید، و او مستجمع جمیع تجلیات ذاتیه و صفاتیه وافعالیه است.

و مقالید امور در كف كفایت او نهاده‌اند، و حوالت حكم جمهور به جناب او فرموده‌اند، و حكومت لاهوت و ناسوت، و تصرف ملك و ملكوت اعلی و ادنی، به رای صائب و حكم نافذ او تفویض كرد‌اند، و او اگر چه ایاز بندگی محمود است، اما سلطان ولایت هر موجود است، بنده اللّه و پادشاه عالم است، و حقیقت اواسم اعظم است، و عقل كل وزیر و ترجمانش، و نفس كلیه خازن و قهرمانش، و طبیعت كلیه رئیس، و عملۀ او قوای طبیعیه و ملائكه علویه و سفلیه‌اند.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلا فلك الا و من نور باطنی |  | به ملك یهدی الهدی بمشیتی |

و صورتش،

**مصراع**: از عرش تا به فرش همه صورت وی است.

و او را انسان كبیر خوانند به جهت امكان وقوع انس میانه او و خلق ، به رابطۀ جنسیت و واسطۀ انسیت.

اما انسان كه عالم صغیر است، نسخه‌ای است منتسخه و نخبه‌ای منتخبه، از انسان كبیر، به مثابت ولد از والد، و والد یعنی عالم از اسم الظاهر صورتی دارد ظاهره و از اسم الباطن حقیقتی دارد باطنه.

ولد نیز به مقتضای: **الولد سرا بیه**، حقیقتی باطنه و صورتی ظاهره از والد دارد. و حقیقت باطنۀ او روح جزوی است كه منفوخ است در وی از روح اعظم، و عقل جزئیه ترجمانش، و نفس جزئیه قهرمانش، و طبیعت جزئیه عامله و صورت ظاهرۀ او نسخه‌ای است منتسخه، از مجموع عالم لطیفها و كثیفها.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من كل شیءِ لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة |
|  |  |  |

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محبوب جمال خود به آدم بخشید |  | سر حرمش به یار محرم بخشید |
| هر نقد كه در خزانۀ عالم بود |  | سلطان به كرم به جزو عالم بخشید |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ما علی اللّه بمستنكر |  | ان یجمع العالم فی واحد |

و صورت هر شخصی از اشخاص انسانی نتیجۀ آدم و حوا است، و معنی هر شخصی نتیجۀ روح اعظم و نفس كلیه، و انسان صغیر بعد از فناء تعینات و محو تقیدات خود، چون وصول یابد به انسان كبیر، صحیح بود كه به لسان جمع از انسان كبیر حكایت كند و گوید:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و انی و ان كنت ابن آدم صورة |  | فلی فیه فیه معنی شاهد بابوتی |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدم پدر است و من پسر نیست عجب |  | این طرفه نگر كه او پسر من پدرم |

**تحقیق**

والد كبیر آدم است ؑكه به مظهر ابوالبشر است، و عالم بی او وجودی بود بی شبح، یا جامی بود خالی، یا آینه‌ای صیقل ناكرده، و چون او پیدا آمد، عین جلاء مرآت عالم شد، و تجلیات ذاتیه و صفاتیه و افعالیه به تمام و كمال در صورت: **ان اللّه خلق آدم علی صورته** ظاهر گشت، و علم : **و علم آدم الاسماء كلها**[[42]](#footnote-43)، در مظهر مطهر او به ظهور پیوست، و خاتم صلی اللّه علیه و آله والد اكبر است و ابولارواح مجموع، چه حقیقت او حقیقت روح اعظم است، كمال قال (ص)**اول ما خلق اللّه روحی**.

و روح اعظم حامل معنی نبوت است، و نبوت او ذاتیه دائمه غیر منصرفه، و بدایت او در مظهر آدم بود كه به حركت دوریه در مظاهر وجود انبیا علیهم السلام ظهور فرمود، و در مظهر خاتم نهایت او پیدا شد، چه روح اعظم در هر مظهری از مظاهر انبیا به بعضی اسماء و صفات تجلی كرد، و در مظهر نبینا (ص)به ذات و جمیع اسماء و صفات پیدا شد. سرختم نبوت و معنی: **لا نبی بعدی**، اینجا معلوم كن.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای عقل برو كه خلق خلاقی شد |  | اصل آمد و حكم فرع در باقی شد |
| چون میكده گرم گشت و رندان كامل |  | سلطان خرابات بخود ساقی شد |

و خاتم (ص)بر آدم بل بر عالم من حیث المعنی متقدم است و از جمیع انبیاء من حیث الصورة متأخر، كما قال (ص) **نحن الآخرون السابقون**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای اول و ای آخر جانم به فدای تو |  | ای باطن وای ظاهر جانم به فدای تو |

و حضرت الباعث، حقیقت خاتم به صورت روح اعظم، اولش بسوی نفس كلیه مبعوث فرمود، تا به لسان عقل معرفت ذات متعالیه احدیه و صفات و اسماء الهیه نفس كلیه را تنبیه و تعلیم فرماید، از آن می‌فرماید: **كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین،** و فی روایة: بین الروح و الجسد، ای لا روحا و لا جسدا. هكذا فسر المحققون.

**مصراع**: بشنو كه محققی چه خوش می‌گوید.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و من عهد عهدی قبل عناصری |  | الی دار بعث قبل انذار بعثتی |

**تحقیق**

دایره مثلا وجودی دارد در خارج، و وجودی دارد در ذهن، كه حقیقت و معنی وجود خارجی دایره است، و وجود خارجی مظهر و صورت دایره، و دایره خطی است مستدیر مالف از نقط متواصله، و وجود هر نقطه از نقط دایره مظهر وصفی از اوصاف وجود ذهنی دایره، و موجود نشود حقیقت دایره در خارج الا در زمان تكامل اجزاء، و تواصل دایره به نقطه اخیره كه متصل است به نقطه اولی، و نقطۀ منطبقۀ اخیره مظهر حقیقت دایره است، و مشتمل بر سایر نقط.

همچنین نبوت به مثل دایره‌ای است كه او را وجودی است در غیب، كه حقیقت و معنی دایره نبوت است، و وجودی دارد در شهادت كه مظهر و صورت او است، و حقیقت مقدم است بر صورت من حیث الوجود، و متأخر است من حیث الظهور.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سید و بنده چو در خلوت جان می‌رفتند | |  |
|  | بندۀ عاشق گستاخ تقدم می‌كرد | |

و وجود خارجی دایرۀ نبوت خطی است مستدیر، متالف از نقط وجودات انبیا علیهم السلام و وجود هر نقطه ای از نقاط دايرۀ نبوت مظهر صفتی از اوصاف نبوت، الا نقطۀ اخیره كه مظهر حقیقت و معنی دایرۀ نبوت است، و وجود عینی دایرۀ نبوت در خارج موجود نشد، الا در زمان تكامل اجزاء از نقط به وجود نقطۀ اخیره، كه صورت جزئیۀ محمدیه است(ص)و حقیقت نبوت به جمیع اوصاف در این صورت ظاهر شد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چل روز از آن سبب گل آدم سرشته شد | |  |
|  | تا قصر دین به خشت وجودش شود تمام | |

علیه الصلوة و السلام.

**تحقیق**

هم چنانكه نبوت مثلا دایره‌ای است متالفه در خارج از نقط وجودات انبیا علیهم السلام و كامله به وجود نقطۀ اخیره، ولایت هم مثلا دایره‌ای است متالفه از نقط وجودات اولیاء و كامله به وجود نقطۀ اخیرۀ دایره كه صورت جزئیۀ خاتم اولیاء است، و هم چنانكه حقیقت نقطۀ اخیرۀ دایرۀ نبوت است، كه در صورت خاتم انبیاء علیه الصلوة و السلام دایره به كمال رسانید، در صورت خاتم ا ولیاء، دایرۀ ولایت به اتمام رساند.

و انبیاء علیهم السلام مظاهر نقاط دایره نبوت ختم انبیاء اند صلوات اللّه علیهم اجمعین و اولیاء مظاهر نقاط دایرۀ ولایت ختم اولیاء. و حقیقت خاتم اولیاء حقیقت خاتم انبیاء است، كه در صورت جزئیه و ختم اولیاء به تمام جمال نماید.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن سرخ قبائی كه چو مه پار بر آمد |  | امسال در این خرقۀ زنگار بر آمد |

و روح اعظم كه حقیقت خاتم است مظهر بدایت او آدم است، و مظهر نهایتش خاتم (ص)و این بروزات كمال است نه تناسخ.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نیست تناسخ سخن وحدت محض است | |  |
|  | كز جوشش‌ آن قلزم ذخار بر آمد | |

و ولایت فلك محیط عام است ، كما قال امام الاولیاء علیه السلام: الولایة هی فلك المحیط العام. و نبوت مختومه است من حیث الاانبیاء، و دایمه است من حیث الولایة و التصرف، زیرا كه نفوس اولیا جمله در تصرف ولایت خاتم انبیااند، كه به ولایت او در خلق به حق تصرف می‌نمایند، و باب الولایة مفتوح است و باب النبوة مسدود.

و آنچه گفته‌اند كه: **الولایة افضل من النبوة**، صیح نیست مطلقا، الا به قید، و آن، آنست كه ولايت نبی افضل است از نبوت تشريع متعلقه است به مصلحت وقت، اما ولایت متعلقه نمی‌باشد به وقت دون وقت، و ولایت لایتناهی و نبوت متناهی، و نبوت نعت مخلوق و ولایت صفت الهی، و نبوت افادت است به خلق، و ولایت استفادت از حق، اما اطلاق كردن قولی كه محتاج باشد به مثل چنین تأویل :

**مصراع**: از ادب نیست نزد اهل ادب.

**تحقیق**

هر شئی او را ظلی است، و ظل اللّه عرش است، و قلب انسان عرش اللّه، چنان كه رسول اللّه(ص)فرمود: **قلب المومن عرش اللّه الاعظم**. و این عرش قلب انسانی، در الوهیت ظلی است غیر ممتد، و الوهیت غیب او است، و او شهادت او. قال اللّه تعالی: **ما وسعنی ارضی ولا سمائی و وسعنی قلب عبدی المومن.**

دو بیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل آینه دار حضرت اوست |  | دل بندۀ خاص خدمت اوست |
| دل منظر حضرت الهیست |  | دل منزل نزل[[43]](#footnote-44)و نعمت اوست |

اما عرش معروف ظاهراً ضل الرحمن است: **الرحمن علی العرش استوی**[[44]](#footnote-45). و تفاوت در مرتبۀ بین العرشین تفاوت است بین الاسمین.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از عرش اله تا بعرش الرحمن |  | بسیار تفاوت است ای جان جهان |

**تحقیق**

قال اللّه تعالی: **قل ادعو اللّه او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی**[[45]](#footnote-46).

اگر چه هویت حق با همۀ اسماء مساوی است، خواه كلی متبوع، و خواه جزوی تابع، اما اللّه از جهت جامعیت و كلیت تفضل دارد بر سایر اسماء، لاجرم مظهر حضرت او افضل مظاهر باشد، و این مرتبۀ فلب عارف باللّه است كه هودج عظمت و كبریائی اسم جامع، كه مجمع مجموع اسماء و صفات و افعال و كمالات است، در گنجینۀ او گنجیده ، و حق سبحانه و تعالی، در چنان جنان گنجد ، كه سعت او از رحمت اللّه بود، و هو اوسع منها، و در دلی كه او گنجد غیر او نگنجد، چنان كه سید الطایفة ابوالقاسم جنید قدس اللّه سره فرمود كه**: ان القدیم اذا قرن بالمحدث لم یبق له اثر.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن اهل دل بجان بشنو |  | بشنو ای جانم از جنان بشنو |

كه به مقتضاء‌حدیث: **قلوب العبادیین الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبها كیف یشاء،** قلوب محل تصرف حق است، و تصرف او جلت قدرته در قلوب به تجلی جلال و جمال اوست، و شئون اودر صور تجلیات جلالی و جمالی وسیع المجال است، و تجلی ذات با جمیع صفات، نصیب آینۀ قلب عارف باللّه است، كه در غایت سعت و كمال است، و خالی از نقوش خیال است.

و دل صاحب دل به اشارت: **لیس فی جبتی سوی اللّه**، مقدس است از ما سوی اللّه، و به مقتضاء: **لون الماء لون انائه**، انصباغ او به رنگ صبعة اللّه، هر چه بخشند بخشاید، و هر چه نمایندنماید، و دل غیر كامل اگر چه آینۀ ذات است، اما از حیثیتی معینۀ جزئیه، جمال بر كمال ذات من حیث الالطلاق ننماید، بلكه لمعاتی است كه می‌نماید و می‌رباید، بارقه‌ای است كه می‌درخشد و نمی‌پاید.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اندكی ذوق اگر كسی را هست |  | نزد یاران ما غریبی نیست |
| ذوق خم از پیاله نتوان یافت |  | گر چه او نیز بی نصیبی نیست |

و مرآت را در ظهور صور به حسب استعداد خود حكمی است از ظاهریت، تا چنانچه قابلیت آینه باشد صورت در وی چنان نماید، و صورت را حكمی است در آینه، از باطنیت، كه خود را در وی نماید، و هرگاه كه صورتی به كلیت محاذی آینه افتد، آینه را اختیار نماند كه غیر آن صورت صورت غیری نماید.

**تحقیق**

وجود مطلق خیر محض است، هم چنانكه عدم مطلق شر محض است، و شرف وجود كه نور حقیقی است به اصالت است، زیرا كه او است كه سببب ظهور اعیان موجودات است كه در كتم عدم مختفی و مستتر بودند، و ظلمت حقیقی كه رویت او بهیچ وجه ممكن نیست، آن عدم محض است، و حضرت واجب الوجود جل و علا ممكنات را به خیر محض از شر محض اخراج فرمود، و آن مرتبۀ ضیاء است كه حضرت جمعیت نور و ظلمت است، و حقیقت ممتزج گشته از طرفین، و بزرخ میان وجود و عدم.

و اصل ممكن را به ظلمت وصف كنند زیرا كه نور صفت وجود است، و ظلمت صفت عدم، پس ظلمت او از جهت عدمیت او است، و نورانیت او از جهت استفاضت نوروجود، و هیچ جزوی از اجزاء عالم، از خیریتی خالی نیست، اما انسان كامل جامع جمیع خیرات است و به این جامعیت مستحق امامت و نیابت است، چنان كه در حق آدم ؑفرمودند: **و علم آدم الاسماء كلها[[46]](#footnote-47).**

**تحقیق**

هویت الهی به ظهور پادشاهی در مرآت لایتناهی متجلی است، و به حكم: **و هو معكم اینما كنتم**[[47]](#footnote-48)، هو با همه است، بل حقیقهً هو همه است، و هو با همه اسماء و صفات، در بعضی مظاهر به ظهور پیوندد، چنانچه در كمل و اقطاب، و در بعضی مخفی ماند، لاجرم هویت هو به حسب ظهور اسماء و صفات، ودر بعضی افضل باشد و در بعضی مفضول.

و هر اسمی از اسماء كلیۀ الهیه كه مقدم داری، هر چند اسماء جزئیه كه تابع آن بود، بالقوه در ضمن آن اسم مقدم باشد، و آن اسم كلی مقدم مسمی مجموع آن اسماء جزئیه گردد، و این كلی، متبوع آن جزوی تابع شود، چنانكه گوئی : **ان اللّه هو السمیع العلیم[[48]](#footnote-49).**

در این عبارت اللّه كه اسمی است كلی، مقدم مسمی گشته به سمیعی و علیمی، لا جرم اسم اللّه را تفضیل باشد بر هر یكی از توابع خویش جهت كلیت و جامعیت.

اما هویت هو جلت عظمته با همه اسماء مساوی است، خواه كلی متبوع، و خواه جزئی تابع، و چون هویت هو در همۀ اسماء مندرج است، هر یك از اسماء مجمع جمیع اسماء بود.

شعر[[49]](#footnote-50)

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| شاه یكی غلام صد، عین یكی و نام صد | | | |  | |
|  | | | ذات يكی صفت بسی، باده یكی و جام صد | | |
| گر به صد آینه یكی رو بنمود صد نشد | | | |  | |
|  | نقش خیال اوصد است صدنشود، كدام صد | | | | |
| نام یكی اگر یكی صد نهد ای عزیز من | | | |  |
|  | | صد نشود حقیقتش یك بودو بنام صد | | | |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
|  |  |  |

و در مظاهر خلقیه همین نظر باید كرد، كه اگر چه بعضی افضل اند از بعضی، وافضل متبوع بودو مفضول تابع، اما به حسب اندراج هویت، خصایص جمیع اسماء كه در افضل ظهور كرده، در مفضول مندرج است، و او را به این سبب اهلیت جمیع كمالات بود.

پس هر جزوی از اجزاءِ عالم مجمع مجموع مافی العالم بود، یعنی قابل مجموع متفرقات و منفردات عالم باشد. **كل شییء فیه كل شییء.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كل كل در كل كلات آمده |  | هم صفت هم اسم هم ذات آمده |

**تحقیق**

اعیان عالم من حیث الافراد، هر عینی مظهر اسمی ازاسماء الهیه‌اند، و مصدر مجموع، و مرجع همه اللّه است، و اللّه اسم جامع، پس عالم من حیث المجموع مظهر اللّه است، و اسم نفس مسمی است در مرتبۀ احدیت، و در مرتبه واحدیت عین مسمی است من وجه، و غیر مسمی من وجه.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صفات اللّه فی وجهی جلی |  | و اسمی نعمة اللّه كیف ذاتی |

اسمی نعمة اللّه و ابی عبداللّه و جدی رسول اللّه و قلبی مرآت اللّه، فانظر ماذاتری.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آینۀ وجود سید |  | پیداست تجلی الهی |
| خوش آینه‌ای كه می‌نماید |  | روشن بتو لطف پادشاهی |

**تحقیق**

قضا حكم كلی الهی است، در اعیان موجودات باسرها، بر آن چیزی كه از ازل تا ابد از احوال نیك وبد پیش آمد آن عین موجوده است، و چنین حكم، جاری در اعیان، به آن مقدار بود، كه حق تعالی به آن عین در آن عین دانسته باشد، چرا كه تا احوال محكوم علیه، و استعداد آن دانسته نشود، حكم بر وی جاری نگردد: **لا یكلف اللّه نفسا الا وسعها**[[50]](#footnote-51)

اما طایفه‌ای از اهل ظاهر گفته‌‌اند كه حق جل جلاله حاكم مطلق است، و فاعل به حق، هر چه خواهد كند. **یفعل اللّه ما یشاء و یحكم ما یرید**[[51]](#footnote-52). اگر خواهد تقدیر كفر كند بر كافر، و قضای عصیان راند بر عاصی، خواه كه آن كافر را استعداد كفر باشد، یا قابلیت ایمان، یا عاصی را استعداد طاعت باشد یا قبول معصیت، كه حق تكلیف او كند بما لا یطاق لحكمة، **لا یعلمهاالا هو[[52]](#footnote-53)**، این چنین است.

اما این حكم حكم بواسطه است نه حكم بالمشیت، و نزد محقق محقق است، كه حكم حاكم مطلق، و فاعل به حق بر اشیاء به اندازۀ علم او است، به حسب قابلیت آن شییء، و آن را قضا خوانند. و وقت راندن آن حكم و زمان ظهور اثر او و اسباب وصول آن قضا به وی آن را قدر گویند. پس قدر عبارت باشد از تفصیل قضا، مقترن به وقت ایجاد، و سبب ایقاع آن، و قضا حكم كلی است در اشیاء چنانچه مقتضی عین اشیاء است، و قدر جزوی است مخصوص به وقتی معین ، و ظهور او به زمانی مشخص، و كل بر جزو مقدم**. اذا جاء اجلهم لا يستاخرون ساعة و لا یستقدمون[[53]](#footnote-54).** و قضاء قضا وسیع است، و قدر قدر منیع، و قضا تابع مقتضیات مقضیات است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زاهدان را زهد بخشیدند و ما را عاشقی | |  |
|  | هر كسی را داده‌اند چیزی كه او خود خواسته است | |

و حكم حق و قضای مطلق از حاكم به حق صادر نگردد، الا به آنچه تقاضای استعداد محكوم علیه باشد، از حضرت با عظمت حق، و این معنی مذكور، سری است از اسرار قدر و حقا كه حجت بالغۀ كامله تامه شامله، حضرت حق را است بر خلق خویش، در آنچه عطا فرمودبه ایشان، از كفر و ایمان و انقیاد و عصیان و طاعت و طغیان.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر جام می آری پربری می |  | و گر انبان بیاری پر زگندم |

وسائل را رسد كه در این مقام سئوال كند، كه اعیان و استعدادات آن هم، از حق تعالی فایض‌اند، و حق سبحانه و تعالی هر عینی را مستعد و مستحق و طالب چیزی گردانید، اما مجیب جواب می‌گوید كه: نزد محقق محقق است كه اعیان صور علمیه‌اند و مظاهر اسماء الهیه و اسماءِ الهيه، از ذات متعالیه، به حسب زمان متأخر نیستند، بل تاخری كه اسماء را است به حسب ذات است، و افاضت عبارت است از این تأخر، و اسماء و صور علمیۀ آن، كه اعیان ثابته عبارت از آن است، به ازلیت و ابدیت موصوف‌اند، و مجعول به جعل جاعل نیستند. **فلله الحجة البالغة[[54]](#footnote-55).**

**تحقیق**

والی ولایت درویشان و متولی خانقاه ایشان باید كه به ریاضت كسب خصایل حمیده و رفع رذایل ذمیمه كرده باشد، و اتصاف او به صفات رضیه و افعال مرضیه بود، بلكه از اخلاق خلقیه فانی شده، و به حكم: **تخلقوا باخلاق اللّه،** به صفات حقیه متجلی گشته باشد.

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من آینۀ جمال اویم |  | در آینه حسن یار جویم |
| چون اوست لسان من حقیقت |  | از وی گویم، سخن كه گویم |

و چنانچه متخلق به اخلاق اللّه آمده، و متحقق به ذات گردیده، و اسم سوی الله از لوح ضمیر او مرتفع شده، و به تحقیق دانسته كه: **لیس فی الوجود الا هو**، و این مقام را مقام جمع بعد الفرق خوانند، و بعد از فناء ذات، در ذات وجودی یافته، از جود وجود مطلق باقی به بقای حق، و این بقا را بقای بعد الفناء خوانند، و مقام فرق بعد الجمع گویند. یعنی وجودی یافته حقانی، متعلق به صورت انسانی، و در آن مرتبه مسترشدين را به طریق حق ارشاد می‌فرماید.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و من انا ایاها الی حیث لا الی |  | عرجت و عطرت الوجود برجعتی |

**غزل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه را شیخ آن چنان باشد |  | شرفش بر همه جهان باشد |
| دایره گرد او بود پرگار |  | او چو قطب است و در میان باشد |
| صورتش خلق و معنیش حق است |  | راحت جان انس و جان باشد |
| هر كه با او نشست سلطان شد |  | زانكه او پادشه نشان باشد |
| هر چه جوئی ازو همان یابی |  | زانكه او را همین همان باشد |
| همه محكوم حضرتش باشند |  | حكم او بر همه روان باشد |
| نعمت اللّه مرید خدمت اوست |  | لا جرم پیر عاشقان باشد |

**تحقیق**

قال رسول اللّه(ص)**ان اللّه و تر یحب الوتر**[[55]](#footnote-56)، و وتر مرتبۀ خالق است و شفع[[56]](#footnote-57) منصب مخلوق، و معشوق دوست دارد كه عاشق صفت معشوق دوست دارد، و اعیان عالم را از آن سبب شفع می‌گویند كه در مرتبۀ دوم از وتر ظاهر شده، و واحد حقیقی اگر چه به ذات متعدد و متكثر نگردد، اما چون به تكرار ظهور كند شفع باشد.

لاجرم وتر به تحقق تالی خود شفع شود و بی تحقق تالی خود هم چنان وتر بود، و وتر مندرج است در شفع و به ادراج وتر در شفع اعیان عالم حاصل آمده، فافهم.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فقد بان لك السر و قداتضح الامر |  | فقد ادرج فی الشفع الذی قبل هو الوتر |

**تحقیق**

هر موجودی را دو جهت است یكی ربوبیت و یكی عبودیت، و منصور علیه الرحمة جهت عبودیتش در ربوبیت مستهلك گردید، و تعین و تشخص و تقید صورت جرئیۀ منصوریه، از نظر او غایب گشت، و از ظاهر به باطن مشغول شد و به باطن از ظاهر غافل ماند، و قال: **اناالحق.**

و صفت خدای تعالی آن است كه: **لا یشغله شأن عن شأن**، و حسین منصور از جهت عبودیت غافل بود، آن دم كه فرمود: **انا الحق**، و غفلت بر اللّه تعالی روا نیست، لا جرم دعوی منصور رد دعوی منصور كرد.

و كمال بنده آنست كه پیوسته در جمع مشاهد بود و در تفرقه مغایب، تا به لسان جمع فرماید: **من رآنی فقد رأی الحق**، و به لسان تفرقه گوید: **انا ابن امرأة تا كل القدید فی الجاهلیة.** محبوب سلطانی و ایاز محمود، پوستین خلقیت و خلعت داری، باید كه دو نظرین باشی تا با نصیب از طرفین باشی.

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باده می نوش و جام را می بین |  | خلق را مظهر خدا می‌بین |
| نعمت اللّه را نكو بشناس |  | دیده بگشای و هر دو را می‌بین |

**تحقیق**

المحبة میل الجمیل الی الجمال بدلالة المشاهدة، كما ورد فی الخبر المخبر الصادق (ص)**: ان اللّه جمیل یحب الجمال.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| میلی كه بسوی آن جمال است |  | آن میل جمیل بر كمال است |
| دیدیم جمال ماهرویان |  | جز نقش خیال او خیال است |

اتصال محب به محبوب ممكن نیست، الا در ین محبت محبوبیت، زیرا كه اوصاف محب، فقر است و عجز و ذلت، و اوصاف محبوب، استغنا است و قدرت و عزت، و تقابل اوصاف ضدانند، **و الضدان لا یجتمعان**.

پس اجتماع محب و محبوب ممكن نباشد، الا در عین محبت محبوبیت، لاجرم محب كامل دوست ندارد الا محبت محبوبیت، كما قال الجنید رحمة اللّه علیه: **المحبة‌محبة المحبة.**

چون محب در محبت محبوبیت فانی گردد و اثنینیت زایل شود، محبت صفت ذاتیه محب باشد و عین محبوب، و المحب و المحبوب و المحبة شیءِ واحد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معشوق و عشق و عاشق هر سه یكی است اینجا | |  |
|  | چون وصل در نگنجد هجران چه كار دارد | |

و آنكه گفت‌اند: **حب اللّه رأس كل خطیئة**، محبت محبیه خواسته‌اند، نه محبت محبوبيه، زيرا كه محبت محبوبيه مستلزم جهتين است، و محبت محبوبيه قائم بذاتها است. و محبت محبیه امری است مبهم، چه محب محب نتواند بود الا بعد از سابقۀ جذب محبوب، و محبوب محب را جذب نفرماید الا به محبتی كه با او دارد، پس هر محبی محبوب باشد و هر محبوبی محب. **یحبهم و یحبونه**[[57]](#footnote-58).

و قیل: **ان الحب ثابت فی كل شئی ء لا نجذا به الی حبیبه**، و میل محب به جمال محبوب به سبب جمالی است كه در محب است، و جمال حقیقی صفت ازلیۀ الهیه است، كه شهادت است در ذات متعالیه، ازلاً می‌دید به مشاهدۀ علمیه، خواست تا در مرآت عالم عین جمال خود بیند، به مشاهدۀ عینیه عالم را ایجاد فرمود، و عین جمال به عین جمیل نمود.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما آینۀ جمال اوئیم |  | در آینه حسن او توان دید |
| چون آینه ساخت نعمت اللّه |  | تا عین جمال خود عیان دید |

و هر لحظه جمال خود به خلقی جدید می‌نماید، و خلقی جدید به جمال خود می‌آراید، و هر جمیل كه در كون است مظهر جمال جمیل حقیقی است، و آن حق است تعالی و تقدس.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و كل ملیح حسنه من جمالها |  | معار له بل حسن كل ملیحة |

و جمال ذات مطلق موجود است در هر صفتی از صفات جلالیه و جمالیه، و جلال را جمالی است، و آن جمال ذات است، و جمال كه صفت ذات است او را جلالی است، و آن جلال صفت است.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ذات همه جلال او می‌بینم |  | در حسن همه جمال او می‌بینم |
| بینم همه كائنات در عین كمال |  | این نیز هم از كمال او می‌بینم |

و علامت محب جمال ذات آن است، كه جهات صفات متقابله، از اعزاز و اذلال و وصل و قطع وو تقریب و تبعید، نزد او متساوی باشد، بل در حالت وصال وصال احب بود، و در زمان هجران هجران.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر درد دهد دوای جان است |  | ور صاف دهد شفای جان است |

كما قال الامام ابن الامام امیر المومنین حسین بن علی علیهما السلام: **احبهما الّی احبهما الی ربی.**

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر یار غنا دهد غنا دوست تر است |  | ور فقر دهد فقر مرا دوست تر است |
| گر منع عطا كند من آن می‌خواهم |  | ور زانكه عطا دهد عطا دوست تر است |

**تحقیق**

**لون الماء لون انائه**[[58]](#footnote-59)، نوبتی كرسی: **وسع كرسیه السماوات و الارض**[[59]](#footnote-60)، را در بیتی از بیوت معرفت توحید نهاده، مشاهده افتاد و چنان دیده شد كه الوهیت بر آن كرسی مستویه بود، و موحدی در آن حضرت به تبسم می‌فرمود و به ترنم این قول می‌سرود:

شعر

|  |  |
| --- | --- |
| وجود فقدی و فقد وجدی،بوجد حقی | بترك حقی، ولیس حقی سوای وجدی |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درد او بخشد دوا هم او دهد |  | عارفا درد و دوا از خود مدان |

رباعی

|  |  |
| --- | --- |
| گم كردن و یافتن همه گردن تو است | گر باطل و گر حق همه پروردن تو است |
|  |  |
| گوئی صنم گم شده را یافته‌ام | این یافتن تو عین گم كردن تو است |
|  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
|  |  |  |
|  |  |  |

**خاتمة**: هر كلمه‌ای از كلمات این رسالۀ تحقیقات، جامی است پر می، كه از وی ذوقی می‌توان یافت، و جامات متعددند، و می واجد، به تنوعات جامات متوع نماید، چنانكه لطایف به تنوعات صور حسیه متنوع آمد، و از متنوع لطایف مآخذ متوع شد، و از متنوع مآخذ معارف متنوع گشت، و از تنوعات معارف تجلیات متنوع نمود، از این سبب بود كه واقع شد تحول و تبدل در صور ودر عیون بشر.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عبارات ناشتا و حسنك واحد |  | و كل الی ذاك الجمال یشیر |

رساله احدیت

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیمِ**

الحمدلله رب العالمین والصلوة علی محمد سید المرسلین، اما بعد بدانكه فرض وجود به حسب تناسب یا عین است، یا اعیان عین، یاعین اعیان، یا اعیانات اعیان عین، یا معلول علل.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین اول مصدر اول بود |  | نزد كامل از همه اكمل بود |

و آن نقطۀ بیاض میم احمداست، قال رسول اللّه(ص)**اول ما خلق اللّه نوری**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن نورتعین ویست تا دانی |  | هم مصدر اولش سزد گر خوانی |

اما اعيان عين چون احديت، و مرتبۀ احديت ملاحظۀ وجود است به شرط جميع كمالات كه لازكۀ او است، و اين مرتبۀ واحديت مقام جمع است، و مرتبۀ احديت مقام جمع الجمع،‌و متأخران اين مقام را عمّا گفته اند.

اما اعیانات تنزلات هویت است، و هویت الهیه وجود است نه به شرط شیء و نه به شرط لا شیء.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه اشیا به او بود موجود |  | جود او می‌دهد به خلق وجود |

و معلول علل ماهیت است، و ماهیت به اصطلاح صوفیه صور اسماءِ الهیه در حضرت علمیه، در علم موجوده و درخارج معدومه. و قیل: لا موجودة و لا معدومة. و ماهیت مجموع عالم نه موجود است و نه معدوم. انسان چون مقدس گردد از صفات ذمیمه، و بوسیلۀ روح القدس محظوظ شود از الوهیت، آن انسان را دو نسخه باشد، نسخۀ ظاهره و نسخۀ باطنه. نسخۀ ظاهره مقابلۀ نسخۀ باطنه، و نسخۀ باطنه مقابلۀ اسماء حضرت الهیه، و آن انسان كامل علی الاطلاق است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حقیقت حضرتش انسان توان گفت |  | ازین سان گفتمش زان سان توان گفت |

و هر جزوی از عالم او را قابلیت قبول مرتبۀ الوهیت نیست، اما انسان كامل قابل جمیع مرادات است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قابل كامل است تا دانی |  | هر كه دارد كمال انسانی |

و انسان دو نسبت دارد به كمال، نسبتی با حضرت الهیه، و نسبتی با حضرت اكوانیه، برزخی است میان حق و عالم، و جامع خلق و حق ، و مظهر كامل بود به تمام، خطی فاصل میان حضرت الهیه و كونیه، چون خط فاصل میان سایه و آفتاب، و او را كمال مطلق است در حدوث و قدم، و حق را كمال مطلق است در قدم، و عالم را كمال مطلق است در حدوث.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كامل است او و جامع دو كمال |  | به كمالست این جمال و جلال |

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این كمال از كمال او دارد |  | هم جمال از جمال او دارد |
| به كمالست نزد اهل كمال |  | هر چه نقش خیال او دارد |

و صلی اللّه علی محمد و آله و اصحابه اجمعین**، و السلام علی من ابتع الهدی**[[60]](#footnote-61)

رساله نكات (رساله اول)

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیمِ**

الحمد لله الذی عین عین اعیان العالم بعین وجوده فی وجوده، و الصلوة و السلام علی مظهر اسمائه و صفاته و مظهر خزاین جوده، محمد و محموده و علی آله و اصحابه و ودوده.

یا اخی ایدك اللّه بروح الارواح اعلم ان العالم هو صورة الحقیقة الانسانیة، و حقایق العالم فی العلم و العین كلها مظاهر الحقیقة الانسانیة التی هی مظهر لاسم اللّه، فارواحها كلها جزئیات الروح الاعظم الانسانی، سواء كان روحاً فلكیاً، او عنصریاً، او حیوانیاً، و صورها صورة تلك الحقیقة و لوازمها.

كذلك یسمی العالم المفصل بالانسان الكبیر، عند اهل اللّه لظهور الحقیقة الانسانیة فیه، و بهذا الاشمتال و ظهور الاسرار الالهیة كلها فیها، دون غیرها، استحقت الخلافة من بین الحقایق كلها، و الانسان الكامل لابد ان یسری فی جمیع الموجودات، كسریان الحق فیها، و ذالك فی سفر الثالث الذی من الحق الی الحق بالحق، و عند هذا السفر یتم كماله، و به یحصل له حق الیقین، و الحمدلله رب العالمین.

بیت

|  |  |
| --- | --- |
| نكته‌ای می‌گویمت از گفتۀ اهل كمال |  |
|  | كاملانه گوش كن ای كامل و تكمیل بین |
| دفتر عالم بخوان تقصیل این معنی نگر |  |
|  | جامع انسان بدان اجمال این تفصیل بین |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
|  |  |  |
|  |  |  |

**نكته**

حقیقت انسانیه را ظهورات است در عالم تفصیلا و در عالم انسانی اجمالا.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كال الجمال غدا لوجهك مجملا |  | لكنه فی العالمین مفصل |

و مظهر اول او در عالم انسانی صورت روحیۀ مجرده است، كه مطابق صورت عقلیه است، و مظهر ثانیه صورت قلبیه، كه مطابقۀ صورت نفس كلیه است. بعد از ان صورت نفس حیوانیه كه مطابقۀ طبیعت كلیه است، و مطابقۀ نفس منطبعۀ فلكيه. بعد از آن دخانیۀ لطیفه كه اطبا آن را روح حیوانیه خوانند، كه مطابقۀ هیولای كلیه است. بعد از آن صورت دمویه، كه مطابقۀ صورت جسم كلی است. بعد از آن صورت اعضائیه، كه مطابقه اجسام عالم كبیر است، و به سبب این تنزلات ، تطابق حاصل شده میان نسختین، و این از تدبرات الهیه است در مملكت انسانیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه در عالم كبری ست مثالش اینجاست | |  |
|  | گر چه این عالم صغری ست بنام آن كبری است | |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فما ثمه و ما ثمه و عین ثمه ثمه |  | فمن قد عمه خصه و من قد خصه عمه |
| فما عین سوی عین فنور عینه ظلمة |  | فمن یغفل عن هذا یجد فی نفسه غمه |

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر به وجود ناظری هر دو یكی است در وجود |  | ور به صفات مایلی این دگر است و آن دگر |
| جام و می است و جسم و جان، جام می است و جسم جان |  | ور تو ندانی این سخن تن دگر است و جان دگر |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا خالق الاشیاء فی نفسه |  | انت لما تخلقه جامع |
| تخلق ما لا ینتهی كونه |  | فیك فانت الضیق الواسع |

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریا و موج در نظر ما یكی بود |  | گر چه دو صورتند به معنی یكی بود |
| گر صد هزار اسم بود ای عزیز من |  | بنگر به ذاتشان كه مسمی یكی بود |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لوجهها من وجهها قمر |  | لعينها من عينها كحل |

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتابی تو و ما سایۀ تو |  | احول است آنكه یكی را به دو دید |
| روی تو نور هم از روی تو یافت |  | چشم تو سرمه ز چشم تو كشید |
| این چنین خوش سخنی مستانه |  | در خرابات كه گفت و كه شنید |

عین واحده در ظهورعیون متكثره است، و عیون مختلفه در بطون عین واحده، و هر اسمی از اسماء الهیه او را صورتی است در علم، كه آن راعلم ثابته خوانند، و صورتی دارد در خارج كه آن راموجود عینیه گویند، و مظاهر از وجهی ساترۀ ذات‌اند، و از وجهی مظهره. و اسماء من حیث الذات واحدند، و من حیث ما یختص به من المعنی متعدد.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مسمی واحد اسما كثیر |  | و فی تلوین اسمائی ثباتی |
| صفات اللّه فی وجهی جلی |  | و اسمی نعمت اللّه كیف ذاتی |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از سر ذوق دیده‌ام عین يكی و نام صد | |  |
|  | ذات یكی صفت بسی، خاص یكی و عام صد | |
| حسن یكی و در نظر آینه بی شمار هست | |  |
|  | روح یكی و تن هزار، باده یكی و جام صد | |
| گر به صد آینه یكی رو بنمود صد نشد | |  |
|  | نقش خیال او صد است صد نشد او كدام صد | |
| نام یكی اگر یكی صد نهد ای عزیز من |  |  |
|  | صد نشود حقیقتش یك بود و بنام صد | |

**نكته**

كثرت متخیلات عالم دلیل‌اند بر كثرت اسمائیه، و هر اسمی از اسماء الهیه مظهر صورتی از صور خیالیه، كه به ظهور اسما در صور خیالیه، اكوان ظاهر گشته، و احدیت ذات دلیل است بر احدیت مافی الكون.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انما الكون خیال و هو حق فی الحقیقة |  | والذی یفهم هذا حاز اسرار الطریقة |

وجود مضاف ظل وجود مطلق است، و وجود مطلق نزد محقق حق، و ظل هر شییء اگر چه به اعتباری غیر او است، به اعتباری عین او است.

**سبحان من لم یكن علیه دلیل الا نفسه ولا ثبت كونه الا بعینه**.

و اگر مرتبۀ واحدیت و مقام جمعی و كثرت مطالعه می‌نمائی:

**مصراع**: می دان كه حریف مجلس اسمائی.

و اگر در مرتبه احدیت و مقام جمع الجمعی.

**مصراع**: در حضرت ذات یار غار مائی.

**نكته**

مظهر بی مظهر ظهور نفرماید، و مظهر را بی مظهر وجودی نبود، و محقق وحدت ذاتیه در كثرت اسمائیه مطالعه نماید، و كثرت اسمائیه در وحدت ذاتیه مشاهده فرماید، و ظهور حق در مراتب مختلفه به حسب تنزلات و معارج به مظاهر خلقیه تواند بود، و مظاهر از وجه تعین و خلقیت همیشه در تغیر و تبدل. **بل هم فی لبس من خلق جدید**[[61]](#footnote-62).

اما من حیث الحقیقة ازلا و ابداً باقی، الفانی فان لم یزل و الباقی باق لا یزال.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز آنرو كه مائیم كه باقی نمائیم |  | ز آنرو كه اوئیم باقی نه مائیم |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلا تفنی ولا تبقی |  | ولا تفنی و لا تبقی |
| ولا یلقی علیك الوحی |  | فی غیر و لا تلقی |

و رسول من حیث التعین غیر مرسل است، اما از روی حقیقت عین مرسل است، و مرسل عین رسول، و القاء وحی از مقام جمعیت است به مقام تفصیلیت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع و تفصیل اگر چنین دانی |  | دفتر كاینات بر خوانی |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رسول جاء من عندی الی |  | بارسال الرسالة مرسلاتی |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جام می ‌آید كه آوردم پیام از خم می |  | گر بنوشی می نه بینی این و آن جز عین وی |

**نكته**

انسان مظهر حقایق و مفردات عالم است، و حقایق عالم اعیان ثابته‌اند، و مفردات موجودات خارجیه واعیان به عین ثابتۀ انسانیه درعلم ثابته‌اند، و موجودات خارجیه به عین خارجیۀ انسانیه، و انسان را احدیت جمع است علماً و عیناً، و عالم را دو اعتبار است، اعتبار احدیت و اعتبار كثرت. به اعتبار احدیت جامعه انسان كبیر خوانند و به اعتبار كثرت افراد گویند. **حسب الواحد افراد الواحد**.

و افراد اگر چه احدیت جمع ندارند چون انسان، اما صحیح نباشد كه مطلقاً فرمایند كه عالم احدیت جمع ندارد، چه عالم من حیث المجموع صورت اسم الهی است، و آن اسم جامع اللّه است، كه انسان كامل مظهر او است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم همه جام و اسم او می |  | از روی وجود جام و می وی |

و عالم دائر است میان لطیف و كثیف، و حق موصوف است به حجب نورانیت و ظلمانيت، و تمیز عالم از حق به انیت عالم است، اگر انیت عالم مرتفع شود عالم نماند، پس عالم حجاب عالم باشد.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بینی و بینك انی یزاحمنی |  | فارفع بلطفلك انی من البین |

**غزل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موج و دریائیم و هر دو غیر آبی هست نیست | |  |
|  | در میان ما و او جز ما حجابی هست نیست | |
| عقل اگر در خواب می‌بیند خیال دیگری | |  |
|  | اعتباری بر خیالی یا به خوابی هست نیست | |
| نیست هستی غیر آن سلطان بی همتای ما | |  |
|  | ور كسی گوید كه هست آن در حسابی هست نیست | |
| ز آفتاب روی او ذرات عالم روشنست | |  |
| در خرابات مغان هستند سرمستان ولی  ما شراب ذوق از لعل لبش نوشیده‌ایم  نعمت اللّه این سخن از ذوق می‌گوید به تو |  | در نظر پیداست غیر از آفتابی هست نیست  همچو من زند خوشی مست خرابی هست نیست  خوب تر زین جام و خوشتر زان شرابی هست نیست  این چنین مستانه قولی در كتابی هست نیست |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |

و همچنانكه عالم حجاب عالم است، نور حق حجاب حق است، كما قیل: **و لیس حجابه الا النور و لاخفائه الا الظهور**. نور او در مرتبۀ احدیت عین او است.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور است حجاب ونور او عین وی است |  |  |
|  |  | جامی است پر از باده و آن جام می است |

**نكته**

رب الارباب بعینه تربيت اسماء می‌فرماید: و تربیت اعیان به اسماء و ارواح را به اعیان و اشباح را به ارواح، تا ربوبیت او در جیمع مراتب ظاهر می‌شود، و ممكن نیست زوال حق از صور عالم اصلا، چه عالم بی ظهور وجود عدم محض است وعالم باسره اسم الظاهر است، و روح عالم اسم الباطن، و اگر چه به اعتباری، ربوبیت این اسم غیر ربوبیت آن اسم است، اما به اعتبار احدیت و حقیقة الحقایق، ظاهر عین باطن است و باطن عین ظاهر.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنی به بین و باطن و ظاهر بدان |  |  |
|  |  | جام می را نوش كن دریاب ذوق عاشقان |
| صورت و معنی نبودی گر نبودی آن و این |  |  |
|  |  | ظاهر و باطن كه دیدی گر نبودی این و آن |

**نكته**

حقایق اشیاء بعضی متبوعۀ مكشوفه‌اند به عوارض، و بعضی تابعۀ لاحقه، و تابعۀ متبدله و متبوعه شیء واحد، كه صور عالم طاری می‌شود بر وی، و موجودات متعینۀ متكثره ظاهر می‌گردد، و متبوعه جوهر است و تابعه عرض، و جوهر مقوم است وعرض مقوم، و ظهور جوهر به عرض، و وجود عرض به جوهر، و ابداً ارتباط میان علت و معلول از غیر انفكاك حاصل، و حق را در هر شیء ظهوری است خاص، و متجلی است بر عباد به قدر قابلیت واستعداد، و حصول استعداد از فیض اقدس است، یعنی از تجلی حبی ذاتی، و فيض مقدس كه از تجلی صفاتی است به قدر قابلیت واستعداد. قال : رسول اللّه(ص): **كما تكونوا یولی علیكم.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بقدر روزنه تابد به خانه، نور قمر |  | اگر چه مشرق و مغرب ضیاش عام بود |

**نكته**

قال اللّه تبارك و تعالی: **انزل من السماء ماء[[62]](#footnote-63)،** فسّر ابن عباس رضی اللّه عنه الماء بالعلم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آبی كه حیات جان فزاید |  | از حضرت عزت وی آید |

**فسالت ادویة بقدرها[[63]](#footnote-64)**.

هم چنانكه قطرات مطرات از نظرات سحاب بر وجنات غبرات بارد، اول جبلات بقدر شموخ و علوی كه دارد، تلقی نماید، و از جبلات به وادی جاری گردد، بعد از آن اشجار و نباتات فیافی و سباسب ریان شوند، زلال فیوض الهی از محیط اسماء و صفات نامتناهی در صور عیون اعیان ثابته بر جبال بوادی اشباح عالم نازل است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تن زنده بجان وجان ما زنده به آب |  |  |
|  |  | خوش آب حیاتی است دراین جو دریاب |

اگر چه عذب فرات مزیل عطشان است و ملح اجاج مزیل عطشان نیست، و از روی خاصیت غیرانند. اما من حیث الحقیقة، آب حقیقت واحده است كه به اختلاف بقاع مختلف گشته.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در طعم اگر دوئی به بینی در آب |  | از روی حقیقی یك آبست دریاب |

هیچ شییء متحقق نشود الا به وجود، و تحقق وجود به وجود است، و وجود محیط است بر جمیع اشیاء و اگر نه وجود بودی هیچ شییء نه در ذهن و نه در خارج موجودنبودی، و وجودخیر محض است و منبع جمیع انوار روحانیه وجسمانیه و حقیقت او غیر معلومه، وعین اشیاء است به حسب ظهور، و ملابست اسماء و صفات در علم و عین، و غیر اشیاء است به اختفای او در اشياءِ، و ايجاد اشياءِ اختفای وجود است در اشیاء، و اعدام اشیاء در قیامت كبری بروز و ظهور وجود است به وحدت ذاتیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون نماند تعینات وجود |  | بی تعین وجود خواهد بود |

و در قیامت صغری تحول وجود است از شهادت به غیب، و اعیان ثابته صور كمالات وجودند، یعنی صور اسماء و صفات وجود، و وجود به حسب صور و ظهور متكثر، و به حسب حقیقت واحد، بل احد بالذات و واحد بالصفات.

و تا به علم صحیح دانسته نشود كه موجود بی وجود نباشد، سر قوله تعالی: **و هو معكم اینما كنتم[[64]](#footnote-65)،** معلوم نگردد، و مقصود قوله ؑ: **لودلیتم بحبل لهبط علی اللّه**، مفهوم نشود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر به كعبه در آئی جمال او بنگر  خیال را چو وجودی بخود نمی‌باشد |  | و گر به بتكده باشی جلال او بنگر وجود جملۀ عالم خیال او بنگر |
|  |

**نكته**

هر كمالی كه ملحق اشیاء شود بواسطۀ وجودتواند بود، و كمال وجود به وجود است.

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون كمال همه بود به وجود  هست عالم همه خیال وجود |  | نتوان یافت بی‌وجود كمال وز تجلی اوست بود خیال |
|  |

و وجود در مرتبۀ احدیت مفنی تعینات است، و در مرتبۀ واحدیت مبقی، و مرتبه ای احدیت را مقام جمع الجمع و حقیقة الحقایق می‌خوانند، و عماء حقیقتاً نفس رحمانی است كه هیولای عالم است.

چنانكه راوی ابی رزین روایت می‌كند كه اعرابی از حضرت رسول (ص)سؤال كرد كه: **این كان ربنا قبل ان یخلق الخلق؟** قال: (ص)**فی عماء ما فوقه هواء و لاتحته هواء**. یعنی قبل از ظهور، نه اسم بود، نه مسمی، نه صفت بود و نه موصوف.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تجلی صفاتش را مظاهر در ظهور آرد |  | ولی چون ذات بنمایدعدم برمظهر اندازد |
|  |  |  |

**نكته**

اعیان ثابته مظاهر اسماء‌اند، و ارواح مظاهر اعیان و اشباح ارواح، و اعیان كه مظاهر اسماءاند ازلی و ابدی‌اند، و ازلیت مظاهر از اسم الظاهر وابدیت از اسم الآخر، و بطون از اسم الباطن، و اسمائی كه متعلقه‌اند به ابداع و ایجاد داخله‌اند در اسم الاول، و اسمائی كه متعلقه اند به اعادت و جزا، داخله اند در اسم الآخر، و آنچه متعلقه‌اند به ظهور و بطون داخله در اسم الظاهرو الباطن، و اشیاء از این اقسام اربعه خالی نیست ، ظهور است و بطول، و اولیت است و آخریت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بدانی اول و آخر تمام |  | ظاهر وباطن تو باشی والسلام |

رساله نکات (رساله دوم)

**بِسمِ َالله اَلرَّحمنِ اَلرَّحیمِ**

**و به نستعین**

الحمدللّه منزل الحکم علی قلوب الکلم، با حدایث طریق الامم، من المقام القدم، و صلی الله علی محمد الهمم من خزاین الجود والکرم، محمد و آله وسلم. اما بعد کلماتی چند عاشقانه، به عبارتی عارفانه، مشتمل بر لطایف و مرتب بر غرایب، انشا کرده می آید، تا مستعدی که مطالعه فرماید، مستفید گشته، نظر تربیت دریغ نفرماید.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| والحق یظهر فی صورته |  | والجاهل ینکر فی ذاته |

**نکته اول:**

سلطان بی چون قدم، چون قدم از کرم، در عالم حدوث نهاد، و دَرِ بارگاه کبریائی بر گشاد، و بار خاص و عام داد، لاجرم گدایان عدم آباد، به سایۀ آفتاب مرحمت پادشاهی، و به نظر عنایت و هدایت الهی، هر یک سرور شش جهت اقلیم وجود گشتند، و سراپردۀ عزت به چهار طناب محبت بستند، و کمر خدمت برمیان بستند، و تاج کرامت بر سر نهادند، و بر تخت سلطنت نشستند، و از زحمت گدایی و مذلت بی نوائی وارستند، و چنین فرمودند که:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گدای حضرت شاهیم لیکن |  | به یمن دولتش شاه جهانیم |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر صورت گدا داریم |  | باطنا شاهی از خدا داریم |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انا ظاهر فقیر مسکین |  | و باطن غنی عن العالمین |

**لطیفه:** هو هولا هو و انت انت الا انت.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| او اوست نه اوست بلکه این جمله منم | با من نه منم که اوست، فافهم سخنم |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ا انت ام انا هذا العین فی العین |  | حاشای حاشای من اثبات اثنین |

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کل شیی هالک الا وجهه هرکه محو هو شود چون ما شود |  | آن کسی داند که گردد محو هو قطره با دریا رسد دریا شود |

قال الله تعالی: **کل شیی ها لک الاوجهه**[[65]](#footnote-66). اگر ضمیر**های** وجهه، عاید باشد با شیئی، اولی تر از آنکه ضمیرعاید به الله باشد، چه اگر هر دو یک معنی دارد، اما اگر ضمیر به الله باشد آن معنی دهد که:

**مصراع**: همه فانی شوند جز ذاتش.

اما اگر ضمیر**های** وجهه با شیئی باشد آن رموز از کنوز این معنی در وجود آید که: کل شیی هالک الا وجهه، ای حقیقته، وهو حقیقة الاشیاء. قال رسول الله (ص) قال الله تعالی**: انا حقیقة الاشیاء**. همه از روی صورت فانی‌اند و از روی معنی باقی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می و جام و حریف و ساقی اوست |  | نیست فانی همه چو باقی اوست |

لطیفه: قال الله تعالی: **ضعف الطالب والمطلوب**[[66]](#footnote-67).

**سئوال:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چه باشد زاهدی زاهدانه؟ |  | بگو رمزی که باشد عاشقانه |

**جواب:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زاهدی باشد از خودی رستن |  | با خداوند خویش پیوستن |

**حکایت:**

از با یزید بسطامی پرسیدند (رحمة الله علیه) که: چند روز زاهد بودی؟ گفت: سه روز. روزی از دنیا و مافیها، و روزی از آخرت و مافیها، و روزی از ما سوی الله، و الرابع لم یتولی فیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زاهدی عاشقانه این بود |  | عاشقی زاهدانه این بود |

**بيت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اینست طریق زاهدانه |  | باقی همه چیزها بهانه |

**نکته دوم:**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رجه الحق الی منصبه |  | نزل الشمس ببرج الحمل |

قال رسول الله–ص ان الله ینزل کل لیلة الی السماء الدنیا، ای ینزل من حضرت الاحدیة الی حضرت الواحدیة. معشوق از عالم کبریائی تنزل فرماید، و عاشق را ترقی بخشاید، هوالعاشق و المعشوق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون برافتد این دوئی تو بی شکی |  | عاشق و معشوق و عشق آید یکی |

**بيت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نیست حلول حل حال است |  | زیرا که حلول حق محال است |

اینجا حلول و اتحاد نبود، جز یکی وجود واجب الوجود، نیاید در دیدۀ شهود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک شمع و صد آئینه بنهاده به پیرامن |  | هر آینه ای شمعی بنموده ترا روشن |

**بيت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این شمع نه بر مثال آن شمع بود |  | اینها همه تفریق و یکی جمع بود |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| العین واحدة والحکم مختلف |  | و ذاک سر لاهل العلم ینکشف |

**بيت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله یک ذات است اما متصف |  | جمله یک حرف و عبارت مختلف |

فمنه عذب فرات و منه ملح اجاج، و هو ماء من جمیع الاحوال لایتغیر من حقیقة.

یعنی ان آب که شیرین و خوش گوار است، و آن آب که شور و تلخ است، از جمیع احوال، متغیر نیست از حقیقت. اعنی هر دو آب است دریاب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از طعم اگر دوئی به بینی در آب |  | از روی حقیقی یک آبست دریاب |

**لطیفه:** حدثنی قلبی عن ربی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل چو بی من سخن زمن گوید |  | با خدا از خدا سخن گوید |

قال الله تعالی: **و ما ینطق عن الهوی**[[67]](#footnote-68) .

هرچه نه از وی شنوی هباست و هرچه نه با او گوئی هواست. **و بی ینطق و بی یسمع و بی یبصر**.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شیخ مرشد جنید بغدادی عارف وقت و وقت او معروف گفت: سی سال شد که تا با یار من بدو گفته ام سخن به خدا سخن ما بود همه با دوست |  | مصر معنی دمشق دلشادی کاشف سرّ و سرّ او مکشوف می کنم من سخن درین بازار خواجه گوید سخن کند با ما که سمیع و بصیر و گویا اوست |

به لسان ظاهر فرماید، و به سمع باطن شنود، چنانکه حبشی گوید:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اره بره کنگره |  | کره کره مندره |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک عالم از آب و گل به پرداخته اند خود می گویند و باز خود می شنوند |  | خود را به میان آن در انداخته اند از ما و شما بهانه ای ساخته اند |

**نکته سوم:**

در معرفت نبوت و ولایت. الولایة اعلی من النبوة اذا جمع فی شخص واحد. چون ولایت و نبوت جمع شود در یک شخص واحد، ولایت بر نبوت راجح آید، یعنی ولایت آن نبی از نبوت آن نبی اعلا باشد، زیرا که نبی متغیر و منقطع است، چنانکه فرمود: **لانبی بعدی**، و نفرمود: لاولی بعدی. نبوت متناهی و ولایت نامتناهی است، و نامتناهی از متناهی اعلاء است.

دیگر آنکه نبوت علم ظاهر است، و ولایت معرفت باطن، و معرفت باطن مشغول به حق، اعلا باشد از علم ظاهر اشتغال به خلق. دیگر آنکه الله تعالی را ولی خوانند و نبی نه. قوله: **و هو الولی الحمید[[68]](#footnote-69).** ولی مطلق حق است**. قال الله تعالی: الله ولی الذین آمنوا[[69]](#footnote-70).** و قال امام (ع) الولایة احاطة بکل شیئی**. والله من ورائهم محیط[[70]](#footnote-71)** فافهم**.**

تمت والحمدالله و المنة.

رساله نکات (رساله سوم)

**بِسمِ الله اَلرَّحمنِ اَلرَّحیمِ**

**و به نستعین**

الحمدالله رب العالمین، والصلوة و السلام علی محمد و آله اجمعین.

قال اهل الحق: الموجود ماله تحقق فی الخارج، والمعدوم لیس بثابت ولا واسطة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اهل حق این چنین سخن گفتند |  | دُرّ معقول را نکو سفتند |

اما معتزله برآنند که اگر معلوم را تحقق در حقیقت نباشد معدوم ممتنع و اگر تحققی در حقیقت داشته باشد ثابت. اما معدوم ممکن آن است که او را بودی نبود در اعیان، و اگر بودی بود در اعیان، موجود و معدوم ثابت، و واسطه نباشد میان موجود و معدوم.

و حکما گفته اند که هر چه ممکن بود علم بدان، اگر تحقق نداشته بود نه در ذهن و نه در خارج معدوم، و اگر تحققی دارد به وجهی موجود، و موجود یا ذهنی بود یا خارجی، اگر تحقق او نباشد الا در ذهن موجود ذهنی، و اگر تحقق او در خارج بود موجود خارجی.

اما واجب لذاته عبارت است از موجود در خارج که قابل عدم نباشد لذاته، و ممکن قابل عدم بود لذاته، و ممکن یا عرض بود یا جوهر، اما عرض موجودی بود در موضوع، یعنی قائم به غیر، اما جوهر موجودی بود نه در موضوع، یعنی نه در محل، و جوهر نزد حکما پنج اند: جسم و ماده و صورت و نفس و عقل.

**قطعه**

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| موجود منقسم به دو قسم است نزد عقل | |  | |
|  | | یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود | |
| ممکن دو قسم گشت یکی جوهر و عرض | |  | |
|  | | جوهر به پنج قسم شد ای ناظم عقود | |
| جسم است واصل جسم هیولا و صورتند | |  | |
|  | | پس نفس و عقل این همه را یادگیر زود | |

و جوهر را جسم خوانند اگر مرکب بود، و اگر جزء جسم باشد و حال صورت گویند، و اگر محل، ماده گویند، و اگر متعلق به جسم بود به تعلق تدبیر و تصرف، نفس مدبره، و اگر نه جزء جسم بود و نه مدبره، عقل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تقریر حکیم این چنین است |  | تقسیم جواهرش همین است |

اما متکلمان اثبات وجود ذهنی نکرده اند، و گفته اند موجود در خارج یا قدیم است یا حادث. اما قدیم: مالا اول لوجوده و هو الاول بلاابتدا، والآخربلا انتهاء، والظاهر بلااجتلاء، والباطن بلا اختفاء. اما حادث مالم یکن فکان.

**مصراع**: اولش نیست و آخرش ممکن.

اما حادث متحیز است و مشارالیه، و متحیز جوهر است، و جوهر اگر جسم بود قابل قسمت، و اگر جسم نباشد جوهر فرد. اما حادثی که حال باشد در متحیز عرض، و اگر نه متحیز بود و نه حال در متحیز نفی محض و عدم صرف.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عرض و جوهراند این عالم |  | نزد این طایفه نکو فافهم |

مسأله- معلوم فرما که وجود مشترک است میان سایر موجودات به اشتراک معنوی، و اکثر حکما و معتزله برآنند، و گفته اند ما قسمت می کنیم وجود را به واجب و ممکن و به جوهر و عرض، و هر آینه مورد قسمت مشترک بود میان اقسام، و نگویند که اشتراک لفظی است، و این قسمت عقلیه است و غیرموقوفه به وضع، و مختلف نشود به لغات، و عاقل جازم است که وجود یا واجب است یا ممکن، یا جوهر یا عرض، اگر مشترک نباشد عاقل جازم نبود برآن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن عقل و عاقلان بشنو |  | این چنین گفته اند چنان بشنو |

و جمهور حکما و بعضی از متکلمان گفته اند که وجود بدیهی است، زیرا که وجود جزء وجودی است، و وجودی متصور به بدیهه، و جزء متصور به بدیهه بدیهی، و جواب ظاهر است، فافهم.

و گفته اند وجود خارج از ماهیت و زاید بر ماهیت در ممکن، و گفته اند وجود نه نفس ماهیت بود و نه جزء ماهیت به ثبوت انفکاک ماهیت از وجود. و گفته اند وجود نفس ماهیت است در واجب و در ممكن، كه اگر وجود نفس ماهیت نباشد قائم بود وجود به معدوم. و حکما گفته اند که وجود نفس ماهیت است در واجب و در ممکن زاید.

و حکما به وجود ذهنی قایل اند به خلاف متکلمان، و می گویند که ما حکم می کنیم بر بعضی اشیاء که وجود ندارند در خارج، چون ممتنع و اجتماع دو نقیض به احکام ثبوتیه، که اگر موجود نباشد در ذهن، ممتنع بود حکم بر آن محکوم علیه.

و متکلمان نفی کرده اند و می گویند که لازم نیست از تصورش وجود او در ذهن، واگر نه لازم آید که اگر متصوری تصور ضدین کند، ضدآن در ذهن او حاصل بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کی سواد و بیاض جمع شود |  | روز و شب جمع چون بود؟ نبود |

و حکما جواب گفته اند که حاصل در ذهن صورت منتزعه است از آن شییء و آن صورت منتزعه ماهیت کلیه بود نه هویت عینیه. و گفته اند که معدوم ممکن شیئی است ثابت در ذات خود که وجود عارض آن می شود، که معدوم متمیز بود و متصور، و هر متمیزی ثابت، هرآینه او را تحققی باشد، زیرا که تمیز از صفات حقایق است، و ثبوت صفت فرع ثبوت موصوف.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل هر دم می زند سازی دگر هر زمان نقش خیالی می کشد |  | زآن بود آواز ساز او بسی نقش بندی می کند با هر کسی |

ذات الله تعالی قدیم است به اتفاق جمهور، اما قدم صفات ثابت است نزد اشعریه، و انکار کرده اند معتزله، و حکما قائل اند به قدم کلیات عالم .

وجرمانیون قائل اند به قدمای خمسه: باری تعالی و نفس که مبدأ ارواح سماویه و بشریه اند، هر دو را زندگان و فاعلان گویند، و دیگر هیولی را قدیم خوانند و منفعله گویند، یعنی قابلۀ صور، اما نه حسیه و نه فاعله، و قضا و دهر نه فاعلانند و نه منفعلان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بس ضعیف است این سخن به تمام |  | ناتمام است این سخن و سلام |

**نکته**

و گفته اند که حدوث مسبوقیه است به عدم، و الحادث مالم یکن فکان، یعنی عدم حادث سابق بود به وجود او، و گفته اند حدوث مسبوق است به غیر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتیم حدوث را قدم هم |  | دریاب وجود را عدم هم |

**نکته**

واحد شخصی که قابل قسمت نیست واحد حقیقی است، و اگر مفهومی غیرلاینقسم ندارد وحدت، و اگر مفهومی غیر لاینقسم دارد و ذاوضع است نقطه، و اگر غیر ذاوضع بود چون عقل و نفس مفارق. اما واحد به اتصال یعنی قبل از قسمت اجزای متشابه، در حقیقت اگر قبول قسمت به ذات آن شییء بود مقدار، و اگر غیر او باشد جسم بسیط. واحد به اجتماع آن است که قابل قسمت بود به اجزای مختلفه چون شجر واحد.

اما واحد غیرشخص، یا نوعی بود یا جنسی. اگر جهت وحدت آن واحد تمام ماهیت او است، واحد نوعی، و اگر جهت واحد داخله بود در وی، و تمام جزئی مشترک واحد جنسی. اما واحد به عرض اگر جهت وحدت او عرض بود، اعم از آنکه موضوع امور باشد یا محمول امور موضوع، چنانکه گویند: الضاحک و الکاتب واحد فی الانسانیة و محمول کقولک: القطن والثلج واحد فی البیاض، یا نه به موضوع باشد و نه محمول بلکه نسبت بود چنانکه گویند: نسبت نفس با بدن نسبت ملک است با مصر در تدبیر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ملک پیوسته در تدبیر باشد |  | وگر غافل شود تقصیر باشد |

**نکته**

معلوم فرما که اسمای الهیه را صور معقوله بود در علم الله تعالی -جل جلاله- و آن صور معقوله نزد اهل الله مسماتند به اعیان ثابته در حضرت علمیۀ الهیه. و الله تعالی عالم به ذات و صفات و اسمای خود.

و در اصطلاح صوفیه اعیان ثابته یا کلیه یا جزئیه، کلیه را ماهیات و حقایق خوانند، و جزئیات را هویات. اما ماهیات را صور کلیۀ اسمائیۀ متعینه در حضرت علمیۀ الهیه دانند، و فایضه از ذات الهیه به فیض اقدس یعنی تجلی اول، بواسطۀ حبی ذاتی و طلب: **مفاتح الغیب التی لایعلمها الاهو**[[71]](#footnote-72) .

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قدر اسماء او همو[[72]](#footnote-73) داند |  | هرکه داند ازو نکو داند |

**نکته**

فیض الهی منقسم اند به فیض اقدس ذاتی و فیض مقدس اسمائی و صفاتی، و حصول اعیان ثابته و استعدادات اصلیۀ اعیان در علم از فیض اقدس بود، و حصول اعیان در خارج از فیض مقدس و فیض مقدس مترتب بر فیض اقدس.

و قابل اول مستند بود به اسم الاول و به اسم الباطن، بعد از آن به اسم الآخر والظاهر، زیرا که اولیت و باطنیت ثابتۀ وجود علمی است و آخریت و ظاهریت، وجود عینی را:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از علم به عین آمده تا دانی |  | ور زانکه ندانی این قدر نادانی |

**نکته**

حکما برآنند که تعین وجودی است، که اگر وجودی نباشد عدمی بود، و عدم تعینی دیگر بود، و آن نفی مثل تعین باشد. و متكلمان برآنند كه تعین امری است عدمی که اگر موجود بود هر آینه معین باشد، و مشارک تعینات از وجه تعینات و ممتاز از تعینات به تعین دیگر و تسلسل لازم آید.

و جواب گفته اند که ماهیت ممتازه بود به ذات نه به انضمام تعین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجموع تعینات از هم |  | ممتازانند به ذات فافهم |

**نکته**

معلوم فرما که وجوب و امکان و امتناع امور اعتباریه اند، هرسه را وجودی در خارج نیست. اما امتناع ظاهر است که او را ثبوتی نباشد اصلا. و اما وجوب و امکان به دو وجه اول وجود سابق بود بر وجوب، زیرا که وجوب اقتضای وجود می کند لذاته، و بی فیض وجود موجود نتواند بود، و امکان سابق بر وجود، زیراکه محوج بود به ایجاد و نزد حکما به وهم.

و علم الله تعالی جل جلاله متعلق است به این قسم از حیثیت علم حق به وهم و لوازم وهم، و وهم را وجودی و عینی در خارج نیست، بلکه وجود وهم محال، و فرض محال غیرمحال که اگر عقل و وهم و لوازم عقل و وهم ذات بودندی در علم حق یا صور اسماء الهیه، لازم آید شرک در وجود، **تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا**[[73]](#footnote-74). بلکه شرک لفظی است که در تحت او عدم محض است. وحده لاشریک له.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشرک باشد هر که شریکش گوید دیوانه بود که غیر او را طلبد |  | یا مثل قدیم حادثی می بوید در کتم عدم وجود را می جوید |

**نکته**

اعیان ممکنه منقسم اند به اعیان جوهریه و عرضیه، و مجموع اعیان جوهریه متبوعاتند، و تمام اعیان عرضیه توابع. و جواهر یا بسیط اند در عقل و در خارج، چون عقول و نفوس مجرده، یا بسیطه است در خارج، چون اجسام بسیطه،یا مركب از اجسام بسیطه، چون مولدات ثلاثه.

و هر عینی از اعیان جوهریه و عرضیه منقسم اند به اعیان اجناس عالیه و متوسطه و سافله، و هر واحدی به نوعی از انواع، و هر واحدی منقسم به اصناف و اشخاص، **فسبحان الذی لایعزب عن علمه شییء فی الارض و لافی السماء و هو السمیع العلیم**[[74]](#footnote-75).

**نکته**

عالم اعیان مظهر اسم الاول و اسم الباطن مطلق است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین ما ثابت است در این عالم |  | ابدا این چنین بود فافهم |

و عالم ارواح مظهر اسم الباطن و اسم الظاهر مضاف.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به چنین عالمی روان گشتیم |  | عارف عالم جنان گشتیم |

و عالم شهادت مظهر اسم الظاهر مطلق و اسم الآخر من وجه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوسه روزی بیا و خوش می باش |  | هرچه پاشند بر تو هم می پاش |

و دار آخرت مظهر اسم الآخر مطلق و اسم الظاهر من وجه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابدا عالمی چنان داریم |  | درجنان عارفانه در کاریم |

و مظهر اسم جامع یعنی الله که جامع معانی اسماء است، انسان کامل، که حاکم است بر تمام عوالم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین حاکمی طلب دایم |  | باش محکوم تا شوی حاکم |

**نکته**

اعیان ثابته دو اعتبار دارد: به اعتباری صور اسماء الهیه انددر حضرت علمیۀ قدیمه، و به اعتبار دویم حقایق اعیان خارجیه، به نسبت با اسماء نسبت ابدان اند با ارواح، و به نسبت با حقایق خارجیه نسبت ارواح اند با ابدان.

و اسمای الهی دو اعتبار دارد: اعتبار کثرت و اعتبار وحدت ذات.

و اسما واحدند به ذات و متعدد به صفات، و اسما از آن وجه که اسمااند نه واحدند و نه کثیر، و اعیان از حیثیت تعینات عدمیه اند، و امتیاز اعیان از وجود مطلق راجعه با عدم، اگرچه به اعتبار حقیقت وجودیه اند.

و نزد اهل الله عین مخلوق عدم است، و وجود خاصۀ حق است تعالی و تقدس وقال رسول الله (ص): **اصدق کلمة قالها الشاعر کلمة لبید**:

**مصراع:** الا کل شییء ما خلاالله باطل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیرحق باطل بود یعنی عدم |  | کی عدم را بار باشد در قدم |

و روایت است از کمیل بن زیاد (رضی الله عنه) سؤال کرد که : **ماالحقیقة**؟ قال امیرالمؤمنین و امام المتقین (سلام الله علیه): **محوالموهوم مع صحوالمعلوم.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم وجود ازو دارند |  | آری از جود او نکو دارند |

و عرفا گفته اندکه اعیان ثابته در عدمند، یا موجوده اند از عدم، نه مراد آن است که عدم ظرف اعیان است، زیرا که عدم لاشییء محض است، بلکه مراد محقق آن است که اعیان ثابته پیش از وجود خارجی، ثابته بوده اند در حضرت علمیۀ الهیه و موصوفه به عدم خارجی، و حضرت الله تعالی اعیان را به تشریف شریف و خلعت لطیف، از خزانۀ جود، وجودی انعام فرموده.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موجود به واجب الوجودیم همه از جود وجود او همه موجودیم |  | هستیم ولی هیچ نبودیم همه بی جود وجود بی وجودیم همه |

**نکته**

التعین ما به امتیاز الشییء عن غیره بحیث ان لایشارکه فیه غیره.

و شاید که تعین عین ذات، ذات بود، چون تعین واجب الوجود، و امتیاز حق از غیر به ذات، و شاید که امتیاز به امری باشد زاید بر ذات، و حاصل زید بود از غیر عمرو، چون امتیاز کاتب از امی به کتابت، و شاید به عدم حصول آن امر باشد، چون امتیاز امی از کاتب به عدم کتابت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این است تمیز ای یگانه |  | می کن تو تمیز عارفانه |

**نکته**

فیض اقدس یعنی اقدس از شوایب کثرت اسمائیه و نقایص حقایق امکانیه، و آن تجلی حبی ذاتی است که معطی وجود و استعدادات اعیان ثابته است در حضرت علمیۀ الهیه به حسب اولویت و باطنیت، و فیض مقدس تجلی حق است بر اعیان عالم به قدر قابلیت. قال الله تعالی: **وآتاکم من کل ما سالتموه**[[75]](#footnote-76) ای بلسان الاستعداد.

و اعیان از حیثیات تعینات عدمیه اند، و امتیاز اعیان از وجود مطلق راجعه با عدم، اما به اعتبار حقیقت و تعینات وجودیه، و نزد اهل الله مخلوق عدم است، والوجود کله لله.

**نکته**

عقل اول به اشتمال او بر جمیع حقایق عالم و صور، عالمی است کلی که به طریق اجمال عالم به او عالم اسم الرحمن بود، و نفس کلیه به اشتمال او بر جمیع جزئیات تفصیلا اسم الرحیم معلوم عالم می شود.

و اما انسان کامل که جامع جمیع کلیات و جزئیات است جمعاً و تفصیلا، اجمالا در مرتبۀ روح و تفصیلا در مرتبۀ دل، عالمی است کلی که اسم جامع یعنی الله به او دانسته شود.

و چون هر فردی از افراد عالم علامت اسمی است از اسماء الهیه، و هر اسمی، به اشتمال او بر ذات جامعۀ اسما، مشتمل بود بر اسما، هر آینه هر فردی از افراد عالم عالمی باشد که جمیع اسما به او دانسته شود.

و حضرات کلیۀ الهیه پنج اند: اول غیب مطلق، و عالم او عالم اعیان ثابته در حضرت علمیۀ الهیه، و در مقابلۀ این حضرت شهادت مطلقه، و عالم او ملک، و حضرت غیب مضاف منقسم است، وجهی که نزدیک به غیب مطلق است عالم او عالم ارواح جبروتیه و ملکوتیه، یعنی عقول و نفوس مجرده، و وجهی که اقرب است به شهادت عالم او عالم مثال، پنجم حضرت جامعۀ حضرات اربعه مذکوره،و عالم او عالم انسان که جامع جمیع عوالم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنج و گنجینه و طلسم نگر |  | صفت و ذات بین و اسم نگر |

عالم ملک مظهر عالم ملکوت، و عالم ملکوت عالم مثال مطلق است، و عالم ملکوت مظهر عالم جبروت یعنی عالم مجردات، و جبروت مظهر عالم اعیان ثابته، و اعیان مظاهر اسماء الهیه، و حضرت واحدیت مظهر حضرت احدیت**. ولیس وراء العبادان قریة**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پنج حضرت اگر نکو دانی |  | نسخۀ کاینات برخوانی |

**نکته**

معلوم فرما که عالم مثال عالمی است روحانی از جوهر نورانی، شبیه به جوهر جسمانی از آن رو که محسوس است، و شبیه به جوهر مجرد عقلی از آن وجه که نورانی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه جسم مرکبی است مادی |  | نه جوهر عقلی مجرد |

بلکه برزخ است و حدفاصل میان هر دو، و برزخ میان دو شییء بود و با نصیب از طرفین، و شبیه به جهتین.

و این عالم را عالم مثال خوانند، از آنکه مشتمل است بر صور عالم جسمانی، و اول مثال صوری که در حضرت علمیۀ الهیه اند از صور اعیان و حقایق. و عالم مثال را خیال منفصل گفته اند، از آنکه غیرمادی است، و شبیه است به خیال متصل، و هر معنیی از معانی و روحی از ارواح، او را صورتی است مثالیه، مطابقه به کمالات او، و همه نصیبی دارند از اسم الظاهر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه دارند مثال از این عالم |  | خوش بخوان آن مثال ها فافهم |

**نکته**

معلوم فرما که برزخی که ارواح بعد از مفارقت از نشأۀ دنیاویه در آن برزخ خواهند بود، غیر این برزخ است که میان ارواح مجرده و اجسام است، زیرا که مراتب تنزلات وجود و معارج او دوریه است، و مرتبه ای که پیش از نشأۀ دنیاویه بود از مراتب تنزلات است و آن را اولیت است، و مرتبه ای که بعد از آن باشد از مراتب معارج بود و آن مرتبۀ عروج است.

و صوری كه لاحق ارواح شود، در برزخ دیگر، صور اعمال و نتیجۀ افعال سابقه است در نشأۀ دنیاویه، بر خلاف صور برزخ اول، هر آینه از جمیع وجوه هر دو یکی نباشد، اما شریکانند، که هر دو عالم روحانی و جوهر نورانی غیرمادی اند و مشتمل بر صور مثال عالم، و برزخ اول را غیب امکانی گفتیم. ثانی غیب محالی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازین برزخ به آن برزخ روانی |  | برو نیکو که تا نیکو بدانی |

**نکته**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بگو الله که اسم ذات اوست |  | این حروف اربعه آیات اوست |

این اسم جامع مشتمل است بر جمیع اسماء الهیه و متجلی است در اسماء به حسب مراتب ذاتیه و مظاهر اسماء و مقدم بود بر جمیع معانی اسمائیه و مظهر این اسم جامع را تقدم باشد بر مظاهر اسما به حسب مراتب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم اعظمش دریاب |  | بر مظاهر تقدمش دریاب |

و این اسم به نسبت با غیر او، از اسما، دو اعتبار دارد، یکی اعتبار ظهور ذات او در هر واحدی از اسماء، دوم اعتبار اشتمال او بر تمام مظاهر از حیثیت مرتبۀ الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم جامع به تو عیان کردم |  | آن معانی خوشی بیان کردم |

**نکته**

حقایق عالم در علم و عین، تمام مظاهر حقیقت انسانیه اند، و حقیقت انسانیه مظهر اسم جامع، و تمام ارواح جزئیات روح اعظم انسانی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنج است و طلسم و شاه و دستور |  | در دیدۀ ما نموده چون نور |

و اهل الله به ظهور حقیقت انسانیه در عالم، عالم را انسان کبیر می خوانند، و به این اشتمال و ظهور اسرار الهیه، مستحق خلافت حق است از میان تمام حقایق. **فسبحان من دبر کل شییء بحکمته واتقن کل ماصنع برحمته**.

**نکته**

معلوم فرمودی که حقیقت انسانیه را ظهورات است در عالم تفصیلا، معلوم فرما که حقیقت انسانیه را ظهورات است در عالم انسانی اجمالا.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کل الجمال غذاء وجهک مجملا |  | نکته فی العالمین مفصل |

و اول مظاهر حقیقت انسانیه، صورت روحیه مجرده، مطابقه با صورت عقلیه، دیگر صورت قلبیه مطابقه با صورت نفس کلیه، و به صورت نفس حیوانیه مطابقه با طبیعت کلیه، و به صورت اعضائیه مطابق با اجسام عالم کبیر.

و به این تنزلات در مظاهر انسانیه، مطابقت حاصل آمده میان نسخۀ صغیر و کبیر، و عالم انسان کبیر است به صورت و انسان عالم کبیر است به معنی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به معنی کبیرو به صورت صغیر |  | به باطن بزرگ و به ظاهر حقیر |

**نکته**

و هر اسمی از اسماء الهیه صورتی دارد در علم که حکما ماهیت کلیه گویند، و اهل الله عین ثابته خوانند. و هر اسمی صورتی دارد خارجیه مسمی به مظاهر و موجودات عینیه. و هر اسمی رب مظهر خود و مظهر او مربوب او، و حقیقت محمدیه (ص) صورت اسم جامع الهی، و از این اسم فیض می رسد به جمیع اسما.

و حقیقت محمدیه تربیت تمام صور عالم می فرماید به اسم اعظم که ظاهر است در وی، و هو رب الارباب، و به ظاهر مربی ظاهر علم است، و به باطن مربی باطن عالم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن نکو دارد |  | باطن و ظاهر او ازو دارد |

و او را ربوبیت مطلقه است، و خاص است به فاتحة الکتاب، و این ربوبیت او را از جهت حقیقت بود نه از جهت بشریت، و به تمام اسما متصرف است در عالم به حسب استعدادات موجودات. و این حقیقت دو جهت دارد: الهیت و عبودیت. و او را ربوبیت عالم به صفات الهیه بود، و هو مجمع البحرین و مظهر العالمین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او مربی و ما همه مربوب |  | ما محبیم و حضرتش محبوب |

نزول او به کمال اوست، هم چنانکه عروج او به مقام اصلی کمال او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نقص کمال عارفان است |  | هر کو دریافت عارف آن است |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و من انا ایاها الی حیث لاالی |  | عرجت و عطرت الوجود برجعتی |

**نکته**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از بشری رسته بود باز برای بشر |  | تا به کمال آورد پایۀ نقصان گرفت |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح اعظم روح انسانی بود |  | محرم اسرار ربانی بود |

و مظهر ذات الهیه از حیثیت ربوبیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کنه او جز خدا نمی داند |  | قدر سلطان گدا نمی داند |

و هم چنانکه روح اعظم یعنی روح انسانی در عالم کبیر مظاهر دارد، و اسما از عقل و قلم اعلی و نور و نفس کلیه و لوح محفوظ در عالم انسانی مظاهر دارد و اسما به حسب ظهورات و مراتب در اصطلاح اهل الله:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عرش اعظم گر همی گوئی رو است |  | این چنین خوش اعظمی دیگر کجاست |

و در خبر صحیح آمده که حق تعالی فرموده**: ماوسعنی ارضی ولاسمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن التقی النقی.**

و روح انسانی از حیثیت جوهر و تجرد از عالم مجرده است و مغایر بدن، اما متعلق به بدن بود، به تعلق تدبیر و تصرف، و قائم است به ذات خود، دربقا و قوام غیر محتاج بود به بدن، اما بدن چون صورت و مظهر کمالات او است:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محتاج بود به صورت خویش |  | خواهی شاه است و خواه درویش |

و اگر عزیزی کیفیت ظهور حق در اشیا معلوم گرداند، عارف کیفیت ظهور روح شود در بدن، گر بداند بداند.

**نکته**

**التجلی ما ینکشف للقلوب من انوار الغیوب**.

حق تعالی را تجلیات است ذاتیه و اسمائیه و صفاتیه، و اسما و صفات را دولی است، که حکم و سلطنت اسما و صفات ظاهر، و زمان ظهور آن دول در آخرت ظاهر شود به ارتفاع حجب و ظهور حق به وحدت حقیقیه، و ظاهر گردد هر شییء به صورت حقیقت خود، لاجرم تمیز حق باشد از باطل.

و محل این تجلی مظهر حق است، و مظهر روح است، فانی شود به وقوع این تجلی، و به فنای روح جمیع مظاهر فانی گردند، قال الله تعالی: **و نفخ فی الصور فصعق من فی السماوات و من فی الارض الا من شاء الله**[[76]](#footnote-77).

و این قوم آنانند که در قیامت کبری به تجلی ذاتی فانی شده اند، هر آینه هر شییء به حکم:**کل شییء یرجع الی اصله**.

**مصراع:** همه با اصل خویش واگردند**.**

و قال عز من قایل**: ولله میراث السماوات و الارض[[77]](#footnote-78)، کل شییء هالک الاوجهه[[78]](#footnote-79).**

و این فنا به زوال تعینات خلقیه بود و فنای وجه عبودیت در وجه ربوبیت، هم چنانکه محو قطرات در بحر، و گداختن جلید[[79]](#footnote-80) به آفتاب.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابر خوش دامنی به ما افشاند آفتابی بتافت برف گداخت |  | برسر کوه برف را بنشاند اثر برف ژرف هیچ نماند |

**کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام**[[80]](#footnote-81).

و این رجوع است به حضرت وجود به ارتفاع وجود مقید. و قال: **لمن الملک الیوم لله الواحد القهار**[[81]](#footnote-82). اشارت بود با ظهور مرتبۀ احدیت و فنای تعینات خلقیه به تجلیات الهیه در مراتب کثرت، و زوال تمام تعینات به تجلیات ذاتیه در مرتبۀ وحدت.

و از جملۀ اسما که مقتضیۀ این مرتبه اند: القهار، الواحد، الاحد، الفرد، الصمد، الغنی. و انکار کند عارفی که عالم بود و غیر واصل، و به ذوق به این مشهد نرسیده باشد، و به عقل ضعیفۀ عادمه محجوب. اعاذنا الله منه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بود گر به ذوق دریابی |  | غرق بحر شوی که دریابی |

و اگر دیدۀ صاحب نظری به کحل معرفت مکحل باشد، و دلش با طلوع آفتاب اعیان منور، دایماً اعیان و تعینات عالم متزایله مشاهده نماید، کما قال الله تعالی: **بل هم فی لبس من خلق جدید**[[82]](#footnote-83).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر زمان صنعی نماید در نظر |  | می برد خلقی و می آرد دگر |

**نکته**

**هوالاول والآخر والظاهر و الباطن و هو بکل شییء علیم**[[83]](#footnote-84).

باطن مشتمل وحدت حقیقت است، و وحدت حقیقت مشتمل غیب مطلق، و کثرت علمیه حضرات اعیان ثابته، و ظاهر لایزال مکتشفه است به کثرت، و ظهور اسماء و صفات از حیثیت خصوصیات موجبۀ تعدد. و هر اسمی از اسما صورتی دارد مخصوصه، و هر اسمی طالب ظهور سلطنت و احکام خود. لاجرم نزاع در اعیان خارجیه به احتجاب هر اسمی از اسماء الظاهر در عین حاصل شد.

و حاکم مطلق به حکمت بالغۀتامۀ شامله، مظهر اسم اعظم را حکم اعدل گردانید، تا حکم کند میان اسما، و حفیظ نظام عالم باشد در دنیا و آخرت. و او حاکم به رب او و رب الارباب میان اسما به عدالت، و تمام اسما و مظاهر می رساند به کمال ظاهرا و باطنا، و آن نبی حقیقی است و قطب ازلی و ابدی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً، یعنی حقیقت محمدیه (ص) چنانکه فرمود: **کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین**، ای بین العلم و الجسم، و قیل بین الروح و الجسم، و قیل لاروحا و لاجسما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سید عالمش همی دانیم |  | مظهر اسم اعظمش خوانیم |

اما حکم میان مظاهر از غیر اسمائی است که نبوت او را حاصل شده بعد از ظهور نیابت از نبی حقیقی، و آن نبی مبعوث بود به قومی متعین و هادی خلق باشد، و مرشد آن جماعت، به کمالی که مقدر بود از آن طایفه در حضرت علمیۀ الهیه، اقتضاءً برای استعدادات اعیان ثابتۀ آن گروه.

و انبیا علیهم السلام بعضی مشرع اند چون مرسلین، و بعضی غیرمشرع چون انبیای بنی اسرائیل، و نبوت بعثت اختصاص الهی است، قال الله تعالی: **والله یختص برحمته من یشاء**[[84]](#footnote-85).

و انبیاعلیهم السلام مظاهر ذات الهیه اند از حیثیت ربوبیت، و نبوت مختصه است به ظاهر، و تمام انبیاءعلیهم السلام شریکانند در دعوت و هدایت و تصرف در خلق، و از همدگر ممتازند در مرتبه به حسب حیطۀ تامه، همچنانکه اولوالعزم از مرسلین، و غیر تامه چون انبیای بنی اسرائیل.

و نبوت دایره ای است تامه، مشتمله بر دو دایرۀ متناهیۀ متفاوته در حیطه، و ظاهر مستفیض است از حق بوسیلۀ باطن، و باطن مقام ولایت است، و ولی مأخوذ است از قریب و حبیب، و ولایت باطن نبوت بود.

و ولایت منقسم به عامه و خاصه:

و ولایت عامه مشتمل بر اهل اعیان به حسب مراتب، کما قال الله تعالی: **الله ولی الذین آمنوا**[[85]](#footnote-86)، و ثانیه مشتمل واصلان است از سالکان فقط، در زمان فنای این طایفه در حق و بقای به حق.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیفنی ثم یفنی ثم یفنی و یبقی ثم یبقی ثم یبقی |  | کما یفنی الفناء بلافناء کما یبقی البقاء بلا بقاء |

و به نسبت مراد از فنا اینجا انعدام عین عبد سالک، بلکه مراد از فنا فنای وجه بشریت است در وجه ربانیت، و هر بنده ای را وجهی است از حضرت الهیه، لقوله تعالی: **و لکل وجهة هو مولیها[[86]](#footnote-87)،** الآیة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وجه ما در وجه او فانی شده |  | خوش بود وجهی که سبحانی شده |

**نکته**

بنده مبدء افعال و صفات خود است، پیش از اتصاف به مقام ولایت از حیثیت بشریت. اما بعد از اتصاف به صفات حق مبدء افعال از جهت الهیه بود، کما قال**: لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه، فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی یتکلم به و یده التی یبطش بها و رجله التی یسعی بها**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیک باشد فعل اگر فعل خداست |  | نیک و بد باشد اگر فعل آن ماست |

و دولت تقرب و سعادت اتصاف به حق به توجه تام به جناب حق مطلق سبحانه توان یافت، و توجه تام ممکن نیست الا به محبت ذاتیه که پوشیده است در بنده، و چون بنده فانی شود و تعین عبد مبدل گردد به تعینات حقانیه و صفات به صفات ربانیه و بقا یابد به حق، و از آن فنا و این بقا مرتفع نشود تعین از عبد مطلقا.

قال –ص- **لانبی بعدی**. و و لایت دایمه است، و ولی اسمی از اسماء الله تعالی، و ولایت باطن نبوت است و انبیا و اولیاعلیهم السلام فانی اند در حق و باقی به حق، و این مقام اختصاص الهی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بخشد به ما خدا بخشد |  | پادشاهی به هر گدا بخشد |

بلکه جمیع مقامات اختصاصیه عطائیۀ غیرکسبیه، و آن حاصلۀ عین ثابتۀ انسانیه است از فیض اقدس.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بود است، هرچه خواهد بود قابلیت چنانکه او بخشید |  | به همه کس خدا عطا فرمود هر یکی یافتند آن مقصود |

و ظن محجوب آنست که به عقل کسب آن توان کرد.

**مصراع:** حاش لله که ما چنان گوئیم.

و اول ولایت انتهای سفر است از خلق به حق، به ازالت تعین از مظاهر و اغیار، و خلاص از قیود و استار، و عبور از منازل و مقامات، و حصول علم بر مراتب و درجات، و به مجرد حصول علم یقینی، بلکه به حصول کشف شهودی، کسی به اهل این مقام نرسد، و اگر رسد به تجلی برقیۀ ذاتیه که موجب فنای شاهد بود در مشهود و محو عابد در معبود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر که حق الیقین نکوداند |  | این رساله به ذوق برخواند |

رساله نکات (رساله چهارم)

**بسم اللّه الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

الحمداللّه الذی اظهر الاشیاء لظهور کماله، و نور عیون العالم بنور جماله، والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانه نکته ای خواهیم گفت سر توحیدش بیان خواهیم کرد |  | گوهر معنی نکو خواهیم سفت خاک شرک ازره خوشی خواهیم رفت |

**نکته**

قوای روحانیه مجرده اند از مادیات مظلمه، و منوره اند به انوار عالم قدس، و مطهر از کدورات عالم رجس، و واسطه اند میان حق و قوای جسمانیه، و واسطه اقرب بود، وچون حق عین بود عین اقرب به طریق اولی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه داری زجود او باشد |  | جسم و جانت همه نکو باشد |

**نکته**

به نور حقیقی که عین ذات حق است ادراک عالم توان کرد، اما معرفت ذات اوجل جلاله از حیثیت تجرد از نسب و اضافات متعذر، و او اعظم از آنست که به انوار عقول و شوارق کشفیات عارف ذات او توان شد، اما نور حقیقی در مراتب مظاهر به بصر: **کنت بصره الذی یبصربه**:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشهود شهود عارفانست |  | خود شهد شهود عارف آنست |

و عالم به نور او مدرک شود، کما قالؑ: **عرفت الاشیاء بربی**. عاقل حق را به خود شناسد، و عارف خود را به حق، و محقق می گوید:

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| حق را به خلق هر که شناسد نه عارف است | حق را به حق شناس که عارف چنین بود |

**نکته**

نور حقیقی از آن رو که نور است سه مراتب دارد: یکی مشارکت با وجود، دویم مشارکت با علم حقیقی، سیوم اختصاص به جمع ظهور و اظهار و آن مرتبۀ ضیاء است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نکتۀ ما به ذوق گردانی |  | خوش تمیزی نکوست گر دانی |

**نکته**

هر واحدی از نور و ظلمت و ضیا شرفی دارد، به شرف نور حقیقی، از حیثیت اولیت و اصالت، که سبب انکشاف هر مستوری است، و شرف ظلمت آنکه بواسطۀ او نور حقیقی معلوم شود، و شرف ضیاء از حیثیت جامعیت میان نور و ظلمت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب که نکته ای لطیف است |  | تشریف محققی شریف است |

**نکته**

از شأن وجود و علم و نور کشف مستور است، اما کشفی که مخصوص بود به وجود آن است که وجود در اصل واحد است، اما تعددات مختلفه و معدودات متفاوته عارض وجود می شوند، و وجود حقیقت واحده است، و به عوارض سبب معرفت ماهیات است، و کشف علم ماهیات معدومه بود، پیش کشف وجود مضاف، و کشف نور متأخر بود از کشف وجودی، اگرچه شریک وجود و علم است در معقولیت کشف.

و هر واحدی از وجود و علم و نور، از حیثیت وحدت عین واحده اند در حضرت احدیت ذاتیه، و علم متعدد شود از حیثیت تعقلات در مرتبۀ تعقل، به خلاف وجود که موجودات متعدده اند به ظهور وجود در ادراک تفصیلیه، و فرق است میان نور حقیقی و وجود محض. ادراک وجود در مقابلۀ معلومات معدومات متعینه تواند بود، و ادراک نور محض ممکن نیست الا در مظهر موجود.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این هرسه یکی و آن یکی سه در هر دو جهان یکی است موجود |  | دریاب یکی سه اعتبار است باقی همه نقش یا نگار است |

**نکته**

شهود را مراتب است، رؤیت است به بصر و رؤیت به بصیرت، و رؤیت بصر و بصیرت با هم، چهارم ادراک حقایق مجرده از صور حسیه. و اول کشف مؤمن خیال مقید بود، کما قالؑ: **رؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزء من النبوة**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در خواب خیال می نماید |  | نقشی به کمال می نماید |

بعد از آن در حضرت مثال مطلق یعنی عالم ارواح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آینۀ ارواح دیدیم جمال او |  | تمثال جمال او بنمود کمال او |

باز رؤیت به بصر و بصیرت:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در جام شراب ما نظر کن |  | رندانه به عاشقان خبر کن |

کما قال:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلا ینظر العین الا الیه فنحن له و به فی یدیه |  | ولایقع الحکم الا علیه و فی کل حال فانا لدیه |

اما ادراک حقایق مجرده از صور حسیه، مرتبۀ عارفی است که بیند و فرماید: **مارأیت شیئا الاورأیت اللّه فیه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم بینای او چنین بیند |  | هرچه بیند همان همین بیند |

و محقق حق را بیند در مرتبۀ واحدیت، کما قالؑ: **رأیت ربی بربی**، اما در مرتبۀ احدیت ذاتیه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رؤیت و رائی و مرئی را چه کار |  | یاددار از نعمت اللّه یادگار |

**نکته**

اسما و اعیان ثابته و مظاهر موجوده، ظلالات ذات الهیه اند و ظلال خیال. و حق در صور متخیله تجلی فرموده، و صور یا عینیه اند یا روحانیه یا مثالیه یا حسیه، و ظهور احدیت به وجود عالم بود و تجلیات کثرت اسمائیۀ الهیه به صور خیالیۀ اکوانیه.

و وقوف با کثرت وقوف است با اسما، و وقوف با احدیت وقوف بود با ذات و این مرتبۀ موحدی است که محجوب بود از خلق به حق، و اول منصب عاقلی که محجوب بود از حق به خلق، و اعلی از این دو مقام، مقام محققی که در مرآت جمیع موجودات حق را مشاهده نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلق و حق را به همدگر نگرد |  | آن یکی در هزار می شمرد |

**نکته**

اعیان از حیثیت هویت حقیقت واحده اند، اما به تعین متعدد، و در حضرت احدیت ذاتیه اسما و صفات و تعینات و نسب و اضافات مستهلکه اند.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موج و بحر و حباب و قطره تمام ما فقیریم و هم غنی زهمه در محیطی که نیست پایانش |  | همه در عین ماست مستهلک همچو ما خود کجاست مستهلک سید دو سر است مستهلک |

**نکته**

اعلی مراتب کشفیات معنویه، مشاهدۀ اعیان ثابته است در حضرت علمیۀ الهیه، بعد از آن مشاهدۀ عقل اول و سایر عقول مجرده، دیگر لوح محفوظ یعنی نفس کلیه و باقی نفوس مجرده، دیگر کتاب محو و اثبات، یعنی هیولای کلیه، بعد از آن ارواح تالیه و عرش و کرسی و سماوات و عناصر و مرکبات. این مجموع کتب مراتب الهی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حرف حرف این کتاب را می خوان |  | لفظ می خوان و معنیش می دان |

**نکته**

اعلی مراتب در طریق، سماع کلام حق است از غیرواسطه، و دیگر بواسطۀ جبرئیلؑ، دیگر سماع کلام عقل اول و سایر عقول، دیگر کلام نفس کلیه و سماع کلام ملائکۀ سماویه و ارضیه.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن کشف عارفان بشنو لوح دل پاک کن زنقش خیال |  | من به دل گفته ام به جان بشنو بلکه بی حرف وصوت آن بشنو |

**نکته**

دل انسان کامل منبع مکاشفات است، و او را عیون منوره و حواس روحانیه.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قلوب العارفین لها عیون واجنحة تطیر بغیر ریش |  | تری مالا یرون الناظرونا الی ملکوت رب العالمینا[[87]](#footnote-88) |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از چنین دل اگر خبر داری چشم تو روشن است و می بینم |  | سمع داری و هم بصر داری گوئیا نور در نظر داری |

حق سبحانه و تعالی دربارۀ انسان ناقص فرموده: **فانها لاتعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور[[88]](#footnote-89)**.

و حواس روحانیه اصل حواس جسمانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر کسی را هست فرع و اصل نیست |  | منقطع نسل است و او را نسل نیست |

اما صاحب اصل و فرع:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون حجاب از میانه برخیزد |  | اصل و فرعش بهم درآمیزد |

و به حواس جسمانیه مشاهده نماید آنچه به حواس روحانیه مشاهده می نمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بیند همه نکو بیند |  | نور او هم به نور او بیند |

**نکته**

روح انسانی به ذات روحانیه و جسمانیه مشاهده می نماید، و مجموع حقایق در عقل اول متحدند.

**نکته**

رحمت صفتی است از صفات الهیه، و حقیقت واحده، اما منقسم است به ذاتیه و صفاتیه، و هر واحدی منقسم به عامه و خاصه. و رحمت ذاتیۀ عامه، شامل معلومات عینیه، و رحمت ذاتیۀ خاصه شامل موجودات علویه و سفلیۀ روحانیه و جسمانیۀ بسیطه و مرکبه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حضرت او ترحمی فرمود |  | دَرِِِ رحمت به عالمی بگشود |

اما رحمت صفاتیۀ عامۀ امتنانیۀ رحمانیه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شامل مؤمن است و کافر هم |  | نیک دریاب این سخن فافهم |

و حضرت واجب الوجود بر بنده رحمت فرمود، تا بنده به خلافت الرحمن، راحم باشد بر عموم خلایق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده هم راحم است و هم مرحوم |  | کی شده بنده ای زما محروم |

اما رحمت صفاتیۀ خاصۀ رحیمیه، خاصۀ مؤمنان است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این رحمت خاص مؤمنان است |  | خود رحمت خاص مؤمن آنست |

**نکته**

اعیان ثابته صور اسماء الهیه اند در حضرت علمیه، و ممتازند به امتیاز معنویه، و در عالم ارواح به امتیاز خیالیه، و در عالم اشباح به امتیاز حسیه، و در مرتبۀ احدیت ذاتیه حقیقت واحده اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک حقیقت، در مراتب بی شمار |  | آن حقیقت در مراتب می شمار |

**نکته**

اصحاب صوفیه در بحر محیط بی کرانه صدفی یافته اند، ظاهر صدف را آیات ملکیه و سمات فعلیه گفته اند، و باطن صدف آیات ملکوتیه و سمات صفاتیه، و جواهر این صدف آیات جبروتیه و سمات شوراق تجلیات ذاتیۀ الهیه. عقلا به قوۀ عاقلۀ کامله دانسته اند و عرفا به انوار قدسیه و علوم کشفیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زاهدان مخمور، می دانند می |  | عاشقان سرمست و می نوشند وی |

من ذاقه یعرفه.

و این مکاشفات در ابتدای سلوک اولاً در خیال مقید بود، و به تدریج بعد از حصول ملکه منتقل شود به عالم مطلق، و اطلاق یابد به مجموع عنصریات، بعد از آن به سماوات، تا متناهی شود به لوح محفوظ و عقل اول که صورت ام الکتاب است. بعد از آن منتقل شود به حضرت علم الهی، و مطالعه نماید اعیان ثابته، به مقدار آنکه حق خواهد و عطا فرماید. کما قال جل ذکره: **ولایحیطون بشییء من علمه الا بماشاء**[[89]](#footnote-90).

و فوق این شهود شهود ذات الهی است، و ذات در مرتبۀ احدیت مفنی اشیاء است و در مرتبۀ واحدیت مبقی، و در این مرتبه تجلی ذاتی در استتار اسما بود.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از صدهزار سالک فردی رسد به آنجا با ذات حضرت او غیری چه کار دارد |  | فردی رسد به آنجا از صدهزار سالک اعیان جمله اسما در ذات اوست هالک |

**نکته**

وجود به نسبت با اعیان سه اعتبار دارد، اول موجود خارجی وجود است، متشکل به اشکال حقایق عینیه به حکم ظهور وجود در مرایای اعیان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در هر آئینه ای هویدا اوست |  | غیر پنهان شدند پیدا اوست |

و به اعتبار دویم اعیان موجوده در خارج به حکم ظهور در مرآت وجود می نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آینۀ وجود روشن بنگر |  | تا خلق ترا تمام آید به نظر |

سویم به اعتبار هر دو اعتبار، و در مرایای اعیان خارجیه، اسما و صفات حق هویدا است، و در حضرت ذات تمام اعیان عیان است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیده بگشا و این و آن بنگر |  | هر دو آئینه را عیان بنگر |

**نکته**

وجود کونی خیالی است، و وجود غیرحق در مذهب اهل حق:

**مصراع**: **خیال فی خیال فی خیال.**

یعنی وجود اضافی و ذهنی و خارجی و اسمائی. و اعیان ثابته ظلال وجود الهی اند، و وجود حق ثابت و متحقق که:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیرحق باطل بود یعنی عدم |  | کی عدم را بار باشد در قدم |

**نکته**

حکما به علم نظری فکری از آیات ملکیه استدلال می جویند به سمات فعلیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این مرتبۀ حکیم باشد |  | در مذهب او عظیم باشد |

و عرفا در ملکوت یعنی در باطن ملک، انوار اسما و صفات الهیه مطالعه نمایند، و محققین، در عالم جبروت شوراق تجلیات ذاتیه به بصر: **کنت بصره الذی یبصربه**، مشاهده فرمایند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او را به نور او بینند |  | عین و اعیان همه نکو بینند |

و فنا از غیرحق در حق مرتبۀ فقرا است، و بقاء به حق بعد از فنا مرتبۀ اولیا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه او فانی شود باقی شود |  | مدتی رندی کند ساقی شود |

**نکته**

مدرکات عقلیه صفات ربوبیت است و نعوت حمدانیت که مشرقه اند در لطایف ذرات موجودات و سرایر قطرات ابحار کاینات، و مجموع ارض و سماوات به لسان کلیات و جزئیات تسبیح خالق علی الاطلاق می گویند. کما قال جل ذکره: **و ان من شییء الایسبح بحمده ولکن لاتفقهون تسبیحهم**[[90]](#footnote-91).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه مخلوق حضرت اویند |  | همه تسبیح او روان گویند |

و استماع تسبیح اشیا به کشف الهی تواند بود، و تسبيحی عام است و تسبیحی خاص. اما تسبیح عموم اشیاء: **سبحان من اوجدنی**، و هر یک از افراد عالم تسبیحی خاص دارند، و خاصیتی خاصه، و مظهر اسمی است از اسمای الهی، و قال رسول اللّه(ص): **اللهم ارنا الاشیاء کماهی**.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می خواست زحضرت الهی  مجموع مسبح الهند گویند ثنای حضرت او |  | دانستن چیزها کما هی  دارند نشان پادشاهی پیوسته زماه تابه ماهی |

**نکته**

شرف دلیل به شرف مدلول بود، و عالم دلیل است بر خالق عالم، هرآینه عالم شریف باشد از این وجه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه مصنوع او و صنعت اوست |  | نزد اهل نظر همه نیکوست |

قال اللّه تعالی: **افلاینظرون الی الابل کیف خلقت والی السماء کیف رفعت والی الجبال کیف نصبت**[[91]](#footnote-92)، و قال جل ذکره: **سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم**[[92]](#footnote-93) **.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه می بینیم آیات وی است |  | بندۀ مخلوق بی خالق کی است |

و نزد اهل کشف، وجود هر فردی از افراد عالم مستند است در وجود به حضرت الهیه، و مخلوق حکیم مطلق بی حکمتی نباشد، اگرچه در نظر محجوب مستحقر نماید.

و هرکه عالم نبود به حکمت ایجاد مخلوقات جاهل بود، به حکمت خالق. **اعوذ باللّه ان اکون من الجاهلین**[[93]](#footnote-94). و جهل بسیط عدم علم است، و عدم شر محض، و وجود خیرمحض، و از خیر محض:

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لطفش به کرم شهد شهودم بخشید هرچیز که او دهد همه خیر بود |  | وز جود وجود خود وجودم بخشید خیری بتمام کرد و بودم بخشید |

و احتقاء هیچ حقیری از عالم از عالِم صادر نشود به تخصیص از متقی. قال اللّه تعالی: **و من یعظم شعائراللّه فانها من تقوی القلوب**[[94]](#footnote-95).

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مکن به چشم حقارت نظر به هیچ حقیر اگرچه خواجه غنی است و منصبی دارد |  | که آن حقیر عظیم است و آن صغیر کبیر بد است و نیک نباشد تکبرش به فقیر |

**نکته**

ربوبیت نسبتی است میان رب و مربوب، و تحقق نسبت به منتسبین بود. اگر واحدی زایل شود نسبت باطل گردد، و محال که ربوبیت باطل شود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ روشنی بباید |  | تا نور جمال او نماید |

و حق سبحانه و تعالی:

**مصراع**: در جام جهان نمای اول،

به اسم المبدع ظهور فرمود، و این درّۀ بیضا که لوح قضاو آدم معنی است، مخزن اسرار ربوبیت و گنجینۀ گنج: **کنت کنزا**، صورت ام الکتاب و روح اعظم و روحانیت محمد(ص) گردانید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نسخه ای مجمل است اگر دانی |  | خوش بود گر مفصلش خوانی |

و به اسم الباعث یاقوتۀ حمرا و لوح قدر و حوای معنویه، یعنی نفس کلیه، ایجاد فرمود، و تحقیق جمیع مراتب موجودات در رسالۀ ذوقیات و رموزات گفته شده. **فانظر ماذا تری[[95]](#footnote-96).**

و صورت انسانیه احسن صور است، و مشرف به تشریف شریف: **لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم**[[96]](#footnote-97)، و مکرم به خلعت لطیف: **ان اللّه خلق آدم علی صورته**، و مراد از ایجاد عالم ظهور است و اظهار و جلا و استجلا، و علت غائی خلقیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سایۀ الطاف ربانی بود |  | مظهر اسماء سبحانی بود |

قال رسول اللّه(ص): **السلطان العادل ظل اللّه فی الارض**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با چنین سایه باش همسایه |  | تا بیایی زسایه هم سایه |

و سایه را محلی باید که سایه بر او اندازد، و اعیان موجودات محل ظهور ظل الهی اند.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلولاه و لولانا |  | لما کان الذی کانا |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشق و معشوق می باید مدام |  | تا ظهور عشق باشد والسلام |

**نکته**

دلی که فارغ بود از احکام جزئیه اسمائیه، و ظاهر به طهارت اصلیه، و مستعد جمیع تجلیات الهیۀ ذاتیه و اسمائیه، چون حق تعالی به احدیت تجلی فرماید، آن دل مطهر را به انوار ذاتیه منور گرداند، و کثرت درسطوت وحدت مضمحل گردد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه دار بماند و نه دیار |  | نه یار بماند و نه اغیار |

**وبرزواللّه الواحد القهار**[[97]](#footnote-98).

و شیخ جنیدقدس سره فرموده: **القدیم اذا قرن بالمحدث لم یبق له اثر**.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| ذات او کرده تجلی محو گشته هرچه بود | با وجود او که را باشد درین عالم وجود |

**نکته**

رحمت ذاتیه سابقه است بر مجموع اشیا، شامله بر جمیع اسما، کما قال اللّه تعالی: **و رحمتی وسعت کل شییء**[[98]](#footnote-99).

همۀ موجودات از جواهر و اعراض مرحوم رحمت حق اند، با وجود غضب که مرحوم است به رحمت ذاتیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه مرحوم رحمت اوئیم |  | همه ممنون منت اوئیم |

و اسماء ذاتیۀ الهیه مسمی اند به مفاتیح الغیب، کما قال جل ذکره: **و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الا هو**[[99]](#footnote-100).

و اعیان ثایته صور اسماء ذاتیه، و اسماء ذاتیه از حیثیت تعدد مغایر ذات احدیت اند، و در تحت رحمت ذاتیه داخله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه مرحوم رحمت ذاتند |  | گرچه اسم و صفات آیاتند |

**نکته**

رند سالک سرمست بعد از سکر چون به صحو آید، اطلاع یابد به عقول مجرده و ارواح مطهره و جبروت اعلی و اسرار جبروتیه از انوار قاهره، و شماهده نماید امور کلیه و حقایق مجرده، و به علم ذوق فرماید که امور کلیه چگونه تنزل کرده اند و جزئیۀ محسوسه، مصوره به صور طبیعیۀ عنصریه، می نمایند، و عارف شود به کیفیت ظهور ذات الهیه از مقام احدیت به واحدیت، و از واحدیت به مراتب کونیه، و ظهور حق در جمیع عوالم علویه و سفلیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به طریق شهود دریابد |  | در همه آن وجود دریابد |

رزقنا اللّه وایاکم السعادة، و جعلنا ممن کمل وطهر بالعبادة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این مرتبۀ اهل کمالست ای دوست |  | گر دریابی مرتبه ای بس نیکوست |

**نکته**

نزد اهل اسلام روح انسانی فانی نمی شود به موت بدن.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
|  |  |
| پیرهن گر کهنه گردد یوسف جان را چه غم | ور دهی ویران شود در ملک، خاقان را چه غم |

و حکما گفته اند که نفس انسانی غیرمادی است، و هرچه مادی بود قابل عدم، و نفس انسانی مادی نیست، هرآینه ابدیه باشد. اما بعد از مفارقت از بدن، نفس را سعادت و شقاوت خواهد بود.

و سعید آنست که عالم بود به وجوب وجود واجب الوجود و فیضان جود اوتعالی و تقدس و تقدیس ذات حق از نقایص امکانیه، و آن نفس مخلص مخلص از هیأت بدنیه، معرض از لذات جسمانیه، مجردی باشد کاملۀ شریفه، و بعد از مفارقت از بدن در سلک مجردات مقدسه منخرط گردد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجرد با مجرد انس گیرد |  | چو بی ماده بود هرگز نمیرد |

اما نفوس جاهله یعنی جاهل به ذات وصفات الهیه، و بر مبدأ و معاد و معتقد اباطیل زایفه و مقیده به هیأت بدنیه، و متعرضه از عالم علوی بعد از مفارقت معذب باشد به ادراک جهل خود و اشتیاق به معارف حقیقیه و ناامیدی از حصول آن ابدا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دایما در عذاب خواهد بود |  | جاودان او خراب خواهد بود |

و نفسی که عارف حضرت اللّه باشد به علم نظری، اما اکتساب هیأت ردیه و اخلاق ذمیمه از بدن کرده باشد به میل، به آن صفات عارضۀ مذمومه معاقب بود، به قدر رسوم و دوام تا ارحم الراحمین رحمت فرماید، و آن را زایل کند، و او را از سعدای ابرار گرداند، و مبعوث در زمرۀ اخیار.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون خدا را به علم می داند این اشارت به ذوق دریابد |  | ابدا در عذاب کی ماند عارفی کاملی اگر خواند |

**نکته**

هر موجودی از موجودات روحی دارد مجرد، ناطق به لسانی که لایق به وی است، و نطق آن بر عوام مخفی ماند به واسطۀ عدم اعتدال که سبب ظهور نطق است، و نزد محجوب آن موجود ناطق، ناطق نیست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیست ناطق بنزد او اما |  | نزد ما ناطق است و خوش گویا |

قال اللّه تبارک و تعالی:

**و ان من شییء الایسبح بحمده ولکن لاتفقهون تسبیحهم**[[100]](#footnote-101)، ای لاتفقهون تسبیحهم الا بکشف الالهی. یعنی انسان کامل مرفوع الحجاب است به کشف الهی، نطق فصیح هر موجودی استماع فرماید و گوید که:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه تسبیح حضرتش گویند |  | همه حی و مسبح اویند |

**نکته**

به حکم: **ولقد کرمنا بنی آدم**[[101]](#footnote-102)، و به اشارت: **ان اللّه خلق آدم علی صورته**، و به تعلیم: و **علم آدم الاسماء کلها**[[102]](#footnote-103)، و به فرمان: **تخلقوا باخلاق اللّه**، معلوم می شود که معطی مطلق و جواد به حق، اسما و صفات بر کمال خود به انسان کامل عطا فرموده.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلعتی خوش خدا به ما بخشید همه عالم به ما عطا فرمود |  | خوش نوائی به بی نوا بخشید پادشاهی به این گدا بخشید |

و حق تعالی خود را به صفات محدثات وصف فرموده، لقوله تعالی: **من ذاالذی یقرض اللّه قرضاً حسناً**[[103]](#footnote-104) ، و **مرضت فلم تعدنی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نازکست این سخن نکو دریاب |  | معنی اتصاف او دریاب |

**نکته-**

انوار کواکب افعالیۀ ربانیه، بر صفحات ذرات موجودات شارق است، و بدور [[104]](#footnote-105) ظهور صفات الهیه بر خلاصۀ هر شییء واضح ولایح، و حقایق اشیا منوراند به شموس تجلیات هویت وحدانیت.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنت از ملک و جانت از ملکوت جسم و جان را به همدگر دریاب |  | عین تو واحدیست از جبروت این به ناسوت خوان و آن لاهوت |

ماهیات کلیه محل ظهور الهیه است و وجود عالم به تجلی وجودی حقانی ظاهر است در مرایای صور اعیان ثابته، و وجود اعیان در خارج بی تجلی وجودی محال.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای بما داده وجودی بر کمال جود او بخشد وجود ما بما |  | نقش بسته خوش خیالی در خیال بی وجود او وجود ما محال |

**نکته**

کشف بر سه قسم است: اول معطی آن است که موجود حق است، ظاهر در مرایای اعیان، و خلق کما لم یکن در عدم. و ثانی چنان نماید که موجود خلقند ظاهر در مرآت وجود حق، و کشف جامع مقام کمال محمدی است، و آن شهود حق است در عین خلق و شهود خلق در حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محجوب از این و آن نباشد |  | خود خوش تر ازین عیان نباشد |

**نکته**

مجموع موجودات علویه و سفلیه مستفیض اند از فیض وجود واجب الوجود، و جمیع ذرات کاینات آئینۀ ظهور اسما و صفات حق اند، و از غایت لطف تجلی فرموده در مرایای متناهیه، و مسمی است به اسماء مختلفه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نوری است که در همه پدیده |  | از غایت لطف کس ندیده |

اموال صوریه فانیه است، اما معنویه یعنی علوم و معارف الهیه باقیه، و اعمال صالحۀ کاسبه، تجلیات ربانیه و منتجۀ سعادت ابدیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش سعیدی که کار او اینست |  | کار آن یار نازنین اینست |

**نکته:**

اسماء الهیه متعددند به تعدد صفاتیه و واحد به احدیت ذاتیه، و اعیان ثابته مرایای اسماء الهیه اند، در حضرت علمیۀ ازلیۀ ابدیه. و اعیان متعدد به تعین و واحد به حقیقت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه گر صد نماید ور یکی |  | آن یکی پیدا بود در هر یکی |

**نکته-**

کمالات الهیه غیب مطلق اند در شهادت مطلقۀ انسانیه، یعنی مرآت جامعۀ کاملۀ انسان کامل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش آینه ای که می نماید |  | در نور رخش وجوب و امکان |

و این کون جامع، جامع جمیع حقایق عالم است از مفردات و مرکبات، و متخلق به اخلاق الهیه، و اسما در حضرت احدیت از حیثیت ذات عین، و به اعتبار صفات غیر، و انسان به حسب نشأۀ عنصریه، اخر موجودات است، و به نشأۀ علمیه سابق بر جمیع اعیان، و اعیان تفاصیل حقیقت انسانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با نصیب است از وجود و عدم |  | جمع کرده بهم حدوث و قدم |

و انسان کامل حافظ اسرار الهیه است، و اسرار الهیه مفصله در عالم، و مجموعه در کامل، و کامل جامع جمیع کمالات الهیه و کونیه. کما قال:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کل الجمال غذاء وجهک مجملا |  | لکنه فی العالمین مفصل |

و به نشأۀ انسانیه جامع رتبت احاطه است و به جسم رتبت جمیع اجسام، و به روح رتبت جمیع ارواح، و به این جامعیت حجت بر ملائکه، و محققی که نحقق یابد به این مقام، معلوم گرداند عظمت انسان کامل.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنج و گنجینه و طلسم نگر صورت و معنیش به هم دریاب |  | صفت و ذات بین و اسم نگر نظری کن به هر دو قسم نگر |

رساله كشف الاسرار

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیمِ**

**و به نستعین**

الحمدلله الذی تجلی ذاته لذاته باحدیة جمعه، فاظهر آدم له بجمیع اسمائه و صفاته، و صلی اللّه علی محمدالمبعوث الی مظاهر هویاته و علی آله افضل العالمین بكشف دلائل آیاته.

اما بعد فهذه الرسالة فی بیان علم التوحید، و سمیتها بكشف الاسرار، و الفتها علی خمسة ابواب:

**الباب الاول:** فی الوجود من حیث الاحدیة.

**الباب الثانی:** فی بیان مرتبة الاحدیة الجمعیة الالهیة.

**الباب الثالث:** فی الوادیة الجمعیة الرحمانیه.

**الباب الرابع:** فی بیان عالم الارواح.

**الباب الخامس:** فی الشهادة المطلقة.

بدان كه هر بابی از ابواب خمسه اشارت است به حضرتی از حضرات الهیه من الانبساط و التعین.

چون سلطان سراپردۀ قدم بر مقتضای: **كنت كنزا مخفیا فاحببت ان اعرف** خواست تا جمال: **ان اللّه جمیل یحب الجمال**، در مرایای اسماء و صفات خویش مشاهده و مطالعه فرماید، لاجرم در حرم كبریای عزت كه عبارت بود از مرتبۀ حضرت احدیت ذاتیه خود با خود عشق بازی فرمود، و از آن تحبب ازلی وعشق لم یزلی اظهار عین جامعه فرمود كه عبارت بود از حقیقت محمدیه، و آن را مرتبۀ احدیة الجمع خوانند، و باطن او اسم اللّه بود كه عبارت است از اسم ذات، و جامع جمیع اسماء و صفات الهیه، و حقیقت محمدیه كه مسمی بود به آدم حقیقی كه اصل جمیع تعینات الهیه و كونیه است.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون عكسی از جمال خود نمود |  | افتتاح جود زآن معنی گشود |
| فی المثل آن آدم معنی بود |  | كاین همه آیات زان معنی فزود |

**الباب الاول**: فی الوجود من حیث الاحدیة.

اعلم ایها الطالب الواصل، كه وجود من حیث الحقیقة، عبارت است از احدیت محضۀ ذاتیه، و ذات اللّه تعالی در این مرتبه منزه بوداز جمیع اسماء و صفات ، من حیث التعین، و اما اسماء اللّه در این مرتبه عین ذات بود.

قوله تعالی: **كل شییء هالك الا وجهه[[105]](#footnote-106)**

و جمیع اسماء و صفات الهیه اشعات وجه احدیت‌اند، و ذات اجدیت ازلاً وابداً در تجلی بود، در مرتبۀ غیب مطلق ، كه سر ذات اوست، و با هر موجودی وجه احدیت است كه سبب بقا و حیات او است، بلكه عین جمیع موجودات بود، من حیث التعین و الظهور، و حقیقت كل وجه احدیت بود، كه صفت حیات وبقاء ایشان راست، و رجوع حقایق جمیع موجودات بدین حضرت بود، قوله علیه اسلام **كان اللّه و لم یكن معه شییء**.

و الآن كما كان بالصفة الازلیة و الابدیة، و لیس فی الوجود الا هو، و استهلاك الاشیاء نسبة عدمیة متعلقة بالاكران، والا فهو حق، ظاهر و باطن بالاسماء والصفات جمعاً و تفصیلا.

و اسمأ ذاتیه‌، كه شئون ذاتیه‌اند در مرتبۀ احدیت، و مفاتیح غیب ذات، كه عبارت است از وجود و شهود وعلم و نور یك عین واحده‌اند، در مرتبۀ احدیت محضه، و اول ظهور احدیة الذات مسمی بود به اسم اللّه ، واول اسمی كه از مرتبۀ غیب ذات ظهوریافت اسم اللّه بود، كه عبارت است از تعین ذات با حقیقت جمیع اسماء و صفات، من حیث العلم و الوجود، بالوصف الجمع فی عین الجمعیة الالهیة، و مرتبۀ احدیت مقدس بود از اطلاق و لا اطلاق.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فارغ از اطلاق و لا اطلاق او |  | لیس فی الموجود الا وجهه |
| چون كه سر غیب دم زد از عدم |  | وصل بنمود از عدم اطلاق او |

**من ذاقه یعرفه**.

و هراسمی و صفتی و اعتباری كه ظاهراً و باطناً اطلاق كرده می‌شود، مجموع متعلق به مرتبۀ الهیت بود، و احدیت محضه و ذات غیب و سر غیب وتجلی ذات، واحدیة العین و احدیة الوجه، جمله یك معنی بود، در مرتبۀ فردانیت ، كه عبارت بوداز حضرت احدیت، وغیب مطلق وصف او است.

اعلم ایها الطالب: ان هذه المرتبة عبارة عن حقیقة المراتب الالهیه والكونیة، و هی وحدة ذاتیة فی غیب الهویة الاحدیة، لاتعین لها بوصف من الاوصاف، و هی حقیقة ذاتیة موجودة مع كل شیء من حیث هو.

بدان كه این دایره عبارت است از مرتبۀ احدیت من حیث الذات، و جمیع اسماء و صفات در این مرتبه متحد بالذات باشند، اگر چه در تعین اول كه عبارت است از يقين اسم الله امتياز نسبی واقع است من حيث الوجود العلمی،و هر اسمی از حیثیت این مرتبه جامع بود بر جمیع اسماء و صفات در تعین ثانی كه عبارت بود از انبساط وجود الرحمن.

و دایرۀ اول عبارت است از احدیت محضه، بی تعین اسماء و صفات، و لفظ هو اشارت بود به احدیت ذات من حیث الفردانیة، و او را دو وجه است.

وجه اول عبارت بود از غیب الذات من حیث الوحدة، و هو معنی حقیقة الحقایق فی غیب الحق.

وجه ثانی عبارت بوداز مرتبۀ غیب اسماء الذات من حیث الوحدة الحقیقة الاسمائیه، و این اعتبار مشادۀ اسماءِ ذات بود در مرتبه غیب ذات، مع قطع النظر عن التمیز و الاختصاص.

و دایرۀ وحدت با وجهین عبارت بود از باطن وجود و باطن علم، و خط مستقیم مستوی عبارت است از الرحمن، كه مشترك است میان باطن وجود و باطن علم، و ظاهر وجود و ظاهر علم، یعنی بین احدیة الذات و واحدیة الصفات، و دایره ثانی عبارت بود از ظاهر وجود وعلم كه اول ظهور الوهیت است، بعد مرتبۀ رحمانیه، و باطن نفس رحمن اسم اللّه است و ظاهرش رحمن، فافهم سر قوله تعالی: **من عرف نفسه فقد عرف ربه.**

یعنی نفس رحمانی عبارت از انبساط تجلی احدیت بود به طریق فیضان بالوصف الظاهر و الباطن و انت انسان بین الوصفین، یعنی باطنك اللّه و ظاهرك رحمن، فافهم سر قوله: **قل ادعوااللّه او ادعو الرحمن ایا ما تدعوا[[106]](#footnote-107).**

و جمیع توجهات انسان به طریق مشاهده از این دوحضرت خالی نیست، یا به حضرت اسم الظاهر مطلق است كه معنیش رحمن است، یا به حضرت اسم الباطن مطلق كه عبارت بوداز مرتبۀ الوهیت.

و به هر وجهی كه عارف توجه كند، از وجه اللّه خالی نبود، از جهت آنكه اختلاف صفات وحدت ذات را منافی نیست. و مظاهرمن حیث المجموع عین ظهور بود، اگر چه اختلاف نسبی واقع است، و ما من حیث الحقیقة یك نور بود ، و وجه اللّه عبارت بود از جمال مطلق كه وجودعین جملۀ اشیاء آمد و سر**: لیس فی الوجود الا هو**، اینجا منكشف گردد.

و هر شییء كه موجود است ظاهراً و باطناً نیست الاتعینات وجه حق، فافهم سر قوله تعالی: **فاینما تولوا فثم وجه اللّه[[107]](#footnote-108).**

لكل شییء حقیقة، هو بها هو. من ذاقه یعرفه، و من لم یذق لم یعرف. و اللّه الهادی.

**الباب الثانی** -فی بیان المرتبة الاحدیة الجمیعیة الالهیة:

اعلم ان الاسماء الالهیة عبارة عن تعینات ذات الحق، بالوصف الخاص كالعلیم و الحكیم والقديم. بدان كه بعد از مرتبۀ احدیت محضه، مرتبۀ احدیت جمع بود، و اول ظهور ذات احدیت، اسم اللّه است، و جمیع اسماء و صفات اشعات حضرت اسم جامع‌اند.

و ذات قدیم احدیت چون سبحات جلال كبریائی را از عارض: **ان اللّه جمیل یحب الجمال** مرتفع گردایند، و آفتاب جمال فردانیت را از مشارق هويت ذات به صحرای صبح ازل انتشار فرمود، نسبت الهيت از ذات احدیت ظاهر شد، و اقطاب دایره وجود هر یك از اقطار وجود نشو ونما یافتند؛ و صبح ازلیت را به اسم ازلیت مشرف فرمود، و اسم باطن را عین اول نمود؛ و باطن در عین ظاهر مشاهده فرمود، و آخر عین اول آمد.

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله اسما انتشار ذات اوست |  | هر یكی آیات سر ذات اوست |
| فی الحقیقة جمله را یك نور بین |  | گشته ظاهر در همه آیات اوست |

اعلم ان هذه الدایرة عبارة عن احدیة الجمع، و هی تجلی الذات الاحدیة بالصفة الجمعیة. بدان كه معنی تجلی ظهور بود و این مرتبه عبارت است از ظهور ذات حق - جل و علا- به طریق جامعیت و عرش عظیم و كتاب مبین و روح القرآن، و وجود الرحمن، و وجه اللّه، و روح اللّه و حقیقة الحقايق، و حقیقت محمدیه، و آدم حقیقی، و وجود مطلق، و وجود مفاض عام، و تعین اول، و نقطۀ ذاتیه به معنی الجمع، این مجموع عبارت از این معنی حضرت بود.

و نیز این حضرت اسم اللّه است، و جمیع اسماء و صفات ظلالات این حضرتند، در حضرت احدیة الجمع، و حقیقت عالم خطی است موهوم در این حضرت، فافهم، سر **ان اللّه خلق آدم علی صورته**، و فی روایة علی صورة الرحمن.

فهم كن معنی آدم از باء: بسم اللّه الرحمن الرحیم، الرحمن وجه العام، الرحیم وجه الخاص، و آدم عبارت بود از تجلی اسم الرحمن، واسم اللّه باطنش می‌دان.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حقیقت اسم اعظم آدم است |  | سر عین اللّه و جان عالم است |
| چون ظهور ذات پیدا شد بخود |  | عكس آدم نقش بست و خوش نشست |

و این حضرت آینۀ جمال ذات الهی بود، و هر عینی از اعیان عالم او را صورتی است علمی، در این حضرت، وعین هر شییء ظهور اسمی است از اسماء ذات، و جمیع موجودات آیات این كلمۀ جامعه‌اند، كه روح اللّه اعظم است وعین اللّه اكبر.

و عالم و آدم ظهور این نفس رحمانی بود به طریق انبساط واستوای ذات از مرتبۀ احدیت، كه اعتبار ازلی است، تا انتهاء دور اسماء كه ابدی است فایض است، و وجه اللّه كه روح عالم است:

**مصراع**: باطنش حق است و ظاهر آدم است.

سر حدیث**: انما الكون خیال و هو حق فی الحقیقة**، در این مقام بر تو منكشف گردد، كه عالم خطی است موهوم، بگرد سرا پردۀ نفس رحمانی، كه عین آدم است.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقش عالم جز خیال یار نیست |  | جز جمال عشق خود اظهار نیست |
| گر یكی بینی و گر خود صد هزار |  | در حقیقت جز یكی اشمار نیست |

و آدم هوا الظاهر و الحق هو الباطن، فافهم، ظهر الآدم بالصفة الالهیة و ظهر العالم علی صورة آدم. و استوای ذات كه آدم حقیقی بود: مسمی است به نفس رحمانی كه جامع مراتب كلیه است، یعنی تجلی ذات و صفات و افعال، و سر جامعیت از استوا معلوم توان كرد.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ففی كل شییء له آیة |  | تدل علی انه واحد |

و حقیقة كل شییء وجه الحق ظاهر بالوجه الخاص مع كل شییء، و تجلی احدیت كه مسمی است به فیض اقدس عین نفس رحمانی است.

**مصراع**: این حدیث عشق بی برهان بود.

و نقطه‌ای كه در وسط دایره واقع است نفس وحدت صرف است، و هاء هویت اشاره بدان نقطه است، و اللّه ظهور آن نقطه است من حیث الالوهیة، و تعین اول كه نقش الف است، عبارت بود از نفس رحمانی، و خط فوقانی مرتبۀ احدیت جمع بود، و خط ثانی مرتبۀ واحدیت است، من حیث التخصیص و الامتیاز.

و عقل اول كه صورت واحدیت است، اول مبدء اسم النور بود، كه مظاهر تجلیات ذاتیه است من حیث الظهور، اگر چه ظهور و ظاهر یك عین واحده است من حیث الحقیقة.

و این دایره من حیث المجموع تعین اسم اللّه است ، كه مسمی بود به حضرت احدیت جمع.

چون سلطان سرا پردۀ قدم حجاب عزت به سطوت عظمت از روی وحدت برانداخت، چون نظر كرددر آینۀ شهود جمال خویش، همگی خودرا دید، پس به نظر وحدت جمال وحدانیت را مشاهده فرمود، با جمیع اسماء و صفات خویش، و سر: **شهد اللّه انه لا اله الا هو**[[108]](#footnote-109)، با هو در حديث آمد، و صفت ازلیت و ابدیت حجاب جمال وحدت آمد، و هر اسمی ازاسماء الهیه، كه افراد عالم وحدانیت‌اند، از هر یك خطاب: **انی انا اللّه[[109]](#footnote-110)** برآمد. چون هر اسمی از اسماء عین ذات آمد:

**مصراع:** لاجرم در جمله عالم عین یك ذات آمدند.

اعلم ایها الطالب ان هذا المقام برزخ وحدة بین احدیة الذات واحدیة الجمع، هل تعرف بای وجه انت حق و بای كیفیة انت خلق، و لیس فی الوجود سوی الحق، والكون خیال، و انت عارف بین النور و الظلمة، و لیس سر الحجاب عندك الا وهم و خیال، و انت عارف بحقیقتك فی ای اوصاف و اظهار.

و صفات اللّه عین ذات آمد، فی الحقیقة وجه المحب وجه المحبوب، چون در معنی یك وجود آمد، اگر چه صفت محبوب درعلو ذات مستغنی بود از صفت محب، لكن مظهر جمال كه ظل جمال است كمال اسمائی دارد، و كمال الاسماء وجه الذات، والوجه لیس غیره فی الحقیقة.

**مصراع**: نیست فرقی در میان جام و می.

زانكه در معنی اتصاف عالمین، هوالظاهر بظهور جماله و كمال اسمائه، هو الباطن بسریان غیب هویته فی ظاهره**، و هو بكل شیی ء علیم[[110]](#footnote-111)،** علمه عین ذاته و الشیئیته وجه انفراد اسمائه بالوصف الظاهر، و اللّه اعلم بالحقایق.

**الباب الثالث**: فی الواحدیة الجمعیة الرحمانیة.

اعلم ان الواحدیة صورة الاله، والمراد من الواحدیة وجود الرحمن، اولا بتعینات الاسماء و الصفات، ثانیاً باظهار الاعیان.

بدان ای طالب طريق حق كه هریك از این مرتبه كه ذكر كرده شد، تعین اسمی بود از اسماء حق، بر وجه كلیت و جامعیت، و ظهور اسماء اللّه در این حضرت بود، هر یك بر وجه خاص، و این تجلی را وجود رحمانی خوانند، از جهت عمومیت این تجلی، كه رش فیض عام بود بر جمیع موجودات.

و هر موجودی را از موجودات تعینی بود از تعینات وجود رحمانی، به طريق خاص، و اين تعينات را وجوهات خاصۀ رحمانيه خوانند، و صراط مستقيم عبارت بود از وجود رحمانی از جهت آنكه اعیان ثابته، كه حقایق عالم‌اند، عبارت است از تجلیات وجود رحمانیه به صورت علمیۀ عینيه ذاتیه.

و حروف ذاتیه‌اند قبل از تعین ارواح و كلمۀ مجرده‌اند عند الظهور بالصفة الجبروتیه، و كلام‌اند من حیث الانصباغ بالطبایع و العناصر.

و این مراتب ذكر تنزلات وجود است از غیب مطلق به شهادت مطلقه، اگر چه وجود من حیث الحقیقة قابل ترقی و تنزل نیست، و این معنی را نسب و اعتبارات خوانند، و نسبت و غیریت وجود عالم است، و عالم من حیث المجموع وجود رحمان است، و بدین معنی، هیچ شییء از اشیاء نیست، كه از دایره وجود رحمانی خارج بود، و مجموع بر صراط مستقیم قدم می‌نهند. هر یك به وجه خاص و بهذا الاعتبار حقایق الاشیاء كلهم عارف بحقیقتها و فیضان وجوداتها.

و فیض بر دو قسم است: فیض اقدس و فیض مقدس.

و فیض اقدس عبارت بود از تجلی احدیت من حیث الذات، و فیض مقدس عبارت بود از تجلی واحدیت من حیث الاسماء و الصفات، و كون جامع كه انسان كامل است موصوف بود، به صفت رحمانیت من حیث سریانه فی جمیع الموجودات، یعنی عالم صغیر ، كه عالم ملك است، و عالم كبیر كه عالم ملكوت است، مجموع عبارت بود از كون جامع.

و جمیع قوای ارضیه به منزلۀ ظاهر انسان كامل، و هو عین اللّه و خلیفة اللّه فی طریق الاستقامة من الازل الی الابد، و بهدا المعنی الانسان ازلی و ابدی ظاهر و باطن.

و عالم من حیث المجموع یك عرش بود، و استوای یك ذات كه مسمی بود به نفس رحمانی، و هر فردی از افراد عالم عرشی بود، مرتجلی خاص را.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله عالم یك فضای عرش دان |  | سر وحدت استوای ذات خوان |
| ظاهر و باطن چنین دانی رواست |  | سر این مجموع یك اظهار دان |

الاستواء معلوم، و لكیفیة مجهول ، معلوم عند الوصول و محجوب عند الاحتجاب، اعنی وصل الكون، و كل كون امر مجهول بنظر الوهم و الاحتجاب. انما الكون خیال وهمی و الا فهو الوجه الظاهر الرحمانی، المتعین بالتعینات الخاصة ، بصفة، الشهادة، و هو شاهد و مشهود فی كل شاهد و مشهود، ان كنت اهل البصیرة.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و كل ملیح حسنه من جمالها |  | عند المشاهدة نظرا الی التحقیق |

فافهم سر قوله تعالی: **اللّه نور السماوات و الارض**[[111]](#footnote-112).

و این نور وجه حق است كه ظاهر است به ظهور جمال خویش، و باطن است به غیب هویت خویش، و اول است به صفت ازلیت، و آخر است به صفت ابدیت.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم اغیار سخت در خواب است |  | آه اگر دم زند زخواب عدم |
| جمله را یك شهود حق بیند |  | در همه كاینات عین قدم |

هر شیئی و هر موجودی و معلومی و علمی و كیفیتی كه در ظاهر و باطن بر تو معلوم بود، مجموع یك نور وحدانیت بود، ازلی و ابدی، به صفات كمال خویش ظاهر شده، سر: **الفقر سواد الوجه فی الدارین**، بر تو منكشف گردد.

و معنی فقر نیستی مطلق است، كه عبارت بود از عدم مطلق، و سواد وجه ظلمت اوست، كه در كونین مدرك نیست، چون هر چه ظاهر است، ظاهراً و باطناً وجه اللّه است.

**مصراع:** پس سواد الوجه لااظهار اوست.

و عالم از آن وجه كه امر نسبی بود، لا یزال فانی بود بر فقر خویش، و از آن وجه كه ظهور حق است،

**مصراع**: لم یزل باقی بود بر اصل خویش.

و ادارك این معنی ادراك جمیع موجودات است، بعد از انتفاء كائنات و نقوش غیریت، از لوح ضمیر عارف، و معراج جمیع ارواح عرفا و كمل بدین مقام.

جمع مع الفرق مشاهده وحدت حق است با عالم جمع بلا فرق، قطع نظر از وجود كائنات، و جمع الجمع وحدة العین و الجمع است كه احدیت جمع بود، و احدیة العین احدیت محضه است كه عبارت بود از سیر فی اللّه، یعنی مشاهدۀ حق به عین حق، و باقی مذكورات سیر مع اللّه در عالم صفات، و علو ذات احدیت است، اوادنی احدیة الجمع، قاب قوسین عالم واحدیت، كه واقع است میان علو ذات و دنو صفات.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فی الحقیقة آن وجود آدم است |  | باطنش حق است و ظاهر عالم است |

و مظاهر انسان نوع خاص رحمان است، الانسان عین اللّه ناظرة فی اوصافنا.فافهم سر: **الرحمن علی العرش استوی[[112]](#footnote-113).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| استوا ذاتست و ظاهر عرش او |  | گر تو انسانی بدانی راز هو |

كما قال علیه السلام: **كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین**، یعنی بین العالم الالهیة والكونیة ، و النبوة وجه الكونیة، و الولایة وجه الالهیة، و الوحدة حد فاصل بین الوجوب و الامكان، و امكان آینۀ جمال وجود مطلق است ، تا در آینۀ امكان مشاهدۀ اسماء و صفات خویش فرماید.

**قوله**: ان اللّه ینظر كل ساعة بنظر الجمال الی وجه الجمیل.

واجب بود بر محبوب، كه صفات كمال خویش را، در آینۀ لطیف مشاهده فرماید، و در این مقام سر: **رأیت ربی فی احسن صورة**، بر تو ظاهر شود، كه هر صفات كمالی و حسن جمالی كه در این عالم ظاهر است، مجموع عین حسن او است، چون وجود عالم از دو صفت مركب شد، یعنی از صفت جمال و صفت جلال، اخلاق ذمیمه و قبح و حجاب، و قید و وهم به جلال تعلق دارد، و آن وجه عدمیت بود، كه جهنم عبارت از آن است، و حسن و لطف و اخلاق حمیده و صفات مرضیه و عرفان و تحقق و شهود و ذوق و انبساط به جمال تعلق دارد، از این سبب اظهار حسن در مظهر فیض فرمود.

اگر چه عارف بر همۀ صفات عارف است ، لكن غیرت محب آن اقتضا كند، كه محبوب را به صفت كمال مشاهده فرماید، از اینجا سر: لا یعرف اللّه الا اللّه معلوم شود، كه عارف حقیقی هو اللّه است در جمیع مراتب الهیه و كونیه.

شعر(قسمتی از غزل)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حمد تو بی‌نهایت و لطف تو بی‌كران |  | با جمله در حدیث و جمال تو بس عیان |
| فی الجمله چون منم همه تو كیستی بگو |  | ور خود توئی بگو كه من اكنون شدم نهان |
| در كعبه و كنشت و خرابات وصل تست |  | در زهد ودر صلاح و در انكار و امتحان |
| فی الجمله عارفیم بهر صورتی كه هست |  | در دیدن صفات كمال تو هر زمان |

چون سلطان سراپردۀ قدم بر مقتضای: **كل یوم هو فی شأن**[[113]](#footnote-114)، ظهورات نا متناهی را در اختلاف صور احكام هر لحظه به وجهی دیگر می‌نماید، و به نظر هر عاشقی هر لحظه حسنی دیگر جلوه می‌فرماید، و از اینجا است كه هر شیئی عاشق جمال خود است.

العشق تجلی الاحدیة بصفة الكمال، اذا تجلی یحرق ما سوی اللّه تعالی.

و عقل كل ظل عشق بود، و عشق تعلق به عالم اللّه دارد، و عقل تعلق به عالم امكان.

**قوله**: الهویة الذاتیة باطن الوجود، و العقل الاول هو جبرئیل و هو واسطة الوجود، و الشهادة المطلقة هو ظاهر الوجود، و هو المحمد (ص)و هو قطب الاعظم الجامع الجمیع الكمالات الالهیة و الكونیة.

فافهم سر باء بسم اللّه ، از نقطه ذات و صفات و افعال.

**قوله**: بالباء ظهر الهویة و بالسین اتصف العابد بوسف المعبود، و بالمیم ظهر العالم بوجه الشهود. و ذكر مراتب از جهت كمال ظهور و اظهار فرمود، تا كه در هر مرتبه‌ای از مراتب اسمای الهیه، سری بر تو ظاهر شود.

**والیه یرجع الامر كله[[114]](#footnote-115)،** اشارة الی مرتبه الواحدیة، و حضرت واحدیت كه عبارت بود از تجلی رحمانی، و حضرت ارتسام ظل وی است، به طریق اجمال، و عقل اول صورت واحدیت بود، در عالم جبروت، و عالم جبروت ظلی است علی الاطلاق میان غیب مطلق و شهادت مطلقه. واللّه اعلم.

**الباب الرابع** فی بیان عالم الارواح.

اعلم ان الارواح ظلالات الاعیان، و الاعیان ظلالات الاسماء، و الاسماء ظلالات الذات، و النو الواجدانی هو الغیب العضاف، المسمی بعالم الارواح، جمعاً و تفصیلا، و هو اول مبادی الوحی الالهی، كما قال ؑ: **اول ما خلق اللّه تعالی العقل**.

و هو الروح و القلم الاعلی والعرش المجید، و اللوح المحفوظ هی النفس الكلیة التی تعینت صور الارواح فیها بالوجه الخاص ، و هو الكرسی الكریم، و هو العقل الاول، **یمحواللّه مایشاء**[[115]](#footnote-116) بحكمه صور اعمال الموجودات فیه **و یحكم ما یرید**[[116]](#footnote-117) باثبات تجلیات انوار قدسیة فیه ، و هو كتاب المحو والاثبات.

بدان ای طالب وصل معشوق كه در صد هزار جام آنچه می‌نماید یك می است، و ذات من حیث الحقیقة منزه بود به صفت عظمت و كبریای خویش، از اعراض اسماء و صفات، و مجموع اسماء و صفات، جز اعتباری نیست، و عالم ارواح صور معقولۀ الهیه‌اند.

و طبیعت كلیه عبارت بود از نفس، كه ساری بود در جمیع ارواح و عناصر وطبایع، و آن ارادت ذاتیۀ ازلیۀ حق است ، كه در كل اشیاء سبب تعین ایشان است. الاب قوة ازلیة یظهر جمیع الموجودات منه بطریق الكلیة و الجزئیة.

و اما عالم ارواح را دو مرتبه است:

وجه اول اقرب بود به غیب مطلق، و آن را عالم جبروت خوانند، و وجه ثانی اقرب بود به عالم ملك، و ان را ملكوت خوانند، و عالم جبروت را مثال مطلق خوانند، و عالم ملكوت را مثال مقید.

و هر اسمی از اسماء حق، كه تجلی كند از مرتبۀ الوهیت، اول تعین علمی او را حاصل شود، در عالم واحدیت، و آن حقیقت هر شییء بود. و از مرتبۀ واحدیت تعین روحانیه كسب كند، بروجه اطلاق در عالم جبروت، و بعد از عالم جبروت صورت مخصوصه نقش بندد در عالم ملكوت، و خیال او مثال مقید بود، كه عبارت است از نفوس منطبعۀ جزئیه، و بعد زا آن تنزل كند به عرش طبیعی فلكی، و بعد از آن به عالم عناصر، و هم چنان به موالید ثلاثه، كه نبات وحیوان و معادن است.

چون به مرتبۀ انسان رسد، اسماء تمام شود، واین معنی را سیر وجودی خوانند، و از ابتداء ظهور اعیان عالم، تا نهایت مراتب انسان، عالم سرمدیت خوانند، به وجه دیگر عالم سرمد خوانند، از ابتداء ازلیت تا انتهاء ابدیت، و از این معانی كه ذكر كرده شد، سرمعیت هویت الهیه با هر ذره‌ای از ذرات كائنات بر تو ظاهر گردد.

و بر مقتضای این حدیث كه: **ما رأیت شیئا الا و رأیت اللّه فیه**، چون حق -جل و علا- به هویت ذایته، ساری بود در جمیع موجودات، هیچ موجودی را از موجودات، تصور نتوان كرد كه از هویت او خالی باشد، و عالم ارواح صورت اسم النور حق است ، و آینۀ جمال مطلق او عشق معشوق است.

**مصراع**: عشق بازی می‌كند با وصل خویش.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می‌نماید هر زمان در هر صفت |  | آفتاب طلعت دیدار خویش |

بدان ای طالب سر حق كه: عالم ارواح حدی است، و دایره‌ای میان وجوب و امكان، و امكان آئینۀ جمال حضرت وجود مطلق است، و تعین هر شیئی صورت اسمی است از اسماء حق، و عالم اشباح آئینة ارواح، و ارواح آئینۀ اعیان، و اعیان آئینۀ اسماء ، و اسماء تجلیات ذات بود من حیث الاجمال و التفصیل، واللّه اعلم بالحقایق.

**الباب الخامس** فی الشهادة المطلقة.

العم ان الشهادة المطلقة هی صورة الغیب الالهی، و هی صورة اسم النور المطلق الواحدانی، المتعین بتعینات الكونیة.

بدان كه اسماء اللّه را تجلی نامتناهی است، ازلی و ابدی، و هر تجلی از تجلیات كه از غیب مطلق ظاهر شود، در مرتبه‌ای از مراتب ارواح و سماوات وعناصر و طبایع صورت مثالیۀ وی مصور می‌گردد، تا اكنون كه به عالم شهادت متعین می‌شود به تعین حسی، و این ظهورات ازلی و ابدی خواهد بود، و هر تعینی از تعینات حسیه جامع جمیع مراتب الهیه و كونیه است.

و هم چنان هر قوتی از قوای باطنیه و ظاهریۀ انسان، به منزلۀ اسمی بود، از اسمای حق، و متصرف در عالم اشباح اسماء اللّه بود كه به طریق ربوبیت تصرف فرماید بر مقتضای حكمت ازلیه. فافهم سر: لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه، فذا احببته كنت سمعه و بصره و لسانه و یده.

یا اخی- ایدك اللّه بروح المعاینة فی طریق المشاهدة -اعلم ان كمالات الالهیة علی قسمین: الاول متعلق بالذات الاحدیة، و الثانی متلق بالاكوان.

كمال اول عبارت بود از كمال ذاتیه، و آن مرتبۀ ولایت بود كه وجهی است با حق، و اسم الباطن او است، و كمال ثانی عبارت بود از كمال اسمائیه و آن نیز منقسم بود بر دو قسم:

قسم اول نبوت است و آن وجهی بود با ملائكه، و قسم ثانی عبارت بود از رسالت، و آن وجهی بود با عالم بشر به طریق انزال كتاب و تبلیغ رسالت و شریعت، و رسالت صورت نبوت است، و نبوت صورت ولایت.

و اما شریعت من جمیع الاحكام و المراتب ظهور اسم العدل بود، و معنی العدل ظهور الحكمة الالهیة علی حسب استعداد كل شییء بالوجه الخاص.

و دیگر آن كه شریعت صورت عدالت توحید بود، و باطن شریعت اسم الظاهر مطلق حق است، كه به طریق اسماء و صفات ظهور یافته است، به طریق احكام در صور تجلیات حسیه، تا ظاهر موافق باطن باشد، و باطن را به ظاهر بیاراید، و در آینۀ ظاهر وجه باطن مشاهده فرماید.

**مصراع**: فهم كن واللّه اعلم بالصواب.

اشارة الی مرتبۀ الشهادة المطلقة، فافهم سر قوله، **و اللّه محیط بالكافرین[[117]](#footnote-118).**

والاحاطة صفة ذاتیة متعلقة بجمیع الموجودات بطریق الفیضان، و معنی الكون سر الوحدة، و الكثرة امر نسبی، یتعلق بالعدم المطلق، و هو سر حقیقی، لا تعین له ازلاً و ابداً. و وجود حقیقی هو اللّه.

و عالم خطی است موهوم به گرد سرا پردۀ وجود حقیقی، به طریق خيالی یا مثالی، موجود از صور وهمیه.

و چون این مقدمات معلوم شد، بدان كه عالم من حیث المجموع ظل حق است، و ظل هر شییء عین آن شییء بود به وجهی و به وجهی غیر. و از وجه غیریت صورتی است عدمیه، و از وجه عینیت عین وجود بود، چنانكه ظل شمس عین شمس بود، من حیث الذات، و اما من حیث الاعراض، وصفی است زايد بر ماهیت، و وصفیت كه اعتبار عالمیت است چون از میان برداری، دیگر موجود نماند بغیر وجود حق، ظاهراً و باطناً.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله عالم شاهد یك وحدتند |  | در حقیقت شاهد وصلش هم اوست |

**هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن، و هو بكل شییء علیم[[118]](#footnote-119)**.

فمنه بدأ و الیه یعود.

رساله مقدمات

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیمِ**

اللّه من حیث هویته و ذاته، الرحمن بعموم رحمته، ای وسعت كل شییء، الرحیم بما اوجب علی نفسه من الرحمة للمتقین من عباده.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هست اللّه اسم حضرت ذات |  | مع قطع نظر ز هر آیات |
| گرچه باشد به اعتبار دگر |  | اسم آن ذات با جمیع صفات |

و الهیت اسم مرتبۀ حضرت اسماء و صفات است، و صفات نسب متكثرۀ به اعتبارت، نظر به اعیان ثابته، كه صور اسماء الهی‌اند در حضرت علمیه، متكثره‌اند فی انفسها، و متعدده به تعدد استعدادات، مرتبه‌ای دارند، كه مستدعی ذاتی است كه قائم باشد به آن ذات، و مستدعی محلی است، كه احكام آن مرتبه جاری گردد بر وی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی خدمت خادم نبود كس مخدوم |  | حاكم چه كند گرش نباشد محكوم |
|  |  |  |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر عاشق جوركش نبودی |  | معشوق به كه جفا نمودی؟ |

و اعیان ممكنات محل ظهور ظل الهی‌اند، و ذات الهیه بی نسبت اعتباريه به هیچ وجه من الوجوه، مشارالیه نتواند بود، و مجموع نسب در مقام هویت احدیت مستهلكه‌اند.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه مستهلكند موج و حباب |  | نظری كن به چشم ما در آب |
| عین آبیم و آب می‌جوئیم |  | عین ما را به عین ما دریاب |

تكثر نسب نزد محققین، امود عدمیه نسبت با خارج، و وجودیه در عقل.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی ‌مظاهر ظهور مظهر نیست |  | گر چه در عقل هست ظاهر نیست |

و چون اسم از وجهی عین مسمی است، وجود كثرت اسمائیه عین ذات الهیه باشد، كه ظاهره است به حسب شئون مختلفه به صور اعیان، و اعیان ثابته شم رایحۀ وجود خارجی نكرده‌اند، و هی علی حالها فی العدم.

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر ز حدوث وز قدم هم |  | بگذار وجود را عدم هم |
| این جمله هویتی است دریاب |  | اسم و صفتند و جام و جم هم |

**مقدمۀ اول در تحقیق حقیقت ذات الهیه**

ذات احدیت عندالمحققین عین وجود است، من حیث هو وجود، نه به شرط لا تعین و نه به شرط تعین. و هو من حیث هو هو، مقدس است از نعوت و اسماء، و هو القدوس، بقوله: **و ما قدروا اللّه حق قدره[[119]](#footnote-120)،** تنزیه عن كل ما وصف به، اعتبار كثرت به هیچ وجه از وجوه در آن حضرت بار ندارد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حاش للّه كه جوهرش خوانم |  | یا عرض نیز حضرتش دانم |

بر اولی الالباب مبرهن است كه جوهر ماهیتی است غیر وجود، كه وجود به آن ماهیت جوهر است، و ممتاز از غیر خود از موجودات، و العرض كذالك. و سوی اللّه یا جوهر است یا عرض، و الوجود واجب، والواجب لیس بجوهر و لاعرض. و موجود مقید به وجود واجب الوجود موجود تواند بود. لا جرم هر موجودی عین وجود بود به اعتبار حقیقت، و غیر وجود به اعتبار تعین.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جام و می را گر دومی گوئی رواست |  | وریكی خوانی بخوان كان قول ماست |
| از حباب و موج دریا آب جو |  | غیر آبی در نظر دیگر كجاست |

موجودات به وجود موجودند، و وجود بذاته عین وجود، و وجود به ذات غنی از عالم، و عالم مفتقر به وجود، فهو الاحد الصمد القیوم: **او لم یكف بربك انه علی كل شییء شهید[[120]](#footnote-121).**

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیدیم وجود جز یكی نیست عالم همه سایۀ وجودند در سایه وجود می‌توان دید عالم همه جام و جام می می یك عین بنام صد هزار است ما آینۀ خدا نمائیم تو صورت او و معنیت او نه خاص و نه عام آن وجود است نه مطلق و نه مقید است او نه خارجی و نه ذهنیش خوان اما اینها مراتب اوست در مرتبه‌ایش بحر خوانند گه ظلمت و گاه نور خوانش یك عین و مراتبش فراوان اما زان رو كه حضرت اوست رندانه درآ به بزم مستان ظاهر جام است و معنیش می جام و می عاشقان چنین است |  | در بودن آن یكی شكی نیست بی جود وجود خود نبودند بینا است هر آنكه آن چنان دید عینی بظهور شد من و وی یك ذات و صفات بی‌شمار است اما به خدا كه ما نه مائیم هر دو بنگر كه هست یك دو هر چند كه عین جمله بود است او را تو یكی مگو و هم دو یعنی كه اعم ازین و آن دان یك آب نگر كه بحر و هم جوست در مرتبه‌ایش قطره دانند گه خاص و گهی به عام دانش از وحدت و كثرتش چنین دان نه عام ونه خاص باشد ای دوست می نوش زجام می پرستان از روی وجود جام و می می اول آنست و آخر اینست |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |

**مقدمه دوم در بیان اسمای لایتناهی.**

ذات اللّه تعالی من حیث هی هی، مقتضی علم اوست به ذات او، به عین ذات او، نه به صورتی كه زایده باشد بر ذات او. و علم او به ذات او مقتضی علم او به جمیع اشیاء، و این اقتضاء را مشیت می‌خوانند، و مشیت را نیز ارادت می‌گویند.

اما ارادت اخص است از مشیت، چه مشیت متعلقه نمی‌باشد به زیادت و نقصان، بر سبیل حدوث و ظهور و خفا و كمون، یعین به ایجاد و اعدام. و ارادت تعلق می‌گیرد به ایجاد در مظاهر كونیه، در عالم اعلی واسفل، واقع نشود به ارادت، الا آنچه مقتضی مشیت اولی باشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خاص است ارادت ای مریدان |  | عام است مشیت ای عزیزان |
|  |  |  |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا شاءِ الا له یرید رزقا و ان شاء الا له یرید رزقا مشیته ارادته فقولوا یرید زیادة و یرید نقصا فهذا الفرق بینهما فحقق |  | له فالكون اجمعه غذاء لنا فهو الغذاء كما یشاء بها قد شاء‌ها فهی المشاء و لیس مشاء‌ه الا المشاء و من وجه فعینهما سواء |
|  |
|  |
|  |
|  |

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بمجاز است این غذا دریاب |  | سر تحقیق آن زما دریاب |
| بوجود او غذا دهد ما را |  | بظهورش غذا بود از ما |

به مقتضای : **كنت كنزا مخفیا**، الحدیث، حق سبحانه و تعالی از آن رو كه اسما و صفات او است، تعالت اسمائه، و تقدست صفاته، ظاهر نگردد در شهادت، الا به اعیان اكوان، اگر چه ذات حق، مع قطع نظر از ظهور وبطون غنی مطلق است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بالذات غنی است بشنو این راست |  | اما بظهور طالب ماست |

و مشیت و ارادت مجتمعانند، من وجه، و متفرقانند من وجه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این هر دو یكی بود به وجهی |  | آن یك دو همی شود به وجهی |

و نسبت ذات احدیت، به سوی صور علمیۀ متعینه، نسبت اسمائیه، و نسبت صفت و ذات با هر صفتی از صفات معینه اسمی، و اول نسب، نسبت علمیه، كه به آن نسبت اعیان متعین می‌گردند. اما علم متصور نیست الا به حیات، و حیات و علم و ارادت وقدرت و سمع و بصر و كلام، امهات صفات‌اند و نسب ذاتیه، و این نسب سبه چون اعتبار كنند باذات، ائمۀ سبعه یعنی اسماء سبعه حاصل آید، و ذات به این نسبت مذكوره اقتضای جوهر اول كرد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن عین كه عقل اولش می‌خوانی |  | آن نور محمدی بود تا دانی |

و این جوهر اول موجدیت و اولیت و مبدئیت دارد، و سایر اسماء كه منسوب‌اند به ابدیت از او ظاهر شده، و ائمۀ سبعه را اسمای الهیه خوانند، و اسماء ثانیه تالیه، زیرا كه تابع اول‌اند، و به تعین جوهر اول ظاهر شده، در وی حقایق اعیان ، و نسبت ذات با هر متعینی علمی است، و تعدد نسب به تعدد حقایق واحوال و احكام حقایق اعیان، و اسماء سبعه را با هر عینی او را نسبتی، و ذات به حسب هر عینی او را اسمی، و حوادث غیر متناهیه، لاجرم اسماء الهی غیر متناهی. **اللّهم ارنی الاشیاء كما هی.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم بی متنها گردیده‌‌ای |  | نیك سیاح جهان گردیده‌ای |

**مقدمه سوم در بیان شئون الهی**

شئون الهی و امر تدبیری او دوری است، چه حضرت احدیت اقتضای تعین اول كرد، و این تعین و احدیت است كه به لسان اهل ذوق برزخ خوانند، یعنی جامع میان احكام وجوب و امكان، و محیط است به طرفین.

و به اعتبار شئون اسماء حضرت الهیه، قلم اعلی از تعین عقل اول منشعب می‌شود به عقول كثرت: **التی لا یعلمها الا اللّه،** بعد از آن به نفوس و متفاوت است مراتب نفوس، به تفاوت عقول، و قلت و كثرت وسایط میان نفوس وذات و عقول مستفیض‌اند از اسماء، و نفوس از عقول، و عقل اول را قلم اعلی خوانند، و نفس كلیه را لوح محفوظ.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یكی آدم این یكی حوا |  | پس عقول و نفوس در ابنا |

و عقل اول را قلم اعلی و نفس كلیه را لوح محفوظ از آن گفته‌‌اند، كه نقوش علوم و اسرار نفوس منطبعة افلاك، به واسطۀ قلم، بر ضمیر منیر لوح منتقش گشته، و نفس كلیه را با جمیع نفوس، لوح قدری گفته‌اند، و متنهی می‌شود به عناصر، بعد از آن رجوع می‌كند، به تركیب و تمزیج، در صور موالید ثلاثه، و مراتب موالید، واصل گردد به مرتبه‌ای كه منصبغ باشد به صبغ جمیع مراتب، و آن مرتبه انسان است.

و انسان چون سلوك و ترقی فرماید به علم وعمل، تا متناهی شود به افق اعلی، و مراجعت نماید به برزخ جامع، و بلوغ یابد به حضرت الهیه، و به قدر امكان به مقتضی: **تخلقوا باخلاق اللّه**، متصف شودبه صفات اللّه تعالی، واطلاع یابد برخز این الهی و علوم نامتناهی، و لم یبق بینه و بین اللّه حجاب و واسطة.

و به مناسبت حضرت واحدیت جامعه، كه برزخ جامع است به نقطۀ احدیت اتصال یابد، و دایرۀ وجود به او تمام شود، و او اول باشد به اعتبار حقیقت، و آخر به اعتبار انتهای احكام مجموع كلی و جزئی، خاص و عوام.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقطه نقطه گر به پیمائی تمام |  | این محیطت رو نماید والسلام |

**مقدمه چهارم در بیان قضا و قدر.**

قضا در اصطلاح عبارت است از حكم كلی الهی در اعیان موجودات باسرها، و آنچه از ازل تا ابد پیش آمد اعیان موجوده باشد، از احوال نیكی و بدی، و چنین حكم جاری در اعیان به قدر علم عالم بود، كه به آن عین در آن عین دانسته باشد، چه تا احوال محكوم علیه دانسته نشود، حكم بر او جاری نگردد، و علم حق جل و علا چنانچه حقیقت معلوم و استعداد معلوم باشد، متعلق شود به او.

و همه عالم معلومات الهی، و معلومات نامتناهی، وعلم الهی در مرتبۀ احدیت مطلقه عین ذات، و آنجا علم وعالم و معلوم یكی، اما در مرتبة واحدیت، علم یا صفتی است حقیقيه، یا نسبتی اضافیه، و كلا التقدیرین طالب و تابع معلوم باشد.

و حكم مترتب است بر ارادت، و ارادت مترتب بر علم، و علم تابع معلوم، پس حقیقة، محكوم حكم خود بر خود كرده باشد. بلكه محكوم علیه، كه اعیانند، به سبب قابلیت خود حكم می‌كنند بر حاكم مطلق، كه حكم فرما بر ما چنانكه مائیم: لا جرم حكیم مطلق و حاكم بر حق، كه آن حق است تعالی و تقدس هر عینی را انعامی فرماید، كه آن عین به لسان استعداد خواسته باشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زاهدان را زهد بخشیدند و ما را عاشقی |  | هر كسی را داده‌اند چیزی كه او خود خواسته |
|  |  |  |

قال اللّه تعالی: **و آتاكم من كل ماسألتموه**[[121]](#footnote-122)، ای بلسان الاستعداد، و قال نبینا صلی اللّه علیه و آله **كما تكونوا تولی علیكم.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از راز قضا اگر تو داری اثری |  | معلوم كنی سر قدر هم قدری |

و قضا حكم كلی است بر اشیاء، چنانچه مقتضی عین اشیاء است، و قدر جزئی است مخصوص به وقتی معین، و ظهور او به زمانی مشخص، و كلی بر جزئی مقدم، و فضای قضا وسیع است، و قدر قدر منیع.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حكم است قضا وقوع آن حكم قدر |  | دریاب قضا و از قدر در مگذر |
| نتوان ز قدر گریخت اما ز قضا |  | بگریز ولی به حضرت سر قدر |

**مقدمۀ خامسه در بیان مفاتیح الغیب.**

مفاتیح اول كه اسماء ذاتیۀ حق‌اند، و به ذات از ذات مقتضی وجود اعیان گشتند، مفاتیح الغیب‌اند، و مخصوص به جناب رب الارباب.

قوله تعالی: **و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو[[122]](#footnote-123)**.

و اعیان را آن زمان مفاتیح نام نهاده شد، كه به ارادت بی عیب، از غیب الغیب سر از جیب فتح بیرون كردند، و حال فتح هر غیبی زمان تعلق ارادت است به بود آن عین. و آن وقت كه بود عبارت از آن است، متعینۀ مبینه است، و آن وقت تعلق قدرت است به مقدور.

و محققین گفته‌اند كه مجموع موجودات نا متناهیه، كلمات اللّه‌اند، كه از كلمۀ كن صادر گشته‌اند، و كن كلمه‌ای است از كلمات اللّه، كه اصل تكوین، و عین وجود است، چنانچه فرمود: **اذا اراد شیأ ان یقول له كن فیكون[[123]](#footnote-124).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه پیدا شود به او باشد |  | لا جرم سر بسر نكو باشد |

كلمه‌ای است وجودیه، و صدور او از اسم المتكلم، و دیگر كلمات كلمۀ قولیه، و هر یكی از كلمات قولیۀ وجودیه عبارت است از تعینات واقعۀ بر نفس. اما قولیه واقعه است بر نفس انسانی، و وجودیه واقعه بر نفس رحمانی، و نفس رحمانی عبارت است از بسط وجود بر اعیان موجودات، و هو الجواد الكریم.

رساله تعریفات

**بسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیمِ**

**و به نستعین**

الحمدللّه الذی خلق الاشیاء بقدرته، ورزق الاحیاء بحكمته، والصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و عترته.

قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: كان اللّه و لم یكن معه شییء.

اصحاب صوفیه وارباب الهیه، وجود را به شرط ان لا یكون معه شییء، مرتبۀ احدیت و مقام جمع الجمع و حقیقة الحقایق گفته‌اند، و مجموع اسما و صفات و نسب و اضافات در این مرتبه مستهلكه‌اند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با ذات مطلق حق غیری چگونه گنجد |  | غیری چگونه گنجد با ذات مطلق حق |

اما ملاحظة وجود ، به شرط جمیع اشیاء كه لازمۀ اوست از كلیات و جزئیات كه مسمی است به اسماء و صفات مرتبۀ الهیۀ، و نزد ما مسمی است به واحدیت و مقام جمع، و این مرتبه به اعتبار ایصال فیوضات به مظاهر اسماء یعنی اعیان و حقایق ما، چنانكه مناسب استعداد اعیان باشد، در خارج به كمال رسند، مرتبة ربوبیت.

ولا بشرط شییء و لا بشرط لا شییء هویت خوانند كه متجلی است در جمیع موجودات، و به شرط ثبوت صور علمیه در وی مرتبۀ اسم الباطن مطلق، و اول و علیم كه رب اعیان ثابته‌اند، و اعیان ثابته صور اسماء الهیه در حضرت علمیه.

و به شرط كلیات اشیاء فقط، مرتبۀ ‌اسم الرحمن، رب عقل اول، و این قوم عقل اول را لوح قضا و دُرّه بیضاء و ام الكتاب و قلم اعلی خوانند.

و به شرط آنكه كلیات در وی منفصلۀ ثابته بود، از غیر احتجاب او از كلیات، مرتبۀ اسم الرحیم، رب نفس كلیه، یعنی لوح قدر و لوح محفوظ و كتاب مبین و یاقوت حمراء.

و به شرط آنكه قابل صور جزئیۀ مفصله است، مرتبۀ اسم الماحی و المثبت و المحیی و الممیت، رب نفس منطبعه در جسم كلی، یعنی لوح محو و اثبات.

و به شرط آنكه قابلۀ صور نوعیۀ روحانیه وجسمانیه است، مرتبۀ اسم القابل، رب هیولای كلیه، یعنی كتاب مسطور ورق منشور.

و به شرط تاثیر و تأثر، مرتبۀ اسم الفاعل، كه معبر است به موجد و خالق، رب طبیعت كلیه.

و به شرط روحانیۀ مجرده مرتبۀ ‌اسم العلیم و المدبر رب عقول و نفوس ناطقه.

و به شرط صور حسیۀ عینیه ، مرتبۀ اسم المصور رب خیال مطلق و مقید، و به شرط صور حسیۀ سماویه، مرتبۀ اسم الظاهر مطلق، رب عالم ملك.

اما مرتبۀ انسان كامل عبارت است از جمیع مراتب الهیه و كونیه، و این مرتبه را مرتبة عماثیه خوانده‌اند.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من كل شییء لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجموعۀ مجموع كمالات وجود است |  | خود خوش تر ازین قول كه گفته كه شنود است |

**لیس فی الامكان ابدع من هذا العالم لا نه علی صورة اللّه**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنجینه و گنج پادشاهی است |  | آئینة حضرت الهی است |

**تعریف**:

حضرت واهب العطایا، هر فردی را از موجودات، به تشریف اسمی مشرف گردانیده، ودفاین و خزاین نثار وایثار فرموده، و در مرآت منور هر یكی تمثال جمال بی مثال اسمی نموده، وانوار تجلیات ذاتیه و صفاتیة الهیه در اوج كبریای جبروتیه شارقۀ بارقه است، و ذرات موجودات از ارض و سماوات، به نور: **ان اللّه جمیل یجب الجمال**، منورند، و از جود وجود واجب الوجود موجود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم وجود ازو دارند |  | هر چه او داده است نكو دارند |

**تعریف**:

قال اللّه تعالی: **الرحمن علی العرش استوی** [[124]](#footnote-125)، به رحمت عامه بر عموم عالم، و نزول به آسمان دنیا به رحمت خاصه، از برای خواص بنی آدم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| استوا و نزول اگر دانی |  | آیت وهم حدیث خوش خوانی |

**تعریف:**

بنده عبد است در صورت سید، و سید است در صورت عبد، قال رسول اللّه(ص): ان اللّه خلق آدم علی صورته، و فی روایة علی صورة‌الرحمن.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدم است و آینه هر آینه |  | می‌نماید حسن او هر آینه |

سری شریف و معرفتی لطیف، كه انسان كامل مخلوق است به صورت اسم جامع الهی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ماه روشن می‌نماید آفتاب |  | آفتابی می‌نماید مه نقاب |

**تعریف**:

كنوز اسماء الهی به طلسمات اعیان ثابته و مظاهر روحیه و مرایای مثالیه و صور حسیۀ خلقیه:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پیدا و نهان دیدم |  | پوشیده عیان دیدم |

اظهر به اسماء و صفات، و ابطن به ذات.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فسبحان من یخفی عن العین ذاته |  | و اظهرها فی خلقه بصفاتهم |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشمت ار روشن شود از نور او |  | در نظر ناظر بود منظور او |

**تعریف**:

نزد علما علم اتم است از حال، و نزد اصحاب صوفیه حال اتم است. نعم نزد نعمت اللّه علم كشفی اتم است از حال، و حال اتم از علم كسبی، و واقع می‌شود تلبس به حال، و به علم تلبس زایل می‌گردد، و سید عالم(ص)مامور بود به طلب ازدیاد علم، كما قال اللّه تعالی: **قل رب زدنی علما** [[125]](#footnote-126). و تجلیات الهی لا یتناهی است، و هر تجلی مستلزم علمی وهر علمی مستلزم ذوقی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر مزید است ذوق ما ای دوست |  | ذوق ما دائما ز حضرت اوست |

**تعریف:**

زواید در اصطلاح صوفیه زیادات اعیان است، به غیب و ایقان.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این یقینت زیاده باد مدام |  | بمحمد و آله و سلام |

تعریف:

انس نعت دل است از تجلی جلال، و نزد اكثر مردم از تجلی جمال، و جلال نعمت الهی است، و معطی هیبت و عظمت در قلوب صاحب دلان، و حكم این اسم از اعجب احكام است، و حكمی از احكام اوست**: لیس كمثله شییء[[126]](#footnote-127) .**

و از حضرت جلال نازل شده**: و ما قدروا اللّه حق قدره** [[127]](#footnote-128) و حضرت جلال را سبحات وجه است: كه محرقۀ غیر بود، و جلال مطلق ابدا تجلی نفرماید.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جما لك فی كل الحقایق سافر |  | و لیس له الا جلالك ساتر |

و انس با اسم جامع نزد محققان صحیح نیست، زیرا كه اسم جامع جامع جمیع حقایق اسماء الهیه است، و انس با اسم خاص معین بود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم به جمال آفریده |  | جمله به كمال آفریده |

**تعریف**:

قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: **ان اللّه جمیل یحب الجمال.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او جمیل است و دوستدار جمال |  | دوستدار جمال خود به كمال |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در هر چه نظر كنی جمالش بنگر |  | تمثال جمال بی مثالش بنگر |

**تعریف**:

كمال مطلق قابل زیادتی نباشد، و آن كمال حق است، اما كمال بنده، وقوف است بر صور رحمانیه، به طریق احاطه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابدا این كمال ازو می جو |  | خوش كمالی ازو نكو می‌گو |

**تعریف**:

غیبت نزد قوم غیبت دل است، از علم به احوال خلق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل به حق مشغول و غایب از همه |  | كی شناسد این لطیفه بر همه |

و حكم غیبت موجوده است در جمیع طوایف، غیبت بضی از حق به خلق، و غیبت بعضی از خلق به حق، و غیبت عرفا از حق به حق ، و غیبت عقلا از خلق به حق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حضور و غیبتت گر نیك باشد |  | بسی رحمت خدا بر تو بپاشد |

**تعریف:**

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حضوری مع الحق فی غیبتی |  | حضوری به فهو حاضر |

هر غایبی حاضر و هر حاضری غایب، و احكام اسماء الهیه واعیان عالم مختلف‌اند، اگر مجموع حاضر شوند، در آن واحد تقابل بود، فافهم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر نفس حسنی دگر پیدا شود |  | هر زمان جائی دگر شیدا شود |
| غایب از او باش و هم حاضر به او |  | تا حضور و غیبتت باشد نكو |

**تعریف**:

اصحاب و احباب در حال سكر بر مراتب‌اند: طبیعی و عقلی و الهی. اما مستی مست طبیعی، از مشروبات منقولات بود، و سرور و لذت و ابتهاج از آن.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از نقش خیال جام می سر مست است |  | در عین خمار مانده كسی سر مست است |
|  |  |  |

و سكر عقلی شبیه است به سكر طبیعی، و عاقل، مست دلیل و برهان خود است، و صحوا و به ایمان بود، به قول اللّه تعالی، نه به سخن عقل، زیرا كه عقل مخلوق است، و مخلوق را حكم بر خالق نباشد، و سكر طبیعی سكر عامة مومنان است، و سكر عقلی سكر عرفا. و مستی الهی خاصة اهل كمال است، و ابتهاج و سرور این سكر، لم یزل و لا یزال است، و این مستی از تجلی جمال بر كمال حضرت ذوالجلال است، و سكر الهی رفع تمیز است میان احكام ظاهر و باطن، به خفای نور عقل در اشعة نور ذات.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاعجب من سكری بغیر مدامة |  | واطرب من سری و منی طربی |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جام و می در دور می‌گردد مدام |  | ذوق ما جاوید باد او السلام |

**تعریف**:

صحو نزد قوم رجوع است به عالم احساس، بعد از غیبت، به واردی قوی، و فیه نظر.

زیرا كه سكر را وارد قوی گفته‌اند، و نگفته‌اند اقوی، بلكه اولی است كه واردی كه منتج سكر بود، اقوی گویند.

و صحو در این طریقه بعد از سكر بود، و هشیاری پیش از مستی، و اهل اللّه آن را صحو نمی‌خوانند، و معنی صحو آن است كه اللّه بر صاحی كشف گرداند اسرار الهی را، در عموم و خصوص.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازین مستی اگر هشیار گردی |  | چو رندان واقف اسرار گردی |

هر تجلی را اولی است، و مبدء تجلی، ذوق آن تجلی، و تجلی الهی یا در صورت بود، یا در اسماء الهيه یا كونیه، و ذوق مختلف شود به اختلاف تجلی، و اختلاف تجلی به محل.

اگر تجلی در صور بود ذوق خیالی باشد، و اثرش در نفس، و اگر در اسماء الهیه بود یا كونیه، ذوق عقلی و اثر آن در دل، واگر تجلی در معانی بود، ذوق علمی و اثر آن در روح.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم اسما از خدا می جو مدام |  | تا بتدریج عالمی گردی تمام |

**تعریف:**

ظهور اسماء الهی به انوار اسما بود، وهر اسمی او را نوری ، و آن نور اثر آن اسم، و آن اسم روح آن صورت، و بصر مقید به جارحه، صورت جسدیة زید مشاهده نماید، صحیح باشد كه گوید زید را دیدم، با آنكه زید روح مدبری دارد، كه غیب است در وی.

و آثار اسماء الهیه صور اسماء است، اگر صاجب نظری آثار اسماء مشاهده فرماید، صادق بود اگر گوید اسماء رادیدم، اما لوایح آن است كه جمع كند میان نسبت آن اثر مشهود، و میان آن اسم كه روح آن صورت است، به مثل هم چنان كه زید، عمرو را دید، و معلوم نكرد كه عمرو مطلوب است، صاجب رؤیت بود، و اگر دید و شناخت صاحب لوایح.

قال اللّه تعالی: **قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون** **[[128]](#footnote-129)**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فرق بسیار است ای صاحب نظر |  | هر چه می‌بینی بدان و می‌نگر |

**تعریف:**

ارادت، قصد خاص است در معرفت حق، اما باید كه معرفت از فتوح مكاشفه بود، نه از دلالت به براهین عقلیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به تعلیم الهی علم یابی |  | مریدانه درین ره گر شتابی |

و هو قوله تعالی: **و اتقوا اللّه و یعلمكم اللّه** [[129]](#footnote-130)و مشایخ فرموده‌اند: **الا رادة ترك ما علیه العادة**، و قیل: **الا رادة ترك الارادة.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بندگان را ارادتی نبود |  | این ارادت از آن حضرت اوست |
| هر كه بگذشت از ارادت خویش |  | نزد ما آن ارادتی نیكوست |

مرید مجذوب است از ارادت خود، و آن تجاوز از رسوم و عادات بود از غیر مشقت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خواهی كه مراد را بیابی |  | بگذر زمراد تا بیابی |

مرید باید كه از علم نظری منقطع باشد، خالصاً لله، و مجرد از ارادت خود.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ارید وصاله و یرید هجری |  | فاترك ما ارید لما یرید |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وه وه چه خوش است این ارادت |  | گر هست ترا زهی سعادت |

**تعریف**:

العلم ادراك الشییء علی ما هو به، و قیل: العلم صفة توجب تمیزا بین المعانی لا یحتمل النقیض، و قیل: نفس التعلق الی المعلوم، و قیل: صفة ذات تعلق، و قیل: حصول صورة الشییء فی العقل، و قیل: اعتقاد جازم مطابق بموجب، و قیل: العلم ضروری، و قیل: كل المعلوم، تصوراتها و تصدیقاتها، ضروری، و قیل: التصور كله ضروری دون التصدیق، و قیل: الكل نظری.

و قیل: العلم وجود ذهنی، و قیل: العلم عدمی، اعنی تجرد العالم والمعلوم عن المادة و العالم عند الحكماءِ عقل، و العقل مجرد عن المادة، و قیل: العلم هو معرفة الشییء علی ما هو به، و قیل: المعرفة الانكشاف عن شییء بعد لبس، و قیل: العلم یتعلق بالجملة و المعرفة، بالتفصیل.

اما نزد اصحاب صوفیه و ارباب الهیه، علم نوری است مقتبس از مشكات نبوت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نصیبی گر ز علم ما بیابی |  | بسی اعلم شوی از فاریابی |

**تعریف**:

نسبت علم كشفی با علم كسبی نسبت سراب است با سر آب. قال رسول اللّه(ص): **العلماء ورثة الانبیاء.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم وراثت كجا علم درایت كجا |  | قول و حكایت ترا ذوق ولایت مرا |

علماء رسوم و حكماء قروم [[130]](#footnote-131)، مشرفند به تشریف شریف منقولات، و به خلعت لطیف معقولات، اما محرومند از تاج كرامت پادشاهی، و كمر سلطنت معرفت اسماء و صفات لا یتناهی، و از تخلق به اخلاق الهی، واعلم علمای عالم (ص): فرمود: **علمت علم الاولین و الآخرین.**

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر علم به تعلیم الهی یابند |  | گنجینه و گنج پادشاهی یابند |
| طالب علمان علم چنین گر خوانند |  | انعام خدا لا یتناهی یابند |

**تعریف**:

معرفت شناختن قطره است در دریا، و دریا را در قطره.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجملا و مفصلا دریاب |  | عین ما را به عین ما دریاب |

**تعریف**:

یقین ظهور نور حقیقت است، در حال كشف استار بشریت، و در علم الیقین معلوم و مبین گردد، ودر عین الیقین مشاهده نماید، و در حق الیقین.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این دوئی از میانه برخیزد |  | جان وجانان بهم در آمیزد |

**تعریف**:

سر محل مشاهده است، و روح محل محبت، و دل محل معرفت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر یكی را بجای خود می‌دار |  | تا شوی محرم همه اسرار |
| سر و روح و دلت چو شد حاصل |  | حال یاران بپوش از اغیار |

تعریف:

قال رسول اللّه(ص): **ان اللّه غیور و من غیرته حرم الفواحش ما ظهر منها و ما بطن** و قال ؑ**: السعد غیور وانا اغیر منه، و اللّه اغیر منا**.

و حق غیور اعظم در غیرت از غیر. و حال غیرت در حق در زمان رؤیت، منكر و فواحش بود، اما غیرت بر حق، سرسرایر و استار است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه او را غیرتی باشد تمام |  | سر او را گوش دارد و السلام |

**تعریف**:

ثابت است كثرت در ثبوت و منفی در وجود، و ثابت است وحدت در وجود، و منفی در ثبوت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحدت و كثرت این چنین می‌دان |  | نفی و اثبات این چنین می‌كن |

**تعریف**:

غیر حق مسبوقند به عدم، و معتلند به ذات. اما گر واحدی از بنی آدم، بعد از عنایت الهی، به نوافل خیرات، به حضرت او تقرب یابد:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لطفش به كرم خود درِ او بگشاید |  | سمع و بصری به وی عطا فرماید |

معتلی باشد به ذات خود، و صحیح به عرض، اما وجود مفاض عام، كه ظل وجود مطلق است به حسب ظهوردر مرایای اعیان ممكنات و در صور مختلفة موجودات از ارض و سماوات، در نظر ناظر معتل نماید، صحیح باشد به ذات و معتل به عرض.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معتل و صحیح این و آن دریاب |  | اسرار و رموز عارفان را دریاب |
| گفتیم معانی كه بیانش خوانند |  | دریاب به ذوق این بیان را دریاب |

**تعریف**:

كلام قدیم الهی محكماتند و متشابهات، اما محكمات، به مثل چون آفتابنددر اوج استوا، از غایت وضوح.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتاب سپهر عالم روح |  | نقد گنیجینۀ تمام فتوح |

اما متشابهات، به مثل عرایس [[131]](#footnote-132)در تحت جلباب[[132]](#footnote-133)عزت و عظمت مستور، و اشد متشابهات ذكر جوارح است كما قال اللّه تعالی: **یداللّه فوق ایدیهم** [[133]](#footnote-134)، و قال تعالی: **بل یداه مبسوطتان** [[134]](#footnote-135).

و نزد علماء رسوم اگر تفویض كنند به اللّه تعالی و رسول او، سبیل اسلم بود، و اگر تأویل فرمایند طریق احكم. قال اللّه تعالی: و ما یعلم تأویله الا اللّه والراسخون فی العلم[[135]](#footnote-136) .

اما اصحاب صوفیه بر آنند، كه قطب زمان عالم است به ظواهر متشابهات، اما علم به بواطن: و ما یعلم تأویله الا اللّه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این سخن قطب زمان فرموده است |  | او چنین راهی بما بنموده است |

**تعریف**:

تجلی نزد اصحاب صوفیه تشبه است به احوال اللّه، در اقوال و احوال، و قال ؑ: **من تشبه بقوم فهو منهم**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به قول و فعل اهل اللّه می‌باش |  | سخن از ما شنو آگاه می‌باش |

و نزد ما آراستن باطن است به اسماء الهیه بر حد مشروع.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باطنت گر چنین بیارائی |  | یار یاران مجلس مائی |

**تعریف**:

تخلی به خاء معجمه، اختیار خلوت است، و اعراض از اغراض مانعۀ فاسده، بلكه از وجود خیالیۀ وهمیۀ ممكنه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلوت خالی اگر یابی تو هم |  | در چنان خلوت سرا در نه قدم |

**تعریف**:

تجلی نزد قوم: ما ینكشف للقلوب من انوار الغیوب.

و تجلیات الهیه بر اقسام ثلاثه: افعالیه و صفاتیه و ذاتیه.

افعالیه در ملك، و صفاتیه در ملكوت، و ذاتیه در جبروت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنت از ملك و جانت از ملكوت |  | نیك دریاب عینت از جبروت |

**تعریف**:

مشاهده نزد طایفة صوفیه، رؤیت اشیاء است به دلایل توحید، و رؤیت حق در اشیاء از غیر شك.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دو عالم بجز یكی نبود |  | در وجود یكی شكی نبود |

اما جوانان، اول اشیاء را بینند، بعد از آن حق را در اشیاء و گویند:

**مارأیت شیئا الا و رأیت اللّه فیه**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه اشیا جمالش دیده‌ام |  | روشن است از نور رویش دیده‌ام |

اما پیروان اول حق را مشاهده نمایند، آن گاه اشیاء را به حق، و فرمایند**: ما رأیت شیئا الا و رأیت اللّه قبله.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بود دیده‌گر چنان بیند |  | هه اشیا به حق عیان بیند |

**تعریف**:

مكاشفه متعلق معانی بود، و شاهده متعلق ذوات، و مكاشفه اتم است از مشاهده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این هر دو اگر ترا بود خوش باشد |  | گر كشف تو این چنین بود خوش باشد |

**تعریف:**

اسماء الهی ارواح انوارند، و انوار صور اسماء، و صور اسماء آثار، و هر اسمی او را اثری، و آن اثر صورت او.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در اثر حضرت موثر بین |  | نور او بین وهم منور بین |

**تعریف:**

تمكین رفع تلوین است، به ظهور استقامت، و محققی فرموده، كه تمكین در تلوین تمكین است.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان التلوین من حال الی حال |  | دلیل صدق علی المعالی من الحال |
| فالحال زایلة والحال دایمة |  | و هوالصحیح الذی قد قیل فی الحال |

**ایضاً**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| المستقیم الذی قامت قیامته |  | من غیر موت و لا یدری به احد |
| و لا یصرفه عن امر خالقه |  | من الخلایق لا اهل و لا ولد |

قال اللّه تعالی: **فاستقم كما امرت** [[136]](#footnote-137)، المراد المراقبة للّه فی تلوینه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باش همچون صاحب قلب سلیم |  | ظاهراً تلوین و باطن مستقیم |

**تعریف**:

غیرت نزد اهل اللّه بر مقامات ثلاثه است: غیرتی در حق، و غیرتی بر حق، و غیرتی از حق. و اصل غیرت مشاهدة غیر، و غیر غیر معقول، و غیر موجب كثرت، و كثرت معقوله و ظاهره در عین احوال مختلفه. و قائم به عین واحده.

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| واحد به كثیر گشته ظاهر |  | كثرت معقول نزد ظاهر |
| غیرت داری ز غیر بگذر |  | عینش می‌بین و باش حاضر |

**تعریف**:

همت قوتی است روحانیه، كه به آن قوت روحانیه، ظاهر شود طلب در طالب.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قیمت تو به قدر همت تست |  | خواجه ارزد هر آنچه می‌ورزد |

اگر تجرید دل بود از غیر، این مرتبه را همت تنبیه خوانند، و اگر به ازای صدق مردید بود، همت ارادت، اما جمع مم به صفای الهام همت حقیقیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این همت خاص عارفانست |  | خود همت خاص عارف آنست |

**تعریف**:

غربت عوام مفارقت اوطان است، در طلب مقصود . و غربت خواص از حالی به حالی، به محبت وصول به حضرت محول احوال. و غربت خاص الخاص از وطن ممكن، یعنی امكان، و آن عدم است، اگر چه ثابت بود عین او در علم حق. و به مقتضای: **انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له كن فیكون[[137]](#footnote-138)**.

هر عینی كه قول حق شنود، عزیمت غربت فرمود، از برای شهود حق مطلق، چون دیده گشود، حق را در مرایای محدثات مشاهده نمود، چون مرادش حاصل نشد، لاجرم رو باوطن بنهاد و رفت[[138]](#footnote-139).

و ممكن در حال اتصال به عدم اقرب است به حق، كه در حال اتصاف به وجود، و غربت عبد از این وطن اصلی، به غیر اختیار عبد است، فافهم.

**تعریف**:

مكر الهی ، نزد اهل اللّه، ارادف[[139]](#footnote-140) نعم است، اگر چه منعم مخالفت كند، و ابقای حال اگر چه تارك ادب باشد، و اگر منعم مطلق، یعنی حق تعالی و تقدس بنده را علم كرامت فرماید، و آن علم عمل طلبد، و توفیق عمل نیابد یا توفیق عمل یابد و اخلاص نیابد:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مبتلای بلای مكر است او |  | نبود عالمی چنین نیكو |

**تعریف**:

رغبت بر مراتب ثلاثه است، رغبتی كه محل او نفس است ، متعلق ثواب بود، و رغبتی كه محل او دل است، متعلق حقیقت، و رغبتی كه محل او سر است متعلق حق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مختار توئی به هر چه رغبت داری |  | هر تخم كه كاری بر آن برداری |

**تعریف**:

جمع نزد بعضی مشایخ اشارت است به حق بلا خلق، و بعضی گفته‌اند، كه جمع شهود اغیار است به حق، و جمع الجمع استهلاك بكلیت، فناء احساس غیر حق در زمان غلبات حقیقت، و گفته‌اند جمع مشاهدۀ معرفت است، و گفته‌اند جمع اثبات خلق است قائم به حق، و جمع الجمع فناء از مشاهدۀ غیر حق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن جمع را نكو دریاب |  | جمع باش و ز جمع او دریاب |

**تعریف**:

تفرقه نزد قوم اشارت است به خلق بی حق، و گفته‌اند، فرق هر چه بنده نسبت كند بخود، و نزد بعضی فرق مشاهدۀ عبودیت بود، و گفته‌اند اثبات خلق، وگفته‌اند شهود اغیار، و گفته‌اند تنوع احوا ل خلق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر یكی قولی لطیفی گفته‌اند |  | بی تكلف نیك دُرّی سفته‌اند |

و لفظ جمع دلالت می‌كند به كثرت، و تمیز میان اعیان كثرت بود، هر آینه از حیثیت تمیز جمع عین تفرقه باشد، چون جمع زید وعمرو و بكر و خالد در انسانیت، و فرق زید و عمرو و بكرو خالد به اشخاص.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع و فرق فان العین واحدة |  | و هی الكثیر لا تبقی ولا تذر |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فرق و جمع است اگر نكو دانی |  | نسخۀ كائنات برخوانی |

فّرق و جمّع و وحّد و كثّر و وسّع و ضیّق، فافهم.

**تعریف**:

محبت میل جمیل است به جمال، به دلالت مشاهده، و محبت عام میل دل است به مطالعۀ جمال صفات، اما محبت خاص میل روح است، به مشاهدۀ ذات، و آن آفتابی است كه از افق ذات برآید.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتابت دایما تابنده باد |  | این چنین دولت ترا پاینده باد |

قال اللّه تعالی: **یحبهم و یحبونه[[140]](#footnote-141)**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محبت مقام الهی بود |  | محبت به از پادشاهی بود |

و قال جل ذكره فی التوراة: **یابن آدم انی و حقی لك محب، فبحقی علیك كن لی محبا**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دانی كه حبیب كیست ای دوست |  | محبوب و محب حضرت اوست |

و عشق، افراط محبت گفته‌اند، و هو قوله تعالی: **و الذین آمنوا اشد حبا للّه[[141]](#footnote-142).**

**تعریف**:

شوق عبارت است از حركت روحانیه به لقاء محبوب، چون بیاید، قلق بیارامد، و اضطراب نماند، و حرارت شوق، به آب وصال تسكین یابد، به خلاف اشتیاق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من تشنه و وصل او بود آب حیات |  | چندانكه خورم بار دگر می‌جویم |

**تعریف**:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابتدای سخن بحمد اله |  | وحده لا اله الا اللّه |

احدیت را مراتب است: احدیت ذات، و احدیت اسما، و احدیت صفات، و احدیت افعال. و احدیت اسم جامع از حیثیت اسماء الهیه احدیت كثرت گفته‌اند، و به مقتضای: **واللّه غنی عن العالمین**[[142]](#footnote-143)، احديت عين، اما احديت كثرت را احديت جمع و مقام جمع واحديت می گويند، واحديت عين را مقام جمع الجمع.

**بيت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن بزرگان سخن چين گفتند |  | درّ توحيد را نكو سفتند |

**تعريف**

وقوف عارف اگر با كثرت بود با عالم است و با اسماء الهيه، و وقوف با احديت ذاتيه با حق است، از حيثيت ذاتيه**، و هو غنی عن العالمين،** و وقوف با احدیت؛ مرتبۀ موحدی است محجوب از خلق. وقوف با عالم كار شخصی محجوب از حق، و اعلی از هر دو مقام كاملی كه در جمیع مظاهر خلقیه، حق را به عین حق مشاهده فرماید، و كثرت را در وحدت، و وحدت را در كثرت مطالعه نماید.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خرمنی در دانۀ گندم نگر |  | آدمی در جملۀ مردم نگر |

**تعریف**:

وجود كثرت اسمائیه عین ذات الهیه، و ماهر، به حسب شئون مختلفه، به صور اعیان ثابته، و اعیان ثابته بر حال خود در عدم.

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از ازل تا ابد چنین باشد |  | سخن عارفان همین باشد |
| ما بر آنیم ای برادر ما |  | هر كه عارف بود بر این باشد |

**تعریف**:

ذات الهیه واحده، و صفات متعدده، و ذات با صفت متعینه اسم، و كثرت اسماء به صفات و صفات نسب معقوله، نه امور عینیه، بل امور عدمیه، نسبت با خارج، فافهم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك ذات و صفات صد هزار است |  | كثرت بر ما به اعتبار است |

**تعریف**:

وحدت را مراتب است: به اعتبار اول، از آن رو كه وحدت است مغایر احدیت نیست، بلكه عین احدیت است، فافهم.

به اعتباری كه مختص است به مرتبۀ ثانیه وحدت مضاف است به حق، از حیثیت اسم جامع، كه جامع جمیع معانی اسماء است و مشرع وحدت و كثرت. اما در مرتبۀ ثالثه اعتبار وحدت بود، از آن وجه كه احكام كثرت لاحق او شود، چنانكه گویند: الواحد نصف الاثنین و ثلث الثلاثة، و این مختص است به افعال.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و كل الذی شاهدته فعل واحد |  | بمفرده لكن بحجب الاكنة |

كاتب واحد، و كتابت صفت واحده، و مكتوب متعدده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحدت و كثرت ار چنین دانی |  | نسخۀ كاینات برخوانی |

**تعریف**:

برزخ اول میان احدیت و واحدیت، به اعتبار حاملیت تجلی اول، حقیقت محمدیه (ص). و برزخ ثانی صورت او است؛ و حقایق سایر انبیاء عليهم السلام يك عين اين برزخند، هم چنانكه حقيقت محمديه عين برزخ كبری است، و مسمی به قاب قوسین، و اوادنی اشارت است به اتحاد قوس احدیت و واحدیت، اختفاء برزخ در سطوت نور ذات.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو آفتاب بر آمد ستاره پنهان شد |  | وجود ظاهر و باطن تمام یكسان شد |

**تعریف**:

حقیقت انسان معبر است به برزخی كه منشیه است، و فاصله و جامعۀ طرفین، و او را احاطه است بر جمیع حقایق الهیه و كونیه، و به حسب جامعیت الهیه وكونیه:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كل مجموعیش اگر خوانی رواست |  | كون جامع همچو اودیگر كجاست |

**تعریف**:

هر اسمی از اسماء كلی الهی مظهر اسمی است از اسماء كلی كونی، و هر اسمی از اسماء كلی كونی مظهر اسمی از اسماء كلی الهی.

**مصراع**: آن یكی رب و این دگر مربوب.

و ربوبیت واسطه است میان رب و مربوب، و هو رب الارباب، و الحمدلله رب العالمین.

**تعریف**:

وجود و علم و نور، در حضرت احدیت ذاتیه، عین واحده‌اند، اما به تمیز عقلی، علم متعدد شود به تعدد معلومات، از حیثیت تعلقات در مرتبۀ تعقل، به خلاف وجود كه موجودات متعدد گردند، به ظهور وجود در مدراك تفصیلیه، و فرق میان نور حقیقی و مسمی وجود محض آن است، كه وجود معلوم شوددر مقابلۀ معلومات معدومۀ متعینه در علم حق، و ممكن نیست ادارك نور الا در مظهر وجود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فرقیست بذوق با تو گفتم |  | دُرّیست لطیف نیك سفتم |

**تعریف**:

قرب به حضرت الهی یا به علم نظری بود، یا به علم كشفی، یا به عمل. و قرب به عمل منقسم بر دو قسم: یا به ادای واجبات بود یا به مندوبات. و قرب اعلی علم كشفی توحید اللّه تعالی است در الوهیت.

**مصراع**: خوش بگو لا اله الا اللّه.

و این علم از شهود است نه از نظرو فكر، و شهود مرتبۀ اولوالعلم است، كما قال اللّه تعالی: **شهد اللّه انه لا اله الا هو، والملائكة و اولوالعلم قائماً بالقسط[[143]](#footnote-144).**

و شهادت شهود عدول از شهود صحیح بود، عارف از دیده گوید و عاقل از شنیده: **لیس الخبر كالمعاینة.**

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شاهد از دیده گواهی می‌دهد |  | این گواهی از الهی می‌دهد |
| خوش گواهی از سر صدق و یقین |  | بر وجود پادشاهی می‌دهد |

**تعریف**:

و قرب اجتماع است، بعد افتراق، و عدم قرب بعد

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان الحقیقة یعطی واحد ابدا |  | والعقل بالفكر یبقی الواحد الاحد |

مرتبۀ صورت واحدیت كثرت حقیقت‌اند، از سرایت واحدیت در وی، و وحدت نسبیۀ مجموعیه حضرت ارتسام و عالم معانی بحر امكان، و مرتبۀ ‌الوهیت مرتبۀ ‌ثانیه.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| والذات لیس بها ثان فیشفها |  | والكون یطلب من آثاره عدد |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك ذات و صفات بی‌شمار است |  | آثار صفات صد هزار است |

**تعریف**:

شریعت عین حقیقت است، و نزد مؤمن شریعت حق، و هر حقی او را حقیقتی، هر آینه حق شریعت وجود عین شریعت بود، و شهود ظاهر شریعت عین شهود باطن شریعت، از غیر زیادت و نقصان. **لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن همه دریاب |  | موج و دریاو جو همه یك آب |

و حقیقت مخالف شریعت نیست، زیرا كه شریعت از جملۀ حقایق است، و حقیقت شریعت مرشد احدیت الهیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این حقیقت موحدان دانند |  | عارفانه به ذوق می‌خوانند |

**تعریف:**

معرفت مشاهد، شاهد بقای صورت مشاهده است درعین مشاهده، و صورت مشهود در دل شاهد عین شاهد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش جمالی به ما عیان بنمود |  | عین ما بود او چنین فرمود |

تعریف:

كثرت حقیقت از سرایت و احدیت در وی، و وحدت نسبیه مجموعه‌ای از اثر سریان احدیت، و كثرت حقیقت اعیان ممكناتند و حقایق كونیه، و كثرت نسبیه حضرت ارتسام و علم معانی بحر امكان، قال اللّه تعالی: **ن والقلم و ما یسطرون[[144]](#footnote-145).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الف از واو جوی و واو از نون |  | علم تفصیل از آن شود افزون |

**تعریف**:

اسماء الهیه را صور معقوله است در حضرت علمیۀ الهیه، و اللّه تعالی عالم به ذات و اسماء و صفات خود، و آن صور عقلیه را حكما ماهیات كلیه خوانند، و اصحاب صوفیه اعیان ثابته گویند، خواه كلیه و خواه جزئیه، و آن صور فایضه‌اند، از ذات الهیه به فیض اقدس وتجلی اول، به واسطۀ حب ذاتی و طلب مفاتیح الغیب.

و فیض الهی منقسم بر دو قسم است: فیض اقدس و فیض مقدس.

و حصول اعيان ثابته به استعدادات اصليه از فيص اقدس بود، و حصول اعیان و لوازم در خارج از فیض مقدس.

**مصراع**: آن اولست و باطن این آخر است و ظاهر.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیض اقدس وجود و استعداد |  | مستعد را زفیض باطن داد |
| باز فیض مقدسش ز صفات |  | بر تو خواند تمامی آیات |

و قال اللّه تعالی: **هو الاول و الآخر و الظاهرو الباطن و هو بكل شییء علیم[[145]](#footnote-146)**.

**تعریف**:

حریت نزد احرار آزادی است از غیر حق، از جمیع وجوه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه آزاد از سوی اللّه است |  | محرم راز نعمت اللّه است |

و آزادی نزد سید ازالۀ صفت عبد است به صفت حق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سید و بنده را نكو دریاب |  | ظاهر و باطنش به او دریاب |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فسبحان من یخفی عن العین ذاته |  | و اظهرها فی خلقه بصفاتهم |

**تعریف**:

لطیف بر دو ممعنی اطلاق می‌كنند، یكی بر حقیقت انسانیه، یعنی معنیی كه بدن مركب اوست ومحل تدبیرش، و آلات ، معلومات حسیه و معنویه. دیگر بر معنی دقیقه‌ای كه در فهم واضح و لایح بود، و عبارت از آن قاصر، و آن از علوم اذواق است. من ذاقه یعرفه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حلوای بنام لبلبانی |  | تا تو نخوری ورا چه دانی |

**تعریف**:

فتوح بر سه نوع است: فتوح عبادت، و سبب آن اخلاص قصد است، و فتوح حلاوت و سبب آن حذب حق به مرحمت و عاطفت، سیم فتوح مكاشفه، و سبب معرفت به حق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این هر سه فتوح اگر بیابی |  | بس فتح و ظفر دگر بیابی |

**تعریف**:

فنا را طبقات است: **اول** فناء از مخالفت، **دوم** فناء از افعال عبد، و این فانی، جمیع افعال، فعل حق بیند، از خلف حجب اكوان، **سوم** فناء از صفات مخلوقات.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سمع و بصری به او عطا فرمایند |  | او را به صفات خویشتن آرایند |

**چهارم** فنای ذات عبد است به شهود ذات حق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از وجود حق اگر یابی خبر |  | كی وجود تو نماید در نظر |

**پنجم** از مجموع عالم، به شهود حق. **ششم** از غیر حق به حق، **هفتم** فناء از صفات حق، و فناء از فناء عدم شعور است بر فناء.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از فنا فانی شو ای درویش ما |  | تا بقای ذات یابی از خدا |

**تعریف:**

نزد زهاد فناء فنای معاصی است، و بقا بقای طاعات، و نزد بعضی فناء از خلق و بقاء به حق، و فناء نسبت ما است به ما، و بقا نسبت ما است به حق، مخیر توئی به هر نسبت كه صالح دانی خود را به آن منسوب گردانی، در نسبت بقا شهود حق است، و در نسبت فنا شهود خلق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشقانه به عشق می‌خوانش |  | عارفانه به ذوق می‌دانش |

**تعریف**:

اول هر تجلی ذوق گویند، اگر در نفس باقی ماند شرب خوانند، و شرب اهل جنت بعد از شرب از حوض كوثر، شرب شهود و لذت بود، نه شرب از تشنگی و دفع الم. و شرب مختلف بود به اختلاف مشروب، و اگر مشروب نوع واحد باشد مختلف شود به اختلاف امزجۀ شاربین، و قال اللّه تعالی: **و انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین، وانهار من عسل مصفی[[146]](#footnote-147).** و این چهار صور علوم مختلفه است، و علم به معانی مجرده از تجلی حق است در صورت آب پاك صافی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیا و كوزه‌ای بستان و آبی این چنین در كش |  | چنان آبی اگر جوئی بیا با ما خوشی در كش |

و علم الهی، كه مقدس است از علم طبیعی، لم یتغیر طعمه، و علم عارف كامل به اسرار شرع، و معرفت میزان احكام اوقات و احوال، از تجلی حق است در صورت شیر.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین علم گر ترا باشد |  | متغیر كجا شود؟ نشود |

و علم ما به كمال و جمال و احوال، از تجلی حق است در صورت خمر.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لذت خمر صورتاً بگذار |  | لذت معنوی آن بردار |

و علمی كه اللّه تعالی عطا فرماید، بنده را به طریق وحی یا ایمان یا الهام، و علم هر شییء كه صحیح است دانستن آن یا صحیح نیست كه آن معلوم شود، از تجلی او بود در صورت عسل.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كام جانش حلاوتی یابد |  | به عسل گر دهن بیالاید |

**تعریف**:

جمعی به سیرابی قائل شده‌اند، غالباً مایلند به غایت، و مكشوف ایشان حیات دنیا است، و نهایت مدت آن، و این مرتبۀ اهل كشف در لوح محفوظ، و صاحب این كشف، از كشف اخروی بی خبر.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خبر از ذوق جاویدان ندارد |  | همین دارد و لیكن آن ندارد |

تجلیات الهی نا متناهی است، و علم تجلیات بی نهایت، و ذوق آن بی غایت.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شربت الحب كاساً بعد كاس |  | فما نفد الشراب و ما رؤیت |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساقی ار بخشد ترا خمخانه‌ای |  | نوش می فرما و می‌گو رب زد |

معلوم فرما كه تكوین لا ینقطع است و معلومات لا ینقطع و علوم لا ینقطع.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابدا علم از خدا می‌جو |  | رب زدنی چو مصطفی می‌گو |

**تعریف**:

محو نزد اصحاب صوفیه و ارباب الهیه، رفع اوصاف و عادات است، و ازالۀ علت، و دانسته‌ای كه خرق عادت عادت است، و ثبوت خرق عادت عادت، ومحو عادت به اثبات عادت، و اثبات امری است مقرر كه جمیع عالم بر آن باشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محو عادت چو عارفان می‌كن |  | وصف اثبات آن چنان می‌كن |

**تعریف**:

ستر، غطاء كون است، و وقوف با عادات وی نتایج اعمال و اسباب حجاب، و رفع این حجاب صحیح نیست مگر به اسباب، و ستر، رحمت عامۀ الهیه است در حق عامه، اما در حق خاصه:

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانت حجاب القلب عن ستر عینه |  | و لولاك لم یطبع علیه ختامه |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالمی با ما در این دریا بود |  | عین ما بر ما حجاب ما بود |

محق نزد محقق ظهور عبد است در عالم، به طریق خلافت و نیابت، و محق المحق ظهور عبد است به طریق ستر بر سید، و محق المحق یا مقابل محق است نه مبالغه، هم چنانكه گویند عدم عدم.

و بندۀ عارف بعد از تحصیل معانی و كمالات به عنایت الهی، عالم شود بر معانی ظواهر هفتاد و هشت حروف، كه در اول بیست و نه سور قرآن نازل شده ، از الف تا نون. آنگهی آن عالم صاجب كمال متعین شود به خلافت و نیابت. اما علم بر بواطن این حروف: **و ما یعلم تأویله الا اللّه.**

و حق تعالی متجلی است، در آینۀ هر فردی از افراد عالم به اسمی خاص، و به تمام اسماء در مرآت انسان كامل، كه جامع كمالات الهیه و كونیه است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم اعظمش خوانم |  | این چنین است و آن چنان دانم |

رساله هدایت

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیمِ**

الحمداللّه الذی انزل علی عبده الكتاب، و الصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه خیر الاصحاب.

یا ولدی ایدك اللّه بروح القدس، معلوم فرما كه عین حقیقت انسانیه ، به حسب رتبت، تقدمی دارد بر اعیان ثابته، در حضرت علمیۀ الهیه، و حصول اعیان، از تفاصیل این عین، و ظهور حقیقت انسانیه، كه مرآت حضرتین است، به تفاصیل در افراد عالم، و در مرآت جامعۀ انسانیه مجملا.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كل الجمال غد الوجهك مجملا |  | لكنه فی العالمین مفصل |

و وجود عالم مستند است به اسماء الهیه و انسان كامل مقصود كلی است، اولا در علم و ثانیاً در عین، و علت غائیه، از ایجاد عالم انسانی ظهور است و اظهار، كما قال جل ذكره: **كنت كنزا مخفیا فاحببت ان اعرف نخلقت الخلق لاعرف**.

و حق تعالی در هر عینی جمال اسمی نموده، و در عین انسان كامل، كه متصف است به مجموع كمالات وجود به تمام اسماء تجلی فرموده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سر او را به او نموده تمام |  | جام گیتی نما بود و سلام |

**هدایت**

سالك بعد از كمال سلوك، منتقل شود به مقام عقل مجرده، و عقل او باعقول مجرده و روح او با ارواح مطهره متحد گردد، و اطلاع یابد بر علم عالم جبروت، و مشاهده نماید كه امور كلیه چگونه تنزل كرده، و جزئیۀ محسوسه گشته و به صور طبیعیۀ عنصریه ظاهر شده، و به صورت انسانیه پیدا آمده.

و عارفی كه او را این مقام حاصل شود، كیفیت تنزل الهیه، از مقام احدیت به واحدیت، و ظهور حق در جمیع مراتب مطالعه فرماید. این است سعادت عظمی و مرتبۀ كبری. **رزقنا اللّه ایاكم.**

**هدایت**

نفس رحمانی در حقیقت تجلی وجودی است، ظاهر از مرتبۀ الهیه، مظهر اسم اعظم، اسم اعظم خوانده‌اند، و نفس رحمانی را عین مرتبۀ الهیه گفته‌اند، زیرا كه حاملۀ احكام اسماء است، و احكام اسماء صورت كلیۀ مرتبۀ الهیه، واول اثری كه ظاهر شده از نفس رحمانی، از اسم جامع الهی است، بعد از آن از اسم كلیه، چون الرحمن، بعد از آن از اسماء تالیه، آخر به اسماء جزئیه، كه مقتضی اعیان موجودات شخصیه‌اند.

**هدایت**

مقام فناء در صفات، نتیجۀ نوافل است، و مقام فناء در ذات نتیجۀ فرایض، و هر فنائی منتج بقائی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش حیاتی ازین بقا یابی |  | خوش تر از آن بقا كجا یابی |

**هدایت**

كثرتی كه در عالم واقع است، محقق در واحد حقیقی مشاهده نماید، و واحد حقیقی به صورت كثرت مطالعه فرماید، و كثرت اسمائیه، مشهوده در عین واحدۀ معقوله.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نازكست این سخن نكو دریاب |  | نظری كن ببین در آب و حباب |

و هویت الهیه به صور موجودات مستوره است، و در قیامت كبری به بروز: **و برزو اللّه الواحد القهار**[[147]](#footnote-148)، ظاهر شود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق شود ظاهر صور گردد نهان |  | سایه پنهان آفتاب آید عیان |

و وجود مطلق؛ در مرتبۀ احدیت، مفنی اشیاء است، و در مرتبۀ واحدیت مبقی، و گفته‌اند: **لیس للاحدیة اثر و لا فی شجرتها ثمر**[[148]](#footnote-149)، و قال سید الطایفة[[149]](#footnote-150) علیه الرحمة: **المحدث اذا قرن بالقدیم لم یبق له اثر[[150]](#footnote-151).**

اما اگر حق تجلی فرماید، در مرتبۀ واحدیت، یعنی در مرتبۀ اسماء و صفات، كثرت مشهوده از غیب به شهادت آیند، و در مرایای اعیان، تمثال جمال بی مثال اسماء و صفات بنمایند، چنانكه می‌نمایند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذات پنهان گشته ما پیدا شدیم |  | گر شود پیدا همه پنهان شویم |

**هدایت**

حركت موجودات عینیه به حركت اعیان علمیه بود، و حرمت اعیان علمیه، به حركت اسماء الهیه، و اسماء الهیه بر راط مستقیم، و چون رب الارباب تجلی فرماید در حضرت عینیه، به تجلی خاص از حضرت خاصه، اثر آن تجلی در صورت آن اسم ظاهر شود، و آن عین ثابته را در حركت آرد، و از حركت عين روح را متحرك گرداند، و از حركت روح نفس حركت كند، و از حركت نفس صورت حسیه در حركت آید.

و حركت عینیه و روحیه و نفسیه و حسیه اثر تجلی الهیه واگر چه استناد آن حركت با صورت محسوسه بود ظاهراً، اما باطناً متناهی به حضرت الهی شود.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش سماعی و عارفان در رقص |  | ذوق داری بیا چنان در رقص |
| عین و روحست و نفس و جسم تمام |  | همه رقصان ولی از آن در رقص |

**هدایت**

حصول فیض اقدس از تجلی حبی ذاتی الهی است، كه موجب وجود و استعداد آن، اعیان ثابته است در حضرت علمیۀ ذاتیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیض اقدس وجود و استعداد |  | مستعد را ز اسم باطن داد |

و این فیض، اقدس است از شوایب كثرت اسمائیه و نقایص حقایق امكانیه، اما حصول فیض مقدس، از تجلی اسماء و صفات بود، و معطی وجود اشیاء است در خارج، به قدر قابلیت اعیان.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باز فیض مقدسش ز صفات |  | بر تو خواند تمامی آیات |

قال اللّه تعالی: **و آتاكم من كل ما سألتموه**[[151]](#footnote-152). ای بلسان الا استعداد.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه خواهی بقدر استعداد |  | حضرت آن كریم خواهد داد |
| وین عطایش بما بود دایم |  | خواه در مصر و خواه در بغداد |

**هدایت**

انسان به نشأۀ اخرویه ابدی است، و به وجود عینیه در حضرت علمیۀ الهیه ازلی، و به نشأۀ روحیۀ كلیه اول عالم ارواح، و به نشأۀ روحیۀ جزئیه سابق بر مبدعات، و به نشأۀ عنصریه آخر موجودات، كما قال نبینا (ص): **نحن الآخرون السابقون**، و قال ؑ: **اول ما خلق اللّه نوری.**

و این تنزل است از حضرت علمیه به عنیه و از عینیه به نهادیۀ مطلقه، به اطوار متعدده ، كما قال اللّه تعالی: **و قد خلقكم اطوارا[[152]](#footnote-153).**

هر آینه پیش از این صورت انسانیۀ حادثۀ زمانیه، انسان موجود بوده باشد به عین ثابته، در حضرت علمیۀ الهیه، و به روح كلیه در جبروت، و به روح جزئیه در ملكوت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بدانی اول و آخر تمام |  | ظاهر و باطن تو باشی و السلام |

**هدایت**

هیولای كلیه قابل صور موجودات روحانیه وجسماینه است، و ین جوهر هبا واحده ، و كثرت صور مشهوده می‌نماید، در عین واحدة معقوله.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر یكی در آن یكی ظاهر نگر |  | یك زماندر چشم این ناظر نگر |

**هدایت**

انسان كامل مخلوق است به صورت: **ان اللّه خلق آدم علی صورته**، و فی روایة: علی صورة الرحمن.

و مراد به صورت معنویۀ اسماءِ و صفات الهیه است، و اللّه اسم اعظم است، و در مرتبۀ احدیت عین مسما است، و جامع جمیع اسماء.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن نور كه چشم ما عیان دید |  | در جام جهان نما توان دید |

اما عقل مشوب در ظلمات جسمانیه منغمس[[153]](#footnote-154) است، و عاجز از دفع وهم و شبهات.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بحقیقت چو خویش را نشناخت |  | او خدا را چگونه بشناسد |
| چون ندانست حقیقت خود را |  | حق ما را چگونه بشناسد |

**هدایت**

همیشه قلب منقلب است در صور، و جوهر عین واحده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دم اندر اصابع رحمان |  | بهزاران صور بر آید دل |

قال رسول اللّه(ص): **ان قلوب العباد بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها كیف یشاء[[154]](#footnote-155)**. و قال اللّه تعالی، **بل هم فی لبس من خلق جدید[[155]](#footnote-156)**.

و عقلا محجوبنداز این حقیقت به مشابهت صور و یقول: **ان اللّه یتجلی فی كل نفس و لا یتكرر التجلی**، [[156]](#footnote-157)و قیل: **لا یتجلی فی صورة مرتین و لا فی صورة اثنین[[157]](#footnote-158)**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دم تجلی می‌كند دل را حیاتی می‌دهد |  | جانی به ما بخشد روان از نو براتی می‌دهد |

قال اللّه تعالی: **ان فی ذالك لذكری لمن كان له قلب[[158]](#footnote-159)**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صدر و قلب و فوأد و لب دریاب |  | كه چنین گفته‌اند اولوالاباب |

صدر معدن اسلام است، و قلب ینبوع ایمان و فؤاد محل معرفت، و لب معدن توحید.

كما قال اللّه تعالی: **افمن شرح لله صدره للاسلام**[[159]](#footnote-160)، و قال اللّه تعالی: **ما كذب الفؤاد مارای[[160]](#footnote-161)**.

و لب منظر توحید، قال جل جلاله: **قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذكر اولوالالباب[[161]](#footnote-162)**.

صحت معرفت به توحید بود، و صحت ایمان به معرفت، و صحت اسلام به ایمان.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه یابد این سعادت را تمام |  | دولتش جاوید باشد والسلام |

**هدایت**

انوار دل صاحب دل نور معرفت است و نور عقل و نور علم، به نور معرفت حق را مشاهده كند، و به نور عقل قبول حق، و به نور علم عمل با حق، و نور معرفت به مثل آفتاب، و نور عقل قمر، و نور علم كواكب. و نور معرفت ستر هوی كند، و نور عقل ستر شهود، و نور علم ستر جهل.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روشنی نور نور دینش بین |  | این چنین نور در جبینش بین |

جسد او نور، دل او نور، كلام او نور، **نور علی نور یهدی اللّه لنوره من یشاء**[[162]](#footnote-163).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم مردم به نور او روشن |  | نظری كن به نور او در من |

**هدایت**

اهل دل نفس ناطقه را دل می‌خوانند، اگر مشاهدۀ معانی كلیه و جزئیه می‌كند، و قلب منقلب است میان عالم عقلی محض و عالم نفس منطبعه در وجوه خمسه، اگرچه احدیت جمع دارد میان اسماء الهیه بر سبیل عدالت، و برزخی است میان ظاهر وباطن و شعب كثیره دارد، و از او منشعب‌اند قوای روحانیه و جسمانیه.

و دل صورت مرتبۀ واحدیت است، و روح صورت مرتبۀ احدیت ، و نفس ناطقه اگر عارف بود به معرفت الهیه به وجه اجمال روح خوانند، و مطابقۀ عقل اول دانند، واگر به طریق تفصیل عارف باشد دل گویند، و مطابقۀ نفس كلیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین دل ز اهل دل می‌جو |  | سخن دل به اهل دل می‌گو |
| دل به او ده چو من بجان بشنو |  | خوش بود گر بود دلت با او |

**هدایت**

دل را پنج مراتب است: مرتبۀ معنویه، و مرتبۀ ‌روحیه و مثالیه و حسیه، و مرتبۀ جامعه، و هر مرتبه‌ای از این مراتب مظهری دارد، كه منبع احكام آن مرتبه است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صاحب مرتبه بود این دل |  | خوش بود گر ترا بود حاصل |

و هر دلی را پنج وجه است، وجهی مواجه حضرت حق:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌واسطه فیض از خدا می‌یابند |  | فیضی به كمال دائما می‌یابند |

و وجهی با عالم ارواح دارد، چنانكه اقتضاء استعداد او است از رب خود، بواسطة ارواح استفاضه می‌كند، و وجهی مختص است به عالم مثال، و از این عالم با نصیب ، به مقدار نسبت او از مقام جمع، و به حسب اعتدال مزاجش و اخلاق او، و انتظام احوالش در تصورات و تصرفات و حضور و ممعرفتش، و وجهی با عالم شهادت مختص به اسم الظاهر و الاخر. و وجهی با احدیت جمع، كه قریب است به مرتبۀ ‌هویت منعوتۀ به اولیت و آخریت و ظهور و بطون و جمع میان این نعوت اربعه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پنج وجهند چنین روی خوشی بگشاده |  | این همه خوبی دل جمله به وجه افتاده |

**هدایت**

اوسع اشیاء علم الهی است و رحمت لا ینتاهی و دل صاحب دل.

قال اللّه تعالی: **ربنا وسعت كل شییء رحمة و علما[[163]](#footnote-164)** ، **و اللّه بكل شییء علیم[[164]](#footnote-165)**، **و رحمتی وسعت كل شییء**[[165]](#footnote-166)، و قال: **يا وسعنی ارضی ولا سمائی و وسعنی فلب عبدی المؤمن التقی النقی**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنجینة گنج جمله اسما |  | گنج دل تست جان بابا |

**هدایت**

مظهر اسم اعظم اسم اعظم گفته‌اند، و نفس رحمانی عین اسم جامع، به مناسبت آنكه حاملۀ احكام اسماء است. و احكام اسماء صور كلیۀ مرتبۀ ‌الهیه، و اول اثری كه حاصل شده از نفس رحمانی در جناب الهی، اسم جامع است، بعد از آن اسماء كلیۀ الهیه، آنگاه اسماء تالیه به نفس اسماء جزئیة، كه مقتضی اعیان شخصیه‌اند.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كون جامع جامع اسما بود |  | عین اول عین جد ما بود |
| گوهر دُرّ یتیم از ما بجو |  | زانكه عین ما درین دریا بود |

**هدایت**

مقام فناء در صفات، نتیجة نوافل است، و مقام فناء در ذات نتیجة فرایض.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش حیاتی ازین فنا یابی |  | خوش تر از این بقا كجا یابی |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیفنی ثم یفنی ثم یفنی |  | كما یفنی الفناء بلا فناء |
| و یبقی ثم یبقی ثم یبقی |  | كما یبقی البقاء بلا بقاء |

فنای اول فنای افعال عبد است در فعل فعال لما یرید، و دیگر فنای صفات به مقتضی: **تخلقوا باخلاق اللّه**، و فنای ذات به حكم: **كل شییء هالك الا وجهه[[166]](#footnote-167).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر ز خود فانی شوی باقی شوی |  | در خرابات فنا ساقی شوی |

**هدایت**

هر فنائی مستلزم بقائی است، و فنای افعال مخلوق عبارت است از رؤیت بنده كه به مقتضای: **افمن هو قائم علی كل نفس بما كسبت**[[167]](#footnote-168)، فعل حق است كه از خلف حجب اكوان ظاهر می‌شود؛ و اكوان محال افعال حق‌اند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فعل اگر چه ظاهرا از ما بود |  | در حقیقت فعل آن یكتا بود |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان الذی شاهدته فعل واحد |  | بمفرده لكن بحجب الا كنة |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بردار حجاب تا به بینی روشن |  | كاین فعل وی است و ظاهر است از تو و من |

و فنا صفات مخلوقات، چنانكه در خبر نبوی علیه افضل الصلوات واكمل التحیات مروی است: لا یرال العبد یتقرب الی بالنوافل حق احبه فاذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی يتكلم به ویده التی یبطش بها و رجله التی یسعی بها.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این حدیث قدسی از قول خداست |  | گر چه لفظش از لسان مصطفی است |
| این چنین سمع و بصر كز او بود |  | زان نظر سمع و بصر نیكو بود |

و تحقیق فنای ذات بنده در ذات حق آن است، كه ما را جسمی است و روحی، و روح متبوعۀ صورت در هر حالی، و هیكل ثابت به صورت واحده، اگر چه متبدله می‌شود با اعراض.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك ذات و صفات بی‌شمار است |  | گوئی كه نگار پر نگار است |

و این فانی از اشیاء، اگر در حال مشاهدۀ حق خود را بیند، صاحب این فناء نباشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانی از خویش و از همه اشیا |  | همه حق بیند او ولی به خدا |

كما قال نبینا (ص): **رأیت ربی بربی.**

دو بیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابر خوش دامنی بما افشاند |  | بر سر كوه برف را بنشاند |
| آفتابی بتافت برف گداخت |  | اثر برف ژرف هیچ نماند |

و فنا نسبت ما است به ما، و بقا نسبت ما است به حق، و تو مخیری به هر نسبتی كه مناسب منصب خود دانی، خود را به آن منسوب گردانی.

**هدایت**

هر اسمی از اسماء الهیه صورتی دارد علمیه، كه عین ثابته خوانند، وعین ثابته مظهری دارد روحیه، و روح صورتی دارد مثالیه و صورتی جسدیۀ محسوسه، و اروح به صور مثالیه قایل‌اند به توجید اصلی، كما قال اللّه تعالی: **الست بربكم قالوا بلی[[168]](#footnote-169).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه ارواح ما بلی گفتند |  | همه خاشاك شرك را رفتند |

**هدایت**

حقیقةً قوت از قوی علی الالطلاق است**، و هو القوی المتین**[[169]](#footnote-170). و قوت ملك و ملك عارضی است**، لا حول و لاقوة الا باللّه.**

و غیر عیسی بن مریم ؑانبیا بعد از چهل سال مبعوث شده‌اند، زیرا كه در این مدت، احكام نشأة عنصریه، غالب است بر احكام نشأۀ روحانیه، و قوای طبیعیه مستعلیه، و حكمت دراین غلبه و اختفای قوای روحانیه تكمیل نشأتین است.

و حضرت رب العالمین ظاهرا به اسم الظاهر وباطنا به اسم الباطن تربیت می‌فرماید، تا متناهی شود به كمالی كه مقدر است، و قوت جسمانیه در دار دنیا فانیه، و در دار آخرت باقیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قوتت بر كمال خواهد بود |  | دایما بی زوال خواهد بود |

هدایت قابل روح الهی مستعدی است كه مستدعی است كه مستند باشد در وجود به حضرت واجب الوجود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زیرا كه به نفس خویش معدوم بود |  | در حضرت علم اگر چه معلوم بود |

و حصول قابل از قیض اقدس بود، و اعیان ثابته قوابل جمیع تجلیات الهیه اند، و مستفیض از فیض اقدس، یعین اقدس از كثرت شوایب اسمائیه، و نقایض حقایق امكانیه، كه موجب وجود و استعدادات اعیان ثابته است، در حضرت علمیه، و این فبض از تجلی حبی ذاتی است، بعدز ا آن عینیه، كما قال جل ذكره**: كنت كنرا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لا عرف.**

اما فیض مقدس عبارت است از تجلیات اسمائیه، كه موجبۀ ظهور آنچه مقتضی استعدادات اعیان ثابته است در خارج، و فیض مقدس مترتب است بر فیض اقدس، و در فیض اقدس معلوم تابع علم، و در فیض مقدس، علم تابع معلوم، عطاء فیض اقدس كما یشاء، و عطاء فیض مقدس كما نشاء، كما قال اللّه تعالی: **و آتاكم من كل ما سألتموه[[170]](#footnote-171)**، ای بلسان الا استعداد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر جامی به بزم آری زخم جامی بری پر می |  | و گر پیمانه‌ای آری بتو پیمانه پیماید |

**هدایت**

در هر لحظه‌ای، به فیض اقدس، امری بر عباد نازل می‌شود، از حضرت احدیت به واحدیت، و از واحدیت به مرتبۀ عقلیه، واز عقلیه به لوحیه، و از لوحیه به طبیعت كلیه، و از طبیعت كلیه به هیولای جسمیه، و از هیولا به عرش، و از عرش به كرسی، و نترل كند از مجموع سماوات، و از مراتب كلیه به جزئیه، تا متناهی شود به انسان، منصبغ به احكام جمیع مراتب در آن واحد، كما قال تعالی: **كل یوم هو فی شأن**[[171]](#footnote-172)، ای كل آن هو فی شأن.

بعد از آن منسلخ شود به انسلاخ معنویه، و مراجعت نماید به حضرت الهیه: **والیه یرجع الامر كله**[[172]](#footnote-173)، كما ابتدأ منه، فمنه بدأ والیه یعود، و هو المبدیء والمعید.

واگر سالك غیر كامل بود، و قطع بعضی منازل كرده، آخریت غیر اولیت نماید، واگر انسان كامل باشد، دایرۀ تام اولیت عین آخریت یابد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اولش عین آخرش باشد |  | باطنش عین ظاهرش باشد |

**هدایت**

روح انسان كامل كلی است، و قدیم به قدم زمانی، و حادث به حدوث ذاتی، و روح منطبعۀ او در صورت جسمانیه، حادثۀ زمانیه، و به روح كلی متخلق به اخلاق الهیه، و مصور به صورت: **ان اللّه خلق آدم علی صورته**. هر آینه ممكن الوجودی باشد، متصف به صفات واجب الوجود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیك دریاب اگر نه در خللی |  | این چنین است حادث ازلی |

**هدایت**

قال امیر المؤمین وامام المسلمين علی بن ابی طالب ؑ: **انا نقطة باء بسم اللّه**.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بگو ای دوست بسم اللّه بگو |  | سر ما از نقطۀ با بازجو |
| نقطه نقطه دایره پیموده‌ایم |  | در همه وجه خوشی بنموده‌ایم |

**هدایت**

نزد اصحاب صوفیه و ارباب الهیه، حقایق عالم در علم و عین، مظاهر حقیقت انسانیه‌اند، و حقیقت انسانیة مظهر اسم اعظم، و عالم به ظهور حقیقت انساینه مسمی است به انسان كبیر، و این حقیقت را دو ظهور است، مفصلا در عالم ومجملا در آدم، و ظهوراین حقیقت اولا در صورت عقل اول بوده، و ثانیاً در صورت نفوس و عقول مجرده ، بعد از آن در صورت طبیعیة ، دیگر در هیولای كلیه، و در صورت جسمیۀ بسیطه و مركبه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این حقیقت در همه ساری بود |  | با همه در غایت یاری بود |

**هدایت**

اسم جامع مشتمل است بر مجموع اسماء الهیه، و مقدم است بر سایر اسماء به ذات و مرتبه، و مظهر این اسم مقدم بر جمیع مظاهر اسما، به حسب مراتب، و اسم جامع به نسبت با دیگر اسماء دو اعتبار كرده‌اند:

به اعتبار ظهور ذات او در هر واحدی از اسماء، هر آینه مجموع مظاهر اسماء، مظهر اسم اعظم باشند، زیرا كه مظهر و مظهر در وجود واحدند، و اشتمال اسم جامع بر اسماء اشتمال حقیقت واحده است بر افراد متنوعه.

اما اشتمال این اسم به اعتبار ثانی، از حیثیت مرتبۀ الهیه، اشتمال كلی مجموعی است بر اجزا كه عین او است به اعتبار اول.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اعظم جامع اسما بود |  | مظهر او مجمع اشیا بود |

**هدایت**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كل كل در كل كلات آمده |  | نه صفت نه اسم نه ذات آمده |

كل كل ذات، و كل كلات اسماء الهیه، و كلات اعیان ثابته، به حسب ظهور تجلی كرده اما حقیقة:

**مصراع**: نه صفت نه اسم نه ذات آمده.

یا بگو كل كل وجود مطلق، و كل كلات ظل او، یعنی وجود مفاض عام، و كلات موجودات، كه متعدده‌اند، به حسب انعكاس صور، در آینۀ وجود، و وجود ممتاز از جمیع موجودات، از حیثیت ذات، و ظاهر در جمیع مظاهر به حسب اسماء و صفات، و عین واحده و ثابته در هر واحدی از صور متعدده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه بردار و در وی كن نظر |  | آن یكی در هر یكی خوش می نگر |

و شاید كه، كل كل آدم باشد، و كل كلات حوا، و كلات بنی آدم. یا عقل كل، كل كل، و نفس كلیه كل كلات، و كلات عقول و نفوس مجرده.

و یا بگو وجود كثرت اسمائیه عین ذات الهیه‌اند، ظاهره، به حسب شئون مختلفه به صور اعیان ثابته، و اعیان بر قرار در حضرت علمیۀ الهیۀة ثابته وشم رایحۀ وجود خارجی نكرده‌اند.

یا بگو كل كل نقطۀ ذاتیه و نقطه صفاتیه و نقطۀ افعالیه، و كل كلات الف حقیقت انسانیه، و كلات حروفات باقیه، این است كتب خانۀ الهیه، فافهم.

یا بگو كل كل تعین اول، و كل كلات تعینات، و كلات مظاهر.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كل كل در كل كلات آمده |  | نه صفت نه اسم نه ذات آمده |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آمد و شد حقیقتاً خود نیست |  | به مجاز است كآمد و یا شد |

كل كل گنج: كنت كنزا مخفیاً، الحدیث، و كل كلات آدم، و كلات علم: **وعلم آدم الاسماء كلها[[173]](#footnote-174).**

و تعداد اسماء به اعتبار صفات بود، و صفات امور اعتباریه، وعالم بی وجود عدم، و وجود حقیقی ازلاً و ابدا برقرار خود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آمد و شد در ظهور است و خفا |  | این چنین دریاب ای جانان ما |

**و اللّه یقول الحق و هو یهدی السبیل[[174]](#footnote-175)**.

**هدایت**

مسافران اصناف‌اند، صنفی در بحر، و صنفی در بر، و صنفی در بحر و بر.

مسافر برّ دشمنی دارد و مسافر بحر دو، و مسافر بّر و بحر سه. هم چنین مسافرت در بحر معقولات، عین بحر عدو او است، و چون از بحر معقولات در بّر مشروعات نظر كند، شبهه‌ای كه واقع شود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این دو دشمن بود ترا ای دوست |  | بگذر از دشمنان كه آن نیكوست |

و دشمن مسافر بر كه اصحاب ظاهر‌اند، تأویل متشابهات، و عدو مسافر بر و بحر، یكی صورت تجلی و دیگر صورت آنچه تجلی كرده‌اند بروی ، دیگر تأویل آن تجلی.

هر كه در تجلی صوری از این اعدای ثلاثه سالم ماند:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در تجارت سود یابد بی‌شمار |  | یادگار نعمت اللّه یاد دار |

رساله مراتب (رساله اول)

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیمِ**

قال اللّه تعالی: **و هو رفیع الدرجات ذوالعرش[[175]](#footnote-176)**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مراتب نكته‌ای خواهیم گفت |  | دُرّ معنی را نكو خواهیم سفت |

مجموع مراتب الهیه، اللّه را به اصالت است، و احكام آن مراتب در عالم ظاهره، و اعلی رتبت الهیه غناء ذات است از عالم**،** كما قال جل ذكره: **و اللّه غنی عن العالمین[[176]](#footnote-177).**

امامرتبۀ اعلی در عالم، غنا است از عالم به عالم.

**مصراع**: هر چه داری به آن غنی باشی.

و انسان كامل غنی است از اشیاء.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه دارد غنی است او ز همه |  | حضرت كاملش بجو ز همه |

و می‌گوئیم رتبت انسان كامل فقر است به همۀ اشیاء.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق چو در آینه همی بیند |  | به همه آینه بود محتاج |

زیرا كه حق سبحانه و تعالی در مرایای جمیع موجودات بر او تجلی فرموده، و در هر صورتی اسمی به او نموده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم محتاج باشد بر همه |  | نیك دریاب و مگو با بر همه |

**مرتبه**

هر اسمی از اسماء الهیه او را مرتبه‌ای است خاصه، كه ممتاز است از دیگر اسماء به آن مرتبه، و مراتب صور اسماء همین حكم دارند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ممتاز به خاصه‌اند اسماء و صور |  | هر يك دارد مرتبه‌ای جان پدر |

و مظاهر اسماء رفیع و ارفع باشند، و به حسب رتبت و حیطه، اتم و تامه، بعضی اسماء مقدم بود بر بعضی.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه باشد ز یار یا اغیار |  | صاحب مرتبه بود ناچار |
| در مراتب تفاوت است ای دوست |  | اندكی نه، تفاوت بسیار |

**مرتبه**

و او را مرتبۀ‌ سته است از مراتب عدد، و سته مرتبۀ عدد كامله، و كمال در عالم به رتبت ، و واو ولایت در نون نبوت مكنون است، و الف الوهیت در واو ولایت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الف از واو جو و واو از نون |  | تا شود این مراتبت افزون |

**مرتبه**

ملاحظۀ وجود به مقتضی: **كان اللّه و لا شییء معه،** مرتبه احدیت گفته‌اند، و در این مرتبه جمیع اسماء و صفات و نسب و اضافات مستهلك‌اند، و اصحاب صوفیه و احباب الهیه این مرتبه را مقام جمع الجمع و حقیقة الحقایق می‌خوانند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قرب و بعدو وصل و فصل آنجا مجو |  | گفتگوی این و آن با ما مگو |

اما به شرط شییء، اگر به شرط جمیع اشیاء است ، كه لازمۀ اواست ، از كلیات و جزویات واسماء و صفات، مرتبۀ الهیه، و معبر به واحدیت و مقام جمع، و مرتبۀ واحدیت به اعتبار رسانیدن مظاهر به كمالی كه مناسب استعداد آن مظهر است در خارج، مرتبۀ ربوبیت، و ربوبیت نسبتی است میان رب و مربوب، و گفته‌اند:

**ان للربوبیة سر الوظهر لبطلت الربوبیة**.

و ربوبیت اسم مرتبۀ اسماء و صفات و افعال است به طریق تفصیل، و الوهیت اسم مرتبۀ اسماء ذات و صفات و افعال اجمالا، هر آینه مرتبۀ الوهیت فوق مرتبۀ ربوبیت بود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رب و مربوب را نكو دریاب |  | تا بدانی مراتب ارباب |

**و ملاحظۀ وجود نه به شرط شيیء و نه ب هشرط لاشيیء، مرتبۀ هويت.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این مرتبه در همه تجلی فرمود |  | در آینۀ جمله جمالی بنمود |

و به شرط صور علمیه در وی، مرتبۀ اسم الباطن و الاول مطلق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رب اعیان ثابته گفتیم |  | در معنی چو عارفان سفتیم |

و به شرط ثبوت كلیات اشیاء فقط، مرتبۀ ‌اسم الرحمن.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رب عقل اولش خوانیم ما |  | رب و مربوب چنین دانیم ما |

و عقل اول را لوح قضا و ام الكتاب و قلم اعلی و درّة بیضا گفته‌اند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر یك به اعتباری نامی نهاده بر وی |  | نامی نهاده بر وی هر یك به اعتباری |

و به شرط آنكه كلیات در او مفصلۀ ثابت باشد، از غیر احتجاب از كلیات، مرتبۀ اسم الرحیم، رب نفس كلیه، كه مسمی است به لوح قدر و لوح محفوظ و كتاب مبین.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل و نفسند مادر و پدرت |  | خاطر هر دو را نكو دریاب |

و به شرط صور جزئیۀ متغیره، مرتبۀ اسم الماحی، رب نفس منطبعه در جسم كلی، كه لوح محو و اثبات است. قال اللّه تعالی: **یمحوااللّه ما یشاء و یثبت[[177]](#footnote-178).**

و به شرط قابلیت صور روحانیه، مرتبۀ اسم القابل، رب هیولای كلیه.

و به شرط اعتبار تاثیر و تأثر، مرتبۀ اسم الخالق رب طبیعت كلیه.

و به شرط صور روحانیۀ مجرده، مرتبه‌اسم العلیم والمدبر، رب عقول و نفوس ناطقه.

و به شرط صور حسیۀ غیبیه، مرتبۀ اسم المصور، رب خیال مطلق و مقید.

و به شرط صور حسیۀ شهادیه، مرتبۀ اسم الظاهر.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ملك مربوب حضرتش دانم |  | مالك ملك ظاهرش خوانم |

اما مرتبۀ انسان كامل جامع جمیع مراتب الهیه و كونیه است، از عقول و نفوس كلیه و جزئیه، و از مراتب طبیعت تا آخر تنزلات وجود، مسمی است به مرتبۀ عمائیه و مرتبۀ‌ عمائیه جامعۀ مراتب الهیه و ربوبیه و كونیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بیابی مراتبش به تمام |  | صاحب مرتبه توئی و سلام |

**مرتبه**

هر كمالی كه ملحق به اشیاء شود، بواسطۀ وجود بود، و كمال وجود ذاتی است، و استكمال صفات به ذات است، نه استكمال ذات به صفات.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذات او از صفات مستغنی است |  | همه محتاج حضرت اویند |
| به لسان فصیح هر ذره | . | وحده لا شریك له گویند |

و نزد اصحاب صوفیه، صفت الهیه در مرتبۀ احدیت، عین ذات است، و در مرتبۀ واحدیت، عین ذات است به وجهی و غیر به وجهی، و وجود در مرتبۀ احدیت، مفنی اشیاء است، ودر مرتبۀ احدیت مبقی، و اگر عقل حكم كند، به مغایرت صفت و موصوف، به كشف معلوم شده كه دروجود متحدند.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك وجود و مراتبش بسیار |  | عارفانه مراتبش بشمار |
| علم و قدرت ارادتست و حیات |  | یك حقیقت بود به نام چهار |

و این چهار در مرتبۀ احدیت یكی، و در مرتبۀ واحدیت، علم ممتاز است از قدرت، و قدرت از ارادت، و ارادت از حیات.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می نماید صفات او بسیار |  | نیك دریاب این سخن ای یار |

و صفات الهیه وجودات خاصه‌اند، و ذات احدیت وجود مطلق، و وجود مقيد مطلق است به اضافۀ تعین.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از تعین این مقید رو نمود |  | بی تعین این مقید خود نبود |

**مرتبه**

حق سبحانه و تعالی به حسب: **كل یوم هو فی شان**[[178]](#footnote-179)، او را شئون است و تجلیات، در مرتبۀ الهیه، و اول كثرتی كه واقع شده در وجود، مرتبة عمائیه، و مرتبة عمائیه برزخی است میان احدیت ذاتیه و مظاهر خلقیه.

و چون علم حق به ذات او0 جل جلاله موجب علم او است به كمالات ذات او، از برای اظهار كمال وجود، در خزائن جود بگشود، و به تجلی حبی ذاتی، اعیان ممكنه را چنانكه اقتضای استعداد هر یكی بود، خلعت لطیف صورتی انعام فرمود، و تشریف شریف هر یكی را به اسمی معلوم و به صفتی مشرف گردانید، و جمال: **ان اللّه جمیل یحب الجمال**، به بصر: **كنت بصره الذی یبصربه**، نمود، اولا در علم، و ثانیا در عین.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنیی عیان فرمود |  | بی نشان را همه نشان فرمود |
| كثرتی لاجرم هویدا شد |  | عالمی را وجود پیدا شد |

**مرتبه**

صفات الهیه محیط‌اند به حیطۀ تامه، چون ائمۀ سبعۀ صفاتیه، یعنی حیات وعلم و ارادت و قدرت و سمع و بصر و كلام.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این هفت صفات او قدیم است |  | داند آنكس كه او علیم است |

و معرفت اللّه تعالی به آثار اسماء و صفات اسهل معارف است، و معرفت ذات به ذات اشكل معارف. قال اللّه تعالی: **و ما قدروا اللّه حق قدره**[[179]](#footnote-180).

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بدان كه حضرت اعلی نمی‌توان دانست |  | ز ذات او بجز اسما نمی‌توان دانست |
| هر آنچه ممكن دانستن است دانستیم |  | ولی حقیقت او را نمی‌توان دانست |
|  |  |  |

**مرتبه**

سمع حق، عبارت است از تعلق علم حق به حقیقت كلام ذاتی، در مقام جمع الجمع، و به كلا اعیانی در مقام جمع و تفصیل، ظاهراً و باطناً از غیر شهود.

و بصر او -تعالی و تقدس- عبارت از تعلق علم او به حقایق اشیاء به طریق شهود، و كلام او -جل جلاله- عبارت است از تعلق علم او به اظهار اسرار غیبی. قال تعالی: **انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له كن فیكون**[[180]](#footnote-181).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر غیب و شهادت او علیم است |  | ذات و صفتش همه قدیم است |

اما بعضی به بعضی مشروط‌اند، علم مشروط است به حیات، و قدرت به علم، و ارادت به هر سه، و ثلاثۀ باقیه به اربعۀ مذكوره، و حیطۀ علم اتم است از ستّه باقیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه در حیطه كاملند تمام |  | حیطۀ علم اتم بود و سلام |

**مرتبه**

اعیان ثابته، صور اسماء الهیه‌اند در حضرت علمیه، و هر اسمی او را مظهری است ازلیه از اسم الاول و ابدیه از اسم الآخر، و ظهور از اسم الظاهر، و بطون از اسم الباطن.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن اول و آخر |  | این همه اسم یك مسما دان |

و اسمائی كه متعلقه‌اند به ایجاد، داخله‌‌اند در اول، و اسمائی كه متعلقه‌اند به اعیان، داخله‌اند در آخر، و اسمائی كه متعلقه‌اند به ظهور و بطون، داخله‌اند در ظاهر و باطن، و اشیا را ظهور است و بطون و اولیت و آخریت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موج است و حباب هر دو یك آب |  | در بحر درآ و آب دریاب |

**مرتبه**

مجموع اسماء الهیه، اسماء ذاتند، اما به اعتبار ذات در اسم، اسم ذات می‌گویند، و به اعتبار ظهور صفت، اسماء صفات، و به اعتبار ظهور افعال، اسماء افعال، و اكثر اسماء یا جامع دو اعتبار، یا سه اعتبار، چون رب، به معنی اثبات، اسم ذات، و به معنی مالك، اسم صفات، و به معنی مصلح، اسم افعال.

و اسماء حسنی امهات مجموع اسماء الهیه‌اند، و از اجماع دو اسم متقابله یا غیر متقابله، اسمی كه دو جهت داشته باشد متولد شود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لطف و قهرش بهم هویدا شد |  | برزخی در میانه پیدا شد |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برزخی باشد میان آن دو اسم |  | او یكی باشد و لیكن از دواسم |

و از اجتماع دو صفت صفتی، لاجرم اسماء الهیه غیر متناهیه بود، و مظاهر اسماء در وجودعلمی و عینی غیر متناهی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو اسما را نهایت نیست هر یك صورتی دارد |  | روا باشد اگر گویند كه صورت را نهایت نیست |

**مرتبه**

اسماء افعال به حسب احكام منقسم‌اند بر اقسام. قسمی ظهور احكام و آثار ایشان ازلیۀ ابدیه، چون اسمائی كه حاكمه‌اند بر ارواح قدسیه و نفوس كلیه از مبدعات، اما موصوف یا متغیراتند یا ثابتات، و نسبت متغیرات با متغیرات زمان، و نسبت ثابتات با ثابتات سرمد، و نسبت ثابتات با متغیرات دهر.

اما اسمائی كه ظهور احكام ایشان ابدی است، اسمائی است كه حكام‌اند بر دار آخرت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حاكم و ملك جاودان باقی است |  | حاكمش هست ملك از آن باقی است |

اما اسمائی كه حاكم‌اند بر مجموع اشیاء كه در تحت زمان داخل‌اند، از نشأۀ دنیاویه، ظهور احكام ایشان نه ازلیه است نه ابدیه، با ظهور احكام این اسماء است، مطلقا منقطع شود با ظهور دولت اسمی كه محیط اواتم باشد، و اسماء را دول است به حسب ظهورات، همچو ادوار كواكب سبعۀ سیاره، كه هر یكی را هزار سال دور است.

و بقاء دوام شریعت هر رسولی به بقای دولت و دوام ظهور سلطنت اسمی از اسماء الهیه بود، و نسخ آن شریعت به زوال ظهور آن اسم، و اعیان انسانیه در هر آنی مظهر شأنی است از شئون الهیه، و اعیان ملایك مظاهر بعضی، و اعیان سایر مخلوقات، هر فردی مخصوص اسمی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین انسان قابلی باشد تمام |  | مظهر مجموع اسما و السلام |

و دوام اعیان در خارج وعدم دوام در دنیا و آخرت راجع است، با دوام ظهور اسماء، وعدم ظهور اسماء و وجود اعیان به اسماء است، و ظهور اسماء به اعیان، فافهم.

**مرتبه**

عالم اعیان ثابته مظهر اسم اول مطلق و باطن مطلق است، و عالم ارواح مظهر اول و باطن مضاف.

و عالم شهادت مظهر اسم ظاهر مطلق و آخر من وجه و عالم آخرت مظهر اسم آخر مطلق، و ظاهر من وجه، و انسان مظهر اسم جامع و جامع این اسماء اربعه، و حاكم بر جمیع عوالم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه محكوم حكم او است تمام |  | حاكم عادلی بود و سلام |

**مرتبه**

عالم مثالی عالمی است روحانی، از جوهر نورانی شبیه به جوهر جسمانی، از آن رو كه محسوس است و شبیه به جوهر عقلی از وجه نورانی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه جسم مركبی است مادی |  | نه جوهر عقلی مجرد |
| برزخی در میان این هر دو |  | این مثال خوشی است با من و تو |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنت از ملك و جانت از ملكوت |  | سر لاهوت گفتم و ناسوت |
| مثل عیسی است با مریم |  | نسبت موسی است با تابوت |

**مرتبه**

برزخی كه بعد از مفارقت ارواح بود از نشأۀ دنیاویه، غیر آن برزخی است كه میان ارواح مجرده و اجسام بود، زیرا كه مراتب تنزلات معارج وجود دوریه است، و مرتبه‌پیش از نشأة دنیاویه از منازل تنزلات بود، و آن را اولیت است، و مراتب معارج را آخریت.

و صوری كه لاحق ارواح شود، در برزخ دوم، صور اعمال و نتیجۀ افعال سابقه است در نشأۀ دنیاویه، به خلاف برزخ اول، اگر چه هر دو عالم روحانی و جوهر نورانی است.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دو روحانی‌اند و نورانی |  | صور عالم‌اند تا دانی |
| بر مثال مثال می‌یابم |  | آن دو برزخ به لطف ربانی |

**مرتبه**

حقیقت علم واحده است، و مغایر میان افراد اعتباریه قادح نباشد در وحدت حقیقت، و اسماء الهیه را صور معقوله است در حضرت علمیه، و حق تعالی عالم به ذات و صفات و اسماء ، به علم قدیمه، و اهل اللّه این صور معقوله را اعیان ثابته می‌خوانند، واعیان ثابته به وجود و استعداد مستفیض‌اند از ذات الهیه، به فیض اقدس و تجلی اول، بواسطة حب ذاتی و طلب مفاتح الغیب:

**و عنده مفاتح الغیب**[[181]](#footnote-182).

و فیض الهی منقسم است به فیض ذاتی و فیض اسمائی، و فیض ذاتی را اقدس گفته‌اند، یعنی اقدس از شوایب كثرت اسمائیه، و نقایص حقایق امكانیه، و فیض مقدس مترتب بر فیض اقدس، و عطيۀ فیض اقدس كما یشاء: **یفعل اللّه ما یشاء**[[182]](#footnote-183)، **و یحكم ما یرید[[183]](#footnote-184).** و عطیۀ فیض مقدس ما نشاء، كما قال اللّه تعالی: **و آتاكم من ل ما سألتموه**[[184]](#footnote-185)، ای بلسان الا استعداد.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بقدر حوصلۀ جام می دهد ساقی |  | اگر چه بادۀ خمخانه را نهایت نیست |
| بیا كه مجلس عشق است و عاشقان سر مست |  | چنین مقام خوشی در همه ولایت نیست |
|  |  |  |

و وجود عین ثابته در خارج، حصول او است در عالم ارواح.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش نقابی ز روح بربسته |  | همچو شاهی به تخت بنشسته |

و وجود او در عالم مثال، ظهور او است درصورت جسدیه، و در حس تحقق او است در این عالم، و وجود علمی او در اذهان ثبوت او است در عقل، و به قد رظهور نور وجود و كمالات او، در مظاهر اعیان و لوازم ظاهر می‌گردد.

**مصراع**: گاه در ذهن و گاه در خارج.

و ظهور اعیان قوی و ضعیف باشد، به حسب قرب و بعد از حق و قلت وسایط و كثرت و صفا و استعداد و كدورت، صور اعیان خارجیه ظلال صور علمیه‌اند، كه در آینۀ عقل می نمایند، به طریق انعكاس از مبادی عالیه.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه چندانكه روشن‌تر بود |  | نور او دیدن در او خوش‌تر بود |
| عین ما آئینۀ گیتی نما است |  | این چنین آئینه‌ای دیگر كجاست |

**مرتبه**

حقیقت اشیاء بعضی متبوعه‌اند و بعضی تابعۀ لاحقه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این و آن جوهر و عرض باشد |  | جامع هر دو هر دو می‌باشد |

و وجود تجلی كرده به صورت جوهر و عرض، و جواهر متحده‌اند در عین جوهر، و جوهر عین واحده. و مظهر ذات الهیه و هوالقیوم، و عرض مظهر صفات، و گفته‌اند: **حجب الذات بالصفات و حجب الصفات بالافعال.**

و جوهر لایزال مكتنفه است به اعراض، و ذات با انضمام صفتی از صفات اسمی بود كلیه یا جزئیه، و جوهر با انضمام معنیی از معانی كلیه جوهری باشد ومظهر اسمی از اسماء كلیه، و با انضمام معنیی از معانی جزئیه جوهری بود جزئی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جوهر عالم یكی می دانمش |  | مظهر ذات خدا می‌خوانمش |

و همچنان كه ا ز اجتماع اسماء كلیه متولد شود اسماء دگر، از اجتماع جواهر بسیطه متولد شود جوهر مركبه، و این حقیقت كلیه در اصطلاح اهل اللّه نفس رحمانی وهیولی كلیه گویند، و هر متعینی موجود از موجودات كلیة الهیه و از اجتماع اسماء الهیه اسماء غیر متناهیه حاصل می‌شوند، و مظاهر اسماء غیر متناهیه غیر متناهی، این است سر قوله تعالی: **لو كان البحر مدادا لكلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا[[185]](#footnote-186).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بحر اعیان گر شود یكسر مداد |  | كی تواند داد این تقریر داد |
| ور قلم جاوید بنویسد كلام |  | همچنان باقی بود مالا كلام |

تمت و الحمدلله والمنة.

رساله مراتب (رساله دوم)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمد لولی الحمد، والسلام علی صاحب لوای الحمد صلی الله علیه و آله.

قال اما الاولیاء-ع: **الولایة احاطة بکل شیی و قیل**: **الولایة هی فلک المحیط العام**. و ولایت یا عامه است یا خاصه. اما ولی به ولایت عامه:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مؤمنان سر بسر ولی باشند |  | تابع حضرت علی باشند |

و ولی به ولایت خاصه: **الولی فان فی الحق و باق بالحق**. و این مرتبه سالک را حاصل شود به فناء الفناء فی الله احدیت ذاتیه، و به بقاء البقاء بالله احدیت اسمائیه.

و ولی در مرتبة بقاء بعد از فناء اطلاع یابد به معارف و حقایق الهیه.

**مرتبه**

به مقتضای حدیث نبینا -صلی الله علیه و آله-که فرمود: **لانبی بعدی**، نبوت تشریع و رسالت منقطع شده، و ولایت باقیه.

و این حدیث پشت اولیا را شکسته، زیرا که بندۀ فقیر تام خواهد که عبادت کاملۀ تامه از او در وجود آید، لاجرم اجتناب نماید از دعوی مشارکت، به اسمی از اسماءالله با حضرت الله تعالی. و اتصاف اولیاءالله به اسماءالله مقتضی ذوات ممکن‌الوجود نیست، بلکه عرضی است، حاصل می‌شود در حالت فناء بنده در حق.

**مرتبه**

ارادت این طایقه آن است، که ظاهر شوند چنانکه اقتضای ذوات ایشان است، و مرتبۀ عباد عبادت، و عبدالله قطب عباد، و نبوت و رسالت مختص به عباد.

و ولی اسمی است از اسماءالله تعالی، کما قال الله تعالی: **الله ولی الذین آمنوا**[[186]](#footnote-187)، و قال تعالی: **و هوالولی الحمید**[[187]](#footnote-188)، و این اسم با ولی باقی است در دنیا و آخرت. هر آینه ولی را ذوق عبودیت کامله حاصل نشود، و مرتبۀ عبودیت تامه خاصۀ انبیا است علیهم السلام. مرتبه- نبوت تشریع به حکم: **لانبی بعدی**، منقطعه، اما نبوت عامه، یعنی اخبار از معارف اسماء الهیه، باقیه به عنایت و رحمت الهیه در حق امت مرحومۀ محمدیه -صلی الله علیه و آله- و انباء عام را نبوت نگویند، و ولی را به اخبار از معارف ربانی نبی نخوانند. و مجتهدان وارث انبیاءاند-علیهم السلام- کما قال نبینا -صلی الله علیه و آله: **العماء ورثة الانبیاء**، و میراث انبیا دفاین و خزاین اخراویه است نه اموال دنیاویه. کما قال(ع): **نحن معاشر الانبیاء لانرث و لانورث**.

و اولیا وارث بواطن انبیا -علیهم السلام- اند، و علما وارث ظواهر. و بعضی اولیاء کامل مکمل، ورثۀ بواطن و ظواهر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرشیخ‌کامل‌است‌ومکمل‌برآن بود |  | سلطان اولیا بریاران چنان بود |

**مرتبه**

اگر نبی(ع) تکلم فرماید به کلامی خارج از تشریع،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از ولایت بود چنان دریاب |  | آن معانی ازین بیان دریاب |

کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **لودلیتم بحبل لهبط علی الله**. و افشاء اسرار الهیه از مقام ولایت بود، نه از مقام نبوت.

و ولایت جهت حقانیه است، ونبوت جهت ملکیه، و رسالت جهت خلقیه به ارسال کلام ربانیه و گفته‌اند: **الولایة اعلی من النبوة**، یعنی ولایت نبی اعلی است از نبوت نبی.

و هر رسولی نبی است، و هر نبی ولی و ولی رسول جامع مراتب ثلاثه. از وجهی که با حق دارد ولی است، و از وجهی که با ملک دارد نبی، و از وجهی که با خلق دارد، به ارسال رسالت، رسول. هر آینه رسول از وجهی که ولی است اعلی باشد، از وجهی که نبی است اعلی بود از وجهی که رسول است. و با سه وجه اعلی که با دو، و با دو اکمل که با یکی، و ولی مجرد ابدا تابع است و نبی متبوع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابدا تابعیم و او متبوع |  | نزد شارع چنین بود مشروع |

و مرجع نبی و رسول به ولایت است، زیرا که نبی و رسول به ولایت عالم‌اند به علم یقینی از شهود ذاتی، و اطلاق اسم ولی، به ولایت خاصه بر خلق، به حسب تخلق بود به اخلاق الهیه. و حصول این مرتبه، بعد از فنای افعال و صفات بنده بود، در افعال و صفات حق، و تحقق به ذات.

از این جهت گفته‌ایم: ولایت تخلق است به اسما و صفات، و تحقق به ذات، و تعلق به بقاء بعد از فنا. و ولایةالنبی اعلی من نبوته، و نبوةالرسول اعلی من رسالته. و نبی از آن رو که ولی است به حقایق الهیه، مشاهدۀ ظهور حق می‌کند در جمیع مراتب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در جمله مراتبش توان دید |  | آنکس که بدید آن چنان دید |

و مراتب الهیه اصلیه، و مراتب خلقیه ظهور احکام مراتب الهیه. فافهم.

مرتبه- انبیا -علیهم السلام- مظاهر امهات اسماء حق‌اند. و این اسماء داخله در اسم اعظم. و مظهر اسم اعظم حقیقت محمدیه. هر آینه امت مرحومۀ حضرت او -صلی الله علیه و آله- خیر امم باشند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سید ما سید هر دو سرا |  | امت او اولیاء و انبیاء |

**مرتبه**

قال رسول الله -صلی الله علیه وآله: **کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین**، ای بین العلم و الجسم. اول انبیاء است و نبوت او(ع) نبوت ذاتیۀ دایمۀ غیر منصرفه.

**مصراع**: آن تعین که اول همه اوست.

و به حکم: **ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین**[[188]](#footnote-189)، ختم مراتب نبوت و رسالت به حضرت او شد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اول و آخر است می‌دانم |  | ظاهر و باطنش همی خوانم |

**مرتبه**

ولایت باطن نبوت است و غیر منقطعه، و این مرتبه ظاهر می‌شود در اولیا، به حسب استعدادات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ولایت والی مطلق حبیب |  | زان ولایت هر ولیی با نصیب |

**مرتبه**

دایرۀ ولایت، به نقاط وجود اولیا در دور است، تا برسد به نقطة اخیره، یعنی خاتم اولیا که متمم دایرۀ ولایت است. و همچنانکه ختم انبیا(ع) فرمود: **کنت نبیا وآدم بین الماء و الطین**، ختم اولیا فرماید: **کنت ولیا و آدم بین الماء و الطین**، خاتم انبیا فرمود: لانبی بعدی، خاتم اولیا بگوید: لاولی بعدی. وهر ولیی از اولیا حصه‌ای دارد از ولایت، و خاتم اولیا جامع جمیع مراتب ولایت باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مانندۀاو نیست ولیی به ولایت |  | مجموعۀ مجموع کمالات ولایت |

**مرتبه**

نبوت و رسالت از صفات کونیۀ زمانیه‌اند، و منقطع به انقطاع زمان نبوت و رسالت. و ولایت صفت الهیه از لا و ابدا. **و هو الولی الحمید**[[189]](#footnote-190). و ولایت الهیه مطلقه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از ازل تا ابد ولی والی است |  | بندۀ این ولی ما عالی است |

**مرتبه**- نبوت و رسالت منقسم‌اند بر دو قسم: قسمی متعلق است به تشریع، و این قسم منقطع، زیرا که ختم سبب او غایت کمال است، و زیادت بر کمال نقصان، و قسمی غیر منقطع، و این از عنایت الهی است، و آن اخبار است، از اسماء و صفات الهی، و انوار کشفیه و اسرار غیبیه. و ختم ولایت عامه تابع شرع محمدیه بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عیسی مریم است تا دانی |  | آنکه ختم ولایتش خوانی |

**مرتبه**

روح مطهر محمدی را مظاهر است در عالم و اکمل مظاهر مظهر قطب زمان. قال: رسول الله(ص): **من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة**.

و ولایت منقسم است بر دو قسم: مطلقه و مقیده. اما مطلقه صفت الهیه، و از آن رو که مستند به انبیا و اولیا است مقیده. و ولایت مقیده مقومه به مطلقه، و مطلقه ظاهره به مقیده. هر آینه ولایت انبیا و اولیا جزئیات ولایت مطلقه بود، و نبوت انبیا جزئیات نبوت مطلقه، و نسبت ولایت مقیده با ولایت مطلقه، نسبت نبوت سایر انبیا است با نبوت مطلقۀ محمدیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای امت حضرت محمد |  | اینست نبوت محمد |

**مرتبه**

خاتم ولایت سلالۀ اخلاق خاتم انبیا است، و صورت درجه‌ای از درجات او، و حسنه‌ای از حسناتش، و مظهری از مظاهر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر کاملش چنان دریاب |  | گر بیابی برو به جان دریاب |

**مرتبه**

نبوت مختصه است به ظاهر، کما قال(ع): نحن نحکم بالظاهر. و در دعوت و هدایت و تصرف در خلق، **لانفرق بین احد من رسله**[[190]](#footnote-191) و به مقتضی: **تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض**[[191]](#footnote-192)، در مرتبه‌ای بود به حسب حیطۀ تامه، چون اولوالعزم از مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین- و حیطۀ غیرتامه چون انبیاء بنی‌اسرائیل.

و تمیز میان اولیا به حکم: **والله فضل بعضکم علی بعض**[[192]](#footnote-193)، به قوت و ضعف استعداد، و به قدر معرفت ذات و اتصاف به صفات و تربیت از ارباب و فیوضات از اولی الالباب. و فرق میان عبدالواحد و عبدالاحد فرق است میان واحد واحد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فرقی است لطیف اگر بدانی |  | ذوقی یابی چو خوش بخوانی |

**مرتبه**

نبوت دایره‌ای است تامه، مشتمله بر دوایر متناهیۀ متفاوته در حیطۀ ولایت، انتهای سفر است از خلق به حق، به ازالت تعین از مظاهر و اغیار، و خلاص از قیود و استار، و عبور از منازل و مقامات، و حصول مراتب و درجات، به فناء شاهد در مشهود، و محو عابد در معبود.

**و هوالغفور الودود**[[193]](#footnote-194).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از ولای ولی ولایت جو |  | آن ولایت درین ولایت جو |

رساله مراتب (رساله سوم مراتب رندان)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**الحمد لولی الحمد و به نستعین.**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن از ذوق رند می‌گویم بلکه رند خوشی اگر جوئی |  | رند مستی خوشی همی جویم نعمت‌الله بجو که من اویم |

**مرتبه**

رند شجر طیب الرایحه است از شجر بادیه، و عود را نیز رند می‌گویند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازبوی‌خوش‌رندان‌عالم‌همه‌خوشبوشد |  | عالم‌‌‌همه‌خوشبوشدازبوی‌خوش‌رندان |

بشنو که رند طیب، طیب طینت، طیب الرایحه را رندانه بیان می‌کند و می‌فرماید:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ومن انا ایاها الی حیث لا الی |  | عرجت وعطرت الوجود برجعتی |

یعنی از ابتدای انفصال تا غایت اتصال عروج کردم، بلکه به غایتی که غایت نماند، و آن را غایت الغایات گفته‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در طریق عاشقی رفتم بسی |  | تا بدان غایت که غایت هم نماند |

و بعد از ازالت قیود وجود ممکنه و خیال نعوت حادثه، وجود را به عطر صفات الهیه معطر گردانیده، از برای تطهیر مظاهر ظاهر، از عالم غیب به مشهد شهادت مراجعت نمودم.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در کوی خرابات بسی کوشیدم تا رهبر رندان جهانی باشم |  | تا جمله شراب میکده نوشیدم رندانه قبای عاشقی پوشیدم |

**مرتبه**

نسیۀ رند نقد است و عیش او ارغد و جام قابلیتش مالامال است، و جدول استعدادش از میاه معارف ربانیه مملو، و سخن بعضی رندان از رعونتی خالی نیست، چنانکه گفته‌اند: انا الفاعل فی هذا العالم.

اما ایمای رند واجد **انا الحق** است و رمز رند متمکن: **انا الباقی ببقاء الحق و انا الموجود بوجوده**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رندان سراپردۀ ما مستانند |  | انگشت زنانند و ازین دستانند |

**مرتبه**- زاهد راغب هوا است و عارف طالب لقا. زاهد جام را جوید و رند می. عاقل خود را بیند و عاشق وی. منظور اهل نظر افعال است و مشهود رند فاعل. برّی ماء را به صفت ماء طلبد و بحری ماء را به ماء جوید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رند بجان عاشق رندان بود |  | مرتبۀ عالی رند آن بود |

**مرتبه**

قول رندان آگاه است که عالم جمال الله است، و حق جمیل و محب جمال، و یاری که عالم را به دوستی حق دوست دارد حقیقتاً حق را دوست داشته باشد به دوستی حق، زیرا که جمال صنعت در حقیقت راجعه است باصانع، و هذه مسألة دقیقة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رند دایم جمال دارد دوست |  | همه را بر کمال دارد دوست |

**مرتبه**

بعضی رندان سراپردۀ میخانه عشق، راح روح بخش روح افزا، از جامات افعال نوش کنند، و با شاهدان سرمست مشهد شهادت دست در آغوش.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رندانه مدام جام می نوش کنند |  | چون مست شوند خرد فراموش کنند |

اما بعضی شراب تجلیات از کاسات صفات نوشند و تشریف شریف و خلعت لطیف از جامه خانۀ: **تخلقوا باخلاق الله**، پوشند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذات موصوف در صفت نگرند |  | آن یکی در هزار می‌شمرند |

اما رندان کامل افعال را آثار صفات یابند و صفات را مندرج در سطوت ذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریا و حباب و موج دریاب |  | با ما بنشین خوشی در این آب |

**غزل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مدام همدم جام شراب باشد رند حجاب‌زاهدبیچاره‌زهدوطاعت‌اوست چو رندجام می بی‌حساب می‌نوشد لبش پرآب حیات و نهاده برلب ما بهرطریق که یابد رفیق راه رود به هیچ‌چیز مقید نباشد آن مطلق طریق رندی سید ز نعمت‌الله جو |  | همیشه‌عاشق‌ومست‌وخراب‌ باشد رند ولی به مذهب ما بی‌حجاب باشد رند بنزد عقل کجا در حساب باشد رند نگر چو جام حباب پرآب باشد رند نه ماندۀ سر آب وسراب باشد رند کجا مقید علم و کتاب باشد رند که بی‌خطا رود ودر صواب باشد رند |

**مرتبه**

از صفت واحده جز فعل واحد متصور نیست، اما از فعل واحده آثار کثیره متصور است.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان الذی شاهدته فعل واحد |  | بمفرده لکن بحجب الاکنة |

کتابت فعل واحده است و مکتوب آثار متعدده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بگویم هزار یک سخن است |  | یوسفی را هزار پیرهن است |

**مرتبه**

غایت هر طریقی و نهایت هر سالکی سعادت مواصلت اوست به رب او، و طریق محقق و راه مقلد منبعثانند از اصل واحد، و متناهی به اصل واحد، و طریقان متغایرانند، اما بدایت و نهایت هر دو یکی، همچو صورت‌ها، اما راهی سهلۀ سمحه است و راهی مخوف و پرعقارب وحیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هرراهی که می‌خواهی روان شو |  | درآ در ره رفیق رهروان شو |

**مرتبه**

حروف تهجی اسماء حروف مبسوطه‌اند، و ترکیب کلام از حروف مبسوطه، ولام الف برزخی است جامع میان کاف و میم، و حروف تهجی به ترتیب ابجد، در علم جمل، اصل مراتب آحاد و عشرات و مآت و الوف یکی است تا هزار، و اعداد را بیست مرتبه است و باقی تکرار.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر هزار است وگر هزار هزار |  | اول او یکی بود به شمار |

و اول هر حرفی از حروف تهجی حرفی است از حروف مبسوطه که مسمای آن حرف است، و گفته‌اند حرف هیأتی است که عارضۀ صوت شده، و مسمای الف اول اسم اسم اعظم، ولام اول این اسم اشارت با محو، و لام ثانی اشارت است با محو محو، در کشف هاء هویت که ساریه است در همة موجودات، و وجود مفاض عام است، و آن اخذ وجود است لا بشرط شیئی و لا بشرط لاشیئی. ها اعتبار ذات است به حسب حضور و وجدان. و هو اعتبار ذات است به حسب غیبت و فقدان، و ها با واو که اشارت است به جهات سته هو، و هو به ازالت واوها، و صورت ﻫ دایره‌ای که خط محور در میان درآمده و محیط بشکل قوسین ظاهر گشته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفان چون دم از قدیم زنند |  | های هو را میان دو نیم زنند |

**مرتبه**

جمیع اسماء حق منسوب‌اند به اسم جامع، و او منسوب نیست به اسمی از اسماء. قوله تعالی:

**ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها**[[194]](#footnote-195). و این اشارت است به عظمت و جامعیت اسم اعظم، **هوالله الذی لااله الاهو**[[195]](#footnote-196).

و دانسته‌ای که الفاظ دلالت می‌کند بر معانی، و معانی امور ذهنیه، و صاحب نظری که از مسافت بعیده جسمی را بیند، و ظن او آنکه صخره‌ای است، حکم فرماید بانّه صخرة. و چون قریب شود و حرکت آن مشاهده نماید گوید طیر، و چون تمام نزدیک شود گوید انسان. لاجرم اختلاف اسماء به اختلاف تصورات ذهنیه بود.

معلوم شد که مدلول الفاظ تصورات ذهنیه‌اند نه اعیان خارجیه که اگر لفظ دلالت کند بر وجود خارجی، چون حکیم گوید: العالم قدیم، و مومن فرماید: العالم حادث، لازم آید که عالم قدیم باشد و حادث معاً، و هو محال.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این گفتۀ عاشقانه دریاب از نام و نشان نشان چه پرسی |  | اسرار محققانه دریاب بگذر ز نشان نشانه دریاب |

**مرتبه**

اسماء الهی لایتناهی است و دول اسماء که داخله‌اند در مبدعات ازلی ابدی است، و دول اسمائی که داخله‌اند در آخرت ابدی، و دول اسمائی که داخله‌اند در دنیا نه ازلی است و نه ابدی، و از تناهی دول بعضی اسماء تناهی اسماء و تناهی دول دیگر اسماء لازم نیاید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دولت‌جاویدخواهی‌ملک‌باقی‌راطلب |  | ذوق می‌داری بیارندانه ساقی را طلب |

از تصنیف و تألیف ربانی، حروف علمیه را طلب ابراز کلمات اسمائیه و حقایق کونیه است، و مادۀ این تألیف نفس رحمانی است که خزانۀ جامعۀ ام‌الکتاب است، فافهم.

**مرتبه**- مراتب عالم کبیر مخارج صورت حضرت الهی است، و صورت حضرت الهی نامتناهی، لاجرم از نتیجۀ صورت الهی صور و کلمات لایتناهی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب که عارفانه گفتیم |  | درّی است محققانه سفتیم |

**مرتبه**

در هر نفسی امداد تجلیات حق واصل می‌شود به عالم، و در تحقیق تجلی واحد است که به حسب قوابل و استعداد تعینات که مراتب کلیه‌اند ظاهر می‌گردد.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در جملّۀ مرتبه برآید وین طرفه که این همه مراتب |  | در مرتبه‌ها همه نماید در وحدت او نمی‌فزاید |

**مرتبه**

وجود مفاض عام کتاب کبیر است و علم الهیه حقیقت مجردۀ کلیه، و امتیاز علم حق از غیب مطلق به تعین مرتبه است از حیثیت تسمیه، و علم کاشف امور است، و غیب مطلق مقدس از تعین و مرتبه، لااسم له و لا نعت له و لا صفة له الا بحسب المظاهر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک وجود است و مظاهر بی‌شمار |  | آن یکی را در مظاهر می‌شمار |

**مرتبه**

وجود حلال مطلق است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر قوابل در خزانۀ جود |  | بگشودند و یافتند وجود |

و حرام مطلق احاطه است به کنه حق و مشاهدۀ او، هم چنانکه شهود ذات او بذات او.

**مصراع**: که شناسد ترا چنانکه توئی.

قال رسول الله -صلی الله علیه و آله : ان الله غیور و من غیرته حرم الفواحش ما ظهر منها و ما بطن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز‌غیرت‌من‌نمی‌خواهم‌که‌غیری‌روی‌تو‌بیند |  | مراخودرشک‌می‌آید‌که‌این‌گل‌دیگری‌چیند |

**مرتبه**

حق اظهر اشیاء است به حسب انیت، و اخفی به حسب حقیقت.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سبحان من اظهر ناسوته ثم بدافی خلقه ظاهرا |  | سرسنا لاهوته الثاقب فی صورة الآکل و الشارب |

لاجرم معرفت حق اسهل معارف باشد و اشکل معارف.

**نظم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن حقیقت که اول همه اوست |  | مشکل حل و حل مشکل ما است |

**مرتبه**

غنا را مراتب اربعه است ظاهره و باطنه.

اما ظاهره محل حکم او دار دنیا و مادۀ او اطعمۀ دنیا ویه، اما مرتبۀ باطنه غنای نفسی است، و غنای نفسی منقسم است بر قسمین، و موقوف است به این جهان، و این غنای اهل نفوسی است که متمکنه‌اند از تصرف در موجودات به اسرار اسماء و حروف و توجهات باطنه و تعلم به کیمیا و تسخیرات، و قسمی غیر مقید است به موطنی و حالی چون حال: الواثق بالله و المتوکل علی الله، که با وجود تمکن از تصرف تارک تصرفند، و قسمی جامع سایر اقسام مذکوره‌اند.

وهر مرتبه‌ای از مراتب فقر، در مقابلۀ مرتبه‌ای از مراتب مذکورۀ غنا است، و فقر جامع صحیح نیست الا انسان کامل را، و فقر تام مثمر غنای تام است.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و تممتها بالفقر لکن بوصفه |  | غنیت و القیت افتقاری وثروتی |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش‌فقرتمامی‌وفقیری‌بکمال‌است |  | لب‌تشنه ‌نماید بتو و عین ‌زلال است |

**مرتبه**

جمعیت رندان رفع مباینت است و اسقاط اضافات و ابراز شهود حق، و صباحی که شمس حقیقت حق از غیوم شام بشریت و کسوف محاق خلقیت طلوع کند و متجلی گردد، احکام ضلالات متکثره و مراتب اسمائیۀ متعدده مستور و مخفی شوند.

رند سرمست جام را عین می‌یابد و خود را آن وی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می جام ‌می است و جام می می |  | نازک سخن خوشی است هی هی |

**مرتبه**

اول اسم هر حرفی مسمای آن اسم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مکتب ‌ما هجی‌ چنین می‌خوانند |  | طفلان ‌همه حرف را چنان می‌دانند |

و نزد علمای علم حروف، حروف یا منفصله یا متصله است. چنانکه در رسالۀ دیگر گفته شده، و ماهیت بی‌قید وجود و لوازم حرف غیبیه گفته‌اند، و ماهیت با لوازم بی‌اعتبار وجود کلمۀ غیبیه، و ماهیت با وجود بی‌لوازم حرف وجودیه، و ماهیت با وجود و لوازم کلیه کلمۀ وجودیه، و کلام حق عبارت است از تجلی که حاصل شده از تعلق ارادت و قدرت از برای اظهار آنچه در غیب است.

قال الله تعالی: **انما امره اذا ارد شیئا ان یقول له کن فیکون**[[196]](#footnote-197).

و سمع حق عبارت است از تجلی حق به علم حق، که متعلق است به حقیقت کلام ذاتی در مقام جمع‌الجمع و به کلام اعیانی در مقام جمع و تفصیل، ظاهراً و باطناً از غیر شهود. و بصر حق عبارت است از تجلی حق و تعلق علم او به حقایق به طریق شهود: سبحان من تجلی فی کلامه علی خلقه و هم لایعلمون، و مجموع عالم کلمات الله‌اند و اصل همه کلمة واحده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این یک کلمه اگر بدانی |  | مجموع کلام او بخوانی |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کلامی ‌نازل من فوق عرشی |  | الی لوح الوجود الکایناتی |

**مرتبه**

قرآن مجید مجدد الانزال است بر قلوب تالین، و از تجدید نزول قرآن از حضرت حکیم قدیم مجید، قلوب تالین در حالت تلاوت، عرش استوای قرآن است.

و از سیدالطایفة جنید -قدس سره- سئوال کردند از معروف و عارف، فرمود: **لون الماء لون انائه**، و اگر عارفی سئوال کند از قرآن و ازدلی که قرآن منزل است بر وی، مسئول جواب گوید مثل جوابی که شیخ گفت:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب در هر قدح که جا گیرد |  | در زمان رنگ آن انا گیرد |

و غواصی که در این بحر جامع غوطه خورد، و از اصداف عباراتش لآلی معانی بدست آورد، عرایس اعتقادات را بحلی تجلیات آن متحلی گرداند،و اگردر این بحر عمیق در یتیم بیابد، با ذهب نبوت منضم گرداند و در گوش ولایت کشد.

**نظم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه قرآن بدین نمط خواند |  | حافظی باشد او و خوش خواند |

**مرتبه**

منازل اولیاءالله بر دو نوع است: حسیه و معنویه.

اما حسیه در جنت افعالیه صد درجه دارد، و در دنیا صد، و هر منزلی از منازل حسیة دنیاویه و اخراویه متضمن منازل کثیره است، اما منازل معنویه در معارف الهیه دویست هزار و چهل و هشت هزار است و این سلطنت از خصایص امت مرحومه است، و در هر منزلی نزلی است و هر نزلی را ذوقی و هر ذوقی را وصفی خاص. یعرفه من ذاقه.

و این عددمنحصر است در مقامات اربعه: مقام علم لدنی و علم نور و علم جمع و تفرقه و علم کتاب الهیه. بعضی از اهل الله بعضی منازل قطع کرده‌اند، لاجرم بعضی مقامات یافته‌اند، وبعضی مجموع منازل طی فرموده‌اند و مالک ممالک مقامات اربعه‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم این عالمان چنین باشد |  | حاصل عمرشان همین باشد |

**مرتبه**

رند مست در غلوای[[197]](#footnote-198) سکر ساقی را به ساقی مشاهده نماید و باقی را به باقی.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رایت‌الله فی عینی بعینه |  | و عینی عینه فانظر بعینه |

اما درحالت سرخوشی، اسماء الهیه را در اعیان ثابته که صور اسماء الهیه‌اند مطالعه فرماید، و اعیان را در ارواح و ارواح را در اشباح. گاه مجموعۀ اسماء به اسم جامع خواند و گاه اسم جامع را به تفصیل اسماء تکرار نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع و تفصیل این چنین داند |  | سخن ما بذوق می‌خواند |

**مرتبه**

در مملکت کثرت تفرقه و پریشانی است، و در ولایت وحدت جمعیت و شادمانی، در تفرقه محجوبی از حق به خلق، و در مقام جمع از خلق به حق.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تسترت عن دهری بظل جناحه ولو تسال الایام ما اسمی مادرت |  | فعینی تری دهری و لیس ترانی و این مکانی ما ادر این مکانی |

اما در مقام جمع الجمع به حق از خلق غافل نمانی و به خلق از حق در حجاب نباشی. عاقل مخمور خدا را به خود بشناسد، و عاشق سرمست خود را به خدا، و محقق خدا را به خدا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از بهر خدا بیا و یک دم بخود آ |  | بشناس خدائی، خدا را، بخدا |

در مقام تفرقه اثبات خلق است و در مقام جمع نفی خلق و در جمع الجمع اثبات حق است به حق.

**مرتبه**

دائرۀ ولایت به مثل خطی است مستدیر، مؤلف از نقاط وجودات اولیا، و کون جامع حایز مجموع مراتب و مقید بهیچ مرتبه و اسمی و صفتی نه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامع مجموع مراتب وی است |  | ملتفت مرتبۀ خود کی است |

و فانی فی الحق و باقی بالحق را ولی خوانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانی لایزالی و باقی لم یزل |  | هستندونیستندوسخنگوی وابکمند |

**مرتبه**

بعضی ازجام حباب آب نوشند و مستانه گویند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامات حباب عین آبند |  | بر آب حجاب اگر نمایند |

و بعضی فرمایند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ‌کاسه و کوزه چو بشکستیم ما |  | در میان آب بنشستیم ما |

**مرتبه**

علم یا متعلق است به حق یا به غیر حق، اما متعلق بحق یا متعلق است از حیثیت اعتبار غنای حق از تعلق به غیر از آن رو که غیر است، یا متعلق است از حیثیت او به غیر، یا از حیثیت معقولیت جامعه میان امرین، یا از حیثیت نسبت اطلاق از تقید به اطلاق و از مجموع قید و حصر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باین ترتیب آن هر پنج دریاب |  | اگر دریافتی پنج گنج دریاب |

**مرتبه**

قال الله تعالی: **ان اکرمکم عندالله اتقاکم**[[198]](#footnote-199). متقی آن است که حق تعالی را وقایت گرداند در ذات و صفات و افعالش، تا مستور ماند ذات و صفات و افعال متقی در ذات و صفات و افعال حق- لاجرم به مقتضای کنت سمعه و بصره که نتیجۀ قرب نوافل است عبد باطن باشد و حق ظاهر، و این عبدالله اعظم بنی آدم است به منزلت عندالله، و احق است به معرفت، بلکه در عین معرفت کبری است، و عندنا اقوا است در ظهور قدرت تامه از خرق عادت و اظهار کرامت، زیرا که سمع و بصر و ید او حق است.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سمع و بصرو لسان و دست و پایم |  | چون حق باشد بغیر او چون پایم |

اما به حکم حدیث نتیجۀ قرب فرایض، چون بنده سمع و بصر حق باشد، حق باطن بود و عبد ظاهر، چه هویت حق است که مندرجه است در صورت این بندۀ کامل و هر آینه عالم این معنی ممتاز بود از غیر عالم.

قال الله تعالی: قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون انما یتذکر اولوالالباب[[199]](#footnote-200).

**نظم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محبانه بیا محبوب دریاب سوی الله درسرایت گر بیابی |  | اگر تو طالبی مطلوب دریاب چو فراشان بکش جاروب دریاب |

طالبی که با همه مطلوب را مشاهده فرماید، بلکه محبی که همه را محبوب مطالعه نماید، مساوی نباشد با نابینائی که دیدۀ رمد دیدۀ او به غطاء بشریت و سبل وجوهات امکانیه محجوب بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یک بیناست وین یکی نابینا |  | نابینائی کجا بود چون بینا |

شتان بین محمد و محمدی. فافهم.

**مرتبه**

محب صورت محبوب است و محبوب روح محب، و نسبت محبوب با محب نسبت روح جزوی است با بدن خود، و روح جزوی مدبر صورت معینه است، و حق مدبر عالم، کما قال: **مدبر الامر من السماء الی الارض**[[200]](#footnote-201).

و عالم باسره عبارت است از اسم الظاهر، و من حیث المعنی و الحقیقة روح، و این روح عبارت است از اسم الباطن، لاجرم همه حق باشند و بر حق باشند و از حق باشند.

قوله تعالی: والله یقول الحق و هو یهدی السبیل[[201]](#footnote-202).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قول ما حق است و ازحق می‌شنو |  | گه مقیدگاه مطلق می‌شنو |

حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر از باطل و شنو از حق |  | از سر صدق خوش بگو صدق |

**مرتبه**

مستدل حق را به استدلال جوید و محقق حق را به حق.

عاقل آیت: سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم[[202]](#footnote-203) خواند، و صدیق تفسیر: اولم یکف بربک انه علی کل شیی شهید[[203]](#footnote-204) نیکو داند. حکیم به معرفت عرضیات عارف است، و عارف از معرفت ذاتیات واقف. او از لازم به ملزوم رود و این از ملزوم به لازم آید. بعضی به علم نظری فکری عالم‌اند، و بعضی به علم صحیح و کشف صریح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفان چون بر آب بنشینند ثمرات بهشت روحانی |  | عین ما را به عین ما بینند از درخت وجود ما چینند |

**مرتبه**

روح از آن رو که جوهر مجرده است و متعلق به بدن، به تعلق تدبر و تصرف، مغایر بدن است، و قایم است بنفسه، و غیر محتاج به بدن در بقاء و قوام، اما از آن جهت که بدن صورت و مظهر کمالات او است در عالم شهادت.

**مصراع**: محتاج بود بمظهر خویش.

و نزد اهل نظر روح ساری است در بدن به سریان حلول و اتحاد، و اما نزد اهل‌الله ساری است در بدن به سریان حق درجمیع موجودات، و عارفی که تحقق یافته باشد به اشیاء، به کیفیت ظهور حق در اشیاء، داند که از کدام وجه مغایرند و از کدام وجه عین، و روح رب بدن خود است و بدن مربوب و عالم مربوب است و حق رب العالمین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رب و مربوب اگر چنین دانی |  | سخن ما بذوق خوش خوانی |

**مرتبه**

قدم را مراتب است، و مجموع مراتب در وجود مساوی‌اند اما عقل استیثار می‌کند، بعضی به بعضی قدیم و اقدم می‌گردد، هم چنانکه ترتیب بعضی اسماء بر بعضی، و ممکن نیست که شیی مرید باشد الا بعد از آنکه عالم بود، و عالم نتواند بود الا حی، و جمیع اسماء و صفات الهیه مستنده‌اند به حضرت ذات، و ذات را مقام اقدم است از حیثیت مرتبۀ احدیت، اگرچه اسماء و صفات الهیه قدیمه‌اند. فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشناس وجود را عدم هم |  | دریاب مراتب قدم هم |

**مرتبه**

متحرک نشود شیئی از موجودات عینیه الا به تحرک اعیان علمیه، و حرکت اعیان علمیه از اسماء الهیه، و اسماء الهی بر صراط مستقیم، و چون رب تجلی فرماید در حضرت عینیه، به تجلی خاص از حضرت خاصه ظاهر شود اثر آن تجلی در صورت اسمی که عین ثابته است، بعد از آن در صورت روحیه، بعد از آن در صورت نفسیه، بعد از آن در صورت حسیه. لاجرم حرکات مجموع عالم جبریه بود، و حرکت وجود ارادیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم بجبر گردانند |  | نکته‌ای نازکست اگر دانند |

**مرتبه**

اسماء الهی من حیث الوجود و احدیت ذات عین مسمی‌اند و مسمی عین هویت حق، و به اعتبار کثرت غیر، و هویت ساریه است در جمیع موجودات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه از جود او بود موجود |  | بلکه جود وجود اوست وجود |

**مرتبه**

وجودعالم به تجلی وجودی حقانی است در مرایای اعیان ثابته، و وجود اعیان به غیر تجلی وجودی محال، لاجرم تجلی وجودی ظاهر گشته در اعیان عالم.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌تجلیّ‌وجود‌اووجودی‌هست‌نیست مجلس‌عشق‌است‌وماسرمست‌وساقی‌درنظر |  | بلکه ‌بی‌جود وجودش‌هیچ ‌بودی ‌هست ‌نیست خوش‌ترازاین‌قول‌ماگفت‌وشنودی‌هست‌نیست |

**مرتبه**

وجود کثرت اسمائیه عین ذات الهیه است، ظاهره به حسب شئون، و مختلفه به صور اعیان ثابته، و ذات واحده، و کثرت اسماء به صفات و صفات نسب، و نسب معقوله، و امور عدمیه به نسبت باخارج، اگر چه وجودیه‌اند در عقل، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب که قول نازکانست |  | یابندة قول نازک آنست |

**مرتبه**

دایره عبارت است از خطی مستدیر، مولف از نقاط متواصله، هرگاه که خط محور در میان محیط درآید، قوسین رو نماید، عاقل بحرین وجوب و امکان اعتبار فرماید. اما سالکی که به مقتضای: التوحید اسقاط الاضافات اضافت وجودبا امکان که عدمیه است طرح کند، دولت معنی **فکان قاب قوسین**[[204]](#footnote-205) دریابد، و اگر اضافت وجود به واجب از حیثیت مغایرت زایل شود به تحقیق **اوادنی**[[205]](#footnote-206) تحقق یابد.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازلش با ابد درآمیزد اسم و رسمش همه شود فانی |  | از ره شرک نیک برخیزد موج با بحر چون درآمیزد |

**مرتبه**

غایت سیر معنوی وجودی که صادر گشته از غیب هویت در مراتب کلیه عرش است، که محیط است بر جمیع اجسام محسوسه. اما حکم عام وجودی بعد از ظهور در مراتب اربعۀ کلیه مفصل می‌شود در مراتب تفصیلیه، و نور وجود محض منبسط است بر ممکنات موجوده، کما اخبر سبحانه و تعالی: **الله نور السماوات و الارض**[[206]](#footnote-207).

آنگاه ذکر مراتب ظهور و امثلة مواد فرمود: **مثل نوره کمشکوة فیها مصباح**[[207]](#footnote-208).

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور چشم است و در نظر داریم نور چشم است و در نظر پیدا است همه عالم منور است از وی |  | از مراتب همه خبر داریم نظری کن به بین که او با ما است خواه جامش شمار و خواهی می |

**مرتبه**

عوام مؤمنین بر جادۀ شریعت مصطفویه راه روند، و خواص به شریعت غراء و بر طریق طریقة احمدیه طارقند، و خاص الخاص جامع الطریقین‌اند، و محقق به حقیقت محمدیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی ‌جسم ‌دارد و این جان |  | وان دگر جسم و جان و هم جانان |

**مرتبه**

ان للدنیا ابناء و للآخرة ابناء و للمجموع ابناء، فالسعید من جمع بین البنونین، و هو الوارث المکمل من اولاد آدم. بعضی میراث صوری یافته‌اند و بعضی میراث معنوی، بعضی میراث صورت و معنی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم او اکمل اولاد اوست |  | این چنین میراث اگر یابی نکوست |

**مرتبه**

مرایا متنوعند و تمثال متنوع می‌نماید، لاجرم نمایندۀ واحده از حیثیت ظهور متنوع بود و تعدد ارواح به تعدد اشباح است و تعدد اعیان به تعدد ارواح، و تعدد اسماء به تعدد اعیان، و هر آینه تعدد و تکثر مرایا به تعین و تشخص تواند بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کثرت اینجا اعتباری گفته‌اند |  | با شما و ما بیاری گفته‌اند |

اما اگر در جوهر مرایا نگرند:

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله آئینه یک حدید بود آینه روشن است نزدیک آ |  | خواه عتیق است و خواه جدید بود کور ازین رمز ما بعید بود |

در اشباح و ارواح و اعیان و اسماء کثرت است من وجه و وحدت من وجه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذات او واحد علی الاطلاق |  | خواه جفتش شمار و خواهی طاق |

**مرتبه**

بنی آدم در استقامت بر اقسام سبعه‌اند: یا مستقیم‌اند به قول، یا مستقیم‌اند به فعل، یا مستقیم‌اند به قلب، یا مستقیم‌اند به قول و فعل به غیر قلب، یا مستقیم‌اند به فعل و قلب به غیر قول، یا مستقیم‌اند به قول و قلب به غیر فعل، یا مستقیم‌اند قولا و فعلا و حالا، کما قال الله تعالی: **فاستقم کما امرت**[[208]](#footnote-209)، المراد المراقبة لله فی تلوینه.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| المستقیم الذی قامت قیامته ولا یصرفه عن امر خالقه |  | من غیر موت ولا یدری به احد من الخلایق لااهل ولا ولد |

**مرتبه**

امداد و تجلیات حق واصل می‌شود به عالم در هر نفسی، و در تحقیق اتم، تجلی واحد است که به حسب قوابل ومراتب استعدادات تعینات ظاهر می‌گردد، و نعوت مختلفه و صفات متعدده می‌نماید.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بصد آینه نماید رو می‌نماید تعددی ورنه |  | در حقیقت ‌یکی است او صد نیست نزد یاران تعددی خود نیست |

و سالک را در هر زمانی یا تفرقه بر او غالب است یا جمع وحدانی النعت. اگر در حال تفرقه یعنی در وقت عدم خلو باطن سالک از احکام کونیه و شوایب تعلقات ممکنه، حق تجلی فرماید، آن تجلی متلبس شود به حکم صفتی که حاکمه باشد بر دل و منصبغ گردد به حکم کثرتی که مستولیه بود بروی و آن حکم ساری شود در سایر صفات نفسانیه و قوای بدنیه، و در هر چه ظاهر شود از سالک از آثار و اعمال و اولاد و اقوال. قال رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- الولد سرابیه و الرضاع یغیر الطباع.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در عین تو او چو خود نماید گرنیک و بد است ازتوبرتست |  | حالی بصفات تو برآید آن نور تو را بتو نماید |

اگر حق تعالی به امر ارادیۀ ذاتیه بوحدت احدیات که حاصله‌اند از احدیت اصلیه در جمیع مراتب، بر قلب وحدانی النعت که مرآتی است مصقوله از رین اکوان و شین تعلقات امکان تجلی فرماید، دل حکم آن تجلی گیرد، و منصبغ شود به انصباغی که موجب اضمحلال احکام کثرت بود.

و تجلی اسمائی یا به حسب مرتبۀ اسم الظاهر بود، یا به حسب مرتبۀ اسم الباطن، یا به حسب مرتبۀ اسم جامع. اگر مختص به اسم الظاهر بود مفید توحید باشد در مرتبۀ طبیعت و در قوای حسیه و خیالیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم زهد مهره بر چیند |  | هر چه بیند همه خدا بیند |

و اگر مختص بود به اسم الباطن افادۀ معرفت احدیت وجود کند، و نفی وجود از غیر حق، و سر توحید ظاهر شود در مرتبۀ عقلیه و اعراض از موجودات محسوسه و اجتناب از کثرت احکام ظاهره.

و اگر مختص به اسم جامع باشد ادراک مدرک از حیثیت مرتبۀ وسطی بود که جامعۀ غیب و شهادت است، لاجرم مشرف مشرف گردد به استشراف بر طرفین، و فایز بجمع میان حسنین. و علو توحید به حسب نسب اسما مرتبۀ صفات روحانیه است و دنو توحید در مراتب طبیعت. اما چون اشعۀ شمس ذات که سبحات وجه اشارت بر آنست شارق شود:

**مصراع**: آتش غیرت او غیر بسوزد بتمام.

و در این مقام، که قیامت کبری است، لسان حق گوید: **لمن الملک الیوم**[[209]](#footnote-210) و چون نسبت کونیه زایل شده و کثرت خلقیه در خلف حجاب غیب رب العالمین مستور گشته، حق جواب حق فرماید: **لله الواحد القهار**[[210]](#footnote-211)، و در آن حال لسان مرتبۀ الله گوید: **الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی**[[211]](#footnote-212)، و رسول خدا گوید: ان الله قال علی لسان عبده سمع الله لمن حمده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از حق ‌بشنوکه ‌ما ز حق ‌می‌گوئیم |  | حقیم و مدام حق بحق می‌جوئیم |

**مرتبه**

حقیقت حق عبارت است از صورت علم حق به ذات حق از حیثیت تعین حق در تعقل حق و علم و عالم و معلوم و صفیۀ ذاتیه، و ذات او متعینه است به نسبت با ظهور او در متعینات، اما من حیث هوهو غیر متعین، و حکم بر او به تعین بواسطه قصور ادراک مدرک است که ادراک نمی‌کند حق را الا در مظاهر، اعم از آنکه مظهور را عین ظاهر داند یا غیر، و حقیقت خلق عبارت است از صورت علم رب او به او، و این علم ذاتیة الفقر مثمر غنا است. فافهم.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فقری که ازو غنای مطلق آید من فقر همی جویم‌وآن خواجه غنا |  | گر زانکه بجان طلب کنی می‌شاید از خواجه و من فقر و غنا می‌زاید |

مرتبه- ثمرۀ تنزیه عقلی تمیز حق است از غیر حق به صفات سلبیه، و ثمرات تنزیهات شرعیه نفی تعدد وجودی است و اشتراک در مرتبۀ الوهیت، و ثمرۀ تنزیه کشفی نفی غیر حق است با نفی تعقل کمالی که مضاف گردانند به حق به اثبات مثبت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گهی تنزیه و گه تشبیه می‌کن |  | وزین تنزیه هم تنزیه می‌کن |

**مرتبه**

حاکم عادل کامل حکم نفرماید بر محکوم علیه الا بقدر قابلیت او، مثلا مریضی مرض خود به عرض حکیم رساند و آن حکیم رحیم بعد از تعلق او به معلوم می‌خواهد که آن الم از سقیم زایل شود، حکم می‌فرماید، و حکم او تابع ارادت اوست وارادتش تابع علم و علمش تابع معلوم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حکم خود برخویشتن‌خودکرده‌ای |  | گرهمه نیک است یا بد کرده‌ای |

**مرتبه**

بعضی عرفا فرموده‌اند که مرآت را در نماینده اثری است، نعم این قول صحیح است، اما من وجه لامطلقا، زیرا که اثر مرآت وقتی صحیح بودی که در حقیقت منطبع اثر نمودی و آن غیر واقع است.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یاری که بذوق این سخن برخواند آئینه اگر چه می‌نماید تمثال |  | معنی کلام عارفان را داند در ذات نماینده اثر نتواند |

و اثر آئینه در نماینده از حیثیت ادراک قاصرالمعرفت است از حقیقت منطبع، زیرا که مدرک ناقص ادراک نمی‌کند مطلوب را الا در مرآت، و آئینه محل حقیقت نماینده نیست، بلکه محل تمثال و محل بعضی ظهورات او است، و نسبتی است مضاف به منطبع از حیثیت انطباع صورت او در آینه، وتجلیات ذاتیه که مقصود کلیه بود نه در مظهر تواند بود و نه در مرآت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه مرتبه و نه مظهر و نه مرآت |  | آنجا نبود اسم، کدام است صفات |

و این تجلی ذاتیۀ برقیه حاصل محققی است که تمام فارغ بود از اوصاف و احوال و احکام وجوبیۀ اسمائیه و امکانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فارغ البال این چنین باشد |  | فارغ از قید کفر و دین باشد |

و این فراغ مطلقاً مغایر اطلاق حق نیست، اما بارقه‌ای است که می‌نماید و نمی‌پاید، کما قال نبینا(ص): **لی مع الله وقت**، الحدیث، و سبب عدم دوام این تجلی حکم جمعیت حقیقت انسانیه است.

و وراثت این تجلی ذاتیه در آن لمحه اوصاف کمال و علوم نامتناهی است. من ذاقه یعرفه. و این مشهد: **العلماء ورثة الانبیاء** است.

**مصراع**: اگر معلوم گردانی بدانی، سر قول(ع): **کان الله ولم یکن معه شیی**، و سر قوله تعالی: **و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر**[[212]](#footnote-213).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دو عالم فدای آن دم باد |  | هرکه این دم نیافت در غم باد |

**مرتبه**

سالک صاحب معراج بود و سلوک او عروج، و هر فردی به اسمی عروج کند و انسان کامل به اسم اعظم.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رهروو میر ما خلیل‌الله جمع‌کن‌همرهان و خوش می‌گو |  | در همه راه با همه همراه وحده لا اله الا الله |

تعلق علم به معلومات به حسب اقتضای حقایق معلومات است، و حقایق معلومات بر نحوین، یکی تعقل معقولات است از حیثیت استهلاک کثرت معلومات در وحدت حق، و آن تعقل مفصل است در مجمل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک دانه بکار و تاابد بردارش |  | تخمی است نکوتوهم نکو می‌کارش |

وجهی دیگر تعقل احکام وحدت است در کثرت، و آن وجود واحد است در صور متعقلات متعدده، و این عکس استهلاک کثرت است در وحدت، و محقق از حیثیت اطلاق و احاطت حق را متعین به وصفی ومسمی به اسمی نخواند، و نسبت اقتضاء بحق از نسبت لا اقتضاء اولی نداند.

و اقتضای ذاتی او را مراتب ثلاثه است. مرتبه اولش موقوف نیست به شرطی یا موجبی که سبب تعین او باشد، و حکم مرتبۀ ثانیه موقوف است بر شرط واحد، و حکم مرتبۀ ثالثه بر شروط و اسباب و وسایط، اقتضاء ذاتی واحد و مراتب متعدد، و مراتب عبارت است از تعینات کلیه، و اقتضای اول فیض ذاتی است که متعقل نیست در مقابلۀ قابل، و حکم ثانی مشروط به شرط واحد، و آن عقل اول است و حکم اقتضاء از حیثیت مرتبه ثالثه که ظهور اثر اوست موقوف است بر شروط شیی کیانی، و اقتضاء حقیقت واحده و او را مراتب ثلاثه.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در جمله مراتبش توان یافت |  | هرکس که بیافت آن چنان یافت |

**مرتبه**

اختلاف حکم به اختلاف حال حاکم است و محکوم، یا هر دو ثابت یا هر دو مختلف. اگر حاکم ثابت بود حکم او ثابت و اگر منقلب الاحوال حکم او منقلب بود چون او، و اگر احوال محکوم متنوع باشد به حسب تلبس او حکم جاری گردد بر وی، و اگر از شأن محکوم ثبات بود حکم بر وتیرۀ واحده، هم چنانکه علم تابع معلوم است، چه علم از وجود منفک نتواند بود.

و تفاوت علم به حسب تفاوت وجود است و قابل بوجه اتم علم او اتم، و نقص علم بمقدار قبول ناقص و غلبۀ احکام امکان بر احکام وجوب.

و این اذواق مختصه است، به خصوص مقام کمال. اما لسان عموم از اذواق مقیدۀ حاصلۀ ارباب مقامات مخصوصه است که مستندند به اسمی یا صفتی از اسماء و صفات الهیه.

و هر مدرکی که انسان ادراک آن کند به علم نظری یا کشفی یا حسی یا خیالی بقدر قوت ادراک مدرک بود، و بعد از کشف غطاء صورت و معنی، اطلاع بر ذاتیات و لوازم کلیۀ اشیاء حاصل گردد.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون ‌برسی ‌به‌ بحر ماواقف‌حال‌ماشوی موج‌وحباب‌رابمان‌آب‌چوتشنگان‌بخور |  | تا نرسی‌چو ما بماعارف‌ماکجاشوی تاکه‌بعین‌ماچوماواصل عین ما شوی |

**مرتبه**

احدیت الهیه به اصطلاح اهل‌الله مقام جمع وجود است، و احدیت مسمی الله گفته‌اند که عبارت است از بودن مجموع اسماء الهی که ارباب متعینه‌اند بالقوه در ذات الهیه و احدیت الهیه مغایر احدیت ذات است، زیرا که احدیت جمع مسما است به واحدیت، واحدیت ذات به جمع الجمع، و جمیع اسماء و صفات در احدیت ذات مستهلکه اند.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم‌وصفت و مظاهر و مظهرکو معشوقه و عشق و عاشق آنجا نبود |  | خودنام و نشان باطن و ظاهر کو منظور کجا نظر کجا ناظر کو |

**مرتبه**

مراتب کلیه شش است و مجلی پنج:

1. وحدت جمع است، و مقام اوادنی و طامة الکبری و حقیقةالحقایق و غایةالغایات گفته‌اند.
2. برزخیت اولی و مجمع‌البحرین و مقام قاب قوسین و حضرت الهیه فرموده‌اند.
3. عالم جبروت.
4. ملکوت.
5. ملک.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجلی پنج است وشش مراتب |  | نیکو مجلی و خوش مراتب |

مرتبۀ اولی مرتبۀ احدیت، ثانیه مرتبه الهیت، ثالثه مرتبۀ ارواح مجرده، رابعه مرتبۀ ملکوت، خامسه مرتبۀ ملک، سادسه مرتبۀ کون جامع که مجمع مراتب و مظهر مجموع مظاهر و مرآت حضرتین است، و ذات احدیت مجلی غیر نیست وحق از احدیت ذات تجلی نفرماید الا بر انسان کامل.

**مرتبه**

بعد از رفع استار وکشف اسرار و ظهور انوار، سالک را معلوم شود که واحدی درواحدی تجلی فرموده و وجوه متعددۀ اعتباریه از عین واحده به عین واحده نموده، و انشاء عدد به تکرار واحد است، و ظهور واحد به اظهار عدد، و عدد به حسب وجود واحد، و من حیث الظهور متعدد، و کثرت ظاهره راجعه‌اند با واحد حقیقی.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مقصود ازین سخن اگر دریابی از جام حباب می‌خوری آب ولی |  | هر چند که قطره‌ای ولی دریابی خوش باشد اگر بذوق ما دریابی |

**مرتبه**

وجود ساری است در مخلوقات و مبدعات، و حق عین وجود و به ذات محیط بر اشیاء، و اشیاء که صور حضرت اویند محافظت می‌فرماید از انعدام، و چون حق علیم است بر اشیاء و حفیظ، ظاهر نشود صورتی به غیر صورت او، بلکه صورتی غیر صورت او محال بود، و حقا که حق مشاهد حقیقی است از هر شاهدی و مشهود حقیقی از هر مشهودی، و عالم که انسان کبیر است از آن رو که عالم است صورت او است، و وجود واجب الوجود روح او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم همه صورت است واو جان |  | خواهی تبریز و خواه او جان[[213]](#footnote-214) |

**مرتبه**

حروف اصلیۀ الهیه عبارت است از تعقلات حق اشیاء را از حیثیت کینونت اشیاء در وحدانیت او، و حروف اصلیه مفاتیح اول‌اند که معبراند به مفاتیح‌الغیب و اسماء ذاتیه و امهات شئون اصلیه، و ماهیات از لوازم امهات شئون اصلیه‌اند، و تعقل ثانی تعقل ماهیات است در عرصۀ علم ذاتی از حیثیت امتیاز نسبی.

و اکابر و اشراف از محققین و حکما تعقل ماهیات را حضرت ارتسام گفته‌اند، و فرق است میان ذوق حکیم و محقق در این مسأله، زیرا که ارتسام نزد محقق وصف علم است از حیثیت امتیاز نسبی از ذات، نه وصف ذات من حیث هی هی، و نه وصف علم از آن رو که عین ذات است.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب تو این قول حکیمانۀ ما زین ‌پس‌من‌و رندی‌و خرابات مغان |  | آنگه بخرام سوی میخانۀ ما رندانه شنو گفتۀ مستانه ما |

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامی بستان بذوق و می نوش با ذوق درآ و ذوق می‌جو علمی که بذوق حاصل ما است |  | ور بتوانی ز عقل می‌پوش خوش گفتۀ اهل ذوق می‌گو از ما بطلب که در دل ما است |

**مرتبه**

ابتدای هر تجلی ذوق آن تجلی است، و تجلیات لایتناهی است، و هر تجلی مستلزم علمی و هر علمی مستلزم ذوقی باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم ذوق را نهایت نیست |  | ابتدا دارد او و غایت نیست |

و تجلی الهی یا در صورت است یا در معنی، و ذوق مختلف به اختلاف تجلی، و اگر تجلی در صورت بود منتج ذوق خیالی است، و اگر در معنی باشد مقید ذوق عقلی، و اثر ذوق خیالی در نفس بود و اثر ذوق عقلی در دل، و اعطای حکم اثر ذوق نفسی مجاهدات بدنیه است، و اعطای حکم اثر ذوق عقلی ریاضات نفسیه و تهذیب اخلاق و تبدیل اوصاف، و ریاضت متضمن مجاهده است و مجاهده متضمن ریاضت نیست، و ریاضت در حکم اتم است از مجاهده.

قال رسول الله(ص): **بعثت لاتمم مکارم الاخلاق**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلقی به کمال حاصلت باد |  | پیوسته حبیب واصلت باد |

**مرتبه**

بعضی مرایا منورالذات و مظاهر مظهر الصفات معصوم و محفوظ‌اند، و گردتراب امکانیه و زنگ کثرت خلقیه بر ذیل عصمت و وجه طهارت ایشان ننشسته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون‌صفائی خوش‌به‌غایت باشدش |  | صیقل و سوهان چه حاجت باشدش |

اما اگر غبار اغیار و علایق خلایق گرد او برآمده باشد، و آینۀ قلبش به کدورت عصیان مکدر، سوهان مجاهده و صیقل ریاضت باید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا کند آئینه‌اش روشن دگر |  | باز بنماید در و رو چون قمر |

**مرتبه**

شرب استفاده است در نفس ثانی مضاف با نفس اول که ذوق است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفسی همدم ما باش که ذوقی یابی |  | ورکنی شرب بیاودو نفس همدم باش |

و اهل جنت بعد از شرب ازحوض کوثر و ازالۀ عطش، شرب ایشان شهود بود و التذاذ.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از برای لذت است این شرب‌ ما |  | تشنگی اینجا کجا و ما کجا |

و شرب مختلف گردد به اختلاف مشروب، و اگر مشروب نوع واحد بود، مختلف شود به اختلاف امزجۀ شاربین.

**مرتبه**

در جنت که دار رؤیت و تجلی است، حق تعالی انهار اربعه که صور تجلی علوم‌اند آفریده: فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین و انهار من عسل مصفی[[214]](#footnote-215).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما ازین مجموع شربی کرده‌ایم |  | آب شیر و شهد با هم خورده‌ایم |

و تجلی علمی واقع نمی‌شود الا در صور انهار اربعۀ مذکوره، و بعضی از شاربین به ریان[[215]](#footnote-216) قایل‌اند، و بعضی نعرۀ **هل من مزید**[[216]](#footnote-217)، چون بایزید می‌زنند، و بعضی مشروبۀ واحده دارند، و بعضی متنوع‌اند در مجموع مشروبات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انسان به کمال جام‌ها می‌نوشد |  | وز خلعت ذوق جامه‌ها می‌پوشد |

**مرتبه**

تجلی علم حق در صورت ماء غیر آسن معانی مجرده و خطاب و نصوص عطا می‌فرماید، و این علم الهی است، طبیعت رادر آن دخل نیست، و علم به اسرار شرع و اسلام و معرفت میزان احکام به علم اوقات و احوال، از تجلی علم حق است در صورت لبن.

**مصراع**: تغییر درین علم نباشد ابدا.

لم یتغیر طعمه. اما علم ذوقی که محوکنندۀ عقول است از جهت علم نظر فکری از تجلی علم حق است در صورت خمر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهرش منهی است باطن نوش کن |  | پند رندانست نیکو گوش کن |

و چون خمر مزیل عقل است، و دنیا دار تکلیف، و ایاز بی‌تربیت و معاونت حسن به خدمت محمود قیام نتواند نمود،

**مصراع**: لاجرم خمر خاص شد به بهشت.

و لذت اواتم بود از لذات سایر مشروبات.

**مرتبه**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معنیش می‌نوش و صورت را بمان |  | تا درآئی در بهشت جاودان |

و هم چنانکه خمر را اثری است در عقول و استیلا دارد بر سلطنت و هم، علم ذوق موثر است در اصناف علوم.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جائی که چنین علم و کمالی باشد از علم اشارات شفا نتوان یافت |  | علم علما نقش و خیالی باشد شمسیه کجا بود چو حالی باشد |

اما علم به طریق وحی و ایمان و صفای الهام و آنچه صحیح است که دانسته شود، و معلوم کردن آنچه صحیح نیست که دانند، از تجلی علم حق است در صورت عسل مصفی، و شاربی که جامع مشروبات بود(ع)فرمود: **علمت علم الاولین و الآخرین**.

**مرتبه**

اسم الباطن حق تعالی و تقدس به فیض اقدس معطی وجود و استعداد اعیان ثابته است در حضرت علمیه، و اعطای اسم الظاهر بقدر قابلیت قوابل و به فیض اقدس هرچه خواست داد، و به فیض مقدس: **و آتاکم من کل ماسألتموه**[[217]](#footnote-218)، ای بلسان الاستعداد. لاجرم هرچه ظاهر شود بر ما اقتضای عین ما است.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فالکل لنا فینا عنا برسر آب خانه‌ای ز حباب |  | علینا معنا الینا چون بسازند آب دان بر آب |

و سالک واصل بعد از قطع سفر ثانی و ثالث، وصول یابد به مقام اقطاب و افراد، و آن خلاصۀ واصل را خاصة الخاصة خوانند. چون مراجعت نماید از حق بحق بخلق صفای او علوم است و حقایق حقانیه که صافیه است از شوایب اکوان و نقایص امکان.

**غزل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صوفی صافیست در عین صفا ذره‌ای از آفتاب نور او نقطه نقطه دایره پیموده است سیدم مست‌است و جام می بدست |  | می‌نماید نور اواو را به ما نیست خالی در همه ارض و سما وصل کرده ابتدا با انتها گر تو رندی باده می‌نوشی بیا |

**مرتبه**

انسان از حیثیت صورت و روح جامع فعل و افعال است، و افعال ذاتیه است و ارادیه و طبیعیه و امریه، و انسان به حسب روحانیه در حال انسلاخ به معراج روحانی او را افعال و آثار است که مقتضی امور شتی[[218]](#footnote-219) و نتایج جمة[[219]](#footnote-220)‌اند، به ابقای علاقۀ بدنیه و تقیید به بعضی وجوه به حکم دارد نیاویه و نشأة عنصریه.اما بعد از مفارقت از نشأة عنصریه بکلیه او را در نشأة برزخیه و حشریه و جنانیه و غیرها احوال و افعال مختلفه است، و دانسته‌ای که نفس انسانی مستغنی نباشد از مظهر، و مظهر انسانی عاری نتواند بود از طبیعت.

**مرتبه**- انسان کامل عین مقصوده است و مثال اتم و ادل دلایل، و نسخه‌ای است جامعه از نسخ کتب خانۀ الهیه و نخبه‌‌ای است منتخبه از لوایح حروف و کلمات بسیط و مرکبه.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنجینۀ گنج کنت کنزا خوانش عین اللهست پیش صاحب نظران |  | یا صورت الطاف الهی دانش آن نور دو چشم بر نظر بنشانش |

صورت اسما در صفات طلب، و معنی از ذات، و وجود در تجرد و توحد و تفرد، و روح عین اشعۀ وجه است، و دایرۀ او قمریه، و نفس ظل ذات است و دایرۀ او شمسیه، و وصول به حق متصور نیست الا به صفات حق، و نبوت نعت مخلوق است، و ولایت صفت خالق، لاجرم نبی به نبوت منفصل باشد، و به ولایت متصل.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب ‌بیا که ‌نازکانه سخنی است در صورت و معنیش نظر کن بتمام |  | دانستن این سخن سزای چو منی است تا دریابی که یوسف و پیرهنی است |

**مرتبه**

مراتب عبارت است از تعینات و وحدت را مراتب ثلاثه است، به اعتباری که مختص بود به مرتبۀ اول، که اعتبار وحدت است من حیث هی هی، مغایر احدیت نیست، بلکه عین است و نعت واحد است، بلکه حقیقت واحده است، و هر موجودی احدیتی دارد که مختصه است به وی از حیثیت عدم مغایر هر شأنی از شئون ذاتیه، از ذاتی که منعوته است به احدیت.

اما وحدت به اعتباری که نعت واحد باشد وحدت نسب خوانند، و احدیت صفات و اضافات گویند، و اضافۀ احدیت صفات به حق از حیثیت اسم جامع بود که مجمع اسما و منبع وحدت و کثرت است، و احدیت افعال ناتجه است از ربوبیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مفعول بسی فعل یکی فاعل یک |  | مجعول همه جعل یکی جاعل یک |

**مرتبه**

فرق میان نور حقیقی و وجود محض آن است که وجود مدرک می‌شود در مقابلۀ معلومات معدُمۀ متعینۀ در علم حق، اما ادراک نور محض ممکن نیست الا در مظهر موجودات، دریاب تا دریابی فرق میان حقایق اسماء الهیه، و تمیز بعضی اسما از بعضی و فرق میان حکم وجود و حکم علم و حکم نور، و حکم وجود محض متعقل است در مقابلۀ عدم که مضاد وجود است.

هر آینه عدم را تعینی بود در تعقل متعقل، و عدم را ظلمت است و وجود را نورانیت، و نور حجاب است هم چنانکه ظلمت حجاب است، و کشفی که واقع شود به ضیاء بود، و ضیاء برزخی است میان نور محض و ظلمت صرف، و عدم که در تعقل متعقل صورت می‌بندد. تحقیقی ندارد در خارج، بلکه او را تعینی است در تعقل متعقل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر مراتب خوشی گذر کردم |  | عالمی را همه خبر کردم |

**مرتبه**

کثرت مشهوده‌اند در عین واحده، و عین واحده معقوله در کثرت مشهوده، چون صور موجودات در هیولای کلیه، که قابل صور روحانیه و جسمانیه است، و هیولای معقوله در جمیع صور واقعه، و محقق، کثرت را درواحد حقیقی که وجود مطلق است، و ظاهر به صور موجودات، مشاهده فرماید، چون رؤیت قطرات در بحر، و ثمر در شجر، و شجر در نبات.

و دانسته‌ای که کثرت اسماء الهیه که به حسب مفهوم مختلف‌الحقایق‌اند راجعه‌اند با ذات الهیه و هویت که در صور مستوره است، در قیامت کبری حق بذاته ظهور فرماید و صور موجودات مستور گردند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه دار بماند و نه دیار |  | نه یار به ماند و نه اغیار |

**مرتبه**

وجود کتاب کبیر است، و علم حقیقت مجردۀ کلیه، و او را نسب است و خواص و احکام و عوارض و لوازم، و عالم اسمی است از اسماء ذاتیه، و امتیاز علم از غیب مطلق به تعین مرتبه است از حیثیت تسمیه، و علم کاشف امور است، و غیب ذات را اسمی و صفتی و مرتبه‌ای نیست الا به حسب مظاهر و مراتب، و علم عین نور است.

او را به او توان دید و غیر او را به او توان شناخت، و از شدت ظهور علم تعریف علم ممکن نیست، زیرا که از شرط معرف آن است که اجلی باشد از معرف، و سابق باشد بر وی، و سابق بر علم غیب ذات است. هر آینه علم به غیب ذات دانسته شود، و تقدم نسبت حیات به علم تقدم شرطی است به اعتبار مغایرت لامطلقاً، و تقدم حیات بر علم هم به علم ثایت است. از اینجا گفته‌اند: لایعرف الله الاالله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم ذات عین ذات وی است |  | علم و معلوم غیر ذات کی است |

**مرتبه**

انسان کامل محضرۀ الهیه است بسبب اتحاد در احدیت جمع که معبر است به اسم جامع، که مشتمل است بر خصایص مجموع اسماء، و بر احکام تفصیلیۀ اسمائیه، و به نسبت، اسماء متفرعه‌اند از این اسم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اعظم اول اسما بود |  | صورتش معنی جد ما بود |

و آخر است به حسب انتهای احکام به وی، و این اسم جامع یعنی الله واسطه است میان سایر اسما و مسمی، و اسمی دیگر واسطه نیست میان او و ذات، و صورت این اسم از حیثیت حقیقت عبارت است از برزخیت جامعیه میان احکام وجوب و احکام امکان، و محیط بود بر طرفین از این جامعیت.

و او را انسان حادث ازلی و نشأة دایم ابدی گفته‌اند، و اولیت و تقدم دارد بر موجودات و آخریت به حسب انتهای احکام به وی، و جامعیت دارد ظاهرا و باطنا، و حکم شأن حق که جامع شئون است دوری است، و به امهات شئون که معبراند به مفاتیح‌الغیب ظاهر می‌شود سیر دور او در احوال موجودات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش سماعی و عارفان در دور |  | همه در چرخ و این و آن در دور |

و افلاک صوریه نتیجۀ افلاک معنویه‌اند، و عقول و نفوس متفاوت الدرجاتند به سبب کثرت وسایط و قلت عوارض، و در عرصۀ عقل منور و شهود محقق و اخبارات الهیه، وصول امداد است به موجودات و عودحکم آن به جناب الهی. فمنه بدأ و الیه یعود.

و مدد الهی به تعین از مطلق فیض ذاتی به برزخیت اصلیه واصل می‌شود، آنگاه به عقل اول، بعد از آن به نفس کلیه، بعد از آن به عرش، آنگاه به کرسی، بعد از آن به افلاک سبعه، فلکا بعد فلک، بعد از آن در عناصر اربعه به ترتیب، باز در موالید ثلاثه، تا متناهی شود به انسان منصبغ به جمیع خواص.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازعرش‌فرود آمد وبر فرش نشست |  | وز فرش برفت و باز بر عرش نشست |

چون سالک به سیر معنوی عروج کند و متحد شود به نفوس و عقول به مناسبت اصلیۀ ذاتیه، و از انسان تجاوز نماید تا متحد گردد به برزخیت که مرتبۀ اصلیه است، و بعد از انتهای کثرت وصول به اقصی درجات کثرت به احدیت کثرت متصل گردد، و آن برزخی است که وحدانیت از جملۀ نعوت اوست و تالیۀ احدیت است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دایره اینجا شود او را تمام |  | اول وآخر بداند والسلام |

خاتمه- عارفان را معرفت حقیقت ملک و سجود و ابلیس و جحود و شهود اشهاد روز میثاق و شروق انوار یوم‌التلاق روزی باد، و غره غراء اکبر و مقام اظهر و اشهر و عظمت اعظم و اکبر میسر، و ذوق و حال سرّسرّی که علانیه است در سرّسرّ و لطیفه‌ای که اخفی است از سرمحصل، و توفیق علم علامت مضطر و حقیقت: **و برزوالله الواحد القهار**[[220]](#footnote-221) و قیام پروردگار در دارالقرار رفیق، و مطالعۀ ذهاب مظاهر و اشباح و صور و ارواح و اعیان و اسماء، و مشاهدۀ کیفیت صدور عالم از حق و رجوع آن به حق به علم صحیح و کشف صریح مهیا باد. بمحمد و آله الامجاد.

رساله عین

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیمِ**

الحمد لولی الحمد ، والصلوة وا لسلام علی صاحب لواء الحمد، محمد و آله اجمعین.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نامه‌ها عارفانه بنویسم |  | اولا سالكانه بنویسم |

سلوك انتقال است از عبادتی به عبادتی، و از عملی مشروع به عملی مشروع، به طریق قربت به حضرت عزت تعالی و تقدس واز تجلی به تجلی، و منتقل سالك است، و سالك صاحب مجاهدات بدنیه، و ریاضات نفسیه، و ساعی است به تهذیب اخلاق حمیده، و حكیمانه حكم می‌كند بر طبیعت، بقدری كه محتاج است از غذا از برای قوم مزاج، اما ملتفت نباشد به جوع عادت و راحت معتاده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از گرسنگی عادت و زسیری معتاده |  | چون سید ما بگذر ای بندۀ آزاده |

**عین**:

مسافر در طریق حق، یا مسافر است به فكر در معقولات و اعتبارت، یا مسافر به اعمال صالحات ، و این طریق اصحاب معاملات است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این یكی سالك آن یكی عاقل |  | خوش بود گر بهم شود كامل |

و مسافری كه سفر كند به فكر در طلب آیات و دلالات بر وجود خالق عالم، نیابد دلیلی غیر امكان عالم، **و انما سمی العالم عالما، لا نه علم علی صانعه، و در اصطلاح : العالم موجود سوی اللّه،** و نزد اهل اللّه ، هر فردی از افراع عالم، علامت اسمی است از اسماء الهیه، و امكان در وجود و عدم مفتقر است به مرجح ، زیرا كه ذات او نه مقتضی وجود است و نه مقتضی عدم، یعنی نسبت وجود به امكان، از آن رو كه ذات او است، اولی نیست از نسبت عدم، بلكه مساوی است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محتاج مرجح است امكان |  | در بود و نبود هر دو یكسان |

و مسافر چون به این منزل رسد، و قطع این مرحله كند، سفر او بعد از آن وجود مرجح بود بر حدوث مرجح، و این سفری دیگر است در علم، و هر آینه محدث را محدثی، و مصنوع را صانعی، و مخلوق را خالقی باشد، موجود و منفرد به صفات تنزیه، یعنی تنزیه از سمات حدوث و صفات محدثات. و دانسته شود كه مرجح واجب الوجود لذاته است.

بعد از آن مسافر منتقل شود به منزلی دیگر، و معلوم كند كه واجب به وجوب ذاتی عبارت است از موجودی خارجی ، كه ذات او مقتضی وجود اواست و قابل عدم نه، واجب لذاته را ثابت است او را قدم، و محال است بر وی عدم، **والمحدث ما لم یكن فكان.**

دیگر سفر كند به منرلتی، به نفی حدوث از قدیم، زیرا كه قدیم منزه است از محل و حال و تركیب و جهت، هر آینه جوهر نباشد، و جوهر متحیز بر محل، و عرض حال و قایم به جوهر، و جسم تعليمی مركب از ابعاد ثلاثه، و جسم طبیعی ازاجزاء و جهت متناهی**، من زعم ان اللّه فی شییء او من شییء او علی شییء فقد اشرك.**

باز مسافرت كند در علم توحید حق، به وجود عالم و بقاء عالم، كما قال اللّه تعالی: **لو كان فیهما آلهة الا اللّه لفسدتا[[221]](#footnote-222).** اگر دو باشد، یكی حركت خواهد یكی سكون، و حركت و سكون در آن واحد از شییء واحد محال، و به تقدیر اختلاف ممكن.

و انوار كواكب افعال ربانیه و ضیاء ظهور بدور[[222]](#footnote-223) صفتایه، و شمومس تجلیات الهیه، در مرآت وجودات علویه و سفلیه، واضح و لایح می‌نماید. قال اللّه تعالی: **اولم یكف بربك انه علی كل شییء شهید[[223]](#footnote-224).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه آینه نموده جمال |  | نظری كن به عین ما به كمال |

سفری كند به منزلی دیگر، كه خالق عالم، عالم است به مخلوقات، و به ارادۀ او بود تمام كاینات، و به عموم تعلق قدرت او است وجود مقدرات، و علم و قدرت و ارادت، سمع و بصر و كلام، صفات و نعوت حضرت او است، و حیات شرط ثبوت این صفات بر كمال، و حیات امام الائمۀ صفاتیه گفته‌اند، اما به حسب رتبت علم امام الائمه بود، و اسم جامع امام اكبر، **و هوالحی والعالم والقادر و المرید و السمیع و البصیر والمتكلم.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم جامع جامع اسما بود |  | عارفی داند كه او از ما بود |

و از این منزلت منتقل شود به منزلتی، كه معلوم گرداند كه اللّه تعالی رسل را مبعوث فرموده، و بر صدق دعوی ایشان دلایل و معجزه كرامت كرده، و خاتم انبیاء صلی اللّه علیه و علیهم اجمعین به خیر امت فرستاده، و تصدیق بر نبوت و اقرار بر رسالت او ؑواسطۀ حصول رحمت خاصۀ ‌رحیمیۀ صفاتیه غیر موقوته گردانیده.

در متابعت سید عالم دیدۀ روح بندۀ مؤمن، به نور: **كنت بصره الذی یبصر به،** منور گردد، و جمیع لطایف ملك و ملكوت مطالعه نماید. در مرآت ارض و سماوات، انوار ظهور اسماء و صفات حق مشاهده فرماید.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بعد از آن عارفانه دریابد |  | كه طریقش نهایتی نبود |

**لا فی الدنیاو ال فی الآخرة**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لحظه‌ای او را قراری هست نیست |  | این بیابان را كناری هست نیست |

همیشه مسافر است از وجودی به و جودی، در اطوار عالم، تا برسد به حضرت: **الست بربكم**[[224]](#footnote-225)، آنگاه منتقل شود از منزلتی به منزلتی، و شب و روز قطع منازل كند تا به موت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منزل آخر است می‌دانی |  | منزل اول است اگر خوانی |

و این مسافر دایم در سفر است، در منازل برزخ.

**مصراع**: تا به لطف خویش مبعوثش كند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورتی او را عطا بخشد خدا |  | با همان اسمی كه بود او آشنا |

و به آن صورت جمیله، راكب مركب اعمال صحیحه شود، و به دار السعادت ابدیه عزیمت نماید، و ابدا متردد بود میان دار السعادت، و كثیب مسك ابیض، و این سفر هیكل شریفۀ انسانیه بود، اما عارف در معارف الهیه، به ذات مسافر باشد، بی امر تكلیفیه، فافهم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارف كامل مسافر اوست |  | سعی كن تا چو او شوی ای دوست |

اما سفری كه حال مسافر است، قطع آن طریق، به معاملات و مقامات و احوال بود، هر آینه:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همرهی ره دیده‌ای می‌بایدش |  | تا طریق حق به او بنمایدش |

و همراه در این طریق شارع است و طریق شریعت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این است طریق آشنائی |  | ره رو تو اگر رفیق مائی |

تا وصول یابی به حقیقت، و معلوم فرمائی كه سواد با اصل مطابق است، والسلام.

**عین**:

اعیان ثانیه، یعنی صورت معنویۀ اسماء الهیه در حضرت علمیه، كه حقایق عالم‌اند به اعتباری شنودند كه اللّه تعالی فرمود: **كن**[[225]](#footnote-226)، به محبت رؤیت وجود مطلق، از خلوت خانۀ خفا به صحرای ظهور آمدند، چون دیده گشودند ، مقید رادیدند، مقصود حاصل نشد، و مراد بر نیامد، به مقتضاء: **حب الوطن من الایمان،** به وطن اصلی مراجعت نمودند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این هم سفری خوشی است دریاب |  | همراه تو دلكشی است دریاب |

**عین**:

نوم حالتی است، كه بنده منتقل می‌شود، از مشاهدۀ عالم حس به شهود عالم برزخ، و این عالم اكمل واصل مصدر عالم است، و او را وجود حقیقی است، و تحكم اودر جمیع امور، معانی را به جسد می‌نماید، و بی صورت را صورت می‌نگارد، و محال را ممكن می‌گرداند، و تصرف می‌كند در امور چنانكه می‌بینیم، و خیال مخلوق خالق علی الاطلاق است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كار مخلوق چون چنین باشد |  | كار خالق چگونه خواهدبود |

هر آینه صحیح نباشد كه گویند اللّه تعالی قادر نباشد بر خلق محال، و قال اللّه تعالی: **واللّه علی كل شییء قدیر[[226]](#footnote-227).** و ما می‌بینیم قادری خیال بر محال، كه اعمال بنی آدم اعراض‌اند، و اللّه تعالی روز قیامت مصور گرداند به صور قایم، و در ترازو نهد.

نعم، محالی كه ممتنع بود بذاته حكم دیگر دارد، و آن ممتنع عبارت است از معدومی خارجی كه ذات او مقتضی عدم او است، و قابل وجود نیست، محال عادی دیگر است و محال فی نفسه دیگر.فافهم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب لطیفه‌ای كه گفتیم |  | دُرّیست لطیف نیك سفتیم |

**عین**:

معلوم فرما كه قرآن مجدد است به انزال، بر دل‌های خوانندگان قرآن، و نازل می‌شود از اللّه تعالی، و دل حافظ كامل عرش قرآن است، و قرآن مستوی است بر وی، و عرش مطلق فرمودند: **رفیع الدرجات ذوالعرش**[[227]](#footnote-228).

و قرآن مطلق مستوی است بر عرش مطلق، و آن قلب عارف باللّه است، اما عرش مقید آن كه قرآن مقید است بر آن، قرآن عظیم بر عرش عظیم، و قرآن كریم بر عرش كریم و قرآن مجید بر عرش مجید، و هر واحدی مستوی‌اند بر عرش خود به صفت جامعه. و هر دلی از حیثیت صفت قرآن صفتی دارد، و صفت قرآن مجدد الانزال است، و عین او قدیمه، و درجاتش رفیعه در قلوب خوانندگان، چون آیات و سور قرآن، اما قرآن مطلق، مثل قوله جل جلاله: **شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن[[228]](#footnote-229).**

و عرش مطلق فی قوله**: رفیع الدرجات ذوالعرش[[229]](#footnote-230)،** و قلوب صاحب دلان رفیع الدرجاتند به ارتفاع درج آیات قرآن، و هر آیتی از آیات قرآن، او رادر دل عارف كامل حكمی، زیرا كه نزول او از برای تحكم است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیگری خود حكم بر وی چون كند |  | حكم او و عرش او مطلق بود |

و تالی باید، كه در تلاوت قرآن چون برسد به آیت نعیم، و آن آیت حكم كند كه سؤال كن از فضل اللّه تعالی:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فرمان بر، و آن سئوال می‌كن ز خدا |  | تا دریابی فضل خدا همچون ما |

و اگر برسی به آیت عذاب بگو**: اللّهم انی اعوذ برضاك من سخطك و بمعافاتك عن عقوبتك، لا احصی ثناء علیك، انت كما اثنیت علی نفسك، اعوذ بك منك**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر در تو پناه آوردم |  | بنده‌ای پر گناه آوردم |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حمد ثنای حضرت او را روان بگو |  | مدحش به دل بخوان ثنایش بجان بگو |

و اگر برسی به آیت قصص حكایت ماضی، از حكم الهی در قرون سابق،

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اعتباری گیر و نیكو یاددار |  | فاعتبروا منه یا اولی الابصار[[230]](#footnote-231) |

این تدبّر آیات قرآن است، واگر تالی در حالت تلاوت چنانكه گفتیم نباشد:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل او عرش كی توان گفتن |  | بلكه قرآن كجا شود نازل |

بر دلی كه قرآن به این احكام مستولی نباشد، و تالی در حالت تلاوت چنان نبود،

**مصراع**: عرش قرآن كجا بود دل او.

بلكه نزول قرآن به حروف ممثله بود در خیال او، و حاصل قرآن از الفاظ معلمه، یا به تلقین یافته، یا از حروف كتابت، اگر از كتابت گرفته باشد، چون حاضر آن حروف شود از خیال خود، و نظر كند به حروف به عین خیال، لسان ترجمه كند از آن حروف، از غیر تدبر واستبصار.

بلكه تلاوت از برای بقای آن حروف است در حضرت خیال او، و او را اجر ترجمه است نه اجر قرآن، كما قال (ص)فی حق قوم من حفاظ حروف القرآن: **یقرئون القرآن لا تجاوز حناجرهم،** یعنی نازل می‌شود حروف كه در مقدم دماغ اواست، به لسان او، و او مترجم است، و تجاوز نمی‌كند از حنجرۀ او به دل او، ودر حقیقت تالی قرآن آن است كه تلاوت او از دل بود.

و قرآن صفت اله عالم است: **الحمدلله رب العالمین**[[231]](#footnote-232)، و دل مؤمن عرش اللّه، كما قال جل جلاله: **ما وسعنی ارضی و لا سمائی و و وسعنی فلب عبدی المؤمن التقی النقی.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل صاحب دلان چنین باشد |  | سخن عارفان همین باشد |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| استوی بر عرش اگر دانی بذوق |  | گفتۀ سید روان خوانی بذوق |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به ذوق از تو بسوی ما شتابی |  | روان ذوقی ز ذوق ما بیابی |

حق وسیع المجال است، ودل انسان كامل رفیع الدرجات: **و هو رفیع الدرجات ذوالعرش[[232]](#footnote-233).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| استوا گر چنین كنی معلوم |  | سرّ قرآن ترا شود مفهوم |

**عین**:

نور در نور دیده نشود، و كمال رؤیت نور موقوف است بر مقابلۀ ظلمت، هر آینه حب حق تعالی متعلق شده به ایجاد عالم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او كرده در این ظلمت ظهور |  | می‌نماید عین عالم همچو نور |

و مقصود از آفریدن عالم كمال جلا و استجلا است، و جلا شئون الهیۀ ‌ذاتیه است، و استجلای تام به ظهورتمام شئون بود، و شئون مختلفه‌اند به خصوصیات و غیر منحصره، از این نكته معلوم شد تنوعات ظهورات ، فافهم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر نفس آئینه‌ای ساز عیان |  | هر زمان حسنی نماید او در آن |

لقوله تعالی: **بل هم فی لبس من خلق جدید[[233]](#footnote-234)**.

**عین**:

حضرت حق تعالی و تقدس به فیض اقدس، یعنی تجلی حبی ذاتی، كه از كثرت شوایب اسمائیه، و از نقایص حقایق امكانیه اقدس است، اعیان ثابته را استعداد و وجود علمی كرامت فرمود، و به فیض اقدس اسمائی، هر عینی از اعیان ثابته را ، به قدر قابلیت و استعداد، به تشریفی شریف روحانی مشرف گردانید، و ظهور در این مرتبه اتم كه در اول.

سوم در عالم مثال مطلق، كه برزخی است میان ارواح و اشباح و شبیه به طرفین.

چهارم در مظاهر موجودات شهادت در مرایای محسوسات ممكنات كمالات وجود را ظهور فرمود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سرّ سفر وجود دریاب |  | دریاب بذوق و زود دریاب |

و وجود اظهر اشیاء اس به ظهور و ابطن به حقیقت.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم ازو عیان گشته |  | جمله بنموده و نهان گشته |
| گنج اسما ازین و آن می‌جو |  | وحده لا شریك له می‌گو |
| مخبر صادق است سید ما |  | نعمت اللّه خادم فقرا |

**عین**:

دل صاحب دل چون ذاكر حق شود به لسان: **كنت لسانه الذی یتكلم به**. به طریق ذوق معلوم گرداند، كه شجر به كدام لسان با موسی گفت: **انی انا اللّه لا اله الا انا**[[234]](#footnote-235). و موسی ؑبه كدام سمع استماع فرمود. بعضی گفته‌اند از دل او ندا به او آمد، و طایفه‌ای بر آنند كه حضرت اللّه تعالی به سمع او رسانید، بواسطۀ شجر.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این ندا از خدا به او آمد |  | به لسان شجر فرو آمد |

و گاه باشد كه اللّه تعالی ذكر دل ذاكر به سمع او رساند، و این كرامتی است در حق بندۀ مؤمن**، لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم[[235]](#footnote-236).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این است عطای پادشاهی |  | دریاب عنایت الهی |

و چون مرتبۀ بندۀ مؤمن زیادت گردد، نطق تمام جسد او به سمع مبارك او رساند، بلكه تسبيحات جمیع جمادات و نباتات و حیوانات.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منطق الطیر او نكو داند |  | این چنین مرتبه ازو داند |

سبحان من اخفی علم ما اودعه فی مخلوقاته عن بعض مخلوقاته،

**لا اله الا هو العزیر الحكیم**.**[[236]](#footnote-237)**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به چنین علم اگر شوی كامل |  | بر بسی عالمان شوی فاضل |

**عین**:

قوله تعالی: **للذین احسنوا الحسنی و زیادة[[237]](#footnote-238)**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر ایمان بری جنت بیابی |  | زیادت حضرت عزت بیابی |

قال رسول اللّه(ص): ان فی الجنة مالاعین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر.

**مصراع**: معلوم بشر نیست خدا می‌داند.

اما لابد است كه در بشر صفتی باشد غیر معلومه و معینه، و زیادت موازنۀ مجهول بود به مجهول. و تعین فرموده به معین و زیادت غیر معین ، و قال اللّه تعالی: **فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین**[[238]](#footnote-239).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیده گر روشن شود از نور او |  | نور او بیند به نور او نكو |

و قال رسول اللّه(ص): **و جعلت قرة عینی فی الصلوة،** مقصود شهود است در عبادت، و عبدكامل در عبودیت، معبود را به نور معبود مشاهده نماید، كمال قال علیه السلام: **ان اللّه فی قبلة المصلی.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بود دیدۀ نكو دیده |  | نور او را به نور او دیده |

و قال علیه السلام: **اعبد اللّه كانك تراه**، و حصول این سعادت مقرون گردانیده‌اند به عبادت، و نفرموده‌اند؛ **اعمل اللّه كانك تراه.**

معلوم شد كه عبادت از غیر شهود صحیح غیر صحیح است.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم بنده گر شود روشن به او |  | نور آن معبود خود بیند نكو |
| در عبادت عبد می‌باید چنان |  | آن چنان باش و چنین عبدی بجو |

**عین**:

از ظلمت لیل و نور نهار، روز زمان محصور است در سال و ماه و هفته و روز: اما روز زمان منقسم است بر فصلول اربعۀ طبیعیه، و اصول در وجوه زمان طبیعیه بود، و رتبت طبیعت فرود نفس كل بود، و فوق جوهر هبا، كه حكما هیولای كلی گویند، و حكم تربیع در هر دو، از حكم تربیع است در احكام الهیه، یعنی حیات وعلم و قدرت و ارادت.

و اول ظاهر شده به امر الهی تربیع در نفس كلی و ثانیاً در طبیعت كلیه، و آخر در زمان اكبر، و آن سال است، و سال منقسم است برفصول اربعه، و اركان منقسم بر چهار قسم: ناریه و هوائیه و ماثیه و ترابیه، و عناصر منقسم:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آتش است وهوا و آب و تراب |  | عاقلانه ز عاقلان دریاب |

و اخلاط چهار است در حیوان، و زمان كبیر مندرج است در زمان صغیر، و روز صغیر از طلوع آفتاب است تا طلوع آفتاب، و آفتاب دوازده برج، به سیصد و شصت روز، هر روز درجه‌ای قطع كند، و ماه به بیست و هشت روز شمسی، و روز هر كوكبی بقدر قطع او است.

و فلك هشتم را فلك ثابته گویند، از غایت، به طول به حركت خاصه، در مدتی مدید و قوتی بعید ادراك حركت او توان كرد، و در مدت صد سال شمسی قطع درجه‌ای كند.

و فلك اقصی فلك اطلس گفته‌اند بعضی، یعنی لاكوكب فیه، و فلك هشتم را سیصد و شصت درجه است، به سی و شش هزار سال قطع تمام درجات كند، و آن یك روز كواكب ثابته بود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك روز چنان عمر تو خواهم ز خدا |  | روزی چه بود كه جاودان می‌خواهم |

**عین**:

قال اللّه تعالی: **و ما عنداللّه باق**[[239]](#footnote-240)، و قال : **آتیناه رحمة من عندنا**[[240]](#footnote-241)، **و عنده مفاح الغیب**[[241]](#footnote-242)، **و عنده علم الساعة**[[242]](#footnote-243)، **و ان من شییء الا عندنا خزائنه[[243]](#footnote-244)**.

و اضافات عندیت مختلف‌اند به اختلاف مضاف الیه، از اسم و ضمیر و كنایت، و عندیت عنداللّه، نه ظرف مكان است و نه ظرف زمان، و در حق بندگان فرموده: **ما عندكم ینفد**[[244]](#footnote-245)، و در حق ما ظرف مكان است.

و عندیت اللّه تعالی ظرف خزاین اشیاء است، و حضرت خالق اخراج اشیاء می‌فرماید از عدم به وجود، یعنی از عدم اضافی، بلكه از وجودی كه مدرك غیر نبود به وجودی كه ما ادراك آن می‌كنیم، و اشیاء در حال عدم در خارج مشهود حق بود، و خزاین اشیاء و آنچه مخزونه است عند اللّه مفصل‌اند، به تفصیل ثبوتی، و اشیاء مستفیدند از حق به وجود عینی.

و حق تعالی موجد و معدم اشیاء است، و اشیاء همیشه متصف به وجودند یا به عدم؛ و خزاین امكان ابداً در حضرت او است، و خروج اشیاء از خزاین، به قدرت و اراده و فرمان او است، كما قال جل ذكره: **انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له كن فیكون[[245]](#footnote-246).** و مفتح الابواب در خزاین بر اهل اللّه فتوح فرمود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر ما در رحمتی گشوده |  | گنجینه و گنج را نموده |

فسبحان من جعل فی كل شییء بابا اذا افتح ذالك الباب وجداللّه عنده، و اگر شخصی اشیاء را بیند، و خزاین نه بیند، و حق را با خزاین مشاهده ننماید،

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شاید ار گوئی كه اشیا را ندید |  | چشم بینا دید، نابینا ندید |

**عین**

قال من قال: **من تادب وصل، و من وصل لم یرجع**، و قال رسول اللّه(ص): **ادبنی ربی، فاحسن تادیبی،** ای جمع فی جمیع الخیرات. و وجود مطلق خیر محض است وعدم مطلق شر محض، و ممكنات با نصیب از هر دو، خیر است از آن وجه كه قابل وجود است، و با نصیب از شر به وجهی كه قابل عدم است، و ادب بر كمال جمع خیرات، و وجود مطلق خیر محض است، و موجود به وجود موجود تواند بود.

هر آینه هر موجودی از خیریتی خالی نباشد، اما انسان كامل جامع جمیع خیرات است، و به این جامعیت مستحق امامت و نیابت بود، كما قال اللّه تعالی: **و علم آدم الاسماء كلها**[[246]](#footnote-247)، و آدم ؑاول است به وجود حسی، و خاتم انبیا (ص)به نور: **اول ما خلق اللّه نوری**، اول، و قال ؑ: **كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین.** و قال ؑ: **علمت علم الاولین و الآخرین**، و قال ؑ: **اوتیت بجوامع الكم**، و قال ؑ: **انا سید الناس یوم القیامة**، و قالؑ**: اقوم عن یمین العرش عند ربی فی مقام لا یقوم فیه احد من العالمین غیری.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مقامی كه جای وی باشد |  | دیگری را مجال كی باشد |

و وصول به حق تحصیل خیر محض است، و این وصول است به سعادت ذاتیه و هو قوله تعالی: **كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصربه.**

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه گردد به حضرتش واصل |  | نشود جاودان از و فاصل |
| ابدا دولتی چنان یابد |  | سعی كن تا ترا شود حاصل |

و دانسته‌ای كه بعد از كشف غطاء رجوع به محل صفت حجاب محال است، و عالمی كه علم او متعلق شود به معلومی، ابداً آن معلوم مجهول او نگردد، اگر چه نسیان واقع شود، و انسان كامل كون جامع است، و متخلق به اخلاق الهیه، و متف به صفات كمال كونیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او ادیبی است جامع الخیرات |  | به صفات كمال و عارف ذات |

**عین**

من طلب الوصول بالدلیل الی اللّه لم یصل الیه ابدا.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به دلیل از چه ره رود عاقل |  | كی شود همچو عارفان واصل |

قال اللّه تعالی: **لا تدركه الابصار**[[247]](#footnote-248)، یعنی از عینی از عیون وجوه، و عیون قلوب، و بصر در عقل عین بصیرت بصیرت گویند، و در ظاهر بصر عین، و عین در ظاهر محل بصر است، و بصیرت در باطن محل عین.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل عاجز بود بصر قاصر |  | كی شوند ای عزیز من ناظر |

و ورد فی الخبر عن رسول اللّه(ص): **ان اللّه احتجب عن العقول كما الحتجب عن الابصار**، و طالبان حق از بنی آدم با ملاء اعلی شریك‌اند در طلب، و حكما طالب‌اند به فكر، و ملاء اعلی را عقل هست و فكر نیست، و و فكر نيست، انسان كامل موصوف است به صفت ربانیه، و مخلوق به صورت الهیه، و طالب حق است به حق.

و ما را نافله است زیادت بر فرایض، و ملایكه راتقرب به حضرت اللّه تعالی به نوافل نبود، و انفاس ملایكه مستغرق است در فرایض، و ملایكه عبید اضطراراند، و ما عبید اضطراریم از فرایض وعبید اختیاریم از نوافل، و مالكیه مقامی ندارد كه منتج: **كنت بصره الذی یبصربه**، بود.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این سعادت از آن انسان است |  | لیكن انسان كه او از آن سان است |
| خوش بود دیدة نكو دیده |  | نور او را به نور او دیده |

**عین**

رجال اللّه اصناف ثلاثه‌اند، بر صنفی زهد و اعمال ظاهرۀ محموده و طهارت باطن از جمیع صفات مذمومه غالب است، اما اعلی از مرتبۀ خود نمی‌دانند، از اعمال و معرفت با احوال و مقامات و علوم هبیۀ لدنیه واسرار و كشوف ندارند و چون غیر حق می‌بینند، خائف‌اند از ریا و عجب، و ستر كمالات خود فرمايند، واین طایفه را عباد خوانند.

و صنف ثانی در مرتبۀ فوق ایشانند، و مجموع افعال، **فعل فعال لما یرید**[[248]](#footnote-249) می‌بینند، و چون فعل از خود نمی‌دانند، ریا زایل بود از ایشان، و طریق این طایفه: **قل اللّه ثم ذرهم**[[249]](#footnote-250)، و مثل عباداند در جد واجتهاد و ورع و توكل. اما مرتبۀ اعلی از مرتبۀخود می‌دانند از احوال و مقامات و اسرار، و همت علیۀ ایشان متعلق بود به مرتبۀ اعلی، چون بيابند آشكارا كنند از كرامات، اهل خلق‌اند و فتوت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صفت صوفیان چنین باشد |  | وصف این طایفه همین باشد |

و قیل: **التصوف خلق فمن زاد علیك فی الخلق زاد علیك فی التصوف**.

اما ملامتیه اداء فرایض و روایت آشكارا گردانند، و نوافل خیرات ستر فرمایند، و دراسواق آیندو روند، و به بیع و شرا مشغول شوند، اما لحظه‌ای از حق تعالی خالی نباشند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دایما ذاكر خدا باشند 3 |  | بلكه پیوسته هر كجا باشند |

قوله تعالی: **رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذكر اللّه**[[250]](#footnote-251)، ارفع رجال‌اند و تلامذۀ ایشان اكبر رجال‌اند، و منقلب‌اند در رجولیت، و مكانت ایشان در دنیا مجهوله، و بر عوام پوشیده، و در دار آخرت به ظهور حق ظاهر گرداند.

و عباد نزد عوام متمیزاند به زهد و تباعد از مردم، و صوفیه متمیز به خرق عادت و اطلاع بر خواطر و ضمایر زید وعمرو واجابت دعا، و ملامتیه متمیز نباشند از دیگری. قال اللّه تعالی: **اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق تعالی ستر فرموده تمام |  | دوستان خاص خود را بر عوام |

**عین**

اختلاف كرده‌اند كه انسان كدام است.

غزالی علیه الرحمة می‌گوید: لطیفه‌ای است ربانی كه تعلق گرفته با قلب جسمانی انسانی، كه به آن تعلق ممتاز است انسان از بهایم. و گفته‌اند جسم است. قال اللّه تعالی: **خلق الانسان من صلصال كالفخار**[[251]](#footnote-252)، و قیل: **حیوان ناطق**، و این قول اولی است. و اختلاف كرده‌اند كه شرف انسان ذاتی است، یا بعد از ظهور به مرتبه می‌یابد. صحیح آن است كه به حكم تبعیت بود، همچنانكه رسالت و نبوت و خلافت و سلطنت.

**مصراع**: از عطای خدای ما باشد.

كما قال: **یختص برحمته من یشاء**[[252]](#footnote-253)، و قال جل جلاله: **و قد خلقتك من قبل و لم تك شیئا**[[253]](#footnote-254)، و مخلوق را شرف از ذات خود نباشد بر غیر، الا به تشریف شریف مجید مطلق، و ارفع منازل عند اللّه آن است كه محافظت فرماید بر بنده، مشاهدۀ عبودیت بر دوام.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده‌ای در بندگی پاینده باش |  | خواجگی بگذار و حق را بنده باشد |

واللّه تعالی، فرمود در حق رسول اللّه: **سبحان الذی اسری بعبده لیلا**[[254]](#footnote-255)، و اشرف اسماء عند اللّه عبداللّه است، و اعلی شرف صنعت اضافت اواست به صانع او، و حق سبحانه و تعالی خبر فرموده كه عیسی ؑمباهات كرد و گفت: **انی عبد اللّه آتانی الكتاب**[[255]](#footnote-256)، و اللّه تعالی در حق محمد رسول اللّه(ص) فرمود: **و انه لما قام عبد اللّه**[[256]](#footnote-257).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم اعظمش خوانم |  | بر همه او مقدمش دانم |

و انسان كامل متخلق است به اخلاق الهیه، و منعوت به نعوت ربانیه، و متحقق به اسماء الهیه، و عارف به صفات، و عالم به قدر استعداد بر مسما.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من كل شییء لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازین انسان كه او باشد از آن سان |  | بسی فرق است تا انسان حیوان |

**عین**

ولایت محیطة عام است و دایرۀ كبری، و ولی به ولایت خاصه فانی است در حق و باقی به حق، و نبوت از احكام ولایت است، و هر رسولی نبی است، و هر نبی ولی، و رسالت ملكیه در دار آخرت باقیه بود، و رسالت بشریه حكم آن منقطعه، و نبوت تشریع هم منقطعه، اما نبوت عامه كه اخبار است از معارف الهیه، در آخرت ابدیه.

و حقیقت رسالت ابلاغ كلام است از متكلم به سامع، و این حال است نه مقام، و رسالت مجددگردد، كما قال تعالی: **ما یاتیهم من ذكر من ربهم محدث**[[257]](#footnote-258).

و رسل در رسالت مشتركند، كما قال: **لا نفرق بین احد من رسله**[[258]](#footnote-259)، و تفصیل میان رسل به مرتبۀ دیگر بود، **تلك المرسل فضلنا بعضهم علی بعض**[[259]](#footnote-260)،

و رسالت بشریه به واسطۀ روح قدسی امین بود، كه به فرمان اللّه تعالی نازل شود بر دل رسول (ص)به رسالت، و گاه گاهی متمثل گردد به صورت رجلی از رجال، و جبرئیلؑ استاد رسل است، و هر وحیی كه بی واسطۀ او باشد، آن را رسالت بشریت نخوانند، اما وحی یا الهام گویند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیك دریاب این سخن به تمام |  | تا بیابی مراد ما و سلام |

**عین**

قال رسول اللّه(ص): **لا نبی بعدی**، و نفرمود**: لا ولی بعدی.** و نبوت تشریع، و رسالت منقطعه‌اند، و ولایت باقیه، و رسول وجهی دارد با بشریت به ارسال رسالت، و وجهی باملك كه استفادۀ رسالت می‌كند.

**مصراع**: این وجه نبوت است دریاب.

ووجهی دارد با حق.

**مصراع**: آن وجه ولایت رسول است.

**والولایة اعلی من النبوة و الرسالة، اذا جمع فی شخص واحد**. و هر رسولی نبی است و هر نبی ولی، و رسول با وجوه ثالثه اتم است از نبی، و نبی از ولی، اما رسول از وجه ولایت كه با حق دارد، اعلی است از وجه نبوت كه با ملك دارد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفسی صبر كن دمی مشتاب |  | سخن عارفان نكو دریاب |

**عین**

همت را مراتب ثالثه است: همت تنبیه، و همت ارادت، و همت حقیقت. اما همت تنبیه تجرد دل است از تمنی، اعم از آنكه محال باشد یا ممكن، و صاحب این همت باید كه نظر فرماید در آنچه تمنا میكند، اگر به علم مستقیم است تمنا كند والالا. اما همت ارادت، اول صدق مرید است، و این همت جمعیت است.

**مصراع**: چون جمع شود اثر كند درعالم،

و احوال عالم. **همة الرجال تقلع الجبال**.

اما همت حقیقت، جمع همم است به صفای الهام، و آن همت خاصۀ مشایخ كبار است از اهل اللّه، كه اجتناب می‌نماید از كثرت، و طالب احدیت‌اند از برای توحید.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش است همت عالی كه باد پاینده |  | همیشه سید ما هست یار آن بنده |
| كسی كه همت او این چنین بود بخدا |  | میان خلق بود آفتاب تابنده |

**عین**

مصدر اول نقطۀ عین احدیت، و عین اعیان واحدیت، اعیانات اعیان العین تنزلات هویت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك هویت در همه اشیا نگر |  | عین اشیا را به عین ما نگر |

عین واحد در ظهور، به عیون اعیان، عیون مختلفه می‌نماید، و عیون متعدده، در بطون عين واحده، و اول عین آخر است، و باطن عین ظاهر. **هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شییء علیم**[[260]](#footnote-261).

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانه اول و آخر نگر |  | هر چه بینی باطن و ظاهر نگر |
| این و آن باهم دگر نیكو به بین |  | عین و اعیان مظهر و مظهر نگر |

یا حبیبی ! عینك عینی و عينی عینك.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| العین واحدة و الحكم مختلف |  | و ذاك سر لاهل العلم ینكشف |

تمت والحمدلله والمنة.

رساله بیان

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیم**

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسوله محمد خیر المرسلین و الرضوان علی آله واصحابه اجمعین.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابتدای سخن بنام یكی |  | در دو عالم یكی است نیست شكی |
| جود او می‌دهد وجود بما |  | جام گیتی نما نمود بما |
| چشم عالم به نور او روشن |  | دیدة ما شده نكو روشن |
| در همه نور او عیان دیدیم |  | تو چنین بین كه ما چنان دیدیم |
| نور اسمای اوست در اشیا |  | خوش بود هر كه خواند این اسما |
| آسمان و زمین و لوح و قلم |  | روشن از نور او بود فافهم |
| او یكی و صفات او بسیار |  | لیس فی الدار غیره دیار |
| نعمت اللّهم و شدم آگاه |  | گفته‌ام لا اله الا اللّه |

**بیان حقیقت محمد**(ص):

هر اسمی از اسماء الهیه او را صورتی است معنویه، در علم حكما، كه ماهیت خوانند، و اهل اللّه عین ثابته گویند. و صورتی دارد در خارج، كه مظهر و موجود عینیه خوانند، و اسماء اربابند و مظاهر مربوبات، و ذات به اسم اعظم رب الارباب، و رب الارباب هر مظهری را اسمی خاص تربیت می‌فرماید.

و حقیقت محمدیه (ص) حامل تجلی اول است، وصورت اسم جامع الهی، و مربای اتم، و مربی ظاهر عالم به اسم الظاهر، و مربی باطن عالم به اسم الباطن، یعنی مربی عالم است به ربی كه در مظهر او تجلی كرده، و هو رب الارباب.

و ربوبیت او تامه، و عبودیت او تامه، اما عبودیت او ذاتیه، و ربوبیت عارضیه، و حقیقت محمدیه صلی الله عليه وآله مركز دایرۀ وجود است ازلا و ابدا.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطب عالم سید هر دو سرا |  | مظهر ذات و صفات كبریا |

واحد است به حكم وحدت و به حكم كثرت متعدده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامع كثرت است و وحدت هم |  | ظاهر و باطن او بود فافهم |

و خلفاء حضرت او یا خلافت ظاهر دارند یا باطن و هر دو قسم باقی تا قیامت. گر یكی برود یكی بیاید. اما خلفاء اثنا عشر صلوات اللّه علیهم خلافت ظاهر و باطن دارند، و بعضی از اهل اللّه خلافت باطنۀ خاصه.

و اسماء ائمۀ حضرت او عبدالرب است وعبدالملك، و عبدالرب مقصود بر مشاهدۀ عالم ملكوت، و عبدالملك بر عالم ملك.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این هر دو وزیر پادشاهند |  | ملك و ملكوت را پناهند |

و اسم قطب عنداللّه عبداللّه، قال اللّه تعالی: **و انه لما قام عبداللّه.[[261]](#footnote-262)** یعنی محمد (ص).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطب عالم محیط بر اشیا |  | مظهر ذات و مظهر اسما |

**بیان اسم اعظم:**

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اعظم به عام نتوان گفت |  | راز شه با غلام نتوان گفت |
| هر كه گوید نكو نمی‌داند |  | سر حق است او نمی‌داند |

معرفت اسم اعظم خاصۀاهل اختصاص است، و این اسم خفی، بر جانب مغرب، كه محل اسرار است، كه اگر بر طرف مشرق بودی، بر عام و خاص ظاهر گشتی، و فساد واقع شدی در عموم.

و شرق به منزلت خروج است ازغیب ودخول در آخرت، كه خانۀ تمیز و معرفت منازل سعدا و اشقیا عنداللّه تعالی، و عین معرفت این اسم خفی ظاهر گردد در آخرت بر جمیع خلایق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر محرم سر اسم اعظم گردی |  | باید كه به نزد عام ابكم[[262]](#footnote-263)گردی |

و اسم اسم اعظم را اسم جامع گفته‌اند.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الف و لام و لام و ها هر چار |  | اسم اسمی است این حروف ای یار |
| بر همه اسم‌ها مقدم اوست |  | نزد ما اسم اسم اعظم دوست |
| به صفت اسم او بود بسیار |  | از ظهورش همه شده اظهار |
| یك وجود است و صد هزار كمال |  | خوش كمالی همه جمال و جلال |

**بیان انیت اسماء**:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن عارفان ما بشنو |  | سر اسماء زما بیا بشنو |

انیت اسماء در حروف، انیت حروف در انفاس، و انیت انفاس در ارواح، و انیت ارواح در قلوب، و انیت قلوب نزد مقلب القلوب.

اگر چه اسماء حق در ظهور متعدده‌اند، اما از آن رو كه اسماء‌اند نه به وحدت متصف‌اند و نه به كثرت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نظری كن به عین ما در آب |  | موج و دریا چو عارفان دریاب |

**بیان مراتب وجود:**

وجود نقطة احدیت، و احدیت هویت ماهیت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از وجود اوست عالم را وجود |  | او منزه باشد از نابود و بود |

و وجود من حیث هو هو، اعم است از ذهنی و خارجی و عام و مطلق و مقید، بلكه این مجموع مراتب وجود است، **و هو رفیع الدرجات.**[[263]](#footnote-264)

اما به شرط ان لایكون معه شییء، مرتبۀ احدیت و مقام جمع الجمع، و به شرط جمیع كمالات كه لازمه او است مرتبه واحدیت و مقام جمع، و به شرط شیئی و لا بشرط لا شیئی مرتبه هویت كه تجلی كرده در مرایای عالم تفصیلا، و در آینۀ جامع انبیاء اجمالا.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نكته‌ای نازك است این نكته |  | نیك دریاب معنی نقطه |

و ماهیت ، یعنی اعیان ثابته، كه صور اسماء الهیه‌اند در حضرت علمیه، و اگر قابل وجود خارجی‌اند جزویه، والا كلیه.

و نزد اصحاب صوفیه و ارباب الهیه عالم ید قابليه است و آدم ید فاعلیه، كه به خلافت حضرت الهیه متصرف است در ید قابلیه، واین متصرف به اعتبار مرتبه جامعیت غیر عالم است و به اعتباری عالم است كه به فرمان الهی متصرف در عالم است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از سر ذوق گفته‌ام ای دوست |  | بشنو از من به ذوق دریابش |
| ور ندانی تو اعتراض مكن |  | فكر كن یك دمی و مشتابش |

**بیان عالم:**

عالم به حسب لغت مأخوذ است از علامت، بلكه هر فردی از افراد عالم معلمی است كه مرا تعلیم اسمی از اسماء الهیه فرموده‌اند، ودر اصطلاح قوم: **العالم موجود سوی اللّه.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه غیر خدا، بود عالم |  | غیر او كی بود بخود فافهم |

و عقلا از تغیير عالم، حدوث معلوم كرده‌اند، و از حدوث عالم، خالق قدیم دانسته‌اند، اما عرفا در لوح وجود هر فردی از افراد عالم اسمی از اسماء الهیه مطالعه می‌نمایند، به بصر: **كنت بصره الذی یبصربه.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله اعیان به عین او بینند |  | لاجرم جمله را نكو بینند |

و هر فردی را مظهر اسمی خاص یابند، و هر اسمی از اسماء الهیه، به ذات جامع جمیع اسماء‌اند، هر آینه هر فردی را مجموعۀ مجموع اسماء دانند.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله عالم سربسر مرحوم او |  | نور رحمت بر همه كس تافته |
| از عطاء حضرت اسماء او |  | هر كسی تشریف خاصی یافته |

**بیان عقل اول و نفس كلیه**

عقل اول مشتمل است بر جملۀ كلیات عالم، و نفس كلیه مشتمل بر جمیع جزئیات عالم، كه عقل اول به كلی مشتمل است بر آن.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این به تفصیل و آن به اجمال است |  | هر كه هر دو بخواند خوش حال است |

و عقل اول را لوح قضا و درّه بیضاء و آدم معنی گفته‌اند، و نفس كلیه را لوح محفوظ و یاقوتۀ حمراء و حوای معنویه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نزد او اسم الرحمن بخوان |  | نفس كلیه را نكو بدان |

نفس كلیه مظهر خاصۀ رحمت وجوبیه است، و عقل اول مظهر رحمت عامه و امتنانیه، و انسان كامل جامع تمام اسماء الهی است، اجمالا در مرتبۀ روح، و تفصیلا در مرتبۀاسم اعظم كه قلب است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اعظم ما ازو آموختیم |  | لا جرم گنجی نكو اندوختیم |

و عقل اول و نفس كلیه دو كتاب الهیه‌اند، مجملا و تفصیلا ، كه صورت ام الكتاب است، و ام الكتاب حضرت عملیۀ الهیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گوش كن این لطیف از هر باب |  | خوش بخوان این كتاب را دریاب |

و عقل اول را ام الكتاب خوانده‌‌اند، به حسب احاطۀ او بر اشیاء اجمالا، و نفس كلیه را كتاب مبین، به ظهور اشیاء اجمالا، و نفس كیه را كتاب مبین، به ظهور اشیاء در وی تفصیلا، و نسبت عقل اول به عالم، نسبت روح انسانی است با بدن، و نسبت نفس كلیه با عالم، نسبت دل با جوارح، هم چنانكه نفس ناطقه، كه دل انسان است، به این نسبت عالم را انسان كبیر گفته‌‌اند، و عالم به معنی انسان كبیر است و به صورت انسان صغیر.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به صورت صغیر و به معنی كبیر |  | به باطن عظیم و به ظاهر حقیر |

و خالق عالم حق است تعالی و تقدس به اسماء حسنی، اما ذات مقدسه باقی، بر تقدس و تنزیه، ازلا و ابدا، و اسماء متعدده‌اند به صفات، و واحد به وحدت ذات، و امام الائمۀ اسماء، اسم جامع معانی اسماء است.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مقدم بر همه اسما است اللّه |  | چنين گفتند با یاران آگاه |
| مسما واحداً اسما كثیرا |  | نكو دریاب قول نعمت اللّه |

**بیان وجود و علم و نور**

این هر سه از حیثیت وحدت ذاتیه حقیقت واحده‌‌اند، اما تمیز وجود از علم آن است كه علم متعدد شود به تعدد معلومات از حیثیت تعلقات درمرتبۀ تعقل، به خلاف وجود كه موجودات متعدداند به ظهور وجود، در مدارك تفصیلیه، و وجود واحد، اما فرق میان نور حقیقی و مسمای وجودمحض آن است، كه وجود ظاهراست در مقابلۀ معلومات متعینه در علم حق، و ممكن نیست ادراك نور محض الا در مظهر موجودات.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب كه عارفانه گفتیم |  | دری است محققانه سفتیم |

**بیان اقسام معدومات:**

بر چهار قسم‌اند: اول معدوم مفروض كه صحیح نیست وجود او، چون شریك باری، وحده لا شریك له، و معدومی كه صحیح نیست وجود او مطلقا، كه واجب است وجود او شرعاً نعم جنت مومنان فردا درقیامت و عذاب جهنم كافران را در دوزخ، و معدوم كه معتل است در مقابلۀ وجود، هر آینه عدم را تعینی باشد در تعقل متعقل.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بس دقیق است این سخن بشنو |  | گوش با من كن و ز من بشنو |

**بیان انسان كامل:**

انسان كامل كلمۀ كاملۀ جامعه و صحیفۀ كامله است، و محدث به حصول وجود او در خارج، و قدیم به تخلق به اخلاق الهیه، به مثابت خطی است فاصله، میان حضرت الهیه و كونیه، و او را كمال مطلق است در حدوث و قدم، و حق را كمال مطلق در قدم، و عالم را كمال مطلق در حدوث.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كون جامع خوانمش انسان كامل یاد دار |  | این لطیفه یاد دار از نعمت اللّه یادگار |

**بیان آتش عشق:**

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تعالی العشق عن همم الرجال |  | و عن وصف التفرق والوصال |

عشق را آتشی است، هر گاه كه در خرمن هستی وجود عاشق افتد، از عقل گندم نمای جو فروش كاهی نماند.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عشق آمد و كرد عقل غارت |  | ای دل تو بجان برین بشارت |
| ترك عجبی است عشق سرمست |  | و زترك غریب نیست غارت |
| گفتیم كه در عبارت آریم |  | وصفش به طریق استعارت |
| چون آتش عشق او برافروخت |  | هم عقل بسوخت هم عبارت |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| العشق نار فی القلوب |  | فاحترقت ما سوی المحبوب |

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون آتش عشق برفروزد |  | خشك و تر عشقان بسوزد |
| در عاشق سوخته درافتد |  | آن سوخته دل خوشی برافتد |
| دل گرمی ما ز آتش او است |  | عود دل ما چو سوخت خوش بو است |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| النار یحترق من یحس به |  | و من هو والنار كیف یحترق |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آتش محبت خود را بسوز خوش باش |  | چون سوختی در آتش، آتش نسوزد آتش |

قال اللّه تعالی: **نار اللّه الموقدة، التی تطلع علی الافئدة**.**[[264]](#footnote-265)**

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از دم گرم ما بگیر آتش |  | كه بود آتش خوشی سركش |
| سخن گرم عاشقان بشنو |  | گه چنین است گه چنان بشنو |

حق سبحانه و تعالی در صورت مطلوب خاص محبان، بر محبان تجلی می‌فرماید، تا محب محبانه توجه نماید.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كنار موسی راها عین حاجة |  | و هو الا له و لكن لیس یدریه |

اگر آتش كه مطلوب موسی بود ؑحق در آن حال تجلی نفرمودی، موسی علیه السلام توجه تمام نكردی، بلكه اعراض نمودی، و قال رسول الله(ص): **من اقبل علی اللّه بكلیته اقبل اللّه علیه بكلیته و من اعرض عن اللّه بكلیته اعرض اللّه عنه بكلیته، و من یكون هكذا و هكذا اللّه معه كذالك.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور حق در نار موسی را نمود |  | در همه اشیا به چشم ما نمود |
| دیدۀة ما روشن است از نور او |  | عین ما در قطره و دریا نمود |

قال رسول اللّه(ص): **من عشق و عف وكتم ثم مات فقدمات شهیدا.**

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جام می ار بهر می داریم دوست |  | این و آن از بهر وی داریم دوست |
| دوست را در آینه بینیم ما |  | آینه بی‌دوست كی داریم دوست |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صح عندالناس انی عاشق |  | غیر ان لم یعرفوا عشقی لمن |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفی گوید كه سید عاشق است |  | راست می‌گوید نمی‌داند به كه |

**بیان مراتب دل**

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل بود آئینه گیتی نما |  | می‌نماید اسم اعظم او بما |
| مخزن اسرار سبحانی دل است |  | منظر انوار ربانی دل است |
| صاحب دل را طلب كن دل بجو |  | راز دل با دلبر كامل بگو |

قال اللّه تعالی: **ان فی ذالك لذكری لمن كان له قلب**.**[[265]](#footnote-266)**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین دل زكاملی بطلب |  | دل بدست آر حاصلی بطلب |

محققان، اگر نفس ناطقه انسانی، مشاهدۀ كلیات و جزویات كند، دل خوانند، و حكما این مرتبه راعقل مستفاد گویند، و قوای روحانیه و جسمانیه منشعب‌اند از دل، ودل برزخی است میان ظاهر و باطن، و صورت مراتب الهیه است، و روح صورت مرتبۀ احدیت، و دل را احدیت جمعیت از اسماء الهیه، و دل عارف كامل سریر سلطنت اسم اعظم است، كما قیل: **قلب المومن عرش اللّه الاعظم.**

و عالم الهی و رحمت نا متناهی و دل صاحب دل او سع اشیاء است. قال اللّه تعالی: **و اللّه بكل شیئی علیم[[266]](#footnote-267)،** و قال جل ذكره : **و رحمتی وسعت كل شیئی[[267]](#footnote-268)،** و قال جل جلاله بلسان رسوله: **ما وسعنی ارضی ولا سمائی و وسعنی قلب عبدی المومن التقی النقی،**

**بيت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فی المثل گر عالمی بی منتها دل محس آن نگردد جان من |  | در دل عارف درآيد بارها اين چنين فرمود آن جانان من |

قال رسول الله (ص) : **ان قلوب العباد بين الصبعين من اصابع الرحمن يقلبها كيف يشاءِ**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او در دل و دل به هر طرف گرداند |  | نازك سخنی است عارفی گرداند |

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش دلی باشد كه او باشد در او |  | در چنان دل حضرت او را بجو |
| در چنان دل گر ترا باشد مجال |  | كام دل می‌جو كه یابی بر كمال |

**بیان ابتدای وحی**

انزال معانی مجردةۀ عقلیه، در قوالب حسیۀ مقيده، در حضرت خیال در حالت خواب یا بیداری، و این از مدركات حس است در حضرت محسوس، مثل قوله تعالی: **فتمثل لها بشر اسویا**[[268]](#footnote-269)، و یا در حضرت خیالی، قال رسوال اللّه(ص): **الرؤیا الصالحة جزء من ستة واربعین جزء من النبوة.**

معلوم شد كه جزء باقی است از برای امت مرحومه، و مدت انزال وحی بیست و سه سال بود، فافهم. شش ماه اول در خواب، و بیست و دو سال و شش ماه در بیداری، و چهل و شش شش ماه ، بیست و سه سال بود، فافهم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر ترا در خواب بنماید جمال |  | خوش بود گر چه بود نقش خیال |

**بیان ولایت**

قال امیر المومنین وامام المسلمین علی بن ابیطالب كرم اللّه وجهه: **الولایة هی الفلك المحیط عالم.** و حقیقت ولایت محیط است بر رسل و انبیا و اولیا، و ولی كامل آن است كه فانی باشد به فنای ثلاثه و باقی به بقای ثلاثه.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیفنی ثم یفنی ثم یفنی |  | كما یفنی الفناء بلا فناء |
| و یبقی ثم یبقی ثم یبقی |  | كما یبقی البقاء بلا بقاء |

قال جل جلاله: **و هوالولی الحمید[[269]](#footnote-270)**.

و این اسم بر عباد اللّه اطلاق می‌كنند، به حسب تخلق عبادیه به اخلاق الهیه، و تحقق به ذات كه مسما است به اسم الولی، و این اشارت است به فناء اولیا، از افعال و صفات و ذات خود، در افعال و صفات و ذات حق، وهر فنائی مستلزم بقائی، كه:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تو ذوق فنای ما یابی |  | خوش بقائی ازین فنا یابی |

اگر چه هر مؤمنی ولی است به ولایت عامه، اما نزد اولیا ولی به ولایت خاصه آن است كه فانی باشد در حق، و باقی باشد به حق، و اعیان ثابته به استعداد اصلی،طالب‌اند كه بعد از فناء تعلق گیرند به بقاء، قادر عالم ملك تصویر خلق كنند در عقول خلق.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و من انا ایا ها الی حیث الا الی |  | عرجت و عطرت الوجود برجعتی |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از بشری رسته بود، باز برای بشر |  | تا بكمال آورد، پایۀ نقصان گرفت |

**بیان رحمت الهیه**

رحمت الهیه منقسم است بر قسمین: ذاتیه و صفاتیه، و هر یكی از این دو قسم منقسم به رحمت عامه و خاصه، و چهار اصول و امهات‌اند، متفرع‌اند از این امهات اربعه نود و شش فروعات، و رحمت: **و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین**[[270]](#footnote-271)، فرمود: **ان لله مائة رحمة،** الحدیث.

و رحمت صفاتیۀ عامه، حكم رحمت ذاتیۀ عامه دارد، كما قال **و هو ارحم اراحمین: و رحمتی وسعت كل شیئی**[[271]](#footnote-272). و حكم عام، خاص است به رحمت عامه، اما رحمت خاصۀ‌ذاتیه، محض عنایت حضرت الهی است، كما قال جل ذكره: **ان رحمت اللّه قریب من المحسنین[[272]](#footnote-273).**

این رحمت از آثار حب الهی است بر بعضی عباد، بی اسباب طاعات و عبادات، و وسایل علم و عمل، چنانكه حق تعالی در حق حضرت ؑفرمود**: آتیناه رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما[[273]](#footnote-274).**

رحمت خاصۀ صفاتیه مخصوص است به سعداء، و منقسم بر دو قسم: موقت و غیر موقت.

اما غیر موقت، مخصوص به سعداء در دنیا، به یافتن مرادات در غالب احوال و اوقات، به خلاف آخرت. اما رحمت صفاتیۀ خاصۀ موقت، ابدیۀ محض است به اهل جنت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر به خدمت نیك بشتابیم ما |  | این سعادت جاودان یابیم ما |

**بیان تجلی هویت الهیه**

هویت الهیه، به اسم النور، بر سماوات روحانیه وارض جسماینه ظهور فرموده، ور در مرایای موجودات ملك و ملكوت تجلی كرده، و از تجلیات هویت در اشیاء، ظهور صفات الهیه واضح و لایح است در عالم، و اسماء سبعۀ صفاتیه، و دیگر صفات ، چون نور بر دیدۀ روشن اهل كمال ظاهر است. واز چشم رمد دیدۀ ناقص محجوب.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتابی در همه ذرات عالم تافته |  | هر یكی از جود او نور وجودی یافته |

و به حسب قابلیت و استعدادات مظاهر، ظهور هویت الهیه در بعضی اتم نماید، فرق میان مظهر العالم و مظهر القادر، فرق است میان اسمین، به حسب حیطه، و هویت الهیه حقیت واحده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون هویت یكی است اسما را |  | به هویت یكی بود اسما |

و محقق كثرت موجوده كه در عالم مشاهده نماید، در واحد حقیقی چون رویت قطرات در بحر و ثمرات در شجر بیند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مقام جمع می‌بیند چنین |  | در مقام فرق بیند آن به این |

اما رؤیت وحدت در كثرت، مطالعۀ كثرت اسماء بود در عین واحده، مانند دیدن بحر در قطره‌ای از قطرات، و شجر در هر ثمری از ثمرات، و هویت كه مندرج و مستور است، ظاهر گردد بر محقق در قیامت كبرا، بعد از آن حق تعالی تجلی فرماید جلت قدرته در آخرت به كثرت مشهوده.

**بيان صورت معنویه**

قال رسوال اللّه(ص)**: ان اللّه خلق آدم علی صورته.**

حق سبحانه و تعالی به فیض اقدس، یعنی به تجلی حبی ذاتی، اعیان ثابته را وجود علمی واستعداد اصلی كرامت فرمود، و به فیض مقدس، به مقتضی: **و آتاكم من كل ما سألتموه**[[274]](#footnote-275)، هر سایلی را به تشريف شریف اسمی مشرف فرمود، بصری روحانیه در عالم مصور گردانید، وعین ثابتۀ آدم ؑاولا در علم، به جمال: **ان اللّه جمیل یحب الجمال**، بیار است، و به انوار: **و علم آدم الالسماء كلها**[[275]](#footnote-276)، منور گردانید، و موصوف به صفات الهیه، بعد از آن صورتی روحانیه و صورتی مثالیه و صورتی محسوسه انعام فرمود، تا به كمال ظهور كرد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مخزن اسرار ربانی دل است |  | مظهر انوار سبحانی دل است |

و عالم بی آدم به مثل وجودی بود شبح، یعنی شیئی بی روح، و جامی بی راح، و آینه‌ای صیقل ناكرده، وآدم علیه السلام آمد، و عین جلاء مرآت عالم شد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم جان عالمش خوانم |  | مظهر اسم اعظمش دانم |

و نسبت اعیان ثابته به اسماء الهیه نسبت ابدانند با ارواح، و نسبت اعیان ثابته با ارواح، نسبت ارواحند با ابدان، هم چنانكه نسبت عالم با آدم، نسبت آدم با عالم. عالم انسان كبیر گفته‌اند و مصور به صور اسماء الهیه، و انسان ظاهرا به صورت عالم، و باطنا به صورت حق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به صفات كمال موصوف است |  | به جمال و جلال معروف است |

آدم روح عالم است و روح او مقتبس از روح خاتم، و فیض الهیه، و روح خاتم از حضرت الهیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
|  | آدم از خاتم حیاتی یافت خاتم از اله | روز وشب روشن شده از آفتاب و نور ماه |

و عالم انسان كبیر است به صورت، و انسان اكبر به معنی، و كامل و ناظر به : **بصره الذی یبصر به**، الحدیث.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم بینای او چنان بیند |  | عین واعیان همه عیان بیند |
| گاه آن را بنور این نگرد |  | گاه این را به عین آن بیند |

**بیان معانی**

قال رسول اللّه(ص): **اقوم عن یمین العرش عند ربی فی مقام لا یقوم فیه احد من العالمین غیری**. این است معانی: **انا سید الناس یوم القیامة.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این سخن فرمود آن سلطان ما |  | جان فدای او و او جانان ما |

و انبیا و اولیا و حكما متفق‌اند كه هر كمالی كه انسان را در این نشأۀ انسانیه، در دار دنیاویه، حاصل نشود، بعد از موت در آخرت نخواهد بود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیك و بد هر چه كرده‌ای حاصل |  | در قیامت بتو شود واصل |

**بیان مراتب**

مجموع مراتب الهیه به اصالت است، و احكام آن در كون واضح و لایح می‌نماید.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجموع مراتب الهی |  | در جام جهان نما نموده |
| آن نور جمال ساقی ما |  | در دیدۀ مست ما نموده |

و رتبت از غنای عالم، خاصۀ حضرت سلطان سرا پردۀ قدم است، كما قال جل ذكره: **و اللّه غنی عن العالمین**[[276]](#footnote-277).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او غنی است از همه عالم |  | این و آن سر بسر بدو محتاج |

اما رتبت غنا در عالم، غنا است از عالم به عالم، و انسان كامل اگر چه غنی است از عالم به اعتباری، به اعتباری فقیر است و محتاج به جمیع افراد عالم، زیرا كه حق تعالی در مرایای عالم بر وی تجلی كرده، قال عز و جل: **یا ایها الناس انتم الفقراء الی اللّه**[[277]](#footnote-278).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه آئینه‌ای می‌بینم اوست |  | لا جرم ما آینه داریم دوست |

و هر اسمی از اسماء الهیه مرتبه‌ای دارد خاصه، و صورت آن اسم رتبتی دارد خاص ، كه صورت آن اسمی دیگر ندارد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه آید در نظر آن نور اسمی دیگر است |  |  |
|  |  | رتبت خاص است او را زاد و رسمی دیگر است |

و اول مراتب علو، مرتبۀذات است، دیگر مرتبۀاسماء و صفات، باز مرتبۀصفت اول، باز به حسب صفوت تا آخر مراتب عالم ارواح. دیگر مراتب عالم سفلی، از هیولای عالم اجسام تا آخر مراتب وجود، رتبت از مراتب علوی و سفلی به اعتبار ما بعد علوی، و علوی صفاتی و مرتبۀ لا مكانی در علو ذاتی مستهلك‌اند. **و هو علی بذاته**، و قال جل ذكره: **كل شیئی هالك الا وجهه**[[278]](#footnote-279).

و مراتب به نسب‌اند، و نسبت امور عدمیه بر موجودات خارجیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صاحب مرتبه چنین داند |  | گفتۀ ما بذوق می‌خواند |

**بیان نسبت قرابت به حضرت سید المرسلین**

نسبت قرابت به حضرت او ؑیا به حسب صورت طینت دنیاویه بود، یا به حسب صورت معنویۀ دینیه، یا به صورت و معنی.

و قرابت جامعۀ تامۀ معتبره، قرابت صورت و معنی است، و این مرتبۀ خلیفه و امام است كه در هر وقتی قائم مقام او است. قال رسول(ص): **من مات و لم یعرف اما زمانه مات میتة جاهلیة.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر قرابت چنین بود حاصل |  | صورت و معنیش بود كامل |

**بیان ظهور حق جلت و عظمت وقدرت**

حق سبحانه وتعالی از حیثیت بطون به اسم الباطن ابطن اشیاء، هر آینه معرفت حق اسهل معارف بود به اعتباری واشكل معارف به اعتباری، و عارف كامل، در جمیع مظاهر، حق را مشاهده نماید به نور حق. چنانكه ابو یزید بسطامی فرموده كه مدت سی سال است كه سخن با حق می‌گویم دیگران پندارند كه با ایشان می‌گویم.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فوادی عند مشهودی مقیم |  | یشاهده و عندكم لسانی |

و این به حسب ظهور است نه به حسب حقیقت. قال اللّه تعالی: **لا تدركه الابصار**[[279]](#footnote-280).

و غالب عرفا معرفت ایشان اجمالی است نه تفصیلی، زیرا كه مظاهر حق مفصلا غیر متناهی است، اگر چه از جهت امهات متناهی‌اند، و معرفت تفصیليه ، خاصۀ قطب عالم است، یعنی عبداللّه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو به اجمال سعی كن دریاب |  | كه چنین گفته‌اند اولی الالباب |

و نظر عقل در وجود متعدده و متضاده است، و محجوب به حجاب بشریت، و معلوم نمی‌كند كه تجلی حقیقت حق واحده است، در حقایق كثیره، و سالك اگر با وحدت است محققانه با حق است، و اگر با كثرت بود مقلدانه با خلق است، و اگر وحدت در كثرت مجتمع می‌یابد، و كثرت را در وحدت مستهلك:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كون جامع خوانم آن صاحب كمال |  | با نصیب از خلق و ز حق لا یزال |

**بیان حروف**

حروف لفظیه كه مرقوم می‌گردد در عالم كتاب، بیست و هشت حروف است، و الف مبدأ حروف وحركت الف مستقیمه از قیومیت حق، **والقیوم قائم بنفسه و یقوم به غیره**.

اگر سایل سئوال كند كه چرا عدد حروف در حساب بیست وهشت است، بگو اعیان حروف در عالم عناصر ظاهر می‌شوند، و نسبتی با عناصر دارند كه سبب نزدیك‌تر است، و حدوث عناصر از حركات افلاك و قطع حركت افلاك كه بیست وهشت منزل است،اول شرطین و آخر رشاد.

صدور عالم از نفس الرحمن است، و آن بسط وجود است بر اعیان ممكنات، و نفس مناسب عنصر بود، و متشكل می‌شوند منازل فلكیه در هوای عنصری، و آنچه حاصل شود از عناصر در مولودات، ظاهر گردد در اكمل نشأۀ مولدات، یعنی انسان.

و انسان صور تمام حروف بیست وهشت منزل است، و لام الف خطی است متوسط، و تنبیه بر قاطع در منازل و آن كواكب سبعۀ سیاره‌اند، و حروف اصل كلامند، و كلمات نامتناهی، و واحد اصلی عدد وعدد بی عدد واحد.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بحر عمان گر شود یكسر مداد |  | كی تواند داد این تقریر داد |
| ور قلم جاوید بنویسد كلام |  | همچنان باقی بود مالا كلام |

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با ما درین دریا بسر بر ز ما بشنو حبابی پر كن از آب به معنی آب و در صورت حباب است دمی در آفتاب و سایه بنگر چه دریائی، كه ما غرقیم در وی درین دریا به عین ما نظر كن وجودی جز وجود او نه بینی به نور او جمال او توان دید نشان بی نشان عارف آنست یكی در جملۀ سیلی عیان است به هر آئینه حسنی می نماید نگنجد گنج او در گنج عالم حقیقت در دو عالم جز یكی نیست خیال ار نقش می‌بندی بخوابی ز می جامی است پر می در كف ما كه دارداین چنین ذوقی كه ما راست؟ معانی بیان نعمت اللّه ز ذوق خود ترا آگاه كردیم در آ در خلوت زندان سرمست فنا شو تا بقا یابی ز باقی دوئی بگذار تا باشی یگانه ز شرك خود پرستی گر برستی خیالی غیر خوابی می‌نماید به بزم عاشقان ما گذر كن طلب كن گنج اسماء الهی اگر اسم مسما را بدانی |  | ز دریا دامنی خوش پر گهر بر حباب از آب، در وی آب دریاب حقیقت بین كه این یك هر دو آب است درین همسایه و هم سایه بنگر چه خوش جامی كه ما داریم پر می صدف بشكن تماشای گهر كن اگر آئی به چشم ما نشینی چنین می‌بین كه سید آن چنان دید اگر چه بی نشانی هم نشان است دلی از دیدۀ مردم نهان است ز هر بحری به شكل نو بر آید طلب این گنج و هم گنجینه فافهم یكی هست و در آن ما را شكی نیست جز او تعبیر خواب خود نیابی حبابی می‌نماید عین دریا كه ذوق ما همه عالم بیار است به پرس از آفتاب و ماه كردیم بهانه آفتاب و حضرت ماه  ترا گر میل ذوق عاشقان هست سبو می‌كش كه یابی لطف ساقی مراد ما یكی دیگر بهانه بغیر از حضرت حق كی پرستی همه عالم سرابی می‌نماید دمی در چشم مست ما نظر كن اگر یابی بیابی پادشاهی بذوق این شرح اسما را بخوانی |

اما اسماء متعدده به صفات، و واحد به وحدت ذات، و اما الائمه اسما اسم جامع، یعنی جامع مجموع اسماء الهیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مقدم بر همه اسمات اللّه |  | چنین گفتند با یاران آگاه |
| مسما واحد و اسما كثیر است |  | نكو دریاب قول نعمت اللّه |

**بیان خاتم اولیا**

معلوم فرما كه سبب ختم كمال مقام او است و هر چه در دار دنیااست به حسب صفات ابتدائیآآآآآ و انتهائی دارد ، چنانچه به شرع نبینا (ص)ختم شد، و ختم ولایت عامه به عیسی بود ؑ كه سلالۀ اختلاق محمدی است، ابتدای این كار صورتا به نبی مطلق بود یعنی آدم علیه السلام و ختم نیز به نبی مطلق بود یعنی عیسی علیه السلام.

و ختم اولیا به ولایت خاصۀمهدی است ؑكه سلالة عترت سید عالم است (ص).

**غزل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شیخ ما بود در حرم محرم مرده‌ای می‌شد از دمش زنده به صفات كمال حق موصوف شرح اسما بذوق خود خواند بود سلطان اولیای زمان سینه‌اش بود مخزن اسرار نعمت اللّه مرید حضرت اوست |  | قطب وقت و گزیدۀ عالم نفسش همچو عیسی مریم هفت دریا به نزد او شبنم عارف اسم اعظم آن اعظم بود روح القدس ورا همدم در دلش بود گنج حق مدغم شیخ عبداللّه است او فافهم |

رساله برازخ (رساله اول)

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیم**

الحمدلله رب العالمین.

حمد منعم بر منعم واجب است شرعاً و عقلا.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حمد او واجب است بر من و تو |  | بشنو و حمد او خوشی می‌گو 3 |

حق سبحانه و تعالی عباد را طریق رشاد نمود، و در اول كتاب خود فرمود: **الحمدلله**، و حمد وثنا مترتب‌اند بر كمال، و لا كمال الا اللّه و من اللّه. لا جرم حمد خاصۀ حضرت او باشد، كما قیل:

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الشكر مشترك والحمد مخصوص |  | كلاهما فی كتاب اللّه منصوص |

و حمد، یا قولی است یا فعلی یا حالی.

**اما قولی: الحمد هو الثناء باللسان علی الحی بما فیه من فضایل الاختیاری، سواء كان فی مقابلة النعمة ام لا**.[[280]](#footnote-281)

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حمد او از كتاب او گویم |  | لا جرم حمد او نكو گویم |

**اما حمد فعلی** اتیان است به اعمال بدنیه، از عبادات و طاعات خیرات، خالصاً لله تعالی، و توجه به حضرت كریم رحیم، و حمد حمید مجید به حسب هر عضوی واجب است، بلكه بر هر عضوی، در هر حالی از احوال، كما قال النبی (ص): **الحمدلله علی كل حال[[281]](#footnote-282).**

**اما حمد حالی** به حسب روح و قلب است، و آن اتصاف است به كمالات علمیه و عملیه و تخلق به اخلاق الهیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حمد او در مقام تفصیلی |  | این چنین گفته‌اند تا دانی |

**اما حمد قولی حق**: حق را تعالی وتقدس در مقام جمعی الهی از تعریفات ذات قدیم است به صفات كمالیه. چنانكه در كتاب كریم نازل شده:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حمد قولی حق چنین باشد |  | سخن عارفان همین باشد |

**اما حمد فعلی حق:** اظهار كمالات جمالیه و جلالیه، از غیب به شهادت و از باطن به ظاهر و از علم به عین، در مجالی صفات و مجالی دلالات اسماء.

**بيت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هر اسمی جمالی می‌نماید |  | جمالی بر كمالی می‌نماید |

**اما حمد حالی حق**: تجلی ذات او است در ذات او، و آن ظهور نور ازلی است، لم یزل و لا یزال، فهو الحامد و المحمود جمعاً و تفصیلا، كما قیل:

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد كنت دهرا قبل ان یكشف الغطا |  | اخالك انی ذاكر لك شاكر |
| فلما اضاء اللیل اصبحت شاهدا |  | بانك مذكور و ذكر و ذاكر |

و بعد از حمد ذات حق به ذات حق، حمد مناسب اسم جامع است، و این حمد از حامدی كامل مكمل صادر شود كه او را مقام خلافت عظمی باشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این مرتبه رو بما نماید |  | در جام جهان نما نماید |

و عالم مرایای حضرت الهیه‌اند تفصیلا، و انسان كامل صورت مرتبة الهیه اجمالا، و انوار اسرار الهیه مفصله‌اند در عالم، و مجموعه در انسان كامل، كما قال الشاعر:

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كل الجمال غدالوجهك مجملا |  | لكنه فی العالمین مفصل |

**برزخ**: وحدت برزخی است منتشیه از احدیت و واحدیت، و واحدیت در احدیت مندرجه، و احدیت و واحدیت مندرج در سطوت وحدت، و وحدت به حسب ذات به دو اعتبار:

اول به حسب ذات به انتفاء تعدد نسب و اضافات.

**مصراع**: احدش خوانده‌اند تا دانی.

و از حیثیت تعدد نسب واحد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحدت و واحد و احد دریاب |  | در عدد گیر و بی‌عدد دریاب |

اما وحدت به اعتباری كه حاملۀ تجلی اول است، حقیقت محمدیه (ص)گفته‌اند، و واحدیت منقسم است بر چهار قسم:

**مصراع**: وجود است و علم و ونور وشهود.

و علم مظهر ظاهر وجود است، و ظاهر وجود مظهر علم، و هر اسمی از اسماء كلی الهی، مظهر اسمی از اسماء كلی كونی است، و هر اسمی از اسماء كلی كونی مظهر اسمی از اسماء كلی الهی.

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یكی رب و این یكی مربوب |  | آن محبست واین دگر محبوب |
| رب و مربوب اگر چنين دانی |  | نسخۀ این و آن فروخوانی |

**برزخ**:

برزخ ثانیه صورت حقیقت محمدیه است (ص)، و آن برزخ كبری است، و معبر به **قاب قوسین**، كه غایت معراج انبیا است علیهم السلام و اوادنی اشارت است به اتحاد قوسین احدیت و واحدیت، بواسطۀ اختفای واسطه، یعنی برزخ ثانیه در سطوت تجلی نور ذات.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو آفتاب بر آید ستاره ننماید |  | كدام ذره در آن حال در حساب آید |

**برزخ**:

عالم صورت حقیقت انسانیه است، و حقیقت انسانیه به صورت: **ان اللّه خلق آدم علی صورته**[[282]](#footnote-283).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه اسما ز لوح او می‌خوان |  | صورت اسم اعظمش می‌دان |

و اسم جامع مشتمل است بر جمیع اسماء الهیه و متجلی است در اسما به حسب مرتبه، و به ذات مقدم بر باقی اسماء، و مظهر این اسم، به مرتبه مقدم بر مجموع مظاهراسماء الهیه، و حقایق عالم در علم و عین، و مظاهر حقیقت انسانیه‌اند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم بدنست وعین انسان جانست |  | او جان منست و جان او جانانست |

**برزخ**:

حقایق الهیه در ظهور مربوط است به حقایق كونیه، و حقایق كونیه در وجود مشروط به حقایق الهیه وتمیز جانبین منوط به حقیقت انسانیه.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من كل شییء لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة[[283]](#footnote-284) |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
|  | مجموعۀ مجموع كمالات وجود است | خود خوشتر ازین قول كه گفته كه شنود است |

**برزخ**:

به اصطلاح اهل اللّه احد اسم ذات است، به اعتبار انتفاء تعدد صفات و اسماء و نسب و تعینات، اما احدیت اعتبار ذات است به اسقاط جمیع، اما احدیت جمع اعتبار ذات است از آن رو كه ذات است، بی اسقاط واثبات. و توحید احدیت فرق وجمع است، واین توحید حق است ذاته بذاته.

اما صورت این توحید: **شهد اللّه انه لا اله الا هو**، و معرفت این توحید سزاوار موحدی است كه بعد از فنای اكوان و زوال اعیان به لمعان نور ایقان عین او منور باشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دیدۀ مست ما توان دید |  | نوری كه به عین ما عیانست |

**برزخ**:

ارایك توحید اسماء ذاتیه‌اند، و اسماء ذاتیه مظاهر ذات در حضرت واحدیت، و وجود اسماء ذاتیه موقوف نباشد بر وجود غیر.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر را اینجا مجالی هست نیست |  | غیر او را خود كمالی هست نیست |

و وحدیت برزخی است میان احدیت و واحدیت، و واحدیت در احدیت مندرج، و احدیت و واحدیت درسطوت وحدت مندرج.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موحدانه سخن می‌ورد نكو بشنو |  | بذوق گوش كن و این سخن ازو بشنو |

برزخ: عبارت است از موجودی كه دو جهت داشته باشد، و اول برازخ در اعیان وجود نفس كلیه است میان عقل و حق. و نفس كلیه را لوح قدر و لوح محفوظ و حوای معنوی و مفعول انبعاثی و یاقوتۀ حمراء گفته‌اند.

اما لوح قدربه اعتبار آن كه نسخۀ مفصل احكام قضا است، و لوح محفوظ، محفوظ از نفی و اثبات، و حوای معنویه منكوحۀ اول است به نكاح كونی، و مفعول انبعاثی به تجلی اسم الباعث. و یاقوتۀ حمراء به تعلق او به عالم اجسام. و از نفس كليه روح منفوخ تعلق می‌گیرد به صورت كامله.

اما عقل اول را قلم اعلی و لوح قضا وعلت اولی و آدم معنی و صورت ام الكتاب و درّة بیضاء خوانده‌اند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك حفیقت بنام بسیار است |  | ختم كردم، كلام بسیار است |

**برزخ**:

در مرتبۀ واحدیت ذات الهیه موصوفه است به صفات الوهیت، و موسومه به اسماء متناهیه. اما ائمۀ اسماء، اسماء سبعه، و ائمه صفات، صفات سبعه، و از اجتماع دو اسم متقابله اسمی متولد شود با نصیب از هر دو اسم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برزخی باشد میان این وآن |  | نیك دریاب این سخن نیكو بدان |

**برزخ:**

روح حیوانی مخزون است در تجویف ایسر قلب صنوبری، و برزخی میان روح انسانی و مزاج مركب، و شبیه به هر دو طرف، از آن رو كه قوتی است بسیطۀ معقوله مناسب با روح انسانی، وازوجهی كه اشتمال اواست و مشتمل است به ذات بر قوای مختلفه و متصرفه به تصرفات متكثره.

**مصراع**: نسبتی با مزاج از آن دارد.

و مزاج مركب از اجزاء و طبایع مختلفه، واین از حكم الهیه است، كه مقتضیۀ‌جمع است میان اضداد در امر جامع.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این لطف حكیم است نكو می‌دانش |  | هم گفتۀ عارفان خوشی می‌خوانش |

**برزخ**:

قال اللّه تعالی: **و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو**[[284]](#footnote-285)

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مفتاح فتوح از در فتاح بجو |  | كو دارد و او داند و او داند و او |

بعضی از عرفا فرموده‌اند كه مفاتیح اول، اعیانند، نعم اعیانند نسبت با شهادت، اما اسماء ذاتیه مفاتیح اولند مطلقا، كه مفاتیح اعیانند، فافهم.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در گنجینۀ قدم بگشود |  | نقد گنج قدم بما بنمود |
| ساز ما را بلطف خود بنواخت |  | این كرم بین كه او به ما فرمود |

**برزخ**:

فردیت و معیت و وتریت نسبت ذات الهیه‌اند. فردیت صفت سلبیه و آن تنزیه ذات است از تعدد و انقسام و تقدیس از شریك و نظیر و خدام. اما معیت: **و هو معكم اینما كنتم[[285]](#footnote-286).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما طلبكار او و او با ما |  | هو معنای فانظروا معنا |

و وتریت، قال رسول اللّه(ص): **ان اللّه وتر یحب الوتر**[[286]](#footnote-287).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن وتر كه غیر او احد نیست |  | اصل عدد است و از عدد نیست |

**برزخ**:

نقطه احدیت، حرف واحدیت، كلمه حقیقت انسانیه، آیت روح منطبعه، سوره صورت كامله، انسان كامل كتاب.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
|  | مجموعۀ مجموع كمالات وجود است |  |
|  |  | خود خوشتر ازین قول كه گفته كه شنود است |

قال اللّه تعالی: **و لا رطب و لا یابس الا فی كتاب مبین**[[287]](#footnote-288).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنچه پیدا و هر چه پنهان است |  | جمله در یك وجود انسان است |

قال اللّه تعالی: **و فی انفسكم افلا تبصرون**[[288]](#footnote-289).

**برزخ**:

مثلث عقلی عقل است و فهم و فراست، عقل به ازای افعال الهیه در متفرعات صنایع متباینۀ مختلفه، و فهم به ازای متجلیات از صفات ربوبیت در مرایای اشیاء متنوعه، و فراست به ازای لمعۀ بازقۀ شارقه، از ورای استار غیوب در قلوب اهل شهود از وحدانیت الهیه.

و نتاج مدرك عقلی، علم است به افعال اللّه تعالی، و معرفت مخلوقات مصنوعۀ محكومه، و نتاج مدرك فهمی، علم است به صفات و نعوت حضرت الهیه، اما نتاج صاحب فراست، علم است به توحید و وحدانیت و تفرید و فردانیت، بقوله تعالی: **كل شییء هالك الا وجهه[[289]](#footnote-290).**

**برزخ**:

ربوبیت نسبتی است ميان رب و مربوب، و رب واسطۀ میان ذات الهی و فعل به صفات ربوبیت، و مرآت كون دو رو دارد یكی با حق و یكی با خلق، و طرف اعلی مرتبۀ‌الهیه است، و ادنی مرتبۀ‌مربوب، و وسط مرتبۀ‌رب، فافهم.

**برزخ**:

افعال و صنایع الهی متنوع می‌نماید، و نزد اهل كشف فعل الهی مجرد است از تفرقۀ افعال غیر، و مشروقۀ فعليۀ آیات ملكیه خوانند، و مشروقۀ صفاتیه آیات ملكوتیه، و مشروقۀ ذاتیه آیات جبروتیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از غیب به ما رسید و بی عیب رسید |  | بی عیب رسید‌آنچه از غیب رسید |

**برزخ**:

عیون اعیان، یعنی صور اسماء الهیه در حضرت علمیه، منوراند به تشریف شریف وجود و استعداد به فیض اقدس ثابته، و فیض اقدس عبارت است از تجلی حبی ذاتی كه موجب وجود و استعدادات اعیان ثابته است در حضرت علمیه، و مراتب ملكوتیه به تجلیات جمالیه و جلالیه واضح و لایح، و مظاهر ملكیه به اشراق آفتاب فعلیه ظاهر.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و فی كل شییء له آیة |  | تدل علی انه واحد |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم صاحب نظر چنین بیند |  | دیدۀ او همان همین بیند |

**برزخ**:

عین اول و اعیان العین احدیت، و عین الاعیان واحدیت، و اعیانات اعیان العین و اعیانات عینیات تنزلات هویت، و هویت ملاحظۀ وجود است نه به شرط شییء و نه به شرط لا شییء ، و ساریه در جمیع موجودات.

و مرتبۀ روحیه ظل مرتبۀ احدیت است، و مرتبۀ قلبیه ظل مرتبۀ واحدیت، اما روح از حیثیت جوهریت و تجرد از عالم ارواح است، و مغایر بدن، و قایم بنفسه و غیر محتاج در قوام و بقاء به بدن، اما چون بدن مظهر او است و مظهر كمالاتش:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محتاج بود به صورت خویش |  | خواهی شاه است و خواه درویش |

**برزخ**:

شهود نور و ظلمت در آن واحد از جهت واحده محال، و لیل و نهار مجتمع نشوند، اما خلق را در حضرت حق توان دید، و حق را در مرایای موجودات مشاهده توان كرد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اینست شهود عارفانه |  | ای شاهد عارف یگانه |

**برزخ**:

عالم از آن رو كه غیر حق است به علل حدوث معتل است. اگر به مقتضی حدیت: **لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به**، الحدیث، مرض حدوث ار بنده زایل گردد و به حكم: **تخلقوا باخلاق اللّه**، متخلق شود، به ذات معتل بود، و به صفات صحیح، و سمع او در همۀ مسموعات و بصرش در جمیع مبصرات نافذ باشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این دولت ار بیابد مردی صحیح باشد |  | چون حق بود لسانش مردی فصیح باشد |

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او هم به نور او بیند |  | هر چه بیند همه نكو بیند |
| هم ازو گوید و ازو شنود |  | نه چو احول یكی به دو بیند |

**برزخ**:

سالكی كه به حكم: **تخلقوا باخلاق اللّه**، به صفات الهی متصف گردد، عبدی باشد به صفات سید و سیدی به صورت بنده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سیدی در آینه بنموده رو |  | بنده و سید نشسته رو برو |

و اگر ملكی مملوك خود را در ملك با ملك متصرف گرداند، و مملوك به خلافت ملك در ملك تصرف نماید، مملوك ملك نگردد، اما كانه هو.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به خلافت خلیفه دانندش |  | آری او را خلیفه خوانندش |

**برزخ**:

نظر با احدیت، عالم ضرب واحد است در واحد، و نظر در كثرت، صور عالم ضرب واحد است در كثیر، و حق تعالی واحد، **وحده لا شریك له**، و اسماء و صفات او متعدد، و اسماء به ذات واحد و ذات به اسماء متكثر.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در صفات و ذات او چون ما نگر |  | آن یكی در هر یكی پیدا نگر |

**برزخ**:

اول روحی كه به فیض مقدس موجود شد در خارج، روح با فتوح محمدی است (ص) و به ذات الهیه و مرتبۀ قدیمه، و از عین ثابتۀ محمدیه افراد عالم حاصل آمده، اما افراد ثلاثه در وجود از ذات احدیت و مرتبۀالهیه، و حقیقت روحانیۀمحمدیه بود (ص).

و هر نبیی از انبیاء علیهم السلام مظهر اسمی است از اسماءكلی، و جمیع كلیات در تحت اسم جامع داخل، و اكمل نوع انسانی (ص)مظهر آن اسم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اكمل مجموع عالم خوانمش |  | بلكه جان جمله عالم دانمش |

و كمال ظهور رب به مربوب كامل تواندبود، كه مظهر ذات مظهر كمالات او بود، و حضرت سید عالم (ص)به اصالت مظهر و مظهر حقایق الهیه و كونیه است به تمام ، و اول دلایل است بر اسم اعظم، فافهم.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اعظم او بما آموخته |  | شمع ما از نور او افروخته |
| رو نموده در همه آئینه‌ها |  | چشم غیر از غیرتش بر دوخته |

**برزخ**:

اصحاب صوفیه وارباب الهیه هیولای كلیه را نفس رحمانی گفته‌اند، و اصل موجودات علویه و سفلیه و محل صور روحانیه و جسمانیه، و مرایا متعدده‌اند به اشكال و تعین، و واحد به هیولا، و به تمثال متفاوت به تنوع مرایا.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه گر یك به بینم ور هزار |  | در همه آن یك نماید آشكار |

**برزخ**:

مجموع حروف كتب خانۀ عالم مفسرانه بیان این معانی می‌كنند، كه كاتب واحد و كاتبیت واحده، و كتابت فعل واحد و مكتوب متعدد.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و كل الذی شاهدته فعل واحد |  | بمفرده لكن بحجب الا كنة[[290]](#footnote-291) |

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مفعول بسی فعل بسی فاعل یك |  | ماراست یقین اگر ترا باشد شك |
| بردار حجاب تا نمانی به حجاب |  | دریاب نصیحتی كه گفتم نیكك |

**برزخ**:

توحید فعل مستور است به استار اسباب، و مكشوف نگردد الا به كشف حجاب، واگر چه افعال فعال لما یرید در عالم متفرقه متنوعه می‌نماید، اما افعال او جل جلاله از تفرقۀ افعال غیر مجرد و خالص است.

و آیت ملك علامت افعال است، و آیت ملكوت دلالت صفات، و آیت جبروت سمت ذات الهی، و الوهیت مجمع صفات كمال، و ذات جامع الوهیت، و تفصیل الوهیت به افعال، و افعال در ذات اكوان ظاهر ، و رب به صفات ربویت واسطۀ میان ذات و فعل.

**برزخ**:

از اجتماع دو اسم متقابله، اسمی متولد شود، با نصیب از اسمین، و از اجتماع دو صفت صفتی.

**مصراع**: برزخی باشد میان این و آن.

بلكه اگر بعضی اسماء متقابله وغیر متقابله با هم مجتمع گردند همین حكم را دارد. هر آینه اسماء الهی غیر متناهیه بود، و هراسمی او را مظهری در وجود علمی وعینی باشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بحر اسما را نهایت هست نیست |  | صورت و معنیش غایت هست نیست |

**برزخ**:

مجموع اشیاء موجودۀ در خارج، از حیثیت وجود خارجی داخله‌اند در تحت اسم الظاهر، و حق از حیثیت ظهور عین الظاهر، همچنانكه از حیثیت بطون عین الباطن، و اعیان ثابته باطناً عین اسماء‌اند، و موجودات خارجیه مظاهر اعیان، و هر فردی از افراد موجودات اسمی است با معروضات مشخصه.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه آئینه اسما می‌نگر |  | بلكه با اسما مسمی می‌نگر |
| خوش بیا با ما درین دریا درآ |  | بحر ما می‌بین و در ما می‌نگر |

**برزخ**:

مطلق تام ذات مطلقه، و مطلق من وجه صفات، و مطلق صرف افعال مقیده به اسباب، و اسباب حجاب.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر ز حجاب تا نمانی به حجاب |  | اسباب چه می‌كنی مسبب دریاب |

**برزخ**:

سالك باید كه آیات حق را به تفاصیل و جمل مطالعه نماید: اول وصل، دوم جمل، سوم فصل بعد از جمل، چهارم بعد از كمال معرفت مجملات و مفصلات سر وحدانیت واحدیت، پنجم فصول الوهیت، و این حال اكمل و اتم است از معرفت عارفی كه جمل را غیر تفاصیل یابد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع و تفصیل این چنین دریاب |  | تا بدانی مراتب احباب |

**برزخ**:

باء صورت وجود ظاهراست، كه متعین است و مضاف، و الف صورت وجود باطن عام مطلق، و عارف جامع بر صفحۀ صحایف اشیاء ظاهراً باء مكتوب یابد، و باطناً الف و نقطه. باء صورت ذات ممكن، و تمیز الف از باء به نقطه بود.

و حضرت امام ؑفرموده: **انا نقطة باء بسم اللّه**، و به باء ظاهر گردد وجود، و به نقطه تمیز عابد است از معبود، و نزد بعضی از محققین الف اشارت است به احدیت ذات، و باء به واحدیت صفات، و نقطۀ با به افعال متفرقۀ متنوعه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الف و با بیا چنین می‌خوان |  | معنی نقطه بعد ازین می‌دان |

**برزخ**:

حظ وافر، محب ذات را است، و حظ قلیل، محب صفات را، و حظ اقل، محب افعال را، زیرا كه جمال افعال زایل شود در واقع، و جمال صفات زایل نیست، وجمال ذات ثابت در واقع، به نسبت با جمیع اشیاء.

و هر واحدی از این محبان ثلاثه، مخصوص به شربی معلوم، از عین حیاتی كه جمال مشهود او است. بعضی جمال افعال در مرایای اشياء بینند، و جمال صفات را افعال، و فرمایند**: رأیت ربی فی احسن صورة**[[291]](#footnote-292) كما قال نبینا صلی اللّه علیه و آله. و بعضی به ذات مشاهده كنند، و جمال صفات را در ذات مطالعه نمایند وگویند: **رأیت ربی بربی**[[292]](#footnote-293)، كمال قال سید المرسلین (ص).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از همه مطلق است حضرت حق |  | كی مقید شود چنان مطلق |

و اتصال محب با محبوب در محبت تواند بود، و نزد محبان ما محبت محبیت حجاب است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از دوئی بگذر ار محب منی |  | تا نماند ترا توئی و منی |

و چون دوئی مرتفع شود، و مبانیت زایل گردد، و محبیت در محبوبیت فانیو واصل گردد، تمكن یابد بزوال اجنبیت و حصول اجنبیت به حكم: **یحبهم و یحبونه**[[293]](#footnote-294)، هم محب باشد وهم محبوب، و هوالطالب والمطلوب. و بهشت باقی است با بقاء، و محبت محبوبیت با محبان باقی به بقای محبوب.

**برزخ**:

روح زنده دل به بصر: **كنت بصره الذی یبصربه**، جمال ذات الهی، در عالم جبروت مشاهده كند،و دل در عالم ملكوت، و ملاحظۀ عقل رؤیت جمال افعال بود در ملك، و جمال افعال حسن است؛ و آن روح منفوخه است در قالب متناسب، و رؤیت صورت روحانیه الذاست از صورت مجسوسۀ مبصره، و تأثیر آن الذ.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لذت نفس خوش بود اما |  | لذت روح لذتی دگر است |

**برزخ**:

انوار آثار رحمت شاملۀ تامۀ واسعۀ: **وسعت كل شییء**[[294]](#footnote-295)؛ در صفحۀ صحیفۀ هر فردی از افراد، بلكه در اوراق هر ذره‌ای از ذرات كون، واضح و لایح می‌نماید، و از تلالؤ شموس صفات ربوبیت، بدایع صنع حق، به اختلاف هیئت و تنوع نعوت و سمات مختلفه، الوان واشكال متعدده، ظاهر و باهر است، و ملك ظاهراست و ملكوت باطن، و هر موجودی او را ملكوتی باطن، و قال سبحانه و تعالی: **فسبحان** **الذی بیده ملكوت كل شییء[[295]](#footnote-296).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنت از ملك و جانت از ملكوت |  | عین خود را طلب كن از جبروت |

آیات ملكیه حكمیه، و آیات ملكوتیه ربوبیه، و آیات جبروتیه قدسیۀالهیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این سه آیت اگر فروخوانی |  | ظاهر و باطن همه دانی |

**برزخ**:

معرفت قرب اول به طریق اجمال، دوم به تفصیل، سوم بعد از كمال معرفت مجملات و مفصلات سر وحدانیت و احدیت، چهارم فصول الوهیت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع و تفصیل این چنین دریاب |  | تا بدانی مراتب احباب |

**برزخ**:

اشیاء محسوسۀ مبصره نتیجۀ فعل حقند، و آنموذج صنع و صنعت او، و ربوبیت مفصلات الوهیت است، و اوصاف ربوبیت صفات فعلیت، و ذات منعوته به الوهیت: **و الهكم اله واحد، لا اله الا هو[[296]](#footnote-297).**

**برزخ**:

برزخی كه بعد از مفارقت نشأۀ دنیاویه است، غیر برزخی است كه میانه ارواح مجرده و اجسام است، زیرا كه مراتب تنزلات وجودعروج دوریه است، و مرتبه‌ای كه پیش از نشأۀ دنیویه بود، مرتبۀ تنزل است واو را اولیت است، و نشأه‌ای كه بعد از این باشد مرتبۀ عروج است، و آن را آخريت است، و صوری كه لاحق ارواح شود در برزخی دیگر بود، و آن صور اعمال و نتیجۀ افعال است.

**مصراع**: این برزخی مجرد و آن برزخی مركب.

اگر چه هر دو از عالم روحانیه‌اند و جوهر نورانی وغیر مادی، و برزخ اول را غیب امكانی خوانند، به امكان ظهور آنچه در اول بود، و ثانی را غیب محالی گویند به امتناع آنچه در ثانی است به اول.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تن و جان را خوشی عیان كردم |  | این چنین برزخی بیان كردم |
| هر چه او گفت من همان گفتم |  | و آنچه گفت او بكن چنان كردم |

**برزخ**:

عرض به ذات طالب جوهر است، كه مقوم او باشد، و جوهر به ذات طالب عرض، تا ظاهر شود به عرض، و ارتباط میان هر دو حاصل از غیر انفكاك.

و عالم منحصر در جوهر وعرض، وهر یكی منقسم‌اند به دو قسم: یا موجود در عقل‌اند یا در خارج. یا بگو: الجوهر موجود لا فی الموضوع ، و العرض موجود فی الموضوع، یا حكیمانه بگو: الجوهر ماهیة اذا وجدت كانت لا فی موضوع، و العرض ماهیة اذا وجدت كانت فی موضوع[[297]](#footnote-298).

و عالم جوهر است و عرض، هر آینه عالم طالب و مطلوب همدگر باشند، و هو الطالب والمطلوب.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مطلوب خود است و طالب خود |  | چه جای خیال نیك یا بد |
| جوهر چه بود عرض كدامست؟ |  | غیری او را چگونه یابد |

**برزخ**:

انسان كامل مطلق آن است كه ابدا مبرا باشد از غیر حق، و مجرد از علت و علیت، و مقصد و مقصود او ذات الهی بود، و به طریق كشف و عیان، وجود عالم، كه وجود مفاض عام گفته‌اند ظل وجود مطلق داند، و مقید بی مطلق نتواند بود، بلكه مطلق بی مقیدی نباشد، اگر چه در تعقل متعقل باشد.

و ائمۀ سبعۀ صفاتیه را، در مرتبۀ احدیت عین ذات یابد، و به این صفت، صفات در خلف ظلالات آن صفات بیند، و به لسان: **كنت لسانه الذی یتكلم به**، فرماید**: لا موجود علی الحقیقة مطلقاً الا هو:**

و محققانه به تحقیق: **كان اللّه و لم یكن معه شییء**، عالم را مسبوق به عدم یابد و قدم را سابق به عدم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مطلق است از وجود و هم ز عدم |  | آنكه عارف شده به عین قدم |

**برزخ**:

انشاء صورت محسوسه مبصرۀ آدم از عالم كون و فساد بود، و انشاء صورت روحيۀ او ؑاز ملكوت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنش از ملك و جانش از ملكوت |  | عین او را طلب كن از جبروت |

متصف به صفات الهیه، كما قال رسول اللّه(ص): **ان اللّه خلق آدم علی صورته.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق جام جهان نما به عالم بنمود |  | او را به صفات خود مشرف فرمود |

**برزخ**:

معانی عوالم كلیه و حضرات خمسه را بیان خواهیم كرد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانه بیا خوشی بشنو |  | نیك دریاب وانگهی بگرو |

عالم مأخوذ است از علامت : **انما سمی العالم عالما لا نه علم**؟ **علی صانعه**، [[298]](#footnote-299)و در اصطلاح: **العالم سوی اللّه**.

و هر فردی از افراد عالم مظهر اسمی خاص است از اسماء الهیه، و معلمی است كه متعلم را تعلیم آن اسم می‌كند، و عقل اول كه مشتمل است بر جمیع عالم به طریق اجمال، عالمی است كلی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم الرحمن ز لوح او بخوان |  | الرحیم از نفس كلیه بدان |

و نفس كلیه كه مشتمل است بر مجموع جزئیات به طریق تفاصیل، عالمی است كلی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بگو ای یار اسم الرحیم |  | اسم عام و رحمت خاص ای سلیم |

و انسان كامل كه مجموعۀ مجموع كمالات وجود است:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم جامع زحضرتش می‌جو |  | مظهر اسم اعظمش می‌گو |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اعظم ما ازو آموختیم |  | شمع خود از مشعلش افروختیم |

و انسان كامل در مرتبۀ روح مطابق عقل اول است، و در مرتبۀ قلب مطابق نفس كلیه، و هر واحدی از عالم، علامت اسمی از اسماء الهیه، و هر اسمی به ذات جامعه مشتمل بر جمیع اسماء، هر آینه هر فردی عالمی باشد كلی.

**مصراع**: همه اسما ازو توان آموخت.

**كل شییء فیه كل شییء،** و اگر چه عالم غیر متناهی است از وجهی ، اما حضرات كلیۀ الهیه پنج‌اند:

اول حضرت غیب مطلق، و عالم این حضرت عالم اعیان ثابته، و در مقابلۀاین حضرت، حضرت شهادت مطلقه، و عالم او ملك، و برزخ میان غیب و شهادت، غیب مضاف از وجهی كه باغیب مطلق دارد عالم او عالم جبروت و ملكوت، یعنی عقول و نفوس مجرده، و از وجهی كه قریب عالم شهادت است عالم او عالم مثال مطلق كه عالم ارواح است.

و این عالم ارواح را صور مثالیه است مناسب عالم شهادت، و صور عقلیۀ محرده مناسب غیب مطلق، و حضرت پنجم جامعۀ‌حضرات اربعه است، و عالم این حضرت عالم انسانی، كه جامع جمیع حضرات است، و عالم ملك مظهر عالم ملكوت است، و عالم ملكوت مظهر عالم جبروت، و عالم جبروت كه عالم مجردات است مظهر عالم اعیان ثابته، و اعیان ثابته مظهر اسماء الهیه، و حضرت واحدیت مظهر حضرت احدیت. **اذا بلغ الكلام الی اللّه فامسكوه**.[[299]](#footnote-300)

**برزخ**:

بخار كه از بحار متراكم گردد، به صورت سحاب نماید، و چون حرارت كرۀ اثیر در او اثر كند، قطرات مطرات بر رئوس جبال و وجنات غبرات بارد، و به هیئت انهار، در وادی جاری شود، و به صورت واحدیت جمع، سیلاب رو به فیافی[[300]](#footnote-301)و سباسب [[301]](#footnote-302) نهد و اشجار و نباتات، بلكه گل و خار و شوك[[302]](#footnote-303) و شوره ریان[[303]](#footnote-304) و سیر آب شوند، و هر متعطشی از آن آب زلال نصیب المائی بیابند، لاجرم در هر ورقی از اوراق ورد گلاب توان یافت.

**مصراع**: گفتیم گلابست و بدیدیم گل آبست.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در چمن هر گلی كه می‌چینیم |  | شیشه‌ای پر گلاب می‌بینیم |
| آب در برگ گل شده پنهان |  | گل بگیر و گلاب ازو بستان |

قوله تعالی: **انزل من السماء ما فسالت اودیة بقدرها**[[304]](#footnote-305) و حقیقت آب است كه به صورت غمام به دیدۀ عوام می‌نماید، اما اهل نظر كه به بصر: **كنت بصره الذی یبصره به،** در حقیقت اشیاء نظر كنند، فرمایند: **ما رأیت شیئا اللّه ورأیت الا فیه**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطره و موج هر دو یك آبند |  | عین ما را به عین ما یابند |

و سرچشمۀ این آب حیات عین العیون عالم جبروت است، كه جداول اعیان ثابته به رسم صور روحانیه در سرابستان ملكوت روان گشته، و تشنگان باغات عالم ملك را سیراب كرده و به لسان ذوق می‌گوید:

**مصراع**: عالم همه سیراب ازین آب حیاتند.

و جبروت غیب الغیوب و ملكوت غیب مضاف، و ملك شهادت مطلقه، و انسان جامع مراتب عوالم ثالثه.

**مصراع**: بحر است و حباب و موج فافهم.

**برزخ**:

در اصطلاح اهل اللّه موقف عبارت است از منتهای مقام و استشراف بر مقام مستقبل و به لسان ذوق مقام كمال به نسبت با دو مقام برزخ جامع گویند و به نسبت با خصوص مقام كمال برزخ البرازخ و برزخ جامع جامع وجوب و امكان.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برزخ جامع است و می‌دانیم |  | برزخ جامعش همی خوانیم |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من كل شییء لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از حدوث و قدم نصیب اوراست |  | صورت و معنیش بهم آراست |

**برزخ**:

اكثر اهل ذوق برآنند كه آینه در نماینده اثری دارد، نعم مرآت را در منطبع اثری است، اما از حیثیت ظهور منطبع نه در حقیقت او، و مرآت محسوسه و معنویه مجلی حقیقت نماینده نباشد، بلكه مجلی نماینده بود، و ظهور نسبتی است با منطبع از حیثیت انطباع صورت او در آینه. هر آینه بعد از فراغ مطلق، محققی كه به انوار تجلیات ذاتیۀ برقیه مخصوص و منور گردد، سرّ**: لی مع اللّه وقت لا یسعنی فیه ملك مقرب و لا نبی مرسل** به ذوق معلوم گرداند.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنچنان دولتی اگر آید در دمی از كمال قدرت خویش |  | گر چه یك لحظه‌ای نمی‌پاید علم عالم به بنده بخشاید |
|  |

**برزخ**:

حكما اشارت حسیه به حضرت الهیه منع می‌كنند، اما اشارت عقلیه جایز می‌دارند، اما اصحاب صوفیه و ارباب الهیه به آیات ملكیه و سمات فعلیه اشارت حسیه كرده‌اند، به آیات ملكوتیه و ظهور صفاتیه اشارت عقلیه، اما حضرت ذات الهیه را منزه و مقدس از اشارت حسیه و عقلیه می‌دانند. كما قال رسول اللّه(ص)**ان اللّه احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل در معرفت شده حیران |  | وحده لا شریك له گویان |

**برزخ**:

انوار صفات ربوبیت و آثار نعوت صمدیت، در مرایای ذرات موجودات واضح و لایح می نماید، و كلام اللّه تعالی متصف است به وصف قدم و جلال و كمال و جمال لم یزل لا یزال.

و اولاً از مرتبۀ كبریا و جبروت به منازل غیب و ملكوت نزول اجلال فرموده، و از ملكوت اعلا به حلی و زیور رقوم و عبارت، در عالم شهادت ظاهر شده، و معلوم است به علوم و معقول به عقول، و مدرك به فهوم به قدر استعداد مدرك، این است ظهور قدیم در حادث.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حادث است و قدیم دریابش |  | نیك سر عظیم دریابش |

**برزخ**:

اينت عالم حجاب عالم است و حجاب عالم عالم، اگر انیت عالم زایل شود عالم نماند، و انیت عالم عارضی است و انیت حق ذاتی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارضی بگذار ذاتی آن اوست |  | گر بدانی این سخن رمزی نكوست |

**برزخ**:

وجوب ذاتی خاصۀ حضرت اللّه تعالی است، و مدرك ممكن ادراك نكند به طریق ذوق و وجدان، حقیقتی كه او را نباشد. لا جرم ابدا عالم از ادراك واجب الوجود محجوب بود. قوله تعالی: **و ما قدروا اللّه حق قدره**[[305]](#footnote-306).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاقلان قدر او كجا دانند |  | این سخن عارفان نكو خوانند |

**برزخ**:

آدم علیه السلام مشرف است به خلعت خلافت: **انی جاعل فی الارض خلیفة**[[306]](#footnote-307)، و به تاج سلطنت: **اسجدو الآدم**[[307]](#footnote-308)، و به علو مرتبۀ: **و علم آدم الاسماء كلها[[308]](#footnote-309)**، و مكرم به اكرام: **و لقد كرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر**[[309]](#footnote-310).

و قال جل ذكره فی حقه: **خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا**. و بدین عبارت است از صفات جمالیه و جلالیه، و قال رسول اللّه(ص): **اناللّه خلق آدم علی صورته.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین انسان كامل معروف |  | به صفات خدا بود موصوف |

و آدم به صورت جسمیه مقتضی عبودیت، و به انشاء صورت روحیه مقتضی خلافت ربوبیت، و این دو صورت مفسر‌اند به صفات متقابله، و معبر به ید فاعله و ید قابله، و ید فاعله متصرف در ید قابله، و قال اللّه تعالی: **یداللّه فوق ایدیهم[[310]](#footnote-311).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین دست اگر بدست افتد |  | همه عالم ترا به شصت افتد |

**برزخ**:

هر واحدی از عالم كبیر روحانی و جسمانی صورت حقیقت انسانی است، و حقیقت انسانیه به صورت الهیه، و نظر به صورت محسوسۀ مبصرۀ انسانیه، نزد اهل اللّه عالم انسان كبیر است و انسان عالم صغیر.

اما نظر به معنی انسان عالم كبیر است و قطب عالم یعنی حقیقت محمدیه (ص)خلیفۀ حق است از لا و ابدا و لا یزال به حسب حقیقت در غیب، اگر چه به صورت انسانی موجود بود در خارج، مربوب كامل مجموع اسماء الهی است و مربی افراد عالم نامتناهی، اما ربوبیت تامۀ او عارضی است و عبودیت تامۀ او ذاتی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سید عالم است حضرت او |  | بندۀ حضرت است خدمت او |

**برزخ**:

انسان كامل جامع اعیان ثابته است به عين ثابتۀانسانیت، و جامع مجموع موجودات خارجیه به صورت انسانیه، و او را احدیت جمع است، و حصول اعیان از تفصیل عین ثابتۀ او.

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم به نور او پیدا |  | او بنور خدا بود ظاهر |
| ظاهر و باطن اوست تا دانی |  | حضرت اوست اول و آخر |

رساله برازخ (رسالۀ دوم)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمد لولی الحمد و به نستعین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم و دل دوستان من روشن باد |  | هرجا یاریست خاطرش با من باد |

ای نور دو چشم نّورالله بصیرتک معلوم فرما که نور حقیقی که ذات حق است از حیثیت تجرد از نسب و اضافات ادراک او متعذر است.

قال الله تعالی: **لاتدرکه الابصار وهو یدرک الابصار**[[311]](#footnote-312).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مدرک و ادراک را اینجا مجو |  | غیر او را مدرک او را مگو |

سئل النبی(ص) هل رایت ربک؟ قال: نورانی اراه.

یعنی نور مجرد ممکن نیست رؤیت او به وجهی از وجوه. قال رسول الله (ص):

**ان الله احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر را خود مجال اینجا نیست بلکه خود هست و نیست نتوان گفت |  | غیرچبود صفات و اسما نیست کس نگوید که هست آن یا نیست |

اما رؤیت آن نور در حالت تنزلات در مظاهر و تعینات، و در حجب اعتباریۀ نسب و اضافات ممکن است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه ذره آفتاب نگر |  | آب در صورت حباب نگر |

و وجود از حیثیت احدیت کثرت سه مرتبه دارد، نور مطلق و مایقابل آن ظلمت محض، و برزخ بینهما ضیا، و شرف نور به اصالت بود، و شرف ظلمت از آن وجه که مایقابل نور است، و ضیا حضرت جمعیت نور و ظلمت، و برزخ میان وجود و عدم، و شرف اواز وجهی که با نور وجود دارد، و خست او از وجه ظلمت عدم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برزخی در میان نور و ظلم |  | آمده نام او ضیا فافهم |

و نور در نور دیده نشود، بلکه نور حجاب است، هم چنانکه ظلمت حجاب است و کشفی که واقع به ضیا بود:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجمع البحرین اگر خوانی رواست |  | کون جامع چون ضیا دیگر کجاست |

و او را سه مراتب دیگر است، یکی مشارکت با وجود محض، دیگر مشارکت با علم حقیقی، سیوم اختصاص او به جمع میان ظهور و اظهار.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به مثل عالم مثال بود شاه و دستور و گنج و گنجینه |  | جامع مجمع کمال بود مثل او جامعی محال بود |

**برزخ**

ای عزیزاعزک الله فی الدارین معلوم فرما که اتحاد علم با وجود و نور از آن جهت است که هر واحدی کاشف ستوری[[312]](#footnote-313) است. از شأن نور ظهور و اظهار است، یعنی اگرنه ضیا بودی، محسوسات مرئیه مدرک و مبصر نگشتندی، و اگر نه علم باشد حقایق اشیا مجهول ماندی، و بی وجود اعیان ممکنات در کتم عدد فرسودی.

وجود محض متعلق است در مقابلۀ عدم، لاجرم عدم را تعینی باشد در تعقل متعقل لامحاله، و عدم را ظلمت است و وجود را نوریت، و ممکن الوجود جامع نور و ظلمت، لاجرم ممکن الوجود در نفس خود مظلم است و معدوم، و به نور وجود منور و موجود. کما قال النبی(ص): **ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیه من نوره**، الحدیث. و خلق در این حدیث به معنی تقدیر است، و تقدیر سابق بر ایجاد، و رش نور کنایت است از افاضۀ وجود بر ممکنات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه روشن به نور او باشد |  | هرچه پاشد ز نور او پاشد |

**برزخ**

ظلمت بر سه قسم است عدم و جهل و ظلمت محسوس، و ظلمت حقیقی یعنی عدم، رؤیت او به هیچ وجه ممکن نیست، و ظلمت جهل اگر چه به بصر نتوان دید، اما آثار قباحت او به بصیرت هویدا است.

اما ظلمت محسوس:

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| چه حاجت است که گوئیم سخت تاریک است | |
|  | شب است و خانۀ تاریک و راه باریک است | |

و کمال رؤیت نور موقوف است در مقابلۀ ظلمت، لاجرم تعلق حب حق تعالی به ایجاد عالم موجبۀ حب کمال رؤیت حق است عین خود را، از حیثیت هویت وحدت اجمالا و از حیثیت ظهور در شئون متعدده تفصیلا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور و ظلمت بدان طریق بدان |  | جمع و تفصیل این چنین می خوان |

**برزخ**

سر سفر تجلی وجودی از غیب هویت حق، از برای کمال جلا و استجلا است، و منزل اول عالم معانی است.

**مصراع**: فی الجمله ظهوریست اگر دریابی.

دویم عالم ارواح است و ظهور وجود در این عالم اتم. سیوم در عالم مثال که برزخی است میان ارواح و اجسام، و در این عالم ظهوراتم. چهارم در عالم حس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اینجا به کمال می نماید |  | حسنش به جمال می نماید |

**برزخ**

عالم خیال را دو مرتبه است و دو اسم، مرتبه ای مقید است و مختص به انسان، و بر هر متخیلی، و این مرتبه به اعتبار تقید خیال خوانند و انطباع معانی در این مرتبه مطابق و غیرمطابق باشد به حسب صحت شکل دماغ، و اختلالش و انحراف مزاج و اعتدالش، و قوۀ مصوره و ضعفش، و این عالم در مرتبۀ اطلاق عالم مثال کویند، و چون شرایط جمع باشد هرچه در این عالم بیند مطابق بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه اینجا ترا نماید رو |  | چون مطابق بود بود نیکو |

و صورتی اگرچه در خیال مقید نقش بندد و صحت مطابقت شبیه باشد به عالم مثال،

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| خوش نقش خیالی است که دیدیم بخوابش | دستش بگرفتیم و کشیدیم بخوابش |
|  |  |

**برزخ**

عالم تعبیر نوری است تمام، که به آن نور حقیقت صور متخیله کشف شود، و خیال مقید یعنی خواب به مثابۀ جدولی است، اولا جاری از نهری به وجهی متصل، و به وجهی منفصل، و هرچه از عالم مثال اند اولاً حقایق کلیه است، و عالم به علم تعبیر عارف مرادالله بود از صور مرئیه خیالیه و مثالیه، لاجرم معبر باید که در جدول خیال درآید تا برسد به نهر مثال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آن عالم مرادالله بداند |  | روان تعبیر خوابش بازخواند |

**برزخ**

النور اسمی است از اسماء ذات الهیه عندالمحققین، و غیر این نور حقیقی ظلالات این نور بواسطه یا بی واسطه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظل نور اوست نور روح ما |  | روح ما روشن ز نور کبریا |

و عالم ارواح را که نورانی گفته اند به اضافه با عالم اجسام تواند بود، و دخول به روح به عالم اصلی که مثال مطلق است بواسطۀ عبور بر حضرت خیالیه بود، و به اشراق نور روح بر حضرت خیالیه، ظاهر شود صور مثالیه، و روح به مشاهدۀ عیانیه معانی که فایضه است بر روح مطالعه فرماید، و از عالم خیال مقید منتقل شود به عالم مثال مطلق، از آن عالم چون مراجعت نماید،

**مصراع**: تعبیر خوشی برای ما فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم تعبیر است از ما یاد دار |  | یاد دار از نعمت الله یادگار |

**برزخ**

وجود واحد ظاهر می شود به معانی کثیره و تعبیر هر واحدی از بینندگان معنیی بود خاص، چنانکه لایق حال رائی بود با حال مرئی، و آن صورت واحده است.

اگر زاهدی در خواب بیند که بانگ نماز می گوید، معبر تعبیر کند که حج بگذارد یا مردم را به راه راست دعوت کند، اما اگر این خواب فاسقی دیده باشد، تعبیر آنست که یا دزدی بکند یا مردم را به طریق ضلال خواند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنانکه حال تو باشد بخواب بنماید |  | اگر خطا بود آن ور صواب بنماید |

**برزخ**

عالم مثال ضیا است، یعنی برزخی است حاجز[[313]](#footnote-314) میان ارواح و اجسام، و عالمی است نورانی روحانی شبیه به جوهر ظلمانی جسمانی، و هرآینه برزخ با نصیب از طرفین، و جامع به جمعیت جانبین و منتج اطلاق تام به جمیع اسما ملک علام، و رسیدن به این عالم بعد از اجتناب بود از کثرت احکام اعتباریه و جمع همم ازتصاریف شعب متنوعه و صور محسوسات متفرقه.

و ضیا دو نوع است، نوعی کثیف مقرون به ظلمت، و نوعی است لطیف که مظهر اسرار غیب است در کسوت خیال، و مجمع او عالم مثال، و مثال را دو وجه است، وجهی عام از جهت حقیقت خود، و وجهی خاص به مقیدات عالم خیال هر متخیلی، از نوع انسان و غیره.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درین عالم اگر یابی مجالی |  | بیابی خوش مثالی بر کمالی |

**برزخ**

قال رسول الله(ص): لم یبق من النبوة الا المبشرات، قالوا و ما المبشرات؟ قال: الرؤیا الصالحة یریها المسلم وتری له، و قال: الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزء من النبوة[[314]](#footnote-315).

و اول وحی الهی به اهل عنایت یعنی انبیاعلیهم السلام رؤیای صالحه است، و وحی انزال معانی مجرده است در قوالب حسیه در حالت نوم یا یقظه. و خیال مقید به مثابۀ جاسوسی است که دایم در شهر بدن کار او تجسس اخبار است، گاه متوجه عالم حسی شود، و گاه مستقبل عالم مثال. گاه از بحر عظیم مثال مطلق اغتراف[[315]](#footnote-316) میاه معانی کند، و گاه در فیافی احکام کثرت عطشان و سرگردان گردد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گاه باشد مجاور کعبه |  | گاه سرمست در مغان گردد |

و اگر در حالت یقظه چیزی مستصحب شخصی شود، بواسطۀ ادراکات حواس ظاهر، در وقت رکود حواس به معاونت قوۀ مصوره در پردۀ خیال نقش بندد:

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| بود اضغاث و احلام آن چنان خواب | به تعبیر چنین خوابی تو مشتاب |

و رؤیای نوع انسانی متفاوت افتد به حسب مزاج و زمان و مکان، لاجرم معبر باید که چون رؤیای صاحب مزاج مستقیم استماع نماید به مواقع مقام و مواطن خیال تشخیص آن فرماید، در خیال خود، و از طرف متصل خیال به عالم مثال درآید. و رؤیای آن شخص را با معانی که مناسب رائی باشد، و از ملکوت بجبروت خرامد، و در مرآت استعداد عین ثابتۀ آن شخص نظر کند، معلوم گرداند اصل رؤیای او به مقتضای حالی که نمودار چیست، و حقیقت آن در عالم شهادت به چه صورت در کدام وقت ظاهر شود، و بعد از کشف آن اسرار اگر مصلحت داند، تعبیر کند، والافالسکوت اولی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه تعبیر این چنین داند |  | نعمت الله معبرش خواهد |

**برزخ**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش خیالی دیده ام دیشب بخواب کرده ام تعبیر خواب خویشتن |  | بر کف دستم حبابی پر ز آب معنیش آبست و در صورت حباب |

آب را در احدیت جمع بحر خوانند، و در صور کلیات امواج، و در جزئیات حباب. دریاب که وجود اضافی ظل وجود مطلق است، و ظل از آن رو که ظل است خیال، اما من حیث الحقیقة عین، وجود ظل الهی غیروجود او نیست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سایۀ اوست هستیت ای دوست |  | بگذر از سایه هرچه هستی اوست |

و نوریت آفتاب نسبت با حجاب که به مثل زجاجه اند صافی واصفی می نماید، و نوریت وجود مضاف در عالم امر به صور ارواح از عقول و نفوس مجرده، انور که صورت نفس ناطقه منصبغ به انصباغ هیأت جسمانیه.

و اگر چه نفس ناطقه لطیفۀ ربانیه است، اما به هیأت جسمانیه و تعلق بدنیه یاقوتۀ حمرا می خوانند، در آینۀ مصقولۀ او رنگ زنگی می نماید.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه چندانکه روشن تر بود برف را بردار و در آبش فکن |  | دیدن آن آینه خوش تر بود تا به بینی دامنش خوش تر بود |

**برزخ**

**کل مایراه الانسان فی حیوة الدنیا انما هو بمنزلة رؤیا النایم خیال فلابدله من تأویله**[[316]](#footnote-317).

**شعر**

|  |  |
| --- | --- |
| انما الکون خیال و هو حق فی الحقیقة | والذی یفهم هذا حاز اسرار الطریقة |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم خیال می بینم ساغر باده ای که می نوشم |  | در خیال آن جمال می بینم عین آب زلال می بینم |

و انسان را در حیات دنیاویه دو حالت است: نوم و یقظه، و در هر دو حال محول احوال او را ادراکی کرامت فرموده، در یقظه ادراکات حسیه و در نوم حس مشترک، و هرچه در بیداری دیده شود رؤیت گویند، و آنچه در خواب بیند رؤیا، و به احوال متعاقبه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دم از حالی به حالی میرود |  | وز خیالی با خیالی می رود |

قال الله تعالی: **ومن آیاته منامکم باللیل والنهار**[[317]](#footnote-318)**.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بینی بخواب و بیداری |  | آن خیالست اگر خبر داری |

و متخیل نزد عوام تحققی ندارد مطلقا، و نزد خواص اگرچه وجودی ندارد در خارج، اما از حیثیت تمثل در خیال و حس مشترک تحققی و وجودی دارد، چون معلومات در علم و معقولات در عقل، و هرآینه هرچه در آینه نماید مثال تخیل باشد.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر خیالی که رو بما بنمود با معبر بیان آن کردیم |  | چون بدیدیم همچو خوابی بود خواجه تعبیر آن به حق فرمود |

**برزخ**

علم معانی مجردۀ عقلیه در حضرت خیال،نبینا(ص)مشاهده کرد به صورت لبنیه، در حالت یقظه، و در حضرت محسوس، مریم رضی الله عنها ملک را بصورت رجل آراسته مطالعه نمود، چنانکه حق تعالی فرمود: **فتمثل لها بشراً سویا**[[318]](#footnote-319).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این هردو ز مدرکات حسند بخواب |  | در خواب مرو خیال ما را دریاب |

و اکثر امور که انبیاعلیهم السلام در نوم بینند، در عالم مثال مطلق بود، هرآینه مطابق واقع باشد، از این جهت ابراهیمؑ تعبیر نکرد و فرمود: **انی اری فی المنام انی اذبحک**[[319]](#footnote-320)، و نفس الامر آن ذبح عظیم کبش مخصوص بود که در عالم خیال به مشارکت و هم به صورت اسماعیل به ابراهیم نمودند.

و وهم مدخلی دارد عظیم و سلطنتی تمام در ادراک معانی جزئیه در نوم ویقظه: فقد رآه ربه من جهة وهم ابراهیم بالذبح العظیم. و تجلی صوری در حضرت خیال محتاج است به علمی دیگر، تا ادراک کند آنچه مرادالله است به آن صورت مرئیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه تعبیر خواب فرماید |  | به یقین علم دیگرش باید |

و احکام صورت واحده به نسبت با اشخاص مختلفه مختلف است، و کشف این علم شریف موقوف است به تجلی الهی از حضرت اسم جامع میان ظاهر و باطن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنی بهمدیگر نگر |  | گر تمیزی می کنی از همدگر |

**برزخ**

قال الله تعالی لابراهیمؑ حین ناداه: **ان یا ابراهیم قدصدقت الرؤیا**[[320]](#footnote-321)، ای جعلت مارایته فی المنامک صادقا، و ما قال له صدقت فی الرؤیا انه ابنک، صدقت بالتخفیف، ای ماجعله الله مصدقا فی الرؤیا ان المرئی ابنه لانه ما عبرها بل اخذ مارأو الرؤیا تطلب التعبیر[[321]](#footnote-322).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او اگر تعبیر خواب خود نکرد |  | حق تعالی خواب او تعبیر کرد |

**برزخ**

ولد عین والد است به حکم اتحاد حقیقت: **الولد سرابیه**: و غیر والد است به تعین و تشخیص فافهم.

و حقیقت که ظاهره است به صورت کبشیه، همانست که پیدا است به صورت انسانیه، زیراکه حقیقت کلیه چون متعین شود به تعین کلی نوعی باشد از انواع، و چون متعین گردد به تعین جزئی، شخصی بود از اشخاص.

لاجرم آنچه ظاهر است به تعین شخص از نوع، بعینه ظاهر است در نوع دیگر، و دانسته ای که حقیقت حیوانیه هم چنانکه ظاهر است به صورت انسانیه، هویدا است به صورت فرسیه و غنمیه و غیرهما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک شرابی نوش کن از جام ها |  | شاهدی را می نگر در جامه ها |

**برزخ**

رؤیای صادقه اول مبادی وحی است، و ذوق اول مبادی تجلی، و تجلی الهی یا در صور بود، یا در اسماء الهیه، و ذوق مختلف به اختلاف تجلی، اگر تجلی در صور بود ذوق خیالی باشد، و اگر در اسماء الهیه ذوق عقلی، و اثر ذوق خیالی در نفس بود، و اثر ذوق عقلی در دل، و اختلاف شرب به اختلاف مشروب، و شاید که مشروب نوع واحد باشد، و مختلف به اختلاف امزجۀ شاربین، لاجرم راح واحد در اقداح استعدادات مستعدین مختلف نماید.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| هریک به استعداد خود جام شرابی خورده اند | |
|  | وز ذوق و حال خویشتن با ما بیانی کرده اند | |

**برزخ**

قال رسول الله(ص) اریت اوتیت بقدح لبن، فشربت منه، حتی رایت الری یخرج من اظافیری، ثم اعطیت فضلی عمر، قالوا فما اولته یا رسول الله. قال: العلم.

و این تجلی علم است به اسرار شرع و احکام و معرفت میزان احکام به علم اوقات و احوال.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شیر در خواب اگر خوری ای یار ور خوری شیر را به بیداری |  | بر تو مکشوف گردد این اسرار آنچنان خور که سید مختار |

و اکثر نوم عوام اضغاث و احلام بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لایق تعبیر نبود خواب عام |  | از سر آن خواب بگذر والسلام |

اما خواب سالکان طریق طریقت که آینۀ منور دل را قابل تمثال جمال عالم مثال ساخته اند، و علایق و عوایق خلایق از نظر همت علیه انداخته اند، اسرار عالم مثال عکسی بر آینۀ مصقوله اندازد، و عکس آن عکس در حالت خیال از دل به دماغ، و چون عکس عکس به صورت اصل بود:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محتاج به تعبیر نباشد خوابش |  | گردست دهد خواب چنین دریابش |

اما خواب بعضی که محتاج به تعبیر است بر دو قسم بود، قسمی در بعضی اوقات از تعلقات جسمانیه اجتناب می نماید، و به اسمی خاص از اسماء الهیه به حضرت حق توجه می فرماید.

**مصراع**: فی الجمله صفای اندکی می یابد.

و پرتوی از شعاع شمع عالم علوی بر مرآت دل او منعکس می شود، و حیاتی از آن نور به دماغش منعطف، اما بواسطۀ بقیۀ آثار اوصاف ذمیمه از حدیث نفس، با آن ممتزج شود، و قوۀ مصوره آن ممتزج را در پردۀ خیال عرضه می دهد، لاجرم معبری باید عالم که حدیث نفس را از معانی مجرده تمیز کند.

اما قسم دویم:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پاک بازان حضرت شاهند |  | دوستداران نعمت اللهند |

که آینۀ دل از زنگار طبیعت زدوده اند، و در میدان شهود گوی معرفت از چابک سواران عالم اعلی ربوده، و از شقایق آثاریه و دقایق افعالیه و رقایق صفاتیه ترقی کرده اند، و از مشارق حقایق الهیه، شمس احدیت ذاتیه بر دل ایشان شارق شده ، و دل خود را عرش رحمانیه بل عرش الله الاعظم دیده اند، و گنج: **کنت کنزا مخفیا**، در کنج ویرانۀ دل خود یافته، انوار اسرار حق از دل ایشان به دماغ ایشان لایح شده، و در کسوت خیال مقید واضح گشته، و چون عکس به صورت اصل است:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تعبیرش کن آنچنان می باید |  | تعبیر اگر چنین کنی می شاید |

رساله مكاشفات

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیم**

و به نستعین

یا حبیبی من انت و من هو، لست انا و لست هو، فمن انا و من لا هو، فیا هو، قل انت انا و انا هو، انت هولا و انا ما هو و انا و هو ما هو هو، لو كان هو ما نظرت ابصارنا به له ما فی الوجود غیرنا و انا هو هو، فمن لنا بنا لنا كما له به له.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حمد آن حامدی كه محمود است |  | بخشش اوست هر چه موجود است |
| فرض عین است حمد حضرت او |  | بر همه خلق خاصه بر من و تو |

و نقول الحمد والثناء مترتب علی الكمال، و لا كمال الا اللّه و من اللّه، فكان الحمدللّه خاصة.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حمد او از لسان او گویم شكر شكر او چو شیرین است |  | لاجرم حمد او نكو گویم شكر گویم كه شكّرم این است |
|  |

و فرق ميان حمد و شكر مسطور است و مشهور، و حمد عندنا بر سه قسم است:

قولی و فعلی و حالی.

اما قولی حمد لسانی است، به عبارتی كه حق سبحانه وتعالی به لسان انبیاء علیهم السلام ذات خود را ثنا فرمود، تعلیما للعباد و تفهیما لهم طریق الرشاد.

اما حمد فعلی بنده آن است كه اتیان نماید به اعمال بدنیه، از عبادات و خیرات ابتغاء لوجه اللّه، و انقیاد الامره، لا طلبا لحظوظ نفسه و مرضاتها.

و حمد حالی به حكم: تخلقوا باخلاق اللّه، ای اتصفوا بصفات اللّه، اتصاف است به كمالات علمیه و عملیه، و تخلق به اخلاق الهیه، و كمال این حمد آن ست كه كمالات، ملكۀ نفس عالم باللّه گردد: و این حق حمد حق است در مقام تفصیل.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مجلس ما حمد چنین می‌گویند |  | مجموع محققان همین می‌گویند |

اما حمد حق حق را در مقام جمعی الهی قولی، آن است كه كتب آسمانی و صحف سبحانی به تعریفات ذات ربانی به صفات كمالیه ناطق است.

و حمد فعلی اظهار كمالات جمالیه و جلالیه است، از غیب مطلق به شهادت مطلقه، و از باطن به ظاهر، و از علم به عین، در مجالی صفات و مجالی اسماء نامتناهی. و حمد حالی حضرت ذوالجلالی تجلی ذات او است در ذات او، به فیض اقدس اولی و ظهور نو ازلی، و هو الحامد و المحمود جمعا و تفصیلا.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد كنت دهرا قبل ان یكشف الغطا |  | اخا لك انی ذاكرا لك شاكر |
| فلما اضاء اللیل اصبحت شاهدا |  | بانك مذكور و ذكر و ذاكر |

**مكاشفه**

چون حمد و ثنا بر صفات كمال است، و صفات كمال در حقیقت خاصۀ حضرت ذوالجلال است، عواقب ثناها، راجع باشد باحضرت او تعالی و تقدس.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فحمدا له ثم حمدا له |  | علی ما كسانا رداء الكرم |
| فشكرا له ثم شكرا له |  | علی ما هدانا لشكر النعم |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مدح صنعت چو مدح صانع اوست |  | مدح جمله بگو كه آن نیكوست |

**مكاشفه**

قال اللّه تعالی: **و ان من شییء الا یسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبیحهم[[322]](#footnote-323)**.

**مصراع**: فما فی الكون موجود تراه ما له نطق.

به نص صریح و كشف صحیح مجموع اشیا مسبح‌اند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا جرم هر چه هست می‌دانیم |  | همه حی و مسبحش خوانیم |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فماعالم الا بفضلی عالم |  | و لا ناطق فی الكون الا بمدحتی |

و هر صورتی كه در عالم هست، حسیه وعقلیه ، مسبحۀ خالق خود است، به حمدی مخصوص، كه به الهام ربانی، به وی رسیده، و هر صورتی كه در عالم كون و فساد، فساد یابد، عین فساد آن صورت ظهور صورتی دیگر شود، تا عالم كون و فساد از تسبيح خالق خالی نماند، و این شهود شاید كه در عالم مثال مطلق باشد یعنی در عالم ملكوت وشاید كه در عالم مثال مقيد كه عالم خیال است مشاهده افتد. غایت مافی الباب آن است كه این معنی در جماد بر عین اعمی پوشیده است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در جسم جماد اگر نیابی جانی |  | بی جانش مدان كه باشد او را آنی |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صد هزاران درود در هر دم |  | بر روان خلاصۀ عالم |

الذی یقول بلسان مرتبته: انا سید ولد آدم، المبعوث بالرسالـة الی خیر الامم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنكه عالم طفیل او باشد |  | روح قدسی زخیل او باشد |

و عالم مأخوذ است از علامت، كما قیل: انما سمی العالم عالما لا نه علم علی صانعه، و فی الاصطلاح: العالم كل ما سوی اللّه تعالی.

و عالم معلمی است كه اسما و صفات الهیه تعلیم متعلم می‌فرماید. و هر فردی از افراد عالم مظهر اسمی خاص است از اسماء الهیه و به هر فردی از افراد عالم اسمی از اسماء الهیه معلوم گردد. لا جرم هر فردی را به این اعتبار عالم گویند. و به اجناس وانواع حقیقت اسماء كلیه دانسته شود به جزئیات اسماء جزئیه.

و عقل اول كه مشتمل است بر جمیع حقایق و صور عالم بر طریق اجمال، عالمی است كلی كه اسم الرحمن به او معلوم شود، و نفس كلیه كه مشتمل است تفصیلا بر جمیع جزئیاتی كه عقل اول بر آن مشتمل است، عالمی است كلی، كه اسم الرحیم از لوح او توان خواند.

و انسان كامل كه جامع جمیع اسماء الهیه و كونیه است، عالمی است كلی، كه اسم جامع یعنی اللّه به او دانسته‌ایم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارف سر عین عالم اوست |  | واقف راز اسم اعظم اوست |

**مكاشفه**

اسم جامع مشتمل است بر جمیع اسماء الهیه، و متجلی است در اسماء، به حسب مراتب الهیه، و به ذات و مرتبه مقدم بر جمیع اسماء، و مظهر او را تقدمی است بر مظاهراسماء به حسب مراتب، و این اسم جامع به نسبت با غیر او از اسما دو اعتبار دارد: اعتبار ظهور ذات او در هر واحدی از اسما و بدین اعتبار مجموع مظاهراسما مظهر این اسم اعظم‌‌اند، و این اشتمال حقیقت واحده است بر افراد متنوعه.

و به اعتباری دیگر اشتمال این اسم بر جمیع اسما، به حسب مرتبة الهیه، اشتمال كل مجموعی است بر اجزاء خود. و مجموع حقایق عالم در علم و عین مظاهر حقیقت انسانند، و حقیقت انسانیه مظهر اسم اعظم، و قطب ساری است در جمیع اشیاء، كسریان الحق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نیست حلول حل حالست |  | زیرا كه حلول حق محالست |

و از امام علیه السلام روایت است كه در مجمعی به لسان جمع می‌فرمود: **انا نقطة باء بسم اللّه**، و انا صورة اللّه، وانا القلم الا علی، و انا اللوح المحفوظ، و انا العرش و انا لكرسی وان السموات السبع والا رضون.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اول و زیر آن شاهست |  | باطنا شمس و ظاهرا ما هست |

**مكاشفه**:

شهادت مطلقه حضرتی است از حضرات خمسۀ كلیه الهیه، و عالم او ملك، و ما یقابل او غیب مطلق، وعالم او اعیان ثابته، یعنی صور اسماء الهیه در حضرت علمیه؛ و غیب مضاف حضرتی است بین الحضرتین از آن وجه كه با غیب مطلق دارد، عالم او جبروت كه عالم مجردات است، و وجهی با شهادت مطلقه دارد، عالم او ملكوت، كه عالم مثال مطلق است.

و انسان كامل حضرتی است كه جامعۀ حضرات اربعه است، و ملك مظهر ملكوت است، و ملكوت مظهر جبروت، و جبروت مظهر اعیان ثابته، و اعیان ثابته صور اسماء الهیه در حضرت علمیه، و اسماء الهیه ظلالات حضرت ذاتیه‌اند، و مجموع عوالم كتب الهیه، وعقل اول صورت ام الكتاب، و حقیقت محمدیه علیه السلام تعین اول با اسم جامع.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای حافظ كامل بشنو اصل كتاب |  | اینست حقیقت محمد دریاب |

و صورت ام الكتاب مشتمل است بر جمیع اشیاء اجمالا، اما نفس كلیه كه كتاب مبین است مشتمل است تفصیلا بر جزئیاتی كه عقل اول بر آن مشتمل است، اما كتاب محو و اثبات حضرت نفس منطبعه است در جسم كلی، و جسم كلی صورت این حضرت است، از آن رو كه متعلق به حوادث است، و انسان كامل كتابی است جامع جمیع كتب مذكوره، زیرا كه نسخه‌ای است جامعۀ منتسخه از عالم كبیر.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انا القرآن والسبع المثانی |  | و روح الروح لا روح الاوانی |
| فوادی عند مشهودی مقیم |  | یشاهده وعندكم لسانی[[323]](#footnote-324) |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مصحف جامع ار چنین دانی |  | دفتر كاینات برخوانی |

**مكاشفه**:

نقطۀ ذاتیه و نقطۀ صفاتیه و نقطۀ افعالیه در الف حقیقت انسانیه در اعیان ثابته اولا، ودر عالم ارواح مجرده ثانیاً، و در عالم اشباح ثالثاً تجلی فرموده، و نقاط ثلاثه به وجهی در الف پوشیده‌اند، اگر چه به وجهی به الف و وجهی به حروف بنموده‌اند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در الف نقطه‌ای است بنهفته |  | اول و آخر الف نقطه |

**مكاشفه**:

باطن الف نقاط ثلاثه و ظاهر الف و ظاهر نقاط الف، و نقاط به واسطۀ الف در حروف مندرج است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقطه‌ای در الف نموده جمال |  | الفی در حروف بسته خیال |

**مكاشفه**:

اگر چه حروف به حسب ظهور:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر یكی اسمی و رسمی یافتند |  | صورت و معنی بهم دریافتند |

اما به اعتبار اصل:

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجموع حروف يك الف می‌خوانش‌ |  | یا اصل الف به نقطه‌ای می‌دانش |
| نی نی كه چو یك نقطه بود اصل همه |  | یك نقطه بگو معانی قرآنش |

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقطه را بی الف ظهوری نی |  | الف بی نقط وجودی نی |
| بی الف نی و بی الف بی نی |  | الف بی نقط بود نی نی |

**مكاشفه**:

هر اسمی از اسماء الهیه صورتی معقوله دارد در علم، كه آن صورت را ماهیت و عین ثابته می‌خوانیم، و صورتی دارد در خارج كه آن صورت را مظهر وجود عینیه نیز می‌گوئیم، و اسماء الهیه ارباب صور و مظاهراند، یعنی هراسمی صورت خود را در علم و در خارج تربیت می‌فرماید.

**مصراع**: اسم ربست و صورتش مربوب.

اما حقیقت محمدیه صلی اللّه علیه و آله صورت اسم جامع است، و رب الارباب او را به جمیع اسماء تربیت فرموده، و به او تربیت جمیع اسماء می‌فرماید. و حقیقت محمدیه به خلافت حضرت الهیه، به ظاهر تربیت ظاهر عالم و به باطن تربیت باطن عالم می‌فرماید.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجمع البحرین اگر خوانی رو است |  | كون جامع این چنین دیگر كجا است |

ربوبیت عالم دارد به صفات الهیه، و عجز و مسكنت از وجه بشریت و خواص عالم ظاهر به ظاهر خواص عالم باطن به باطن احاطه فرموده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطب عالم چو نقطه بركار است |  | دایره گرد او به پرگار است |

روح اعظم كه مكون مقدم است و مظهر اسم اعظم در عالم كبیر مظاهر و اسما دارد، و عقل اول كه قلم اعلی و نور اسنی و لوح قضا است، و نفس كلیه كه لوح محفوظ است اسماء او است، و صور ایشان مظاهر او.

و هم چنان در عالم انسانی به حسب ظهورات مراتبش اسما و مظاهر دارد، و آن سراست واخفی و روح و قلب و كلمه و فؤاد و صدر و عقل و نفس، لقوله تعالی: **فانه یعلم السرو اخفی[[324]](#footnote-325)،**و**: قل الروح من امر ربی[[325]](#footnote-326)، ان فی ذالك لذكری لمن كان له قلب[[326]](#footnote-327)، و كلمة القیها الی مریم و روح منه[[327]](#footnote-328)، ما كذب الفؤاد ما رای[[328]](#footnote-329) الم نشرح لك صدرك[[329]](#footnote-330).**

و سری است در روح اعظم كه جز عارف اسم اعظم بر آن اطلاع نیابد.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الا ان للرحمن سرایسّره |  | الی اهله فی السر و السر اجمل[[330]](#footnote-331) |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جز اهل دل نداند انوار روح اعظم |  | سرّیست با تو گفتم اسرار روح اعظم |

چون حقیقت او از عارف وغیر عارف مخفی است، اسم او اخفی است، و روح است به اعتبار ربوبیت او مربدن را، و قلب است به اعتبار آنكه مصدر حیات حسیه و منبع فیوضات است بر جمیع قوای نفسانیه، و كریم الطرفین است و شریف الجانبین، و تقلب او بین الوجهین، از آن وجه كه با حق دارد استفاضة انوار می نماید، و از آن وجه كه با غیر دارد افاضه می‌فرماید. هر چه بخشندش بخشاید ، و هر چه نمایندش نماید.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقد دل قلب از آنش می‌خوانند |  | كه مقلب به این و آن گردد |
| گاه باشد مجاور كعبه |  | گاه سرمست در مغان گردد |

و فواد به اعتبار نایرۀ او از مبدع، و الفاد الجرح.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زخمی است در دلم كه دلم درد میكند |  | دردی است درد دل كه ترا مرد میكند |

و از آن وجه كه یلی بدن است و مصدر انوار و تصدر او از بدن صدر، و چون تعقل ذات خود و موجد خود به كمال می‌كند عقل و نفس و به حسب تقلیب، مستان میخانة ما.

**مصراع**: جام می را شراب می‌خوانند.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وجودی كالقدح روحی كراحی |  | فخدمنی القدح و اشرب حیاتی |
| صفات اللّه فی وجهی جلی |  | و اسمی نعمت اللّه كیف ذاتی |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم اعظمش خوانم |  | بلكه خود اسم اعظمش دانم |

**مكاشفه**:

كمال ظهور رب الارباب به مربوبی تواند بود كامل، كه مظهر ذات و مجموع كمالات او باشد، و آن وجود جامع جوامع الكلم است.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من كل شیی‌‌‌ء لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجموعة مجموع كمالست كه در وی |  | ساقی بتوان دید چو در ساغر مامی |

و این كلمة فاصلة جامعه كه مجموعة حقایق الهیه و كونیه است، ادل دلیل است بر اسم اعظم الهی. و هم چنانكه دلیل است بر رب خود، دلیل است در حقیقت بر حقیقت خود، لیكون الدلیل دلیلاله، فافهم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او ادل دلایلست به حق |  | واقفست از مقید و مطلق |

**مكاشفه**:

هر اسمی از اسماء الهیه، به حسب اجزا او را دو مدلول است.

**مصراع**: ذاتست و صفات هر دو یك اسم.

یعنی اسم الهی عند المحققین ذات است با صفتی متعینه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانی كه علم ما دانند |  | صفت و ذات اسم را خوانند |

**مكاشفه**:

لفظی كه تو آن را اسم الهی می‌خوانی، محققان آن را اسم اسم می‌خوانند.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كل شیی‌ء له كمرآة |  | وجهه كلها مسواة |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لفظ اللّه اسم اسم وی است |  | آن یكی گنج و این طلسم وی است |

قال رسول اللّه(ص): **المؤمن مرآت المومن**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه آئینة جمال ویند |  | مظهر اسم بر كمال ویند |

و مرآت را خصوصیتی است در ظهور، عین نمایند، و آن خصوصیت حاصل نشود بدون آینه و به غیر تجلی نماینده.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلولاه و لولانا لما كان الذی كانا |  | فانا عینه فاعلم اذا ماقلت انسانا |

و اناعبده حقا و ان اللّه مولانا[[331]](#footnote-332)

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی ما او را ظهور یارا نبود |  | بی آینه تمثال هویدا نبود |
| پیوسته چو صورت و تجلی بهم‌اند |  | بی بودن ما ظهور او را نبود |

اگر شخصی تصور جمال بر كمال خود فرماید آن را رؤیت علمیه خوانند، واگر تمثال جمال بی مثال خود در آینه مشاهده نماید، رؤیت عینیه گویند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در رؤیت علمیه ذوقی است در آن بازار |  | در رؤیت عینیه ذوقی دگر است ای یار |

**مكاشفه**:

دیده باشی كه صورت مستطیله در مرآت مستدیره مستدیر می‌نماید، و صورت مستدیره در آینۀ مستطیله مستطیله ، و صورت واحده در مرایای متعدده متعدد.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ما الوجه الا واحد غیرانه |  | اذا انت اعدت المرایا تعداد[[332]](#footnote-333) |

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از سر ذوق دیده‌‌ام عین یكی و نام صد |  | ذات یكی صفت بسی خاص یكی و عام صد |
| گر بصد آینه یكی رو بنمود صد نشد |  | نقش خیال او صداست صد نشد او كدام صد |

**مكاشفه**:

امتیاز عالم از رب عالم، به انیت عالم است، و انیت عالم از امور اعتباریه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انیت ما است آنچه مائیم |  | بر خویش حجاب می‌نمائیم |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بینی و بینك انی ینازعنی |  | فارفع بلطفك انی من البین |

چون انیت مرتفع گردد، و حجاب مندفع شود، مظهر من حیث الوجود عین مظهر باشد و گوید:

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لیس بینی و بینه بین |  | هو فی العین لا تقل این |

**مكاشفه**:

عین واحدۀ ذاتيه به كثرت اسمائیه، در صور اعیان ثابته و مظاهر موجودات عینیه ظهور فرموده، و در هر عینی از اسمی جمالی نموده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین وحدت ظهور چون فرمود |  | بحر در قطره رو بما بنمود |

**مكاشفه**:

وتر صفت حق است، و شفع نعت اعیان عالم، و وتر حقیقی به تكرار تالی شفع است، و بی تحقق تالی وتر.

قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و‌آله: **ان اللّه وتر یحب الوتر فاوتروا.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معدود یكی عدد بسی دریابش |  | بسیار مگو یك نفسی دریابش |

وتر مندرج است در شفع، و بواسطۀ این اندارج، اعیان عالم عیان گشته‌اند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر هزار است ور هزار هزار |  | اول او یكی بود بیشمار |

**مكاشفه**:

اگر عارفانه، وحدت ذاتیه در كثرت اسمائیه مطالعه می‌نمائی:

**مصراع**: می‌دان كه حریف مجلس اسمائی.

و اگر محققانه كثرت اسمائیه در وحدت ذاتیه مشاهده می‌فرمائی:

**مصراع**: در حضرت ذات یار غار مائی.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه صد هزار می‌بینم |  | در همه روی یار می‌بینم |
| بلكه یك آینه بود آنجا |  | صورت مختلف در او پیدا |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| العین واحدة والحكم مختلف |  | و ذاك سرلاهل العلم ینكشف |

و عین اول ، كه صورت اسم جامع است در حضرت علمیه، عین او است من وجه، و غیر او من وجه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقد گنجینه قدم مائیم |  | گر چه موجیم عین دریائیم |

**مكاشفه**:

به حكم : **و آتاكم من كل ماسألتموه**[[333]](#footnote-334)، الآیة، هر فردی از افراد عالم رندی است، و هر رندی سائلی كه به قدر قابلیت و استعداد، از خمخانة تجلیات صفات نصیب المائی دارد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كجا ساغری است می‌دارد |  | جان شیرین برای وی دارد |

**مكاشفه**:

به مقتضای: **لون الماء لون انائه**، و به اشارت: **قل كل یعمل علی شاكلته**،**[[334]](#footnote-335)**

**مصراع**: رنگ می رنگ جام وی باشد.

و به حكم حدیث قدسی كه حق فرموده: **انا عین الاشیاء.**

**مصراع**: این عجب بین كه جام می‌باشد.

و حقا كه حق است كه به صور اعیان و اذهان تجلی فرموده، و بقدر استعدادات و قابلیات ایشان جمالی نموده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب در هر قدح كه جا گیرد |  | در زمان رنگ آن انا گیرد |

**مكاشفه**:

آب جوهر است، و جوهر اصل گوهر، و گوهر صورت است و جوهر معنی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این هر دو یكی در یتیم است مفروش |  | در گوشش كن ولی منه در پس گوش |

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر نه آبست اصل گوهر چیست |  | جوهر گوهر منور چیست |
| همه عالم چو گوهری دریاب |  | عین او بین و جوهری دریاب |

**مكاشفه:**

وجود عدد به تكرار واحد است، و تفصیل مراتب واحد به عدد، و در هر مرتبه‌ای از مراتب آحاد و عشرات و مآت و الوف، واحدی است كه متجلی است، چه دو مثلا یكی و یكی است كه به هیأت واحده مجتمع شده‌اند، و اثنان حاصل آمده. پس عدد واحد متكرر باشد.

و همچنانكه به تكرار واحد عدد صورت می بندد، به ظهور حق در صور اعیان، خلق از عدم بوجود می‌آیند. و همچنان كه عدد تفصیل واحد می كند، اعیان عالم اظهار احكام اسما و صفات الهیه می‌كنند. و حكم عدد ظاهر نگردد الا به معدود، و مبین نشود مراتب واحد الا به عدد. فلا بد من عدد و معدود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عدد از واحد آشكارا شد |  | واحدی در عدد هویدا شد |

**مكاشفه**:

وحدت ذاتیه در كثرت اسمائیه محققانه تفصیلا مشاهده فرما، و كثرت اسمائیه در وحدت ذاتیه عارفانه اجمالا مطالعه نما.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحدت و كثرت است در هر باب |  | مجملا و مفصلا دریاب |

**مكاشفه**:

اگر چه وحدت ذاتیه و كثرت اسمائیه به اعتباری متغایرانند، اما من حیث الذات:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دو یك عین‌اند و هر دو دیده‌ایم |  | در دو دیده عین آن یك دیده‌ایم |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع و فرق فان العین واحدة |  | و هی الكثیرة لا تبقی و لا تذر |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كثرتش چون حباب دان دایم |  | وحدتش بحر و آن به این قائم |

**مكاشفه:**

موحد را معلوم است كه ذات مطلقه، واحده است به وحدتی كه عین ذات است، نه زاید بر ذات، اما وحدت اسمائیه، كه كل مجموعی است، عین ذات است من وجه، و غیر ذات است من وجه، و در این مرتبه واحدیت كثرت و وحدت اعتباری است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحدت و كثرت اعتباری دان |  | نسخة عقل را چنین می‌خوان |

**مكاشفه**:

اعیان صور اسماء الهیه‌اند، و ارواح مظاهر اعیان، و اشباح مظاهر ارواح، و این همه ظلالاتند.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظل ارواحند اشباح همه |  | ظل اعیانند ارواح همه |
| باز اعیان ظل اسماء حقند |  | گر چه اسما ظل ذات مطلقند |

و ظل از آن رو كه ظل است خیال است، و حق در صور خیالات و ظلالات ظاهر.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انما الكون خیال و هو حق فی الحقیقة |  | والذی یفهم هذا حاز اسرار الطریقة |

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقش عالم خیال می‌بینم |  | در خیال آن جمال می‌بینم |
| همه عالم چو مظهر اویند |  | همه را بر كمال می‌بینم |

**مكاشفه**:

محبت محبوبیه محبوب است لذاته، كما قیل: المحب والمحبة والمحبوب شیی‌ء واحد.

اما محبت محبیه یا طبیعیه است یا الهیه یا روحانیه.

و محب طبیی كه محبوب را از برای خود می‌خواهد، جسمی است بلا روح، و محب الهی كه محبوب را از برای محبوب می‌طلبد روحی است بلا جسم، و محب روحانی كه محبوب را هم از برای محبوب می‌خواهد و هم از برای خود.

**مصراع**: او خداوند روح و جسم بود.

و غایت این حب جامع روحانی آن است كه محب محبوب را آینۀ خود بیند، و خود را آئینۀ محبوب، و در آینۀ عین محبوب، به عین محبوب، عین خود را مشاهده نماید. چنانكه محبوب در آینۀمحب به عین محب جمال بی مثال خود مطالعه می‌نماید، و در این مقام:

**مصراع**: جمعی كه ندانند حلولش خوانند. **و لا علم لهم بصورة الامر.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نیست حلول حل حالست |  | زیرا كه حلول او محالست |

**مكاشفه**:

از جنید رحمة اللّه علیه سئوال كردند كه : ما المعرفة؟ فرمود: المعرفة وجود جهلك عند قیام علمه. قالوا زدنا ایضاحا، قال: هوالعارف و المعروف.

یعنی عارف و معروف و معرفت یكی باید تا مقصود روی نماید، و معانی كه عارفان در بیان معرفت فرموده‌‌اند:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخنی از مقام خود گفتند |  | گر چه بسیار درّها سفتند |

**سبحانك ما عرفنانك حق معرفتك.**

**مصراع**: قدر او غیر او نمی‌داند. **و ما قدروااللّه حق قدره[[335]](#footnote-336).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه در معرفت سخن راند |  | وصف خود می‌كند اگر داند |

**مكاشفه**:

تعدد اسما و تكثر اعیان به تعینات اعیان و ظهور اسما است، چنانكه ظهور كثرت تمثالات از نمایندة واحده در مرایای متعدده.

و تمثالات از آن وجه كه تمثال‌اند متعدد، اما نظر با نمایندة واحد یكی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خود مرایا یكی است تا دانی |  | همه رایك حدید می‌خوانی |

قال النبی صلی اللّه علیه و اله: **یا علی انت منی و انا منك.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو منی من توام دویی بگذار |  | من نماندم تو هم تویی بگذار |

**مكاشفه**:

اگر سیاحانه در این بحر بی‌كرانه غوطه خوریم، و وجود مضاف كه قطره‌ای از این دریا است، به حكم: المحو و فی اللّه ، و هو حق باللّه، محو مستغرق گردانیم، آن قطره كه مائی ما بود موهوم یابیم، و دریا را مشهود، لاجرم با مجموع اعیان این خطاب كنیم كه:

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انت لاانت و انا لا هو |  | هو هو لا اله الا هو |

**مكاشفه**:

هر گاه که حقیقت وجود به وحدت ذاتیه تجلی فرماید، به حكم : **كل شیی‌ء هالك الا وجهه[[336]](#footnote-337)**، از محدثات و ممكنات آثار نماند. رند سرمست می نوش كرده وجام در هم شكسته می‌گوید:

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لیس فی الدار غیره باق |  | غیره عندنا كرقراق |

**مكاشفه**:

هویت هو است كه در همۀ موجودات ساری است، و موجودات به وجود موجود توانند بود، و وجود ما جود او است، وجود او نزد ما وجود او.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه داریم جمله جود ویست |  | جود او نزد ما وجود ویست |

**مكاشفه**:

نسبت اعیان با اسماء، نسبت ابدان است با ارواح، و نسبت اعیان با ارواح نسبت ارواح است با ابدان، و سایة ما با ما نسبتی دراد، و انسان كامل به مقتضای : **السلطان ظل اللّه فی الارض**، نسبتی با حق دارد. و سایه بی شخص موجود نه و عالم را بی حق وجود نه وحركت سایه به حركت شخص توان بود و تغیر عالم به تجلیات حق، و سایه تابع شخص است وعالم تابع حق.

و اگر چه هراسمی از اسماء الهیه ظل ذات است، و او را عینی است كه ظل او است، اماكون جامع جامع جمیع ظلالات است.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم تنست واو جانست |  | تن و جانش تمام جانانست |
| تن بود سایه‌بان و جان خورشید |  | آن یكی چتر دان واین جمشید |

**مكاشفه**:

اگر یكی رو به دو آینه نماید، هر آینه به حسب ظهور دوئی پیدا آید.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سایه و شخص می‌نماید دو |  | به حقیقت یكی است بی من و تو |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عباراتنا شتی و حسنك واحد |  | و كل الی ذاك الجمال یشیر |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیقینم و بی‌شكی باشد |  | سخن عاشقان یكی باشد |

**تركیة**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیر خان و سوزمیز و خانم بیر |  | سویلدم بیر سوز و سوزم بیر |

**مكاشفه**:

هر گاه كه تعینات اسما و اعیان، و تقیدات ارواح و اشباح كه حجب و خیالاتند، براندازند، و ساز دلنواز و حدت به ترنم: وصل الحبیب الی الحبیب، بنوازند، و وجه باقی به بروز: **و برزو اللّه الواحد القهار**[[337]](#footnote-338). بنمایند، نام اثنینیت و نشان مبانیت نماند ، خود نماید و خود بیند، از خود شنود و با خود گوید:

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا حبیبی و قرة العینی |  | انا عینك و عینك عینی |

**مكاشفه**:

كثرت اسمائیه عین ذات الهیه است، كه ظاهره است به شئون مختلفه، و به صور اعیان ثابته.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بحقیقت یكی بود بی شك |  | در ظهور این دویی نمود آن یك |

**مكاشفه**:

عقل مشوب كه وجود مقید مطلقا غیر وجود مطلق می داند، و من كل الوجوه راحم را غیر مرحوم و عالم راغیر معلوم می‌خواند:

مثنوی

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| بود او احول و دو بین باشد |  | احولست آنكه او چنین باشد | |
| احولست آنكه یك دو می‌بیند |  | چون دو بیند یگانه ننشیند |

**مكاشفه**:

بعضی بر آنند كه صوت عبارت است از اصطحكاك اجرام صلبیه، و ظاهراً صوت اظهر مدركات است زیرا كه محسوسه است به ضرورت.

و صدا صوتی است كه حصول او از انصراف جسم املس است. اما صدائی كه از نهان موجودات منصرف می‌شود، نتیجة امر كن تواند بود. فافهم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صوت صادق بود صدا كاذب |  | راز صادق مگوی با كاذب |

**مكاشفه**:

حقیقت وجود نزد اهل وجود به شرط: **ان لا یكون معها شیی‌ء** ، معبر است به مرتبة احدیت و مقام جمع الجمع و حقیقة الحقایق، اما بشرط جمیع اشیا كه لازمة او است، از اسماء و صفات و كلیات و جزئیات، معبر است به مرتبۀ واحدیت و مقام جمع.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مقام جمع روشن شد چو شمع |  | آنچه مخفی بود اندر جمع جمع |

ذات بی اعتبار صفات احد، و به اعتبار جمیع صفات واحد، و صفات نسب و نسب امور عدمیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صفت و ذات واحدش دانند |  | بی صفت ذات را احد خوانند |

**مكاشفه**:

اسم جامع دواعتبار دارد، به اعتباری قطع نظر از اسماء و صفات اسم ذات، و به اعتباری اسم ذات با جمیع اسماء و صفات.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذاتی كه به نزد ما نه فرد است و نه جفت |  | درّی است که آن دّر به سخن نتوان سفت |
| چه جای من و تو كه شناسیم او را |  | معلوم خود وعالم خود چتوان گفت |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منظور كجا نظر كجا ناظر كو |  | مستور كجا ستر كجا ساتر كو |

**مكاشفه**:

قیل: حجب الذات بالصفات و حجب الصفات بالافعال. ای عجب كه حجاب هم دیده نمی‌شود، و او در خلف حجاب حجب، و با وجود حجب می‌فرماید: **و نحن اقرب الیه منكم و لكن لا تبصرون**[[338]](#footnote-339).

و قرب قریب مانع رؤیت است، هم چنانكه بعد بعید. قال رسول اللّه (ص): **ان اللّه احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به صفت ذات او توان دانست |  | هر كه دانست آن چنان دانست |

**مكاشفه**:

ذات الهیه در مرتبۀ احدیت به مقتضای كریمۀ: **لا تدركه الابصار**[[339]](#footnote-340) ادارك او متعذر است، اما در مرتبۀ واحدیت:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هم عالم خود باشد و هم عالم ما |  | معلوم چنین است كه گفتم بشما |

تا آفتاب هویت هو در مغارب مراتب وجود غروب نفرمود، عیون اعیان استفاضة انوار از نجوم اسماء و صفات نفرمودند. و تا دریای وحدت در انهار و جداول كثرت به تلاطم امواج ظهور و تجلیات ساری و جاری نشد، متعطشان سباسب عدم از حیاض زلال وصال وجود محظوظ نگشتند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنكه دانیم ذات موصوفست |  | حضرت اوست آنچه مكشوفست |

**مكاشفه**:

قال رسول اللّه (ص)ان اللّه یقول: **ما وسعنی ارضی و لا سمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن**.

یعنی هودج عظمت اسم جامع، كه ذات الهیه است، با جمیع اسماء و صفات، كه در آسما ن و زمین نگنجید، قلب عارف باللّه او را در خود گنجانید. و اگر چه مجموع تجلیات دفعة واحده در هیچ دل نگنجد، اما قلب عارف باللّه قابلیت آن دارد كه به تدریج مجموع تجلیات در وی گنجد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنج و ناگنج نزد او گنجد |  | گنج او در دلم نكو گنجد |

**مكاشفه**:

سلطان سراپردۀقدم، اول از خزانۀ جود اسم الباطن، نعمت وجود ایثار اعیان فرمود، و آخر از گنج گنجینۀ اسم الظاهر، موجودات علویه و سفلیه را به خلعت لطیف روحانیه، و تشریف شریف جسمانیه مشرف گردانید، و ظاهر ار به باطن تربیت فرمود، و باطن را به ظاهر نمود، و اگر چه ربوبیت این اسم غیر ربوبیت آن اسم است، اما من حیث الذات.

**مصراع**: این هر دو یكیست ای یگانه.

**لایحمل عطایاهم الا مطایاهم.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا ز سّر وجود آگاهم |  | محرم راز نعمت اللّهم |

**مكاشفه**:

چون محیط ذاتیۀ ‌الهیه به صدمات تجلیات حبیه، به انهار ائمة سبعۀاسمائیه، در صور امواج اعیان ثابته ظهور فرمود، از هر بحری نهری، یعنی اسمی در مجاری مجردات جاری گشت، و از هر نهری بهری در جداول سرابستان عالم خیال مطلق و مقید روان شد، تا هر شجری از گلستان ملك و ملكوت نصیب المائی یافتند.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش حیاتی روان شده در جو |  | عین دریا بجو واز ما بجو |
| آب در برگ گل شده پنهان |  | گل بگیر و گلاب ازو بستان |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انماالكون خیال و هو حق فی الحقیقة |  | والذی یفهم هذا حاز اسرار الطریقة |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما خیالیم و در حقیقت او |  | جز یكی در دوكون دیگر كو |

**مكاشفه**:

مظهر بی مظهر وجود ندارد، و مظهر بی مظهر ظاهر نگردد، و مظهر من حیث الوجود عین مظهر.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انه ظاهر بنا فینا |  | هو معنای فانظروا معنا |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور چشمست و در نظر پیداست |  | نظری كن به بین كه او با ماست |

**مكاشفه**:

هر اسمی ازاسماء حق نزد محقق ذات است با صفت متعینه، و به اعتباری عین مسمی است، و به اعتباری غیر مسمی، و حروف مكتوبۀ منقوشۀ، منطوقۀ مسموعۀ ملفوظه نزد اصحاب صوفیه وارباب الهیه اسم اسم وی است.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لفظ الف و دو لام و یك‌ها |  | اسمی است از آن اسم، دریاب |
| این صورت او و اوست معنی |  | مانندۀ روح و جسم دریاب |
| دریاب رموز اسم جامع |  | آن گنج در این طلسم دریاب |
| در ظاهر و باطنش نظر كن |  | عارف شو و هر دو قسم دریاب |

و هر حرفی از حروف **مقطعه**، مفتاح اسمی از اسماء الهیه‌اند، و انیت اسماء در حروف، و انیت حروف در انفاس و انیت انفاس در ارواح وانیت ارواح در قلوب، وانیت قلوب نزد مقلب القلوب.

و الف ابتدای حروف است در علم كتابت، و اول حروف ملفوظه است در علم حروف، و حركت مستقیمة او از حضرت قیومیت، و میم حرفی است واحد، كه افتتاح بسیاری از اسماء الهیه به او می‌كنیم، و لام ملفوظه جامع حروف ثلاثه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لام و الفست و میم با او |  | این هر سه ز لام معرفت جو |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الف و میم و عارف و معروف |  | شده در لام معرفت مكشوف |

**مكاشفه**:

قال رسول اللّه (ص): **ان للّه تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة** الحدیث.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این ظلمت و نور جسم و جانست |  | وین هر دو حجاب عارفانست |

و حجب نورانیۀ‌روحانیه، و ظلمانیۀجسمانیۀ طبیعیه ساترۀ حق‌اند، اگر چه مظهر مظهر است من وجه، و هم چنانكه حق موصوف است به حجب نورانیه و ظلمانیه، عالم موصوف است به لطافت و كثافت، و دایر است میان لطیف و كثیف، و عالم محجوب است به انیت عالم، و محققی فرموده:

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بینی و بینك انی یزاحمنی |  | فارفع بلطفك انی من البین |

و نور حق حجاب حق است.

**مصراع**: نور است حجابو نور او عین ویست.

كما قیل: **لیس حجابه الا النور و لا خفائه الا الظهور**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم حجاب او و حجاب |  | غیر او نیست این سخن دریاب |

**مكاشفه**:

هر حرفی از حروف كتب خانة عالم ظرفی است كه معنی در او مظروف است، و آینه‌ای كه تمثال جمال بی مثال اسمی در او می‌توان دید، و تحقیقات حقایق و رموزات رقایق و اشارت دقایق و عبارات شقایق از جزئیات و كلیات ذاتیه و صفاتیه وافعالیه و آثاریه مجملا و مفصلا از نسخۀ مصحح او می‌توان خواند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دفتر كاینات می‌خوانم |  | معنیش حرف حرف می‌دانم |

**مكاشفه**:

انسانیت حقیقت واحده است كه بر زید و عمرو متساوی است، و زید و عمرو وبكر و خالد به تعین و تشخص متعدد و متغایراند و متحداند بالنوع.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك باده و صد هزار جامست |  | یك شاهد و صد هزار جامه |

قال رسول اللّه (ص): **الناس كاسنان المشط**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نشانه را گر هزار دانه است  عباراتنا شتی و حسنك واحد |  | یک حقیقت هویت آنست و كل الی ذاك الجمال یشیر |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بگویم هزار، یك سخن است |  | یوسفی را هزار پیرهن است |

**مكاشفه**:

وجود من حیث هو هو،

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر چه او خود نه خاص و نه عام است |  | منكرش عامی **كالانعام** است |

اما عام می‌گویند، به اعتباری، و خاص به اعتباری . یعنی وجود، به بسط او بر اعیان عام، و به جعل وجود معین خاص. یا خاص است به جعل ماهیت معینه، و عام به نسبت با افراد آن ماهیت.

یا وجود معنیی است خاص، و عام گشته، به شمول وجود بر كل ما فی الوجود، و او عین واحده، و به اعتبار وحدت منبع نور، و به اعتبار كثرت منبع ظلمت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظلمت و نور هر دو یك ذاتند |  | گر چه اندر ظهور آیاتند |

**مكاشفه**:

مفهوم معز غیر مفهوم مذل است، اما ما صدق علیه، یعنی ذات هر دو یكی است، و هر اسمی از اسماء الهیه صورتی دارد از عین ثابته در حضرت علمیه، و صورتی دارد در عالم ارواح، و هر فردی از افراد عالم اسمی است با معروضات مشخصه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ظهور است این منی و توئی |  | به مسمی یكی به اسم دوئی |

**مكاشفه**:

رندان میخانۀ حقایق عالم، به امر ساقی باقی، از بزم جنت ذاتیۀ: **فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر**، متوجه مجلس جنت صفاتیه شدند، واز جامات مجردات، سر جوش می خم خانۀ اسمائیه نوش كردند، و مستانه به خرابات صوریه در آمدند، و در جنت افعالیه، به كاسات و طاسات جمالیه و جلالیه درد درد دردوردر آوردند.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شربت الحب كاساً بعد كأس |  | فما نفدالشراب و لارویت |

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابدا جام می چنین نوشیم |  | خلعت از جود عشق می‌پوشیم |
| ما خراباتیان سر مستیم |  | در خرابات عشق تا هستیم |

**مكاشفه**:

الوان جامات، یعنی قابلیات و استعدادات اعیان ثابته، از فیض اقدس و تجلی حبی ذاتی الهی است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیض اقدس حصول استعداد |  | مستعد را ز اسم باطن داد |

اما تنوعات تجلیات صفاتیه، بواسطۀ اختلاف قابلیات مظاهر است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باز فیض مقدسش زصفات |  | بر تو خواند تمامی آیات |

و تنوعات تجلیات در صدور اهل قلوب ششهزارو دویست نوع است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك شراب است و جام رنگارنگ |  | رنگ بی رنگ می‌دهد بی رنگ |

**مكاشفه**:

اعیان ثابته از آن رو كه اعیانند شم رایحۀ وجود خارجی نكرده‌اند، اگر چه در مرتبۀ احدیت من حیث الوجود، نزد صاحب وجود عین واجب الوجودند.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كون كونی یكون من كونه |  | عین عینی بعینه عینه |

**مكاشفه**:

اگر رفع حجاب و كشف نقاب شود، و از وراء حجب ، بر معانی غیبیه و امور حقیقیه اطلاع یابی، مشاهده نمائی، كه وجود كون جامع به مثل حقه‌ای است از گوهر، و در او نقدی است از جوهر.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ما خلق تراه العین الا عینه حق |  | و لكن مودع فیه لهذا اصورة الخلق[[340]](#footnote-341) |

**تمثیل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یكی كوزه‌ای زیخ برداشت |  | كرد پر آب یك زمان بگذاشت |
| چون هوا زآفتاب گرمی یافت |  | گرمیش بر وجود كوزه بتافت |
| آب شد كوزه كوزه شد با آب |  | اسم ورسم از میانه شد دریاب |
| اول ما چو آخر ما شد |  | قطره دریا است چون به دریا شد |

**مكاشفه**:

عین واحده، در ظهور عیون مختلفه است، و عیون مختلفه، در بطون عین واحده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مرتبه‌ای قطره در مرتبه‌ای دریا است |  | در مرتبه‌ای ذاتش دریاب كه عین ما است |

و به مقتضای: عرفت ربی بربی:

**مصراع**: رب خود را به رب خود دانیم.

بلكه هر چه دانسته‌ای به او دانسته‌ای تا دانسته باشی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطره و موج و بحر و جوآبند |  | عین ما را به عین ما یابند |

**مكاشفه**:

سلطان سراپردۀ قدم، به مقتضای: **كنت کنزا مخفیا**، الحدیث، به مفتاح: **و عنده مفاتح الغیب**[[341]](#footnote-342) ، كه اسماء ذاتیه‌اند، در خزانۀ جود را بگشود، و اعیان را خلعت لطیف و تشریف شریف نور وجود انعام فرمود، و اول عینی كه خلعت خلافت و تاج كرامت امامت یافت، حقیقت انسانیه است كه صورت اسم جامع الهی است، و همه عالم مظهر او.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنج و گنجینه و طلسم نگر |  | عین ذات و صفات و اسم نگر |

و هو یقول بلسان مرتبته:

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فذاك الحق اوجدنی، فاعلمه فاوجده |  | بذا جاء الحدیث لنا، فحقق فی مقصده |

**غزل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم او گنج است و عالم چون طلسم |  | در طلسمش یافتم این گنج اسم |
| این طلسم و گنج باشد در ظهور |  | در حقیقت عین گنج آمد طلسم |
| ساغر و می نزد سر مستان یكیست |  | نام راحش روح و نام جام جسم |
| این معانی دارد و آن یك بیان |  | نعمت اللّه جمع كرده هر دوقسم |

**مكاشفه**:

قطره‌ای كه در دریای عین جمع مستغرق شود، و از تفرقۀ كثرت حباب وامواج معقولات و محسوسات خلاص یابد، جز عین واحد كه آن آبست در نظر او نیاید، لاجرم به لسان بحر این ایما نماید كه:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می و جامیم و جان و جانانه |  | شاه و دستور و گنج و ویرانه |

**مكاشفه**:

سید بنده و بنده سید است. چون بنده به نوافل خیرات تقرب به حضرت عزت جوید، محبوب آن حضرت شود، و مشاطة كرمش عروس قوا و جوارح او را بحلی تجلی: **كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی یتكلم به ویده التی یبطش بها و رجله التی یسعی بها،** بیاراید، همه بنده باشد اما بحق، و آن مقام فناء صفات است در صفات حق، و نتيجۀ قرب نوافل است. اما مقام فناءِذات در ذات نتیجة قرب فرایض است، اینجا محبوب محب ار سمع وبصر و لسان خود گرداند، همه سید باشد اما در صورت بنده ؛

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن عاشقان بیا بشنو |  | مشنو از من تو از خدا بشنو |

**مكاشفه**:

سخنی مستانه به عبارتی عارفانه به لسان: **كنت لسانه الذی یتكلم به**، گفته می‌شود، تو نیز عاشقانه و صادقانه به سمع: **كنت سمعه الذی یسمع به**، استماع فرما، و جمال: **ان اللّه جمیل یحب الجمال**، در صورت: **ان اللّه خلق آدم علی صورته**، به بصر: **كنت بصره الذی یبصر به**، مشاهده نما.

مجنون را در حی لیلی طلب، بلكه لیلی را در عین مجنون جو. بشنو كه چه خوش می‌گوید:

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلا ینظر العین الا الیه |  | و لا یقع الحكم الا علیه |
| فنحن له و به فی یدیه |  | و فی كل حال فانا لدیه |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چند تو از گفتة سید شنوی |  | اما به خدا كه او ازو می‌گوید |

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شیخ مرشد جنید بغدادی |  | مصر معنی دمشق دلشادی |
| عارف وقت و وقت او معروف |  | چون سری سر او به او مكشوف |
| گفت سی سال شد كه تا با یار |  | می‌كنم من سخن درین بازار |
| من به او گفته‌ام سخن به خدا |  | خواجه گوید سخن كند با ما |
| هر كه این سمع و این بصر دارد |  | سخنم سر بسر ز بردارد |

**مكاشفه**:

اعیان ثابته و مظاهر خارجیه، به حسب تعینات عدمیه‌اند، و تمیز ایشان از وجود راجع با عدم، اگر چه به اعتبار حقیقت تعینات وجودیه وجودند. پس عالم از آن رو كه عالم است عدم است و موجود به وجود.

**مصراع**: موجود به واجب الوجودیم همه.

و حضرت امام ؑدر حدیث كمیل رضی اللّه عنه فرموده و اشارتی بدین توحید نموده: صحو المعلوم مع محو الموهوم. و اول عینی كه در علم متعین شده حقیقت انسانیه است، و حصول اعیان از تفاصیل عین او، و تعدد اسما به تعینات اسما.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كل الجمال غدا لوجهك مجملا |  | لكنه فی العالمین مفصل |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به تعین اگر چه اشخاصند |  | به حقیقت نه عام و نه خاصند |

**مكاشفه**:

فنا نهایت سیر الی اللّه است، و بقا بدایت سیر فی اللّه، و هر فنائی مستلزم بقائی، و هر فسادی مستلزم كونی.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و من انا ایاها لی حیث لا الی |  | عرجت و عطرت الوجود برجعتی |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تو فانی شوی بقا یابی |  | خود از آن بی‌خودی خدا یابی |

**مكاشفه**:

شیخ عبداللّه انصاری رحمة اللّه علیه می‌فرماید: خوش عالمی است عالم نیستی، هر كجا كه بیستی كس نگوید، كیستی، و این فقیر می‌گوید:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو ز هستی و نیستی بگذر |  | شاید آنجا كه نیستی بگذر |

**مكاشفه**:

كون جامع، كلمه‌ای است كاملۀ‌فاصله، یعنی ممیز میان مراتب، و موجبة تعدد در حقایق، و هو قاسم بین الجنة والنار، و حادثه است به حدوث ذاتی، نظر با عالم ارواح، و به حدوث زمانی نظر با تركیب عنصری، و ازلی است نظر با جوهر مجردة او، یا نیست باعین ثابته‌اش.

و فرق است میان ازلیت اعیان ثابته، و ازلیت مبدع، چه ازلیت حق تعالی و تقدس نسبتی است سلبی، به نفی ابدیت، نه به معنی افتتاح وجود اواز غیر. و ازلیت این كلمة اعیان ثابته عبارت است از عدم مسبوقیت او به زمان، و ابدیت او به بقاء موجد او، و ظاهرش مظهر اسم الظاهر و باطنش مظهر اسم الباطن.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنكه انسان كاملش نامست |  | نزد رندان چو باده و جامست |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وجوی كالقدح روحی كراحی |  | فخذ منی القدح و اشرب حیاتی |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نوش كن جام می كه نوشت باد |  | خم می دایما بجوشت باد |

**مكاشفه**:

عالم سایۀ حق است، و همسایۀ او با او نسبتی دارد.

**مصراع**: عالم همه سایه سایه همسایۀ‌ او.

و این ظل وجودی است كه بر اعیان ممكنات ممتد است در غیب مجهول:

**مصراع**: این سخن غیر حق نمی‌داند.

مگر روحی مقدس و قلبی مطهر كه به نور ظهور: **اللّه نور السماوات والارض**،[[342]](#footnote-343) منور باشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به نور طلعت اوروشن است دیدۀ من |  | به بین به دیدۀ من تا شود ترا روشن |

و هر واحدی مظهر اسمی است از اسماء الهیه، و مجموع اسما ظلالات اسم جامع، پس عالم من حیث المجموع مظهر اسم جامع باشد، و اسم جامع عین نسبت وجود اضافی است به عالم. فافهم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سایۀ اوست هستیت ای دوست |  | بگذر از سایه هر چه هستی اوست |

**مكاشفه**:

سر حیات یعنی هویت، ساریه است در جمیع اشیاء، و ظهور این حیات از نفس رحمانی است در ما.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زان نفس جان ما حیاتی یافت |  | ما هم زنده زان دم اوئیم |

اما آب متعارف، به حكم: **و جعلنا من الماء كل شیی‌ء حی**[[343]](#footnote-344)، مظهر اسم الحی است.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آبست كه جان ما ازو آساید |  | وز دیدن او نور بصر بفزاید |
| هر سو كه روان شود حیاتی بخشد |  | هر نقش كه او را بدهی بزداید |

و حباب عین آب است دریاب و غیر آب است بنگر.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر سر آب خانه‌ای ز حباب |  | چون بسازند آب دان بر آب |

**مكاشفه**:

قال رسول اللّه (ص): ان اللّه تعالی خلق درة بیضاء فنظر الیها بنظر الجلال و الهیبة فذابت حیاء، فصار نصفها ماء و نصفها نارا فحصل منهما دخان فخلق السماوات من دخانها و الارض من زبدها[[344]](#footnote-345).

و اصل آن درّۀ بیضا جوهر هبا است و آن هیولای كلی است كه قابل مجموع صور است، و هیولای صناعیه، قبول كنندۀ صورت مخصوصه است، و حصول جوهر هبا از نفس رحمانی است، و نفس رحمانی عبارت است از ظهور هویت الهیه در مظاهر مختلفه و گذاختن آن درۀ بیضا نزد ما كنایت است از خلع صورت معقوله. و آب و آتش شدن اشارت است به تلبس به صورت جزئیۀ محسوسة ماثیه و ناریه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درۀ بیضا ز بحر ما طلب |  | آن چنان گوهر درین دریا طلب |

به دلیل حدیث نبوی علیه افضل الصلوة واكمل التحیات معلوم شد كه اصل آب و آتش آن درۀ بیضا است، اما در ظهور:

**مصراع**: آتش و آب هردو ضدانند.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ضد آبست آتش و سركش |  | اصل هر دو یكیست بشنو خوش |
| این لطیفه بذوق دریابش |  | كه شنیده است عین آب آتش |

**مكاشفه**:

مشرب موحد آن است كه حق را در مرایای اعیان ممكنات مشاهده نماید، و اعیان را كما لم یكن در عدم بر حال خود بیند، و این نهایت غیبت محموده است و بدایت فنا. و بدایت فنا. و فنا نهایت سیر الی اللّه است، و بقا بدایت سیر فی اللّه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابتدا دارد و نهایت نی |  | غایتش چون بود چو غایت نی |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موجود یكی بیند و باقی معدوم |  | كردیم اشارتی و باقی معلوم |

اما هل نظر كه اعیان را در مرآت وجود حق مطالعه می‌كنند، هر آینه موجود و مشهود اعیان یابند، و حق را معقول محض.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این مشرب عاقلان و محجوبانست |  | محجوب مشو كه عقل محجوب آنست |

اما محقق كه مجمع البحرین است و جامع جمعیتین، به حق از خلق محجوب نگردد، و به شهود خلق از حق غایب نشود.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین من آئینه و او آینه |  | هر دو را در یك تجلی دیده‌ام |
| نعمت اللة یافتم در هر وجود |  | با همه عشقی و میلی دیده‌ام |

و تجلیات الهی نامتناهی است، و علم به صورت تجلیات لا یتناهی: **و قل رب زدنی علما**[[345]](#footnote-346)، كما قال نبیناؑ**الهّم اللّه ارنا الاشیاء كما هی.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بحریست نار فی القلوب |  | فاحترقت ما سوی المحبوب |

**مكاشفه**:

عشق آتشی است، هر گاه كه در خرمن هستی نقش خیال عالم زند، از عقل گندم نمای جو فروش كاهی نماند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون آتش عشق برفروزد |  | هر چیز كه یابد آن بسوزد |

قال اللّه تعالی: **نار اللّه الموقدة التی تطلع علی الافئدة**[[346]](#footnote-347)، از آن آتش خبری می‌دهد، و سخن گرم سوختگان، از حرارت آن دم اثری می‌نماید.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از آتش عشق صنم سركش ما |  | افتاده مدام آتشی در كش ما |
| پروانۀ پر سوخته داند ما را |  | تو سوخته نه‌ای چه دانی این آتش ما |

روایت است كه رسول خدا (ص)نوبتی می‌فرمود: **انا قاسم الجنة و النار**، سوخته‌ای حاضر بود نعره‌ای بر‌آورد و گفت **: اجعلنی من اهل النار**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من سوخته‌ام بقیتی گر یابی |  | در آتشم انداز كه سوزم بتمام |

دانسته‌ای كه حیات ماهی به آب است و زندگی سمندر در آتش.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن سمندر نگر كه در آتش |  | ذوق‌ها می‌كند به غایت خوش |

حكایت نوبتی آتش سركش به زبان زبانه درگوش هوش شمع می‌گفت كه : ظهور نور من در سوختن تست و فروغ حضور تو در ساختن. با من می‌سوز و می‌ساز، تا هر دو با هم دم ساز باشیم. شمع دل سوز آب گرم در دیده گردانید و سر برآورد وگفت:

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آتش بازی مرا در آموخته‌اند |  | صد بار دلم به آتشت سوخته‌اند |
| این آتش تو سوخته را سوزد خوش |  | زیرا كه بسوخته برافروخته‌اند |

دل داغ عشق او بر جبین جان دارد و جان آتش او در مجمرۀ جنان.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر گرمی تو دمی بر آرد نفسی |  | شمعی چه بود كه عالمی در گیرد |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنان سوزد دل مسكین ما را |  | كه آتش عود یا شمع معنبر |

در مجلس: **فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر**، شمع: **اول ما خلق اللّه نوری**، از نور: **اللّه نور السماوات و الارض**،[[347]](#footnote-348) برافروخته اند، و سپند دل مستمند ما را از برای چشم زخم معنی: **ان اللّه خلق آدم علی صورته** به آتش: **نار اللّه الموقدة التی تطلع علی الافئدة[[348]](#footnote-349)**، سوخته‌اند.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما سوخته‌ایم و بارها سوخته‌ایم |  | وین خرقۀ پاره بارها دوخته‌ایم |
| هر شعله كز آتش زنة عشق جهد |  | در ما گیرد از آنكه ما سوخته‌ایم |

تا قطعه‌ای از شمع باقی است و بقیه‌ای از عود، بی سوز و دود نتواند بود.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یحرق بالنار من یحس به |  | فمن هو النار كیف یحترق |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مجمر عشق سوخت عودم |  | آتش شدم و نماند دودم |

عنایت محبوب نگر دربارۀمحب، كه موسی ؑطالب نار بود، حق در صورت مطلوب او به او تجلی فرمود، و جمال و جلال در آن حال، به صورت نار به او رو نمود.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كنار موسی زاها عین حاجته |  | و هو الا له و لكن لیس یدریه |

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موسی آتش طلب همی فرمود |  | آتش از دور رو به او بنمود |
| رفت نزدیك آتش سوزان |  | شجری دیدی و آتشی بی‌دود |
| صورتش نار بود و معنی نور |  | بلكه او خود اله موسی بود |

شنیده‌ای كه آتش در نظر خلیل اللّه ؑنور نمود، و در دیدۀ دیگران نار، و آن حقیقت واحده بود.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روز روشن ترا نماید رو |  | گر در آئی به بزم ما لیلی |
| همه عالم، به دیدۀ مجنون |  | نظری گر كنی، بود لیلی |

**مكاشفه**:

تجلی وجودی حقانی است، كه ظاهر است به صور اعیان ثابته، و وجود اعیان در خارج، بدون تجلی وجودی حقانی محال، و تجلی متنوع می‌نماید به تنوعات اعیان، و مصور به صور حقایق عالم و مشهود، وجود حق است، و اعیان عالم باقیه در عدم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی وجود او ندارد كس وجود |  | هر چه می‌بینی وجود است، در شهود |

**مكاشفه**:

عالم دو رو دارد، روئی با هویت الهیه، و روئی با خود، از آن رو كه با هویت الهیه دارد:

قال (ص): لیس بینی و بینها بین.

اما از آن وجهی كه با خود دارد امتیاز است و مباینت و عبودیت و ربوبیت.

و انانیت حق ذاتیه است، و هی غنیة عما سواها، و انانیت عالم معولۀ متعینۀ مفتقره، و هر آینه اگر انانیت حق كه مختفی است در انانیت عالم ، ظهور كند:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه دار بماند و نه دیار |  | نه یار بماند و نه اغیار |

و جمیع معانی تفصیلیه راجعه است با عین واحده، و وحدت حقیقیه حقیه ، نزد محققین مرتبۀ احدیت. نحمده باعطاء الوجود و اضافة كمالاته علینا.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هشت خلد و هفت ایوان شش جهت با پنج حس |  | چار اركان با سه جوهر دو جهان از یك خدا است |

رساله اصول

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیم**

نزد اصحاب صوفیه و ارباب الهیه، وجود من حیث هو هو، ای لا بشرط شیئی، اعم است از كلی و جزئی و خاص و عام و مطلق و مقید و ذهنی و خارجی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مطلق از اطلاق و لا اطلاق هم |  | بی نیاز از وصف جفت و طاق هم |

**اصل1** ملاحظۀ حقیقت وجود به شرط: ان لا یكون معها شیی‌ء، مرتبۀ احدیت، و مقام جمع الجمع و حقیقة الحقایق گفته‌اند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مطلقست از قیود اسم و صفات |  | نام او نیست ذات می‌گو ذات |

بلكه ذات از برای تفهیم گویند، و مطلق به جهت تنزیه.

**اصل 2** وجود را موجود نمی‌گویند، و معدوم نمی‌خوانند، اما واجب الوجود را موجود می‌دانند، فافهم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فرقیست دقیق خوب گفتند |  | دُرّیست لطیف نیك سفتند |

**اصل 3** حق وجود محض است، و واحد به وحدت حقیقت، یعنی تحقق او در علم صحیح محقق موقوف نیست بر تصور وحدت و بر تصور ضد وحدت و تعقل در وحدات در مقابلۀ كثرت، بلكه وحدت حقیقت ثابتۀ مثبته است نه مثبته.

**مصراع**: وحدت گفتیم بهر تفهیم.

نه بجهت آنكه دلالت كند بر مفهوم وحدت به وجهی كه متصور است در اذهان محجوبه.

**اصل 4** وجود واجب الوجود عین ذات او است، و وجود ممكن الوجود زاید بر ماهیات ممكنه، بلكه وجودممكن الوجود از خرانۀ جود واجب الوجود است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه داریم جمله جود ویست |  | جود او نزد ما وجود ویست |

**اصل 5** اول مراتب متعلقۀ تعین جامع تعینات است، و احدیت جمع، كه مخصوص است به انسان حقیقی، كه آدم صورت او است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنی آدم را بدان |  | خویش را بشناس و عالم را بدان |

**اصل 6** عقل اول یعنی لوح قضا و قلم اعلی و آدم معنی ابسط موجودات است، اما از تركیب عقلی خالی نیست، زیرا كه عقل اول او را ماهیتی است متصفه به وجود، و او را از احكام كثرت امكانیه حكم واحدی است.

**اصل 7** اعیان ثابته صور اسماء الهیه‌اند در حضرت علمیه، و حقایق عالم‌اند، از آن وجه كه ثابته‌اند در علم و معدومه در خارج، شم رایحۀ وجود نكرده‌اند، قال اللّه تعالی: **كل شیی‌ء هالك الا وجهه**[[349]](#footnote-350).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از ازل تا ابد چنین باشد |  | سخن عارفان همین باشد |

**اصل 8** حقیقت هیچ موجودی مذمومه نیست، بلكه بعضی به صفات ردیه مذمومند و دانسته‌ای كه موجود بی وجود موجود نتواند بود، و وجود خیر محض، لا جرم موجود من حیث الوجود از خیری خالی نباشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر چه ابلیس نیك بد كاریست |  | در وجودش نگر كه آن بد نیست |

**اصل 9** شرف دال به شرف مدلول بود، و عالم دال است بر وجود واجب الوجود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه باشد ز نیك و بد موجود |  | همه را این شرف تواند بود |

و كمال به قدر تخلق است به اخلاق الهی و نقص به حسب ضعف و شرف به قلت وسایط و خست به كثرت.

**اصل 10** اوسع واعظم اشیاء رحمت است. و قلب انسان و علم، و حق تعالی در سعت رحمت فرمود: **و رحمتی وسعت كل شیی‌ء[[350]](#footnote-351)** و در سعت رحمت وعلم به لسان انبیا فرمود: **ربنا وسعت كل شییء رحمة وعلما[[351]](#footnote-352)،** و در سعت قلب عارف باللّه فرمود: **ما وسعنی ارضی و لا سمائی و وسعنی قلب عبدی المومن التقی النقی.**

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن گنجی كه مخفی بود از چشم همه عالم |  | پیدا شده است بر من من محرم آن گنجم |
| گنجی كه نمی‌گنجد در مخزن موجود است |  | در كنج دلم گنجید در كون كجا گنجم |
|  |  |  |

**اصل 11** اعیان موجودات ممكنه علی الدوام استمداد از حضرت واجب الوجود می‌كنند، و جواد مطلق یعنی حق تعالی و تقدس از خزانۀ جود به وجود امداد می‌فرماید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مستحقی رند مستی همچو من |  | دید، از آن می می‌دهد ساقی به من |

**اصل 12** عین واحده در ظهور عیون متكثره می‌نماید، وعیون متعدده در بطون عین واحده.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عینی به ظهور عین‌ها بنماید |  | در هر عینی عین بما بنماید |
| در جام جهان نما نماید به كمال |  | در وی نظری كن كه ترا بنماید |

**اصل 13**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیض اقدس وجود و استعداد |  | مستعد را ز اسم باطن داد |

وجود اعیان ثابته در حضرت علمیه به فیض اقدس بود، یعنی اقدس از شوایب كثرت اسمائیه، و نقایص حقایق امكانیه، و آن تجلی حبی ذاتی است، كه موجب وجود و استعدادات اعیان است.

و فیض مقدس عبارت است از تجلیات اسمائیه به محبت ظهور آنچه اقتضای اعیان است در خارج، و فیض مقدس مترتب بود به فیض اقدس، فافهم.

**اصل 14** حق تعالی در هر آنی به هر عینی به حكم: **كل یوم هو فی شأن**، به اسمی از اسماء تجلی می‌فرماید، و امری از امور الهی نازل می‌شود از حضرت احدیت به واحدیت، و از واحدیت به مرتبة عقلیه، و از عقلیه به لوحیه و از لوحیه به طبیعت كلیه، و از طبیعت كلیه به هیولای جسمیه.

**مصراع**: بعد از آن عرش و آنگهی كرسی.

و چون از سماوات سبعه تنزل كند، و از مراتب كلیه و جزئیه عبور نماید تا متناهی شود به انسان، منصبغ به احكام جمیع، و نزول امر الهی در مراتب مذكوره در آن واحد بود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در نزولش زمان نمی‌گنجد |  | بلكه آن در میان نمی‌گنجد |

بعد از آن به احكام غالب منسلخ شود، به انسلاخ معنوی، و رجوع كند به حضرت الهیه، فمنه بدأ و الیه یعود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مهمان عزیز است عزیزش می‌دار |  | آن یار عزیز را بخواری مگذار |

**اصل 15** وجود كثرت اسمائیه عین ذات الهیه‌اند به وجهی، و ظاهر به حسب شئون مختلفه، به صور اعیان ثابته.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحدت و كثرت این چنین دانش |  | وحدت جمع خوش فرو خوانش |

و اسم ذات است با صفت متعینه، و صفت نسب معقوله نه امور عینیه، بل عدمیه نسبت با خارج، لا جرم كثرت اسمائیه به اعتبار صفات بود، و وحدت اسما به ذات. هر آینه حرف اعتباریه با حرف حقیقیه تركیب كنند، مفید معنی باشد. فافهم.

**اصل 16** به علم صحیح و كشف صریح محقق را محقق است كه وجود عالم از تجلی وجود حقانی است، ظاهر در مرایای اعیان ثابته، و وجود اعیان بی تجلی وجودی حقانی محال.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موجود هر چه هست وجودش ز جود اوست |  | جود وجود او بر یاران وجود اوست |

**اصل 17** در كشف اول حق ظاهر شود در مرایای خلق، و خلق باطن.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اول حال ما چنین بنمود |  | هر كه این جا رسید این فرمود |

و در كشف ثانی خلق ظاهر بود در مرآت وجود حق، و حق باطن. اما در كشف جامع كه مقام كمال محمدی است، شهود حق باشد در عین خلق، و شهود خلق در عین حق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور خورشید در قمر بنگر |  | خلق و حق را بهمدگر بنگر |

**اصل 18** وجود كلی و جزئی و خاص وعام و ذهنی و خارجی و مطلق و مقید، من حیث الوجود واحد، و به قیود و اعتبارات متعدد. و اسماء الهیه به حسب مفهومات بسیار، و نظر با ما صدق علیه یكی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذاتی به ظهور صدهزار است بنام |  | آن یك دریاب تا بدانی وسلام |

**اصل 19** تمثالات در مرایای متعدده متنوع می‌نماید، و نماینده یكی و مرایا به حسب تعین و تقید بی حد، و حدید واحد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زید وعمرو وبكر وخالد هر چهار |  | عین انسانند نیكو یاد دار |

**اصل 20** هر مظهری از مظاهر، ظاهرش از اسم الظاهر حق، و باطنش از اسم الباطن. و مظهر به اعتبار احدیت عین مظهر، و مجموع افراد عالم به تفاصیل مظاهراسماء حق‌اند، و انسان كامل مظهر اسم جامع اجمالا، و حقیقت مظهر در حقیقت راجع با مظهر، و حقیقت حق تعالی و تقدس عیر معلومه، لاجرم حقیقت هیچ شیی‌ء دانسته نشود.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلست ادرك من شیی‌ء حقیقته |  | فكیف ادركه و انتم فیه[[352]](#footnote-353) |

**اصل 21** وقوف به احدیت مرتبۀ موحدی است، كه در مجمع جمع به حق از خلق مستور بود، و وقوف با كثرت عالم وظیفۀ محجوبی است كه در فیافی[[353]](#footnote-354) تفرقه به خلق از حق در حجاب باشد.

اما محقق آن است كه در صور علمیه و عینیه و روحانیه و مثالیه و حسیه، حق را به حق مشاهده نماید. این است معنی: **ما رأیت شیئا الا ورایت اللّه فیه.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون نور جمال اوست نور نظرم |  | نور رخ او به نور او می‌نگرم |

**اصل 22** هر فردی از افراد عالم مظهر اسمی است از اسماء الهیه با معروضات مشخصه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رند و زاهد هر چه آید در نظر |  | صورت و معنی خدا را می‌نگر |

وجود حباب به آبست و ظهور آب به حباب.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از جام حباب نوش كن آب |  | آن آب درین حباب دریاب |

**اصل 23** وجود عدد به تكرار واحد است، و تفصیل مراتب واحد به عدد، و عدد نصف مجموع حاشیتین است، و اقل جمع شفع، و دو یكی یكی است، كه به هیأت واحده جمع شده و اثنان حاصل آمده، و حكم عدد ظاهر نگردد الا به معدود، و مبین نشود مراتب واحد الا به عدد، فلابد من عدد و معدود.

و در هر مرتبه‌ای از مراتب آحاد و عشرات و مآت و الوف، واحدی به تكرار آمده، و وتر به تكرار تالی شفع بود، و بی تحقق تالی وتر.

قال رسول اللّه(ص): **ان اللّه وتر یحب الوتر**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن وتر كه غیر او احد نیست |  | اصل عدد است و از عدد نیست |

**اصل 24** اگر نه جود وجود واجب الوجود بودی، كه موجودات را وجودی انعام فرمودی، عالم را بودی نبودی، هم چنانكه اگر نه حقایق كلیۀ معقوله باشد، ظاهر نشود هیچ حكمی از احكام اسما و صفات الهیه در مظاهر عینیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ روشنی بباید |  | تا نور جمال او نماند |

**اصل 25** اول عینی كه متعین شد، حقیقت انسانیه است ، و حصول اعیان از تفاصیل او است، و تعدد اسما به تعینات.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عینی به تعینات اشیاست |  | موجست و حباب هر دو از ماست[[354]](#footnote-355) |

**اصل 26** هویت الهی، به ظهور سلطنت پادشاهی، در مرایای مظاهر اسماء لا یتناهی تجلی فرموده، و به حكم: **و هو معكم اینما كنتم[[355]](#footnote-356)** هو با همه است، بلكه حقیت هو همه است، و هو با همة‌ اسما و صفات، در بعضی مظاهر ظاهر گشته، چنان كه در كمل و اقطاب، و در بعضی به بعضی، لا جرم هویت واحده به حسب ظهور اسما و صفات در بعضی مظاهر افضل نماید، و در بعضی فاضل.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یكی افضل این یكی فاضل |  | بهویت یكی است ای عاقل |

**اصل 27** هر كه فانی شود در اشیا، معاینه بیند كه محرك و مسكن اشیا حق است، و اگر فانی گردد از خود و از جمیع اشیا:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق ماند و غیر حق دگر هیچ |  | جز حق خود نیست در نظر هیچ |

و فنا نسبت ما است به ما، و بقا نسبت ما است به حق. تو مخیری به هر نسبتی كه مناسب منصب خود دانی خود را به آن منسوب گردانی.

**اصل 28** تجلیات ذاتیۀ ‌برقیه حاصل فارغ البالی است كه از سایر اوصاف و احوال و احكام وجوبیه واسمائیه و امكانیه فارغ باشد، و این فراغ تام مطلق مغایر اطلاق حق نیست.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این فراغت مدام می‌بینم |  | گر چه جز لحظه‌ای نمی‌پاید |

**اصل 29** وجود حلال مطلق است، و معرفت كنه او حرام مطلق.

رساله عیون

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیم**

الحمدللّه الذی خلق آدم علی صورته و نور عیون العارفین بنور معرفته. والصلوة والسلام علی مظهر كمالاته، و مظهر آیاته محمد و آله و عترته.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن عارفان روان بشنو |  | دل به من ده بیا بجان بشنو |

**عین:**

نزد طایفۀ صوفیه، وجود من حیث هو هو غیر وجود ذهنی و خارجی است، بلكه هر یكی از این دو نوع نوعی از انواع او است.

و وجود از آن رو كه وجود است، یعنی نه به شرط شیی‌ء، غیر مقید است به اطلاق و تقیید، و نه كلی است ونه جزوی، و نه عام و نه خاص، و نه واحد به وحدتی كه زاید بود بر ذات او و نه كثیر، بلكه این همه لازمۀ او است به حسب مراتب و مقامات او. **و هو رفیع الدرجات ذوالعرش[[356]](#footnote-357)،** اما در ظهور مطلق و مقید و كلی و جزوی و عام و خاص نماید، از غیر حصول تغیر در ذات او.

**مصراع**: هم جوهر و هم عرض مخوانش.

زیرا كه جواهر متعینه محتاج بود به وجودی زایده.

**مصراع**: حاش للّه كه آن عرض خوانیم.

و وجود به معنی آنكه وجود وجود زاید بود به وجود، موجود نگویند، بلكه موجودیت وجود به ذات وجود بود، نه به امری دیگر كه مغایر او بود در عقل یا در خارج. و عرض قائم به موضوع موجود باشد. اگر وجود عرض بود، تقدم وجود بود بر وجود، فافهم. و سخن معتبری كه گوید:

**مصراع**: اعتباری است اعتبار مكن.

و تحقق وجودنزد محقق به عین وجود بود، كما قال النبی ؑ: **كان اللّه و لم یكن معه شیی‌ء**.

و حقیقت به شرط شیی‌ء كه امر اعتباری است، واجب نیست كه لا بشرط شیی‌ء همان حكم داشته باشد، و وجود نه صفت عقلیۀ وجودیه است، به معنیی كه عدم داخل بود در مفهوم او، چون وجوب واجب و امكان ممكن.

و وجود اعم است به اعتبار عموم او و انبساط او بر ماهیات، حتی كه عارض مفهوم عدم مطلق، و مضاف می‌شود در زمان تصور واجب و ممكن، عقل حكم می كند به امتناع واحدی و امكان واحدی.

و هر چه وجود او ممكن بود عدم او ممكن، و وجود اظهر است از جمیع اشیا به تحقق وانیت. و گفته‌اند: وجود بدیهی است واخفی است از تمام اشیا به ماهیت و حقیقت، و اعلم علمای عالم (ص)در دعا فرمود: **ما عرفناك حق معرفتك.**

و هر شیئی كه تحققی دارد در عقل یا در خارج، به وجود بود، و وجود به جمیع اشیا به ذات محیط، و قوام اشیا به وجود بود. و اگر نه وجود باشد هیچ شیئی متحقق نگردد، نه در عقل و نه در خارج ، و وجود مقوم اشیاء است بلكه عین اشیا است.

و وجود متجلی است در مراتب، و ظاهر به صور حقایق مرآت مراتب درعلم و عین، و مسمی است در این مرتبه به ماهیت و اعیان ثابته. و واسطه نیست میان او و عدم، هم چنان كه واسطه نبود میان موجود و معدوم مطلق. و ماهیت حقیقت واسطه است میان وجود خاص و عدم مطلقۀ اعتباریه، و مطلقه را تحقق نه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل را بگذار تا حیران شود |  | من یقین دانم كه سرگردان شود |

و وجود است كه ظاهر می‌شود به صورت ضدین، و ظهور وبطون، و جمیع صفات وجودیۀ متقابله مستهلكه‌اند در عین وجود، و متغایره نیست الا در اعتبار عقل.

و صفات سلبیه با آنكه عایده با عدم است، راجعه بود با وجود از وجهی، و هر چه ظاهر است در شهادت و باطن، در غیب راجع است به حضرت وجود. **هو الاول و الآخر والظاهر و الباطن[[357]](#footnote-358).**

و وجود ازلی ابدی است: **و هو بكل شیی‌ء علیم[[358]](#footnote-359).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او محیط است بر همه اشیا |  | به صفات و كمال و بر اسما |

و به ذات، نه به امری دیگر، حی است و علیم و مرید و قادر و سمیع و بصیر و متكلم. و هر كمالی كه ملحق اشیا شود به وجود تواند بود، و وجود اصل جمیع تعینات صفاتیه اسمائیه بود، و اصل تمام مظاهر علمیه و عینیه.

و وحدت او ما یقابل كثرت نبود، و وحدت وجود عین ذات احدیت است، اما وحدت اسمائیه كه ما یقابل كثرت است، ظل وحدت اصلیۀ ذاتیه بود، و عین وجود از وجهی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سایه و آفتاب را دریاب |  | به مثل این سخن زما دریاب |

**عین**:

وجود نور محض است ، ظاهر بذاته و مظهر لغیره و مدرك تمام اشیا است، و منور سماوات غیوب و ارواح، و ارض اجسام و اشباح، و منبع جمیع انوار روحانیه و جسمانیه، و حقیقت او غیر معلومه، كما قال اللّه تعالی:

**لا تدركه الابصار و هو یدرك الابصار[[359]](#footnote-360)، و لا یحیطون به علما[[360]](#footnote-361)، و ما قدروا اللّه حق قدره[[361]](#footnote-362).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بوجودیم ما همه موجود |  | این چنین بود و هست و خواهد بود |

و تفاوت در افراد وجود است نه در عین وجود. بلكه در ظهور خواص او است از علیت و معلولیت در علت و معلول.

و وجود در جوهر قائم است به نفسه، و غیر قائم بنفسه در عرض، هم چنانكه تفاوت است میان افراد انسان در خواص و استعداد، نه در انسانیت، تفاوت است در افراد وجود و نه در وجود.

و بعضی از انسان در مرتبه اعلی‌اند از ملائكه. كما قال اللّه تعالی: **و لقد كرمنا بنی آدم**[[362]](#footnote-363). و در حق بعضی فرمود: اولئك **کالانعام** بل هم اضل[[363]](#footnote-364).

و تفاوتی كه میان افراد انسانی است ، ممكن نیست كه مثل آن در افراد شیئی دیگر از موجودات باشد، اگر چه در انسانیت واحدند، اماشتان بین محمد و محمدی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| میان عالم و جاهل تفاوت‌هاست تا دانی |  | یكی نادان همی گوئی یكی داناش می‌خوانی |
|  |  |  |

**عین**:

حقیقت وجود بشرط ان لا یكون معها شیی‌ء، نزداین قوم مسمی است به مرتبۀ احدیت، و در این مرتبه جمیع اسما و صفات مستهلكه، و این مرتبه را جمع الجمع و حقیقة ‌الحقایق و عما گفته‌اند، و به شرط شیی‌ء اگر به شرط جمیع اشیا بود كه لازمۀاو است، از كلیات و جزئیات كه مسمی به اسما و صفات‌اند مرتبۀ الهیه، و نزد قوم مسما است به واحدیت و مقام جمع.

و این مرتبه به اعتبار رسانیدن مظاهر اسما كه اعیان و حقیاق‌اند، به كمالات مناسب استعدادات اعیان و حقایق در خارج، مرتبه ربوبیت، و لا بشرط شیی‌ء و لا بشرط لا شیی‌ء هویت، كه ساریه است در جمیع موجودات، و به شرط ثبوت صور علمیه مرتبۀ ‌اسم الباطن مطلق والاول و العلیم كه رب اعیان ثابته‌اند.

و به شرط كلیات اشیاء فقط، مرتبۀ اسم الرحمن، رب عقل اول، كه مسما است به لوح قضا و ام الكتاب و قلم اعلی، و به شرط آنكه كلیات در وی مفصلۀ ثابته بود از غیر حجاب جزئیات از كلیات، مرتبۀاسم الرحیم، رب نفس كلیه كه مسمی است به لوح قدر و لوح محفوظ و كتاب مبین.

و به شرط صور مفصلۀ جزئیۀ متغیره مرتبۀاسما الماحی و المثبت و المحیی و الممیت، رب نفس منطبعه در جسم كلی، یعنی لوح محو و اثبات.

و به شرط قابلیت صور نوعیۀ‌ روحانیه وجمسانیه، مرتبۀاسم القابل رب هیولای كلی، یعنی **كتاب مستور ورق منشور**[[364]](#footnote-365). و به شرط قابلیت تأثیر و تأثر، مرتبه اسم الفاعل یعنی موجد و خالق، رب طبیعت كلیه.

و به شرط صور روحانیۀ مجرده مرتبۀ‌اسم العلیم و المدبر، رب عقول و نفوس ناطقه.

و به شرط صور حسیۀ غیبیه مرتبۀ‌اسم المصور، رب عالم خیال، مطلق و مقید، و به شرط صور حسیۀ شهادتیه، مرتبۀ‌اسم الظاهر مطلق، رب عالم ملك.

و مرتبۀ انسان كامل جامع جمیع مراتب الهیه و كونیه ، از عقول و نفوس كلیه و جزئیه، و مراتب طبیعت تا آخر تنزلات وجود، یعنی مرتبۀ عمائیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب خلافت الهی دریاب |  | گنجینه و گنج پادشاهی دریاب |

و معلوم فرما مرتبۀالهیه و مرتبۀ ربوبیه و مرتبۀ كونیه، و فرق میان ربوبیت و مربوبیت.

و بعضی گفته‌اند كه مرتبۀ‌ الهیه مرتبۀ عقل اول است به اعتبار جامعیت اسم الرحمن.

**مصراع**: می‌تواند كه این چنین باشد.

اما به وجهی اگر چه اسم الرحمن به اعتبار جامعیت جامع جمیع اسما است، اما در حیطة اسم اللّه است، و مقتضی مغایرت در مرتبه، و اسم الرحمن تابع اسم اللّه است در بسم اللّه الرحمن الرحمیم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تابع و متبوع كی باشد یكی |  | از همه وجهی نباشد بی شكی |

**عین**:

هر كمالی كه محلق اشیا شود، بواسطۀ وجود بود، و كمالات وجود به وجود، و وجود در مرتبۀ احدیت ذاتیه مفنی اشیا است، و در مرتبۀ ‌واحدیت مبقی، و مرتبۀ واحدیت یعنی مرتبۀ اسم و صفات.

و هر اسمی از اسمای الهیه ذات است با صفت متعینه و با تجلیی از تجلیات، و اسماء من حیث الذات واحد، و به حسب صفت متعدد. و اسماء از آن رو كه اسما اند نه متعددند ونه واحد. و امهات صفات هفت‌اند، و امهات اسما چهار: **هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن**[[365]](#footnote-366).

و حق سبحانه تعالی به حسب: **كل یوم هو فی شأن[[366]](#footnote-367)،** او را شئون است و تجلیات در مراتب الهیه، و به حسب شئون وتجلیات اسماء و صفات، و صفات یا ایجابیه است یا سلبیه، و ایجابیه یا حقیقیۀ بی اضافت چون حیات و وجوب و یا اضافۀ محضه چون اولیت و آخریت، یا ذو اضافه چون ربوبیت وعلم و ارادت.

اما صفات سلبیه چون غنا و قدوسیت و سبوحیت، و مرتبۀ جامعه مرتبۀ‌الوهیت، كه منعوته است به لسان شارع ؑ: به عما. و عما برزخ بود میان احدیت ذاتیه و مظاهر خلقیه. و صفات یا محیط بود به حیطۀ تامۀ كلیه، یا محیط با اكثر اشیا.

اما اول امهات صفات‌اند و مسمات به ائمۀ سبعه، یعنی حیات وعلم و ارادت و قدرت و سمع و بصر وكلام.

و سمع حق عبارت است، از تجلی حق به علم كه متعلق است به كلام ذاتی در مقام جمع الجمع، و به كلام اعیانی در مقام جمع و تفصیل، ظاهراً و باطناً از غیر شهود.

و بصر حق عبارت است از تجلی حق، و تعلق علم او به حقایق به طریق شهود.

و كلام حق عبارت است از تجلی كه حاصل شود ازتعلق ارادت و قدرت از برای اظهار مغیبات وایجاد آن در خارج. قال اللّه تعالی: **انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له كن فیكون[[367]](#footnote-368).**

و ائمه سبعۀ صفاتیه اگر چه امهات صفاتند، اما بعضی مشروط‌اند به بعضی در تحقق، علم مشروط بود به حیات و قدرت و ارادت به حیات وعلم، و ثالثۀ باقیه به اربعۀ مذكوره.

**عین**:

و اسم جامع اسماء ، اللّه است و الرحمن. قال اللّه تعالی:

**قل ادعوا اللّه او ادعو الرحمن ایا ما تدعوا، فله الاسماء الحسنی[[368]](#footnote-369).**

اسمائی كه متعلقه‌اند به ابداء و ایجاد داخله‌اند در اسم الاول، و متعلقۀ به اعادت و جزا داخله در اسم الآخر، و بعضی اسما كه متعلقه‌اند به ظهور و بطون داخله در اسم الظاهر و الباطن. و اشیا را ظهور است و بطون واولیت و آخریت.

و تمام اسما اسمای ذاتند، اما به اعتبار ظهور ذات اسم ذات گویند، و به اعتبار ظهور صفت اسم صفت، و به اعتبار ظهور افعال اسم فعل، و اكثر اسما جامع دو اعتباراند، و بعضی جامع سه اعتبار، رب به معنی ثابت اسم ذات، و به معنی مالك اسم صفات، و به معنی مصلح اسم افعال.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شرح اسمای عارفان بشنو |  | این چنین گفته‌اند چنان بشنو |

**عین**:

اسماء الهیه را صور معقوله است، و سمیات به اعیان ثابتۀ كلیه و جزویه ، در اصطلاح اهل اللّه. و كلیات را ماهیات و حقایق خوانند، و جزویات هویات. و صور كلیۀ اسمائیۀ متعینۀ در حضرت علمیه، فایضه از ذات الهیه، به فیض اقدس، و تجلی اول بواسطۀ حب ذاتی و طلب **مفاتح الغیب، التی لا یعلمها الا هو[[369]](#footnote-370).**

و فیض الهی منقسم به فیض اقدس ذاتی و فیض مقدس صفاتی، و فیض مقدس مترتب به فیض اقدس، و حصول اعیان و استعدادات اصلیۀ اعیان به فیض اقدس بود در علم، و حصول اعیان در خارج و لوازم و توابع به فیض مقدس.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از ذات و صفات كامكاری |  | اما چه كنم خبر نداری |

و اعیان ممكنه، منقسم است به اعیان جوهریه و عرضیه، و مجموع اعیان جواهر متبوعات‌اند، و تمام اعراض توابع. و جواهر یا بسیطه بود درعقل و در خارج، چون عقول و نفوس مجرده و یا بسیطه بود درخارج و غیر بسیطه در عقل، چون اجسام بسیطه.

و هر واحدی از اعیان جوهریه و عرضیه منقسم‌اند به اجناس عالیه و متوسطه و سافله: و هرواحدی از اجناس منقسم به انواع، وانواع به اصناف و اشخاص. **فسبحان الذی لا یعزب عن علمه شیی‌ء فی الارض و لا فی السماء[[370]](#footnote-371)، و هوالسمیع العلیم[[371]](#footnote-372).**

**عین**:

عالم اعیان مظهر اسم الاول و الباطن مطلق، و عالم ارواح مظهر اسم الباطن مضاف و الظاهر مضاف، و عالم شهادت مظهر اسم الظاهر مطلق و الآخر من وجه، و عالم آخرت مظهر اسم الآخر مطلق. و مظهر اللّه كه جامع این اسماء اربعه است انسان كامل، كه حاكم است در تمام عوالم.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من كل شیی‌ء لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة[[372]](#footnote-373) |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجموعۀ مجموع كمالات وجود است |  | خود خوش‌تر ازین قول كه گفته كه شنود است |

و عالم مثال مظهر اسمی كه متولد بود از اجتماع اسم الظاهر و الباطن.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن است می‌دانیم |  | برزخش هم مثال می‌خوانیم |

**عین**:

اول حضرات كلیۀ خمسه حضرت غیب مطلق، و عالم او عالم اعیان ثابته، و ما یقابل این حضرت، حضرت شهادت مطلقه، و عالم این حضرت ملك.

و حضرت غیب مضاف منقسم بر دو قسم: وجهی كه اقرب است به غیب مطلق، عالم او عالم ارواح جبروتیه و ملكوتیه، یعنی عقول و نفوس مجرده، و وجهی كه با شهادت اقرب است، عالم او عالم مثال، و به وجه اول مناسبت دارد با غیب مطلق، و به وجهی كه با عالم ملك دارد مناسب عالم شهادت.

و حضرت خامسه حضرت جامعۀ حضرات اربعه، و حضرت او عالم انسانی جامع جمیع عوالم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كون جامع جامع اسما بود |  | پادشاه جملۀ اشیا بود |

و عالم ملك مظهر عالم ملكوت است، و ملكوت مظهر عالم جبروت یعنی عالم مجردات، و جبروت مظهر عالم اعیان ثابته، و اعیان ثابته صور اسماء الهیه در حضرت علمیه، و حضرت واحدیه مظهر حضرت احدیه:

**اذا بلغ الكلام الی اللّه فامسکوا.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پنج حضرت در یكی حضرت نگر |  | عارفانه حضرت عزت نگر |

مجموع اشیاء موجودۀدر خارج، داخله‌اند در تحت اسم الظاهر، از حیثیت وجود خارجی، و حق تعالی از حیثیت ظهور عین الظاهر، هم چنانكه از حیثیت بطون عین الباطن.

و اعیان ثابته در علم از حیثیت باطن اسماء حق‌اند، و موجودات خارجیه مظاهر اعیان ثابته، و هر حقیقتی از حقایق خارجیه، جنس یا نوع اسمی است از امهات اسماء و كلیه مشتمله بر جزئیه. و هر شخصی اسمی از اسماء جزئیه.

و شخص عین حقیت با عوارض مشخصه، به اعتبار اتحاد ظاهر و مظهر در خارج، اما به اعتبار مغایرت عقلی اشخاص مظاهر حقایق خارجیه‌اند، و حقایق مظاهر اعیان ثابته، و اعیان ثابته مظاهر اسما و صفات الهیه، فافهم.

**عین**:

مكاشفة نزداهل اللّه طلاق می‌كنند به ازای امانت به فهم، و اطلاق می کنند به ازاء تحقیق زیادتی حال، و به ازاء تحقیق اشارت. و مكاشفه متعلق معانی است، و مشاهده متعلق ذوات ، و مشاهده مسما را است، و مكاشفه اسما را.

و نزد بعضی مشاهده اتم است، اگر مشاهدۀ ذات حق صحیح بود اتم، و اگر صحیح نباشد مكاشفه، و مكاشفه كثیف را لطیف سازد و مشاهده لطیف را كثیف.

و بعضی گفته‌اند كه مكاشفه ادراك معنوی است و مختصه به معانی.

و مكاشفه بر معانی ثلاثه اضافه می‌كنند: مكاشفۀ به علم و مكاشفۀ‌ به حال و مكاشفۀ به وجد.

و مكاشفۀ به علم تحقیق امانت است به فهم، یعنی شناختن از مشهود كه تجلی فرمود، ارادۀ او از آن تجلی چه بود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چونكه دریابی ازو مقصود او |  | آن امانت را نگه داری نكو |

و گفته‌اند مشاهده طریق است به علم، و كشف غایت آن طریق، و آن حصول علم است در نفس. به مثل چنان كه زید خطاب عمرو كند، و عمرو استماع فرماید آن را ، شهود سمعی گویند، فافهم. آن خطاب و تجلی امانت و مشاهده به قوای حسیه بود، و كشف به قوای معنویه.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن امانت چون امینان گوش دار |  | با امینان آن امانت می‌سپار |
| آن امانت گر به نامحرم دهی |  | نه امینی خائنی و شرمسار |

قال رسول اللّه (ص): **المجالس بالامانة**.

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن ما امانت است ای دوست |  | با همه كس مگو كه گفتة اوست |
| عارف كاملی به دست آور |  | نزد او گر سخن كنی نیكو است |

حظ مشاهده از ادراك حواس خمسۀ ظاهره بود، و حظ كشف آنچه فهم كنی امانت. و امر الهی بر آن است كه امانت با اهل امانت ادا فرمائی. مكاشفۀ به حال، تحقیق زیادتی حال بود، و مكاشفۀ به وجد، تحقیق اشارت معنویه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن اشارت چو عارفان دریاب |  | این چنین گفتمت چنان دریاب |

**عین**:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر لوایح چو عارفان دانی |  | نسخۀ كاینات برخوانی |
| صورت و روح و اسم و هم آثار |  | باز دانی چو ما اگر تانی[[373]](#footnote-374) |

لوایح نزد اهل اللّه ظهور انوار ذاتیه است و سبحات وجهیه، از جهت اثبات نه از جهت سلب، به بصری كه مقید نبود به جارحه، و هر اسمی از اسمای الهیه اثری دارد، و این انورا اسماء، لایح شود در زمان مشاهدۀ آثار اسماء به آثار اسماء.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به آثار اسما نماید به ما |  | در روح و صورت گشاید بما |

اثر صورت آن اسم، و اسم روح این صورت، و بصر واقع نشود بر اسم الا بر اثر او، چنانكه بصر واقع می‌شود بر دیدن زید، و صحیح بود كه گوید زید را دیدم از غیر تأویل ، و صادق است كه زید را روح مدبره است كه غیب است در وی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر و مظهر این چنین دریاب |  | اسم و آثار آن و این دریاب |

**عین**:

مشاهده نزد اصحاب صوفیه رؤیت اشیا است به دلایل توحید، و رؤیت توحید در اشیاء به یقین از غیر شك.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دار وجود جز یكی نیست |  | در بودن آن یكی شكی نیست |

**حسب الواحد افراد الواحد.**

نظر با حقیقت، عالم ضرب واحد است در واحد، و نظر به افراد، عالم ضرب واحد است در كثیر.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كثرت و وحدت است در هر باب |  | مجملا و مفصلا دریاب |
| كثرتش چون حباب دان دایم |  | وحدتش بحر واین به آن قایم |

و طایفه‌ای مشاهده به ازای معانی اطلاق كنند، و بعضی مشاهدۀ حق یعنی رؤیت اشیاء به دلایل توحید، و بعضی مشاهدۀ حق در اشیا، و بعضی مشاهدة خلق در حق، و رؤیت اشیا به دلایل توحید، كه گفته‌اند مراد احدیت هر موجودی است، كه عین دلیل است بر احدیت حق، واین دلیل بر احدیت حق است نه بر عین قابل.

اما رؤیت حق در اشیا:

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و فی كل شییء له آیة |  | تدل علی انه واحد |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتۀ ما به ذوق می‌خوانش |  | به یقین بی‌شكی همی دانش |

قیل لرسول اللّه (ص): **ارأیت ربك**؟ قال: **نورا نی اراه**. و حق نور، و قال اللّه تعالی: **اللّه نور السماوات و الارض[[374]](#footnote-375).** و نور و ظلمت مجتمع نشوند.

**مصراع**: خود شب و روز جمع كی گردد؟

هر آینه هر كه حق را مشاهده فرماید به كمال، مشاهدۀ خلق ننماید، و اگر خلق بیند به تمام، مشاهدۀ حق نباشد، اما حق را در خلق و خلق را در حق مشاهده توان كرد به شهود علمی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دو چشمت چو نور روشن باد |  | به محمد و آله الا مجاد |

**عین**

ذوق مختلف است به اختلاف تجلی، اگر تجلی در صور بود ذوق خیالی، و اگر تجلی معانی اسماء الهی بود ذوق عقلی، و اثر ذوق خیالی در نفس بود، و اثر ذوق عقلی در دل صاحب دل. و عطیۀ حكم اثر ذوق نفسی، مجاهدات بدنیه، و حكم اثر ذوق عقلی ریاضات نفسیه و تهذیب اخلاق حمیده، و ریاضت نفسیه اتم از مجاهدۀ بدنیه در حكم، كما قال رسول اللّه (ص): **بعثت لا تمم مكارم الاخلاق**.

و دلی باید منور به انوار ربانی و مقدس به تجلیات سبحانی كه مظهر مطهر اسم اعظم تواند بود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اعظم جامع اسما بود |  | صورت این اسم جد ما بود |

**عین**:

لمعت انوار توحیدی عند تفریدی بتجریدی. لوامع منور است از انوار تجلی: و لوامع فوق ذوق است. اول ذوق است. دویم لوامع و آخر شرب.

و شرب بعضی متناهی شود به سیرابی، بواسطۀ ضیق محل و قلت استعداد، و بعضی مستعدان گفته‌اند:

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شرب الحب كاسا بعد كاس |  | فما نفد الشراب و لا رویت |

و اگر ظهور انوار در زمان بماند لوامع گویند، و لوامع در تجلیات مناسبات، نه در تجلی ذاتی، و دوام تجلی مناسبات به قدر ثبوت مناسبت بود، و اگر تجلی در ازامنۀ قلیله بود، در ثبوت قصیره باشد، و قال اللّه تعالی :**كل یوم هو فی شأن[[375]](#footnote-376).**

و دانسته ای كه اعیان غیر قایمه‌اند و اعراض سریع الزوال.

**مصراع**: هر دم از حالی به حالی دیگر است.

كما قال جل ذكره: **بل هم فی لبس من خلق جدید**[[376]](#footnote-377).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر زمان صنعی نماید در نظر |  | می برد خلقی و می‌آرد دگر |

و صاحب لوامع، ابدا سریع الرجوع است به علم، به عالم حس. و لوامع به علوم الهیه بود، نه به علوم كونی، و این عطیۀ مجردۀ حضرت او است، و اگر انسان در حالت حال علمی بیابد، آن را لوامع نخوانند، زیرا كه ضروب تجلیات كثیره متنوعه است در حكم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر نفس شاهدی كند پیدا |  | هر زمان عاشقی كند شیدا |

**عین**

قال رسول اللّه (ص): **ان اللّه جمیل یحب الجمال**.

و مجموع عالم صنعت حكیم مطلق‌اند، لاجرم همه جمیل‌اند به جمال كمال.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش جمالی است در همه پیدا |  | نظری كن به دیدة پیدا |

و قیل: **لیس فی الامكان ابدع من هذا العالم**. و قال ؑ: **ان اللّه تعالی خلق آدم علی صورته.** و انسان كامل اكمل اشیا است و اجمل عالم.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من كل شیی‌ء لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة[[377]](#footnote-378) |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجموعة مجموع كمالات وجود است | خود بهتر ازین حسن كه دیده كه شنود است |  |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه او را شناخت در عالم |  | همه عالم شناخته فافهم |

**عین**

قال ؑ: **من عرف نفسه فقد عرف ربه.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه آئینۀ جمال ویند |  | او جمیل است و هم محب جمال |

و عارفی كه عالم را دوست دارد به محبت حق، در حقیقت محب جمال مطلق بود، ودانسته‌ای كه جمال صفت مضاف بود با صانع.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر جمالش نقاب بگشاید |  | همه را بر كمال بنماید |

و محب الهی روحی است بلا جسم، و محب طبیعی جسمی بلا روح.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل به ماده كه جان ما باشی |  | همه باشی اگر همه پاشی |

**عین**

رغبت در اصطلاح قوم بر سه نوع است: رغبتی محل او نفس است و متعلق او ثواب، و رغبتی محل او قلب و متعلق او حقیقت، و رغبتی محل او سر و متعلق او حق.

اما رغبت نفسیه مرتبۀ عامه، وعامه و كامل در این رغبت مشترك‌اند، یعنی هر واحدی درروز فزع اكبر خایف باشند. اما خوف عوام بر نفس ایشان، و خوف رسل علیهم بر امم.

اما رجال اللّه عالم‌اند كه انسان جامع اموراند، یعنی طبیعیه و روحانیه و الهیه، و راغب‌اند درطلب ثواب از برای اثبات حكم الهی، در خوف مشترك باشند و در سبب خوف ممتاز.

اما رغبت قلبیه در حقیقت، و حقیقت در وجود تلوین است، و متمكن در تلوین صاحب تمیكن. قال اللّه تعالی: **كل یوم هو فی شأن[[378]](#footnote-379).**

و حق تعالی دل صاحب دلان را محل شهود حقیقت گردانید، و قال تعالی: **ان فی ذالك لذكری لمن كان له قلب**[[379]](#footnote-380).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دم اندر اصابع رحمان |  | به هزاران صفت بر آید دل |

**عین**

دل در تقلیب ثابت بود به شهود حق. اما رغبت سر متعلق حق است، یعنی آنچه ظاهر می‌شود از خلق از اعمال مشروعه، و سر راغب در حقی كه مندرج است در ان اعمال، و به ان اعمال ظاهر می‌شود معارف الهیه، و ظاهر، اقوی و اعم است به حسب حكم، زیرا كه ظاهر مقام حق و خلق است، و باطن مقام حق.

و رجال اللّه حق را مشاهده می‌كنند به حق، اما مشاهدۀ خلق می‌كنند به عین خود، و به این قرب الهی، خلق بی حق مشاهده می نمایند، فافهم.

**عین**

قال اللّه تعالی: **والذین آمنوا اشد حباللّه[[380]](#footnote-381).**

ازدیاد محبت محب به ازدیاد علم محب بود به جمال و كمال محبوب. و محبان در محبت بر مراتب‌اند، بعضی عالم‌اند به اخبار متقابله و متحیر در رجحان خبری بر خبری.

بعضی خبری كه عطاء خیال است راجح می‌گردانند، وطلب وجد و انس و وصل و رؤیت می‌كنند، و حق تعالی را متجلی می‌یابند در مرایای موجودات.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به خیال آن جمال مِی‌بینند |  | همه را بر كمال می‌بینند |

و طایفه‌ای عالم‌اند به حق، به علم نظری فكری، و قایل نمی‌شوند به تقید در تجلی وتجدید ظهور، و حضرت حق به ما و ایشان اقرب است از حبل و رید. كما قال اللّه تعالی: **و نحن اقرب الیه من حبل الورید**[[381]](#footnote-382).

و این طایفه بر آنند كه رؤیت اللّه تعالی محال است، اما علم به حضرت او محال نیست، و می‌گویند مقصود از رؤیت حصول علم است از رائی به مرئی، و رؤیت حق از حیثیت ادراك بصر محال. واین طایفه در نعیم یأس‌اند و طایفۀ اول در نعیم طمع.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مذهب اول ز آخر بهتر است |  | این طمع از نا امیدی خوش تر است |

**عین**

وصل در اصطلاح اهل اللّه ادراك فایت است، و آن ادراك سالف بود از انفاس، و هو قوله تعالی: **یبدل اللّه سیآتهم حسنات[[382]](#footnote-383).** و هر حالی او را نفسی است، كه جامع جمیع انفاس متنفس است، و آن نفس را فایده مجموع انفاس سالك، كه به آن نفس تمیز توان كرد از سایر انفاس.

و گفته‌اند كه اگر شخصی هزار سال توجه نمایدو لحظه‌ای اعراض فرماید: **فما فاته اكثر مما ناله**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنچه گم كرده‌ای مجو، كه گذشت |  | این نفس حالیا غنیمت دان |

و نزد عرفا فصل بعد از وصل وحجاب بعد از تجلی صحیح نیست، و همیشه موجد با موجود بود و رب با مربوب، كما قال تعالی: **و هو معكم اینما كنتم[[383]](#footnote-384).**

و حق سبحانه وتعالی حجاب از بصایر اهل اللّه برداشته، تا مشاهدۀ این معیت می‌كنند، و شهود آن عارف معبر است به وصل و این وصل قابل فصل نبود.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه واصل شود چنین با اصل |  | وصل باشد مدام و نبود فصل |
| دارم امید آنكه ما باشیم |  | فاغ از فصل دایما با وصل |

**عین**

فصل نزد اصحبا صوفیه فوت خبری است كه محب امید داشته از محبوب، و نزد یاران ما، تمیز محب از محبوب بعد از اتصاف محب به صفات محبوب، فصل است، بلكه بعد از وصل فصل محال بود، و اشارت: **كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصربه،** وصل می‌خوانند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین وصل اگر كنی حاصل |  | نشوی یك زمان ازو فاصل |

**عین**

استعداد اصلیه عین ثابته را، از عطای الهیه به فیض اقدس بود، و اعیان ثابته صور اسماء الهیه‌اند در حضرت علمیه. و بواسطۀ روح اضافیه علم غیب نازل می‌شود بر قلب انسانیه.

و هر مستعدی به قدر استعداد اقتباس فیض می‌كند، و مستعدان به استعداد متمیزند، تابع از غیر تابع وانبیا از رسل واولیا از غیر اولیا. و متخیل غیر عالم بر آن است كه نبوت مكتسب است.

**مصراع**: زهی تصور باطل زهی خیال محال.

قال اللّه تعالی: **یختص برحمته من یشاء**[[384]](#footnote-385)، و القای علم غیب بر وجه مخصوص بود نه به اعمال صالحه، و این طایفه نظار برآنند كه از عقل اول است، و ارواح علویه بر بعضی نفوس كه منعوته‌اند به صفا و خالص از اسباب طبیعیه، آن گاه در آن نفس مصفای مزكا، صورت تمام عالم منقش شود، و تصفیه و تزكیۀ نفس مكتسب است، و هر چه حاصل شود بواسطة صفا، و صفا مكتسب، و حاصل آن هم مكتسب باشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این غلط بین كه خواجه پندارد |  | خبر از ذوق ما نمی‌دارد |

صفای مسلم مكتسب است و اطلاع نفس بر صور عالم مكتسب. اما علم غیب بر وجه مخصوص بود، و اهل صفا ممتاز از غیر به صفا، و در لوح محفوظ صورت رسول و رسالت او و صورت نبی و نبوت او و صورت ولی و ولایت او منقوش است.

و اگر نفس انسانی از كدروت جسمانی و اوصاف ذمیمۀ حیوانی صاف شود.

**مصراع**: لوح محفوظ را تواند خواند.

اما لازم نیست كه رسول یا نبی باشد، نعم مراتب و اصحاب مراتب بداند.

اما استعدادی دیگر باید به كمال، كه به مناسبت قبول وحی سبحانی كند، و قلبی مطهر منور باید كه به علم غیب و دیگر علوم، كه متعلق نباشد به كون، چون علم به غنای حق از عالم، و علم به: **لیس كمثله شییء**[[385]](#footnote-386)، مشرف گردد، و قال ؑ: **لا نبی بعدی.**

**عین**

نفس به اصطلاح قوم بر دو وجه است از عالم برازخ، و نفس كلیه برزخ اول است، وجهی دارد با سبب یعنی عقل اول، و وجهی دارد با موجد یعنی اللّه تعالی.

و برزخ شییء است میانۀ دو شییء، و با نصیب از هر دو طرف، و نفس كه لطیفۀ انسانیه می‌گویند، و مدبر جسم انسانی است، ظهور او در زمان تسویه و تعدیل این جسد بوده، كما قال اللّه تعالی: **فاذا سویته و نفخت فیه من روحی**[[386]](#footnote-387).

هر آینه نفس ظاهر شده باشد میان نفخ الهی و جسد آراستۀ مستعدۀ كامله، و وجهی داردبا طبیعت و وجهی با روح اضافی الهی، و ازعالم برازخ است میان مدح و ذم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ظهور این نفس حاصل آمده |  | از میان حق و باطل آمده |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فوا عطشا و هذا البحر تجری |  | و واشوقا و من اهوی قریب |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تشنگانیم و آب در نظر است |  | در فراقیم و یار در آغوش |

**عین**

شرب از برای دفع الم عطش می‌باشد، و از برای شهوت و لذت نیز می‌باشد. همچنانكه شرب اهل جنت در جنت بعد از حوض كوثر، شرب از برای شهوت ولذت بود در جنت.

و شرب مختلف بود به اختلاف مشروب، واگر شرب نوعی واحد بود مختلف شود به اختلاف امزجۀ شاربین، یعنی به استعداد هر واحدی. بعضی مشروبۀ ایشان آب بود و بعضی شیر وبعضی خمر و بعضی عسل. و این هر چهار صور علوم مختلفه‌اند.

قال اللّه تعالی: **انهار من ماء غیرآ سن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین والنهار من عسل مصفی[[387]](#footnote-388).** از این آیت معلوم شد كه تجلی علمی در جنت در این صور انهار اربعه باشد.

قال النبی (ص): اریت كانننی اوتیت بقدح لبن، فنشربت منه حتی رأیت الری خرج من اظافیری، ثم اعطیت فضلی علی. قالوا: فبما اولته یا رسول اللّه ؟ قال: العلم.

این علم تجلی است در صورت لبن، هم چنین تجلی كند علوم در صور مشروبات، و جنت دار رؤیت و تجلی است، و در جنت ذكر انهار اربعه فرمود، و هر تجلی مخصوص به صنفی مردم، و احوالی مخصوصه از شخصی واحد، و آن چهار صنف‌اند: رسل، انبیا، و ورثه یعنی اولیا، و اصحاب مراتب یعنی مؤمنان.

قال اللّه تعالی: **تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض**[[388]](#footnote-389). و قوله: **فضلنا بعض النبیین علی بعض** [[389]](#footnote-390) ، قوله: **و اللّه فضل بعضكم علی بعض[[390]](#footnote-391).**

بعضی مشروبۀ ایشان واحد بود، و بعضی متنوع در مشروبات، و بعضی در تمام مشروبات، واین مرتبه اتم.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شربت الحب كاساً بعد كاس |  | فما نفذ الشراب ولا رویت |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگویم كه بر آب قادر نیم |  | كه بر دجله و نیل مستسقیم |

**عین**:

بعضی از اصحاب صوفیه بر آنند كه جمع اشارت است به حق بلا خلق.

و بعضی گفته‌اند: **ما اشهدك الحق من فعله بك حقیقة**. و بعضی گفته‌اند جمع اثبات خلق است قایم به حق، و جمع الجمع استهلاك به كلیت و فنای احساس به غیر حق در زمان غلبات حقیقت.

و گفته‌اند جمع مشاهدۀ تصرف حق است در تمام عالم، و عاقل سلیم العقل داند كه جمع به كثرت تواند بود، و تمیز میان اعیان كثیره، و از حیثیت تمیز جمع عین تفرقه باشد، اما تفرقه عین جمع نباشد، الاتفرقۀ اشخاص امثال، و آن جمع و تفرقه است با هم، و زید و عمرو در انسانیت جمع‌اند و به اشخاص متصفه متفرقه.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع و فرق فان العین واحدة |  | وهی الكثیرة لا تبقی و لا تذر |

**عین**:

غیبت نزد قوم غیبت دل است از علم به احوال خلق، واین غیبت دل را محجوب گرداند از واردات ربانی، و غیبت از تجلی الهی بود، و حكم این غیبت موجوده است در جمیع طوایف.

اما غیبت عارفان به حق باشد از حق، و غیبت اهل اللّه غیبت بود به حق از خلق، و غیبت عالم باللّه غیبت بود به خلق از خلق، و عالم است به علم یقین، كه حق است كه به صور احكام اعیان ممكنات در مرایای ارض و سماوات ظهور فرموده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم مظاهر اویند |  | لاجرم هر چه هست نیكویند |

و غیبت این صاحب كمال از حق محال بود، لاجرم غیبت او به خلق بود از خلق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه یك وجود می‌نگرد |  | آن یكی در تمام می‌شمرد |

و وصف احاطۀ به حضور با همه، از خصایص الهی است، و مروی است از بعضی كاملان كه: **ما رأیت شیئا الا ورایت اللّه قبله**، اما در عالم لابد است از غیبت وحضور. و وصف احاطۀ به حضور با همه، نعت الهی است. **لا یشغله شأن عن شأن.**

**عین**:

معرفت حقیقت سلب اوصاف است از عبد، به اوصاف رب كه فاعل بنده است و فاعل افعال بنده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخنی عارفانه می‌گویم |  | سامع كاملی همی جویم |

معلوم فرما كه شریعت عین حقیقت است، و شریعت به اعتقاد مؤمنان حق، و هر حقی او راحقیقتی، و حق شریعت وجود وحقیقت شریعت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ظاهر و باطنش نظر كن |  | دریاب شریعت و حقیقت |

از غیر مزید كه اگر حجاب مرتفع شود:

**مصراع**: ظاهر وباطنش یكی باشد.

و شریعت به عینیت حقیقت باشد، و حقیقت شریعت، و به حقیقت احدیت الوهیت معلوم شود، و به شریعت احدیت كثرت نسبیه، و حقیقت از احكام باطن شریعت بود، و شریعت از احكام ظاهر حقیقت، و ظاهر وباطن دو اسم‌اند، و هر دو را یك حقیقت، و حقیقت ظهور صفت حق است از خلف حجاب صفت بنده.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر دیدۀ تو تمام بینا گردد |  | این هر دو چو نور بر تو پیدا گردد |
| در بحر درآ و عین ما را بنگر |  | تا بحر و حباب هر دو یكتا گردد |

**عین**:

به مقتضی: **تخلقوا باخلاق اللّه**، چون نفس انسانی متخلق شود به صفات ربانی:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهرش این و باطنش آن است |  | دل به من ده كه جان جانان است |

و جارحه منقاده و تابعۀ نفس بود، و عین نفس باطنه و در حكم ظاهره، و جارحه ظاهره و در حكم باطنه، بلكه حكم از آن حق است.

**مصراع**: همه محكوم حضرت اویند.

و حق تعالی فرمود: **ما من دابة‌الا هوآخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم[[391]](#footnote-392).**

اگر افعال عباد معوج نماید حقیقتاً در عین استقامت بود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حضرت او بر صراط مستقیم |  | در ید او موی پیشانی تو |
| مظهری می‌بین و مظهر می‌نگر |  | تا به بینی فاعل و فعل نكو |

**عین**:

به تواتر اخبار علم قرار گرفته، كه : خانه‌ای است كه آن را كعبه خوانند، قریب شهری كه مكه می‌گویند، و حق تعالی آن خانه را به خود اضافه فرموده، اگر عزیزی سعادت یابد و به شرف بیت اللّه مشرف گردد، و آن خانه را مشاهده نماید،

**مصراع**: حكم عین الیقین چنان باشد.

و اگر در خاطر خطیر او خطور كند كه، مقصود چه بود كه این خانه را به خود اضافه فرمود، اگر اللّه تعالی عنایت فرماید، و بنده را معلوم گرداند،

**مصراع**: ذوق حق الیقین چنان باشد.

**عین**:

سرّ نزد اهل اللّه بر مراتب ثلاثه است: سر علم است و سر حال و سر حقیقت.

اما سر علم حقیقت عالم الهی.

**مصراع**: عالم سر اسم اعظم اوست.

و عالم علم سر علم جمع اضداد است به حكم، در عین واحده.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| العین واحدة والحكم مختلف |  | و ذاك سر لاهل العلم ینكشف[[392]](#footnote-393) |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله یك ذات است اما متصف |  | جمله یك حرف و عبارت مختلف |

عالم است به وحدت خود و به اتصاف اضداد، از حیثیت حكم ضد نه از نسبتی دیگر. و علم عالم دلیل و علامت است بر عالم.

و علم عالم السّر تعالی وتقدس در مرتبۀ احدیت عین ذات او است، و در مرتبۀ واحدیت عین او است از وجهی ، و غیر او از وجهی، هر آینه در مرتبۀ‌احدیت دال عین مدلول باشد.

**سبحان من لم یكن علیه دلیلا الا نفسه و لا ثبت كونه الا بعینه.**

و عالم دلیل وعلامت است به حق در علم ما به حق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سر علم است این سخن دریاب |  | گفته شد واللّه اعلم بالصواب |

اما سر حال از نعوت خلق است نه از نعوت الهی، و صر علم اتم است از سر حال، و حكم علم اعلم. و حال از معلومات علم است و در تحت حیطۀ عالم، و سید عالم (ص)مأمور است به طلب علم. و قال اللّه تعالی: **و قل رب زدنی علما**[[393]](#footnote-394) و شرف بر كمال به علم بود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سر علم و حال دریاب ای پسر |  | تا به سر علم وحال آئی بسر |

اما علم سر حقیقت، زاید نیست بر ذات عالم، و این عالم، عالم است به ذات، نه به زاید بر ذات او، و سر حقیقت، ترا معلوم گرداند كه عین واحده است و حكم مختلف، و صاحب حال به سر حال گوید:

**سبحانی ما اعظم شأنی**[[394]](#footnote-395). یا گوید:

**مصراع: انا من اهوی و من اهوی انا.**

اما به سر علم تعریف كند میان علم و عالم، و به سر علم دانسته شود معنی: **كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به**، و به سر حقیقت معلوم شود كه: **ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون**.

و به عین حقیقت دیده شود آنچه به عین حال و علم دیده نمی‌شود، و عین حقیقت مشاهده كند هر چه عین حال بیند، و عین علم ادراك آن كند، و ابدا عین حال از عین علم ناقص بود.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این سه سر را خوشی بیان كردیم |  | آن معانی به تو عیان كردیم |
| نكتۀ عارفانه‌ای گفتیم |  | ورنه اسرار را نهان كردیم |

**عین**:

حضرت اللّه همیشه خلاق است، هر آینه علوم غیر متناهی باشد، و نزد اهل اللّه علم آن است كه متعلق باشد به حق، به طریق كشف و دلالت، و مستعدان دانسته‌اند كه استعدادی كه طلب علم می‌كند، چون حاصل شود آن، منتج استعداد علمی دیگر بود، و آن استعداد حادث، كه مستعد را به علم حاصل شد از استعداد اول، سبب استعداد علمی دیگر بود، و موجب عطشان، و طالب این علم به مستسقی تشنه ماند كه آب دریا نوشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مستسقیم و چو آب دریا نوشم |  | چندان كه همی آب خورم تشنه‌ترم |

**عین**: تعین لا ینقطع و معلومات لا ینقطع وعلم لا ینقطع، و هر كه او را بر نفس خود علم نبود:

**مصراع**: عارف رب خود نخواهد بود.

و گفته‌اند**: النفس بحر لا ساحل له**.

و این اشارت است به عدم نهایت، و موجودات در وجود چون متصفه‌اند به وجود، متناهی خواهند بود، ممكنات نا متناهی، یعنی غیر داخلۀ در وجود دفعة واحدة ،بلكه موجود می‌شوند از جود واجب الوجود در آنات غیر متناهیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر زمان صنفی نماید در نظر |  | می‌برد خلقی و می‌آرد دگر |

قال اللّه تعالی: **بل هم فی لبس من خلق جدید[[395]](#footnote-396).**

**عین**:

قال اللّه تعالی: **و نحن اقرب الیه من حبل الورید**[[396]](#footnote-397)، و مقصود قرب صفت عبد است، چون بنده متصف شود به قرب از حق، اتصاف حق بود به قرب از بنده، كما قال تعالی: **و هو معكم اینما كنتم**[[397]](#footnote-398).

و اهل اللّه طالب‌اند كه دایماً با حق باشند، در هر صورت كه باشند، و حق تعالی همیشه متجلی است در صور عباد اللّه، و عبداللّه دایماً با اللّه بود از حیثیت تجلی، و عارفان همیشه در شهود قرب‌اند، و متنعم به نعم تجلی منعم.

واگر نه اسماء الهیه بودی و حكم اسما در اكوان، ظاهر نبودی حكم قرب و بعد در عالم، ودر هر وقتی صاحب قرب باشد از اسمی، و صاحب بعد از اسمی ازاسماء الهیه و مخبر صادق (ص)از حضرت اللّه تعالی خبر فرموده: **لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه، فاذا احبیته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی یتكلم به و یده التی یبطش بها، و رجله التی یسعی بها**.

وقال سبحانه فی الخبر الصحیح: من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا و من اتانی بسعی آتیته هرولة، و قال اللّه تعالی: **و اذا سألك عبادی عنی فانی قریب**[[398]](#footnote-399).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او به ما از ما به ما نزدیك‌تر |  | حیف باشد گر تو باشی بی‌خبر |

**عین**:

قال اللّه تعالی: **و یحق اللّه الحق بكلماته**[[399]](#footnote-400)، و قال اللّه تعالی: **حقیق علی ان لا اقول علی اللّه الا الحق**،[[400]](#footnote-401). و قال (ص): اصدق كلمة قالها الشاعر كلمة لبید:

**مصراع: الا كل شیی ما خلا اللّه باطل.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ترك باطل بگوی و حق دریاب |  | طلب حق كن و به حق دریاب |

و محقق باید كه به سمع: **كنت سمعه الذی یسمع به**، كلام حق از حق استماع نماید، و به بصر: **كنت بصره الذی یبصر به**، جمال بی مثال: **ان اللّه جمیل یحب الجمال**، مشاهده فرماید.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه آئینه‌ها بنگر جمال |  | خوش جمالی، خوش جلالی بر كمال |

و قال ؑ: **رأیت ربی بربی**، و فی روایة: **عرفت ربی بربی**، و قیل: **ما رأیت شیئا الا و رأیت اللّه قبله**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او را به نور او بنگر |  | هر چه بینی همه نكو بنگر |

عین:

الله اسم جامع است، یعنی جامع جمیع اسماء الله، و صورت این اسم آدم ؑ كما قال رسول اللّه(ص): **ان اللّه خلق آدم علی صورته.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامع مجموع اسماء اله |  | بندة حق بر سوی اللّه پادشاه |

عالم كامل: **و علم آدم الاسماء كلها**[[401]](#footnote-402)، جامع حضرتین، یعنی صورت الهیه و كونیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم تن است و او جان است |  | شاه تبریز و میر اوجان[[402]](#footnote-403) است |

و به كمال جامعیت شایستۀ مرتبۀ خلافت. و حضرت موجد عالم، از نوع انسان اولا انسان كامل ایجاد فرمود، و آن آدم است ؑو قال جل جلاله: **خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا**، و قال جل ذكره: **ما وسعنی ارضی و لا سمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن التقی النقی**، و قال رسول اللّه(ص): **المؤمن مرآت المؤمن.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش آینه‌ای كه می‌نماید |  | در نور رخش وجوب وامكان |

مجلی حق است و هم مجلی حقایق عالم. اول است از حیثیت صورت الهیه، و آخر است از حیثیت صورت كونیه، و مجموعة مجموع مراتب عمائیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنج و گنجینه و طلسم نگر |  | صفت و ذات بین واسم نگر |

**عین**:

حقیقت حق عبارت است از صورت علم حق به نفس حق، از حیثیت تعین حق در تعقل حق ذات حق را، و علم وعالم و معلوم و صفیۀ ذاتیه وعین ذات احدیت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معلوم و علم و عالم هر سه یكی است اینجا |  | هر سه یكی است اینجا معلوم وعلم و عالم |

اما ثمرۀ تنزیه عقلی تمیز حق است از غیر حق به صفت سلبیه، و غیب هویت حق اشارت است به اطلاق حق به اعتبار لا تعین.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین گفته‌اند و می‌گوئیم |  | از كمالش كمال می‌جوئیم |

**عین**:

هر موجودی كه او را وصف كنند به اطلاق، وجهی داشته باشد با تقیید اگر چه از جهت تعین باشد در تعقل متعقل. و هر موجودی كه محكوم بود به تقیید وجهی داشته باشد به اطلاق. و این مرتبۀعالمی است كه عارف بود تمام اشیا را به معرفت تامه، بعد از معرفت حق، و معرفت هر چه عارف آن توان شد به طریق ذوق، و این مشهد محققی است كه به تحقیق عارف حق و خلق باشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطره و موج و بحر وجو دریاب |  | نظری كن به عین ما در آب |

**عین**:

بودن هر شییء در شییء به حسب محل تواندبود، و محل یا معنوی است یا صوری، و وصف كرده‌اند معلومات ممكنه را از حیثیت ثبوت تعینات معلومات ممكنه، در علم حق به قدم، همچنان كه هر متعینی در علم حق از وجهی دیگر خالی نبود از حكم حدوث.

و معلوم است كه عالم وعلوم اهل عالم حادث‌اند، به خلاف وجود حق و علم حق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در علم حق قدیمم در علم خویش حادث |  | این نكته‌ای غریب است ما حادث و قدیمیم |

**عین**:

وحدت حقیقت و ماهیت با جمیع اعتبارات واسما و صفات و نسب و اضافات، عبارت است از تعقل حق، ذات حق را، از حیثیت تعین حق، واین تعقل ادراك تعینی است، و نبستی دارد با تعین حق در تعقل هر متعقلی در تجلی.

اماتعین مطلق اوسع تعینات است و آن شهود كمل است، و تجلی ذاتی او را مقام توحید اعلی است و مبدائیت حق قرین این تعین. و مبدائیت مجمع مجموع اعتبارات است، و منبع نسب و اضافات، ظاهره در وجود و باطنه در عرصۀ‌ تعقلات واذهان. و آن وجودواحب مطلق است كه عبارت است از تعین وجود در نسبت علمیۀ ‌ذاتیۀ الهیه.

**عین**:

تجلی در اصطلاح اهل اللّه: **ما ینكشف للقلوب من انوار الغیوب**.

سفر اول تجلی وجودی از غیب هویت الهیه، به طلب جلا واستجلا، و منزل اول او عالم معانی یعنی عالم اعیان ثابته، و اعیان ثابته صور اسماء الهیه‌اند در حضرت علمیه، و نسبت اعیان ثابته با اسماء‌الهیه، نسبت ابدان‌اند با ارواح، و نسبت اعیان ثابته با رواح نسبت ارواح‌اند با ابدان.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین خود را بدان و آن دریاب |  | تن وجان چنین چنان دریاب |

دیگر عالم مثال، مرتبه‌ای است میان ارواح واشباح.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه جسم مركبی است مادی |  | نه جوهر عقلی مجرد |

از وجهی كه با ارواح دارد شبیه است به جواهر نورانی، و از وجهی كه با اشباح دارد شبیه است به اجسام ظلمانی، و این منزل است و ظهور در این عالم اتم كه در عالم ارواح. چهارم در عالم حس:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درین عالم ظهورش بر كمال است |  | حضور حضرت او لایزال است |

و تجلی یا در صورت بود یا در معنی یا ورای صورت و معنی، **وتجلی فعال لما یرید**[[403]](#footnote-404)، در صورت موجودات نماید، قال ؑ: **رأیت ربی فی احسن صورة**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه صورت مصور می‌نگر |  | با منور هم منور می‌نگر |

اما تجلی معنوی، قال اللّه تعالی: **ما كذب الفوأد ما رای[[404]](#footnote-405)** .

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بصیرت گر بود روشن صفات او توان دیدن |  | جمال بی‌مثال او به چشم دل روان دیدن |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلا ینظر العین الا الیه |  | و لا یقع الحكم الا علیه |
| فنحن له و به فی یدیه |  | و فی كل حال فانا لدیه[[405]](#footnote-406) |

اما تجلی ذاتیۀ برقیه می‌نماید، اما نمی‌پاید، قال رسول اللّه(ص):

**لی مع اللّه وقت لا یسعنی فیه ملك مقرب و لا نبی مرسل**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آن یك لحظه غیری درنگنجد |  | ملك چبود كه پیغمبر نگنجد |

كما قال ؑ: **كان اللة ولم یكن معه شییء**، اما آن دم منتج علوم اولین و آخرین است، كما قال رسول اللّه(ص): علمت **علم الاولین و الآخرین**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به چنین منصب ار رسد عالم |  | اعلم عالمی بود دایم |

بندۀ مؤمن كامل همیشه با حق است، و حق به تجلی با بنده، و حق دایم متجلی، و قال اللة تعالی: **و هو معكم اینما كنتم[[406]](#footnote-407).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تشنه‌ای، سوبسو همی پوئی |  | غرق آبی و آب می‌جوئی |

**عین**:

جلال نعت الهی است، و معطی هیبت در قلب عارف ربانی، و حكم این اسم از اعجب احكام است، و این اسم را حكم: **لیس كمثله شییء**[[407]](#footnote-408)، و حكم: **سبحان ربك رب العزة عما یصفون**[[408]](#footnote-409) دارد.

و او را نعوت تنزیه و تشبیه است، و او را حكم قوله جل جلاله علی لسان رسول الله(ص): **مرضت فلم تعدنی،** و قوله عز شأنه: ما وصعنی ارضی و لا سمایی و وسعنی قلب عبدی المؤمن التقی النقی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر تنزیه و تشبیهش بدانی |  | بذوق این گفتة ما را بخوانی |

و جلیل اسمی است از اسماء اللّه تعالی، و از حضرت جلال نازل شده: **و ما قدروا اللّه حق قدره**[[409]](#footnote-410). و حضرت جلال را سبحات وجيهه است محرقه، و هر آینه ابدا جلال بی جمال تجلی نفرماید، اما تجلی كند جلال جمال بر بندگان، و جلال جمال مرتبة علو جمال است، اما در مرتبۀ دنو حضرت جمیل بر همۀ عالم تجلی فرموده.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر خلق جمال او نموده |  | حسنی به كمال او نموده |

**و هو معكم اینما كنتم**[[410]](#footnote-411):

و جمیل از اسمائی است كه مؤثر‌اند در بنی آدم، خاصه و حافظه و رقیبه ما‌اند، اما اسمائی كه مختصه‌اند به عالم خارج از ثفلین اسمائی دیگراند. قال رسول اللّه(ص): **ان اللّه جمیل یحب الجمال**. حقیقتاً جمیل است كه در مرآت عالم محب جمال بی‌مثال خود است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او جمیل است و آینه به كمال |  | در همه آینه نموده جمال |

و هر آینه جمیل محب جمال باشد، و محب جمال محب جمیل.

**قطعة**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آینة تمام اشیا |  | تمثال جمال او هویدا است |
| در دیدة مست ما نظر كن |  | رویش بنگر كه نیك پیدا است |

و كمال آن است كه قابل زیادتی نباشد، و كمال خاصۀ‌حضرت الهی است، **و اللّه غنی عن العالمین**[[411]](#footnote-412). اما كمال اهل كمال اگرچه كامل اند و مكمل، اما قابل زيادتی است، و كمال وقوف انسان است بر صور رحمانیه بر طریق احاطه، چنان كه در زمان مقابله تمام نسخه حرفا حرفا برابر بود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این و آن از میانه برخیزد |  | جان جانان بهم در آمیزد |

باقی ماند وجود وشهود، و قبول و قوابل به حسب استعداد بود. آن زمان نور جمال به صفت مظاهر برآید، اگر چه نور از حیثیت ذات و عین قابل الوان نیست، اما در دیدة مردم متنوع نماید، به تنوع زجاج، و نور منصبغ نشود به الوان،

**مصراع**: هر چند ترا چنان نماید.

**عین**:

جمع نزد بعضی از اهل اللّه اشارت است به حق لا خلق، و جمعی گفته‌اند كه جمع مشاهدۀ معرفت است، و قومی بر آنند كه جمع اثبات خلق است قائم به حق. و جمع الجمع فناء از جمیع غیر حق. و گفته‌اند جمع شهود اغیار است به حق، و جمع الجمع استهلاك به كلیه در زمان غلبات حقیقت. و گفته‌اند كه جمع آن است كه جمع كنی صفات واسمائی كه حق وصف فرموده به تو، و ذات خود را به آن اسماء و صفات وصف كرده، و جمع الجمع آن است كه جمع كنی با همدگر كه همه راجع‌اند به حضرت حق: **و الیه یرجع الامر كله[[412]](#footnote-413).**

نوبتی صاحب وجودی از اهل وجود می‌گفت كه: ظهور اسماء الهیه در آثار به استعداد اعیان ممكنات بود، و فرمود كه این سری است خفی، عارفی داند كه عارف حق باشد و به حق عارف، كه حق عین وجود است و اعیان ممكنه بر حال خود، و تمیز میان كثیر از حیثیت تمیز عین تفرقه است.

مستعدی حاضر بود، گفت: كثرت مشهوده را چه می‌گوئی؟ گفت: نسب احكام استعدادات ممكنات‌اند در وجود حق، و نسب امور عدمیه، و ظاهر نشود در وجود به وجود الا حق، و حق واحد، و واحد حقیقی مثل خود نبود**: لیس كمثله شییء[[413]](#footnote-414).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك وجود است و هست و خواهد بود |  | همه عالم به جود او موجود |

وعین وجود واحد، و احكام مختلفه به اختلاف اعیان ثابته و اعیان ثابته غیر‌اند درثبوت نه در وجود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه موجود است ازو دارد وجود |  | این سخن از عارفان باید شنود |

**عین**:

تفرقه نزد اهل اللّه اشارت است به خلق بی حق، و گفته‌اند هر چه عبد به خود اضافت كند، و بعضی بر آنند كه مشاهدۀ عبودیت است، و قیل: **شهود الاغیار للّه.** و گفته‌‌اند مشاهدۀ تنوع خلق در احوال خلق، و نزد ما تمام اشیاء تفرقه است. قال اللّه تعالی: **افمن یخلق كمن ال یخلق[[414]](#footnote-415).** و به حدود اشیا میان اشیا تفرقه ظاهر می‌شود، و به تفرقه مقامات و احوال و كثرت مراتب خلق معلوم گردد. و دانسته‌ای كه زیدعین عمرو است در انسانیت و غیر در شخصیت.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع و فرق فان العین واحدة |  | و هی الكثیرة لا تبقی و لا تذر[[415]](#footnote-416) |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر به صد آینه یكی رو بنمود صد نشد |  | صد بنمود در نظر صد نشد او كدام صد |

**عین**:

عبودیت نسبتی است به عبد، و عبودیت نسبتی است به سید، **و هو فعال لما یرید**[[416]](#footnote-417)

و به ظهور واحد در مراتب اعداد ظاهر می‌شود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر یكی را هزار بشماری |  | آن همه جز یكی مكرر چیست |

**مصراع**: ضرب الواحد فی الواحد واحد.

**عین**:

مجموع مراتب الهیه به اصالت بود، واحكام مراتب الهیه در اكوان ظاهر. و اعلی رتبت الهیه در انسان كامل ظهور كرده، و رتبت اعلای غنا غنای حق از عالم. **واللّه غنی عن العالمین**[[417]](#footnote-418).

اما غنای انسان به هر چه دارد از آن غنی است به آن، و اگر خواهی بگو اعلی رتبۀ انسان كامل فقر است به همۀ اشیاء.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم برای انسان است |  | بلكه اشیا تنند و او جان است |

و حق تعالی درصور اشیا بر انسان كامل تجلی كرده، تا به هر چه محتاج شود به حق محتاج بود، قال جل جلاله: **یا ایهاالناس انتم الفقراء الی اللّه**[[418]](#footnote-419).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می‌نماید خوش جمالی بر همه |  | سر این نكته نداند بر همه |

و حضرت حق متجلی است در صورت اسباب بر احباب، و اسباب حجاب.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش جمالی در آینه بنمود |  | همه عالم هر آینه بنمود |

و هر اسمی از اسماء‌الهیه مرتبه‌ای دارد خاصه، و صورت هر اسمی مرتبۀ خاصه‌ای دارد كه صورت اسمی دیگر ندارد، و مراتب نامتناهی، و درجات رفیع و ارفع، علمای ربانی عالم‌اند به مراتب اصحاب مراتب، و عارف به رتبۀ ‌فاضل و مفضول، و تمیز اعیان به صور بود، و علم مقادیر اشیا به مراتب.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فهم فرما و نیك می‌دارش |  | این امانت زیاد مگذارش |

والسلام علی من اتبع الهدی[[419]](#footnote-420)، و صلی اللّه علی محمد و آله مصابیح الدجی.

رساله انعامات

**بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیمِ**

**هوالاول والاخر و الظاهر و الباطن وهو بكل شییء علیم.[[420]](#footnote-421)**

**انعام:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر نكته‌ای كه گویم انعام حضرت اوست |  | بشنو ز نعمت اللّه كاین عين نعمت اوست |

بر صحایف ذوات موجودات ملك، كواكب افعال ربانیت لامع می‌نماید، و در مرآت لطایف ملكوت به دور صفات الهیت شارق، و بر خلاصه و حقیت هر شئی در جبروت انوار شموس تجلیات هویت وحدانیت بارق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه آئینه بنموده جمال |  | خوش جمالی خوش جلالی بر كمال |

**انعام**:

مشاهدة حق در عین حق به عین حق مرتبة‌ كمال عارف است، و رؤیت حق در عین رائی به عین حق منصب شاهد. و معلوم فرما كه حق به عین غیر حق دیده نشود، كما قال تعالی: **لا تدركه الابصار و هو یدرك الابصار**[[421]](#footnote-422). و اگر عزيزی حق را در عين خود به عین خود بیند، اگر چه صاحب شهود بود:

**مصراع**: عارفان عارفش نمی‌خوانند.

و اگر شخصی نه به عین حق حق را بیند، و نه به عین خود، منتظر كه در دار آخرت به عین خود حق را بیند:

**اعوذ باللّه ان اكون من الجاهلین**[[422]](#footnote-423). و قال اللّه تعالی: **و من كان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا[[423]](#footnote-424).** اما اگر منتظر است كه در جنت به بصر: **كنت بصره الذی یبصر به**، حق را مشاهده نماید،

**مصراع**: مؤمن است او و مؤمنش دانند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منصب هر یكی ترا گفتیم |  | گوهر معرفت نكو سفتیم |

**انعام**:

اللّه تعالی از حیثیت ذات منزه است از تعین و تقید، اما به حسب اسما و صفات و تجلیات او را ظهورات است.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دم حسنی بلطف خود آراید |  | هر لحظه جمالی به یكی بنماید |
| جودش دَر گنجینه گشوده به همه |  | هر چیز كه خواهد به همه بخشاید |

كما قال اللّه تعالی: **و آتاكم من كل ما سألتموه**[[424]](#footnote-425).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مراد خویشتن از حضرت او |  | به استعداد اگر جویی بیابی |

**انعام**:

هر موجودی كه وصف او كنند به اطلاق، وجهی داشته باشد با تقیید، از حیثیت تعین او در تعقل متعقل، و هر موجودی كه محكوم بود به تقیید او را وجهی بود با اطلاق. و محققی كه به ذوق این مشهد مشاهده فرماید، عارف اشیا بود به معرفت تامه، بعد از معرفت حق و خلق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یاری كه به ذوق خلق و حق می‌داند |  | این گفتة ما چو عارفان می‌خواند |

**انعام**:

عالم مسبوق است به عدم، و قدم به وجود سابق بر عدم. هر آینه میان عالم و قدم وادی عدم باشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر از عالم و عدم بگذار |  | در قدم غیر او ندارد بار |

و عالم به عین غیر حق در حد ذات خود معدوم است، و به جود وجود واجب الوجود موجود. لاجرم معتل است به ذات. اگر فردی از افراد انسانی متخلق شود به اخلاق ربانی، معتلی بود به ذات و صحیحی به عرض، لا جرم بصر او نافذ بود در مبصرات، و سمع او در مسموعات، و به بصر: كنت بصره الذی یبصر به، بینا ، و به سمع: **كنت سمعه الذی یسمع به** ، شنوا.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهرا چون عرض شود زایل |  | به عرض صحتی بود حاصل |

و وجود صحیح است به ذات، و منزه و مقدس از علل، اما به حسب ظهور در مظاهر و صور مختلفه در نظر ناظر معتل نماید، چون نور كه در زجاجۀ متلونه به صور الوان پدید آید و نور غیر متلون.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر صورت غیری كه ترا در نظر آید |  | آن نقش خیالی است كه در خواب نماید |

**انعام**:

حق در مرتبۀ احدیت غنی علی الاطلاق است، كما قال اللّه تعالی: **و اللّه عنی عن العالمین**[[425]](#footnote-426).

اما در مرتبۀ‌ واحدیت، اسماء و صفات حق از برای ظهور طالب آئینه‌اند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ روشنی بباید |  | تا نور جمال او نماید |

هر آینه در هر آینه به اسمی تجلی فرموده، و به صفتی وجهی به مظهری نموده، و از وجهی واحده به عدد مرایای متعدده وجوهات متكثره ظاهر گشته.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه آینه جمال و جلال |  | می‌نماید به عین ما به كمال |

**انعام**:

قال رسول اللّه(ص): **اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور اللّه**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انعام فراست الهی |  | خوش‌تر ز هزار پادشاهی |

نتاج ادراك صاحب فراست الهی علم است به توحید و وحدانیت، و معرفت به تفرید و فردانیت، بقوله تعالی: **كل شییء هالك الا وجهه**[[426]](#footnote-427)، و ضمیر هاء وجهه با شیئی، فافهم. و فراست یا طبیعیه بود یا روحانیه، و روحانیه فراست الهیه، و آن تجلی نور الهیه است در عین بصیرت مؤمن، كه بدان نور دیده شود آنچه واقع است در مفترس، و آن معرفت سعید است وشقی، و معرفت حركتی كه از انسان صادر شده، عند اللّه تعالی مزضی است یا غیر مرضی، اگر چه آن حركت در غیر حضور صاحب فراست الهیه بوده باشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشمی كه به نور حق چنان بینا شد |  | نیك و بد این به این و آن پیدا شد |

اما فراست طبیعیه علم است به اخلاق محموده و مذمومه، و معرفت حركات بدنیه حسیه وغیر حسیه ، و معرفت سلیم از غیر سلیم، و انسان كامل صاحب فراست الهیه و طبیعیه بود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از نقص وكمال یك به یك باخبر است |  | نورش گوئی كه نور شمس وقمر است |

**انعام**:

عرفا گفته‌اند كه مرآت یا معنویه است یا محسوسه، و هر آینه آئینه رادر نماینده اثری باشد، و این قول صحیح است اما از وجهی، زیرا كه اثر آئینه در منطبع از حیثیت ظهور او است، و ظهور نسبتی است مضاف با نماینده از حیثیت صورت او در آئینه، نه در حقیقت نماینده. و تجلیات ذاتیة اختصاصیه، نه در مظهر بود و نه در آئینه، و تجلیات ذاتیۀ برقیه در حالت فراغ تام حاصل شود، به عین فراغ تام، از تمام اوصاف واحوال و احكام وجوبیۀ اسمائیه وامكانیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بیابی فراغتی به تمام |  | عارف ذوق ما شوی و سلام |

و فراغ مطلق مغایر اطلاق حق نیست.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این تجلی چو روی بنماید |  | بیش از یك نفس نمی‌پاید |

و از نتیجة این تجلی بود علم بر اسماء: **و علمت علم الاولین و الآخرین**، و علم بر سر قوله ؑ: **لی مع اللّه وقت لا یسعنی فیه ملك مقرب و لا نبی مرسل**، و سر قوله: **كان الله و لم یكن معه شیی.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خانه چون گشت خالی از اغیار |  | لیس فی الدار غیره دیار |

قال رسول اللّه(ص): **كتب اللّه مقادیر الخلایق قبل ان يخلق المساوات و الارض بخمسین الف عام**، و قالؑ: **و كل شییء بقدر حتی العجز والكیس**.

و قضا حكم الهیه است از ازل تا ابد، به هر چه پیش آمدن اشیاء است از نیك وبد، كما قال اللّه تعالی: **و آتاكم من كل ما سألتموه[[427]](#footnote-428)**، یعنی به لسان استعداد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مراد خود ز درگاه خداوند |  | به استعداد اگر خواهی بیابی |
| عطا باشد به قدر قابلیت |  | اگر فقر است و گر شاهی بیابی |

و فضای قضا وسیع است و قدر قدر منیع، و قدر تفصیل قضا است.

**مصراع**: آن یكی كلی این یكی جزئی.

و قدر زمان وقوع حكم الهی، و قدر موقت است با وقتی معین و شخصی معین و سببی معین، كما قال تعالی: **فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون [[428]](#footnote-429) .**

حكم حاكم حكیم تابع علم او است، و علم در مرتبۀ واحدیت تابع معلوم، هر آینه حكم به قدر قابلیت محكوم علیه بود.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بدیدم ساقی سرمست می‌گفت |  | یكی را جام بخشم دیگری خم |
| صراط مستقیم است اینكه گفتم |  | طریق نعمت اللّه را مكن گم |

اما محجوب از سر قدر بر آن است كه اللّه تعالی حكم كفر می‌فرماید بر كافر، و حكم معصیت بر عاصی، با عدم اقتضای اعیان ایشان.

**مصراع**: به استعداد داری هر چه داری، در خارج.

اما وجود و استعداد اعیان ثابته به فیض اقدس بود كما یشاء و آن تجلی حبی ذاتی است كه موجب وجود و استعداد اعیان ثابته است در حضرت علمیه، و فیض اقدس، یعنی اقدس از كثرت شوایب اسمائیه و نقایص امكانیه، و فیض مقدس عبارت است از تجلیات اسمائیه كه موجب ظهور اشیا است كما یشاء.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیض اقدس وجود و استعداد |  | عین ما را ز اسم باطن داد |
| باز فیض مقدسش ز صفات |  | بر تو خواند تمامی آیات |

چنانكه قابلیت قوابل است، صور انسانیه بر نطفة انسانیه و صورت فرسیه بر نطفۀ فرسیه فافهم. نور بقدر قابلیت و فیض بقدر استعداد، كما قال اللّه تعالی: **و آتاكم من كل ما سألتموه**[[429]](#footnote-430)

**انعام**:

اعیان ثابته صور اسماء الهیه‌اند در حضرت علمیه از لا و ابدا.

**مصراع**: مجعول نمی‌خوانند مخلوق نمی‌گویند.

و نسبت اعیان با اسماء نسبت ابدان‌اند با ارواح، و نسبت اعیان با ارواح نسبت ارواح‌اند با ابدان.

**مصراع**: بدن و جان بهم دگر دریاب.

**واللّه اعلم بالصواب**.

**انعام**:

اطلاق اسم ذات بر حق به تعین تواند بود، و تعينی او به ذات مشتمل بر اسماء ذاتیه، و اسماء ذاتیه مفاتیح الغیب. و احدیت وصف تعین است، نه وصف متعین، و نه اسم مطلق با ذات، و از حیثیت اسماء ذاتیه به اعتبار عدم مغایرت با ذات گفته‌اند كه ذات مؤثر است، و نزد محقق مغایرت اسماء ذاتیه با ذات مغایرت نسبیه است نه حقیقیه، و امتیاز علم ذاتی از ذات امتیاز نسبی اعتباری.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این سخن عارفان نكو دانند |  | گفتة ما به ذوق می‌خوانند |

**انعام**:

حضرات خمسة‌كلیه الهیه اول عالم معانی است كه اعیان ثابته است، و اعیان ثابته صور اسماء الهیه در حضرت علمیه، حضرت ثانیه عالم ارواح، ثالثه عالم مثال، رابعه عالم شهادت، خامسه عالم انسان كامل، كه جامع عوالم علویة سماویه و سفلیة ارضیه است.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من كل شیئی لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجموعة مجموع كمال است كه در وی |  | ساقی بنموده است چو در ساغر ما می |

و این محقق عارف است به جمیع مقامات و متصف به تمام اسما و صفات، و عالم به موجودات خارجیه، و هر فردی از افراد عالم، صورتی دارد در حضرت عقلیۀ قلیمه، و صورتی در حضرت لوحیه، بعد از آن سماویه، آنگاه عنصریه، و آنچه مركب است از عناصر.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنجینه و گنج پادشاهی است |  | مجموعة حضرت الهی است |

**انعام**:

قال اللّه تعالی: **وقضی ربك ان لا تعبدوا الا ایاه**[[430]](#footnote-431). یعنی حكم رب تو ای محمد (ص)كه رب اارباب است، **و هو اللّه الذی لا اله الا هو**[[431]](#footnote-432)، بر آن است كه عباد تعبد او كنند به عبادت ارباب متفرقه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بندگی حضرت او می‌كنم |  | این عبادت كن كه نیكو می‌كنم |

**انعام**:

عالم اسم اعظم عارف است، كه این اسم جامع جمیع معانی اسماء الهیه است، و مظهر او كون جامع، و هو انسان كامل.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بود انسان اگر كامل بود |  | جامع اسما بحق واصل بود |

و هر فردی از افراد عالم مظهر اسمی است از اسماء الهیه، و كثرت مظاهر مرایای اسما و صفات او است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه آئینه پیدا آمده |  | عالم از نورش هویدا آمده |

**انعام**:

قال رسول اللّه(ص)**اللّهم زدنی تحیر افیك.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طالب علم است آن صاحب كمال |  | ازدیاد علم جوید لایزال |

و هر تجلی مستلزم علمی وهر علمی مستلزم ذوقی: **من ذاقه یعرفه**.

و تجلیات الهی نامتناهی، و هر آینه زیادتی تجلی سبب زیادتی علم، و زیادتی علم منتج حیرت، و حیران متحرك به حركت دوریه، زیرا كه مطلوب خود را با هر موجودی در دایرۀ‌وجود مشاهده می‌نماید به وجهی دیگر، و حركت وجود دوریه است، لاجرم حركت دوریه واقع است در تمام موجودات.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه بر گرد قطب گردانند |  | گرد قطبند جمله گر دانند |

و مدار وجود بر قطب است، وعالم حیران متحرك به حركت دوریه، فافهم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرد بر گرد قطب گردانیم |  | در وجودش تمام حیرانیم |

**انعام**:

امرالهی به حكم: **كل یوم هو فی شأن**[[432]](#footnote-433)، هر در آنی نازل می شود، از احدیت به واحدیت، و از واحدیت به مرتبۀ عقلیۀ قلمیه، باز به لوحیه، یعنی به نفس كلیه، دیگر به طبیعت كلیه و به هیولای جسمیه، و به عرش و كرسی و سماوات، واز مرتبۀ ‌كلیه به جزئیه، تا متناهی شود به انسان، منصبغ به احكام انصباغ جمیع مراتب.

و اگر متناهی شود به انسان كامل، آخريت عین اولیت باشد، و انسان كامل مظهر جامع مراتب الهیه است، واگر سالكی باشد كه نصف دایره یا اكثر قطع كرده بود، منسلخ شود از وی به انسلاخ معنوی، و مراجعت نماید به حضرت الهیه در آن واحد: **والیه یرجع الامر كله**[[433]](#footnote-434).

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن امر تجلی الهی است |  | این حكم ظهور پادشاهی است |
| گر دایره‌ات تمام باشد |  | صد خواجه ترا غلام باشد |

**انعام**:

فلك اطلس در شب و روزی سیصد وشصت حركت می‌كند، و هر حركتی را زمانی گفته‌اند، و سیصد و شصت زمان را به بیست و چهار قسم كرده‌اند، و هر قسمی را ساعتی خوانده‌اند، و هر ساعتی پانرده زمان مستوی، و اگر یك زمان را منقسم گردانند به قسمین، نصف آن زمان آن باشد. قال اللّه تعالی: **كل یوم هو فی شأن**[[434]](#footnote-435).

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در هر آنی به ما عطائی بخشد |  | شاهی جهان به هر گدائی بخشد |
| گنجی كه نهایتش خدا می‌داند |  | از لطف و كرم به بینوائی بخشد |

**انعام**:

مجموع صور از مراتب حجب ذات احدیت‌اند، و حجب یا نورانیه‌اند یا ظلمانیه، كما قال رسول اللّه (ص): **ان للّه سبعین حجابا من نور و ظلمة‌لو كشفها لا حترقت سبحات وجهه ما انتهی الهی بصره**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظلمت و نور هر دو یكذاتند |  | گر چه اندر ظهور آیاتند |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فما عین سوی عین |  | فنور عینه ظلمه |
| فمن یغفل عن هذا |  | یجد فی نفسه غمه |

محقق كثرت موجوده در عالم، و در واحد حقیقی مشاهده می‌نماید، و مدلول كثرت اسمائیه عین واحده بیند، و كثرت اسمائیة مشهوده عین واحده، و اسماء الهیه متعدده‌اند به صفات و واحد به ذات.

و هویت الهیه مستوره است در صور موجودات، و در قیامت كبری به ذات ظاهر گردد و صور مخفی شوند، و حق تعالی فرماید: **لمن الملك الیوم للّه الواحد القهار**[[435]](#footnote-436)، بعد از آن تجلی فرماید به كثرت مشهوده در دار آخرت، جلت قدرته.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تجلی صفاتش را همه عالم كند پیدا |  | ولی چون ذات بنماید نماند شیئی از اشیا |

**انعام**:

انسان همیشه در ترقی است از آن سیر او از علم به عین، و عین ثابتة انساینه لایزال ظاهراست در هر صورتی از صور، از مراتب نزول و عروج در جمیع عوالم روحانیه و حسمانیه در دنیا و آخرت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از ترقی عارفان دارند خبر |  | دیگران درمانده‌اند در خواب و خور |

فافهم.

ودریاب كه انسان كامل مخلوق است به صورت رب الارباب، كما جاء فی الحدیث: **ان اللّه خلق آدم علی صورته**، و فی روایة: **علی صورة الرحمن**، و مراد به صورت اسما و صفات الهیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم اعظمش خوانیم |  | بی خلافی خلیفه می‌دانیم |

**انعام**:

برزخی كه میان احدیت و واحدیت است به اعتبار حاملیت تجلی اول حقیقت محمدیه و برزخ ثانی میان وجوب ذاتی و امكان مرتبۀ انسان كامل، و برزخیت كبری حقیقت محمدیه (ص)، معبر است به : قاب قوسین، او ادنی اشارت به اتحاد احدیت و واحدیت، و اختفاء برزخ در سطوت نور تجلی ذات.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا ما بدا لی تعاظمه |  | وان غاب عنی فانی العظیم |
| فلا تعجبن بعين الحدیث |  | فان الحدیث بعین القدیم |

وحدت ظاهر وجود است، و وجوب وصف خاص وجود، و كثرت ظاهر علم است از حیثیت تعلق علم به حقایق كونیه، و امكان ز لوازم او است، اماوحدت حقیقه از سرایت احدیت بود در وی، و كثرت نسبیه از سرایت واحدیت و اعتبارات اصلیه.

**مصراع**: وجدت و كثرت عیان خواهیم كرد.

و كثرت نسبیه منشاء اسما و صفات الهیه است، و مرتبۀ‌ صورت واحدیت، اما كثرت حقیقيه از سرایت احدیت، اما وحدت نسبيه مجموعه‌ای است از اثر سریان احدیت. اما كثرت حقیقیه اعیان ممكنات و حقایق كونیه گویند، و عالم معانی بحر امكان، كه نون اشارت است بر آن، وحقیقت انسانیه شاملة مراتب الهیه و كونیه.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذات و صفت است اسم دریاب |  | آن گنج در آن طلسم دریاب |
| در صورت و معنیش نظر كن |  | در عین یكی دو قسم دریاب |

**غزل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامی ز حباب پر ز آب است |  | آب است كه صورتا حباب است |
| در ظاهر و باطنش نظر كن |  | دریاب حجاب آب آب است |
| آن جام جهان نمای اول |  | یك عین و صفات بی‌حساب است |
| نقشی كه خیال غیر بندد |  | بگذار كه آن خیال خواب است |
| بی جود وجود چیست عالم؟ |  | گوئی سر آب نه، سراب است |
| ماهی كه به شب ترا نماید |  | خورشید بود كه در نقاب است |
| گر پرسندت كه چیست توحید |  | خاموشی تو ترا جواب است |

**انعام**:

اول مرتبه احدیت است، دیگر واحدیت، سوم هویت، چهارم باطن مطلق، پنجم الرحمن، ششم الرحیم، هفتم الماحی، هشتم القابل، نهم الفاعل، دهم العلیم، یازدهم المصور، دوازدهم ظاهر مطلق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنزلات وجود است و جامعش انسان |  | اگر تو جمع كنی جامع خوشی می‌خوان |

و انسان كامل جامع جمیع مراتب الهیه كونیه است از عقول و نفوس كلیه و حزئیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كون جامع نزد سید او بود |  | بی تكلف جامعی نیكو بود |

**انعام**:

كثرت نسبت اعتباریه و تعدد اسما و صفات الهیه قادح نباشد در احدیت ذاتیه.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در هزار آینه بنمود |  | بنمود آن هزار و او یك بود |
| غیر او بی‌وجود و معدومند |  | لیس فی الدار غیره موجود |

**انعام**:

اسماء افعال به حسب احكام منقسم‌اند به اقسام، حكم بعضی لا ینقطع واثر لا یتناهی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از ازل تا ابد چنین باشد |  | حاكم مبدعات این باشد |

و این اسما حاكم‌اند بر ارواح قدسیه و نفوس ملكیه وبر هر چه داخل نیست در تحت زمان، چون مبدعات، اگرچه داخل اند در تحت دهر، و موجوات یا متغیراتند یا ثابتات، و نسبت متغیرات با متغیرات زمان، و نسبت ثابتات با ثابتات سرمد، و نسبت متغیرات با ثابتات دهر، و حكومت اسمائی كه حاكم‌اند بر مبدعات ازلیت ابدیه، وحكم اسمائی كه حاكم‌اند بر آخریت ابدیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابدا حاكم‌اند تا دانی |  | از كلام خدا چنین خوانی |

**سلام علیكم طبتم فادخلوها خالدین**[[436]](#footnote-437).

و اسما كه حاكم‌ان بر دنیا و به هر چه در تحت زمان است، ظهور و اثر آن اسما غیر ازلی و ابدی است، و مقطوع الحكم‌اند به انقطاع نشأۀ دنیاویه، اگر چه نتایج آن به حسب آخرت ابدیه است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كفرو ایمان و نیك و بد هرچار |  | با تو ماند نتایجش ناچار |

**انعام**:

مجموع اشیای موجودۀ در خارج، داخله‌اند در تحت حكم اسم الظاهر، از حیثیت وجود خارجی، و حق از حیثیت ظهور عین الظاهر و از حیثیت بطون عین الباطن، و اعیان ثابته مظاهر اسما و صفات الهیه، و از حیثیت باطن عین اسما، و موجودات خارجیه مظاهر اعیان.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر و مظهر ار چنین دانی |  | شرح انعام ما فرو خوانی |

**انعام**:

اعیان ثابته به اعتباری صور اسماء الهیه‌اند در حضرت علمیه، و به اعتباری حقایق اعیان خارجیه، و به اعتباری كه متمكنه‌اند ، شم رایحۀ وجود خارجی نكرده‌اند، و به اعتبار وحدت ذات موصوفه‌اند به صفات ارباب، یعنی اسماء الهیه ، كه مستفیض‌اند از فیض اقدس.

و این فیض از تجلی حبی ذاتی است بر اعیان، به حسب اولیت و باطنیت، و حضرت الهیه افاضه می‌فرماید بر اعیان بر دوام به فیض مقدس، و آن تجلی است به حسب ظاهریت و آخریت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما چنین منعم او چنان منعم |  | منعمش منعم است از آن منعم |

**انعام**:

فیض مقدس اسمائیه از حضرت الهیه است، و قابلیت و استعدا از اعیان ثابته، و امتیاز اعيان از وجود مطلق از حیثیت تعینات عدمیه راجعۀ با عدم، اما به اعتبار حقیقت و تعینات وجودیه عین وجودند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر سئوالی كرده‌ای بشنو جواب |  | فهم كن واللّه اعلم بالصواب |

چنانكه امیرالمؤمنین و امام المسلمین علیه الصلوة والسلام سئوال كمیل را جواب فرمود: **محو الموهوم مع صحوالمعلوم**. و گفته‌اند كه اعیان در عدم‌اند، و دانسته‌ای كه عدم لا شئی محض است، و از ظرف غیر نتواند بود، بلكه مراد آنست كه اعيان در حالتی كه ثابته‌اند در علم، منتسبه‌‌اند به عدم خارجی، و به وجود خارجی از جود وجود واجب الوجود موجود.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از جود وجود عالمی موجودند |  | بی جود وجود در عدم كی بودند |
| اعیان در علم اگر چه بودند ولی |  | .................................................. |

**انعام**:

عقل اول كه مشتمل است بر جمیع حقایق و صور عالم به طریق اجمال عالمی است كلی كه معلم عقلای عالم است به اسم الرحمن.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شمع ما از نور او افروختند |  | اسم الرحمن به ما آموختند |

و نفس كلیه مشتمل بر جمیع جزئیات بر وجه تفصیل عالمی است كلی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله جزئیات عالم از رحیم |  | رحمتی خاص است و انعامی عمیم |

و انسان كامل جامع مجموع آن.

**مصراع**: مجموعۀ مجموع كمالات وجود است.

در مرتبۀ روح اجمالا ودر مرتبۀ دل تفصیلا عالمی است كلی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم جامع یافتم تلقین ازو |  | جامع اسما بود بشنو نكو |

**انعام**:

هر فردی از افراد عالم علامت اسمی است از اسماء الهیه، و هراسمی به ذات جامعه، مشتمله بر تمام اسما، هر آینه به هر اسمی مجموع اسما معلوم شود، و اسما واحدند به ذات، و متعدد به صفات. **كل اسم فیه كل اسم.**

**مصراع**: توحید ندانی ار ندانی این را.

**انعام**:

اول حضرات كلیۀ خمسۀ الهیه غیب مطلق است، و غایب از عقل و حس، كما قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: **ان اللّه احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار.**

و عالم این حضرت اعیان ثابته كه صور اسماء الهیه‌اند در حضرت علمیه، و ما یقابل آن حضرت شهادت مطلقه، و عالم این حضرت ملك.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ملك و ملك را به هم دریاب |  | مالك و ملك را بهم دریاب |

اما حضرت غیب مضاف منقسم است، از وجهی كه با غیب مطلق دارد عالم او جبروت و ملكوت، یعنی عقول و نفوس مجرده، و از وجهی كه با غيب مطلق دارد عالم او جبروت و ملكوت، يعتی عقول و نفوس مجرده، و از وجهی كه اقرب است به شهادت مطلقه عالم او عالم مثال. و عالم مثال عالمی است روحانی از جواهر نورانی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه جسم مركبی است مادی |  | نه جوهر عقلی مجرد |

شبیه به جوهر جسمانی از وجهی كه محسوس است، و شبیه به جوهر عقلی از آن رو كه نورانی است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برزخی آن چنانكه می‌دانی |  | نیك خوانی به ذوق اگر خوانی |

اما حضرتی كه جامعۀ حضرات اربعه مذكوره است عالم او عالم انسانی كه جامع جمیع عوالم است.

**مصراع**: چار حضرت در یكی حضرت نگر.

و به هیأت اجتماعیه:

**مصراع**: پنج حضرت می‌نگر جان پدر.

عالم ملك مظهر عالم ملكوت، و عالم ملكوت مظهر عالم جبروت كه عالم مجردات است، و ملكوت مظهر عالم مثال مطلق، و جبروت مظهر عالم اعیان ثابته، و اعیان ثابته مظاهر اسماء الهیه، و حضرت واحدیت مظهر حضرت احدیت، **و لیس وراء العبادان قریة.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر و مظهر این چنین باشد |  | گر شود كشف توهمينی باشد |

**انعام**:

مشاهدۀ قلوب اتصال است به محبوب، اتصال تنزیه نه اتصال تشبیه.

**مصراع**: **فكان بلا كون لانك كونه.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل یكی بیند نه بیند جز یكی |  | می‌كند تنزیه آن یك بی‌شكی |

امامشاهدۀ عیان نظر است از غیر تقیید به جارحه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صاحب نظر است هر كه اینش نظر است |  | ذوقی دارد ز ذوق ما با خبر است |

و رؤیت به بصر، اشتراك است میان شاهد و مشهود، و مشهد دل مبقی مشاهده بود و مشهد بصر محرق و مفنی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طلب كن دیده‌ای از وی كه نور او به او بینی |  | به چشم حادث محدث قدیمی را تو چون بینی |

**انعام**:

موحد از جمیع وجوه خلیفه چگونه تواندبود، و خليفه حامل اثقال تمام مملكت است، و توحید مقتضی تفرید است از عالم، و توجه تامه به حضرت حق، و خليفه حاضر به جیمع حضرات جزئیه و كلیه و امكانیه و الهیه، و موحد محجوب از حضرات اكوانیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كون جامع جامع اسما بود |  | ناظر حق در همه اشیا بود |

**انعام**:

تعریف اشیا به تمیز اشیاء است، وتمیز اشیاء به خواص اشیاء، و خواص هر شییء احدیت آن شییء است، هر آینه اشیاء را جمع كنند به واحد، و متفرق به واحد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحدت فرق و جمع اگر دانی |  | این چنین جمع و فرق گردانی |

**انعام**:

انوار معرفت حضرت الهیه به انوار عقل است یا نور اعیان، مدرك نور عقل: **لیس كمثله شییء**[[437]](#footnote-438) و مدرك نور ایمان: **و هوالسمیع البصیر[[438]](#footnote-439).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آیت تنزیه و تشبیهش بخوان |  | سر این تنزیه و تشبیهش بدان |

**انعام**:

اسم از وجه احدیت عین مسمی است، واز واحدیت عین از وجهی و غیر از وجهی، و اعیان ثاتبه صور اسماء الهیه‌اند در حضرت علمیه، و ارواح صور اعیان در عالم ارواح، و نسبت صورت محب با روح محب نسبت روح محب است با عین محبوب.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تن به جان زنده جان به حضرت او |  | زنده دل داند این سخن نیكو |

و رب الارباب تربیت اعیان می‌فرماید به اسما و صفات، و تربیت ارواح به اعیان، و تربیت اجساد به ارواح، هر آنیه ربوبیت حق ظاهر است در جمیع مراتب مربوبات.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه مربوب حضرت اویند |  | بلكه محبوب حضرت اویند |

**انعام**:

آدم حقیقی نفس واحده است و خلیفۀ الهیه و مدبر عالم، و در حقیقت روح محمدی است ظاهر در این نشأة انسانیه، بقوله ؑ: **اول ما خلق اللّه نوری**، و قال جل جلاله بلسانه ؑ: **خلقت نور محمد من نور وجهی و خلقت ما خلقت من نور محمد**(ص).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله عالم از وجود او وجودی یافته |  | بر همه ذرات اكوان آفتابی تافته |

و حقیت انسانیه رامظاهر است در جمیع عوالم، اول روح كلی:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اول روح كلی گفته‌اند |  | درة بیضا است نیكو سفته‌اند |

و مظهر ثانیه حوای معنویه یعنی نفس كلیه، و هو قوله تعالی: **یا ایها الناس اتقوا ربكم الذی خلقكم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا كثیرا و نساء[[439]](#footnote-440).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك حقیقت ظهور چون فرمود |  | در ظهور آن یكی بسی بنمود |

به نسبت با عالم جبروت: **اتقوا ربكم الذی خلقكم من نفس واحدة**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اول درّة بیضا بود |  | روح كلی روح جد ما بود |

قال رسول اللّه ص: **اول ماخلق اللّه العقل**.

**و خلق منها زوجها** نفس كلیه، **و بث منهما رجالا كثیرا و نساء** عقول و نفوس مجرده**،**

و به نسبت با عالم ملكوت: خلقكم من نفس واحدة یعنی نفس كلیه، و خلق منها زوجها طبیعت كلیه، **و بث منهما رجالا كثیرا و نساء** نفوس و ناطقه و نفوس منطبعه و سایر قوای جسمانیه.

و به نسبت با ملك:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدم و حوا و ذریات ایشان یاددار |  | یاد دار این یادگار نعمت اللّه یادگار |

**انعام**:

حكمت در نشأۀ جسد آدم یعنی صورت ظاهرۀ اوؑظهور اسما و صفات حق است در آئینۀ **المؤمن مرآت المؤمن**، و حكمت در نشأۀ روح آدم یعنی صورت باطنۀ او ظهور ربوبیت و خلافت آدم بر عالم. و به اعتبار ربوبیت و اتصاف به صفات الهیه حاكم، و به اعتبار مربوبیت محكوم، و به نشأة رتبت مستحق خلافت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر همه عالم خلیفه آدم است |  | این كسی داند كه با ما همدم است |

به نشأة روحانیه متستفید است از حق، و به نشأۀ جسمانیه مبلغ بر اشيا و ید روحانيۀ او ید آخذه، و ید جسمانیه ید معطیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم ما روشن به نور او مدام |  | آفتابی می‌نماید والسلام |

**انعام**:

قال اللّه تعالی: لا تدركه الابصار و هو یدرك الابصار وهو اللطیف الخبیر[[440]](#footnote-441).

لا تردكه الابصار لا نه لطیف، و هو یدرك الالبصار لا نه خبیر، و ممكن نیست كه علم موجد محیط شود بر حقیقت موجد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل در كنه ذات حیران است |  | خود مقر است كه نیك نادان است |

و علم به اسماء و صفات حق به حسب تفصیل هم محال است، زیرا كه مظاهراسماءو صفات مفصلا غیر متناهیه‌اند، اما به حسب امهات متناهیه. و ظواهر عالم مظاهراسم الظاهر و بواطن مظاهر اسم الباطن. و اسم الظاهر اقتضای ظهور عالم می‌كند، واسم الباطن اقتضای بطون عالم.

و اعتبار ربوبیت غیر اعتبار مربوبیت است، و اقتضای اسم الظاهر غیر اقتضای اسم الباطن، و اقتضای اسم الباطن غیر اقتضای اسم الظاهر، اما به اعتبار احدیت حقیقة الحقایق، ظاهر عین باطن است و باطن عین ظاهر **هوالاول و الاخر و الظاهر و الباطن وهو بكل شیئی علیم.[[441]](#footnote-442)**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن ار چنین دانی |  | این رساله به ذوق بر خوانی |

**انعام**:

مرتبة انسانیت محیط است بر جمیع مراتب عالم، اما انسان قادر نتواند بود كه عارف شود به طریق تفصیل به تمام مراتب انسانیه، نعم، این قدر داند كه مرتبۀ‌او مشتمله است بر جمیع مراتب عالم. این معرفت مرتبۀ او است بر وجه اجمال.

اما اگر كسی را مقام قطبیت بود در حقیقة الحقایق، اطلاع یابد بر مجموع مراتب تفصیلا، لیكن به حسب بشریت:

**مصراع**: دايما آن چنان نخواهد بود.

كما قال نبینا (ص): **لی مع اللّه وقت لا یسعنی فیه ملك مقرب و لا نبی مرسل**، و این تجلی ذاتیۀ برقیه در آن واحد، معطی علم اولین و آخرین است. و قال ؑ: **علمت علم الاولین و الاخرین**. فافهم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین علمی گرت حاصل شود |  | منصب عالی تو كامل شود |

**انعام**:

به نور حقیقی ادراك اشیاء ممكنه ممكن است، اما ادراك او ممكن نیست، زیرا كه عین حق است، و حق از حیثیت تجرد او از نسب و اضافات مدرك غیر نگردد. قال اللّه تعالی: لا تدركه الابصار، و روایت است كه سائلی سئوال كرد از حضرت رسول (ص)كه: **هل رأیت ربك؟** قال ؑ: **نورانی اراه.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور مطلق به دیده نتوان دید |  | در مظاهر ولی توان دیدن |

كما قال اللّه تعالی: **اللّه نورالسماوات والارض**[[442]](#footnote-443)، بعد از آن ذكر مراتب تمثیل فرمود: **نور علی نور[[443]](#footnote-444).**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور با نور چون برآمیزد |  | این حجاب از میانه برخیزد |

قال اللّه تعالی: **یهدی اللّه لنوره من یشا**[[444]](#footnote-445). یعنی نوری كه متعین است در مظاهر. اما نور مطلق احدی، به اعتبار تجرد او از نسب و اضافات رؤیت او معتذر، امادر مظاهر و حجب مراتب ممكن، فافهم.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كالشمس یمنعك اجتلاء وجهها |  | فاذا اكتست برقیق غیم امكنا |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن نور به عین ما توان دید |  | هر دیده كه دید آن چنان دید |

و حضرت سید (ص)رؤیت جنانیه مشبهه گردانید به رؤیت آفتاب و ماه، و قال ؑ: **انكم سترون ربكم كما ترون القمر لیلة البدر.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در بهشت جاودان در آینه |  | نور او بنمایدت هر آینه |

**انعام**:

معلوم فرمودی كه نور حقیقی مدرك غیر نشود، اما غیر او به او ادراك توان كرد. اما ظلمت، نه غیر او به او دیده شود و نه او به او، اما ضیاء یدرك به و یدرك به غیره. این هر سه هر یك شرفی دارد.

اما شرف نور حقیقی از حیثیت اولیت و اصالت و سبب انكشاف هر مستوری است. اما شرف ظلمت آن است كه به اتصال او نور حقیقی مدرك شود، بی اتصال او ادراك نور حقیقی متعذر. اما شرف ضیاء از حیثیت جمع میان نور و ظلمت:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامع نور و ظلمت است ضیا |  | نظری كن به دیدة‌ عرفا |

**انعام**:

نور حقیقی سه مرتبه دارد: یكی مشاركت با وجود مطلق، دیگر مشاركت با علم حقیقی، سوم جامعیت ظهور و اظهار.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این معانی كه ما بیان كردیم |  | سر نور است خوش عیان كردیم |

**انعام**:

وجودمحض متعقل است در مقابلۀ عدم، هر آینه عدم را تعينی باشد در تعقل، و عدم را ظلمت است و وجود را نوریت.

و عالم از آن وجهی كه غیر حق است و ممكن، وصف كنند او را به ظلمت، و منور است و موجود به وجود، از جود واجب الوجود، و ظلمانی است از وجهی كه با عدم دارد، و هر نقصی كه ملحق عالم شود از احكام نسبیۀ عدميه بود، و قال ؑ: **ان اللّه خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیم من نوره.**

و خلق اینجا به معنی تقدیر گفته‌اند، و تقدیر سابق بر ایجاد، و رش نور كنایت از افاضۀ وجود براندازۀ ممكنات.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم وجود ازو دارند |  | خوش وجودی بگو نكو دارند |

**انعام**:

هر واحدی از وجود وعلم و نور مدرک و مرئی نگردد، بلکه تعدد نبود در میان هر سه در حضرت احدیت ذاتیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این هر سه یکی است در حقیقت |  | یک عین و سه نام در طریقت |

اما تمیز وجود از علم آن است که علم متعدد شود به تعدد معلومات، از حیثیت تعقلات در مرتبه‌ٔ تعقل، به خلاف وجود که موجودات متعدد شوند به ظهور وجود در مدارک تفصیل.

اما فرق میان نور حقیقی و وجود محض آن است که وجود ظاهر شود مدرک را در مقابلهٔ معلومات معدومهٔ متعینهٔ در علم حق، اما ادراک نور محض ممکن نیست الا در مظاهر موجود.

معلوم فرما که فرق میان اسماء الهیه، و تمیز بعضی از بعضی، و فرق میان حکم وجود و حکم علم و حکم نور:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش تمیزی است عارفان دانند |  | گفتهٔ ما به ذوق می‌خوانند |

**انعام**:

انشاء صورت موجودهٔ در خارج، از روح وجسم، از عالم ملک و ملکوت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنت از ملک و روحت از ملکوت |  | سرّ لاهوت گفتم و ناسوت |

و ن

و نشا‌ٰهٔ صورت باطنهٔ انسان کامل ، در حضرت علمیهٔ الهیه، عین ثابتهٔ انسانیه است، و متصفه به صفات حق، و هم چنانکه ظهور حقیقت به صورت بود، حق سبحانه و تعالی بر اسماء و صفات، در مظاهر عالم تفصیلا و در مرآت حقیقت انسانیه اجمالا ظهور فرموده.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در جام جهان نما جمالش بنگر |  | آن حسن لطیف بی‌مثالش بنگر |
| اهل نظری نور الهی می‌بین |  | گر عارف کاملی کمالش بنگر |

قال رسول اللّه (ص)**: ان اللّه خلق آدم علی صورته.**

و هر واحدی از ظآهر و باطن منقسم‌اند بر دو قسم: مطلق و مضاف.

اما باطن مطلق ذات حق و اسماء و صفات حق، و اعیان ثابته، و باطن مضاف عالم ارواح، و ظاهر مضاف عالم مثال، و ظاهر مطلق عالم شهادت. قال اللّه تعالی: **هوالاول و الآخر و الظاهر و الباطن وهو بکل شییء علیم[[445]](#footnote-446)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه آینه هویدا اوست |  | پیش عارفان نهان پیدا اوست |

**انعام**:

آدم حقیقی یعنی عقل اول نفس واحده است، و خلیفهٔ الهیه و مدبر عالم، و در حقیقت روح محمدی است (ص)ظاهر در این نشأۀانسانیه، کما قال رسول اللّه(ص): اول ما خلق اللّه نوری، و قال جل جلاله بلسان حبیبه (ص): خلقت نور محمد من نور وجهی و خلقت ما خلقت من نور محمد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله عالم از وجود او وجودی یافته |  | آفتابی بر همه ذرات عالم تافته |

و قال ؑ: **کنت نبیا و آدم بین الماء والطین**. و حقیقت انسانیه را مظاهر است در جمیع عالم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه آینهّ جمال ویند |  | به کمالند و از کمال ویند |

مظهر اول عین ثابته، ثانی روح کلی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اول روح کلی گفته‌اند |  | درهّ بیضا است نیکو سفته‌اند |

ثالثه نفس کلیه:

**مصراع**: **ولدت امی اباها ان ذا من اعجبات.**

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و عقلی کالا بی نفسی کامی |  | ابی ابنی و امی کالبناتی |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کون جامع جامع اشیاء بود |  | حضرت او مظهر اسما بود |
| عاشق و معشوق و عشقش خوانده‌اند |  | این کسی داند که او از ما بود |

**انعام**:

موجودات متفاوته‌اند در شرف و خست و نقص و کمال.

و هر موجودی که میان او و میان خالق او، وسایط از احکام کثرت امکانیه کمتر بود، نسبت او از حضرت وحدانیت الهیه بیشتر و قرب او به حق از حیثیت وحدانیت اتم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر که را قرب این چنین باشد |  | شرف او بر آن و این باشد |

و کثرت وسایط و تضاعف امکانیه در موجود مقتضی خست و تنزل درجۀ او است و بعد نسبت از حضرت وحدانیت، اما کمال به حسب جمعیت اتصاف است به صفات الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر که را بیشتر بود آن حال |  | اکمل از دیگری بود به کمال |

و نقص به قدر نقص حظ مذکور، و درجات نقص و کمال متفاوت به حسب قلت جمعیت فعلیه و کثرت جمعیت.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اندکی ذوق اگر کسی را هست |  | نزد یاران ما غریبی نیست |
| ذوق خم از پیاله نتوان یافت |  | گر چه او نیز بی نصیبی نیست |

و مفاضله که میان انبیاء و اولیا است[[446]](#footnote-447)، به علم ومرتبه ، به جمع حقایق و اسماء و صفات الهیه و حقایق کونیه بود، و برزخ جامع را واسطه‌ای است میان غیب ذاتی الهی و احکام وحدانیت وجوبیه، و میان حقایق و خصایص کونیه بر سبیل حیطهّ تامه. فافهم.

**انعام**:

سد ره که مقام جبرئیل است ؑبرزخی است میان عالم طبیعت عنصریه و میان عالم طبیعت کلیه، و به جامعیت طرفین مختصه به عالم مثال، و آن عالمی است روحانی از جوهر نورانی شبیه به جوهر جسمانی، از آن وجه که محسوس است، و شبیه به جوهر عقلی از آن رو که نورانی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه جسم مرکبی است مادی |  | نه جوهر عقلی مجرد |

و اصحاب شهود برآنند که هر چه او را در عالم حسی وجودی است در عالم مثال مثالی باشد، اما لازم نیست که هر چه در عالم مثال باشد او را در عالم حسی مثالی بود.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور خود را به نور خود بنمود |  | به کمالی که در خیال نبود |
| خوش جمالی که در همه عالم |  | مثل آن حسن بی‌مثال نبود |

و اصحاب شهور برآنند که نسبت عالم حسی را با عالم مثالی نسبت جزئی است لا یتجزی یا سایر عالم. اما اگر ارادت الهی باشد، ظهور شیئی که صورت نوعیه نباشد اور ار در صورت حسیه، چون عقول مجرده، او را متشکل گرداند به قدرت بالغۀ تامۀ شامله به اشکال محسوسات، هم چنانکه ظهور حبرئیل ؑ به صورت دحیۀ کلبی، و به صورت بشری دیگر، کما یقول جل ذکره: **فتمثل لها بشرا سویا[[447]](#footnote-448).**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هر صورت که خواهد آفریند |  | چه خوش چشمی که آن معنی به بیند |

و نفوس انسانیهٔ کامله گاه گاهی به شکلی غیر شکل محسوس خود متشکل شود.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هر شکلی که معشوقم بر آید |  | دلی از عاشق خود می‌رباید |
| دمی چون زاهد مخمور باشد |  | زمانی رند سرمستی نماید |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شیخ در مصر و خرقه در کرمان |  | خرقه بازی چنین کنند ایشان |

**انعام**:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح اعظم روح انسانی بود |  | جامع اسماء ربانی بود |

روح از حیثیت جوهر و تجرد از عالم ارواح مجرده است، و مغایر بدن، اما متعلق است به بدن، تعلق تدبر و تصرف، وقایم به حقیقت خود، و غیر محتاج به بدن در بقا و قوام، اما از حیثیت انکه بدن صورت و مظهر مطهر کمالات او است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محتاج بود به صورت خویش |  | خواهی شاه است و خواه درویش |

**انعام**:

اسم جامع مشتمل است بر جمیع اسماء و متجلی است در تمام اسماء به حسب مراتب الهیه به ذات، و مرتبهٔ مقدم بر باقی اسماء، و مظهر او را تقدم بر مجموع مظاهر اسما، و متجلی در مظاهر به حسب مراتب.

و این اسم جامع به نسبت با دیگر اسما دو اعتبار دارد:

یکی اعتبار ظهور ذات او در هر اسمی از اسما، زیرا که مظاهر تمام اسما مظاهر این اسم‌اند، و ظاهر و مظهر در وجود واحد، اگر چه در عقل ممتازاند، و این اشتمال حقیقت واحده است بر افراد متنوعه.

به اعتبار ثانی از حیثیت مرتبهٔ الهیه، اشتمال کل مجموعی است بر اجزا، که عین او است به اعتبار اول.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اعظم از همه اسما بخوان |  | معنی اسم و مسمی را بدان |

**انعام**:

حقایق عالم در علم و عین مظاهر حقیت انسانیه‌اند، و حقیقت انسانیه مظهر اسم اعظم، و نزد اهل اللّه عالم مسمی است به انسان کبیر به حسب ظهور حقیقت انسانیه در عالم، و به این اشتمال و ظهور تمام اسرار الهیه در حقیقت انسانیه مستحق خلافت است.

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سبحان من اظهر ناسوته |  | سر سنا لاهوته الثاقب |
| ثم بدافی خلقه ظاهرا |  | فی صورة الآکل والشارب |

و اول ظهور حقیقت انسانیه در صورت اجمالیه وعمائیه، یعنی عقل اول، دیگر در عقول و نفوس ناطقهٔ فلکیه، و در صورت طبیعت و هیولای کلیه، و در صورت جسمیهٔ بسیطه و مرکبه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتابی ز غیب پیدا شد |  | در همه ذره‌ها هویدا شد |

شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کل اجمال غدا لوجهک مجملا |  | لکنه فی العالمین مفصل |

**انعام**:

مقام تحقیق حاصل نشود الا کاملی را که سمع و بصر و لسان و ید و رجل او حق باشد، و این مرتبه به عنایت الهیه تواند بود، و به وسیلهٔ نواقل خیرات، و صحت نوافل خیرات بعد از کمال فرایض بود، و کمال فرایض بعد از استیفاء حقوق آن.

لا جرم سالک باید که اولا به تحصیل حقوق فرایض مشغول شود، و بعد از کمال فرایض به نوافل خیرات قیام نماید، تا مرتبهٔ تقرب یابد و به دولت محبت محبوبیت محبوب گردد، و به تشریف شریف و خلعت لطیف : **کنت سمه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به.** الحدیث ، مشرف گردد.

آنگاه مفتح الابواب در تحقیق گشاید و جمال: **ان اللّه جمیل یحب الجمال**، در آینهٔ: **المومن مرآت المومن**، به او نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او را به عین او بیند |  | هر چه بیند همه نکو بیند |

**انعام**:

هر اسمی از اسماء الهیه صورتی دارد معنویه در حضرت علمیه، که حکما ماهیت خوانند و اصحاب صوفیه عین ثابته. و هر عینی از اعیان ثابته، صورتی دارد خارجیه، مسمی به مظاهر و موجودات عینیه.

و دانسته‌ای که حقیقت محمدیه (ص)صورت اسم جامع الهی است، و این اسم اعظم جامع معانی اسماء الهیه است و رب الارباب، و این حقیقت جامعهٔ کامله مربوب او.

مربوبی که به تمام اسما در وی ظهور فرموده، به ظاره تربیت ظاهر عالم می‌فرماید، و به باطن تربیت باطن عالم، و او را ربوبيت مطلقه به خلافت حضرت الهیه ، و او را جهت ربوبیت است و جهت عبودیت، اما بیان معانی جهت ربوبیت: **و ما رمیت اذ رمیت و لکن اللّه رمی**[[448]](#footnote-449)، و از جهت عبودیت: **و انه لما قام عبد اللّه[[449]](#footnote-450).**

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم اعظم است فافهم |  | مظهر حق خلیفه بر عالم |
| اول و آخر است تا دانی |  | گفت من بودم و نبود آدم |

رساله فیوضات

**بِسمِ الله اَلرَّحمنِ اَلرَّحیمِ**

**و به نستعین**

الحمدالله الذی اظهر اسمائه بظهوره، و نور عیون الاعیان باشراق نوره، و صلی الله علی نبیه و حبیبه محمد و آله و اصحابه و ناصره و منصوره.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیض اقدس وجود و استعداد |  | مستعد را ز اسم باطن داد |

اعنی تعین اعیان به فیض اقدس اقدم حق است، و بقدر آن به علم او در غیب ذات او.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین فیض اولش دانم باز فیض مقدسش ز صفات |  | فیض حبی ذاتیش خوانم بر تو خواند تمامی آیات |

**فیض اول**: معطی قابلیت قوابل است، و فیض ثانی که فیض اسمائی است بقدر استعدادات مستعدین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم ظاهر به ما عطا بخشید |  | این عطا او بقدر ما بخشید |

و وجود خلقی صادر از ذات واحدۀ الهیه است، بلکه عین آن عین واحده است، که ظاهر گشته در مراتب متعدده، و آن عین واحده در مرتبۀ احدیت، وجود مطلق است که در ظهور به اعتبار مظاهر متکثره عیون کثیره است، کما قال:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سبحان من اظهر ناسوته ثم بدا فی خلقه ظاهر |  | سر سنا لاهوته الثاقب فی صورة الاّکل و الشارب |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در صورت جام می هویداست در موج و حباب نیک بنگر |  | پنهان چه کنیم هر دو با ماست تا دریابی که هر دو از ماست[[450]](#footnote-451) |

اگر وحدت فقط مشاهده می نمائی با حقی به ارتفاع اثنین، و اگر کثرت تنها مطالعه می فرمائی با خلقی فقط، و اگر وحدت در کثرت محتجبه می یابی، و کثرت در وحدت مستهلکه، جامعی میان کمالین و فایز به مقام حسنین.

**نظم(قسمتی از غزل)**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موج و دریا یکی بود دریاب آب پنهان شده ولی در موج مظهر و مظهر این چنین باشد |  | گرچه باشد حجاب آب حباب موج مستهلک است هم در آب عین ما را به عین ما دریاب |

**فیض دوم:**

هر مظهری از مظاهر، ظاهرش از اسم الظاهر حق است و باطنش از اسم الباطن، و مظهر به اعتبار احدیت عین مظهر، و مجموع افراد عالم به تفاصیل مظاهر اسمای حق اند، و به اجمال مظهر اسم جامع، و حقیقت مظهر در حقیقت راجعه با عین مظهر، و حقیقت حق -تعالی و تقدس- غیر معلوم.

لاجرم حقیقت هیچ شئی دانسته نشود، قال الله تعالی: **لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار**[[451]](#footnote-452) ، و قال رسول الله (ص) **سبحانک ماعرفناک حق معرفتک** ، و قال شیخنا:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلست ادرک من شیئی حقیقته |  | و کیف ادرکه وأنتمو فیه |

**دوبیتی**

|  |  |
| --- | --- |
| بدان که حضرت اعلی نمی توان دانست | ز ذات او بجز اسما نمی توان دانست |
| هر آنچه ممکن دانستن است دانستیم | ولی حقیقت او را نمی توان دانست |

**فیض سوم:**

اسمائی که ملحقۀ عالم است نسبت صفات کونیۀ خیالیه است، و اسماءِ الهیه نسب کمالیه اند، و صور خیالیۀ اکوانیه قایم به آن اسمای کثیره، و وجود مطلق واجب الوجود، و وجود ذهنی و خارجی و اسمائی که حقیقت اعیان ثابته اند ظلالات وجود حق اند، **والحق ثابت بنفسه مثبت لغیره**.

و چون هر اسمی از اسمای الهیه ذات است با صفت متعینه، اسمای الهیه نظر با ذات عین همدگر باشند، و به اعتبار صفات متغایر. و اسماء و اعیان که ظلا لاتند، به مظاهر موجوده اند در خارج، و ظلال از آن رو که ظلال است خیال.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| سایه خیال باشد از آن رو که سایه است | اما وجود سایه به همسایه سایه است |

و از آن وجه که با حق دارند عین وجود حق اند، و حقا که حق است که در صور متخیله ظاهر است و صور متخلیه یا علمیه اند یا عینیه یا روحانیه یا مثالیه یا حسیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این جمله خیال در خیال است |  | بی ذات وجودشان محال است |

وقوف با احدیت مرتبۀ موحدی است که در مجمع جمع از خلق به حق محجوب باشد، و وقوف با کثرت عالم وظیفۀ محجوبی است که از حق به خلق در حجاب بود.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی غیر او نمی یابد آن یکی نیک و بد فراوان دید |  | وین یکی غیر خود نمی بیند و آن یکی هیچ بد نمی بیند |

اما اعلی از این دو مقام مقام محبی است که در هر مظهری از مظاهر حق را مشاهده فرماید، اگر چه آن مظهر احقر اشیا باشد.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| ذره ای نیست که خورشید در آن نتوان دید | قطره ای نیست که دریا نتوان یافت در او |

**فیض چهارم**:

اهل نظر باید که عاشق را با معشوق و خالق را با مخلوق مشاهده نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساغر و باده را به هم بیند |  | جام جم را به دست جم بیند |

و به مقتضای : **و هو معکم اینما کنتم**[[452]](#footnote-453) ، وحدت ذاتیه در کثرت به حسب خلقیت مطالعه نماید، و کثرت خلقیه در وحدت ذاتیه مشاهده فرماید، و حق را به حسب مقام احدیت از شایبۀ کثرت امکانیه منزه یابد. و در مقام واحدیت به صفات کمالیه سمیع و بصیر بیند، چه در مقام فرق مطلق خلق می بیند. هر چه می بیند و در مقام جمع مطلق:

**مصراع:** عین حق را به عین حق بیند.

و محقق آن است که:

**مصراع:** فرق و جمعش جمع گرداند بهم.

و تحقق به مقامین مقامی است بین الکمالین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش مقامی است جمع کن به تمام |  | که مقامی است جامع دو مقام |

**فیض پنجم:**

امثال و اضداد به اعتبار کثرت تواند بود، و نفی اضداد و امثال به اعتبار وحدت، و دانسته ای که وجود حقیقت واحده است و ضدان حقیقتین که متساویتین باشند در قوت و ضعف، ممکن نیست که حقیقت واحده ضد خود باشد، اما حضرتین متقابلتین دو اعتبار دارند:

به اعتبار حقیقت جامعة بینهما مثلا،

**مصراع**: نتوان گفت که آن هر دو یکی است،

و به اعتبار تغایر:

**مصراع**: لطف و قهرش هر دو ضدان گفته اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحدت به اعتباری کثرت به اعتباری |  | بگذر ز اعتبارات بشنو ز یار غاری |

**فیض ششم:**

احدیت مسمی الله از آن وجه که اسما و صفاتند، عبارت است از مجموع ارباب متعینه که بالقوه اند در احدیت ذات. واحدیت مسمی الله را مرتبۀ واحدیت و مقام جمع می خوانند، و غالباً مقام جمع الجمع را مرتبۀ احدیت ذات می گویند، و مسمی الله احد است نظر با ذات، و کل مجموعی است به اعتبار اسما و صفات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بالذات یکی و کل به اسما |  | الله بگو و بشنو از ما |

که حضرت الهیه ذات است با جمیع صفات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حضرت او وحدت و کثرت دریاب |  | در موج و حباب می نگر یعنی آب |

**فیض هفتم:**

انسان کامل خلیفة الله است و کون جامع و مظهر اسم اعظم ، و سلطنت عبودیت تامه و ربوبیت تامه او را است، و عبودیت او چون عبودیت سایر عباد ذاتیه، و ربوبیت عارضیه، وقتی به صفت الهیت و ربوبیت ظاهر گردد، و گاهی به نعت عجز و عبودیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گاه طالب بود گهی مطلوب |  | گه محب است و گه گهی محبوب |

و اگرچه ربوبیت تامه کون جامع را است، اما هر انسانی نصیب المائی دارد، و هر عینی از اعیان موجودات مربوب اسمی است از اسمای رب الارباب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی رب و آن دگر مربوب |  | این محب است و آن یکی محبوب |

و اشرف مقامات که اسلم است از آفات مقام عبودیت است، و احسن اسما نزد نعمت الله بن عبدالله، عبدالله.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| بشنو از سید زمانی از خدا آگاه باش | خدمت اسمای او کن بندۀ الله باش |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فکن عبد رب لاتکن رب عبده |  | فتذهب بالتعلیق و النار والسبک |

**فیض هشتم:**

عالم باسره عبارت است از اسم الظاهر، و روح عالم عبارت است از اسم الباطن، و اسم الظاهر مقتضی ظهور عالم است، و اسم الباطن مقتضی بطون عالم، و اگرچه اقتضای ربوبیت اسم الظاهر غیر اقتضای ربوبیت اسم الباطن است، اما به اعتبار احدیت حقیقة الحقایق ظاهر عین باطن است و باطن عین ظاهر، **هو الاول و الآخر**[[453]](#footnote-454).

**فیض نهم:**

علوم الهیه که خاصۀ اهل الله است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم ذوقی است، ذوق اگر داری |  | این چنین علم را به دست آری |

یعنی به سبیل وجدان و کشف نه به طریق برهان و کسب، و اگرچه علوم برهانی و ایمانی به حسب مرتبه معتبر است، اما به مرتبۀ علوم کشفیه نرسد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ناخورده شراب ذوق می نتوان یافت |  | سرمست نگشته حال وی نتوان یافت |

**لیس الخبر کالمعاینة .**

و علوم الهیۀ ذوقیه مختلفه است به اختلاف قوای عالم بالله. و هر قوتی از قوای روحانیه و نفسانیه و جسمانیه مظهر اسمی است خاص، و او را علمی است خاصه، همچو ادراک بصر که مختص است به مبصرات و سمع به مسموعات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر یکی را علم و ذوقی دیگر است |  | ذوق هر یک نزد هر یک خوش تر است |

و هر حسی از حواس او را است علمی خاص، که بی وجود آن حس علم آن حس صورت نبندد. قال رسول الله (ص) **من فقد حسافقد فقد علما.**

و قوا که مظهر اسماءِ الهیه اند، به حسب اسماءِ الهیه، راجعه اند با عین واحده. پس علوم حاصله عین واحده باشند و در ظهور به مظاهر مختلفه.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک عین به اختلاف اعیان در هر عینی نموده حسنی |  | بنموده جمال ای عزیزان از عین جمال خود به اعیان |

**فیض دهم:**

نزد محقق حقیقة الحقایق مجموع حقیقت واحده است.

**مصراع:** آن ذات الهی است نکو دریابش.

که به تجلیات در مراتب متکثره حقایق مختلفۀ جوهریۀ متبوعه و عرضیه تابعه گشته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشنو زمن این لطیفه ای دوست |  | دیدیم حقیقت همه اوست |

و هر اسمی در عینی از اعیان ثابته، که امری است از امور کلیۀ معقوله، حسنی نموده، و در مرایای ملک و ملکوت در هر مظهری ظهوری فرموده.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر آینه ای که در نظر می گذرد تمثال خیال است ولیکن ذاتش |  | تمثال جمال او نظر می نگرد در آینه تمثال به ما می شمرد |

دریاب که هر فردی از افراد عالم اسمی است از اسمای الهیه با معروضات مشخصه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رند و زاهد هر چه آید در نظر |  | صورت و معنی خدا را می نگر |

و اسما به اعتبار صفات متکثره اند، و به اعتبار ذات واحده، و اعیان ثابته و امور کلیه ظاهره اند به اعتبار آنکه عین اعیان موجوده اند، و باطنه به اعتبار آنکه امور کلیۀ معقوله اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کثرت معقوله است ای یار غار |  | عشق را با کثرت عقلی چه کار |

**فیض یازدهم:**

مقام قرآنی جمعی اکمل است از مقام فرقانی فقط، چه این مقامی است جامع میان تنزیه و تشبیه، قال الله تعالی: **لیس کمثله شییء و هو السمیع البصیر[[454]](#footnote-455)**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع کن تنزیه و تشبیه ای پسر |  | تا که باشی عارفی صاحب نظر |

و این مقام مختص است به مظهر اسم اعظم که جامع جمیع اسما است و او را مقام جمع است میان وحدت و کثرت، و جمع و تفصیل، و تنزیه و تشبیه.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او جامع مجموع مقامات بود رندی که بود حریف مستانۀ او |  | سر حلقۀ مجموع ولایات بود چون سید ما میر خرابات بود |

و مرتبۀ انسانیه محیط است به جمیع مراتب عالم، و انسان نتواند که بر سبیل تفصیل دایم عالم مراتب عالم باشد، و غالباٌ عرفا عارف نفس خوداند به معرفت اجمالیه، زیرا که چون بداند که مرتبۀ او مشتمله است بر مجموع مراتب عالم به علم اجمالی:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفی باشد او علی الاجمال |  | به خدا و به خویش در همه حال |

اما عارفی که او را مقام قطبیت بود ، از آن رو که سریان او در حقایق به حق است، مطلع گردد بر مراتب مجموع عالم علی سبیل التفصیل، و او نیز از آن وجه که تعین و بشریت اوست،

**مصراع:** دایم نتواند که به یک حال بود.

و نفس انسانیه مشتمله است بر جمیع مراتب، و حق مشتمل بر نفس انسانیه، به حسب ظهور حق در وی ، و عارفی که عارف نفس خود به معرفت اجمالیه بود، عارف باشد به مراتب رب خود به معرفت اجمالیه، و حقیقت انسانیه مجمع مجموع مراتب الهیه است، و اگر نفس خود به معرفت تفصیلیه شناخته باشد، عارف مراتب خود بود به معرفت تفصیلیه فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هر طریق که خود را بداند آن عارف |  | بدان طریق شناسای رب خود گردد |

**فیض دوازدهم:**

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیدیم خیال موج و دریا بر پردۀ چشم ما سوی الله نقاش نگر که نقش بسته یک عین بود بسی مظاهر ذاتش بنمود در مرایا فیاض به فیض اقدس ای جان اعیان در علم ثابتانند هر عین به تو عیان نماید مجموع صفات او نسب دان بحر است و حباب و موج و جو چار هر فیض خوشی از این فیوضات جامی به کف آر تا توانی می نوش به ذوق در سحرگاه |  | نقشی است بر آب دیده ما نقشی است خیال بسته و الله با نقش خوشش خوشی نشسته عینی به مظاهر است ظاهر صورت بستند جمله اشیا فرموده تعینات اعیان بالذات بدان که عین ذاتند اسمی، چو نقاب برگشاید انساب همه ازو فرو خوان هر چار یکی بود بناچار فتحی است که بخشدت فتوحات می نوش ز خم خسروانی شادی روان نعمت الله |

رساله رموز

**بِسمِ َالله اَلرَّحمنِ اَلرَّحیمِ**

الحمدللّه الجواد بظهور الوجود فی مراتب الغیب و الشهود، و الصلوة والسلام علی صاحب المقام المحمود، محمد و آله و من هو لهم ودود.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم جامع جامع اسما بود غیب مطلق نوربخش جان و تن در همه اشیا ظهور ذات اوست |  | صورت او آدم معنا بود مظهر او یوسف گل پیرهن هرچه می بینی همه آیات اوست |

حضرت مفتح الابواب به مفتاح: **وعنده مفاتح الغیب**[[455]](#footnote-456) ، در خزانۀ جود را بگشود، و بی نوایان سباسب[[456]](#footnote-457) و فیافی[[457]](#footnote-458) عدم را از نقود کنوز رموز: **کنت کنزامخفیاٌ** ، الحدیث، نصیبی کرامت فرمود، و در مشهد شهود، به ظهور وجود، هر عینی را خلعت اسمی خاص کرامت و انعام کرد.

و کون جامع را مستجمع جمیع کمالات وجود گردانید، و نور ظهور: **الله نور السماوات و الارض**[[458]](#footnote-459) ، در ذات کاینات به بصر: **کنت بصره الذی یبصربه** به او نمود.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| هر ذره که می بینی خورشید در او پیداست | در دیدۀ ما بیند چشمی که به حق بیناست |

در خاطر است که به الهام ربانی رساله ای شریفه مبنی بر بعضی رموزات کتابت کرده شود.

**مصراع:** یا رب که قبول باد در حضرت تو.

**رمز**

نور عبارت است از ظهور و اظهار، و ظهور امری است:

**مصراع:** ظاهر به اعتباری باطن به اعتباری.

و اضافت ظهور نور به سوی ادراکات تواند بود و اقوی و اجلای ادراکات نزد عوام حواس است، و حاسۀ بصری، واحدی از ادراکات، و اشیای محسوسه به اضافت با حس بصری بر اقسام ثلاثه است:

یا نه او به او دیده شود و نه غیر او به او، چون اجسام مظلمه، یا او به او دیده شود اما غیر او به او دیده نشود، چون جمرۀ نار غیرمشتعله، یا او به او بینیم اولا، غیر او به او بینیم ثانیاٌ، کالشمس و القمر والنار المشتعل.

**مصراع:** به نور طلعت او روشن است دیدۀ ما.

**رمز**

نیر اعظم که صدو شصت و چهارو یک ثمن و ربع کرۀ زمین است، اکبر از آن است که در جرم ماه، که جزوی از سی و نه جزو زمین است گنجد. نعم نور بقدر قابلیت است و فیض بقدر استعداد.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| اگر جامی به بزم آری زخم جامی بری پرمی | وگر پیمانه پیش آری به تو پیمانه پیماید |

**رمز**

نیرین اعظمین به حسب اعتبار جرمین متغایرانند، اما حقیقةً نور شمس است که در مظهر قمر به دیدۀ اهل نظر نماید ، و نور حقیقت واحده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اینکه گفتم بود ذکر نیم شب |  | باش تا گویم حدیث نیم روز |

**رمز**

در ضحوۀ کبری که ساعت سهرت ظهور آفتاب است، اگر در وسط او که ینبوع او است نظر فرمائی کبود نماید، و آن کمال ظهور آفتاب است که سبب احتجاب است.

**رمز**

اقول**: النور اسم من اسماء الذات الالهیة، و یطلق علی الوجود الاضافی، و العلم و الضیاء**. چه نور ظاهر مظهر است، و اصل ظهور وجود است، و اصل خفا عدم. و اگر نه وجود بودی اعیان عالم درکتم عدم فرسودی، و اگر نه علم باشد حقیقت اشیا معلوم نگردد، و اگر نه ضیاء بودی محسوسات در ظلمت ساتر ماندی.

و به ضیاء واقع شود ادراک در حس و به علم در عالم معانی، و به وجود حقانی، که موجب شهود است در عالم اعیان و ارواح مجرده، و موجد عالم به اسم النور سایه بان ظهور بر اعیان ممکنات کشیده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتاب عالم بی منتها |  | سایه بان حضرت سلطان ما |

**رمز**

اسم در تحقیق تجلی است که مظهر عین ممکنه است در علم، و هر عینی مظهر اسمی که متعین است به آن عین، و تسمیۀ اسم دلالت اسم است بر اصلی که متعین از او است، و اسم از آن وجه تعین دال است بر غیب مطلق، و غیب مظلق غیرمتعین، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در تسمیه و اسم و مسمی نظری کن |  | ذوقی که بیابی دگری را خبری کن |

**رمز**

اسقاط احکام نسب تفصیلیه، و ازالت اعتبارات ظلالات کونیه به شروق شمس احدیت ذاتیه تواندبود.

**مصراع:** چو آفتاب برآید ستاره ننماید.

قال الله تعالی**: و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا** [[459]](#footnote-460). وجود در مرتبۀ احدیت مفنی اشیاء است، ولی در مرتبۀ واحدیت مبقی، اگر به وحدت ذاتیه تجلی فرماید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه دار بماند و نه دیار |  | نه یار بماند و نه اغیار |

**و برزوالله الواحد القهار**[[460]](#footnote-461) .

**رمز**

عالم به مقتضای **: الاله الخلق و الامر**[[461]](#footnote-462) ، محصور است در مرتبۀ خلق و امر ، و مرتبۀ خلق فرع مرتبۀ امر است.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| این یکی فرع و آن یکی اصل است | این یکی تابع آن یکی متبوع |

**والله غالب علی امره**[[462]](#footnote-463).

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| در خلق و امر و غیب و شهادت نگاه کن | در جسم و جان تفرج آن پادشاه کن |

مجموع صور محسوسه و حقایق علمیۀ معقوله، اشعۀ نور حق اند با نسبت علمیه، ظاهر علم صورت نور است و باطن علم معنی نور.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| خوش صورت و معنیی است واضح | خوش ظاهر و باطنی است روشن |

و قد اخبر الحق بانه: **نور السماوات و الارض**[[463]](#footnote-464).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر نه نور وجود وی باشد |  | دیگری را وجود کی باشد |

و بعد از این امثله و تفاصیل متعینه به مظاهر متعدده در مراتب متکثره یاد فرمود، و قال فی آخرالآیة:

**نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء**[[464]](#footnote-465).

و نور مضاف به عالم هادی است به نور مطلق، هم چنان که مشکات و مصباح و شجر و غیرها از امثال، دلیل اند به نور مقیده و تجلیات متعینه در مظاهر مراتب مختلفه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور عالم لمعه ای از نور اوست |  | این سخن حرفی هم از منشور اوست |

**رمز**

محققی که به علم کشفی تحقق یابد، رحمت الهیه شامل حال او باشد، و به علم حقیقی الهی ادراک حقایق اشیا کند کماهی، و علم صحیح، نوری که کاشف اشیاء است، و آن نور عبارت است از تجلی الهی در حضرت نور ذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور علم ما زنور ذات اوست |  | لاجرم این علم ما آیات اوست |

علم که متعلق به حق باشد یا به اعتبار غنای او است از تعلق، یا به اعتبار تعلق او به غیر، یا به حسب معقولیت نسبیت جامعیت، یا از آن وجه که مطلق است از نسب ثلاثه، یا به حسب اطلاق از تقید به اطلاق.

و تعلق علم به حق منحصر است در این مراتب مذکوره، و تعریفی که حکمای قدوم و علمای رسوم علم را گفته اند، تعریف مراتب تفصیلیه و آثار و اشعۀ انوار او است، نه حقیقت علم.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این علم بدیع ما بیانی دگر است ذوقی ندهد حکایت مخموران |  | وین جوهر علم ما ز کانی دگر است سرمستان را قول و زبانی دگر است |

مراتب علم متعدده است، معنویۀ روحانیه و صوریۀ مثالیه که بسیطه است به نسبت با مرکبۀ مادیه.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن علم عارفان بشنو از دل و دیده با تو می گویم |  | خوش حدیثی است یک زمان بشنو کرمی کن تو هم به جان بشنو |

**رمز**

حقیقت هر شییء عین ثابتۀ او است، اعنی نسبت: **کون الشییء متعینا فی علم الحق ازلا**. و علم حق یا نسبتی است از نسب ذاتیه، یا صفتی از صفات حقیقیه، به اختلاف قولین، و نسبت معلومیه از آن وجه که شئون آن نسبت است در علم، فارق از علم نتواند بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق تعالی عالم، و معلوم ما |  | عالم از معلوم کی باشد جدا |

و صور عالم مثال معانی و حقایق است، و هر فردی از افراد کاینات مظهر حقیقتی است از حقایق عینیۀ معنویه، و نسبت اعضای انسان با قوای باطنیۀ او، نسبت صور عالم است با حقایق عالم.

**رمز**

حال بصر انسان با حال مبصرات، حال بصیرت است با معقولات، و دیده ای که بصر از ادراک اشیاء حقیره و مبصرات عالیه عاجز است، بصیرت نیز از ادراک مراتب امزجه و تغییرات جزئیه، بر تعیین و تفصیل عاجز است.

و ادراک ذات الهیه و علم صحیح کشفی به کسب حاصل نشود، و قوای بشری به تحصیل آن مشغول نتواند بود، الا به فیض قدسی عینی، و امدادتجلی نوری علم الهی. اقول: **من طلب ربه بربه و صل بربه، و من طلب ربه بغیره وصل بغیره**.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کذاک بفعلی عارف بی جاهل |  | و عارفنی بی عارف باالحقیقة |

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| حق را به خلق هر که شناسد نه عارف است | حق را به حق شناس که عارف چنین بود |

**سبحان من لم یکن علیه دلیل الانفسه و لاثبت کونه الا بعینه.**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دلیل ما به خدا حضرت خداوند است به هر چه می نگرم عین نعمت الله است |  | مراد ما همگی خدمت خداوند است به بین که نعمت ما نعمت خداوند است |

**رمز**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سین انسان گر برافتد از میان |  | اول و آخر نباشد غیر آن |

سین انسان برزخی است که اگر از میانه اش برخیزد، بحرین با هم آمیزد، و مجموع حقایق عالم در علم و عین، صورت و مظاهر حقیقت انسانیه اند، و حقیقت انسانیه صورت و مظهر اسم اعظم.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم به دیدۀ معنی هر کجا صورتی که می بینی |  | صورت صورت خداوند است معنیش حضرت خداوند است |

و اسم حامع الهی مشتمل است بر اسمای نامتناهی، و این اسم جامع یعنی الله متجلی است در اسما به حسب مراتب الهیه ، و مقدم است بر اسما به ذات و مرتبه.

و مظاهر مجموع اسما به اعتبار ظهور ذات او در هر واحدی از اسما مظاهر اسم اعظم است، و به اعتبار اشتمال اسم جامع بر مجموع ایشان، اشتمال کلی مجموعی است بر اجزای او، که عین او است به اعتباری، و آن اشتمال حقیقت واحده است بر افراد متنوعه، و مظهر اسم اعظم مقدم است بر مجموع مظاهر اسما به حسب مراتب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت این اسم معنی شماست |  | خوب تر زین صورت و معنی کجاست |

**رمز**

حقیقت انسانیه را مجملا ظهوری است در عالم انسانیه، و مفصلا در عالم مع افراد.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کل الجمال غذاء وجهک مجملا |  | لکنه فی العالمین مفصل |

و روح کلی نقطۀ اخیرۀ افراد ثلاثه است ، و اول اشیا و مجموع عالم از بدیعیات و روحانیات و جسمانیات از بسایط و مرکبات، از افراد ثلاثه یعنی مرتبۀ احدیت ذاتیه و واحدیت الهیه و عقل اول که حقیقت نورانیۀ محمدیه است(ص) صدور یافته اند.

و امتیاز این حقیقت از رب الاربات به اعتبار تعین است، و ادل دلیل است بر اسم اعظم یعنی کلمۀ جامعه، و کلمۀ کلیه و صورت جمعیت الهیه و ام الکتاب و قلم اعلی ,و لوح قضا و روح الارواح و عرش روحانی الرحمن صورت حقیقت محمدیه است (ص).

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل کل لوح قضا می خوانمش صورت او آدم معنی بود |  | اول مجموع عالم دانمش خازن گنج الهی خانمش |

بعد از آن مرتبۀ نفس کلیه است که کرسی روحانی الرحیم است و حوای معنویه و لوح محفوظ از محو و اثبات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لوح قدر است و قلب عالم |  | او زوجه و زوج اوست آدم |

و طبیعت کلیه عندنا عبارت است از معنیی که جاریه است در عقول و نفوس مجرده و غیرمجرده در اجسام بسیطه و مرکبه، و نزد اهل نظر قوتی است ساریه در اجسام، و نسبت طبیعت کلیه با نفس رحمانی نسبت صورت نوعیه است با جسم کلی.

و نفس رحمانی طبیعت کلیه را قابل صور موجودات می گرداند، هم چنانکه بواسطۀ صورت، نفس انسانی قابل حروف و کلمات می شود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس مشک بوی ما دریاب |  | زین نفس آن نفس بیا دریاب |

قال رسول الله (ص) **انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن**.

و صور نوعیۀ روحانیه و جسمانیه فایضه اند از مواهب صور بر طبیعت کلیه. اما صور افلاک و ملائکۀ سماویه متولده از سماوات عنصریه اند نزد محققین اسلامیه، و آنچه فوق سماوات اند از عرش و کرسی و ملائکه اعتصام طبیعت اند، و طبیعت تجلی ظهور اسماء متقابله و هی لوح المحو و الاثبات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ناسخ و منسوخ این جا یافتیم |  | معنی این آیتش ما یافتیم |

و ذات الهیه منفرد است به احدیت ، و غنی علی الاطلاق از تقابل. **والله غنی عن العالمین.** [[465]](#footnote-466)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از جوهر هبا سخنی نیز گوش کن |  | جامی بگیر پر می و مستانه نوش کن |

هیولای کلیه که کتاب مسطور و رق منشور، اشارت است بدان محل، که صور عالم اجسام است، به مثابه حاء مهمله است در نفس انسانی در مرتبۀ رابعه از نفس رحمانی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اول وجود می بخشد |  | ورنه در خارجش وجودی نیست |

**رمز**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بعد ازین بر عرش جسمانی نشین |  | صورت آن عرش رحمانی به بین |

فلک عرش محیط است و مظهر عقل اول و سریر حقیقت روحیۀ محمدیه (ص) و سقف جنت افعالیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنیش اگر بینی تمام |  | جسم و جانی را بیابی والسلام |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بعد ازین حکمت حکیم نگر حال حوای معنویه بپرس |  | مظهر کرسی رحیم نگر همدم آدم کریم نگر |

ارض جنت افعالیه است و فلک ثابتات، مرکب به هزار و بیست و دو کوکب.

**بیت**

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| خوش کرسی مرصع و خوش صورتی لطیف | |  | |
|  | | خوش خانۀ منقش و خوش منزلی شریف | |

اما فلک سابعه بوستان بیت المعمور است، و گلستان سدرة المنتهی، و منصب جبرئیل و سرچشمۀ انهار اربعه و ایوان خلوت خانۀ کیوان و مسکن ابراهیم (ع).

و سادسه دولت سرای سعد اکبر است یعنی مشتری و صومعۀ موسی (ص) و خامسه میدان بهرام است و گوشه هارون (ع) و رابعه بارگاه سلطنت پناه آفتاب است و چهار بالش ادریس (ع).

و ثالثه بزم طرب انگیز زهره است و تخت بخت یوسف (ع) و ثانیه مسند عطارد است و مجلس عیسی و یحیی (علیهم السلام) و فلک قمر مقطعۀ عقل فعال است و متکای آدم (ع).

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن گاه عناصر دریاب این است تنزلی که گفتند هر چار به یکدگر در آمیز فی الجمله ترقیی توان گفت آن گاه نبات می توان یافت |  | اصل سه بود به نزد ما آب دریست که آن لطیف سفتند نقدی ز معانیش برانگیز هر کس که بگفت آن چنان گفت هر چار حیات می توان یافت |

و چون قوۀ ارادی و شوقی که اثر خاصیت نفس است با جواهر اربعۀ نبات که از قوۀ نامیه حیات می آید برآمیزد و یکی شود:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حیوان خوشی شود مصور |  | دل زنده و چابک و منور |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ذوالحس بعد النبت و الکل عارف | | بخلافه کشفا و ایضاح برهان |
|  |  | |

و چون نفس ناطقه متعلقۀ صورت کاملۀ حیوانیۀ انسانیه شود، حیوان ناطق ظاهر گردد، محجوب به حجب مجموع وجوهات امکانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابعد الابعدین ازین وجه است |  | اقرب الاقربین به وجه دگر |

و اگر حیوان ناطق به سیر معنوی، در عالم ارواح و اشباح و غیب و شهادت، به متابعت انسان کامل سیاحت فرماید، به رجوع قهقرا از مبدأ به معاد مراجعت نماید، و حجب ظلمانیت و نورانیت براندازد، و از نعوت خلقیت منسلخ گردد، و تخلق به اخلاق و تحقق به ذات الهیه یابد.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انسان خوش محققی پیش آید او نور دو چشم نعمت الله بود |  | صد دل به دمی زدلبران برباید حق بیند و حق به مردمان بنماید |

**رمز**

عالم مثال عالمی است روحانی از جوهر نورانی، شبیه به جوهر جسمانی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه جسم مرکبی است ماده |  | نه جوهر عقلیی مجرد |

بلکه حدی است فاصل میان جوهر مجردۀ لطیفه و جسمانیۀ مادیۀ کثیفه، جامع جانبین است و با نصیب از طرفین.

و نزد محققین در عوالم روحانیه و عقلیه و خیالیه حقایق جوهریۀ مجرده اند، و برزخی که مشتمل است بر جمیع صور روحانی و جسمانی اول مثال گفته اند. و آن مثال صوری است که در تمثال جمال اعیان ثابته در مرآت این عالم متمثل شده، و در این عالم مثال عین اول که اسم جامع الهی است بر ما تجلی کرده.

**دوبیتی**

|  |  |
| --- | --- |
| دیدیم جمالی به کمالی که چه گویم | حسنی و چه حسنی و جمالی که چه گویم |
|  |  |
| بنوشته خطی بر ورق روی چو ماهی | هر حرف از آن خط به مثالی که چه گویم |

و عالم مثال را عالم منفصل گفته اند، از آن وجه که غیرمادی است و شبیه است به عالم مثال متصل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مثالش خیال می بینم |  | جنتی بر کمال می بینم |

و هر معنئی از معانی کلیه و جزویه، و روحی از ارواح علویه و سفلیه، او را صورتی است مثالیه.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| این لوح بگیر و هر دو را می خوانش | این هر دو مثال این و آن می دانش |

و فی الخبر الصحیح ان النبی (ص) رای جبرییل (ع) فی سدر**ة** المنتهی و له ست ما**ئة** جناح و یدخل کل صباح و مساء فی نهر الحیو**ة** ثم یخرج فینفض اجنحته، فیخلق -سبحانه و تعالی- من قطراته ملا**ئکة** لا عددلها.

و هر مثالی و خیالی از مثالات و خیالات مقیده آنموذجی است از عالم روحانی، و عالم مثال به مثال جداول وانهار متصله است به بحر روحانی، و هر شیئی که نسبت آن به سوی حس اقوی باشد خیال متصل، و هر شیئی که نسبت آن به سوی غیب اقوی است عالم ارواح، که به اعتبار دایرۀ وجود متوسطه است میان غیب و شهادت، و به احاطت و شمول مثال مطلق ای عالم مختص است به ام الکتاب.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| صورتاٌ عقل است و در معنی عماست | هر که او روشن نمی بیند عماست |

**رمز**

اسمای الهیه به حسب احدیت ذاتیه عین مسمی اند، و به اعتبار کثرت اعتباریه غیر، و اول اسم هر حرف حرف اول آن اسم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسما و مسمیات دریاب |  | سر دفتر کاینات دریاب |

**رمز**

حکم توحید در مرتبۀ طبیعیه و قوای خیالیه و مثالیه ظاهر می گردد، و در حال عدم خلو باطن از تعلقات کونیه، و احکام الهیۀ امکانیه، به حکم کثرت مستولیه، به لباس صفت حاکمه، متلبس و منصبغ می نماید.

اما چون اشعۀ نور آفتاب تجلی، بر آئینۀ دل وحدانیة النعت شارق شود، دیدۀ دل عارف بالله احکام وحدات کلیه به تعینات احدیت اصلیه، در مراتب متعدده مشاهده می نماید

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی در هر یکی دارد ظهور |  | می نماید در نظر ما را چو نور |

**رمز**

اگر تجلی الهی مختص باشد به اسم الباطن، مفید افادۀ احدیت وجود در عالم غیب و سر توحید و معرفت لازمۀ توحید ظاهر شود در مرتبۀ عقلیه، لاجرم عارف این مرتبه، زاهدانه از موجودات ظاهره اجتناب نماید، و از رؤیت کثرت صوریه احتراز فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زهد این جابدو نماید رو |  | عارفی زاهدی بود نیکو |

و اگر مختص بود به اسم الظاهر:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در شهادت هر چه بیند او بود |  | هرچه گوید لاجرم نیکو بود |

و اگر به اسم جامع تجلی فرماید ادراک در مرتبۀ وسطی واقع شود، و در این مرتبه مجمع البحرین و جامع الطرفین و فایزبه جمع الحسنین باشد، و این مقام احکام متداخله است و اسرار غامضه، **والله ولی الهدایة**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جام می بین و باده را می نوش |  | ور توانی ز محتسب می پوش |

**رمز**

افعال یا ذاتیه است یا ارادیه یا طبیعیه یا امریه، و انسان که عین مقصود است و مثال اتم و نسخۀ جامعه، جامع جمیع اقسام افعال است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامع اقسام افعال است او |  | واقف از مجموع احوال است او |

و افعال انسان در وجود دنیاویه، یا به حسب صورت بشریه است، یا به حسب روح در انسلاخ به معراج روحانی به ابقاء علایق بدنیه و تقید به وجهی از وجوه.

**رمز**

نشأۀ عنصریه که مقتضی افعال و آثار و نتایج عبد است، و بعد از مفارقت از نشأۀ عنصریه به کلیت در نشأۀ برزخیه و حشریه و جنانیه و غیرها انسان را افعال و احوال مختلفه است، و این مجموع تابع نشأۀ عنصریه اند. و انسان بی مظهر نتواند بود، و مظهر خالی نتواند بود از طبیعت، فافهم.

**رمز**

اول عوالم متعینه که از نفس الهیه صادر گشته عالم مثال مطلق است، بعد از آن به ترتیب مذکوره، تا متناهی شود به عالم انسانی، بعد از آن در برزخ و در حشر و در جهنم و در جنت و در کثیب مسک، و آخر در حضرت احدیت جمع وجود که ینبوع جمیع عوالم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| متناهی به تو شود همه شییء |  | تو شوی منتهی به حضرت وی |

**رمز**

حضرات کلیه مختصه اند به رحمت ثلاثه، و آن رحمت حضرت ظهور و رحمت حضرت بطون، و رحمت حضرت جمع است، و هر فردی از افراد عالم به وجهی از وجوه مرحوم است.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اندکی ذوق اگر کسی راهست ذوق خم از پیاله نتوان یافت |  | نزد یاران ما غریبی نیست گرچه او نیز بی نصیبی نیست |

اما مرحوم تام وسعید تمام جامع مراتب رحمت کاملة حضرت الهیه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه امکان لطف و رحمت بود |  | حضرت او به ما عطا فرمود |

**رمز**

نفس حقیقت واحده است، در مخارج متعدده به حسب تمیزی که حاصل شود به سبب تقاطع، کسب اسمای مختلفه می کند.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در هر نفسی کسب کمالی می کن بر چشمة چشم ما نظر می فرما |  | بر لوح دلت نقش خیالی می کن از ما طلب آب زلالی می کن |

و امتداد نفس بی تعین به مقطعی از مقاطع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الفش خوانده اند تا دانی |  | شاید ارتو الف چنین خوانی |

و مجموع حروف، تعینات نفس اند، و امتیاز حروف به تعین و تقاطع مخارج متعینه، و همزه که حرفی است غیرتامه نفس تعین اول است و اقرب ینبوع نفس، و صدور عقل اول از نفس رحمانی به مثابت همزه است در نفس انسانی، و به تعیین آن تعین تجلی ذاتی الهی ظهور کرد از غیب مطلق.

و امتیاز افراد اعیان وجودیه و حقایق اسمائیه از تحت وجود که معنوت است به غیب و شهادت به تعین تواند بود، و کلمة روحانیه الهیه است و کلمه انسانیه لفظیه، و بسایط حروف اند و مرکبات عقلیه کلمات، و کلمۀ روحانیه لاحق نفس رحمانی است و لفظیه عارض نفس انسانی.

و نفس رحمانی بسط وجود است بر اعیان ممکنات، و نفس انسانی مأخوذ است از تنفس، و آن ارسال هوای حار است از باطن و ایراد هوای بارد است از برای ترویح متنفس وازالت کرب، و اعیان موجوده و اکوان ظاهره و آثار صادره، از نفس رحمانی صدور یافته اند، **کالضوء فی ذات القبس.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم وجدانی است علم عارفان |  | علم اگر خوانی چنین علمی بخوان |

**خاتمه**

عبادت بدنیه منتجه نور اسلام است و عبادت قلبیه منتجة نور ایمان، و عبادت روحیة منتجة نور احسان.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| دیدۀ رحمت منور باد ای نور دو چشم | نور چشمی در نظر ای نور منظور دو چشم |

و آداب سلوک در حضرت ملوک بر اقسام ثلاثه است، ظاهرا اسلام است یعنی استسلام، و این قیام بدن است به وظایف احکام، و باطن ایمان است و آن قیام دل است به وظایف اسلام، و احسان قیام روح است به مشاهدة ملک علام.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این لطیفه بشنو از سید تمام |  | بندگی سید است این والسلام |

رساله اسرار (رساله اول)

**بِسمِ َالله اَلرَّحمنِ اَلرَّحیمِ**

قل بلسانه من کلامه: هو الله احد، و صلوته و سلامه علی مظهر ذاته و صفاته و آیاته، و علی آله و عترته.

**سر اول:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| توحید و موحد و موحد دریاب |  | تا دریا بی گفتۀ ما از هر باب |

اول مراتب متعلقۀ تعین، جامع تعینات است، و آن احدیت جمع است، و خاص به انسان حقیقی که آدم صورت او است، اما غیب هویت حق، اشارت است به اطلاق حق به اعتبار لاتعین، و تعین مسبوق به لاتعین.

و ماهیت با جمیع اعتبارات و اسما و صفات و نسب و اضافات، عبارت است از علم حق به ذات حق، از حیثیت تعین حق در علم حق، و این تعین، اوسع تعینات است، که مشهود انسان کامل است، و تجلی ذاتی است، و مقام توحید اعلی، و مبدأیت، و مجمع اعتبارات و منبع نسب و اضافات، ظاهره در وجود و باطنه در عرصۀ تعقلات و اذهان.

و وجود مطلق واحد واجب عبارت است از تعین وجود در نسبت علمیۀ ذاتیۀ الهیه، و به این نسبت محقق، حق را مبدأ می گوید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین ما را به عین ما دریاب |  | مبدأ و هم معاد را دریاب |

فمنه خرج و الیه عاد.

**سر ثانیه:**

در عرصۀ عقل منور، و شهود محقق محقق، مکشوف است. که ، اقتضای سنت الهیه آن است که، امداد و فیوضات، که واصل شود به موجودات، حکم آن معادات نماید به جناب الهی، و عرفا را به اخبارات الهیه و تنبیهات نبویه و کشفیات روحانیه معلوم است.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| چون دور به تو رسد در این دور قمر | جامش به کف آر و عاشقانه می خور |

و مدد الهی به تعین، از مطلق فیض ذاتی است به برزخیه، تا برسد به عقل اول که معبر است به قلم، بعد از آن به لوح، یعنی نفس کلیه، دیگر به عرش، دیگر به کرسی، باز به افلاک، به ترتیب، تا ساری شود در عناصر اربعه و موالید ثلاثه، و متناهی به انسان، منصبغ به جمیع خواص.

اگر دایره تمام بود، اولیت عین آخریت یابد، و اگر دایره غیرتامه باشد، منسلخ شود به انسلاخ معنویه، و مراجعت نماید به حضرت الهیه، در آن واحده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غافل منشین و حاضرش باش |  | چون اهل نظر تو ناظرش باش |

**سر ثالثه:**

سر اختصاص آدم به حضرت الهیه، و سبب اولیت به معنی و آخریت به صورت، احدیت جمع است میان حقیقت وحدانیت که مجمع احکام وجوب است، و میان کثرت که حایط تمام امکان است، مجمع البحرین است و مرآت حضرتین، و جامع حقایق حضرت الهیه و کونیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش آینه ای که می نماید |  | در نور رخش وجوب و امکان |

مدرس مدارس موجودات است و حافظ کتب خانۀ الهیه و انسانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مکتب ما لوح چنین می خوانند |  | این علم شریف عارفان می دانند |

و عارفی که حقیقت این سخن دریابد، عارف شود به تفاوت اسما و مراتب درجات موجودات، و عارف سرقوله تعالی: **و علم آدم الاسماء کلها**[[466]](#footnote-467)، و عارف خلافت جمع میان وحدت و کثرت، و سر امداد و استمداد، و سر ظهور معلولات به صور علل، و سر قوله (ع): **ان الله خلق آدم علی صورته.**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نوری که خدا به ما نماید هر آینه ای که دید دیده |  | در جام جهان نما نماید اسمی ما را خدا نماید |

**سر:**

حق تعالی، از حیثیت اطلاق ذاتی، غنی علی الاطلاق است از وصف اضافه ای و نسبتی، از وحدت و وجوب وجود و مبدائیت، یا صدور اثر یا تعلق علم او بذات او، زیرا که این همه مقتضی تعین و تقید است، و منافی اطلاق، نعم اطلاق حق تعقل توان کرد، به معنی سلبی نه معنی اطلاق که ضد تقیید بود، بلکه اطلاق از وحدت و کثرت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مطق از اطلاق ولا اطلاق هم |  | بی نیاز از وصف جفت و طاق هم |

اما نسبت وحدت و مبدائیت و تأثیر و فعل ایجادی اضافه به حق صحیح است به اعتبار تعین، و اول تعینات متعلقه، نسبت علمیۀ ذاتیه بود، به اعتبار تمیز علم از ذات امتیاز نسبی، و به واسطۀ نسبت علمیۀ ذاتیه، وحدت حق و وجوب وجود متعقل است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نکته ای بس لطیف می گویم |  | بهر یار شریف می گویم |

**سر:**

وحدت را مراتب ثلاثه است، هر مرتبه ای اعتباری. به اعتباری که مختص است به مرتبۀ اول، عین وحدت بود، و من حیث هی هی، بل که مغایر احدیت ذاتیه نباشد.

و به اعتباری که مختص است به مرتبۀ ثانیه اعتبار وحدت بود از آن رو که نعت واحد است، و آن وحدت نسب است، و اضافۀ این مرتبه به حق از حیثیت اسم جامع است، که جامع معانی اسما بود.

و به اعتباری که مختص بود به مرتبۀ ثالثه اعتبار وحدت بود از آن وجه که لاحق او شود اموری که خارج بود از معقولیت صرف چنان که گویند: الواحد نصف الاثنین و ثلث الثلاثة. و وحدت در این مرتبه ضد کثرت بود، و مختص به مرتبۀ افعال و به وحدت فعل و فاعل، به کثرت محلات فعل کثرت ظاهر می گردد.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ومن الذی شاهدته فعل واحد |  | بمفرده لکن بحجب الاکنة |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فعل فاعل یکی بود ای یار یک وجود است، در ظهورای دوست |  | گر چه مفعول آن بود بسیار می نماید به عین ما آثار |

**سر:**

هر جامعی حصه ای دارد از حقیقت انسانیه، و ایشان را مراتب ثلاثه. در جمعیت جامعی غالب احکام ظاهر انسانیه، و بر جمعیت جامعی غالب احکام باطن انسانیه حقیقیه، و جامع سوم میان ظهور و بطون جمع کرده در درجۀ اعتدال.

و این مقام برزخی اعلی است، و به این نقطه وسطیه متعین می شود وجوب و امکان، به کمال مجموعۀ مجموع کمالات وجود است، اما مقید به مرتبه و نسبتی و اسمی و وصفی نیست، و تمام مراتب و ارباب مراتب در این جامع مستهلک اند، همچنانکه ظاهراند از وی.

و حقیقت او عبارت است از برزخیت جامعۀ، میان احکام وجوب و احکام امکان، انسان حادث ازلی است و نشأۀ دایم ابدی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بود و هست و همیشه خواهدبود |  | سید ما به ما چنین فرمود |

**سر:**

مناسبت ذاتیه و صفاتیه میان حق و انسان کامل که عین مقصود است از دو وجه ثابت است، یکی در کسب وصفی که قادح بود در تقدیس، غیر تعین که قادح نیست در عظمت و وحدانیت حق.

اما مناسبت از وجهی دیگر به حسب تخلق بنده است به اطلاق حضرت الهیه و تخلق متفاوت به حسب تفاوت جمعیت، و ضعف و قوت از حیث قابلیت، و در هر عصری واحدی که او را مناسبت از وجه اول ثابت بود موجود است و از حیثیت حقیقت برزخ البرازخ و مرآت ذات است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محبوب و مقرب تمام است |  | بر جملۀ خلق او امام است |

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: **من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة**.

نزد اصحاب صوفیه و ارباب الهیه، هر فردی از موجودات ممکنه، او را روحی است مجرد، ناطق بلسان لایق، و مسبح به تسبیح خالق. قال الله تعالی: **و ان من شییء الایسبح بحمده ولکن لاتفقهون تسبیحهم**[[467]](#footnote-468).

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه حی و مسبح اویند به لسانی که عارفان شنوند |  | همه تسبیح او نکو گویند همه گویندگان نیکویند |

و زعم محجوب آنست که لسان حال است، و کامل مرفوع حجاب، روحانیات اشیا مشاهده می نماید، و نطق و حیات موجودات ظاهرا و باطنا اولا و آخرا ادراک می فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب مسبح و مسبح دریاب |  | تا کی باشی چو غافلان خوش در خواب |

**سر:**

احدیت الهیه مقام جمع وجود است، و احدیت ذاتیه احدیت جمع الجمع، و در احدیت ذاتیه اسما و صفات و اشیا همه مستهلک اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اعتبار ظهور چون نبود |  | مظهر آنجا چگونه خواهد بود |

**سر:**

علوم ذوقیه که حاصل اهل الله است مختلفه است به اختلاف قوا اگرچه راجع اند با عین واحده، و هر قوتی از قوای روحانیه و نفسانیه و جسمانیه مخصوص است به علمی خاص، و در حقیقت راجع با حقیقت واحدۀ انسانیه، و ذوقی که به قوای روحانیه حاصل شود، حاصل نشود به قوای جسمانیه.

و اسماء الهیه متعدده و علوم کثرت اسمائیه راجع با حقیقت واحده، و هویت الهیه در مرایای موجودات علویه و سفلیه تجلی کرده ، و هر آینه ای را تمثال جمال اسمی انعام فرموده، و هر یکی را به خلعت صفت خاصی مخصوص گردانیده، چنانکه، قابلیت قابل و استعداد مستعد اقتضاء آن کرد، و عارف این اسرار می گوید: **کل شییء فیه کل شییء**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موج و دریا به بین و هم آبش |  | جمع و وحدت به ذوق دریابش |

**سر:**

انسان کامل، به عین ثابته جامع تمام اعیان ثابته است، و به عین خارجیه حایز مجموع اعیان خارجیه، و عالم دو اعتبار دارد، به اعتبار احدیت جامعه انسان کبیر خوانند، و به اعتبار کثرت افراد گویند، یعنی موجودات خارجیه.

و عالم انسان کبیر است به صورت، و انسان اکبر به معنی ، و حقیقت انسانیه، متصفه به صفات جمالیه و جلالیه، مشرف به تشریف:

**و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر**[[468]](#footnote-469).

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه در غیب و در شهادت بود جام گیتی نما به ما بخشید |  | همه ایثار بندگان فرمود نقد گنج وجود را بنمود |

**سر:**

قال الله تعالی: **والارض جمیعا قبضته**[[469]](#footnote-470) ، یعنی مقبوضۀ مسخره اند در قبضۀ قدرت الهیه، به قبضۀ عالم بر سبیل تفصیل، و در قبضۀ آدم به وجه اجمال، و بدان معبراند به صفات فاعلیت و قابلیت، و عالم ید قابله، و آدم ید فاعله، و ید فاعله متصرفه در قابله.

**سر:**

احدیت حق عین وجود حق است، و وجود مقدس از اسما و صفات، و از اعتبار وحدت و کثرت، و وجود را جوهر گویند، زیرا که جوهر را ماهیتی است غیر وجود، که جوهر به آن ما هیت جدا است و ممتاز از غیر، و گفته اند: الجوهر ماهیة اذا وجدت کانت لا فی موضوع، و العرض ماهیة اذا وجدت کانت فی موضوع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این یکی حال و آن محل خوانند |  | عرض و جوهر این چنین دانند |

و غیر واجب الوجود یا جوهر است یا عرض، و وجود من حیث هو هو، نه جوهر است و نه عرض، و موجود مقید به وجود موجود تواند بود، و وجود وجود عین وجود است، و در حقیقت وجود اعتبار تعدد نبود، و اعیان عالم، در علم و عین به وجود موجوداند، و وجود اعیان غیراعیان، و وجود مقدم موجودات است، و به ذات غنی از صفات و اسما و اشیا، **فهو الاحد الصمد القیوم، اولم یکف بربک انه علی کل شییء شهید**[[470]](#footnote-471).

**سر:**

ذات الهی تعالی و تقدس اقتضای علم او می کند، به ذات او به عین ذات او، نه به صورتی زایده بر ذات، و علم او به ذات او، اقتضای علم او می کند به جمیع اشیا، و این اقتضا را مشیت می گویند، و مشیت را بر ارادت اطلاق می کنند، اما ارادت اخص است از مشیت، و واحدند به اعتباری، و متغایر به اعتباری.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشیته ارادته فقولوا |  | بها قد شاء ها فهی المشاء |

یعنی مشیت حق عین ارادت او است نظر با ذات، اما اردت متعلق شود به ایجاد و اعدام، و مشیت متعلق گردد به ایجاد در مظاهر کونیه در عالم اعلی و اسفل، و واقع نشود به اردت، الا آنچه مقتضی مشیت باشد.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یرید زیادة و یرید نقصا |  | و لیس مشاءه الا المشاء |

واحدند به ذات و متغایر به صفات، مجتمعانند و متفرقان.

و اردت مترتب است بر مشیت، و مشیت بر علم، و علم بر حیات، اما ارادت متعلق شود به زیادتی و نقصان در جزئیات ، و مشیت عنایت الهیه است، متعلقۀ کلیات، و کلی را وصف نکنند به زیادتی و نقصان.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فهذا الفرق بینهما فحقق |  | و من وجه فعینهما سواء |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش تمیزی که ما عیان کردیم |  | این معانی از آن بیان کردیم |

**سر:**

نسبت ذات الهیه با صور علمیۀ متعینه نسب اسمائیه گفته اند، و هر نسبتی صفتی، و ذات با هر صفتی اسمی.

اول نسبت علمیه بود که اعیان ثابته به آن متعین اند، اما متصور نیست علم بی حیات، و حیات و علم و ارادت و قدرت و سمع و بصر و کلام نسب ذاتیه اند، چون اعتبار کنند با ذات، ائمۀ سبعه خوانند، و ذات به حسب این نسب اقتضای جوهر اول کرد و موجدیت و اولیت و مبدائیت ظاهر شد. و هر اسمی، او را نسبتی است با عینی از اعیان، و ذات را به حسب هر عینی اسمی.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بحر اعیان را کرانی هست نیست ما معانی را بیانی می کنیم |  | گنج اسما را نشانی هست نیست چون بیان ما بیانی هست نیست |

**سر:**

الله تعالی جل و علا از حیثیت ذات منزه است از تعین و تقید، اما، به حسب اسما و صفات و تجلیات، او را ظهورات است در صور مختلفه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هر آئینه ای وجهی نماید |  | مرا هر لحظه ای ذوقی فزاید |

و ظهور تعین اول، اولا به حسب اسم جامع الهی در مرتبۀ عمائیه بود، که مرتبۀ انسان کامل است، و اولا به صورت محمدیه (ع) متعین گشت، و از تفصیل آن، خالق عالم اعیان عالم را ایجاد فرمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک حقیقت در حقایق رو نمود |  | جملة اعیان به ما نیکو نمود |

**سر:**

قال تعالی: **لیس کمثله شییء و هو سمیع البصیر**[[471]](#footnote-472).

کاف اگر زاید گیرند یا غیر زاید، نفی مماثلۀ مثل بود، و نفی مماثله از مثل حق موجب نفی مماثله باشد از حق، و تشبیه به مثل بود در نفی مثل از مثل، یا عارفانه بگو:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آینه تمثال جمالش شده پیدا |  | تمثال جمالش به مثل مثل توان گفت |

و عین اول که صورت معنویۀ تعین اول است، اول مبدع است، و مظهر جامع مبدع، و مخلوق به صفات: **ان الله خلق آدم علی صورته**، و متصف به کمالات الهیه غیر وجوب. ذاتی که خاصۀ حضرت الهی است، و فارق میان عبد و رب، و خاتم انبیا(ص) اتم و اکمل عالم است، و منفرد به جمعیت الهیه، **و لیس وراء العبادان قریة** ، الا مرتبۀ ذات احدیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم اعظمش دانم |  | بل که هم اسم اعظمش خوانم |

**لیس کمثله شییء**[[472]](#footnote-473) .

و به ذات احدیه و مرتبۀ الهیه و عین ثابت محمدیه، فردیت اولی حاصل آمده، **و هو السمیع البصیر**[[473]](#footnote-474) ، سمیع، به سمع: **کنت سمعه الذی یسمع به**، و بصیر به بصر: **کنت بصره الذی یبصر به**. و در این قول، تقدیم ضمیر موجب حصر سمع و بصر است.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| سمع و بصر اوست، همیشه به کمال | تشریف شریف او جمالست و جلال |

**سر:**

اگر منزه تنزیه حق کند از صفات خلقیه، حق را ثابت باشد، در حالت ظهور در مراتب کونیه، و آن تشبیه است، و اگر مشبه اثبات کمالات کند منفی بود، در مرتبۀ احدیت، و آن تنزیه است.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنزیه کنی و باز تشبیه اطلاق ز قید و قید اطلاق |  | ذاتست ازین و آن یگانه رمزی باشد محققانه |

**سر:**

تجلیات الهی، معطی عارف مکاشف است، که علت معلول علت است به وجهی، زیرا که عین معلول ثابت بود در عدم مضاف، طلب کرد از عین علت که او را موجود گرداند در خارج، تا معلول او باشد، و عین علت هم طالب معلول بود، تا به معلول ظاهر گردد، و طلب از طرفین رابطه است میان علت و معلول.

دیگر علیت علت، کمالی است از کمالات علت، و تمام و ظاهر نگردد الا به معلول، و معلولیت معلول سبب علیت علت بود، و معلولیت معلول حاصل نشود، الا به علیت علت، و امتیاز میان هر دو به تضایف.

**مصراع:** دریاب مضایفین فافهم.

**سر:**

و ملائکة سماویه، عنصریون اند نزد اصحاب صوفیه و ارباب الهیه، به خلاف حکماء فلسفه و جهال دهریه، اما ملائکۀ مهیمیه منورند به نور جلال و مرتبۀ ملایکۀ مهیمیون که طبیعیون اند، فوق مرتبۀ ملایکۀ سماوات سبعه اند، که عنصریون اند.

و حق تعالی وصف ملایکۀ مهیمیه اختصام فرمود، و این ملایکه محل ولایت و مظهر اسماء الهیه اند، و اسما متقابله، و ظهور تقابل اسما، در مظاهر موجوده، در خارج تواند بود، و این ملایکه را ملا اعلی خوانند، و اعیان موجودات از نفس رحمانی متعین اند، و تعینات اسمائیه در حضرت علمیۀ الهیه مقتضی تقابل اند، و اگر تقابل در باطن نبودی، ظاهر نشدی، و اجتماع سواد و بیاض در ذهن ممنوع نیست.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تقابل در شب و در روز پیداست تقابل چون که در اسما پدید است |  | تقابل در همه اسما هویداست عجب نبود تقابل، گر در اشیاست |

الرحیم و المنتقم دو اسم اند از اسمای متقابله، اما ذات الهیه از حیثیت احدیت غنی است از اسما و اشیا، **والله غنی عن العالمین**[[474]](#footnote-475).

و نفس رحمانی عین مرتبۀ الهیه است، و در حقیقت تجلی وجودی است، و نفس رحمانی را اسم جامع گفته اند، همچنان که مظهر اسم اعظم اسم اعظم می گوئیم.

**سر:**

از خم وحدت می تجلی واحد به جامات متعدد در دور است، و سرمستان بزم احدیت، با باده نوشان مجلس واحدیت حریف.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه رندان حریف هم دگرند عین او را به عین او بینند |  | یکدگر را بنور هم نگرند او یکی، در هزار می شمرند |

**سر:**

نامۀ اسرار معرفت الهیه و انسانیه مطالعه فرما، تا معلوم فرمائی مراتب اسما و تفاوت درجات اسما و مناصب موجودات، و سر قوله تعالی: **و علم آدم الاسماء کلها**[[475]](#footnote-476) ، و سر خلافت جمع میان وحدت و کثرت، و سر امداد و استمداد و سر ظهور معلولات به صور علل، و سر قوله (ع) **ان الله خلق آدم علی صورته**، و تفاوت مدرک در ظهور و تفاوت استعدادات، و این علمی است از اعظم علوم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر که عارف چنین شود به تمام |  | واقف از خلق و حق بود و سلام |

**سر:**

معرفت صفات سلبیه مفید معرفت تامۀ ذات الهیه نبود، و انبیا علیهم السلام و اولیا رضوان الله علیهم اجمعین به تخلق، عارف صفات سلبیه و ثبوتیه اند، و خاتم رسل (ص) عارف است به تحقق صفات الهیه، و فرق است میان تخلق و تحقق.

حصول تخلق به کسب و عمل بود در تجلی صفات، و صاحب تخلق محل احکام آن تجلی، اما تحقق به صفات الهیه به مناسبت ذاتیه بود، و متحقق به صفات، مرآت ذات و جامع مراتب صفات، و به وسیلۀ او ظاهر شود آثار اسما و صفات در متخلق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تخلق ترا ازو باشد |  | خلق و خلقت همه نکو باشد |

**بسم الله الرحمن الرحیم ن والقلم و مایسطرون**[[476]](#footnote-477)**.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الف از واو جو و واو از نون |  | سر بیچون نگاه کن در چون |

الف الوهیت در واو ولایت مندرج است، و واو ولایت در نون نبوت، نون شهادت، و او غیب، الف غیب الغیوب، و قیل الالف یشاربه الی احدیة الذات، ای الحق من حیث انه اول الاشیاء فی ازل الازال. و نقطۀ ذاتیه وصفاتیه و فعلیه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این سه نقطه در الف یکتا بود |  | آن الف سر دفتر اشیا بود |

و حروف یا منفصله اند یا متصله، منفصله شش حروف اند: ا و د ذ ر ز، و این حروف سته، در کتابت، با حرفی دیگر متصل نشوند، و اهل کشف فرموده اند که از اسم داود(ع) انقطاع او از عالم ما را معلوم شد، و اتصال او از جهت معنی، اما از اسم احمد، یعنی محمدعلیه السلام از حرفین منفصله، انقطاع او مفهوم است، و از حرفین متصله اتصال او مکشوف.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنچه داود داشت در معنی |  | ظاهر از اسم او بود یعنی |

و قال تعالی: **ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین**.[[477]](#footnote-478)

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محمد در شریعت نام او دان بیفکن میم احمد در طریقت |  | ولیکن در طریقت احمدش خوان که تا نامش بدانی در حقیقت |

و قال (ص) **لست کاحدکم**، و قال (ع) : **کلکم فی ذات الله حمقاء** ما قال کلنا، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کنه ذات او نداند غیر او |  | عارف آن ذات او جز او مگر |

**سر:**

حقایق عالم در علم و عین مظاهر حقیقت انسانیه اند، و حقیقت انسانیه مظهر اسم اعظم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من کل شیئی لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه در غیب و در شهادت بود |  | همه ایثار بنده اش فرمود |

و حقیقت انسانیه را ظهورات است، در عالم انسانی به وجه اجمال و در عالم به طریق تفصیل، در عالم او را صورت روحیۀ مجرده است مطابقۀ عقل اول، و صورت قلبیه مطابقۀ نفس کلیه، و صورت نفس حیوانیه مطابقة طبیعت کلیه، ، و صورت دخانیۀ لطیفه مطابقۀ هیولای کلیه، و صورت دمویه مطابقۀ جسم کلی، و صور اعضائیه مطابقۀ اجسام عالم کبیر.

و به این تنزلات، مطابقت حاصل آمده میان مجمل و مفصل، و انسان نسخه ای است جامعه، و نخبه ای منتخبه و آینه ای کامله که مرآت حضرتین است، و این از عنایت الهیت است در تدبیرات مملکت انسانیه.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| مجموعۀ مجموع کمالات وجود است | در آینه اش صانع و مصنوع نمود است |
|  |  |

**سر:**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح اعظم روح انسانی بود |  | مظهر اسمای سبحانی بود |

و او را در عالم کبیر مظاهر است و اسما، از عقل اول و قلم اعلی و نور و نفس کلیه و لوح محفوظ، و این حقیقت انسانیه ظاهره است، با این صور در عالم کبیر، اما در عالم صغیر انسانی مظاهر دارد، و اسما به حسب ظهورات و مراتب در اصطلاح اهل الله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک به یک با توعیان خواهیم کرد |  | آن معانی را بیان خواهیم کرد |

سر و اخفی، اما سر به اعتبار آنکه غیر ارباب قلوب و علماء راسخ ادراک نمی کنند.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| این علم بر کمال به هر کس نداده اند | بر عالمان حضرت حق در گشاده اند |

و اخفی به اعتبار اختفای حقیقت او از عارف و غیرعارف، و روح به اعتبار ربوبیت بدن، و مصدر حیات و منبع فیوضات است بر جمیع قوای نفسانیه اما قلب به تقلب.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقد دل قلب گفته اند از آن گاه باشد مجاور کعبه |  | که مقلب به این و آن گردد گاه سرمست در مغان گردد |

برزخی است میان حق و نفس حیوانیه، به وجهی که با حق دارد مستفیض است، و به وجهی که با نفس دارد مفیض، اما کلمه به اعتبار ظهور او از نفس رحمانی، همچنان که ظهور کلمه در نفس انسانی، اما فواد به اعتبار نایرۀ او از مبدع، اما صدر به اعتبار تصدر او از بدن، و به وجهی که با بدن دارد مصدر انوار است.

اما عقل، از تعقل او ذات خود را و خالق خود را، و تقید او به تعین خاص و تقید هرچه ادراک کند، و به ضبط و حصر متصوراتش، اما نفس به تعلق او به بدن، تعلق تدبیر و تصرف.

و روح از عالم ارواح مجرده است، و از آن رو که جوهر است و مجرد، مغایر بدن است، و غیر محتاج بدو در بقا و قوام، اما به حسب آن که بدن صورت او است و مظهر مطهر کمالات او،

**مصراع:** محتاج بود به مظهر خود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینه روشنی بباید |  | تا نور جمال او نماید |

**سر:**

وجود کثرت اسمائیه عین ذات الهیه است، ظاهر به حسب شئون مختلفه، به صور اعیان ثابته، و اعیان از حیث تعینات عدمیه، و امتیاز اعیان از وجود مطلق، راجعه با عدم، اما به اعتبار حقیقت و تعینات وجودیه عین وجودند، و عرفا گفته اند عین مخلوق عدم است، و وجود واجب الوجود را است.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| از جود وجود اوست عالم موجود | بی جود وجود او بخود نتوان بود |

و امام (ع) در جواب کمیل فرمود: **محو الموهوم و صحو المعلوم**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر از موهوم و آن معلوم جو |  | گر بیابی ذوق آن با ما بگو |

**سر:**

اعیان ثابته به اعتباری صور اسماء الهیه اند در حضرت علمیه، و به اعتباری حقایق اعیان خارجیه، به اعتبار اول نسبت ابدانند با ارواح، و به اعتبار ثانی نسبت ارواحند با ابدان.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تن و جانی چنان عیان کردیم می و جامی به دور آوردیم |  | آن معانی نکو بیان کردیم نظم و نثر خوشی روان کردیم |

و اسمای الهیه، به اعتبار کثرت مستفیض اند از فیض حضرت الله که جامع اسما است، و به اعتبار وحدت ذات، موصوفه اند به صفات، و اعیان ثابته از حیثیتی که ارواح اعیان خارجیه اند جهت مربوبیت و ربوبیت هر دو دارند، مربوب اسماء الهی اند و مربی صور خارجیه.

اما اسماء ذاتیه مفاتیح غیب و شهادت اند مطلقا، و اعیان ثابته مفاتیح شهادت، و مفتاح در حالت فتح باب به حقیقت مفتاح خوانند، و آن تعلق ارادت است به تکوین اشیا.

و عالم اعیان مظهر اسم اول مطلق و باطن مطلق است، و عالم ارواح مظهر اسم باطن مضاف و ظاهر مضاف و عالم شهادت مظهر اسم ظاهر مطلق و آخر من وجه و عالم آخرت مظهر اسم آخر مطلق و ظاهر من وجه، و انسان کامل مظهر اسم جامع، که جامع اسما است.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کون جامع جامع اسما بود مظهر ذات و صفات کبریا |  | سید سادات بر اشیا بود این چنین داند کسی کز ما بود |

**سر:**

وحدت و کثرت و وجود و ماهیت متغایرانند.

**مصراع:** نازکست این سخن نکو دریاب.

وحدت و وجود موجودند در واحد موجود، و وجود موجود است در کثیر موجود به غیر وحدت.

و اگر سایلی گوید که، هر موجودی او را وحدتی است، و کثیر موجود او را وحدتی بود، چون عشره که واحده است از عشرات می گویند، وحدت عارضه کثرت است، نه عارضۀ کثیر، و معروض کثرت کثیر است نه کثرت، و وحدت موجود است در واحد، معدوم به غیروجود.

هر آینه وجود غیر وحدت باشد، و کثرت و وجود در کثیر موجود به وجودند، و وجود در واحد موجود به غیرکثرت، و کثرت در کثیر معدوم موجود به غیروجود.

اما وحدت ماهیت موجودند در ماهیت واحده و ماهیت به غیر وحدت موجودۀ در ماهیت مطلقه، و وحدت موجود در ماهیت واحده به غیر از ماهیت من حیث هی.

اما فرق میان کثرت و ماهیت، هر دو در ماهیت موجودند، با قید کثرت و ماهیت موجوده در ماهیت مطلقه، به غیرکثرت، و کثرت موجود در ماهیت با قید کثرت به غیر ماهیت مطلقه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خواجه عاقل ، خوش تمیزی می کند |  | هم بیان این و آنی می کند |

**سر:**

نزد اصحاب صوفیه، احدیت الهیه مقام جمع وجود است، و احدیت ذات، احدیت جمع الجمع، و در احدیت ذاتیه جمیع اسما و صفات و مظاهر مستهلکه اند، اما ذات الهیه به اعتبار وجوهات غیرمتناهیه، مقتضیۀ اسما و صفات است.و هر موجودی از موجودات عینیه، به اسمی که وجه خاص است تربیت می یابد، و هر موجودی مظهر اسمی است معین خاص، و اسم، ذات است با صفتی متعینه، نه به حسب مجموع صفات، اما حقیقت انسانیه آئینۀ جامعۀ تمام اسماء الهیه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه اسمای حق درو پیداست |  | این معانی بیان آن اسماست |

**سر:**

هویت الهیه حقیقت واحده، و تجلی واحد و مظاهر متعدد، و آینه متنوع، هر آینه تمثال است متکثر و متفاوت می نماید، و مظهر اول عین ثابتۀ محمدیه است (ع) که مظهر اسم اعظم است، و اعیان ثابته که صور اسمای الهیه اند در حضرت علمیۀ الهیه، از تفصیل عین اوست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین او عین جملۀ اعیان |  | روح او اصل جملۀ ارواح |

و اعیان ممکنه، محل ظهور ظل الهی اند، و فعل حق واحد، و محل فعل متعدد، و تعدد اسما به صفات، و وحدت اسما به ذات.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تابع عارفان حق می باش گرچه اسما مغایرند به صفات |  | گر به حق مومن و مسلمانی ذات جمله یکی ست تا دانی |

**سر:**

حقیقت واحده متعینه می نماید به تعینات متکثره، و از حیثیت تعینات اعیان ممکنات ظلالات ظل او، و ظل حسی دلیل است بر ظل معنوی،و سایه بی شخص نتواند بود، و سایه را در ظهور، محل و شخصی و نوری باید، و اعیان ثابته محل ظهور ظل الهی است، و موجودات خارجیه ظلالات ظل او.

و اهل نظر چون سایه ای مشاهده کند، از آثار و احوال و صور و اشکال و خصوصیات سایه استدلال نماید، به صاحب سایه، اما کیفیت و حقیقت آن نداند، و آن ظل سبب معرفت حقیقت ذوظل نباشد، لاجرم گوید: ان الشخص معلوم لنا من وجه مجهول لنا من وجه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل را معرفت چنین باشد |  | حاصل عمر او همین باشد |

و عالم سایۀ سایۀ الهی است و سایۀ سایه، سایۀ همسایه، و وجود این سایه وجود اضافی است. نور آفتاب است اما مضاف با قمر، و از آن رو که ظلال است غیر، و وجود حقیقی حق را است، و وجود عالم امری است متوهم، به مثل ظهور شیئی واحد به صورت شخصیه و به صورۀ ظلیه نماید.

**غزل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتابی تافته بر آینه روشن است آئینۀ گیتی نما معنیی در آینه بنموده رو عشق در دور است از آن دوران او آینه چون می نماید حسن او آینه داریم دایم در نظر دلبر سید بود آئینه ای |  | می نماید نور او هر آینه حسن او پیدا شده در آینه صورتا گشته مصور آینه دایما باشد مدور آینه از همه چیزیست خوشتر آینه مظهر ما او و مظهر آینه خود که دیده عین دلبر آینه؟ |

اگر یکی رو به دو آئینه نماید، هر آینه در هر آینه به حسب تنوع احوال آینه، تمثال علی حده پیدا آید. اسما و صفات متعدد و اعیان متکثر و نماینده واحد.

**نظم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک حقیقت در همه اشیا نگر چشم ما روشن به نور او بود موج و دریا و حباب وجو به بین |  | در همه آئینه ای او را نگر یک نظر در چشم مست ما نگر آب روی ما به عین ما نگر |

رساله اسرار (رساله دوم)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به ثقتی**

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از مبدء و از معاد بشنو خبری در آینۀ وجود تو بتوان دید |  | کز مبدی و از معید یابی اثری عالم بتمام اگر تو داری نظری |

**سر**

غیب هویت حق اشارت است به اطلاق حق به اعتبار لاتعین، و وحدت حقیقیه با جمیع اعتبارات اسما و صفات و نسب و اضافات عبارت است از علم حق به ذات حق از حیثیت تعین حق در علم حق، و این تعین اوسع تعینات است و مشهود کمل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تجلی ذاتی چنین گفته‌اند |  | چنان گوهری عارفان سفته‌اند |

و این مقام توحید اعلی و مبدئیت حق است، و حق یلی این تعین و مبدئیت مجمع اعتبارات و منبع نسب و اضافات ظاهره است در وجود، و باطنه درعرصۀ تعقلات و اذهان، و وجود مطلق واحد واجب عبارت است از تعین وجود درنسبت علمیۀ ذاتیۀ الهیه، و محقق حق را از حیثیت این نسبت مبدأ می‌خواند، و تعین اول که اصل تعینات است اسم اعظم، وسایر اسماء حق عبارت است از تعینات حق در علم حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اعظم مبدأ اسما بود |  | صورت این اسم عین ما بود |

و گفته‌اند مبدأ اشیا وجود عام مفاض است: **فمنه بدأ و الیه یعود**.

و به تجلیات وجودی و صفاتی از حیثیت اسم الباسط و المبدی خفیات از غیب به شهادت می‌آیند و باز به اسم القابض و المعید مخفی می‌گردند. لاجرم اظهار و اخفاء عبارت باشد از تحول وجود از غیب به شهادت و از شهادت به غیب. و حق از تغیر و تبدل و تحول مقدس و منزه، اما متنوع نماید به تعینات محلات، و محل ظهور سر قبض و بسط و ابداء و اخفاء غیب و شهادت عرش مجید است، و لهذا قال سبحانه و تعالی: **انه هو یبدء ویعید، و هو الغفور الودود، ذوالعرش المجید فعال لما یرید[[478]](#footnote-479) در مرتبۀ اطلاق و تقیید**.

**سر**

مبدء تعین قطب عالم معدن اصلیه است که مبدء تعینات ارواح است و درجۀ اعلی، و مبدء تعین ارواح کمل ام الکتاب است، و مبدء تعین بعضی قلم اعلی که مسمی است به عقل اول و روح کلی، و مبدء تعین بعضی لوح محفوظ، و بعضی عرش اسرافیلیه و بعضی میکائیلیه از مقام کرسی، و بعضی جبرئیلیه از مقام سدرة المنتهی، و بعضی از سمائی از سماوات سته باقیه، و آخرین اجناس از صور روحانیه مختص است به اسماعیلیه که رئیس ملائکه است و صاحب آسمان دنیا است، ونزد حکماء مشائین معبر است به عقل فعال.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چومن‌زمکه‌بدم، باز سوی مکه روم امیر مملکت ترک سوی ترک بود |  | چوهرکسی‌بسوی‌اصل خویش داردرو ولی بجانب هندوستان رود هندو |

و ارواح بر اختلاف مراتب خالی نباشند از مظاهر، و اول مرتبۀ مظاهر اناسی غیر کمل عالم مثال مطلق و صور خیالیه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه او مؤمن و امین باشد |  | رفعتش نزد ما چنین باشد |

و رسول رب العالمین -صلی الله علیه و آله و سلم- در حدیث اسری فرموده است که در آسمان دنیا آدم رادیدم(ع) بر یمین او صورت سعداءاز ذریۀ او و بر یسار او صورت اشقیاء از ذریۀ او، و چون نظر کردی بر یمین تبسم فرمودی، و چون نظر کردی بر یسار قطرات مطرات از نظرات بر وجنات باریدی، و این اشارت است بر عموم مراتب سعدا و اشقیا در برزخ سماء دنیا بر درجات متفاوته.

و بعد از ذکر آدم(ع) یاد عیسی(ع) فرمود، در سماء ثانیه، و یوسف(ع) در ثالثه، و ادریس(ع) در رابعه و هارون(ع) در خامسه، و موسی(ع) در سادسه، و ابراهیم(ع) در سابعه -علی جمیعهم السلام- و برزخ سماء دنیا مخصوص به عموم سعدا و فوق آن مخصوص به خصوص. و مراتب اشقیاء در عالیم سفلی بر اختلاف طبقات است.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این یکی بر فرش افتاد و بمرد هر دو رفتند از جهان و هریکی |  | آن دگر برعرش اعظم جان سپرد آنچه کرد از نیک و بد با خود ببرد |

**سر**

وجود تعینات خلقیه به تجلیات الهیه تواند بود، درمراتب کثرت، و زوال این تعینات به تجلیات ذاتیه درمرتبۀ وحدت، و اعیان عالم دائماً متبدله، و تعینات موجودات ممکنه همیشه متزایله، کما قال الله تعالی: **بل هم فی لبس من خلق جدید**[[479]](#footnote-480).

و هر آینه چون آفتاب حقیقت احدیت ذاتیه، از مشرق قهاریت شروق فرماید، انوار کواکب کثرت را ظهور نماند، وجه عبودیت در وجه ربوبیت مستهلک گردد، و تبدل صور عالم کون و فساد بر هیولی واحد دلیل واضح است برحقیقت سری که محققین می‌فرمایند.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم یکی بود به وجود گفتۀ سیدم بجان بشنو |  | در همه می‌نماید آن مقصود دولتت باد عاقبت محمود |

**سر**

عالم اجسام متناهی و معقولات نامتناهی، و انوار اسرار الهی و ظهور سلطنت پادشاهی در عوالم متناهی و نامتناهی واضح و لایح، و عالم شهادت مرقات[[480]](#footnote-481) عالم غیب است که سالک عاقل به سلم محسوسات از حضیض جسمانیات به اوج روحانیات ترقی می‌فرماید و تمثال جمال بی‌مثال الهیه در مرایای اعیان ثابته به عین کشف و عیان مشاهده می‌نماید.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازین عالم بدان عالم سفر کن چوجسم و جان رها کردی و رفتی |  | وزآن عالم ببالاتر گذر کن بنور او بعین او نظر کن |

و حس نظری و وهم بشری ادراک صور معقولات نتواند کرد، و حقایق آن عالم دیده نشود، بلکه محسوسات را بحس ادراک توان کرد و معقولات را به عقل و الهیات را به انوار حضرت.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل را نایب خدا دانش هر کتابی که عقل بنویسد |  | خاطر او ز خود مرنجانش عاقلانه به عقل می‌خوانش |

**سر**

عوالم روحانیات و معقولات از حیّز و جهات مقدس و منزه است، نه جسم بود و نه اعراض جسمانی و نه قسمت پذیر، اما قسمی به ماده تعلق گیرد به تدبیر و تصرف، و قسمی مجرد بود از ماده، و تمیز میان معقولات به ذات، و حکیم مطلق و حاکم به حق، به حکمت بالغۀ تامه، اول اصول را ایجاد فرمود، و از آن اصول امزجۀ متعدده آفرید، و هر مزاجی را معد گردانید از برای نوعی از انواع، و مزاجی که اقرب است به اعتدال به نوعی که اکمل انواع است انعام فرمود به انسان، و رقاء روحانیه یعنی نفس ناطقه تواند بود، و نقود خزاین غیب و شهادت و کنوز ملک و ملکوت با هم آمیخته‌اند تا ترا سلطنت صورت و معنی وافر داده‌اند. قال الله تعالی: سزیهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق[[481]](#footnote-482).

**مصراع**: در حق مستدل چنین فرمود.

اما با عارف کامل گفته‌اند: **اولم یکف بربک انه علی کل شیی شهید**[[482]](#footnote-483).

**سر**

روح انسانی جوهری است روحانی که جمال معقولات در مرآت عین او می‌نماید، و صور معقوله قسمت پذیر نیست، کما قلنا، و اگر فرض انقسام او کنند متخیل باشد نه معقول، لاجرم حلول او در جسم محال بود، زیرا که از انقسام محل انقسام حال لازم آید، بلکه حصول بسیط در بسیط تواند بود، و نفس انسانی قبل از بدن بالقوة بود و به حدوث بدن بالفعل می‌شود.

و نفس ناطقه را آلتی است مجاوربن دماغ که آنرا روح نفسانی و روح حساس می‌خوانند، و غرض در آفریدن روح نفسانی آن است که آلت نفس ناطقه باشد و به این آلت تخیل و توهم و تفکر کند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بدن از بهر آلت و آلت |  | از برای حیات آن حضرت |

**سر**

از شأن بصر رؤیت است، هرگاه که شعاع بصرمتحرک گردد به سطح ظاهر، مبصر بصر بالفعل شود، و عقل وقتی به فعل آید که به معقول وصول یابد، و چون از اتحاد عاقل به معقول مجرد لازم می‌آید که عاقل بالقوة بالفعل شود شیی که مجرد لذاته بود عاقل بالفعل باشد و نفس انسانی در ابتداء فطرت.

**مصراع**: ساده لوحی است همچو آئینه.

که به تصور معقولات بنقش ملکوت منقش می‌شود، و عقل فعال او را از قوه به فعل می‌آورد، و مدرک کلیات می‌گرداند، و عقل فعال مدبر عالم کون و فساد است، و عقل فعال که عقل فلک قمر است مستفید است از عقل فلک ثانی، و ثانی از ثالث تا متناهی شود به عقل فلک تاسع، و عقل فلک تاسع از عقل اول، و او منور از نور: **الله نورالسماوات والارض**[[483]](#footnote-484).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اول به نور او روشن |  | می‌نماید به بین بدیدة من |

**سر**

نفس به مثل فرزند عقل است، به مقتضی: **الولد سرابیه**، اسراری که در پدر به وجه اجمال بود در فرزند مفصل شد، و قلم بر لوح مفصل شد و عقل بر نفس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل کلی قلم حضرت اوست |  | لاجرم هرچه نویسد نیکوست |

ودانسته‌ای که ما فی‌الضمیر کاتب درحالت کتابت اول به قلم آید، و به واسطۀ قلم بر لوح نوشته شود، و عقل کلی به منزلۀ قلم است و نفس لوح، همچنان هیولی به منزلۀ لوح نفس است و نفس بمنزلۀ قلم.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صور بر هیولا نگارنده اوست |  | ز هر دو یکی جسم آرنده اوست |

و کتابت کتب خانۀ الهیه به اشکال متعدد و ذوات بسیط و کلمات مرکبه ظاهر گشته، و گفته‌اند اول امر است، دویم عقل، سیم نفس، چهارم هیولا، پنجم طبیعت، ششم جسم، هفتم افلاک، هشتم ارکان، نهم مولدات، و مکتسب نفس سه است: نباتی و حسی و ناطقه، و هیولی چهار است: صناعی وطباعی و کل و هیولای اول یعنی بی‌صورت، و طبیعت پنج است: طبایع اربعه و خامسه طبیعت فلک، و جسم در مرتبۀ شش است:

**مصراع**: در شش جهت این مراتب جسم نگر.

و مرتبۀ افلاک هفت و ارکان هشت و مولدات سه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معدن‌است و نبات و حیوان است |  | آشکارا بود نه پنهان است |

و حیات حافظ جسد است ونفس ناطقه نگاه دارندۀ حیات، و عقل حافظ نفس، **فالله خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین**[[484]](#footnote-485).

**سر**- مادۀ جسمانی عالم صغیر بمرور بمرتبۀ نطفه می‌رسد، و چون آب رقیق مرأة و آب غلیظ رجل در مشیمه قرار گیرد و ممتزج گردند، بعد از ارادۀ الهیه بواسطه اعتدال محل و تربیت کواکب سبعه سیاره به اطوار مختلفه جسدی بصورت انسان صورت بندد، و چون مرآت جسد جنین مستعد فیض شود، روحی از واهب بر وی فایض گردد وانسانی کامل الاعضاء حاصل آید.

**فتبارک‌الله احسن الخالقین**[[485]](#footnote-486).

**سر**

جامع مطلق و حکیم بر حق مجموعۀ انسان را از لطایف عالم کبری ونفایس جهان صغری جمع فرمود، و آهن را از آتش بیرون آورد، و آتش را از حدید پدید کرد، و در آینۀ کامل تمثال جمال بی‌مثال اسما و صفات به کمال بنمود، و باطن را بظاهر بیاراست، و آخر دایره به اول پیوست، و کتبخانۀ عالم را از آیات، و آیات از کلمات، و کلمات از حروف تألیف فرمود، و الف را مبدء حروف ساخت، و اصل الف نقاط ثلاثه گردانید، و نقطۀ اول را به اعتبار تعین مبدء خوانده‌اند.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقطه نقطه دایره پیموده‌اند صورت و معنی بهم پیوسته‌اند |  | وحدت و کثرت بهم بنموده‌اند اول و آخر همین فرموده‌اند |

فمنه بدأ و الیه یعود، و علم مبداء و معاد خلاصه و لباب حکمت است.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سری‌است‌که عارفان بهم می‌گویند درغیب و شهادت ابدا می‌گردند |  | گه گه رمزی هم به قلم می‌گویند احوال وجود با عدم می‌گویند |

و افشای اسرار الهی با غیر محرم منهی است، لاجرم اشاعت و اذاعت[[486]](#footnote-487) این راز محظور وممنوع بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذوقی‌که‌دلم‌راست‌به‌وصلش‌حاصل |  | دل داند و من دانم و من دانم و دل |

من ذاقه یعرفه.

مبدء عین معاد است من وجه و غیر معاد است من وجه، و اگر مبدء ابدان می‌گوئی: **منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارةاخری**[[487]](#footnote-488)، و اگر مبدء ارواح می‌خواهی قال النبی صلی الله علیه و سلم: **اول ما خلق الله روحی**، و اگر مبدء اعیان ثابته می‌جوئی عین حقیقت انسانیه، و اگر مبدء وجود موجودات می‌طلبی. فمنه بدأ و الیه یعود.

**سر**

قبل المبدء هوالذی ابتدأ الخلق فی الرتبة الثانیة، و کل ماظهر من العالم هو فیها و ماتم رتبته الثالثة، فهی الاول و الآخر للحق، فهوالاول فی الخلق من حیث وجوده، لایکون فی الاول ابدا، و انما له الآخر و الحق معه فی الآخر، فانه مع العالم اینما کانوا و هم فی الآخرة فهم معهم فی الآخر، و لهذا یسمی الآخر المعید کون الفعل من حیث هوالخالق و فاعل وجاعل، فهواذا خلق الاشیاء و فرغ خلقه عاد الی خلق آخر لانه لیس فی العالم شیی یتکرر دایما هی امثال یحدث و اعیان توجد.

**سر**

قال رسول الله(ص): **اول ما خلق الله العقل**، و فی روایة القلم، و او مفعول ابداعی است یعنی بر غیر مثال، لاجرم عقل اول مبدء سایر مخلوقات است، و مبدأ و خالق او مبدع، و اول حرفی که از نفس الرحمن صدور یافت اوست، بمثابت همزه از نفس انسان.

و مخرج همزه اول مخارج حروف، و همزه و الف نزد محققین حرف واحد است، و الف عبارت است از امداد نفس، و عقل کل اول مبدعات است، و لوح محفوظ یعنی نفس کلیه اول موجودات انبعاثی، و عقل اول نسبت غیر امر الهی ندارد.

اما لوح محفوظ که تفصیل لوح قضا است دو رو دارد، وجهی با سلب مخلوق، و وجهی با خالق، و نفس کلیه را لوح قدر خوانده‌اند. و عقل اول طلب کتابت کرد از آن رو که قلم است، در قوت فعلیه استقلال تأثیر نداشت، تأیید یافت از اسم الباعث بوجهی خاص، نفس از او حاصل شد.

و همچنان که از نکاح اسماءالهیه عین صادر شده، از نکاح اسماء با عین اول که افتتاح وجود است با وی نفس کلیه در وجود آمده، و از نکاح عقل اول و نفس کلیه ذریات کلیات متعین گشته، و جزئیات از کلیات پیدا شده، و مجموع نکاحات نتیجۀ نکاح اول است، قال النبی(ص): **النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی**.

**سر-** معرفت حقیقت اسم الباعث از اغمض معلومات است، و اکثر خلق از معرفت این اسم بر توهمات مجمله و تخیلات و همیه‌اند، و موت را عدم گفته‌اند و معلوم نکرده‌اند.

**مصراع**: ان للانسان خلقا للابد.

اما اصحاب صوفیه یعنی اولیاء، و ارباب الهیه یعنی انبیا علیهم السلام به علم صحیح و کشف صریح بر وزت کون حقیقت واحد مشاهده فرموده‌اند، و شعار ودثار و ظهور مکون مطالعه نموده‌اند، و به شعاع آفتاب: **الله نورالسماوات و الارض**[[488]](#footnote-489)، سماء روحانیه و زمین جسمانیة ممکنه را منور دیده‌اند، و آن استدارت را حیات خوانده‌اند، و خفاء آن به موت. فمنه بدء و الیه یعود.

**خاتمه**

بر ذوی العقل مبرهن باشد که جوهر روح اشرف است از جوهر بدن و لذت صالحه از وقاع لحظه‌ای بیش نیست، بلکه گاهی منقلب شود به الم، و بهجت حاصلۀ عرفا از معرفت بالله، و اخلاق فاضلۀ باقیه دایمه است، و آمنه از زوال و انتقال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نصیحت قبول کن نیکو |  | لذت عمر جاودانی جو |

و سعی فرما در تزکیۀ نفس ازعقاید باطله و اوصاف ذمیمه، و اجتناب نما از دنیای غارۀ غاشه، و امتثال فرما به تحصیل نفوس کامله طاهره و تکمیل قوۀ نظریه و علمیه، و معارف قدسیه و علوم الهیه. و مقصود کلیه اولا معرفت الهیه است، بعد از آن معرفت نبوت، آنگاه معرفت مبدء و معاد، و سعادت انسانیه در تحصیل این مطالب ثلاثه است. و بالله التوفیق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر مبدأ و گر معاد را دریابی |  | موجی و حباب و قطره و دریایی |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجمع الاسرار نامش کرده‌ام |  | بی‌تکلف خوش تمامش کرده‌ام |

رساله فصول (رساله اول)

**بِسمِ َالله اَلرَّحمنِ اَلرَّحیمِ**

**و به نستعین**

الحمدالله «**الذی خلق السماوات والارض وما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش**»

والصلوة و السلام علی نبیه و حبیبه محمد خیرالعرش و الفرش و علی آله و اصحابه اجمعین.

قال رسول الله (ص) **ان الله خلق آدم علی صورته.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جام عالم نما چو پیدا کرد |  | به صفات خودش هویدا کرد |

و به تشریف شریف**: انی جاعل فی الارض خلیفة [[489]](#footnote-490)** ، مشرف فرمود، و به تعلیم: **و علم آدم الاسماء کلها** [[490]](#footnote-491) ، او را اعلم علمای عالم گردانید، و مفتاح خزاین صورت و معنی، در قبضۀ تصرف او نهاد، و ید قابلیت عالم به ید فاعلۀ او داد، و او را به ید معطیه و ید آخذه ذوالیدین گردانید.

و در مرآت: **مرآت المؤمن**، جمال: **ان الله جمیل یحب الجمال**، به کمال بنمود، و گنج: **کنت کنزا مخفیا**، الحدیث ، به تمام نثار و ایثار او کرد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه در غیب و در شهادت بود به صفت ذات او تجلی کرد |  | در چنان مظهری عیان بنمود همه عالم به او عطا فرمود |

و آدم والدکبیر است و خاتم والد اکبر، این ابو الارواح و آن ابوالاشباح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدم پدر است او پسر نیست عجب |  | این طرفه نگر که او پسر این پدر است |

قال رسول الله (ص): **کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد**، ای لاروحاً و لاجسدا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یك صدفست و این یكی در یتیم |  | بخشید به ما این دو پدر لطف كریم |

سائلی- سلمه الله سئوال فرمود از اسم اعظم و از ائمۀ سبعۀ صفاتیۀ الهیه، و از امهات اربعۀ اسمائیه، و از اسماء سبعه كه سماوات و كواكب سبعه سیاره و ایام سبعه به آن آفریده اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش جوابی روان زما بشنو |  | سر جام جهان نما بشنو |

حق سبحانه و تعالی به تجلی حبی ذاتی، در خزاین جود بگشود، و عین اول مظهر اسم جامع گردانید، و حقیقت این مظهر ذات است با تعین اول، و از تفصیل عین اول، هر عین را از گنج **کنت کنزا مخفیاً**، الحدیث جوهری کرامت فرمود، و به اسمی که شایستۀ او بود مخصوص کرد.

و به مقتضی : **وآتاکم من کل ما سالتموه**[[491]](#footnote-492) ، هر مستعدی که ، به لسان استعداد اصلیه، سئوالی کرد، اجابت فرمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه ما خواستیم ما را داد |  | داد او نیست نزد ما بی داد |

**فصل:**

ذات با صفت متعینه و تجلی از تجلیات الهیه، اسمی است از اسما، و تکثیر در اسما از تکثر صفات بود، و تکثر صفات به اعتبار کثرت مراتب غیبیه، و مراتب غیبیه مفاتیح الغیب ، و مفاتیح الغیب معانی مقبوله در غیب وجود حق. **و عنده مفاتیح الغیب لایعلمها الاهو** [[492]](#footnote-493).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مفتحی که به مفتاح غیب در بگشود |  | تمام مخزن اسرارها به ما بنمود |

**فصل:**

الله اسم ذات است در مرتبة احدیت، بی اعتبار اسمی یا صفتی، و در مرتبة واحدیت، اسم ذات است با جمیع اسماء و صفات، و این مرتبۀ اسم جامع است، یعنی جامع معانی اسماء الهیه، و در مرتبة احدیت اسم اعظم، و اسم اعظم عین مسما است، و اسم جامع عین مسما به وجهی و غیر مسما به وجهی. عین نظر با ذات، و غیر نظر با صفات. اگرچه تمام اسما در مرتبة احدیت عین مسما است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون مسما یکیست اسما را |  | به مسما یکی بود اسما |

**فصل:**

قال الله تعالی: **کل یوم هو فی شأن** [[493]](#footnote-494) ، او را شئون و تجلیات است در مراتب الهیه، و به حسب شئون و مراتب اسما و صفات، و صفات یا ایجابیه اند یا سلبیه، و ایجابیه یا حقیقیه اند چون حیات و وجوب، یا اضافیه چون اولیت و آخریت، و سلبیه چون قدوسیه و سبوحیه.

و در مجموع صفات، تجلیات ذات الهیه است، به حسب مراتب، و مرتبۀ جامعۀ مراتب الوهیت، به لسان شارع علیه السلام منعوته است به عما. عما اول کثرت است، که واقع است در وجود، و برزخی است میان احدیت ذاتیه و مظاهر خلقیه، و حق را به حسب الوهیت و ربوبیت اسما و صفات است، و جامع نعوت جمالیه و جلالیه، و هر جمالی را جلالی است، و هر جلالی او را جمالی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اگرچه دلیل یارانست |  | در جلال و جمال حیرانست |

و جمال و جلال لطف ذوالجلال است، که در قهر او مستور است، کما قال الله تعالی: **ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب** [[494]](#footnote-495).

**فصل:**

ائمه صفات هفت اند: حیات و علم و ارادت و قدرت و سمع و بصر و کلام، و امهات اسما چهاراند: **هوالاول والاخر والظاهر والباطن و هو بکل شیئی علیم** [[495]](#footnote-496).

و هر اسمی، از این اسما اربعه، او را مظهری است ازلیۀ ابدیه، از اعیان ثابته، ازلیه از اسم الاول، و ابدیه از اسم الآخر، و ظهور از اسم الظاهر، و بطون از اسم الباطن، و مجموع اسما، اسماء ذاتیه اند، اما، به ظهور صفات اسماء صفات، و به ظهور افعال اسماء افعال، و اکثر اسما، جامع یا دو یا سه اعتباراند، یا دلالت كند بر ذات به اعتباری، یا بر صفت یا بر افعال، و اسم الرب، جامع اعتبارات ثلاثه است، به معنی ثابت اسم ذات، و به معنی مالک اسم صفات، و به معنی مصلح اسمی از اسماء افعال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نکتۀ عارفانه دریاب |  | مستانه و عاشقانه دریاب |

**فصل:**

قال الله تعالی: **کل فی فلک یسبحون** [[496]](#footnote-497). از این آیت معلوم می شود که، کواکب در افلاک در سبحات اند، و منجمان برآنند که مرکوزند در سماوات، و سماوات متحرک.

و بعضی گفته اند که هر دو متحرک اند، چون ماهی در آب روان، و دیگر بر آن است که فلک کیوان ساکن است و سقف مرفوع اشارت بر آن است، و مرّاخ یعنی بیت المعمور، در این آسمان است بر سمت کعبه، کما ورد فی الخبر: **لوسقطت من بیت المعمور حصات لوقعت علی الکعبة.**

و بیت المعمور دایما معمور است به دخول ملائکه، و حق -سبحانه و تعالی- کیوان، یعنی زحل، و آسمان هفتم و سدرة المنتهی، و یوم السبت، به اسم الرب ایجاد فرمود، مسکن روحانیۀ ابراهیم پیغمبر گردانید، و سدره را به نور هویت آراسته، و به اعمال عباد پوشیده، و ثمرۀ این شجره، به عدد اعمال سعد است، و در مجموع قصور و طاق و رواق جنت اعمال، شاخی از این سدره داخل است، و اوراق به عدد انفاس عمال در اعمال، و حسن هر ورقی به قدر حضور بنده با حضرت معبود، در عبودیت. و چون اهل سعادت از میوۀ این شجر تناول کنند، غل و کینه از صدور ایشان زایل شود، و این سدرة را سدرۀ المنتهی گفته، که اعمال بنی آدم به او متناهی می شود، و بر هر ورقی نوشته: **سبوح قدوس رب الملائکة والروح**. و حق را در این شجره تجلی خاص است، و در روایات: **مالاعین رأت ولا اذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر**. و بر جانب سدره، تختگاهی است که مقام جبرئیل است علیه السلام. عدد افلاک به عدد کواکب است، و فلک طریق سیاحت کواکب بود چون زمین که نشان رهروان است، و سماوات اجرام شفافه اند، و مسکن ملایکه.

**فصل:**

خالق ارض و سماوات آسمان دوم و مشتری و یوم الخمیس، به اسم العلیم آفرید، و این آسمان را زاویۀ موسی ساخت، و هر سری که عارفان را از علم و تجلی در روز پنج شنبه حاصل شود، از روحانیت موسی بود علیه اسلام و هر اثری که در ارکان و مولدات ظاهر گردد، در این روز، تأثیر مشتری و فلک او است.

**فصل:**

قادر مطلق، به اسم القاهر توجه فرمود به ایجاد آسمان سوم، و بهرام یعنی مریخ، و روز سه شنبه خلوت بندگی هارون است (ع) و هر عالمی و سری از اسرار الهیه در یوم الثلثا که بر عارفان ظاهر شود نظر روح پاک هارون است، و هر اثری در ارکان و مولدات پیدا گردد، از این فلک بود و کواکب او، و حمد ایشان در اثر اسم القاهر.

**فصل:**

آسمان چهارم قلب افلاک است و مسکن قطب ارواح انسانیه، یعنی ادریس (ع) و قال سبحانه و تعالی**: واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا و رفعناه مکانا علیا** [[497]](#footnote-498).

و مراد، علو مکانت در مکان است، و در روز یکشنبه علمی که ظاهر شود در قلوب عرفا از فیض روح ادریس بود، و آثار در مولدات از فلک رابع، و کوکب از آفتاب و ممد ایشان اسم النور.

**فصل:**

حق سبحانه و تعالی به اسم المصور آسمان پنجم و زهره ایجاد فرمود، و صور ارواح و اجسام ظاهر گردانید، در عالم عنصری، و زهره مخصوص کرد به اثر کامل به طریق تولیت به یوم الجمعة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مسکن یوسفت اگر دانی |  | احسن صورتست اگر خوانی |

**فصل:**

به اسم المحصی، توجه فرمود به ایجاد آسمان ششم و عطارد و یوم الاربعا، و هر چه ظاهر شود از آثار حسیه و معنویه در عالم عنصری، از عطارد بود، و فلک او و معرفتی که در این روز در دلهای عارفان رو نماید، از فیض روح الله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مسکن عیسی نبی اینجاست |  | نظر او به روز و شب با ماست |

**فصل:**

به اسم المبین آسمان دنیا و قمر و یوم الاثنین آفرید، و آدم را به جهت مناسبت در این آسمان فرود آورد، و آدم (ع) انسان مفرد است، و اصل نوع انسانی. قوله تعالی: **خلقکم من نفس واحدة**. و انسان را باطنا سریع التغیر آفریده اند، قال سبحانه : **کل یوم هو فی شأن**. هر آینه محال باشد، ثبوت عالم، در دو لحظه بر حال واحده، و هر آینه سلطنت شئون الهیه ظاهر شوددر باطن انسانی ، و لایزال منقلب الاحوال باشد در خواطر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر نفس خاطر به جائی می کشد |  | هر زمان دل را هوائی می کشد |

و فلک قمر را سیر اسرع است در قطع فلک منازل، و ظهور اثر قمر در کون سریع است به سرعت حرکت، و او را مناسبتی است به آدم به سرعت در خواطر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هردم از حالی به حالی دیگر است |  | هر زمان ما را خیالی دیگر است |

**فصل:**

کواکب هزار و بیست و نه اند، هفت از ایشان کواکب سیار، و هر روز هر کوکبی به مقدار قطع او است در تمام فلک البروج، و قمر اسرع السیر است، در بیست و هشت روز دوازده برج قطع کند، یک روز گفته اند از روز کبرای قمر. کما اشار الی ذلک تعالی فی قوله: **و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون**.

و سیصد و شصت روز یک روز آفتاب است، و دو سال و شش ماه یک روز زحل، و سی و شش هزار سال به قول متقدمان یک روز ثابتات، و هر کوکبی از کواکب سبعۀ سیاره ، او را هزار سال ظهور حکومت است، و هر اسمی از اسماء الهیه هزار سال، و اسم الرب هزار سال مربای کامل را تربیت می فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بعد از آن جوید مربای دگر |  | نوربخشی، ماه سیمای دگر |

قال الله تعالی: **کل یوم هو فی شأن،** و بعضی مفسران گفته اند کل یوم در این آیت به معنی **آن** است، ای کل آن هو فی شأن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر زمان صنعتی نماید در نظر |  | می برد خلقی و می آرد دگر |

و هر اسمی از اسما الهیه، صورتی دارد معقولۀ ثابته در حضرت علمیه، و در عالم ارواح صورتی محسوسه، هر آینه هر فردی از افراد خارجیه، اسمی باشد با معروضات مشخصه، و در هر آنی تغییر یابد به شئون الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آن**، روان آمد و روان بگذشت |  | **آن** دیگر بجو که آن بگذشت |

و به اصطلاح صوفیه، آن دایم عبارت است از امتداد حضرت الهیه و نفس رحمانیه، و به این امتداد ازل مندرج باشد در ابد، و ازل و ابد در وقت حاضر، و وقت مجمع ازل و ابد، هر آینه ازل و ابد متحد باشند به وقت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بود وقت ار چنین باشد |  | وقت خوش نزد ما همین باشد |

**فصل:**

خالق عالم، به شرف آفتاب روز را ایجاد می فرمایدو شب به غروب آفتاب، و نزد اهل الله لیلة القدر شبی است که حق تعالی سالک را به تجلی خاص مشرف فرماید، تا قدر و رتبت خود عندالله معلوم گرداند، و یوم الجمعه وقت لقا و وصول به عین جمع.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| یه عین جمع واصل شد که روز جمعه آن باشد | چه جمعیت که خواهد بود اگر روزی چنان باشد |

**فصل:**

آفتاب هر روز از دریچه ای رو نماید، و هر ماهی در برجی باشد، و سالی دوازده برج در سیر است، و از هر مطلعی که طالع شود، تأثیر او ظاهر گردد، و دیدۀ مردم از ضیائی روشن شود، و صفایح صفحات ذرات واضح ولایح بنماید. و موجد عالم در مرایای وجود خواص انام، و در عیون اعیان عوام و در موجودات عالم تجلی فرموده، و سماوات ارواح و ارض اجسام به نور، **الله نور السماوات و الارض** [[498]](#footnote-499)، منور ساخته و انسان کامل را به صورت اسم جامع مخصوص گردانیده، و هر فردی را از افراد عالم، به خلعت اسم خاص مشرف فرموده، هر آینه هر واحدی طریق خاص به حضرت او دارد، اما انسان کامل جامع مجموع طرق اسما است، کما قال الله تعالی: **و علم آدم الاسماء کلها**[[499]](#footnote-500).

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| مجموعۀ مجموع کمالات وجود است | خود خوش تر ازین قول که گفت و که شنود است |

و مظهر در مظهر ظاهر، و ظاهر مظهر مظهر اسم الظاهر ، و باطن مظهر مظهر اسم الباطن، **و هو بکل شییء علیم**[[500]](#footnote-501)**.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن اول و آخر |  | به چنین مظهری شده ظاهر |

**فصل:**

انبیاءعلیهم السلام کمل مظاهر اسمای کلی الهی اند، و سایر موجودات مظاهر اسماء جزئی، و اسماء جزئیه تابعه، و کلیه متبوعه و مشارق شمس حقیقیه عبارت است از تجلی ذات پیش از فنای تمام در احدیت جمع.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صبحدم روشن نماید در نظر چون شود روز و برآید آفتاب |  | گرچه باشد همچنان از شب اثر ظلمت شب محو گردد سربسر |

**فصل:**

قال الله تعالی: **تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل**[[501]](#footnote-502).

هر اثری که در روز ظاهر گردد مادرش روز بود و پدرش شب، و هر اثری که در شب پیدا شود مادرش شب و پدرش روز باشد، مناسبت است میان حرف نون و فلک شمس، او منور است به نور آفتاب، و حصول نون از نفس رحمانیه به اسم النور. و فی قوله تعالی: **ن والقلم و ما یسطرون**[[502]](#footnote-503). نون اشارت است به علم اجمالی در حضرت احدیت، و قلم علم تفصیلی در مرتبۀ احدیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم اجمالی و تفصیلی بخوان |  | معنی نون و القلم هر دو بدان |

**فصل:**

یوم السبت منسوب است به زحل، و یوم الاحدیة آفتاب و یوم الاثنین به قمر، و یوم الثلثا به مریخ، و یوم الاربعا به عطارد، و یوم الخمیس به مشتری، و یوم الجمعه به زهره، و ساعت اول یوم السبت به زحل و ساعت دوم به مشتری، سوم به مریخ، چهارم به آفتاب، پنجم به زهره، ششم به عطارد، هفتم به قمر، هشتم به زحل، نهم به مشتری، دهم به مریخ، یازدهم به آفتاب، دوازدهم به زهره. و ساعت اول شب یک شنبه عطارد، دوم قمر، سوم زحل، چهارم مشتری، پنجم مریخ، ششم آفتاب، هفتم زهره، هشتم عطارد، نهم قمر، دهم زحل، یازدهم مشتری، دوازدهم مریخ. و ساعت اول یوم الاحد آفتاب و باقی الایام و لیالی بر این ترتیب و حساب، والله اعلم بالصواب.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به روز شنبه خوش باشد همه کار به یکشنبه بنا آغاز می کن سه شنبه قصد می کن هم حجامت وگر داری هوای شرب شربت به پنجشنبه مراد خویش می خواه در آدینه اگر یابی عروسی که غیر از انبیا و اولیا کس |  | ولیکن صید کردن از همه به و گر عزم سفر داری دوشنبه به ریش از مرحمت مرهم همی نه چهارشنبه بخور از رنج واده زهر بابی که خواهی از مه و که بکن تزویج و داد خویش می ده نداند سر این علم از که و مه |

تمت الرساله، والحمدالله والمنة.

رساله فصول (رساله دوم)[[503]](#footnote-504)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**انا فتحنالک فتحا مبینا[[504]](#footnote-505)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| افتتاح سخن بنام ویست |  | معجز مصطفی کلام ویست |

یا اخی اعزک الله فی الدارین معلوم فرما که فتوح بر انواع ثلاثه است:

اول فتوح عبارت است در ظاهر و سبب اخلاص قصد است، قال رسول الله(ص): **اوتیت بجوامع الکلم.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مخبر صادق این چنین فرمود |  | خبر صدق در بما بگشود |

دوم فتوح حلاوت است در باطن، و سبب جذب حق است به عاطفت و رحمت.

سوم فتوح مکاشفه است به حق و سبب معرفت حق.

و فتوح عبارت خاصۀ رجال الله است و اقوی مقام صدق است در جمیع اقوال و حرکات و سکنات، و زبان نطق صاحب این فتوح زبان تصور آن لفظ است که تعبیر می‌فرماید از معنی که در نفس متکلم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن او زوحی و الهامست |  | از خدا این فتوحش انعام است |

و حلاوت فتوح حلاوت معنویه است، اما به حس ادراک کرده می‌شود، و اثر حلاوت معنویه اتم است از حلاوت مرکبه در مواد محسوسه، و اصل وجدان این حلاوت در واجد از جناب الهی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشتاب وحلاوت الهی دریاب |  | این لذت و ذوق پادشاهی دریاب |

اما فتوح مکاشفه از معرفت حق است، و حق جل و علا اجل و اعلا است که بواسطه اسما و اشیا شناخته شود، و مکاشفه سبب معرفت حق است در اشیا، و اشیا استارند، چون حجاب زایل شود کاشف حق را در اشیا مطالعه نماید، اما بعضی اشیا بینند بعد از آن حق را در اشیا، و بعضی اولا حق بینند آنگاه اشیا، ودیدۀ عامه واقع نشود الا بر حکم اشیا، و عین صاحب مکاشفه واقع شود در اشیا بر حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرآینه‌ای که آید اندر نظرم |  | اول او را به نور او می‌نگرم |

**فصل**

اعلم ایدنالله و ایاک بروح منه که رسم و وسم[[505]](#footnote-506) دو نعت‌اند که سابق‌اند در علم الله تعالی، و رسم اثر حق است بر عبد، و ظاهر شود بر بنده در زمان رجوع بنده با مقام سابق حال، و وسم نشانۀ الهیه است بر بنده یا در بنده، و آن دلالت است که بنده از اهل وصول و تحقیق است.

و وسم و رسم بر ما دلالاتند هم چنانکه اسمای حق بر حق، و کثرت معانی اسما نسبند بر ذات منسوب به، و معلوم است که عالم در ازل مشهود حق بوده باشد، زیرا که از علم او به او مستلزم علم اوست به عالم، ووسم و رسم از جملۀ عالم و مشهود حق ازلا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین است و این چنین باشد |  | از ازل تا ابد همین باشد |

و اختلاف در شهود حق محال، لاجرم شاهد این رسم و وسم بود ازلا و ابداً، و وسم و رسم در اصل مجعول به جعل جاعل نیستند. اما به جعل جاعل ظاهر گردند، و لابد است که هر حالی و مقامی و مشهدی آن را اثری باشد و آن اثر رسم آن حال و مشهد و مقام بود.

و اثر از حیثیت ظهور در مؤثر رسم خوانند، اما اثر از حیثیت صدق صاحب حال یا مشهد یا مقام وسم گویند وعین مسمای رسم عین مسمای وسم است، و متغایرانند به حسب حکم، و گفته‌اند که حکم وسم و رسم جاری است از لا در جناب حق، لاجرم عالم به صورت مصور ظاهر و صادر گشته از حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نکته‌ای عارفانه می‌گویم |  | عارف رسم و وسم می‌جویم |

بسم الله الرحمن الرحیم **ونحن اقرب الیه منکم و لکن لاتبصرون.** [[506]](#footnote-507)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما به او نزدیک و او نزدیک ما |  | با خدا باشیم دایم با خدا |

و تقرب به صفات حق اتصاف عبد است به صفات حق، اما تقرب به حق: **و هو معکم اینما کنتم**[[507]](#footnote-508)، و رجال الله طالبند که دایم با حق باشند، در هر صورتی که تجلی فرماید و لایزال حق متجلی در صور عباد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم بنده با خدا باشد |  | در همه حال هر کجا باشد |

بسم الله الرحمن الرحیم **مامن دابة الاهو آخذبناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم.**[[508]](#footnote-509)

یا عزیز اعزک الله فی الدارین معلوم فرما که حقیقیت سلب اوصاف ماست از ما به اتصاف به صفات حق و حقیقهً فاعل به ما در ما از ما اوست.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **ان الحقیقة یعطی و احدا ابدا و الکل لیس سوی عین محققة** |  | **والعقل بالفکر یبقی الواحد الاحدا لا اهل فیها و لا ابا ولا ولدا[[509]](#footnote-510)** |

شریعت عین حقیقت است، زیرا که شریعت صدق است، و ثابت که هر حقی او را حقیقتی و هر حقیقتی که شرع آن را رد کند یعول علیها، و حقیقت شریعت که نازل شده در شهود به منزلۀ شهود عین اوست در باطن، همچنانکه در ظاهر است، بی زیادت و نقصان، که اگر کشف غطا شود ظاهر عین باطن بود و باطن عین ظاهر، **و هوالظاهر و الباطن.**[[510]](#footnote-511)

و هرچه ظاهر شود از احکام حقیقت شریعت خوانند و آنچه باطن است از احکام شریعت حقیقت گویند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به حقیقت یکی است نامش دو |  | بشنو از من که گفته‌ام با تو |

بسم الله الرحمن الرحیم **افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه.**[[511]](#footnote-512)

و در این خبر الهی اعلام است بر شییء قبل الوقوع، و قول صدیق است که: **ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور چشم ماست دایم در نظر |  | شاهد و مشهود با هم می‌نگر |

و شاهد بقای صورت مشاهده است در عین مشاهد، و صورت مشهود در دل مشاهد عین شاهد و به مشاهدۀ شاهد واقع شود نعیم مشاهد.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **مشاهدة الحق من علمنا** |  | **یحصل شاهدها فی القلوب[[512]](#footnote-513)** |

و فرق است میان رؤیت و شهود، و در شهود علم مقدم است بر مشهود به خلاف رؤیت.

بسم الله الرحمن الرحیم **و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین.**[[513]](#footnote-514)

معرفت علم الیقین از دلایل قاطعۀ ساطعۀ بی شبهه بود، و معرفت عین الیقین به کشف و مشاهده و معرفت حق الیقین در قلب عارف بالله به حق، و نزد محقق حق الیقین مقرر است و قابل تبدیل و تغییر نیست، و اگر علم و عین و حق عین یقین باشد صحیح نباشد اضافت علم و عین و حق به یقین، زیرا که اضافت مقتضی مغایرت مضاف و مضاف الیه بود.

و اگر ادیبی گوید که علم و عین و حق عین یقین‌اند و لافرق بینهم، بلکه معنی واحد است و الفاظ مختلفه، و اضافت لفظی است به لفظی دیگر، و لفظان غیرانند و عین همدیگر به احدیت معنی، هر آینه صحیح بود اضافت لفظی به لفظی دیگر، اما نزد ما مدلول لفظ علم غیر مدلول لفظ یقین است و در این مسأله یقین مطلوب است و مدار الفاظ ثلاثه بر یقین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به حقیقت اگر یقین داری |  | علم و عین و حق این چنین داری |

بسم الله الرحمن الرحیم **واتقواالله و یعلمکم الله.**[[514]](#footnote-515)

ارادت نزد ما قصد خاص است در معرفت الله تعالی از فتوح مکاشفه نه ازدلیل عقلیه، و این معرفت به ذوق و تعلیم الهی محصل گردد، و گفته‌اند: **الارادةتر ک ما علیه العادة.**

و نزد بایزید قدس الله سره ارادت ترک ارادت است، و در تذکرۀ او مسطور است و نزد این طایفه مشهور که درمناجات می‌فرمود: **اریدان لا ارید[[515]](#footnote-516).** و ارادت نزد او محو ارادت است از نفس او، هر آینه در آن حال ارادت قایم بوده باشد به او که می‌گوید: **ان لاارید.** بعد از این سخن تمام کرد و گفت: **ولانی انا المراد و انت المرید[[516]](#footnote-517).** و دانسته بود که ارادت تعلق به عدم گیرد هر آینه مراد معدوم باشد و داند که ممکن معدوم است اگرچه متصف بود به وجود، لاجرم فرمود: **اناالمراد،** ای اناالمعدوم **و انت المرید** و مرید موجود تواند بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مائیم مراد و حضرت اوست مرید |  | این دوق ابایزید بادا بمزید |

از ابوسعید شبلی سوأل کردند که چه می‌گوئی در حق مجانین از اهل الله؟ فرمود که: **هم ملاح و لکن العاقل املح منهم[[517]](#footnote-518).** بعضی را نمایند و عقل ایشان رباند، و بعضی را عنایت فرمایند و تشریف شریف عقل به ایشان گذارند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از اهل ارادت این ارادت می‌جو |  | دریاب ارادت و ارادت می‌گو |

و مرید محبوب است و مراد محب، و محب محبوب را عذاب نفرماید، اما محبانی که دعوی محبت می‌کنند محبوب حقیقی ایشان را مبتلای بلا می‌گرداند از آن رو که دعوی محبت می‌کنند نه از وجهی که محبوب‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مبتلای بلای آن رویم |  | این بلا را به جان همی جویم |

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **ان الله یحب الهمم العالیة.**[[518]](#footnote-519)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همت عالیت مبارک باد |  | حافظت روز و شب تبارک باد |

معلوم فرما که همت بر مراتب ثلاثه بود همت تنبیه است و همت ارادت و همت حقیقت؛ اما همت تنبیه تجرید دل است از تمنی و همت ارادت جمع همم است به صفای الهام و آن اول صدق مرید است و هم حقیقت همم اکابر و شیوخ است از اهل الله، و همت قوّتی است روحانیه که به آن قوت روحانیه ظاهر شود طلب در طالب و به همت ارادت گفته‌اند: **همة الرجال تقلع الجبال** [[519]](#footnote-520)و قیمت هر واحدی به قدر همت اوست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قیمت تو به قدر همت تست |  | خواجه ارزد هر آنچه می‌ورزد |

**فصل:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قصۀ غربت از غریبان جو |  | درد غربت تو با غریبان گو |

غربت مبتدی مفارقت است در طلب مقصود، و تخیل او آن است که مطلوب او خارج از او است و حاصل نشود مگر به مفارقت او از وطن مألوف و چون غیر عارف است به وجه حق در اشیا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم هرلحظه جائی می‌رود |  | خاطرش هر دم به رائی می‌رود |

اما غربت عارف به مفارقت اوست از امکان و امکان وطن اصلی ممکن و هوالمعدوم، و امکان وطن حق نتواند بود، لاجرم ممکن از وطن خود مفارقت نمود از برای شهود حق به متابعت کلمۀ **کن**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| امر تو شنیدم و عیان گردیدم |  | ساکن بودم ولی روان گردیدم |

و اعیان ثابته که صور اسماء الهیه‌اند در حضرت علمیه،

**مصراع**: قول حق استماع فرمودند.

فی الحال بسوی وجود مسارعت نمودند به امید شهود قایل کلمۀ **کن** چون دیده گشودند مطلق را به ظهور صور محدثات مشاهده نمودند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مقصودمحصل چو نشد واگشتند |  | رفتند و بجای‌خویش خوش بنشستند |

و این غربت عرفا موجوده است به غیر اختیار و غربت حقیقت غربت اهل صفت است یعنی از صفتی که مضاف است به وی، و اضافت صفات عالم به عالم اضافت نور شمس است به قمر.

و غربت اول از وطن اصلیه قضیه‌ای است از برای شهادت به ربوبیت رب الارباب، بعد از آن اغتراب در اطوار مختلفه تا به سراچۀ صوریۀ دیناویه، آنگاه از این وطن صوریۀ وجودیۀ حسیه به برزخ قبریه و از برزخ قبریه به ارض حشریه و بعضی ارض محشر را وطن گفته‌اند، و عرفا وطن نمی‌گویند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بلکه آنجا وطن نمی‌سازند |  | عارفانه برو روان گردند |

و آخر اوطان جنت بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وطن عارفان چنان باشد |  | این چنین خانه درجنان باشد |

و علامت صدق مرید در غربت حصول مقصود اوست.

**مصراع**: گر نمی‌یابد خلل در غربت است.

**اذا طلبه وجده.**

و غربت نزد عالم به حقایق غیر موجوده است در این مقام.

**مصراع**: اعتبار غربت اینجا هست نیست.

زیرا که اکابر مشاهده می‌فرمایند که عالم کما لم یکن در عدم بر حال خود است، و واجب کما لم یزل در قدم برقرار خود.

**مصراع**: تغییر نمی‌یابد و تبدیل ندارد.

و واجب ازلا و ابداً واجب است و ممکن ممکن و محال محال، و مرتبۀ غربت منزلت ادنی است، فافهم.

بسم الله الرحمن الرحیم **والله یقول الحق و هو یهدی السبیل.**[[520]](#footnote-521)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معنی رغبت بیان خواهیم کرد |  | رغبت ار داری چنان خواهیم کرد |

رغبت اگر محل او نفس است متعلق ثواب بود و اگر قلب است متعلق حقیقت و اگر سرّ است متعلق حق. و رغبت نفسیه مرتبۀ عامه است از برای استیفای لذت نفسانیه و خاص و عام در این رغبت مشترکند زیرا که انسان کامل جامع جمیع کمالات طبیعیه و روحانیه و الهیه است.

و راغب طالب ثواب است از برای اثبات حکم الهی که وعده فرموده‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن ازبرای لذت این از برای اثبات |  | این‌ازکجاوآن‌کوفرقش‌بسی‌است‌هیهات |

اما رغبت حقیقت تمکین است در تلوین و متمکن در تلوین صاحب تمکین. قال الله تعالی: **کل یوم هو فی شأن**[[521]](#footnote-522). و دل صاحب دل راغب بود در این حقیقت. قال الله تعالی: **ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب.[[522]](#footnote-523)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقد دل قلب از آنش می‌خوانند |  | که مقلب به این و آن گردد |

قال رسول الله(ص): **ان قلوب العباد بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم هر دم به حالی دیگر است |  | هر زمان او را خیالی دیگر است |

اما رغبت سرّ متعلق است به معارف الهیه به احکام مشروعه، و رغبت کشف آن به اعمال ظاهره، و حکم ظاهره اقوی است از باطنه، زیرا که ظاهر مقام حق و خلق است و باطن مقام حق، و الحق لایبطن عن نفسه و ظاهر لنفسه.

و حق را نسبتی است به عالم به اسماء الهیه که مثبت اعیان عالم است و نسبتی دیگر نسبت غنای حق از عالم، و سرّ راغب که مدرک نسبت غنای حق شود از عالم، و این علم به غیر حق نداند، لاجرم علم به نسبت غنای حق از عالم علم باشد به عدم علم ما به نسبت غنای او از عالم، فافهم.

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی بلسان نبیه و حبیبه(ص): **کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خود را بشناس تا شناسی او را |  | دریاب تو این معرفت نیکو را |

معلوم فرما که اهل حق حق را به حق شناسند و خلق را به خلق، اما به هدایت حق معرفت ذات حق به اسمای حق تواند بود، و معرفت اسمای حق به خلق، و حق تعالی دوست می‌دارد که بنده عارف او باشد به اسمای او و عارف و معرفت و معروف یکی باید تا مقصود روی نماید. لاجرم مصور عارف را به صورت خود آفرید تا به معرفت خود عارف او شود، و **هوالاول و الآخر و الظاهر و الباطن.**[[523]](#footnote-524)

و حق تعالی انسان را جامع این منزلت گردانیده و انسان اول است به جسد و آخر است به روح، یا بالعکس، کما قیل، و ظاهر است به صورت و باطن به معنی به موجب احکام، و او واحد و حائز اضداد. پس معلوم شد که نشأۀ انسانیه بر صورت الهیه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجموعۀ‌مجموع‌کمالات‌وجودست |  | خودخوشترازین‌قول‌که‌گفته‌که‌شنودست |

بسم الله الرحمن الرحیم قوله تعالی: **و هو معکم اینما کنتم.**[[524]](#footnote-525)

به هویت با ماست و به اسما از ما به ما نزدیک‌تر. قال الله تعالی: **و نحن اقرب الیه من حبل الورید.**[[525]](#footnote-526)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او به ما از ما به ما نزدیک‌تر |  | دوست نزدیکست و مازان بی‌خبر |

و معیت به هویت عام است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او محیط است بر همه اشیا |  | نیک دریاب این سخن از ما |

اما معیت اختصاص بر بعضی عباد مثل معیت حق با موسی و هارون فی قوله تعالی: **اننی معکما اسمع و اری[[526]](#footnote-527).** و رسول خدا محمد مصطفی(ص) در غار که کنف حق است با یار غار گفت: **لاتحزن ان الله معنا**[[527]](#footnote-528)، و در این مقام قایم مقام و نایب مناب حق است در معیت.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب و عنایت الهی بنگر از نور وجود روشنی یافت تمام |  | وین سلطنت نامتناهی بنگر دایم با اوست پادشاهی بنگر |

بسم الله الرحمن الرحیم **قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون انما یتذکر اولوالالباب.**[[528]](#footnote-529)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن سرّ عالمان بشنو |  | با تو گویم به دل، به جان بشنو |

سرّ نزد اهل الله بر مراتب ثلاثه بود، سرّ علم است و سرّ حال و سرّ حقیقت.

اما سرّ علم به حق جمع مرتبۀ اضداد است به حکم در عین واحده، و عالم مشتق است از علامت، و الله تعالی عالم به عالم به همان علم که عالم است به ذات خود و هر فردی از افراد عالم علامت است بر اسمی از اسماء الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه اشیا دلیل اسمایند |  | هر یکی اسم خاص بنمایند |

و سرّ هر شیء خلاصه و لطیفۀ آن شییء است و حقیقت مخفیه در وی، و اعیان ثابته که صور اسماء الهیه‌اند در حضرت علمیه اسرار ربوبیه‌اند، و ربوبیت نسبتی است میان رب و مربوب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سرّ علمست این سخن را یاد دار |  | یاد دار از نعمت الله یادگار |

اما بندۀ عابد بعد از استیفای حقوق فرایض قیام نماید و بعد از کمال فرایض به نوافل خیرات مشغول شود تا در سلک مقربان منخرط گردد و در دایرۀ محبان مندرج.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سمع و بصری به او عطا فرمایند |  | علمی به کمال هم ورا بخشایند |

تا به سر حال مکشوف شود که دال عین مدلول است، اما سرّ حقیقت آن است که معلوم فرمائی که علم حق زاید نیست بر ذات حق و او عالم عالم، و حقیقت را عینی است که مشاهده می‌کند به حق، و سرّ علم از صفت حق است، و حال از جملۀ معلومات علم، و علم محیط و حال محاط و سرّ حال متلبس شود به لباس ربوبیت، لاجرم صاحب حال گوید:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **انا من اهوی و من اهوی انا** |  | **نحن روحان حللنا بدنا[[529]](#footnote-530)** |

و عالم تمیز فرماید میان علم و عالم و عالم، و سرّ علم اتم است از سرّ حال و سرّ حقیقت اتم از سرّ علم، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیک دریاب سرّ درویشان |  | گر ترا نسبتی است با ایشان |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بدانی سرّ علم و سرّ حال |  | در حقیقت نیک دریابی کمال |

بسم الله الرحمن الرحیم **قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله**[[530]](#footnote-531)، و قال تعالی: **یحبهم و یحبونه.[[531]](#footnote-532)**

یا حبیبی ایدک الله بروح القدس معلوم فرما که اهل الله در اعتدال و انحراف از طرفین بر اقسام ثلاثه‌اند.

قسمی بر آنند که: **ان الحق لایمیل و لایمال الیه.** و این طایفه حب را میل دایم خوانند از محب به محبوب. و قال تعالی: **و الله غنی عن العالمین.**[[532]](#footnote-533) و حق اجل است از اینکه غیری به حضرت او میل نماید یا او به غیری میل فرماید.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باذات احدطالب‌ومطلوب کجاست جائی‌که‌مجال‌وحدت‌و کثرت نیست |  | در حضرت او محب و محبوب کجاست رغبت چه بود راغب و مرغوب کجاست |

و قسمی به مقتضای: **ان الله خلق آدم علی صورته،** و به حکم: **خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا**، در انسان کامل اعتدال می‌یابند و محبت بر حق اطلاق می‌کنند و انسان کامل را محب الله می‌گویند و محبوب الله می‌دانند، و اهل اعتدال قایمند میان دو انحراف، و اهل انحراف از این اعتدال اضافت فعل می‌کنند به حق و می‌خوانند: **والله خلقکم و ما تعملون.**[[533]](#footnote-534)

و طایفه‌ای می‌گویند: **ما صدر عن الواحد الا واحد**، لاجرم اضافت فعل به خلق می‌کنند و محققین صوفیه در موضعی منحرف‌اند به انحرافی از دو انحراف و در موضعی معتدل‌اند به اعتدال و این نعت ادبا است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفی داند این که او داناست |  | نیک داند کسی که او از ماست |

قال رسول الله(ص): **اعوذبک منک.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما همه خسته‌ایم و اوشافیست |  | گر نباشد طبیب او کافیست |

و مسبب‌الاسباب خالق درد و دوا است، و شفائی که او بخشد علت ازالت مرض بود و سبب اجابت دعای داعی است، لقوله تعالی: **اجیب دعوة الداع اذا دعان**[[534]](#footnote-535)، و قال تعالی: **ادعونی استجب لکم**[[535]](#footnote-536)، و کریم مطلق از برای اظهار کرم خواهنده را می‌خواهد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پادشاه سخی به لطف و کرم |  | طالب این گدا بود فافهم |

و علت مرتبط بود به معلول خود و معلول مرتبط به علت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ملک و ملک را چنین دریاب |  | مالک و ملک را همین دریاب |

و هر سببی که ترا باز نگرداند به حق، اهل الله آن سبب را علت نمی‌خوانند، و تنبیه الهی اگر از خارج بود ثابت و غیرثابت تواند بود، اما اگر از داخل باشد،

**مصراع**: بیقینیم و ثابتش خوانیم.

و شاید که تنبیه الهی ازواقعه بود و واقعه اتم علل است زیرا که وقایع مبشرات است و آن اول وحی الهی است، و تنبیهی که از داخل بود بعضی در حال نوم بینند و بعضی در حال فنا و بعضی در حال بیداری.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درخواب وبیداری تراتنبیه فرماید خدا |  | گرزانکه داری دولتی تنبیه یابی همچوما |

و تنبیه الهی را از برای آن علت خوانند که چون معلول به تنبیه الهی انتباه یابد، المی در نفس او پدید آید بواسطۀ ترکی از واجبات از معارف یا عبودیات و این علت علت ازالت علت است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از خدا گر علتی یابی تمام |  | یابی از علت خلاصی والسلام |

**فصل**

انزعاج نزد صوفیه حال انتباه دل است از نوم غفلت و آن را اسباب مختلفه بود، و سبب انتباه یا رغبت است یا رهبت یا تعظیم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون ترا هر سه نیست درخوابی |  | این سعادت چگونه دریابی |

و انتباه هر عبدی بقدر استعداد او باشد و عبادالله در قوت و ضعف متفاوتند و تکلیف هر واحدی شایستۀ قابلیت او بود، و قابل در این مقام برد و نوع است، نوعی به کشف انتباه یافته‌اند به جلال و عظمت حق و نوعی بقدر مزاج انتباهی یابند و حکم بر نفس و عقل انسان به حکم مزاج بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن اهل ذوق ما دانیم |  | نسخۀ اهل ذوق ما خوانیم |

**فصل:**

عالم معقل است به ذات و وجود صحیح است به ذات، اما چون اصحاب از تقرب به نوافل خیرات مرتبۀ محبت یابند وبه محبت محبوبیت محب باشند، محبوب حقیقی:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سمع و بصری ورا عطا فرماید |  | هرچیز که هست آنچنان بنماید |

لاجرم مجموع مبصرات به بصر: **کنت بصره الذی یبصربه**، مشاهده فرماید و جمیع مسموعات به سمع: **کنت سمعه الذی یسمع به** استماع نماید، معتل بود به ذات خود و صحیح به عرض.

و وجود که صحیح است بالذات معتل نماید به عرض اگرچه علل قایم نتواند بود به وجود، اما به حسب ظهور در نظر ناظر صور مختلفه نماید به حکم عرض که عارض شده بر عین ناظر این وجود.

و وجود بر حال وحدت خود است ازلا و ابدا و دیده‌ای که نور در چشم ناظر صورالوان نماید و دانسته‌ای که نور متلون نیست. این است معنی حدیث ربانی: **مرضت فلم تعدنی.**

و از این معانی بدیع که بیان کردیم اعادت معلوم شد و فایدۀ اعادت عود معتل است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پاکست وجود از همه عیب و خلل |  | بیمار اگر ترا نماید به مثل |

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی: **بل هم فی لبس من خلق جدید.**[[536]](#footnote-537)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر زمان صنعی نماید در نظر |  | می‌برد خلقی و می‌آرد دگر |

**ان الله یتجلی فی کل نفس و لایتکر رالتجلی فسبحان من جعل له فی کل شییء بابا اذا فتح ذلک الباب وجدالله عنده.[[537]](#footnote-538)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر در که به روی ما گشایند |  | حسنی دگری بما نمایند |

و اعادت تکرار امثال است با تکرار عین واحده در وجود.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر زمان آئینه‌ای بخشد بما در شهادت شاهدی سازد عیان |  | حسن او آئینه بنماید بما خوش دری از غیب بگشاید بما |

و نزد محققین صوفیه اعادت روح اعادت است در حکم، همچنانکه والی ولی را متولی گرداند در ولایت. و متولی را سه حالت باشد یا متصرف بود به حکم والی یا غافل باشد از ولایت یا معزول. روح انسانی به مثل متولی ولایت بدن است درحال بیداری وتصرف یا غایب است از ولایت و آن حالت نوم است یا معزول بود به موت اگر باز او را نصب فرمایند اعادت او باشد در حکم نه اعادت عین او. لاجرم اعادت در قیامت اعادت روح بود در تدبیر بدن، و فرق است میان نشأۀ دنیاویه و نشأۀ اخراویه. نشأۀ اهل سعادت لطیف است و نشأۀ اهل شقاوت کثیف.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نشأۀ مؤمنان ز لطف و کرم بر سعید و شقی دری از غیب |  | نشأۀ کافران ز قهر و عذاب فتح کرده مفتح الابواب |

و نواشی اختصاصیه عبارت است از بدایت و اولیت هر مقامی و حالی. قال الله تعالی: **و ننشئکم فیما لاتعلمون**[[538]](#footnote-539). اگر اعادت ارواح ما به اجساد ما بر این مزاج خاص بود که ما برآنیم در نشأۀ دنیاویه صحیح نبود که فرماید: **فیما لاتعلمون.**

و حق تعالی فرمود: **و لقد علمتم النشأة الاولی فلو لاتذکرون** [[539]](#footnote-540)و قال تعالی: **کما بدأکم تعودون**[[540]](#footnote-541). یعنی در نشأۀ آخرت مانند نشأۀ دنیاویه بود در عدم مثال سابق، و اگر سایل گوید چه فایده فی قوله تعالی: **کما بدأکم تعودون،** می‌گوئیم مخاطب ارواح انسانیه‌اند که معاودت نمایند به تدبیر اجسام در آخرت به مزاجی که لایق به آن نشأه بود و اگرچه حق تعالی قادر است که اعادت همین مزاج فرماید که ما برآنیم اما تعلیق به مشیت فرمود و فرمود: **ثم اذا شاء انشره**[[541]](#footnote-542)، و نفرمود: **ثم ینشره.**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نشأۀ هر یک از لطیف و کثیف حشر اجساد وعود ارواح است |  | لایق حال هر یکی باشد به یقینیم و بی‌شکی باشد |

**فصل:**

وصل در اصطلاح قوم ادراک فایت است و آن ادراک سالف بود از انفاس و هو قوله تعالی: **یبدل الله سیأتهم حسنات.**[[542]](#footnote-543) و هر حالی او را نفسی است که جمیع انفاس متنفس از انفاس گذشته متضمن آن نفس بود، و آن نفس را فایدۀ مجموع انفاس. و گفته‌اند وصل رفع اثنینیت است و ازالت مباینت و اقول: **اذاصح الوصل لم یعاقبه الفصل.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه اوواصل‌شودپیوسته اوواصل بود |  | این سعادت هرکه یابدکی ازاوزایل شود |

و من قولهم: **من تادب وصل و من وصل لم یرجع و لو کان غیر ادیب.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به‌هرحالی‌که‌می‌باشیم اوباماست‌تا دانی |  | اگرموجیم وگرقطره وگر دریاست تادانی |

قوله تعالی: **و هو معکم اینما کنتم.**[[543]](#footnote-544)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه حال حضرتش با ماست |  | نور چشم است و در نظر پیداست |

و حق تعالی اهل عنایت را مطلع گردانیده به این رؤیت و دیدۀ منور ایشان را به نور: **کنت بصره الذی یبصربه**، روشن فرموده و در مرایای عالم انوار اسرار به اهل نظر نموده، لاجرم در عین اعیان مشاهدۀ این معیت می‌فرماید و شهود این عارف معبر است به وصل.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌حجاب آن جمال می‌بیند هرکه واصل شود جدا نشود |  | همه را بر کمال می‌بیند وصل او لایزال می‌بیند |

و اتصال محب به محبوب بعد از فنای وجود محب بود و بقای او به محبوب. و این اتصال وجودی عبارت است ازوصول ذات محب به صفات محبوب و مراتب اتصاف به صفات بی‌نهایت، زیرا که صفات محبوب را غایت نیست و کمال اوصاف الهی نامتناهی. اما اتصال شهودی وصول سرّ محب است به محبوب از مقام مشاهده، و گفته‌اند: الاتصال مکاشفات القلوب و مشاهدات اسرارالغیوب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر ترا هست آن کمال اینست |  | طلب بنده لایزال اینست |

و فصل تمیز عبد است از رب بعد از اتصاف به صفات حق، و اگر تمیز قبل از وصول به سمع و بصر حق واقع شود آن را فصل مذکور نخوانند. و فصل در آثار بود نه در اسما و نه در مسما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فصل و وصلش به ذوق خوش دریاب |  | تا بدانی لطیفه از هر باب |

والله اعلم بالصواب.

**فصل**

امداد حضرت الهیه بر مفارق موجودات لایتناهی است و امساک از جانب فاعل نیست، ضعف از طرف قابل است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بقدر حوصلۀ جام می‌دهدساقی |  | اگرچه بادۀ خمخانه را کرانی نیست |

و حضرت حاکم حکیم علیم عالم است به مصالح مخلوقات و هر فردی را از افراد چنانکه قابلیت اوست تربیت می‌فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگرجامی‌به‌بزم‌آری‌زخم‌جامی‌بری‌پرمی |  | وگرپیمانه‌ای ‌آری به تو پیمانه پیماید |

و امداد الهی اصل است ورعایت آن در کلام واجب و زیادت بر امداد طبیعی مناسب حال شخصی است که به دوروریّان قایل شود، و عارفی که نعرۀ **هل من مزید** چون بایزید زند جامع مجموع امداد طبیعی بود. و زیادتی امداد اگر از طلب طالب است موجب زیادتی است چنانکه در نفس قاری قرآن می‌آید در آمن و آدم، و این تعلیم الهی است و مثال آن جاء و شاء ودابّه وطامّه که موجب زیادتی امداد است ودابّه وطامّه دو صورتند و روح واحد مدبر هر دو.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تضعیف به نزد ما همین است |  | خوش می‌خوانش که آن چنین است |

و گفته‌اند که همزه نصف حرف است و آن اسم الظاهر است و الف نصف حرف و آن اسم الباطن است و هر دو حرف واحد و مد محسوس است و جزر معنوی و اسم نقیض بر امداد معنوی اطلاق می‌کنند، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرنفس‌مدی‌وجزری ازنفس‌ظاهر شود |  | باز یابد هرکه در دریا چو ما حاضر شود |

بسم الله الرحمن الرحیم **و علم آدم الاسماء کلها.**[[544]](#footnote-545)

فضل آدم بر ملایکه به احاطۀ آدم است به علم اسما و حق تعالی به اسما یاد اشیا می‌فرماید، و از اطلاق لفظ کل بر اسما در صفت آدم ظاهر شده نور اسما بر مسمیات، و این لفظ کل تشریف شریف است و خلعت لطیف که حضرت عزت آدم را پوشیده.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تشریف شریف از خدا پوشیده در راه خدا گرم روان گردیده |  | جام می عشق او بجان نوشیده مستانه چو خم می‌خوشی جوشیده |

و آدم متعلم عالم عالم است و معلم ملایکه، **نبأهم باسمائهم** [[545]](#footnote-546)ای به بعض اسماء الهیه که ملایکه را به آن ایجاد فرموده‌اند. لاجرم این اسما را به ملایکه مستند گردانیده‌اند نه مراد اسمای اصطلاحی و صنعی است که فایده ندارد مگر به وجهی بعید، و اهل کشف در عقب وقوع و اهل نظر و عقل در پی امکان و انوار الهی اعیان اسمای معلوماتند و انوار اسما منبسط بر معدومات و موجودات، لاجرم اسماء الهیه را احاطه بود، **والله من ورائهم محیط.**[[546]](#footnote-547)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز انوار اسما سخن گفته‌ام |  | به الفاظ اندک دُرر سفته‌ام |

و هر ملکی را به اسمی آفریده‌اند و مراتب ملایکه به حسب مراتب اسماءالهیه بود، اما انوار مولدات و امهات تجلی الهی است به وجهی که مؤثر است و این و آن سایل و حق مجیب.

قال الله تعالی: **ادعونی استجب لکم**[[547]](#footnote-548)، و قال جل ذکره: **و آتاکم من کل ما سألتموه**[[548]](#footnote-549)، ای بلسان الاستعداد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه جوید هر که باشد آن دهد |  | کام هر یک حضرت سلطان دهد |

و نور علم متخیل و متصور نبود به صورت جسدیه، و به نور علم حقایق اشیا ازغیر تخیل و تلبس مشاهده کرده شود، و نور علم است که نور، **اول ماخلق الله نوری** فرمود: **اللهم اجعلنی نورا**، و الله یقول: **الله نور السماوات و الارض.[[549]](#footnote-550)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم به نور او روشن |  | نظری کن به نور دیدۀ من |

و صحت مشاهده به انوار بود و شهود به نورین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ روشنی بباید |  | تا نور جمال او نماید |

و نورالانوار سبحات وجه حق، و چون آفتاب اشعۀ ذاتیه از مشرق احدیت شروق فرماید کواکب نورانیۀ ارواح و تعینات ظلمانیۀ اشباح منعدم و مختفی گردند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظلمت خلق را براندازد |  | نور دین را به نور بنوازد |

و بیان معانی مراتب نور فرمودند: **مثل نوره کمشکاة فیها مصباح.**[[550]](#footnote-551)

و نورالله در سماء ارواح و ارض اشباح واضح ولایح است و مشکات بدن تو است و زجاجه اولی دل و فتیله روح نامید و زجاجۀ ثانیه روح حیوانیه وزیت امداد الهی و مصباح حقیقت انسانیه و زجاجه یعنی دل به مثل کوکب دری است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کوکب دری است یعنی آفتاب |  | روشنست والله اعلم بالصواب |

**مصراع**: نظری کن به نور این مصباح.

که به نور الانوار چگونه منور است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتم به تو این سخن تمامست |  | دریاب که آن شجر کدامست |

و انوار سبوحیۀ قدوسیه نزد حکما انوار عقولند و پیش عرفا انوار رسل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین دان و آنچنان باشد |  | نور باشد که نور می‌پاشد |

و قلوب عرفا مطارح شعاعات این انوارند و مشکات وجود ایشان مقتبس از نور نبوت و عرفا اکمل صنف انسانیند در علم، و حجاب این انوار مشیت الهیه.

اما انوار ریاح انوار عنصریه است و به شدت ظهور پوشیده و ابصار از ادراک آن قاصر و دیده نشود الا در حضرت برزخیه و این انوار را قوت است و استیلا بر بنی‌آدم به غیر اهل الله، زیرا که انوار عنصریه در انوار اهل الله مندرج می‌شود چون اندراج انوار کواکب در نور آفتاب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور ما آفتاب پوشاند |  | بر فلک یک ستاره کی ماند |

اما انوار طبیعیه مندرج است درهیولی کلیه و منور صور عامه است یعنی صور جسم کلی و هرکه را این انوار به کمال حاصل شود عالم گردد به علم لایتناهی به معلومات نامتناهی و این علم عزیزالوقوع است عندنا و محال نزد عقلا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارف این قول ما نکو داند |  | عاقل وعقل خویش او داند |

و معطی انوار طبیعیه نفس الرحمن است و انوار طبیعیه مندرج در افلاک و ارکان و در هرچه متولد می‌شود از اشخاص علویه و سفلیه و غیرها.

**فصل**

انسان کامل سبب هدایت است و غیر او اسباب ناقص و عاقل اعتماد بر ناقص نکند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اعتماد ارکنی به کامل کن |  | این چنین اعتماد حاصل کن |

و هر سببی دو رو دارد، وجهی عام و وجهی خاص. جمعی که مشاهدۀ وجه خاص کنند در هر منفعلی، گویند که فعال لمایرید نزد منفعل فعل می‌فرماید به منفعل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فعل او بی علت و بی آلت است |  | این چنین دانی ترا گر دولت است |

و بعضی که وجه عام بینند گویند خدای تعالی فعل می‌کند به اسباب و اسباب را آلت می‌گویند، به مثل چون نجار که در حالت تراشیدن سریر و کرسی بی‌قدوم[[551]](#footnote-552) و منشار[[552]](#footnote-553) فعل او تمام نشود، و اضافت صنعت با آلت نکنند. قال الله تعالی: **والله خلقکم و ما تعملون**[[553]](#footnote-554)، هر آینه صنعت مضاف باشد با صانع و صانع عالم به مصنوع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صانع و مصنوع اگردانی چنین |  | خدمت تو نیز فرماید همین |

و اعتماد بر عالم از وجهی که کتاب مسطور است دررق وجود منشور در عالم اجرام که کائن است از اسم الظاهر صحیح نباشد مگر که عارف به تعریف الهی عالم بود. قیل: **انماسمی العالم عالما لانه علم علی صانعه.[[554]](#footnote-555)**

و تنوع صور در وجود حق علامت‌اند بر اعیان ممکنات ثابته، اما صور ظاهره در وجود ظهور کتاب است در رق عالم، و حقیقت به تنوع صور متغیر نگردد، و جوهر از جوهریت به احوال و اعراض تغییر نیابد، و حقیقتاً عالم علامت است بر حقیقت عالم، **فان الله غنی عن العالمین**[[555]](#footnote-556).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در وجود است او غنی از ما |  | به وجودیم ما به او محتاج |

و دلیل بر وجود او وجود اوست: **فسبحان من لم یکن علیه دلیلا الا نفسه ولاثبت کونه الابعینه.**

و به حکم: **کل یوم هو فی شان**[[556]](#footnote-557)، هر لحظه جمال بی‌مثال در آینۀ صورتی به تمثالی و خیالی نقش بندد و تجلی فرماید و انسان کامل به تنوع شئون حق متنوع گردد، و حق ظاهر نشود در وجودالا در صور شئون.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرنفس آئینه‌ای از غیب بنماید به ما این چنین علم شریفی می‌کنم تعلیم تو |  | گر نظر داری به بین آئینۀ گیتی نما عشق اگرداری قدم نه‌سوی درویشان بیا |

**فصل**

حق سبحانه و تعالی بلسان رسول(ص) فرمود: **انا عند ظن عبدی، فلیظن بی خیرا**[[557]](#footnote-558).

و مروی است که یحیی(ع) عیسی(ع) را در بسط و بشاشت دید، گفت: **کانک قدآمنت من مکرالله وعذابه**[[558]](#footnote-559)، عیسی(ع) در جواب فرمود: **کانک قدآیست من فضل الله و رحمته**[[559]](#footnote-560)، فاوحی الله الیهما: **ان احبکما الی احسنکمابی ظنا.[[560]](#footnote-561)**

و ظن را مرتبۀ برزخیت است، وجهی به علم دارد و وجهی به نقیض علم، اما قراین احوال بر وجه علم است، لاجرم حاکم حکیم حکم علم فرمود بر ظن، و ظن ممتاز است از شک به نوعی از ترجیح به جانب علم و در ظن ترجیح لابد است یا به جانب خیر باشد یا به جانب شر، لاجرم حضرت الرحیم به مقتضای: سبقت رحمتی غضبی، فرمود: **فلیظن بی خیرا**. و ظن ظان عاید با اوست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظن نیک ار آوری نیکی بری |  | وربکاری تخم بدخود برخوری |

**فصل**

قال رسول الله(ص): **ان الله ادبنی** ای جمع فی جمیع الخیرات **فحسن ادبی** ای جعلنی محلاً لکل حسن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جد حسن و حسین فرمود چنین |  | خلق حسن و خلق حسین است همین |

و آداب بر اقسام است، اما آداب شریعت حکم رسول است آن چنان می‌کن، و حکم یا در جوهر است یا در عرض یا در زمان یا در مکان یا در وضع یا اضافه یا در حال یا در عدد یا در مقدار. اما آداب در ادای زکات جواهر از معادن و نبات و حیوان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زهرچه گفت رسول خدا همان می‌ده |  | به هرکه کرد حوالت به آن دهی آن به |

اما **آداب در اعراض** متعلق به افعال مکلف است از وجوب و خطر و ندب و کراهت و اباحت.

اما **آداب زمانیه** متعلق به اوقات عبادات بود، هر وقتی آن را حکمی است در مکلف، و اوقات بعضی وسیع است و بعضی ضیق.

اما **آداب مکانیه** چون مواضع عبادات، قال الله تعالی: **وان المساجدلله فلا تدعوا مع الله احدا.[[561]](#footnote-562)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در خانۀ او بیاد او باش مدام |  | زنهار نگهدار ادب را وسلام |

اما **آداب وضعیه** آن است که اسماء اشیا که وضع کردۀ اوست(ع) و بر آن حکم حل و حرمت فرموده تغییر نکنند، یا به اسم حلال را حرام گویند و حرام را حلال. قال رسول الله(ص): **سیأتی علی الناس زمان یظهر فیه اقوام تسمی الخمر بغیر اسمها و ذلک لیستحلوها بالاسم**[[562]](#footnote-563)، هم چنانکه خمر را نبید نام کردند و ریا را تزویر و به اسم حلال گفتند.

**مصراع**: ترک ادبست اگر چنین می‌گویند.

اما **آداب اضافه** به مثل مثل قول ابراهیم(ع): **و اذا مرضت فهو یشفین**[[563]](#footnote-564)، و قول خضر(ع): **اردت ان اعیبها**[[564]](#footnote-565)، به ضمیر متکلم فرمود زیرا که عقلاً متضمن ذم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ادب حضرت خضر بنگر |  | آن لطیفه درین خبر بنگر |

دیگر به لفظ جمع فرمود: **فاردنا ان یبدلهما**[[565]](#footnote-566).

**مصراع**: از برای اشتراک مدح و ذم.

و در آخر گفت: **فاراد ربک ان یبلغا اشدهما**[[566]](#footnote-567)، زیرا که عمارت جدار از برای غبطۀ ایتام اهل اسلام متضمن حمد و ثنا است تا دانی.

اما **آداب در اعداد** متعلق به افعال عباد است از طهارت و مقادیر آن و عدد صلات در اوقات معینه به حسب حکم شرع.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنچه گفتند آنچنان می‌کن تابع شرع مصطفی می‌باش |  | بیش و کم نه چو عارفان می‌کن هرچه فرمان اوست آن می‌کن |

اما آداب سلوک در خدمت ملوک یا قیام بدن است به وظایف احکام و هوالاسلام، یا قیام دل است به تصدیق استسلام و هوالایمان، یا قیام روح است به مشاهدۀ ملک علّام و هوالاحسان **والله المستعان[[567]](#footnote-568) و علیه التکلان.**

**فصل**

تخلی به خاء معجمه نزد اصحاب صوفیه اختیار خلوت است و اعراض از هرچه او را محجوب گرداند از حق ونزد ما تخلی از وجود مستفاد است که در اعتقاد عوام واقع است و حقیقةً حق است که موصوف است به افادۀ وجود: **ولا یحمل عطایاهم الامطایاهم.**

و ممکن الوجود به حکم اصل در امکان باقی است و عین ممکن در حضرت علمیۀ الهیه ازلاًوابداً ثابت است.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **کنا حروف عالیات لم نقل** |  | **متعقلات فی ذری اعلی القلل[[568]](#footnote-569)** |

و حق عین هر شییء است در ظهور نه عین اشیا است در ذوات –سبحانه و تعالی بل هو هووالاشیاء اشیاء، و گفته‌اند: **الانس بالله فی الخلوة و الاستیحاش فی الجلوة لایعول علیه**. زیرا که کثرت مشهوده در خلوت صاحب خلوت را از حق محجوب گرداند.

**مصراع**: خلوت او حجاب او باشد.

اما عارفی که به بصر: **کنت بصره الذی یبصر به**، در مرآت موجودات جمال: **ان الله جمیل یحب الجمال** مشاهده نماید:

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیست حاجت که گوشه بگزیند چه کند خلوتی چو در عالم |  | یا به کنجی خراب بنشیند نور محبوب خویش می‌بیند |

از کرامات صلحا است که نطق اشیا استماع فرمایند و مجموع کلام خلق نزد عرفا مفید بود، لاجرم خلوت و جلوت نزد ایشان متساوی باشد، بلکه فایدۀ جلوت در حق کامل اتم و احکم بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در جلوت اگر خلوت ما دریابی |  | در بر باشی و ساکن دریابی |

اما تحلی به حاء مهمله تشبه است به احوال صادقان در اقوال و افعال، و از احوال صادقان تحلی است به شرط آنکه حلی ملک و مال او باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ور نباشد چنین که ما گفتیم |  | مستعیری بود به لابس زور |

و نزد ما تحلی تزین است به اسماء الهیه بر حد مشروح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنان‌خودرابیارایم‌که‌پنداری که من اویم |  | ز نور آفتاب او منور گشته مه رویم |

و متحلی به حلی اسمای الهیه از شهود عبودیت محجوب نگردد و این تزین است نه تشبه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه را زینتی چنین باشد |  | نازنین جهان همین باشد |

اما: التجلی **عندالقوم ماینکشف للقلوب من اسرار الغیوب**، و تجلی به جیم بر مقامات مختلفه متنوع می‌گردد، یا متعلق بود به معانی مجرده از مواد از معارف و اسرار یا متعلق به نور الانوار یا به انوار ارواح یعنی ملایکه یا به انوار ریاح یا به انوار طبیعیه یا به انوار اسماء الهیه یا به انوار مولدات و امهات و علل و اسباب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک بیک با تو بیان خواهیم کرد |  | وعده کردیم آن چنان خواهیم کرد |

**فصل**

لوایح نزد قوم ظاهر شدن انوار اسرار باطن است و ترقی از حالی به حالی، و نزد ما نوری که لایح شود از انوار ذاتیه و سبحات وجهیه از جهت اثبات نه از جهت سلب بصری را که مقید نباشد به جارحه منور گرداند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم نور او به او بیند |  | هرچه بیند همه نکو بیند |

اما با لوایح اسماء الهیه در حالت مشاهدۀ آثار اسما معلوم گردد، و ترقی از حال ادنی به حال اعلی، و اگر ترقی اتفاق نیفتد آن انوار اسما را لایح نخوانند اگرچه صحت حال باشد، و حال از واردات الهیه بود نه از مقامات، و مقامات مکتسب و حال مواهب، و از شرط لایحه ادراک است به بصر نه به بصیرت و به حقیقت بصر مخصوص و منسوب است به نفس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه را این چنین بصر باشد |  | آنچنان نور در نظر باشد |

و روایت است که سایلی از رسول خدا محمد مصطفی(ص) سؤال کرد که **هل رأیت ربک؟** فقال(ص): **نورانی اراه**، یعنی نور بصری که مقید به جارحه باشد ادراک نور الهی نکند بلکه ادراک بصر مقید بر وجهی مخصوص تواند بود: **لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار.**[[569]](#footnote-570)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مقید حضرت مطلق نبیند |  | بجز حق نور حق الحق نبیند |

و تا نور مطلق در مراتب وجود ظهور نفرماید رؤیت او متصور نبود، و تا آفتاب هویت هو در مغارب مراتب غروب نفرمود عیون اعیان مقیده از انوار نجوم اسما و صفات الهیه مستفید نگشتند و نور مطلق مدرک ادراک هیچ مدرک نشود، **لیس کمثله شییء.**[[570]](#footnote-571)

**مصراع**: قابل تشبیه نبود حضرتش.

و اگرچه حیات وعلم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام صفات حقند، و مخلوق به این صفات متصف می‌شود اما این صفات با مخلوق نسبتی دارد و با خالق نسبتی، بلکه نسبت صفات مذکوره با انسان نسبتی دیگر دارد مخالف نسبت با ملک، و صاحب لوایح بینندۀ داننده بود که اگر بیند و نداند از اصحاب لوایح نبود، و دیدن عام است و دانستن بعد از دیدن خاص، و زید و عمرو در دین مشترک و به علم ممتاز.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر به بینی و بدانی عارفی |  | ور به بینی و ندانی صارفی |

**والله یقول الحق و هو یهدی السبیل.[[571]](#footnote-572)**

**فصل**

در مراتب کشف.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بود گر حجاب برداری |  | بی حجابش خوشی بدست آری |

کشف در لغت رفع حجاب بود و در اصطلاح صوفیه اطلاع بر ماورای حجاب، و کشف یا صوری بود یا معنوی، و کشف صوری در عالم مثال حاصل شود از طریق حواس خمسه، اما مشاهده چون رؤیت کاشف انوار ارواح مجسده و انوار روحانیه.

اما سماع چون سماع نبینا (ص) وحیی که نازل بر وی بود کلام فصیح بلیغ منظوم استماع فرمود. اما اگر بر سبیل استنشاق بود تنسم نفحات الهیه و تنشق فتوحات ربوبیه است.

قال (ع): **انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن.** و بر طریق ملامسه اتصال دو نور است میان دو وجود مثالی، کما قال رسول الله (ص): **رأیت ربی تبارک و تعالی فی احسن صورة**، قال: **فیم یختصم الملاء الاعلی یا محمد**. قلت: **انت اعلم**، ای رب، مرتین. **فوضع الله یده بین کتفی فوجدت بردی بین ثدیی فعلمت ما فی السماوات و ما فی الارض**. ثم تلا هذه الآیة: **و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض و لیکون من الموقنین.[[572]](#footnote-573)**

و انواع کشفیات صوریه بعضی با بعضی مجتمع شوند و منفرد هم باشند و مجموع تجلیات اسمائیه‌اند. مشاهده از اسم البصیر و سماع از اسم السمیع و کذلک البواقی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زهر اسمی ترا باشد نصیبی |  | اگر یابی چو ما نبود غریبی |

و مکاشفه نزد ما اتم از مشاهده، و نزد بعضی مشاهده اتم بود، و معلوم است که مشاهده مختص بود به صورت و مکاشفه به معانی. مثلاً اگر مشاهدی مشاهده کند جمادی متحرک طلب محرک خواهد کرد و عاقل داند که جماد متحرک بی محرک نبود لاجرم علم او متعلق شود به دو معلوم و بصر که آلت مشاهده است متعلق به معلوم واحد بود و اگر رؤیت حق صحیح بود مشاهده اتم تواند بود والالا.

و مکاشفه متعلق به معانی ثلاثه: به علم و به حال و به وجد. و مشاهده طریق است و مکاشفه غایت طریق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قدم در ره نه و می رو به منزل |  | که در منزل شود کام تو حاصل |

**فصل**

نزد اهل الله غیرت بر سه مقام است: غیرتی در حق و غیرتی بر حق و غیرتی از حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زغیرت‌خانۀ‌دل رازغیرت کرده‌ام خالی |  | که غیرت رانمی‌زیبد درین خلوتسرا رفتن |

واصل غیرت مشاهدۀ غیر بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر اگر ثابت بود غیرت بود |  | غیرتم آید اگر غیرت بود |

و نزد موحدین وجود غیر معقول بود زیرا که غیرموجب کثرت بود و کثرت معقوله، و این کثرت در احوال مختلفه قایمه به عین واحده، و بعضی قایل‌اند که اعیان را وجودی عینی است و کثیر موجود و مشهود و کثرت معقوله از این مقام ظاهر شده غیرت در اشیا، و روایت است که حضرت جامع انوار و اسرار و مظهر مطهر کمالات ظهور و اظهار فرمود: **السعد غیور و انا اغیر منه والله اغیر منا**[[573]](#footnote-574). و فی روایة: **ان الله غیور و من غیرته حرم الفواحش ما ظهر منها و مابطن**[[574]](#footnote-575).

و غیرت بر دو قسم است محموده و مذمومه. اگر منکری واقع شود از شخصی که موجب غیرت بود بر آن منکر و صاحب غیرت غیرت نکند و غیرت نماید اگر مثل آن منکر از غیری صادر گردد، غیرت او غیرت حقیقیۀ الهیه نباشد بلکه غیرت نفسیه بود.

اما غیرت بر حق کتمان سرایر حق است و این مقام ملامتیه است. کما قال الله تعالی: **اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری.**

اما غیرت از حق هم چنانکه حق ستر مقام ایشان فرموده ایشان کتمان اسرار حق می‌فرمایند. **اللهم ارزقنا منزلتهم و لا تجعلنا محرومین من برکاتهم.**

**فصل**

حریت نزد اهل الله آزادی است به کلیت از غیر حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه آزاد از سوی الله است |  | نیک آزاد مرد آگاه است |

اما نزد محقق حریت ازالت صفت عبد است به صفت حق، و بعد از تحصیل: **کنت سمعه و بصره و لسانه و یده و رجله**، قوای بنده سید بودوالسید لیس بعبد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم آن زمان شود دلشاد |  | بنده از غیر سیدش آزاد |

و حقیقت حریت در غنای ذاتی است.

**مصراع**: این خاصۀ حضرت الهی است.

**والله غنی عن العالمین.[[575]](#footnote-576)**

و عالم عبیدند و مفتقر به وجود و ظهور کمالات اسماء الهیه موقوف به مظاهر خلقیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ روشنی بباید |  | تا نور جمال او نماید |

هر آینه امر موقوف بود از طرفین و اضافات مانع غنای جانبین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در وجودیم ما به او محتاج |  | در ظهور است او به ما موقوف |

قال الله تعالی بلسان نبیه(ص): **کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| داعیی باید که او باشد مجیب |  | این لطیفه بشنو از ما ای حبیب |

قال الله تعالی: **ادعونی استجب لکم.**[[576]](#footnote-577)

می‌خواهد که خواهنده‌ای خواهد تا او اجابت فرماید. قال جل ذکره: **و آتاکم من کل ماسألتموه**[[577]](#footnote-578)، ای بلسان الاستعداد.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما دعاگوی و او مجیب بود سخن دوستان بجان شنود |  | داند آنکس که او حبیب بود هرکه از دوست با نصیب بود |

**والله یقول الحق و هو یهدی السبیل.[[578]](#footnote-579)**

**فصل**

اعلم ایدنا الله و ایاک بروح القدس که اهل الله لفظ لطیفه بر دو معنی اطلاق می‌کنند، یکی بر حقیقت انسانی و آن معنیی است که بدن مرکب اوست و محل تدبیرش و آلات تحصیل معلومات معنویه و حسیه، دیگر اشارت دقیقه‌ای که نور آن معنی در عین بصیرت تلألؤ کند و عبارت از ایضاح حقیقت آن قاصر بود لطیفه می‌خوانند و آن از علوم اذواق است.

**من ذاقه یعرفه و من لم یذق فلا حرج علیه.**

و لطیف اسمی است از اسماء الله تعالی و: **الله لطیف بعباده**[[579]](#footnote-580). و از حکم این اسم ارزاق محسوسه و معنویه بواسطه و به غیر واسطه به بندگان می‌رساند و هو قوله تعالی: **و یرزقه من حیث لایحتسب**[[580]](#footnote-581).

**مصراع**: این چنین انعام فرماید لطیف.

و از اسم اللطیف حضرت سید سادات و اشرف موجودات در صفت نعیم جنات فرمود: **فیها مالا عین رأت و لا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر.**

و اگر لطیفی لطیفه‌ای از لطیف مطلق یافته باشد بی‌شعور او و خواهد که لطیفانه آن لطیفه را به دیگری انعام فرماید به طریقی باید که آن شخص شعور نیابد تا متصف باشد به اسم اللطیف.

و دانسته می‌شود به وجه اجمال که رزاق معنویه و حسیه حق است اما به طریق تفصیل کیفیت ایصال آن معلوم نمی‌گردد، و لطیفه‌ای که حقیقت انسانی است در زمان تسویۀ بدن ظاهر می‌شود به نفخ الهی از برای تدبیر بدن از روحی که مضاف است به حضرت الله جل و علا فی قوله تعالی: **فاذا سویته و نفخت فیه من روحی[[581]](#footnote-582)،** صدور یافته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این سرّ لطیفه‌ای لطیف است |  | دریاب که نکته‌ای شریف است |

و در این مرکب از آلات روحانیه و حسیه، از برای ادراک علوم که به آلات تواند بود، ترکیب کرده‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب که حکمت حکیم است تمام |  | گر دریابی حکیم باشی وسلام |

و آلات حسیه چون عین و اذن فانیه‌اند و معنویه چون سمع و بصر باقیه، و لطیفۀ انسانیه مدرک مرئیات است از آن وجه که صاحب بصر است نه از آن رو که صاحب حدقه است. و حضرت الوهاب سمع و بصر ودیگر آلات روحانیه به لطیفۀ انسانیه ابدا عطا فرموده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌رنگ ز بی‌رنگ ترا رنگی داد |  | خوش باش که او دادۀ خود نستاند |

و نزد اهل کشف حقیقت انسانیه دائما در ترقی است و مزید علم می‌یابد در دنیا و آخرت و آلات روحانیه مصاحبۀ اوست در منازل و مواطن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ترقی باد علمت جاودان |  | جاودان است این ترقی جاودان |

و شقاوتی که عارض لطیفۀ انسانیه می‌شود هم چنان است که عرض مرض که عارض جوهر بدن انسان شود، هر آینه ممکن الزوال باشد، اما سعادتی که ذاتیه او است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زایل نشود سعادت او |  | دایم باشد ولایت او |

و نزد اهل کشف هر موجودی از اجسام او را لطیفه‌ای است روحانیه از حضرت الهیه که آن جسم حی است به این لطیفه و فساد آن هیأت و صورت موت.

و رب الارباب به اسم اللطیف در عیون اعیان عالم تجلی فرموده و از غایت لطف کیفیت آن معلوم نمی‌گردد، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب لطیفه‌ای که گفتیم |  | درّی است لطیف نیک سفتیم |

**فصل**

مشاهده نزد این طایفۀ صوفیه رؤیت اشیا است به دلایل توحید، و رؤیت حق در اشیا به غیر شک، و مراد از رؤیت اشیا به دلایل توحید دیدن احدیت هر موجودی که دلیل است بر احدیت حق نه بر ذات حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذات او از دلیل مستغنی است |  | وز همه کاینات مستغنی است |

اما اشارت رؤیت حق در اشیا ازحقیقت حق الیقین است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نظری خوش به دیدۀ ما کن |  | در همه نور او تماشا کن |

و نزد ما فرق است میان رؤیت و مشاهده زیرا که مشاهده شهود شاهد است در مرآت دل و آن قید است، اما رؤیت نه این چنین است و لهذا قال موسی(ع): **رب ارنی انظر الیک.** [[582]](#footnote-583)و نگفت **اشهدنی،** زیرا که حق مشهود موسی بود و چگونه مشهود انبیا نباشد چون مشهود اولیا است. و قید از غیر شک اشارت به حقیقت یقین است، و حق تعالی خبر فرمود که چون آصف ابن برخیا عرش عظیم بلقیس را در حضرت سلیمان حاضر گردانید سلیمان با بلقیس گفت: **اهکذا عرشک؟ قالت کانه هو**[[583]](#footnote-584).

**مصراع**: چون به شک بود این چنین فرمود.

و آن عرش مشهود تخت آن نیک بخت بود.

**مصراع**: در تحیر بماند و در شک بود.

هم چنانکه اصحاب نبینا(ص) جبریل را در صورت دحیه دیدند و او را دحیه دیدند به سبب عدم علم ایشان به حقیقت آن صورت و ایشان از دحیه معلوم نداشتند الا صورت جسدیه و دحیه اسم صورت و معنی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنی بهمدیگر نگر |  | این و آن داریم دایم در نظر |

و اختلاف اعضای زید واحد در صور مختلفه مستلزم تعدد زید نباشد در معنی.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لشکر پادشه بسی باشد اختلاف صور فراوان است گر کسی را شکی بود به خدا |  | شاه جانیبکی است تا دانی گرچه معنی یکی است تا دانی سیدم بی‌شکی است تا دانی |

**فصل**

علم هر یک از عبادالله به قدر کشف هر یکی است. کشف بعضی موجب ذات الهیه است و بعضی طالب اسمااند از حیثیت دلالات نظریه و بعضی طالب اسمااند که به لسان انبیا وارد شده و در شرایع آمده از اسماء متقابله چون مغز و مذل، و متقاربه چون علیم و خبیر، و بعضی را شصت هزار منزل است از منازل الهیه و بعضی را صدهزار و بیست هزار منزل است از این منازل. و اگر منازل کمتر از این بود مرتبۀ مریدی باشد که در مقام تربیت بود، و این مراتب و منازل خاصۀ اهل صعود است. قال الله تعالی: **الیه یصعد الکلم الطیب**[[584]](#footnote-585).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هریکی را منزلی دیگر بود |  | ذوق هر یک حاصلی دیگر بود |

گفته‌اند: **ان الله لایتجلی فی صورة لشخصین**، و قال الله تعالی: **قد علم کل اناس مشربهم**[[585]](#footnote-586).

لاجرم در ذوق مجتمع نشوند، زیرا که قابلیت و استعداد و امزجۀ عباد مختلفه است، اگرچه تجلی عین واحده است که به مرایای متعدده رو نموده اما در ظهور به حسب تنوع مظاهر متفاوت افتاده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دیده‌ای ونوری هرمظهر وظهوری |  | دریک بیک نظر کن گرباشدت حضوری |

حضور با الله تعالی جل ثناؤه و تقدست اسماؤه با غیبت از غیر تواند بود، بل حضور با هر شییء بقدر غیبت باشد از غیر او.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حضوری مع الله فی غیبتی هوالباطن الحق فی غیبتی** |  | **حضوری به فهوالحاضر وعند حضوری هوالظاهر[[586]](#footnote-587)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا نگردی تو غایب ای غافل |  | کی بود آن حضور تو کامل |

و درحال حضور غایب حاضر بود و حاضر غایب و متصور نیست درآن واحده حضور با مجموع صور اعیان و اسماء الهیه مگر صاحب نظری که حضور خود به حق بیند، **لایشغله شأن عن شأن**.

**مصراع**: غیر او را میسّرش نشود.

بلکه حضور با هر واحدی از آحاد با حضور مجموع تواند بود و احکام اعیان و اسما مختلفه‌اند و حکم حاضر راست، و حکم اعیان مثل حکم اسماء الهیه‌اند در تقابل و اختلاف و سلطنت ظهور اسماء الهیه در مبدعات ازلیه ابدیه بود و در دار آخرت ابدیه و در دنیا نه ازلیه نه ابدیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سلطان‌چه‌کارداردچون‌ملک‌گشت‌ویران |  | چون ملک گشت ویران سلطان چه کاردارد |

**فصل**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فاعجب من سکری بغیر ملامة** |  | **واطرب فی سری و منی طربی[[587]](#footnote-588)** |

سکر نزد رندان میخانۀ ذوق سه مرتبه دارد.

اول سکر طبعی است که نفس از آن طرب و لذت و ابتهاج می‌یابد و مست طبیعی همیشه در خیال تحصیل متخیلات خود است. قال رسول الله(ص): **اعبدالله کانک تراه**، و قال(ع): **ان الله فی قبلة المصلی.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقشی است خیالش که نگاریم به دیده |  | کاری جزاز این کار نداریم به دیده |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس سرمست است و دایم در خیال |  | دارد او نقش خیالی بر کمال |

و سکر عقلی شبیه است به سکر طبیعی در رد امری که مقتضی حقیقت بود، و مست درسکر عقلی رد خبر می‌کند به تخیل صحت دلیل و برهان خود، و این مست عاقل عندالله معذور است زیرا که بر اقوال و افعال مست مؤاخذه نیست.

اما اگر هشیار شود و رد نکند خبر صدق و قول حق و نقول: **ان الحق** **اعلم بنفسه**، و حق خالق است و خالق حاکم بود بر مخلوق و عقل مخلوق و مخلوق را حکمی نباشد بر خالق.

و سکر طبیعی سکر مؤمنان است و سکر عقلی سکرعارفان و سکر الهی سکر کاملان، و سکر طبیعی منتج ابتهاج و سرور است به عمل صالح و وقوع تجلی در صور معطی سکر است به حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین مستی کجا آید به هوش |  | چون مدامست او حریف می فروش |

**فصل**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **لکل مبدء مجلی فی تجلیه** |  | **والذوق ینبیء عن معنی تجلیه** |

هر تجلی او را اولی است و اول آن تجلی ذوق آن تجلی. **من ذاقه یعرفه**.

و تجلی انکشاف آنچه ظاهر شود بر قلوب از انوار غیوب، و تجلی الهی یا در صور بود یا در معانی یا در اسماء الهیه یا کونیه، و ذوق مختلف به اختلاف تجلی، اگر تجلی در صور بود موجب ذوق خیالی و اگر در اسماء الهیه یا کونیه معطی ذوق عقلی و اثر ذوق خیالی در نفس و اثر ذوق عقلی در دل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما به ذوق این سخن بیان کردیم |  | تو معانی ذوق ما دریاب |

و بعضی از اهل الله فرموده‌اند که تجلی در احدیت ممنوع است، فافهم. قال رسول الله(ص): **ان فی الجنة بحر الماء و بحر اللبن و بحر الخمر و بحر العسل ثم تمشواالانهار.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر معنی این حدیث را دریابی |  | عالم گردی در دو جهان یکتابی |

و حق تعالی در وصف جنت فرموده: **فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین و انهار من عسل مصفی**[[588]](#footnote-589).

و انهار اربعه صور علم‌اند و شرب آن از برای ازالۀ الم عطش بود و از برای شهوت و لذت باشد و اهل جنت بعد از شرب از حوض کوثر.

**مصراع**: ابدا تشنگی نمی‌یابند.

اما شرب از برای شهوت و لذت بود و شرب مختلف به اختلاف مشروب و اگر مشروب یک نوع بود مختلف شود به اختلاف امزجۀ شاربین، و بعضی را مشروبه آب است.

**مصراع**: این آب حیات است که ما زنده از آنیم.

و بعضی را لبن و بعضی را خمر و بعضی را عسل و بعضی را بعضی و بعضی را مجموع، به حسب صورتی که علم در آن تجلی کرده، و حصول معانی مجرده از خطاب و نصوص از تجلی علم حق است در صورت **انهار من ماء غیر آسن**، و این تجلی معطی علم است به اسرار شرع و احکام آن، و این علم حکمت است، قوله تعالی: **و ما ارسلنا من رسول الابلسان قومه**[[589]](#footnote-590).

اما معرفت میزان احکام به علم اوقات از تجلی علم حق است در صورت لبن، و علم به کمال و احوال و جمال از تجلی علم حق است در صورت خمر. اما تجلی علم حق در صورت عسل منتج علم است به طریق وحی و الهام، و رؤیت حقیقت ایمان، و قید عسل مصفی فرموده‌اند، یعنی مصفی از موم علم نظری فکری.

و این مشروبات اربعه در دار دنیاویه سه حلال است صورتا و معنا و خمر حرام صورةً، و اصناف علوم در صور این مشروبات اربعه بر عرفا تجلی فرموده و شرب خمر صورةً به بهشت حواله رفته و در شرب خمر فرموده: **لذة للشاربین**، زیرا که در مشروبات دیگر طرب و ابتهاج تمام حاصل نمی‌شود و او است که عقل را زایل می‌گرداند از جهت فکر، و علم این طایفه علم الهی ذوقی است و علم علمای رسوم در علم این طریقه.

**مصراع**: تهمت است و خیال تادانی.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقشی به خیال بسته کاین علم من است عقل ارچه بسی رفت درین راه ولی |  | و آن لذت او درین زبان و دهن است یوسف نشناخت عارف پیرهن است |

و علم این طریق مؤثر است در عقل و غیر این علم علمی در او مؤثرنه و مزیل وهم است و مؤثر حاکم و وهم محکوم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حاکم است او و وهم محکوم است |  | شوکت او بقدر معلوم است |

**فصل**

دایره خطی است مستدیره مرکب از نقاط متواصله، هرگاه که خطی مستقیم بر وسط محیط درآید و بر نقطۀ مرکز بگذرد و متناهی شود به نقطه‌ای که مقابل او باشد آن خط را محور خوانند و بدایت و نهایت محور قطبین گویند، هر آینه صورت قوسین ظاهر گردد.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا قطعت بخط اکرة فبدا اذا حقیقة ادنی بینهما فاذا ان المعارج للارواح نسبتها |  | قوسان ذلک قرب الحق فاعتبروا ماجری لاح ما یقضی به الوطر خلاف نسبة ما یسری به البصر |

قال الله تعالی: **و نحن اقرب الیه من حبل الورید**[[590]](#footnote-591).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او به ما نزدیک ترازمابه ما |  | باخدا باشیم دایم با خدا |

قرب ما به او از قرب هویت اوست به ما، و قرب او به ما از قرب اوست به صفات خود، لاجرم رجال الله دایم با حق باشند و لایزال حق متجلی در موجودات.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در صورت و معنیش نظر کن خواهی که رسی به نعمت الله |  | می‌بین همه و مرا خبر کن بر درگه سیدم گذر کن |

**والله یقول الحق و هو یهدی السبیل**[[591]](#footnote-592).

**فصل**

**یمحواالله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب**[[592]](#footnote-593).

محو رفع اوصاف و ازالت اسباب است و گفته‌اند محو فنای افعال است و طمس فنای صفات و محق فنای ذات و ستر غطای اکوان و وقوف بر عادات و هرچه ترا محجوب گرداند از حق. اما ستایر صور اکوانیه و مظاهر اسمای الهیه، و ستور مختص است به هیاکل بدنیۀ انسانیه که رابطه است میان غیب و شهادت.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تجلیت للاکوان خلف ستورها |  | فتمت بما ضمت علیه الستایر |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ستر است و ستایر و ستور است |  | بردار حجاب اگر چه نور است |

و اثبات امری است مقرر که جمیع عالم برآنند و محو عادات مستلزم عادات است، و صاحب اثبات را لابد است که او را قربتی باشد با حق به اثبات، و اسباب حجب الهیه‌اند و عین ما سبب معرفت خدای تعالی، و معرفت را وجودی نیست الا در عین عارف، و به مقتضای **کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف**، ارادۀ الله تعالی بر آن است که او را بشناسند، لاجرم محال بود که عین عارف نماند، اما گاه باشد که عارف را محو گرداند از عارف.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنان مستغرق عشقم که خودازوی نمی‌دانم |  | چنان حیران ساقیم که جام ازمی نمی‌دانم |

در آن حال عارف وجودی دارد اما بر وجود خود وقوف ندارد و با وجود رمی از حضرت رسول الله(ص) حق تعالی فرمود: **و ما رمیت اذا رمیت و لکن الله رمی**[[593]](#footnote-594). نفی رمی است وبعد از آن اثبات رمی و با وجود این فرمود: **و لکن الله رمی.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گربه کشف این سخن کنم معلوم |  | معنی نازکت شود مفهوم |

و شاهد عادل **اذرمیت** عین نبینا است و شهود عدول عقل و ایمان کامل گواهی می‌دهند که: **و لکن الله رمی.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهرا فعل ما ز ما باشد |  | باطنا فعل از خدا باشد |

**فصل**

نزد اصحاب صوفیه ستر عبارت است از غطاء کون و وقوف با عادات و تمنای نتایج اعمال، و اسباب حجب الهیه‌اند ورفع اسباب صحیح نیست الا به اسباب، زیرا که حقیقةً محو اسباب اثبات اسباب است، و ستر رحمت عامۀ الهیه است در حق عامه، اما در حق خاصه،

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فانت حجاب القلب عن سرغیبه** |  | **ولولاک لم یطبع علیه ختامه** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا درین دریا حباب ما بود |  | عین ما بر ما حجاب ما بود |

و بشریت ما است که حجاب ما است و حق متکلم از ورای حجاب. قال الله تعالی: **ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب**[[594]](#footnote-595).

و محال است که بشریت زایل شود، زیرا که بشر لذاته بشر است و اگر بشر به حسب استغراق فانی شود از خود، لازم نیست که بشریت او معدوم گردد.

**مصراع**: عین او باقی است از خود بی‌خبر.

و مرئیات صورند و صور حجاب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه آن صورت بود باشد حجاب |  | فهم کن والله اعلم بالصواب |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فناء الکون فی الاعیان محق** |  | **و عین الخلق حق ثم خلق** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محقق این فنا را محق خواند |  | ندارد محق هر کو محق داند |

اما محق المحق آنست که محقق می‌گوید.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **ان محق المحق ایذار** |  | **و هو فی التحقیق انذار** |

و محق المحق ظهور خلیفۀ حق است در کون به طریق خلافت و نیابت از حق، و صاحب محق المحق مشاهدۀ کون می‌فرماید و همۀ خلق مطالعه می‌نماید، زیرا که به رحمت عامۀ الهیۀ حق از او مستور است.

قال رسول الله(ص): نحن نحکم بالظاهر.

و محق المحق ما یقابل محق است نه مبالغه در محق محق مثل عدم عدم. و خلفا بر قسمانند قسمی بر خلافت شعور دارند و هم الرسل علیهم السلام وقسمی ورثۀ انبیااند و شعور برخلافت ندارند و هم اولیاء الله تعالی. و مرتبۀ خلافت و منصب نیابت وقتی یابند که معانی حروف اوایل سور قرآن مثل **الم** و سایر حروف که وارده‌اند در اوایل بعضی سور قرآن، به طریق کشف و عیان معلوم فرمایند یا به اعلام الله تعالی.

و این مرتبۀ عالمی است که عالم بود به اسم الظاهر به ظواهر این حروف که راجع است با حق و به اسم الباطن حق وصول به غایت معانی، و اسرار این حروف توان یافت و این خلیفه با وجود خلافت و منصب نیابت و قرب الهی مشاهدۀ حق می‌کند به حق و مشاهدۀ عالم به نفس خود و در این مقام صاحب محق المحق تحقق یابد به **ا‌لف** و **را** خاصه، اگرچه عالم بود به حروف باقی چون لام و میم و حا و کاف و ها و یا و عین و صاد و طا و سین و قاف و نون.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این مرتبۀ خلیفۀ اوست |  | گر دریابی به ذوق نیکوست |

و نزد اهل الله مقام محق المحق در دنیا اتم است و مقام محق در آخرت، وفوز به مقام محق المحق خاصه اخص اهل الله است و مرتبۀ عقول منوره، و مقام محق از آن خواص، و مرتبۀ نفوس منوره، و صاحب محق را غوث خوانند و صاحب محق المحق را قطب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش تمیزی است یاد می‌دارش |  | نعمت الله ز یاد مگذارش |

**فصل**

اصحاب صوفیه و ارباب الهیه وجود را موجود نمی‌گویند و معدوم نمی‌خوانند لاجرم طلب وجود به هل و لم و ما و کیف نفرمایند، زیرا که هل در استفهام استعمال کنند و لم در معلول و ما در محدود و کیف در قابل و وجود منزه از این امور معقوله و مطالب خلقیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر از چون و از چرا بگذر |  | هل رها کن ز قید ما بگذر |

و خلیفۀ الهی جامع جمیع کمالات الهیه و کونیه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهرا بدر است باطن آفتاب |  | آفتابی رو نموده مه نقاب |

و این خلیفه حاکم است بر عالم به حکم حق. قال رسول الله(ص) **انا قاسم الجنة و النار**. و حق تعالی در مرآت منور او اعیان اسماء الهیه مشاهده می‌نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر و مظهر به هم ظاهر نگر |  | باش حاضر غایب و حاضر نگر |

و عالم ظاهری دارد و باطنی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطنش بهم می‌بین |  | هر دو با هم نشان و خوش بنشین |

و هر گاه که به تلاطم امواج صفات از بحر محیط ذات سیلاب تجلیات اسماء الهیه در انهار اعیان کونیه جاری گردد و میاه معارف ربانیه در جداول قوابل خلقیه ساری شود و مستفیض به شرب المائی اکتفا نماید هر آینه خود را سیراب تصور فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم گوید که ما ریّان شدیم |  | آنچه می‌جستیم کلی آن شدیم |

و اهل ولایت این مقام را ریّ می‌خوانند و صاحبش ریّان و این مرتبۀ سالکی است که ناظر غایت و نهایت بود و مکشوف او حیات دنیویۀ متناهیه و قایل به ریّ و مایل به دور باشد، و تکرار ایام و شهور اعتبار کند و تجلیات را مکرر مطالعه نماید. اما رفقای ما در این طریق اعتبار تکرار نکنند و لیل و نهار را جدیدان خوانند و گویند: **ان الله یتجلی فی کل نفس و لا یتکرر التجلی.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بحر ما را نیست پایانش پدید |  | می‌نماید هر نفس موجی جدید |

**فصل**

نزد اصحاب صوفیه و ارباب الهیه جمع اشارت است به حق بی‌اعتبار خلق، یعنی اسقاط کثرت اعتباریه از وحدت حقیقیه، و تفرقه عبارت است از مباینت مظهر از مظهر به وجود، و تمیز ظاهر از باطن به ذات، و گفته‌اند که جمع مشاهدۀ نمایندۀ واحد است در مرایای متعدده و تفرقه اضافت عبودیت به عبد.

و جمعی برآنند که اثبات کثرت اسمائیه تفرقه است و نفی تعدد اسما نظر با مسما جمع. و گفته‌اند شهود وجود خود تفرقه و شهود وجود حق جمع، و تفرقه میان اشیا به حدود اشیا است، هر آینه به تفرقه مقامات و احوال ظاهر گردد و کثرت مراتب خلق به تفرقه بود و حقیقةً عین جمع عین تفرقه است، زیرا که واحدی است که تفرقه به او جمع می‌شود.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **جمع و فرق فان العین واحدة** |  | **و هی الکثیر فلاتبقی و لا تذر** |

و فرموده‌اند که فناء از جمع و تفرقه مقام جمع الجمع است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر از جمع و تفرقه خوش باش |  | باش در جمع و جمع با او باش |

و نزد ما ملاحظۀ وجود به شرط جمیع کمالات که لازمۀ وجود است مرتبۀ واحدیت و مقام جمع است، و ملاحظۀ وجود بشرط ان لایکون معه شییء، مرتبۀ احدیت و مقام جمع الجمع است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مقام جمع روشن شد چو شمع |  | آنچه مخفی بود اندر جمع جمع |

**فصل**

زواید در اصطلاح اهل الله یعنی صوفیه زیادتی ایمان است به غیب و یقین.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **اذا ما انزلت بالنور سورة و علم الغیب انفس کل علم** |  | **یزید المؤمنون بها سرورا و کان العلم یجمعه حضورا** |

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از غیب دری بردل من بگشودند ایمان مرا زیادتی بخشودند |  | نوری به کمال در نظر بنمودند علمی دیگر به من عطا فرمودند |

قال الله تعالی: **و اذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا، فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون، و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم**[[595]](#footnote-596).

هر آینه در مؤمن ایمان زیادت شود و در کافر کفر و لابد است از زواید در فریقین و علم به غیب زیادتی ایمان بود و انکار آن زیادتی کفر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مؤمنان را هست ایمان بر مزید |  | کفر کافر شد زیادت چون یزید |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اغیب عنه ولی عین یشاهده |  | فی حضرة الغیب و الغیاب ماحضر |

غیبت عبارت است از غیبت دل از حال خلق و اهل الله در غیبت بر طبقاتند.

غیبت عرفا غیبت است از حق به حق، و غیبت غیر عرفا غیبت است از خلق به حق و غیبت بعضی ازخلق بود به خلق. اما محقق وجود را به صور احکام اعیان ثابته مشاهده می‌فرماید، اگر غایب شود از صورت حکم عین در وجود مشغول شود به صورت حکم عینی دیگر و اعیان و احکام اعیان خلق. لاجرم غیبت محقق غیبت بود از خلق به خلق در وجود حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر چنین غایب شوی حاضر توئی |  | در نظر منظور و هم ناظر توئی |

**فصل**

«در بیان وجد و تواجد». تواجد استدعای وجد است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تواجد دیگر است و وجد دیگر |  | تکلف را رها کن ای برادر |

و وجد واردی است که از حق تعالی بر دل آید و باطن را از هیأت خود بگرداند به احداث وصفی غالب، و صاحب وجد محجوب بود از حق به وجود خود، و تواجد اظهار صورت وجد است از غیروجد و عروس سراپردۀ اهل تصوف از گلگونۀ تکلف مبرا و معرا است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خودرا به اهل وجد نمائی و آن نه‌ای |  | باری چنین مکن بر یاران چنان نه‌ای |

مگر به اشارت شیخ کامل با احترام اهل وجد بر طریق موافقت.

و متواجد اگرچه صادق باشد ترکش اولی بود، زیرا که مراعات حق الله اولی است از مراعات خلق. و وجدی که در متواجد ظاهر شود در حکم وجد متخیل است و حکم آن وجد محقق بود در حضرت خیال متخیل، و خیال متخیل وجودیه و متخیلات موصوفه به وجود، و نتیجۀ وجد صحیح مجهوله و نتیجۀ وجد خیالی مقیده معلومه.

و هرچه در خیال متخیل آید متخیل بود و مناسب خیال صاحب خیال، و متخیل از وجهی که با وجود دارد صدق بود و واجب بود بر متواجد تعریف تواجد خود تا معلوم اهل مجلس شود که آن خیال بوده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| واجد حالی دگر وجد خیالی دگر |  | وجد مجازی به بین وجد حقیقی نگر |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **وجود الحق عین وجود وجدی و حکم الوجد افنی کل عین و وجدان الوجود بکل وجه** |  | **فانی بالوجود فنیت عنه ولا یدری لعین الوجد کنه بحال او بلاحال فمنه[[596]](#footnote-597)** |

و گفته‌اند: **الوجود وجدان الحق فی الوجد**.

و وجدان وجود حق در وجد به حسب اسمی از اسماء الهیه بود که بر واجد در حالت وجد تجلی کرده باشد، و واجد عالم آن اسم گشته، لاجرم در زمان رجوع به عالم تمیز، خبر گوید از وجود معین و شهود محقق.

و نزد اهل وجد اختلاف وجود حق در وجد بواسطۀ اسماء الهیه بود به حکم استعداد کونیه، و وجد صحیح حالی است و احوال مواهب حق و غیرمکتسب و وجد خیالی مکتسب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حالی رسید و ما را فارغ ز خویشتن کرد |  | بخشید وجد ما را فانی ز ما و من کرد |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **اذا افناک عنک ورودامر له حکم و لیس علیه حکم** |  | **فذاک الامر لیس به خفاء نعم وله التلذذ و الفناء[[597]](#footnote-598)** |

**فصل**

جلال نعت الهی است در قلوب عرفا و تعظیم جلال در دل صاحب دلان از اسم **الجلیل** ظاهر گردد، و این اسم از اعجب احکام است و معطی هیبت، و ازحضرت جلال نازل شده: **و ما قدروا الله حق قدره**[[598]](#footnote-599)، و حکم اوست: **لیس کمثله شییء**[[599]](#footnote-600)، و بیان مرتبۀ حضرت جلال است که: **سبحان ربک رب العزة عما یصفون**[[600]](#footnote-601)، و حضرت جلال را سبحات وجهیه است که محرقۀ غیر بود.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **جمالک فی کل الحقایق سافر** |  | **و لیس له الا جلالک ساتر** |

و جلال مطلق اگر تجلی فرماید در دار دیّار نماند، و هر صفتی از صفات الهیه او را جلالی است و جمالی مطلق. اگر در مرتبۀ علی تجلی فرماید منتج هیمان و موجب حیرت بود و در مرتبۀ دنومعطی انس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انس انس کاملست این انس ما |  | این چنین انسی بجو از انس ما |

**فصل**

قال رسول الله(ص): **ان الله جمیل یحب الجمال.**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه آئینۀ جمال ویند بلکه هم او محب و محبوبست |  | همه محبوب بر کمال ویند هرچه دیدیم در خیال ویند |

چون اعیان عالم مرایای اسماء الهیه‌اند، و اسم ذات است با صفت متعینه، لاجرم در هر عینی اسمی به جمالی تجلی کرده، و عالم در نظر اهل الله صورت حق است و حق جمیل مطلق و عالم به جمال او جمیل و محب جمال.

و محبت ذاتیه دگر است و صفاتیه دگر و محبت ذاتیه اصل مجموع انواع محبت‌ها است، و محبوب حقیقی به محبت محبوبیت:

**مصراع**: محبوب خود و محب خویش است.

و احکام و اتقان اشیا دلالاتند که فاعل عالم حکیم علی الاطلاق است، لاجرم همه اشیا بر کمالند و جمیل به جمال کمال و آن جمال حکمت است، و امام غزالی علیه الرحمة فرموده: **لیس فی الامکان ابدع من هذا العالم.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معنی این سخن ز ما بشنو |  | صادقانه بیا بیا بشنو |

یعنی انسان کامل که کون جامع می‌خوانند و آینۀ گیتی نمای مجمع مجموع اسماء الهیه و کمالات کونیه است، لاجرم: **لیس فی الامکان ابدع من هذا العالم.**

بلکه هر فردی از افراد عالم مظهر اسمی است از اسماء الهیه، و هر اسمی من حیث الذات حایز مجموع اسما، و حق تعالی جمال بی‌مثال اسما در مرایای عالم تفصیلا و در انسان کامل اجمالا به رؤیت عینیه مشاهده می‌فرماید و هر آینه جمیل محب جمال باشد و هوالمحب و المحبوب و هذه مسألة غامضة دقیقة فافهم.

**فصل**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **لیس الکمال الذی بالنقص تعرفه** |  | **ان الکمال الذی بالنقص موصوف** |

کمالی که قابل زیادتی نبود کمال ذات واجب الوجود است: **والله غنی عن العالمین**[[601]](#footnote-602).

اما کمالی که قابل ازدیاد بود وقوف انسان است بر صور روحانیه به طریق احاطه، و انسان کامل یک کمال دارد و حق تعالی دو کمال، کمال مطلق است و کمال خبرت و ما در دنیا و آخرت به متابعت: **قل رب زدنی علما**[[602]](#footnote-603)طالب علمیم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طلب علم جاودان می‌کن |  | به چنان بشنو و چنان می‌کن |

**فصل**

رسم و وسم در اصل مجعول به جعل جاعل نبود و حق تعالی در ازل قبل از وجود عالم در خارج عالم است بر عالم و اختلاف درشهود حق محال.

**مصراع**: لاجرم تا ابد چنان باشد.

و هر حالی و مشهدی و مقامی او را اثری است و اثر از حیثیت ظهور در مؤثر فیه رسم خوانند و به حسب آنکه دال است بر صدق صاحب حال یا مشهد یا مقام وسم گویند و عین مسمای وسم عین مسمای رسم است و متغایرانند به حکم وگفته‌اند که حکم رسم و وسم جاری است ازلا در جناب حق و عالم بهمان صورت ظاهر گشته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه آثار اوست تا دانی |  | این اثر رسم شاید ار خوانی |

**فصل**

فنا عبارت است از نهایت سیر: **السیر الی الله**، و بقا عبارت از بدایت سیر **السیر فی الله**، و گفته‌اند که فنا فنای معاصی است و بقا بقای طاعت، و گفته‌اند که فنا از رؤیت فعل خود و گفته‌اند که فنا از خلق، و در اصطلاح صوفیه فنا از ادنی به اعلی است نه از اعلی به ادنی.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیفنی ثم یفنی ثم یفنی |  | کما یفنی الفناء بلا فناء |

و فناء از افعال مرتبۀ بندۀ فانی است که از افعال خود فانی باشد در فعل **فعال لما یرید** و فعل حق مشاهده نماید در خلف حجب اکوانیه.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **ان الذی شاهدته فعل واحد** |  | **بمفردة لکن بحجب الا کنة** |

و نوع ثانی فنا است از صفات مخلوقات.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از صفات خود اگر یابی فنا جز صفات او نیاری در نظر |  | حضرت باقی ترا بخشد بقا گر به بینی نور چشم ما به ما |

و صاحب فنای صفات مخلوقات مقید کشف و شهود نباشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرچه کشف و شهود او را هست |  | مطلق است او ولی ز کشف و شهود |

اما فنای ذات سالک آن است که معلوم فرماید که ذات او مرکبه است از لطیف و کثیف، و هریک از لطافت و کثافت حالی دارد که مخالف همدیگرند، و لطیفۀ تو متبوعۀ صورت تست و هیکل تو ثابت بر صورت واحده اگرچه مختلف نماید، به اعراض.

اگر فانی شوی از ذات خود به مشهود حقیقی، حق را شاهد بینی از هر شاهدی و مشهود از هر مشهودی، و اگر مشاهد در این فنا مشاهدۀ لطیفه‌ای که ذات او است می‌کند و غیر به خود نمی‌بیند فنای او از او به اوست.

**مصراع**: فانی از غیرست اما فانی از خود هست نیست.

زیرا که لطیفۀ او مشهود اوست اگرچه هیکل او مفقود بود و اگر در حال این فنا هیکل خود مشاهده می‌نماید مشهود او خیال اوست، و مثال حال اودر این فنا حال نایم بود که صاحب رؤیا است.

اما نوع خامس از فنا، فنای تست به شهود حق، و اگر در این فنا تحقق یابی و به حقیقت بدانی که چه می‌بینی و به که می‌بینی هرچه بینی دیده باشی حق را به عین حق و حق فانی نشود به مشاهدۀ ذات خود تو هم فانی نگردی در این حال از عالم و رؤیت عالم ترا به شهود حق بود نه به شهود کونی از اکوان.

اما نوع سادس از فنا فنای از غیرحق بود به حق، و در این فنا فانی را عین مشهوده نماند اما اگر در این حال حق را در شئون مشاهده می‌نماید فانی نباشد از مجموع ما سوی الله و حق تعالی لایزال در شئون بود، قوله تعالی: **کل یوم هو فی شأن**[[603]](#footnote-604).

و اگر مشاهده می‌کند که حق غنی علی الاطلاق است از عالم.

**مصراع**: آن کمال شهود شاهد ماست.

**والله غنی عن العالمین**[[604]](#footnote-605).

و در این مشهد مشاهد فرموده: **ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله**، در مشهدی چنان مشاهده افتاد که: **کان الله و لم یکن معه شییء**، و در این مشهد مشاهده می‌افتد که اشیا از حق صدور یافته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌واسطۀ آینه دیدیم خدا |  | بینیم دگر باره خدا را بخدا |

فناء از فنا عدم شعور است بر فنا و این فناء از فنا به مثل چنان باشد که صاحب رؤیا در خواب خیالی بیند و نداند که در خواب است و کمال مستی مست آنست که از مستی خود بی‌خبر بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر چنین فانی شوی باقی تویی |  | باده و پیمانه و ساقی تویی |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از فنا گفتم از بقا بشنو |  | درد اگرداری از دوا بشنو |

و نسبت بقا نزد ما اشرف است از نسبت فنا و منزلت فنا ادنی است نزد فانی و منزلت بقا اعلا است نزد باقی و فنا نسبت ما است به عالم و بقا نسبت ما است به حق و در نسبت بقا شهود حق است و در نسبت فنا شهود خلق و بقا نعت جوهر است و فنا نعت عرض، **و الولی فان فی الحق و باق بالحق**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه او از خدا بقا یابد |  | عمر جاوید همچو ما یابد |

**فصل**

انس نزد اکثر قوم از تجلی جمال بود و نزد بعضی از تجلی جلال و هو حق عندنا، و انس مباسطۀ حق است بنده را و این مباسطه در حجاب واقع شود و در کشف هم می‌باشد، و صاحب انس با اسم جامع او را نشان‌هاست اگر در این حال تخیل کند که انس با اسم جامع دارد، و چون حال زایل شود آن انس نماند انس با حال بوده باشد، که اگر انس با اسم جامع داشتی به هر حالی که بودی زایل نشدی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انس اگر با اسم جامع داشتی |  | در همه حالی ورا نگذاشتی |

و محقق بر آنست که انس با اسم جامع صحیح نیست بلکه انس با اسمی خاص معین باشد زیرا که اسم جامع جامع حقایق الهیه است و حکم او واقع نشود بر شخصی معین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الله غنی است از من و تو |  | آنجا که یکی است کی بود دو |

**و الله غنی عن العالمین.[[605]](#footnote-606)**

اما هر فردی از افراد عالم مظهر اسمی است از اسماء الهیه و حقیقةً انس از مناسبت تواند بود، هر آینه قایل به مناسبت قایل شود به انس و الالا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر یکی در انس قولی گفته‌اند |  | گوهر خوب لطیفی سفته‌اند |

و اگر درویشی در خلوت انسی داشت و درجلوت زایل شد انس او با خلوت بود و انس با افعال مرتبۀ عوام است و با صفات مرتبۀ خواص و با ذات مرتبۀ خاص الخاص، فافهم.

**فصل**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **ان الجمال مهوب حیث ما کانا** |  | **لان فیه جلال الملک قدبانا[[606]](#footnote-607)** |

هیبت اثر تجلی جلال جمال الهی است در دل صاحب دلان، نه نعت ذاتیۀ حضرت الهیه و آن هیبت عظمت است که عارف در حال تجلی جلال جمال در دل خود می‌یابد، و چون غلبه کند نعت او زایل شود نه عین او، فافهم.

و اگر شخصی گوید که هیبت نعت ذاتی است در حضرت الهیه،

**مصراع**: مشنو که آن صحیح نباشد بنزد ما.

**فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا.[[607]](#footnote-608)**

یعنی چون جلال جمال ذوالجلال بر جبل تجلی کرد، کوه با شکوه خرد و مرد شد، و موسی از هیبت آن عظمت بی‌هوش گشت.

**مصراع**: از هوش برفت و باز با هوش آمد.

و جبل اگرچه معدوم نشد اما شموخ و علو ازو زایل گشت، و صعقۀ موسی(ع) مثل دک جبل بود به اختلاف استعداد، و جبل نزد اهل کشف و عیان حیات دارد اگرچه روح ندارد، و صورت موسی(ع) بواسطۀ روح تغییر نیافت و اسم انسان از او زایل نگردید به خلاف جبل.

**مصراع**: صورت و اسم او نماند جبل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون روح نداشت اسم ازو زایل شد |  | افتاد روان به خاک ره مایل شد |

و حکم ارواح در اشیا غیر حکم حیات است.

**مصراع**: تا وجود است آن حیاتش هست.

و ارواح در احیا هم چنان است که والی در ولایت، گاه متصف است به ولایت و متصرف در ولایت و گاه غایب از ولایت به ابقای تصرف درولایت و وقتی متصف به عزل.

و روح که والی ولایت بدن است مدبر و متصرف جسد است و به موت معزول و به نوم غایب و هیبت عظمت است و آن راجعه است با معظم، و عظمت بر حق اطلاق کنند به خلاف هیبت و خوف و قبض، اگرچه وجود است که منعوت بود به هر نعتی، و عظمت معطی حیات است و حیات نعت الهی و هر آینه مظهر نزد مظهر عظیم بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه آن مظهر کریم بود |  | شک ندارم که آن عظیم بود |

کما قال تعالی: **و تحسبونه هینا و هو عندالله عظیم**[[608]](#footnote-609).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر ذره‌ای که بینی‌منگر به چشم خواری |  | زیراکه نزدخالق مخلوق او عظیم است |

قال الله تعالی: **و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب**[[609]](#footnote-610).

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مخلوق خدا همه نکو می‌دارم هر آینه‌ای که در نظر می‌آرم |  | تعظیم همه برای او می‌دارم محبوب من است و روبرو می‌دارم |

**فصل**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **الوقت ما انت موصوف به ابدا** |  | **فلا یزال بحکم الوقت مشهود** |

بدان که وقت آن است که تو درآنی در زمان حال، ووقت امری است وجودی میان دو عدم، و قیل: **الوقت کلما حکم علیک و مدار الکل علی انه الحاکم**.

یعنی وقت وصفی است که چون غالب شود مغلوب را مجال نباشد که به امری دیگر مشغول شود و قبض و بسط و حزن و سرور به قدر استعداد بود، قال الله تعالی: **و آتاکم من کل ما سألتموه**[[610]](#footnote-611)، یعنی هرچه به لسان استعداد از شئون حق طلب کنی عطا فرماید.

قال الله تعالی: **کل یوم هو فی شأن**[[611]](#footnote-612).

هر آینه شئون حق در اعیان ممکنات ظاهر گردد، و اگرچه ممکن محکوم است به اصالت اما حکم می‌کند به امکان و اذواق درویشان در وقت مختلف می‌نماید به اختلاف عبارت ایشان، و اگر سالکی در بحر قبض افتد باید که خود را امواج دریا سپارد تا به کنار آید، و اگر به تکلف دست و پائی زند،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دمبدم قبضش زیادت می‌شود |  | وقت او هر لحظه غارت می‌شود |

و دانسته‌ای که محال قابل دقت نیست، لاجرم اصل وقت از اکوان بود و صاحب وقت کونی از اکوان و به حکم قابلیت قوابل حق تعالی ظهور می‌فرماید در اعیان ممکنات و ظهور متنوع نماید به حسب استعداد مستعدین.

**و الله غنی عن العالمین**[[612]](#footnote-613).

**فصل**

اصول احکام شریعت چهار است: کتاب و سنت و اجماع و قیاس.

و عقل ما مقید به کتاب و سنت و این هر دو اصلانند و فاعلانند و صحت دلالت اجماع و قیاس به کتاب و سنت. و اگرچه اجماع و قیاس هر دو اصلند، اما در حکم منفعلانند و نشأۀ احکام مشروعه ظاهر شده از این حقایق اربعه، و موجودات ممکنه ظاهر گشته‌اند، از صفات اربعه الهیه یعنی حیات وعلم و قدرت و ارادت، و مولدات ثلاثه پیدا شده‌اند از ارکان اربعه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خاک و آب و هوا و نار بود |  | جمع گردان که چار یار بود |

و جسم حیوانی از اخلاط اربعه بود و حرارت و برودت فاعلانند و رطوبت و یبوست منفعلان و حق تعالی فرموده: **و لا رطب و لا یابس الافی کتاب مبین**[[613]](#footnote-614). و چون ذکر منفعلان فرمودند یاد فاعلان حاجت نبود.

و اگر براهمه و غیر براهمه که ایمان ندارند به شرایع منزله اما نفس خود را از حکم طبیعت خلاص دهند، به ریاضت نفسیه و مجاهدۀ بدنیه، هر آینه فایض شود بر ایشان امداد ارواح علویه، و لوح نفوس این طایفه منقش گردد به نقوش حروف کتب خانۀ عالم و قایل شوند به غیوب، با وجود عیوب کفر از غیب سخن گویند، و این خاصیت ریاضت است و ذوق ایشان ذوق روحانی.

و اهل اسلام اگر به ریاضات نفسیه نفس خود را مصفا و مزکّا گردانند فیض مؤمنان روحانی و الهی بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه از رنگ هستی می‌زدای |  | هرچه بنماید به یاران می‌نمای |

و اهل سلوک بر دو قسم‌اند: یا به استدلال سالک‌اند یا به ریاضت. اما سالک به استدلال اگر تابع نبیی از انبیااند متکلمین خوانند و اگر تابع پیغمبری نباشند حکما گویند. اما جمعی که به ریاضت سالکند اگر نهایت مرتبه و مقصد خود عقل فعال دانند از جملۀ اشراقیین باشند، و اگر انوار قدسیه دانند مرتبۀ صوفیه، و اگر چه عقل فعال کمال او بالفعل بود اما وهم مزاحم اوشود، و در انوار قدسیه،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وهم را دخل نیست تا دانی |  | ذوق یابی بذوق اگر خوانی |

**فصل**

معلوم فرما که ولایت محیطۀّ عام است و دایرۀ کبری، و فرموده‌اند که **الولایة احاطة بکل شییء**، و گفته‌اند: **الولایة هی الفلک المحیط العام.**

و نبوت از احکام ولایت است، تا مرتبۀ ولایت نیابند به منصب نبوت نرسند. و هر رسولی نبی باشد، لاجرم هر رسولی نبی و ولی باشد، و هر نبی ولی لا بالعکس.

و رسالت مقام خاص است در ولایت. و ولی وجهی با حق دارد و نبی وجهی با حق و و جهی با ملک، و رسول این هر دو وجه دارد، و وجهی به ارسال رسالت با بشر. هر آینه با سه کمال اتم بود که با دو، و با دو کمال اکمل بود که با یک. اگرچه نبوت دون ولایت بود وفوق رسالت و گفته‌اند: **الولایة اعلی من النبوة اذا جمع فی شخص واحد.**

یعنی ولایت نبی اعلا است از نبوت او و نبوت رسول از رسالت او، ورسالت ملکیه غیر منقطعه بلکه باقیه بود در آخرت و بعد از دخول اهل جنت در جنت و اهل نار در نار نبوت تشریع منقطع شود، اما نبوت عامه باقیه باشد و حقیقت رسالت ابلاغ کلام است از مرسل به مرسل الیه، هر آینه بعد از تبلیغ حکم آن باقی نماند.

و رسالت بشریت رسول قبول نفرماید الا بواسطۀ روح قدسی امین که نازل شده به رسالت بر قلب مطهر رسول بشر و احیانا متمثل شود به صورت بشر کما قال الله تعالی: **فتمثل لها بشرا سویا**[[614]](#footnote-615)، و تارة به صورت دحیه، و گاهی به صورت رجل غیرمعلوم، کما قال عمر **اذا طلع علینا رجل**، الحدیث، ودر آخر این حدیث رسول خدا محمد مصطفی(ص) فرمود: **هذا الرجل جبرئیل**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنی سخن دریاب |  | گر ندانی ز خود ز من دریاب |

**فصل**

حق سبحانه و تعالی از هر نفسی از انفاس بنی آدم ملکی ایجاد فرماید و این ملایکه دایم در سیاحتند و طالب مجالس ذکر و راغب به مجمع واعظان و چون به مجلس ناصحی رسند همدیگر را ندا کنند و گویند: **هلموا الی بغیتکم**[[615]](#footnote-616).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشتاب که مجلس شریف است |  | این واعظ عارفان لطیف است |

و رسول خدا(ص) فرمود: **ان العبد ما کذب کذبة تباعد منه الملک ثلاثین میلا من نتن ما جاء به**[[616]](#footnote-617). و واعظ باید که از کذب و مالا یعنی احتراز نماید و هرچه فرماید تحقیق آن کرده باشد، وعالم بود بر صحت آن و اجتناب نماید از طامات و ازحکایات که امکان کذب داشته باشد بلکه وعد و وعید با هم برآمیزد تا راجی وخایف را مفید بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساعتی ازلطف گویدلحظه‌ای ازقهر او |  | گرچنین گویدسخن آن وعظ او باشدنکو |

و متابعت مورخان یهود نکند و مثل قصۀ یوسف و داود علیهما السلام به تأویلات فاسده و اسانید واهیه تفسیر نفرماید تا عوام گمراه نشوند، حاش لله که بر انبیا نسبت این معاصی که یهود می‌گوید صحیح باشد، **لعن الله الیهود**.

بلکه واعظ جلسای مجلس خود را تعلیم تعظیم الله تعالی فرماید وترغیب به متابعت محمد مصطفی(ص) و معانی نعیم جنت و آلام و عذاب جهنم به عبارتی که معلوم و مفهوم عوام بود و مقبول خواص بیان فرماید.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر که داعی این امور بود ور نباشد چنین که ما گفتیم |  | مجلسش مجمع حضور بود مرد مؤمن سزد که دور بود |

**فصل**

ترک ترک امساک است و زهد ترک. هر آینه ترک زاهد امساک بود، و ممسک که امساک می‌کند از رغبت در مسموک دو طایفه‌اند:طایفه‌ای به غایت ناقص و یکی در عین کمال. ناقص راجع است از مقام زهد بواسطه مرضی که قایم است درنفس او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رنج بخلست و خواجه بیمار است |  | زهد او را دوا و تیمار است |

اما امساک اهل کمال به اطلاع عرفانی بود از معرفت و تجلی الهی در ممسوک نه از بخل و ضعف یقین، و چون آینه تمثال جمال محبوب نماید،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه پیش دیده می‌آرم |  | دوست دارم چنانکه می‌دارم |

و رسول خدا(ص) فرمود که: رجل جرادی از ذهب از عالم غیب به سوی ایوب(ع) انداختند، برداشت و درجامه پیچید. خطاب ملک وهاب در رسید که: **الم اغنیتک عن هذا؟** قال: **لاغنی بی عن خیرک.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| امساک عارفان به از آن زهد زاهدان |  | باری مشو بخیل که آن بخل هیچ نیست |

و متاع دنیا قلیل است و زاهد اعراض از اندکی نموده و طالب بسیار است، به مثابت تاجری است که قلیل فانیه می‌فروشد به ثمن کثیر ثواب اخراویه، فهذا عین الطمع.

**مصراع**: این مرتبۀ زاهد عامست که گفتیم.

اما زاهد خاص اعراض می‌نماید از غیر حق و تکبر می‌کند با سوی الله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بود زاهد ار چنین باشد |  | منصب زهد ما همین باشد |

**فصل**

مصدر وجود موجودات جود خزانۀ واجب الوجود است و آن عطا قبل از سؤال سایل است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پیش از سؤال سایل ما را وجود بخشید |  | ما را وجود بخشید پیش از سؤال سایل |

و کرم عطاء بعد از سؤال، و سخا عطا است بقدر حاجت و این عطا حکمت است از حضرت اسم الحکیم. قال الله تعالی: **ولو بسط الله الرزق لعباده**[[617]](#footnote-618)، الآیة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جود و کرم و سخا اگر داری تو |  | باید که بدین صفت بکار آری تو |

**فصل**

استقامت حکمت ساریه است در جمیع اکوان، کما قال تعالی: **ربنا الذی اعطی کل شییء خلقه ثم هدی.**[[618]](#footnote-619)

و استقامت نبات حرکت منکوسه و استقامت ذو اربع حرکت افقیه. نبات متحرک به حرکت منکوسه، آب از اصول به فروع می‌کشد، و ثمرۀ لذیذۀ منتفعه و غیر لذیذه حاصل می‌شود. و اگر حرکت حیوان به طرف علو بودی و قایم به رجلین مثل بشر راکب راحت تمام نیافتی، و تحمل حمل اثقال بر ظهر نتوانستی کردی.

و خالق حکیم هر شییء را به حکمت تامۀ بالغۀ شامله به حرکت معتبره ایجاد فرموده تا با آن حرکت واقع شود منفعت مطلوب. و حرکت در وسط حرکت مستقیمه و از وسط حرکت عروج و حرکت بسوی وسط حرکت نزول و حرکت نزول ملکیه و الهیه و حرکت عروج حرکت بشریه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| استقامت در همه اشیا نگر |  | یک نظر در چشم مست ما نگر |

و اعوجاج قوس استقامت اوست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از کجی راستی کمان آمد |  | تیر از آن راست بر نشان آمد |

و حرکت بشریه صورةً و معنیً مستقیمه است و حرکت نباتیه حساً منکوسه و عقلا مستقیمه و حرکت حیوانیه کذلک. هر آینه استقامت ساریه بود در جمیع اعیان از جواهر و اعراض و احوال و اقوال، و رب العالمین از حیثیت ربوبیت بر صراط مستقیم. کما قال جل ذکره: **مامن دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم.[[619]](#footnote-620)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| استقامت یافتیم از حضرتش |  | او براه راست ما در خدمتش |

**فصل**

**مصراع**: حاصل نشود مقام تحقیق.

الا محققی را که حق سمع و بصر و ید و رجل او باشد و متصرف بود در حق به حق از برای حق، و این وصف محبوب است و بندۀ محبوب محبوب حقیقی نگردد تا مقرب نشود، و مقرب نگردد الا به نوافل خیرات، و نوافل خیرات بعد از کمال فرایض صحیح بود و فرایض کامل نباشد الا به استیفای حقوق آن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محبوب حضرت او محبوب عارفانست |  | باشدحبیب حضرت محبوب عارف آنست |

**فصل**

**التصوف خلق فمن زاد علیک فی الخلق فقد زادعلیک فی التصوف.**

تصوف تخلق است به اخلاق الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه او را باشدش خلقی چنین |  | صوفئی باشد لطیف و نازنین |

و در تصوف شرط است که صوفی حکیم بود، زیرا که تصوف تمام حکمت است و: **التصوف کله ادب**.

و تخلق به اخلاق الهیه موقوف است به معرفت تامه و عقل راجح و حضور و تمکین، تا اغراض نفسیه بر او حاکم نباشد، و باید که قرآن امام صوفی بود و هرجا که حق سبحانه وتعالی ذات خود را به صفتی وصف فرموده صوفی به هر حال که باشد به آن صفت متصف گردد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم صوفئی بود صافی |  | در تصوف همین بود کافی |

و گفته‌اند: **الصوفی من لبس الصوف علی الصفا و اذاق الهوی طعم الجفا و تجاوز عمن ظلم و عفی و سلک منهاج المصطفی.** و قیل: **الصوفی بعهدالله یوفی.**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صوفی با صفا وفا دارد امر آسان بود تصوف او |  | لاجرم از وفا صفا دارد گر در این ره امام ما دارد |

**فصل**

کرامات خرق عادت است از غیر مقرون به تحدی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گاه باشد گه نباشد گه چنین و گه چنان |  | گاه بیند هرچه بیند گاه فارغ از جهان |

و کرامات مرتبۀ ابرار بود و بر دو قسم است حسیه ومعنویه.

و عامه طالب و عارف کرامات حسیه‌اند و مثل ضمیر را بیان کردن و خبر از مغیبات گفتن و رفتن بر آب و بر هوا و طی زمین و پنهان شدن از نظر و اجابت دعا در حال.

اما کرامات معنویه که خواص از عبادالله عارف آنند رعایت آداب شریعت است و تحصیل مکارم اخلاق و اجتناب از منهیات و امتثال بر ادای واجبات در اوقات ومسارعت به خیرات و ازالۀ غل و حقد و حسد از سینۀ بی‌کینه و احتراز از ظن بد دربارۀ مخلوقات وطهارت دل از جمیع صفات مذمومه و مراعات حقوق الله و رعایت انفاس خود در خروج و دخول.

و کرامات معنویه از مکر و استدراج مصون باشد بلکه دلیل بود بر وفاء به عهد و رضاء به قضاء الله تعالی و شریکان او ملایکه‌اند و انبیا و اولیا علیهم السلام.

اما در کرامات حسیه ممکن است که مکر خفی داخل بود و جنیان شریک، و واجب است بر ولی تابع ستر کرامات هم چنانکه اظهار معجزه بر رسول در زمان طلب از جهت دعوت و اجابت دعوت، **و الولی لیس بمدع**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این کرامات حسی ای درویش |  | تا توانی به پوش از کم و بیش |

**فصل**

بسم الله الرحمن الرحیم **حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی**[[620]](#footnote-621).

اگرچه اوقات خمسه هر واحدی که فرض کنند وسطی بود، اما اهل الله از اهل کشف فرموده‌اند که صلات عصر است و اوقات اوایل صلات اربعه محدوده است، الا عصر که غیر محدوده است و قریب به تنزیه بود از تقیید حدود.

و مغرب محدود به غروب آفتاب و آن محقق است و محسوس، و عشا به غایب شدن شفق هر شفق که باشد بر خلاف معلوم، و اول فجر محدود به بیاض معترض در افق مستدیر نه مستطیل و هومحقق، و ظهر به زوال آفتاب، و العصر لیس کذلک، و عصر منزه است از حدود محققه لاجرم مناسبتی با محبوب دارد.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **صلاة العصر لیس لها نظیر** |  | **لضم الشمل فیها بالحبیب** |

**فصل**

بعضی از اهل الله فرموده‌اند که مکر الهی عبارت است از ازدیاد نعم با مخالفت و ابقای حال با ترک ادب. و تصور یکی بر آنست که اگر حضرت منعم از من خشنود نبودی نعمت زیاده نفرمودی و این قوم را بسیار دیدیم. **اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین**[[621]](#footnote-622).

و بعضی مشاهده افتاد که با ترک ادب حال ایشان مؤثر بود درعالم و این طایفه مبتلای بلای مکر بودند و خیال باطل داشتند و می‌گفتند اگر بر حق نبودی حال ما بر ما تغییر یافتی، نعوذبالله من المکر الخفی، قال الله تعالی: **سنستدرجهم من حیث لا یعلمون**[[622]](#footnote-623).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ایمن مشو ای نازنین از مکر رب العالمین |  | ازقول حق برخوان چنین والله خیرالماکرین |

اما نزد ما مکر آن است که حق سبحانه و تعالی بنده‌ای را علم کرامت فرمایدو آن علم طلب عمل نکند و عمل بر او حرام کنند، یا روزی کنند عمل و اخلاص در آن عمل انعام نفرمایند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یارب که عطا فرما علم وعمل واخلاص |  | علم و عمل و اخلاص یارب که عطا فرما |

**فصل**

تجرید نزد ما تجرد است از سوی الله و تفرید تجرید از تجرید. یا می‌گوئیم تجرید نفی اضافت اعمال است به خود و تفرید نفی وجود از غیر واجب الوجود. و تجرید صوری رسم فقر است وتفرید حقیقی مرتبۀ فقر ذاتی. وصاحب تجرید مجرد بود از لواحق خارجیه و مالک تفرید مفرد از علایق عقلیه.

و شاید که گویند مجرد آن است که از حجب ظلمانیه منسلخ باشد و مفرد از حجب نورانیه، یا تجرید از صفات و تفرید از آن تجرید، و تجرید ظاهر بی‌تجرید باطن،

**مصراع**: مانند تن است و جان ندارد.

اما مجرد از تجرید و تفرید نه مقید بود به قید تقیید و نه به قید اطلاق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مطلق از اطلاق ولا اطلاق هم |  | بی‌نیاز از وصف جفت و طاق هم |

**فصل**

هرچه دل شاهد آن است آن مشهود او است، لاجرم شاهد ما مشهود ما باشد.

**مصراع**: بلکه هم شاهد است و هم مشهود.

شاهد از هر شاهدی و مشهود از هر مشهودی، و شاهدی که از اهل مشاهده بود یا مشاهد حق است و غایب از خلق، یا مشاهد خلق و غایب از حق، یا درمرتبۀ شهود است یا در مقام شواهد یا جامع چنانکه منصب کون جامع است اگر جامع بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلق و حق را همدگر بیند |  | روز و شب شمس و هم قمر بیند |

و اگر واحدی از اهل مشاهده مشاهد حق است به عین خود،

**مصراع**: عارفان عارفش نمی‌خوانند.

و اگر به مقتضای: **رأیت ربی بربی،** حق را به حق بیند،

**مصراع**: عارفان عارفش همی دانند.

و گفته‌اند که تجلی در احدیت ممنوع است، فافهم.

**فصل**

آدم(ع) ابوالاشباح بنی آدم است و خاتم(ص) ابوالارواح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورةً ابن است ودر معنی پدر |  | صورت و معنی بهمدیگر نگر |

و صفت آدم(ع) صتف حضرت الهیه، یا بگو مجموعۀ اسماءالهیه و کلمۀ فاصله و آینۀ جامعۀ حضرتین و مظهر مطهر: **ان الله خلق آدم علی صورته**، و مربای جمال و جلال بر کمال، کما قال جل ذکره: **خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا**، و متعلم: **وعلم آدم الاسماء کلها**[[623]](#footnote-624)، و خلیفۀ: **انی جاعل فی الارض خلیفة**[[624]](#footnote-625).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مقصود خلافت الهی است |  | منشور ظهور پادشاهی است |

و کمال عالم به انسان کامل بود همچنانکه حیات و کمال جسد به روح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جان عالم آدمست و دیگران همچون بدن |  | جان عالم خوانمت گر نیک دریابی سخن |

و نسبت اشیا به حق در دار دنیا از جهت باطن اتم است که از جهت ظاهر و آدم به جامعیت نشأتین بر سایر مخلوقات خلافت و حکومت یافته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه محکوم و حضرتش حاکم |  | دین و دنیا به حکم او قایم |

**فصل**

قال الله تعالی: **کل شییء هالک الاوجهه**[[625]](#footnote-626)، وقال رسول الله(ص): **ان لله تعالی سبعین ا‌لف** **حجاب من نور و ظلمة لو کشفها لاحترقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه.**

و وجه هر شییء حقیقت آن شییء است و سبحات وجه انوار ذاتیه، و مهلک هالک نبود، و حقایق متصف به هلاک نباشند، بلکه هالک عوارض اند از نسبت بعضی با بعضی، نه حقایق امور عوارض، و هر آینه به حصول نسبتی نسبتی زایل شود و زوال آن نسبت را هلاک خوانند، و محلی که آن عارض منسوب بود به وی به زوال آن عارض هالک گویند و حقایق عالم علم حق است به عالم و هوالحفیظ، هر آینه حقایق عالم ابدا باقی باشند، بلکه ازلی و ابدی باشند و به حسب عوارض دایما درتغییر و تبدیل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دنیی و آخرت چنین است |  | تفسیر محققانه این است |

اشیا از وجهی که با حق دارند ابداً باقی و به وجهی که با خود دارند دایماً هالک.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما همه هالکیم و هم باقی |  | رند مستیم و همدم ساقی |

**فصل**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اعظم گر همی گوئی به عام |  | اسم اعظم را ندانی والسلام |

زیرا که حق سبحانه و تعالی معرفت این اسم برعوام مستور گردانیده، لاجرم توضیح آن غایت بی‌ادبی بود و اهل ادب ستر کردۀ حق تعالی کشف نکنند و کشف کردۀ حق ستر نفرمایند، و در این اسم خفی بر طرف مغرب است که محل اسرار است، و این اسم سرّی است که اهل اختصاص دانند.

و شروق به منزلۀ خروج است به دار دنیا که خانۀ ابتلای خواص و عوام است و غروب به منزلۀ خروج از دار دنیا و دخول در آخرت و انتقال به دار تمیز. در دار آخرت عین این اسم خفی بر جمیع خلایق ظاهر شود و همه را معرفت منازل و علم به سعادت سعدا و شقاوت اشقیا حاصل گردد و اگر شخصی معانی این اسم بیان کند،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به غلط یاد دارد از دگری |  | مشنو از وی که نیستش خبری |

**فصل**

اسما که ظاهر می‌شوند از حروف اسمای اسماءالهیه‌اند، اما اسم نزد اهل الله ذات است با صفت متعینه.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانی که علم ما دانند لفظ الله اسم اسم ویست |  | صفت و ذات اسم را خوانند آن یکی گنج و این طلسم ویست |

و انیت اسما در حروف بود وانیت حروف در انفاس و انیت انفاس در ارواح و انیت ارواح در قلوب و انیت قلوب در حضرت مقلب القلوب، و تعدد و تکثر اسماء حق به حسب ظهور در مظاهر بود، اما به نسبت با حضرت او،

**مصراع**: همه اسمای او یکی باشد.

بلکه اسماء حق من حیث هوهو نه متصف به وحدتند و نه به کثرت و اسمایی که واقع شده بر آن تلفظ در عالم حروف و رقم در کتابت،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اسم ویست تا دانی |  | این سخن عارفانه گر خوانی |

و الف مبدأ حروف است از حرکت مستقیمه و اشیا قایم به قیومیت، و اعیان حروف ظاهر می‌شوند درعالم عنصری که سبب اقرب است و حدوث، و عناصر نزد بعضی حرکات افلاک بود و قطع حرکات در بیست وهشت منزل قمر، و صدور عالم از نفس الرحمن و نفس مناسب عنصر وعنصر منازل فلکیه تشکیل می‌شوند درهوای عنصری و ظاهر می‌گردد از عناصر مولدات ثلاثه و صور حروف ظهور می‌یابد.

و لام الف خطی است از برای تنبیه بر قاطع در منازل یعنی کواکب سبعۀ سیاره و سور قرآن منازلۀ معلومه است و جامعۀ آیات و آیات جامعات کلمات و کلمات جامعۀ حروف و حروف ظروف معانی و نفس الرحمن معطی صور ممکنات وجود است، هم چنانکه نفس انسانی معطی وجود حروف بود، و عالم کلمات الله‌اند از حیثیت این نفس، کما قال تعالی: **و کلمة القاها الی مریم و روح منه**[[626]](#footnote-627)، و کلمات الهیه نامتناهی.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بحر اعیان گر شود یک سر مداد ور قلم جاوید بنویسد کلام |  | کی تواند داد این تقریر داد همچنان باقی بود ما لا کلام |

**فصل**

صدور وجود مفاض عام از جود وجود واجب الوجود بود و آن عطا پیش از سؤال سایل است، و کرم عطاء بعد از سؤال و سخا عطاء به قدر قابلیت قابل، و این عطای حکیم است که به حکمت بالغۀ تامۀ شامله هر فردی را انعام می‌فرماید.

قال الله تعالی: **و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض**[[627]](#footnote-628).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جود و کرم و سخا اگر داری تو |  | باید که بدین صفت بکار آری تو |

**فصل**

علم تصور معلوم است و اگر متصور تصور شییء کند آن متصور به تصور خارج متصور نباشد و چون متصور ظرف غیر نتواند بود متصور عین متصور بود و عالم در علم الهی بود و هست و خواهد بود و علم اوجلت عظمته صفت ذاتیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالمی در ذات او حیران شده |  | عقل کل بیچاره سرگردان شده |

با اعلم علما گفته‌اند: **و ما قدروا الله حق قدره**[[628]](#footnote-629)، و اکمل مخلوقات می‌گوید: **سبحانک ما عرفناک حق معرفتک.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کنه ذات او نداند غیر او |  | در حسابی نیست علم ما و تو |

**فصل**

یا ولدی ایدک الله بروح القدس معلوم فرما که ولایت محیطۀ عامه است و دایرۀ کبری، و نبوت از احکام او بود، و دانسته‌ای که هر رسولی نبی است و هر نبی ولی، لاجرم هر رسولی نبی و ولی باشد و رسالت خصوص مقام در ولایت. و رسالت ملکیه در دنیا و در آخرت باقیه اما رسالت بشریه در دار آخرت متناهیه و بعد از دخول جنت و نار نبوت تشریع منقطع، و حقیقت رسالت ابلاغ کلام است از متکلم به سامع و بعد از تبلیغ آن را مقامی و بقائی نبود، بلکه تجدد یابد، کما قال تعالی: **ما یاتیهم من ذکرمن ربهم محدث الا استمعوه**[[629]](#footnote-630). و رسالت نعتی است متوسط میان مرسل و مرسل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش رسولی که از خدا آمد |  | این عطا از خدا بما آمد |

و رسول بشر قبول نفرماید رسالت بشریت الا بواسطۀ روح قدسی امین که نازل شود بر دل مبارک او و گاه گاهی روح قدسی امین متمثل شود به صورت دحیه یا صورت رجلی دیگر و هر وحیی که به این صفت نباشد آن را رسالت بشریه نخوانند اما وحی و الهام گویند و جبرئیل(ع) استاد رسل است و موکل به این مقام والسلام.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک سخن گفتم بسی معنی در آن |  | بشنو از من خوش بخوان وخوش بدان[[630]](#footnote-631) |

**فصل**

قال الله تعالی: **و توبوا الی الله جمیعا**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما گنه کار و لطف بار خدای |  | در توبه گشاد و گفت درآی |

و توبه عبارت از رجوع است: تاب و آب و اناب اذا رجع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه غیرش مرا نماید رو |  | بازگردم ازو به حضرت او |

و رجعت عامه از مخالفات بود به موافقات. قال رسول الله(ص): **التوبة ندم**.

و ندامت بر هر چه فوت شد از طاعت و عبادت. و توبه نزد فقها رکن اعظم است و نزد زهاد توبه ندامت است بر آنکه فوت شده از استغفار در عقب هر گناهی. اما توبۀ عالم بالله رجوع او است به حق از رجوع او به خلق، اما رجوع عرفا: **اعوذبک منک.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باز می‌گردم ازو اما به او |  | بازگشتن این چنین باشد نکو |

و توبۀ مشروعه تا دم آخرین همدم تست، اما توبةالمحققین، **فلا ترفع فی دنیا ولا الآخرة فلها البدایة و لانهایة لها**[[631]](#footnote-632).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| توبۀ ما نگر که در دو سرا |  | نیست او را نهایتی پیدا |

واگر چه توبه را باب الابواب گفته‌اند، اما مغفور: **لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر**[[632]](#footnote-633)، فرموده: **انی استغفرالله فی کل یوم سبعین مرة**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین توبه را نهایت نیست این رساله به توبه کردم ختم |  | ابتدا گرچه هست غایت نیست مثل این نسخه در ولایت نیست |

رساله توحید

**بِسمِ َالله اَلرَّحمنِ اَلرَّحیمِ**

**و به نستعین**

الحمدالله الذی اعلی شانه و اعظم برهانه، المتفرد ذاته ان یتجلی ذاته بذاته فی ذاته، المنزه عن تنزیه العقلیة و الاشاراتالحسیة، المقدس هویته عن عبارة لا هو الا هو، لا اله الا هو.

و الصلوة علی مظهر صفاته و مظهر آیاته محمد و آله.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سبحان رب العزة الصمد هو الذی یکن کفوا له احد |  | عما یدور عن الاوهام فی الخلد ذاتا وصفا و لم یولد ولم یلد |

چون غیرت غیر سوز وحدت، سمت غیرت را محو می گرداند، معرفت، غیرمعروف را ثابت نمی تواند بود، بلکه عارف و معرفت و معروف یکی باید تا مقصود روی نماید.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما وجدالله غیرالله من احد فکیف یعرف غیر، کنه وحدته |  | توحید حق، لذات الواحد الاحد و قد تلاشت لدیه کثرة العدد |

اگر هویت **هو**، در دایرۀ **ها** تجلی فرماید، **واو**، که اشارت به جهات سته است، مخفی ماند، کثرت در وحدت احد متلاشی شود، بحرین با هم برآمیزد.

**مصراع:** اشارت نماید عبارت که گوید.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| اگر محبوب ما روزی نقاب از رخ براندازد | چو ذره، آفتاب جان، به پای او سر اندازد |
| تجلی صفاتش را، مظاهر در وجود آرد | ولی چون ذات بنماید عدم بر مظهر اندازد |

تا به تلاطم دریای وحدت، حیات حقیقی، درجداول مراتب جبروت و ملکوت ساری و جاری نگردد، مستسقیان سباسب محبت و متعطشان فیافی مودت به ورود حیاض زلال اسرار حضرت صمدیت مخصوص نگردند.

تا آفتاب سطوت هوی، از اوج فلک کبریا، در منازل مظاهر وجود غروب نکند، عیون خفافیش اعیان مقیده، استفاضۀ انوار، از نجوم اسما و صفات نتواند کرد. فلولا شدة ظهوره فی اشراق نوره لم یکن له بطون و لولا بطونه فی حجبه لم یکن له ظهور والشمس لایتصور ادراكها الا عند استتارها فی غمام فلولا بطونه لم یكن ظهور و لولا ظهوره لم یکن له بطون ولو ظهر لانعدم الوجود فلم یکن له ظهور الا لنفسه و لم یبق للغیر وجود حتی یکون منه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر پنهان شود پیدا شوم من وگرنه او مرا بخشد وجودی |  | وگر پیدا شود پنهان بمانم همیشه در عدم حیران بمانم |

فافهم، ای عزیزاعزک الله فی الدارین که توحید ذات عبارت است از فناء الوان و زوال اعیان به لمعان نور ایقان.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما وحد الواحد من واحد توحید من ینطق عن نعته توحیده ایاه توحیده |  | اذ کل من وحده جاحد عاریة ابطلها الواحد و نعت من ینعته لاحد |

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن گر ز توحیدگوئی به من اگر موج بسیار دریا یکی است موحد احد بیند اندر احد موحد ز توحید اگر دم زند کسی کو ز توحید دارد اثر ز توحید توحید آگاه شو |  | نماند زتوحید الاسخن من و تو دو اسم و مسمی یکی است تو معنی احدبین و صورت عدد همه ملک توحید بر هم زند نگوید ز توحید هرگز خبر بیا همدم نعمت الله شو |

از موحدی پرسیدند که ما التوحید؟ فرمود: من اجاب عن التوحید فهو ملحد، و من عرف التوحید فهو مشرک، و من لم یعرف ذلک فهو کافر، و من سأل عنه فهو جاهل.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا اهل العبارة سائلونا یشیر بها فنجعلها غموضا |  | اجبناهم باعلام الاشارة یقصر عنه ترجمة العبارة |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتم كه عبارتی ز وحدت  چون آتش عشق او برافروخت |  | گویم به طریق استعارت هم عقل بسوخت هم عبارت |

کجا است عارف: من عرف الله کل لسانه، تا از جنید وقت و معروف حال، جام زلال وصال حضرت ذوالجلال نوش کند، و با منصور فنا، بر سر دار بقا دست در آغوش کند. قال رسول الله (ص): **لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل**.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لی مع الله حدیث خواجۀ ماست گفت وقتی مرا شود حاصل نه نبی نه ملک بود یارش خانه چون گشت خالی از اغیار |  | آنکه عالم به نور خود آراست که شوم تا به حضرتش واصل فهم فرما لطیف اسرارش لیس فی الدار غیره دیار |

نوبتی عاشق و معشوق با هم نشسته بودند، و در بر اغیار بسته، و از اثنینیت گسسته، و به یگانگی پیوسته، لطیفی ظریفی عفیفی بیامد، و حلقۀ طلب به دست نیاز بر در زد، گفتند کیستی؟ گفت: منم باریکك. فرمودند که: اگر موئی شوی نگنجی.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشق سرمست با جانانه ای نازکی باریک بینی خوش لقا گفت عاشق: کیست بر در وقت شام؟ گفت اگر موئی نگنجی در میان او نمی گنجد که می گوئیم او |  | هم نشین بودند در یک خانه ای حلقه ای زد بر در خلوت سرا گفت هستم بنده باریکك بنام جان و جانانست و جانانست و جان او نمی گنجد چه جای ما و تو |

قال رسول الله(ص): **کان الله ولم یکن معه شیئی،** و قال مشایخنا**: الان کما کان**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حاشا که جز او را بود ای یار وجود |  | او بود و همو هست و همو خواهد بود |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر که پا بر سر خودی کوبد |  | وحده لاشریک له گوید |

قل هو الله احد من حیث عینه، الله الصمد من حیث استنادنا الیه، لم یلد من حیث هویته، ولم یولد کذالک، و لم یکن له کفوا احد کذالک. فافرد ذاته لقوله احد، فظهرت الکثرت بنعوته المعلومة عندنافرد.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معشوق یکی صفات او بسیاری یاری که ورا به هر صفت دارد دوست |  | از هر صفتی به عاشقی بازاری یاری باشد چو سید من یاری |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر فراوان ور اندکی باشد |  | که یکی در یکی یکی باشد |

و یکی قلب یکی، اگر یکی گوید یکی چهل است دریاب، و اگر فرماید که چهل یکی است فافهم.

افراد الاعداد فی الواحد واحد.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا تو نشوی یگانۀ او باشی تو یگانۀ دو عالم |  | هرگز نشود یگانه این دو آن دم که اثر نماند از تو |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا ما بدالی تعاظمته فلست الحمیم ولست الندیم فلا تحجبین بعین الحدیث |  | فان غاب عنی فانی العظیم ولکنی اذ نظرت القسیم فان الحدیث بعین القدیم |
|  |

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| این که گفتم علم توحیدست دریابش تمام | بعد از آن توحید می خوان ای موحد، السلام |

**مصراع:** توحید دگرست و علم توحید دگر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنجا رخ زرد و جامۀ پاره خرند |  | بازارچۀ قصب فروشان دگرست |

فاعلم ان للتوحید لجة و ساحلا، فالساحل یعلم، واللجة یذاق، تا نچشی ندانی. من ذاقه یعرفه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذوقی که دلم راست زوصلش حاصل |  | دل داند و من دانم و من دانم و دل |

خاموش که عتبۀ بارگاه جناب احدیت او رفیع تر از آن است که طایر عقول و افهام پیرامن سرادقات جلال آن حضرت تواند رسید، یا به دیدۀ کشف و عیان جمال بی مثال او توان دید**. لاتدرکه الابصار وهو یدرک الابصار**.[[633]](#footnote-634)

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخنی گفته‌ایم مستانه به حکایت شراب نتوان خورد |  | عاشقانه به ذوق دریابش عارفانه به ذوق دریابش |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فمن کان ذافهم یشاهد ما قلنا |  | وان لم یکن فهم فیأخذه عنا |

تحقیق کلام در این مقام عروسی است لم یزل و لایزال در تتق عزت و جلال به قناع امتناع منقنع است، اذا بلغ الکلام الی الله، فامسکوا. تمت بالخیر و الحمدالله و المنة.

رساله اذواق (رساله اول)

**بِسمِ َالله اَلرَّحمنِ اَلرَّحیمِ**

**و به نستعین**

نحمدالله علی نعمائه ونشکره علی آلائه و نصلی علی نبیه محمد و آله

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخنی از موحدان بشنو |  | گر تو هستی موحد آن بشنو |

وحدت ذاتی منشاء احدیت است و مرآت ازلیت و ابدیت، که رابطۀ ظاهره و باطنه، و و اسطۀ اولیت و آخریت است.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حدفاصل وحدت ذاتی بود با نصیب از هر دو جانب برزخ است |  | برزخ جامع از آن خوانیم ما سراین از کشف می دانیم ما |

و حقیقت محمدیه (ص)، عین این برزخ جامع و تعین و تجلی، و متضمن شعور کمال ذاتی است اجمالا، و شامل اعتبار وجود و علم و نور، و باعث تعین شعور به کمال اسمائی تفصیلا.

و تجلی از حیثیت واحدیت عین تعین مرتبۀ الوهیت است، که شاملۀ ظاهر وجود وجوب است، و مشتمله به ظاهر علم به امکان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن از اهل ذوق می گویم |  | یاری از اهل ذوق می جویم |

**ذوق:**

حقیقت انسانیه برزخی است میان وجوب و امکان، و برزخ با نصیب از طرفین.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامع عالمی اگر دانی این همه چون همه توئی همه را |  | نسخه خویش را فرو خوانی از خودش می طلب که تو آنی |

و برزخ ثانیه یعنی حقیقت انسانیه تعین و تجلی ثانی، و تعین اول اوسع تعنیات است، و حقیقت محمدیه-ص-وحدت حقیقی، برزخ است میان احدیت و واحدیت.

و به اعتبار وجود و علم و نور و شهود و اسم و نعت و صفت و ظهور و بطون و کثرت و وحدت از وحدت حقیقیه مستغنی است ، و وحدت حقیقیه به حقیقت عین احدیت و واحدیت است، لاجرم:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اعتبار عدد بود، نبود |  | نسب و اسم و حد بود، نبود |

و حق تعالی مسمی است به وحدت تجلی، و تجلی اول متضمن کمال ذاتی، و غنای ذاتی لازم این کمال، اما کمال اسمائی به طریقۀ کلی اجمالا و به طریق جزئی تفصیلا بود.

و کمال ذاتی ابدا مستغنی است از تفصیل، اما کمال اسمائی مشروط بود به آفاق اجمالا و به انفس تفصیلا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع و تفصیل عارفان دریاب |  | این چنین گفتم آن چنان دریاب |

**ذوق:**

ذات الهیه باصفتی متعینه و اعتبار تجلی از تجلیات اسم، و اسمای ملفوظه اسمای اسما.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر عزیزی که علم ما داند لفظ الله اسم اسم وی است |  | صفت و ذات اسم را خواند آن یکی گنج و این طلسم وی است |

و اسم در مرتبۀ احدیت عین مسمی است، و در مرتبۀ و احدیت، عینه من وجه و غیره من وجه، و ذات مشترک میان اسماء، و تکثر اسما به تکثر صفات.

و به اعتبار مراتب عقلیه مفاتیح الغیب، که معانی معقوله است در غیب وجود حق، و شئون و تجلیات حق به آن متعین می شود، و مراتب انسان اسماء الهیۀ موجوده اند در عقل و معدومه در عین.

و از وجهی تکثر اسماء راجع بود با علم ذاتی، زیرا که علم حق به ذات حق موجب علم اوست به کمالات او در مرتبه احدیت، و محبت الهیه اقتضای ظهور ذات می کند به هر کمالی از کمالات ذاتیه بر طریق انفراد، یعنی کمالات متعینه در حضرت علمیه، بعد از آن در عینیه، هر آینه تکثر از این وجه در علم ذاتی بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کثرت اعتباریند این جا |  | گرچه بالذات واحدند اسما |

**ذوق:**

ائمه سبعه امهات صفاتند، و هر صفت را حیطۀ تامۀ کلیه، یعنی حیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام.

و سمع نزد محقق عبارت از تجلی حق به علم حق که متعلق است به حقیقت کلام ذاتی در مقام جمع الجمع، و به کلام اعیانی در مقام جمع و تفصیل ظاهراً و باطناً.

و بصر حق عبارت است از تعلق علم حق بر حقایق اشیا به طریق شهود.

و کلام او عبارت است از تعلق ارادت و قدرت او به ایجاد و اظهار اشیا، قال الله تعالی: **انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون[[634]](#footnote-635) .**

و اگرچه ائمه سبعه اصول اند، اما بعضی مشروط اند به بعضی، چون علم و ارادت و قدرت که مشروط اند به حیات، و ثلاثۀ باقیه به اربعۀ مذکوره، و امهات اسما چهاراند اول است و آخر و ظاهر است و باطن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم جامع جامع اسما بود |  | این کسی داند که او از ما بود |

**ذوق:**

انسان کامل مظهر جمیع عالم است، در مرتبۀ روح اجمالا و در مرتبۀ قلب تفصیلا، و عالمی کلی است و مظهر اسم جامع. اما هر فردی از افراد مظهر اسمی اند از اسماءِ الهیه، و هر اسمی از حیثیتی که عین مسمی است جامعۀ اسما بود، و حضرات الهیه غیر متناهیه.

اما حضرات کلیه پنج اند:

اول حضرت غیب مطلق، و عالم این حضرت اعیان ثابته، و مایقابل این حضرت شهادت مطلقه، و عالم او ملک، و غیب مضاف حضرتی است میان این دو حضرت.

از وجهی که با غیب مطلق دارد عالم او جبروت و ملکوت، یعنی عقول و نفوس مجرده، و از وجهی که با شهادت مطلقه دارد عالم او عالم مثال، و صور مثالیه نسبتی با شهادت مطلقه دارد، و نسبتی با صور عقلیۀ مجرده، از وجهی شبیه است به اجسام مادیه، زیرا که جوهری است جسمانی محسوس، و شبیه است به جوهر مجرد عقلی، از آن وجه که نورانی است. لاجرم از جمیع وجوه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه جسم مرکبی است مادی |  | نه جوهر عقلی مجرد |

و جامعۀ حضرات اربعه است، وعالم او عالم انسانی، که جامع جمیع عوالم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چار حضرت در یکی حضرت نگر |  | در جمالش حضرت عزت نگر |

و عالم ملک مظهر عالم ملکوت است، و عالم ملکوت مظهر عالم جبروت، و عالم جبروت مظهر اعیان ثابته یعنی صور اسماءِالهیه در حضرت علمیه، و حضرت واحدیت مظهر حضرت احدیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون حجاب از دیدۀ ما برگشود |  | نور او در دیدۀ ما رو نمود |

**ذوق:**

هر اسمی از اسماءِ کلی الهی مظهر اسم کلی کونی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی رب و این دگر مربوب |  | هر دو باشد محب و هم محبوب |

ظاهر وجود مظهر علم است، و ظاهر علم مظهر ظاهر وجود، و حقایق کونیۀ در وجود مشروط به حقایق الهیه، و شقایق آثاریه منوط به دقایق افعالیه و دقایق افعالیه متصف به رقایق صفاتیه، و رقایق صفاتیه قایمه به حقایق ذاتیه، و از صفت واحده جز فعل واحد متصور نه، اما از فعل واحد آثار کثیره متصور است، و فیه نظر دقیق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذوق ما را انتهائی هست، نیست |  | ای چنین میخانه جائی هست، نیست |

**ذوق:**

توحید مستور است به اسباب و انکشاف آن به کشف حجاب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر از اسباب ای صاحب حجاب |  | تا به تو توحید بگشاید نقاب |

**ذوق:**

تمیز میان رب و مربوب منوط به حقیقت برزخیۀ انسانیه، یعنی مرآت حضرتین و کلمه فاصلۀ جامعه و حاملۀ جمیع حقایق الهیه و کونیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامعیت از آن انسان است |  | یعنی انسان که او از آن سان است |

**ذوق:**

برزخ کبری میان احدیت و واحدیت به اعتبار حاملیت تجلی اول، حقیقت محمدیه است ص.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قاب قوسین است این برزخ تمام |  | برزخ جامع بخوانش والسلام |

و او ادنی اشارات است به اتحاد احدیت و واحدیت، بواسطۀ اختفای این برزخ در سطور نور ذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غایت معراج سید گفته اند |  | این چنین گوهر به گفتن سفته اند |

**ذوق:**

برزخ صغری که برزخ ثانیه است، غایت معراج سایر انبیا است علیهم السلام.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین معراج می جو چون نبی |  | گر بیابی چون نبی ورنه نبی |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن تجلی اولش می خوان |  | وین تجلی ثانیش می دان |

**ذوق:**

هر فردی از افراد عالم اثر اسمی است از اسمای الهیه، و آن اسم روح معنوی آن اثر، و آن اثر صورت او، و رؤیت صورت به بصر بود، و مشاهدۀ روح به نور اسم.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنی به همدیگر نگر اسم جامع جامع اسما بود |  | زانکه باشد این و آن با همدگر صورت او اول اشیا بود |

و این اسم یعنی **الله** به اعتباری اسم ذات است، بی اعتبار اسما و صفات، و انسان کامل را دو صورت است: صورت الهیه و صورت کونیه، و به این جمعیت مستحق خلافت بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مستحق خلافتش دانم |  | کون جامع خلیفه می‌خوانم |

و دار دنیا جارحه ای از جوارح عالم است، و ملایکۀ علویه حواس باطنه، و ملایکۀ ارضیه حواس ظاهره، و انسان روح او. و به حسب روح و جسد انسان را عالم کبیر خوانده اند.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم تن است و او جان است جام گیتی نماش می خوانند |  | شاه تبریز و میر او جان است به حقیقت بدان که این آن است |

**ذوق:**

اعراف برزخی است میان دو مقام، و در ذوق، مقام کمال به نسبت با دو مقام برزخ جامع خوانند، و به نسبت با خصوص، مقام کمال برزخ البرازخ.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اصطلاح عارفان را یاد دار |  | بشنو از من یاد دار این یادگار |

و اهل الله اعراف را موقف گویند، و موقف را منتهای هر مقامی می خوانند.

**ذوق:**

اسم الله جامع است، یعنی جامع اسما و صفات، و به حسب جامعیت و کلیت تقدمی دارد بر سایر اسماءِ و مظهر این اسم به اصالت به حسب رتبت تقدم بر مجموع مظاهر، و جامع مجموع کلیات و جزئیات بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجموعۀ مجموع کمالات وجود است |  | در آینه اش جمله کمالات نمود است |

اول عینی از اعیان ثابته که به فیض اقدس متکون گشت روح مطهر او است، کما قال (ص) **اول ماخلق الله نوری**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او اصل جمله انوار است |  | روشنش بین که عین اسرار است |

**ذوق:**

مراتب عبارت است از تعنیات کلیه، و مجموع مراتب الهیه به اصالت بود، و احکام آن ظاهر در اکوان، و اعلی رتبت الهیه غناء ذاتیه، و این مرتبه انسان کامل را عرضیه، قال الله تعالی: **والله غنی عن العالمین** [[635]](#footnote-636).

و اگر خواهی بگو مرتبۀ انسان کامل فقر است، و او به همه محتاج و همه مسخر او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین انسان خادم انسان بود |  | خوش بود انسان اگر زان سان بود |

و این غناءِ است از همه اشیاءِ به اشیاءِ.

**مصراع:** هر چه داری از آن غنی باشی.

اما به آن، و در مجموع صور و مظاهر، حق بر انسان کامل تجلی فرموده، و در هر آینه اسمی و صفتی به او نموده، تا بندۀ او محتاج نباشد الا به او، و قال عزوجل: **یا ایها الناس انتم الفقراءِ الی الله**[[636]](#footnote-637).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین او را به عین او دیدم |  | هر چه دیدم همه نکو دیدم |

حق تعالی متجلی است در صور اسباب و اسباب حجاب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر بسته نقاب می برد دل |  | در عین حجاب می برد دل |

هر اسمی از اسماءِ الهیه او را مرتبه ای است خاصه، لاجرم هر صورتی رتبتی داشته باشد خاص، و رتبت صورت اسم به قدر مرتبۀ اسم، و انسان کامل جامع جمیع مراتب الهیه و کونیه است و مظهر اسم اعظم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صاحب مرتبه چنین باید |  | مرشد عارفان چنین شاید |

و مراتب نامتناهی، و درجات رفیع و ارفع، و کمال در عالم به رتبت، و تمیز اعیان به صور، و علم بر مقادیر اشیا به مراتب، و در هر صورتی مرتبه ای و منزلی دارد، کما قال من قال: **انزل الناس منازلهم.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر یکی را به جای خود بنشان |  | حکم هر یک بخوان ولی به نشان |

کون جامع سه مرتبه دارد : یا غالب بود در جمعیت او احکام ظاهر انسانیت حقیقیه، یا غالب احکام باطن انسانی، یا جامع ظهور و بطون در درجۀ اعتدال.

و در مقام برزخ اعلی نقطه ای است وسیطه، که وجوب و امکان به او متعین شده، متوسطی است جامع، اما مقید به رتبت، او را نسبتی و اسمی و صفتی نباشد، بلکه مجموع مراتب مستهلکه اند در وی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این همه مستهلکند در خدمتش |  | گرچه جمله ظاهرند از حضرتش |

**ذوق:**

حقیقت انسانی عبارت است از برزخیت جامعیه میان وجوب و امکان، و به حسب حقیقت و مرتبه غیری میان او و حق نگنجد. جامع جانبین است و محیط بر طرفین، و او را اولویت و تقدم است بر موجودات از این وجه، و سر آخریت او از حیثیت انتهای احکام.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بدانی اول و آخر تمام |  | اول و آخر تو باشی والسلام |

کمال انسانی وقوف است بر صور رحمانی بر طریق احاطه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابدا این کمال می جویش |  | رب زدنی[[637]](#footnote-638) همیشه می گویش |

**ذوق:**

وحدانیت مجمع احکام وجوب است، و کثرت مجمع احکام امکانی، و سر خلافت جمع است میان وحدت و کثرت، و خلیفه را به جمعیت احکام وجوب کلیه و احکام امکانیه کتاب مبین خوانند، کما قال الله تعالی:

**و لارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین**[[638]](#footnote-639).

**ذوق:**

حصول قابل از فیض اقدس، یعنی اقدس از شوائب کثرت امکانیه و نقایص حقایق امکانیه، و فیض اقدس عبارت از تجلی حبی ذاتی که موجب وجود و استعدادات اشیاءِ است در حضرت علمیه.

و فیض مقدس عبارت از تجلیات اسمائیه که موجب ظهور مستعدان است در خارج، و فیض مقدس مترتب بود به فیض اقدس، و فیاض به فیض مقدس به حکم: **کل یوم هو فی شان**[[639]](#footnote-640) ،

**مصراع:** در هر آنی تجلیی فرماید.

و امر الهی اولی از حضرت احدیت بود به واحدیت، و از واحدیت به مرتبه عقلیه، و از عقلیه به موجبه، بعد از آن به طبیعت کلیه، دیگر هیولای جسمیه، آن گاه به عرش، و از عرش به کرسی و به سماوات سبعه ، به ترتیب تا متحد شود از مراتب کلیه به جزئیه و متناهی به امور جامع، یعنی انسان،منصبغ گردد به احکام غالب و منسلخ شود و مراجعت نماید به حضرت الهی.

اگر انسان کامل است و دایره تمام، اولیت او عین آخریت او بود، زیرا که مظهر مراتب جامعۀ الهیه است، و اگر قطع نصف دایره کرده بود، اولیت غیر آخریت باشد، وآن امر بعد از انسلاخ، راجع شود به حضرت الهیه به حرکت معنویه در آن واحد، قال الله تعالی: **والیه یرجع الامر کله**[[640]](#footnote-641).

یعنی آخر تجلی الهی در هر آنی نزول می فرماید و مراجعت می نماید، **فمنه بدأ و الیه یعود**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باش حاضر که ذوق آن یابی |  | خوش نشانی ز بی نشان یابی |

**ذوق:**

جمعیتی که حاصلۀ انسان است از امور ثلاثه بود: اول راجع با جناب الهی یعنی حضرت واحدیت، و هر موجودی او را وجهی خاص است با این حضرت اسما و صفات از غیر واسطه، دویم با حضرت امکانیه، جامعۀ حقایق ممکنات موجوده و معدومه، سوم با حضرت جمع و وجود که مرتبۀ انسان کامل است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کون جامع جامع این ها بود |  | موج و دریا هر دو عین ما [[641]](#footnote-642) بود |

و حقیقة الحقایق مجموع حضرت احدیت.

**ذوق:**

حقیقت محدیه (ص) مرکز دایرۀ وجود است ازلاً و ابداً، واحد به اعتبار حکم وحدت، و به اعتبار حکم کثرت متعدد و صورت اسم الهی است، و رب مطلق به ظاهر این مظهر تربیت ظواهر عالم می فرماید، و به باطن او تربیت باطن عالم.

و این ربوبیت، او را (ص) از جهت حقیقت او است نه از جهت بشریت، و حقیقت او صاحب اسم اعظم، و مربی که ظاهر است در وی مربی مجموع عالم است، و به ظاهر احاطه فرموده خواص عالم ظاهر، و به باطن خواص عالم باطن.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجمع البحرین می خوانیم ما روح اعظم روح انسانی بود |  | حضرتش را نیک می دانیم ما جامع اسرار سبحانی بود |

مظهر ذات الهیه است از حیثیت ربوبیت، و او را در عالم کبیر مظاهر است و اسما، از عقل اول و نفس کلیه و طبیعت کلیه و هیولای کلی، و هم چنین در عالم صغرای انسانی مظاهر دارد چون روح و قلب و فؤاد و صدر و غیرها.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نام بسیار و مظاهر بی شمار |  | آن یکی در هر یکی خوش می شمار |

اما اگر معتبر اعتبار حقیقت واحده فرماید که معروضۀ این اعتبارات است:

**مصراع:** هر چه بیند همه یکی بیند.

و اگر حقیقت را اعتبار کند با مجموع اعتبارات، قایل شود به مغایرت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن هم به اعتباری این هم به اعتباری |  | دریاب اعتبارات بشنو ز یار غاری |

مرتبۀ روحیه ظل مرتبۀ احدیت است، و مرتبۀ قلبیه ظل مرتبۀ واحدیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب که اسرار دگر دریابی |  | سعی بکن ای دوست مگر دریابی |

روح از آن رو که جوهریت و تجرد او است و از عالم ارواح مجرده است، مغایر بدن است، که متعلق است به آن تدبیر و تصرف، و محتاج نبود به بدن در بقا و قوام، اما از آن وجه که بدن صورت او است، و مظهر کمالاتش در عالم شهادت:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محتاج بود به صورت خویش |  | خواه شاه است و خواه درویش |

**ذوق:**

ظاهر وجود در مرتبۀ ثانیه صورت احدیت دارد، و وحدت حقیقیه از سرایت احدیت او است در وحدت، و کثرت نسبیه از سریان واحدیت بود که منشأ اسماءِ و صفات بود، و این مرتبه را صورت واحدیت گفته اند.

اما کثرت حقیقیه که اعیان ممکنات اند و حقایق کونیه، از سریان واحدیت است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه مرآت عالم کن نظر |  | آن یکی در هر یکی خوش می نگر |

و وحدت نسبیه مجموع حضرت ارتسام است و عالم معانی و بحر امکان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معنی نون اگر چنین دانی |  | دایما نون و القلم [[642]](#footnote-643) خوانی |

**ذوق:**

حقیقت انسانیه برزخی است میان ظاهر وجود و علم، و مرکز دایرۀ ثانیه است، و **با** مرتبۀ ثانیه از وجود، و به نقطۀ **با** تمیز عابد است از معبود، قال امیرالمؤنین علی، علیه الصلوة والسلام : **انا نقطة باء بسم الله**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بگو ای دوست بسم الله بگو |  | سرّ بسم الله از آن نقطه بجو |

**ذوق:**

حقایق عالم در علم و عین مظاهر حقیقت انسانیه اند، و حقیقت انسانیه مظهر اسم اعظم، و به ظهور حقیقت انسانیه در عالم، اهل الله عالم را انسان کبیر می خوانند.

و ظهور این حقیقت اولا در صورت عقل اول بودکه صورت اجمالیۀ مرتبۀ عمائیه است، بعد از آن در صورت باقی عقول و نفوس ناطقۀ فلکیه، و در صورت طبیعیه و هیولای کلیه، و در صورت جسمیۀ بسیطه و مرکبه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این حقیقت در همه ساری بود |  | با همه در غایت یاری بود |

**ذوق:**

هر اسمی از اسمای الهی طالب ظهور و سلطنت و احکام خود است، و در بعضی اسما تقابل بود، هر آینه نزاع در اعیان خارجیه واقع شود، لاجرم حاکم حکیم مطلق حکم فرمود بر مظهر جامع یعنی حاکم عدل، تا حکم فرماید میان اسماء به عدالت، و آن نبی حقیقی است، و اول است و آخر و ظاهر است و باطن، یعنی حقیقت محمدیه (ص).

**ذوق:**

تأیید الهی و قوت و قدرت و تصرف و علم بوسیلۀ باطن به ظاهر آید، و ولایت باطن نبوت است و منقسم به ولایت عامه و خاصه، اما ولایت عامه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به خدا هر که باشدش ایمان |  | او ولیی بود ولی عامی |

اما ولایت خاصه عبارت است از فنای در حق و بقای به حق، و مراد به فنا، فنای جهت بشریت بنده است در جهت ربانیت، نه فنای عین عبد مطلقا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن عین کجا فنا پذیرد |  | او زنده بود بقا نمیرد |

ولایت انتهای سفر است از خلق به حق، به ازالت تعین از مظاهر و اغیار و خلاص از قیود و استار و عبور از مراتب و مقامات و از حصول منازل و درجات، و فنای شاهد در مشهود و محو عابد در معبود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ولایت ولی چنین گوید |  | هر که باشد ولی چنین پوید |

**ذوق:**

ذات الهی یکی است، و کثرت در اسما و صفات، و اسم نزد اهل الله، ذات است با صفت متعینه. هر آینه کثرت اسما از صفات بود، و صفات نسب معقوله، و اگرچه وجودیه اند در عقل، اما امور معدومه اند به نسبت با خارج.

و به اعتباری که اسم عین مسمی است، اسما راجع باشند با عین واحده، یعنی ذات الهیه، از آن گفته شد که وجود اسما عین ذات الهیه اند، ظاهره به حسب شئون مختلفه به صور اعیان ثابته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یاری که بیک عین دو چشمش بگشاید |  | هر آینه آن یک به یکی اسم نماید |

**ذوق:**

اسم اعظم مشتمل است بر مجموع اسماء الهیه، متجلی و مقدم است بر سایر اسما، و مظهر او مقدم است بر جمیع مظاهر، و به حسب مراتب متجلی در مظاهر ، و اسم جامع یعنی الله به نسبت با سایر اسماء الهیه دو اعتبار دارد.

به اعتبار ظهور ذات او در هر یکی از اسما، مجموع اسما مظهر این اسم اعظم باشند، زیرا که ظاهر و مظهر در وجود واحدند، و این احدیت واحده است بر افراد متنوعه، اما بر حسب مرتبۀ الهیه اشتمال کلی مجموعی است بر اجزائی که عین او است به اعتبار اول.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم جامع جامع اسما بود |  | مظهر این اسم عین ما بود |

**ذوق:**

انشاءِ صورت ظاهرۀ انسانیه از روح و جسم موجودۀ در خارج، از حقایق ملک و ملکوت است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنت از ملک و جانت از ملکوت |  | راز لاهوت گفتم و ناسوت |

اما انشاءِ صورت باطنۀ انسانیه عین ثابته است، و صور اسمای الهیه در حضرت علمیه، و متصفه به صفات حقیه، کما قال نبیناص **: ان الله خلق آدم علی صورته**.

و حق تعالی به جمیع اسما بر انسان کامل تجلی فرموده و به بشارت اشارت: **کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به ولسانه الذی یتکلم به**:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سمع و بصر و لسان عطا فرموده |  | در آینه اش جمال خود بنموده |

**ذوق:**

حق سبحانه و تعالی او را کمال ذاتی است، و کمال اسمائی. اما کمال ذاتی غنای او است از همه عالم، کما قال جل ذکره**: والله غنی عن العالمین**[[643]](#footnote-644).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذات مستغنی است از عالم |  | بی نیاز است از حدوث و قدم |

اما ظهور اسما موقوف بود بر ایجاد عالم، و علم حق به ذات حق قبل از اضافۀ اسم حق بود به حق، و اسم حق ذات او است با صفت متعینه، و ذات او از صفات مستغنی است.

و نزد محقق، اسمای حق تعینات حق اند در علم حق، هر آینه هر کمالی که حق ذات خود را به آن وصف فرمود، کمال اسمائی بود، اما از حینیتی که اسما از حضرت وحدت او است، و وحدت حقیقیه مقتضی ذات او است، مجموع کمالات ذاتیه اند.

چون کمال ذات او از ذات او باشد، بلکه یک عین، ذات او به عوارض خارجیه نقصی نیابد، بلکه ظهور او به عوارض و لوازم در بعضی مراتب و صفات ملکیه بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر کمالی که هست در عالم |  | باشد آن از کمال او فافهم |

از حیثیت تعین حق در علم حق، علم و عالم و معلوم واحد، و این وصفیۀ ذاتیه عین ذات احدیت. هر آینه غیر متعین بود به تعینی که زاید بر ذات او در ذات او باشد، اما ذات او متعینه به نسبت با ظهور او است در متعینات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نکته ای بس لطیف می گویم |  | عارف این لطیفه می جویم |

**ذوق:**

حقیقت خلق صورت پروردگار عالم است به عالم، و این وصفیۀ ذاتیه فقر عالم است، که مثمر مطلق غنا است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه هر فقری که می دانی چنین است |  | فقیریم و غنای ما همین است |

رساله اذواق (رساله دوم)

**بِسمِ َالله اَلرَّحمنِ اَلرَّحیمِ**

**و به نستعین**

اللهم انی اعوذ بوصالک عن فراقک، بل اعوذبک منک و توجهت الیک و تبرأت من غیرک، واصلی علی خیر انبیائک، و هو حبیبک، و مظهر کمالات ذاتک، و مرآت صفاتک، و صورة اسمائک الاعظم، و متمم العالم (ص) .

**ذوق**

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| صورتش جامست و معنی می بنوش | ساغری بستان و شادی وی بنوش |

نزد اهل علم صحیح و کشف صریح، کمال مظهر در حقیقت منسوب به حضرت مظهر، و ماهیت مظهر، به مثل آئینه ای است مصقوله، که به لسان استعداد، بامتفطن عارف، حکایت صورت مجازی می کند، و از آن معانی صورت شخصی که در آن مرآت روی نموده به بیان روشن می فرماید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک شمع و صد آئینه بنهاده به پیرامن |  | هر آئینه ای شمعی بنموده ترا روشن |

و دانسته ای که عالم صورت حق است، و حق حقیقت عالم، و عالم از آن رو که سوی الله است ممکن الوجود، و آن قبول وجود است، چون موجد او را ایجاد فرماید، جمال اوصاف و کمال تجلیات موجد در مرآت موجد به قدر قابلیت روی نماید.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون تو در آینه نمائی رو نزد یاران ظهور آن تمثال |  | آینه می نمایدت نیکو هست موقوف بودن هر دو |

و جمیع ممکنات، از محسوسه و معنویه، مرایای اسماء الهیه اند، و اثر مرآت در منطبع از حیثیت انطباع صورت منطبع است.

**ذوق**

حق تعالی از حیثیت اطلاق و احاطه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مسمی به اسمی نخواند کسی |  | به وصفی صفاتش نداند کسی |

منزه است از اضافۀ نسب، ومطلق است از اطلاق و تقیید، و لفظ اطلاق از برای تفهیم و تعلیم گفته شد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مطلق از اطلاق ولا اطلاق هم |  | بی نیاز از وصف جفت و طاق هم |

و نسبت نسبت اقتضا به حضرتش اولی از نسبت لااقتضا، و اقتضاء ذاتی را مراتب ثلاثه است، از حیثیت مرتبۀ اول آنست که، موقوف بر موجبی که سبب تعین او باشد، و از حیثیت مرتبۀ ثانیه، موقوف است بر شرط واحد، و از حیثیت مرتبۀ ثالثه، ظهور احکام او است موقوف بر شروط و اسباب و وسایط.

و حکم اقتضاء اول، فیض ذاتی است نه به موجب و نه به تعلق آنکه در مقابلۀ قابل با استعداد مستعد آید. و حکم مرتبۀ ثانیه موقوف بر شرط وجودی که عقل اول است، و واسطه میان حق و ممکنات تا روز قیامت، و از حیثیت مرتبۀ ثالثه موقوف بر شروط متعدد کیانی موجودات.

و اقتضاء آن ثلاثه، حقیقت واحده است که در مراتب مذکوره ظاهر می گردد، متعین می شود به اقتضاء از حیثیت هر مرتبه اثری یا آثار.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نازکست این لطیفه خوش گفتی گنج توحید را عیان کردی |  | در تحقیق را نکو سفتی گنج و گنجینه را خوشی رفتی |

**ذوق**

به هر طریق که سالک سلوک می کند، غایت آن طریق حق است، و فوز از حق سبحانه سعادت اسمی خاص، و سالک صاحب معراج بود، و سلوک عروج، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هر اسمی عروجی خاص ماراست |  | چنین مجمع درین عالم که آراست |

**ذوق**

غیب هویت حق اشارت است به اطلاق به اعتبار لاتعین، و وحدت هویت حقیقیه، با جمیع اعتبارات اسما و صفات و اضافات یگانه.

**نظم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی با هر یکی یکتا شده عین آن یک، عین هر یک آمده قطره و بحر و حباب و موج و جو |  | صدهزاران زان یکی پیدا شده فی المثل چون قطره و دریا شده جمع گشته آمده از ما شده |

**ذوق**

کثرت وجودیۀ متعلقۀ اسمائیۀ الهیه، مسبوقه بود به وحدت تعینی که مبدأ جمیع تعینات است: **ولیس وراء العبادان قریة**، الا اطلاق صرف، که امری است سلبی که مستلزم سلب اوصاف و احکام و تعینات و اعتبارات است، از کنه ذات مقدسه سبحانه و تعالی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از اسم و تعین و صفت هیچ مجو |  | می گو همه اوست غیر او هیچ مگو |

**ذوق**

انسان کامل عین مقصود او است، و غیرکامل به تبعیت کامل، و کامل که مراد است بعینه مجلی تمام تجلیات حق است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مظهر او ذات و صفات و اسما |  | بنمود چو نور چشم در دیدۀ ما |

**ذوق**

هر موجودی که وصف کنند به اطلاق، وجهی داشته باشد با تقیید، اگرچه از جهت تعین او باشد در تعقل متعقل، و هر موجودی که محکوم بود به تقیید، وجهی به اطلاق دارد، و این معرفت عارفی است، که بعد از معرفت حق، عارف اشیا بود به معرفت تامه، و مشاهدی مشاهدۀ این مشهد کند، به طریق ذوق، که تحقق یافته باشد به معرفت حق و خلق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق شناس و عارفانه حق شناس |  | تا شناسی پادشه در هر لباس |

**ذوق**

سر سفر تجلی وجودی، از غیب هویت الهیه، طلب کمال جلا و استجلا است، و اول منازل، عالم معانی است، و منزل ثانی عالم ارواح، که یلی عالم معانی است، و ثالثاً عالم مثال مطلق، که برزخی است میان ارواح و اشباح، و منزل رابع عالم شهادت مطلقه، و ظهور اواتم، به ترتیب منازل اربعۀ مذکوره بود.

و چون ظهور بر کمال در عالم حس است، عرش جسمانی، که اول صور محسوسه است و محیط به اجسام، مقام استوای رحمانی آمد، و کمال ظهور تجلی وجودی، به عرش رحمانی است، و رحمت عین وجود، و رحمان از آن رو که وجود است حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سر عرش اینست ای صاحب نظر |  | مستوی و استوا را می نگر |

**ذوق**

مدرک از مدرک خارج نباشد، چه مدرک محاط است و مدرک محیط، و این احاطه، احاطۀ علمیۀ ذاتی عین ذات.

**مصراع**- ور تو گوئی غیرهم منفک مگو.

پس ذات عالم مجمع معلومات باشد، و حق تعالی به عین علمی که عالم است به ذات خود، عالم است به عالم، و حق مطلق غیر و مظروف غیر نتواند بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بحرست و حباب نیک دریاب |  | دو اسم و دو رسم هر دو یک آب |

و اعیان ثابته معلو مه اند در حضرت علمیه، و معدومه در خارج، و مشاهدۀ کثرت در وحدت به مثل چون مطالعۀ اغصان و اوراق و ازهار و اثمار و اشجار در نوات[[644]](#footnote-645).

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شبحر ای یار در نوی[[645]](#footnote-646) بنگر قطره و موج و جو چو ما دریاب |  | ذوق این رند بی نوا بنگر عین ما را به عین ما بنگر |

و مثال مشاهدۀ وحدت در کثرت رؤیت وجه واحده است در مرایای متعدده.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه صدهزار می بینم بلکه یک آینه بود آنجا |  | در همه روی یار می بینم صورت مختلف درو پیدا |

و بعضی از اهل مشاهده حق را به عین خود مشاهده کنند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفان عارفش نمی خوانند |  | ناظر کاملش نمی دانند |

و بعضی عارف اند، و حق را به حق مشاهده نمایند، بلکه او را شاهد بینند از هر شاهدی و مشهود از هر مشهودی.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نزد ما علم و عالم و معلوم هست اعیان حقایق عالم |  | یک حقیقت بود، دو سه مفهوم گرچه در خارجند آن معدوم |

**ذوق**

حق را کمال ذاتی است و کمال اسمائی، و ظهور آن موقوف بر ایجاد عالم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینة روشنی بباید |  | تا نور جمال او نماید |

و در آئینه هر فردی، از حیثیت تعین، اسمی ظاهر گشته، و حکم بر امر، مسبوق بود به تعین محکوم در تعقل حاکم، لاجرم تعقل ذات حق، قبل از اضافۀ اسما باشد به حق، و نزد محقق، اسماء حق تعینات حق اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی تعین ز اسم و رسم مگو |  | از تعین کمال اسما جو |

و کمالات ذاتیه از حضرت وحدت او است، و از مقتضیات ذات و کمالی که لذاته بذاته باشد، به عوارض و لوازم خارجیه ناقص نگردد، بلکه کمالات ذاتیه، به عوارض و لوازم در بعضی مراتب به وصف اکملیت ظاهر شود، پس ذات حق از تعقل و قید به تعین،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حکم بر اسم او نشاید کرد |  | منع این قول هم نباید کرد |

**ذوق**

حقیقت حق عبارت است از صورت علم حق به ذات حق، از حیثیت تعقل به عین حق در تعقل حق ذات حق را، و حقیقت خلق علم خالق به خلق.

**مصراع:** فقر خلق و غنای حق دریاب.

**ذوق**

بودن هر شییء در شیئ به حسب محل بود، اعم از ان که محل معنوی باشد یا صوری، از این جهت معلومات ممکنه را از حیثیت ثبوت وصف کرده شد، که صور اسماء الهیه اند در حضرت علمیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تعینات ازین وجه گفته اند قدیم |  | شنو که مرشد کامل چنین کند تعلیم |

و تعینات از وجهی دیگر در علم حق در حکم حدوث خالی نباشد، چه وجود عالم و علوم عالمیان حادثاتند و مفعلان، و وجود حق و علم او قدیم، فافهم.

**ذوق**

اطلاق اسم ذات بر حق به اعتبار تعین تواند بود ، و تعین اول به ذات مشتمل است به اسماء و اسماء ذاتیه را مفاتیح غیب خوانند، و عین ذات دانند، و با هم متحدند، از حیثیث اشتمال ذات به جمیع اسما، **هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن، و هو بکل شییء علیم**[[646]](#footnote-647).

و بعضی اسما با بعضی به وجهی متغایر و متضادند به حسب اعتبار نسب و اضافات، و وحدت وصف تعین است نه وصف مطلق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مطلق از اسم و رسم دان و صفت |  | مطلق از کثرتست وز وحدت |

و از حیثیت اسماء ذاتیه، به اعتبار عدم مغایرت، حکما گفته اند که حق مؤثر بالذات است، و درجۀ مفاتیح متفاوتند، بعضی اتم اند از بعضی در حیطۀ تامه و عدم حیطه.

**ذوق**

مناسبت ذاتیه میان حق و انسان کامل ثابت است از وجهین، یکی جهت ضعف تأثیر در تجلی متعین، و کسب وصفی که قادح باشد در تقدیس غیر قید تعین، که غیر، قادح است در عظمت و جلال وحدانیت حق، و خلوان انسان از اکثر احکام امکان و خواص وسایط.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لطف او و واسطة ما و وی است ما درین بحر حبابیم بر آب |  | لطف او در بر ما غیر کی است یا چو جامی زمی و پر زمی است |

و تفاوت درجات مقربین و افراد، نزد حق تعالی به قلت کثرت وسایط بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه چندانکه روشن تر بود |  | در نظر تمثال او خوش تر بود |

و مناسبت با حق به وجهی دیگر به حسب حظ عبد است از صورت حضرت الهیه، و این متفاوت است به تفاوت جمعیت از حیثیت ضعف قابلیت و ضیق جمعیت، و از حیثیت کمال قابلیت وسعت جمعیت.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| اگر جامی به بزم آری زخم جامی بری پرمی | وگر پیمانه آری بتو پیمانه پیماید |

و انسان کامل محبوب حق است و عین مقصود، و از حیثیت برزخ البرازخ و **مرآت المومن** مرآت **المومن**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هم آینه دار پادشاهست |  | هم سایۀ حضرت الهست |

**ذوق**

مناسبت مرتبۀ تعینات بعضی با بعضی از وجوه، متعدده است، واحدی به حسب معدن اصلیه که مبدأ تعینات ارواح است، و مبدأ تعین اعلی درجۀ ام الكتاب است، و مبدأ بعضی لوح محفوظ، و مبدأ بعضی عرش اسرافیلیه، مبدأ بعضی میکائیلیه از مقام کرسی، و مبدأ بعضی جبرئیلیه از مقام سدرة المنتهی، تا آخر اجناس این اصول روحانیه، که مختص است به اسماعیل، که صاحب آسمان دنیا است و رئیس ملائکه.

و نزد حکما معبر است به عقل فعال، اگر چه فلک قمر به جرم اصغر افلاک است، اما چون قبلۀ دعا است و منزل نزول جمیع ملائکه، به بعضی اکبر بود، و این فلک ظهور اسم الخالق است، و سماء ثانیه محل ظهور اسم الباری، و ثالثه المصور، و رابعه المحیی، وخامسه القهار، و سادسه العلیم، و سابعه الرب، و فلک ثامن محل ظهور اسم الرحیم، و فلک الافلاک محل استواء الرحمن.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مسافران فلک این چنین بیان کردند به سوی منزل سفلی چو بازگردیدند |  | به منزلی که رسیدند آن نشان کردند حکایت سفر از بهر دوستان کردند |

**ذوق-**

سنت الهیه آنست، که امداد الهیه، که نازل می شود بر موجودات، حکم آن عود فرماید با جناب الهی، و امداد الهی به تعین اول، از مطلق فیض ذاتی است، به برزخیت، و مستفیض اول در وجود عقل اول است، بعد از آن لوح قدر، بعد از آن عرش، بعد از آن کرسی، تا متناهی شود به فلک قمر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله افلاک را به پیماید |  | همه را نعمتی به بخشاید |

بعد از آن ساری گردد در عناصر اربعه، بعد از آن در موالید ثلاثه، تا آخر درجۀ موجودات که انسان است، منصبغ به جمیع خواص، و مقید به مجموع وجوهات امکانیه، و این بیان معانی صورت نزول است، به طریق تفصیلیۀ کلیه، از اعلی رتبت، که برزخیت مذکوره است، تا آخر درجات کثرت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درین زندان اگر ماند بماند |  | چنین ماندن همان به کو نماند |

سالک باید که عروج فرماید، و مراجعت نماید، تا متحد شود به عقول و نفوس مجرده، بعد از آن تجاوز کند، از این عالم، به مناسبت اصلیۀ ذاتیه، و متصل گردد به احدیت کثرت، و وصول یابد به برزخیتی که حاملۀ نعوت وحدانیت است، و وحدانیت تالیۀ احدیت، **ولیس وراء الله مرمی**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقطه نقطه دایره پیموده اند دایره آنجا ترا کردند تمام |  | نقطه ای در دایره بنموده اند گر تمامی این چنین فرموده اند |

**والیه یرجع الامر کله**[[647]](#footnote-648) ، و قال تعالی: **فمنه بدأ والیه یعود**.

**ذوق**

انسان کامل ، قلب او وسع الحق است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه عالم نگنجد جان من |  | چون درو گنجیده است جانان من |

و این صاحب دلان منزه اند از حصر و قبول امکنه و ازمنه، و مجرداند از نقاب حجاب و نقوش خیال و زوال و انتقال، و غیرمقیداند به وقتی از اوقات، و غیرمخصوص به اسمی از اسماء یا صفتی از صفات، و از حضرات تجلیات اسمائی تجاوز فرموده اند، به عرصۀ تجلی ذاتی، چنانکه مخبر صادق از حال ایشان خبر فرموده، بقوله (ص): **صنف من اهل الجنة لایستتر الرب عنهم ولایحتجب**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بندگان سیدند صاحب دلان |  | دایما با سیدند این بندگان |

**نفعنا الله بهم.**

**ذوق**

حق وجود محض است و واحد به وحدت حقیقت، و تعقل او به عین او است، نه در مقابلۀ کثرت، **سبحان من لم یکن علیه دلیلا الانفسه ولایثبت کونه الابعینه**.

و تحقق او در علم صحیح، بر تصویر ضدموقوف نیست، بل تحقق و به نفس او ثابته است و مثبته نه مثبته، و لفظ وحدت از برای تفهیم گفته شد، نه از جهت آنکه دلالت کند بر مفهوم وحدت، به نوعی که متصور بود در اذهان محجوبه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زوحدت دم مزن در حضرت او |  | چه جای کثرتست و وحدت او |

**ذوق**

موجودات متفاوت الدرجاتند در شرف و خست و نقص و کمال، و شرف به قلت وسایط است میان حق و عبد یا به ازالۀ احکام کثرت امکانیه، و صحت نسبت با حضرت وحدانیۀ الهیه.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| شریف و اشرف و تام و اتم طلب می کن | به اشرف ارتو مشرف شوی طرب می کن |

و خست به کثرت وسایط و تضاعف وجوه امکانیه بود، و نزول از درجۀ علیۀ اصلیه، و بعد نسبت از حضرت وحدانیه، و هر فردی از افراد انسانیه که اتصاف او به صفات ربانیه و به حقایق کونیه اکثر بود، نسبت او به خلافت اقرب، و حظ او از صورت حضرت الهیه اوفر، و درجات نقص و کمال متفاوتند، به حسب قلت جمعیت و کثرت جمعیت.ِِ

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع كن خاطر پراكنده |  | تا زمعنی شوی پر آكنده |

**ذوق**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از همه جام جرعه ای می نوش |  | در کمال ای کمال دین می کوش |

حفیظ مطلق اشیا را به سه قسم محافظت می کند، تا حافظ صورت است از تغیر، چون حفظ شراب و طعام عزیز(ع) کما قال الله تعالی:**فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه**[[648]](#footnote-649).

دیگر حفظ صورت عزیز از تحلیل و انفکاک اجزا، با اعراض روح مدبر از صورت بدنیه، سوم جواهر صورت حماریۀ عزیز-ع- اگرچه اجزای حمار تحلیل یافته بود، حق تعالی انشاء اعراض جدید فرمود تا حاصل آن جوهر شد، شبیه به اعراض متقدم، و حفظ محصر است در این اقسام ثلاثه: **فالله خیر حافظا**[[649]](#footnote-650).

**ذوق**

احسان را مراتب ثلاثه است، اول فعل ماینبغی لما ینبغی کما ینبغی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر کسی را به جای خود می دار |  | تخم در وقت خویشتن می کار |

و گفته اند: الحکمة وضع الشییء فی موضعه، و حکیم خود را از تصرفات غیرمرضیه، و اقوال غیرمفیده محافظت فرماید، از تصورات فاسده و تخیلات باطله اجتناب نماید، و جمیع نصایح و آداب معلمه و متعلمه داخله اند در این مرتبه.

اما مرتبۀ ثانیه آن است که جبرئیل (ع) از حضرت نبینا(ص) **الاحسان ان تعبدالله کانک تراه** الحدیث، و این عبارت است از استحضار حق، بر وجهی که ذات خود را وصف فرموده در قرآن، و به السنۀ انبیا علیهم السلام از غیر تأویلات صحیفۀ مجرد استبعاد تصور ادراک عقلی نظری از فهم مرادالله تعالی در آن حال اخبار.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرادالله کسی داند زاخبار |  | که تعلیم خدا یابد چو اخیار |

و مراتب ثلاثۀ احسانیه مختصه است به عبادت، به مشاهدۀ عیانیه، چنانکه از امام (ع) سئوال کردند که هل رأیت ربک؟ فقال کرم الله وجهه **لست اعبد ربالم اراه** قال رسول الله -ص- فی آخر حدیثه: **و جعلت قرة عینی فی الصلوة**. و شاید که این حال مستصحب ذوالجلال باشد در غیر صلات.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر آینه ای که در نظر می آید هر لحظه کرشمه ای کند با عاشق |  | تمثال جمال او به ما بنماید هر دم حسنش به صورتی آراید |

اعظم اشیا که موصوفه اند به سعت از جانب حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رحمت است و قلب انسانی و علم |  | با تو گویم گوش کن از روی حلم |

و اوسع مطلق بیان معانی سعت نعمت به مسامع عرفاء حضرت رسانید و فرمود: **و رحمتی وسعت کل شییء**[[650]](#footnote-651).

و در سعت رحمت و علم، به لسان ملایکه گفت: **ربنا وسعت کل شییء رحمة و علما**[[651]](#footnote-652). و در سعت قلب رحمانی حدیث ربانی وارد است**: ما وسعنی ارضی ولاسمائی و وسعنی قلب عبدی المومن التقی النقی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل صاحب دلان چنین باشد |  | سخن اهل دل همین باشد |

**ذوق**

تعلق علم حق به ذات حق بر نحوین است، یکی به عین حق در تعقل حق ذات حق را، و این تعین اطلاق است، به نسبت با تعین هر شیئی در علم هر عالمی، بل به نسبت با تعین حق در تعقل هر متعقلی.

و وجهی دیگر تعقل علم حق به ذات حق، از حیثیت اطلاق ذات، و عدم انحصار ذات، در تعین ذات در ذات، و این معرفت کلیۀ جمیله است.

و هم چنین تعلق علم به معلومات بر دو وجه است:

یکی به اعتبار تعین معلومات در علم، و تعقل امتیاز بعضی معلومات از بعضی، و این تعقل علمی است، و غیرمشتمل بر جمیع ممکنات به مقدوراتی که تقدیر رفته، که در وجود داخل شوند، در دوری یا ادوار.

و تعلق علم نسبت به جمیع ممکنات غیرمتناهیه، تعلق کلی جملی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم هم اوسعست و هم اشرف |  | او لطیف است و ذات او الطف |

**ذوق**

از حیثیت وحدت وجود، از حق صادر نشود الا واحد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در یکی چون نیست کثرت بی شکی |  | زان یکی صادر نگردد جز یکی |

و این یکی که ظل آن یکی است، پیش حکما عقل اول است، و نزد موحدان واحد وجود عام است و مفاض بر اعیان ممکنات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سایۀ حق وجود عام به نام |  | عین مطلق حقیقتاً و سلام |

**ذوق**

حروف اصلیۀ الهیه عبارت است از، تعلق حق اشیا را، از حیثیت کینونت اشیا در وحدانیت حق، و نظیر این معنی صور نفسانی انسانی است، قبل از تعینات صور متصورات در ذهن متصور، و آن تصورات مفرده است و خالیه از ترکیب معنوی و ذهنی و حسی، و حروف اصلیه مفاتیح اول اند،که معبرند به مفاتیح الغیب، و امهات شئون اصلیه و اسماء ذاتیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این حروف است اصل جمله کتاب |  | اصل و فرعش بخوان و خوش دریاب |

و ماهیات از لوازم تعقل و تعریفات حروف اصلیه اند، اما تعقل ثانی، تعقل ماهیات است در عرصۀ علم ذاتی، ازحیثیت امتیاز نسبی، و آن حضرت ارتسام است در ذات حق.

و فرق است میان ذوق حکیم و محقق در این مسأله، چه ارتسام، نزد محقق، وصف علم است از حیثیت امتیاز ارتسام به امتیاز نسبی، نه وصف ذات است از آن وجه که ذات است از ذات، نه از حیثیت آنکه علم ذات عین ذات است.

و تعقل ماهیت از حیثیت افراد، در حضرت علم، حرف غیبی معنوی است، و تعقل ماهیت با لوازم پیش از انبساط وجود مفاض بر ماهیت و بر لوازم، کلمۀ غیبیه، و به اعتبار تعقل تقدم ایصال وجود به ماهیت، قبل از لوازم، حرف وجودی، و به اعتبار انبساط وجود بر ماهیت و بر لوازم کلیه، کلمۀ وجودیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک بیک این حرف اگر دانی به ذوق |  | جمله ذوقیات ما خوانی به ذوق |

**ذوق**

ثمرۀ تنزیه عقل، تمیز حق است از خلق، به صفات سلبیه، از نقایض معروضۀ در اذهان، که غیرواقع است در وجود، و ثمرات تنزیهات شرعیه، نفی تعدد وجودی است، و اشتراک در الوهیت، و ثمرات تنزیه کشفی، نفی غیر است به ابقاء حکم عددی، و نفی تعقل کمالی که مضاف به حق گردانند، به اثبات مثبت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منزه است زغیری که غیر او جوید |  | مقدس است زوصفی که عقل می گوید |

**ذوق**

وجود واحد، و ادراک واحد به غیر واحد محال، چه واحد از آن رو که واحد است مدرک نگردد به کثیر، از آن وجه که کثیر است، و بالعکس. و صحیح نباشد ادراک انسان، از آن وجه که وحدت حقیقيه است، و واحد است به وحدت وجود، بلکه ادراک او صحیح بود از آن رو که حقیقت متصفه است به وجود وحیات و قیام علم به وی، و ثبوت مناسبت میان او و مدرک، و ارتفاع موانع از ادراک،

پس ادراک مدرک از حیثیت کثرت مدرک تواند بود، نه از حیثیت احدیت پس ادراک انسان از وجه وحدت حقیقيه متعذر باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی کثرت صفات چه داند ترا کسی |  | بی قید، بی اضافه، چه خواند ترا کسی |

فافهم.

**ذوق**

وحدت را مراتب ثلاثه است، و هر مرتبه مختص به اعتباری، به اعتبار مرتبۀ اول که اعتبار وحدت است، من حیث هی هی، مغایر احدیت نیست، بلکه عین احدیت است، و به این اعتبار احدیت ذات گفته شده، و چون هر شأنی از شئون ذاتیه از حیثیت مغایرت ذات منعوته است به احدیت، هر شأنی او را احدیت محضه بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین احدیت است و وحدت اینجا |  | گر زانکه موحدی بگو سلمنا |

و توحید به اعتبار کثرت اعتباریه بود، و احدیت به سلب کثرت، و گفته اند توحید ذات عبارت است از فناء اکوان و زوال اعیان به لمعان نور ایقان، و به اعتباری که مختص است به مرتبۀ ثانیه، اعتبار وحدت نعت واحد است، و آن وحدت نسبت بود به احدیت صفات و اضافات، و اضافۀ این وحدت به حق از حیثیت اسم جامع بود.

و اعتبار مرتبۀ ثالثه، اعتبار وحدت از حیثیت امری که ملحق امر شود، از احکام و اعتبارات، و آن بر دو نوع است:

نوعی متعقل است، اما ظهور موقوف است بر شرط واحد، یا شروط، اگرچه وحدت بالذات و بالقوه مشتمله باشد بر شروط.

و نوع ثانی، وحدتی که به ذات مشتمله نباشد بر نعوت، و احکام، بلکه احکامی که ملحق او شود، از امور خارجیه بود، از معقولیۀ صرفیه، چنانکه گویند**: الواحد نصف الاثنین و ثلث الثلاثه.**

و این واحد مبداء است که متعقل بود از معنی تعدد نسبی، و ضدکثرت است، و مختص به مرتبۀ افعال، از جهت وحدت فعل و فاعل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فعل و فاعل گردو می گوئی رو است |  | ور یکی گوئی بگو کان قول ماست |

**ذوق**

عالم من حیث الوجود اشعۀ شمس ذات است، اما از آن رو که سوی الله است، نقشی است موهوم و خیالی، و کاینات که سراب اعیان ممکنه است، به فیض وجود مفاض، که ظل ظل است، موجود تواند بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه موجود است ازو دارد وجود |  | خواه در غیب است خواهی در شهود |

و وجود به اعیان معلوم شود، و نور بی مظاهر ظاهر نگردد، و ذرات موجودات ظاهر نور وجودند.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| هر ذره که می بینی خورشید درو پیداست | در دیدۀ ما بیند چشمی که به حق بیناست |

و از حیثیت وحدت، ظاهر و مظهر عین مظهر، و در مرتبۀ احدیت، باطن عین ظاهر، و نور مشاهده، یعنی نور احدی ذاتی، نور وجه باقی است، و نور مکاشفه و مطالعه، نور تجلیات صفاتی، و نزد ما بحر واحد است که در ظهور حباب و امواج متعدده و متکثره می نماید.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامیست پر آب و عین او آب موجست و حباب و بحر و قطره مه نور زآفتاب یابد |  | آن آب درین حباب دریاب هر چار به نزد ماست یک آب اما نامش نهند مهتاب |

**ذوق**

هویت حق به اعتبار لاتعین عبارت است از تعقل حق ذات حق را، و این تجلی ذاتی است، و مقام توحید اعلی که مشهود کل است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چه جای جام کانجا جم نگنجد |  | تعین خود درین عالم نگنجد |

اما ادراک حق ذات حق را از حیثیت تعین، ادراک تعینی است، اگرچه یلی اطلاق است، به نسبت با تعین حق در تعقل متعقل، و تعین حق اوسع تعینات است، و حق یلی این تعین، و مبدأیت که متحد عبارات است، و منبع نسب و اضافات، ظاهره است در وجود، و منبع و مشرب نسب و اضافات، و باطنه است در عرصۀ تعقلات و اذهان، و وجود مطلق، که واحد واجب است، عبارت است از تعین وجود در نسب علمیۀ ذاتیۀ الهیه، و محقق از این نسبت حق را مبدأ می خواند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از مبدأ و از معاد اگر با خبری مجموع مراتب وجود از تحقیق |  | می کن نظری به ما که صاحب نظری از وی گیری و باز باوی سپری |

حقیقت محمدیه، از حیثیث تعین اول، صاحب اسم اعظم است و منبع جمیع تعینات، و معبر به احدیت جمع و برزخ البرازخ، و جامع مرتبۀ احدیت و واحدیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از تعین آن یکی دو بی شکی |  | بی تعین این و آن هر دو یکی |

و در عالم کیانی: اول ما خلق الله روحی روح الارواح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اول درۀ بیضا بود |  | صورت و معنی جد ما بود |

و هوالاول بالمعنی والآخر بالصورة، و مشرع و مرجع نبوت انبیا، نبوت ذاتیۀ مطلقۀ دائمۀ غیرمنصرفۀ او است، و نبوت سایر انبیا نبوت مقیدۀ جزئیۀ متناهیه.

واولوالعزم عبارت است از رسول که دعوت فرماید خلق را به حق،و اگر مخالفت کنند به حکم:**قاتلوا المشرکین کافة [[652]](#footnote-653).**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشرکان را حکم فرماید به قتل |  | بند ایشان باز بگشاید به قتل |

**ذوق**

جامع، یا غالب است بر جمعیت او احکام ظاهر حقیقت انسانیه، یا غالب در جمعیت او، احکام وجوبیه، یا جامع ظهور و بطون است در درجۀ اعتدال طرفین، و این جامع اتم است از جامعین، در مقام برزخی اعلی، که نقطۀ وسطیه است، و به آن نقطه طرفین متعین می شود، و این متوسط جامع، به مرتبه و نسبتی مقید نباشد.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او مقدس ز وسم[[653]](#footnote-654) و اسم بود نشود هیچ چیز ازو فانی |  | بی نیاز او ز روح و جسم بود غنی از گنج وز طلسم بود |

و از باب مراتب، و مراتب در حضرت او فانی، کما یظهر منه.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطره از بحر می شود پیدا این لطیفه بذوق دریابش |  | باز در بحر می شود پنهان یادگار من است خوش می خوان |

**ذوق**

حق به وجهی ظاهر است به مظاهر ارض و سماوات، و محتجب به دلایل و آیات، و غیب آیات باطنه اند و شهادت آیات ظاهره، و عالم شهادت مشتمل به نور و ظلمت، و این دو اسمین اند، و نور و ظلمت عالم غیب معین، دریاب معنی المعانی و روح الارواح و قلب القلوب، و دنیا صورت اسم آخرت است، و آخرت معنی، و آخرت به معنی اسم حق تعالی وتقدس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جسم و جان را بین و جانان را نگر |  | صورت و معنی سلطان را نگر |

**ذوق**

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| فی المثل یک دایره این شکل عالم فرض کن | حق محیط و نقطه روح و دایره اشیا بود |

و دایره عبارت است از خطی مستدیر، مؤلف از نقاط متواصله، و حرکت وجود از حیثیت تعین حرکت دوریه، و حق نزد محقق به وحدت وجود مبدأ موجودات.

و مقتضای سنت الهیه آن است که، امداد الهی، بعد از وصول به موجودات، به حکم**: فمنه بدأ و الیه یعود**، معاودت نماید به مقام وحدانی اولی، و نزول از اعلی رتبت، که برزخیۀ کلیه است، به مراتب مشهوده بود تا متناهی شود به اقصی درجات کثرت، و منصبغ گردد به الوان وجوه امکانیه و در اسفل السافلین که نصف دایره است مقید ماند.

اما سالک تجاوز نماید، و به عروج خود را در سلک عرفاء عالم نفوس و عقول منخرط گرداند، و به مناسبت اصلیۀ ذاتیه، از این مرتبۀ علیه ترقی فرماید، تا متحد گردد به برزخیت، که یلی احدیت است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دایره اینجا شود او را تمام |  | اول و آخر بداند والسلام |

**ولکل شییء عقوبة و عقوبة العارف الانقطاع عن الذکر.**

تمت والحمدالله والمنة.

رساله امانات

**بِسمِ َالله اَلرَّحمنِ اَلرَّحیمِ**

**و به نستعین**

الحمدالله الذی نور عیون اعیاننا بانوار تجلیات ذاته و صفاته، والصلوة والسلام علی مظهر جمیع اسمائه و مظهر آیاته، محمدوآله و عترته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخنی بس لطیف خواهم گفت |  | گوهر عارفانه خواهم سفت |

صاحب نظر که عین بصیرت او به کحل کشف مکحل باشد، و به بصر **کنت بصره الذی يبصر به** منور، در مرایای اعیان عالم جمال الهی به کمال مشاهده نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر آینه که بینی حسن ترا نماید |  | انسان کامل ما او را به ما نماید |

و حقیقت انسانیه مظهر اسم جامع است، که مشتمل است بر جمیع اسماء الهیه، متجلی است در اسما به حسب مراتب الهیه، و این اسم اعظم به ذات و مرتبه تقدم دارد بر سایر اسما، و مظهر او را تقدم بر مظاهر مجموع اسما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رتبت او رتبت اعلی بود |  | عارف اسرار اوادنی بود |

و اسم جامع دو اعتبار دارد، به اعتبار ظهور ذات او در هر واحدی از اسما، مظاهر مجموع اسما مظهر او باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر هزار اسما بخوانی وریکی |  | آن یکی ظاهر بود در هر یکی |

و به اعتبار ثانی، مشتمل است بر جمیع اسما از حیثیت مرتبۀ الهیه، و این اشتمال کلی مجموعی است بر اجزاویه، اعتبار اول اشتمال حقیقت واحده بر افراد متنوعه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک حقیقت دان و اسما بی شمار |  | آن یکی در هر یکی خوش می شمار |

معلوم است که ضرب واحد در واحد منتج تزاید نبود، و ضرب واحد در کثرت ظاهر نگردد، غیرکثرت مضروب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر فراوان گر اندکی باشد |  | که یکی در یکی یکی باشد |

و اگر ناظر نظر کند در احدیت عالم، ضرب واحد در واحد، و اگر ناظر نظر فرماید به عالم ضرب واحد است در کثیر، و عالم اثر اسماء الهی، و هر اسمی او را اثری، و آن اثر صورت آن اسم، و حقیقیت انسانیه صورت اسم اعظم.

قال رسول الله (ص) **ان الله خلق آدم علی صورته**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنی این سلطان بدان |  | جامع قرآن او نیکو بخوان |

**امانت**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این امانت در اماناتش بجو |  | گر صفاتش یافتی ذاتش بجو |

اسما متعدداند به اعتبار صفات، و مسمی واحد، نظر باذات و وجود، کثرت اسمائیه عین ذات الهیه اند، ظاهر به حسب شئون مختلفه به صور اعیان ثابته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک دمی با ما درین دریا درآ |  | عین ما را می نگر اما بما |

**امانت**

نزد اهل الله عالم مفصلاً به ظهور حقیقت انسانیه در هر فردی مسما است به انسان کبیر، و اول ظهور حقیقت انسانیه، در صورت عقل اول، و این صورت اجمالیه، مرتبۀ عمائیه بود، بعد از آن در صورت نفس کلیه، و در عقول و نفوس مجرده، و در صور طبیعیه، و در هیولای کلی، در صورت جسمیۀ بسطیه و مرکبه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این حقیقت در همه ساری بود |  | با همه در غایت یاری بود |

اما ظهور این حقیقت در عالم انسانی اجمالا، اول در صورت روحیه، مطابقۀ با صورت عقلیه، بعد از آن در صورت قلبیه مطابقۀ با نفس کلیه، دیگر در صورت نفس حیوانیه، مطابقۀ صورت طبیعت کلیه، دیگر در صورت دخانیۀ لطیفه، مطابقۀ با هیولای کلی، دیگر در صورت دمویه، مطابقۀ جسم کلی، و دیگر در صورت اعضائیه مطابقۀ اجسام عالم کبیر، و به این تنزلات در مظاهر انسانیه میان نسخۀ علویه و نسخۀ سفلیه مطابقه حاصل آمده، و این از تدبیرات الهیه در مملکت انسانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حکمت آن حکیم مطابق بین |  | حق شناس و به نور حق حق بین |

**امانت**

برزخ اول وحدت است میان احدیت و واحدیت، به اعتبار وجود و علم و نور و شهود با تجلی و تعین اول، و برزخ میان دو شییء با نصیب باشد از طرفین، همچو نسبت منتسبین، و وحدت به حسب ذات دو اعتبار دارد، اول حیثیت انتفائی تعدد و نسبت، و دوم از حیثیت اثبات تعدد و نسبت، به اعتبار اول احد خوانند و به اعتبار ثانی واحد.

و به اعتبار آنکه حامل تجلی اول است، حقیقت محمدیه صورت اسم جامع الهی است، و به ظاهر که مظهر اسم الظاهر و رب الارباب تربیت ظاهر عالم می فرماید، و به باطن که اسم الباطن تربیت باطن عالم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم اعظمش دانم |  | اول است او و خاتمش خوانم |

و از جهت حقیقت، مرتبۀ ربوبیت مطلقه دارد، به خلافت حضرت الهیه، و از جهت بشریت مرتبۀ عبودیت تامه، کما قال الله تعالی: **وانه لما قام عبدالله** [[654]](#footnote-655).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سید عالمست و بندۀ حق |  | آن محمد بود بسندۀ حق |

و بیان معانی وجه ربوبیت مطلقۀ حق تعالی فرموده: **مارمیت اذرمیت ولکن الله رمی**[[655]](#footnote-656)**.**

و این قوت به قدرت الهی تواند بود، که به جمیع اسماء الهی در عالم تصرف فرمود، به حسب استعداد اشیأ و حکمت در تنزل او خلافت بود، که مقصود کلی است، و احاطۀ خواص ظاهر عالم به ظاهر و خواص عالم باطن به باطن، و ادای حقوق اشیا ظهور مجموع اسما و مدار احکام عالم است، و مرکز دایرۀ وجود از ازل تا ابد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطب اقطاب عالمش خوانند |  | سید نسل آدمش خوانند |

و این حقیقت واحده است به حکم وحدت، و متعدده به حکم کثرت، و در مرتبۀ روحیه ظل مرتبۀ احدیت است، و در مرتبۀ قلبیه ظل مرتبۀ واحدیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیک دریاب این سخن بتمام |  | تا بیابی مراد خود و سلام |

**امانت**

روح انسانی در عالم کبیر مظاهر دارد و اسما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتیم، چنانکه هست گفتیم |  | دُرّیست لطیف نیک سفتیم |

و در عالم صغیر انسانی به حسب ظهور و مراتب در اصطلاح اهل الله مظاهر دارد، و اسما چون سرّ و خفی و روح و قلب و کلمه و فؤادوصدرو عقل و نفس**، كقوله تعالي یعلم السرواخفی[[656]](#footnote-657)، و قل الروح من امر ربی[[657]](#footnote-658)نکه محل معنوی باشد یا صوری، از این جهت معلومات ممکنه را از حیثیت ثبوت وصف کرده شد، که صور اسماء الهیه اند در حضرت علمیه.**

**بیت**

**، ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب[[658]](#footnote-659)، و کلمة من الله[[659]](#footnote-660)، ماکذب الفؤاد مارای[[660]](#footnote-661)، الم نشرح لک صدرک[[661]](#footnote-662)، و نفس ماسویها[[662]](#footnote-663).**

سر گفته اند به اعتبار آنکه ادراک انوارش مخصوص است به ارباب قلوب، واخفی به آن معنی که حقیقت او بر عرفا و غیرعرفا مخفی است، و روح به اعتبار ربوبیت بدن، و قلب به اعتبار تقلب او در معارف ربانیه، یا منقلب میان انوار حقانیه و ظلمت نفس حیوانیه، و کلمه به اعتبار ظهور او در نفس رحمانی، و فؤاد به اعتبار نایرۀ او در مبدع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زخمیست بر دلم که دلم درد می کند |  | دردیست درد دل که ترا مردمی کند |

و صدر به اعتبار آنکه مصدر انوار است، وتصدر او از بدن و عقل به اعتبار تقید به تعین خاص، و تعقل موجد وجد، و نفس به اعتبار تعلق او به بدن به تدبیر و تصرف.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم او فراوانست |  | این همه چون تنند و او جانست |

**امانت**

روح از حیثیت تجرد جوهری است از عالم ارواح مجرده، و مغایر بدن و قایم به ذات خود، اما در عالم شهادت چون بدن مظهر او و مظهر کمالات او است:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محتاج بود به مظهر خود |  | خواهد شب و روز مظهر خود |

و رب الارباب تربیت ارواح به اسما می فرماید، و تربیت ابدان به ارواح، و ربوبیت اوجل جلاله در همه عالم ظاهر گشته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رب و مربوب اگر چنین دانی |  | این رساله به ذوق برخوانی |

**امانت**

ولایت خاصه محیط عامه است، و دایرۀ کبری، کما قال امامنا(ع): **الولایة احاطة بکل شئیء**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بینای سرایر و ضمایر |  | دانای بواطن و ظواهر |

و نبوت از احکام ولایت است، یعنی ولایت خاصه با خصوصیتی مرتبۀ نبوت است، با خصوصیتی زایدۀ رسالت، و منبع و مرجع هر دو ولایت، و ولی به ولایت خاصه، متخلق بود به اخلاق الهیه، که اشارت است به فنای افعال و صفات، و تحقیق ولی به ذات الهیه اشارت بود، به فنای ولی مقید در ذات ولی مطلق، **و هو الولی الحمید**[[663]](#footnote-664).

اما هر مؤمن و مؤمنه، ولی و ولیه اند به ولایت عامه، کما قال الله تعالی: **الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور**[[664]](#footnote-665). و اگرچه ولی به ولایت خاصه، در مرتبۀ بقای بعد از فنا، اطلاع یابد به معارف حقایق الهیه، او را نبی خوانند، و انباء عام را نبوت نگویند، و به حکم**: لانبی بعدی**، نبوت تشریع و رسالت منقطع شدند، یعنی نبیی مشروع چون موسی و عیسی نخواهد بود.

و گفته اند حدیث: **لانبی بعدی**، پشت اولیا را شکسته است، زیراکه محقق کامل فقیر تمام است، و به فقر عبادت کاملۀ تامه از فقیر در وجود آید، هر آینه نخواهد که دعوی مشارکت کند به اسمی از اسماء الله، زیرا که اتصاف به اسماء الهی مقتضی ذات ممکن الوجود نبود، بلکه در حالت فنای بنده در حق، این سعادت عارض او شود، و ارادت این طایفه آن است که به اقتضای ذات خود ظاهر گردند، و آن عبادت است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بندۀ او باش تا سلطان شوی |  | جان فدا کن تا چو ما جانان شوی |

و نبوت و رسالت مختص است به عبادت، و ولی اسمی است از اسماء الله تعالی، و این اسم باقی است در دنیا و آخرت، و نبوت تشریع و رسالت منقطع، اما نبوت عامۀ لغویه یعنی اخبار از معارف حقایق الهیه، باقیه به عنایت و رحمت الهیه در حق امت مرحومۀ محمدیه (ص)

**امانت**

علما وارث انبیااند، کما قال نبینا(ص) **العلماء ورثه الانبیاء**، و میراث انبیا (علیهم السلام) نقود خزاین اخراویه است، نه اموال دنیۀ دنیاویه، کما قال (ص) **نحن معاشر الانبیاء لانوّرث ولانورث**، و اولیا ورثۀ بواطن انبیااند، و علما ورثۀ ظواهر، و بعضی اولیاء کامل مکمل ورثۀ ظواهر و بواطن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین میراث اگر یابی تمام |  | وارث کامل تو باشی والسلام |

**امانت**

اگر نبی تکلم فرماید به کلامی که خارج بود از شرایع،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از ولایت سخن چنان گوید |  | آن معانی ازین بیان گوید |

کقوله (ع) **لودلیتم بحبل لهبط علی الله**.

و افشاء حقایق و اسرار الهیت از مقام ولایت بود نه از مقام نبوت و رسالت، و ولایت جهت حقانیه است، و نبوت و رسالت جهت خلقیه، و گفته اند: الولایة اعلی من النبوة، اعنی اذا جمع فی شخص واحد. یعنی ولایت نبی اعلی است از نبوت او ، و معلوم است که هر رسول نبی است، و هر نبی ولی، و رسول جامع مراتب ثلاثه.

و ولایت از وجهی که با حق دارد، و نبوت وجهی که با ملک دارد، و رسالت وجهی که با بشر دارد، و با سه وجه اعلی بود که با دو وجه، اتم که با یکی، و ولی مجرد تابع است و نبی متبوع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابدا تابعیم و او متبوع |  | تابع او بود چو ما مطبوع |

و ولی عالم بود به علم یقین از شهود ذاتی، و عطای نبوت و رسالت از اسم الظاهر بود، و عطای ولایت از اسم الباطن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن این چنین دریاب |  | با تو گفتم همان همین دریاب |

و ولی واصل و انسان کامل عارف بود به حقایق الهیه و مشاهدۀ ظهور حق در جمیع مراتب.

تمت والحمدلله والمنة .

رساله شهودیه

**بِسمِ َالله اَلرَّحمنِ اَلرَّحیمِ**

الحمدللّه رب العالمین، والصلوة علی مظهر الاول صورة الاسم الاعظم جامع مجمع الموجودات، و علی آله و اصحابه و احبائه دایما، و سلم تسلیما کثیرا کثیرا.

قال النبی (ص) **ان الله خلق آدم علی صورة الاسم الاعظم**.

هرچه متصور تصور کند، آن متصور، خارج نباشد از متصور، و لابد است که عالم، پیش از وجود در خارج، در علم حق بوده باشد، چنانکه ظاهر شده، و آدم (ع) عبارت است از مجموع عالم.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من کل شیئی لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة |

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| مجموعۀ مجموع کمالات وجود است | خود خوشتر از این قول که گفت و که شنود است |

و انسان مختصری است از عالم کبیر، چون نسخۀمنتسخه و نخبۀ منتخبه و صغیرالحجم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به صورت صغیر و به معنی کبیر |  | به باطن غنی و به ظاهر فقیر |

و هر جزوی از اجزاء او، مرتبط است به حقیقت اسمی از اسماء الهیه، و هر اسمی از اسماء الهی من حیث الذات مستجمع جمیع اسما است، کل اسم فیه کل اسم.

**مصراع:** توحید ندانی ار ندانی این را.

و آدم بصورت اسم جامع است، و اسم جامع، نزد اهل الله ذات است با جمیع صفات الوهیت، و اسم ملفوظ این اسم قدیمه الله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لفظ الله اسم اسم وی است |  | آن یکی گنج و این طلسم وی است |

و انسان متضمن جمیع معانی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر اصغر ازین باشد |  | وگر اکبر ازین باشد |

که صغر و کبر عارض شخص اند، و حقیقت، به عوارض زایل نشود. از این جهت، عقلا عالم را انسان کبیر خوانده اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر معانی که هست در عالم |  | می نماید چو نور در آدم |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فمن ثمه وما ثمه فمن قد عمه خصه |  | و عین ثم هو ثمه و من قد خصه عمه |

و علم، تصور معلوم است، و علم از صفات ذاتیۀ عالم، و علم عالم صورت معنویۀاو، و حق تعالی آدم را آفرید، به صورت اسم اعظم، که جامع معانی تمام اسما است، و قال جل ذکره: **و علم آدم الاسماء کلها**[[665]](#footnote-666) .

**مصراع:** هر دیده که دید او چنان دید.

و اگر **ها** ضمیر عاید باشد با آدم، انسان كامل شاهد حق است به حق، و هو قوله: **كنت بصره الذی یبصر به**.

**مصراع:** به نور او جمال او توان دید.

و الف اول حروف است، والالف یشاربه الی الذات الاحدیة، ای الحق من حیث انه اول الاشیاء فی ازل الآزال.

و الف حرکت مستقیمه است از قیومیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم به حضرتش قایم |  | حی و قیوم او بود دایم |

و ظاهر می شوند از اعیان حروف بیست و هشت، در عالم عنصری او، منسوبند به عناصر، زیرا که سبب اقرب است از حدوث عناصر به اسلوب حکیم، از حرکات افلاک.

و حرکات افلاک، در بیست و هشت منزل و عالم، صادر می شود از نفس الرحمن، و آن بسط وجود است، به سبب اسما، براعیان ممکنات، و نفس مناسب عنصر عنصر، هر آینه متشکل می شوند، و منازل در هوای عنصری، و ظاهر می گردد، عناصر ظاهر می شود، و متولدات از عناصر در نشأۀ اکمل مولودات یعنی انسان.

و ظهور صور حروف بیست و هشت، و از بیست و هشت منزل است، و کلمات نامتناهی، در دنیا و آخرت از این حروف.

و لام الف خطی است از برای تنبیه بر قاطع در این منازل، و قاطع، کواکب سبعۀ سیاره، و حق تعالی بواسطه و بلاواسطه ایجاد اشیا می فرماید، وهو الخالق بالایجاد، و التقیید.

تمت الرسالة الشریفة الشهودیة فی التصور و المتصور.

رساله الهامات

**بِسمِ َالله اَلرَّحمنِ اَلرَّحیمِ**

الحمدللّه الذی خلق الاشیاء بقدرته، و رزق الاحیاء بحکمته، والصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و عترته.

**الهام:**

وحی عبارت است از انزال معانی مجرده در جلباب[[666]](#footnote-667) محسوسه در حالت نوم یا یقظه، و الهام واردی غیبی است که بر دل عارف آید و او را دعوت کند به طاعتی از غیر استدلال به آیتی.

و بعد از ارتفاع حجب به کلیت، اعلی مرتبۀ مشاهده، مشاهدۀ اعیان ثابته است در حضرت علمیۀ الهیه، و اعلی مراتب در سماع، سماع کلام ملک علام بی واسطه، چون نبینا (ص) در معراج و در بعضی اوقات، بقوله (ص) **لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل**.

بعد از آن سماع کلام الهی بواسطۀ جبرئیل، دیگر سماع کلام عقل اول، دیگر عقول، دیگر سماع کلام نفس کلیه و سماع کلام ملایکۀ سماویه و ارضیه. و منبع این انواع از مکاشفات قلب انسانی است، و نتیجۀ عقل منور و استعمال حواس روحانیه، و حواس روحانیه اصل حواس جسمانیه است، چون حجاب مرتفع شود:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اصل با فرع خوش برآمیزد |  | این دوئی از میانه برخیزد |

به بصر: **کنت بصره الذی یبصر به**، مشاهده نماید آنچه به بصیرت مشاهده می فرمود، و این مکاشفات که در ابتداء سلوک بود اول در خیال مقید رو نماید، و به تدریج ملکه حاصل شود، و سالک منتقل شود به عالم مثال مطلق و اطلاع [یابد] به خواصی که مخصوص است به عناصر.

بعد از آن صعود کند به سماوات، و بعد از ترقی از سماوات و از کرسی و عرش متناهی شود به لوح قدر، یعنی نفس کلیه، آنگاه به لوح قضا، یعنی عقل اول که صورت ام الکتاب است. آنگاه به قدر قابلیت و استعداد عالم شود به علم الهی.

و قال الله تعالی: **ولایحیطون بشییء من علمه الابماشاء**[[667]](#footnote-668). واعلم علمای عالم (ص) در شأن این عالم فرموده: **علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سعی کن تا چنین شوی عالم |  | تا بود علم تو به تو دایم |

**الهام:** فتح بر دو قسم است: فتحی در نفس و معطی علم تام است نقلا و عقلا، و فتحی در روح که معطی معرفت وجود است بی واسطۀ عقل و نقل، و صاحب دلان این مرتبه را الهام خوانند، اگر ظاهر شود از او معنیی از معانی غیبیه، و اگر روحی بود از ارواح مجرده، یا عینی از اعیان ثابته، مشاهدۀ قلبیه. و محقق در مرتبة شهود روحی شبیه است به آفتاب که منور سماوات ارواح است و اراضی مراتب اشباح، و در این مرتبه بی واسطه، معانی غیبیه از حضرت الهیه می یابد، و بر دیگران افاضه می فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این مرتبۀ کمل و اقطاب بود |  | یاری داند که او ز اصحاب بود |

**الهام:**

اگر سالکی عطیه ای از حق یابد به واسطۀ قطبیت، و این مقام ملکه گردد، و به علم: **و علمناه من لدنا علما**[[668]](#footnote-669) . مشرف شود:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم کامل خوشی باشد |  | نوربخشی و مهوشی باشد |

واصح و اتم مکاشفات حاصل صاحب مزاجی است که مزاج او نزدیکتر بود به اعتدال تام، چون مزاج انبیا و اولیا علیهم السلام.

و فرق است میان وحی و الهام. الهام بی واسطۀ ملک بود، اما وحی بواسطۀ ملک بود، و احادیث قدسیه را وحی نگویند، گرچه کلام الله است.

و حصول وحی به شهود ملک بود، و سماع کلام او، و آن از کشف شهودی است که متضمن کشف معنوی است، و الهام از کشف معنوی فقط . و وحی از خواص نبوت است و الهام ملک علام از خواص ولایت.

و وحی مشروط بود به تبلیغ، و گفته اند که الهام نبی حجت است، و گفته اند که حجت نیست، و گفته اند که الهام حجت است بر ملهم، فافهم.

و فرق است میان واردات رحمانیه و ملکیه و جنیه و شیطانیه، و تمیز آن متعلق به میزان کاشف.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| واردات ارچه باشدت دلکش |  | به ترازوی معدلت برکش |

**الهام:**

هر اسمی از اسماء الهیه صورتی دارد در حضرت علمیۀ الهیه که آن صورت معنویه را حکما ماهیت کلیه گویند، و اهل الله اعیان ثابته. و هر عینی صورتی دارد که آن صورت روحانیه را مظاهر و موجودات عینیه خوانند.

و هر اسمی مربی مظهر خود است و مظهر مربا، و حقیقت محمدیه (ص) مظهر اسم اعظم، و به این اسم مربی عالم (ص) به ظاهر تربیت ظواهر عالم می فرماید، و به باطن تربیت بواطن عالم، و ربوبیت او به خلاف رب الارباب است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این است خلیفۀ الهی دریاب |  | بحری است ولی نامتناهی دریاب |

**الهام:**

اسم جامع مشتمل است بر جمیع اسماء الهیه، و متجلی است در اسما به حسب مراتب الهیه، و مظهر او را تقدمی است بر مجموع مظاهر اسما، و اسم اعظم به اعتبار ظهور ذات او در هر واحدی از اسما، و تمام مظاهر اسما مظهر این اسم اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر و مظهر ار چنین دانی |  | نسخۀ کاینات بر خوانی |

**الهام:**

حقایق عالم در علم و عین مظاهر حقیقت انسانیه اند، و حقیقت انسانیه مظهر اسم جامع الهی، و مجموع ارواح جزئیات روح اعظم انسانی، و به این ظهور اسرار الهیه در حقیقت انسانیه استحقاق خلافت یافت.

و ظهور حقیقت انسانیۀ او در علم صورت عقل اول، و عقل اول صورت اجمالیۀ مرتبۀ عمائیۀ. و در حدیث وارد است که اعرابی از حضرت رسول ص سئوال کرد که**: این کان ربنا قبل ان یخلق الخلق**؟ قال: **فی عماء ما فوقه هواء ولاتحته هواء**، و قال علیه السلام: **اول ما خلق الله نوری**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او عقل اولش خوانند |  | عقل اول به نور او دانند |

باز در صورت نفس کلیه، و در صورت طبیعت کلیه، و در صورت هیولای کلی، و در صورت جسمیۀ بسیطه و مرکبه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه آئینه بنموده جمال |  | خوش جمالی بر کمالی بی مثال |

و حقیقت انسانیه را ظهورات است در عالم تفصیلا، و در عالم انسانی اجمالا. و اول مظاهر او در خارج، روحیه مطابق با صورت عقل اول، دیگر قلبیه مطابق با نفس کلیه، باز به صورت نفس حیوانیه مطابق با طبیعت کلیه، و به صورت دخانیۀ لطیفه که نزد اطبا مسمی است به روح حیوانیه، مطابقۀ هیولای کلیه، و در صورت دمویه مطابقۀ با جسم کلی، باز در صورت اعضائیه مطابقۀ اجسام عالم کبیر.

و به این تنزلات در صورت انسانیه تطابق است میان نسخۀ کبیر و صغیر، و این از تدبیرات الهیه است در مملکت انسانیه.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| هرچه در عالم کبری است مثالش اینجا است | گرچه این عالم صغری است به نام آن کبری است |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فمن ثمه و ما ثمه فمن قدعمه خصه |  | و عین ثم هو ثمه و من قد خصه عمه |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح اعظم عقل اول خوانمش |  | مظهر نور محمد دانمش |

و روح انسانی از حیثیت ربوبیت شاهبازی است بلندپرواز که به ملواح[[669]](#footnote-670) ادلۀ عقلیه و شبکۀ مسایل نقلیه قید و صید نتوان کرد، و به دیدۀ کشف و عیان جمال بر کمال او نتوان دید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او را به نور او می بین |  | بد نبین تو آن نکو می بین |

و این روح انسانیه، از آن رو که جوهر مجرد است و از عالم ارواح مجرده، مغایر بدن است، و قایم به ذات خود، و غیر محتاج به بدن در بقا و قوام. اما از آن رو که بدن صورت او است، و مظهر کمالات او در عالم شهادت،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محتاج بود به صورت خویش |  | خواهی شاه است و خواه درویش |

**الهام:**

الله تعالی او را تجلیات اسمائیه و صفاتیه و ذاتیه می باشد، و اسماو صفات را دولت ظهور در مرایای مظاهر، و در دار آخرت به ارتفاع حق تعالی بود، به وحدت حقیقیه ظهور فرماید، و محل این تجلی روح اعظم است، و در هنگام این تجلی روح فانی شود، و به فنای روح تمام مظاهر فانی گردد. قال الله تعالی: **ونفخ فی الصور فصعق من فی السماوات و من فی الارض الامن شاء الله**[[670]](#footnote-671).

و هر شیئی به اصل خود مراجعت فرماید: **کل شیئی یرجع الی اصله**، و قال الله تعالی: **ولله میراث السماوات و الارض**[[671]](#footnote-672).

و قال جل جلاله: **کل شیئی هالک الاوجهه**[[672]](#footnote-673) و این حال به زوال تعینات خلقیه بود، و خفای وجه عبودیت در وجه ربوبیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون نماند تعینات وجود |  | بی تعین وجود خواهد بود |

و به ظهوردولت مرتبۀ احدیت، آثار کثرت معقوله و محسوسه منعدم شود، چون انعدام تعین قطرات در زمان وصول به دریا، و گداختن ثلج[[673]](#footnote-674) و جلید[[674]](#footnote-675) در آفتاب. قوله تعالی: **یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده**[[675]](#footnote-676).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو نگوئی که آب زایل شد |  | اسم و رسم حباب زایل شد |

**الهام:**

صاحب نظری که عین او مکمل بود به نور اعیان، و دیدۀ دلش منور به ظهور ضیاء ایقان، دایماً اعیان عالم متبدله و تعینات کون متزایله مشاهده نماید، کما قال الله تعالی:

**بل هم فی لبس من خلق جدید**[[676]](#footnote-677).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موجد و معدم است در همه حال |  | قدرت اوست قدرت به كمال |

و در مرتبۀ احدیت به تجلی ذاتی مفنی اشیاء است، و در مرتبۀ واحدیت به تجلی اسمائی مبقی، و فنا فنای اغیار است به نور واحد قهار.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن عارفان چنین بشنو |  | هركه گوید ترا همین بشنو |

**الهام:**

باطن مشتمل است بر وحدت حقیقیه، و آن غیب مطلق است، اما کثرت علمیه اعیان ثابته. اما ظاهر همیشه است به کثرت، و ظهور اسما و صفات از حیثیت خصوصیت موجبۀ تعدد است، و چون هر اسمی صورتی مخصوصه دارد کثرتی لازم اسما است، و هر اسمی طالب ظهور سلطنت خود، لاجرم نزاع در اعیان خارجیه حاصل شده.

به این واسطه حضرت سلطان سراپردۀ قدم فرموده که مظهر عدل حکم باشد تا میان اسما حکم فرماید از برای نظام عالم در دنیا و آخرت. و حکم این حکم به حکم رب الارباب است، و این حکم عادل است که: **السلطان ظل الله فی الارض**، و قال (صلی الله علیه و آله): **عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة**.

و این حکم نبی حقیقی است و قطب ازلی و ابدی، و آن حقیقت محمدیه است (ص) چنانکه فرمود: **کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین**، و انبیاء باقی (علیهم السلام) حاکم بوده اند میان ظاهر امت نبینا به نبی حقیقی.

و انبیا یا مشرع اند چون مرسلین، یا غیر مشرع اند چون انبیاء بنی اسرائیل. و نبوت مختصه است به ظاهر، و انبیا شریک اند در دعوت و هدایت و تصرف در مظاهر، تا خلق را به کمالی که مقدر است برسانند، کما قال الله تعالی: **لانفرق بین احد من رسله**[[677]](#footnote-678)

اما در مرتبه به حسب حیطۀ تامه و غیرتامه ممتازند از همدیگر (صلوات الله علیهم اجمعین) و نبوت دایره ای است تامه مشتمله بر دوایر متناهیۀ متفاوته در حیطه.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در نبوت نکته ای خوش گفته ایم در ولایت هم سخن خواهیم گفت |  | گوهر تحقیق نیکو سفته ایم گوهر معنی بسی خواهیم سفت |

**الهام:**

هر فیضی که از فیاض مطلق، یعنی حق تعالی و تقدس، به ظاهر بنده رسد از علوم و قدرت بواسطۀ باطن بود، و باطن مقام ولایت است و مأخوذ از ولی. و ولی قریب و حبیب، و باطن نبوت است یعنی ولایت.

و ولایت منقسم به عامه و خاصه، و ولایت عامه مشتمله بر جمیع مؤمنین و مؤمنات، به حسب مراتب، کما قال الله تعالی: **الله ولی الذین آمنوا...**[[678]](#footnote-679)الایة، و ولایت خاصه، خاصۀ سالکان واصل است و عارفان کامل، که فانی اند در حق و باقی به حق، و تحقق یافته به اسم الولی.

و این مقام فناء جهت بشریت بود در جهت ربانیت، و بنده قبل از اتصاف به ولایت خاصه مبدء افعال خود است، اما بعد از اتصاف به ولایت خاصه مبدء از حیثیت جهت الهیه، کماقال: **فاذا احببته کنت سمعه و بصره**، الحدیث، و این مرتبۀ تخلق است به اخلاق الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| متخلق به خلق او باشد |  | خلق و خلقش همه نکو باشد |

و چون حقیت غالب شود بر جهت خلقیت، **کانه هو**.

و این سلطنت به عنایت الهیه و توجه تامه تواند بود، و توجه تمام به محبت ذاتیه بود، و محبت ذاتیه در سر حقیقت انسانیه مستور است، و ظهور آن موقوف است به اجتناب از محبت غیرمحبوب. و چون ولی متعین شود به تعینات حقیقیه و محبت ذاتیه، و متصف به صفات ربانیه،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ولایت آن ولی والی بود |  | منصب او چون علی عالی بود |

و نبوت مختومه است، و ولایت دایمه. و ولایت شاملۀ انبیا و اولیا است، و این مقام اختصاص الهی است، و اول ولایت انتهای سفر است از خلق به حق، به ازالت تعین از مظاهر و اغیار، و خلاص از قیود و استار، و عبور از منازل و مقامات، و حصول بر مراتب و درجات.

و به مجرد علم یقینی و کشف شهودی سالک به این مقام وصول نیابد، بلکه فناء شاهد باید در مشهود، و محو عابد در معبود. و عارفی که وصول او علمی بود یا شهودی، محجوب بود به علم و شهود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساز ما از کرم چو بنوازد |  | لطف او بنده را ولی سازد |

**الهام:**

اسماء الهیه را صور معقوله است در حضرت علمیۀ قدیمیه، و حق تعالی عالم به ذات و اسما و صفات خود ازلاو ابدا، و این صور معنویه را حکما ماهیات کلیه می گویند، و اصحاب صوفیه اعیان ثابته می خوانند، و صور مستفیض اند از ذات الهیه به فیض اقدس، یعنی اقدس از شوایب کثرت اسمائیه و نقایص حقایق امکانیه.

و این تجلی اول را تجلی حبی ذاتی گفته اند، و متضمن طلب مفاتیح الغیب است، و فیض اقدس ذاتی است و فیض مقدس اسمائی، و حصول اعیان ثابته و استعدادات اعیان به فیض اقدس بود، و حصول اعیان با لوازم در خارج به فیض مقدس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی اول این یکی آخر |  | آن یکی باطن این یکی ظاهر |

و اولویت و باطنیت ثابتۀ وجود علمی است، و ظاهریت و آخریت ثابتۀ وجود خارجی، اولاً در علم و ثانیاً در عین، و اعیان ممکنه منقسم اند به اعیان جوهریه و عرضیه، و جوهریه متبوعاتند و عرضیه توابع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی این دو را هویدا کرد |  | عالمی را وجود پیدا کرد |

**الهام:**

اعیان ثابته به اعتباری که صور اسماء الهیه اند در حضرت علمیه، نسبت با اسماء نسبت ابدانند با ارواح. و به اعتباری که حقایق عالم اند، به نسبت با ارواح نسبت ارواح اند با ابدان. و اسماء الهیه نزد اهل الله ذات است با صفت متعینه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذات و صفتند اسم دریاب |  | عارف شو و هر دو قسم دریاب |

و مجموع اسماء الهی به ذات واحد بود و به صفات متعدد. اما اعیان ثابته ثابت بود در حضرت علمیۀ الهیه، و معدوم در خارج. و حضرت جواد دَرِ خزانۀ جود بگشود، و هر عینی را خلعتی روحانیه انعام فرمود، و بعد از آن تشریفی مثالیه و آخر خرقه ای حسیه.

هر عینی صورت اسمی باشد از اسماء الهیه، و هر عینی مشرف اند به تشریفی روحانیه و مثالیه و حسیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جود او بخشید عالم را وجود |  | ورنه عالم را وجودی خود نبود |

**الهام:**

عالم مثال عالمی است از جوهر روحانی شبیه به جوهر جسمانی، و از این وجه محسوس است و مادی، و از وجه نورانی شبیه است به جوهر عقلی مجرد. و از جمیع وجوه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه جسم مرکب است مادی |  | نه جوهر عقلی مجرد |

بلکه برزخی است میان جواهر مجردۀ لطیفه، و جواهر جسمانیۀ کثیفه، و هر معنیی از معانی و روحی از ارواح او را صورتی است خیالیه .

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در عالم مثال جمالی نموده اند |  | نقش خیال خود به مثالی نموده اند |

و فرق است میان آنكه شاهد مشاهده نماید به قوت خیالیه، یا محقق مشاهده فرماید در عالم روحانی، و حكیم از صور محسوسه كه ظلال صور خیالیه اند حکم کند، و عارف به فراست کشفیه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانه حکم فرماید مدام |  | فهم فرما این تفاوت والسلام |

**الهام**

کشف، رفع حجاب است، چنانکه گوید: **کشفت المراة وجهها**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برقع از رو برفکند آن نازنین |  | چشم تو گر روشن است رویش به بین |

**مصراع:** از روی لغت رفع حجاب است ای دوست.

اما در اصطلاح صوفیه عبارت است از اطلاع بر معانی غیبیه و امور حقیقیه. و کشف یا معنوی است یا صوری. اما صوری در عالم مثال بود از طریق حواس ظاهره.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن کشف عارفان دریاب |  | کشف و کشاف را روان دریاب |

یا بر طریق مشاهده بود، چون رؤیت کاشف صور ارواح متجسده و انوار روحانیه، یا بر طریق سماع، کما قال الله تعالی: **و کلم الله موسی تکلیما**[[679]](#footnote-680)**.** یا بر سبیل استنشاق، و آن تنسّم است به نفحات الهیه، و تنشق به فتوحات ربانیه قال رسول الله (ص) **ان لله فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوالها**، و قال (ع) : **انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن**. و یا بر سبیل ملامست، کما قال (ص): **رأیت ربی تبارک و تعالی فی احسن صورة**، فقال: **وضع الله کفیه بین کتفی، فوجدت بردها بین ثدیی فعلمت علم الاولین و الآخرین**.

یا بر طریق ذوق، کما قال (ع): **ابیت عند ربی یطمعنی و یسقینی**. و این مجموع تجلیات اسمائیه اند، مجتمع شوند و منفرد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر می خواهی که عارفی دریابی |  | می کوش که کشف معنوی دریابی |

**الهام**

حقیقت انسان کامل برزخیت جامعه است میان احکام وجوب و احکام امکان. و او را احاطه است بر طرفین، حادث به نشأۀ دائم ابدی و متصف به صفات سرمدی، و او را اولیت و تقدم است بر موجودات، و آخریت از حیثیت انتها و احکام.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با نصیب از وجوب و از امکان از سر ذوق این سخن دریاب |  | ظاهر و باطن این چنین می خوان گفتۀ عارفان خوشی می خوان |

**الهام**

انسان جامع مراتب ثلاثه است: یا غالب بر حقیقت او احکام ظاهر انسانیه، یا غالب بر حقیقت او احکام باطن جامع، سیم او را جامعیت ظهور و بطون است در درجۀ اعتدال. و مقام برزخی اعلی و منصب نقطۀ وسطیت او را است، و به این نقطه متعین شود وجوب و امکان.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه اشیا به او بود ظاهر این و آن هر دو جمع کرده بهم |  | همه اسما ازو بود پیدا کون جامع چنین بود جانا |

اولیت آدم (ع) از حیثیت معنی است، و آخریت از حیثیت صورت و جمع میان حقیقت وحدانیت که مجمع احکام وجوب است، و کثرت که مجمع احکام امکان است.

و این نکته از کتاب معرفت الهیه و انسانیه بود، دریاب به ذوق تا عارف شوی بر مراتب اسماء الهیه، و تفاوت درجات اسما و تفاوت درجات موجودات، و سرقوله تعالی: **و علم آدم الاسماء کلها**[[680]](#footnote-681)، و سر خلافت یعنی جمع میان کثرت و وحدت، و معرفت سر امداد و استمداد و معرفت سر ظهور معلومات به صور عالم، و سر قوله (ع): **ان الله خلق آدم علی صورته**، و حکم تفاوت استعدادات قابلیت کلیه و جزئیه، اصلیه و فرعیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین معرفت شود حاصل |  | که به معنی آن شوی واصل |

**الهام**

به نور حقیقی اشیاء ممکنه معلوم گردد، اما به اشیا نور حقیقی دانسته نشود، بلکه آن تعذری دارد، زیرا که عین ذات حق است و منزه و مقدس است از اضافات.

و روایت است که سایلی از حضرت سید عالم (ص) سؤال کرد که هل رأیت ربک؟ قال -ع-: **نورانی اراه**، یعنی ممکن نیست رؤیت نور مجرد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مراتب ورا توانی دید |  | بی اضافت کجا توانی دید |

و حق تعالی، بیان ظهور نور وجود در مراتب و مظاهر ظاهر فرمود: **الله نور السماوات و الارض**[[681]](#footnote-682).، و بعد از ذکر مراتب تمثیل گفت جل جلاله: **نور علی نور**[[682]](#footnote-683).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون برآمیخت نور او به ضیا |  | نور او شد به عالمی پیدا |

و قال الله تعالی: **یهدی الله لنوره من یشاء**[[683]](#footnote-684).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مظاهر نور او پیدا شده |  | هرکه دیده همچو من شیدا شده |

ادراک نور حقیقی به اعتبار تجرد ذات از مظاهر و نسب و اضافات متعذر است، اما در مظاهر ممکن.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کالشمس یمنعک اجتلاء وجهها |  | فاذا اکتست برقیق غیم امکنا |

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دیدۀ نور دین نظر کن آن نور ندیده هیچ دیده |  | کان نور به نور او توان دید و آن دیده که دید آن چنان دید |

**الهام**

نور حقیقی سه مرتبه دارد. یکی مشارکت با وجود محض، دیگر مشارکت با علم حقیقی مطلق، سوم اختصاص او به جمیع، زیرا که او را ظهور است و اظهار. و هر واحدی از وجود و علم و نور از حیثیت وحدت مرئی و مدرک نگردد، و میان ایشان تعدد نباشد در حضرت احدیت ذاتیه.

اما در مرتبۀ واحدیت تمیز شود به تعدد معلومات از حیثیت تعلقات، به خلاف وجود، و موجودات متعدداند به وجود در مظاهر تفصیلیه . و وجود ظاهر شود در مقابلۀ معلومات معدومۀ متعینه در علم حق. و نور محض ممکن نیست ادراک او الا در مظهر موجود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانه بیان آن کردیم |  | این معانی به تو عیان کردیم |

نور محض وجود حق است، و متعقل در مقابلۀ عدم، هر آینه عدم را تعینی باشد در تعقل، و عدم را ظلمت است و وجود را نوریت. و عالم وجهی دارد با عدم، و وجهی دارد با وجود. و کمال عالم از آن وجه است که با وجود دارد و نقص از نسبت عدمیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کمال از وجود است و نقص از عدم |  | قدم بر عدم زن مبارک قدم |

**الهام-**

سر سفر تجلی وجودی از غیب هویت الهیه از برای ظهور کمال جلا و استجلا، و منزل اول این تجلی عالم معانی، یعنی عالم اعیان ثابته، و عالم ارواح همسایۀ عالم معانی است، و ظهور در عالم ارواح اتم، و عالم مثال همسایۀ ارواح، و ظهور در منزل سوم اتم. آخر در منزل چهارم یعنی عالم حس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در شهادت شاهدی پیدا شده |  | شاهد و مشهود ما یكتا شده |

هرچه در وجود موجود است و آن را وصف کنند به اطلاق، وجهی به تقیید داشته باشد از حیثیت تعین او در تعقل متعقل، و هر موجودی که محکوم بود به تقیید وجهی دارد به اطلاق. و حقیقت این سخن عارفی داند که عارف اشیا بود به معرفت تامه، و تحقیق این کلمات خاصۀ محققی است که تحقق یافته باشد به معرفت حق و خلق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلق و حق را تمام اگر داند |  | گفتۀ ما به ذوق برخواند |

حق تعالی متجلی است در جمیع مفهومات به اسم الظاهر، و مختفی است از مفهوم بعد از ادراک جمیع تجلیات، و ظهورات الهی در مظاهر غیرمتناهی است، و مخفی از هر فهمی، الا از فهم عارفی که عالم را مظهر هویت حق بیند، و او را در جمیع مظاهر مشاهده نماید، به حسب ظهور و تجلی نه به حسب حقیقت. **لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار**[[684]](#footnote-685)**.**

و به حسب تفصیل مظاهر حق مفصلا غیرمتناهیه اند، اگرچه به حسب امهات متناهیه اند، و ظاهر عالم مظهر اسم الظاهر است و باطن عالم مظهر اسم الباطن. و اسم الظاهر مقتضی ظهور است و اسم الباطن مقتضی بطون. و اگرچه ربوبیت این اسم غیر ربوبیت آن اسم است، اما در مرتبۀ احدیت ذاتیه یکی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دو نماید یکی است تا دانی |  | آن یکی بی شکی است تادانی |

اگر اسم الظاهر گوید: انا الباطن، و اسم الباطن فرماید: انا الظاهر، نظر با حقیقت ذاتیه هر دو صادق اند، و متکلم عین سامع بود و سامع عین متکلم، و مفهوم المعز غیرمفهوم المذل است، اما ما صدق علیه واحد، و تمام اسماء متقابله همین حکم دارد. فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین و غیراند ما چنین دانیم |  | فرق و جمعی چنان چنین خوانیم |

حقیقت واحده ظاهره است در مراتب متکثره و مظاهر مختلفه، و عارف طالب مزید علم است در تجلیات الهیه. **و قل رب زدنی علما**[[685]](#footnote-686)**.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این علم مدام از خدا می جویش |  | او گفت چنین بگو تو هم می گویش |

و تجلیات الهی نامتناهی است، و هر تجلی مستلزم علمی و هر علمی منتج ذوقی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذوق ما بر مزید باد مدام |  | از تجلی است ذوق ما وسلام |

وجود عالم از تجلی وجودی است، و این وجود حقانی عطای واجب الوجود است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه آینه عیان بنگر |  | من چنین دیده ام چنان بنگر |

ظاهر است در مرایای اعیان ثابته، و وجود اعیان در خارج بی تجلی وجودی محال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چیز که هست و نام بودی دارد |  | از جود وجود او وجودی دارد |

اسناد فعل به عبد نتیجۀ آن غیرصادقه است، زیرا که عبد قابل است و قابل کافی نباشد در حصول نتیجه، بلکه لابد است از فاعل، والله تعالی **فعال لما یرید**[[686]](#footnote-687). و بندۀ بی وجود عدم است، و قدرت بر فعل از لوازم وجود بود و اضافت فعل به حق معّرا از عین عبد، نتیجۀ آنهم غیرصادقه است، زیرا که امر از حق است و امتثال از عبد، لقوله تعالی**: انما امره اذا ارادشیئاً ان یقول له کن فیکون**[[687]](#footnote-688)**.**

و مأموری باید تا آمر امر فرماید و مأمور امتثال نماید. هر آینه اضافت فعل به حق مطلقاً بی اعتبار عین عبد غیرصادقانه باشد. آئینه بی نماینده تمثال ننماید، و بی آئینه نماینده به صورت تمثال ظهور نفرماید.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلولاه و لولانا فانا اعبد حقا فاعطیناه مایبدو فصار الامر مقسوما |  | لما کان الذی کانا و ان الله مولانا به فینا و اعطانا بایاها و ایانا |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ روشنی بباید |  | تا نور جمال او نماید |

**الهام**

عالم ممکن الوجود است، و واجب بالغیر، و فرق است میان امکان و واجب بالغیر. امکانش از اتصاف او به وجود خارجی، و امکان را عالم نخوانند، و اگر وجود از عالم زایل شود و امکان بماند، عالم بنماند.**والعالم موجود سوی الله**.

و موجود به وجود تواند بود، و امکان امری است معقول و قابل وجود و عدم، به ترجیح مرجح، و عالم حادث**: والحادث مالم یکن فکان**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به سبب لاجرم فقیر بود |  | گرچه درویش یا امیر بود |

و اسماء الهیه غیرعالم اند و غیرموجود در خارج عندنا، اگرچه مستفیض اند از ذات.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از جود وجود مستفیضند این گفتۀ نازکی است دریاب |  | اسما و صفات و جملۀ اشیا دریاب به ذوق نکتۀ ما |

**الهام**

ذات از وجه احدیت ذاتیه غنی است از عالم، کما قال تعالی**: والله غنی عن العالمین**[[688]](#footnote-689). اما از حیثیت ربوبیت طالب مربوبات است، و ربوبیت جمیع اسماء الهیه اقتضاء وجود مربوبات می کند، و مربوبات مظاهر اسما و صفاتند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آینه خواهند که خود بنمایند |  | از معنی معقول به صورت آیند |

قال رسول الله (ص) **الاحسان ان تعبدالله کانک تراه** الحدیث.یعنی عابد باید که در حال عبودیت به مراقبت تامه و توجه کلیه چنان باشد که گوئیا معبود را همی بیند. و اگر عارفی بود که دیدۀ او مکحل بود و به نور حق منور، به مقتضای : **ان الله فی قبلة المصلی**، حق را بیند به رؤیت عیانیت.

و مستعدی که عین او به بصر : **کنت بصره الذی یبصربه**، روشن بود، و قوت بصر در غایت کمال، به کشف تام در جمیع جهات و احوال مشاهده نماید، کما قال الله تعالی: **اینما تولوا فثم وجه الله [[689]](#footnote-690).** و قال رسول الله (ص): **رأیت ربی بربی.**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بیند به نور او بیند جام گیتی نما چو می نگرد |  | بد نبیند همه نکو بیند جان و جانانه روبرو بیند |

**الهام**

محقق کثرتی که واقعه است در عالم، در واحد حقیقی مشاهده نماید، و کثرت اسمائیۀ الهیه راجعه اند به ذات، و این کثرت اسمائیه مشهوده اند با عین واحده، و هویت مستورۀ در صور موجودات ظاهر گردد در قیامت کبری، و صور مخفی شوند و حق ظاهر، و فرماید**: لمن الملک الیوم لله الواحد القهار**[[690]](#footnote-691).

باز تجلی فرماید در کثرت مشهوده (جلت قدرته).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این قیامت گر ترا اینجا شود |  | جمله مشکل های تو حل، واشود |

قدم سابق است به وجود بر عالم، و سر لاهوتی مستور است در وجود ناسوتی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موسی و تابوت با هم می نگر |  | روح اعظم در معظم می نگر |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سبحان من اظهر ناسوته ثم بدا فی خلقه ظاهراً |  | سر سنا لاهوته الثاقب فی صورة الآکل و الشارب |

ورد عن الله تعالی انه قال: خلقت نور محمد من نور وجهی، و خلقت ما خلقت من نور محمد، و قال (ص) : **اول ما خلق الله نوری**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم عالم روشن است از نور او |  | ناظر او نیست جز منظور او |

**الهام**

حقایق اسرار الهیه و دقایق انوار ربانیه از متفرقات افعالیه و مختلفات صنعیه، واضح و لایح می نماید، و در مراتب ملکوتیه صفات و نعوت ربانیه ظاهر و باهر، و شموس تجلیات ذاتیه در آیات جبروتیه شارق، **کالشمس فی عین القمر**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نظری کن به نور او بنگر در چنین بحر بی کرانه درآ |  | هرچه بینی چو من نکو بنگر عین ما بین وسو به سو بنگر |

کما قال رسول الله -ص- : **اللهم ارنا الاشیاء کما هی**.

و مدرکات صفات ربوبیه و آیات نعوت صمدانیه مشرقه اند در لطایف ذرات موجودات و سرایر قطرات کاینات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه نور او نموده جمال |  | نظری کن به بین به عین کمال |

ملت امام الاول، یعنی عقل اول، جمع معانی صفات حق است، و ملت ابراهیم (ع) ظهور است به احکام صفات و اخلاق الهیه به کمال، کما قال سبحانه: **فاتمهن**[[691]](#footnote-692).

و خاتم انبیا(ص) به مرتبۀ ختمیت جمع فرموده: ملت امین، یعنی جمیع صفات و اخلاق الهیۀ معنویه وصوریه، و قال: **بعثت لاتمم مکارم الاخلاق**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این است امام اعظم ای دوست |  | گر می طلبی امام ما اوست |

قال الله تعالی**: لا اله الا هو**[[692]](#footnote-693)**.**

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم وجود ازو دارند گرنه جود وجود وی باشد |  | هر یکی خلعتی نکو دارند دیگری را وجود کی باشد |

**لاموجود علی الحقیقة مطلقا الا هو**، و قال نبینا: صلی الله علیه وآله: **کان الله ولم یکن معه شییء**:

**مصراع**: او بود و همو هست و همو خواهد بود.

**والآن کما کان**. و عالم مسبوق است به عدم، و عدم مسبوق به قدم، لاجرم میان عالم و قدم وادی عدم باشد. و قال (ع): **من خطا خطوتین فقدوصل**.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از وجود و عدم روان بگذر در صدف گوهری نهان کردند صدف و گوهریم و دریا هم صدف ما اگر چنان باشد صدف و گوهرش بهم می بین می و جامش بهمدگر دریاب هر صدف گوهری در او باشد طلب گوهر ارکنی جانا گر تو دریادلی گهر جوئی  موج و بحر و حباب و جوئی تو گنج و گنجینه و طلسم نگر |  | دل رها کن زجان روان بگذر آن نهان بر همه عیان کردند نظری کن به عین ما فافهم درج درّ یتیم آن باشد نظری کن به چشم ما بنشین خوش حبابی پر آب بر سر آب چون گهر باشدش نکو باشد قدمی نه درآ دراین دریا گوهر از خود بجو که تو اوئی عین ما را بجو که اوئی تو صفت و ذات بین و اسم نگر |

مثلث عقل است و فهم و فراست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این مثلث به ذوق خوش می خوان |  | معنی آن مثلثش می دان |

عقل به ازای افعال الهیه در متفرقات از صنایع متباینۀ مختلفه، و فهم به ازای متجلیات از صفات ربوبیت در مشارق مرایا از اشیاء متنوعه، و فراست به ازای لمحۀ بارقه و صیحۀ شارقه از ورای استارغیوب در قلوب اهل شهود، از تجلی وحدانیۀ الوهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در هر آئینه ای نموده جمال |  | صفت و ذات و فعل او به کمال |

**الهام**

ربوبیت مفصلات الوهیت، و صفات فعلیه مفصلات ربوبیت، و صفات واصله فاصلۀ میان ذات و افعال، و افعال منفصلۀ تامه متفرق بر مختلفات صنعیه و متفرقات فعلیه. و سلطان ذاتی مستوی است بر عرش وحدت: **وحده لاشریک له**، و سلطنت جنود صفاتش بر حقایق ارض اشباح و سماوات ارواح مستولی، **والله غالب علی امره**[[693]](#footnote-694)، و معطی مطلق و جواد به حق، ملتمسات انسانیه و مرغوبات آدمیه، به استحقاق جبلی و استعداد فطری، به هر فردی انعام می فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم از انعام منعم منعمند |  | نعمت و انعام و منعم باهمند |

آدم (ع) به تشریف شریف: **انی جاعل فی الارض خلیفة**[[694]](#footnote-695)، مشرف است، و به خلعت لطیف: **و علم آدم الاسماء کلها**[[695]](#footnote-696) معزز، و موسی (ع) به عنایت: **و کلم الله موسی تکلیما**[[696]](#footnote-697)، و عیسی (ع) به تعظیم: **و کلمة القاها الی مریم و روح منه**[[697]](#footnote-698)، و خاتم انبیا (ص) به کمال: **ماکان محمدابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین**[[698]](#footnote-699)، و خضر به اعزاز: **عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما**[[699]](#footnote-700) و بنی آدم بتکریم: **ولقد کرمنا بنی آدم**[[700]](#footnote-701)، قال الله تعالی: **والله یختص برحمته من یشاء**[[701]](#footnote-702)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این همه اختصاص حضرت اوست |  | همه مرحوم خاص رحمت اوست |

**الهام**

جنت حضرت الهیه باقیۀ غیرمتناهیه، و نشأۀ جنانیه قابل کون و فساد نیست، و نعیم جنت غیرمنقطع: کما قال تعالی: **عطاء غیر مجذوذ**[[702]](#footnote-703)، ای غیرمنقطع. جنت افعالیه خانۀ تنعم نفس انسانیه: **ماتشتهی انفسکم**[[703]](#footnote-704) و جنت صفاتیه دولت سرای روح انسانیه، کما قال (ع): **تخلقوا باخلاق الله** و جنت ذاتیه : **مافی الجنة احد سوی الله تعالی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این جنت خاص عارفان است |  | خود جنت خاص عارف آن است |

و معرفت حقیقت این جنت از غرایب علوم و غوامض معارف است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در چنین جنت اگر یابی مجال |  | لم یزل باشی و مانی لایزال |

**غزل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همچو ما کیست مست در عالم شادی ما شراب می نوشد باش عهد درست پیوسته عارف حق پرست دانی کیست بر در می فروش بنشستیم نیک بنگر در آینه او را سید کاینات مظهر ذات |  | عاشق و می پرست در عالم رند مستی که هست در عالم تا نیابی شکست درعالم آنکه از خود برست در عالم به ازین که نشست در عالم تا نگوئی بد است در عالم آنکه جد من است در عالم |

رساله لوایح

**بِسمِ َالله اَلرَّحمنِ اَلرَّحیمِ**

**و به ثقتی**

قال الله تعالی**: الله نورالسماوات و الارض**[[704]](#footnote-705)، الآیه، و قال رسول الله (ص)**: ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لوکشفها لاحترقت سبحات وجهه ماانتهی الیه بصره من خلقه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن ظلمت و نور جسم و جان است گر برداری حجاب اینها |  | وین هر دو حجاب عارفان است ما را به خدا یقین همان است |

یا اخی ایدک الله بنورالانوار اعلم ان التجلی عندالقوم ما ینکشف للقلوب من انوارالغیوب. و نقول: لیس حجابه الا النور ولاخفائه الا الظهور.

به شدت ظهور محتجب است و به سطوت نور مستتر. و نور واحد در مراتب و مظاهر متعدده بر مقامات مختلفه. و نور ظاهر مظهر است، واصل ظهور وجود بود و اصل خفا عدم. و اگر نه نور وجود بودی، عالم در عدم فرسودی، و بی نور علم حقیقت اشیاء معلوم نگردد.

و اگر نه ضیا باشد محسوسات در ظلمت مستور مانند، زیرا که به ضیا واقع شود ادراک در حس، و به علم در عالم معانی، و به وجود حقانی که موجب شهود است در عالم اعیان ثابته و ارواح مجرده. و ذرات کاینات به اشعۀ نور حقیقی منورند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرنه نور وجود وی باشد |  | دیگری را وجود کی باشد |

و ظاهر عالم صورت نور است، و باطن عالم معنی نور. و قداخبر الحق جل جلاله وعم نواله : **الله نور السماوات و الارض**[[705]](#footnote-706).

یعنی سماوات ارواح و ارض اشباح به نور منور حقیقی منورند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او عالم منور ساخته |  | لطف او ما را مصور ساخته |

فالله اسم الذات، والنور اسم من اسماء الصفات، معناه انه ظاهر بنفسه مظهر لغیره، کنور الشمس.

**لایحه**

محققی که به علم کشفی تحقق یابد، رحمت حضرت الهی به عنایت نامتناهی شامل حال او گردد، تا به علم: **وعلمناه من لدنا علما**[[706]](#footnote-707)، ادراک حقایق اشیاء کند. و این علم صحیح نوری است که کاشف را به حق رساند، و این نور عبارت است از تجلی الهی در حضرت نور ذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور علم ما زنور او بود |  | لاجرم این علم ما نیکو بود |

**لایحه**

اسم نور بر غیر نور حقیقی مجاز محض است، بلکه نورانیت غیرنورالانوار مستعار است از وی، و نسبت مستعار به مستعیر مجاز محض . و میان نور وجود و ظلمت عدم خطی است موهوم. و هر شییء از اشیاء ممکنه وجهی بانور وجود دارد، و وجهی با ظلمت عدم. هر آینه ازلاو ابدا باقی باشد من وجه و فانی من وجه**: الفانی فان لم یزل، والباقی باق لایزال**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانی لایزالی و باقی لم یزل |  | هستند و نیستند و سخنگوی وابکمند |

قال الله تعالی، **کل شییء هالک الاوجهه**[[707]](#footnote-708).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زین رو که مائیم فانی نمائیم |  | ز آن رو که اوئیم باقی نمائیم |

**لایحه**

وجود خیرمحض است و عدم شرمحض، و شرف نور وجود که نور حقیقی است به اصالت بود، که سبب ظهور موجودات است، و حضرت واجب الوجودجل جلاله وعم نواله عالم را از عدم به وجود آورد، لاجرم عالم در مرتبۀ ضیاء بود که مجمع جمع نور و ظلمت است، و برزخ میان وجود و عدم.

و ظلمت عالم از جهت عدمیت او است، و نورانیت از جهت استفاضۀ نور وجود. هر آینه هر موجودی نظر با وجود او، از خیریتی خالی نباشد. اما انسان کامل جامع جمیع خیرات است،و به این جامعیت مستحق امامت و خلافت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کون جامع جامع اسما بود |  | او مقدم بر همه اشیا بود |

**لایحه**

هویت الهی در مرایای لایتناهی متجلی است: **وهو معکم اینما کنتم**[[708]](#footnote-709). هو با همه است، و هو با همه اسما و صفات در کمل و اقطاب ظهور فرموده، و در سالکان به بعضی اسما و صفات، و در بعضی موجودات مخفی مانده، و هویت به حسب ظهور اسما و صفات در بعضی مظاهر افضل نماید و در بعضی مفضول.

و هر اسمی از اسمای کلیۀ الهیه که مقدم داری بر اسمای جزئیه که تابع آن اسم بود، بالقوه در ضمن این اسم مقدم بود، و آن اسم کلی مقدم مسمی باشد بر اسمای جزئیه، اگرچه از حیثیت هویت تابع عین متبوع بود،چنانکه گویند: **ان الله هوالسمیع العلیم**[[709]](#footnote-710).

و در این آیت الله که اسم ذات است مسمی گشته به سمیعی و علیمی، لاجرم الله که اسم جامع است او را تفضیلی باشد، و هر اسمی از اسماء تابع. اما هویت با همۀ اسما مساوی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون هویت یکی است اسما را |  | به مسمی یکی بود اسما |

و هر اسمی او را نوری است، و هر نوری او را حکمتی، و هر تجلی مستلزم علمی و هر علمی منتج ذوقی: **من ذاقه یعرفه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هر اسمی به ما نوری نماید |  | به هر نوری دری بر ما گشاید |

**فسبحان من جعل له فی کل شییء بابا اذافتح ذلک الباب وجدالله عنده**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر در که به روی او گشایند هر دم به پیالۀ شرابی |  | حسن دگری به ما نمایند ما را ذوقی دگر فزایند |

**لایحه**

هر فردی از افراد موجودات ممکنه مشرف اند به تشریف شریف وجود از وجود واجب الوجود، و آن نوری است منطوی در اشیا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در قیامت نور او ظاهر شود |  | او به نور خویشتن ناظر شود |

و نوری است پوشیده در ظلمت لیل که چراغ به نیابت آن نور از طریق، به اشعه، ظلمت را زایل می گرداند. و مؤمن در قیامت به ظهور دو نور یعنی به اجتماع نورین توجه نماید به رؤیت نور مطلق. کما قال (ص) **بشرالمشائین فی ظلم اللیل الی المساجد بالنور التام یوم القیامة**.

و نور تام جمع است میان دو نور.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این دو نور ار به تو نماید رو |  | به دو نور چنین به بینی او |

و مسجد بیت الله است، و مؤمن سفر نماید به سوی بیت الله از برای مناجات به تخصیص در وقت صلات صبح و عشاء آخر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| والله که بشارتی است ما را |  | دریاب بشارتش خدا را |

**لایحه**

از شأن نور ظهور و اظهار است، و از شأن ظلمت خفا و اختفا. و قیل: **الظلمة عدم النور عما من شأنه ان یتنور**.

و کمال جلا و استجلای نور تام، تجلی ذاتی الهی تواند بود، و نور شعشعانی و غیرشعشعانی، شعشعانی اشعۀ نور ذات است، و راوی روایت می کند که سایلی سئوال کرد که: یا رسول الله ! هل رأیت ربک؟ فقال رسول الله (ص) **نورانی اراه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نور شعشعانی هر دیده ای نه بیند |  | چون چشم خیره گردد بر چشم کی نشیند |

قال الله تعالی**: لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار**[[710]](#footnote-711).

اما نورغیر شعشعانی، مدرک ادراک آن تواند کرد، چون نور قمر، در غایت جلا و وضوح، فیه یقول (ص): **انکم سترون ربکم کماترون القمر لیلة البدر**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن نور این چنین بشنو |  | رمزی از نور نور دین بشنو |

**لایحه**

نور حقیقی ذات الهیه است، و نور اسمی از اسماء ذات، و در مرتبۀ احدیت عین مسما است، و از انبساط اشعۀ ذاتیه اعیان ممکنات ظاهر شده، لاجرم ممکنات حجاب باشند.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| این نور اعظم است که گفتم به اهل نور | ذرات کاینات منور ازین ظهور |

اما نوری که رسول -ص- فرمود: آن نور مشاهده است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نعمت الله را نکو می بین |  | نور او را به نور او می بین |

اما انوار معانی مجرده است از مواد، یعنی از معارف و اسرار و عبارات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این علم بدیع را بیان نتوان کرد |  | انوار معانی است بیان نتوان کرد |

اما انوار ارواح که روح القدس جامع مجموع است:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کشف این اسرار ما را رو نمود |  | این همه انوار در یک روح بود |

و تجلی در انوار ارواح ملائکه مخصوص به انبیا و رسل است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

**لایحه**

انوار معیت فی قوله: **و هو معکم اینما کنتم**[[711]](#footnote-712).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این معیت عام باشد بر همه |  | کی شناسد این سخن هر برهمه |

اما معیت اختصاص مثل معیت حق با موسی (ع) و هارون (ع) فی قوله تعالی**: انتی معکما اسمع واری**[[712]](#footnote-713)**.**

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| این نور نصیب خدمت خاصان است | هر کو یابد نور چنین خاص آن است |

**لایحه**

محقق از نور حقیقت سعی نماید به کشف نور شریعت. و صاحب این مقام اگر نبی است معصوم، و اگر ولی است محفوظ، زیرا که عالم است به علم صحیح و کشف صریح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جهل در علم او ندارد بار |  | این چنین علم را بخوان ای یار |

اما دیگری که از نور شریعت به نور حقیقت توجه فرماید، در خطری عظیم باشد، یمکن که مصیب بود و یمکن که مخطی. انوار متولد وامهات و انوار علل و اسباب، تجلی الهی است، از حیثیتی که مؤثر است به این انوار مبرهن گردد.

قوله تعالی: **ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله** ، **یدالله فوق ایدیهم**[[713]](#footnote-714). وقوله ایضاً: **و من یطع الرسول فقد اطاع الله**[[714]](#footnote-715)**.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل چو روشن شود زانوارش |  | بنماید چو نور اسرارش |

**لایحه**

اعیان ثابته صور اسماء الهیه اند در حضرت علمیه، و متعینه به تعینات متکثره، و من حیث الحقیقة عین، و من حیث التعینات ظلال، و موجودات خارجیه همسایۀ این سایه.

و مستدل از ظل استدلال جوید به مظل، و محقق از ذوظل به ظل. چنانکه سیدالعرفا فرمود: **عرفت الاشیاء بربی، ماعرفت ربی بالاشیاء**. زیرا که معرفت اشیا به خواص اشیاء معرفت عرضیات، و معرفت نور به عین نور معرفت اثبات. و قال رسول اللهص : **عرفت ربی بربی**.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| حق را به خلق هركه شناسد نه عارف است | حق را به حق شناس كه عارف چنین بود |

**شعر**

|  |  |
| --- | --- |
| كذاك به فعلی عارف بی جاهل | و عارفنی بی عارف بالحقیقة |

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| او را به او شناس چو گوئی که عارفم | گر عارفی تمام بدان این لطایفم |

**لایحه**

وجود اضافی ظل وجود الهی است، مستفاد از اسم الرب. و به این نور مربوب ظاهر گشته، و اعیان ممکنات محل ظهورات ظل الهی اند، و این نور وجودی ممتد است در خارج، به حسب استعدادات و قابلیات اعیان، هرآینه وجود کونی ظل نوری بود در غایت وضوح و منصبغ به انصباغ اعیان. **ان الماء لون انائه.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچند که آب را نباشد لونی |  | چون در دو قدح کنی نماید لونین |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب در هر قدح که جا گیرد |  | در زمان رنگ آن انا گیرد |

**لایحه**

امتداد ظل وجودی براعیان ممکنات در صورت غیب مجهول است، یعنی مجهول غیرالله .

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ور کند غیر او کسی معلوم |  | آن خدا کرده باشدش مفهوم |

و ظلام و جهول است به ظلمت عدمیه، به نسبت با خارج،. از شأن ظلمت خفا و اختفا است، و از شأن ضیاء ظهور و اظهار. و هر عینی ظل اسمی است از اسمای الهیه. و اسما اربابند و اعیان عبید. و بواسطۀ بعد مناسبت چنان می نماید، هم چنانکه وجه مستدیره در مرآت مستطیله مستطیله، و وجه مستطیله در مرآت مستدیره مستدیره.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنان که آینه باشد چنان نماید رو |  | به بین به دیدۀ سید که دیده ام نیکو |

**لایحه**

عین نور قابل الوان زجاج نیست، اما در نظر احمر و اصفر و اخضر نماید، و متنوع به تنوع الوان زجاج پدید آید، و فی نفس الامر منصبغ نبود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ظهور این رنگ بنماید ترا |  | ورنه بی رنگ است عین نور ما |

**لایحه**

کمال مطلق ذات حق را است، کما قال جل جلاله**: والله غنی عن العالمین**[[715]](#footnote-716).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به وجود او غنی بود از ما |  | همه عالم به حضرتش فقرا |

و کمال انسان وقوف است بر صور رحمانیه به طریق احاطه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حرف حرف کتاب اگر خوانی |  | معنی این سخن نکو دانی |

و کمال ذاتی الهی قابل ازدیاد نیست، چنانکه نور حقیقی قابل تغییر نیست. و کمال شمس از ازدیاد مستغنی است، و قمر قابل تغییر.

**مصراع:** در شمس و قمر نگر که روشن بینی.

و حضرت رسالت پناه را (ص) فرمودند بگو: **رب زدنی علما**[[716]](#footnote-717)**.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساقی ار بخشد ترا خمخانه ای |  | نوش می فرما و می گو رب زد |

**لایحه**

از شأن نور ظهور و اظهار است، اما نور قریب ستر نور ضعیف کند.

**مصراع:** چو آفتاب برآید ستاره ننماید.

و آفتاب در ضحوۀ کبری به شدت ظهور محتجب است، و به سطوت نور مستتر. و قرب قریب مانع رؤیت است هم چنانکه بعد بعید، و قال الله تعالی: **و نحن اقرب الیه من حبل الورید**[[717]](#footnote-718)**.**

و عالم مظاهر اند،و حق تعالی به اسم النور بر ذرات سماوات ارواح و ارض اشباح تجلی فرموده، و نور: **الله نور السماوات و الارض**[[718]](#footnote-719)به عیون روشن اعیان عالم رو نموده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور چشم است و دیده ام دیده |  | می نماید چو نور در دیده |

**ما رأیت شیئا الاورأیت الله فیه.**

بعضی برآنند که اول الوان بینند و بعد از آن نور.

**مصراع:** این غلط دیده اند تا دانی.

بلکه اول نور دیده شود آنگاه الوان بینند به نور. **ما رأیت شیئا الاورأیت الله قبله**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور مرئی ضیاش می خوانیم |  | نور مطلق به آن ضیا دانیم |

**لایحه**

اشیا به نور حقیقی ادراک کرده شود، اما او مدرک هیچ مدرک نگردد. **لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار**[[719]](#footnote-720) **.** و بعد از ذکر مراتب، به مثل فرموده: **نور علی نور**[[720]](#footnote-721). نور ضیا است که دیده میشود، و غیر او به او دیده شود، و نور نور مطلق:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جز نقش خیال او نه بینی در خواب |  | گر می خواهی بلی به خوابش بینی |

فقال: **یهدی الله لنوره من یشاء**[[721]](#footnote-722).

یعنی آن نور حق که متعین است در مظاهر به نور مطلق احدی. و رؤیت نور اصلی به اعتبار تجرد ذات از نسب و اضافات متعذر است، اما در مظاهر ورای حجاب ممکن.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کالشمس یمنعک انجلاء و جهها |  | فاذا اکتست برقیق غیم امکنا |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در سایۀ او تو آفتابش می بین  جز نقش خیال او نه بینی در خواب |  | تمثال جمال او در آبش می بین گر می خواهی برو بخوابش می بین |

**لایحه**

قال رسول الله (ص) **انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر**. اگرچه رؤیت جنانیه شبیه رؤیت قمر فرمود، اما می فرماید، **لیس بینه وبینهم حجاب والازار الکبریاء علی وجهه فی جنة عدن**.

اشارتی است به بقاء رتبۀ حجابیه و هی رتبة المظهر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر او تا ابد باقی بود |  | جاودان الطاف او ساقی بود |

**لایحه**

عدم متعقل است در مقابلۀ وجود، و وجود محض متعقل است در مقابلۀ عدم محض. هر آینه عدم را تعین باشد در تعقل، و او را ظلمت است، هم چنانکه وجود را نوریت. و ممکن الوجود را وصف کنند از وجهی که با عدم دارد ظلمانی است، و از وجهی که با وجود دارد نورانی است.

و کمال ممکن از احکام نسبت وجودیه بود، و نقص از احکام نسبت عدمیه. و مظهر مطهر اسم اعظم (ص) فرمود: **ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره، فمن اصابه من ذلک النور اهتدی و من اخطاه ضل وغوی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قابلیت نداشت کرد خطا |  | در عدم ماند، گشت بی سرو پا |

و رش نور کنایت است از افاضۀ وجود اضافی بر ممکنات، و عدم متعقل است در مقابلۀ وجود، اما عدم تحققی ندارد به غیرتعقل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ حضرت وجود است |  | تمثال وجود او نمود است |

**لایحه**

نور ایمان نوری است شعشعانی غیرمشتعله، اما چون ممزوج شود به نور اسلام، منتج کشف و معاینه و مطالعۀ انوار و اسرار غیوب بود، و بعد از آن مسلمان کامل ترقی کند به مقام احسان که حضرت انوار است.

**لایحه**

تا آفتاب هویت هو در مغارب مراتب غروب نکرد، عیون اعیان خفافیش مقیده، استفاضۀ انوار از نجوم اسما و صفات نكردند، و تا به تلاطم امواج دریای وحدت آب در انهار ملک و جداول ملکوت ساری و جاری نشد، متعطشان سباسب امکان از میاه معارف ربانی ریّان[[722]](#footnote-723) نگشتند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو آفتاب فرو شد ستاره روبنمود |  | اگر چنانکه برآید ستاره ننماید |

قال الله تعالی: **وبرزوالله الواحد القهار[[723]](#footnote-724)**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر پنهان شود پیدا شوم من وگرنه او مرا بخشد وجودی |  | وگر پیدا شود پنهان بمانم همیشه در عدم حیران بمانم |

**لایحه**

عبدالنور نزد عبادالله آن است که حق سبحانه تعالی به اسم النوربه او تجلی کرده و در ذرات موجودات نور: الله نور السماوات و الارض مشاهده می فرماید. و نور ظاهر و مظهر است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتاب است و عالمی سایه |  | سایه پیدا به نور همسایه |

و به نور باطن و ظاهر عبدالنور، اهل ارض و سماوات هدایت می یابند. فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهرش نور و باطنش نور است |  | نور او ناظر است و منظور است |

**لایحه**

وجود مقید به حقیقت مطلق است، اگرچه مطلق را تقدمی بود بر مقید، و جمیع عشاق و معشوقات به عشق واحدند. اما در آئینۀ عشاق به صفت حب تجلی کرده، و در مرآت معشوقات به صفت جمال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محبوب و محب ما چنین است |  | کشف همه عارفان همین است |

**لایحه**

جبرئیل (ع) در بدو نبوت و تلقی، به صورت دحیۀ کلبی به حضرت رسول (ص) می آمد. جبرئیل (ع) دحیه نشد، به سبب ظهور در هیأت دحیه، و حضرت رسالت (ص) جبرئیل را متمثل دید به صورت دحیه، و حاضران دحیه را دیدند، و او غایب بود، اگرچه صورت مثالیۀ او می نمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بینی به نور او می بین |  | صورت و معنیش نکو می بین |

**لایحه**

نوری که از یسار لایح و واضح شود، نور وقایت بود، و جنه ای از شبه مفضلۀ موثره در نفوس جهال، و این نور بر دو نوع است: نور ایمان و نور دل، یا نور نظری فکری یا نظری کشفی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرچنین نور روی بنماید |  | همه بینی چنانکه می باید |

و نور ایمان نوری است شعشعانی غیرمشتعل به تنهائی، اما چون ممزوج شود به نور اسلام منتج کشف و معاینه و مطالعۀ عالم غیوب بود، بقدر قوت نور، تا ترقی کند به مقام حسنات یعنی حضرت انوار. قال الله تعالی: **افمن شرح الله صدره للسلام فهوعلی نورمن ربه**[[724]](#footnote-725).

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور اسلام رو به ما بنمود ما به آن نور نور می جستیم |  | دیدۀ دل از آن منور شد نور احسان ما مقرر شد |

والبصیرة نور فی القلب یبصر به حقایق الغیوب، کالبصر فی العین یبصر به ظواهر الشهود.

و نعم باطنه در عالم غیب از ایمان است، و نعم ظاهره در شهادت از اسلام. قال الله تعالی: **واسبغ علیکم نعمة ظاهرة و باطنة**[[725]](#footnote-726). و تخلق به اخلاق در مقام احسان.

**مصراع:** چشم و دل دوستان ما روشن باد.

به محمد وآله الامجاد.

**لایحه**

التوحید للّه والمعرفة لنا، والمحبة علاقة بیننا و بینه. محبت علاقه ای است میان محب و محبوب. حبیب الله محبوب محبان خدا است، زیرا که محبوب محبوب بود.

**مصراع**: و کل مایفعل المحبوب محبوب.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| فعل محبوب به نزدیک محب محبوب است | دوست دارم همه را زانکه همه مطلوب است |

**لایحه**

موجودات به حکم: **کل شییء یرجع الی اصله**،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه با اصل خویش واگرداند |  | عاقبت جمله با خدا گردند |

و وصول به وجود مطلق نتوان یافت، الا به انسلاخ از قید وجود جزئی.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جسم تو سایه ایست ظلمانی می رو از سایه تا به سایه خوشی |  | جان تو سایه ایست نورانی تا بیابی جمال سبحانی |

**لایحه**

بروز ذات ازلیه از مکمن مشیت و غیب به صحرای وجود و فضای شهود، در ظل اسما و صفات بود، و مکشوفۀ اهل اسرار و محجوبه از نظر اغیار، و ظاهره در عین مستور، و متحجبه به نور ظهور. و احتجاب بی کشف منسوب است به کفار. قال الله تعالی فی حقهم: **صم بکم عمی فهم لایعقلون**[[726]](#footnote-727).

یعنی از لذت بصایر و ابصار محروم اند، و به نور ایمان پروردگار مشاهده نمی کنند، و حرمان دارند از نور عیان.

اما مرتبۀ ثانیه کشف است به احتجاب، و این مخصوص بود به عامۀ مؤمنین که به نور ایمان موجد را در موجد و رب را در مربوب مطالعه فرمایند، و می گویند:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و فی کل شییء له آیة** |  | **تدل علی انه واحد** |

و مرتبۀ ثالثه مرتبۀ کشف بی حجاب است، و مخصوص به خواص مؤمنین که از ابصار و بصایر ایشان حجاب مرتفع شده، و ظاهر را به نور عیان دیده اند و باطن را به نور احسان و ایقان. و این طایفه در مطالعۀ ذات احدیت و صفات ازلیت محتاج به نظر گردانیدن از محسوسات نباشند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هرچه می نگرم نور اوست در نظرم |  | به نور طلعت او نور روی او نگرم |

**لایحه**

علم الیقین حال تفرقه است، و عین الیقین حال جمع، و حق الیقین حال جمع الجمع.

و یقین را اسم و رسم و علم است و عین وحق. اسم و رسم منصب عوام، و علم مرتبۀ اولیا. و عین از آن خواص اولیا و حق الیقین از آن انبیا است. و حقیقت حق الیقین خاصۀ نبینا (ص) و این کمال مرتبۀ اتحاد است.و اصل یقین سکون دل است از اضطراب شک.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل چو ساکن شود نماند شک گر دل تو چنان شود ساکن |  | آن زمانش یقین یقین گردد آن یقین تو این چنین گردد |

**لایحه**

المدح ذکرالشییء بما کسب فضیلة، والحمد ذکر الشییء بمافیه من الفضیلة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشنو و حمد او نکو می گو |  | از دل و جان ثنای او می گو |

مدح ذات به صفات به حقیقت ذم است، زیراکه مدح فاضل بود به مفضول. اما مدح صفات به ذات حمد ذات باشد. و مدح صفات به ذات مرتبۀ محجوبی است، که از حقیقت ذات و صفات به ذات در حجاب بود، و صفات در مظاهر افعال مشاهده نماید، و استدلال کند به وجود افعال در مظاهر افعال بر صفات، و به وجود صفات بر ذات، و این مستدل از وصول به حقیقت ذات و صفات محروم. و محقق صاحب کشف مدح صفات به ذات فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما مدح صفات او به ذاتش گوئیم |  | آری آری مدح صفاتش گوئیم |

و شهود ذات به صفات حجاب ظهور اسماء ذاتیه موقوف بر ظهور ذات و صفات و موقوف بر مظاهر حواس نیست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینه روشنی بباید |  | تا نور جمال او نماید |

**لایحه**

بصیرت نوری است در دل هم چنانکه بصر در عین. و به بصیرت حقایق غیوب مدرک گردد، و به بصر صور اشیاء.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم سر و چشم سرّ بهم روشن باد |  | تا نور مؤثر و اثر را بینی |

و نعم الهیه ظاهره است و باطنه، کما قال جل ذکره: **واسبغ علیکم نعمة ظاهرة و باطنة**[[727]](#footnote-728)**.** و ظاهره درعالم شهادت مدرک و محسوس است به حواس ظاهره، و باطنه در عالم غیب، و نعم باطنه مطالعۀ اسمای الهیه بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خواندیم کتب خانۀ اسما به تمام |  | بر هر حرفی نشان اسما به تمام |

**لایحه**

اتصال اسما به بدن بروجه تعلق بود در مقام اسلام، و به حس بر وجه تحقق در مقام ایمان، و به نفس بر وجه تخلق در مقام احسان. و تعلق ارتباط بدن است به احکام، و تحقق علم یقین است به ذات و صفات و اسما، و تخلق تلبس به ملابس اخلاق، و تحلل اسما و صفات بعد از وصول به حضرت ذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این هر سه مقام اگر بیابی |  | مستانه به سوی ما شتابی |

**لایحه**

عاشق و معشوق با هم متحدند به حسب ذات.

**مصراع**: یک ذات و دو نام عاشق و معشوقند.

و در صورت متباین.

**مصراع**: آن را صفتی دیگر و این راصفتی.

و هردو مشتق از عین واحده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشق و معشوق شد مشتق زعشق |  | گر تو مشتاقی درین مشتق نگر |

و تا عاشق عاشق بود و معشوق معشوق، وصال بینهما محال. زیرا که وصف عاشق فقر است و ذلت و انکسار، و صفت معشوق استغنا و عزت و افتخار.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| گر عشق وصل داری در عین عشق می جو |  |
|  | در عین عشق می جو گر عشق وصل داری |

**لایحه**

**الفقیر لایملک ولایملک**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر از ملک و ملک و مالک هم |  | بگذر از این سلوک و سالک هم |

و فقر رسمی دارد و حقیقتی. اما رسم فقر عدم تعلقات از املاک دنیویه. و حقیقت فقر عدم تعلق به املاک اخرویه، یعنی طلب ثواب از اعمال صالحه و اخلاق حسنه و احوال سنیه و مقامات علیه.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و تممتها بالفقر لکن بوصفه |  | غنیت فالقیت افتقاری و ثروتی |

هرآینه فقیر حقیقی را ملک و ملک و ملک نباشد، بلکه از اتصاف به این فقر منزه بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه فقر بماند و نه غنا هم |  | نه شاه بماند و نه گدا هم |

و این فقر مطلق منتج مطلق غنا است. قال رسول اللّه (ص) :**الفقر سوادالوجه فی الدارین**.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| سواد الوجه فی الدارین فنای ظاهر و باطن | فنای ظاهر و باطن سواد الوجه فی الدارین |

و از برای تحقق فقر و مقام فقر:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فقر بگذار و از غنا بگذر |  | تا نماند ترا نه خیر و نه شر |

**لایحه**

حواس خمسۀ ظاهره آلت احساس نفس حساسه اند که محیط است به حواس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حس تو دگر باشد و حساس دگر |  | در حس تو نظر می کن و حساس نگر |

و حس در حالت رؤیت مرئیات به مثابت بصر باشد، و در حالت استماع به مثابت سمع و در حالت تکلم به مثابت لسان، تا ناظر و سامع و متکلم او باشد نه تو، و این نتیجۀ اتیان است به فرایض. اما نتیجۀ اتیان به نوافل تقرب است به حضرت حق و بعد از تقرب تحبب و بعد از تحبب انعام: کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصربه و لسانه الذی یتکلم به و یده التی یبطش بها.

و در اول سمع و بصر و لسان او است و سامع و ناظر و قایل او، و در آخر سمع و بصر و لسان تو، سامع و ناظر و متکلم تو: **وهو متکلم علی لسانی وهو لسانی**.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| خود می گوید یار و هم زخود می شنود | غیری به میان نیست که گوید شنود |

**لایحه**

حسن هر ملیحی و ملیحه ای استعاره است از جمال مطلق. و چون حسن سایۀ جمال محبوب است، محبان آن را جمال می خوانند. زیرا که محبوب است ظاهر به مظهر، و مستعیر باید که استعاره به معیر بسپارد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی خیانت آن امانت بازده |  | آن امانت بی خیانت بازده |

و اگرچه نور آفتاب متشکل نماید به اشکال و الوان جامات، اما حقیقتاً نور آفتاب انصباغ نیافته به صبغ زجاجات. و اختلاف الوان و اشکال قادح نباشد در وحدت و بساطت و احاطت او. و ظهور نور به مظاهر زجاجات به سبب احتجاب او است در حق طایفه ای، و سبب ظهور در حق طایفه ای.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| آفتاب است به این رنگ که پیدا شده است | هست بی رنگ ولی رنگ هویدا شده است |

**لایحه**

غیرت بر سه قسم است: غیرت محبوب و غیرت محب و غیرت محبت.

اما غیرت محبوب با تعلق محبت محب او است به غیر او با خلق ذات محبوب به غیر، هم چنانکه غیرت اللّه تعالی بر تجلی ذات او به غیر. و این غیرت از لوازم محبت است، و محبت الهیه ذاتیۀ ازلیه. هر آینه غیرت حضرت عزت اشد و اتم بود، کما ثبت بالنقل الصحیح: **ان** **السعد غیور و انا اغیرمنه واللّه اغیرمنا** .

اما غیرت محب با تعلق محبوب او است به غیر او، هم چنانکه غیرت ابلیس با تعلق غیراو به محبوب او، چون غیرت ملائکه بر دعوی محبت آدمؑ ، چنانکه گفتند: **ماللتراب و رب الارباب**.

و این غیرت محب است بر محبت غیراو به محبوب، و سبب این غیرت طمع محب است که منفرد باشد در وصلت و محبت، و می گوید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حقا که به جز من نبود عاشق تو |  | چون من به کمال عاشقی دیگر کو |

اما غیرت در محبت آن است که محب خود را حقیر و فقیر می یابد، و محبوب را غنی و عظیم.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| زغیرت من نمی خواهم که غیرت روی تو بیند | |
|  | | مرا خود رشک می آید که این گل دیگری چیند | |

و این غیرت در مقام تجرید محب باشد، یعنی تجرید از ملابس کثرت و انصراف از جهات اعتبارات خارجیه. و در این مقام که در محبت مجازی محبت او نماید، محبوب حقیقی که ازلی و ابدی است،

**مصراع**: ماند باقی و دایما باقی است.

و محبوب و محب و محبت شییء واحد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محبوب و محبت و محب است |  | این طرفه نگر كه عین حب است |

**لایحه**

اشباح ظاهره ضلالات ارواح اند و ارواح باطنه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در سایه و آفتاب بنگر |  | در عین حباب آب بنگر |

ظاهر و باطن محب است و محبوب، و محب عین محبوب است به اعتبار جمع، و غیرمحبوب به اعتبار تفرقه. و توجه محب به حضرت محبوب فرع توجه محبوب است به خدمت محب.

هر آینه اولاً محب بود و ثانیاً محبوب. و محب اولاً محبوب باشد و آخر محب، و در حقیقت: هوالطالب و المطلوب والمحب و المحبوب. و محب مجازی اولاً در محبوب فانی شود و ثانیاً محبوب در وحدت محب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معدوم نه عاشق و نه معشوق بود |  | چون نیست نه خالق و نه مخلوق بود |

**لایحه**

ذات را حضرات ثلاثه است: اول حضرت فردیت، کما قال رسول اللّه(ص) : **کان اللّه ولم یکن معه شییء**. و ثانیه حضرت معیت: **وهو معکم اینما کنتم**[[728]](#footnote-729). و اول را جمع خوانند و ثانی را تفرقه.

و ثالث حضرت وتریت، کما قال النبی(ص): **ان اللّه وتریحب الوتر**. و این حالت فنای بعد از بقای اشیاء است در مقام جمع الجمع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حضرت او اگر حضوری یابی |  | عالم همه روشن و تو نوری یابی |

**لایحه**

خاتم(ص) اصل آدم استؑ و پدر به معنی و فرزند به حسب صورت. و معنی نبینا(ص) روح اضافی است که نفخه ای از آن نفخ کرده اند در آدمؑ. و او نفخۀ روح معنوی آدم است. هرآینه معنی خاتم اصل معنی آدم بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدم پدر است و من پسر نیست عجب |  | این طرفه نگر که او پسر من پدرم |

خاتم ابوالارواح مجموع است و آدم ابوالاشباح، دریاب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دو را دوست دار ای فرزند |  | تا که باشی تو هر دو را دلبند |

قوله تعالی: **واللّه یقول الحق و هو یهدی السبیل**[[729]](#footnote-730). **والسلام علی من اتبع الهدی**[[730]](#footnote-731).

رساله شرح لمعات

**بِسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

الحمدالله الذی نور وجه حبیبه به تجلیات الجمال، فتلالانورا فصوره وابصر فیه غایات الكمال، ففرح به سرورا، فصدره علی یده و صافاه، و آدم لم یكن شیئاً مذكوراً و لاالقلم كاتبا ولا اللوح مسطورا. فهو مخزن كنزالوجود و مفتاح خزاین الجود و قبلة الواجد والموجود، و صاحب لواءِ الحمد والمقام المحمود الذی لسان مرتبته یقول:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وانی و ان كنت ابن آدم صورة |  | فلی فیه معنی‌شاهد بابوتی |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیا چون عارفان ای نعمت الله |  | بگو حمد اله الحمدالله |

**الحمدالله هو الوصف بالجمیل الاختیاری و المدح هو الوصف بالجمیل الاختیاری و غیره، و هما باللسان وحدة فبینهما عموم و خصوص مطلقا.**

و نزد درویشان حمدالهی بر اقسام ثلاثه است: **قولی** و **فعلی** و **حالی**. اما **قولی** چنانكه در كلام الله به تخصیص در قرآن مجید وارد است. و **حمد** فعلی اتیان به اعمال بدنیه از عبادات و طاعات و خیرات، خالصاً الله، و اتصاف به كمالات علمیه و عملیه. و حمد **حالی** به حسب روح و قلب یعنی اتصاف به اخلاق الهیه كما قال نبینا(ص): **تخلقوا باخلاق الله** ای اتصفوا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| متخلق به خلق او می باش |  | بندۀ حامد نكو می باش |

والله اسم ذات است و جامع جمیع معانی اسماء الهی، و انسان كامل مظهر بر كمال این اسم اعظم، و هر اسمی از اسماءِ الهیه، نزد اصحاب صوفیه ذات الهی است با صفتی متعینه و تجلئی از تجلیات. الذی نور وجه حبیبه بتجلیات الجمال. نور وجه ازلیت است كه در وجه ابدیت تجلی فرمود. كما ورد انه قال تعالی: **خلقت نور محمد من نور وجهی** نوروجه باقیه به صفت جمالیه وجهی به عیون اعیان عالم نموده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او در عین عالم رو نمود |  | گرچه آن دم عالم و آدم نبود |

و تجلیات رامقامات مختلفه است: اول متعلقه به انوار معانی مجرده از معارف و اسرار، و بعضی از تجلیات متعلقه به نورالانوار ، و بعضی به انوار ارواح،‌و بعضی به انوار طبیعیه ، و هر نوری از این انوار كه طلوع كند از افق‍ی خاص باشد ، اگر بصیرت سالم بود از رمد و آفات، ذوات و معانی آن، معاینه و مشاهده نماید. والتجلی عندالقوم ماینكشف للقلوب من انوار الغیوب. ظهور روح حبیب الله(ص) از تجلیات اسماءِ و صفات الهی بود، و عین او، كه صورت معنویت اسم اعظم است از تجلی ذاته به ذاته فی ذاته، و حصول اعیان از تفاصیل عین اوست، و روح او روح كلی و هو روح الارواح. و تمام تجلیات ذاتیه و صفاتیه در مرآت جامعۀ كاملۀ محمدیه(ص) ظهور فرمود. فتلالانورا فصوره، وابصرفیه غایات الكمال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنچه پیدا و آنچه پنهان بود |  | جمله در آینه عیان بنمود |

و این آدم حقیقی كه آدم صورت اوست، متصف است به صفات: **ان الله خلق آدم علی صورته**، اول است به معنی بر انبیا و رسل علیهم السلام و آخر به صورت جسدیه، كما قال(ص) **كنت نبیا و آدم بین الماءِ و الطین** و قال(ص): **نحن الآخرون السابقون**. فغرح به سرورا فصدره علی یده و صافاه و آدم لم یكن شیئا مذكورا، ولاالقلم كاتبا ولااللوح مسطورا.

قال رسول الله(ص): **كنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد** ای لاروحا ولاجسدا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نبود عالم و آدم كه بود سید ما |  | نبود هر دو سرا، بود سید دو سرا |

فهو مخزن كنزالوجود و مفتاح خزاین الجود و قبلة الواجد و الموجود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حضرت او سید هر دو سرا |  | مظهر ذات و صفات كبریا |

قال الله تبارك و تعالی بلسانه(ص): **كنت كنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مخزن گنج كنت كنزا اوست |  | گنج اسما بجو ازو ای دوست |

و قال جل ذكره بلسان جبیبه فی حقه: **لولاك لما خلقت الافلاك**.

مفتاح خزاین جود است و قبلۀ واجد و موجود، و مراد كلی از ایجاد عالم ظهور او است و علت غائیه جلا و استجلاءِ صاحب لوای حمد است و مالك مقام محمود، و لوای حمد حمد حمد است و آن اتم محامد بود، و حمد صحیح آنست كه از ریب مصون باشد، این است معنی حمد حمد كه معبر است به لوا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرجع جملۀ محامد اوست |  | بازگشت همه به او نیكوست |

و مقام محمود مرجع جمیع مقامات است و منظر نظر اسماءِ الهیه كه مختصه اند به مقامات، و این مقام سزاوار صاحب كمالی است كه جامع كلام ملك علام باشد. كما قال(ص): **اوتیت بجوامع الكلم**. به التماس محبی محبانه به محبت قدوة العرفاء شیخ فخرالملة والدین عراقی[[731]](#footnote-732)-علیه الرحمة- ذوقیات با لمعات خواهیم آمیحت و **عین** اشارت است به كلام او و **نون** به قول نعمة الله:

**م**: امید هست كه باشد قبول اهل الله.

و شیخ الاسلام تقی الملة والدین المشهور به ابن فارض[[732]](#footnote-733)-قدس سره- از لسان مرتبۀ رسول ؐ می گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و انی و ان كنت ابن آدم صورة |  | فلی فیه معنی شاهد بابوتی |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتابه صورت ار چه زاولاد آدمم |  | از روی مرتبت به همه حال برترم |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدم پدر است و من پسر نیست عجب |  | این طرفه نگر كه او پسر من پدرم |

آدمؑ ابوالبشر مجموع بنی ادم بود و خاتم(ص) ابوالارواح تمام عالم.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و عقلی كابی نفسی كامی |  | و اب ابنی و امی كالبناتی |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نورم كه از ظهور من اشیا وجود یافت |  | ظاهرتر است هر نفس انوار از هرم |

**ن**: قال الله تعالی: **قد جائكم من الله نور و كتاب مبین**[[733]](#footnote-734). و قال(ص): **اول ما خلق الله نوری**.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نور تعین حبیب است |  | معنی لطیف و خوش قریب است |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر نور كآشكار شد از مشرق وجود |  | یك لمعه بود از لمعات منورم |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم از نور او منور شد در ازل پادشاهی عالم |  | آدم از فیض او مصور شد بر رسول خدا مقرر شد |

در دایرۀ اول به نعت وحدت برزخی است میان احدیت و واحدیت، و در دایرۀ ثانیه برزخ جامع میان وجوب و امكان،‌و در دایرۀ اول برزخ البرازخ.

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون بنگرم در آینه عكس جمال خود خورشید آسمان ظهورم عجب مدار |  | گردد همه جهان به حقیقت مصورم ذرات كاینات اگر گشت مظهرم |

ن: جامع حقایق الهیه و كونیه است و كالك ممالك علویه و سفلیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آین و آنش به همدگر پیوست |  | هر دو را جمع كرد و خوش بنشست |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انوار قدس چیست نمودار معنیم |  | اشباح انس چیست نگهدار پیكرم |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح او اصل جملۀ ارواح چشم عالم به نور او روشن |  | شحص او جان جملۀ اشباح روشنش دیده است دیدۀ من |

قال الله تعالی بلسانه في حقه: **لولاك لما خلقت الافلاك**.

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بحر محیط رشحه ای از فیض فایضم |  | نور بسیط لمعه ای از نور ازهرم |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل كل هم ظهور ازو دارد وجود او می دهد وجود به ما |  | نفس كلیه روشن است از وی نازك است این سخن بداان هی هی |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از عرش تا به فرش همه ذره ای بود |  | در جنب آفتاب ضمیر منورم |

**ن**: در نظر صاحب وجود، عالم از آن وجهی كه سوی الله است امری است موهوم و در حد ذات خود معدوم.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انما الكون خیال و هو حق | فی الحقیقه | والذی یفهم هذا حازاسرار الطريقه |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم خیال می بینم |  | در خیال آن جمال می بینم |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روشن شود ز روشنی ذات من جهان |  | گر پردۀ صفات خود از هم فرو درم |

**ن**: كما قال: حجب الذات بالصفات و حجب الصفات بالافعال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتابی خوش شود پیدا در حجاب است و دل ز عالم برد |  | گر ز رخ مه نقاب بردارد چه كند گر حجاب بردارد |

**ع**: **بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| آبی كه زنده گشت از آن خضر جاودان | آن آب چیست؟ قطره ای از حوض كوثرم |

**ن**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آبی كه حیات جان جاویدان است |  | گفتا كه ز ما بجو كه جاوید آنست |

قال الله تعالی: **و جعلنا من الماءِ كل شیی حی**[[734]](#footnote-735) و قال جل ذكره: **انزل من السماءِ ماءِ فسألت اودیة بقدرها.**[[735]](#footnote-736) همچنانكه قطرات مطرات از نظرات سحاب بر وجنات جبلات و غبرات بارد و در وادی به قدر قابلیت آب روان گردد، و بعد از آن در صور جداول و انهار رو به سباسب و فیافی نهد، و گاه باشد كه در بوستان و گلستانی درآید، و هر گلبنی نصیب المائی یابد، و هر ورقی از اوراق ورد آبروئی، فیوضات ربانیه و تجلیات الهیه بواسطۀ عیون اعیان ثابته بر جبال جبلت عالم ارواح نازل می شود، تا هر روحی از ارواح به قدر استعداد، روحی معنویه عینیه می یابد، و هر عینی صورتی روحانیه. بعد از آن در صور انهار مثالی ملكوتیه و جداول ملكیه و باغات كلیات و جزئیات فایض می شود، تا هر فردی از افراد موجودات نصیبی می یابد.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب در برگ گل شده پنهان در چمن هر گلی كه می چینم نظری در حباب و آب نگر |  | گل بگیر و گلاب ازو بستان شیشه ای پرگلاب می بینم آب می نوش و در حباب نگر |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن دم كزو مسیح همی مرده زنده كرد |  | یك نفخه بود از نفس روح پرورم |

**ن**: قال(ص): **العطس من الرحمن**.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| عطسۀ او آدم است و عطسۀ آدم مسیح | فهم كن اسرار او را با تو گفتم من فصیح |

**ع**: **بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| فی الجمله مهر همه اشیا است ذات من | بل اسم اعظمم به حقیقت چو بنگرم |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم اعظمش خوانم |  | بر مظاهر مقدمش دانم |

و اسم اعظم جامع تمام معانی اسمای الهیه است، و این اسم نفس مسما، و مظهر اسم اعظم به حسب فعلیت اسم اعظم گفته اند، و به حسب رتبت، این مظهر مطهر تقدمی داشته باشد بر مظاهر اسماءِ الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتابی در قمر پیدا نگر یك دمی با ما درین دریا درآ |  | نور چشم ما به عین ما نگر آب رو می جو و در دریا نگر |

**ع:** صلوات الله علیه و علی آله من النبیین و الصدیقین والشهداءِ و الصالحین.

**ن**: بعد از حمدالله تعالی و مدح رسول می فرماید:

**ع**: كلمه ای چند در بیان مراتب عشق بر سنن سوانح به زبان وقت املاءِ كرده می شود.

**ن**: یعنی بعضی از جواهر معانی كه در مخزن ضمیر منیر مخزون است در بیان مراتب عشق نه در افشای حقیقت او. عشق یوسف مثلاً از قصۀ او مدرك و مفهوم نگردد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذوق ما از غرقۀ دریا بجو |  | درد دل از جان بودردا بجو |

والله تعالی به اسم رفیع الدرجات تعیین مراتب فرموده، و مراتب نسب، و مسب امور عدمیه، نه وجودیه، بر سنن سوانح یعنی بر طریق سوانح، و امام احمد غزالی علیه الرحمة رساله ای نوشته و آن را سوانح نام نهاده، و شكاری كه از یسار درآید آنرا سوانح خوانند، و علم ذوقی كه از عالم ارواح بر قلب انسانی نازل شود سوانح گویند.

**ع**: بزبان وقت املاءِ كرده شد:

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتی كه بگو هر چه تو گفتی گفتم |  | دری است سخن چنانكه گفتی سفتم |

**ع**: تا آینۀ معشوق نمای هر عاشق آید، با آنكه رتبت عشق برتر از آنست كه به قوت عقل و فهم و بیان گرد پیرامن سراپردۀ جلال او توان گشت، و یا به دیدۀ كشف و عیان جمال بی مثال او توان دید.

**ن**: قصد صحیح او را در املاءِ این كلمات افاده مستعدان است تا بر سنت سنیه محمدیه مستفیض و مفیض باشد. كما قال(ص): **اللهم ارزق و ارزق منی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه پاشند بر تو هم می پاش |  | مستفیضی مفیض هم می باش |

عشق در مرتبۀ واحدیت:

**م**: دیدۀ او نور او بیند به او.

اما در مرتبۀ احدیت ذاتیه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وصف و نسب و تعین اسما نیست |  | قطره چه بود كه موج و هم دریا نیست |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قرب و بعد و وصل و فصل آنجا مجو |  | از حدوث و ازقدم با ما مگو |

**ع**: **شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تعالی العشق عن همم الرجال متی ماجل شییءِ من خیال |  | و عن وصف التفرق والوصال یجل عن الاحاطة والمثال |

**ن**: هر اسمی از اسمای الهیه او را صورتی است معنویه علمیه كه اصحاب صوفیه عین ثابته خوانند و حكما ماهیت كلیه گویند، و سه صورت دارد خارجیه كه روحانیه و مثالیه و جسمانیه اند كه مظاهر موجودات گویند، و هر اسمی مربی مظهر خود است و مظهر او مربوب او. و حقیقت محمدیه صورت اسم جامع اسمای الهی است، و به اسم الظاهر مربی ظواهر عالم است و به اسم الباطن مربی بواطن عالم. و این حقیقت مشتمله است بر دو جهت الهیت و عبودیت. اما ربوبیت او به صفات الهیت بود. و اسم جامع مشتمل است بر جمیع اسما و متجلی در اسما به حسب مراتب الهیه و مقدم است به مرتبه، و مظهر او مقدم بر جمیع مظاهر اسما و متجلی در مظاهر به حسب مراتب. و اسم جامع به نسبت با سایر اسما دو اعتبار دارد، اعتبار ظهور ذات او در هر واحدی از اسماءِ و اعتبار اشتمال او بر جمیع اسما، از جهت مرتبه الهیه. هر آینه مظاهر مجموع اسما مظهر این اسم جامع باشند، و آن اشتمال حقیقت واحده است بر افراد متنوعه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درهمه اسما جمال او نگر |  | هرچه می بینی به او نیكو نگر |

و مجموع حقایق عالم در علم و عین مظاهر حقیقت انسانیه اند و او مظهر اسم جامع و كجكوع ارواح جزئیات روح اعظم انسانی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب خلیفۀ الهی |  | تا دریابی هرآنچه خواهی |

و وجود من حیث هوهو غیر وجود ذهنی و خارجِی است، و غیر مقید به اطلاق و تقید، و نه كلی است و نه جزوی، و نه عام و نه خاص، و نه واحد به وحدتی زاید و نه كثیر، بلكه این اشیاءِ لازمۀ حضرت اوست به حسب مراتب و مقامات و هو رفیع الدرجات، اما در ظهور و صور مطلق و مقید بود و خاص و عام و واحد و كثیر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مظاهر یكی هزار نمود |  | خوش ظهوری كه آن یكی فرمود |

و اعلم علمای عالم (ص) فرمود: **ماعرفناك حق معرفتك**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل حیران شده نمی داند عشق آمد و عقل كرد غارت ترك عجبی است عشق سرمست گفتم به عبارتی درآرم چون آتش غیرتش برافروخت |  | كه چه می گوید و چه می خواند ای دل تو بمان بر این بشارت وز ترك عجیب نیست غارت وصف رخ او به استعارت هم عقل بسوخت، هم عبارت |

**ع**: به تتق عزت محتجب ست و به كمال استغناءِ منفرد.

**ن**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نعمت الله ماست نعمت او بی نیاز است از همه عالم |  | بندۀ بندگان خدمت او همه عالم فقیر حضرت او |

والله غنی عن العالمین.

**ع**: و حجب ذات او صفات او است و صفاتش مندرج در ذات،‌و عاشق جمال او جلال او است و جمالش مندمج در جلال.

**ن**: ز هر صفتی او را جمالی و هر جمالی او را جلالی، و جمال و جلال او بر كمال.

**ع**: علی الدوام خود با خود عشق می بازد و با غیر خود نپردازد.

**ن**: قال رسول الله(ص): **كان الله و لاشیئی‌معه**.

در مرتبۀ احدیت، م: غیر در حضرتش ندارد بار.

و در مرتبۀ واحدیت، م: همه عالم به حضرتش حاضر.

**ع**: هر لحظه از روی معشوقی پرده ای براندازد و هر نفس از راه عاشقی پرده ای آغازد.

**ن**: ان الله یتجلی فی كل نفس ولایتكرر التجلی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دم به دم جام میئی بخشد بما |  | از می خم خانۀ بی منتها |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عشق در پرده می نوازد ساز هر نفس نغمه ای دگر سازد |  | عاشقی كو كه بشنود آواز هر زمان زخمه ای كند آغاز |

**ن**: به لسان: **كنت لسانه الذی یتكلم به**، باسمع، **كنت سمعه الذی یسمع به**، می گوید: **وحده لاشریك له**.

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم صدای نغمۀ اوست |  | كه شنید این چنین صدای دراز؟ |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای در طلب تو عالمی پر شر و شور ای با همه در حدیث و گوش همه كر |  | نزدیك تو یك رنگ چه پوشیده چه عور وی با همه در حضور و چشم همه كور |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| راز او در جهان برون افتاد |  | خود صدا كی نگاه دارد راز |

**ن**: صدا صوتی است كه منصرف شود از جنس املس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساز عالم از آن نوای وی است |  | از ازل تا ابد صدای وی است |

**ع**: ‌**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سر او از زبان هر ذره |  | خود تو بشنو كه من نیم غماز |

**ن**: **مصرع**: همه عالم مدام می گویند: **سبحان من اوجدنی**.

قال تعالی: **و ان من شیی الایسبح بحمده ولكن لاتفقهون تسبیحهم**[[736]](#footnote-737).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه ذكر و تسبیح اشیا تمام |  | به كشف الهی بود والسلام |

**ع**: هر زمان به هر زبان راز خود با سمع خود گوید، و هر دم به هر گوش سخن خود از زبان خود شنود، و هر لحظه بر هر دیده حسن خود را بر نظر خود عرضه كند، و هر لمحه به هر روی وجود خود را بر شهود خود جلوه دهد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون هرچه هست در همه عالم همه منم |  | مانند در دو عالم از آنم پدید نیست |

**ن**: قال الله تعالی: **لیس كمثله شیی و هو السمیع البصیر**[[737]](#footnote-738). و سمع حق علم او است متعلق به حقیقت كلام ذاتی در مقام جمع الجمع و به كلام اعیانی در مقام جمع و تفصیل ظاهرا و باطنا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشنو سخنی به گوش جان دریابش |  | گفتیم چنین تو آن چنان دریابش |

و بصر حق عبارت است از تعلق علم او به حقایق اشیاءِ به طریق شهود. قال رسول الله(ص) **الاحسان ان تعبدالله كانك تراه، فان لم تكن تراه فانه یراك**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر نظر داری تو ای صاحب نظر |  | ناظر و منظور با هم می نگر |

**ع**: **مقدمه**

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه فرماید او ازو بشنو |  | سخن نیك او نكو بشنو |

**ع**: بدانكه در اثنای هر لمعه ای از این لمعات ایمائی كرده می آید به حقیقتی منزه از تعین، خواه حبش نام نه خواه عشق. اذلامشاحة فی الالفاظ، و اشارتی نموده می شود به كیفیت سیر او در اطوار و ادوار.

**ن**:  **شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| العین واحدة والحكم مختلف |  | و ذاك سر لاهل العلم ینكشف |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله یك ذاتست اما متصف عباراتنا شتی وحسنك واحد |  | جمله یك حرف و عبارت مختلف و كل الی ذاك الجمال یشیر |

و سیر او در اطوار معنویه و ادوار صوریه بود.

**ع**: و سفر او در مراتب استیداع و استقرار و ظهور او به صورت معانی و حقایق، و بروز او به كسوت معشوق و عاشق.

**ن**: به مقتضای **كل یوم هو فی شان**[[738]](#footnote-739)او راست شئون و تجلیات در مراتب الهیه، و به حسب شئون و تجلیات او را اسما و صفات، و ظهور اسما اولا در عالم اعیان ثابته و ثانیا در عالم ارواح و ثالثا در عالم مثال و در آخر در عالم اشباح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ترتیب ظهور با تو گفتیم |  | دری است محققانه سفتیم |

**ع**: و باز انطوای عاشق در معشوق عیناً، و انزوای معشوق در عاشق حكماً، و اندراج هر دو در سطوت وحدت او جمعاً.

**ن**:  **شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع و فرق فان العین واحدة |  | و ِهی الكثیرفلاتبقی ولاتذر |

یعنی جمع كن میان عاشق و معشوق در حالت غلبۀ وحدت: **و هو معكم اینما كنتم**[[739]](#footnote-740)، و تفریق كن در حالت غلبۀ كثرت: **هو الذی خلقكم من نفس واحدة**[[740]](#footnote-741).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانه روان بیا با ما |  | جمع و تفریق این چنین فرما |

**ع**: وهنالك اجتمع الفرق وارتتق الفتق و استتر النور فی النور و بطن الظهور فی الظهور و نودی من وراءِ سرادقات العزة.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الا كل شیی ماخلا الله باطل و غایة العین لارسم و لا اثر |  | و كل نعیم لامحالة زایل و برزوا لله الواحد القهار |

**ن**: نور مستعار در نور حقیقی مستور گردد و ظلال اسما و اعیان مخفی شوند و از سرادقات عزت یعنی مرتبه احدیت ندا رسد كه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر حق باطل بود یعنی عدم |  | كی عدم را بار باشد در قدم |

**و برزوالله الواحد القهار**[[741]](#footnote-742).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نكته ای گفتمت ازین اسرار |  | لیس فی الدار غیره دیار |

**لمعۀ اول**

**ع**: اشتقاق عاشق و معشوق از عشق است.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشق و معشوق شد مشتق ز عشق |  | گر تو مشتاقی در این مشتق نگر |

عشق مصدر است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باطنش معشوق و ظاهر عاشق است |  | ور بگردانی سخن هم صادق است |

و در این محل عشق را نه افراط محبت خوانند و نه عین و نه شین و قاف، چنانكه وجود گویند نه واو و نه جیم و واو و دال مراد بود، و كمال موجودات به وجود بود و كمال وجود به وجود.

**ع**: و عشق در مقر عز خود از تعین منزه است، و در حریم عين خود از بطون و ظهور مقدس. بل كه بهر اظهار كمال از آن روی كه عین ذات خود و صفات خود است، خود را در آینه عاشقی و معشوقی بر خود عرضه كرد، و حسن خود را بر نظر خود جلوه داد.

**ن**: در مرتبۀ احدیت از تعین منزه است و از ظهور و بطون مقدس و او را كمال ذات‍ی است و كمال اسمائی، به كمال ذاتی غنی علی الاطلاق، اما از برای ظهور اسمائی فرمود: **كنت كنزا مخفیا فاحببت ان اعرف، فخلقت الخلق لاعرف.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ روشنی بباید |  | تا نور جمال او نماید |

**ع**: و از روی ناظری و منظوری نام عاشقی و معشوقی ظاهر گشت و نعت طالبی و مطلوبی پیدا شد، ظاهر را به باطن نمود،

**مصرع**: آوازۀ عاشقی برآمد.

باطن را به ظاهر بیار است، نام معشوقی آشكارا شد.

**ن**: واحد حقیقی است كه به اعتبارات كثرت اغیار می نماید و در ظهور در مرایای اعتباریه پیدا می آید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشق و معشوق می یابم یكی |  | در وجود آن یكی نبود شكی |

و انسان كامل آئینۀ جامعۀ كمالات او است، و اگرچه قبل از آئینه به رؤیت علمیه جمال بی مثال خود مشاهده می فرمود، خواست تا در مرایای اعیان عالم به رؤیت عینیه مطالعه نماید، و اعیان ثابته كه صور اسمای الهیه اند در حضرت علمیه عین اسمااند به حسب وجود و اسماء در مرتبۀ احدیت عین مسما، و مظهر به حسب اسم الظاهر عین مظهر و منظور عین ناظر.

**ع:** **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك عین متفق كه جز او ذره ای نبود ای ظاهر تو عاشق و معشوق باطنت |  | چون گشت ظاهر این همه اغیار آمده مطلوب را كه دیده طلبكار آمده؟ |

**ن:** **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دو عالم به جز یكی نبود |  | در وجود یكی شكی نبود |

نظر با حقیقت عالم ضرب واحد است در واحد، و به اعتبار صور عالم ضرب واحد در كثیر، حسب الواحد افراد الواحد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر فراوان گر اندكی باشد |  | كه یكی در یكی یكی باشد |

**ع:** عشق از روی معشوقی آئینۀ عاشقی آمد تا در وی مطالعۀ جمال خود كند و از روی عاشقی آئینۀ معشوقی تا در او اسما و صفات خود بیند. هرچند در دیدۀ شهود یك مشهود بیش نیاید، اما چون یكی روی به دو آئینه نماید هر آینه در هر آئینه روی دیگر پیدا آید، با آنكه در حقیقت جز یكی نبود.

**ن**: مخب آینۀ محبوب است و محبوب آینۀ محب. **المؤمن مرآت المؤمن والمؤمن اسم من اسماء الله تعالی**.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او صورت او در آینه می بیند آئینۀ خود به عین خود می نگرد |  | معنی همه هرآینه می بیند این طرفه كه خود در آینه می بیند |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دو نماید یكی بود بی شك |  | به حقیقت دو كی شود آن یك |

**ع**:  **شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وما الوجه الا واحد غیرانه |  | اذا انت اعددت المرایا تعددا |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر به صد آینه یكی رو بنمود صد نشد نام یكی اگر یكی صد نهد ای عزیز من |  | عكس جمال او صد است صد نشد او كدام صد صد نشود حقیقتش یك بود او بنام صد |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیری چگونه روی نماید؟ چو هرچه هست |  | عين دگر يكی است پديدار آمده |

**ن**: نزد موحد اسمای الهی به ذات واحد بود و به صفات متعدد.

**بيت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از هزاران يكی شده معلوم |  | آن يكی از هزار دريابش |

**لمعۀ دوم**

**ع**: سلطان عشق خواست كه خیمه به صحرا زند، در خزاین بگشود و گنج بر عالم پاشید.

**ن**: امام منعم از برای انعام نعم و اظهار منعم به مفاتیح الغیب یعنی اسماءِ ذاتیه در خزانۀ جود بگشود و گنج: **كنت كنزا مخفیا** نثار و ایثار بی نوایان عالم فرمود، و هر عینی را از اعیان به تشریفی خاص مشرف و ملتبس گردانید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه موجود است در دار وجود |  | یافته از جود او یعنی وجود |

و مقصود از عالم، انسان كامل است، و علت غائیه از ایجاد عالم انسانی جلاءِ و استجلاءِ بر كمال، یعنی رؤیت ذات و صفات و اسماءِ الهیه در مرات جامعه حقيقت انسانيه، و حقايق اسماء الهيه در حضرت احدیت عین ذاتند، و در مرتبۀ واحدیت عین من حیث الذات و غیر من حیث الصفات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر می گو و عین می دانش |  | عین و غیر ای عزیز می خوانش |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چتر برداشت بركشید علم بی قراری عشق شورانگیز |  | تا به هم برزند وجود و عدم شر و شوری فكند درعالم |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنش عشق در جهان افتاد در خرابات عاشق سرمست |  | سوز در جان این و آن افتاد رفت و در پای خم روان افتاد |

**ع**: ورنه عالم با بود و نابود خود آرمیده بود و در خلوت خانۀ شهود آسوده، آنجا كه: **كان الله ولم یكن معه شیئی**.

**ن**: **مصرع**: مگو آنجا كجا، آنجا كه جا نیست. و قال رئیس الطایفه[[742]](#footnote-743)-علیه الرحمة- **والآن كما كان**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از ازل تا ابد به حال خود است |  | لم یزل عاشق جمال خود است |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن دم كه ز هر دو كون آثار نبود معشوقه و عشق و ما بهم می بودیم |  | بر لوح وجود نقش اغیار نبود در گوشۀ خلوتی كه دیار نبود |

**ن**: مرتبۀ عشق اقدم است و مرتبۀ معشوق اول و عاشق آخر، و گفته ایم:

**مصرع**: معشوق یكی و عاشقان بسیارند.

اما: **بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| چون پرده برگشودند خود را به ما نمودند | معشوق و عشق و عاشق دیدیم یك وجودند |

**ع**: ناگاه عشق بی قرار بهر اظهار كمال پرده از روی كار بگشود، و از روی معشوقی خود را بر عین عالم جلوه فرمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پرتو حسن او چو پیدا شد وام كرد از جمال او نظری عاریت بستد از لبش شكری |  | عالم اندر نفس هویدا شد نور رویش بدید و شیدا شد ذوق آن چون بيافت گویا شد |

**ن**: ناگاه عشق بی قرار قال الله تعالی: **كل یوم هو فی شان**[[743]](#footnote-744)، از برای اظهار كمال، قال جل ذكره: **كنت كنرا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف**، پرده از روی كار بگشود و خود را بر عین عالم جلوه فرمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه آینه جمال نمود پرتو حسن او چو پیدا شد |  | هرچه بنمود بر كمال نمود عالم اندر نفس هویدا شد |

قال الله تعالی: **انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له كن فیكون**[[744]](#footnote-745). هنور كاف كن با نون متصل نشده بود كه عالم موجود شد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دو عالم در میان كاف و نون است |  | عجب چیزی میان كاف ونون است |

و این دال است بر سرعت ایجاد، و كن كنایت است از تعلق ارادت مرید به بود مراد، و هر عینی را به خلعتی خاص روحانیت بیاراست و به تشریف شریف اسمِ مشرف گردانید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وام كرد از جمال او نظری عین او در همۀ آینه ها پیدا شد عاریت بستد از لبش شكری |  | حسن رویش بدید و شیدا شد او در آئینه و آئینه به او شیدا شد ذوق آن چون بيافت گویا شد |

**سبحان من اوجدنی. قال الله تعالی: فتبارك الله احسن الخالقین**[[745]](#footnote-746)

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلا ینظر العین الا الیه فنحن له و به فی یدیه |  | ولایقع الحكم الا علیه و فی كل حال فانالدیه |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آینۀ همه هویدا است در هر عینی نمود حسنی |  | در دیدۀ ما چو نور پیدا است این طرفه كه در دو كون یكتا است |

**ع**: باز فروغ آن جمال عین عاشق را كه عالمش نام نهی نوری داد تا به آن نور آن جمال بدید، چه او را جز به او نتوان دید: **لایحمل عطایاهم الامطایاهم**.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به نور او جمال او توان دید |  | كسی كو دید حسن او چنان دید |

ناظر عین منظور آمد و منظور عین ناظر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در نظر ناظر است و هم منظور |  | می نماید به چشم ما چون نور |

و ظواهر عالم مظاهر اسم الظاهر و بواطن عالم مظاهر اسم الباطن، و اگرچه ربوبیت الباطن غیر ربوبیت الظاهر است، اما در مرتبۀ احدیت ذاتیه ظاهر عین باطن است و باطن عین ظاهر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن ار چنین دانی |  | نسخۀ كاینات برخوانی |

**ع**: عاشق چون لذت شهود بیافت و ذوق وجود بچشید و زمزمۀ قول **كن**[[746]](#footnote-747) بشنود رقص كنان بر در میخانۀ عشق دوید و گفت:

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| ای ساقی از آن می كه دل و دین من است | پر كن قدحی كه جان شیرین من است |
| گر هست شراب خوردن آئین كسان | معشوقه به جام خوردن آئین من است |

**ن**: عاشق مستعد به استعداد اصلی كه از فیض اقدس ذاتی یافته بود یعنی تجلی حبی ذاتی، چون استماع فرمان فرمود، مستعدانه اتیان نمود، و متوجۀ میخانۀ عشق شد. و ساقی: **وسقاهم ربهم شرابا طهورا**[[747]](#footnote-748).

**ع**: به یك لحظه چندان شراب هستی در جام نیستی ریخت كه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از صفای می و لطافت جام همه جام است و نیست گوئی می تا هوا رنگ آفتاب گرفت روز و شب با هم آشتی كردند |  | در هم آمیخت رنگ جام و مدام یامدام است و نیست گوئی جام رخت برداشت از میانه ظلام كار عالم از آن گرفت نظام |

**ن**: هررندی را به قدر قابلیت جامی یا قدحی یا سبویی یا خمی از میخانۀ تجلیات انعام فرمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چندان خوردم شراب، رندان گویند |  | ای خواجه شراب از كجا می آیی |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رق الزجاج و رقت الخمر فكانما خمر و لاقدح |  | فتشابها و تشاكل الامر و كانما قدح و لاخمر |

و هوای امكان رنگ آفتاب وجوب گرفت و ظلمت عدم مضاف زایل شد، و آوازۀ ظهور در عالم افتاد، و شب و روز عالم اند فافهم،‌و اعیان ممكنات محل ظهور ظل الهی اند و عالم اجسام ظلالات ظلمانیه و ارواح ظلالات نورانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یكی جسم آین یكی جان است |  | هر دو را جمع كن كه انسان است |

**ع**: صبح ظهور نفس زد، نسیم عنایت بوزید، دریای وجود در جنبش آمد، سحاب فیض چندان باران: **ثم رش علیهم من نوره** بر زمین استعداد بارانید كه: **واشرقت الارض بنور ربها**[[748]](#footnote-749).

**ن**: رش علیهم من نوره كنایت است از افاضه نور وجود از برای ازالت ظلمت عدم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم از نور او شده روشن |  | نظری كن به نور او در من |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فمن ثمه و ما ثمه و عین ثمه ثمه فما عین سوی عین فنور عینه ظلمة |  | فمن قدعمه خصه و من قدخصه عمه فمن یغفل عن هذا یجد فی نفسه غمه |

قال الله تعالی: **انزل من السماءِ ماءِ فسالت اودیة بقدرها**[[749]](#footnote-750).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه در كنایات می یابیم |  | ما و ایشان تمام سیرابیم |

**ع**: عاشق سیراب آب حیات شد، از خواب عدم برخاست، قبای وجود درپوشید و كلاه شهود بر سر نهاد، و كمر شوق بر میان بست، و قدم در راه طلب نهاد.

**مصرع**: از علم به عین آمد و از گوش به هوش.

**ن**:عاشق ملتبس است به فیض مستعار روحانیه، و دراعۀ خیالیۀ مثالیه و خرقۀ چهار وصله صوریه محسوسه قمیس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بربسته كمر كلاه بر سر از پرتو آفتاب وحدت |  | بر تخت نشسته شاه سرور روشن شده همچو ماه انور |

**ع**: نخست بار چو دیده بگشاد نظرش بر جمال معشوق افتاد و گفت: **ما رأیت شیئا الا و رأیت الله فیه**. در خود نظر كرد همگی خود او را یافت، و گفت:

**مصرع**:

فلم انظر بعینی غیرعینی.

عجب كاری است!

**مصرع**:

چون من همه معشوق شدم عاشق كیست؟

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوش چشمم یك زمانی خوش غنود نعمت الله را همی دیدم به خواب |  | نور عالم رو به چشم من نمود چون شدم بیدار غیر من نبود |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رایت الله فی عینی بعینه |  | و عینی عینه فانظر بعینه |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشقانه جام و می باهم نگر |  | هر دو با ساقی ما همدم نگر |

**ع**: اینجا عاشق عین معشوق آمد، چه او را از خود بودی نبود تا عاشق تواند بود، او هنوز كما لم یكن در عدم برقرار خود است و معشوق كما لم یزل در قدم بر قرار خود، **و هو الآن علی ما علیه كان**.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| معشوق و عشق و عاشق هر سه یكی است آنجا | چون وصل درنگنجد هجران چه كار دارد |

**ن**:عاشق من حیث الوجود عین معشوق است، اما از آن رو كه او است، شم رایحۀ وجود خارجی نكرده است وكما لم یكن در عدم برقرار خود است و معشوق كما لم یزل در قدم برقرار خود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حال معشوق و عاشقان دریاب |  | با تو گفتم چنین چنان دریاب |

**لمعۀ سوم**

**ع**: هرچند عشق خود را دایم به خود می دید، خواست كه در آینه عاشقی جمال بر كمال معشوقی خود مطالعه كند. نظر در آینه عین عاشق كرد، صورت خودش در نظر آمد، گفت:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أانت ام انا؟ هذا العین فی العین |  | حاشای حاشای من اثبات اثنین |

**ن**: رؤیت الشیئی نفسه بنفسه ما هی مثل رویة الشیئی فی امر آخر یكون له كالمرآت

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آینه اعیان عینی است عیان گشته |  | آن عین نگر عشق است عین همگان گشته |

و آینه اعیان ثابته عین نماینده اند به وجهی و غیر به وجهی. و چون از جمیع وجوه غیر نباشد احتیاج لازم نیاید، رؤیت اول علمیه و ثانیه عینیه، و گفته ند آینه را تصرفی است در نماینده، چنانكه وجه مستدیره در مرآت مستطیله مستطیله نماید، نعم این در ظهور نماینده بود نه در حقیقت او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آینه تمثال جمال است نه ذاتش |  | تمثال نظر میكن و دریاب صفاتش |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در رحمت به روی ما بگشود نور اسما كه روشنند از وی |  | چشم بینا به ما عطا فرمود در همه آینه به ما بنمود |

قال الله تعالی: **بل هم فی لبس من خلق جدید**[[750]](#footnote-751) و قال جل ذكره: **كل یوم هو فی شأن**[[751]](#footnote-752).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر زمان صنعی نماید در نظر |  | می برد خلقی و می آرد دگر |

**ع: بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یحدثنی فی صامت ثم ناطق |  | بغمز عیون ثم كسرالحواجب |

**بيت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با همدگر احوال خود از بیم رقیب |  | گفتیم به ابرو و شنیدیم به چشم |

**ن**:غمز عیون و كسر حواجب اشارت است و اشارت اخفی است از رمز فافهم.

**ع**: م: دانی چه حدیث می كند در گوشم:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عشقم كه در دو كون مكانم پدید نیست |  | عنقای مغربم كه نشانم پدید نیست |

**ن**: تنبیه طالب مستعد است و تعریف مطلوب، عشق اظهر اشیا است به تحقق ذاتیه و اخفی از جمیع بماهیت و حقیقت، و اعلم علماءِ عالم فرمود:**ماعرفناك حق معرفتك**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم عالم روشن است از نور او |  | ناظر او نیست جز منظور او |

**ع**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زابرو و غمزه هر دو جهان صید كرده ام |  | منگر به آنكه تیر و كمانم پدید نیست |

**ن**: بقوس وجود مضاف و سهم الغیب شهود همه عالم مسخر او است و به حكم او مسخر ما.

قال الله تعالی: **وسخرلكم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا منه**[[752]](#footnote-753).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هركه باشد مسخر حضرت هركه در راه عشق پای نهاد |  | همه عالم مسخرش باشند گنج اسرار بر سرش پاشند |

**ع**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون آفتاب در رخ هر ذره ظاهرم |  | از غایت ظهور عیانم پدید نیست |

ن: هر شیئی كه از حد خود تجاوز نماید منعكس شود به ضد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه ذرات روشنند از وی |  | بلكه او انور است از هر شئی |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گویم به هر زبان و به هر گوش بشنوم |  | و این طرفه تر كه گوش و زبانم پدید نیست |

**ن**: كما قال الله تعالی بلسان حبیبه(ص): **لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی یتكلم به و یده التی یبطش بها و رجله التی یسعی بها**، و این نتیجه نوافل است و مقام فناءِ در صفات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در صفاتش اگر شوی فانی |  | یابی از وی صفات تا دانی |

**ع**: عاشق صورت خود شد و دبدبه **یحبهم**[[753]](#footnote-754)در جهان انداخت و چون درنگری:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر نقش خود است فتنه نقاش |  | كس نیست در این میان تو خوش باش |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر او نیست در وجود ای یار وحده لاشریك له گفتم |  | اعتباری است یار با اغیار لیس فی الدار غیره دیار |

**ع**: ماه آئینه آفتاب است، همچنانكه از ذات خورشید در ماه نیست، و از ذات ماه در آفتاب اثری نه، كذالك لیس فی ذاته من سواه شیئی ولافی سواه من ذاته شیئی.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر و مظهرش همی خوانی |  | ظرف و مظروف نیست تا دانی |

من زعم انه من شیئی او فی شیئی او علی شیئی فقد اشرك.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی نیاز است از مكان و زمان |  | بلكه مستعنی است ازین و از آن |

**ع**: همچنانكه نور مهر را به ماه نسبت كنند صورت محبوب را به محب اضافت كنند والا:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر نقش كه بر تخته هستی پیدا است | | آن صورت آن كس است كآن نقش آراست |
| دریای كهن چو برزند موجی نو | موجش خوانند و در حقیقت دریا است | |

**ن**:

امور اضافی اعتباری است، و ماه از نور آفتاب و عالم از وجود اضافت دارد، و به حقیقت نه ماه از خود نوری دارد و نه عالم وجودی.

**م**:**الا كل شیئی ماخلاالله باطل**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر حق باطل بود یعنی عدم هست یك مصرع زگفتار لبید |  | كی عدم را بار باشد در قدم كرده است تصدیق آن صاحب كرم |

صلی الله علیه وسلم.

**ع**: كثرت و اختلاف صور امواج بحر را متكثر نگرداند، اسما مسما را از جمیع وجوه متعدد نكند، دریا چون نفس زند بخارش گویند،متراكم شود ابرش خوانند، فرو چكد بارانش نام نهند، و چون روان گردد سیل،‌و چون جمع شود و به دریا پیوندد همان دریا بود كه بود.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فالبحر بحر علی ماكان من قدم لایحجبنك اشكال یشا كلها |  | ان الحوادث امواج و انهار عمن تشكل فیها فهی استار |

**م**: ساحلش قعر است و قعرش ناپديد. و برزخ توئی تو:

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بحر است و حباب و موج و جوچار |  | هر چار یكی بود به ناچار |

اسمای متقابله بسیار، ماصدق واحد، نظر باعزاز و اذلال معز و مذل متغایرند، اما نظر به ذات موصوف واحد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حقیقت به جز یكی نبود |  | در وجود یكی شكی نبود |

چون تو نباشی همه تو باشی.

**ع**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه خواهی كه باشی ای اوباش |  | رو به نزدیك خویش هیچ مباش |

**ن**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ترك هستی بگو و خوش می باش |  | هرچه پاشند بر تو هم می پاش |

با یزیدؑ به الهام فرموده اند: **دع نفسك و تعال**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برو از دل همه عالم جدا كن اگر خواهی وصال ما بیابی |  | خودی را پشت پا زن رو بما كن شبی تنها بیا خود را رها كن |

**لمعۀ چهارم**

**ع**: غیرت معشوق آن اقتضا كرد كه عاشق غیر او را دوست ندارد و بغیر او محتاج نشود، لاجرم خود را عین جمله اشیا كرد، تا هرچه عاشق دوست دارد و به هرچه محتاج شود او باشد.

**ن**: قال رسول الله(ص) **ان الله غیور ومن غیرته حرام الفواحش ماظهر منها ومابطن** و قال ؑ: **السعد غیور وانا اغیر منه والله اغیر منا**. غیرت محب آنست كه محبوب او التفات به غير نكند و آن غیرت ملایكه است چنانكه گفته اند: **ماللتراب و رب الارباب**، اما غیرت الله تعالی آن است كه محب او بغیر مشغول نشود.

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیرتتش غیر در جهان نگذاشت |  | لاجرم عین جمله اشیا شد |

و هیچكس هیچ چیز چنان دوست ندارد كه خود را، از اینجا بدان كه تو كیستی.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشق و معشوق و عشقم ای عزیز |  | نعمت اللهم چنین نعمت كه راست |

عاقلان حق را برای‌خود دوست دارند و عاشقان حق را برای‌حق و عارفان خود را برای حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نكته ای نازك است اگر دانی |  | دل و دلدار و جان و جانانی |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا ظن نبری كه هست این رشته دوتو این اوست همه ولیك پیدا است به من |  | یكتواست خود اصل و فرع بنگر تو نكو شك نیست كه این جمله منم لیك به او |

**ن**: وجود حقایق كونیه مشروط است به حقایق الهیه و ظهور حقایق الهیه مربوط به حقایق كونیه و تمیز میان هر دو منوط به حقیقت انسانیه. جملۀ ذرات عالم مرایای اسماءِ الهیه اند.

**م**: هر یكی‌آینۀ اسمی دگر. اما انسان آینۀ جامعۀ كاملۀ تمام اسما است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتابی تافته بر آینه |  | می نماید نور او هر آینه |

**ع**:و چون آفتاب بر آینه تابد آینه خود را آفتاب پندارد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن لحظه كه بر آینه تابد خورشید |  | آئینه انا الشمس نگوید چه كند |

لاجرم خود را دوست گیرد و در حقیقت ظهور آفتاب را است،‌آینه قابلی بیش نیست.

**ن**: آینه از آن رو كه با خود دارد امری است موهوم اما از آن رو كه با او دارد اوست كه آئینه اوست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینه اوست او باو می بیند |  | چون غیر نماند غیر او چون بیند |

**ع**: **لایری الله غیرالله**، چرا نگوید.

**ن**: ناظر منظور است و ذاكر مذكور.

**ع**: لایذكر الله الا الله

**ن: م**: محبوب خود و محب خویش است، لایحب الله الا الله.

**ع**: مبرهن گردد كه رسول الله(ص) بهرچه فرمود: **الهم متعنی بسمعی و بصری**، مگر می گوید كه **متعنی بك**، چه سمع و بصر من توئی: **وانت خیرالوارثین**[[754]](#footnote-755).

**م**: یا میفرماید: **تخلفوا باخلاق الله ای اتصفو بصفات الله**. **م**: سمع و بصری بمن عطا فرمودی. مرا محقق گردان به تحقیق ذات.

**ع**:  **شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تبارك الله وارت عینه حجب خذحیث شیت فان الله ثم وقل |  | فلیس یعلم الا الله ما الله ماشيئت عنه فان الواسع الله |

**ن**: گفته اند: حجب الذات بالصفات، و حجابه عینه من وجه، و قیل: لاحجابه الاالنور ولاخفائه الاالظهور.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمال بی مثالت را نمودی چو تو باسمع خود رازی بگفتی |  | دل صاحب نظر از وی ربودی چه گویم آنچه گفتی خود شنودی |

**ع**: اظهار چنین اسرار هر چند نازكی دارد اما معذور دار كه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خود گفت حقیقت و خود اشنید |  | زآن روی كه خود نمود و خود دید |

**ن**: یعنی در آئینه: **المؤمن مرآة المؤمن** جمال بی مثال: **ان الله جمیل یحب الجمال** نمود، و به بصر:**كنت بصره الذی یبصر به**، دید.

**ع**: جنید قدس سره گفت سی سال است كه با حق سخن می گویم و خلق پندارند كه با ایشان می گویم.

**ن**: **مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شیخ مرشد جنید بغدادی گفت سی سال شد كه تا با یار من به حق گفته ام سخن به خدا سخن ما بحق بود ای دوست |  | مصر معنی دمشق دلشادی میكنم من سخن در این بازار خواجه گوید سخن كند با ما كه سمیع و بصیر و گویا او است |

**ع**: بزبان شجره فرمود: **انی اناالله**، و بسمع موسی استماع نمود.

**ن**: و حق سبحان الله تعالی در حق بنده خود فرمود: **كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی یتكلم به**. و این مقام فنا است در صفات و نتیجه نوافل است اما مقام فناء در ذات نتیجه فرایض بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون سخن من ازو به او گویم |  | هرچه گویم همه نكو گویم |

**لمعۀ پنجم**

**ع**: محبوب در هر آینه هرلحظه روئی دگر نماید و هر دم به صورتی دیگر برآید.

**ن**: قال ذكره: **بلهم فی لبس من خلق جدید**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر زمان صنعی نماید در نظر |  | می برد خلقی و می آرد دگر |

قال الله تعالی: **كل یوم هو فی شأن**. و قیل: **ان الله یتجلی فی كل نفس ولایتكرر التجلی** و هر آینه وجه مستدیره در مرآت مستطیله مستطیله نماید و وجه مستطیله در آینه مستدیره، مستدیره پدید آید و اختلاف صور بحكم تنوع آئینه بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وجهی است وجوه می نماید |  | هر لحظه به صورتی بر آید |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در هر آئینه حسن دیگرگون گه برآید بكسوت حوا |  | می نماید جمال او هر دم گه نماید به صورت آدم |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر نفسی حسنی دگر پیدا شود |  | هر زمان جانی دگر شیدا شود |

**ع**: از اینجا است كه هرگز به یك صورت دو بار روی ننماید و در دو آینه به یك صورت پیدا نیاید. ابوطالب مكی رضی الله عنه می فرماید: ان الله لایتجلی فی صورة مرتین ولایتجلی فی صورة لاثین.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون جمالش صدهزاران روی داشت لاجم هر ذره را بنمود باز خود یك است اصل عدد از بهر آنك |  | بود در هر ذره دیداری دگر از جمال خویش رخساری دگر تا بود هر دم گرفتاری دگر |

**ن**: آینه به حسب تعین و تشخص متكثر نماید و تمثال جمال بی مثال در ظهور متعدد پدید آید اما مرآت من حیث الحدید حقیقت واحده و نماینده وحده لاشریك له.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحدت و كثرت ار چنین دانی |  | نسخۀ كاینات برخوانی |

و چون استعدادات مستعدان متفاوت است:

**ع**: هر عاشقی از او نشانی دگر می دهد و هر عارفی عبارتی دیگر می گوید.

**ن**: گوئیا جامات زجاج متلون آمد و هر رندی از جامی می می نوشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم هر یك نشانی داده اند |  | بر در میخانه مست افتاده اند |

محققان همه فرمایند:

**ع**: **شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عبارتنا شتا وحسنك واحد |  | و كل الی ذاك الجمال یشیر[[755]](#footnote-756) |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله یك ذات است اما متصف |  | جمله یك حرف و عبارت مختلف |

**ع:**  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نظاره كنان روی خوبت در روی تو روی خویش بینند |  | چون درنگرند از كرانها زین جا است تفاوت نشانها |

**ن**: و اهل كشف را یا رؤیت وحدت است در كثرت یا رؤیت كثرت در وحدت، اول تمام و آخر اتم، فافهم. صاحب نظر در عین او بعین او حقیقت خود مشاهده نماید، چنانكه او در عین صاحب نظر بعین او اسماءِ و صفات خود بیند.

**نظم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفی كو چنین چنان بیند |  | خوش بود گر همین همان بیند |

**ع**: دانی كه بر این شهود كرا اطلاع دهند؟ **لمن كان له قلب**[[756]](#footnote-757). كه به تقلب خود در احوال تقلب او در صورت مطالعه داند كرد و از آن برخورد دارد تواند بود. مصطفی(ص) چرا می فرماید: **من عرف نفسه فقد عرف ربه**، و جنید بهر چه می گوید: لون الماءِ نائه.

**ن**: یعنی قلب عارف بالله، كه عارف بود به اسم جامع الهی واین اسم جامع معانی جمیع اسما است اما عارف **بافعال و احكام**،

**م**: عارف نبود به اسم اعظم، و این اسم نفس مسما است و هودج عظمت او كه امانت الهی است، در عالم نگنجیده، و در دل صاحب دل تجلی فرموده، و آنچه سعت تامه كامله دارند از جانب حق رحمت است بر قلب انسانی، و حق تعالی در سعت رحمت فرموده: **و رحمتی وسعت كل شئی**. و گفت بلسان ملایكه: **ربنا وسعت كل شئی رحمة و علماً**[[757]](#footnote-758). و در سعت قلب، قال رسول الله(ص): خبرا عن الله انه قال: **ما وسعنی ارضی ولاسمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن التقی النقی**. و قلب انسان كامل استعداد جمیع تجلیات الهیه دارد، ذاتیه و صفاتیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دل عارفی كه او گنجد |  | دیگری در دلش كجا گنجد |

**ع**: و دل از تقلیب خود در احوال تقلب محول در صور مطالعه تواند كرد. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**ن**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقد دل قلب از آنش میخوانند گاه باشد مجاور كعبه |  | كه مقلب به این و آن گردد گاه سرمست در مغان گردد |

**ع**: گاه این شاهد آو آید و او مشهود این. و گاه این منظور آن و آن ناظر این.

**ن**: بلكه عارف او را شاهد بیند از هر شاهدی و مشهود از هر مشهودی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشهود خود است و شاهد خود |  | محمود خود است و حامد خود |

**ع**: و گاه این برنگ او برآید وگاه او بوی این گیرد.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| گاه عاشق گاه معشوق است و این هر دو یكی | بلكه عشق است این دو و نزدیك عارف بیشكی است |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عشق مشاطه ای است رنگ آمیز تا بدام آورد دل محمود |  | كه حقیقت كند به رنگ مجاز بطرازد بشانه زلف ایاز |

گاه عاشق را، حله بها و كمال خود درپوشد و به حليه، حسن و جمال خودش بیاراید، تا چون در خود نظر كند همه رنگ و بوی معشوق یابد، بلكه خود را همه او بیند، لاجرم گوید: **سبحانی ما اعظم شأنی و من مثلی، و هل فی الدارین غیری؟**

**ن**: گفته اند كه سلطان محمود نوبتی تشریف شریف سلطنت در ایاز پوشید و تاج كرامت بر سرش نهاد و كمر پادشاهی بر میان او بست، و او را بر تخت دولت نشاند و مجموع مملكت به او بخشید، و فرمود انقیاد او انقیاد ما است و مخالفت او مخالفت ما،و هر كه او را بیند گوئیا كه ما را دیده است.

**م**: كز خانه به كدخدای ماند همه چیز.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتاب است و در قمر پیدا |  | نظری كن به نور او در ما |

**ع**: و گاه لباس عاشق در معشوق پوشد تا از مقام استغنا و كبریائی نزول فرماید.

**ن**: و گفته اند كه آن روز محمود جامه ایاز پوشیده به جائی كه ایاز استادی پیش تخت او بندگانه ایستاده بود.

**ع**: و با عاشق لابه گری كند.

**ن**: و كعب الاخبار- رضی الله عنه- روایت می كند كه حق تعالی در تورات فرموده: یا ابن آدم انی و حقی لك محب، فبحقی علیك كن لی محبا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لطف آن محبوب بی همتا نگر نور او در دیدۀ بینا به بین |  | از محبت یك دمی در ما نگر یك نظر در چشم مست ما نگر |

**ع**: گاه دست طلب او بدامان این در آویزد كه**: الاطال شوق الابرار الی لقائی**.

**ن**: و شوق حركت روحانیه است به لقای محبوب، و قیل: الشوق هبوب القلب الی غایت فاذا ورد سكن، والاشتیاق حركة یجدها المحب عند اجتماعه بمحبوبه فرحا به ولایقدر مبلغ غایة وجده فیه فلو بلغ سكن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشتاق لقای حضرتش می بودم |  | امروز كه دیدمش همان مشتاقم |

**ع**: و گاه شوق او از گریبان این سر بزند كه: **و انی الیهم لاشد شوقأ**، گاه این بینای او شود تا گوید: **رأیت ربی بعین ربی، فقلت من انت؟ فقال: انت**.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باطنت معشوق و ظاهر عاشق است |  | رومگردان این سخن هم صادق است |

و این تجلی من هو و من انت بود، یا قل انت انا و انا انا هو انت هولاءِ و انا ماهو و انا و هولاءِ هو هو لو كان هو مانظرت ابصار نا به له، ما فی الوجود غیرنا و اناهو و هوهو فمن لنا بنا لناكماله به له.

**ع**: و جنید –رحمة الله علیه- فرمود: **لون الماءِ لون انانه**.

**ن**: **ای لون المحبوب لون محبه**.

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب در قدح كه جا گیرد |  | در زمان رنگ آن انا گیرد |

و تمثال جمال هر دم به صورتی مبدل شود، چنانكه آئینه دل بحسب تنوع احوال. و در خبر است: مثل القلب كریشة فی فلاة یقلبها الریاح ظهر البطن، اصل این ریاح آن ریح تواند بود كه مصطفی(ص)فرمود: **لاتسبوا الریح فانها من النفس الرحمن**.

**ن**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باد می اید و بر بوی تو جان می بخشد |  | آفرین بر قدمش باد كه جانی دارد |

**ع**: اگر خواهی از نفحات این نفس بوئی به مشام جانت رسد، در كارستان **كل یوم هو شأن**[[758]](#footnote-759)، نظاره شو تا عیان بینی كه تنوع تو در احوال از تنوع او است در شئون و افعال، پس معلوم كنی كه: **لون الماءِ لون انائه** اینجا همان رنگ دارد كه لون المحب لون محبوبه.

**ن**: ای لون المحبوب لون محبه. قال تعالی: **صبغة الله و من احسن من الله صبغة**[[759]](#footnote-760).

لاجرم دل:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دم از حالی به حالی دیگر است |  | هر نفس حسنش جمالی دیگر است |

اما حق:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر زمان صنعی نماید در نظر |  | می برد خلقی و می آرد دگر |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رق الزجاج و رقت الخمر فكانما خمر ولاقدح |  | فتشابها و تشاكل الامر و كانما قدح ولاخمر[[760]](#footnote-761) |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جام و می با یكدگر آمیختند عاشق و معشوق ما یكتا شدند |  | مجلس مستانه ای انگیختند لاجرم خون دوئی را ریختند |

**لمعۀ ششم**

**ع**: نهایت این كار آن است كه محب محبوب را آینه خود بیند و خود را آینۀ او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دم كه در صفای رخ یار بنگرد چون باز در فضای دل خود نظر كند |  | گردد همه جهان بحقیقت مصورش بیند چو آفتاب رخ خوب پیكرش |

**ن**: وحب یا الهی است یا حب جامع است یا طبیعی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محبت مقام الهی بود |  | محبت به از پادشاهی بود |

و این مقام شریف را القاب است، اول حب است و آن خالص شدن دل است از كدورات عوارض و اعراض و عدم غیر ارادۀ محبوب از محبوب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر او را از او نمی خواهد |  | ور بخواهد نكو نمی خواهد |

دیگر ودّ است، و آن ثبات است در محبت.قال الله تعالی:**سیجعل لهم الرحمن ودا**[[761]](#footnote-762). دیگر عشق است، و آن افراط محبت بود و هو قوله تعالی: **والذین آمنوا اشد حبا لله**[[762]](#footnote-763)، و ظهور عشق در حبة القلب است و نهایت حب روحانی آن است كه محب عین محبوب باشد و محبوب عین محب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نیست حلول حل حال است |  | زیرا كه حلول او محال است\* |

**ع**: گاه او گویای این آید كه: **فاجره حتی یسمع كلام الله**[[763]](#footnote-764).

**م**:در عشق از این بوالعحبی ها باشد.

**ن**: **م**: عجب كسی كه هوای چنین عجب نكند.

**لمعۀ هفتم**

**ع**: عشق در همه اشیا ساری است و ناگزیر جملۀ چیزها است.

**ن**: شیخ علیه الرحمة در فص الهیت در كلمۀ آدمیت فرموده: **لولا سریان الحق فی الموجوداة بالصورة ماكان للعالم وجود**. یعنی اگر نه تجلی هویت حق بودی در موجودات به صورت یعنی به صفت، عالم را وجودی نبودی، زیرا كه سوی الله در حد نفس خود معدوم اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موجود به واجب الوجودند همه از جود وجود جمله موجود شدند |  | بودند ولی هیچ نبودند همه بی جود وجود بی وجودند همه |

**ع**: فكیف ینكر العشق و ما فی الوجود الا هو و لو لا هو ماظهر ماظهر، و ماظهر فمن الحب ظهر و بالحب ظهر و الحب سارفیه بل هو الحب كله.

**ن: م**: انكار وجود هیچ عاقل نكند. و موجود به وجود موجود تواند بود، و اظهار موجد بظهور موجد بود، بلكه محبت محبوبیت عین محبوب و محب است و زوال او محال، بلكه نقل شود از محبی به محبوبی.

**ع**: حب ذات محب است و عین او محال است كه مرتفع شود، بل تعلق او نقل می شود از محبوبی به محبوبی.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقل فوادك حیث شیئت من الهوی |  | و ما الحب الا للحبیب الاول |

**ن**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه داری دوست آن محبوب ماست |  | دوست میدارش كه آن مطلوب ماست |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه آینه هویدا اوست |  | نظری كن ببین كه پیدا اوست |

ع: هر كه را دوست داری او را دوست داشته باشی و به هر چه روی آوری به او روی آورده باشی اگر چه ندانی.

ن: و گفته اند**: ما رأيت شيأ الا و رأيت الله فيه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او پیوسته بنماید به چشم |  | غیر او چون نیست كی آید به چشم |

**ع**: **شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فكل معزی بمحبوب یدین له |  | جمیعهم لك قددانو وما فطنوا |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| میل خلق جمله عالم تا ابد جز ترا چون دوست نتوان داشتن |  | گر شناسد و گرنه سوی تست دوستی دیگران بر بوی تست |

غیر او را نشاید كه دوست دارند بلكه محال است، زیرا كه هرچه دوست دارند، بعد از محبت ذاتی كه موجبش معلوم نبود، یا بهر حسن دوست دارند یا بهر احسان و این هر دو غیر او را نشاید.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فكی ملیح حسنه من جمالها |  | معارله بل حسن كل ملیحة |

**ن**: محبت محبوبیت محبوب است و فرموده اند: **المحبة محبة المحبة ویحبهم** مقدم است بر **یحبونه** بلكه **یحبونه** نتیجۀ **یحبهم** بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما كجا دوست دار او باشیم |  | گر نه او دوست دار ما باشد |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمیل و لایهوی جلی ولایری |  | و یشهده الالباب من حیث لایدری |

جمال مطلق حضرت او راست و او محب جمال در جمیع اشیاء و جمال حكمت حكیم كه مظهر و موجد عالم است در مرآت عالم، به تخصیص در مظاهر بنی آدم، واضح و لایح مینماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه در غایت جمال و كمال |  | همچو جام حباب و آب زلال |

و جمال صفت مضاف بود با صانع فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دقتی دارد این نكو دریاب |  | حسن او را به لطف او دریاب |

**ع**: نظر مجنون هرچند بر جمال لیلی است اما لیلی آئینه ای بیش نیست.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این لطف نگر كه او به بنده فرمود در آینۀ تمام عالم روشن |  | درهای خزاین همه بر ما بگشود تمثال جمال بی مثالش بنمود |

**ع**: قال رسول الله(ص): **من عشق وعف و كتم ومات، مات شهیدا**.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشقم اما نمی گویم به كه |  | نه غلط گفتم نمیدانم به كه |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صح عند الناس انی عاشق |  | غیر ان لم یعرفوا عشقی لمن |

**ع**: نظر مجنون در حسن لیلی بر جمالی است كه جر آن جمال همه قبیح است اگرچه مجنون نداند كه: **ان الله جمیل یحب الجمال**، چه غیر او را نشاید كه جمال باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن را كه به خود وجود نبود |  | او را زكجا جمال باشد |

**ن**: جمال از آن وجود است و وجود جمیل محب جمال.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمالك فی كل الحقایق سایر |  | و لیس له الا جلالك ساتر |

و رؤیت جمال در مرتبۀ علو منتج هیمانست و در مرتبۀ دنو موجب بسط وسرور، چون غیر او را حقیقت خود وجود نیست جمال چگونه تواند بود.

**ع**: و هو یحب الجمال و جمال محبوب لذاته است.

**ن**: محبوب و محبت و محب یكی باید تا مقصود رو نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به نور او جمال او توان دید |  | چنین حسنی به آن دیده چنان دید |

**ع**: او است كه به چشم مجنون نظر بر جمال خود می كند در حسن لیلی و بدو خود را دوست میدارد.

**ن**: حسن عالم پرتو انوار جمال اوست و اعیان ممكنات محل ظهور ظل الهی اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در جسن نظر میكن و دریاب جمال |  | گر یافته ای نظر تو از اهل كمال |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرد عشق تو هم توئی كه توئی |  | دایما بر جمال خود نگران |

پس بر مجنون كه نظرش در آینه دوست بر جمال مطلق بود قلم انكار نرود.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آینۀ عالم دیدیم جمال او از نور جمال او روشن شده چشم ما |  | دیدیم جمال او در آینه عالم در دیدۀ ما بنگر آن نور به بین فافهم |

**ع**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین عاشقی كه می شنوی |  | در همه آفتاب گردش نیست |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك هویت به صورت هزار در دو آینه آن یكی بنمود |  | صورت او هزار معنی یك دو نماید یكی بود بیشك |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلا ینظر العین الا الیه فنحن له و به فی یدیه |  | ولایقع الحكم الا علیه و فی كل حال فانا لدیه |

**ع**: هیهات!

**ن**: آیا تو كجا و ما كجائیم.

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دعوی عق مطلق مشنو زنسل آدم |  | كانجا كه شهر عشق است انسان چه كار دارد؟ |

**ن**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنجا رخ زرد و جامۀ پاره خرند |  | بازارچۀ قصب فروشان دگر است |

ع: هرچه هست آینه جمال او است پس همه جمیل باشند لاجرم همه را دوست دارد.

**ن**: محبت الهیه با عبادالله باقی به بقا است و جنت باقی به ابقا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حضرت محبوب ما معبود ما |  | دوست دارد بندگان خویش را |

**ع**: و هر عاشقی را كه بینی جز خود را دوست ندارد، زیرا كه در آینه روی معشوق جز خود را نه بیند، لاجرم جز خود را دوست نگیرد.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا صورت او در آینه می بینم آئینۀ دل بعین او می نگرم |  | معنی همه هر آینه می بینم وین طرفه كه او در آینه می بینم |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رأیت الله فی عینه بعینه |  | و عینی عینه فانظر بعینه |

**ع: المؤمن مرآة المؤمن و الله المؤمن**.

**ن**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیان معانی نكو می كند |  | بیانی چنین نیك او می كند |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رو دیده به دست آر كه هر ذرۀ خاك |  | جامی است جهان نمای چون در نگری |

**ن**: عین هر فردی از افراد عالم صورت اسمی است از اسمای الهیه و آن اسم بحسب صفت معینه مغایر مسمی، اما من حیث الذات عین مسما و ذات الهیه جامعه مجموع اسما: **اللهم ارنا الاشیاءِ‌كما هی**، صفات ربوبیت و نعوت حمدانیت مشرقه اند در لطایف ذرات موجودات و سرایر فطرات كاینات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشنو زمن این نكته و او را دریاب |  | اشیا می بین و گنج اسما دریاب |

**ع**: آنگه بینی كه محب در آینه ذات خود صورت محبوب بیند آن محبوب بود كه صورت خود را در آینه محب بیند.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محبوب و محبت و محب اوست |  | گر دریابی به ذوق نیكوست |

و در این مقام شاهد عین مشهود است و مشهود عین شاهد.

**ع**: زیرا كه شهود محب به بصر بود و بصر او به مقتضای حدیث: **كنت سمعه و بصره** الحدیث عین محبوب است، پس هرچه عاشق بیند و شنود و گوید همه محبوب آید.

**ن-م**: **و كل مایفعل المحبوب محبوب**، عیسی نبیؑ در جواب: **أانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله**[[764]](#footnote-765) اول تنزیه فرماید و گوید: **سبحانك مایكون لی ان اقول مالیس لی بحق**[[765]](#footnote-766). و این مقام تمیز مرتبه عبودیت است از مرتبۀ الوهیت. گوئیا می گوید: اقتضای هویت و ذات من نیست كه دعوی الوهیت كنم **ان كنت قلته فقد علمته**[[766]](#footnote-767) .

**م**: هرچه گفتی بگو من آن گفتم. **ماقلت لهم الاما امرتنی به[[767]](#footnote-768) و انت متكلم علی لسانی و انت لسانی**، اول اشارت است به نتیجۀ قرب فرایض و ثانی به نتیجه قرب نوافل، در اول متكلم حق است به لسان عبد و در ثانی متكلم عبد است بلسان حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن ما از آن خوش است ای دوست |  | كه سمیع و بصیر و گویا اوست |

**ع: فانما نحن به وله**. پس محب و محبوب و طالب و مطلوب و مستمع و سمیع و مطاع و مطیع از روی ظهور همه یكی است اما فهم هركس به اینجا نرسد.

**ن**: بمثل آدم نقدی بحوا سپرد و حوا فرزندی نزد آدم آورد: **الولد سرابیه**، و حوا سر آدم و ظهور سرآدم فافهم. و تا آدم نیافریدند مظهر اسم اعظم ظاهر نشد و تا حوا ایجاد نفرمودند، آدم هم صورت خود را ندید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شیث همچون برزخی ای یار پیدا آمده |  | از میان آدم و حوا هویدا آمده |

**ع**: این جا منی و مائی پیدا آید و توئی و اوئی آشكارا گردد، و هم مدام كه محب را شهود جمال محبوب در آینه صورت رو نماید لذت و الم صورت بندد، اندوه و شادی ظاهر شود،‌خوف و رجا گرد گردد،‌قبض و بسط دامن گیرد.

**ن**: **نظم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هركه صورت مدام می بیند |  | دایماً او به ذوق بنشیند |

زیرا كه صور بواسۀ قیود رسوم هر دم به تعینی خاص پیدا آیند و به وجهی ملايم یا ناملایم رو نمایند و ناظر صورت یا مبتهج گردد یا مغموم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا چو بلبل بعشق میگرید |  | یا چو غنچه به ذوق می خندد |

**ع**: اما چون لباس صورت بر كشد و در بحر محیط احدیت غوطه خورد او را نه از عذاب خبر بود و نه از نعیم، نه امید داند نه بیم، نه خوف شناسد و نه رجا، چه تعلق خوف و رجا به ماضی و مستقبل بود و او در بحری غرق است كه آن جا ماضی و مستقبل نیست بلكه همه حال است در حال.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| سگی كاندر نمكسار اوفتد آن سگ نمك گردد | من این دریای پرشور از نمك كمتر نمی بینم |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| ز صورت گر شوی فانی از آن معنی بقا یابی | | از این و آن چو بگذشتی همه نور خدا یابی | |
| در این دریای بی پایان اگر غرقه شوی چون ما | | | بعین ما نظر میكن كه عین ما بما یابی |
|  |  | | |

خوف از متوقع است و خایف مقید بود بمستقبل، و حزن از مافات بود و محزون مقید بماضی، و قال الله تعال: **الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون**[[768]](#footnote-769)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه حال همچو ما خوش باش |  | باش باحال حالیا خوش باش |

**ع**: نیز خوف یا از حجاب بود یا از رفع حجاب بود و اینجا از هر دو ایمن است زیرا كه حجاب میان دو چیز فرض توان كرد، و اینجا جز یكی نتواند بود، و از رفع حجاب هم باك ندارد، چه از رفع حجاب كسی باك دارد كه ترسد از تاب سبحات سوخته شود، **و من هو نار كیف یحترق**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیست را كعبه و كنشت يكی است |  | سایه را دوزخ و بهشت یكی است |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا طلع الصباح بنجم راح |  | تساوی فیه سكران وصاح |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب است كه صورتا حباب است گوئی موج است حباب دریا آن كس كه ز بود خویش وارست |  | صورت بگذار عین آب است آب است كه به رسم در حجاب است او را چه غم ار جهان خراب است |

**الفانی فان لم یزل والباقی باق لایزال.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانی از فصل و وصل وارسته حرف خوف و رجا كجا داند |  | بلكه از فرع و اصل وارسته آنكه از باب فصل وارسته |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یحرق بالنار من یحس به |  | و من هو النار كیف یحترق |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آتش محبت خود را بسوز خوش باش |  | چون سوختی در آتش، آتش نسوزد آتش |

پیش از این ستاره بر سماوات ظهور می نمود و فرش ظلمانیت لیل بر بساط ارض كشیده بود

**م**: چو آفتاب برآمد ستاره پنهان شد،و از سطوت نور آفتاب ظلمت شب منعدم گشت و عساكر كواكب منهزم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نزد آنكس كه دید جوهر خود |  | چه قبول و چه رد چه نیك و چه بد |

**ع**: نور نور را نسوزاند، بلكه در او مندرج شود. پس اهل احدیت را نه از عذاب خبر بود نه از نعیم، نه امید شناسد نه بیم. از بایزید قدس سره پرسیدند كه: كیف اصبحت؟ گفت: **لاصباح عندی ولامسماءِ**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنجا كه منم نه بامداد است و نه شام |  | نه بیم و نه امید نه حال و نه مقام |

**انما الصباح والمساءِلمن تقید بالصفة و انا لاصفة لی**.

**م**: چون نیست مرا ذات صفت كی باشد؟

**ن**: در تعریف نور گفته اند:

**یبصر نفسه و یبصر به غیره**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور آن باشد كه او به او دیده شود |  | آنگه غیری به او نكو دیده شود |

و در ظهور نور حقیقی نور مجازی را فروغی بنماند. **اذا الشمس كورت و اذا النجوم انكدرت**[[769]](#footnote-770).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور ذاتش اگر عیان گردد لیس فی الدار غیره دیار |  | نور اشیا همه نهان گردد این چنین است اگر چنان گردد |

و اعیان ثابته صور اسماء الهیه اند در حضرت علمیه. به اعتباری حقایق عالمند، و به اعتباری شم رایحه وجود خارجی نكرده اند، و به اعتباری من حیث الوجود عین وجودند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هركه با اصل خویش پیوندد |  | دیدۀ غیر دیده دربندد |

نه متنعم بود به صبح وصال و نه متألم به شام فراق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه جام و نه می نه رند و ساقی |  | نه مغربی است و نه عراقی |

**لمعۀ هشتم**

**ع**: محبوب یا در آینه صورت رو نماید و یا در آینه معنی، یاورای صورت و معنی، اگر جمال بر نظر محب در كسوت صورت جلوه دهد، محب از شهود لذت تواند یافت، و از ملاحظه قوت تواند خورد،‌این جا سرّ:

**رأیت ربی فی احسن صورة** با او بگوید: **فاینما تولوا فثم وجه الله[[770]](#footnote-771)**، چه وجه دارد، و معنی: **الله نور السموات والارض[[771]](#footnote-772)** با او در میان نهد.

**ن**: تجلی الهی یا جمالی بود یا جلالی، و جمالی در صورت باشد و جلالی در معنی، هر آینه عارف مبتهج گردد به تجلی صوری، و عارف آن است كه او را این رویت به عین حق بود نه بعین او، مه اگر به عین او بود،

**م**: عارفان عارفش نمی خوانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بهر صورت كه می بینم چو نور او است در دیده | |  |
|  | بود چشمم چنان روشن كه نور او به او دیده | |

این جا محب، محبوب را در حلی و زیور صور مشاهده نماید و گوید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر ذره كه می بینی خورشید در او پیداست | | در دیده ما بیند چشمی كه به حق بینا است |
|  |  | |

عارفی فرمود: **مارأیت شیئا الا و رأیت الله فیه**. و قال رسول الله(ص): **رأیت ربی فی صورة شاب امرد**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتابی در قمر بیند تمام در زمین و آسمان بیند یكی |  | ذوقی از صورت بیابد والسلام بیند او در هر یكی آن بی شكی |

و فرماید:

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جهان را بلندی و پستی توئی |  | چه گویم چه ای هرچه هستی توئی |

**ن**: میداند كه همه اوست اما حقیقت او نمیداند.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولست ادرك من شیئی حقیقته |  | فكیف ادركه و انتم فیه |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بدانكه حضرت اعلی نمیتوان دانست هر انچه ممكن دانستن است دانستیم |  | ز ذات او بجز اسما نمیتوان دانست ولی حقیقت او را نمیتوان دانست |

**ع: م:** در چشم من آئید و در او درنگرید. آن عاشق چرا نگوید:

**رباعی**

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| یاری دارم كه جسم و جان صورت اوست | | چه جسم چه جان جمله جهان صورت اوست | |
|  |  | | |
| هر صورت خوب و معنی پاكیزه | | | كاندر نظر من آید آن صورت اوست |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامی ز حباب پر كن ازآب صورت به نگر به عین معنی |  | آن آب در این حباب دریاب آن عین در این حجاب دریاب |

**ع**: و اگر جلال از درون پرده در عالم ارواح تاختن آرد محب را چنان از خود بستاند كه ازو نه اسم ماند نه رسم، محب اینجا نه لذت شهود یابد و نه ذوق وجود.

**ن**: **تجلی الهی یعنی ماینكشف للقلوب من انوار الغیوب**، یا صفاتی است ذاتی، و صفاتی یا جمالی بود یا جلالی، و جمال: **ان الله جمیل یحب الجمال** در مرایای صور موجودات تجلی فرموده، و در هر آینه از صورت محسوسه مبصره بوجهی روی نموده، و عارف آنست كه به حق، حق را بیند نه بعین خود، كه اگر بعین خود مشاهده نماید.

**م:** عارفان عارفش نمی خوانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این اول كشف عارفان است |  | عارف بطلب كه عارف آنست |

از این جا محب محبوب را در حلی و زیور صور مشاهده نماید و گوید: **مارأیت شیئا الا و رأیت الله فیه.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتابی در قمر بیند مدام |  | ذوق مییابد زهر صورت تمام |

اما جلال ذوالجلال مفنی صور و ظلالست و ساتر خیال و جمال.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمالك فی كل الحقایق سایر |  | و لیس له الا جلالك ساتر |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر نماید نور خورشید جلال |  | نه مثال اینجا بماند نه خیال |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان الجلال علی الضدین ینطلق |  | و هوالذی بنعوت القهر اشهده |

هیبت و عظمت و قهر و ستر از جلال بود و رحمت و لطف و عاطفت از جمال، و جمال و جلال معبرند به یدین، كقوله تعالی: **ما منعك ان تسجد لما خلقت بیدی**[[772]](#footnote-773)، یعنی به صورت انسانیه و متصف بصفات جمالیه و جلالیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به جمال و جلال یافت كمال |  | خوش كمالی زه‍ی جمال و جلال |

و انسان جامع جمیع اعیان ثابته است بعین ثابته و جامع جمیع موجودات خارجیه بعین خارجیه، و انسان را احدیت جمع است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حدوث و قدم قدم دارد |  | او وجود و عدم بهم دارد |

**ع**: این جا فنای **من لم یكن** و بقای: **من لم یزل** با او نمایدكه:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظهرت لمن ابقیت بعد فنائه |  | فكان بلاكون لانك كونه |

چگونه باشد.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هركه او از صفات فانی شد از جمال و جلال هركه گذشت |  | او بقا از صفات او یابد خوش كمالی ازو نكو یابد |

**ع**: و اگر محبوب حجاب جمال و جلال برافكند سطوت ذات با محب همه این گوید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در شهر بگوی یا تو باشی يا من |  | كاشفته بود كار ولایت به دو تن |

**ن**: وجود در مرتبه واحدیت مبقی اشیا است و در مرتبۀ احدیت مفنی، چون ظهور فرماید به تجلی: **و برزوالله الواحد القهار**[[773]](#footnote-774):

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه دار بماند و نه دیار |  | نه یار نمايد و نه اغیار |

**ع**: رخت بربند كه: **اذا جاءِ نهرالله بطل نهر عیسی**.

**ن**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو آفتاب برآید ستاره ننماید |  | كدام ذره در آن حال در حساب آید |

قال الله تعالی: **و قل جاءِ الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا**[[774]](#footnote-775).

**ع**: پشه ای پیش سلیمانؑ از باد بفریاد آمد، فرمود خصم را حاضر كن ، گفت: اگر مرا طاقت مقاومت او بودی از او به فریاد نیامدمی

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در كدام آینه در آید او |  | خلق را روی كی نماید او |

**ن**: وما للاحدیة فی النداءِ اثر ولافی شجرتها ثمر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنج و ناگنج در نمی گنجد آفتابی چو آشكارا شد |  | خبر و بی خبر نمی گنجد ذره چبود قمر نمی گنجد |

**لمعۀ نهم**

**ع**: محبوب آینه محب است، در او بچشم خود جز خود را نه بیند، و محب آینه محبوب كه در او جز اسما و صفات خود و ظهور احكام آن نه بیند، و چون محب اسما و صفات محبوب را عین خود یابد لاجرم گوید:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شهدت نفسك فینا و هی واحدة و نحن فیك شهدنا بعد كثرتنا |  | ذات كثيرة به اوصاف و اسمائی عینا بها اتحد المرئی والرائی |

|  |  |
| --- | --- |
| **بيت** |  |

|  |  |
| --- | --- |
| جام جهان نمای من روی طرب فزای تست | گرچه حقیقت من است جام جهان نمای تو |
|  |  |

**ن**: هر كه در آینه نظر كند تمثال جمال خود مشاهده نماید و تمثال او اگرچه عین او نیست از جمیع وجوه، اما عین اوست من وجه، و توان گفت كه صاحب جمال خود را در آینه دید. و درین حال محب عین خود را بعین خود نگرد، اما در آینۀ محبوب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن آینۀ محبوب بنمود به ما ما را |  | ما هم بنمائیمش مجموعۀ اسما را |

واگرچه ذرات موجودات و قطرات كاینات مرآت اند و هریكی اسمی می نماید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كون جامع، جامع اسما بود قطره آب و موج آب و بحر آب |  | دیگران چون قطره، او دریا بود جمع كن این ها كه عین ما بود |

چون: **كل شیئی فیه كل شیئی**. موجودات محسوسه مبصره ملكیه سمات فعلیه اند و مظاهر اسم الظاهر و آیات ملكوتیه مرایای معنویه اسم الباطن، و اقتضای الظاهر ظهور است و اقتضای الباطن بطون، و ظاهر و باطن به اقتضای اسم متباین، و به اعتبار احدیت حقیقت الحقایق واحد، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن ار چنین دانی |  | شرح اسم به ذوق برخوانی |

**ع**: گاه این آینۀ او بود و گاه او آینۀ این، آنگاه كه محبوب آینه بود محب نظر كند اگر در او صورت باطن و معانی خود متشكل بشكل ظاهر خود بیند، نفس خود را دیده باشد بچشم خود.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آینه ای كه عین محبوب من است |  | كردم نظری و عین خود را دیدم |

اما متشكل به شكل ظاهر: **قل كل یعمل علی شاكلته**[[775]](#footnote-776).

**ع**: و اگر صورتی بیند جسدی و ورای ان چیز دیگر داند كه هست، صورت محبوب دیده باشد به چشم محبوب.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بعین او جمال او توان دید |  | هر آن دیده كه دید او را چنان دید |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رأیت الله فی عینی بعینه |  | و عینی عینه فانظر بعینه |

**ع**: و اگر محب آینه بود نگه كند اگر صورت مقید است بشكل آینه حكم او را باشد كه**: لون الماءِ لون انائه**.

**ن**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنانكه آینه باشد بتو نماید رو |  | گهی به صورت ترك و گهی بود هندو |

وچه مستدیره در مرآت مستطیله، مستطیله نماید و وجه مستطیله در مرآت مستدیره، مستدیره پدید آید، این تصرف آینه است در نماینده از حیثیت ظهور نه در حقیقت او.

**ع**: و اگر خارج از شكل خود چیزی بیند، بدانكه مصور است كه محیط است بر همه صور كه: **والله من ورائهم محیط**.[[776]](#footnote-777)

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی شكل اگر جمال او می بینی |  | میدان به یقین كه آن نكو می بینی |

مرآت با آنكه خالیه است از صور كه ظاهر می شود در او، اما اثری در صورت نماینده دارد با اشكال متغیره در صغر و كبر و طول و عرض و استدارت، هر آینه آئینه مؤثر بود در نماینده بوجهی و متأثر نباشد بوجهی، و اگر ناظر نظر فرمایند بنظر كامل در حقیقت واحده مرآتیه نه به مرایای متعدده كه اشخاصند، حقیقت مرآتیه مثال ذات غیبیه الهیه یابد و اگر نظر كند در مرایای متعدده و اصل مرایا مشاهده نماید، آن رؤیت اسما عینیه متكثره بود.

**ع**: چون محب مفلس از عالم صورت قدم فراتر نهد همتش محبوب متعالی صفت خواهد، سر به محبوبی فرو نیارد كه مقید بود بقید شكل و مثال یا بقید عالم خیال، بلكه جمله صور از شهود او محو شود، تا محبوب را بی واسطۀ صور و معانی بیند.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر از شكل وزمثال مگو |  | نقش بگذار وز خیال مگو |

قال رسول الله(ص): **ان الله یحب الهمم العالیه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرچه جام می و پیمانه همی كردم نوش |  | همت عالی من میل بدان خم میكرد |

**ع**: انما یتبین الحق عند اضمحلال الرسوم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در تنگ نای صورت معنی چگونه گنجد صورت پرست غافل معنی چه داند آخر |  | در كلبه گدایان سلطان چه كار دارد گو با جمال جانان پنهان چه كار دارد |

**ن**: قال:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شیخ مرشد جنید بغدادی |  | مصر معنی دمشق دلشادی |

**القدیم اذا قرن بالمحدث لم یبق له اثر**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو آفتاب برآید ستاره ننماید |  | كدام ذره در آن حال در حساب آید |

**لمعۀ دهم**

**ع**: ظهور دایم صفت محبوب است و خفا صفت محب، چون صورت محبوب در آینه عین محب ظاهر شود، آینه بحسب حقیقت خود ظاهر را حكمی بخشد، چنانچه ظهور ظاهر را اسمی.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولدت امی اباها ان ذامن اعجباتی |  | فانا شیخ كبیر فی حجور المرضعات |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او وجودی یافته از جود او |  | وین ظهور او بود از بود او |

وجود حقایق اكوانیه مشروط است به حقایق الهیه، و ظهور حقایق الهیه مربوط به حقایق اكوانیه، و تمیز میان هر دو منوط به حقیقت انسانیه. و اعیان بمثابت زجاجات متلونند و هر عینی مظهر اسمی از اسمای الهیه، و آن اسم داخله در اسم جامع اسما، هرآینه مجموع عالم مظهر اسم جامع باشد، و هر یكی از موجودات مخصوص به استعدادی خاص، و حصول استعداد از فیض اقدس یعنی تجلی حبی ذاتی كه موجب وجود استعدادات اعیان است در حضرت علمیه ذاتیه الهیه، و همچنان كه جامات زجاجات آفتاب را متلون می نمایند، در مرایای اعیان تجلیات الهیه متنوع پدید می آید، و نور از تلون و وجود از تنوع مقدس و منزه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رنگ بگذار و نور او نگر غیر نور او نه بیند چشم تو |  | رنگ خود بی نور كی بیند بصر گر تو را آن نور باشد در نظر |

**لمعۀ یازدهم**

**ع**: بدانكه میان صورت و آینه نه اتحاد ممكن بود و نه حلول.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گوید آنكس در این مقام فضول |  | كه تجلی نداند او ز حلول |

**ن**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نیست حلول حل حال است |  | زیرا كه حلول او محال است |

معدوم متحد نگردد به موجود، و موجود حال نشود در معدوم، عالم به خود معدوم است و بحق موجود.

**ع**: و حلول و اتحاد در دو ذات صورت بندد، و در چشم شهود در همه وجود، به حقیقت جز یك ذات مشهود نتواند بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| العین واحدة والحكم مختلف |  | و ذاك سر لاهل العلم ینكشف |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله یك ذات است اما متصف |  | جمله یك حرف و عبارت مختلف |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر به صد آینه یكی رو بنمود صد نشد | نقش خیال او صد است صد نشد او كدام صد | |
| نام یكی اگر یكی صد نهد ای عزیز من | | صد نشود حقیقتش یك بود و بنام صد |

**ع**: صاحب كشف كثرت در احكام بیند نه در ذات، كه تغیر احكام در ذات اثر نكند چه ذات را كمالی است كه قابل تغیر و تأثر نیست، نور به الوان آبگینه منصبغ نشود اما چنان نماید.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا لون للنور لكن فی الزجاج بدا |  | شعاعه فتری ای فیه الوان |

و اگر ندانی كه چه می گویم.

**م**: در چشم من آی و پس نظر كن:

تا به بینی:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتابی در هزاران آبگینه تافته جمله یك نور است اما رنگ های مختلف |  | پس برنگی هر یكی تابی عیان انداخته اختلافی در میان این و آن انداخته |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذات او از صفات مستغنی است ما سوی الله كه عالمش خوانند |  | همه اسماءِ به ذات او محتاج هم به ذات و صفات او محتاج |

اعیان ثابته از حیثیت تعینات ظلال اند و موجودات خارجی ظلال آن ظلال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم همه سایه سایه هم سایۀ او |  | هم سایه و همسایۀ او سایۀ او |

و حق به اسم النور عیون اعیان عالم را منور گردانیده، كما قال الله تعالی: **الله نور السموات والارض**[[777]](#footnote-778).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم به نور او روشن |  | نظری كن نكو به دیده من |

و نور اسمی است از اسماءِ ذات الهیه و اطلاق نور می كنند بر وجود اضافی و بر علم و بر ضیا و ابن هرسه مظهر اشیااند، اما وجود ظاهر است كه اگر نه وجود بودی اعیان عالم در كتم عدم فرسودی، و اگر نه علم باشد اشیا مدرك نگردد ، و اگر نه ضیا بودی اعیان وجودیه در ظلمت پوشیده ماندی، وبه ضیا واقع شود ادراك در حس و به علم در عالم معانی و به وجود وجود حقانی كه موجب شهود است در عالم اعیان و ارواح مجرده، و محقق كثرتی كه در عالم موجود است در واحد حقیقی یعنی وجود مطلق مشاهده نماید كه ظاهر است به صور كثرت، چنانكه رؤیت قطرات در بحر و ثمر در شجر و شجر در تخم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خرمنی در دانۀ گندم نگر |  | آدمی در جملۀ مردم نگر |

قال رسول الله(ص): **الناس كاسنان المشط.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شانه را گر هزار دندان است |  | یك هویت حقیقت آن است |

و كثرت اسماءِ الهیه راجع اند با ذات واحده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یكی در هر یكی پبدا نگر |  | یك نظر در چشم مست ما نگر |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر گدائی مرد سلطان كی شود بوالعجب كار ی است بس نادر رهی |  | پشه ای آخر سلیمان كی شود این چو عین آن بود آن كی شود |

**ن**: **رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش سئوالی كه كرده ای ای یار قطره شاید اگر شود دریا |  | ما به گرد جواب كی گردیم ما چو آبیم آب كی گردیم |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب جویای آب این عجبست موج گوئی حجاب دریا شد |  | سر آب و سر آب این عجبست ما زما در حجاب این عجبست |

**لمعۀ دوازدهم**

**ع**: بر هر كه به حقیقت این در بگشایند در خلوت خانۀ بود و نابود خود بنشیند و خود را و دوست را در آینه یكدیگر می بیند، بیش سفر نكند كه: **لاهجرة بعد الفتح**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه صورت از سفر دور است |  | كان پذیرای صورت از نور است |

خود از این خلوت خانه سفر نتوان كرد: **فاین تذهبون؟**

**ن**- بعد از وصول بمملكت فردانیت سالك را سلوك نماند.

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من از این خانه پر نور بدر می نروم |  | من از این شهر مبارك بسفر می نروم |

**ن**: لیس وراءِ العبادان قریة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن بهم یكتا شدند |  | گوئیا در ذات ناپیدا شدند |

**وصل الحبیب الی الحبیب**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامی زحباب بود بشكست از بود و نبود باز رسته |  | در بحر به اصل خویش پیوست برخاست زهرچه بود و بنشست |

و نزد عارف كامل غربت غیر موجوده واقعه است.

**م**: هیچكس از وطن خویش نیاید بیرون.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كنا حروفا عالیات لم نقل |  | متعلقات فی ذری اعلی القلل |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما جمله حروف عالیاتیم مدام هرچند كتاب عالمی بنوشتیم |  | پنهان زهمه به غیب ذاتیم مدام پوشیده زلوح كایناتیم مدام |

و غربت مرتبه مرید متوسط است و منزلت ادنی بود، و اماكن اشیا نزد كامل اعیان ثابته اند، و ازلاً و ابداً واجب واجبست و ممكن ممكن و محال محال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مدتی شد تا غریبی می كشم |  | همچنان در خانه خود ساكنم |

**لمعۀ سیزدهم**

**ع**: محبوب هفتاد هزار حجاب نور و ظلمت بهر آن بر روی فرو گذاشته، تا محب خوی فرا كند و او را پس پردۀ اسما و صفات می بیند، تا چون دیده آشنا شود و عشق سلسلۀ شوق بجنباند، بمدد عشق و قوت شوق، پرده ها را یكان یكان فرو گشاید، آنگه پرتو سبحات جلال غیریت موهوم را بسوزد و او بجای او بنشیند و همگی عاشق شود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه گیرد از او باو گیرد |  | هر چه بخشد از او به او بخشد |

**ن**: قال رسول الله(ص): **ان الله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لوكشفها لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظلمت و نور هر دو یك ذاتند |  | گرچه اندر ظهور آیاتند |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فما عین سوی عین فنور عینه ظلمة |  | فمن یغفل عن هذا یجد فی نفسه غمه |

حجب ظلمانیه اجسام طبیعیه اند كه ساتره ذاتند و ارواح نورانیه مظاهرصفاتند مظهره بوجهی و ساتره بوجهی و صفات ساتره ذاتند بوجهی و مظهره بوجهی، چون شعاع آفتاب كه ساتر آفتاب است و مظهر آفتاب، از آن وجه كه دالست و دلیل است كه مظهر مدلول است بلكه: **سبحان من لم یكن علیه دلیلا الانفسه ولاثبت كونه الابعینه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دلیل ما بخدا حضرت خداوند است |  | دلیل اگر طلبی خدمت خداوند است |

یا بگو حق تعالی بصفت جلالیه تجلی فرموده، حجب ظلمانیه صورت بسته، و بصفت جمالیه تجلی كرده حجب نورانیه پیدا آمده، و مجموع حجبات اعتباریه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خط موهوم از میانه طرح كن |  | رو بمیخانه و خانه طرح كن |

**ع**: مگر اشارت مصطفی(ص) در این حدیث كه: **صلوة بسواك خیر من سبعین صلوة بغیر سواك** به چنین سری بود كه یك نماز تو بی تو بهتر از هفتاد نماز تو باتو. زیرا كه تا توئی تو باقی است این هفتاد هزار حجاب حایل است و چون تو بی تو باشی حجاب كرا باشد هم چنین سر: **فان لم تكن تراه فانه یراك** چنان تواند بود. كه اگر تو نباشی او را به حقیقت بینی و گفته اند این حجب صفات آدمی است، نورانی چنانكه علم و یقین و احوال و مقامات و جمله اخلاق حمیده، و ظلمانی چنانكه جهل و گمان و رسوم و عادات و همه اخلاق ذمیمه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پرده های نور و ظلمت را زعجز |  | در یقین و در گمان انداخته |

**ع**: از این جا غربت ممكن نگردد: **لاسیاحة فی امتی** اینجا راه بسر شود و طلب نماند، قلق بیارامد، ترقی تمام شود، اضافت ساقط افتد، اشارت مضمحل گردد، حكم من والی طرح افتد چه وجود را ابتدا و انتها نیست تا طرف تواند بود اینجا، زبان صاحب خلوت همه این گوید:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلوت بمن اهوی فلم یك غیرنا |  | وان كان غیری لم یصح وجودها |

بعد از این اگر سفری بود در خود بود و در صفات خود.

**بیت**

**ن:**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به اول در وجود خود نظر كن هر آن چیزی كه تو جویای آنی در این دریا كه تو غرقه در اوئی بگیر آن دامن خود او طلب كن اگر گوئی طلب اینجا نباشد در آن خلوت كه جای عاشقان است |  | پس آنگه بیخود اندر خود سفر كن برون از تو نباشد تا كه دانی بیابی آبروئی گر بجوئی طلب گر میكنی نیكو طلب كن طلب باشد ولی از ما نباشد مجاور شو كه جای عاشق آن است |

گفته اند كه وطن ممكن امكانست و امكان عدم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در عدم این و آن بود؟ نبود |  | جام و می، جسم وجان بود؟ نبود |

چون ممكن به وطن اصلی نزول فرماید گوید:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا ما بدی الكون الغریب لناظری |  | حنت الی الاوطان حن الركایب |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آمدم از وجود سوی عدم |  | تا بیابم بقا ز نور قدم |

و این مقام فنا اضافت اهل صفت است.

**م**: آن اضافت مجاز بود نماند و در حقیقت عالم مضاف است بحق، و حق مضاف به عالم، الحمدالله رب العالمین. و اگر وطن اعیان گویند:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در جهان يك غریب نتوان یافت |  | هم بعید و قریب نتوان یافت |

**ع**: شیخ ابویزید قدس سره این آیت بشنید كه: **یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا**[[778]](#footnote-779)، نعره ای زد و گفت: **من كان عنده الی این یحشر**؟ آنكس كه نزد او باشد كجا حشر شود. دیگری شنید گفت: **من اسم الجبار الی اسم الرحمن و من اسم القهار الی اسم الرحیم**.

**ن**: شاید كه دیگری گوید: **من حضرة الواحدیة الی حضرت الاحدیة** و این بیان ترقی است: **و من حضرت الاحدیة الی حضرت الواحدیة** اشارت است بهبوط مرتبه خلافت.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و من انا ایاها الی حیث لاالی |  | عرجت و عطرت الوجود برجعتی |

**ع**: پس حجب او اسما و صفات او بود، چنانكه صاحب قوة القلوب (علیه الرحمة) فرموده: **حجب الذات بالصفات و حجب الصفات بالافعال**. اگر به حقیقت نظر كنی حجاب او، او تواند بود.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد بطنت فلم تظهر لذی بصر |  | و كیف یدرك من بالعین مستتر؟ |

**ن**: همیشه عالم به انیت خود در حجاب بود و اگر انیت عالم از عالم زایل شود عالم نماند چه عالم از آن رو كه عالم است همین انیتی است، و حسین منصور دعا كرد و گفت:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بینی و بینك انی یزاحمنی |  | فارفع بلطفك انی من البین |

و انیت عالم عارضی است و ممكن الزوال و انیت حق حقیقی و لم یزل ولایزال، و حجاب محجوب را بود، و حق محتجب است و اطلاق حجاب به حضرت او به مجاز.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این به الهام رو بما بنمود |  | در زمان كتابت این فرمود |

و محتجب و حجاب و محجوب در مرتبه واحدیت تواند بود كما قیل: **لاحجابه الاالنور ولاخفاءِه الاالظهور**.

**ع**: می بينم و نمی دانم كه چه می بينم لاجرم می گويم:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حجاب روی تو هم روی توست در همه حال زرشك تا نشناسد كسی ترا هر دم |  | نهانی از همه عالم زبس كه پیدائی جمال خود بلباس دگر بیارائی |

نشاید كه غیری حجاب او باشد چه حجاب محدود را باشد و او را حد نيست، و هرچه در عالم صورت و معنی بینی صورت او بود، و او به هيچ صورت مقيد نه، و در هرچيزی كه او باشد آن چيز باشد، و در هرچيز كه او نباشد آن چيز هم نباشد.

**ن: بيت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| متحير شدم نمیدانم |  | كه چه می بينم و چه میگويم |

نشايد كه غيری حجاب حق باشد بلكه نشاید كه واحد حقیقی حقیقتاً حجاب خود بود، و مقید بی مطلق نتواند بود، و مطلق بی قید، اگرچه در تعقل متعقل باشد، و در مرتبۀ احدیت ذاتیه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قرب و بعد و وصل و فصل آنجا مجو خرقه می شوئی در آ در بحر ما |  | جا چه باشد جا و بی جا را مجو عین ما را جز به عین ما مجو |

اما در مرتبه واحدیت اسما و صفات حق در مرایای اعیان عالم ظهور كرده اند و ابوطالب قدس سره در این مقام فرموده: **حجب الذات بالصفات و حجب الصفات بالافعال**. و انوار شقایق آثاریه متصله اند به دقایق افعالیه و دقایق افعالیه منوط به دقایق صفاتیه و دقایق صفاتیه قایمه به حقایق ذاتیه.

**ع**: لیك اینجا حرفی است ، اگر چنانكه حجب او این صفات نبودی غیر سوخته شدی، زیرا كه **: لوكشفها لاحترقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه**. های بصره عاید با خلق تواند بود، یعنی اگر خلق و اوصاف خلق ادراك سبحات كنند سوخته شوند، و می بینیم كه با رؤیت نمی سوزند ، پس حجب او اسما وصفات او تواند بود. حجب نورانی چون ظهور و لطف و جمال، و ظلمانی چنانكه بطون و قهر و جلال.

**ن**: معلوم فرما كه اجسام طبیعیه مظاهر جلالند و ارواح نورانیه مظاهر جمال و مظهر سبب وجود مظهر بود، و مظهر مظهر بوجهی و ساتر بوجهی، وصفات الهیه هم مظهره ذاتند و هم ساتره، و چون صفات احتراق نمی یابند مظاهر نمی سوزند، و نزد اهل الله تجلی در احدیت ممنوع است، و قیل: **وماللاحدیة فی النداء اثر ولافی شجرتها ثمر**. و مرتبه احدیت را مقام جمع الجمع گفته اند و قال نبینا(ص): **كان الله ولاشئی معه**. و این مرتبه اول ملاحظه وجود است بشرط ان لایكون معه شئی، و در این مرتبه اگر ما ناظر او باشیم به او، او ناظر ذات خود بذات خود نباشد و اگر ما ناظر او باشیم بخود، احدیت او به ما زایل شود، و اگر او ناظر ذات خود بذات خود بود، ناظر باشد باعتباری و منظور باعتباری، و در احدیت تعدد معتبر نیست فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باش با عارفان دمی همدم |  | احدیت چنین بود فاعلم |

**ع**: و نشاید كه این حجب مرتفع شود، چه اگر حجب اسما و صفات مرتفع شوند احدیت ذات از پس پرده اسما و صفات بروز فرماید، اشیابكلی متلاشی گردند، چه اتصاف اشیاءِ بوجود بواسطه اسما و صفات تواند بود، هرچند وجود اشیا به تجلی ذات است اما تجلی ذات از پس پرده اسما و صفات اثر كند.

**ن**: به تجلی ذات الهیه در مرتبه واحدیت متحیران فیافی عدم از خزانه جود خلعت وجود یافتند، و وجود عالم به تجلی ذات است اما بواسطه اسما و صفات، و اما ذات در مرتبه واحدیت مبقی اشیا است، و در مرتبه احدیت مفنی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موجد و معدمست حضرت او بندگی كن كه در همه عام |  | بر همه عالم گشته نعمت او پادشاهی كنی بخدمت او |

**لمعۀ چهاردهم**

**ع**: محب و محبوب را یك دایره فرض كن كه آنرا خطی بدو نیم كند و بر شكل دو كمان ظاهر گردد، اگر چنانچه این خط كه می نماید كه هست و نیست وقت منازله از میان طرح افتد دایره چنانكه هست یكی نماید، سرّ قاب قوسین پدید آید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می نماید كه هست و نیست جهان گر بخوانی تو این خط موهوم |  | جز خطی در میان نور و ظلم بشناسی حدوث را زقدم |

**ن**: دایره خطیست مستدیره مؤلف از نقاط متواصله و خط مستقیم كه در وسط دایره فرض فرموده خط موهوم بود چنانكه خط فاصل میان آفتاب و سایه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و هم می گوید كه چیزی هست نیست |  | وهم تركش كن تمیزی هست نیست |

و بواسطه این خط موهوم دایره قوسین مینماید، و دوایر بسیارند اما مراد ما دو دایره است، دایره اول و دایره ثانی، و قوس چهار احدیت و واحدیت و وجوب و امكان، و برزخ البرازخ، در دائره اول وحدت است و قوسین احدیت و واحدیت باعتبار وجود و علم و نور و شهود با تجلی و تعین اول، و برزخ جامع در دایره ثانیه حقیقت انسانیه، و قوسین وجوب و امكان با تجلی و تعین ثانی **فكان قاب قوسین** غایت معراج انبیاء است علیهم السلام، و چون در سطوت نور ذات برزخ مختفی گردد بحر ازل با بحر ابد برآمیزد و این معراج خاتم انبیا است صلی الله علیه و آله و ، و **او دانی** اشارت بدان است، و حدیث: **لی مع الله وقت** خبر از این حال میدهد

خط متوهم كه او را قطر گویند

نفس كلی عقل اول واحدیت كه جامع جمیع تعینات است اسما و صفات در این مرتبه متمیز می شود به امتیاز اعتباری نسبی

شكل دایره این است

انسان، حیوان، نبات، معدن، خاك، آب، هوا، آتش، فلك قمر، فلك عطارد، فلك زهره، فلك آفتاب، فلك مریخ، فلك مشتری، فلك زحل، كرسی، عرش

مجمع البحرین قاب قوسین و اجتماع الوجوب والامكان

غیب هویت كه لااطلاقه و لاتقییده مشهود و مدرك هیچ آفریده نیست

**بیت**

**مثنوی**

**بيت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جز نقش خیال خط محور بنماند |  | بحرین مگو كه عین گوهر بنماند |

**مثنوي**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لی مع الله حدیث خواجه ما است گفت وقتی شود مرا حاصل نه مك نه نبی بود بارش خانه چون گشت خالی از اغیار |  | آنكه عالم به نور خود آراست كه شوم تا بحضرتش واصل فهم فرما تمام اسرارش لیس فی الدار غیره دیار |

**ع**: هركه این خط را چنانكه هست بخواند یقین بداند كه:

**م**: همه هیچنند هیچ، اوست كه اوست. اما این جا حرفی است. بدانكه اگرچه خط از میان طرح افتد صورت دایره چنان نشود كه اول بود، حكم خط زایل نگردد، واگرچه خط زایل شود اثرش باقی ماند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خیال كج مبر اینجا و دریاب |  | كه هر كو در خدا گم شد خدا نیست |

**ن**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خط موهوم است عالم سر بسر سایه را از خود وجودی هست نیست |  | عارفانه خوش بخوانش ای پسر آفتاب و سایه باهم می نگر |

محب محبوب است و محبوب محب، باعتباری كه مناسبت میان قطره و دریا در حقیقت بود، نه در اسم و رسم، و اگر سالك از مراتب ظهور و اظهار ترقی نماید، در مقام وحدت جمع محبوب را عین محب یابد و محب را عین محبوب بوجهی، و عالم در مرتبه ثانیه است از وجود، و چنین وجود شایسته توحید نتواند بود، و معرفت ماسوی الله بمعرفت واحد حقیقی بوجود عالم بود از حیثیت وحدانیت، و این تجرید است كه نزد اهل طریقت معبر بتوحید است. بلكه موحد و موحد و توحید یكی باید تا مقصود روی نماید، **توحیده ایاه توحیده**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تو فانی شوی ز بود وجود |  | آن یكی هست و بود و خواهد بود |

**ع**: زیرا كه هر وحدانیت كه پس از اتحاد دوگانگی حاصل آید فردا نیتش نگذارد كه گرد سراپرده احدیت گردد، واحديت از روی اسما احدیت كثرت تواند بود و از روی ذات احدیت عین، و در هر دو صورت اسم از او واحد آید.

**ن**: احدیت الهیه مقام جمع وجود است و معبر بواحدیت، واحدیت ذاتیه مقام جمع الجمع است و حضرت الهیه ذات است با جمیع اسما و صفات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز واحد تا احد فرقیست ای یار احد در ذات خود باشد یگانه |  | زما بشنو همیشه یاد میدار ولی واحد به كثرت گردد اظهار |

و عالم مایل اند و حق قیوم مطلق ، و قایم به توحید، اما صاحب توحید مایل موحد بود، به توحیدی كه یكی بیش از دو است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم مایلی بود به تمام |  | حی قیوم كی شود و سلام |

**ع**: واحد در اشیا همچنان ساری است كه واحد در اعداد و اگر واحد نباشد اعیان اعداد ظاهر نشود و اگر واحد به اسم خود ظاهر شود اعداد را عین ظاهر نگردد.

**ن**: وجود عدد به تكرار واحد بود، و تفصیل مراتب واحد به عدد، و همچنانكه بواحد عدد موجود میگردد، بظهور حق در صور كونیه عالم وجود یافته است، و آنكه گفتیم عدد تفصیل مراتب واحد است مثال اظهار اعیان و احكام اسما و صفات ربانیه است، و ظاهر نشود حكم عدد الا به معدود، و به سبب ظهور عدد ظاهر میگردد واحد در مراتب مختلفه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یك آب حباب و موج و دریا بنمود تمثال جمال بیمثالش بكمال |  | عینی اعیان بعین ما را بنمود در آینۀ جملۀ اشیا بنمود |

و كثرت نسبیه از سرایت واحديت بود و وحدت حقیقیه از تجلی احدیت و كثرت حقیقیه اعیان ممكنات اند و حقایق كونیه و وحدت نسبت حضرت ارتسام.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن عارفان به جان بشنو |  | به چنان گفتمت چنان بشنو |

**ع**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر جمله توئی همه جهان چیست  هم جمله توئی و هم همه تو چون هست یقین كه نیست جز تو |  | ور هیچ نیم پس این فغان چیست آن چیز كه غیرتست آن چیست آوازۀ این همه گمان چیست |

وحدت او از وحدت تو توان دانست، زیرا كه تو یكی و یكی او را ندانی جز بدان یكی، پس یكی نفس خود را دانست و تو و او در میان نه، توحید باین دو حرف درست می شود، و كم كسی داند. بدانكه افراد الاعداد فی الواحد واحد.

**م**: یكی اندر یكی یكی باشد.

**ن**: اگر صاحب نظر نظر فرماید در حقیقت عالم، ضرب واحد بود در واحد، و اگر نظر كند در صور عالم، ضرب واحد بود در كثیر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موج است و حباب هر دو یك آب |  | آن آب در این حباب دریاب |

زید به حسب تعین و تشخص غیر عمرو است اما در انسانیت حقیقت واحده، و مفهوم معز غیرمفهوم مذل است و ماصدق یكی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر فراوان گر اندكی باشد |  | كه یكی در یكی یكی باشد |

و هر فردی از افراد انسانی عارف بود بر وحدت خود، و عالم به كثرت صور، لاجرم واحد باشد بذات و متعدد بصفات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زر، یكی و تنكۀ زر صد هزار |  | آن یكی در هر یكی خوش میشمار |

**لمعۀ پانزدهم**

**ع**: محب سایه محبوب است هرجا كه رود در پی او رود و كژ نرود، بحكم: **ان ربی علی صراط مستقیم**[[779]](#footnote-780)، چه ناصیۀ او بدست اوست جز براه او نتواند رفت.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلا عبث والخلق لم یخلقوا سدی |  | و ان لم تكن افعالهم بالسدیدة |

**ن**:  **شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان الله الصراط المستقیم فی كبیر و صغیر عینه ولهذا وسعت رحمته |  | ظاهر غیرخفی فی العمیم و جهول بامور و علیم كل شیئی من حقیر و عظیم |

**ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها، ان ربی علی صراط مستقیم**[[780]](#footnote-781) سایه در وجود محتاج بود بشخص و در ظهور موقوف به تجلی و عالم در وجود محتاج به واجب الوجود و حضرت جواد از خزانه جود بتجلی وجودی به اسم النور عالم را وجودی انعام فرمود، و اعیان ممكنات محل ظهور ظل الهی است، و سایه تابع شخص است، و موجد تابع موجد، و هر موجودی از موجودات ممكنه علویه و سفلیه مظهر اسمی است از اسماءِ ربانیه، و كون جامع جامع جمیع اسماءِ الهیه ، كما قال سیدالاولین و الآخرین(ص): **السلطان ظل الله فی الارض.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه در سایه ای چنان باشد |  | پادشاه همه جهان باشد |

**ع**: از جنید قدس سره پرسیدند كه ماالتوحید؟ گفت: از مطربی شنیدم كه می گفت:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و غنالی منی قلبی و غنیت كما غنی |  | وكنا حیث ما كانوا و كانوا حیث ماكنا |

از منصور علیه الرحمة پرسیدند كه تو بر چه مذهبی؟ گفت بر مذهب خدا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنكس كه هزار عالم از رنگ نگاشت این رنگ همه هوس بود یا پنداشت |  | رنگ من و تو كجا برد ای ناداشت او بی رنگ است رنگ او باید داشت |

**ن**: معرفت توحید بتوحید تواند بود، بلكه معرفت هر شیئی به آن شیئی، والتوحید علم ثم حال ثم علم، و توحید علمی توحید علماء رسوم است كه به علم نظری فكری از آثار بموثر استدلال مینمایند، و توحید حالی آنست كه حق تعالی نعت بنده باشد: **و مارمیت اذ رمیت ولكن الله رمی**[[781]](#footnote-782)و علم ثانی بعد از حال توحید مشاهده است از حیثیت وحدانیت، و موحد در این توحید واحدی بیند كه در حمیع مقامات در مرایای موجودات تجلی كرده، و عالم وحدانیت چون مضاف گردانند بعضی به بعضی مركبات گویند، و توحید ذاتی دیگر است و توجید اسمائی دیگر، در توحید ذاتی موحد و موحد و توحید یكی باید تا مقصود رو نماید، بل: **توحیده ایاه توحیده**. و توحید اسمائی تجرید است كه نزد اهل طریقت معبر به توحید است و آنچه حسین منصور گفت كه : **مذهبی مذهب الله**، اشارت بود به احوط مذاهب، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنچنان گفت و این چنین باشد |  | مذهب عارفان همین باشد |

**ع**: اگر از ناهمواری زمین در سایه كژی بینی آن كژی عین استقامت او دان، چه راستی ابرو در كژی است. م: از كژی راستی كمان آمد.

**ن**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سایه سرو سهی گر بر زمین كژ اوفتد |  | كژ نماید در نظر اما قد او راست است |

محل مقتضی این ظهور بود: **والحركة عند الحكماءِ خروج الشیئی من القوة الی الفعل علی سبیل التدریج**. و آن بر سه نوع است ارادیه و طبیعیه و قسریه، اما نزد اصحاب صوفیه حركت بر سه قسم است: مستقیمه، وافقیه، و منكوسه، مستقیمه حركت انسانیه حساً و عقلاً و حركت افقیه حركت ذواربع صورتاً معوج و در معنی مستقیم، اگر فرس و جمل و دیگر مركوبات باین هیئت نبودی حمل اثقال باین آسانی نتوانستندی و راكب راحت تام نیافتی.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| بصورت كژ همی بینی به معنی راست هم بنگر | بخیلانرا بسی دیدی كریمان و كرم بنگر |

اما حركت منكوسه حركت اشجار، كه اغصان اكثر منكوسه اند و آب از اصول بفروع می كشند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| راستی در كژی چنان می بین نظر راست بین ما بنگر |  | حكمت خالقش در آن می بین راست بینی عارفان می بین |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابروی كژش به بین و تیر مژه اش |  | كز شصت نظر راست چگون اندازد |

**ع**: والحقیقة كالكرة، هرجا كه انگشت نهی حاق وسط او باشد.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از جود وجود اوست عالم موجود |  | او بود و همو هست و همو خواهد بود |

و هو مظهر الاشیاء والاشیاء مظاهره وهو جل ذكره حقیقة الاشیاءِ.

**ع**: هیهات كجا افتادم.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مطرب عشاق هر لحظه نوایی میزند |  | رند سرمست است هر دم دم زجائی میزند |

**ع**: بدانكه آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت، محبوب سراپرده سایه خود بصحرای ظهور كشید آنگاه محب را گفت:

**م**:آخر نظری به سايه من نكنی. و در امتداد آن مرا نه بینی.**الم تراالی ربك كیف مدالظل**[[782]](#footnote-783)

**م:** از خانه به كدخدای ماند همه چيز.

**ن**: گفته اند كه نوبتی سلطان محمود غازی غزنوی تشریف شریف پادشاهی ایاز را پوشانید و تاج خسروانی بر سر او نهاد و كمر حكومت بر میانش بست و او را بر تخت دولت نشاند، و حكم فرمود كه امرا و وزرا خدمت كمر بسته مطیع و منقاد فرمان او باشند، و محمود مجاز با ایاز این كرم كرد، اما معبود بر حق مظهر مطهر كون جامع را از علم بعین آورد و از عین بعالم ارواح و از غیب به شهادت و بمفتاح: **وعنده مفاتیح الغیب**[[783]](#footnote-784) در خزانۀ جود بگشود و او را به خلعت لطیف و تشریف شریف وجود مشرف فرمود و تاج كرامت نبوت بر سر او نهاد و كمر حكومت ولایت بر میان او بست و او را بر سریر سلطنت خلافت ابدی نشاند و فرمود: **انی جاعل فی الارض خلیفة**[[784]](#footnote-785) ، و كنوز اسماء و خزاین صفات نثار و ایثار او كرد و بتحلی تجلی جمال و جلال او را بیاراست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به صفات خودش مشرف ساخت |  | بندۀ خویش را چنین بنواخت |

چنانكه قطب عالم فرمود: **ان الله خلق آدم علی صورته**.

**ع**: **قل كل یعمل علی شاكلته**[[785]](#footnote-786).

**ن**: شكل قید است و متشكل مقید به شكل و شكل معقول و متشكل محسوس، فافهم.

**ع:** اعتبار نكنی كه اگر حركت شخص نباشد سایه متحرك نشود: **ولوشاءِ لجعله ساكنا**[[786]](#footnote-787)، و اگر آفتاب احدیت از مطلع عزت بتابد از سایه خودی اثری نماند، چه هر سایه كه همسایه آفتاب شود آفتابش بحكم: **ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا**[[787]](#footnote-788)در بر گیرد.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت | نتواند نفسی سایه بدان صحرا شد |

**ن**: تا آفتاب هویت هو در مغارب مراتب غروب نكرد عیون اعیان مقیده استفاضه انوار نجوم از اسما و صفات الهیه نكردند و اگر از مطلع احدیت طلوع كند:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه دار بماند و نه دیار |  | نه یار بماند و نه اغیار |

لقوله تعالی: **و برزوالله الواحد القهار**[[788]](#footnote-789).

**ع**: عجب كاری است، هر جا كه آفتاب بتابد سایه نماند، و سایه را بی آفتاب وجودی نیست، و هر چیز را ذاتی است و ذات سایه شخص است و حركت سایه بحركت شخص تواند بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا جنبش دست هست مادام چون سایه زدست یافت مایه چیزی كه وجود او به خود نیست هستی كه به حق قوام دارد |  | سایه متحرك است ناكام پس نیست خود اندر اصل سایه هستیش نهادن از خرد نیست او نیست و لیك نام دارد |

**ن**: سایه از آن رو كه سایه است عدمی است اما از وجه همسایه وجودی، و ظهور همسایه بسایه و وجود سایه به همسایه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم همه سایه، سایه همسایه او |  | همسایه او نیست بجز سایۀ او |

قال رسول الله(ص): **السلطان ظل الله فی الارض**.

**ع**: شیخ الاسلام عبدالله انصاری قدس سره گفت: هر گه كه مخلوقی بنامخلوقی قایم گردد، آن مخلوق در نامخلوق متلاشی شود، چون حقیقت صافی شود، منی عاریت بود. منی چیست؟ گفتن من و تو. اگر توئی به حقیقت او كو و اگر حقست حق یكی بود نه دو.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دو شود آدمی هم از من و تو |  | بی من و تو یكی بود نه دو |

**ن**: در ظهور نور حقیقی، نور مجازی ننماید و وجود در مرتبه احدیت مفنی اشیاءِ است اگرچه در مرتبه واحدیت مبقی است، و عالم در حد ذات خود عریانست از وجود و بلباس مستعار ملتبس ملابس زور[[789]](#footnote-790).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زود بگذر از خیال هرچه بود |  | با وجود او كه را باشد وجود |

**لمعۀ شانزدهم**

**ع**: یك استاد پس پرده ظل و خیال چندین صور مختلف و اشكال متضاد می نماید و حركات و سكنات و احكام و تصرفات بحكم او، و او در پس آن پرده پنهان، چون پرده براندازد معلوم شود كه آن صورت و افعال آن صورت نتیجۀ افعال او است.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و كل الذی شاهدته فعل واحد |  | بمفرده لكن بحجب الاكنة |

**ن**: این بیت از قصیده ابن فارض است و مراد تشبیه نیست بلكه مقصود بیان افعال الهیه است در متفرقات از صنایع متباینه مختلفه، واكنه پرده ای است كه لعبت بازان پیش خیمه می بندند و اطفال بنی آدم چنان می پندارند كه حركات و سكنات لعبت است اما اهل تمیز دانند كه :

**م**: افعال دیگری است در آن پرده ناپدید، و بعضی از اهل اسلام افعال ظاهراً به مخلوق اضافت كنند و باطناً به خالق، لقوله تعالی: **و مارمیت اذرمیت ولكن الله رمی**[[790]](#footnote-791)، اما اشاعره خلایق را محل فعل الهی میدانند و میخوانند كه: **والله خلقكم و ما تعملون**[[791]](#footnote-792)، و می گویند كه فعل و مفعول و فاعل مخلوقند.

**م**: همه محكوم حضرت اویند. و گفته اند: لاجبر ولاتفویض بل منزلة بین المنزلتین و شیخ عبدالله انصاری می گوید : جبر تند است و قدر ویران. تو مركب در میان هر دو میران، چون حجابت برافتد معلوم تو گردد تمام، والسلام.

**ع**: **شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا ما ازال السترلم تر غیره |  | و لم یبق بالاشكال اشكال ریبة |

**ن**: در این رتبت ابن فارض ذكر چنین فرموده:

**ع**: و اشارت: **ان ربك واسع المغفرة**[[792]](#footnote-793) آن اقتضا می كند كه جمله كاینات ستر او باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتابی است حضرتش كه دو كون |  | پیش او سایه بان همی یابم |

و او فاعل، پس آن سایه بان، **وهم لایشعرون[[793]](#footnote-794)**.

**ن**: فسبحان من جعل فی كل شیئی بابا اذا فتح ذالك الباب وجدالله عنده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر در كه بروی ما گشایند گوئی كه حجاب اوست عالم بزمی سازند هر زمانی |  | حسنی دگری بما نمایند گر غیر بود دمی نپاید تا سید و بنده خوش برآیند |

و غافر ساتر است نه مستور و محبوب محتجب بود نه محجوب، و غافر بمعنی ساتر زلت به نور غفران، و ساتر جهل بنور عرفان، و ساتر شبهه بنور بیان، و ساتر غفلت بنور ایقان، و ساتر انانیت بنور اعیان، و ساتر عدم بنور وجود، و ساتر حادث بنور قدم.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تسترت عن دهرِی بظل جناحه فلوتسأل الایام ما اسمی مادرت |  | بعینی ترا دهری فلیس ترانی و این مكانی ما ادراین مكانی |

**ع**: كه اگر سر: **والله خلقكم و ماتعملون** با ایشان غمزه زدی **جبراً و قهراً** همه را معلوم شدی كه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نسبت اقتدار و فعل به ما |  | هم از آن رو بود كه او ما شد |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هم از او دان كه جان سجود كند |  | ابر هم زآفتاب جود كند |

اصل فعل یكی است الا آن است كه در هر محلی رنگی دیگر می نماید و در هر جائی اسمی دیگر یابد.**یسقی بماءِ واحد و نفضل بعضها علی بغض فی الاكل**[[794]](#footnote-795).

**ن**: خالق عالم واحد، و خلق صفت واحده، و مخلوق متعدد: **والخلق احراج الشیئی من العدم الی الوجود**،‌وهو الخالق بالایجاد والتقدیر، والمخلوق حادث، والحادث مالم یكن فكان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم حادث بود هالك مدام |  | فعلی از هالك نیاید والسلام |

و انوار شقایق آثاریه متصله اند بدقایق افعالیه و دقایق افعالیه منوط برقایق صفاتیه و رقایق صفاتیه قایمه بحقایق ذاتیه، و از صفت واحده جز فعل واحد متصورنه، اما از فعل واحد آثار كثیره متصور است، و فیه نظر دقیق.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا كان ذافهم یشاهد ماقلنا |  | وان لم یكن فهم فیاخذه عنا |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین بحری و بحر می جوئی عارف از ذوق ما سخن گوید |  | تو چنین تشنه غرقۀ آبی سعی كن تا به ذوق دریابی |

**لمعۀ هفدهم**

**ع**: معشوق هر لحظه از دریچه ای به هر صفتی با عاشق روی دیگر نماید و عین عاشق از پرتو روی او هر لمحه روشنی دیگر یابد، و هر نفس بینائی دیگر كسب كند، زیرا كه هر چند جمال بیشتر عرضه دهد عشق غالب تر آید، و هر چند عشق مستولی تر گردد جمال خوبتر نماید و بیگانگی معشوق از عاشق بیشتر بود، تا عاشق از جفای معشوق در پناه عشق گریزد، و از دوگانگی در یگانگی آویزد، و گفته اند ظهور انوار بقدر استعداد است و فیض بقدر قابلیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر زخورشید بوم بی نیرو است هر چه روی دلت مصفاتر |  | از پی ضعف خود نه از پی اوست زو تجلی ترا مهیاتر |

**ن**: اقول**: ان الله یتجلی فی كل نفس ولایتكرر التجلی**. قال الله تعالی : **بلهم فی لبس من خلق جدید**[[795]](#footnote-796) و قال جل ذكره: **كل یوم هو فی شان**[[796]](#footnote-797).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هر آنی ترا آنی نماید برای آنكه تو یابی كمال |  | به هر لحظه ترا جانی فزاید لطیفانه به هر صورت برآید |

به هر تجلی بنده را استعدادی خاص انعام فرماید و جمالی جدید بنماید و دل محبی برباید و جانی به بخشاید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر در كه بروی ما گشایند |  | حسنی دگری بما نمایند |

و تجلیات الهی نامتناهی و هر تجلی مستلزم علمی و هر علمی مستلزم ذوقی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم ذوق تجلیات بجو |  | سخن ذوق ما بذوق بگو |

و حصول استعداد خاص از فیض مقدس بود و استعداد اصلی از فیض اقدس و آن تجلی حبی ذاتی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جام استعداد بخشد آنگهی می میدهد |  | هرچه ما داریم جام و می همه وی میدهد |

**ع**:این خود همه هست ولكن: **یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها** ، بیان آن می كند محبوب چون خواهد كه خود را بر عین عاشق جلوه دهد، نخست از پرتو جمال خود عین او را نوری كرامت فرماید تا به آن نور آن جمال بیند و از او تمتع گیرد، و چون به آن نور از آن شهود حظی تمام بستاند باز فروغ نور روی او عین عاشق را نوری دیگر بخشد تا به آن نور نوری روشنتر كسب كند، و علی هذا بر مثال تشنه ای كه آب دریا خورد، هر چند بیشتر خورد تشنه تر گردد، و هر چند یافت بیش طلب بیش.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه چیز را تا نجوئی نیابی |  | جز این دوست را تا نیابی نجوئی |

تشنه این آب هرگز سیراب نشود.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مایرجع الطرف عنه عند رؤیته |  | حتی یعود الیه الطرف مشتاقا |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگویم كه بر آب قادر نیم عشق تو چو آب است و منم مستسقی و عذب فرات مزیل عطشت و ملح |  | كه بر دجله و نیل مستسقیم چندانكه چنین آب خورم تشنه ترم اجاج مزید عطشان |

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| هفت دریا گر بیابی همچو تشنه نوش كن | همچنان میجو تو آب و این نصیحت گوش كن |

**وقا رب زدنی علما**[[797]](#footnote-798)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساقی ار بخشد ترا خم خانه ای |  | نوش میفرما و می گو رب زد |

و گفته اند علم نظری فكری بمثال ملح اجاجست و علم كشفی عذب فرات، و مراد شیخ علیه الرحمة از این تمثیل آنست كه هرچند یافت بیش طلب بیش.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابدا راه اگر روی جانا در محیطی كه نیست پایانش |  | اول منزلت بود باما كی بجائی رسد چنین بی پا |

**ع**: یحیی معاد رازی رحمة الله علیه به شیخ بایزید قدس سره نوشت:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مست از می عشق آنچنانم كه اگر |  | یك جرعه ازین بیش خورم نیست شوم |

شیخ ابویزید درجواب او نوشت كه:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شربت الحب كاسا بعد كاس |  | فما فقد الشراب ولا رویت |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر در روزی هزار بارت بینم |  | در آروزی بار دگر خواهم بود |

**ن**: یحیی ریانست[[798]](#footnote-799) بسبب ضعف قابلیت و نقص استعداد و بایزید بواسطه كمال قابلیت

**م**: غرق آب است و آب می طلبد، و می گوید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دایم آب حیات می جویم |  | رب زدنی مدام میگویم |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الری قال بقوم و لیس لهم والامر لیس له حد یحیط به |  | علم بان وجود الری معدوم لكنه الرزق فی الاشخاص مقسوم |

و طایفه ای كه به سیرابی قائلند مكشوف ایشان حیات دنیا است و مدت دنیا، و صاحب این كشف از كشف آخرت محجوب است، و قایل به تكرار ایام و لیالی و مایل بغایت و نهایت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| راهی كه نهایتی ندارد |  | گوید كه بغایتش رسیدم |

و جمعی كه به سیرابی قایل نمی شوند روز وشب را جدیدان می یابند و تجليات الهی را غیر متناهی می بینند و غیر مكرر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با رفیقان روی خود بر راه دار |  | یاد دار از نعمت الله یادگار |

**ع**: شیخ ابوبكر وراق رحمة الله علیه گفت : **لیس بینی و بین ربی فرق الا انی تقدمت بالعبودیة** گفت: افتقار و استعداد من مفتاح جود او است. دیگری بشنید و گفت: **من اعدی الاول**؟ مفتاح جود نخستین چه بود؟ **و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو**[[799]](#footnote-800).

خرقانی علیه الرحمة اینجا رسید فریاد برآورد و گفت: **انا اقل من ربی بسنتین**. ابوطالب (مكی) قدس سره گفت ابوالحسن راست گفت: **هو خالق العدم كما هو الخالق الوجود**.

**ن**: قال الله تعالی: **وآتاكم من كل ما سألتموه**[[800]](#footnote-801)، ای بلسان الاستعداد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شنیدم ساقی سرمست میگفت اگر جام می آری پر بری می بگفتم این تفاوت از چه افتاد صراط مستقیم است این كه گفتم |  | یكی را جام بخشم دیگری خم وگر انبان بیاری پر زگندم بگفتا این زاستعداد مردم طریق نعمت الله را مكن گم |

هر آینه مستعد بلسان استعداد هرچه از جواد جوید انعام فرماید كانه كه مفتاح خزاین جود استعداد سایلست. عزیزی دیگر فرمود: مفتاح جود نخستین چه بود، میگویم علم قدیم به قبول استعداد، یا بخوان: **وعنده مفاتح الغیب لایعلمها الا هو**، و قول شیخ ابوالحسن علیه الرحمة و تصدیق شیخ ابوطالب قدس الله سره بسنتین، اشارت باشد به وجود و عدم و ابوالحسن نه موجد وجود تواند بود و نه خالق عدم، و عدم متعلق است در مقابلۀ وجود و ضد، هر آینه عدم مضاف را تعینی باشد در تعقل و مرتبه عدم از حیثیت مقابلۀ وجود تواند بود،و عدم را تحققی نیست الا در تعقل، و عدم را وصف كرده اند به ظلمت و وجود به نوریت و منور آسمان و زمین ظلمت عدم را به نور وجود منور گردانید: **و هو خالق العدم والوجود** قال رسول الله(ص): **ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره فمن اصابه من ذالك النور اهتدی و من اخطا ضل وغوی**، والحق خالق بالایجاد والتقدیر ، و خلق اینجا بمعنی تقدیر است و رش نور كنایت از افاضه وجود بر ممكنات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم عالم روشن است از نور او گر ندیدی دیده ما روی او |  | ناظر او نیست جز منظور او كی شدی روشن بما مستور او |

تأویلی دیگر تواند بود كه مراد بسنتین ازل باشد و ابد، و ابوالحسن نه ازلی بالذات است و نه ابدی، بلكه ازلیت او به اعتبار آنكه در علم قدیم بود و هست و خواهد بود، و این معنی مخصوص به او نباشد یا به حسب: **تخلقوا باخلاق الله**، و ابدی با بقاء تواند بود نه به بقا فافهم. دیگر شاید كه وجوب ذاتی و وجوب حقیقی خواهد و این هر دو خاصه واجب الوجود است تعالی و تقدس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیگری را كی بود او را مجال |  | حاصل این هر دو غیری را محال |

**ع:** دیگری گفت مشیت در استعداد اثر نكند : و حقیقت استعداد دیگر نشود،بل اثر مشیت در تعین محل خاص باشد، از برای استعداد خاص را، حاصل این اشارت آن است كه حق سبحانه و تعالی در عالم غیب حكم تجلی باطنی را در عین بنده بصورت استعداد اصلی ظاهر گردانید تا به آن تجلی عینی وجودی قبول تجلی دیگر كند، و چون این حقیقت حاصل شد آنگاه بواسطه آن تجلی استعدادی دیگر یابد در عالم شهادت، كه به آن استعداد تجلی شهادتی وجودی قبول كند.

**ن**: فرق است میان مشیت و ارادت.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یرید زیادة و یرید نقصا |  | و لیس مشاءه الا المشاء |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن معانی بیان كنم با تو |  | كه دو یك باشد و یكی هم دو |

ارادت متعلقه شود بزیادتی و نقصان در جزئیات ، اما مشیت متعلقه بود به كلیات، و كل را وصف نكنند بزیادتی و نقصان، و ارادت متعلقه است به ایجاد نه به اعدام موجود، و مشیت متعلقه به ایجاد و اعدام، و هر دو واحدند در عین احدیت و متغایر به اعتبار امتیاز.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در تمام صفات ای دانا ما معانی آن بیان كردیم |  | این چنین اعتبار میفرما یادگار است یاد دار از ما |

و حصول قابلیت از فیض اقدس از شوایب كثرت اسمائیه و نقایص حقایق امكانیه، و آن تجلی حبی ذاتی است كه موجب وجود اشیا و استعدادات اشیا بود در حضرت علمیه، بعد از آن عینیه، كما قال: **كنت كنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف**. اما فیض مقدس عبارت است از تجلیات اسمائیه كه موجبات مقتضیات استعدادات اعیانند در خارج، و فیض مقدس مترتب است بر فیض اقدس، و مشیت در استعداد اصلی اثر نكند اما در استعداد خاص اثر كند و فیه نظر.

**ع**: بعد از آن بحسب احوال هر دم استعدادی دیگرش حاصل می شود، و در تجلیات بی نهایت بآن سبب بروی دری گشاده می شود، و چون تجلیات را نهایت نه، و هر تجلی مستلزم علمی است ، پس علم او را غایت نباشد، لاجرم، **رب زدنی علماً**[[801]](#footnote-802) گوید.

**ن:**  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساقی ار بخشد ترا خم خانه ای |  | نوش میفرما و میگو رب زد |

و چون تجلیات الهی نامتناهی است:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر زمان ما را عطائی دیگر است |  | هر نفس كشف غطائی دیگر است |

و علم به تجلیات متوالیات منتج ذوقیات مجددات بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم ما را نهایتش نبود |  | ذوق این علم غایتش نبود |

**ع**: اصحاب ری پنداشتند كه چون واصل شدند غرض حاصل گشت و بغایت مراد رسیدند، و به **الیه یرجعون**[[802]](#footnote-803) بسندیده شدند، هیهات. منازل سلوك الساكین لاینقطع ابدالابدین، و چون رجوع نه به آنجا بود كه صدور بود سلوك كی منقطع شود، و راه كجا بسر رسد، و اگر مرجع عین مصدر باشد، پس آمدن چه فایده دهد.

ابوالحسن نوری رحمة الله علیه از بی نهایتی و دوری این راه خبر می دهد:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شهدت ولم اشهد لحاظ لحظه |  | وحسب لحاظ شاهد غیر مشهده |

و اگر واصلان را شوق باعث نیاید بر طلب اولی و اعلی بر آن قدر كه یافتند اختصار كنند و در مقام قصور، ثم ردوهم الی قصورهم بمانند، **خالدین فیها لایبغون عنها حولا**[[803]](#footnote-804).

**ن**: جمعی قایل شده اند به سیرابی بواسطه ضیق محل، و ضعف استعداد و اول منزل را آخر منازل تصور كرده‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این اول كشف عارفان است |  | تا ظن نبری كه عارف آن است |

و این طایفه از حقیقت كار خبر ندارند و غافلند، و از كشف اخروی محروم، و محجوب و حضرت الله تعالی ابداً خلافست و علم بخلق خالق غیرمتناهی ، و طالب علم چون شارب آب دریا.

**م**:چندانكه همی بیش خورد تشنه تر است. و تلوین لاینقطع، و معلومات لاینقطع و علوم لاینقطع: **فسبحان من لایعلم الا باذنه ولایعلم**، فافهم.

**لمعۀ هیجدهم**

**ع**: عاشق با بود و نابود آرمیده بود و هنوز روی معشوق ندیده كه نغمه قول **كن** او را از خواب عدم برانگیخت و از سماع آن نغمه او را و جدی حاصل آمد و از آن وجد وجودی یافت

**م**: ذوق آن نغمه در سرش افتاد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عشق شوری در نهاد ما نهاد |  | جان ما در بوتۀ غوغا نهاد |

**م**: والاذن تعشق، قبل العین احیانا، و عشق مستولی گشت سكون ظاهر و باطن را به ترانۀ **ان المحب لمن یهواه زوار،** برقص و حركت معنوی درآورد.

**ن**: اعیان ثابته كه حقایق عالمند بقول **كن** كه امر موجد است از خواب عدم برخاستند و خود را بلباس معنوی بیاراستند و كمر انقیاد بر میان بستند و حلقه بندگی در گوش كردند و روی عبودیت به قبلۀ ارادت درآوردند، و بمحبت رؤیت قایل قول **كن** از عدم بوجود آمدند و به فیض اقدس یعنی بتجلی حبی ذاتی وجودی یافتند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون بنده به ذوق بندۀ فرمانند از نغمۀ قول كن برقص آمده اند |  | در كوی خرابات همه رقصانند رندان خوشند و جمله سرمستانند |

و اعیان ثابته به نسبت با اسماءِ الهیه به نسبت ابدانند با ارواح و به نسبت با ارواح نسبت ارواحند با ابدان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانه بذوق میدانیم |  | علم اسرار بر تو میخوانیم |

**ع**: تا ابدالآبدین نه اين نغمه منقضی شود و نه آن رقص منقرض، چه مطلوب نامتناهی است. اینجا زمزمه عاشق همه این باشد:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا چشم باز كردم نور رخ تو دیدم |  | تا گوش برگشودم آواز تو شنیدم |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| امر حق بر خلق او باشد مدام از عدم آیند دایم در وجود |  | نه به بعضی بلكه بر هر خاص و عام هم بحكم قایل كن والسلام |

**ع**: پس عاشق دایم در رقص و حركت معنوی است اگر چه به صورت ساكن نماید: **وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مرالسحاب**[[804]](#footnote-805) . خود چگونه ساكن تواند بود كه هر ذره ای از ذرات كاینات را محرك اوست و هر ذره كلمه ایست و هر كلمه ای اسمی و هر اسمی را زبانی و هر زبانی را قولی و هر قولی را از محب سمعی ، و چون نیك استماع كنی قایل و سامع یكی باشد: **والسماع طیر یطیر من الخلق الی الحق**.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم بحكم گردانند |  | نكته ای نازك است اگر دانند |

هر فردی از افراد عالم مشرف است به تشریف استعدادی خاص و مخصوص به اسمی و حاكم به حكمی و متكلم به كلامی و متعلم به علمی و متعین به عینی و مسبح به تسبیحی و محرم به سری و منور به نوری و مشغول به شغلی، اما انسان كامل جامع جمیع كمالات الهیه و كونیه است.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| مجموعۀ مجموع كمالات وجود است | خود خوشتر از این قول كه گفته كه شنود است |

و عاشق به معشوق عاشق تواند بود و معشوق به عاشق معشوق، و عاشق و معشوق مشتقند از عشق.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| صادق است این قول ما بشنو به صدق | عاشق و معشوق شد مشتق زعشق |

ع: جنید رحمة الله علیه شبلی رحمة الله علیه را عتاب كرد كه سری كه در سرداب ها پنهان می گفتیم تو بر سر منبر آشكارا كردی . شبلی گفت: **لاابلی انا اقول وانا اسمع وهل فی الدارین غیری**؟

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بوئی كه تو از مشك و قرنفل شنوی چون نغمه بلبل زپی گل شنوی |  | از رایحۀ زلف چو سنبل شنوی گل گفته بود گرچه زبلبل شنوی |

**ن**: به نص- **وماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی**[[805]](#footnote-806).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چند تو از گفته سید شنوی |  | اما بخدا كه او از او می گوید |

و به اشارت: **رأیت ربی بربی**.

**م**: سید رب را بنور رب می بیند.و به قول : **لم اعبد ربا لم اره**. رب خود را لاجرم بیند عیان. و به سخن: **مارأیت شیئاً الا و رأیت الله فیه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا صورت او در آینه می بینم آئینۀ دل بچشم جان می نگرم |  | معنی همه هرآینه می بینم این طرفه كه او در آینه می بینم |

**لمعۀ نوزدهم**

**ع**: عاشق را دلی است منزه از تعین كه مخیم قباب عزت است و مجمع غیب و شهادت و این دل را همتی است كه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر بساغر دریا هزار جرعه كشد |  | هنوز همت او جرعه ای دگر طلبد |

لاجرم سعت او بمثابتی است كه هر آنچه در همه عالم نگنجیده بلكه جمله عالم در قبضۀ او ناپدید بود، و سراپردۀ فردانیت در ساحت وحدانیت او زند، و بارگاه سلطنت آنجا سازد وبا كار جنود اسما آنجا پردازد، حل و عقد و قبض و بسط و تلوین و تمكین و تكوين همه آنجا ظاهر گردد.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاذا قبض اخفی ما ابدی |  | و اذا بسط اعاد مااخفی |

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| بتی كز حسن در عالم نمی گنجد عجب دارم | كه دایم در دل تنگم چگونه خان و مان سازد |

**ن**: قال الله تعالی بلسان جبیبه: **ماوسعنی ارضی ولاسمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن التقی النقی**. گنج نامتناهی اسمای الهی كه در مخزن سماوات و ارض نگنجیده در گنجینۀ دل عارف كامل اسم اعظم گنجیده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنجی كه نمی گنجد اندر همۀ عالم |  | در كنج دلش گنجید در كون كجا گنجد |

سعت قلب او از رحمت ذاتیه الهیه بود و دل اوسع از رحمت صفاتیه و مظهر اسم اعظم است و مخزن خراین حدوث و قدوم.

**م**: گنج و گنجینه و طلسم نگر. و دل عارف را مراتب خمسه است ، مرتبه معنویه و روحانیه و مثالیه و حسیه و مرتبه جامع مراتب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صاحب مرتبه دل است ای دوست پنج وجه وی است خوش بنگر |  | جامع جملۀ‌مراتب او است دیدن پنج وجه او نیكوست |

وجهی مواجه حضرت حق است.

**م**: بیواسطه فیض یابد از حضرت او. و هر فردی از افراد عالم این وجه دارد، و وجهی با عالم ارواح و مستفیض است از فیض رب خود به واسطه ارواح بقدر استعداد او، و وجهی مختص است بعالم مثال و با نصیب از این عالم بمقدار مقام جمع و به حسب اعتدال مزاج و اخلاق و انتظام احوال در تصرفات و تصورات و حضور و معرفت، و وجهی به عالم شهادت دارد مختص باسم الظاهر و الآخر، و وجه جامع مختص باحدیت جمع و قریب بمرتبۀ هویت كه منعوته است به اولیت و آخریت و ظهور و بطون.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قلوب العارفین لها عیون |  | تری مالایرون الناظرونا |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل صاحبدلان چنان باشد |  | در جنان جنان چنان باشد |

**ع**: شیخ ابویزید قدس سره از سعت دایره دل خود چنین خبر میدهد كه اگر صدهزار عرش با آنچه در وی است در گوشه دل عارف گذر یابد عارف از آن خبر نیابد.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فی المثل گر عالم بی منتها دل محس آن نگردد جان من |  | در دل عارف درآید بارها این چنین فرمود آن جانان من |

**ع**: شیخ جنید رحمة الله علیه گفت: چگونه خبر یابد كه**: المحدث اذا قرن بالقدیم لم یبق له اثر**.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شیخ مرشد جنید بغدادی گفت محدث چو شد قرین قدیم |  | مصر معنی دمشق دل شادی زو نماند اثر به نزد عظیم |

**ع**: ابویزید چون نظر در چنین دل كند محدث را در او اثر نماند همه قدیم بیند لاجرم گوید: **سبحانی مااعظم شأنی.**

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بایزید آن همای ربانی بود شهباز آشیانۀ ذوق گفت سلطان صورت و معنی بایزید است بایزید یقین |  | بلبل گلستان سبحانی محو در بحر بیكرانۀ ذوق با تو گویم كه كیست آن یعنی در میان نیست این عجایب بین |

**ع**: یكی از یخ كوزه ای ساخت و پر آب كرد، چون آفتاب بتافت كوزه و آب را یكی یافت و گفت: **لیس فی الدار غیره دیار** .

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صیاد همو صید همو دانه هم او |  | ساقی و حریف و می و پیمانه هم او |

**ن:**  **مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یكی كوزه ای زیخ برداشت چون هوا زآفتاب گرمی یافت آب شد كوزه، كوزه شد با آب اول ما چو آخر ما شد |  | كرد پر آب و یك زمان بگذاشت گرمیش بر وجود كوزه بتافت اسم و رسم از میانه شد، دریاب قطره دریا است چون به دریا شد |

**ع**: عجب كاری است، **و وسعنی قلب عبدی المؤمن، والقلب بین الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبها كیف یشاءِ** ، او در دل و دل در قبضۀ او، بنگر كه به زبان ترجمان بیان این چگونه میرود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرچه در زلف تست جای دلم تا بدانی كه از الطاف خویش |  | در میان دل حزین منی هم تو در بند زلف خویشتنی |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل جام جهان نمای عشق است مجموع تجلی الهی در هرچه نظر كنیم والله |  | بنگر كه بتو ترا نماید در جام جهان نما نماید نور رخ او بما نماید |

آینه بردار و در برابر خود دار، و تمثال جمال بی مثال مشاهده فرما كه معلوم فرمائی كه تو در آینه ای و آینه در قبضه تو، و گفته اند: آینه در نماینده تصرفی دارد به حسب ظهور نه در حقیقت نماینده، و هر آینه در هر آینه بواسطه تنوع آینه تمثالی علیحده از جمال واحده بنماید و تجلی حق بقدر استعداد بود، و دل عارف كامل مستعد جمیع تجلیات الهیه است، ذاتیه و اسمائیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در چنان دل كه جای وی باشد |  | دیگری را مجال كی باشد |

و دیده ای كه در زمان طلوع آفتاب كواكب مخفی می شوند به ابقای اعیان كواكب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو آفتاب برآید ستاره ننماید |  | كدام ذره در آن حال در حساب آید |

و اصبعین اشارت بود بمرتبه فاعلیت و قابلیت یا غیب و شهادت یا ارواح و اشباح یا فضل و عدل یا وجوب و امكان یا قبض و بسط یا احدیت و واحدیت.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| دل آینۀ جمله كمالات وجود است | روشن نظری كن كه در او روی نمود است |

**ع**: همه در بند خود بود و پروای غیر ندارد، جز در خود نگنجد، یگانگی جز در یگانگی قرار نگیرد، فردانیت جز در فردانیت آرام نیابد، از این حروف حقیقت دل معلوم شود و كم كسی فهم كند. صاحب دلی از مناجات دل خود چنین خبر داد:

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتم كه كرائی تو بدین زیبائی هم عشقم و هم عاشق و هم معشوقم |  | گفتا خود را كه هم خودم یكتائی هم آینه هم جمال و هم بینائی |

**ن**: نفس ناطقه انسانی اگر معرفت ربانی او را بر وجه اجمال بود، اصحاب صوفیه او را روح خوانند، و اگر بر طریق تفاصیل باشد قلب گویند، و دل عارف اسم اعظم اوسعست از رحمت صفاتیه و مقدس از مقدار و منزه از كمیت و كیفیت و قسمت پذیر نیست، و جام جهان نمای پادشاهی است، و گنجینه گنج اسمای الهی، و بصورت: **ان الله خلق آدم علی صورته** مصور است، و به انوار تجلیات ذاتیه و اسمائیه الهیه منور، و بفرمان: **تخلقوا باخلاق الله** متخلق، و به تحقق اسرار حقایق ربانیه متحقق. قال الله تعالی: **ان فی ذالك لذكری لمن كان له قلب**[[806]](#footnote-807).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وصف آن دل كه راحت جان است دل عارف كه جان من بفداش |  | هرچه گویم هزار چندان است دل و دلدار و جان و جانان است |

**لمعۀ بیستم**

**ع**: عشق سلطنت و استغنا بمعشوق داد، و مذلت و افتقار به عاشق، و عاشق مذلت و افتقار از طرف عشق كشد نه از عزت معشوق، چه بسیار بود كه معشوق بنده باشد و عاشق سید و گوید: **یا عبادی انی اشفقت الیكم علی كل حال**. غنا صفت معشوق آمد و فقر صفت عاشق پس عاشق فقیری بود كه: **یحتاج الی كل شیئی ولایجتاج الیه شیئی**. او بهمه چیز محتاج بود و هیچ چیز باو محتاج نه.

**ن**: سریر سلطنت معشوق بر ذروه قدمست و تكیه گاه عاشق درویش در حضیض عدم، و میان عزت قدم و ذلت عدم مناسبتی نیست، و عشق علاقه ای است میان عاشق و معشوق: **التوحید لله والمعرفة لنا والمحبة علاقة بیننا و بینه، بها یقع المنازلة بین العبد و الرب**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشق و معشوق ما پیوسته اند در میان آینه ای آورده اند |  | در محبت خوش بهم دل بسته اند هر دو در یك آینه بنشسته اند |

و غنای ذاتی در مرتبه احدیت خاصه حضرت حق است تعالی و تقدس كما قال جل جلاله: **والله غنی عن العالمین**[[807]](#footnote-808).

**ع**: اما آنكه او بهمه اشیا محتاج بود و هیچ چیز به او محتاج نه، از آن جهت كه نظر محب محقق بر حقیقت اشيا آید.

**م**: در هرچه نظر كند رخ او بیند. لاجرم به همه اشيا محتاج بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از بس كه دو دیده در خیالت دارم |  | در هرچه نظر كنم ترا پندارم |

كه: **الفقر احتیاج ذاتی من غیر تعین حاجة**.

**ن. م:** در همه آن جمال می بیند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم مجتاج باشد بر همه |  | كی شناسد این معانی بر همه |

اما اگر به خود مشاهده نماند.

**م**: عارفان عارفش نمی خوانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او بنور او می بین |  | عارفانه همه نكو می بین |

و فقرا در فقر متفاوتند، فقیری كه جمال بر كمال بی مثال حضرت حق در مرایای جمیع موجودات مطالعه نماید،

**م**: محتاج بود به هرچه بیند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه آینه او بیند مدام |  | بر همه محتاج باشد والسلام |

**ع**: اما آنكه هیچ چیز باو محتاج نبود، از آن جهت است كه احتیاج به موجود تواند بود و عاشق در حال تجرید و مقام تفرید، خلعت هستی و توابع آن كه نزد او امانت بود بحكم: **ان الله یأمركم ان تؤدوا الامانات الی اهلها،**[[808]](#footnote-809) بمعشوق بازگذاشته است و با سر خرقۀ نایافت خود رفته: **و هو الآن مع الله كهو فی الازل**، حال او آمده است: در چنین حال هیچ باو محتاج نبود.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معدوم بود هركه فقیر است ای یار |  | موجود به معدوم نباشد محتاج |

و قال ؑ: **الفقر سوادالوجه فی الدارین**.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| سوادالوجه فی االدارین فنای ظاهر و باطن | فنای ظاهر و باطن سوادالوجه فی الدارین |

و قیل: الفقیر لارب له ولاوجود له.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانی شو و از فنا فنا شو |  | بگذار نوا و بی نوا شو |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیفنی ثم یفنی ثم یفنی و یبقی ثم یبقی ثم یبقی |  | كما یفنی الفناءِ بلافناء كما یبقی البقاءِ بلابقاءِ |

**ع**: و در فقر مقامی است كه فقیر به هیچ چیز محتاج نیود، چنانكه آن فقیر فرمود: **الفقیر لایحتاج الی الله**، زیرا كه احتیاج صفت موجود باشد، و فقیر چون در بحر نیستی غوطه خورد، احتیاجش نماند و چون احتیاجش نماند فقرش تمام شود كه: **اذا تم الفقر فهو الله** زیرا كه: **الشیئی اذا جاوز حده انعكس ضده**، والله سبحانه و تعالی در هیچ چیز به هیچ چیز محتاج نیست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هیچ باشی چو جفت فردی تو |  | همه باشی چو هیچ گردی تو |

**ن**: قال جل ذكره: **یا ایها الناس انتم الفقراءِ الی الله هوالغنی الحمید**[[809]](#footnote-810). غنای ذاتی حق راست و عالم را فقر ذاتی، و غناءِ نسبی از عطاءِ غنی الاطلاق است و نزد این فقیر فقر مطلق منتج مطلق غنا است.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و تممتها بالفقر لكن بوصفه |  | غنیت فالقیت افتقاری و ثروتی |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانی شو و از فنا فنا شو |  | بگذار زنوا و بی نوا شو |

و نزد فقرا فنا بر طبقات سبعه است : فناءِ اول ازمخالفات، و ثانی فناءِ از افعال عباد برؤیت فعل حق از خلف حجب اكوان: **وهو فعال لما یرید**[[810]](#footnote-811). سوم فنا از صفات غیرحق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذات و صفات او همه انعام او بود |  | انعام حضرت است از آن رو نكو بود |

چهارم فنای ذات فقیر و تحقیق این آن است كه او مركب است از لطیف و كثیف.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنت از ملك و جانت از ملكوت |  | جسم ناسوت و روح تو لاهوت |

پنجم فنا از مجموع عالم بشهود حق: **وهو الشاهد والمشهود**. ششم فناءِ از صفات حق بشهود ظهور عالم از حق. هفتم فناءِ از فناءِ و آن عدم شعور است بر فنا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بقا خواهی فنا شو از فنا |  | چون نمانی تو خدا ماند خدا |

**اذا تم الفقر فهوالله**. چون مرتبه عاشقی به نهایت رسد بدایت مرتبۀ معشوقی بود فافهم.

**ع**: پس رتبت فقیری كه لایحتاج الی الله عالی تر آمد از منزلت فقیری كه یحتاج الی كل شیئی ولایحتاج الیه شیئی، چه آنكه محتاج بهمه اشیا است مطلوب را پس پرده اشیا می بیند و آنكه در خلوت خانۀ بود و نابود با یافت و نایافت خود بساخت فهو كمال قال الشیخ علی الجریری: **الفقیر عندی لاقلب له و لارب له** و قال جنید علیه الرحمة **الفقیر لایفتقر الی نفسه ولا الی ربه**.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این غنا از فقر حاصل میشود هستیئی می جوید او از نیستی |  | هم فقیر از فقر واصل می شود می شود واصل چو فاصل می شود |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان الفناء اخ العدم وهو عین كذالاغیره |  | وله التسلط ان حكم فیعن له فینا قدم |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر زخود فانی شوی باقی شوی خلق را بگذار و خلق حق بجو بعد از آن فانی شو از اخلاق او |  | مدتی رندی كنی ساقی شوی تا به آن اخلاق خلاقی شوی تا به فیض ذات او باقی شوی |

**ع**: در این حال كه فقیر از سر وجود خود برخاست و با عدم خود بساخت اگر بچشم خود نظر به جمال دوست كند عكس ظلمت نابود خودش در نظر آید ، خود را بیند كه برقع: **الفقر سواد الوجه فی الدارین** بروی افكنده، در سرای وجود خود را نه نوری بیند كه به آن نور روسفید گردد، و نه در سرای عدم ظهوری كه از سیه روئی خلاص یابد: **كادالفقر ان یكون كفرا**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مذهب ما سواد اعظم |  | آنست كه سواد فقر پوشد |

**ن**: از وجود هستی مستعار باز رسته و بر سریر سلطنت نیستی نشسته او را چشم خود بین كجا باشد، اما چنین گفته اند ما نیز چنان گوئیم، هر آینه عكس ظلمت خودش در نظر آید، و وجود محض متعقل است در مقابله عدم مضاف، هر آینه عدم را تعینی بود در تعقل و عدم را ظلمت است و وجود را نوریت و فقیر باید كه نه مقید ظلمت بود نه مقید نور.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از ظلمت و نور باز رسته |  | فار غ زدرست و از شكسته |

اما فقیری كه به چشم خود نظر كند ظلمت خودیش در نظر آید.

**م**:نسبتی با عدم از آن دارد. اما نزد این فقیر سواد از سؤدد است و فقیر سید بود در دارین و كامل به كمال حسنین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برنگی شو كه رنگی برنتابد |  | سواد الوجه فی الدارین این است |

و وجه هر شیئی حقیقت آن شیئی است كما قال الله تعالی: **كل شیئی هالك الاوجهه**[[811]](#footnote-812) ای حقیقته.

**ع**: بدانكه توانگر دایما در غایت قرب بعید است و درویش در غایت بعد قریب.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| متی عصفت ریح الولا قصفت اخا |  | غناءِ ولو بالفقر هبت لربت |

دانی چه می گوید؟ می گوید كه اگر توانگری و درویشی قصد عالم عشق كنند مثلا در دست توانگر چراغی بود افروخته و در دست درویش هیمه پاره ای نیم سوخته، نسیمی كه از آن عالم بوزد چراغ توانگر را بنشاند و هیمۀ درویش را برافروزد بحكم: **انا عندالمنكسرة قلوبهم**:

**م**: بردند شكستگان از این میدان گوی.

**ن**: سالكان طریق بر دو قسمند جمعی عارفند به حقیقت طریق و عالم به نهایت راه، در حق ایشان صراط مستقیم است، و بعضی محجوبند از حقیقت طریق و از طارق و مطروق، و از نهایت راه بی خبر، در حق این طایفه غیرمستقیم، اگرچه نزد عارف مستقیم بود، و توانگر به هستی می رود و درویش به نیستی، چون به حضرت عشق رسند غیرت غیر سوز او هست را نیست گرداند، و الطاف و كرمش نیست را هست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیرتش هست نیست گرداند |  | كرمش نیست هست گرداند |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موجد و معدم است در همه حال |  | حضرت آنكه عشق میخوانی |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مائیم و دلی شكسته، چون دوست |  | پیوسته شكسته دوست دارد |

**لمعۀ بیست و یكم**

**ع**: عاشق باید كه بی غرض با معشوق صحبت دارد، خواست خود را از میان بردارد، و كار به مراد او گذارد، و ترك طلب خویش گیرد، چه طلب عاشق سد راه او باشد، زیرا كه هر مطلوب كه پس از طلب يافت شود بقدر حوصله طالب باشد، فی الجمله ترك طلب كند و مراد خود از میان برگیرد، و هرچه در عالم واقع شود مراد خود انگارد، تا آسوده و شادمان ماند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا ترك مراد خود نگیرد صدبار |  | یك بار مراد در كنارش ناید |

**ن**: حب الهی آن است كه محب، محبوب را از برای محبوب خواهد، و حب روحانی حب جامع است هم از برای خود و هم از برای محبوب محبوب را،‌اما حب طبیعی، محب، محبوب را خاص از برای خود جوید و محب طالب باید كه از محبوب غیرمحبوب نطلبد بلكه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خود طلب از میانه بردارد |  | هرچه دارد بعشق بسپارد |

ونزد اهل سنت هرچه در عالم واقع شود مرادالله بود، و مراد محب مراد محبوب است: **و كل مایفعل المحبوب محبوب**.

**م**: كه هرچه دوست كند همچو دوست محبوب است، لاجرم:

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| ناملایم چون نیاید شادمان باشد مدام | از همه آسوده گردد ذوق یابد والسلام |

**ع**: و اگر واقع نامرضی باشد یعنی شرعاً نامرضی بود در دفع و تغییر آن چندان كه تواند جهد كند، باشد كه واقع غیر آن بود، و محبوب آن خواسته باشد، و اگر محب مكاشف بود ، چنانكه در هر صورتی روی محبوب عیان بیند، باید كه در صورت نامرضی اگر چه وجه او بیند، رضا ندهد، چه وجه او در نامرضی این است كه راضی نیست. **و لایرضی لعباده الكفر**[[812]](#footnote-813). محبی كه حق را به حق بیند و همه عالم حق بیند لاجرم منكران را انكار كند بحق بر حق برای حق و حجتش قایم بود، چه در هرچه شرعاً حرام است وجه حق جل جلاله نه بیند لاجرم از آن اجتناب نماید بلكه در آن طبعاً رغبتش نبود، اینجا شبهه ای زحمت می دهد كه چون او محكوم تجلی است و تجلی همه اشیا را شامل است، تجلی را از نظر خود چگونه دفع كند؟ گوئیم تجلی دو نوع است تجلی ذات و تجلی اسما وصفات، تجلی ذات را دفع نتواند كرد اما در تجلی اسما و صفات تواند كه تجلی قهری را به تجلی لطفی دفع كند و در هرچه نامشروع است نشان قهر و جلال بیند و در هرچه مرضی است نشان لطف و جمال یابد، اینجا گوید**: اعوذ برضاك من سخطك و اعوذ بعفوك عن عقابك**، و در تجلی ذات گوید: **اعوذ بك منك**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر از تو به تو در نگریزم چه كنم |  | پیش كه روم، قصه به دست كه دهم |

**ن**: قال الله تعالی: **قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونی یحببكم الله**[[813]](#footnote-814).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تابع بندگی او می باش |  | امت كامل نكو می باش |

سالكی اگر نظرش بر نامرضی افتد باید كه.

**م**: عارف شود و روان كند انكارش.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منكر حق برای حق برحق |  | باش چون صادقان بگو صدق |

یعنی اگر محبوب در نامشروع دیده شود، محب باید كه از جلال و قهر او پناه به جمال و لطف او گیرد، و گويد: **اعوذ برضاك من سخطك و بعفوك عن عقابك** و اگر تجلی ذاتی بود و دفع نتواند كرد، گوید: **اعوذ بك منك**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای اله من واله همه از تو آورده ام پناه بتو |  | وی پناه من و پناه همه كرم تست عذرخواه همه |

**لمعۀ بیست و دوم**

**ع**: شرط عاشق آن است كه هرچه دوست دوست دارد او نیز آن دوست دارد اگرچه همه بعدو فراق بود، و غالباً محبوب بعدو فراق محب برای آن خواهد تا از جفای او در پناه عشق گریزد كه: **النار سوط یسوق اهل الجنة الی الجنة و اهل الله الی الله**. اشارت به چنین خبر تواند بود.

**ن**: قال الله تعالی فی التوراة: **یابن آدم انی وحقی لك محب، فبحقی علیك كن لی محبا**، و شرط محبت آن است كه محب دوست دوست را دوست دارد، به تخصیص محبوب محبوب، و قال رسول الله(ص): **احبوا الله لما ارفدكم من نعمة واحبونی لحب الله واحبوا اهل بیتی لحبی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوستان دوست را داریم دوست گر بلا خواهد بلا خواهیم ما |  | دوستی دوستان از بهر اوست هرچه دارد دوست میداریم دوست |

اداءِ فرایض و اتیان به نوافل منتج محبت الهی است و محبت را مراتب متمیزه است در محب، حب است واحب، در فرایض احب، و در نوافل حب است ازغیرمفاصله.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| عاشقم هرهمه عالم كه همه عالم از اوست | او جمیل است از آن آینه را دارد دوست |

و عالم موجد است و او موجد، و ایجاد عالم به محبت فرموده و قال(ص): **ان الله جمیل یجب الجمال**. و عالم در غایت احكام و اتقان است. و گفته اند: **لیس فی الامكان ابدع من هذا العالم**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او جمیل است و آینه بكمال |  | مینماید به آن جمیل جمال |

و عالم جمال الهی است و او جمیل و محب جمال و انسان كامل كون جامع است.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من كل شیئی لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در نظر هرچه هست مظهر او است هجر اگر دوست دوست میدارد |  | می نماید جمال دوست به دوست دوستی فراق او نیكو است |

اما بدوستی او:

**ع:** پس محب را بعد باید داشت دوست. و به فراق تن درباید داد و گفته اند:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ارید وصاله و یرید هجری |  | فاترك ما ارید لما یرید |

اما فراق را بعینه دوست ندارد، بل از آن رو دوست دارد كه فعل محبوب محبوب است.

**م**: **وكل مایفعل المحبوب محبوب**.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه او خواهد مراد ما بود |  | كام ما یكتای بی همتا بود |

**ع**: محب مسكین چه كند جز آنكه گوید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خواهی بفراق كوش خواهی بوصال |  | من فارغم از هر دو مرا عشق تو بس |

بلی باید كه فراق را دوست تر از وصال دارد و بعدش خوشتر از قرب آید، چون داند كه دوست آن را دوست میدارد، بعدش مقرب تر از قرب آید و هجرش سودمندتر از وصل ، زیراكه در قرب و وصال به صفت و مراد خود ست و دربعد و فراق به صفت و مراد محبوب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هجری كه بود مراد معشوق |  | از وصل هزار بار خوشتر |

**ن**: محب آگاه به مقتضای: **وافوض امری الی الله**[[814]](#footnote-815) كارخود را بحق گذارد و بحكم: **العبد وما فی یده كان لمولاه** خود را و مافی یده به حضرت او سپارد، و باید كه از حیثیت رضا انینیت زایل بود، كه اگر محب راضی باشد و محبوب مرضی و یا محبوب راضی و محب مرضی تقابل بود، و تقابل، امثال و امثال، اضداد و اضداد جمع نشود، هرآینه باید كه از حیثیت رضا دوئی نماند و رضای محبوب عین رضای محب باشد.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رضیت بما قسم الله لی |  | و فوضت امری الی خالقی |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از مراد خویشتن بگذشته ایم |  | كار خود با حضرت او هشته ایم |

و جنید علیه الرحمة فرمود كه: محب باید بوصل و فصل مقید نباشد. **لون الماءِ لون انائه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه باشد مراد آن محبوب عاشقی گر چنین بود عاشق |  | عین مقصود این محبانست نزد یاران ما محب آنست |

**ع**: **شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لانی فی الوصل عبید نفسی و شغلی بالحبیب بكل وجه |  | و فی الهجران مولی للموالی احب الی من شغلی بحالی |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر وصل همی خواهی باشی تو مرید خود | ور هجر طلبكاری آن شرط محبت نیست | |
| بگذر زمراد خود این است مراد ما | مقصود همه عالم جز حضرت عزت نیست |

**ع**: و اگر محبی بود كه محبوب صفت او شده باشد اگر بعد دوست دارد محبوب دوست داشته باشد و این غایت وصل بود در عین بعد، و فهم هركس اینجا راه نبرد.

**ن**: حب اگر صفت محب است حجاب بود، اما چون محبوب صفت محب شود محبوب باشد كه بعد را دوست داشته باشد، و صفت محبوب عین محبوب، هرآینه محبت بعد محبت محبوب بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بود گر بذوق برخوانی |  | سخن عارفان نكو دانی |

**ع**: بدانكه موجب بعد اوصاف محب است، و اوصاف او عین محبوب بمقتضی: **كنت سمعه و بصره** لاجرم:

**نظم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دامنش چون بدست بگرفتم |  | دست او را در آستین دیدم |

پس گوئی: اعوذ بك منك، لااحصی ثناءِ علیك انت كما اثنیت علی نفسك.

**ن**: محب باید كه كلام محبوب بسمع محبوب استماع فرماید ووجه او را به عین او مشاهده نماید و این نتیجه نوافل است و مقام فنای صفات در صفات، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سمع و بصر و لسان و دست و پایم |  | چون او باشد بحضرتش می پایم |

**لمعۀ بیست و سوم**

**ع**: عشق آتشی است كه چون در دل افتد هرچه در دل یابد همه را بسوزد تا حدی كه صورت معشوق را نیز از دل محو كند. مجنون مگر در این سوزش بود گفتند لیلی آمد، گفت من خود لیلی ام، و سر به گریبان فراغت فرو برد، لیلی گفت سر بردار كه منم لیلی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آخر بنگر كه از كه می مانی باز |  | بگشا نظر و دمی به لیلی پرداز |

گفت الیك عنی فان حبك شغلی عنك. و نیز گفت:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن شد كه بدیدار تو می بودم شاد |  | از عشق تو پروای توام نیست كنون |

**ن**: عشق مصدر است و اشتقاق عاشق و معشوق از عشق، هرآینه عاشق و معشوق باشند بعشق و هرچه مسبوق بود بغیر حادث، و عشق سابق بود در مرتبۀ واحدیت قدیم و در مرتبۀ احدیت اقدم، فافهم.

**م**: عشق گفتم وجود می خواهم. عاشق عالم و معشوق اسماءِ الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آتش عشق چون برافروزد |  | خشك و تر را بیك زمان سوزد |

عشق آتشی است هرگاه كه در خرمن هستی عاشق افتد از عقل گندم نمای جوفروش كاهی نماند، نور این نار بود كه با موسیؑ گفت: **انی انا الله لااله الا انا فاعبدنی**[[815]](#footnote-816).

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كنار موسی رآها عین حاجته |  | و هو الاله ولكن لیس یدریه |

و گفته اند:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| النار یحرق من یحس به |  | و من هو النار كیف یحترق |

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| در آتش محبت خود را بسوز خوش خوش |  |
|  | چون سوختی در آتش آتش نسوزد آتش |

و قال الله تعالی: **نارالله الموقدة التی تطلع علی الافئدة**[[816]](#footnote-817).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آتش عشق جان ما را سوخت حكم ما را نشان هستی داد |  | آن معانی بیان ما را سوخت عشق آمد نشان ما را سوخت |

**ع**: مصطفی(ص) از این مقام چنین خبر داد كه: **اللهم اجعل حبك احب الی من سمعی و بصری**، مگر می فرماید: ای آنكه شنوائی و بینای من توئی:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خواهم كه چنان كنی بعشقت مشغول |  | كز عشق تو با تو هم نپردازم بیش |

**ن**: حضرت حبیب الله(ص) طلب محبت محبوبیت میفرماید و فرموده اند: **المحبت محبة المحبة**.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| این محبت عین محبوب است اگر داند محب | عین محبوب است و محبوبش همی خواند محب |

و محب باید كه چنان به محبت محبوب مشغول بود كه عالم را فراموش كند، بلكه چنان مستغرق محیط محبت بود كه جام را از می و خود را از وی و محب را از محبوب و طالب را از مطلوب تمیز تواند كرد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنان مست است كز مستی نمی داند كه او مست است | |  |
|  | زهست و نیست آزاد است زعقل و نقل وارست است | |

**ع**: عجبتر آنكه محبوب نیز بحكم اشارت **فنسیهم**[[817]](#footnote-818) با تو نماید كه محبوب مغلوب عشق چگونه شود، فهم من فهم، و عرف من عرف، و من لم یذق لم یعرف. جملگی شرح این رموزات آنست كه عشق بحكم **احببت** نخست سر از گریبان عاشقی برزند، آنگه به دامن معشوق درآویزد، و چون هر دو را بسمت دوئی و كثرت موسوم یابد، اول روی هریكی را از آن دیگر بگرداند، آنگه لباس كثرت و دوئی از سر هر دو بركشد، و هر دو را برنگ خود كه یگانگی صرف است برآرد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این همه رنگ های پرنیرنگ |  | خم وحدت همه كند یكرنگ |

**ن**: قال الله تعالی بلسان حبیبه: **كنت كنزاً مخفیاً الحدیث**. وقال جل ذكره: **یحبهم و یحبونه**[[818]](#footnote-819) اول محب است و آخر محبوب و هو الطالب و المطلوب. محبت محبیه فرع محبت محبوبیه است، محب و محبوب یكی باید تا مقصود رو نماید، عشق اول عاشق را به خود خواند، دیگر او را به معشوق رساند،‌بعد از آن هر دو را بساز دلنواز وحدت بنوازد، و موحدانه آوازه ای در عالم اندازد كه:

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| عاشق و معشوق و عشق هرسه بر ما یكی است | سید ما را یقین هست ترا گر شكی است |

**لمعۀ بیست و چهارم**

**ع**: طلب و جستجوی عاشق نمونه طلب معشوق است، خود هرصفت كه عاشق به آن متصف شود چون حیا و شوق و فرح و ضحك، بلكه هر صفتی كه محب بدان موصوف است به اصالت صفت محبوب بود، پیش محب به امانت است، او را در آن شركتی نیست، چه مشاركت در صفات دلیل بود بر مبانیت در ذات، و در چشم شهود در همه وجود به حقیقت جز یك ذات مشهود نتواند بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اشیا اگر صد است و گر هست صدهزار |  | جمله یكی بود به حقیقت چو بنگری |

**ن**: اسماءِ الهی از حضرت ذات طلب ظهور كرده اند هر اسمی به عینی حواله رفت، اسما طالب اعیان شدند، و از نتیجه طلب آن اسم كه مطلوب او بود طلبی در آن عین پدید آمد، هرآینه اولاً اسما طالبند و اعیان ثابته مطلوب، و ثانیاً اعیان طالبند و اسما مطلوب، و در حقیقت هوالطالب والمطلوب، و به مقتضای : **العبد و مافی یده لمولاه**، هرچه بندۀ عاشق دارد امانت سید معشوق است.

**م**: هرچه داری امانت است ای یار، بحكم: **ان تودوا الامانات الی اهلها**[[819]](#footnote-820) آن امانت به مالكش بسپار. و محب كامل محبوب را شاهد بیند از هر شاهدی و مشهود از هر مشهودی. در همه آینه نماید رو.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| گر به صد آینه یكی رو بنمود صد نشد | نقش خیال او صد است صد نشد او كدام صد |
| نام یكی اگر یكی صد نهد ای عزیز من | صد نشود حقیقتش یك بود و بنام صد |

**ع**: پس صفات جمله محبوب را باشد، محب را از خود به هیچ صفت وجودی نتواند بود عدم را صفت وجودی چگونه تواند بود؟

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از جود وجود او این عدم یافت وجود |  | معدوم از آن وجود آمد موجود |

**ع**: اما اگر محبوب از راه كرم قدم در خانه محب نهد و خانه را به جمال خود منور كند و صاحب خانه را به كسوت صورت خود مشرف گرداند و خود را بلباس محب بر خود جلوه دهد، محب را در خود به غلط نباید افتاد كه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه هیچند و هیچ اوست كه اوست |  | پیش توحید او نه كهنه نه نو است |

**ن**: سنت سنیه محبوبیه آنست كه به محبت قدیمیه محب مستعد را به تشریف شریف و خلعت لطیف صفات الهیه مشرف فرماید، و در اینه: **المؤمن مرآة المؤمن**، جمال: **ان الله جمیل یحب الجمال**، به بصر: **كنت بصره الذی یبصر به**، مشاهده نماید، در چنان حال محب باید كه معلوم گرداند كه محبوب است كه ناظر و منظور است و آئینه لطیفۀ انسانیه را به انوار تجلیات جمالیه منور گردانیده و بعین خود، خود را می بیند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خود بیند و خود نماید ای دوست |  | محبوب خود و محب خود او است |

ع: شیخ الاسلام عبدالله انصاری علیه الرحمة گفت كه حق نعالی خواست كه صنع خود ظاهر گرداند عالم را آفرید، و خواست كه خود را ظاهر كند، آدم را آفرید، اینجا بدان كه تو كیستی.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن پادشاه اعظم دربسته بود محكم |  | پوشید دلق آدم ناگاه بر درآمد |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو آدم را فرستادیم بیرون |  | جمال خویش بر صحرا نهادیم |

موجد به حق و جواد مطلق هر فردی را از افراد عالم به انعامی خاص مخصوص گردانید، اما تمام انوار مكنونه و اسرار مخزونه در مرآت عین جامعه انسانیه نموده و فرموده: **كنت كنراً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در جام جهان نمای آدم |  | پیدا شده است اسم اعظم |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن پادشاه اعظم یعنی حقیقت ما پوشید دلق آدم یعنی لباس اسما |  | در بسته بود محكم یعنی كه بود تنها ناگاه بر در آمد یعنی كه گشت پیدا |

**لمعۀ بیست و پنجم**

**ع**: محب خواست كه به عین الیقین جمال دوست بیند، عمری در این طلب سرگشته می گشت، ناگاه به سمع سر او این ندا آمد كه:

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| آن چشمه كه خضر خورد از او آب حیات | در منزل توست لیكن انباشته ای |

چون بعین الیقین در خود نظر كرد خود را گم یافت، آنگه دوست را بازیافت و چون نیك نظر كرد خود عین او بود، گفت:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای دوست ترا بهر مكان می جستم دیدم بتو خود را كه تو خود من بودی |  | هردم خبری از این و آن می جستم خجلت زده ام كز تو نشان می جستم |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به اول در وجود خود نظر كن هرآن چیزی كه تو جویای آنی درآفاقش نیابی گرچه پوئی |  | پس آنگه بیخود اندر خود سفر كن برون از تو نباشد گر بدانی ولی در خود بیابی گر بجوئی |

**من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا در طلب گوهر كانی كانی فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو |  | تا زنده به بوی وصل جانی جانی  هر چیز كه در جستن آنی آنی |

ایضاً

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای آنكه طلبكار جهان جانی مطلوب توئی طلب توئی طالب تو |  | جانی و دلی و بلكه خود جانانی دریاب كه بی تو هرچه جوئی آنی |

**ع**: این دیده هر دیده وری را حاصل است الا آنست كه نمی داند كه چه می بیند. چه هر ذره كه از خانه بصحرا رود بضرورت آفتاب را بیند، اما نداند كه چه می بیند.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لذت ار جوئی به بین و هم بدان |  | ذوق داری گفته ما را بخوان |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وفی كل شیئی له آیة |  | تدل علی انه واحد |

**م**: هر ذره كه می بینی خورشید در او پیداست. كل شیئی فیه كل شیئی.

**م**: توحید ندانی ار ندانی این را.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می بین و بدان و آشنا شو |  | رندانه بیا حریف ما شو |

**ع**: عجب كاری ! همه بعین الیقین جمال دوست می بینند، چه در حقیقت جز احدیت مجرد نیست و **ماخلقكم ولابعثكم الاكنفس واحدة**[[820]](#footnote-821)، اما نمیدانند كه چه می بینند لاجرم لذت نمی یابند.

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور چشم است و در نظر پیداست |  | نظری كن به بین كه او با ماست |

عالم درغایت جمال است از جمال: **ان الله جمیل یحب الجمال**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم به كمال و بر كمال است |  | او را اثری از آن جمال است |

و جمال حضرت عزت در مرتبه احدیت عین جمیل:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم عالم روشن است از نور او در همه آئینه بنموده جمال موج و دریا و حباب و قطره هم جسم و جان و جام و می، آب و حباب |  | ناظر او نیست جز منظور او خوش جمالی می نماید بر كمال این همه آب است ای صاحب كرم فهم كن والله اعلم بالصواب |

**ع**: لذت آن یابد كه به حق الیقین بداند كه چه می بیند و به چه می بیند، و بهرچه می بیند.

**ن**:  **شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رأیت الله فی عینی بعینه |  | و عینی عینه فانظر بعینه |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمال او به نور او توان دید |  | چه خوش چشمی كه نوری آنچنان دید |

**ع**: **ولكن لیطمئن قلبی**[[821]](#footnote-822)، مگر اشارت به چنین یقین تواند بود، كه اطمینان قلب و سكون نفس جز بحق الیقین حاصل نیاید.

**ن**: باید كه بعین الیقین بینی و دانی كه چه می بینی و بعین الیقین او را بعین او بینی و به حق الیقین اطمینان تمام بهمرسانی كه منظور عین ناظر است و ناظر عین منظور.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نو او او به نور او بیند |  | هرچه او بیند آن نكو بیند |

**ع**: از سهل قدس سره پرسیدند كه ماالیقین؟ قال: **الیقین هوالله**، پس تو نیز : **واعبد ربك حتی یاتیك الیقین**[[822]](#footnote-823).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درین ره گر به ترك خود بگوئی |  | یقین گردد ترا كو تو، تو اوئی |

**ن**: **غزل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش درآ در بحر ما ما را بجو در وجود خویشتن سیری بكن هرچه می بینی به نور او نگر قاب قوسین از میانه طرح كن در خرابات فنا رندانه رو |  | جو چه می جوئی بیا دریا بجو حضرت یكتای بی همتا بجو نور او در دیده بینا بجو منصب عالی اوادانی بجو سید سرمست ما آنجا بجو |

**لمعۀ بیست و ششم**

**ع**:محب چون خواهد كه مراقب محبوب باشد چارۀ او آن بود كه محبوب را به هر چشمی مراقب باشد، و بهر نظری ناظر، چه او را در هرعالمی صورتی است، و در هرصورتی وجهی، پس در همه اشیا ظهور او را مراقب باشد، چه ظاهر همه اشیا اوست چنانكه باطن او است و هوالظاهر والباطن.

**ن**: ظواهر عالم به اسم الظاهر حق منور است و بواطن به اسم الباطن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم منور است از او |  | ظاهر و باطنش نگر نیكو |

**هوالاول والآخر والظاهر والباطن و هو بكل شیئی علیم**[[823]](#footnote-824)، و محب باید كه محبانه به عین محبت محبوب را در مرآت موجودات مراقب بود و ظهور انوار تجلیات اسمائیه الهیه در عیون اعیان عالم عیان بیند و عارفانه گوید:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلاینظر العین الا الیه فنحن له و به فی یدیه |  | ولایقع الحكم الا علیه و فی كل حال فانا لدیه |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بینم به نور او بینم |  | لاجرم جمله را نكو بینم |

**ع**: هیچ چیز نه بیند كه او را پیش از آن یا پس از آن یا با آن یا در آن بیند. محب اینجا بیش، خلوت نتواند كرد و عزلت نتواند گزید، چه او را عین اشیا بیند، مقامی نگزیند، از هیچ چیز عزلت نتواند كرد، چه غایت عزلت آن بود كه در خلوت خانۀ بود و نابود خود بنشیند، و از جملۀ اسما و صفات خود و حق و خلق عزلت گیرد.

**ن:** قال الامام الاول(ع): **مارأیت شیاً الا و رأیت الله قبله**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور بیند اولاً این نور چشم |  | بعد از آن اكوان بنور این نور چشم |

و قیل: **مارأیت شیاً و رأیت الله بعده.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرآینه ای كه آید اندر نظرم |  | آن ‌آینه روشن بجمالش نگرم |

و قیل: **مارأیت شیاً و رأیت الله معه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او با همه و همه به او موجودند |  | آن نور وجود هر یکی بنمودند |

و قیل: **مارأیت شیاً الا ورأیت الله فیه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در زمین و آسمان كردم نظر |  | نور او بنمود نور او نگر |

**فسبحان من جعل له فی كی شیئی بابااذا فتح ذالك الباب و جدالله عنده.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر در كه بروی ما گشاید |  | حسنی دگری بما نماید |

**ع**: لكن پس از آن كه ناظری او شایسته منظور دوست آمد، و دانست كه مرتبۀ معشوقی او را با عاشقی او تعلق گونه ای هست، عزلت چگونه گیرد كه: **الربوبیة بغیر العبودیة محال**. عاشق اینجا بحسابی در می آید، چه اگر عاشق كرشمه معشوق را قابل نیاید كرشمه معشوقی تهی ماند كه: **ان للربوبیة سراً لوظهر لبطلت الربوبیة**، هرچند معشوق را حسن و ملاحت بر كمال است و از روی كمال هیچ در نمی باید.

**م**: بت را چه زيان كه بت پرستش نبود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عروس حسن ترا هیچ در نمی باید |  | بگاه جلوه مگر دیدۀ تماشائی |

اما از روی معشوقی نظاره عاشق درباید. آن حسن ترا شرف زبازار من است.

**ن**: ابداً محب و محبوب و طالب و مطلوب و ابوت و نبوت مقتضی همدگرند، همیشه معشوق عاشق را جوید و عاشق معشوق را طلبد. لیلی باید تا مجنون عاشق شود، و مجنون باید تا لیلی معشوق بود، سید طالب عبد است از برای ظهور سیادت و عبد خواهان سید از برای اظهار عبدیت، ظهور حقایق الهیه مربوط است به حقایق اكوانیه و وجود حقایق اكوانیه مشروط بحقایق الهیه. فافهم.

و سخن سهل بن عبدالله تستری است علیه الرحمة: ان للربوبیة سرا لوظهر لبطلت الربوبیة، و ربوبیت نسبت و تحقق نسبت موقوف برمنتسبین و هوالرب و المربوب، و اعیان ثابته صور اسماءِ الهیه اند در حضرت علمیه، و اسما و اعیان مخفی در غیب، لوظهر ای لوزال لبطلت الربوبیة، و بطلان ربوبیت محال. ولو حرف امتناع است لامتناع است لامتناع یعنی ممتنع است كه مربوب زایل شود، و سر هر شیئی حقیقت و لطیفه آن شیئی است.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| این سر ربوبیت دریاب و نكو دریاب | از من بشنو ای دوست سعیی كن ازو دریاب |

ربی باید تا مربوبی ظاهر شود و رب و مربوبی باید تا ربوبیت تحقق یابد.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلولاه ولولانا لما كان الذی كانا |  | و انا عبده حقا و ان الله مولانا |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سید و بنده بهم درساخته |  | غلغلی در كاینات انداخته |

**ع**: از سهل بن عبدالله پرسیدند كه: **مامرادالحق من الخلق**؟ گفت: **ماهم علیه**.

حریت اینجا از جانبین متعذر مینماید، چه هركجا كه نسبت آمد حریت رفت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آزادی و عشق چون نمی آید راست |  | بنده شدم و نهادم از یك سو خواست |

**ن**: **رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش آینه ای لطیف پرداخته اند تا صورت خود بعین ما بنمایند |  | آنرا بجمال خویش بنواخته اند این آینه را زعین ما ساخته اند |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فسبحان من یخفی عن العین ذاته |  | واظهرها فی خلقه بصفاتهم |

**ع**: حریت مطلق در مقام غنای مطلق یافت شود، والا از روی معشوقی همچنان كه نیاز و عجز عاشق را ناز و كرشمه معشوق درباید همچنین كرشمه و ناز او را نیز طلب و نیاز عاشق بكار آید، این كار بی یكدیگر راست نیاید.

**م**: چو من نباشم حسن تو با كه ناز كند. اینجا ناز و كرشمه و دلال معشوق با نیاز و انكسار عاشق همه این گوید:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نحن فی اكمل السرور ولكن |  | لیس الا بكم یتم السرور |

دانی كه چه گفت و شنود میرود؟ می گوید هرچند:

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| تشریف دست سلطان چوگان برد ولكن | بی گوی روز میدان چوگان چه كار دارد |

**ن**: حقیقت حریت از همه عالم در غنای ذاتی است و آن خاصه حضرت الهی است كما قال جل ذكره: **والله غنی عن العالمین**[[824]](#footnote-825).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حضرت او غنی است از عالم |  | ما فقیران حضرتش فافهم |

و نگویند**: ان الله حر**، اما توان گفت: **ان الله لیس بعبد**، و بندۀ آزاد آن است كه از غیر حق آزاد بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هركه از غیرحق بود آزاد |  | بندۀ بی غمش بود دل شاد |

و گفته اند آزادی بنده ازالت صفت عبد است بصفت حق، یعنی تجرد از صفات خلقیه و تخلق به اخلاق الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سید ما بندۀ آزاد او است |  | این چنین آزاد اگر باشی نكوست |

اگرچه ذات الهی غنی علی الاطلاق است اما بحسب ظهور اسما و صفات در مظاهر:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ روشنی بباید |  | تا نور جمال او نماید |

اگرچه در حقیقت:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسما وصفات و آینه او است |  | یك ذات بود هرآینه او است |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ور عراقی عذرخواهی میكند |  | عذرخواهی الهی می كند |

و می گوید:

**ع**:  **نظم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نی غلط گفتم كه اینجا عاشق و معشوق او است ما كه ایم؟ از ما چه آید؟ تا نه پنداری كه ما |  | گرچه ما در عشق او اندر جهان افسانه ایم روی او را آینه یا زلف او را شانه ایم |

**لمعۀ بیست و هفتم**

**ع**: عاشق را طلب شهود بهرفنا است از وجود، چه دایم قدم در عدم از بهر آن زند كه در حال عدم آسوده بود، هم شاهد بودو هم مشهود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زان قبل بود شاهد و مشهود |  | كه بنزدیك خویش هیچ نبود |

**ن**: حصول صورت مشهود در عین مشاهد در حالت شهود عین شاهد است و نعیم مشاهده، و فرق است میان شهود و رؤیت، مشاهده بدیده سَر بود و رؤیت بدیده سِر، و رؤیت حق خاصه حضرت انسان كامل است و مشاهدۀ عام، و وجود نزد اهل الله وجدان حقست در وجد.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وجود الحق عین وجود وجدی و وجدان الوجود بكل وجه |  | فانی بالوجود فنیت عنه بحال او بلاحال فمنه |

و چون مشاهد در حالت شهود فانی شود، او را شهود شهود نبود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حقیقت شاهد و مشهود اوست |  | غیر او معدوم شد موجود او است |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا افناك عنك وجود امر له حكم و لیس علیه حكم |  | فذاك الوجد لیس به خفاءِ نعم وله التلذذ والفناءِ |

وجد حال است و احوال مواهب ، و وجد متواجد كسب او است، لاجرم بر وجد كسبی متواجد اعتماد نباشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وجد یاران عطای حضرت او است |  | وجد كسبی تواجد است ای دوست |

**ع**: چون موجود شد غطای بصر خود شد، و از شهود محروم ماند، چه بصر او بدلیل: **كنت سمعة و بصره** عین معشوق آمد و اوئی او غطای این بصر.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انت الغمامة علی شمسك |  | فاعرف حقیقة نفسك |

**ن**: عالم ابداً به انیت خود محجوب ماند از حق، و اگر انیت عالم از عالم زایل شود عالم نماند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا كه هستی او بود موجود چون زهستی خود شود فانی |  | دایما در حجاب خواهد بود شاهد او بود همه مشهود |

سخن حسین منصور مغفور است:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بینی و بینك انی یزاحمنی |  | فارفع بجودك انی من البین |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از دوئی بگذر و یكی میجو |  | وحده لاشریك له میگو |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سبحان ربك رب العزة الصمد هو الذی لم یكن كفو اله احد |  | عما یدور عن الاوهام فی الخلد ذاتاً و وصفاً و لم یولد و لم یلد |

**ع**: اگر این غطاءِ كه توئی تو است از پیش بصر كشف شود، معشوق معشوق را بیند و دوئی و توئی در میان نه، آنگاه بسمع سر تو این ندا آید:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بذالك سرطال عنك اكتتامه فانت حجاب القلب عن سر غیبه |  | ولاح صباح كنت انت ظلامه ولولاك لم یطبع علیه ختامه |

آنگاه گوئی:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روزت بستودم و نمی دانستم ظن برده بدم بمن كه من من بودم |  | شب با تو غنودم و نمی دانستم من جمله تو بودم و نمی دانستم |

**ن**: قال الله تعالی: بلسان نبیه(ص): **ان الله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لوكشفها لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه.**

و ارواح حجب نورانیه اند و اجسام حجب ظلمانیه، و مظهر صفات من وجه، و ساتر صفات من وجه، و این حجبات از رحمت الهیه است كه اگر برافتد:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آتش غیرتش برافروزد |  | هر دو عالم بیك نفس سوزد |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما خود به حجاب خویشتن می پائیم |  | مائیم حجاب ما تا ما مائیم |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانت حجاب القلب عن سر غیبه |  | ولولاك یم یطبع علیه ختامه |

**ع**: این جا دعای عاشق همه این تواند بود كه: **اللهم اجعلنی نورا**. یعنی مرا در مقام شهود بدار، تا به بینم كه من توأم، آنگه بگویم: **من رآنی** **فقد رأی الحق**. و تو گوئی: **من یطع الرسول فقد اطاع الله**.

كه اگر من من باشم ترا نه بینم لاجرم گویم: **نورانی اراه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در كدام آینه در آید او |  | خلق را روی كی نماید او |

**وماقدروالله حق قدره**.

**ن**: قال رسول الله(ص): **اللهم اجعلنی نوراً**، و مراد به این نور، نور مشاهده ذات است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم عارف اگر نكو بیند |  | ذات او را به ذات او بیند |

و فی روایت: **اجعل لی نوراً**، و نور معانی مجرده بود از مواد، و اگر واصف وصف او تقریر كند داخل شود در مواد، زیرا كسر عبارات از مواد است فافهم. و سماوات روحانیه و ارض جسمانیه منورند بنور اسم جامع، كما قال الله تعالی: **الله نور السموات والارض**[[825]](#footnote-826) ، و انوار انوار اشعه ذاتیه اند و رؤیت انوار ارواح ملایكه مخصوص است به انبیاعلیهم السلام،و عاشق را نوری است، و معشوق را نوری، و شهود به اجتماع دو نور تواند بود و بانوار اسماءِ مسمیات ظاهر گردند، و به انوار اسماءِ ذات، ذات و به انوار اسماءِ صفات، صفات و به انوار اسماءِ افعال، افعال، والنور یبصر بنفسه و یبصر به غیره، و قیل: **لاحجابه الالنور ولاخفائه الالظهور**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او او و آن حجاب وی است |  | او حجاب وی است غیركی است |

**لمعۀ بیست و هشتم**

**ع**: محبوب چون خواهد كه محب را بركشد نخست هر لباسی كه از هر عالمی به او همراه شده باشد ازو بركشد، و بدل آن خلعت صفات خودش در پوشاند، پس بهمه نام های خودش بخواند و بجای خودش بنشاند، اینجا یا در موقف الواقفین موقوف گرداند یا بعالمش از جهت تكمیل ناقصان مراجعت فرماید.

**ن**: قال رسول الله(ص): **جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین**. محبوب محب را می كشد تا بركشد، نمی كشد بلكه دركش خود می كشد.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محبوب مرا گفت كه بر در كشمت والله نكشت دربر خویش كشید |  | آنگه به مراد خویش در بركشمت گفتا كه هزار بار دیگر كشمت |

محب چون از عالم وحدت عزیمت عالم كثرت نمود، به هر منزل كه نزول فرمود، خلاصه ای به زواده برداشت و زبده ای به یادگار گذاشت، چون بعالم شهادت مطلقه رسید بكثرت وسایط و حجبات صفات خلقیه محجوب شد، اما محبوب به عنایت ازلی ترحم میفرماید و محب را از غرقاب علایق و عوایق خلایق نجات میدهد و از نعوت و صفات ممكنه ردیه و حسیه خسیسه مجرد میگرداند و بقدر قابلیت و استعداد او را به خلعت: **تخلقوا باخلاق الله** متخلق می سازد و آوازه در عالم می اندازد كه: **ان الله خلق آدم علی صورته**، و او را بر سریر سلطنت خلافت می نشاند، و میفرماید**: انا جعلناك خلیفة فی الارض**[[826]](#footnote-827)، و به امر: **بلغ ما انزل الیك من ربك**[[827]](#footnote-828)از برای تبلیغ رسالت از عالم وحدت بجهان كثرت مراجعه نماید و بر سریر سلطنت خلافت نشیند، و گوید: **من اطاعنی فقد اطاع الله** و حبیب الله كه هم محب است و هم محبوب میفرماید:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و من انا ایاها الی حیث لاالی |  | عرجت و عطرت الوجود برجعتی |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از بشری رسته بود باز برای بشر |  | تا بكمال آورد پایه نقصان گرفت |

از بحر وحدت به ساحل كثرت نزول كرد، و بسریر طبیعت جلوس فرمود تا از محیط احدیت استفاضۀ فیض كند و متعطشان سباسب كثرت را افاضه فرماید:

**بيت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فيض می گيرد از آن حضرت مدام |  | فيض می بخشد بعالم والسلام |

**ع**: و چون بعالمش بازگرداند آن رنگهای عالم ازو بركشيده بود، اكنون برنگ خود در او پوشاند، تا عاشق چون در كسوت نگرد خود را برنگی ديگر بيند حيران ماند، گويد:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چه رنگ است به این زیبائی |  | چه لباس است بدین یكتائی |

**ن:** پیش از این عاشق حادث بود و معشوق قدیم، این زمان عاشق یه خلعت معشوقی حادث ازلی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساغر می به ذوق نوشیده |  | خلعت پادشاه پوشیده |

**ع:** از خود بوئی دیگر یابد گوید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اشم منك نسیماً لست اعرفه |  | اظن لمیاءِ جرت فیك ارادنا |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بوی معشوقم اگر خواهی ببو رنگ و بوی عاشقان دیگر بود |  | عاشق خوش بو بگیر و خوش ببو بوی او خوش بو شده از بوی او |

**ع**: در خود نگرد همگی خود او را یابد، گوید:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انا من اهوی و من اهوی انا |  | نحن روحان حللنا بدنا |

**ن**:  **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشقانه این سخن بشنو زمن |  | یوسفم معشوق و عاشق پیرهن |

**ع**: در هرچه نظر كند وجه دوست بیند متحیر بماند گوید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ام اكوس تلالات بمدام |  | ام شموس تهللت بغام |

**ن**: **نظم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا به می جام می شده روشن غیرفانی شدند و باقی اوست |  | یا به ابر آفتاب پنهان است به حقیقت بدانكه او آنست |

**ع**: اینجا معلوم كند كه: **كل شیئی هالك الاوجهه**[[828]](#footnote-829) چه وجه دارد.

**ن**: **شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كل شیئی هالك الا وجهه هركه غرق بحر او گردد چوما |  | آنكسی داند كه گردد محوهو عین ما بیند بما و سو بسو |

وجه هرشیئی حقیقت او است، و همه اشیا هالك، و هالك هالك نشود.

**م**: بصورت گر شود فانی حقیقت دایماً باقی است.

بلكه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باقی لایزالی و فانی لم یزل |  | هستیم و نیستیم و سخن گوی وابكمیم |

**ع**: چرا نشاید كه های وجهه عاید باشد باشیئی، چه هر شیئی از روی صورت هالك و از روی معنی باقی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می و جام و حریف و ساقی اوست |  | نیست فانی كسی چو باقی اوست |

**ن**: نعم عالم از آن رو كه نقش خیال است زایل شود.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انما الكون خیال وهو حق فی الحقیقة |  | والذی یفهم هذا حاز اسرارالطریقة |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم خیال می بینم دیده روشن بنور حضرت اوست |  | در خیال آن جمال می بینم همه را بر كمال می بینم |

ع: و به چه وجه معنی آن وجه ظهور حقست كه: **ویبقی وجه ربك**[[829]](#footnote-830). ای دوست چون دانستی كه معنی و حقیقت اشیاءِ عین وجه اوست پس: **ارنا الاشیاءِ كما هی** میگو تا عیان بینی كه:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وفی كل شیئی له آیة |  | تدل علی انه واحد[[830]](#footnote-831) |

**ن**: **بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در كلامش چو نور دیده ما است |  | نظری كن كه نور او پیدا است |

**فسبحان من تجلی فی كلامه علی خلقه وهم لایعلمون** و قال: فسبحان من لم یكن علیه دلیلا الانفسه ولاثبت كونه الابعینه. عالم دلیل اسما و صفات او است و دلیل بر ذات او ذات او، و اقول : فسبحان من تجلی علی كل الاشیاءِ واكثرهم لایفقهون.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانه روان بیا فاعلم |  | سخن عارفان ما فافهم |

**ع**: **قل لمن الارض ومن فیها ان كنتم تعلمون سیقولون لِله**[[831]](#footnote-832). سخن مستانه می رود معذور دار.

**ن**: قال الله تعالی: **ولئن سالتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله**[[832]](#footnote-833)، منور سماوات ارواح و موجد ارض اشباح او است، كما قال جل ذكره: **الله نور السموات والارض**[[833]](#footnote-834).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم به نور او روشن |  | می نماید به بین نكو روشن |

حضرت جواد یعنی واجب الوجود از خزانه جود، عالم را وجودی انعام فرمود و در آینه هر فردی جمال اسمی از اسما بنمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه افراد كاینات تمام |  | می نماید جمال او والسلام |

**ع**: **شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و من كل معنی لطیف اجتلی قدحا |  | و كل ناطقة فی الكون تطربنی |

چه توان كرد و چه توان گفت:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرا چودل به خرابات میرود هردم |  | به گرد اهل مناجات و زهد كی گردم |

**ن**: اهل الله لطیفه را بر دو معنی اطلاق كنند یكی بر حقیقت انسانیه دیگر بر معنی دقیقه كه نور آن در عین بصیرتلالا كند و عبارت از ایضاح آن حقیقت قاصر بود، و آن از علوم ذوق است: **من ذاقه یعرفه**، و رند مستی كه به خرابات معنی توجه نماید میل به زاویه صورت زهاد نفرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هركه ترك خویش و بیگانه گرفت |  | گوشه ای در كنج میخانه گرفت |

**ع:** در بحری افتاده ام كه كرانش پدید نیست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حریفی می كنم با هفت دریا |  | اگرچه زور یك شبنم ندارم |

**ن**:  **نظم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تو داری هفت دریا در نظر جز یكی در هر دوعالم هست نیست |  | دیگران غرقند و از ما بی خبر آن یكی با هریكی خوش می شمر |

**ع**: و اگرچه صورت و معانی این كلمات به نسبت با بعضی افهام مكرر نماید معذورم دار كه در محیطی افتاده ام، هرچند می خواهم كه خود را به ساحل اندازم تا خبر است موجم در ربوده است و به لجه ای افكنده.

**ن**: كثرت عبارات اعتباریه چون وجود اعداد بود به تكرار واحد و واحد هستی عدد است و تفصیل واحد به عدد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موج است و حباب هردو یك آب |  | در موج و حباب آب دریاب |

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به محیطی فكنده ام زورق زورق اندر محیط نیست عجب |  | كه دو عالم در اوست مستغرق عجب است این محیط در زورق |
| \*\*\* | | |
| نگویم كه بر آب قادر نیم |  | كه بر دجله و نیل مستسقیم |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می خورم و عارفان مرا می گویند |  | ای خواجه شراب از كجا می آری |

**ع**: **شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الحمدلله علی اننی ان هی فاهت ملات فاها |  | كضفدع تسكن فی الیم او سكتت ماتت من الغم |

و چندان كه خود را ملامت می كنم كه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنجا كه بحر نامتناهیست موج زن |  | شاید كه شبنمی نكند قصد آشنا |

**ن**: **مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش در آن بحر بیكران بنشین شبنم و بحر هر دو یك آبند قطره و بحر و موج و جو هرچار تو در این بحر ما درآ با ما هفت دریا تو نوش كن بتمام |  | عین ما را به عین ما می بین این و آن آبرو زما یابند جمله آبند نزد ما ناچار عین ما را بجو از این دریا تشنه می باش همچنان والسلام |

**ع**: باز همت می گوید ناامیدی شرط نیست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اندرین بحر بیكران چوغوك |  | دست و پائی بزن چه دانی بوك |

**ن**: قال رسول الله(ص): **ان الله یحب الهمم العالیة.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساقی ار بخشد ترا خم خانه ای |  | نوش میفرما و می گو رب زد |

**ع**: دل نیز در بحر امید دست و پائی می زند و با جان بلب رسیده می گوید كه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كی بود ما زما جدا مانده |  | من و تو رفته و خدا مانده |

**ن**: **بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| این نقش خیالی است كه نام من و تست | جانست و بدن شراب و جام من وتست |
| گر زانكه من و تو از میان برخیزیم | مقصود و مراد ما بكام من و تست |

رساله ذوقیه

**بسم اللّه الرحمن الرحیم**

الحمدللّه الذی نور عیون العارفین بنور معرفته، والصلوة والسلام علی مظهر صفاته و مظهر ذاته و مرآت آیاته و کمالاته، المبعوث من حضرت الاحدیت الی حضرت الواحدیت بارسال کلماته، محمد و اصحابه و عترته.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن ذوق عاشقان بشنو گر ترا عشق ذوق یارانست از سر ذوق این سخن گفتیم |  | بشنو ای جانم از جنان بشنو طلبش کن بیا بجان بشنو این چنین است آنچنان بشنو |

ذوق اول مبادی تجلی است، یعنی هر تجلی مبدئی دارد، و مبدء آن تجلی ذوق آن تجلی است، و تجلی الهی که ذوق می بخشد، یا در صور بود یا در معانی، اگر در صور باشد معطی ذوق خیالی است، و اگر در معنی بود، یعنی در اسماء الهیه،

**مصراع**: ذوق عقلی ترا عطا بخشد.

و اثر ذوق عقلی در دل باشد، و اثر ذوق خیالی در نفس، و ذوق عقلی ترا دعوت کند به ریاضیات نفسیه، و ذوق خیالی به مجاهدات بدنیه، اما در تجلی ذاته بذاته فی ذاته:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موج و جو و حباب و دریانیست |  | ذوق چبود مذوق آنجا نیست |

اما اگر شارب استفاده کند در نفس ثانی مضاف با نفس اول آن را شرب خوانند، واگر به سه نفس انجامد ری گویند.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وجودی کالقدح روحی کراحی |  | فخذ منی القدح و اشرب حیاتی |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذوق این شرب ما زما می جو |  | این چنین ذوق از خدا می جو |

و اهل جنت بعد از شرب شربت: **وسقاهم ربهم شراباطهورا**[[834]](#footnote-835)

**مصراع:** ابدا تشنگی نخواهد یافت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه او یک جرعه خورد از جام ما |  | تا ابد سیراب باشد همچو ما |

اما شرب اهل جنت از برای استیفای لذت و شهوت بود، نه از برای ازالۀ عطش و دفع الم، و شرب مختلف بود به اختلاف مشروب، و اگر مشروب نوع واحد باشد مختلف گردد به اختلاف امزجۀ شاربین و خدای تعالی ذکر انهاراربعه در قرآن فرموده:

**فیها انهار من ماء غیرآسن وانهارمن لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمرلذة للشاربین وانهارمن عسل مصفی**[[835]](#footnote-836).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب و لبن است وانگهی خمر و عسل |  | هر چار تر است گر بود علم و عمل |

و تجلی علمی واقع نمی شود الا در این صور اربعه. **من ذاقه یعرفه**. و هر تجلی از آنِ صنفی مخصوص است، و احوالی مخصوصه در شخص واحد.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| این یکی را شیر بخشد آن یکی خمر آن نگار |  |
|  | و آن دگر آب و عسل بخشید و ما را هر چهار |

و علم عالم باللّه به معانی مجرده، از خطاب و نصوص در خطاب، از تجلی علمی است در صورت، **انهارمن ماء غیرآسن**، یعنی علم الهی که متعلق نبود به طبیعت، اما علم به اسرار شرع و احکام آن و معرفت میزان احکام به علم اوقات و احوال، از تجلی علمی بود در صورت: **انهارمن لبن لم یتغیر طعمه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تغییر نیابد این چنین علم |  | می جو زخدای خود همین علم |

اما علم به کمال و احوال و جمال، اعطای تجلی علمی الهی ذوقی است در صورت خمر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب که علم عارفانست |  | هرکو دریافت عارف آنست |

و علم به طریق وحی و ایمان و صفای الهام و علم به هر شییء که دانستنی است، و دانستن هرچه دانستی نیست از تجلی است در صورت عسل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عسل صاف از کدورت موم |  | علم از آن صورتش شده معلوم |

و شاید که شرب واحدی یکی بود از این مشروبات اربعه.

**مصراع**: لاجرم او را بود علمی از آن.

و اگر جامع مجموع مشروبات بود، فرماید: **علمت علم الاولین والآخرین**.

**مصراع**: این چنین فرمود آن سلطان ما(ص).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طلبش کن که ممتنع نبود |  | که چنان دولتی ترا بشود |

و کان رسول اللّه(ص) یحب مزج الماء باللبن فیشربه، و مزج العسل باللبن و مابقی الاالخمر، و لیست الدار الدنیا بمحل لاباحتها فی الشریعة فلم یمکن لنا ان تضرب المثل بالفعل، فهذه المشروبات ضرب المثل لاصناف العلوم یتجلی للعارفین فی صورة هذه المحسوسات، و خص الخمر بالجنة دون الدنیا[[836]](#footnote-837).

و دار دنیا محل تکالیف شرعیه است، و قوت عاقله مناط تکلیف، و خمرمزیل عقل.

**مصراع**: لاجرم کرده اند خمر حرام.

و هرآینه اگر واقع شود تجلی در صورت خمر، و ظاهر گردد این علم در عموم، به اظهار این علم اسرار شریعت محمدیه ظاهر شود، و ظهور اسرار مؤدی به فساد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سری است که یار غار ما می داند |  | بیگانه چه داند آشنا می داند |

و مزاج اکثر اولاد آدم ضعیف است و قابل سکر، اما مزاج مبارک انبیا و اکابر اولیاعلیهم السلام چون مزاج اهل بهشت.

**مصراع**: قابل سکر نیست تا دانی.

بلکه خم خانۀ ازل و ابد نوش کرده، و دامن ساقی گرفته، نعرۀ: هل من مزید چون بایزید می زنند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگویم که بر آب قادر نیم |  | که بر دجله و نیل مستقیم |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای عجب تا غرقۀ دریا شدم |  | بانگ می دارم که استسقا خوش است |

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاسقان ظاهراً شراب خورند این کمالات بین که آن رندان |  | عارفان باطنش همی نوشند می خورندش مدام و می پوشند |

و عقل ساتر اسرار شرع است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باش ستار و ستر نیکو دار |  | این سرانداز بر سرت بگذار |

و اشارالیه سهل بن عبداللّه التستری: ان للربوبیة سرّ الوظهر لبطلت الربوبیة، و ان للنبوة سرّ الوظهر لبطل العلم، و ان للعلم سرّ الوظهر لبطلت الاحکام[[837]](#footnote-838).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محرم اسرار باش و حافظ اسرار هم |  | نقطه باش و می نگر این دایره پرگار هم |

**واللّه یقول الحق وهو یهدی السبیل**[[838]](#footnote-839).

رساله لطایف

**بسم اللّه الرحمن الرحیم**

بسم اللّه الاعظم وله المجد والکرم، والصلوة علی نبیه المحترم، وآله و اصحابه المصطفین من العرب والعجم. قال رسول اللّه(ص): **کنت نبیا و آدم بین الماء والطین**.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| و من عهد عهدی قبل عصر عناصری | الی دار بعث قبل انداز بعثتی |

و قال رسول اللّه(ص): **انا اول الانبیاء خلقا وآخرهم بعثا و نحن الاولون والآخرون**.

حبیبی که ابتدای کارخانۀ محبت به اظهار جمال بر کمال روح بافتوح او بود، چنانکه فرمود: **اول ماخلق اللّه روحی**. محبوبی که ختم نبوت به وجود پرجود اوست که: **وختم به النبیون**. و قال علیه السلام: **لانبی بعدی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای کوس نبوت تو در پیش |  | وی چتر رسالت تو در پس |

و حقیقت روحانیۀ محمدیه که مسمی است به عقل اول، واسطه ای است، میان مرتبۀ الهیه و مجموع عالم، هم چنانکه مرتبۀ الهیه واسطه ای است، میان حقیقت روحانیۀ محمدیه و میان ذات احدیت حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بحر است و حباب آب دریاب |  | آن آب درین حباب دریاب |

و چون میان عزت قدم و ذلت عدم مناسبتی نبود، حاکم مطلق و حکیم به حق حکم فرمود، به واسطه ای کریم الطرفین شریف الجانبین تا به حسب مناسبت، استفاضه فرماید من وجه، و افاضه نماید من وجه، و این حقیقت اول دلیل است بر وجود واجب الوجود، و چون از مکمن غیب به مجمع شهادت قدم نهاد، کون جامعی است که به جوامع الکلم تشریف داد، و جوامع الکلم حقایق الهی و کونی است، و آن مسمیات اسماء است.

قال اللّه تعالی: **وعلم آدم الاسماء کلها**[[839]](#footnote-840).

و آدمؑ مقرر اسماء است، و خاتم انبیا(ص) مبین مسمیات، و این دلیل واضح ولایح، هم چنانکه اوضح دلیل است بر رب مطلق، دلیل است در حقیقت بر حقیقت خود، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مدلول و دلیل با تو گفتیم |  | درّیست محققانه سفتیم |

قال رسول اللّه(ص): حبب الی من دنیاکم ثلاث: النساء والطیب وجعلت قرة عینی فی الصلوة.

**لطیفه**

میل حضرت حبیب اللّه به زنان از باب محبت کل است با جزو خود.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
|  |  |
| کل است و به جزو خویش مایل گردید | بر ذکر نسا به ذوق قایل گردید |

زن در اصل خلقت جزوی است از مرد، چنانکه در خبر است که حضرت خالق جل جلاله حوا را از جنب چپ آدم ایجاد فرمود.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| از جنب چپ آدم حوا شده است پیدا | زان هر دو پدید آمد مردان و زنان، جانا |

قال اللّه تعالی: **یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة، و خلق منها زوجها، و بث منهما رجالا کثیرا ونساء**[[840]](#footnote-841).

اگرچه حوا به تعین و تشخص غیرآدم است، اما به حسب انسانیت متحدند بالنوع، بلکه در مرتبۀ احدیت من حیث الوجود عین واحده.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| مرد و زن چون جمع شد آنگه دوئی | این دوئی چون محو شد آن یک توئی |

**لطیفه**

هر شییء از اشیاء، مربوب اسمی از اسماء حضرت الهیه است، که آن اسم تربیت آن شییء می فرماید، و آن شییء دلیل است بر رب خود. اما خلیفۀ حق که نسخۀ عالم کبیر است، و مجموعۀ خزاین الهی، اوضح دلیل است بر رب الارباب، و هو رب العالمین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم اعظمش خوانم |  | بلکه خود اسم اعظمش دانم |

**لطیفه**

رابطۀ محبت میان محب و محبوب، به مناسبت لطیفه ای است، که به حکم: **ونفخت فیه من روحی**[[841]](#footnote-842)، در نشأۀ عنصری جسمانی انسانی از نفس رحمانی به ودیعت نهاده اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آینه تمثال جمال رخ اوست |  | دوری نبود که آینه دارد دوست |

**لطیفه**

چون محبت محبوب به آینۀ محب از برای مشاهدۀ تمثال جمال بی مثال خود است حقیقةً،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| میل او خود به سوی خود باشد |  | عاشق زلف و روی خود باشد |

**لطیفه**

دانستی که نساء فرع رجل است، و رجل اصل نساء.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی فرع و این یکی اصل است |  | میل هر دو به جانب وصل است |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یحن الحبیب الی رویتی |  | و انی الیه اشد حنینا |

قال اللّه تعالی فی قصة یوسف و زلیخا، **ولقد همت به وهم بها**[[842]](#footnote-843).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او به ما مشتاق و ما مشتاق او |  | یاد می دار این سخن از ما نکو |

**لطیفه**

چون حق سبحانه و تعالی نفخه در نشأۀ انسانیه دمید، او را بصورت: **ان اللّه تعالی خلق آدم علی صورته**، بیافرید و به جمیع اسماء و صفات در آئینۀ حقیقت: **المؤمن مرآت المؤمن**، تجلی فرمود، و در مظهر مطهر او، به صفات اظهر، خود را به خود نمود، و نفخ روح کنایت از آن ظهور بود، تا ترا معلوم شود که بود انسانی از نفس رحمانی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس او مرا حیاتی داد |  | نفسم زآن حیات می بخشد |

**لطیفه**

اگر سایلی گوید که چون نفس اصل انسانی از نفس رحمانی است، ناریه در این نشأه از چه خاست؟

گفته اند: از استعداد منفوخ فیه، یعنی چون نشأۀ جسد از این چهار ارکان بود که آن را اخلاط اربعه خوانند، از تأثیر روح نفخ رحمانی در این هیکل عنصری جسمانی انسانی، شعلۀ ناریۀ روح حیوانی منبعث گشت، و حرارت غریزی یعنی روح حیوانی، به سبب رطوبتی که در مظهر بود، از نفخ رحمانی چون آتشی برافروخت، و گرم در میان آمد، و حامل آن دم شد، هم چنانکه دم حامل اوست.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سیبکی نیم سرخ و نیمی زرد دل زتن زاد لیک شاه دل است باز در دل یکی دل است نهان جنبش گرد از آن سوار بود |  | از گل و زعفران حکایت کرد آن چنانکه بزاید از زن و مرد چون سوار نهان شده در گرد اوست کاین گرد را برقص آورد |

فافهم محبت بقدر علم و ادراک محب است بر معانی که در محبوب او ظاهر است، فافهم.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آینۀ جمال خوبان ما آن بینیم و دیگران این |  | حسنی است که دیده اند یاران بشنو بنگر هم این و هم آن |

آمدیم بر سر سخن، موجد عالم چون از جنب چپ آدم حوا را، به صورت آدم ایجاد فرمود، و هر دو صورت را بهم نمود:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از هر دو طرف میل بهم فرمودند |  | در صورت هم معنی هم بنمودند |

**لطیفه**

صورت حوا مصور نگشت، تا صورت آدم رو ننمود، و تا آدم پیدا نیامد معنی: **ان اللّه خلق آدم علی صورته**، ظاهر نشد.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| هم صورت حق آدم هم صورت او حوا | هم صورت هم صورت هم صورت او جانا |

چون محبت واقع نمی شود الا از نتیجۀ محبت: **کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف، فخلقت الخلق لاعرف**، و به مقتضی: **یحبهم ویحبونه**[[843]](#footnote-844)، تا زلف مشک بوی محبوب، سلسلۀ محبت متحرک نگرداند، محب حلقۀ محبت بر در محبوب نتواند زد.

محبت نبینا(ص) ، با نساء از محبت حضرت جمال: **ان اللّه جمیل یحب الجمال** بود، لاجرم فرمود**: حبب الی**، الحدیث. یعنی زنان را به من دوست گردانیده اند، و به صیغۀ مبنی للمفعول فرمود، نه به صیغۀ متکلم از مبنی للفاعل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او مرا کرد عاشق رخ خویش |  | ورنه عاشق کجا توانم بود |

اینقدر هست که تا عاشق را استعداد عشق نباشد، او را عاشق نگردانند، اگرچه فی الحقیقة، قابلیت و استعداد عشق، عاشق را، از فیض اقدس و تجلی ذاتی حق است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیض اقدس حصول استعداد |  | مستعد را زاسم باطن داد |

**لطیفه**

قوت شهوت در حالت نکاح اجزای وجود ناکح را به کلی فرو می گیرد، چنانکه لذت فنا در وصول به حقیقة الحقایق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب که خوش لطیفه ای می گویم |  | ذوقی به کمال ازین فنا می جویم |

**لطیفه**

چون غیرت غیرسوز: **ان اللّه غیور و من غیرته حرم الفواحش ماظهر منها و مابطن**، رضا نمی دهد، که بندۀ او با غیر او انس گیرد، لاجرم ناکح را به غرامت غسل می فرماید نه وضو، تا هم چنانکه لذت وقاع[[844]](#footnote-845) عمومی است، اغتسال نیز با سایر بدن عمومیتی داشته باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر یک سر مو بماند ناشسته تمام |  | آن غسل نکرده ای جنابت باقی است |

**لطیفه**

اگرچه عارف کامل،در هر مظهری از مظاهر، خواه فاعل و خواه منفعل، مظهر را مشاهده می فرماید، چنانکه گفته اند: **مارأیت شیئاً الاورأیت اللّه فیه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در هرچه نظرکنم توئی در نظرم |  | وین طرفه که نور تو بتو می نگرم |

اما در مظهری که جامع فاعلیت و منفعلیت بود، اتم واکمل باشد، و آن مظهر مطهرۀ جامعه، مرأة است، که مرآت رجل است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن صورت خوب و معنی روحانی |  | محبوب منش ساخته اند تا دانی |

**لطیفه**

در تفسیر: **انما النسی زیادة فی الکفر**[[845]](#footnote-846)، گفته اند: ای تأخیر. و در بیع نسیه را اطلاق کنند، و مرادبیع به تأخیر باشد، و چون نشأۀ صورت نساء بعد از نشأه رجل بوده، ذکر محبت ایشان به لفظ نساء فرموده اند، نه به لفظ مرأة.

و نکاح عبارت است از اجتماع محب و محبوب، و اول مرتبۀ اجتماع از طرف محبوب به ایجاد عالم ارواح مجرده است، و صورت آن به بث نفس رحمانی، که مسمی است به طبیعت کلیه، و این اجتماع را اجتماع اسمائی خوانند، و اجتماع ثانی اجتماع ارواح نورانی که مقتضی ایجاد عالم اجسام طبیعی و عنصری است، و از اجتماع طبایع و عناصر مولودات و لواحق ظاهر شده اند، و مجموع اجتماعات نتایج اجتماع اول است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از اجتماع اسما اشیا پدید آمد |  | اشیا پدید آمد از اجتماع اسما |

**لطیفه**

طیّب مأخوذ است از طیب، و به حکم: **والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات**:[[846]](#footnote-847)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اطیب الطیبین رسول اللّه |  | اطیب الطیبات زوجۀ او |

قال رسول اللّه(ص): **ان اللّه طیب لایقبل الاطیبا**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پاک شو تا قبول او گردی |  | چون و شدی پاک خوش نکو گردی |

**لطیفه**

چون نشاۀ عنصریۀ انسانیه از حمأمسنون[[847]](#footnote-848)، که آن گلی است سرشته به آب، و متغیر شده آفریده اند، و به تداخل هوا، عفونتی در وی پدید آمده، و ملائکه بالذات از آن عفونت متنفرند. سالک باید که در تطییب و تنظیف ظاهر و باطن کوشد، تا او را با ملائکه مناسبتی پیدا شود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پاک باش و پاک باز و پاک پوش |  | ساغر پاکی بگیر و پاک نوش |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **ومن انا ایاها الی حیث لاالی** |  | **عرجت وعطرت الوجود برجعتی** |

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| خیر محض است در آن صورت زیبا بنگر | می نماید که بشر هست ولی نیست بشر |

**لطیفه**

صاحب نظر: **مازاغ البصر وماطغی**[[848]](#footnote-849)، چون به کمال مشاهدۀ اسم اعظم در نماز رسید، لاجرم روشنائی چشم خود را در نماز دید. اگرچه مجموع عبادات، بلکه کل موجودات، در نظر محبان مرایای محبوب نمایند، اما آئینه ای که تمثال جمال بی مثال به کمال نماید، هرآینه احسن واجبات خواهد بود.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در روزه و در زکات و در حج اما سری که در نماز است |  | اسرار بسی بود نهفته رازیست که با تو کس نگفته |

**لطیفه**

صلات ارکان مخصوصه و افعال معینه است، و آن قولی است و فعلی.

اما قولی کما قال -رسول اللّه-صلی اللّه علیه وآلله: **المصلی یناجی ربه**، و مناجات مستلزم ذکر محب است مرمحبوب را، و ذکر محب به مقتضای: **فاذکر ونی اذکرکم**[[849]](#footnote-850) مستلزم ذکر محبوب .

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یاد می کن که تا کنندت یاد |  | یادگار من است، یادت باد |

قال اللّه تعالی: **ولذکراللّه اکبر**[[850]](#footnote-851)، لان کبریاء للّه.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| گر گدا باشد بیاد پادشه نبود عجب | این عجب بنگر که سلطان می کند یاد گدا |

**لطیفه**

مصلی اگر صاحب عرفان و وجدان است، همیشه در مشاهده و عیان است، و امام المسلمین و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ در این مرتبه فرمود: **لم اعبدربا لم اره**.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| تعبد آن چنان می کن که گویا حق همی بینی | |
|  | | وگرنه آن چنان می کن که می بینی که می بیند | |

قال رسول اللّه (ص): **اعبداللّه کانک تراه فان لم یکن تراه فانه یراک**.

**لطیفه**

نماز را مرتبه ای است که اگر امامی مرتبۀ نیابت رسول و نیابت حق داری، و اگر مأمومی رتبت مکالمه و مخاطبه، با حضرت حق می یابی، و اگر منفردی امام ملائکه ای تا دانی.

**لطیفه**

اعلی مرتبۀ صلات درجۀ رؤیت حق است، و مرتبۀ وسطی استماع واردات غیبی، و مرتبۀ ادنی: **لاصلوة الابحضور القلب**.

**لطیفه**

سعی کن تا در نماز چنان گردی، که غیرحق در خیالت نگردد، بلکه چنان باشی که راز باوی گوئی، و جواب از وی شنوی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بلکه غیراو نه بینی در وجود |  | بلکه بینی حضرت او در سجود |

و نماز به مقتضی: **ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر**[[851]](#footnote-852)، مصلی را از مناهی منع می کند، و معنی فحشاء مناهی، و منکر اشتغال به غیرحق، و منکر اعم است از فحشاء مطلقا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر از فحشا و منکر ای پسر |  | رو بقبله آور و او را نگر |

**لطیفه**

وجود من حیث هوالوجود، او را حرکتی است معقولۀ غیرمحسوسه، و صلات جامع حرکات ثلاثۀ طبیعیه است، و هر واحدی از این حرکات ثلاثه، مخصوص به نوعی از مخلوقات.

حرکت مستقیمۀ علویه انسان را است، و حرکت افقیۀ دوریه حیوان را است، و حرکت معکوسۀ سفلیه نبات را است، و انسان در حالت صلات جامع جمیع حرکات، لاجرم مستجمع مجموع مراتب حرکات موجودات است، و جماد را حرکت محسوسه به غیر او است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در قیام و در رکوع و در سجود |  | حس این اسرار ما را رو نمود |

و اگر سائلی سئوال کند، که چرا: **جعلت** به صیغۀ مبنی للمفعول فرمود، گفته اند: اخبار به صیغۀ مجهول از آن می فرماید که روشنائی چشم من در نماز، که مشاهدۀ حق است، محض افضال و عین انعام است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق تعالی که خود به من بنمود |  | منت اوست او عطا فرمود |

**لطیفۀ**

القر بفتح القاف للسرور، و بالکسر للقرار، و هومأخوذ من الاستقرار وبالضم البرد.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خنک چشمی که بیند حضرت او بود دلشاد همچون سید ما |  | قراری یافته از قربت او مدام از بندگی خدمت او |

و عین محبی که وجه محبوب را مشاهده نماید، مقرر است که قرار گیرد، و به غیر او التفات نفرماید، لاجرم مسرور و قریرالعین باشد، هم چنانکه تسخن[[852]](#footnote-853) عین مغموم به سبب اضطراب باطنش و فقدان مطلوب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی روی او قرار نگیرد درون ما |  | مسرور کی بود دل ما بی وصال او |

**لطیفه**

باید که به حکم: لوعلم المصلی من یناجی ما التفت یمینا ولاشمالا، در حالت صلات، حق را مشاهده نمائی، و التفات به یمین و یسار نفرمائی، اگرچه آن ملتفت محبوب حضرت او باشد.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| التفاتی به غیر او نکنی این سخن را زمن قبول کنی |  | گرچه باشد بهشت و حور و قصور گر نمازی گذاردی به حضور |

رساله در تعریف روح

**بسم الله الرحمن الرحیم**

اللهم اهدناالصراط المستقیم برحمتک یا ارحم الراحمین- یا اخی- ایدک الله بروح الارواح- معلوم فرما که اصحاب صوفیه و ارباب الهیه عارف روح انسانی‌اند، توهم سعی فرما:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا به علم صحیح و کشف صریح |  | عارف روح خویشتن گردی |

قال الله تعالی خطاباً لمحمد صلی الله علیه و سلم: **و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی**[[853]](#footnote-854).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل به من ده تاسخن گویم ز جان |  | این معانی را کنم با تو بیان |

ارواح نورانیۀ بشریه را مراتبی است، و **اول** مراتب ارواح بشریه، روح حساس است.

**مصراع**: گوئیا اصل روح حیوانی است.

و این روح در صبی رضیع موجود بود. **دوم** مرتبۀ روح خیالی است، و هر چه از حواس به او رسد در خزینۀ خود به قوت حافظه محافظت کند، و در زمان حاجت به حضرت روح عقلی که فوق اوست عرضه کند. **سیم** روح عقلی است که معانئی که خارج حس و خیال است ادراک کند و این جوهر انسی خاص مدرک عارف کلیه است. **چهارم** روح فکری است که آخذ علوم عقلیۀ مخفیه است، و مرتب ترتیب نظری به تألیفات و ازدواجات مقدمتین سلبا و ایجابا، ومستفید نتایج معارف لطیفۀ شریفه بود، و لایزال تألیف مقدمتین مرة بعد اخری می‌کند، و از او نتیجه‌ای استفاده می‌فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جاودان تحصیل او باشد همین |  | بی‌نهایت علم می‌یابد چنین |

**پنجم** روح قدس نبوی است، مختص به انبیا و بعضی اولیا علیهم السلام، و الیه الاشارة بقوله تعالی: **و کذالک اوحینا الیک روحا من امرنا**[[854]](#footnote-855)، الآیة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ورای‌مشرب‌عقل‌است ‌مشرب‌عرفا د |  | اگر تو طالب آنی بجوی از دم ما |

رساله نفخه روحیه

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

قال الله تعالی فی حق آدم: **فاذا سویته و نفخت فیه من روحی**[[855]](#footnote-856) یعنی بعد از تسویۀ صورت انسانیه و حصول استعداد قبول روحیه، آدم را روحی بلا واسطه کرامت فرمودند.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدم او را دمی از آن دم دادند هر نقد که در خزانۀ عالم بود |  | روحی اورا ز روح اعظم دادند جمعش کردند و آن به آدم دادند |

آدم(ع) مظهر مطهر ذات و صفات الهیه است، و در خبر آمده: **ان الله خلق آدم فتجلی فیه بذاته و صفاته**. مرآت حضرتین است و متعلم علم: **و علم آدم الاسماء کلها**[[856]](#footnote-857)، و مصور به صورت: **ان الله خلق آدم علی صورته**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نزد ما عارف است و هم معروف |  | به صفات خدا بود موصوف |

و القاء اسماء آدم را در نفخۀ: **و نفخت فیه من روحی** بوده فافهم.

و نزد علماء رسوم تعلیم اسماء ممکنات بوده، و عندنا تعلیم اسماء الهیه است در القاء روح اضافیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه بردار و در وی کن نظر مجمع مجموع اسماء را به‌بین |  | صورت لطف الهی می‌نگر از کرم هر بی‌خبر را کن خبر |

و آدم-ع- به حسب جامعیت عالمی است مستقل و غیر او جزوی است از عالم. و نسبت انسانی به حق از جهت باطن اکمل است در دار دنیا، اما در نشأة آخرت نسبت انسان به حق از ظاهر و باطن بود، و نسبت ملائکه به حق از جهت ظاهر اتم است، بلکه ملائکه جزوی‌اند از خلق آدم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدم دام است و روح دانه |  | مائیم چو مرغ در میانه |

و به این روح و بدن، عالم را انسان کبیر خوانند، و کمال عالم به انسان، همچون کمال جسد است به روح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جان‌عالم‌‌‌آدم‌است‌ودیگران‌همچون‌بدن |  | جان‌عالم‌خوانمت‌گرنیک‌دریابی‌سخن |

4 مرتبۀ روحیه ظل مرتبۀ احدیت است و مرتبۀ قلبیه ظل مرتبۀ واحدیۀ الهیه، و روح از حیثیت جوهریت و تجرد از عالم ارواح مجرده است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم محتاج نبود با بدن |  | قایم است و بی‌نیاز از مرد و زن |

اما چون صورت محسوسۀ او و مظهرمطهر او و مُظهر کمالاتش بدن است، دریاب:

**مصراع**: محتاج بدن بود نکو دریابش.

و هر معرفی درتعریف نفس ناطقه، رجما بالغیب، بمذهب ضعیفه ایمائی نموده و تعریفی فرموده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بینند ز دور یوسف و پیرهنی |  | هر کس بمراد خویش گوید سخنی |

ابن راوندی بر آن است که روح جزوی است لایتجزی در دل بنا بر عدم انقسام نفس ونفی مجردات. دیگری گفته جزوی است لطیفه ساریه در بدن، و باقیه در بدن، از اول عمر تا آخر عمر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تغییر نمی‌یابد و تبدیل ندارد |  | از حال نمی‌گردد و تحویل ندارد |

و گفته‌اند قوتی است در دماغ و نزد بعضی قوای ثلاثه است، حیوانیه در دل، و نباتیه در جگر، و نفسانیه در دماغ.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین گفته است جالینوس |  | مهره‌ای سفته است جالینوس |

و بعضی از حشویه برآنند که این هیکل انسانی است. کما قال الله تعالی شأنه: **خلق الانسان من صلصال کالفخار**[[857]](#footnote-858). و دهریه برآنند که اخلاط اربعه است، و نزد اطباء مزاج معتدل نوعی است. و قیل: انها الهواء، و قیل: انها الدم المعتدل.

و گفته‌اند بخاری است لطیف، که متکون است در تجویف ایسردل از غذای لطیف، و امام محمد غزالی می‌گوید: لطیفه‌ای است ربانی که تعلق گرفته است با قلب جسمانی انسانی که به آن تعلق انسان ممتاز است از بهائم و بهائم از انسان، و کیفیت تعلق روح با بدن به مثل تعلق عاشق است به معشوق، به سبب توقف تحصیل کمالات نفسانیه و لذات عقلیه به بدن انسانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رجما بالغیب این سخن‌ها گویند |  | نقشی ز خیال خویش با ما گویند |

و نزد اهل ملل نفس انسانیه حادثه است، ولا قدیم عندهم سوی الله تعالی، اما بعضی برآنند که حدوث نفس به حدوث بدن است، چنان که بعد ذکر اطوار بدن حق تعالی فرمود: **ثم انشأناه خلقا آخر**[[858]](#footnote-859)، مراد افاضة روح است به بدن. و بعضی از اهل ملل گفته‌اند که حادث است پیش از بدن، لقوله -ع:

**ان الله خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام**. و این هر دو دلیل اقناعیه‌اند و مفید ظن‌اند نه مفید یقین، و گفته‌اند مراد بقوله: **انشأناه خلقا آخر**، جایز است که تعلق نفس باشد با بدن، و حدیث خبر واحد است و آیت مقطوعة الیقین است و مظنونة الدلالة، و حدیث بالعکس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل گوید حکایتی بکمال |  | چون یقین نیست این حدیث بمان |

رساله روح اعظم

**بسم الله الرحمن الرحیم**

قال الله تعالی: **کل شیی هالک الا وجهه**[[859]](#footnote-860).

هر یک از اشیاء ممکنه دو رو دارد، وجهی به صورت، و وجهی به معنی. یعنی وجهی با حق دارد و وجهی با خود. از این رو که با خود دارد عدمی، و از آن رو که با حق دارد وجودی. به وجه خود ظلمانی فانی، و به وجه حق نورانی باقی. الفانی فان لم یزل و الباقی باق لایزال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانی بوجهی باقی بوجهی |  | رندی بوجهی ساقی بوجهی |

و دانسته‌ای که حق به تجلیات اسمائی و صفاتی مبقی اشیاء است، و به تجلی ذاتی مفنی اشیاء و در آخرت به ارتفاع حجب و ظهور حق به وحدت حقیقیه:

**مصراع**: روح فانی شود چه جای بدن.

و به فنای روح جمیع مظاهر فانی گردد، و قال عزمن قال: **ولله میراث السماوات والارض**[[860]](#footnote-861).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده چون رفت از میان به عدم |  | ماند میراث او و مالک برد |

و تجلی ذاتی مقتضی زوال تعینات است و فناء وجه عبودیت در وجه ربوبیت، همچنان که تعینات خلقیه به تجلیات الهیه در مراتب کثرت وجود می‌یابد، و به تجلی ذاتی در مرتبۀ وحدت حقیقیه زوال می‌پذیرد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اول‌احداست‌وآخرای‌جان‌احداست |  | بگذر زدوئی بگو یکی کان احد است |

و مرتبۀ روحیه ظل مرتبۀ احدیت ذاتیه است، و مرتبۀ قلبیه ظل مرتبۀ واحدیت الهیه، و روح اعظم یعنی روح انسانی در عالم کبیر مظاهر و اسما دارد، و در عالم صغیر کذالک.

واول اثری که از مؤثر حقیقی صادر شده روح اعظم است که رابطۀ حدوث به قدم است و واسطۀ وجود و عدم. کما قال رسول الله(ص): **ما خلق الله خلقا اعظم من الروح**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح اعظم جوهر نورانی است |  | جوهر نورانی ربانی است |

یعنی روح اعظم جوهری است نورانی که به اعتبار جوهریت نفس واحده است، قال الله تعالی: خلقکم من نفس واحدة[[861]](#footnote-862)، و به اعتبار نورانیت عقل اول است، کما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: **اول ماخلق الله العقل**.

و عقل به اعتبار توسط میان حدوث و قدم ذوجنبین است، جنبی با وجود دارد و جنبی با امکان، و حضرت موجد – جل جلاله- از جنب ایسر او نفس کلیه را ایجاد فرمود، و به سبب جنبیت از طرفین تجاذب و تحسن پدید آمد، و هر آینه **الجنس الی الجنس مایل**. و چون وجود او را تأثیر است و فعل:

**مصراع**: آدم معنیش می‌خوانیم ما.

و چون نفس را تأثر است و انفعال:

**مصراع**: شاید ار حوای معنی خوانیش.

و از ازدواج این هر دو، ذکور عقول و اناث نفوس به ترتیب متولد شده‌اند، و مولود آخر نوع انسانی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فرزند آخرینی محبوب والدینی |  | توطالبی ولیکن مطلوب والدینی |

و در انسان نهایت دایرۀ وجود با بدایت منطبق شده، و اول شخصی که روح اعظم در صورت او ظاهر شد آدم -ع- بود، و اول شخصی که نفس کلیه در او ظهور کرد حوا بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدم و حوای معنی یاد دار |  | آدم و حوای صوری می‌نگر |

و گاه باشد که اطلاق روح کنند و مراد نفس بود و اطلاق نفس کنند و مقصود قلب بود و بالعکس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح اعظم روح انسانی بود |  | روشن از انوار ربانی بود |

و هم چنانکه روح اعظم را به اعتبار نورانیت عقل اول می‌خوانند نفس کلیه را به اعتبار ظلمانیت عقل ثانی می‌گویند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اول مرا به حق خواند |  | عقل ثانی ترا به غیر خدا |

و روح اعظم را مظاهر است و اسماء.

**مصراع**: قلمش خوانده‌اند ومی‌خوانیم.

زیرا که واسطۀ اخراج کلمات الهیه است از عین جمع یعنی ذات الهیه به محل تفصیل که نفس کلیه است، همچنان که قلم واسطة اخراج صورت کلمات است از عین جمع و خفا که دوات است به محل تفصیل یعنی لوح. و روح اعظم را نفس الرحمن گفته‌اند، زیرا که حضرت **الرحمن**، به رحمت عامه اجساد عالم را ارواح می‌بخشاید به واسطه روح اعظم به حکم: **و نفخت فیه من روحی**[[862]](#footnote-863).

و نفس مادۀ صور کلمات است، و روح مادۀ صور کلمات فایضه بر ارواح اشخاص بشریه، فی قوله تعالی: **و کلمة القاها الی مریم و روح منه**[[863]](#footnote-864)، اشارت است به این تناسب، و روح انسانی خاص است به نطق به اختصاص او به صفت کلام، و نطق نفس فرع نطق روح است، و نطق ملائکه و جن فرع نطق روح و نفس.

و ملائکه نزد بعضی اجساد شفافه‌اند لطیفه، که متشکل می‌شوند به اشکال مختلفه، باقدارالله تعالی، و نزد حکما و محققین صوفیه ملائکه اعتصام طبیعیونند، لاجرم ارواح‌اند و نفوس قدسیۀ مجرده، و ملائکۀ سماویه و ارضیه اجسام شفافۀ لطیفۀ عنصریه، و نفوس قدسیۀ مجرده فایضه‌اند از روح اعظم و نفس کلیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مستفیض و مفیض اگر دانی |  | دفتر کاینات بر خوانی |

و روح کلی و نفس کلیه باقیه، و روح جزئی و نفس جزئیه فانیه. فافهم.

رساله منظوم ارواح

**بسم الله الرحمن الرحيم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الا اي آنكه هستي سالك راه بيا و گو كه روح جمله اشياء پس از مردن بگو تا در كجايند بگو تا روح پاك و روح ناپاك همه یكجای باشند اي برادر دلم ميخواست تا اين سرّ بدانم در آن عالم كه باشد اي نكوكار و يا آنجا همه هستند مدهوش بگو احواشان آنجا چسان است كنون بگشاي گوش اي خاص درگاه دريغا اين سخن كفر است گفتن ببايد اين حقيقت كردن اظهار عزيز ارواح پاكان را دو حال است يكي احوال روح پاك دانا ولي انسان كامل اي برادر كنون انسان كامل كيست داني عزيزا آنكس است انسان كامل بود دانا و بینا در همه حال زحال اوليا آگاه باشد هرآنچيزي كه در افلاك و در خاك ز نيك و بد ز رنج و راحت اي يار نجنبد هيچ وحشي در بيابان نجنبد هيچ برگ و گياهي نجنبد ماهي در قعر دريا كه اينست حال خاصان اي برادر زپشت كاو ماهي تا بافلاك بود انسان جان آن مرد عاشق يكي احوال روح پاك اين است دويم اين بود تحقيق تو اي يار كه روح پاك علوي از تن خاك وگرنه ميرود آن روح افضل كنون آن بحر نور آسمانست ز اوّل اندر اينجا بود قادر دگر ره باز اين نور مصوّر وجود جمله اشياء پيش آن نور وجود آب و گل در نزد آن يار  چنانكه كوزه گر استاد كار است به هر نوعی كه خواهد مرد استاد چو شد کوزه مکمل آخر کار كنون آن نور افلاك اي برادر كنون او قادر است برجمله اشياء چو او نقاش اين نقش جهانست وجود جمله اش را كوزه‌ای گير كه روح پاك علوي بار ديگر ز بهر ذات او يابد نهايت ز اسم و رسم خود آزاد گردد چو قطره غرق شد در بحر اسرار شود از نوع ديگر باز سلطان شك آوردن درينجا كار عام است چو او كور و كر و گنگ است و نادان چنان پندارد آن ملعون ابتر نميدانند كه مردان مكاشف دريغا عام سرگردان گمراه اگر عامی ز خاص آگاه بودی چو آگاهی ندارد او ز خاصان عزيزا حال خاص الخاص الله نداند او كه در مجموع عالم چه داند عام نااهل بداختر نگنجد حال ايشان در عبارت سه قومند در جهان هركس كه هستند اگر خواهي شوي آگه ز ايشان ز اصحاب اليمين آگاه شو نيز عزيزا حال روح پاك اين است ولیکن روح ناپاک بد اختر گرفتار است اندر جسم فانی پس از تبدیل تن دیگر حیات است عزیزا هرکه او در صورت خاک نگشت او واقف اسرار الله پس از مردن چنین کس را یقین دان بیارندش بصد انواع بیرون بهر جائی که باشد آن بدافعال کنون این حال عام ناتمام است بیا احوال خاصان را نظر کن که خاصان صاحب سرّ الهند ز ماضی و ز مستقبل سراسر هرآن چیزی که پیدا و نهان است گر این معنی ندانستی تو ای یار اگر این رمز تو آگه نگشتی نشاید سرّ حق با وحش گفتن تو اندر حرز کاغذ باز بندی تو کاغذ را گزیدی و کتب ها ترا این کاغذ و علم عزیز است برو گُردی بکن ای ناکس عور خدا را از دل مردان طلب کن تو هرگز خدمت مردی نکردی رها کن کاغذ و جزو و کتبها به است از جملۀ دفتر درین راه تو تا کی مانده ای مشغول کاغذ تو تا کی با یکی خورسند باشی تو را این کفر و دین ای مرد آگاه تو را این هستی و این آرزوها ترا این مال و ملک و ننگ و ناموس خدایان تواند اینها سراسر خدا گفتست در قرآن دو صد جا هرآنکس از خدا اندر محال است هر آنکس از خدا مغضوب باشد  مقام مرد نادان اسفل آمد کسی کو اندر اسفل باشد ای یار کنون جسم نبات و جسم حیوان یقین میدان که جای روح ناپاک تو تا دربند اینها مبتلائی اگر خواهی شوی دانای الله تعلق مر ترا خورسند دارد تعلق گر نبودی در ره حق تعلق گر نبودی در ره عام تعلق را رها کردند مردان تعلق عام را کرد است در بند تعلق چیست، این وابستگی ها اگر زینها تو هم یکسر بریدی وگرنه ناکس و ناپاک ماندی گرفتار آمدی در جسم فانی یقین میدان که در جسم مکّدر مقامش در نباتات است و حیوان در اطوارات حیوان و نباتات بصد شکل و لباس خوب و ناخوب برندش در نباتاتش کنند بند اگر فرمان رسد از ربّ جبّار بیارندش دگر در شکل حیوان دو حیوان است آنجا گر بدانی یکی حیوان صامت، کو خموش است دوم حیوان آدم روی گویا عزیزا جسم حیوان و نباتات کنون حیوان که گفتم هست نادان کالانعام آمده در شأن جاهل هر آن روحی که آن ناپاک باشد کنون حیوان آدم روی ای یار به فرمان خدای حیّ و قائم پس از مردن مقام روح ناپاک عزیزا حال روح پاک افضل که بعد از مرگ تن، او را دو حال است مقام روح ناپاک آن دیگر باز که او را نیز بعد از صورت تن پس مردن صفات روح اشیا کنون از روی تحقیق و حقیقت ولی از روی رسم و عادت عام بیا بشنو دگر بار و دگر حال پس از مردن عزیزا روح ناپاک کنندش حبس در زندان صورت برند و آورند او را بکرّات در آنجا هرکه باشد هست باشد نداند تا کی و اندر چه کار است کفافست آنقدر ای مرد هشیار نباید بیش از این اسرار گفتن چو بار این باشدت رو در عمل کوش |  | بيا با من بگو اسرار الله پس از مردن كجا باشند در آنجا در اين روي زمين يا در سمايند كجا باشند در افلاك يا خاك و يا اين ديگر و آن جای ديگر كه بعد از مرگ من آنجا چسانم در اين عالم كسي باشد خبردار شود احوال آنجاشان فروشان فراموش است يا كشف تمام است رها كن گفتگوی عام گمراه وليكن درّ نشايد هم نسفتن ز بهر يار نه از بهر اغيار دريغا دم زدن اينجا وبال است شود در قلب انسان باز پيدا نباشد تا نكرد افعال ديگر نميدانی از آن اندر گمانی كه باشد با خداي خويش واصل شود او صاحب اسرار ابدال هميشه ناظر الله باشد شود پيدا ز تشريفات افلاك بر ايشان هست روشن ياد ميدار نجنبد هيچ دد در كوهساران نجنبد هيچ موري قعر چاهي باذن اوست جمله آشكارا در اين معني تو هرگز شك مياور ببيند آنچه باشد جمله را پاك و گرنه هست او حيوان ناطق مياور شك كه بي شك اينچنين است  كه خواهم كرد پيشت اين دم اظهار برآيد ميرود يكسر به افلاك بر آن در تا كه واصل بود اوّل كه او نقاش نقش اين جهان است از اينجا آمد اينجا گشت ظاهر شود واصل بر آن دريای جوهر بنزدش مختصر اي مرد مغرور چو مشت گل بود در نزد فخّار بدان گل كوزه گر را اختيار است كند بر خشت آن فی الحال بنياد فرستد بعد از آنش سوی بازار مثال كوزه گر دان نيك بنگر نهانيها بر او هست آشكارا بر اشيا اختيار او روانست كه او ميسازد آنها را بتدبير شود واصل بر آن درياي جوهر شود بار دگر صاحب دل آيد بدريای حقيقت باز گردد نماند از وجود قطره ديّار كند در جمله اشيا حكم فرمان از آن كو در حقيقت ناتمام است ندارد اعتقادي هم به مردان كه مردان همچو او كورند و هم كر همه دانا و بینایند و عارف ندارد آگهي از خاص درگاه كجا هرگز چنين گمراه بودي از آن گمراه و مردود است و نادان از آن پس حال آن خاصان درگاه هر آن کس را كه هست او شكل آدم كه هست او در حقيقت كمتر از خر ببايد اندر اين معني بصارت دو هشيارند و آن يك قوم مستند برو وَالسّابقون برخوان ز قرآن زاصحاب الشّمال آن قوم ناچيز مشو منكر گرت نور يقين است عذاب سخت دارد اي برادر ندارد ياد حال اين جهانی فراموشي است او را ور كمال است نشد دانندۀ اسرار افلاك نديد او رؤيت ديدار آن شاه كنندش حبس اندر بند و زندان گهي مردود باشد گاه ملعون بود او بيخبر از حال و احوال چو او مشغول جهل و ننگ و نام است زحال اوليا خود را خبر كن  شبان روزان نديم بزم شاهند ز حال اين زمان از خير و از شرّ بنزد آن جوانمردان عيان است كه نتوان با تو گفتن هيچ اسرار يقين ميدان كه وحشيان دشتي ببايد از خران گوهر نهفتن رموز لی مع الله را نخواندی گریزی تو ز حق ای دیو اعمی ترا این طاعت و عقل و تمیز است که چو موسی بباید دولت طور ز دفتر چیست حاصل، جامه و نان چگونه میکنی دعوی مردی طلب کن صحبت مردان دانا حدیث عاشقان و قلب آگاه تو تا کی گوئی از هر نیک و هر بد اسیر کفر و دین تا چند باشی از آن پس جنت و دوزخ درین راه ترا این نیک و باقی هواها همین دارد چنین غمناک و محبوس که گفتم با تو ای جان برادر که کمتر از خراست حیوان دوپا عزیزا شخص نادان در عذابست یقین میدان که او معیوب باشد از آن اندر حقیقت احول آمد بود مأوای این کس دوزخ و نار خدا داند که هست در بند و زندان بود پیوسته اندر آب و در خاک یقین میدان که اندر صد بلائی برو ترک تعلق کن در این راه تعلّق مر ترا در بند دارد همه اشیاء شدندی آب مطلق کجا عامی شدی وابسته دام از آن بردند ایشان گو ز میدان باندک چیز ی او گشته است خورسند که تن را هست اندر دار دنیا رسیدی و بدیدی آنچه دیدی اسیر و مبتلای خاک ماندی معذب در بلای آسمانی بدارندت بسی سال ای برادر کنندش حبس آنجا تو یقین دان رود آنجا و آید او بکرّات بیارندش درین زندان معذوب بماند اندر آنجا مدّت چند شود آزاد از آن زندان دیگر بار کنندش باز بند آنجا یقین دان یکی پیدا یکی دیگر نهانی ندارد نطق، گوئی جز وحوش است که حیوان دوپا گویند او را عذاب بند و زندانست هیهات به نزد حق چه حیوان و چه انسان از آنکه کمتر است از دیو غافل همیشه مبتلای خاک باشد زحیوان هست کمتر او دو صد بار بماند اندرین شکل بهائم همین است ای برادر گفتمت پاک عیان کردیم با تو اندر اوّل همیشه در مقامات وصال است نمودم با تو من ای صاحب راز کجا باشد مقام و جا و مسکن چنین باشد که من گفتم هویدا به جز این نیست ای اهل طریقت خبرها هست بسیار ای نکونام که هست او در حقیقت نغز اسرار چو بیرونش برند از عالم خاک بماند تا قیامت در کدورت گهی حیوان بود گاهی نباتات به زیر بار محنت پست باشد به زیر بار یا فارغ ز بار است که کردم پیش تو اسرار اظهار بباید از خران گوهر نهفتن مشو چون بلبلان، خاموش خاموش |

|  |
| --- |
| تو خاموشی گزین ای مرد آگاه  بعشق پیر معنی نعمت الله |

رساله لطیفه

**بسم الله الرحمن الرحیم**

اعلم ایدناالله و ایاک بروح القدس- که اهل الله لفظ لطیفه بر دو معنی اطلاق می‌کنند، یکی بر حقیقت انسانی که مدبر این بدن مرکبه است، که به مثل مرکب او است، و محل تدبیر و تصرف او، و او محب بدن که بواسطۀ او بدن تحصیل معلومات معنویه و حسیه می‌فرماید، و این لطیفه روح مضاف است، و وجود او از نفس الهی، فی قوله تعالی: **و نفخت فیه من روحی**[[864]](#footnote-865).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی واسطه روح را وجودی دادند |  | برخلق در حیات ازو بگشادند |

و آلات روح معانی‌اند که قایم‌اند به محل روح نه به محل، و روح ادراک مسموعات می‌کند از آن وجه که صاحب سمع است، نه از آن وجه که صاحب اذن است، و البصر کذالک.

و بر اهل کشف و وجود مبرهن است، و به ذوق دانسته‌اند که همۀ عالم حی‌اند و ناطق به تسبیح رب خود به لسانی که لایق او است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم به ذوق می‌دانیم |  | همه حی و مسبحش خوانیم |

و بعضی از اهل الله به تجرید این لطیفۀ الهیه قایل شده‌اند، و بعضی فرموده‌اند که انسان دایم در ترقی است، و مزید علم می‌یابد دنیاءً و برزخاً و آخرتاً، و در جمیع منازل و مواطن این آلات یعنی معانی مذکوره منفک نباشد از لطیفۀ انسانیه.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر سبوئی شکست یا جامی چشم و گوش ار نماند باکی نیست |  | حضرت عشق تا ابد ساقی است بصر و سمع دایما باقی است |

و هر موجودی از اجسام او را لطیفه‌ای است روحانیۀ الهیه، که سبب حیات صورت خود است، و صورت او واسطۀ ظهور او، و العالم کذالک.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در لطیفه معنی دیگر شنو |  | چون لطیفان خوش بلطف ما گرو |

و اشارتی که لایح شود در عقل و عبارت قاصر بود از تقریرش، لطیفان لطیفه می‌گویند، و نزد ارباب لطف، لطیفه، مطلق تجلی او است در افعال موجودات، و رعایت لطف به نسبت پیدا، و هو قوله تعالی: **والله خلقکم و ما تعملون**[[865]](#footnote-866). و اعمال دیده نمی‌شود الا ازمخلوقات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حقیقت فاعل افعال اوست لطف او در این و آن ساری بود |  | جملۀ افعال از آن وجهی نکوست هست ما را بس امید از لطف دوست |

رساله معرفت

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

الحمدلله الذی جعل قلوب الاولیاء مطالع اقمار الانوار، و صدور الاصفیاء مشارق شموس الاسرار، فآیات الاسرار فی الآفاق و اسرار الآیات فی الانفس. کما قال جل ذکره: **سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق**[[866]](#footnote-867). فهم بالحق مع الحق، حقیق علی ان لااقول علی الله الا الحق، وصلی الله علی نبی المختار الذی هدی الی جنت الماوی، و علی آله و اصحابه مفاتیح الاسلام و مسابیح الدجی و سلم تسلیماً کثیرا کثیرا.

یا ولید ایدک الله بروح القدس معلوم فرما که علم ابدان بر علم ادیان مقدم است بر معرفت، چنان که فرموده‌اند: **العلم علمان علم الابدان و علم الادیان**. و معرفت انسان بنفسه مقدم است بر معرفت رب. کما قال(ع): **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشنو ز من این معرفت نیکو را |  | خود را بشناس تا شناسی او را |

بعضی از علماء سلف و فقهاء خلف نفس را تفسیر به بدن کرده‌اند، کما قال جل ذکره: **و ما تدری نفس بای ارض تموت**[[867]](#footnote-868). و نفس اینجا مراد بدن است و بدن مرکب است، و این مرکب، مرکب از صورت وماده، یعنی از چهار ناسازندۀ ناآمیزنده و از یکدیگر گریزنده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خاک وآب و باد و آتش هر چهار |  | کرده‌اند ترکیب جسمی آشکار |

و مادۀ نخستین در همۀ کاینات این چهار است ومیان هر چهار یک طبع مزاجی پدید آمده و بساطت و سورت و صورت هر یک باطل شده، و آتش جسمی است بسیط و طبع او گرم وخشک و لطیف است علی الاطلاق. و هوا جسمی است بسیط فوق آب و تحت آتش، طبع او گرم و تر است، و لطیف است لا علی الاطلاق. و آب جسمی است بسیط و طبع او سرد و تر است، و خاک جسمی است بسیط و طبع او سرد و خشک، و آب کثیف است لا علی الاطلاق. و خاک کثیف است علی الاطلاق.

و اخلاط در بدن چهار است: خون و بلغم و صغرا و سودا. و خون گرم و تر است و تولد او در جگر، و بعضی از طلبه فرموده‌اند، **من عرف نفسه بالعجز و الضعف و الفناء فقد عرف ربه تعالی بالقدرة و القوة و البقاء**.

اما نزد محققان سراپردۀ تحقیق عارف معروف است و اهل معروف در دنیا اهل معروف‌اند در عقبی، و فی نعتهم قال الله تعالی: **ان فی ذالک لذکری لمن کان له قلب**[[868]](#footnote-869). و تقلیب حق در صورت به تقلیب دل است در اشکال، **فمن عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او را به او توان دیدن |  | آری حق را به حق توان دیدن |

یا ولدی ارشدک الله بدانکه والداکبر است و والد کبیر، و والد اکبر ابوالارواح است، و این حقیقت روحیه محمدیه است صلی الله علیه و سلم و او مظهر وجود مطلق است یعنی مرآت حق و کون جامع، و عندالله اسم او عبدالله است. کما قال الله تعالی: **و انه لما قام عبدالله**[[869]](#footnote-870).

والله اسم ذات است با جمیع اسما و صفات و آدم معنی بر صورت اسم الله است، کما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: **ان الله خلق آدم علی صورته**، ای علی صورة اسم الله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دانستن عین نعمت‌الله |  | خوش معرفت خوشی است والله |

من عرف نفسه فقد عرف ربه.

و بعضی از فقرا گفته‌اند که معرفت پنج حرف است: م،ع،ر،ف،ت. م: فناء نفس است، و ع: عبادت رب، ور: رغبت به وطن **حب الوطن من الایمان**، وف: تفویض امور صورت و معنی در دنیا و عقبی بر حضرت مولی، وت: **من هرب عما سوی الله و مقت نفسه و عبد ربه و رغب فی الآخرة و فوض امره الی الله فهو عارف بالله**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن عارفانه بشنودی |  | گفتۀ عاشقانه هم بشنو |

و معلوم است که عالم منحصر است در جنسین، غیب است و شهادت. قال الله تعالی: **هوالله الذی لااله الا هو عالم الغیب و الشهادت هو الرحمن الرحیم**[[870]](#footnote-871). و احاطت علم او به غیب و شهادت اقتضا می‌کند علم او به جمیع اشیا، و انسان مرکب است از جمیع حقایق عالم صورت و معنی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت‌ومعنی‌توغیب‌و‌ شهادت بود |  | غیب وشهادت بود صورت و معنی تو |

**فاذا سویته و نفخت فیه من روحی**[[871]](#footnote-872).

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاشیءبوجودخویشتن شیء کردند او کرد ظهور عین ما پیدا شد |  | چون جام تمام گشت پر می‌کردند زان ذات و صفات اسم ما وی کردند |

و این صورت آراسته و پیراستۀ انسان از عالم شهادت است، و نفخ روح در وی از عالم غیب، و هرچه تعلق دارد به شهادت در شهادت انسان داخل است و هرچه تعلق دارد به عالم غیب در غیب او داخل. و معرفت حقیقت او لازم معرفت ما سوی الله، و معرفت ما سوی الله لازم معرفت الله. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بدانی تمام اشیا را |  | بشناسی حقیقت مارا |

معلوم فرموده باشی که عارف عالم نامتناهی درخواست فرمود از حضرت الهی دانستن تمامی ظهور پادشاهی: **اللهم ارنا الاشیاء کما هی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا تو خود را تمام نشناسی |  | خواجه را از غلام نشناسی |

و معرفت انسان به نفسه مقدم است بر معرفت او به رب او، و معرفت او به رب او نتیجۀ معرفت او است به نفس او. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا معتکفان حرم کعبۀ مقصود |  | خود را نشناسند خدا را نشناسند |

و متعلمی که حروف سطور غیب و شهادت از لوح ملک و ملکوت در مکتب خانة معلم علم: **وعلمک مالم تکن تعلم**[[872]](#footnote-873) نخواند، اول و آخر، صورت و معنی، ظاهر و باطن، مولا و مولی، در دنیا و عقبی معلوم نگرداند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا نخوانی حروف مصحف ما |  | نشناسی کلام بار خدا |

و شاید که این خبر منع باشد از وصول، و عجز از معرفت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا تو در نفس خود زبون باشی |  | عارف کردگار چون باشی |

و شاید که دلالت کند بر ثبوت معرفت. بشناس تا بشناسی که اگر نشناسی نشناسی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ور خود بشناسی، بشناسی او را |  | خودرا بشناس تا شناسی او را |

و هر جزوی از اجزاء عالم دلیل است بر اصل او که رب او است. فافهم. محمد مصطفی -صلی الله علیه و سلم- اوضح دلیل است و مظهر کل و مظهر عقل کل، بل عقل کل جزو او است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل کل جزوی ز نور رای او |  | نفس ناطق واله و شیدای او |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دراین‌معنی‌که‌می‌گویم‌دلیل‌روشنی‌دارم |  | دلیل‌روشنی‌دارم‌دراین‌معنی‌که‌می‌گویم |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان الوجود لحرف انت معناه الحرف معنی ومعنی الحرف ساکنة و ما انا قلت بل جاء الحدیث به و کان عین وجودی عین صورته الله اکبر لا شیی یماثله فمایری الله الاالله فی نظری |  | ولیس لی فی الکون الا هو و ما یشاهد عینی غیر معناه من لا اله و هذا اللفظ فحواه وحی صحیح ولا یدریه الا هو و لیس شیئ سواه بل هو ایاه و صح ان لاوجود المدرک الاهو |

**غزل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقطه‌ای در الف هویدا شد ذات وحدت به خود ظهوری کرد سه نقط جمع شد الف گردید الف و واو و نون عیان گشتند عقل و نون و قلم که فرمودند نقطه گویا به حرف شد لیکن |  | الفی در حروف پیدا شد کثرتی از صفات و اسما شد ذات و فعل و صفت بیک جا شد دو جهان زین سه حرف یکتا شد این رموز است که گفتۀ ما شد نعمت‌الله به نقطه گویا شد |

الف اول حرفات است و آخر نقاط، و نقطه را به الف ظهور است، و الف را با حروف اظهار و مسمی یکی و اسما بسیار، و مدلول اسماءالهیه. و اختلاف حقایق و کثرت آن از عین واحده است و این کثرت معقوله در واحدةالعین، هم چنان است که کلی کثرت مشهوده در عین واحده، چون هیولا که در جوهر صورت با کثرت صور و اختلاف آن راجع است در حقیقت با جوهر واحده که هیولای آن صورت است. **فمن عرف نفسه بهذه المعرفة فقد عرف ربه علی صورة خلقه**. قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: **ان الله خلق آدم علی صورته**، و فی روایة علی صورة الرحمن، ای ظهر وجوده تعالی بظهور العالم، کما ظهرالانسان بوجود الصور اللطیفیه. یعنی ظاهر شد حق تعالی به ظهور اعیان عالم با مجموع صور روحانیه و جسمانیه، هم چنانکه ظاهر شد انسان بوجود صور طبیعیه، و کون جامع صورت ظاهر او است و او روح مدبر این، و او اول است به معنی و آخر به صورت، و ظاهر به تغییر احکام و احوال و باطن به تدبیر. **و هو بکل شیی علیم**[[873]](#footnote-874).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بدانی اول و آخر تمام |  | ظاهر و باطن تو باشی والسلام |

و شاید که ضمیر صورته راجع باشد باالله، ای علی صورة اسم الله، کما ذکرنا، و قیل علی صورة رضاه، و قیل علی صورة علمه او علی صفته. و اگر ضمیر عاید به آدم باشد ای علی صورة روحه.

و گفته‌اند که آدم و طاووس و مار را از بهشت اخراج فرمودند و طاووس و مار را مسخ کردند اما آدم را خلعت صفت از او برنداشتند و او را به همان صورت گذاشتند. **ان الله خلق آدم علی صورته**.

و شاید که ضمیر راجع با غیرالله و آدم باشد. قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: **اذا ذبحت فاحسن ذبحتک و اذا قتلت فاحسن قتلتک و ایاک الوجه فان الله خلق آدم علی صورته**[[874]](#footnote-875).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هربنده‌ازین‌صورت اوراست نصیبی |  | هرخواجه‌دراین معنی اوراست حسیبی |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فوصف نفسه لنا بنا شهدنا |  | و من شهد نفسه فقد عرف ربه |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین معرفت که می‌شنوی |  | نزد عارف حجاب معروف است |

**لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا**. یعنی در آئینۀ جمال بی‌مثال مولی به یقین آن چنان رو می‌نماید که اگر صورت دنیی و عقبی از میان برخیزد به یقین ذره‌ای نیفزاید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه در غیب دارد آن تحقیق |  | به یقین کرده‌ام همه تصدیق |

هجعت و قد کشف الغطاء فابصرت ما لیس یدرک بالعیون الهجع، یعنی چون مفارقت کند روح از عالم جسمانیه و متصل شود به عالم روحانی ادراک کند از حقایق و اعیان به بصیرت، آنچه مدرک نمی‌شود به عیون بدنیۀ نائمه، کما حصل قبل المفارقة لامیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع)، قال: لوکشف الغطاء ما ازددت یقینا. الحمدلله و الشکر لنعمةالله علینا.

رساله معارف

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی نبیه و حبیبه محمد وآله اجمعین: قال الله تعالی: **سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق**[[875]](#footnote-876).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خود را بشناس تا شناسی او را |  | بشنو ز من این معرفت نیکو را |

**معرفت**

آفاق جمع افق است و افق ناحیه‌ای چون دایره گرد نقطه، و انفس وسط مدار و مدار مرتب است بر دایره و انفس بر ناحیه. و رؤیت آیات در آفاق مشاهدۀ ظهور و مطالعۀ تجلیات حق است در اکوان، ودیدن آیات در انفس رؤیت ظهور تجلیات او است به حسب مراتب نفس. ومجموع عالم مظاهر حق‌اند.

اما مظهر جامعۀ، جملیۀ کامله نفس انسانیه است ومشتمله بر جمیع مراتب کونیه و الهیه. هر آینه عارف نفس خود عارف رب خود باشد. کما قال علی(ع): **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

معرفت عبارت است از بازشناختن معلوم مجمل در صور تفاصیل، و باز شناخت ذات و صفات در صور تفاصیل افعال بی‌تفکر، مرتبۀ عارف.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منصب عارف است تا دانی |  | شاید او را که عارفش خوانی |

و اگر اول دانسته بود مجملا که موجود حقیقی و فاعل مطلق حق است، و در تفاصیل به تأمل بازشناسد، عارفان او را متعرف خوانند، و اگر بفکر باز نمی‌شناسد، **اولئک هم الغافلون**[[876]](#footnote-877).

از جنید رحمةالله علیه پرسیدند که معرفت چیست؟ فرمود: **هوالعارف و المعروف**. معرفت و عارف و معروف یکی باید تا مقصود روی نماید.

**معرفت**

نفس انسانیه مظهر اسم جامع الهی است و عالم مظاهر او، و او برزخی است میان صفات الهیه و کونیه و جامع معانی کلیه و جزئیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برزخی در میان بحرین است |  | واقف سر قاب قوسین است |

از وجه روحانی مقدس است از مکان و زمان و منزه از تغیر و حدثان، و از وجه جسمانی محتاج بود به مکان و زمان و متغیر به تغییرات ازمان و اکوان، و متمم عالم علوی روحانی و سفلی جسمانی و خلیفۀ حق است، و مخلوق به صورت الهیه که: **ان الله خلق آدم علی صورته. من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

اول عینی که متعین شده عین انسان کامل است که مظهر اسم جامع است، و اسم جامع، جامع جمیع اسماء الهیه، و از جهت جامعیت، معرفت الهیه مشروط است به معرفت نفس انسانیه. کما قال(ع): **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نسخۀ انوار انسانی بخوان |  | مخزن اسرار ربانی بدان |

**معرفت**

قال(ع): من عرف نفسه فقد عرف ربه، فمن عجز عن معرفة نفسه فقد عجز عن معرفة ربه، و قد تکون المعرفة بالشیی العجز عن المعرفة، فیعرف العارف ان هذاالمطلوب لایعرف، و ان الشرع اغلق فی هذا القول باب العلم بالله، لعلمه بانه لایصل احد الی معرفة نفسه، فان النفس لاتعقل مجردة عن علاقتها بهیکل تدبره منورا کان او مظلما، فلا تعقل کونها الا مدبرة ماهیتها ما تعقل، و لا تشهد مجردة عن هذه العلاقة، و کذالک الله لاتعقل الا الها غیر الهیة لاتعقل.

فلا یتمکن فی العلم به تجریده عن عالم المربوب، و اذا لم یعقل مجردا عن العالم المربوب فلم یعقل ذاته، فاشبه العلم به، العلم بالنفس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه او نفس خویش نشناسد کنه ذاتش نمی‌کند معلوم |  | تو بگو رب خود کجا داند بجمال و جلال می‌خواند |

**معرفت**

حق تعالی در صور متنوعه تجلیات مختلفه می‌نماید، بواسطۀ تقلبات قلب در صور، به حسب عوالم خمسة کلیه، و از تقلب دل تحول حق در تجلیات معلوم می‌شود. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

قال رسول الله:صلی الله علیه و آله و سلم مثل القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن کریشة بارض فلاة یقلبها الریاح ظهر البطن، و قال الله تعالی: **کل یوم هو فی شأن**[[877]](#footnote-878).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرزمان دل می‌برد از ما خدا |  | هر نفس جان خوشی بخشد بما |

**معرفت**

ذات الهیه از حیثیت احدیت متعالیه است از نسب و اضافات، **والله غنی عن العالمین**[[878]](#footnote-879). اما از حیثیت ربوبیت طالب مربوب است و ربوبیت نسبی است، و تحقق نسبت به منتسبین، و آن رب است و مربوب، و معرفت رب مشروط به معرفت مربوب. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رب و مربوب را نکو دریاب |  | خویشتن را بدان و او دریاب |

**معرفت**

عالم اعیان ثابته مظهر اسم اول مطلق و باطن مطلق است. وعالم ارواح مظهر اسم باطن مضاف و ظاهر مضاف، و عالم شهادت مظهر اسم ظاهر مطلق و آخر من وجه، و عالم آخرت مظهر اسم آخر مطلق و ظاهر من وجه، و نفس انسان کامل مظهر اسم جامع. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

حقایق عالم در علم و عین مظهر حقیقت انسانیه‌اند، و حقیقت انسانیه مظهر اسم جامع، و مجموع ارواح جزئیات روح اعظم انسانی، و به ظهور حقیقت انسانیه در عالم، اهل الله عالم مفصل را انسان کبیر می‌گویند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مخزن اسرار ربانی بود |  | آن حقیقت نفس انسانی بود |

**من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

حقیقت انسانیه را ظهورات است در عالم تفصیلا و درعالم انسانی اجمالا.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کل الجمال غدالوجهک مجملا |  | لکنه فی العالمین مفصل |

و مظهر اول حقیقت انسانیه صورت روحیۀ مجرده مطابقۀ نفس کلیه، و صورت نفس حیوانیه مجرده مطابقۀ صورت عقلیه، و صورت قلبیه مطابقۀ نفس کلیه، و صورت نفس حیوانیه مطابقۀ طبیعت کلیه، و صورت دخانیۀ لطیفه مطابقۀ هیولای کلیه، و صورت دمویه مطابقۀ جسم کلی، و صورت اعضائیه مطابقة عالم کبیر، و به این تنزلات مطابقت است میان این دو نسخۀ صحیحه، و این از تدبرات الهیه است در مملکت انسانیه. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم توئی اگر دانی |  | فهم فرما کمال انسانی |

**معرفت**

زید و عمر و بکر و خالد به تعین و تشخص چارند و به حقیقت واحد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بحر و موج و حباب و جوهر چار |  | نزد ما آب باشد آن ناچار |

و اگرچه هر ذره‌ای از ذرات موجودات به لسان حال می‌گویند: **سبحان من اوجدنی**، اما معرفت بر کمال ازمظاهر جمال و جلال توان یافت. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

اصحاب استدلال مؤثر به اثر دانند و این اول مرتبۀ معرفت است. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**. و عرفا اثر را به مؤثر شناسند و فرمایند: **عرفت الاشیاء بربی ما عرفت ربی بالاشیاء**. و محقق مؤثر به مؤثر شناسد، کما قال رسول الله(ص): **عرفت ربی بربی**.

**معرفت**

قال رسول الله(ص): **ان‌لله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفها لاحترقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه**.

حجب ظلمانیه اجسام طبیعیه‌اند و حجب نورانیه ارواح لطیفه، و عالم موصوف است به لطافت و کثافت و دایر است میان لطیف و کثیف، و انیت عالم که عین عالم است حجاب عالم است، لاجرم همیشه عالم به عالم در حجاب باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بردار حجاب عارفانه |  | گر بشناسی توئی یگانه |

**من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از حدوث و قدم شوی واقف |  | مظهر و مظهرت شود معلوم |

**معرفت**

اگر کاتبی بر ورقی حرفی نوشت و بر لوحی سطری و بر کتابی درجی، عارف کامل در هر حرفی بلکه در هر نقطه‌ای کاتب را بیابد، خاصه در سطری، اما معرفت بر کمال درخواندن و دانستن درج است.

**من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

مرتبۀ روحیه ظل مرتبۀ احدیت است، و مرتبۀ قلبیه ظل مرتبۀ واحدیت، و نفس ناطقۀ انسانیه اگر عارف بود به معرفت اجمالیه روح خوانند، و اگر بر سبیل تفصیل باشد قلب گویند، و معرفت تفصیلیه خاصۀ قطب است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنکه اعیان همه نکو بیند |  | عین هر یک به عین او بیند |

من عرف نفسه اجمالا، فقد عرف ربه اجمالا، و من عرف نفسه تفصیلا، فقد عرف ربه تفصیلا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز اجمال و تفصیل واقف بود |  | سزد گر بگوئی که عارف بود |

**معرفت**

علم ذوق و شهود مقتضی اتصاف ذایق است به مذوق، من ذاقه یعرفه. من عرف نفسه فقد عرف ربه.

**معرفت**

عالم از آن رو که غیر حق است، در نفس خود معدوم است، و معدوم را بخود و جودی و ظهوری نبود، و گفته‌اند موجود حقیقی حق است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موجودحقیقی‌بجزازذات خدانیست |  | مائیم صفات‌وصفت ازذات جدا نیست |

و اظهار عالم بظهور وجود. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

معرفت انسان به رب او نتیجۀ معرفت انسان است به نفس او. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بدانی حقیقت انسان |  | عارفی کاملی شوی زان سان |

**معرفت**

گفته‌اند که معرفت حقیقت نفس معلوم هیچ عارف نیست، اما به حسب معرفت کمالات و صفات ممکنه است، بلکه حاصلۀ عرفا است، و معرفت کنه ذات الهیه ممتنع گفته‌اند، اما معرفت اسما و صفات ممکن. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صفت ذات او توان دانست |  | هر که دانست آن چنان دانست |

**معرفت**

نفس انسانیه مخلوقۀ حضرت الهیه است، و معرفت موجد مستلزم معرفت موجد. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه خود را شناخت او را یافت |  | بد نگویم که او نکو را یافت |

**معرفت**

به مقتضای: **ان الله خلق آدم علی صورته**، و به اشارۀ: **و علم آدم الاسماء کلها**[[879]](#footnote-880)، انسان کامل جامع اسماء و نعوت ربانیه است و عین ثابتۀ او در حضرت علمیه متصفه به صفات الهیه. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

بعضی از بنی‌آدم محجوب‌اند از حق به خلق و بعضی در حجاب‌اند از خلق به حق، اما کامل را رؤیت جمال مانع نشود ازجلال و نه جلال از جمال.

**مصراع**: این مرتبۀ اهل کمال است به کمال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنی بهمدیگر بدان |  | جام و می همچون مه انور بدان |

**من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

هویت جامعۀ الهیه فایضه است به رحمت شاملۀ سابقه از خزانۀ صفاتیه بر موجودات افعالیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موجود برحمت وجودیم |  | بی‌جود وجود بی‌وجودیم |

**معرفت**

مرتبۀ اعلی مرتبۀ الوهیت است، و مرتبۀ ادنی مرتبۀ مربوبیت که مقتضی عبودیت است و نتیجۀ افعال، و مرتبۀ وسط مرتبۀ ربوبیت که واسطه است میان رب و مربوب. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

هر موجودی که وصف کنند او را به اطلاق، وجهی داشته باشد با تقیید، و هرچه محکوم بود به تقیید وجهی دارد به اطلاق، و این معرفت عارفی است که به معرفت تامه عارف حق و خلق باشد. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارف کامل این چنین باشد |  | سخن عارفان همین باشد |

**معرفت**

هر فردی از افراد عالم نفسی دارد، ناطقۀ عارفه، که مسبحۀ حضرت الهیه است به اسمی خاص که مربی اوست، و معرفت اولازم معرفت رب او است، و نفس انسانیه جامع جمیع نفوس عالم است، و معرفت او مستلزم معرفت رب الارباب. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

عارف واصل قمر را به شمس مشاهده نماید، و عاقل کامل شمس را به قمر. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حکیم خردمند دانی که کیست ولی هر که حق را شناسد به حق |  | کسی کو خدا را به اشیا شناخت سزد گر بگوئی که حق را شناخت |

**معرفت**

نفس انسانی از عالم مجردات است و به ذات مجرد ابدا، و به صفت مقید به تعلق به بدن، و گاه مجرد به قطع تعلق، من عرف نفسه بالتجرید فقد عرف ربه بالتحقیق، و من عرف نفسه بالتقیید فقد عرف ربه بالتقلید، و من عرف نفسه بالمخلوقیة فقد عرف ربه بالخالقیة، و من عرف نفسه بالعبودیة فقد عرف ربه بالمعبودیة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده گر خود به بندگی داند |  | رب خود را اله خود خواند |

**معرفت**

وجود واحدی است حقیقی، و به معرفت کثرت معرفت واحد حقیقی حاصل نشود، و صحیح نیست که انسان از آن رو که کثیر است عارف وحدت حقیقیه بود، نعم از آن وجه که حقیقی است متصفه به حیات و علم و سایر اسما و صفات عارف حقیقت تواند بود، و این ادراک از حیثیت کثرت بود نه از حیثیت وحدت. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

نزد حکما و محققین صوفیه وجود مضاف عام ظل وجود خاص است، و حضرت واجب‌الوجود اعیان موجودات را به خلعت وجود عام مشرف و موجود فرموده، و وجودعام مشترک است میان قلم اعلی، یعنی عقل اول، که مفعول ابداعی است، به فعل اول که واسطه‌ای است میان او و سایر موجودات. من عرف نفسه بوجود العام فقد عرف ربه بوجود العام و من عرف نفسه بوجودالخاص فقد عرف ربه بوجودالخاص.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خاص و عام و مقید و مطلق |  | هرچه یابی تو حق طلب از حق |

**معرفت**

مناسبت میان حق و بنده به حسب حظ عبداست از صفات و اسماء الهیه و حظ هر واحدی متفاوت، به حسب تفاوت جمعیت و قلت وسایط، و مناسبت میان زید و عمر و یعنی وقوع مزاج هر دو در درجۀ واحده از درجات اعتدالات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همدگر را لاجرم دارند دوست |  | این چنین یاری اگر یابی نکوست |

و این اصلی عظیم است در مشرب تحقیق، و اگر به امزجۀ مختلفه باشند:

**مصراع**: هر یکی را مشربی باشد دگر.

و تعینات ارواح اناسی از عالم روحانیت است و درجات ارواح متفاوت، در شرف و علو منزلت، از حیثیت قلت وسایط و کثرت. و اوسع تعینات که مشهود کمل است تجلی ذاتی است، و مقام توحید اعلی و مبدئیت مجمع اعتبارات است، و منبع نسبت و اضافات ظاهره در وجود و باطنه در عرصۀ تعقلات و اذهان.

و وجود مطلق واحد واجب عبارت است از تعین وجود در نسبت علمیۀ ذاتیۀ الهیه، و محقق به این نسبت حق را مبدأ می‌گوید، و این معرفت اصل اصول معارف الهیه است. فافهم.

**معرفت**

نفس مطمئنه تارک هوای نفسانیه و لذات فانیۀ دنیاویه است، و راضیه از رب خود و مرضیه در حضرت رب، و مأموره به مراجعت به حضرت عزت، و نفس به رجوع طلب می‌کند از الله تعالی مرتبۀ جامعیت که مظهر کمال و مجلی انوار و محل ظهور سلطنت افعال رب الارباب باشد، اسماء الهیه ارباب‌اند و ذات رب الارباب. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

مجموع موجودات علویه و سفلیه از نقود خزاین صفات و ذخایر نعوت الهی با نصیب‌اند و به قدر استعداد از نفایس نعمت و کرامت و رحمت شاملۀ واسعۀ: **التی وسعت کل شیی**[[880]](#footnote-881) با بهره، بلکه انوار صفات جامعۀ ربوبیت در مرآت مربوباب واضح ولایح می‌نماید، اما ظهور بر کمال به طریق اجمال از جمال و جلال در آئینۀ کاملۀ نفس انسانیه اجمل و اظهر است. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

انسان کامل آئینۀ ذات و مجلی صفات و محل تصرف ولایت پروردگار است، و موجود به جود وجود واجب‌الوجود، و حقیقت او غیر معلومۀ غیر حق، بلکه عالم حقیقت او عالم حق است، و قیل:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولست اعرف من شیی حقیقته |  | و کیف اعرفه و انتم فیه |

**معرفت**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بدان‌که‌حضرت‌اعلی‌نمی‌توان‌دانست هرآنچه ممکن دانستن است دانستیم |  | ز ذات او بجز اسما نمی‌توان دانست ولی حقیقت او را نمی‌توان دانست |

بلکه عارف و معرفت و معروف یکی باید تا مقصود رو نماید، و معرفت چهار مرتبه دارد:

**من عرف نفسه بنفسه، و من عرف ربه بنفسه، و من عرف نفسه بربه، و من عرف ربه بربه**.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کذاک بفعلی عارف بی‌جاهل |  | و عارفنی بی عارف بالحقیقة |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق‌رابخلق‌هرکه‌شناسدنه‌عارف‌است |  | حق‌رابه‌حق‌شناس‌که عارف چنین بود |

**معرفت**

آیات ملکیه یعنی آثار که سمات فعلیه‌اند و ظاهره در صفحات ذرات موجودات و مؤثرات نعوت صفاتیه در ملکوت اشیاءاند، و مشرقه به نور ذات و مشرقۀ صفاتیه آیات ملکوتیه و مشرقۀ ذاتیه آیات جبروتیه، و انسان به هیأت اجتماعیه جامع آیات ثلاثه و هر فردی از افراد عالم مربای اسمی از اسماء رب الارباب. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

زلال ربوبیت از عین الحیاة افضال الوهیت در مجاری وجود مربوبات جاری است و الطاف باری از ذخایر صفات الهی و خزائن نعوت نامتناهی و ظواهر جواهر اسرار بر سرایر بنی‌آدم و عالم نثار فرموده، و در آینة: **المؤمن مرآت المؤمن**، تمثال جمال: ان الله جمیل یحب الجمال، به کمال نموده و ذرات موجودات را از شعاع شموس تجلیات صفات قدیمه منور و موجود گردانیده، خاصه نفس انسانیه، کما قال(ع): **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم منورند از او |  | نظری کن به او به‌بین نیکو |

**معرفت**

لفظ لطیفه بر دو معنی اطلاق می‌کنند. یکی حقیقت انسانیه را لطیفه ربانیه می‌گویند که بدن جسمانیۀ انسانیۀمرکب او است، و محل تدبیر و تصرف، و آلت تحصیل معلومات معنویه و حسیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این لطیفه روح انسانی بود |  | فیضی از الطاف ربانی بود |

و مستفیض از روح مضاف، یعنی مضاف به حضرت الله فی قوله تعالی: **فاذا سویته و نفخت فیه من روحی**[[881]](#footnote-882). و بدن به مثل آئینه‌ای است مصقوله که فیض نور الهی یعنی روح اضافی در او ظاهر می‌شود، چون ظهور حرف از نفس متکلم. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

دیگر معنی لطیف دقیق که در ذهن آید و در فهم واضح و لایح بود و عبارت از آن قاصر، زیرا که از علوم اذواق و احوال است لطیفه می‌گویند. من ذاقه یعرفه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذوقی‌که دلم‌راست‌به‌وصلش حاصل |  | دل داندومن دانم و من دانم و دل |

**معرفت**

بعضی از عبادالله برآنند که لطیفۀ انسانیه بعد از مفارقت از بدن مجرد خواهد بود، اما کسب خلق و علوم و معارف و طلب درجۀ کمال در عالم تجرید از اخوان صفا می‌کند، و این طایفه اهل الله‌اند، اما فکر و نظر عقلی بر ایشان غالب است، و اهل کشف اهل حق‌اند، ودایم علم ایشان بر مزید، و ملوک اهل تدبیراند و مومن و قائل به حشر اجساد، و ظهور تامۀ این لطیفه به هیکل جسمانی بود، و حیات بدن به او، هم چنانکه وجود حقایق کونیه مشروط است به حقایق الهیه و ظهور حقایق الهیه مربوط به حقایق کونیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ روشنی بباید |  | تا نور جال او نماید |

**من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

انسان دایم در ترقی است از علم به عین آید و از عین به حسب ظهور در عالم ارواح و از عالم ارواح به عالم مثال و از عالم مثال به عالم اشباح و درعالم اشباح هر آنی در ترقی است، و از غایت لطافت حجاب و دقت و رقت نقاب و نشأة صور از تجلی: **کل یوم هو فی شأن**[[882]](#footnote-883) و از ترقی خود بی‌خبر، و هیولای عناصر جوهر واحد است، و ظل نفس رحمانی، که از حیثیت ظهور در صور اربعۀ ارکان، چهار می‌نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر دریابی حقیقت چار |  | آن چار یکی بود بناچار |

و امهات اسماء الهیه چهاراند: **هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیی علیم**[[883]](#footnote-884). و ائمۀ صفاتیۀ الهیه هفت، حیات و علم و ارادت و قدرت و سمع و بصر و کلام، و انسان متصف به این صفات سبعه، و این صفات سبعۀ انسانیه ظلالات ائمۀ سبعۀ الهیه‌اند. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هفت دریا به‌بین ولی یک آب |  | نظری کن به عین ما دریاب |

**معرفت**

قیل: من عرف نفسه بالعجز و الضعف و الفناء فقد عرف ربه بالقدرة و القوة و البقاء.

نفس عاجز است، **والله علی کل شیئی قدیر**[[884]](#footnote-885)، و نفس ضعیف است **ان الله هو الرزاق ذوالقوة المتین**[[885]](#footnote-886) ونفس فانیه است، **و الله باق ببقائه و الکل باق بابقائه یفنی الخلائق کلهم من الخواص و العوام ویبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام**[[886]](#footnote-887).

**معرفت**

به توفیق حق، صاحب تحقیق، کثرت اسمائیه الهیه را در واحد حقیقیه به بصر: **کنت بصره الذی یبصربه**، مشاهده نماید، و امواج و حباب و قطره وجو، در بحر ما به عین ما مطالعه فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین ما را به عین ما بیند |  | این و آن مظهر خدا بیند |

**من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

هویت الهیه در حقیقت انسانیه تجلی فرموده و آن اسم اعظم است که جامع حقایق اسماء است. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر برقع از آن روی چو مه بگشاید |  | هر آینه حسن دگری بنماید |

**معرفت**

روح حیوانی که مخزون است در تجویف قلب صنوبری انسانی برزخی است میان روح انسانی و مزاج، بوجهی که نسبتی دارد با روح انسانی قوتی است بسیطۀ معقوله، و از حیثیتی که متصرفه است در قوای مختلفۀ متکثره و بذات مشتمله است بر قوای متعدده نسبتی دارد با مزاج، ومزاج مرکب است از طبایع مختلفه، و این از لطایف حکم الهیه است که مقتضیۀ جمع است میان اضداد در امر جامع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نظری کن به حکم وحکمت او |  | تا بدانی کمال قدرت او |

**من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

**معرفت**

دل را پنج مراتب بود معنویه و روحانیه و مثالیه و حسیه، و مرتبۀ جامعة مراتب اربعه، و پنج وجه دارد، وجهی مواجه حضرت حق است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌واسطه فیض از خدا می‌یابد |  | این مرتبه او هم از خدا می‌یابد |

و همۀ اشیاء این وجه دارند. کما قال(ع): **الطرق الی الله بعدد نفوس الخلایق**. و وجهی با عالم ارواح دارد چنانکه استعداد او است بواسطۀ روحی از ارواح انبیا و اولیا علیهم السلام از رب خود فیض می‌گیرد، و وجهی مختص است به عالم مثال، و به مقدار نسبت از مقام جمع و به حسب اعتدال مزاج و اخلاق و انتظام احوال در تصرفات و تصورات و حضور و معرفت محظوظ.

و وجهی با عالم شهادت دارد و مخصوص به اسم الظاهر و الآخر، و وجهی جامع وجوهات اربعه مختص به احدیت جمع، واین وجه جامع قریب است به مرتبۀ هویت که منعوته است به اولیت و آخریت و ظهور و بطون و جمع میان این نعوت اربعه.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن دل ز اهل دل شنود ظاهر و باطن اول و آخر |  | دل یاری که ذوق جان دارد همه از دل بجو که آن دارد |

**معرفت**

حضرت قادر **والله بکل شیی قدیر**[[887]](#footnote-888) به قدرت بالغۀ شاملۀ کامله بیست و هشت طبقات موجودات علویه و سفلیه و محسوسه و معقوله را به بیست و هشت اسم ایجاد فرموده. به اسم **الرفیع الدرجات** مراتب را تعیین کرده، و عقل اول به فعل اول به اسم **البدیع** آفریده و عقل مظهر او است و این اسم مظهر و حقیقت او.

و نفس کلیه اسم **الباعث**، و طبیعت کلیه به اسم **الباطن**، و هیولای کلی به اسم **الآخر**، و جسم کلی به اسم **الظاهر**، و شکل به اسم **الحکیم**، و عرش به اسم **المحیط**، و کرسی به اسم **الشکور**، و فلک اطلس به اسم **الغنی**، فلک ثابتات به اسم **المقتدر**، و آسمان اول به اسم **الرب**، و آسمان دوم به اسم **العلیم**، و آسمان سوم به اسم **القاهر**، و آسمان چهارم به اسم **النور**، و آسمان پنجم به اسم **المصور**، و ششم به اسم **المحصی**، و هفتم به اسم **المبین**، و کرۀ اثیر به اسم **القابض**، و کرۀ هوا به اسم **الحی**، و کرۀ آب به اسم **المحیی**، و کرۀ تراب به اسم **الممیت**، و معادن به اسم **العزیز**، و نبات به اسم **الرزاق**، و بهائم به اسم **المذل**، و جن به اسم **اللطیف**، و ملک به اسم **القوی**، و انسان به اسم **الجامع** یعنی الله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بگو الله و اسم ذات بین در زمین و آسمان می‌کن نظر |  | جمله اشیا مصحف آیات بین نور او در دیدۀ ذرات بین |

من عرف شیئا فقد عرف ربه و من عرف نفسه فقد عرف کل الاشیاء و من عرف کل الاشیاء فقد عرف رب الارباب. والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب.

رساله نفس

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به ثقتی**

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد وآله اجمعین.

اما بعد: این ذکری است در بیان آنکه درویشی از روی استفاده سؤال کرد که یونس(ع) در بطن ماهی چهل روز متمکن شد مقصود چه بود و در وجود انسانی چیست؟ چرا که در کلام ربانی آمده است قوله تعالی: **سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم**[[888]](#footnote-889).

جواب- بدان که مراد از یونس روح است ومراد از ماهی تن و مراد از بحر اشیاء است. قال النبی(ص): **خلق الله تعالی ارواح** قبل الاجسام. و جائی دیگر فرموده است: **اول ما خلق الله العقل، و اول ما خلق الله الروح**. پس معلوم شد حضرت حق سبحانه و تعالی روح انسان را پیش از جسم بیافرید، و خواست که آن را آشکارا کند، از مقام اجمال آن را مفصل گردانید و از علم به عین آورد و از غیب به شهادت و از احدیت به واحدیت، که اظهار کمال اسماء و صفات نماید. بعد از ارواح، حق سبحانه و تعالی آتش و باد و آب و خاک را بیافرید و عالم را از اینها مرتب گردانید و بعد از آن تخمیر آدم کرد: **خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا**. یعنی بسرشتم گل آدم را به دو دست قدرت خود به چهل صباح و قالب آدم را از این چهار چیز آفریدم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوست‌چهل‌بامداددرگل‌مادست‌داشت |  | ماچوگل‌ازدست‌دوست‌دست‌به‌دست‌آمدیم |

و روح در وی دمیدم. قال الله تبارک و تعالی: **فاذا سویته و نفخت فیه من روحی**[[889]](#footnote-890).

بدان ای دوست که چون قالب انسان را خدای تعالی از آتش و باد و آب و خاک بیافرید هر یکی از ایشان راخاصیتی داد که دیگری ندارد. آتش گرم و خشک است و باد گرم و تر و آب سرد و تر و خاک سرد و خشک. اما عارفان هر عنصری را به نفسی تشبیه کرده‌اند و خاصیت هر یک را دانسته‌اند، آتش را نفس اماره و باد را نفس لوامه و آب را نفس ملهمه و خاک را نفس مطمئنة. و ایشان را چهل مراتب داده‌اند. حق تعالی در محکم تنزیل فرموده: **ان النفس لامارة بالسوء الامارحم ربی**[[890]](#footnote-891) و نفس اماره را ده مراتب است: 1 جهل 2 خشم 3 بغض 4 قهر 5 کبر 6کینه 7حسد 8بخل 9کفر 10نفاق.

اما لوامه- این نفس را به باد تشبیه کرده‌اند و او را نیز ده مراتب است، هم لطافت دارد و هم کثافت- هم ملامت کننده است و هم نیکی و بدی کننده. قال الله تعالی: **لا اقسم بالنفس اللوامة**[[891]](#footnote-892) و آن ده مراتب که از لوامه حاصل می‌شود: 1 زهد 2 تقوی 3 ورع 4 بندگی 5نماز 6 روزه 7 حج 8عمره 9 زکات 10جهاد.

و این مراتب که از ملهمه حاصل می‌شود، و عارفان آن را تشبیه به آب کرده‌اند، قوله تعالی: **فالهمها فجورها و تقویها**[[892]](#footnote-893) یعنی الهام پذیرنده است، و ده مراتب آب:

1 عقل 2حکمت 3دانش 4وحی 5الهام 6خبر 7کمال 8فضل 9احسان 10خلق سخاوت.

اما ده مراتب که در نفس مطمئنه است و او را بخاک نسبت کرده‌اند و هیچ حرکت خارج در وی نیست و به امر حق تعالی می‌رود و باز می‌آید. قوله تعالی: **یا ایتهاالنفس المطمئنة**[[893]](#footnote-894). زیرا که بهشت در تحت او است و او را به آدم معنوی نسبت کرده‌اند که مفصلات کتاب او است، و حق تعالی فرموده که: **و علم آدم الاسماء کلها**[[894]](#footnote-895). یعنی درآموختیم به آدم همه اسم‌ها، خطاب به این نفس است، و این نفس، نفس انبیاء و اولیاء است، و همگی کمالات ازلا و ابدا بر او ظاهر می‌شود و او را نیز ده مراتب است: 1فقر 2صبر 3عدل 4انصاف 5رضا 6علم 7تحقیق 8یقین 9عهد 10وفا.

و این چهل مراتب که نام آنها گفته شد از خاک به کمال می‌رسد که پدر خاک علی(ع) است، و او را ابوتراب از برای این گویند که هرگاه سالک به این مقام رسد نبوت و ولایت یکی شود، زیرا که نبوت و ولایت یکی است و ولایت باطن نبوت. چنان که شیخ محمود[[895]](#footnote-896) می‌گوید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولایت در نبی پوشیده باید |  | ولی اندر ولی پیدا نماید |

چون سالک را این کمالات حاصل شود باطن آتش به رنگ میکائیل درآید که سبب رزق او است، و باطن باد به رنگ اسرافیل برآید و آن سبب احیای او است، کقوله تعالی: **الریح من روح الله**، و باطن آب به رنگ جبرئیل برآید و آن سبب پیغام آوردن است، و باطن خاک به رنگ عزرائیل برآید و آن سبب قبض روح او است.

نوعی دیگرباطن آتش به رنگ عشق برآید و باطن باد به رنگ روح برآید و باطن آب به رنگ عقل و باطن خاک به رنگ نفس برآید، آن نفس که حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید که: **من عرف نفسه فقد عرف ربه**. این نفس را عارفان نفس ناطقه خوانند و این نفس انبیا و اولیاء است، زیرا که عوام الناس مظهر طبیعت‌اند و پادشاهان مظهر نفس‌اند و حکما مظهر عقل‌اند و انبیاء و اولیاء مظهر حق‌اند و رسول(ص) به این مقام رسید که گفت: **ارواحنا اشباحنا، اشباحنا ارواحنا**، یعنی روح‌های ما جسم‌های ما است و جسم‌های ما روح‌های ما.

این مراتب که گفته شد جمله کمالات انسان است، گاه عروج می‌کند و گاه نزول. هرگه عروج کند یونس که روح است از جسد تن که ماهی است و بحر که اشیاء است بیرون آید، قوله(ع): **اللهم ارنی الاشیاء کماهی**، بداند و به‌بیند، و این چهل مراتب را در نفس نفس یکان یکان به‌بیند، آن زمان از حبس تن آزاد شود و بحق بینا گردد و بحق گویا و بحق شنوا و بحق پویا و بحق روا و بحق گیرا گردد، و از آن اسامی اشیاء کما هی حاصل گردد، زیرا که حقیقت اشیاء حق است، و از جنگ و جدال و تفرقه و وسوسه و خودبینی همچو مردان آزاد شود.

قال النبی: **وجودک ذنب لایقاس به ذنب**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خودبینی من عین گناه است مرا |  | لطفی کن ازین گناه سرم فرما |

و این آزادگی این مقام است که: **اهدناالصراط المستقیم**[[896]](#footnote-897). چنان که سرخیل ابرار امیر قاسم انوار فرماید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به‌هرچه‌کردنظرقاسمی‌جمال‌تو دید |  | چنین بود نظری کز سر یقین باشد |

آن گاه همه جا حق را بیند و از حبس طبیعت بیرون آید و به حق پیوندد. قال النبی: **کل شیی یرجع الی اصله**.

رساله معرفت نفس

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین.

قال الله تعالی: **ان النفس لامارة بالسوء الامارحم ربی**[[897]](#footnote-898).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صفت بد درو بسی باشد |  | نفس اماره ناکسی باشد |

این نفس در وجودآدمی معدن صفات ذمیمه است، و روح منبع اخلاق حسنه، و صفات سیئۀ نفس بسیار است، یکی عبودیت هوی است، قال الله تعالی: **افرایت من اتخذ الهه هواه**[[898]](#footnote-899).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلقی به هوا هوی پرستند |  | جمعی خوشک از هوی برستند |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحق‌ الهوی‌ ان‌ ‌الهوی سبب الهوی |  | و لو لا الهوی ‌فی القلب ما عبدالهوی |

قال جل ذکره: **و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی**[[899]](#footnote-900).

و همیشه اهل هوی بر مشتهیات و لذات حسی اقدام نمایند و کمر مطاوعت هوی بر میان جان بندند و به جد تام به خدمت دشمن جانی مشغول شوند و هوی را به هوی پرستند، و این صفت از نفس اماره زائل نشود الا به محبت الهی.

دیگر صفت نفاق دارد، در اکثر احوال ظاهر و باطنش موافق نبود، و صورت و معنیش مطابق نباشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دم از حالی به حالی دیگراست |  | هر زمان او را خیالی دیگر است |

دیگر صفت عجب، و آن طلب جاه است به غیر استحقاق، و معالجۀ این مرض نفسانی به معجونی مرکب از ادویۀ ثلاثه توان کرد، و آن سه تصور بود. اول تصور کند که نطفه‌ای بود، از مجرای بول بیرون آمد و درمحلی چنان قرار گرفت و در وقت ولادت بطریق چنین خارج شد.

**مصراع**: لایق عجب کی تواند بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درد اگر داری ز ما بستان دوا |  | نوشدارو نوش تا یابی شفا |

دیگر دعوی الهیت کند و منازعت نماید با ربوبیت.

**مصراع**: فرعون لعین است که خاکش بر سر.

و این دعوی دروغ بی‌معنی از او زایل نشود الا به تجلی صفات الهی. و دیگر بخل است، هر چه یابد از مرغوبات نفسانیه ممسکانه امساک نماید.

**مصراع**: به توکل دوا توان کردن.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس ناقص بخیل خواهد بود گر توکل کند دوا یابد |  | در سخاوت دخیل خواهد بود ورنه دایم علیل خواهد بود |

دیگر سرعت ملالت از طاعت وعبادت، و انخلاع ازامر حالی و اشتغال به خیالی مآلی. و این صفات مذکوره امهات صفات نفس اماره‌اند و اماره از آمره بود. اگر به عنایت الهی و تربیت مرشد کامل مکمل از این امراض مختلفه خلاص یابد، اگر چه بقیه‌ای مانده باشد، به درجۀ صحت لوامه برسد، یعنی چون نفس اماره تابع دل شود، ولایت وجود تسلیم نماید، اما به جهت بقیۀ صفات نفسانیه پیوسته خود را ملامت می‌کند.

**مصراع**: نفس لوامه از آنش گفته‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دایما در ملامت خویش است |  | شرمسار از غرامت خویش است |

اما چون نوری از روح علوی انسانی بر وی فایض شود، عارف فجور و تقوا گردد، لقوله تعالی: **فالهمها فجورها و تقویها**[[900]](#footnote-901).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارف نیک و بد شود به تمام |  | همچو نیکان بره رود و سلام |

و زاهدانه از منهیات اجتناب نماید و به واجبات امتثال فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| راستی را شعار خود سازد کرم و خلق و عافیت جوید |  | خدمت حق دثار خود سازد ذکر دایم مدار خود سازد |

اما اگر نزاع بکلی از وی زائل شود و کراهت به رضا مبدل گردد آن نفس را مطمئنه گویند، و راضیه به انعام ملک علام، و مرضیه به مراجعت به حضرت الهیه. صادقی باشد به صدق: **انه کان صادق الوعد**[[901]](#footnote-902) و صاحب یقین: **واعبد ربک حتی یأتیک الیقین**[[902]](#footnote-903). وعلم الیقین از آن عامۀ مؤمنین است، و عین الیقین منصب اولیا و حق الیقین مرتبۀ انبیا و حقیقت حق الیقین خاصۀ خاتم انبیاصلی الله علیه و علیهم اجمعین و به مقتضی: التعظیم لامرالله و الشفقة علی خلق الله، مشفق بر همه و عالم به علم: **وعلمناه من لدنا علما**[[903]](#footnote-904)، و متقی به وقایت انوار و محق به تحقیق اسرار.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مطمئنه صفاتش این باشد |  | وصف او نزد ما چنین باشد |

و نفس واحده، و به صفات متعدده، و به اسماء متکثره، و قال(ع): **من عرف نفسه فقد عرف ربه**. و نفس عاشقه مخصوص است به انبیاء علیهم السلام و اول صفات بر کمال نفس عاشقه کمال طلب است.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این کمال طلب طلب می‌کن بعدازین قرب و دولت وصل است باز معراج انبیا باشد نیک جمعیتی پدید آید(یعنی مقام جمع حضرت وجود) جملۀ اسرار کرده است تحقیق مرشدی کاملی بود بکمال |  | وز کمال طلب طرب می‌کن قرب اصلی عظیم بر اصل است هم نصیبی ز اولیا باشد مجلس جمع را بیاراید(یعنی احدیت فرق و جمع) یافته از خدای خود توفیق بود آئینۀ جمال وجلال |

اما نفس فقیره، که فانیه است از غیر حق خاصه حضرت محمدی است علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اولا توحید کلی آن اوست وانگهی ابلاغ جامع یافته |  | کل کلیات در فرمان اوست در همه مصنوع صانع یافته |

و مقام فردیت حضرت او را است، و اول عینی از اعیان که به تجلی حبی ذاتی یعنی فیض اقدس متعین شد، در حضرت علمیۀ الهیه، عین ثابتۀ محمدی -ع-است، و اول روحی که به فیض مقدس در خارج متکون گشت روح مقدس اوست، کما قال -ع- **اول ماخلق الله روحی**. و به ذات احدیت و مرتبۀ الهیت و عین ثابتۀ محمدیه -ع- فردیت اولی حاصل آمد، و مقام جمع‌الجمع به کمال او راست، یعنی شهود خلق قایم به حق، یعنی همه عالم به خود معدوم‌اند و به حق موجود، و محقق که محجوب نباشد به حق از خلق و به خلق از حق سیدعالمین است و مرآت حضرتین. دیگر ولایت اعظم که باطن نبوت ذاتیه است، خاصه مظهر اسم اعظم است و مقام اقرب‌الاقربین او را است. قال رسول الله(ص): اقوم عن یمین العرش عند ربی فی مقام لایقوم فیه احد من العالمین غیری.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نزدیک‌تراز‌آن‌است‌که‌نزدیک‌توان‌گفت |  | خودخوش‌ترازین‌گوهرمعنی‌نتوان‌سفت |

دیگر مقام محمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خاصۀ اومقام محمود است |  | آن‌چنان‌است و این چنین بود است |

مقام محمود مرجع جمیع مقامات است و منظر نظر تمام اسماء الهیه، که مختصه‌اند به مقامات، و به مقتضی: **کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین**، و به اشارت: **لانبی بعدی**، نبوت ذاتیه دایمۀ غیر متناهیه او را است، **و اوادنی** فنای وحدت بود در احدیت.

رساله حواس

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمدلله و الصلوة علی رسول الله(ص). قال رسول الله(ص): **من فقد حسا فقد فقد علما**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حواس‌ظاهروباطن ده‌اند آن دریاب |  | روان بعلم معانی کنم بیان دریاب |

قوای نفسانیۀ مدرکه یا ظاهره‌اند یا باطنه. اما ظاهره: باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حس‌ظاهرپنج‌آمدحس‌باطن‌نیز‌پنج |  | این‌دوپنج‌اربرکمال‌است‌بهتراست‌ازپنج‌گنج |

**مصراع**: اول بصر است و نور چشمش خوانیم.

و بصر قوتی است در عینین که بواسطۀ هوای شفاف و انعکاس صورت مرئی ادراک مبصرات می‌کند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه‌ بینی ‌ضوءولون است ای پسر |  | در همه لطف خدا را می‌نگر |

و چشم محل بصر است و مرکب از طبقات سبعه و میاه ثلاثه. و مردمک دیدۀ مردم را انسان‌العین می‌گویند، و عین انسان است که انسان‌العین است.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صنع‌خدانگرکه‌به‌حکمت‌چگونه‌ساخت بگشای چشم خویش که بینی جمال او |  | چشمت‌ به‌ هفت‌ پرده‌وسه‌‌آب‌درنظر اونورچشم‌تست،توازخویش‌بی خبر |

[[904]](#footnote-905)و سمع قوتی است موضوع در عصبی که مفروش است در درون گوش، که مدرک به آن ادراک مسموعات می‌کند، و آن صوت است و حرف.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه سمعت شنید آواز است |  | بشنوی لاجرم چو در باز است |

و سبب ادراک سمع هوای متموج از قارع به مقروع.

و شم قوتی است موضوع در خیشوم، در اول دماغ، که ادراک مشمومات می‌کند به روایح مشمومه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ببوی او معطرشددماغ جان مشتاقان |  | دماغ جان مشتاقان ببوی او معطر شد |

و ذوق قوتی است نهاده در عصبی که مفروش است بر جرم لسان و ادراک او به مخالطت رطوبت دهن ذائق، و ذوق اتصاف ذائق به مذوق است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لب دلبر خوش است بوسیدن |  | خوش بود گر به ذوق دریابی |

و لمس قوتی است در جمیع جلد بدن و ادراک او به اتصال به ملموس، و این قوت در اصابع اتم است.

قوت حس به قوت ممانعت بود، و ضعف به ضعف ممانعت، و قوت ممانعت به غلظت آلت بود، و ضعف به رقت آلت. واضعف حواس حاسة بصر است و آلت او الطف و اضعف، و آن نور است، و آلت سمع هوا است، و آلت شم بخار، و آلت ذوق آب دهن و آلت لمس اعضای مرکبه از اجزای ارضیه.

**نکته**- شهود بصر از اسم البصیر و شهود سمع از اسم السمیع، و شهود شم از نفس رحمانیه و شهود ذوق از لسان: کنت لسانه الذی یتکلم به، و لمس اشارت از: **کنت یده التی یبطش بها و رجله التی یسعی بها**. و قال الله تعالی جل ذکره بلسان حبیبه(ص): **لایزال العبدیتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصربه و لسانه الذی یتکلم به ویده التی یبطش بها و رجله التی یسعی بها**.

**نکته**- نزد ظرفا و لطفا، مقصود ازسمع استماع اصوات طیبه است و نغمات متناسبه و نظم و نثر مشوقه، و به نزد زهاد شنیدن نصایح انبیا واولیا. و نزد محققین مراد اول از سمع استماع کلام‌الله است، و ثانی استماع کلام عقل اول، بعد از آن استماع کلام نفس کلیه و کلام ملائکۀ سماویه و ارضیه.

و منبع این انواع از مکاشفات قلب انسانیه است، و دل صاحب دل که مزکی و مصفا است از صفات ردیۀ ذمیمۀ خلقیه، و عقل این عقلای الهیه منور است به نور **وایدناه بروح القدس**[[905]](#footnote-906)، تصرف فرمایند به حواس روحانیۀ معنویه در مبصرات و مسموعات و مشمومات و مذوقات و ملموسات، و عین محل بصر است و دل محل بصیرت.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قلوب العارفین لها عیون |  | تری مالا یرون الناظر و نا |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آثار بچشم سر توان دید |  | اسرار نگر بدیدۀ سر |

بصر ظاهر است و بصیرت باطن.

**مصراع**: این یکی خاص و آن دگر عام است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این عین کمال روح گستر |  | وان سایه نشین روح پرور |

مرئیات محسوسه به بصر بیند، و معقولات به بصیرت. اما اعیان ثابته یعنی صور اسماءالهیه در حضرت علمیه، به بصر: کنت بصره الذی یبصر به مشاهد نماید. و از حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) مروی است که فرمود: **مارأیت شیئا الاورایت الله فیه**. و دیگری می‌فرماید: **مارایت شیئا الا و رایت الله قبله**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه دیدم همه نکو دیدم |  | نور او را به نور او دیدم |

**نکته**- کشف در لغت رفع حجاب است، و در اصطلاح اطلاع بر ماورای حجاب از معانی غیبیه و امور حقیقیه، و کشف معنوی است و صوری.

صوری آن است که در عالم مثال حاصل شود از طریق حواس خمسۀ ظاهره، یا بطریق مشاهده است چون رؤیت ارواح متجسده، و انوار روحانیه، یا بطریق سماع چون سماع رسول‌الله(ص) کلام ملک علام را، بواسطه و بلاواسطه، یا بر سبیل استنشاق، و آن تشمم نفحات الهیه است، و تنشق فتوحات ربوبیه.

قال النبی(ص): **ان لله فی ایام دهر کم نفحات الافتعرضوالها**، و قال(ص): انی **لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن**. یا بر سبیل ملابسته و ملامسۀ میان دو نور ودو جسد مثالی تواند بود، یا بر طریق ذوق، و آن اطلاع است بر معانی غیبیه، و مجموع کشفیات صوریه از تجلیات اسماء الهیه بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش حواسی اگر چنین باشد |  | کشف یاران ما همین باشد |

**نکته**- قوای نفسانیه مدرکۀ باطنه نیز پنج است: حس مشترک و خیال و وهم و حافظه و متخیله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صحت این دو پنج در یک تن |  | به زده گنج هر یکی صد من |

حس مشترک ادراک صور جزئیه می‌کند، و در این قوت مرتسم می‌شود صور جزئیات محسوسه به حواس خمسۀ ظاهره، و محل او مقدم بطن اول است از دماغ.

دوم خیال است و خیال محافظت صور جزئیه کند که حس مشترک ادراک آن کرده، وخیال به مثل خزانه‌دار حس مشترک است، و به این قوت مثلازیددیده شد و غایب گشت و باز حاضر آمد، شناخته می‌شود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر نباشد خیال خازن آن |  | که‌ شناسد که این همان یار است |

ومحل او مؤخر بطن اول است از دماغ.

سیم وهم: قوتی است که ادراک معانی جزئیه کند، چون صداقت زید و عداوت عمرو و محل او مقدم بطن اخیر از دماغ است.

چهارم حافظه: قوتی است که محافظت معانی جزئیه که ادراک کردۀ وهم بود می‌کند، و محل او موخرۀ بطن اخیر از دماغ است، و نسبت حافظه با و هم نسبت خیال است با حس مشترک، و حافظه را ذاکره نیز خوانند که مذکر اشیاء است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این‌حافظ‌مذکرگنجینه‌ای‌است‌کامل |  | گنجینه‌ای است کامل‌این‌حافظ مذکر |

پنجم متخیله: قوتی است متصرفه در صور و معانی به ترکیب و تفصیل، و محل او وسط هر دو بطن است، و این قوت را اگر عقل استعمال کند متفکره گویند، و اگر وهم استعمال کند متخیله گویند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این همه از برای خدمت تو |  | خدمت تو برای خدمت او |

**مسأله**- متکلمان برآنند که نفس ناطقۀ انسانیه ادراک اشیا می‌کند، بواسطۀ قوای نفسانیه، و انطباع صور اشیا در قوای نفسانیه، و نزد حکما نفس ناطقه مدرک کلیات و جزئیات است، اما کلیات به ذات و جزئیات به آلت، وبعضی برآنند که نفس ناطقه ادراک جزئی بروجه جزئی می‌کند.

و ارسطو و ابوعلی و تابعین ایشان برآنند که ادراک جزئی می‌کند به وجه کلی، ونزد ابن راوندی نفس ناطقه جزء لایتجزی است در دل، اما نظام بر آن است که این جزء لطیفه‌ای است در بدن، و امام غزالی، رحمةالله علیه، می‌گوید که روح لطیفه‌ای است ربانی، متعلقه به قلب انسانی که به آن لطیفه انسان ممتاز است از بهائم، و بعضی گفته‌اند سه قوت است: حیوانیه و نباتیه و نفسانیه.

حیوانیه در دل و نباتیه در جگر و نفسانیه در دماغ، و نفسانیه را نفس ناطقه حکمیه خوانند، و حیوانیه را غضبیه و نباتیه را شهوانیه. و گفته‌اند اخلاط اربعه معتدله، و گفته‌اند هیکل محسوس وبعض دیگر مزاج معتدل نوعی و خون معتدل می‌گویند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هریک‌به‌خیال‌خویش‌چیزی‌گفتند |  | رفتند ولی راه نکو کم رفتند |

و علما و حکما به حقیقت نفس اطلاع نیافتند، و حقیقت این لطیفة الهیه به علم نظری فکری دانسته نشود. اما اصحاب صوفیه و ارباب الهیه به عنایت ربانیه عارف‌اند به طریق کشف و عیان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حال‌ جان‌ از خدمت جانان شنو |  | من به دل گفتم تو هم از جان شنو |

شاهبازی است بلند پرواز که به دانۀ معقولات بدام صیاد عقلی در نیاید، عارف من عرف نفسه باید تا معرفت فقد عرف ربه او را شاید. این سری است از اسرار الهی، انسان کامل داند که مخلوق است به صورت: **ان الله تعالی خلق آدم علی صورته**[[906]](#footnote-907).

**مسأله-** بعضی از فلاسفه برآنند که نفس ناطقۀ انسانی قدیم است، اما نزد ارسطو حادث است به حدوث بدن و بعداز مفارقت باقی، و اهل ملل برآنند که حادث است پیش از بدن لقوله(ص**): ان الله خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام**. شاید که سابق باشد بر وجود و به تعلق حادث به حدوث بدن، و تعلق روح به بدن تعلق عاشق است به معشوق، و سبب این تعلق توقف تحصیل کمالات نفسانیه است و لذات عقلیه به بدن، هر آینه انسان هم عاشق باشد و هم معشوق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنی آدم می‌نگر |  | عاشق ومعشوق باهم می‌نگر |

و نفس ناطقۀ بدنیۀ انسانیه به مثابت حاکمی است مقید به حکم حاکم مطلق و عقل وزیر اوست، و قوای نفسانیه عمله ومملکت ملک و ملک مالک الملک، و حاکم را در ولایت دو تعلق بود، تعلق تعشق و تعلق تصرف، اگر حضرت پادشاه اورا معزول گرداند، تصرف نماند، اما تعشق باقی باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دایما جان به تن بود مشتاق |  | هم چو داروغه‌ای به ملک عراق |

رساله خیال

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمدلله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه محمدوآله.

اما بعد این عجاله ای است که به موجب التماس عزیزی از اخوان صفا که حقوق مودت ایشان بر این ضعیف واجب است، و اقدام ثبات ایشان بر جادۀ اخلاص ثابت، در بیان حقیقت مثال و خیال مقیده، و کیفیت مراتب و مقامات رؤیا، و درجات خلق در ادراک علوم و معانی، از عوالم علوی و اطوار خیال و مثال و ارواح و اعیان و غیره به مقتضای آن التماس کلمه ای چند آنچه زبان وقت املاکند در قلم خواهد آمد. انشاءالله العزیز.

بدان ای عزیز نورالله بصیرتک بنورالعیان که وجود را من حیث احدیة الکثرة نزد ارباب کشف و عرفان سه مرتبه است:

مرتبه اول نور حقیقی مطلق، دویم ظلمت، سیم ضیا.

اما رؤیت نور مطلق از آن رو که مجرد است از نسب و اضافات متعذر است، زیراکه آن از هویت مطلق است، و عتبۀ بارگاه جناب حضرت صمدیت او رفیع تر از آنست که طایر عقول و افهام هیچ مخلوقی به پیرامن سرادقات جلال آن حضرت تواند رسید: **لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر**[[907]](#footnote-908).

لکن رؤیت آن نور در حالت تنزل در مظاهر، و تعین در حجب مراتب نسب و اضافات ممکن است، و هریک را از این اقسام سه گانه شرفی است، یعنی نور مطلق و ظلمت و ضیا.

ولکن شرف نور به اصالت است زیرا که او است که سبب ظهور اعیان موجودات است که درکتم عدم مختفی و مکنونه بودند، و در ظلمت خلوت خانۀ فنا متواری.

مرتبۀ دویم ظلمت است که در مقابلۀ نور است و آن سه قسم است:

قسم اول: ظلمت حقیقی که رؤیت او به هیچ وجه ممکن نیست و آن عدم محض است.

قسم دویم: ظلمت جهل که رؤیت آن اگرچه به بصر حسی ممکن نیست اما به نور بصیرت آثار قبح او هویدا است.

قسم سیم: ظلمت محسوس است، چون ظلمت شب و تاریکی منازل مظلمه که حس ادراک آن تواند کرد.

و شرف ظلمت آن است که واسطۀ ادراک نور مطلق می شود به سبب تنزل در عالم محسوس یا غیب یا شهادت آن در مراتب ظلمات امکان و امتزاج و اتصال آن با نور حقیقی.

مرتبۀ سیم ضیا است، و آن حضرت جمعیت نور و ظلمت است، و حقیقت آن ممتزج گشته از طرفین، و برزخی است میان وجود و عدم، زیرا که نور صفت وجود است، و ظلمت صفت عدم، و از این جهت است که اصل ممکن را به ظلمت وصف کنند.

و آن مقدار نورانیت که ممکن را حاصل است به سبب وجود است که بواسطۀ آن از کتم عدم ظهور کرده است. پس ظلمت وی از جهت عدمیت او است، چنانکه نورانیت او از جهت استفاضۀ نور وجود است. و هر نقصی که ممکن را ملحق می گردد، از احکام، بواسطۀ عدمیت او است.

وآنکه رسول الله (ص)فرمود که: **ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره**، الحدیث، بدین معنی است. و خلق در این حدیث به معنی تقدیر است، یعنی تقدیر سابق بر ایجاد. ورش نور کنایت از افاضۀ نور وجود است از خزاین جود بر ممکنات.

چون این معانی مقرر گشت، بدان که علوم حقیقی که در مقابلۀ وجود مطلق است متحقق نیست الا بواسطۀ عقل، و ادراک وجود محض که نور مطلق است من حیث هی هی ممکن نیست الا بواسطۀ تنزل، و مرتبۀ عدم از روی تعقل مثال آینه که قابل تجلیات انوار وجود است، و متعین از طرفین ضیا است که حقیقت آن عالم مثال است.

و جمال نور مطلق در این عالم ادراک توان کرد، زیرا که عالم ارواح و آنچه ورای آن است، از ملکوت و جبروت، در غایت نورانیت است، و عالم اجسام متصف به ظلمت و کدورت است، و عالم مثال و ضیا برزخ است میان اجسام و ارواح. و مابین العالمین با هریک از این دو عالم مناسبتی و تشبهی دارد، و هر عینی از اعیان عالم اجسام و ارواح، بواسطۀ مناسبتی که با این عالم دارد به حسب قوت و ضعف در این عالم جولان می کند، و حقایق اسرار عالم خود در مراتب وجودی مشاهده می کند.

ای عزیز چون هویت غیب مطلق نور حقیقی است، و کمال رؤیت نور، موقوف است به وجود ضد آن که ظلمت است، پس موجب تعلق ارادت حق به ایجاد عوالم مختلفه، موجب کمال رؤیت آثار عظمت و احکام و قدرت است، از روی وحدت جملةً، و از روی ظهور او در مراتب و شئون تفصیلاً.

و چون شئون الهی ذاتی است، جلا و استجلا که ذات را است، به حصول نپیوست، الا به ظهور در هر مرتبه ای، و بروز در هر شأنی از مراتب شئون وجود، به حسب استعداد و قابلیت است در هر مرتبه ای معین و شأنی مقید، پس کمال رؤیت موقوف گشت به ظهور در جمیع مراتب و شئون، و چون اختلاف شئون و مراتب اعیان و استعدادات و قابلیات آن، در مراتب اطلاق و تعین و تقید و تفاوت هریک، غیر متناهیه افتاد، لاجرم عدم انحصار مستلزم دوام تنوع ظهور حق شد در عوالم مختلفه.

ای عزیز اگرچه مراتب اعیان و کثرت شئون از روی افراد و اشخاص تعینات غیرمتناهیه است، اما از وجه کلی محصور است در دو عالم ظاهر و باطن، و تمیز جمیع مراتب ظهور و بطون مبنی بر اعتدال و انحراف، و ظهور نتایج اعتدالات و انحرافات بواسطۀ سیر در منازل عوالم چهارگانه به کمال می رسد.

اول معنوی، دویم روحانی، سیم مثالی، چهارم حسی.

تا به تلاطم امواج دریای وحدت، نور حقیقی در جداول مراتب جبروت و ملکوت به فسحت صحرای عالم مثال مطلق نرسد، مستسقیان سباسب محبت و متعطشان فیافی مودت به ورود افیاض زلال اسرار حضرت صمدیت محفوظ نگردند. و تا سطوت نور آفتاب هویت غیب از اوج فلک کبریائی، در منازل مظاهر وجود غروب نکند، عیون خفافیش اعیان مقیده، استفاضۀ انوار هدایت از نجوم اسما و صفات نتواند کرد.

ای عزیز ضیادو است، یکی نور محسوس است که ظاهر بنفسه و مظهر لغیره است، از اشکال و الوان. و دویم نور لطیف که آن مظهر اسرار غیب است در کسوت خیال.

سیوم عالم مثال مطلق است، و عالم مثال مطلق را دو وجه است، وجهی عام از روی ذات خود، و وجهی خاص به مقیدات عالم خیال هر متخیلی از نوع انسانی و غیره. و خلایق، در خیالات مقیده و اکتساب علوم ملکوتی و اقتباس انوار اسرار جبروتی بواسطۀ سیر خیال مقید در عالم مثال و عدم سیر و درجات ضعف و قوت، بر اقسام اند. چنانکه نبی صادق(ص) از کلیات آن خبر می دهد: **الرؤیا ثلاث: رؤیا من الله، و رؤیا من الشیطان و رؤیا حدث المرء به نفسه**.

و قوت و ضعف اسرار ملکوتی را که در فیجای[[908]](#footnote-909) عالم مثال متجلی می گردد، در حالت رکود حواس در آینۀ خیال مقید مشاهده گردد، او را اسباب است، و قوی ترین رقود[[909]](#footnote-910) سببی که موجب اطلاع نایم است بر معانی عالم مثال احدیت، توجه سالک است به مقصود، و جمع همم از تصارف کثرت احکام و تعطیل خواطر آن شعب و هموم متفرقه.

چه هرگاه که شعور نفسانی از پس پردۀ حجاب طبع بر صور محسوسات متفرقۀ مجرده از معانی تطلع کند، مواد صور که مصاحب او گشته باشد از عالم حسی، در حالت نوم، پیش قوت خیال جلوه گری کند، و چنانکه شاغل روح است در بیداری از مطالعۀ اسرار روحانی، بواسطۀ حواس ظاهره، در حالت نوم هم شاغل او گردد بواسطۀ خیال، و باب عالم مثال بر وی مسدود گرداند. پس رؤیای این چنین کس دال بر هیچ معانی نبود، و صورتی بی روح باشد که آن را هیچ اثری نبود.

ای عزیز بدان که میان عالم ارواح و عالم اجسام عالمی دیگر است، که آن نمودار هردو عالم است، و هر فیضی که از عالم ارواح به عالم اجسام می رسد، بواسطۀ آن عالم می رسد، زیراکه فیض روحانی چون از عالم ارواح تنزل می کند، مجرد است از مناسبت و الفت با عالم اجسام، چون به عالم مثال مطلق می رسد، آن عالم را کریم الطرفین می یابد، که با عالم ارواح بواسطۀ مجاورت مشابهتی دارد و با عالم اجسام هم چنین.

پس چون آن فیض دارد، در مقام غربت نسیم آشنائی می یابد، به جهت نایرۀ اشتیاق وطن اصلی غالب می گردد، و به آن اثر روحانی مألوف حال خود جلوه می دهد، و سریان نتایج اسم الظاهر که مالک اجسام است به آن آثار روحانی ممتزج گشته، و بواسطۀ برزخیت جاذب آن فیض می گردد، و رو به اسفل السافلین جسمانیات می نهد.

و این عالم متوسط را دو مرتبه است و دو اسم. مرتبۀ مقید به هر متخیلی صحیح، و در این مرتبه آن را خیال مقید خوانند، و مرتبۀ اطلاق، و در این مرتبه آن را مثال مطلق گویند، و انطباع معانی در مرتبۀ اطلاق به این عالم، مطابق اصل بود بی شک. اما در مرتبۀ مقید گاه مطابق باشد و گاه غیرمطابق، به حسب صحت شکل دماغ و اختلال آن و انحراف و اعتدال مزاج و قوت و ضعف مصوره.

ای عزیز بدان که نسبت خیالات مقیدۀ مردم با عالم مثال مطلق، نسبت جداول که جوهای خرد است که از نهری عظیم متفرع می گردد. و هر یکی را طرفی متصل است به عالم مثال، و طرفی دیگر منشعب می شود در تأملات عوارض و لواحق و لوازم و عواقب امور، و اقسام و اصناف محسوسات.

پس خیال مقید به مثابت جاسوسی است در شهر بدن، و دایماً کار او تجسس اخبار است. گاه متوجه به سیر در مجاری تصاریف امور و کشفیات عواقب و وقایع حوادث عالم حسی بود، و گاهی متوجه طرف مقصد او به عالم مثال شود، و از نهر اعظم مثال مطلق اغتراف میاه معانی و اسرار کند، و گاه باشد که در ظلمت تیه مجاری احکام کثرت چنان گم شود که مرجع اصلی خود باز نیابد، و رجوع او به مغترف معانی و علوم ممکن نگردد.

و متوجه در حالت یقظه بواسطه ادراکات حواس ظاهر از مختلفات امور شهادتی که مستحضر او شده بود در وقت رکود حواس، همان اشیا به معاونت مصوره در پردۀ خیال نمایندگی کند، و آن را هیچ اثری نبود، و خواب این چنین کس بیشتر اضغاث احلام باشد و این حال اکثر خلایق است الاماشاءالله.

چون این قاعده مقرر شد، بدان که اسباب موجب صحت خیال و رؤیای نوع انسانی چند چیز است، بعضی از آن مزاجی و بعضی خارج از آن مزاج. اما آنچه مخصوص به مزاج است صحت هیأت دماغ است، و اعتدال مزاج و قوت تصرف مصوره، و اما آنچه خارج مزاج است بقای حکم مناسبت و اتصال و قرب خیال مقید شخص که مقتضی اتحاد است به عالم مثال، و آن قلت وسایط است از تعلقات لذات نفسانی و افکار فاسده و تصورات باطله و تشعب هموم به امور متفرقه و صدق اقوال و احوال مرضیه.

و از اینجاست که معبر کامل صاحب بصیرت که به قوت کشف سری و روحی بر مدارج ارواح و مراتب تمثلات عالم مثال و اشباح اطلاع یافته باشد، چون رؤیای صاحب مزاج مستقیم بشنود به حسب معرفت او به مواقع منام و مواطن خیال تشخیص آن رؤیا کند در خیال خود، و از طرف متصل خیال به عالم مثال درآید، و آن رؤیای مشخص را با معانئی که مناسب آن باشد در آن عالم نسبت دهد.

بلکه اگر معبر عارف بود به مراتب علویات، در عالم مثال توقف نکند، و ترقی کند به عالم ارواح، و از آنجا به عالم جبروت منتهی شود، و در مرآت استعداد عین ثابتۀ آن شخص مشاهده کند که اصل رؤیا به مقتضای استعداد حالی او نمودار چیست، و حقیقت آن در عالم شهادت در کدام وقت پدید آید و به چه صورت ظاهر شود.

و بعد از مطالعۀ آن سر اگر مصلحت گفتن نباشد هیچ نگوید و اگر مصلحت گفتن بود از مضمون آن خبر دهد، و آن خبر را تعبیر گویند و آن مخبر را معبر خوانند.

و هر خللی که در رؤیا واقع شود از عدم مطابقت میان مقصود و میان صورت ممثله از آثار کدورت باطن و انحراف مزاج و فساد هیأت دماغ و اختلال احوال حسی صاحب رؤیا بود، چون کذب در اقوال و سیرت نامرضی و صرف اوقات به امر خسیس، چنانکه بقیۀ آثار صفات حمیده در ضمن آن مستهلک گردد، والامر بالعکس اذا کان الحال بالعکس.

وآنکه رسول الله (ص)فرمود: **اصدقکم رؤیا اصدقکم حدیثا**، اشارت است بدین معنی. چون این معانی مفهوم شد، اکنون بدان که حظوظ طبقات اصناف نوع انسانی در ادراک اسرار و معانی عالم مثال و ارواح و غیره بواسطۀ خیال مقید در حالت نوم بر چند قسم است.

بعضی آنانند که رؤیای ایشان قابل تعبیر نیست، و بعضی آنهااند که رؤیای ایشان به تعبیر محتاج است.

و رؤیای بعضی که قابل تعبیر نیست بر دو قسم است:

قسم اول محبوبانند، که صفات تقییدیه و احکام انحراف خلقیه، بر نفوس ایشان غالب گشته، و کدورات نفسانی و فساد هیأت قوای روحانی مشرع خیال را که متصل است به عالم مثال مسدود کرده، و به استیلای ظلمت قوای خبیثه از مطالعۀ اسرار دور افتاده، و از خلقت کرامت تعریفات الهی محروم گشته، بیداری این قوم عین خواب است، و خواب عبث، نه بیداری ایشان را ثمره ای و نه خواب ایشان را نتیجه ای. **و تحسبهم ایقاظ و هم رقود**[[910]](#footnote-911) **، سواء محیاهم و مماتهم**[[911]](#footnote-912).

و قسم دویم: متوسطان اهل سلوکند، که آینۀ دل خود را مستعد قبول فیض معانی و اسرار عالم مثال ساخته اند، و از قرب مشرع خیال به حکم انقطاع از علایق تجاوز کرده، پس در حالت نوم آنچه آید، اسرار عالم مثال عکس بر آینۀ دل ایشان زند، عکس آن از دل به دماع زند، و چون عکس عکس ظاهر به صورت اصل است محتاج تعبیر نباشد، و این هم چو اول حالت حبیب است(ص):.

و اما آن قسم که رؤیای ایشان به تعبیر محتاج است هم بر دو قسم است: قسم اول متوسطان و قسم دویم کاملان.

اما متوسطان طایفه ای اند که در بعضی اوقات همت را از تعلقات جسمانی جمع می کنند و به حسب فراغ از شواغل آئینۀ دل ایشان اندک صفائی می پذیرد، و بعضی معانی از عالم مثال در وی منعکس می گردد، و عکس آن عکس بر دماغ می زند، و بواسطۀ بقیۀ رسوخ آثار اوصاف ذمیمه، اثر حدیث نفس با آن ممتزج می شود، و قوت مصوره آن معنی ممتزج را در کسوت خیال عرضه می دهد، و امثال این چنین رؤیا را معبری فطن می باید که به امعان نظر اثر حدیث نفس را از معانی مجرده تمیز کند.

اما قسم دویم کاملانند که ذهب نفس در بوتۀ مجاهده صاف گردانیده اند، وآئینۀ دل را از زنگار طبیعت پاک کرده، و قدم السیر الی الله بر کنگرۀ اوج کبریا زده، و در میدان شهود از کرّوبیان و روحانیان ملاء اعلی سبق برده، و طی بساط زمان و مکان کرده، گلیم ادبار امکان پس پشت انداخته، اسرار ازل بر لوح ابد خوانده، از روزن ازل نظارۀ صحرای ابد کرده، بر مدارج اسما و صفات عالم جبروت عبور نموده، و از مشرق هویت غیب طلوع کرده، عرش دل را مستوی حضرت الوهیت گردانیده.

پس چون دل این طایفه خزانۀ اسرار حق گشته است، در حالت نوم عکس بعضی از آن اسرار که در خزانۀ دل ایشان متوطن است بر دماغ زند، و قوت مصوره آن عکس را در کسوت خیال مقید بر ذهن عرضه دهد، و چون عکس به صورت اصل نیست، لاجرم به تعبیر محتاج بود، و این نوع خواب کامل است از انبیا و رسل و خواص اولیاصلوات الله علیهم اجمعین.

چون معلوم کردی که آن طایفه که رؤیای ایشان را به تعبیر حاجت نیست دو گروهند: یکی ناقص و یکی کامل، و آنها كه به تعبیر محتاج اند، هم دو طایفه اند: یك ناقص و یكی كامل،اکنون بدان که در ظهور نتیجۀ بعضی از منافات تأخیر می افتد، و حکم بعضی سریع الظهور می باشد.

ای عزیز تأخیر ظهور نتیجۀ رؤیا، نزد ارباب تحقیق دلیل است بر علو مرتبۀ نفس صاحب رؤیا، زیرا که چون قرب عروج نفس دراک به کمالی رسد که خرق حجب عالم های علوی کند، و در محل اعلی، که خرانۀ علم قدیم است مطالعۀ آن امر قریب الوقوع کند، لابد بعد از اطلاع این امر، آن سالک از آن حضرت به هر عالمی از عالم های عالیه که نزول می کند مدتی مکث می کند، و به حکم تصرف اسمی که رب و مدبر آن عالم است منصبغ می گردد و از آن جا به عالمی دیگر نزول می کند.

و در حدیث آمده است که : **ان الامر الالهی یقع فی الجو بعد مفارقة سماء الدنیا ثلاث سنین حتی یصل الی الارض**[[912]](#footnote-913).

و بدین تقریر اثر نتیجۀ بعضی رؤیای اهل کمال بعد از چهل سال ظاهر شود، و خواب یوسف صدیقؑ از این جمله بود، از آن روز که گفت: **یا ابت انی رأیت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین**[[913]](#footnote-914) تا آن روز که گفت: **یا ابت هذا تأویل رؤیای من قبل قدجعلها ربی حقا**[[914]](#footnote-915)، نزد اکثر مفسران و اهل تواریخ چهل سال بوده.

و سرعت ظهور حکم رؤیا دلیل است بر ضعف حال نفس رائی که قوت ترقی و عروج ندارد، که کیفیت صور امور و حقایق کونیه این مقدار از عوالم عالیه اخذ کند، قوت ترقی وی در حالت اعراض از تعلقات جسمانی و شواغل نفسانی است که آنچه از فلک قمر به فضای جو سما نزول کرده بود بقدر صفای نفس ادراک بعضی از آن امور کند، و از آنجا تجاوز نتواند کرد، و قوت عروج به عالم علوی ندارد. لاجرم به سبب قرب آن امر مدرک، ظهور اثر و نتیجۀ رؤیا در تأخیر نیفتد.

ایزد تعالی خطوات انفاس سالکان مسالک اعلی و قاصدان مقاصد اقصی را از آفات عوارض صدور و آثار شوایب موانع تجلی شهود در پناه عصمت مصون و محفوظ دارد، **بمنه و کرمه. انه قریب مجیب**[[915]](#footnote-916).

رساله تجلی انواع

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

**الله نور السماوات والارض[[916]](#footnote-917).**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| للغیب نور علی البصایر |  | یظهر ماکان فی السرایر |

یا خی ایدک الله بنور القدس اعلم ان التجلی عندالقوم ما ینکشف للقلوب من انوار الغیوب، و هو علی مقامات مختلفه.

فمنها ما یتعلق بانوار المعانی المجردة عن المواد، و منها ما یتعلق بانوار الانوار، و منها ما یتعلق بانوار الارواح، و منها ما یتعلق بانوار الریاح و منها ما یتعلق بانوار الاسماء و منها ما یتعلق بانوار المولدات و الامهات، فکل نور من هذه الانوار اذا طلع من افقه و وافق عین البصیرة، سالما من العمی والرمد، وآفات الاعین کشف بکل نور ما انبسط علیه فعاین ذوات المعانی علی ماهی علیه فی نفسها، و منها انوار یسعی بها، و منها انوار یسعی الیها، و منها انوار یسعی منها، و منها انوار یسعی بین ایدینا، و منها انوار یکون خلفنا و منها انوار یکون عن ایماننا، و منها انوار یکون عن شمایلنا، و منها انوار یکون عن فوقنا، و منها انوار یکون تحتنا، و منها انوار یکون فی ابشارنا و اشعارنا.

فاما انوار المعانی المجردة عن المواد، فکل علم ما یتعلق بجسم و لامتخیل، و لانعلمه من حیث تصوره، بل نعقله علی ما هو علیه.

فاما النور الذی یسعی به، فهوالوجود، واماالنور الذی یسعی بین ایدینا، فهو نورالوقت، والوقت ما انت به، واماالنور الذی خلفنا، فهوالنور الذی یسعی بین یدی من یسری بنا، واماالنور الذی فوقنا فهو ینزل نورالهی قدسی، یعلم غریب لم یتقدمه خبر، ولایعطیه نظر.

واما النور الذی من تحتنا فهو النور الذی یکون تحت حکمنا و تصریفنا، واما النور الذی یسعی منه فهو نورالحقیقة سواء علمها، اولم،والنور الذی یسعی الیه و هو الشریعة، فصاحب هذا المقام هو المعصوم المحفوظ، واما انوار المولدات فهی انوار یعطیه بذاتها علما صحیحا من العلم بالله.

اما انوار الاسماء فهی التی یظهر مسمیاتها، و اما انوار الطبیعة فهو انوار یکشف بها صاحبها ما یعطیه الطبیعة من الصور فی البها، و اما انوار الریاح فهو انوار عنصریة اخفاها شدة ظهورها فغشیت الابصار عن ادراکها، و اما انوار الارواح فمنها من یجعلها انوار العقول و منها من یجعلها انوار الرسل ولها القوة والسلطان والنفوذ فی اللکون.

اما النور الحقیقی هوالذات الالهیه لاغیر اذ هو اسم من اسماء الذات، و کل ما یطلق علیه اسم الغیریة ظل من ظلالها والارواح و عالمها من ظلالها، و کونه نورانیا بالاضافة الی عالم الجسام والسلام.

ترجمه رساله تجلی انواع

**بنام خداوند بخشندۀ مهربان**

خدا نور آسمانها و زمین است.

از غیب نوری در چشمها است که آشکار می کند آنچه در پنهانی ها است.

ای برادر خداوند ترا بنور قدس تأیید فرماید بدان که تجلی نزد این طایفه چیزی است که کشف شود بر دلها از نورهای پنهانی ها و آن را مقام های متفاووت است.

از جمله، مقامی است که تعلق دارد به نورهای معانی مجرد از ماده ها، دیگر مقامی است که تعلق دارد به نورهای نورها، دیگر مقامی است که تعلق دارد به نورهای ارواح، و دیگر مقامی است که تعلق دارد به نورهای بادها و دیگر مقامی است که تعلق دارد به نورهای اسم ها، و دیگر مقامی است که تعلق دارد به نورهای زائیده ها و مادرها، که سالم باشد از کوری و چشم درد و بلاهای درونی.

پس تمام این انواع هرگاه طلوع کند از افق خود و چشم بصیرتی برابر و موافق آن قرار گیرد، کشف می کند هر نوری را که به آن برخورد کند و می بیند ذات آن معانی را بنوعی که در حقیقت هستند و از آن جمله انواری هستند که بوسیلۀ آنها میتوان رفت، و از آنجمله انواری هستند که بسوی آنها باید رفت، و از آنجمله انواری هستند که از آن باید رفت، و انواری است پیش ما، و انواری است پشت سرما، و انواری است در جانب راست ما، و انواری است در جانب شمال ما، و انواری است در بالای سرما، و انواری است در زیر پای ما، و انواری است در جلدها و مویهای ما.

و اما انوار معنی های مجرده و عاری از ماده، همۀ آن انوار علمی است که متعلق بجسم و متخیلات نیست و ما از حیث تصور بر آن آگاه نیستیم بلکه آن را بنحوی که هست درک می کنیم.

و اما نوری که بدان راه توان رفت نور وجود است. و نوری که در پیش ما است نور وقت است، و وقت آن است که تو در آنی، و اما نوری که در پشت سرما است نوری است نزد کسی که برما احاطه دارد. و اما نوری که بالای سر ما است و نازل می شود، نوری است خدائی و پاک، ناشناخته است که خبر بر آن پیشی نگرفته، و نظر آن را درک نکرده است.

و اما نوری که زیر پای ما و تحت ما است، نوری است که بفرمان ما و زیر تصرف ما است، و اما نوری که از آن می گذریم نور حقیقت است اعم از اینکه درک شود یا نه. نوری که به سوی آن باید رفت شریعت است و صاحب این نور کسی است معصوم و محفوظ، و اما انوار مولدات عبارت است از انواری که به ذات خود به نحو صحیح علم خداشناسی را می بخشد، و اما انوار ذات انواری است که موسومات خود را ظاهر می گرداند، انوار طبیعت انواری است که صاحب آن در نتیجۀ آن انوار چیزها را کشف می کند از آنچه طبیعت بوی میدهد از صورتها و روشنائیها. و اما انوار ریاح، انواری است عنصری که شدت ظهورش آن را پوشیده داشته است و چشمها از دیدن آن قاصراند، و اما انوار ارواح، بعضی از آن انوار عقول است و بعضی انوار رسل، این انوار در کاینات دارای قوت و تسلط و نفوذ می باشند.

و اما نور حقیقی عبارت است از ذات الهی لاغیر، زیرا این اسمی است از اسماء ذات، و آنچه اسم غیریت بر او اطلاق شود سایه ایست از سایه های آن، ارواح و عالمهای آن هم از جملۀ آن سایه ها هستند. و اینکه گوئیم نورانی است به اعتبار اضافۀ او به عالم اجسام است، والسلام.

رساله موت و حیات

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و کلمة القاها الی مریم و روح منه**[[917]](#footnote-918). روح عیسی و ارواح مهیمیه و عقل اول فایضه‌اند از حق تعالی درمقام عین، از غیر واسطة اسمی از اسماء و روحی از ارواح، لاجرم فرمودند: **و روح منه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح من الله لا من غیره فلذا |  | احیا الموات و انشاء الطیر من طین |

و این ارواح مذکوره افراد صف واحدند. قال الله تعالی: **یوم یقوم الروح و الملائکة صفا**[[918]](#footnote-919). اما صفوف باقیۀ آن ارواح به واسطۀ عقل اول بود، که واسطۀ بسط کلمات وجودیه است، و این حیات را لاهوت خوانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح را لاهوت می‌خوانیم ما |  | هم بدن ناسوت می‌دانیم ما |

و محل حیات را ناسوت و روح منطبعه را نفس منطبعه گفته‌اند، و چون بدن مشتمل است بر روح، بدن را به مجاز روح خوانده‌اند، و جبرئیل(ع) را روح الامین، و حیات نام روح معنوی است، لاجرم حضور در صلات روح نماز باشد، و نماز بی‌حضور تنی بی‌روح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل به من ده تا سخن گویم زجان |  | تا بیابی خوش حضوری آن چنان |

و ارواح مظاهر اسم الرب‌اند، و هر مظهری به اسمی تربیت می‌یابند. **الحمدلله رب العالمین**[[919]](#footnote-920).

و حیات به حسب وجود صفت اول است که اصل صفات وجودیه است، و اسم الحی امام الائمۀ اسماء، و هر شیی مخصوص است به روحی که فایض است بر وی از رب العالمین، و آن شیئی را حیاتی خاصه مناسب اسمی که در او تجلی کرده، و در انسان که مزاج او قریب است به اعتدال، مجموع خواص یا اکثر ظاهر گشته، و در حیوان غیر ناطق که مزاج او بعید است از اعتدال مستور و مخفی مانده، و محبت الهیه روح معنویه است، که سبب وجود عالم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این‌روح‌معنوی‌است‌که‌ماراوجودداد |  | برمادر محبت ودولت خوشی گشاد |

**تنبیه**- بعضی از اهل السلام برآنند که قلم اعلی و لوح قضا ودرۀ بیضاء و آدم معنی و علت اولی یعنی عقل اول و لوح قدر و حواء معنویه یعنی نفس کلیه و عرش و کرسی و جنت و جهنم و روح انسانی ابدا به ابقاء مبقی باقی خواهند بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابدا باقی‌اند این هر هفت |  | نه بخود بلکه باقی‌اند بحق |

و بعضی گفته‌اند که بمقتضی: **کل شیی هالک الا وجهه**[[920]](#footnote-921). و حکم: **کل من علیها فان، و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام**[[921]](#footnote-922):

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لمحه‌ای عالم فنا یابد تمام |  | غیر حق باقی نماند والسلام |

قوله تعالی: **الذی خلق الموت و الحیات لیبلوکم ایکم احسن عملا**[[922]](#footnote-923).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موت‌است‌وحیات ‌هردودریاب‌نکو |  | تا دریابی تو حکمت حضرت او |

معلوم فرما که ظهور روح جسم مستعد را حیات می‌بخشد، هم چنانکه آفتاب سبب روشنی زمین است که بر وی طلوع کرد، و غروب آفتاب سبب لیل، و غیبت روح از جسم زوال جسم، و هوالموت. هر آینه اجتماع حیات بود و فرقت موت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هجران تو موت عاشقان است |  | وصل تو حیات عارفان است |

اما در حالت نوم روح از بدن بکلی اعراض نمی‌نماید، بلکه حجب ابخره است که حایل می‌شود میان قوا ومدرکات حسیه.

**مصراع**: تا وجود حیات دریابیم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درخواب و خیال نقش بستیم بسی |  | خودخوش‌ترازین‌نقش‌نبسته‌است‌کسی |

و هر آینه نوم برزخی باشد میان حیات وموت. و البرزخ شیئی بین الشیئین و هو علی نصیبین من الطرفین.

رساله منشئات

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

الحمدلله الذی انشأ اعیاننا ثابتة فی علمه اولا، و انشأ ارواحنا بعد انشاء الروح الکلیة ثانیا، و انشأ اشباحنا فی عالم العناصر آخرا، و الصلوة والسلام علی نبینا و هواب الروح العالم، محمدالمصطفی(ص).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نشئۀانسان‌اگرخواهی‌که‌دانی‌بی‌گمان |  | منشئات ‌ما بخوان ‌و نشئۀ ‌انسان ‌بدان |

معلوم فرما که اگرچه منشی دیوان ام‌الکتاب، به قلم اعلی یعنی قضا بر لوح محفوظ قدریرلیغ قضای انسانی را کتابت فرموده، اما انسان به نشئۀ علمیه اول اعیان است، بلکه اعیان از تفاصیل حقیقت انسانیه، ثابته‌اند در حضرت علمیۀ الهیه، و به نشئۀ عنصریه آخر موجودات است به بعدیۀ زمانیه، بواسطۀ توقف ظهور او به حصول مزاجی، که حاصل شود از ارکان عنصریه به فعل و انفعال و مرتبه، و آن به فعل و انفعال مزاج اعدل امزجه باشد که مزاج انسانیه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قابلیت چون به فعل آید تمام |  | مستعدی رو نماید والسلام |

کما اشارالیه بقوله تعالی: **خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرچه اندر مثنوی تأخیر شد |  | مدتی بایست تا خون شیر شد |

و انسان به نشئۀ روحانیۀ کلیه مقدم است بر جمیع ارواح. قال رسول الله(ص):

**اول ما خلق الله روحی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح کلی است روح حضرت او |  | اصل ارواح روح خدمت او |

و به نشئۀ روحانیۀ جزئیه، در عالم مثال، سابق بر مجموع مبدعات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پیش‌ازخیال‌نقش‌ خیالش ‌کشیده‌اند |  | درعالم مثال مثالش کشیده‌اند |

و انسان اگرچه متأخر است به صورت بشریت، از عقول و نفوس فلکیه، به تأخر زمانیه، اما صاحب شهود حقیقیه، که محققی است عارف به مراتب وجود حقیه، می‌داند که در جمیع مظاهر سماویه و عنصریه موجود بوده، و به صور مناسب تنزل فرموده، از حضرت علمی به عینی، و از عینی، به قطع منازل و مراحل، به شهادت مطلقه، قبل از ظهور او در این صورت انسانیۀ حادثه. فافهم قوله تعالی: **وقدخلقکم اطوارا**[[923]](#footnote-924).

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن‌وقت‌که‌جان‌درتتق‌غیب نهان بود بودیم‌نشان‌کردۀ عشق تودرآن حال |  | در دیدۀ ما نور رخ یار عیان بود هرچنددر آن حال نه نام و نه نشان بود |

و در هرنشئه‌ای از نشآت عالم انشاء، نشئۀ انسانیه مطالعه می‌توان نمود.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هر صورتی نشئه‌ای یافته همه برج‌ها قطع کرده تمام |  | چو خورشید بر ذره‌ها تافته همه نور معنی ازو یافته |

و انشای صورت ظاهرۀ انسانیه، که موجوده است در خارج از جسم و روح، از عالم ملک و ملکوت است، و انشای صورت باطنۀ او، که موجوده است در علم، عین ثابته است، و عین ثابتۀ انسانیه متصفه است، به صفات الهیه، چنان که اعلم علمای عالم فرموده: **ان الله خلق آدم علی صورته**.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیابدیدۀ مایک زمان وخوش بنشین زروی لطف نظرکن به عین انسانی |  | بنور دیدۀ ما نور چشم ما می‌بین که متصف به صفات خداست تادانی |

و هم‌چنان که حقیقت انسانیه به صورت اعیان خارجیه ظاهر گردیده، حق، سبحانه و تعالی، تعظمت اسمائه و تقدست صفاته، به صور اسماء و صفات در عالم ظهور فرموده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر آینه‌ای که در نظر می‌آید |  | نیکو بنگر که حسن او بنماید |

و نشأۀ انسانیه جامع رتبت احاطۀ نشأتین است از روحانیه و جسمانیه و نشئۀ ملائکۀ روحانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رتبت خود بر ملک پیدا نگر |  | ور نمی‌بینی بیا درما نگر |

و نواشی اختصاصیه عبارت است از هدایت و اولیت هر مقامی و حالی. قال الله تعالی:

**و ننشئکم فیما لاتعلمون**[[924]](#footnote-925).

اگر ارواح ما بسوی اجساد ما در آخرت بر همین مزاج باشد که مارا است در دنیا، چگونه صحیح باشد که حق تعالی فرماید: **و ننشئکم فیما لاتعلمون**، با آنکه فرموده: **ولقد علمتم النشأة الاولی فلو لاتذکرون**[[925]](#footnote-926)، و قال الله تعالی: **کما بدأکم تعودون**[[926]](#footnote-927)، یعنی نشئۀ اخراویه شبیه نشئۀ دنیاویه باشد درعالم مثال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌مثال سابقت او آفرید |  | بی‌مثال دیگرت آرد پدید |

و مخاطب به خطاب: **کما بدأکم تعودون**، ارواح انسانیه‌اند که تعود نمایند به تدبیر اجسام، به فرمان ملک علام، هم چنانکه مدبر و متصرف ابدان بودند در دنیا، به مزاجی که در آن نشئۀ اخراویه آفریده باشند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنان‌ مزاج ‌به‌بخشد ترا حکیم‌کریم |  | که‌ جاودان بتوانی که برخوری زنعیم |

و اگرچه الله تعالی قادراست که نشئۀ انسانیه در آخرت بعینه انشاء فرماید، اما تعلیق به مشیت فرمود کما قال: **ثم اذا شاء انشره**[[927]](#footnote-928)، و ما قال ثم ینشره.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش‌نشئه‌ای‌لطیف‌تراحق عطادهد |  | وانگه ترا به جنت فردوس جا دهد |

و بدان که ساعت عبارت است از قیامت، و قیامت بر پنج نوع است به عدد حضرات خمس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این پنج قیامت ار به‌بینی |  | بر تخت ابد همی نشینی |

اول قیامت آنست که در هر آنی بمقتضی: **کل یوم هو فی شأن**[[928]](#footnote-929) و بحکم: **بل هم فی لبس من خلق جدید**[[929]](#footnote-930)، معانی، به تجلیات بر کاینات و ماهیات از غیب به شهادت می‌آیند و از شهادت به غیب می‌روند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او ز غیب اندر شهادت لایزال |  | می‌نماید در خیال ما جمال |

و دیگر قیامت موت طبیعی است، و آن مفارقت روح است از جسد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مردن هر کسی قیامت اوست |  | خواجه خفت و قیامتش برخاست |

قال رسول الله(ص): **من مات فقد قامت قیامته**[[930]](#footnote-931).

و دیگر قیامت موت ارادی است، و آن اعراض است به اراده از متاع دنیا وطیباتش، و ازمقتضیات و لذاتش، و عدم متابعت هوی. قال رسول الله(ص): **موتوا قبل ان تموتوا**.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این موت قیامتی خوشت بنماید موتش خوانند لیکن از بهر حیات |  | گنیجینۀ اسرار بتو بگشاید جان ابدی ترا عطا فرماید |

و دیگر قیامت مشهور و آن موعود جمهور است. قال الله تعالی: **و ان الساعة آتیة لاریب فیها**[[931]](#footnote-932).

و دیگر قیام قیامت کبری است، به طلوع شمس حقیقی از مغارب مظاهر خلقیه، و انکشاف کلیه و بروز وحدت تامه و ظهور ذات احدیت و انقهار کثرت، کقوله تعالی: **وبرزوالله الواحد القهار**[[932]](#footnote-933).

و عارف موحد را به فناء الفناء الله و به بقاء البقاء بالله این قیامت حاصل شده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرز خود فانی شوی حالی تمام |  | این قیامت رونماید و السلام[[933]](#footnote-934) |

عدد انواع ساعت به عدد حضرات خمسۀ الهیه بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در هر آنی قیامتی بنماید |  | تا دریابیم این سخن فرماید |

**بلهم فی لبس من خلق جدید**، و تحول از غیب به شهادت ایجاد خوانند و از شهادت به غیب اعدام گویند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این تحول به اعتبار بود |  | با تحول وراچکار بود |

اما موت طبیعی به مفارقت روح بود از جسد، کما قال سیدالاولین و الآخرین(ص): **من مات فقد قامت قیامته**.

دیگر قیامت است به موت ارادی، کما قال علیه افضل الصلوات: **موتوا قبل ان تموتوا**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از هوای خویش اگر میری تمام |  | زندۀ جاوید باشی والسلام |

دیگر قیامت موعوده به موت مجموع مخلوقات یا به موت اکثر خلایق کقوله تعالی: **ان الساعة آتیة لاریب فیها**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شک ندارم که آنچنان گردد |  | بر شما نیز هم عیان گردد |

اما قیامت کبری به طلوع شمس ذات احدیت بود از مغرب مظاهر خلقیه و انکشاف حقیقت کلیه و ظهور وحدت تامه و فناء کثرت اعتباریه، کقوله تعالی: **لمن الملک الیوم لله الواحد القهار**[[934]](#footnote-935).

واین تجلی خاص است در دنیا بر عرفا و در قیامت موعودۀ عام، بر عامه و اولیاءالله که فانی‌اند به فناءالفناءفی الله و باقی به بقاءالبقاءبالله. این ساعت را قیامت کبری خوانند. **والله اعلم بالحقایق والیه مرجع الخلایق**. والسلام.

رساله جبر و قدر

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمدلله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله الطاهرین.

یا عزیز اعزک الله فی الدارین معلوم فرما، که اشاعره برآنند که همه از او است، یعنی خالق همه اشیا حق است. کما قال الله تعالی: **والله خلقکم و ما تعملون**[[935]](#footnote-936).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه مخلوق حضرت اویند |  | جمله چون خلق اوست نیکویند |

و معتزله برآنند که: **الخیر من الله والشر منا**، کما قال الله تعالی: **و ما اصابک من حسنة فمن الله، و ما اصابک من سیئة فمن نفسک**[[936]](#footnote-937).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او ادب را رعایتی فرمود |  | آن معانی درین بیان بنمود |

و اهل سنت و جماعت، گفته‌اند که حق تعالی فرمود: **قل کل من عندالله**[[937]](#footnote-938).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خیر و شر نیک و بد ازو دانیم |  | این چنین مذهبی نکو دانیم |

و شیخ عبدالله انصاری رحمة الله علیه می‌گوید:

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جبر تند و قدر بود ویران درمیان دو ره بود راهی |  | مرکب خود میانشان می‌ران این چنین راه‌رو به همراهی |

و ازامام جعفر صادق(ع) روایت است که: **لاجبر ولاتفویض بل منزلة بین المنزلتین**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این راه طریق دوستداران منست |  | در راه درآ که راه یاران منست |

و عرفا گفته‌اند که همه بر اوست. و هوالقیوم، والقیوم یقوم بنفسه و یقوم به غیره. یعنی همه عالم بخود معدومند و به حق موجود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جود او بنده را وجود او داد |  | همه را او وجود نیکو داد |

و عرفا برآنند که حق جل جلاله با همه است، کما قال الله تعالی: **و هو معکم اینما کنتم**[[938]](#footnote-939).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی را در آینه بنگر |  | باش یک رو هر آینه بنگر |

**هوالاول و الاخر و الظاهر و الباطن، و هو بکل شیی علیم**[[939]](#footnote-940).

و قیل:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرهمه اوست این چه دمدمه است |  | همه اونیست لیکن او همه است |

و رؤیت عین واحده، درمرایای متعدده، مطالعۀ وحدت است در کثرت، چون ظهور تجلی ذات، در مجلی اسماء و صفات. و مشاهدۀ کثرت در وحدت، رؤیت اسماء و صفات در حضرت ذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آبست و حباب نیک دریاب |  | این جام لطیف و آب دریاب |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از فصوص و نصوص وارستم |  | باز با اصل خویش پیوستم |

یا حبیبی انظرالی حقیقة الاشیاء تعش عیشة السعداء و السلام علی من اتبع الهدی[[940]](#footnote-941).

رساله تحقیق فصوص الحکم

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به ثقتی**

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله اجمعین.

**غزل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حبیبی سیدی یا ذا المعالی خیالی نقش بسته عالمش نام و عینی ناظر من کل وجه می‌صاف است و خوش جام مصفا رأیت الله فی مرآة کون و شمس الروح نور من ظهوری چو سید نعمت الله رند مستی |  | سوی الله عند شمسی کالظلال نموده در خیالی آن جمالی و قلبی حاضر فی کل حال فخذ منی و اشرب من زلالی بعین الله هذا من کمالی و بدرالکون عندی من هلالی محال فی محال فی محال |

**ایضاً**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم ما روشن به نور او بود آینه یک رو نماید در نظر غیر او چون نیست در دار وجود رشتۀ یک تو چرا بینی دو تو عالمی از جود او دارد وجود عاشق و مستیم در کوی مغان سید ما در همه عالم یکی است |  | هرچه می‌بینم از آن نیکو بود هرکه او با آینه یک رو بود چشم ما بر روی غیری چو بود نیک بنگر رشته‌ای یک تو بود ما کجا باشیم اگر نه او بود عقل کل در بزم ما انجو بود بلکه خود مجموع عالم او بود |

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روشن بصری به ما عطا فرمودند میخانه درش را بگشودند به ذوق |  | در آینه آن جمال خود بنمودند آن بادۀ مستانه به ما پیمودند |

اما بعد، به التماس محبی سلمه الله در تحقیق سر هر فصی از فصوص الحکم و اسناد حکمت به کلمۀ معینه و معانی کلمات بیان خواهیم کرد، فافهم.

**فص حکمة الهیة فی کلمة آدمیة.**

فص هر شییء خلاصه و زبدۀ آن شییء است، و فص خاتم زینت خاتم بود، و محل اسم مالک به جهت ختم خزاین، و حکمت علم است به حقایق اشیاء و عمل به مقتضای آن علم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش حکیمی که آنچنان باشد |  | عالم عامل زمان باشد |

و فص در فصوص الحکم عبارت است از خلاصۀ علوم که خاصه روح آن نبی است که آن نبی منسوب است به کلمۀ او، و کلمه روح مجردۀ آن نبی(ع). وفص حکمت الهیه محل حکمت الهیه، یعنی دل مطهر، که ثابت است در کلمۀ آدمیت و منتقش به علوم خاصه.

و الهیت اسم مرتبۀ جامعیت جمیع حقایق اسماء و تخصیص کلمه الهیه به کلمۀ آدمیه آن است که آدم(ع) خلیفۀ حق است در عالم و خلافت مرتبۀ جامعۀ جمیع مراتب.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من کل شییء لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة |

و مراد به کلمۀ آدمیت روح کلی است که مبدأ نوع انسانی است.

قال الله تعالی: **یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء**[[941]](#footnote-942).

و آدم(ع) اول افراد بشر است و مظهر اسم جامع و والد کبیر، و خاتم(ص) والد اکبر. و قال نبینا(ع): **کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین**[[942]](#footnote-943).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر نسب را درست گردانی |  | دل و دلدار و جان و جانانی |

**فص حکمة نفثیة فی کلمة شیثیة.**

نفث در لغت ارسال نفس است که اصحاب عزایم از برای زوال مرض در عقب دعا می‌دمند و اینجا استعارت است از القای وهبیت و عطایای الهیه در قلب شیث نبی(ع) کما قال رسول الله(ص): **ان روح القدس نفث فی روعی** الحدیث. و معنی شیث در لغت عبرانیه هبة الله است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هبة الله خدا به آدم داد |  | جود حق خوش دری به او بگشاد |

و مرتبۀ آدم(ع) به تعین اول به وجه اجمال مشتمل است بر جمیع مراتب عالم، و تفصیل آن اجمال به حسب نفس رحمانی، که عبارت است از انبساط وجود بر اعیان ثابته از حضرت الوهاب، و بعد از مرتبۀ الهیه، مرتبۀ مبدأیت بود، و حصول آن به ارسال نفس رحمانی است در وجود اعیان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بود پنهان زان نفس گشته عیان |  | این معانی را نکو کردم بیان |

و هبة الله یعنی شیث(ع) مظهر تجلی الوهاب است و اسم او مطابق مسما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسمی است مطابق مسما |  | با ما بنشین و بشنو از ما |

**فص حکمة سبوحیة فی کلمة نوحیة.**

و بعد از مرتبۀ مبدأیت مرتبۀ ارواح است و تنزیه حق از نقایص امکانیه، و دانسته‌ای که کمالات الهیه ازلیۀ ابدیه، و نقایص امکان به حسب وجودات متعینه و ذوات مقیده بود.

هر آینه منزه تنزیه حق کند از نقصی که در وی است، و غالب بر نوح(ع) تنزیه بود، و از شأن رسل علیهم السلام آن است که قوم را دعوت فرمایند به حق، منزله از نقایص امکانیه، اگرچه دانند که مرایای عالم مجلی تجلیات حضرت الهیه‌اند.

و بر قوم نوح(ع) عبادت اصنام غالب بود، و به تشبیه مایل، ونوع(ع) ایشان را به تنزیه دعوت فرمود. به این مناسبت حکمت سبوحیه به کلمۀ نوحیه مخصوص گشته و معنی سبوح مسبح است و منزه، اسم مفعول چون قدوس به معنی مقدس.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانه اگر کنی تنزیه ور کنی هر دو آن تو می‌دانی |  | بهتر از آنکه می‌کنی تشبیه بلکه تنزیه می‌کن از تنزیه |

**فص حکمة قدوسیة فی کلمة ادریسیة.**

قدوس مشتق است از تقدیس و آن تطهیر حق است از نقایص امکان بل از کمالات موجودات مجرده و غیر مجرده، **و کل صفة یتصور الخلق فهو منزه عنها**[[943]](#footnote-944). بلکه تنزیه حق از حیثیت ذات تنزیه است از تنزیه.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنزیه کنی و باز تشبیه اطلاق ز قید و قید اطلاق |  | ذاتست ازین و آن یگانه رمزیست از آن محققانه |

و تسبیح به حسب مقام جمع فقط بود، و تقدیس به حسب جمع و تفصیل. و تنزیه نوح تنزیه عقلی است، و تنزیه ادریس عقلی و نفسی، و مناسبت حکمت قدوسیه به کلمۀ ادریسیه به حسب مرتبۀ اوست، یعنی به جهت روح مقدس او به ریاضت شاقه و مجاهدۀ شدیده، و تقدیس او از صفات حیوانیه و تغلیب قوت روحانیه و انسلاخ معنویه از بدن و اختلاط با ملائکه و ارواح مجرده.

و گفته‌اند که شانزده سال خواب نکرد و طعام تناول نفرمود و از جهان سفلی به عالم علوی عروج کرد و بر سریر قطب افلاک نشست، و او قطب عالم انسانی است. قال الله تعالی: **و اذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا و رفعناه مکانا علیا**[[944]](#footnote-945).

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جسم او گوئیا که جان گردید دنیی دون بهشت و شد به بهشت |  | لاجرم رفعتش چنان گردید مسکنش روضۀ جنان گردید |

**فص حکمة مهیمیة فی کلمة ابراهیمیة.**

مهیم اسم مفعول است از تهییم، و حصول هیمان از افراط عشق، و عشق افراط محبت. قال الله تعالی: **و الذین آمنوا اشد حبالله**[[945]](#footnote-946).

و محبت اصل و سبب ایجادعالم، کما قال الله تعالی: **کنت کنزا مخفیا**، الحدیث.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنین مژده به جان مارسیده برای معرفت ای نور دیده فشانده گنج بر عالم و لیکن |  | ازین خوشتر که گفته که شنیده مرا و دیگران را آفریده ز عالم سید ما برگزیده |

و حصول هیمان، یعنی حیرانی، از تجلیات جلال و جمال مطلق است بر ملایکه مهیمه و بر مجذوبان اولاد آدم، و هر مجنونی از آن نصیبی یافته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه او مجنون آن سلطان بود |  | عقل او مستور و او حیران بود |

و اول واحدی از اولاد آدم(ع) که حق تعالی به هویت ذاتیه بر وی تجلی کرد ابراهیم بود(ع) و اول کسی که به خلعت خلت و تشریف شریف صفات ثبوتیۀ حقیقیه مشرف شد او است، کماورد فی الخبر الصحیح: **اول من یکسی یوم القیامة ابراهیم**.

و آخر مطابقۀ اول بود در روز جزا، و بعد از تنزیه و تقدیس مرتبۀ تشبیه است، و رؤیت ذات الهیه در صور مظاهر عینیه. و ابراهیم(ع) در زمان کمال هیمان فانی شد در حق، و به تجلی حق باقی گشت به حق، و در مقام جمع و فرق به نور حق درمظاهر سماوات ارواح و ارض اجسام و اشباح نور حق را مشاهده نمود، و فرمود: **انی وجهت وجهی للذی فطر السماوات والارض**[[946]](#footnote-947).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معانی خوشی جانا بیان کن |  | توجه گر کنی باری چنان کن |

و ابراهیم(ع) فانی بود از افعال و صفات و ذات خود در افعال و صفات و ذات حق، و فرمود: **و ما انا من المشرکین**[[947]](#footnote-948). و به بصر: **کنت بصره الذی یبصربه**، جمال: **ان الله جمیل یحب الجمال**، در مرایای صور اکوان، به کشف و عیان، عیان دید.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیدۀ روشن آن چنان بیند دیدۀ هرکه نور او یابد |  | این چنین چشم عارفان بیند نور او در همه عیان بیند |

**فص حکمة حقیة فی کلمة اسحاقیة.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نظر فرما درین ترتیب ای دوست |  | که ترتیبی به غایت خوب و نیکوست |

بعد از مرتبۀ عالم ارواح مجرده مرتبۀ عالم مثال مطلق است و مثال مقید، یعنی عالم خیال آنموذج مثال مطلق است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیشب بخواب دیدم نقش خیال رویش |  | دیدم که می‌کشیدم مستانه سوبسویش |

چون ابراهیم(ع) فرمود: **یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک**، اسحاق(ع) گفت: **یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی انشاء الله من الصابرین**[[948]](#footnote-949).

و اکثر مفسران برآنند که فدا از اسماعیل بود، و شیخ علیه الرحمة والغفران معذور است، زیرا که مأمور است و المأمور معذور.

و گفته‌اند که میان فدی ومفدی وجه مناسبتی می‌باید، هم چنانکه در صورت قصاص که قتل نکنند مسلمان را از برای ذمی و آزاد را از برای بنده. و قال شاعر:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فداء نبی ذَبِح ذبح لقربان |  | و این ثواج الکبش من نوس انسان |

فداء نبی استفهام است بر سبیل تعجب و ذبح به فتح ذال مصدر است و به کسر اسم ذبیح، و ثواج اسم صوت غنم است ونوس اسم صوت انسان وسوق اسم صوت ابل.

می‌گوید چگونه صوت کبش و حرکت او در حالت ذبح قائم مقام صوت انسان و حرکت اوشد، و این تعجب به زعم محجوبان است، اما نزد موحدان سرّ توحید است که ظاهر است درمرایای موجودات، هر آینه وجه مناسبت بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون هویت یکی است اشیا را |  | به هویت یکی بود اشیا |

**فص حکمة علیة فی کلمة اسماعیلیة.**

اسناد حکمت علیه به کلمۀ اسماعیلیه بر آن فرمود که اسماعیل(ع) مظهر اسم **العلی** بود، و همت او عالیه: **و کان صادق الوعد**[[949]](#footnote-950)، یعنی به وفاء با حق در عهود سابقه و عقود لاحقه، و در مرتبۀ عالی: **و کان عند ربه مرضیا**[[950]](#footnote-951)، و مظهر مطهر سید عالم(ص) بود و نبینا(ص) مظهر ذات جامعه و او را علو ذاتی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین او آئینۀ ذات وصفات |  | کی بود مانند او درکاینات |

و علی اسمی است از اسماء الله تعالی: **و هو علی بذاته**.

و الوهیت مقتضی اسما و صفات، هر آینه الهیت ذات باشد با جمیع اسما و صفات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر او حضرت سلطان ماست |  | جان فدای او که او جانان ماست |

اما هر واحدی از موجودات عینیه، غیر حقیقت انسانیه مربوب اسمی است از اسماء الهیه، و اسم اعظم جامع معانی اسما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اعظم جامع اسما بود |  | این کسی داند که او از ما بود |

و به اعتبار احدیت ذات رب اسما است و اسمای باقیه ارباب متعینه و افراد عالم مربوبات. و معلوم فرما که احدیت الهیه مقام جمع وجود است و جامع به اسماء، اما در احدیت ذاتیه اسماء و صفات و مظاهر مستهلکند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنجا صفت و تعین اسما نیست |  | آنجاگفتم و لیکن آنجاجا نیست |

**فص حکمة روحیة فی کلمة یعقوبیة.**

قال الله تعالی عن لسان یعقوب(ع): **یا بنی اذهبوا فتجسسوا من یوسف و اخیه و لاتیأسوا من روح الله**[[951]](#footnote-952)، و روح از راحت است، و دراین فص حکمت احوال دین بیان می‌فرماید، و دین به معنی انقیاد و جزا و عادت آمده، قال الله تعالی: **ان الدین عندالله الاسلام**[[952]](#footnote-953)، و الاسلام هوالانقیاد. و قال جل جلاله: **مالک یوم الدین**[[953]](#footnote-954).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در روز قیامت او جزا خواهد داد |  | بی‌شک به یقین جزای ما خواهد داد |

و به معنی عادت،

**مصراع**: کدینک من ام الحویرث قبلها.

ای عادتک. و دین به هر سه معنی منتج راحت است.

**مصراع**: هر که منقاد حکم حق باشد،

درجۀ علیا و راحت قصوی یابد.

**مصراع**: راحت جان ما از آن باشد.

و هر مؤمنی که اعتقاد کند که جزا مترتب است بر اعمال، و او به عمل صالح در سلک صلحا منخرط شود، راحتی یابد عظیمه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| راحت سالکان ما باشد |  | به ازین راحتی کجا باشد |

و عادت ظاهر است که موجب لذت و راحت بود، و دین به حسب لغت تعلق به این مفهومات ثلاثه دارد، و فرق است میان شرع و دین، و دین از انقیاد بود و انقیاد از عبد و شرع از حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر که منقاد حکم او باشد |  | مؤمن کامل نکو باشد |

و عادت حقیقت معقوله، و آن بازگردانیدن شییء است به حالی که اول بود، و معلوم است که انسان به کثرت اشخاص متکثر نگردد، بلکه متکثر صور اشخاص بود، و صور اشخاص امثال، و مثلیت متحققه میان اشخاص، هر آینه حقیقت معقوله از عادت اتصال افراد متکثره بود، و به اعتباری که حال ثانی مثل حال اول بود عادت گویند، و اگر حال ثانی مغایر حال اول باشد عادت بر اول اطلاق نکنند، بلکه عادت بود به وجهی و عادت نبود به وجهی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن ما به ذوق می‌دانش |  | گفتۀ عارفان همی خوانش |

**فص حکمة نوریة فی کلمة یوسفیة.**

عالم ارواح مسما است به عالم مثال مطلق، و آن عالمی است نورانی، و کشف یوسف(ع) مثالی است بر وجه اتم و اکمل، و از آن سبب حکمت نوریه که کاشفۀ حقایق است به کلمۀ یوسفیه اضافت کرده، و از آن عالم عالم بود به علم تعبیر، و بواسطۀ قوت نوریۀ روح او(ع) صورت او نیز در حسن و بهجت کامله بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم ما روشن به نور روی اوست |  | در همه آئینه چشم ما بر اوست |

و نور حقیقت ذات الهیه است، و نور اسمی از اسماء ذات، و هر چه اسم غیر بر آن اطلاق کنند، ظلی از ظلالات آن نور است، وعالم ارواح از ظلالات آن نورند، و نورانی به اضافت با عالم اجسام، و دخول روح به عالم اصلی بواسطۀ عبور بود به حضرت خیال مقیده.

و به اشراق نور روح ظاهر شود صور مثالیه، و بعد از انبساط نور بر حضرت مثالیۀ مقیده، منتقل شود به عالم مثال مطلق، و حکمت نوریه عبارت است از انبساط نور علوم منتقشه در کلمۀ یوسفیه بر حضرت خیال.

**و الحکمة ادراک الشییء علی ما هو به و العمل بمقتضاه، و قال الله تعالی: و من یوتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا.[[954]](#footnote-955)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به چنین حکمت ار حکیم شوی |  | حاکم عالم عظیم شوی |

**فص حکمة احدیة فی کلمة هودیة.**

احدیت الهیه را مراتب ثلاثه است، اول احدیت ذات، دوم احدیت اسماء و صفات، سوم احدیت افعال که نتیجۀ ربوبیت است.

و تخصیص این حکمت به کلمۀ هود(ع) آن است که هود مظهر توحید ذاتی و اسمائی بود، و ربوبیت او داعی قوم به مقام تحقیق، بقوله تعالی: **ما من دابة الاهو آخذ بنا صیتها، ان ربی علی صراط مستقیم**[[955]](#footnote-956).

و احدیت جمع مسما است به واحدیت و احدیت ذات احدیت جمع الجمع، و ملاحظۀ وجود، بشرط ان لایکون معه شییء، مرتبۀ احدیت خوانند، و در این مرتبه جمیع اسماء و صفات مستهلکه‌اند، و اهل الله این مقام را جمع الجمع و حقیقة الحقایق گویند، متأخرین این مرتبه را مرتبۀ عمائیه گفته‌اند.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تقریر موحد از لسانی دگر است بگذر ز نشان که بی‌نشانی بر ما |  | این علم بدیع را بیانی دگر است نامی دگر است و هم نشانی دگر است |

**فص حکمة فتوحیة فی کلمة صالحیة.**

فتوح عبارت است از حصول شییء ملایم غیر متوقع، و مأخوذ است از فتح و جمع آن فتوح، و صالح(ع) مظهر اسم الفتاح، و خروج ناقه عادتاً غیرمتوقع، و آن معجزۀ اوست و از مفاتیح است، به این مناسبت اسناد حکمت فتوحیه به کلمۀ صالحیه کرده‌اند.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من الآیات آیات الرکایب |  | و ذلک لاختلاف فی المذاهب |

و از جملۀ آیات و معجزات، آیات رکایب است، چون ناقۀ صالح و براق سید عالم(ص) و اضافت آیات به رکایب اگرچه اینجا نفس آیات است، اما به اعتبار مغایرت آیات منحصر نبود در رکایب، و در حقیقت رکایب در بدن انسانیه نفوس حیوانیه است که مراکب نفس ناطقه بود.

و رکایب جمع رکیبه چون قبایل جمع قبیله، و راکب از برای حصول مقصود بر رکیبه سوار گردد، و حاصل نشود مقاصد نفوس ناطقه از تحصیلات کمالات و ذوقیات نفسانیه الا به نفوس حیوانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطنش بدان بتمام |  | تا بدانی رموز ما وسلام |

**فص حکمة قلبیة فی کلمة شعیبیة.**

به اصطلاح اصحاب صوفیه و ارباب الهیه چون قلب انسانیه مشاهدۀ معانی کلیه و جزویه کند، نفس ناطقه گویند، و حکما این مرتبه را عقل مستفاد خوانند، و قلب اطلاق کنند بر متخلقی که متصف باشد به اخلاق حمیده.

و همیشه دل عارف اسم اعظم را قلب گفته‌اند، به تقلیب او میان عالم عقلی محض و عالم نفوس منطبعه، و در عوالم کلیه خمسۀ الهیه، و دل را احدیت جمع است و برزخی است میان ظاهر و باطن و منشعب‌اند از وی قوای روحانیه و جسمانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او مفیض است بر قوا به تمام |  | مستفیض و مفیض دان وسلام |

و دل صورت مرتبۀ احدیت است، و به این کمال و جامعیت همۀ موجودات از خلق و حق در او گنجیده و او در خود نگنجد.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فی المثل گر عالم ارض و سما دل محس آن نگردد جان من بحر اعیان گر شود یکسر مداد ور قلم جاوید بنویسد کلام |  | در دل عارف درآید بارها این چنین فرمود آن جانان من کی تواند داد این تقریر داد همچنان باقی بود مالا کلام |

و دل را نتایج و شعب بی‌شمار است و شعیب را(ع) نتایج و اولاد بسیار بود، و متحقق به مقام دل و مشاهدۀ کلیه می‌فرمود، و متخلق به اخلاق الهیه بود، و قایم به عدل، و عدل سبب وجود عالم، به این مناسبت اضافت حکمت قلبیه به کلمۀ شعیبیه فرمود.

**فص کلمة ملکیة فی کلمة لوطیة.**

ملک به فتح میم و سکون لام شدت و ملیک شدید، قال صاحب الصحاح: ملکت العجین اذا شدت عجینا.

و نسبت این حکمت ملکیه به کلمۀ لوطیه از آن فرمود که لوط(ع) در میان قوم ضعیف بود و قوم او اقویا به قوت جسمانیه، و محجوب به شدت حجاب، و قبول نمی‌کردند اوامر و نواهی که از حق تعالی نازل می‌شد، و اهل فساد بودند و مشتغل به شهوت بهیمیه و سرگشته در فیافی امور طبیعیه.

و قوت یا جسمانیه است یا روحانیه، و روحانیه اقوی بود، و آن همت مؤثره است، و اثر آن در اکثر اهل عالم بود، و قال الله تعالی عن لوط: **لوان لی بکم قوة اوآوی الی رکن شدید**[[956]](#footnote-957).

و آوی التجا بود و رکن شدید قبیلۀ قویۀ غالبه. این بیان معانی ظاهر این آیت است، اما به حسب باطن التجای لوط(ع) به حق بود، و لوط عالم است که افعال الله تعالی ظاهر نشود در خارج الا به مظاهر، هر آینه باطناً توجه نماید به حق تا قبیلۀ او را ناصر لوط گرداند، و او نصرت یابد بر اعدا. قال رسول الله(ص): **یرحم الله اخی لوطا لقد کان یأوی الی رکن شدید**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بود همتی که او بخشد |  | او به ما همتی نکو بخشد |

**فص حکمة قدریة فی کلمة عزیریة.**

مراد به حکمت قدریه سرّ قدر است، و قضا و قدر مرتبند بر اعیان ثابته، و اختصاص حکمت قدریه به کلمۀ عزیریه آن است که عین ثابتۀ عزیر(ع) به استعداد اصلیه طالب سرّ قدر بود و قابل شهود احیا.

نوبتی بر قریۀ ویرانه‌ای عبور کرد، عظام رمیم ریخته دید، گفت: **ان یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه**[[957]](#footnote-958)، اظهار قدرت بر اعادۀ ارواح مشاهده کرد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنچه می‌خواست حق به او بنمود |  | قدری از قدر عیان فرمود |

و قضا حکم کلی الهی است بر اشیا، و آنچه مقتضیۀ اعیان اشیا است، از احوال نیک و بد از ازل تا ابد، و قدر جزوی است و تفصیل قضا وموقت به وقتی معین و شخصی مشخص، و فضای قضا وسیع است و قدر قدر منیع، و سرّ قدر به شدت ظهور محتجب است.

و صاحب بصر و بصیرت مشاهده می‌نماید که وجود اشیا صادر می‌شود از حق تعالی: **و هو خالق کل شییء**[[958]](#footnote-959)، و در هر آنی، به حسب قابلیت، قوابل را افاضه می‌فرماید، هم چنانکه افاضۀ صورت انسانیه بر نطفۀ انسانیه، و افاضۀ صورت بر نطفۀ فرسیه.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر لحظه به ما خدا عطائی بخشد سلطان کریم است و کرم فرماید |  | هر دم ملکی به بی‌نوائی بخشد صد گنج بقا به یک گدائی بخشد |

**فص حکمة نبویة فی کلمة عیسویة.**

نبی وارد است به همزه و به غیر همزه از نبأینبؤ، یعنی ارتفاع، و در این حکمت، نبویت مراد رفعت است.

و تخصیص به کلمۀ عیسویه از آن فرموده که عیسی(ع) نبی است به نبوت عامه ازلاً و ابداً، و به نبوت خاصه در حالت بعثت، و در مهد ایمائی فرمود از نبوت و گفت: **آتانی الکتاب و جعلنی نبیا**[[959]](#footnote-960)، و در بطن والده از سیادت ازلیه خبر داد، بقوله: **الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا**[[960]](#footnote-961)، ای سیداً علی القوم.

و بر وی غالب بود خبر از احوال ملائکه و روحانیان، و اغلب دعوت به باطن می‌فرمود، و نبوت عامه او راست و نبوت عامه نتیجۀ ولایت بود، و اولیا ولایت از مشکات او می‌یابند، و او صاحب این مقام است ازلاً و ابداً، و ولایت عامۀ او ازلیۀ اصلیه، و خاتم ولایت عامه، و نبینا(ص) نبی است به نبوت ذاتیۀ غیرمتناهیه، کما قال(ع): **کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین**.

و نبوت سایر انبیا علیهم السلام بعد از بعثت بود و متناهیه، به این سرّ حکمت نبویه بعد از حکمت قدریه فرمود، و بیان ولایت می‌کند و می‌فرماید که اسم **الولی** که اطلاق کرده‌اند بر عباد بر حسب تخلق عبد است به اخلاق الهیه، و آن اشارت است به فنای عبد در افعال و صفات حق، و تحقق به ذات الهیه، و الولی اسمه، **و هو الولی الحمید**[[961]](#footnote-962).

و تحقق به ذات اشارت است به فناء در ذات، هر آینه ولی به ولایت خاصه فانی باشد در حق و باقی به حق.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیفنی ثم یفنی ثم یفنی و یبقی ثم یبقی ثم یبقی |  | کما یفنی الفناء بلا فنلاء کما یبقی البقاء بلا بقاء |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر چنین فانی شوی باقی شوی |  | مدتی رندی کنی ساقی شوی |

و مؤمن ولی است به ولایت لغویه، فافهم.

**فص حکمة رحمانیة فی کلمة سلیمانیة.**

مراد به حکمت رحمانیه بیان اسرار رحمت صفاتیه است، که ناشیه است از رحمت ذاتیه، و رحمت صفاتیه یا عامه است یا خاصه: عامه رحمت رحمانیه و خاصه رحمت رحیمیه و هر دو مذکور در ام الکتاب.

اما رحمت ذاتیۀ عامه و خاصۀ مذکور در بسمله: **بسم الله الرحمن الرحیم**[[962]](#footnote-963)، **الحمدلله رب العالمین**[[963]](#footnote-964). والله تعالی به رحمت ذاتیۀ عامه اعیان ثابته را در حضرت علمیه، به تجلی حبی ذاتی وجود و استعداد کرامت فرمود، و به رحمت ذاتیۀ خاصه هر عینی را به اسمی معین گردانید، و به رحمت عامۀ صفاتیه عالم را در خارج موجود کرد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه مرحوم رحمت اوئیم |  | همه ممنون نعمت اوئیم |

اما رحمت خاصۀ صفاتیه، یا موقته است یا غیر موقته، اما موقتۀ متناهیه، در دنیا خاصۀ اهل دولت و سعادت است از نعمت و عزت و صحت و سلامت.

اما رحمت صفاتیۀ خاصۀ غیرمتناهیه، خاصۀ اهل جنت است، و اهل جنت مرحوم باشند به جمیع مراتب امهات رحمت، و سلیمان(ع) عالم بود به جمیع مراتب رحمت و کتابت فرمود: **انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم**[[964]](#footnote-965)، و منعم بود به نعمت نبوت و رسالت، و سلطان بر عالم علوی و سفلی، به تأیید الله تعالی، و حکم او عام بر جن و انس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او بود خلیفۀ الهی |  | حاکم از ماه تا به ماهی |

و عالم بر السنۀ جمادات و عارف بر منطق حیوانات و متصرف در اعیان عناصر. در یاب مناسبت حکمت رحمانیه به کلمۀ سلیمانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حضرتش بین رحمت مولی نگر |  | پادشاه صورت و معنی نگر |

**فص حکمة وجودیة فی کلمة داودیة.**

مراد به حکمت وجودیه، حکمت وجود عالم انسانی است، نه مطلق وجود، که مطلق وجود مختص نیست به فردی از موجودات و آدم(ع) اول افراد انسانی است، و هر چه از او ظاهر شد به مقتضی تعین او بود از جمعیت حقیقت انسانیه و استعداد اصلیه و اعتدال مزاج شخص و آنچه شایستۀ مقام خلافت است، هم چنانکه مقام رسالت به نوح(ع) و آثار و احکام آن در هر نبیی از انبیا علیهم السلام ظهور کرد، به تدریج و بتمام در داود(ع) ظاهر شد، و به کمال در سلیمان(ع) و پدر و پسر شریک بودند در این جمعیت، لقوله تعالی: **و لقد آتینا داود و سلیمان علما**[[965]](#footnote-966)، و قال جل جلاله: **و کلا آتینا حکما و علما**[[966]](#footnote-967).

و چون احکام خلافت به تمام در داود ظاهر شد، حق تعالی صریح فرمود: **یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق**[[967]](#footnote-968).

به این مناسبت جامعیت، حکمت وجودیۀ انسانی به کلمۀ داود مخصوص گردانید، و اگرچه آدم خلیفۀ حق است، اما صریح نفرمود، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احکام خلافت چو ورا بود تمام |  | گفتند او را خلیفۀ حق وسلام |

**فص حکمة نفسیة فی کلمة یونسیة.**

معلوم فرما که نفس ناطقۀ انسانیه مظهر اسم الهی است، و هم برزخ است میان صفات الهیه و کونیه، و جامع معانی کلیه و جزویه، و به واسطۀ این برزخیت جامعه تعلق می‌گیرد به ابدان، و برزخ با نصیب بود از طرفین، و جامع است میان روحانی محض و جسمی صرف از مکان و زمان، و منزه است از تغییر و حدثان، و به او تمام است عالم علوی روحانی و سفلی جسمانی، و از این وجه جسمانی محتاج بود به مکان و زمان، و متغیر به تغیر زمان و اکوان، و خلیفۀ حق است در مملکت انسانی، و بعد از حکمت سلیمانیه و داودیه حکمت نفسیه فرمود که نفس ناطقه خلیفۀ حق است، و مدبر مملکت و رعایا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حاکم عادل است تا دانی |  | آنکه تو نفس ناطقه خوانی |

**فص حکمة غیبیة فی کلمة ایوبیة.**

هویت غیب الغیوب متجلیه است در جمیع اشیاء علویه و سفلیه مکانیه و مرتبیه، و عین آب حیات حقیقیه به حکم: **ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب**[[968]](#footnote-969)، از غیب در تحت او جاری شد.

و چون اعضاء خود را به آن آب غسل کرد، طاهر گشت از امراضی که ازمسّ شیطان بود، یعنی از دوری از جانب **الرحمن**، و این حکمت را حکمت غیبیه فرموده‌اند، و آبی که سبب ازالۀ مرض او شد مستور بود در تحت رجل او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوای درد دل از خویش می‌جو |  | وگر دردت رسد هم بیش می‌جو |

و این آب آن است که: **و کان عرشه علی الماء**[[969]](#footnote-970).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب حیوان ز خود بجو ای یار |  | تا که گردی ز خویش برخوردار |

و ظاهراً ظاهر ایوب(ع) از امراض دوری طاهر شد و باطناً باطن مطهرش از ملاحظۀ اغیار.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطنش چو طاهر شد |  | عین غیبی که بود ظاهر شد |

و جبرئیل(ع) به این آب صدر سید عالم(ص) غسل کرد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل خود را بشو به آب حیات |  | تا بیابی وصال ذات و صفات |

و اضافۀ حکمت غیبیه به کلمۀ ایوبیه به جهت نزول خطاب است در حق او، و مراد به حکمت غیبیه سلوک و ریاضت و طاعت وعبادت. و وصول یافت به آب حیات در عین ظلمات اما به صبر در انواع بلایا و محن و آن همه سبب رفعت و درجات او شد و واسطۀ تحصیل کمالات و ترقی مراتب حالات و تجلیات.

و صابر بود در مقامات شداید، و مشتغل نمی‌شد به مداوات و ازالت مرض، تا دولت قرب رب الارباب دریافت، و او را مقام انس حاصل آمد، و ندا کرد: **انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین**[[970]](#footnote-971)، و گفته‌اند: **الصبر حبس النفس عن الشکوی الی غیر الله**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر که باشد صبور چون ایوب |  | خوش بیابد مرادی از محبوب |

بلکه صبر هم حجاب دید.

**مصراع**: برداشت حجاب صبر و فرمود:

**انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین.**

**فص حکمة جلالیة فی کلمة یحیاویة.**

هرچه مختص است به قهر از اسما و صفات الهیه مسما است به جلال، و آنچه مختص به لطف، مسما به جمال، و تجلی جلال معطی قبض است و تجلی جمال معطی بسط، و حضرت جلال به طریق عظمت بر بعضی تجلی می‌فرماید، و بر بعضی به طریق قهر.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمالک فی کل الحقایق سایر |  | و لیس له الاجلالک ساتر |

و یحیی(ع) همیشه مقبوض و محزون و مبکی بود از خوف حضرت ذوالجلال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب بر روی او روان می‌رفت |  | چشمه‌ای خوش روان چنان می‌رفت |

و روایت است که سید عالم(ص) فرمود: که نوبتی عیسی(ع) در غایت بسط بود، یحیی(ع) گفت: **کانک قد آمنت من مکرالله و عذابه**، عیسی(ع) جواب داد: **کانک قد آیست من فضل الله و رحمته، فاوحی الله الیهما احبکما الی احسنکما ظنابی**[[971]](#footnote-972).

و چون یحیی(ع) شهید شد، آب از دیدۀ او روان می‌رفت، تا کافران هفتاد هزار همدیگر را هلاک کردند، و آن نتیجۀ ظهور جلال بود.

قال الله تعالی: **لمن الملک الیوم لله الواحد القهار**[[972]](#footnote-973).

فص حکمت اولیت است، و یحیی را اولیت اسما در اسما، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نسبتی عارفانه می‌گویند |  | سخن عاشقانه می‌گویند |

**فص حکمة مالکیة فی کلمة زکریاویة.**

مالک مأخوذ است از مَلک به معنی شدت و قوت، و ملیک شدید القوی بود، و اطلاق کنند بر قدرت و تصرف.

و کلمه ذکریاویه یعنی روح مجرد او(ع) مؤید است به تأیید حق سبحانه و تعالی به قوت تامه و همت موثره و به صبر جمیل بر مقامات شداید، و کفار به منشار[[973]](#footnote-974) او را به دو نیم کردند، و او مستجاب الدعوه بود، و دعا نفرمود، و از آن بلا، آلا و نعما یافت، زیرا که سبب وصول او بود به کمالات، و واسطۀ ارتفاع درجات و غفران خطیئات، کما قال نبینا(ص): **البلاء سوط من سیاط الله تعالی یسوق به عباده**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از بلا این کار ما بالا گرفت عاشقانه بر درش افتاده‌ایم |  | آتش عشقش خوشی در ما گرفت عشق او در جان ما مأوی گرفت |

بلا از غضب بود و وجود غضب از رحمت، هر آینه بلا از رحمت بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من ننالم از بلا زیرا بلا |  | راحت جانست نزد مبتلا |

**فص حکمة ایناسیة فی کلمة الیاسیة.**

معلوم فرما که قوای روحانیه را به حسب فعل و انفعال به اعتبار اجتماعات و امتزاجات روحانیه هیأت وحدانیت حاصل می‌آید، و صورت ملکیه تابعۀ هیأت وحدانیت است، هم چنانکه صورت طبیعیه تابعۀ مزاج، که حاصل می‌شود از عناصر مختلفه و کیفیات متقابله.

و الیاس(ع) به حسب مزاج روحانی نسبتی با مزاج صورت ملکیه دارد، و به مزاج جسمانی نسبتی با انسان، انس با ملائکه از حیثیت صورت روحانیه و انس با انسان از حیثیت صورت جسمانیه، و الیاس(ع) جامع هر دو صورت است به کمال و برزخی است میان ملائکه و انسان، و صورت ملائکه موجبۀ اعتدال حقیقی است، و هرکه بر مزاج صورت ملکیه بود زنده ماند به حیات دایمه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با ملک گر نسبتی یابی تمام |  | زنده باشی با ملایک والسلام |

**فص حکمة احسانیة فی کلمة لقمانیة.**

احسان در لغت فعل پسندیده را گویند از خیر به مال و قال و فعل و حال، کما قال رسول الله(ص): **ان الله کتب الاحسان علی کل شییء فاذا ذبحتم فاحسنوا الذبحة و اذا قتلتم فاحسنوا القتلة**، الحدیث.

و احسان را مراتب ثلاثه است، اول لغوی است و آن نیکی است با محب و عدو.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تو نیکی می‌کنی ای یار غار |  | دوست و دشمن هر دو را نیکو بدار |

دوم عبادت به حضور تمام، کما قال(ع): **الاحسان ان تعبدالله کانک تراه**.

سوم شهود حق است در مرآت ذرات موجودات، کما قال جل جلاله: **و من یسلم وجهه الی الله و هو محسن**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر اثر کرد در تو این تعلیم |  | هرچه داری به او کنی تسلیم |

و اختصاص حکمت احسانیه به کلمۀ لقمانیه از آن فرمود که لقمان(ع) صاحب حکمت بود، چنانکه الله تعالی فرمود: **و لقد آتینا لقمان الحکمة**[[974]](#footnote-975)، **و من یوتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا**[[975]](#footnote-976). و خیر احسان است: **والاحسان فعل ما ینبغی لما ینبغی کما ینبغی**. و قیل: **الحکمة وضع الشییء فی موضعه**، و نقول: **الحکمة ادراک الشییء علی ماهو به و العمل بمقتضاه**.

و چون حکمت مستلزم احسان است، قرین کلمۀ لقمانیه گردانید.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این حکمت الهی است نه حکمت مناهی لقمان چنان حکیم است ای نور چشم سید |  | بگرفت حکم حکمت از ماه تا به ماهی دریاب و بر کمالش می‌ده چو ما گواهی |

**فص حکمة امامیة فی کلمة هارونیة.**

امامت اسمی است از اسماء خلافت، کما قال الله تعالی فی حق نبیه ابراهیم(ع): **انی جاعلک للناس اما ما**[[976]](#footnote-977)، ای خلیفة علیهم.

و تخصیص حکمت امامیه به کلمۀ هارونیه فرموده که اول خلیفۀ موسی(ع) است، کما قال: **اخلفنی فی قومی**[[977]](#footnote-978)، دوم مبعوث است از حق به خلق، و امام مقید است از جانب موسی(ع) و امام مطلق از جانب حق، و قال رسول الله(ص): **یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی، الا انه لا نبی بعدی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما همه مأموم این و آن امام |  | خوش امامانند ما را والسلام |

**فص حکمة علویة فی کلمة موسویة.**

اختصاص حکمت علویه به کلمۀ موسویه، لقوله تعالی: **لاتخف انک انت الاعلی.**[[978]](#footnote-979)

یعنی تو اعلائی بحق از فرعون بی‌عون که دعوی علو می‌کند به باطل و می‌گوید: **انا ربکم الا علی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علو منصب فرعون خود چه خواهد بود |  | علو خدمت موسی هزار چندان است |

اول علو مرتبۀ او استماع کلام ملک علام بی‌واسطۀ ملک(ع) کما قال تعالی: **و کلم الله موسی تکلیما**[[979]](#footnote-980). و در حدیث صحیح وارد است: **ان الله تعالی کتب التوراة بیده و غرس شجرة طوبی بیده و خلق جنة عدن بیده و خلق آدم علیه السلام بیدیه**.

و موسی(ع) را مقام جامعیت است و کثرت امت، و با وجود جامعیت و علوّ مرتبه فرمود: **اللهم اجعلنی من امة محمد**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عیسی گردون نشین امت او در ازل |  | موسی دریا شکاف تابع او لایزال |

**فص حکمة صمدیة فی کلمة خالدیة.**

الصمد ما لاجوف له و هو السید و المقصد و الملجأ. قال الله تعالی: **الله الصمد**[[980]](#footnote-981).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌نیاز است از همه عالم |  | همه عالم به حضرتش محتاج |

و خالدبن سنان ملاذو ملجأ قوم بود و مستجاب الدعوة و مظهر الصمد، و نزد بدلا اسم او عبدالصمد و اکثر اوقات ذاکر الصمد، به این سبب حکمت صمدیه به کلمۀ خالدیه اختصاص یافته.

**فص حکمة فردیة فی کلمة محمدیة.**

در بعضی نسخ عوض کلمۀ فردیه کلیه آمده، و فردیت اشارت است به انفراد حضرت او(ص) به مقام جمعیت الهیه، و فوق این مرتبه، مرتبۀ ذات الهیه، و سید عالم مظهر اسم اعظم، و اسم اعظم جامع معانی اسمای الهیه.

اما حکمت کلیه عبارت است از جامعیت جمیع کلیات و جزئیات، و تمام کمالات اسما درتحت کمال او داخل، و مجموع مظاهر به کلمۀ او ظاهر، و اول فردیت به عین ثابتۀ او حاصل آمده، و اول عینی از اعیان ثابته که مستفیض شد به فیض اقدس عین ثابتۀ او است در علم، و اول روحی که موجود گشت درخارج به فیض مقدس، روح مقدس او است(ع) کما قال(ص): **اول ما خلق الله نوری.**

و به ذات احدیه و مرتبۀ الهیه و حقیقت روحانیۀ محمدیۀ فردیه در خارج ظاهر شده، و هر نبیی از انبیاعلیهم السلام مظهر اسمی است کلی، و تمام کلیات در تحت اسم اعظم، و اسم اعظم به حسب جامعیت او را تقدمی است بر تمام اسمای الهیه و مظهر مطهرش تقدم دارد بر جمیع مظاهر اسمای الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بود او مظهر آن اسم اعظم |  | به رتبت بر همه عالم مقدم |

او(ص) ادل دلایل است به حق و همیشه واقف است از مقید و مطلق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او ادل دلایلست به حق |  | واقفست از مقید و مطلق |

ابتدای ایجاد به وجود او بود، و ختم نبوت و رسالت به او، کما قال(ص): **نحن الآخرون السابقون**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سید عالم است و می‌گویم |  | در همه حال تابع اویم |

رساله شرح فص الاول من فصوص الحکم

**بسم الله الرحمن الرحیم[[981]](#footnote-982)**

**و به ثقتی**

الحمدلله رب العالمین[[982]](#footnote-983)، و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین.

قال شیخ المحققین و امام الموحدین ابوعبدالله محمدبن علی الطائی الاندلسی المشهور بشیخ محیی الدین العربی قدس الله سره فی اول کتاب فصوص الحکم: **فص حکمة الهیة فی کلمة آدمیة**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخنی عارفانه می‌گوید |  | یاری از اهل ذوق می‌جوید |

فص هر شییء زبده و خلاصۀ او است، و انگشتری زیب انگشت است و نگین زیب انگشتری، و محل نقش و کتابت اسم مالک که خزانه بدان مهر می‌کند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش نشانی که نام او دارد |  | هر که دارد نشان نکو دارد |

**و الحکمة ادراک الشییء علی ما هو به و العمل بمقتضاه.**

و حکمت عبارت است از علوم ربانی که خاصۀ روح هر نبی است از انبیا که مذکور است در فصوص الحکم به اسمی غالب بر روح آن نبی(ع) به حسب استعداد اصلیه و قابلیت فرعیه.

یا مراد از فص، دل صاحب دلی است که منقش بود به علوم خاصه و جامع جمیع اسما و صفات و محل حکمت الهیه است دلی که ثابت بود در کلمۀ آدمیه.

و کلمه عبارت است از روح مجرده، و الهیت اسم مرتبۀ جامعۀ مراتب، و اسم جامع یعنی الله متبوع مجمع اسما و صفات الهیه است. و تخصیص حکمت الهیه به کلمۀ آدمیه از آن فرمود که ایجاد آدم(ع) از برای خلافت بود، و خلیفه به مثل آینه‌ای است که اسرار اسماء الهی و انوار حقایق عالم نامتناهی در مرآت منور او چون نور می‌نماید، و اول افراد است در شهادت، و مظهر اسم جامع از حیثیت خواص اولاد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنج و گنجینه و طلسم نگر |  | صفت و ذات بین و اسم نگر |

قال رسول الله(ص): ان الله خلق آدم علی صورته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جام گیتی نما چو پیدا کرد |  | به صفات خودش هویدا کرد |

و به تشریف: **انی جاعل فی الارض خلیفة**[[983]](#footnote-984)، مشرف فرمود، و به تعلیم: **و علم آدم الاسماء کلها**[[984]](#footnote-985)، و او را اعلم علمای عالم و معلم ملائکه گردانید، و مفتاح خزاین صورت و معنی در قبضۀ تصرف او نهاد، و ید قابلۀ عالم به ید فاعلۀ او داد و به ید معطیه و ید آخذه او را ذوالیدین آفرید، و گنج: **کنت کنزا مخفیا**، الحدیث، نثار و ایثار او کرد.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه در غیب و در شهادت بود به صفت ذات او تجلی کرد |  | در چنان مظهری عیان بنمود همه عالم به او عطا فرمود |

و حقیقت انسانیه عین اول است درحضرت علمیه و از تفصیل این عین هر عینی از اعیان به اسمی خاص مخصوصند، و به اشارت بشارت: **و آتاکم من کل ماسألتموه**[[985]](#footnote-986)، هر عینی که به لسان استعداد اصلیه سؤال کرد، جواد کریم اجابت فرمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر جامی به بزم آری ز خم جامی بری پر می |  | وگر پیمانه‌ای آری بتو پیمانه پیمایند |

و اگرچه فیض حق تعالی عام است، اما قوابل مستعدین متفاوتند، هر یک نشانی طلبند موشح به اسمی از اسماء ذات، و وثیقه‌ای جویند مسجل به سجل قاضی‌الحاجات.

و کثرت اسما از صفات بود و کثرت صفات به اعتبار کثرت مراتب غیبیه، و مراتب غیبیه مفاتیح الغیب و مفاتیح الغیب معانی معقوله در غیب وجود حق، **و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الا هو**[[986]](#footnote-987).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نکتۀ عارفانه دریاب |  | مستانه و عاشقانه دریاب |

قوله: **لما شاء الحق سبحانه من حیث اسماؤه الحسنی التی لایبلغها الاحصاء**[[987]](#footnote-988).

در مقصود شروع فرمود، و با آنکه وجود عالم مستند است به اسما، و انسان مقصود اصلی است از ایجاد، اولاً در علم و آخراً در عین، و این معانی بیان می‌فرماید که حق سبحانه و تعالی از حیثیت اسماء الحسنی ایجاد عالم فرمود.

و علت غائیه از ایجاد عالم انسانی، ظهور و اظهار یعنی جلا و استجلا است، بلکه رؤیت ذات حق بود به ذات حق در آینۀ جامعۀ انسانیه، کما قال جل ذکره: **کنت کنزاً مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف.**

و استعمال لمّا شاء مجاز است، و مشیت الهی عبارت از تجلی ذاتی و عنایت سابقه به ایجاد معدوم و اعدام موجود، و ارادۀ تجلی الهی به ایجاد معدوم. هر آینه مشیت اعم بود از اراده، و مراد به اسماء حسنی اسمای کلیه و جزویه است، و اسمای کلیه متناهیه و اسماء جزویه غیرمتناهیه، **لایبلغها الاحصاء**.

و اسما طالب مظهرند تا انوار مکنونه در مظاهر ظاهر گردد، و اسرار مخزونه در محل هویدا شود. اما ذات من حیت هی هی غنی عن الاطلاق است، کما قال تعالی: **والله غنی عن العالمین**[[988]](#footnote-989).

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذات او از صفات مستغنی است اسم او آینه همی جوید |  | وز همه کاینات مستغنی است گرچه اسمش به ذات مستغنی است |

قوله: **ان یری اعیاننا وان شئت قلت ان یری عینه فی کون جامع یحصر الامر کله.**

بیان متعلق به مشیت است، و مراد به اعیان شاید که اعیان ثابته خواهد که صور معنویۀ حقایق اسماء الهیه‌اند درحضرت علمیه، و جایز که اعیان اسما مراد بود، که ارباب اعیان و ماهیات کونیه‌اند، و جایز که اعیان خارجیه گویند، و شاید که مراد از عینیه عین حق بود، زیرا که جمیع حقایق اسمائیه در حضرت احدیت عین ذاتند، و در مرتبۀ واحدیت عینند ازوجهی و غیرند از وجهی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موج است و حباب هر دو یک آب |  | آن آب درین حباب دریاب |

و کون در اصطلاح اهل الله عبارت از وجود عالم است از وجهی که غیر است، و کون جامع انسان کامل است، که قابل کمالات و فیوضات تجلیات الهیه و کونیه است.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش آینه‌ای که می‌نماید در صورت ومعنیش توان دید |  | تمثال جمال بی مثالش امکان و وجوب بر کمالش |

قوله: **لکونه متصفا بالوجود**.

تعلیل حصر است نه تعلیل رؤیت، زیرا که حق سبحانه و تعالی پیش از ظهور انسان کامل و وجود او درخارج عالم، بود و هست و خواهد بود، بر اسما و اعیان و مظاهر.

اما اگر فرق گویند میان علم الهی و رؤیت او، و یا حمل رؤیت به رؤیت مخصوصه کنند که حاصله است در مظاهر انسانی، و گویند الله تعالی خواست تا اعیان اسما که عین او است در مرتبۀ احدیت، به آدم در آدم مشاهده نماید، تعلیل رؤیت تواند بود.

و کون جامع که قابلیت ظهور مجموع اسما دارد، و متصف است به صفات الهیه و محقق به تحقق حقایق ذاتیه از حیثیت عین ممکنه معدوم است، و موجود به جود وجود واجب الوجود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موجود به واجب الوجود است |  | معدوم به خویش چون نبود است |

و به قابلیت کاملۀ تامه، منحصر بود در کون جامع، امر جمیع اسرار وجود و خصوصیات وجود. و دانسته‌ای که وجود ملزوم موجب وجود لازم است، اعم از آنکه بواسطه بود یا به غیرواسطه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مخزن اسرار ربانی بود |  | مظهر انوار سبحانی بود |

قوله: **و یظهر به سره الیه**.

و مراد به سرّ کمالات ذاتیۀ الهیه است که عین ذاتند، و غیب الغیوب اشاره به آن است، و حضرت حق تعالی و تقدس کمالات غیب مطلق در مرآت شهادت مطلقۀ انسانیه مشاهده می‌فرماید به رؤیت علمیۀ الهیۀ ازلیه ابدیه، اما رؤیت عینیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ روشنی بباید |  | تا نور جمال او نماید |

قوله: **فان رؤیة الشییء نفسه بنفسه ما هی مثل رؤیته نفسه فی امر آخر یکون له کالمرآة، فانه یظهر له نفسه فی صورة یعطیها المحل المنظور فیه ممالم یکن یظهر له من غیروجود هذا المحل و لا تجلیه له**.

تعلیل مشیت است و ایمای سؤال مقدر، وسائل می‌گوید که: الله تعالی سمیع است و بصیر، ازلاً و ابداً، چگونه شیخ می‌گوید لمّا شاء؟ جواب می‌فرماید که: رؤیت یوسف مثلاً عین او به عین او در عین او نباشد، مثل رؤیت او در امری که به مثل آینۀ او باشد.

و آینه را خصوصیتی است که حاصل نشود و ظاهر نگردد از غیر آینه و تجلی نماینده ولذت تصور جمال دیگر است، و رؤیت تمثال جمال دیگر، و هر آینه آینۀ مصقوله باید و نماینده که تجلی فرماید، تا جمال بی‌مثال به صورت تمثال رو نماید، و آینه چنانکه استعداد او است ما را به ما نماید، و این تصرف آینه است در ظهور ما.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ظهور است آن تصرف او |  | این لطیفه ز ما شنو نیکو |

وجه مستدیره در مرآت مستطیله نماید، و وجه مستطیله در آینۀ مستدیره مستدیره نماید، و اگر یک رو به مرایای متعدده نماید، هر آینه در هر آینه از وجه واحد تمثالی در نظر آید.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک وجود است و آینه بسیار گر به صورت هزار بنماید |  | آن یکی در همه خوشی بشمار به حقیقت یکی بود نه هزار |

عزیزی می‌گفت که: اگر آینه غیر باشد، حق تعالی در رؤیت اسما و صفات مستکمل بود به غیر.

**مصراع**: گر غیر بود چنین بود غیر کجاست.

مرایا اعیان ثابته‌اند که لوازم ذاتند، وصور اسمای الهیه در حضرت علمیه ازلاً و ابداً، و اعیان عین اسمااند به حسب وجود و غیر به حسب تعین علمیه، و اسما در مرتبۀ احدیت عین مسمااند، و در مرتبه واحدیت عین به حسب ذات و غیر به اعتبار صفات، و تعین ذاتی اصل جمیع تعینات است.

قوله: **یظهر له نفسه**. تعلیل عدم مماثلت، و تقابل اسما از مرایا بود، که اگرمحل تجلی و تجلی نبودی تقابل اسماء حق ننمودی.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جام گیتی نما چو می‌بینم کون جامع وجوب و امکان هم آینه آن چنانکه او باشد |  | حضرتش بر کمال بنماید به جلال و جمال بنماید نقش گیرد خیال بنماید |

قوله: **و قد کان الحق سبحانه او جد العالم کله وجود شبح مسوی لا روح فیه، فکان کمرآة غیرمجلوة. و من شان الحکم الالهی انه ما سوی محلا الا و یقبل روحاً الهیا عبر عنه بالنفخ فیه، و ما هو الاحصول الاستعداد من تلک الصورة المسواة لقبول الفیض التجلی الدایم الذی لم یزل و لایزال.**

موجد عالم جل جلاله و عم نواله پیش از ایجاد انسان صغیر، به وجود عینی، انسان کبیر را آفرید، به مثل وجود شبح، چون بدنی بی‌روح و قدحی بی‌راح، یا آینه‌ای جلا ناکرده، و از شأن حق و حکمت حکیم مطلق، و سنت سنیۀ الهیه است که هر شیئی که ایجاد فرماید. البته قابل روح الهی بود، و آن قبول معبّر است به نفخ. قال الله تعالی «فی حق آدم(ع)»: **فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعواله ساجدین**[[989]](#footnote-990).

و نفخ الهی اعطای قابلیت و استعداد است، هر آینه نفخ کنایت از حصول استعداد بود، از صورت موجودۀ مسواة از برای قبول فیض مقدس، که تجلی دائم است لم یزل و لایزال، که اگر لحظه‌ای و لمحه‌ای فرض انقطاع فیض کنند همه عالم معدوم شود، اعم از آنکه وجود علمی بود یا عینی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما کجا باشیم ای مرد خدا |  | گرنه او بخشد وجود ما به ما |

و انسان به حسب نشأۀ اخراویه ابدی است، و به نشأۀ علمیه سابق بر مجموع اعیان، زیرا که اعیان تفاصیل حقیقت انسانیه‌اند، و از حیثیت نشأۀعنصریه آخر همه، و توقف این نشأه از برای حصول استعداد مزاجی که حاصل شود از ارکان عنصریه، به فعل و انفعال و به تربیت رب الارباب، کما اشارالیه بقوله تعالی: **خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا**.

و از حیثیت نشأۀ روحانیۀ کلیه مقدم بر جمیع ارواح، کما اشارالیه النبی(ص): **اول ما خلق الله نوری،** و از حیثیت نشأۀ روحانیۀ جزویه در عالم مثال مقدم بر مبدعات و متأخر از عقول و نفوس مجرده، و تنزل حقیقت انسانیه از حضرت علمیۀ الهیه به غیبیه، و از غیبیه به شهادت مطلقه، فافهم تحقیق قوله تعالی: **و قد خلقکم اطوارا**[[990]](#footnote-991).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جام است و شراب و رند و ساقی |  | هم مغربی است و هم عراقی |

قوله: **و مابقی الا قابل و القابل لایکون الا من فیضه الاقدس**.

قابل روح الهی استدعای آن می‌کند که وجود او مستند باشد به حضرت الله تعالی، زیرا که ذات قابل در نفس خود معدوم است، و فیاض مطلق دائم از خزانۀ جود افاضۀ وجود می‌فرماید، و وجود قابل از فیض اقدس بود. یعنی اقدس از شوایب کثرت اسمائیه و نقایص حقایق امکانیه.

و اعیان ثابته قوابل تجلیات الهیه‌اند و فایضه از حق به فیص اقدس، و فیض اقدس عبارت است از تجلی حبی ذاتی که موجب وجود اشیا و استعدادات اشیا است در حضرت علمیه اولاً، دیگر در عالم عینیه، کما قال تعالی: **کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف**.

و فیض مقدس تجلیات اسمائیه بود که موجب ظهور هرچه اقتضای استعدادات اعیان ثابته بود در خارج و فیض مقدس مترتب به فیض اقدس.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیض اقدس وجود و استعداد باز فیض مقدسش ز صفات |  | مستعد را ز اسم باطن داد بر تو خواند تمامی آیات |

قوله: **فالامر کله منه ابتداؤه و انتهاؤه والیه یرجع الامر کله[[991]](#footnote-992) کما ابتدأ منه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم به ما خدا بخشید |  | جسم و جان این و آن بما بخشید |

و قابل و هرچه مترتب است بر قابل، از استعدادات و کمالات و علوم و معارف فایض از واجب الوجود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جود او بخشد وجود انس و جان |  | ورنه بی‌جودش نه این باشد نه آن |

و به حسب ایجاد و تکمیل فمنه بدأ و الیه یعود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مبدأ و مرجع وجود وی است |  | بی‌وجودش وجود غیر کی است |

و مراد به امر مأمور است به وجود به قول **کن**، کما قال تعالی: **انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون**[[992]](#footnote-993). وحق تعالی اول و مبدأ است وآخر و مرجع. قال الله تعالی: **و الیه یرجع الامر کله**[[993]](#footnote-994).

و تحقیق این رجوع در قیامت کبری پیدا شود به فنای افعال و صفات و ذات خلق در افعال و صفات و ذات حق.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنکه عالم سایه‌بان او بود از دوئی فانی شو و یک رو بیا |  | سایه‌بان او همه نیکو بود زانکه کار عاشقان یک رو بود |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیفنی ثم یفنی ثم یفنی و یبقی ثم یبقی ثم یبقی |  | کما یفنی الفناء بلا فناء کما یبقی البقاء بلا بقاء |

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مستانه سخن ز ما شنو ای اوباش از فعل و صفات و ذات خود فانی شو |  | هر نقدی و نسیه‌ای که داری می‌پاش باقی به صفات و ذات و فعل او باش |

این مرتبه موجب رفع اثنینیت است و ازالت مباینت و ظهور حکم احدیت، و به حکم: **کل یوم هو فی شأن**[[994]](#footnote-995)، در هر آنی حکمی نازل می‌شود بر عبادالله از حضرت احدیت، بعد از آن از واحدیت، باز مرتبۀ عقلیه، آنگاه لوحیه دیگر طبیعت کلیه باز هیولای جسمیه، دیگر عرش و کرسی و سماوات سبعه، و از مراتب کلیه به جزویه، تا متناهی شود به انسان منصبغ به احکام جمیع مراتب در آن واحد.

و انسان کامل مظهر مرتبۀ جامعۀ الهیه است و دایرۀ او تمام، لاجرم آخریت او عین اولیت باشد، قوله: **و الیه یرجع الامر کله کما ابتدأ منه**، فمنه بدأ و الیه یعود و هوالمبدأ و المعید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه سلطان به ما عطا فرمود |  | باز آنجا رود که آمده بود |

قوله: **فاقتضی الامر جلاء مرآة العالم، فکان آدم عین جلاءتلک المراة و روح تلک الصورة**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم تنست او جانست |  | تن و جانش از آن جانانست |

پیش از انشای نشأۀ عنصریۀ آدم، عالم به مثل آینه‌ای بود غیر مجلوة و اقتضای امر الهی جلاء آینه از برای تحصیل مقصود بود، و آن ظهور اسرار الهیه است که در اسما و صفات مکنون است، و مظهر جمیع اسرار انسان است اجمالا در مقام روح، و تفصیلا درمقام قلب، و آدم یعنی انسان کامل مکمل عالم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کامل تر ازو دگر کدام است |  | عالم به وجود او تمام است |

انوار شوارق تجلیات حقایق الهیه در عیون اعیان عالم عیانست اما در مرآت منور جام جهان نما یعنی انسان کامل اوضح می‌نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیگری را این مقامش هست نیست |  | نسبتی دارد تمامش هست نیست |

این اشارت است که حق تعالی فرمود: **انا عرضنا الامانة علی السماوات و الارض و الجبال**[[995]](#footnote-996)، یعنی اهل آسمان‌ها و زمین و کوهها از ملک و ملکوت و جبروت، **فابین ان یحملنا و اشفقن منها**.

**مصراع**: قابلیت نداشت حمل نکرد.

**و حملها الانسان**، اما انسان مستعد بود حامل آن شد، **ان کان ظلوما جهولا**، یعنی ظلوما لفنسه جهولا بقدرها، نه حد خود دانست و نه قدر امانت که اسرار اسما و صفات الهی است **ماللتراب و رب الارباب**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تاج شاهی ای پسر از سر بنه |  | آن امانت بی‌خیانت باز ده |

قوله: **و کانت الملائکة من بعض قوی تلک الصورة التی هی صورة العالم المعبر عنه فی اصطلاح القوم بالانسان الکبیر.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن بندۀ خدا بشنو |  | رمز سرّ خدا ز ما بشنو |

و مراد از ملائکه در این محل اهل جبروت و نفوس مجرده‌اند، و فرمود که از بعضی قوای این صورتند، زیرا که روحانیات انواع متکثره‌اند. اهل جبروتند چون عقل اول و ملائکۀ مهیمه و عقول سماویه، دیگر اهل ملکوت، نفس کلیه و نفوس مجردۀ سماویه.

و هر فردی از افراد عالم نصیبی عقلی دارد از جبروت ونصیبی از ملکوت، و عقل اول که روحانیت سید عالم است(ع) روح اعظم گفته‌ایم ونفس کلیه را قلب عالم.

**مصراع**: از عرش تا به فرش همه صورت ویست.

و اهل تصوف عالم را انسان کبیر می‌گویند، زیرا که مجموع عالم در نشأۀ انسانیه مندرج است، و اعیان عالم مفصل نشأۀ انسانیه‌اند، و انسان عالم کبیر است به مرتبه و عالم انسان صغیر به درجه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب خلیفۀ الهی |  | گنجینه و گنج پادشاهی |

قوله: **فکانت الملائکة له کالقوی الروحانیة و الحسیة التی فی النشأة الانسانیة**.

نسبت ملائکه با عالم، نسبت قوای روحانیه و حسیه بود با انسان، نفس ناطقه مدبرۀ بدن انسان است به قوای روحانیه و نفس کلیه تدبیر عالم می‌کند به واسطۀ ملائکۀ مدبره، کما قال تعالی: **فالمدبرات امرا**[[996]](#footnote-997).

قوله: **فکل قوة منها محجوبة بنفسها لاتری افضل من ذاتها، و ان فیها، فیها تزعم، الاهلیة لکل منصب عال، و منزلة رفیعة عندالله، لما عندها من الجمعیة الالهیة**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قدر کامل مگر نمی‌داند |  | افضل از خود دگر نمی‌داند |

و قوای روحانیه که داخله‌اند در نشأۀ انسانیه، یا خارجه که محجوبند به ذات خود و ملائکه نزاع کردند در آدم، و عقل و وهم دعوی سلطنت می‌کنند ومنقاد غیر نمی‌شوند، و دعوی عقل آن است که محیط است به ادراک جمیع حقایق وماهیات، چنانکه حق ادراک است به حسب قوۀ نظریه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل گوید چنین چنان نبود |  | قدر او نزد عاشقان نبود |

و عقلا مقلد عقول خودند، و از ادراک حق و حقایق محجوبند، و غایت معرفت این طایفه علم اجمالی است. اما اصحاب تحقیق و اهل طریق عالم‌اند مجملاً و مشاهده می‌فرمایند تجلیات الهی مفصلاً به طریق کشف و عیان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شبهه در علم ما ندارد بار |  | عقل با ذوق ما ندارد کار |

و وهم دعوی بی‌معنی می‌کند و هرچه خارج از طور اوست انکار می‌نماید، و طور او ادراک معانی جزئیه بود غیر کلیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل حیران و وهم سرگردان |  | در کمال حقیقت انسان |

و زعم هر واحدی از ملائکه آن است که اهلیت جمیع مناصب عالی و مرتبۀ رفیع عندالله او دارد، به جامعیت جمعیت الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین پندارد اما هست نیست |  | آب دارد همچو دریا هست نیست |

و اهلیت جامع جمیع مناصب عالیه و مرتبۀ ارفع انسان کامل را است که خلیفۀ حضرت الهیه است و مربای تربیت رب الارباب.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من کل شییء لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامع جملۀ مناصب اوست |  | جمع مجموعۀ مراتب اوست |

قوله: **مما یرجع من ذالک الی الجناب الالهی، والی جانب حقیقة الحقایق، و -فی النشأة الحاملة لهذه الاوصاف- الی ما تقتضیه الطبیعة الکلیة التی حضرت قوابل العالم کله اعلاه و اسفله**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنج و گنجینه و طلسم نگر |  | صفت و ذات بین و اسم نگر |

جمعیتی که حاصل انسان کامل است از امور ثلاثه بود.

اول راجع است با جناب الهی: **قالوا انالله و انا الیه راجعون**[[997]](#footnote-998)، و هر واحدی از موجودات با این حضرت اسما و صفات وجهی خاص دارد از غیر واسطه.

دوم راجع است با حضرت امکانیه که جامع حقایق ممکنات است، و به این وجه ممتاز است از ربوبیت و متصف است به عبودیت، و مرتبۀ انسان کامل که حضرت جمع است و وجود.

سیوم راجع است با طبیعت کلیه که مبدأ فعل و انفعال بود در مجموع جواهر که قابل تأثیرات اسمائیه‌اند. و مراد بقوله: **الی ما تقتضیه الطبیعة الکلیة**، استعداد خاص است که حاصل صاحب این جمعیت است و قابلۀ نشأۀ طبیعیۀ قوابل مجموع عالم است، ونشأۀ حامله نشأۀ عنصریه بود.

و انسان را سه نشأه است: روحیه و طبیعیه و عنصریه. اما نشأۀ مرتبتیه جمع است میان نشآت ثلاثه. و مراد به اوصاف کمالات انسانیه قوای روحانیه و جسمانیه، و مراد به عالم عالم ملک سماوی علوی و عنصری سفلی، و جایز که عالم روحانی و جسمانی خواهد، زیرا که طبیعت کلیه محیطه است به عالم روحانی و جسمانی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه پیدا و آنچه پنهان است |  | جمله در یک وجود انسان است |

قوله: **و هذا لایعرفه عقل بطریق نظر فکری، بل هذا الفن من الادراک لایکون الا عن کشف الهی منه یعرف ما اصل صور العالم القابلة لارواحه**.

عقلا و حکما در اسما و صفات الهی متحیرند و انبیا و اولیا در معرفت کنه ذات، و اعلم علمای عالم(ص) فرمود: **ان الله احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار**، و قال(ع): **تفکروا فی آلاء الله ولا تتفکروا فی ذات الله**، و قال(ع): **سبحانک ما عرفناک حق معرفتک**، و قال جل ذکره: **و ما قدروا الله حق قدره**[[998]](#footnote-999)، و قال جل جلاله: **لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار**[[999]](#footnote-1000).

و این امور مذکوره که شیخ فرموده فوق طور عقل نظری است. ولی باید که مطهر از کدورات علایق و عوایق خلایق بود که به نور ربانی منور باشد، تا عارف حقایق اسرار مذکوره شود. هر آینه چون آینۀ دل مصفا و مزکا بود، عین عقل، که قوتی از قوای او است، از اشعۀ نور دل روشن گردد، و به آن نور تحقیقات محققان به قدر قابلیت و استعداد معلوم کند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اگر روشن شود از نور دل |  | ناظر جان باشد ومنظور دل |

قال الله تعالی: **ان فی ذالک لذکری لمن کان له قلب**[[1000]](#footnote-1001)، و قال جل جلاله بلسان حبیبه و نبیه و رسوله(ص): **ما وسعنی ارضی و لا سمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن التقی النقی.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل بدست آر عقل چندان نیست |  | عقل بی دل مگر مسلمان نیست |

قوله: **فسمی هذا المذکور انسانا و خلیفة، فاما انسانیته فلعموم نشأته و حصره الحقایق کلها. و هو الحق بمنزلة انسان العین من عین الذی یکون به النظر، و هو المعبر عنه بالبصر. فلهذا سمی انسانا**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کون جامع جامع اسما بود |  | او خلیفه بر همه اشیا بود |

کون جامع را انسان کامل و خلیفۀ حق می‌خوانند، و به عموم نشأه‌ای که مشتمل است بر مراتب مجموع عالم و منحصر بود بر وی حقایق مفصلۀ انسان، و انسان به حسب لفظ مأخوذ است از انس یا نسیان.

اما انس، از آن وجه که مجمع و مظاهر اسما است و حقایق اشیا با وی انس می‌گیرند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور چشم محققان باشد |  | مونس جان انس و جان باشد |

اما نسیان ذهول او است از بعضی اشیا درحالت مشغولی به غیر، این همه دلالت می‌کند برعموم نشأه و احاطت او، که اگر نشأۀ او واحد بودی او بر منوال واحد بودی. این است مناسبت جامعه میان اسم و مسما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لفظ انسان را بیان کردم تمام |  | معنی انسان طلب کن والسلام |

و انسان کامل در نظر مرحمت حق تعالی به منزلۀ انسان العین است از عین، و آن نظر معبر است به بصر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور چشم است ودرنظر داریم |  | لاجرم روشنی بصر داریم |

و مقصود اصلی ازعین انسان العین است، و انسان به واسطۀ انسان العین نظر مردمی به مردم می‌کند، و ظاهر عالم که مظهر اسم الظاهر است مشاهده می‌نماید، و اسرار و معارف ربانی که مقصود است از خلق، به انسان کامل ظاهر می‌گردد، و مراتب باطن و ظاهر عالم به ظهور او کمال یافته.

و نتیجۀ قرب فرایض آن است که عبد عابد کامل سمع و بصر حق شود، و این فنای ذات عبد است در ذات معبود در حالت عبودیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده‌ای کاین چنین فنا یابد |  | جاودان زان فنا بقا یابد |

در مقام جمع و فرق. و این مرتبه اعلی است از رتبت قرب نوافل که حق سمع و بصر بنده شود، و این نتیجۀ فنای صفات است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رو فنا شو چو ما ز ذات و صفات |  | تا بیابی بقا ز ذات و صفات |

و انسان کامل واسطه است میان حق تعالی و عالم، و در حضرت الله تعالی به منزلۀ انسان عین است از عین، که واسطه است میان رائی و مرئی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم ما روشن به نور روی اوست |  | نور او روشن به چشم ما نکوست |

قوله: **فانه به ینظر الحق الی خلقه فیرحمهم**.

انسان کامل سبب ایجاد عالم است و واسطۀ بقا و کمالات عالم اولاً و آخراً در علم و درعین ، اما در علم، حق تعالی تجلی فرمود ذاته لذاته، و جمیع صفات و کمالات خواست که در حقیقتی مشاهده نماید، که جام جهان نمای حضرت او باشد. حقیقت محمدیه را ایجاد کرد.

و این حقیقت نوع انسانی است، و در این حقیقت حقایق مجموع موجود است به طریق اجمال، و عین ثابتۀ او مرآت کاملۀ تمام مراتب الهیه است و جامع مجموع اسباب صوریه و معنویه، و از تفصیل این عین اعیان ثابته مفصل شدند، و اول عینی که طلب وجود خارجی کرد عین عقل اول بود، و آن نور محمدی(ص) است، کما قال علیه الصلوة و السلام: **اول ما خلق الله نوری.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور او درچشم ما پیدا شده |  | لاجرم خوش روشن و بینا شده |

هم چنانکه انعکاس نور آینه که در مقابلۀ شعاع شمع باشد و منعکس شود به هرچه در مقابلۀ آینه آید.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم همه پر ز نور سبحانی شد عینی که عنایت الهی دریافت |  | در هر دو جهان ظهور سلطانی شد از معرفتش عارف ربانی شد |

و این حقیقت مقصود کلی است، و درخبر است که حضرت الله تعالی بلسان نبی(ص) در حق رسول الله فرمود: **لولاک لما خلقت الافلاک.**

این شهود ازلی است و ایجاد علمی و عینی و واسطۀ افاضۀ رحمت رحمانیۀ مجمله و رحمت رحیمیۀ مفصله بر موجودات و اعطای تمام کمالات که مترتب است بر وجود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اصل او او، او بود اصل همه |  | هم به او ثابت شود نسل همه |

قوله: **فهو الانسان الحادث الازلی و النشأة الدائم الابدی، و الکلمة الفاصلة الجامعة**.

یعنی حقیقت محمدیه(ص) حادث ازلی است، اولاً حادث به حدوث ذاتی، زیرا که حقیقت او من حیث هی هی اقتضای وجود نمی‌کند، هر آینه در وجود محتاج بود به واجب الوجود. اما حدوث زمانی که مسبوقیت است به عدم به حسب نشأۀ عنصریه و ازلیت او به وجود علمی و تقدم او بر اعیان ثابته به وجود عینی روحانی غیر زمانی است، کما قال(ع): **نحن الآخرون السابقون**.

و فرق است میان ازلیت اعیان و ارواح مجرده و میان ازلیت مبدع به معنی افتتاح وجود از غیر، بلکه مبدع نعت سلبی است به نفی اولیت، و دوام این حقیقت به ابقا و بقای مبقی. واو محیط بر حقایق الهیه و کونیه و جامع اسما و مظاهر اسما، و کلمۀ فاصله است میان ارواح و صور معنویۀ ارواح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از حدوث و از قدم دارد نصیب |  | این چنین انسان بود حق را حبیب |

قوله: **فتم[[1001]](#footnote-1002) العالم بوجوده**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم به وجود او تمامست |  | او اصل وجود خاص و عامست |

روح عالم است که مدبر و متصرف عالم است، و حیات جسد به روح بود و ظهور روح به جسد، و روح حافظ جسد است از آفات، و حکمت در تأخیر نشأۀ عنصریه کون جامع، ارادۀ الهیه آن بود که حقیقت او متصف باشد به جمیع کمالات که جامع مجموع حقایق باشد، و به خلافت الله تعالی متصرف در مجموع اشیا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کون جامع جامع اسما بود |  | او خلیفه بر همه اشیا بود |

و حضرت رب الارباب در اطوار روحانیات و سماویات و عنصریات او را تربیت فرمود، تا در صور نوعیۀ حسیه ظاهر شد، و از حضرات اسمائیه معانی کلیه و جزویه بر او نازل شد، و به واسطه او، بقدر استعداد ما بر ما.

کما قال الله تعالی: **و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین**[[1002]](#footnote-1003).

قوله: **فهو من العالم کفص الخاتم من الخاتم، و هو محل النقش و العلامة التی بهایختم الملک علی خزانته. و سماه خلیفة من اجل هذا**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنج اسما خزانه‌اش عالم گنج و گنجینه و طلسم نگر |  | حافظ این خزانه است آدم مظهر اسم اعظم است فافهم |

بیان سبب تسمیۀ خلیفه می‌فرماید و تشبیه می‌کند به نگینی از نقره مثلاً بر انگشتری از نقره، که منفصل باشد به صورت و به حقیقیت متصل، و فص محل نقش و علامت که حضرت سلطان به آن خاتم خزانه را ختم کند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از برای عاقلان تشبیه نیکو می‌کند |  | این چنین تشبیه نیکو بهر تو او می‌کند |

و انسان کامل محل نقوش اسماء الهیه است و جامع حقایق کونیه، و به این جمعیت مستحق خلافت و حافظ خزاین عالم است و ازعالم بود به وجهی و اصل عالم به وجهی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حضرت او خلیفۀ بر حق |  | واقف است از مقید و مطلق |

قوله: **لانه تعالی الحافظ به خلقه کما یحفظ الختم الخزاین. فما دام ختم الملک علیها لایجسر احد علی فتحها الاباذنه فاستخلفه فی حفظ الملک. فلا یزال العالم محفوظاً مادام فیه هذا الانسان الکامل**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالمی در پناه حضرت اوست |  | گنج شاهی به حفظ او نیکوست |

و حافظ خزانه بود به خلافت نه به اصالت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم ما خلیفه می‌خوانیم |  | بی‌خلافی خلیفه می‌دانیم |

و حفظ عالم عبارت است از ابقای صور انواع موجودات که مظاهر اسما و صفات حقند، و تصرف انسان کامل در عالم به حکم تجلیات ذاتیۀ حق است، و به توقیع رحمت رحمانیه و به نشان رحمت رحیمیه در عالم علویه و سفلیه متصرف، و قادر به احیاء و اماتت، و عالم محفوظ به وجود اوست، و هرچه از غیب به شهادت آید یا از شهادت به غیب رود به فرمان او بود، و صاحب اسم اعظم است و برزخ جامع میان حق و خلق، کما اشارالیه بقوله تعالی: **مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان**[[1003]](#footnote-1004).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برزخست و با نصیب از این و آن |  | جان و جانانست و جانانست و جان |

قوله: **الا تراه اذازال و فک الختم من خزانة الدنیا لم یبق فیها ما اختزنه الحق فیها و خرج ما کان فیها و التحق بعضه بعض، و انتقل الامر الی الآخرة فکان ختما علی خزانة الآخرة ختما ابدیا.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابدا حافظست بر عقبی |  | به بقاء و ارادت مولی |

و چون قطب عالم از دنیا منتقل شود به آخرت، و خلیفه‌ای نباشد که متصف بود به کمال او، تا قایم مقام او باشد، کمالات این خزانه چون سایه در عقب آفتاب منتقل شود به آخرت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم از جود او گرفته کمال |  | بی‌وجودش بود خیال محال |

اگر سایلی گوید ختم حافظ خزاین است اما از انتقال او انتقال خزاین لازم نیاید،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش سؤالی خوش جوابی گفته‌اند |  | درّ معنی را به حکمت سفته‌اند |

و فرموده‌اند که ختم خافظ خزاین است به وجود، و اسرار الهیه درعالم مفصله، و در انسان کامل مجمله. کما قال الشاعر:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کل الجمال غدا کوجهک مجملا |  | لکنه فی العالمین مفصل |

و تجلی الهی بر دنیا و اهل دنیا بواسطۀ کون جامع بود، هر آینه به انتقال او امداد الهی که موجب بقای دنیا است منقطع شود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سایه بی‌آفتاب کی پاید |  | سایه را آفتاب می‌باید |

قوله: **فظهر جمیع ما فی الصور الالهیة من الاسماء فی هذه النشأة الانسانیة فحازت رتبة الاحاطة و الجمع بهذا الوجود، و به قامت الحجة لله تعالی علی الملائکة**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقد گنج تمام اسما اوست |  | خود مراد از وجود اشیا اوست |

انسان کامل حافظ خزاین الهی است در دنیا و آخرت، و جام جهان نمای معنی و صورت و آینۀ مجموع اسماء الهی به نشأۀ روحیه، و جامع جمیع حقایق کونیه به نشأۀ عنصریه، وقادر بر ایجاد و اعدام به اسم اعظم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجمموعۀ مجموع کمالات وجود است |  | خود خوشتر ازین قول که گفته که شنود است |

و انسان در مرتبۀ روح جمعاً و درمقام دل تفصیلاً موصوف به صفات الهیه است. قال النبی(ع): **ان الله خلق آدم علی صورته**.

و اطلاق صورت بر الله تعالی نزد اهل ظاهر مجاز است، و اهل ظاهر، صورت به حقیقت در محسوسات استعمال کنند و در معقولات به مجاز، و انسان کامل به نشأۀ انسانیه، یعی وجود عینی، جامع رتبۀ احاطه و جمع است به جسم رتبت اجسام و به روح رتبت ارواح، به جمعیت حجة بر ملایکه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حجت حق بر ملک انسان بود |  | لیکن انسانی که او زان سان بود |

قوله: **فتحفظ فقد وعظک الله بغیرک و انظر من این اتی علیه.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر که را عقل کاملی باشد |  | وعظ حق را به جان قبول کند |

و انانیت علم و عمل نزد الله تعالی بلکه نزد اهل الله ظاهر نگرداند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرد عاقل چنان کند نکند |  | طعن بر دیگران کند نکند |

قوله: **فان الملائکة لم تقف مع ما تعطیه نشأة هذا الخلیفة، و لا وقفت مع ما تقتضیه حضرت الحق من العبادة الذاتیة**.

بیان سبب وقوع ملائکه است در انکار اوصاف آدم(ع) و ملائکه را اطلاع نبود بر مرتبۀ جامعۀ علیۀ آدم(ع) به حسب نشأۀ روحانیه، و معلوم نداشتند که مقصود از عالم وجود انسان کامل است و دیگر موجودات از ارض و سماوات تمام کمالات ازحضرت الله بواسطۀ او می‌یابند.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتابست ونور می‌بخشد رتبت هر کسی نکو داند |  | دیگران چون قمر ازو یابند هرچه یابند ازو نکو یابند |

و حصول مراتب موجودات در هر آنی از مرتبۀ او است.

**مصراع**: او مظهر اسم اعظم اوست.

و تمام موجودات استمداد از این اسم جامع می‌کنند.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم از نور او منور شد نعمت الله به ذوق می‌گوید |  | گرچه او روشن است به نور الله وحده لا اله الا الله |

و جایز است که مراد به این نشأه در این محل نشأۀ رتبت خلیفه بود که جامعۀ نشأۀ روحانیه وعنصریه است، و جایز که مراد نشأۀ روحانیه بود، و ملائکه را وقوف نیست که ذات حق اقتضای آن می‌کند که عالم تعبد ذات او کنند به ذات او.

و حضرت حق حضرت ذات است، و حق اسمی است از اسمای ذات، و ذوات ملائکه مقتضی عبادت اسما و صفات الهیه‌اند و ذوات ما مقتضی تعبد اسما و صفات و ذات، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رب خود بشناس و خود را ای غلام |  | بندۀ ذات و صفاتی والسلام |

قوله: **فانه ما یعرف احد من الحق الا ما تعطیه ذاته**.

و تعبد حضرت معبود به تمام اسما مرتبۀ عبد جامع است یعنی انسان کامل، و عبودیت مسبوقه به معرفت معبود. و عرفا عبادت را به معرفت تفسیر کرده‌اند فی قوله تعالی: **و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون[[1004]](#footnote-1005)، ای لیعرفون.**

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بندۀ بر کمال حضرت حق آنکه عالم برای او باشد |  | سید کاینات دانندش نور ذات و صفات خوانندش |

قوله: **و لیس للملائکة جمعیة آدم**.

و حال آنکه ملائکه جمعیت اسماء الهیه ندارند.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کون جامع جامع اسما بود بندۀ حق سید هر دو سرا |  | اعظم اقطاب جدّ ما بود دیگران چون قطره او دریا بود |

قوله: **و لا وقفت مع الاسماء الالهیة التی تخصها**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر یک از اسمی عطائی یافته جامع اسما ولی آدم بود |  | بی‌نوا از وی نوائی یافته آدم آن دم هم ز جائی یافته |

قوله: **و سبحت الحق بها و قدسته**.

هر یک از ملائکه مسبحۀ حق است به اسمی خاص، و انسان کامل مسبح و مقدس حق به جمیع اسما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم بندۀ تمام بود |  | همچو او دیگری کدام بود |

قوله: **و ما علمت ان لله اسماء ما وصل علمها الیها**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون نداند جمله اسما را تمام |  | شرح اسما هم نداند والسلام |

قوله: **فما سبحته بها**.

ملک به اسمی که نداند تسبیح مالک الملوک نتواند گفت.

قوله: **ولا قدسته تقدیس آدم. فغلب علیها ما ذکرناه، و حکم علیها هذا الحال فقالت من حیث النشأة: «اتجعل فیها من یفسد فیها»؟[[1005]](#footnote-1006)**

از عدم وقوف از حیثیت نشأۀ خاصه گفتند: **اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء؟** [[1006]](#footnote-1007)و در آنحال غافل بوده‌اند از نشأۀ روحانیه و قربیۀ آدم، و تسبیح اعم است از تقدیس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این معانی ز من شنو ای دوست |  | تا بیانش کنم که آن نیکوست |

تسبیح تنزیه حق است از نقایص امکان و حدوث، و تقدیس تنزیه حق است از نقایص امکان و حدوث و از نقایصی که لازمۀ اکوان است از احتیاج و صفات ذمیمه. بل نقول: **و کل صفة یتصور الخلق فهو منزه عنها**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ملک و ملکوت هر دو انسان مستکمل ذات او صفت نیست |  | او مظهر جملۀ صفاتست مستکمل آن صفات ذاتست |

قوله: **و لیس الاالنزاع و هو عین ما وقع منهم. فما قالوه فی حق آدم هو عین ما هم فیه مع الحق**.

و قول ملائکه در حق آدم نیست الا منازعت و مخالفت فرمان حق، و این منازعت و مخالفت عین آن نزاع است که واقع شده ازملائکه با حق، و نقصانی که به آدم منسوب کردند عین نقصان ایشان است.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه او نقص دیگری گوید نقص مردم مگو که نیکونیست |  | شک نباشد که نقص او باشد نقص آدم کجا نکو باشد |

قوله: **فلو لا ان نشأتهم تعطی ذلک ما قالوا فی حق آدم ما قالوه وهم لایشعرون**.

می‌فرماید: اگر نشأۀ ملائکه حجاب ایشان نبودی، نگفتندی در حق آدم آنچه گفتند، و این تنبیهی است که ملائکه‌ای که نزاع کردند نه از اهل جبروتند و نه از اهل ملکوت، زیرا که ملائکۀ جبروتیه و ملکوتیه، به غلبۀ نوریت، علم ایشان محیط است به مراتب انسان کامل، و بر رتبۀ کون جامع نزد خدای تعالی.

اما ملائکۀ ارضیه و جن و شیاطین طعن کرده‌اند بر آدم، و ظلمت بر ایشان غالب، و نشأۀ این طایفه موجبۀ حجاب و صدور فساد از قوای جسمانیه بود نه از قوای روحانیه، و این دلیلی است واضح که اهل جبروت و ملکوت نزاع نکنند با حق و مخالفت امر و نهی الهی از ایشان صادر نگردد، کما قال تعالی: **لایعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون**[[1007]](#footnote-1008).

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کمر انقیاد خوش بسته بندگانند و بندگان تمام |  | بر در امر و نهی بنشسته بندگی می‌کنند پیوسته |

قوله: **فلو عرفوا نفوسهم لعلموا؛ و لو علموالعصموا**.

اگر ملائکه عالم حقایق خود بودندی و از لوازم وجود خود باخبر، یعنی ازکمالات و نقایص، و عارف به مرتبۀ انسان کامل که جامع اسماء الهی است انکار آدم و تزکیۀ انفس خود نفرمودندی.

قوله: **ثم لم یقفوا مع التجریح حتی زادوا فی الدعوی بماهم علیه من التسبیح و التقدیس**.

و به طعن در آدم اکتفا ننمودند و ظاهر شدند به تقدیس و تسبیح، که اگر عارف حقیقت خود بودندی عارفانه دانستندی که مسبح و مقدس حق حق است در مظاهر اشیا، و این دعوی موجب شرک خفی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از وحدت و توحید گرت هست خبر |  | از شرک جلی و از خفی هم بگذر |

قوله: **و عند آدم من الاسماء الالهیة ما لم تکن الملائکة علیها؛ فما سبحت ربها بها ولاقدسته عنها تقدیس آدم و تسبیحه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامع اسماء حق آدم بود |  | در خلافت صاحب اعظم بود |

و هر ملکی را مقامی است معین، چنانکه فرمودند: **و ما منا الا له مقام معلوم**[[1008]](#footnote-1009)، و از مقام خود تجاوز نتوانند نمود، لاجرم جبرئیل فرمود: **لودنوت انملة لاحترقت**.

و تسبیح هر ملکی به حسب مقام اوست به خلاف انسان که مقام او مشتمل است بر جمیع مقامات علویه و سفلیه، و در جمیع مقامات مطلع بر تسبیحات موجودات وعارف تسبیحات حسی و مثالی و معنوی به لسان حال و قال و استعداد در هر زمانی.

و انسان مسبح است در مراتب نقصان و کمال، و نقصان او از وجهی کمال اوست، و حضرت **الرحیم** مرحوم جوید و **القهار** مقهور، لاجرم هر آینه الرحیم به جهت ظهور موافقت طلبد و **المنتقم** مخالفت، و به مقتضی حدیث ربانی: **خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحاً**، آدم(ع) را به صفات جمالیه و جلالیه ایجاد فرمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او جمال و جلال بنماید |  | هر دو را بر کمال بنماید |

و آنچه مستور بود در آدم اول در هابیل و قابیل ظاهر شد، و به مقتضی: الولد سّرابیه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه اندر پدر بود پنهان |  | آشکارا شود به فرزندان |

قوله: **فوصف الحق لنا ماجری.**

یعنی درعلم از اعیان ملائکه یا درعالم روحانی از ارواح ایشان.

قوله: **لنقف عنده و نتعلم الادب مع الله تعالی فلا ندعی ما نحن متحققون به و حاوون علیه بالتقیید؛ فکیف ان نطلق فی الدعوی فنعم بها ما لیس لنا بحال و لا نحن منه علی علم فنفتضح؟ فهذا التعریف الالهی مما ادب الحق به عباده الادباء الامناء الخلفاء**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نصیحت بگوش جان بشنو حضرت او ادب چنین فرمود |  | بشنو ای جانم از جنان بشنو گر چو ما بنده‌ای چنان بشنو |

قوله: **ثم نرجع الی الحکمة فنقول: اعلم ان الامور الکلیة و ان لم یکن لها وجود فی عینها فهی معقوله معلومة بلاشک فی الذهن، فهی باطنة لاتزال عن الوجود العینی.**

بعد از حکایت ملائکه رجوع فرمود به تقریر حکمت الهیه، و مراد بیان ارتباط است میان حق و عالم امور کلیه یعنی حقایق لازمه طبایع موجودۀ در خارج چون حیات و علم و قدرت و ارادت امور عقلیه‌اند، معدومه در خارج، موجوده در عقل، و از حیثیت آنکه امور معقوله‌اند باطنه و از جملۀ لوازم اعیان موجودۀ درخارج، ممکن نیست زوال امور معقوله.

قوله: **و لها الحکم و الاثر فی کل ماله وجود عینی**.

امور کلیه اگر چه معدومه‌اند در خارج، اما حکم و اثر دارند در اعیان کونیه و حقایق خارجیه به حسب وجود عقلیه و کمالات معقوله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حکمت حضرت حکیم نگر |  | قدرت قادر عظیم نگر |

و اعیان معلومه اسماء الهیه‌اند، و اسم ذات است با صفت متعینه هر آینه تکثر اعیان از صفات بود و امور کلیه را اعیان نباشد در خارج، و نزد حکما علم الهی فعلی است و سبب وجود موجودات است، و همچنین قدرت و ارادت معبرند به عنایت الهیه.

و معلوم است که عینی موجوده، اگر متصف نباشد به حیات، او را حی نگویند و وصف نکنند او را به انواع کمالات، و امور کلیه حاکم‌اند بر طبایع موجودات خارجیه، و تمیز میان اشیا به علم بود، و تخصیص بعضی به ارادت و تمکن از افعال به قدرت.

قوله: **بل هو عینها لاغیرها اعنی اعیان الموجودات العینیة**.

وجود عینی عین امور کلیۀ معقولۀ منعوته است به عوارض و لوازم، و حقیقة الحقایق مجموع حقیقت واحده، و به اعتبار تعینات و تجلیات در مراتب متکثره متکثر می‌نماید، و به حقایق مختلفۀ جوهریۀ متبوعه و عرضیۀ تابعه ظاهر آمده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک حقیقت درصد آئینه نمود |  | صد نمود و جز یکی دیگر نبود |

و گفته‌اند اعیان موجودات اعیان اوصاف‌اند نه اعیان موصوفات، زیرا که موصوفات هم امور کلیه‌اند و آن کلی طبیعی و فیه نظر. زیرا که در این محل، امور کلیه‌ای مراد است که اعیان ندارند در خارج و عین موجودات غیبیه‌اند.

قوله: **و لم تزل عن کونها معقولة فی نفسها**.

امور کلیه عین اعیان موجوده‌اند در خارج، اما حقیقةً امور معقوله‌اند.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این هردو به ذوق بی‌شکی می‌نگریم در هر چه نظر کنیم او می‌بینیم |  | در هردو جمال آن یکی می‌نگریم بد دیده نه‌ایم و نیککی می‌نگریم |

قوله: **فهی الظاهرة من حیث اعیان الموجودات کماهی الباطنة من حیث معقولیتها**.

می‌فرماید که امور کلیه، به اعتباری که عین اعیان موجوده‌‌اند، ظاهره‌اند، و به اعتباری که امور معقوله‌اند باطنه.

قوله: **فاستناد کل موجود عینی لهذه الامور الکیة التی لایمکن رفعها عن العقل و لا یمکن وجودها فی العین وجوداً تزول به عن ان تکون معقولة**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| امر کلیه هست معقوله اثر و حکم باشدش دایم |  | عین اعیان و عین معلوله نشود او ز عقل معزوله |

موجودات عینیه متعین و متکثراند به صفات، و صفات امور کلیۀ معلومه، و موجودات از حیثیت کمالات مستنده‌اند به امور کلیه.

قوله: **و سواء کان ذلک الوجود العینی موقتا او غیر مؤقت، نسبة المؤقت و غیرالمؤقت الی هذا الامر الکلی المعقول نسبة واحدة**.

یعنی تأثیر امور کلیه مختص نیست به بعضی موجودات، بلکه متأثراند اعم از آنکه موجودات موقت باشند به زمان چون عالم خلق یا غیر موقت چون مبدعات، و نسبت موقت و غیر موقت در وجود، و کمالات نسبت واحده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نسبت آب با محیط و حباب |  | نزد ما آن یکی بود دریاب |

قوله: **غیر ان هذا الامر الکلی یرجع الیه حکم من الموجودات العینیة بحسب ما تطلبه حقائق تلک الموجودات العینیة. کنسبة العلم الی العالم و الحیاة الی الحی. فالحیاة حقیقة معقولة. و العلم حقیقة معقولة متمیزة عن الحیاة، کما ان الحیاة متمیزة عنه. ثم نقول فی الحق تعالی ان له علما و حیاة فهو الحی العالم. و نقول فی الملک ان له حیاة و علما فهو العالم و الحی. و نقول فی الانسان ان له حیاة و علما فهو الحی العالم**.

**و حقیقة العلم واحدة، و حقیقة الحیاة واحدة. و نسبتها الی العالم و الحی نسبة واحدة. و نقول فی علم الحق انه قدیم، و فی علم الانسان انه محدث. فانظر ما احدثته الاضافة من الحکم فی هذه الحقیقة المعقولة**.

تأکید بیان ارتباط است میان موجودات عینیه و امور کلیه، و هر موجودی عینی مستند بود به امری از امور کلیه که موثره‌اند در وی. اما موجودات هم در امور کلیه حکم و اثر [دارند] به حسب اقتضای اعیان موجودات، و احکام وجودیۀ عینیه تابعۀ احکام معنویۀ غیبیه‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تابع و متبوع هم باشند مدام |  | طالب و مطلوب باشند و السلام |

قوله: **و انظر الی هذا الارتباط بین المعقولات و الموجودات العینیة. فکما حکم العلم علی من قام به ان یقال فیه عالم، حکم الموصوف به علی العلم انه حادث فی حق الحادث، قدیم فی حق القدیم. فصار کل واحد محکوما به محکوما علیه**.

بیان ارتباط است میان اشیاءعینیه و امور غیبیه، و چون ارتباط عینیه و غیبیه حاصل است میان انسان و عالم که هر دو موجودند اقوی و احق باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به حکمت گر سخن گوید حکیمانه ازو بشنو |  | تأمل کن در آن معنی ز من بشنو نکو بشنو |

قوله: **و معلوم ان هذه الامور الکلیة و ان کانت معقولة**.

یعنی موجود درعقل.

قوله: **فانها معدومة العین**.

یعنی درخارج.

قوله: **موجودة الحکم**.

یعنی به اعیان موجوده.

قوله: **کما هی محکوم علیها اذا نسبت الی الموجود العینی.**

هم چنانکه عقل حکم می‌کند بر موجودات به حدوث و قدم، نیز حکم می‌کند که حیات و علم عین ذاتند یا غیر ذات.

قوله: **فتقبل الحکم فی الاعیان الموجودة ولا تقبل التفصیل ولا التجزی فان ذلک محال علیها**.

امور کلیه قابل حکم‌اند از موجودات عینیه، در حالتی که عارضۀ موجودات شوند، اما قابل تفصیل نباشند، زیرا که حقیقت کلیه اگر قسمت کنند، و تعین هر قسمی از اقسام تعین آن حقیقت بود اقسام نباشد، چون انسانیت که در هر شخصی به تمامی است، و اگر تعین قسمی غیر تعین دیگر باشد عین آن حقیقت معدومه بود.

قوله: **فانها بذاتها فی کل موصوف بها کالانسانیة کل شخص من هذاالنوع الخاص لم تتفصل و لم تتعدد بتعدد الاشخاص**.

حقیقت کلیه موجوده است به ذات خود در هر چه موصوف بود به آن حقیقت کلیه، چون انسانیت که کلی طبیعی است و موجوده در هر شخصی از نوع انسانی، و انسانیت مفصل و متعدد نشود به تعدد اشخاص.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معرفت عارفانه می‌گوید |  | این سخن عارفی همی جوید |

قوله: **ولا برحت معقولة**.

یعنی حقیقت کلیه موجوده بود، متغیر نشود به عروض، و متکثر نگردد به تکثر موضوعات، هم چنانکه حقایق موجودۀ در اعیان، و حقیقة الحقایق در مجموع مظاهر ظاهر است از غیر تعدد و تکثر، و بسیاری مظاهر قادح نباشد در حدوث ذات مظهر.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر به صد آینه یکی رو بنمود صد نشد نام یکی اگر یکی صد نهد ای عزیز من |  | نقش خیال او صد است صد نشد او کدام صد صد نشود حقیقتش یک بود و بنام صد |

قوله: **و اذا کان الارتباط بین من له وجود عینی و بین من لیس له وجود عینی قد ثبت، و هی نسب عدمیة، فارتباط الموجودات بعضها ببعض اقرب ان یعقل لانه علی کل حال بینها جامع وهو الوجود العینی**.

چون ارتباط میان موجودات خارجیه و میان امور کلیه ثابت است، میان موجودات بعضی با بعضی اولی بود، زیرا که جامع‌اند در وجود عینی، و صفات نسب عدمیه، یعنی تغیّر معروضات صفات اعیان نباشد در خارج، هر آینه نسبت با خارج امور عدمیه بود و به نسبت با عقل وجودیه، و صفات را که امور عدمیه گفته‌اند به آن اعتبار که غیر ذاتند.

قوله: **و هناک فماثم جامع**.

یعنی میان امور عدمیه و موجودات خارجیه.

قوله: **و قد وجد الارتباط بعدم الجامع فبالجامع اقوی و احق**.

و اشیاء ممکنه بعضی متبوعۀ مکتنفه‌اند به عوارض و بعضی تابعۀ لا حقۀ متبوعۀ جواهرند، و تابعه اعراض و جامع هر دو وجود، و عرض به ذات طالب جوهر است تا قایم باشد به آن، و جوهر طالب عرض است تا ظاهر گردد به او.

هر آینه همیشه میان جوهر و عرض ارتباط حاصل بود از غیر انفکاک، و چون ارتباط میان موجودات خارجیه و میان امور کلیه ثابت است، میان بعضی موجودات با بعضی که جامعند در وجود عینی اولی بود.

قوله: **ولا شک ان المحدث قد ثبت حدوثه و افتقاره الی محدث احدثه**،

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر کجا محدثی بود بی‌شک یک وجود است مظهر عالم |  | افتقارش بود به محدث خویش مظهرش صد هزار باشد بیش |

قوله: **لامکانه لنفسه. فوجوده من غیره، فهو مرتبط به ارتباط افتقار**.

هر آینه موجد مرتبط بود به موجد.

قوله: **و لا بدان یکون المستند الیه واجب الوجود لذاته غنیاً فی وجوده بنفسه غیر مفتقر، و هوالذی اعطی الوجود بذاته لهذا الحادث فانتسب الیه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نسبت ما همه به حضرت اوست |  | نسبت عالم این چنین نیکوست |

قوله: **و لما اقتضاه لذاته کان واجباً به**.

و چون اقتضا کند واجب لذاته حادثی را واجب شود که آن حادث موجود گردد به واجب الوجود، و جایز است که ضمیر فاعل راجع باشد با حادث. یعنی چون حادث اقتضاء وجود کند ازواجب لذاته، حادث واجب بود به واجب، زیرا که معلول واجب شود به علت، و حق تعالی در وجود غنی مطلق و عالم مفتقر، کما قال تعالی: **یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید[[1009]](#footnote-1010)،** و قال جل ذکره: **والله غنی عن العالمین**[[1010]](#footnote-1011).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما فقیریم و او غنی به وجود |  | داد ما را وجود و ساخت غنی |

قوله: **و لما کان استناده**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله عالم مستند باشد به او |  | بد نباشد این سخن می‌گو نکو |

هر آینه موجد به موجد و محدث به محدث مستند بود.

قوله: **الی من ظهر عنه لذاته، اقتضی ان یکون علی صورته فیما ینسب الیه من کل شییء من اسم وصفة ما عداالوجوب الذاتی فان ذالک لایصح فی الحادث و ان کان واجب الوجود و لکن وجوبه بغیره لابنفسه**.

یعنی این استناد اقتضا می‌کند که حادث به صورت واجب بود و متصف به صفات و کمالات موجد غیر وجود ذاتی، و موحدی فرموده: **انا اقل من ربی بسنتین**.

سنۀ اول وجوب ذاتی و ثابتۀ امکان ذاتی، و علت غائیه از ایجاد حادث عرفان موجد است، کما قال تعالی: **و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون**، ای لیعرفون.

و عبادت مستلزم معرفت معبود است، و قال(ع) حین سئل بما عرفت الله؟ قال: **عرفت الاشیاء بالله ما عرفت الله بالاشیاء**. می‌فرماید که اول حق را به حق شناختم بعد از آن غیر حق را به حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق را تو به حق شناس سید |  | گر بندۀ نیک حق شناسی |

و موجودی که وجود او ازغیر باشد وجوب او به غیر بود، و غیر انسان اگرچه متصف‌اند به وجود، اما صلاحیت ظهور جمیع کمالات وجود ندارند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این سعادت از آن انسانست |  | هم از اینسان و هم از آن سانست |

قوله: **ثم لتعلم انه لما کان الامر علی ما قلناه من ظهوره بصورته**. یعنی ظهور انسان کامل حادث به صورت حق.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش آینه‌ای ز غیب پیدا کردند در دیدۀ ما نقش خیالش بنمود |  | در آینه خویش را هویدا کردند نیکونظری به چشم بینا کردند |

قوله: **احالنا تعالی فی العلم به علی النظر فی الحادث و ذکرانه ارانا آیاته فیه**.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آینۀ وجود حادث بر لوح ضمیر هر حقیری |  | انوار قدیم می‌توان دید اسرار عظیم می‌توان دید |

قوله تعالی: **سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم**[[1011]](#footnote-1012)، و قوله تعالی: **و فی انفسکم افلا تبصرون**[[1012]](#footnote-1013).

و آیات تفصیل مرتبۀ انسان است، و رؤیت آیات مفصلاً در عالم کبیر محجوب را آسان‌تر است که در نفس او، و عارف را بالعکس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خود را بشناس تا شناسی او را |  | بشنو ز من این معرفت نیکو را |

قوله: **فاستدللنابنا علیه**.

همچنانکه استدلال از اثر به موثر، و آثار اگر سمات فعلیه‌اند و متأثره در صفحات ذرات موجودات آیات ملکیه خوانند، و اگر مؤثراتند، یعنی نعوت و صفات الهیه که ظاهره‌اند در ملکوت اشیا، آیات ملکوتیه گویند، و مشرقۀ ذاتیه آیات جبروتیه.

قوله: **فما وصفناه بوصف الا کنا نحن ذلک الوصف**.

یعنی متصفیم به صفاتی که ما را وصف فرموده‌اند، و به مقتضای **کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصربه**، الحدیث، حضرت الله تعالی عین اعیان حادثه می‌شود، و کما یلیق بقدرته.

و اسم الهی نزد عرفا ذات است با صفت متعینه، و اسما متعدده‌اند به صفات و واحد به ذات و عالم از حیثیت کثرت اعراض، و لذا قال: **کنا نحن ذلک الوصف**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عرض و جوهرش بهم آراست |  | کون جامع ازین میان برخاست |

قوله: **الاالوجوب الخاص الذاتی.**

این وجوب وجود که عین وجود است خاصۀ حضرت واجب الوجود است.

قوله: **فلما علمناه بنا و منا نسبنا الیه کل ما نسبناه الینا**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او را به خود شناسم و خود را به او دگر |  | او را به او شناس دگر بار ای پسر |

ما نسبت می‌کنیم به حضرت او هرچه او نسبت می‌کند به ما از کمالات.

قوله: **و بذلک وردت الاخبارات الالهیة**.

مثل: **ان الله خلق آدم علی صورته**، و: **مرضت فلم تعدنی،** و: **اقرضواالله قرضا حسنا**[[1013]](#footnote-1014)،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این کمالات حضرت متعال |  | نزد کامل بود همه بکمال |

قوله: **علی السنة التراجم**.

از انبیا و اولیا.

قوله: **الینا. فوصف نفسه لنابنا**.

یعنی حق تعالی ذات خود را به صفات ما وصف فرمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سمع و بصری که او بود نیکو بو |  | نیکو باشد سمع و بصر کز او بو |

سالک کامل که افعال و صفات و ذات او در افعال و صفات و ذات حق فانی شود حضرت کریم رحیم قدیم او را افعال ربانی و صفات سبحانی و وجود حقانی کرامت فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در خود نگرد حضرت سلطان بیند |  | آب است و حباب هر دو یکسان بیند |

لاجرم گوید: **فاذا شهدناه شهدنا نفوسنا، و اذا شهدنا شهد نفسه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ماه را بیند به نور آفتاب |  | آفتابی بیند او در ماهتاب |

**و اذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرته ابصرتنا**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطره را بگذار و در دریا نگر |  | یک نظر در چشم مست ما نگر |

قوله: **و لانشک اما کثیرون بالشخص و النوع**.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ملک وملکوت باهم آمیخته‌اند کردند طلسمی به جمال وبه کمال |  | نقد جبروت بر سرش ریخته‌اند آنگه به دَر گنج خود آویخته‌اند |

در ترکیب جامع نظر فرما از روحانی و جسمانی تا کثرت را در وحدت مطالعه نمائی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به معنی یکی و به صورت هزار |  | نماید به نقش خیالم نگار |

قوله: **و انا و ان کنا علی حقیقة واحدة**.

اگرچه ما حقیقت واحدیم اما مشتمله است بر حقیقت نوعیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع داریم وحدت و کثرت |  | از تجلی حضرت عزت |

قوله: **تجمعنا فنعلم قطعا ان ثم فارقابه**.

فارقی باید تا به آن فارق تمیز توان کرد میان اشخاص.

قوله: **تمیزت الاشخاص بعضها عن بعض، و لولا ذلک ما کانت الکثرة فی الواحد**.

اگر تمیز اشخاص به فارق نباشد کثرت درواحدحاصل و متصور نگردد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای برادر میان باطل وحق |  | فارقی بایدت بگو صدق |

قوله: **فکذلک ایضا، و ان وصفنا بماوصف نفسه من جمیع الوجوه فلابد من فارق**.

اول تشبیه فرمود باز تنزیه می‌فرماید، تا جامع باشد میان تنزیه و تشبیه، به سنت سنیۀ انبیا علیهم السلام و به حسب ظهور اسما و صفات الهیه در مظاهر خلقیه تشبیه به اعتبار اسما و صفات قدیمه، تنزیه نظر باذات تنزیه از تنزیه، بلکه تنزیه در مقام واحدیت بود، اما درمرتبۀ احدیت ذاتیه.

**مصراع**: نه تنزیه و نه تشبیه است دریاب،

والله اعلم بالصواب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر از تنزیه و تشبیه ای پسر |  | زانکه کثرت نیست آنجا معتبر |

قوله: **ولیس الا افتقارنا الیه فی الوجود و توقف وجودنا علیه لا مکاننا و غناه عن مثل ما افتقرنا الیه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به وجود است بی‌نیاز ازما |  | به وجودیم ما به او محتاج |

و حضرت فارق فرمود به افتقار ما و غنای حق و غیر این دوعاید به این دو وجودیه و عدمیه.

قوله: **فبهذا صح له الازل و القدم الذی انتفت عنه الاولیة التی لها افتتاح الوجود عن عدم. فلاتنسب الیه الاولیة مع کونه الاول**.

یعنی به سبب غناء ذاتی صحیح است ازلیت، و ابدیت حق قدیم است در ذات و صفات، و ازل انتفای اولیت است به معنی افتتاح وجود از عدم، و ازلیت اعیان و ارواح زمانیه بود و ازلیت حق ذاتیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌نیاز است ذات او ز همه |  | فقر عالم ولی بجو ز همه |

قال رسول الله(ص): **اول ما خلق الله العقل**.

اولیت عقل را به وجود بود، هر آینه مسبوق بود به عدم ذاتی، اما مسبوق نباشد به عدم زمانی، بلکه اولیت حق به معنی آنست که مبدأ اشیا است، و آخریت به معنی منتهی و مرجع همه. **فمنه بدأ و الیه یعود**.

و قال(ع): **کان الله و لم یکن معه شییء**.

و به این معنی مجتمع‌اند اولیت و آخریت، و جنید رحمة الله علیه چون این حدیث را استماع فرمود، گفت: **الآن کما کان**، یعنی مرتبۀ احدیت تغییر نیافته اگرچه در مرتبۀ واحدیت کثرت اسما و صفاتند، و اعیان ثابته اکوان، و این مقام عارفی است که در تجلی ذاتیۀ برقیه او به قیامت کبری شود و از رؤیت خود و عالم فانی شود و به مقتضای: **رأیت ربی بربی.**

**مصراع**: رب خود را به رب خود بیند.

رزقنا الله و ایاکم.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنکه حق را به خویشتن بیند آنکه او را به او مشاهده کرد |  | عارفان عارفش نمی‌دانند عارف است او و عارفش خوانند |

قوله: **و لهذا قبل فیه الآخر. فلو کانت اولیته اولیة وجود التقیید لم یصح ان یکون الآخر للمقید، لانه لاآخر للممکن، لان الممکنات غیر متناهیة فلا آخرلها. و انما کان آخراً لرجوع الامر کله الیه بعد نسبة ذلک الینا، فهو الآخر فی عین اولیته، و الاول فی عین آخریته**.

می‌فرماید که اولیت حق نیست عبارت از افتتاح وجود از عدم، که اگر چنین باشد صحیح نباشد آخریت حق، و قال جل ذکره: **هوالاول و الآخر**[[1014]](#footnote-1015). اگر آخریت عبارت باشد از انتهاء موجودات مقیده، ممکنات به حسب‌دار آخرت غیرمتناهیه‌اند، بلکه نزد محققین آخریت عبارت است از فنای ذات و صفات و افعال موجودات به ظهور قیامت کبری و رجوع تمام امور به حضرت حق بعد نسبت آن به غیر. **فمنه بدأ و الیه یعود**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مائی ما ز پیش ما وا شد قطره و بحر و موج و جو آبند |  | عین ما گوئیا به مأوا شد دیدۀ ما به عین بینا شد |

کما قال: **کل شییء یرجع الی اصله**.

بلکه موجد عالم به ارادۀ تامۀ بالغه و به قدرت کاملۀ شامله در هر آنی عالمی ایجاد می‌کند و عالمی معدوم.

کما قال تعالی: **بل هم فی لبس من خلق جدید**[[1015]](#footnote-1016).

و همیشه آن عالم از حضرت الله تعالی استمداد فیض می‌نماید و الله تعالی به انواع تجلیات ذاتیه و صفاتیه امداد می‌فرماید و او اول است درعین آخریت و آخر در عین اولیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اول و آخر این چنین می‌دان |  | ظاهر و باطن آنچنان می‌خوان |

قوله: **ثم لتعلم ان الحق وصف نفسه بانه ظاهرو باطن**،

مزید بیان است چنانکه فرمود: **ان الله خلق آدم علی صورته**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به کمالات او چو کامل گشت |  | ظاهر و باطنیش حاصل گشت |

تا مستدل استدلال جوید از انسان کامل به حق، و سالک متمکن بود از وصول به حضرتش.

قوله: **فا وجدالعالم**.

یعنی عالم انسانی، و اگر خواهی بگو که عالم کبیر که صورت حقیقت انسانیه است، اما اول انسب است و مقصود که انسان مخلوق است به صورت اله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به صفاتش اگر شوی موصوف |  | عارف کاملی و هم معروف |

قوله: **عالم غیب و شهادة**، ای عالم الروح و الجسم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در عالم جسم و جان سفر کن |  | در ظاهرو باطنت نظر کن |

قوله: **لندرک الباطن بغیبنا و الظاهر بشهادتنا**.

هر آینه مدرک، باطن مضاف یعنی جبروت و ملکوت به معرفت روح و قوای روحانیه ادراک کند، و ظاهر به ابدان و قوای منطبعه، یا ادراک کنیم غیب حق از حیثیت اسما و صفات نه از حیثیت ذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیست ممکن را در آن حضرت مجال |  | گرچه باشد کاملی خوش بر کمال |

قال الله تعالی: **لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار**[[1016]](#footnote-1017).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نسبتی چون نیست غیری را به او |  | کی شناسد ذات او بشنو نکو |

قوله: **و وصف نفسه بالرضا و الغضب**.

رضای ما از رضای اوست و خوف از غضب.

قال تعالی: **رضی الله عنهم و رضوا عنه**[[1017]](#footnote-1018)، و قال: **سبقت رحمتی غضبی.**

قوله: **واوجد العالم ذا خوف و رجاء فیخاف غضبه ویرجوا رضاه**.

بیان ارتباط است میان حق و عالم و صفات فعلیه و انفعالیه، و هر دو مستدعی همدگرند، و خوف و رجا خاصۀ انسان است، خوف به سبب خروج از فرمان حق و رجا به امید ترقی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در کتم عدم نه خوف باشد نه رجا |  | در جنت ذات فارغ از هر دو سرا |

قوله: **و وصف نفسه بانه جمیل و ذوجلال فاوجدنا علی هیبة و انس. وهکذا جمیع ما ینسب الیه تعالی و یسمی به**. مراد به جمیل صفات جمالیه است و رحمت و لطف، و مراد از جلال صفات جلالیه از قهر و عزت و عظمت. فاوجدنا علی هیبة و انس، مثالی است جامع میان دو مقصود و آن بیان ارتباط است، و هیبت از جلال بود و انس از جمال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انس از جمال باشد و هم هیبت ازجلال |  | این انس و هیبت است که داریم بر کمال |

قوله: **فعبر عن هاتین الصفتین**،

یعنی جمال و جلال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخنی بس خوشست بنویسش |  | تا ببوسیم هر دو دست ترا |

قوله: **بالیدین**.

به طریق مجاز فرمود، و مراد صفات جمالیه و جلالیه است که به این هر دو ربوبیت به کمال ظهور کرده، به مثل همچنانکه انسان متمکن است از گرفتن و دادن به یدین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذوالیدین است شاه عادل ما |  | به یدین است کار کامل ما |

قوله: **اللتین توجهتا منه علی خلق الانسان الکامل**.

کقوله تعالی: **ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی**[[1018]](#footnote-1019)، یعنی به صورت انسانیه و به صفات جمالیه و جلالیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کون جامع جامع اشیا بود |  | روح پاکش مظهر اسما بود |

قوله: **لکونه الجامع لحقایق العالم و مفرداته**.

یعنی انسان کامل جامع حقایق عالم است و مظاهر صفات جمالیه و جلالیه و حایز مجموع اعیان ثابته و مفردات موجودات خارجیه. و اعیان ثابته ثابته‌اند به عین حقیقت انسانیه، و مجموع موجودات خارجیه موجود به عین خارجیۀ حقیقت انسانیه. و این حقیقت احدیت جمع است در علم وعین، و حصول اعیان عالم در علم از تفصیل عین ثابتۀ انسانیه است، وعالم دو اعتبار دارد: اعتبار احدیت و اعتبار کثرت. به اعتبار احدیت جامعه، اهل الله عالم را انسان کبیر گویند، و به اعتبار افرادیه انسان صغیر. هر آینه به اعتبار کثرت عالم را احدیت جمع نباشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این مرتبه از خدمت انسان بتوان یافت |  | انسان طلب ای یار کز آن سان بتوان یافت |

اما عالم به اعتبار احدیت جمع،

**مصراع**: مجموعۀ مجموع کمالات وجود است.

قوله: **فالعالم شهادة و الخلیفة غیب، و لذا تحجب السلطان**.

می‌فرماید که عالم ظاهر است و خلیفه باطن، و عالم را شهادت فرمود، اگرچه بعضی غیب‌اند چون عالم ارواح مجرده، غالباً اطلاق اسم بعض است بر کل، و مراد ازعالم کبیر روحانی و جسمانی است که صورت حقیقت انسانیه‌اند، و حقیقت انسانیه غیب این عالم، و انسان کامل مظهر کمالات این حقیقت و خلیفۀ اوست، و او همیشه در غیب است اگرچه خلیفه موجود است در خارج.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شیخ مصری خلیفه در بغداد |  | من و ماهان ازین و آن آزاد |

یا گوئیم خلیفه متصف است به صفات الهیه، و هویت الهیه لایزال در غیب، و حقیقت انسانیه اول مظاهر الهیه است، کما قال(ع): **اول ما خلق الله نوری.** یعنی نور حقیقت و تعین او(ع).

و این مظهر مربوب است، اما به خلافت مدبر ومربی عالم است و عقل اول و غیر او از ارواح بواسطۀ حقیقت انسانیه فیض از فیاض مطلق می‌یابند.

قوله: **و لهذا تحجب السلطان**.

ایمائی است بر آنکه مظهر خلیفۀ غیبیه ظاهر است در ملک، و واجب بود انقیاد و مطاوعت او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| واجب است انقیاد او بر ما |  | بشنو از بنده خادم فقرا |

قوله: **و وصف الحق نفسه بالحجب الظلمانیة و هی الاجسام الطبیعیة و النوریة، و هی الارواح اللطیفة.**

حق سبحانه و تعالی بلسان ختم انبیا(ص) فرمود: **ان لله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفها لاحترقت سبحات وجه ما انتهی الیه بصره من خلقه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن ظلمت و نورجسم وجانست |  | وین هر دو حجاب عارفانست |

و اجسام طبیعیه حجب ظلمانیۀ ذات و ارواح لطیفه حجب نورانیۀ صفات که مظهر ذاتند به وجهی و سانز به وجهی، مثل شعاع آفتاب که ستر آفتاب است و دلیل بر آفتاب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نظری کن به آفتاب ای جان |  | به شعاع ظاهراست و هم پنهان |

قوله: **فالعالم بین کثیف و لطیف**.

هم چنانکه حق موصوف است به حجب ظلمانیه ونورانیه، عالم دایر است میان کثیف و لطیف.

قوله: **و هو عین الحجاب علی نفسه**. یعنی عالم به عین و انیت خود عین حجاب عالم است، و اگر انیت عالم از عالم زایل شود عالم از آن رو که عالم است معدوم گردد، و جایز است که ضمیر هو عاید باشد با حق، یعنی حق از حیثیت انوار عین حجاب باشد، چنانکه گفته‌اند: **و لیس حجابه الا النور و لا خفائه الاالظهور**.

قوله: **فلایدرک الحق ادراکه نفسه**.

یعنی عالم ادراک حق نکند همچنانکه حق ادراک ذات خود کند، زیرا که مدرک ادراک مدرک نکند به ذوق و وجدان، الا به حسب نصیبی که از مدرک در مدرک باشد، و شیخ قدس سره در فص نفثیه در کلمۀ شیثیه فرموده: **فما فی احد من الله شییء، و ما فی احد من سوی نفسه شییء**.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیض اقدس تمام استعداد باز فیض مقدسش ز صفات |  | عین ما را ز اسم باطن داد بر تو خواند لوایح آیات |

قوله: **فلایزال فی حجاب لایرفع**.

یعنی عالم ابدا در حجاب خواهد بود و قادر نیست بر حق معرفت موجد و نه بر معرفت حقیقت خود.

قوله: **مع علمه بانه متمیز عن موجده بافتقاره**.

یعنی عالم همیشه در حجاب است با وجود علم به آنکه متمیز است ازموجد به سبب افتقار موجَد به موجِد و علم به این امتیاز موجب علم است به طرفین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خیالی نقش می‌بندی تو پنداری که می‌دانی |  | خیال است آنکه دانائی نمی‌دانی که نادانی |

قوله: **ولکن لاحظ له فی الوجوب الذاتی الذی لوجود الحق**.

و عالم متصف است به صفات الهیه به طریق تفصیل و انسان کامل متصف بود به وجه اجمال، الا وجوب ذاتی که خاصۀ حضرت حق است.

قوله: **فلایدرکه ابداً. فلایزال الحق من هذه الحقیقة**.

یعنی از حیثیت وجوب ذاتی.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل ار چه به غایت کمال است ذاتش به کمال کی شناسد |  | جز معرفت صفاتیش نیست او را چو وجوب ذاتیش نیست |

قوله: **غیر معلوم علم ذوق و شهود، لانه لاقدم للحادث فی ذلک.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم ذوق و شهود خوش باشد |  | گر بیابی وجود خوش باشد |

نزد نعمت الله علم ذوق اتصاف مذوق است به مذوّق به خلاف علم تصوری که به مجرد اطلاع به وجوب ذاتی است.

قوله: **فما جمع الله لآدم بین یدیه الا تشریفاً**.

می‌فرماید که حق تعالی آدم را به تشریف شریف و خلعت لطیف صفات جمالیه و جلالیه مشرف فرمود، کما قال تعالی: **و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر**[[1019]](#footnote-1020). آدم(ع) بحر علوم نامتناهی است و مظهر صفات الهی و متصرف در عالم به ید معطیه و آخذه.

قوله: **و لهذا قال لابلیس: «ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی».**[[1020]](#footnote-1021)

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساقی ما به ذوق سر مستست می‌برد دست از همه عالم |  | با حریفان مدام بنشستست زانکه دستان او از آن دستست |

قوله: **و ما هوالاعین جمعه بین الصورتین: صورة العالم و صورة الحق، و هما یداالحق.**

یعنی حقایق کونیه و حقاین الهیه، و صورتین که یدین فرمود تنبیهی است بر عدم مغایرت درحقیقت، الا در ظاهریت و مظهریت، و حق تعالی تجلی فرموده هم درفاعل و هم در قابل، و یدایمن عبارت است از صورت فاعلیت که متعلقۀ حضرت ربوبیت است، وایسر اشارت به ید قابلیت که متعلق حضرت عبودیت است، و مراد صفات متقابله بود.

قوله: **و ابلیس جزء من العالم لم تحصل له هذه الجمعیة**.

زیرا که ابلیس مظهر اسم المضل است و این اسم در اسم جامع داخل است، وآدم مظهر اسم جامع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر مجموع اسماء اله |  | کون جامع بندۀ سلطان پناه |

قوله: **و لهذا کان آدم خلیفة**.

یعنی به حصول جمعیت آدم خلیفۀ حق است در عالم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تربیت یافت ازجلال و جمال |  | لاجرم یافت سلطنت به کمال |

قوله: **فان لم یکن ظاهراً بصورة من استخلفه فیما استخلفه فیه**.

می‌فرماید که اگر آدم(ع) ظاهر نشدی به صورت حق، یعنی به کمالات صفات ربانی، قادر نبودی بر تدبیر عالم، و هر آینه خلیفه باید که به نعوت مخلّف منعوت بود، و رسول نسبتی داشته باشد به مرسل، و مرسل خلیفه نسبتی دارد به مخلّف.

**مصراع**: ازواین نسبت کامل طلب کن.

قوله: **فما هو خلیفة؛ و ان لم یکن فیه جمیع ما تطلبه الرعایا التی استخلف علیها لان استنادنا الیه.**

آدم مربی عالم است به مرتبه و عالم مستند به آدم.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم اعظم است آدم برزخی در میان عالم و حق |  | که خلیفه است بر همه عالم جامع این و آن بود فافهم |

قوله: **فلابد ان یقوم بجمیع ما تحتاج الیه و الا فلیس بخلیفة علیهم. فما صحت الخلافة الاللانسان الکامل**.

اگرچه هر فردی از افراد انسانیه از خلافت نصیبی دارد، اما خلافت عظمی از آن مظهر اسم اعظم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نسبش با حسب بهم پیوست |  | به خلافت به تخت دل بنشست |

ودر هر عصری خلیفه‌ای موجود بود که امام زمان است. کما قال رسول الله(ص): **من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیة**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تو نور امام دریابی |  | آفتابی در آن قمر یابی |

قوله: **فانشأ صورته الظاهرة**.

یعنی صورت خلیفه که موجود است در خارج.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جسمش از ملک و روحش از ملکوت |  | روح لاهوت و جسم او ناسوت |

قوله: **من حقائق العالم و صوره**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت جسم و روح او دریاب |  | نیک دریاب یک زمان مشتاب |

قوله: **و أنشأ صورته الباطنة علی صورته تعالی.** یعنی صورت موجودۀ در علم که عین ثابته است و صورت اسماءالهیه در حضرت علمیه و متصف به صفات حق، و اطلاق صور بر اسما و صفات به مجاز. و هر یکی از ظاهر و باطن منقسم‌اند بر دوقسم: باطن مطلق و باطن مضاف و ظاهر مطلق و ظاهر مضاف. اما باطن مطلق ذات الهیه و صفات قدیمه و اعیان ثابته، اما باطن مضاف عالم ارواح که باطن مضاف است به نسبت با باطن مطلق، و ظاهر مضاف است به نسبت با ظاهر مطلق یعنی عالم اجسام.

قوله: **و لذلک قال فیه: کنت سمعه و بصره ما قال کنت عینه و اذنه: ففرق بین الصورتین**. حق تعالی صورت باطنۀ آدم را.

**مصراع**: به صفات خودش مشرف کرد.

و در نتیجۀ نوافل فرمود: **کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصربه.**

و این سمع و بصر از ائمۀ سبعۀ صفاتیه‌اند، و نفرمود: **کنت عینه و اذنه**، که از جوارح صورت بدنیه‌اند. واگرچه ظاهر مظهر باطن است، اما تفریق فرمود میان باطن و ظاهر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن ار چنین دانی |  | نسخۀ خلق و حق فروخوانی |

قوله: **و هکذا هو فی کل موجود من العالم بقدر ما تطلبه حقیقة ذلک الموجود**.

و حق تعالی تجلی کرده در آدم به کمال، و در هر موجودی از موجودات بقدر قابلیت و استعداد حقایق عالم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر کسی هرچه خواست آنش داد |  | به صفت نام خود نشانش داد |

قوله: **ولکن لیس لاحد مجموع ما للخلیفة: فما فاز الابالمجموع**.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذوق میخانۀ حدوث و قدم جامع جملۀ علوم بود |  | ازخلیفه بجو که می‌داند شرح اسما تمام می‌‌خواند |

قوله: **ولو لا سریان الحق فی الموجودات بالصورة ما کان للعالم وجود**.

یعنی اگر نه تجلی حق بودی در موجودات، عالم را وجودی نبودی، هویت او است که به صفات بر کمال در مرایای حقایق عالم تجلی کرده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازجود وجود اوست عالم موجود |  | نیکو دریاب تا بیابی مقصود |

قوله: **کما انه لولاتلک الحقایق المعقولة الکلیة ما ظهر حکم فی الموجودات العینیة**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ روشنی بباید |  | تا نور جمال او نماید |

واگر حقایق معقولۀ کلیه، که در قدیم قدیم است و در حادث حادث، نبودی، ظاهر نشدی حکمی از احکام اسما و صفات حق در موجودات عینیه، و ظهور احکام اسماء الهیه به حقایق معقولۀ تابعه و متبوعه بود، و وجود عالم به تجلی حق در موجودات و ارتباط عالم به حق در ارتباط افتقار بود، و ارتباط حق به عالم از حیثیت ظهور احکام اسما و صفات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم همه فقیرند ذاتش غنی ز عالم |  | اما ظهور اسما جویای ماست فافهم |

قوله: **و من هذه الحقیقة**.

یعنی از این ارتباط که او معنئی است ثابت.

قوله: **کان الافتقار من العالم الی الحق فی وجوده**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کانۀ تامه است تا دانی |  | خوش بذوقش بخوان اگرخوانی |

فرمود: **فی وجوده**، و نفرمود: **فی ذاته**، تنبیه است بر آنکه اعیان مجعول نیستند به جعل جاعل و مستفیض‌اند از حق به فیض اقدس، و آن تجلی حبی ذاتی است در حضرت علمیۀ ذاتیۀ الهیه، و جعل متعلق به وجود خارجی بود.

قوله:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فالکل مفتقر ما الکل مستغن** |  | **هذا هوالحق قد قلناه لانکنی** |

هر واحدی از عالم در وجود و کمالات مفتقر است به موجد و ظهور اسما و صفات موقوف بر مظاهر، و این ارتباط ثابت و بی‌تکلف ارشاد فرموده، و عارفان را طریق سداد نموده. و حقایق کونیه در وجود مشروطند به حقایق الهیه و حقایق الهیه در ظهور منوطند به حقایق کونیه.

قوله:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فان ذکرت غنیاً لا افتقار به** |  | **فقد علمت الذی بقولنا نعنی** |

یعنی عالم به وجود مفتقرند و ذات الهی در وجد غنی علی الاطلاق. کما قال: **یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هوالغنی الحمید**[[1021]](#footnote-1022).

اما اسما و صفات طلب ظهور می‌کنند نه ذات من حیث هی هی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌نیاز است ازوجود و از عدم |  | بلکه مستغنی ز اوصاف قدم |

قوله:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فالکل بالکل مربوط فلیس له** |  | **عنه انفصال خذوا ما قلته عنی** |

ضمیر له عاید است با عالم و ضمیر عنه با حق و الباقی ظاهر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم از نور او هویدا شد |  | گنج پنهان که بود پیدا شد |

قوله: **فقد علمت حکمة نشأة آدم اعنی صورته الظاهرة**.

یعنی حکمت در نشأۀ جسد آدم ظهور اسما و صفات الهیه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در جام جهان نمای ثانی |  | ظاهر شده است آنکه دانی |

قوله: **و قد علمت نشأة روح آدم اعنی صورته الباطنة**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در عین وجود عقل اول |  | تمثال صفات شد ممثل |

به خلافت رب الارباب مربی عالم است و مربای حق و ربوبیت او عارضیه و عبودیت ذاتیه.

قوله: **فهو الحق الخلق**. حق به اعتبار ربوبیت و اتصاف به صفات الهیه وخلق به اعتبار مربوبیت و عبودیت.

قوله: **و قد علمت نشأة رتبته وهی المجموع الذی به استحق الخلافة**. و خلیفۀ الهی به نشأۀ روحانیه مستفیض است از حق و به نشأۀ جسمانیه مفیض بر عالم و به نشأۀ جامعه کمال مرتبه دارد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرتبه هر کسی ازو دارد |  | او مقید به هیچ مرتبه نیست |

قوله: **فآدم هوالنفس الواحدة التی خلق منها هذا النوع الانسانی.** آدم در حقیقت نفس واحده است.

**مصراع**: عقل اول آدم معنی است.

و آن نور محمدی است علیه الصلوة و السلام که ظاهر آمده در نشأۀ عنصریه، کما قال(ع): **اول ما خلق الله نوری**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه هست از نور او روشن شده |  | یوسفی پیدا به پیراهن شده |

حقیقت انسانیه را ظهورات است در مظاهر جمیع عوالم، مظهر اول در عالم جبروت روح کلی است، و حوای معنویه نفس کلیه، و در عالم ملکوت نفس واحده نفس کلیه و حوا طبیعت کلیه، و در ملک آدم ابوالبشر.

و اول موجودی که ظاهر شد از اجسام انسانیه آدم بود(ع) و آدم اب خاتم است به صورت و ابن خاتم به معنی، و مدار عالم جبروت و ملکوت به او است و او خلیفۀ حق است ازلاً وابداً.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طالبان را ره نکو بنمود بندگی کن مطیع سید باش |  | ره چنان رو که او چنین فرمود تا بیابی مراد و هم مقصود |

قوله: **وهو قوله تعالی: یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها و بث منهما رجالا کثیرا ونساء**[[1022]](#footnote-1023).

معنی این آیت به نسبت به عالم جبروت: **اتقوا ربکم الذی خلقکم من عین واحدة**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اول عین واحد گفته‌اند |  | درّۀ بیضا به حکمت سفته‌اند |

**و خلق منها زوجها** نفس کلیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس کلیه زوجه‌ای به جمال |  | عقل کل زوج او بود به کمال |

**و بث منهما رجالا کثیرا و نساء** عقول و نفوس مجرده.

و به نسبت با عالم ملکوت، **خلقکم من نفس واحدة** نفس کلیه، **و خلق منها زوجها** طبیعت کلیه، **و بث منهما رجالا کثیرا** نفوس ناطقه **و نساء** نفوس منطبعه.

و به نسبت با عالم ملک:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدم است ای عزیز و حوا هم |  | پدر و مادر بنی ‌آدم |

قوله: **فقوله: اتقواربکم، اجعلواما ظهر منکم وقایة لربکم، و اجعلوا ما بطن منکم، و هو ربکم، وقایة لکم: فان الامر ذم و حمد: فکونوا وقایته فی الذم واجعلوه وقایتکم فی الحمد تکونوا ادباء عالمین:**

ادیب کامل آگاه، از قول حبیب الله یعنی محمد رسول الله، سالک طالب را ادب می‌آموزد تا به رعایت ادب، نورانیت او زیاده شود و در مهالک اباحت نافتد. زیرا که توحید افعال مقتضی آن است که اسناد خیر و شر به الله تعالی کنند، و سالک را پیش از تصفیه و تزکیۀ نفس و قلب، خوف اباحت باشد در اسناد خیر و شر به حضرت الله تعالی، اما بعد از طهارت دل ادب نگه دارد در اسناد قبایح به حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با ادب باش تا ادیب شوی |  | بندگی کن که تا حبیب شوی |

اتقأ ماخوذ است از وقی یقی.

وقوله: اجعلوا ما ظهر منکم وقایة لربکم، یعنی آلت وقایت، کما قال الله تعالی: **خذواحذرکم**[[1023]](#footnote-1024)، یعنی آلت حذر، چون سپر ونیزه و غیره از سلاح. و مراد ما ظهر منکم جسد بود با نفس منطبعه، واجعلوا ما بطن منکم،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح است مدبر بدن تا دانی |  | شاید که مربیت به ربّش خوانی |

کمالات را به حق نسبت کن و نقایص را به نفس خود، کما قال عن لسان الملائکة: **سبحانک لاعلم لنا الا ما علمتنا**[[1024]](#footnote-1025). هر که کمالات به حق نسبت کند و نقایص به نفس خود به حجاب انیت محجوب نگردد.

و سالک باید که ظاهر را وقایت باطن گرداند در ذم و باطن را وقایت ظاهر در حمد، و کمالات را به باطن خود حواله کند و نقایص را به ظاهر. زیرا که نفس منطبعه که در بدن است محل نقایص است و روح منبع انوار و مرآت تجلیات رحمانیه، و از حیثیت باطن و اتصاف به کمالات او را مرتبۀ ربوبیت است و ربوبیت او عرضیه و عبودیت ذاتیه، و باطن آلت اتقا است و ظاهر متقی، کما قال(ع): **اعوذبک منک.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما پناه از او به او آورده‌ایم |  | رو بدر گاهی نکو آورده‌ایم |

قوله: **ثم انه سبحانه و تعالی اطلعه علی ما اودع فیه و جعل ذلک فی قبضتيه: القبضة الواحدة فیها العالم، و القبضة الاخری فیها آدم و بنوه. و بین مراتبهم فیه**.

بعد از آن که موجد عالم آدم را ایجاد فرمود، او را به صفات کمالات ربانیه متصف گردانید و به خلعت خلافت عظمی و تشریف شریف امامت مشرف ساخت، و مفتاح خزاین عالم کبیر و صغیر در قبضۀ قدرت او نهاد.

و مراد به قبضه مقبوض است، قال الله تعالی: **والارض جمیعا قبضته**[[1025]](#footnote-1026)، یعنی مقبوضۀ مسخره در ید حق، و در قبضۀ واحده اعیان موجوداتند بر سبیل تفصیل و در قبضۀ دیگر آدم و بنوه، و مشتمل بر هر واحدی بر وجه اجمال، و دوید معبرند به صفات فاعلیه و قابلیه، و عالم ید قابله و آدم ید فاعله و متصرف در ید قابله.

قوله: **و بین مراتبهم فیه**.

یعنی مراتب بنی آدم در آدم، کما جاء فی الحدیث: **ان الله مسح بیده ظهر آدم واخرج منه مثل الذر**. لاجرم آدم بر نقود کنوز معارف و اسرار الهیه که درحقیقت او به ودیعه بود مطلع شد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مخزن اسرار سبحانی نگر |  | مظهر الطاف ربانی نگر |

قوله: ولما اطلعنی الله سبحانه و تعالی فی سری علی ما اودع فی هذا الامام الوالد الاکبر، جعلت فی هذا الکتاب منه ماحدّلی لا ما وقفت علیه، فان ذلک لایسمه کتاب و لاالعالم الموجود الآن.

والد کبیر آدم است ابوالبشر، و والد اکبر آدم حقیقی، یعنی روح محمدی(ص) که جامع کمالات انسانیه و مجموعۀ کمالات عالم است به تمامی، و زیادت بر کمالات عالم حضرت جامعیه و هیأت اجتماعیه که بیان مقرران عالم و بنان محرران بنی آدم از تقریر و تحریر آن عاجز و قاصرند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده سید را کجا داند تمام |  | قدر او حق می‌شناسد والسلام |

(تمت والحمدلله و المنة والسلام علی من اتبع الهدی[[1026]](#footnote-1027)).

رساله جواهر در ترجمۀ نقوش فصوص الحکم

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

الحمدلله والصلوة علی رسول الله(ص).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حمدی که سزای او بود او گوید |  | حقست که حمد خویش نیکو گوید |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقوش فصوص از جواهر بجو |  | رموز فتوحات با ما بگو |

ترجمۀ نقوش فصوص الحکم که به الهام ربانی جواهرش نام کرده شد، گنجینه‌ای است که نقود معانی: **کنت کنزا مخفیا**، در او دفینه است، بلکه بحری است محیط که درر **العلم کهیئة المکنون**، در اصداف عبارات بیان آن مخزون است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لفظ او احسن عبارات است |  | معنیش اشرف اشاراتست |

ای طالب مطلوب و ای محب محبوب دانسته‌ای که اسما الله به اصطلاح اهل الله ذات است که مسما است به اعتبار صفت وجودیه، چون علیم و قدیر، یا به اعتبار نسبت عدمیه چون قدوس و سلام.

و اسماء ذات عبارت است از آن اسما که تعقل او موقوف نباشد بر تعقل غیری، و اگر موقوف باشد اسماء اولیه و مفاتیح الغیب و ائمۀ سبعه خوانند، و اسم اعظم جامع جمیع اسماء الهیه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اعظم جامع اسما بود |  | صورت او معنی اشیا بود |

و اسماء حسنی به ذات از ذات طلب وجود عالم کرده‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم طلسم و گنج اسما |  | بطلب این طلسم و گنج از ما |

**فص حکمة الهیة فی کلمة آدمیة.**

و وجود عالم بی‌آدم جسدی بود بی‌روح و جامی بی‌راح، و آئینه‌ای صیقل ناکرده، و آدم عین جلاء مرآت عالم است.

**مصراع**: با عین جلا آینۀ اکوانیم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم تنست او جانست |  | میر تبریز و شاه او جانست |

و اسماء الهیه به مقتضی: **کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به**، الحدیث، به منزلۀ قوای انسان کامل است، از این جهت عالم را انسان کبیر گویند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم بدنست و جان عالم آدم |  | انسان کبیر است به آدم عالم |

و حقیقت انسانیه را ظهورات است در عالم سوی الانسان مفصلا، و درعالم انسانی مجملاً، و انسان مختصری است از حضرت الهیه و مخصوص به معنی: **ان الله خلق آدم علی صورته**.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین مقصود اوست در عالم |  | گرچه خود عالم است او فافهم |

معماری است که گنج ویرانۀ دنیا به جود وجود او معمور است، و کارخانۀ عقبی به روح کلی او محفوظ. اول است به قصد اول و آخر به ایجاد و ظاهر به صورت و باطن به منزلت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باطناً آفتاب و ظاهر ماه |  | صورت حق بنام عبدالله |

و انسان کامل اعّز موجودات است به ربوبیت و اذل به عبودیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به اسمای حسنی عزیز خدا |  | به ذلت بود بنده‌ای همچو ما |

مربی عالم است و مربای رب الارباب، و نسخه‌ای است منتسخه در کتب خانۀ لاهوت، و نخبه‌ای است منتخبه از لوایح ناسوت، جامع است به هیئت جامعه، و مستجمع صور به ظهور صورتین کامله، کما قال: **العالم علی صورة الحق و الانسان علی صورتین**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنی او جام و می است |  | جام و می بی‌حضرت ساقی کی است |

و تخصیص حکمت الهیه به کلمۀ آدمیه آن است که خلعت خلافت اسم جامع سزاوار قامت قابلیت او بود، و مراد به کلمۀ آدمیه روح کلی است که مبدأ نوع انسانی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صفت و ذات بین و اسم نگر |  | گنج و گنجینه و طلسم نگر |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سبحان من اظهر ناسوته ثم بدا فی خلقه ظاهراً |  | سرّ سنا لاهوته الثاقب فی صورة الآکل و الشارب |

**فص حکمة نفثیة فی کلمة شیثیة.**

عطیات حق بر اقسام است، بعضی خاص از حضرت الوهاب است و آن بر قسمین است، هبۀ ذاتیه است و آن عطای بلاعوض است، و هبۀ اسمائیه به قدر قابلیت قوابل است. قال الله تعالی: **کل شییء خلقه ثم هدی**[[1027]](#footnote-1028).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز سلطان حقیقی پادشاهی |  | بیابی گر به استعداد خواهی |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق تعالی بما چنین فرمود |  | در گنجینه را بما بگشود |

**و آتاکم من کل ماسألتموه[[1028]](#footnote-1029)**، ای بلسان الاستعداد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اینست سؤال حال ای اهل کمال |  | گر زانکه سؤال می‌کنی از سر حال |

و سؤال یا به قول است یا به طبع، یا به امتثال امر الهی، کما قال الله تعالی: **ادعونی استجب لکم**[[1029]](#footnote-1030)، و این مرتبۀ عبد کامل است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتی که بخواه بنده‌وار از سر صدق |  | فرمان تو می‌برم از آن می‌‌خواهم |

و سایل باید که سؤال به طریق حکمت ومعرفت کند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خواهندۀ بر کمال می‌باش |  | سایل به همه سؤال می‌باش |

قال رسول الله(ص): ان لاهلک علیک حقا و لنفسک و لعینک، الحدیث.

و نفث که ترجمۀ آن ارسال نفس است، در این محل استعاره است از القاء و حق علوم علو و هبیه و عطایاء الهیه رابر قلب شیث(ع) و معنی شیث در لغت عبرانیه هبةالله است، و بعد از مرتبۀ الهیه، مرتبۀ مبدائیه و موجودیه است، و حصول آن به نفس رحمانی است از وجود اعیانی.

و چون حکمت نفثیه بعد از حکمت الهیه است و مظهر تجلی وجودی بعد از تعین اول، حکمت نفثیه به کلمۀ شیثیه تخصیص یافته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نکتۀ شیث بشنو از ما |  | اسمی است مطابق مسما |

**فص حکمة سبوحیة فی کلمة نوحیة.**

تنزیه از منزه تحدید منزه است، ودانسته‌ای که تنزیه از تشبیه تشبیه است، و مقید به قید اطلاق، و صاحب معرفتین تنزیه و تشبیه فرماید، چنانکه خدای تعالی به لسان شارع(ع) فرمود: **لیس کمثله شییء و هو السمیع البصیر**[[1030]](#footnote-1031).

و معتقد مومن اعتقاد فرماید و علم این تشبیه حواله کند به حضرت حق تا از عطای ذاتی الهی:

**مصراع**: این علم ورا به کشف معلوم شود.

و بعد از مرتبۀ مبدائیه مرتبۀ عالم عقول مجرده است، و مرتبۀ عقول تنزیه حق است از نقایص امکانیه، زیرا که جمیع کمالات عالم ارواح بالفعل است، و نقایص از حیثیت احتیاج و امکان به حسب وجودات متعینه و ذوات مقیده، هر آینه منزه تنزیه منزه کند از نقصی که درخود یابد.

و نوح(ع) اول مرسلین بود و تنزیه حق بر وی غالب و از شأن انبیا است، علیهم السلام، که امت را دعوت کنند به حق، منزه از نقایص امکانیه، و نفی الهیت کنند از هرچه اسم غیر بر وی واقع شود، و غالب بر قوم نوح(ع) عبادت اصنام بود، و او منزه از آن عبادت، لاجرم حکمت سبوحیه به این مناسبت وارد شد به کلمۀ نوحیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سبوح منزهست و بی‌عیب |  | تنزیه همی کنیم بی‌ریب |

**فص حکمة قدوسیة فی کلمة ادریسیة.**

علو مکان است و علو مکانت، اما علو مکان مثل قوله تعالی: **الرحمن علی العرش استوی[[1031]](#footnote-1032)،** و علو مکانت: **کل شییء هالک الا وجهه**[[1032]](#footnote-1033). وعارف کامل جامع است میان علم و عمل، و علو عامل علو مکان است و علو عالم علو مکانت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر جمع کنی علم وعمل را با هم |  | عالی باشی به هر دو رفعت چو علم |

و در علو متفاضله‌اند، **و انتم الا علون و الله معکم**[[1033]](#footnote-1034)، و آن راجع است با تجلی حق در مظاهر و حق درتجلی اعلی نباشد از حق در تجلی دیگر، مثل قوله تعالی: **لیس کمثله شییء و هو السمیع البصیر**[[1034]](#footnote-1035)، و مثل: **اننی معکما اسمع واری**[[1035]](#footnote-1036)، و مثل: **جعت و لم تطعمنی.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دُر این دریا به حکمت سفته‌ایم |  | ما صدف عالی و اعلی گفته‌ایم |

و قدوس به معنی مقدس است و مشتق از تقدیس، چون سبوح که مشتق از تسبیح است، و حق مقدس است از نقایص امکانیه و احتیاج کونیه و ذات حق تعالی غنی علی الاطلاق است.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از من و تو غنی است ذات اله غیر او خود غنی مطلق نیست |  | من و تو مفتقر بدان درگاه وحده لا اله الا الله |

و کمالات ذاتیه اعلی است از آنکه به دیده عقل و فهم توان دید، یا به پای وهم و خیال به سر حد ادراک آن توان رسید، و تسبیح تنزیه است در مقام جمع فقط، و تقدیس تنزیه است به حسب جمع و تفصیل، و تنزیه نوح(ع) عقلی بود، و تنزیه ادریس(ع) عقلی و نفسی. و تخصیص حکمت قدوسیه به کلمۀ ادریسیه به مناسبت تطهیر نفس او است، به ریاضت شاقه، و تقدیس وجود مطهرش از صفات حیوانیه به غلبۀ روحانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پاکباز است او و پاک از عیب‌ها |  | محرم پاکان قصر کبریا |

و به کثرت انسلاخ از بدن عروج فرموده و با ملایکه اختلاط کرده و با ارواح مجرده آسوده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هم جام لطیف وهم می صافی بود |  | تقدیس خداوند از آن می‌فرمود |

**فص حکمة مهیمیة فی کلمة ابراهیمیة.**

لابد است از اثبات عین عبد تا صحیح بود که حق سمع و بصر و لسان و ید و رجل او باشد.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌آینه تمثال نماید هی هی سوزد سبحات وجه او دیدۀ ما |  | بی‌ماه به شب مهر برآید هی هی گر پردۀ وجه برگشاید هی هی |

و سلطنت کنت سمعه و بصره و لسانه، الحدیث، نتیجۀ حب نوافل است و نفل زیادتی و صورت عالم زاید بر عالم، فافهم.

اما نتیجۀ حب فرایض آن است که محبوب به سمع محب شنود، و به بصر او جمال: **ان الله جمیل یحب الجمال**، در مرایای عالم مشاهده نماید و صاحب مرتبتین فرماید: **انت متکلم علی لسانی و انت لسانی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما آن توئیم آن تو دانی |  | بحری و حباب و این و آنی |

و حصول هیمان از افراط عشق است و عشق افراط محبت، و محبت اصل ایجادعالم، و حصول محبت از تجلیاتی که وارده است از حضرت جمال مطلق. و اول کسی از اولاد آدم که سلطان سراپردۀ قدم او را عارف گردانید به هویت ذاتیه که ساریه است در مظاهر کونیه ابراهیم بود(ع) و اول نبیی از انبیا که بعد از فناء در حق و بقاء به حق در صورت بشریه به خلعت صفات نبویۀ حقیقیه مشرف شد او بود، کما ورد فی الخبر الصحیح: **ان اول من کسی یوم القیامة ابراهیم لیکون آخره مطابقا للاول**.

و بعد از مرتبۀ تنزیه و تقدیس مرتبۀ تشبیه است، و خلیل(ع) مظهر مطهر عشق و خلعت بود، و ذات الهیه در صور مظاهر بر او تجلی فرمود، و از شدت محبت محبوب را در مظاهر نوریۀ کواکب که موجب تشبیه است مشاهده نمود، و از غلبۀ هیمان می‌گفت: **لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین**[[1036]](#footnote-1037)، اعنی حایرین فی الجمال المطلق، و در حال کمال هیمان خال: **الفقر سواد الوجه فی الدارین**، بر عارض صورت و معنی نهاد، و به مقتضی **کل شییء هالک الا وجهه**[[1037]](#footnote-1038)، در مجمع جمع و فرق حق باقی ماند، و حق را به حق در مظاهر سماوات ارواح و ارض اشباح مشاهده نمود و گفت: **انی وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض**[[1038]](#footnote-1039).

و بعد از وجدان ذات الهیه در جمیع صور اکوان، به کشف و عیان **حنیفا** فرمود، و چون از افعال و صفات و ذات خود فانی گشت، موحدانه از اثبات غیر تبرا کرد و فرمود: **و ما انا من المشرکین**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشرک نیم و شرک نیارم بخدا |  | والله که وجودی ننهم غیرش را |

**فص حکمة حقیة فی کلمة اسحاقیة.** حضرت خیال حضرتی است جامعه و شاملۀ شییء و لاشییء، و خیال را به حکم تصویر عام است، و تصویر خیال اگر مطابق است به صورتی از خارج معبر است به کشف، و اگر غیر مطابق است.

**مصراع**: تعبیرش کن که لایق تعبیر است.

و آنچه در بیداری دیده شود رؤیت گویند، و آنچه در خواب بینند رؤیا. و رؤیا بر اقسام اربعه است، و تعبیر معبر عبور است از صورتی که دیده شود در نوم به امری دیگر، و تجلی صورت در حضرت خیال محتاج است به علمی که به آن علم ادراک کرده شود آنچه مرادالله است از آن صورت مرئیه.

قال الله تعالی: لابراهیم(ع) حین ناداه: **ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا**[[1039]](#footnote-1040)، الآیة، و نفرمود قد صدقت فی الرؤیا «انه ابنک». و عالم صادق الرؤیا است و متعلم صادق است در رؤیا، فافهم.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می‌نگارد نقش‌ها یعنی خیال دیده‌ام نقش خیال او بخواب |  | گاه ممکن گاه واجب گه محال خوش خیالی می‌نماید در خیال |

و بعد از مرتبۀ عالم مجرده مرتبۀ عالم مثال است که مسما است به خیال، و خیال منقسم است به مطلق و مقید، و حکمت مثال مقید در کلمۀ اسحاقیه مراعات ترتیب است درمیان مراتب، و مثال مقید انموذج مثال مطلق است.

و تشبیه حکمت حقیه به کلمۀ اسحاقیه آن است که چون ابراهیم(ع) رؤیای صالحۀ خود را بیان فرمود، اسحاق محقق تصدیق کرد، و گفت: **افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین**[[1040]](#footnote-1041)، یعنی بجای آور آنچه دیده‌ای در خیال محقق در حس که مرا یابی انشاء الله از «جملۀ» صابران. کما قال یوسف(ع): **هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا**، معناه حساً ای محسوساً[[1041]](#footnote-1042).

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن از ذوق گفته‌ام آری در می‌خانه را به دیدۀ خویش بی‌خیالش که نقش می‌بندم |  | دُر بسیار سفته‌ام آری زده‌ام آب و رفته‌ام آری یک زمانی نخفته‌ام آری |

قیل: و کل مایراه الانسان فی حیوة الدنیا انما هو بمنزلة الرؤیا للنایم خیال فلابد من تأویله.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **انما الکون خیال و هو حق فی الحقیقة** |  | **والذی یفهم هذا حاز اسرار الطریقة** |

**فص حکمة علیة فی کلمة اسماعیلیة.**

عالم موجود است از احدی الذات و منسوب به احدی الذات، و کثرت از حیثیت اسما است، و هو احد بالذات و کل باسماء.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون هویت یکی است اسما را |  | به هویت یکی بود اسما |

و هر حقیقتی از حقایق عالم طلب اسمی می‌کند از اسماء حق از حق، و عالم اگر ممکن نبودی موجود نشدی، و حصول عالم از اقتدار الهیت است و آن قبول قابل است، و لهذا قال الله تعالی عند قوله: **کن فیکون**[[1042]](#footnote-1043).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه آن قابل وجودش بود |  | جود واجب عطای آن فرمود |

و نسبت تکوین به عالم کرده‌اند از جهت قبول وجود، و اسناد حکمت علیه به کلمۀ اسماعیلیه از آن سبب فرمود که مظهر اسم العلی بود و صادق الوعد بود به وفاء با حق در عهود سابقه و عقود لاحقه، و اعلی است به مرتبه، **و کان عند ربه مرضیا**[[1043]](#footnote-1044).

و چون اسماعیل(ع) مظهر روحانیۀ محمدیه بود، و حضرت او علیه الصلوة و السلام مظهر ذات جامعه، و ذات را علو ذاتی، و العلی اسمی است از اسماء ذات، تخصیص حکمت علیّه به کلمۀ اسماعیلیه به این مناسبت بود، فافهم.

**فص حکمة روحیة فی کلمة یعقوبیة.**

قال الله تعالی: **ان الدین عند الله الاسلام**[[1044]](#footnote-1045).

و معنی اسلام انقیاد است، پس هر کسی که از او کاری طلب کنند و فرمان برداری کند در آنچه از او طلب داشته‌اند، او مسلمان است، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه فرمائی بجان فرمان برم |  | هرچه می‌خواهی بجا می‌آورم |

و امر الهی بواسطه است یا بی‌واسطه، و مخالفت امر بلاواسطه متصور نیست. **ماشاء الله کان و مالم یشأ لم یکن**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه منقاد حضرت اویند |  | جمله فرمانبر و دعا گویند |

و دین در لغت اطلاق می‌کنند به اشتراک لفظی بر مفهومات ثلاثه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انقیاد و جزا و عادت گو |  | دین بدست آور و سعادت جو |

و تخصیص حکمت روحیه به کلمۀ یعقوبیه از آن فرمود که راحت حقیقیه و نبوت و روح دایم یعقوب را(ع) حاصل بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز انقیاد ورا روح روح حاصل بود |  | مدام روح وی از انقیاد می‌افزود |

چون بندۀ فرمان امتثال امر سید فرماید و اجتناب از منهیات کند هر آینه درجۀ علیا و راحت قصوی یابد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر که منقاد حکم سلطانست |  | رفعت و راحتش فراوان است |

و عالمی که معلوم فرماید که جزا مترتب است بر اعمال، و اعمال از مقتضیات ذات واستعداد او است، و وجود از حق تعالی و تقدس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم او راحتی یابد تمام |  | روح روح عارفست آن والسلام |

و ظاهر است که عادت موجب لذت است و راحت. و شیخ قدس سره در فکوک فرموده که تخصیص حکمت روحیه به کلمۀ یعقوبیه به مناسبت آن است که یعقوب(ع) عالم به عالم انفاس و ارواح بود و کشف او روحانی، از آن سبب فرمود: **لاتیأسوا من روح الله**[[1045]](#footnote-1046)، و آن روح لقای یوسف(ع) بود به کشف وجدانی اجمالی، کما قال: **انی لاجد ریح یوسف(ع)** [[1046]](#footnote-1047)و چون کشف او(ع) عیانی تفصیلی نبود فرمود: **و ابیضت عیناه من الحزن**[[1047]](#footnote-1048).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم آن دارم که حال چشم من پرسد نگار |  | زانکه بی‌نقش خیالش دیده‌ام شد دلفکار |

**فص حکمة نوریة فی کلمة یوسفیة.**

از شأن نور ظهور است و اظهار، و اتم انوار نوری است که آنچه مرادحق است به صور مرئیه در خواب به آن نور مکشوف شود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم تعبیر است و بر من روشن است |  | این چنین نور خوشی نور من است |

چه صورت واحده که در نوم ظاهر می‌شود به لمعان کثیره مختلفه است، و اگر مرئی واحده باشد و رائی متعدد، در حق هریکی تعبیری بود علی حده، و عالم ارواح که مسما است به عالم مثال، عالمی است نورانی، و کشف یوسف(ع) مثالی بود بر وجه اتم و اکمل، لاجرم حکمت نوریه که کاشفۀ حقایق کلیه است، به کلمۀ یوسفیه اضافت رفته است، و معبری که عالم باشد به علم تعبیر، از صور مثالیۀ خیالیه مرادالله معلوم گرداند، و از مرتبۀ روحانیۀ یوسف(ع) مستفید بود، و از قوت روح او صورت مستفیض حضرتش کامله بود در حسن و بهجت.

و نور حقیقی ذات الهیه است، و نور اسمی است از اسماء ذات و اطلاق نور بر غیر حق مجاز محض و عالم ارواح ظلالاتند نورانی به اضافت با عالم اجسام، و دخول روح در عالم اصلی بواسطۀ عبور بود بر حضرت خیال که مثال مقید است، و به اشراق نور روح ظاهر می‌گردد صور مثالیه، و چون نور منبسط شود بر آن حضرت، لطایف مجسده از معانی فایضه مشاهده کرده شود.

و در این رؤیا شهود عیانی است، چه روح منور بعد از تنویر منتقل گردد از مثال مقید به مثال مطلق، **والله یقول الحق و هو یهدی السبیل**[[1048]](#footnote-1049).

**فص حکمة احدیة فی کلمة هودیة.**

غایات طرق سالکان و نهایات سبل عارفان حضرت اسم جامع است، و آن الله است تعالی و تقدس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| متناهی به او شود همه شییء |  | غایت هرچه هست باشد وی |

قال الله تعالی: **ان الی ربک المنتهی**[[1049]](#footnote-1050)، و قال تعالی: **والیه یرجع الامر کله**[[1050]](#footnote-1051)، و به مقتضی: **وسعت کل شییء رحمة رحمة و علما**[[1051]](#footnote-1052)، مآل و مرجع مجموع به سعادت خواهد بود و عاقبت همه محمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌سعادت نیست هر شیئی که هست |  | گرچه از وجهی شقاوت داد دست |

و تعبد حضرت معبود به طریقی که موصل شود به سعادت خاصه، آن است که صاحب شرع(ع) راه نموده، و اگرچه مجموع مرحومند، اما بعضی رحمت یافته‌اند از غیر منت و بعضی از منت، و از حیثیت وجوب همه برحمت رحمانیه، و اگرچه رحمت امتنانیه عام است و رحمت وجوبیه خاص، اما سبب حصول رحمت وجوبیۀ رحیمیه از عین منت رحمت رحمانیه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه مرحوم رحمت اللهیم |  | همه ممنون نعمت اللهیم |

و اسم جامع جامع جمیع اسماء الهیه است، و طریقۀ این اسم جامع طرق جمیع اسما است. **الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق**. لاجرم هر مظهری مربوبی است که رب خود را تعبد می‌کند، و رب هر مربوبی اسمی از اسمای حق است و هو رب الارباب.

هر آینه هر مربوبی به تعبد اسمی خاص سعادتی خاصه دارند اما سلوک به جمیع طرق اسما که توحید جامع است خاصۀ حضرت محمدی است(ص).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اینست طریق در طریقت |  | زین راه رسی به این حقیقت |

واحدیت را مراتب است: اول ذاتیه، دیگر اسمائیه، دیگر افعالیه.

و اسناد حکمت احدیه به کلمۀ هودیه از آن سبب فرموده که هود(ع) مظهر توحید ذاتی و اسمائی بوده، و ربوبیت او داعی قوم خود بود به مقام تحقیق، بقوله: **ما من دابة الاهو آخذبناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم**[[1052]](#footnote-1053).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون همه راه اوست از چپ و راست |  | تو به هر ره که می‌روی او راست |

**فص حکمة فتوحیة فی کلمة صالحیة.**

حصول نتیجه از نور فردیت تواند بود و ثلاثۀ اول افراد است، و صدور عالم از ذات و اراده و قول موجد است، قال الله تعالی: **انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون**[[1053]](#footnote-1054).

**مصراع**: این هر سه یکی است در حقیقت.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **العین واحدة و الحکم مختلف** |  | **و ذاک سر لاهل العلم ینکشف** |

**مصراع**: ذات یکی صفت بسی، عین یکی و نام صد.

عین واحده است و نسب مختلفه، و فتوح حصول شییء است که متوقع نباشد، و آن خروج ناقه بود از صخرۀ صما، به معجرۀ صالح(ع) و او مظهر اسم الفتاح، و آن ازجملۀ مفاتیح الغیب است، به این مناسبت حکمت فتوحیه قرین کلمۀ صالحیه گردانید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فتوح از اسم الفتاح دارد |  | شتر از صخرۀ صما برآرد |

**فص حکمة قلبیة فی کلمة شعیبیة:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وجود دل بود از رحمت‌الله |  | و لیکن اوسع است از رحمت شاه |

کقوله: **ما وسعنی ارضی ولاسمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن التقی النقی.**

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فی المثل گر عالم بی‌منتها دل محس آن نگردد جان من |  | در دل عارف درآید بارها این چنین فرمود آن جانان من |

چه قلب عارف بالله ذات را به جمیع اسما در خود گنجانیده، و ذات با جمیع صفات در رحمت که یک صفت ذاتیۀ او است نگنجد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن اهل دل بجان بشنو |  | بشنو ای جانم آنچنان بشنو |

و حکم رحمت متعلق نشود الا به حوادث، و این مسأله‌ای است عجیبۀ غریبه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گویی عجب است این سخن دریابش |  | دریاب تو این عجب ز من دریابش |

و حق واحد بی‌چون در صور فی نفسه متغیر نگردد، و اگرچه جامات متلونند، و گفته‌اند: **لون الماء لون انائه**. اما حقیقت آب به تلون جامات متغیر نشود، اگر چه به ظاهر متغیر گردد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در طعم اگر دویی بیابی در آب |  | از روی حقیقی یک آبست دریاب |

و جامات قلوب در خواطر منقلبه.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقد دل قلب از آنش می‌خوانند گاه باشد مجاور کعبه |  | که مقلب به این و آن گردد گاه سرمست در مغان گردد |

قال الله تعالی: **ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب**[[1054]](#footnote-1055)**،** و قال تعالی**: کل یوم هو فی شأن**

و تقلب قلب به تقلیب مقلب القلوب در عالم عقل محض است، و در عالم نفس منطبعه و در عالم کلیۀ خمسه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به جمال و جلال می‌گردد |  | با خدا بر کمال می‌گردد |

و مرتبۀ احدیت جمع دارد از اسماء الهیه و برزخی است بین البحرین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کابلیّی در میان ترک و هندو آمده |  | ترک و هندو خوانمش زیرا کزین دو آمده |

و قوای روحانیه و جسمانیه منشعب‌اند از وی، و دل صورت مرتبۀ الهیه است و روح صورت مرتبۀ احدیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق در او گنجد و همه اسما |  | این چنین دل طلب کنش از ما |

و همچنان که دل کثیر الشعب و النتایج است، شعیب(ع) کثیرالشعب و بسیار اولاد بود، و متحقق به مقام قلب به مشاهدۀ معانی کلیه و جزئیه و متخلق به اخلاق الهیه و قایم به عدل که سبب وجود عالم است به ابقای حقوق در مکیال و میزان به قسطاس، به مقتضی استعداد هر واحدی از ناس. و به حکمت اضافۀ حکمت قلبیه به کلمۀ شعیبیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با تو کردم بیان آن روشن |  | یاد دارش به صدق دل از من |

**فص حکمة ملکیة فی کلمة لوطیة.**

قال الله تعالی: **الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا**[[1055]](#footnote-1056).

و لوط(ع) به نور الهی از معنی این آیه ادراک کرد که حق سبحانه و تعالی مخلوقات را از عدم آفرید. ضعف عدم قوت است و عدم اصل متعینات، و سوی الله را قوت عارضی، **والله ذوالقوةالمتین**[[1056]](#footnote-1057).

و ضعف اول ضعف مزاج است، و قوت قوت مزاج و ضعف ثانی ضعف معرفت و ضعف اول در عموم وخصوص و ضعف ثانی در خصوص. و حکم الشیخ حکم الطفل فی الضعف و حق قوی علی الاطلاق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به اصالت قوی مطلق اوست |  | دیگران باطلند و بر حق اوست |

و حق تعالی از لسان لوط(ع) فرمود: **لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید**[[1057]](#footnote-1058).

و قوت روحانیه که همت اوست در تأثیر اقوی است از قوت جسمانیه، کما قال: **همة الرجال تقلع الجبال**. و رکن شدید به حسب ظاهر قبیلۀ قویۀ غالبۀ لوط(ع) اما به حسب باطن رکن شدید توجه اوست به حق، و التجاء به آن حضرت چنانکه نبینا(ص) فرمود: **یرحم الله اخی لوطا لقد کان یأوی الی رکن شدید**.

و این حکمت ملکیه از کلمۀ لوطیه، لباب معرفت است، زیرا که مشتمله است بر بیان ضعف اصلی خلقی و نزد محقق کمال معرفت مانع تصرف است در عالم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مگر به امر الهی که دارمش معذور |  | کسی که کرد خلافم گذارمش مهجور |

و مَلک به فتح میم و سکون لام شدت است وملیک شدید، و قوم لوط(ع) شدید الحجاب بودند و مفسد و مشتغل به شهوت بهیمیه و امور طبیعیه، لاجرم پناه گرفت به حضرت قویی که قوت او به اصالت است و قوت غیر به تبعیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حقست قوی ما همه ای یار نحیفیم |  | بل اضعف از آنیم که گوئیم ضعیفیم |

**فص حکمة قدریة فی کلمة عزیریة.**

**فلله الحجة البالغة علی خلقه**[[1058]](#footnote-1059). حجت بالغۀ شامله حضرت او را است بر خلق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کسی را نیست حجت بر خداوند |  | خدا را حجت است بر خلق عالم |

چه علم درمرتبۀ احدیت چنانکه مقتضی معلوم باشد تعلق گیرد، و حکم نکند بر معلوم الا به معلوم. و علم در این مرتبه تابع معلوم است، پس علم را اثری نباشد در معلوم: **لا تبدیل لکلمات الله**[[1059]](#footnote-1060).

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سایۀ سرو سهی گر بر زمین کج اوفتد زاهدان را زهد بخشیدند و ما را عاشقی |  | کج نماید در نظر اما قد او راست است هرکس را داده‌اند چیزی که اوخود خواستست |

و چون عین ثابتۀ عزیر(ع) به استعداد اصلی طالب سرّ قدر بود به شهود احیا، لاجرم حکمت قدریه به کلمۀ عزیریه تخصیص یافته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر سرّ قدر هم قدری واقف شد |  | از حکم خدا به معرفت عارف شد |

**فص حکمة نبویة فی کلمة عیسویة.**

از خصایص روح است که:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرجا که گذر کند حیاتی بخشد |  | بر خاک رسد شاخ نباتی بخشد |

و حیات هر شییء به حسب مزاج و استعداد او باشد نه به حسب روح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح قدسی بقدر استعداد |  | مستعد را حیات خواهد داد |

و نفخ الهی در اجسام مسواة، و تصرف درمنفوخ فیه بانزاهت و علو حضرت به قدر استعداد مستعد است، و نسبت حکمت نبویه به کلمۀ عیسویه آن است که عیسی(ع) نبی است به نبوت عامه ازلا و ابدا، و به نبوت خاصه عندالبعث انباء فرمود از نبوت عامه بقوله: **آتانی الکتاب و جعلنی نبیا**[[1060]](#footnote-1061)، و در بطن والده انباء کرده از سیادت ذاتیه بقوله: **الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا**[[1061]](#footnote-1062). ای سیدا علی القوم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از ازل تا ابد نبی دانش |  | در ولایت هم این چنین خوانش |

**فص حکمة رحمانیة فی کلمة سلیمانیة.**

قول عالم جن در آوردن تخت بلقیس به حضرت سلیمان آن است که خدای تعالی خبر فرمود: **انا آتیک به قبل ان تقوم من مقامک**[[1062]](#footnote-1063)، اما سخن آصف بن برخیا این است که: **انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک[[1063]](#footnote-1064)**.

و ظاهر است که قول آصف اتم است در عمل، چه عین قول او عین فعل او بود، در زمان واحد، که تصرف فرمود درعرش بلقیس به اعدام در شهر سبا و به ایجاد در حضرت سلیمان، در آن واحد، و این تصرف به مقتضای: **بلهم فی لبس من خلق جدید**[[1064]](#footnote-1065)، به تصرف الهی بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تکلف نیست بشنو بی‌تکلف |  | بحق در خلق حق کردی تصرف |

و چون آصف وزیر و تابع و تلمیذ سلیمان(ع) بود، این خرق عادت از وی، دلالت کرد بر عظمت سلیمان، و چون بلقیس عرش را مشاهده کرد، سلیمان فرمود: **اهکذا عرشک؟** [[1065]](#footnote-1066)بلقیس عالم بود به بعد مسافت و نزد او محال نمود انتقال عرش عظیم او در ازمنۀ قلیله از مسافت بعیده، **قالت کانه هو[[1066]](#footnote-1067)**، و این حکمت است به مغایرت، و مشابهت و تشبیه میان متغایرین تواند بود، و تغایر به حسب عرض بود و اتحاد به حسب جوهر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به جوهر یکی و به اعراض دو |  | بدان سرّ عالم که گفتم بتو |

و بلقیس چون خطاب **ادخلی الصرح**[[1067]](#footnote-1068)، از سلیمان استماع نمود، و آن صرح قواریر از آبگینۀ شفاف بود، و در او هیچ اعوجاجی نه، از غایت لطافت او را آب نمود. کشف ساقین فرمود، اما بعد از انتباه عالم شد که:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می‌نماید آب اما در نظر |  | یافت او از حال عرش خود خبر |

و این کشف صریح و علم صحیح سلیمانی است، و جز سلیمان را نمی‌زیبد ظهور به مجموع ملک به طریق تصرف. **لاینبغی لاحد من بعدی.**[[1068]](#footnote-1069)

و ظهور علم در صورت بنسبت شبیه ظهور جبرئیل است در صورت بشریت که از عالم حقایق مجرده متعالیه ظاهر آمده به امر حق در صورت حسیه، و حیات حسیه ظل حیات حقیقیه است، لاجرم حیات که ظل است:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نقش خیالی است که درخواب توان دید |  | تمثال جمالی است که در آب توان دید |

و مراد به حکمت رحمانیه بیان اسرار رحمتین صفاتیتین ناشیتین از رحمتین ذاتیتین، بقوله: **انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم**[[1069]](#footnote-1070).

و حکم اسم الرحمن عام است و رحمت او مشتمل بر جمیع موجودات به رحمت وجودیۀ عامه و به رحمت رحیمیۀ خاصه. و سلیمان(ع) منعم بود به نعمت نبوت و رسالت و رحمت ولایت، و خلیفۀ حق بود در جن و انس، و سلطان درعالم علوی و سفلی، و نافذالامر در اعیان عناصر، و متصرف در موالید ثلاثه، و عالم به السنۀ جمادات و منطق حیوانات، به این مناسبت حکم رحمانیه در کلمۀ سلیمانیه ذکر رفته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از سلیمان ذکر الرحمن شنو |  | دل به من ده این سخن از جان شنو |

**فص حکمة وجودیة فی کلمة داودیة.**

حضرت الوهاب که معطی عطایای بلاعوض است نعمت نبوت و خلافت داود(ع) را کرامت فرمود. قال الله تعالی: **و لقد آتینا داود منافضلا**[[1070]](#footnote-1071).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این جزا نیست محض افضالست |  | این عطا جز عطای اعمالست |

قال الله تعالی: **و وهبنا لداود سلیمان**[[1071]](#footnote-1072).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر وهاب این عطا که دهد |  | غیر او این عطا بما که دهد |

و نبوت و رسالت اختصاص الهی است در انبیا و رسل، اگرچه اعیان انبیا و رسل طالب نبوت و رسالت‌اند، اما اقتضای علت اختصاص در فیض اقدس اسم الاول است، و اول یعنی که حضرت المنعم در این عالم داود را انعام فرمود اسمی از حروف منفصله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منفصل بود از همه عالم |  | نیک دریاب این سخن فافهم |

و شکر داود شکر تبرع بود و شکر قوم او تکلیفی، قال الله تعالی: **اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور**[[1072]](#footnote-1073).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از شاکر و از شکور و شکار |  | داریم نصیب در همه کار |

و شکر محمدی(ص) شکر تبرع است، **افلااکون عبداشکورا**، و شکر ما شکر تکلیفی، قال الله تعالی: **واشکروا نعمة الله**[[1073]](#footnote-1074).

و فرق میان شکرین فرق است میان شکورین، و به حکم: **الناله الحدید**[[1074]](#footnote-1075).

**مصراع**: آهن اندر دست او بودی چو موم.

و تلیین قلوب قاسیه اصعب است از تلیین حدید، و گفته‌اند که تلیین حدید اشارت است به تلیین قلوب قاسیۀ جافیه به زجر و وعید و مواعظ ربانیه و تصرفات روحانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درهوای مجلسش چندان بگریم همچوشمع |  | کاب چشمم نرم گرداند دل چون آهنش |

و همچنانکه به آهن از آهن پرهیزند از اسم المنتقم به اسم الرحیم پناه گیرند.

قال رسول الله(ص): **اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بک منک.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از حضرت منتقم به درگاه رحیم |  | بردیم پناه و آن پناهی است عظیم |

و مراد به حکمت وجودیه وجود عالم انسانی است، چه مطلق وجود، غیر مختص است به واحدی از موجودات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه هست و بود باشد از وجود |  | بی‌وجود ای یار موجودی نبود |

و احکام خلافت به تمام و کمال در مظهر مطهر داود(ع) ظاهر شد، به نص صریح خلیفۀ حق است.

قال الله تعالی: **یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق**[[1075]](#footnote-1076).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدم ارچه خلیفۀ حق است |  | نیست نص صریح در حق او |

و داود(ع) به خلافت اله در مألوه تصرف نمود، چون ترجیع جبال با وی به تسبیح، و ترنم طیور به موافقت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صوت داود است وماخوش نغمه‌ای داریم ازآن |  | مرغ روح ما کند تسبیح باماجاودان |

**فص حکمة نفسیة فی کلمة یونسیة.**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفسی باش همدم چو منی هست جان عزیز تو یونس |  | بشنو از نفس ناطقه سخنی بدن نازک تو پیرهنی |

نفس ناطقه که مظهر اسم جامع الهی است. برزخی است میان صفات الهیه و کونیه و معانی کلیه وجزویه، و برزخیت او تعلق وی است با بدن، و جامع الطرفین است، میان روحانیت محض ومعانی صرف که مقدس‌اند از زمان و مکان و منزه از تغیر و حدثان، و میان عالم جسمانی مادی ظلمانی که محتاج‌اند به مکان و زمان و متغیر به تغیر ازمان و اکوان.

و کمال عالم روحانی علوی و جسمانی سفلی به وجود این خلیفۀ حق است که راعی رعیت و مدبر در مجموع مملکت است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت حضرت اله است او |  | در همه ملک پادشاه است او |

و هم چنانکه یونس(ع) در بطن حوت در قعر بحر محبوس بود و ندا کرد که: **لا اله الاانت سبحانک انی کنت من الظالمین**[[1076]](#footnote-1077)،

**مصراع**: مستجاب الدعوه بود و شد دعایش مستجاب.

حضرت وهاب از آن غرقاب او را نجات داد و فرمود: **و نجیناه من الغم**[[1077]](#footnote-1078).

نفس ناطقه نیز غرقۀ ظلمات طبیعت و بحر هیولائی و لجّۀ جسمانی ظلمانی است، توجه می‌کند به وحدانیت حق و فردانیت مطلق و اعتراف می‌نماید به عجز و قصور خود، و حق تعالی او را از مهالک طبیعت نجات می‌بخشد، و انوار شریعت و طریقت و حقیقت درمقابلۀ ظلمات ثلاثه کرامت می‌فرماید، و نعیم روحانی در عین جحیم جسمانی عطا می‌دهد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بردیم ما نیاز به درگاه بی‌نیاز |  | بنواخت ساز ما به کرم لطف کار ساز |

**فص حکمة غیبیة فی کلمة ایوبیة.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیب الغیوب نزد حریفان جناب اوست |  | مجموع کاینات خیال حجاب اوست |

هویت الهیه که سرّ حیات است ساریه است در جمیع اشیای علویه و سفلیه، مکانیه و مرتبیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هویت در همه ساری است در یاب |  | حیات جمله حیوان آب دان آب |

قال الله تعالی فی قصة ایوب(ع): **ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب**[[1078]](#footnote-1079).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سرآبی، نه سرابی، طلب از خویش تو آبی |  | که بیابی ز سرابت سرآبی و شرابی |

آب حیات حقیقت بود که از غیب ظاهر شد.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهرش چون بشست طاهر گشت رفت با یار غار خود بنشست |  | باطنش چون بخورد راحت یافت وز همه رنج‌ها سلامت یافت |

و مرض ایوب از بعد بود ازجانب الرحمن، و سرّ هر شییء غیب اوست که مستور است در وی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سروی است قد ما که کشیده است به بالا |  | خوش آب حیاتی است روان در قدم ما |

و نزد ما این آب آن آب است که: **و کان عرشه علی الماء.**[[1079]](#footnote-1080)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین سرچشمه‌ای داریم ما |  | زان به هر سو آب می‌آریم ما |

و اضافۀ حکمت غیبیه به کلمۀ ایوبیه به سبب نزول خطاب است در حق وی. و مراد به حکمت غیبیه ظهور حق است یعنی سلوک و ریاضت و طاعت و عبادت و به صبر جمیل در انواع بلایا و محن واقعه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر صبر کنی درین بلایا |  | یابی آب حیات چون ما |

و آب نزد ما در آیۀ: **و کان عرشه علی الماء**، نفس الرحمن است که هیولی کلی و جوهر اصلی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عرش ملکست و هیولاآب دریاب این سخن |  | کاین سخن ازغیب می‌آید مفرما عیب من |

**فص حکمة جلالیة فی کلمة یحیویة.**

صفات الهیه و اسماء ربانیه اگرمختص است به قهر جلال خوانند و اگر مختص است به لطف و رحمت جمال گویند، اول معطی قبض و خشیت و وحشت، و ثانی معطی رجا و بسط و انس، و یحیی(ع) دایما از خشیت الله تعالی قطرات دموع چون مطرات غمام بر وجنات غبرات باریدی و خونابۀ جگر از راه بصر بر عارض حجر و مدر ریختی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چندان بگریستی به یک دم |  | کز آب بسی زمین شدی نم |

نوبتی عیسی(ع) که پسرخالۀ یحیی بود تبسمی فرمود، یحیی تعجب نمود و گفت: **کانک قد آمنت من مکرالله و عذابه، فاجابه**: **کانک قد آیست من فضل الله و رحمته، فاوحی الله الیهما ان احبکما الی احسنکما ظناًبی**[[1080]](#footnote-1081).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یک به جلال آمد و این یک به جمال |  | خوش باشد اگر هردو بیابی به کمال |

و یحیی یحیی ذکر زکریا است و اسم او ذا احیا است، چون علم ذوقی که یحیی نفوس جاهله است.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یحیی زمان باشد یحیی دل مرده ذات و صفتش با هم یحیی بود و یحیی |  | یحیی دل مرده یحیی زمان باشد ذاتی که خدا بخشد خاصیتش آن باشد |

و چون جلال بر او غالب بود، بعد از قتل او خون او چندان جوش کرد که هفتاد هزار کافر به قصاص او هلاک شدند، و تخصیص حکمت جلالیه به کلمۀ یحیویه به این سبب بود. بلکه جلال نفی موجودات است. قال الله تعالی: **لمن الملک الیوم لله الواحد القهار**[[1081]](#footnote-1082). و واحد و قهار از اسمای جلال است و یحیی را اولیت است در این اسما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زان به او این کمال شد مخصوص |  | به جناب جلال شد مخصوص |

**فص حکمة مالکیة فی کلمة زکریاویة.**

مالک مأخوذ است از ملک و آن شدت است، و ملک را شدید القوی گویند و متصرف نیزخوانند، و کلمۀ زکریاویه مؤیده بود من عندالله به قوت تامه و همت موثره و صبر بر مقامات شداید، و به این نسبت تخصیص یافته به حکمت مالکیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تخصیص و مناسبت به بینش |  | گفتیم هزار آفرینش |

و حصول آلام و محن از غضب است و وجود غضب از رحمت حق است بر غضب، بلکه رحمت الله سابقه است بر هر شییء، و الغضب شییء من الاشیاء، کما قال الله تعالی: **و رحمتی وسعت کل شییء**[[1082]](#footnote-1083)، و قال جل ذکره: **سبقت رحمتی غضبی،** و قیل: **سبحان من تجلی لطفه فی صورة قهره**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لطف در قهر اگر ترا بنمود |  | غضبش می‌نمود و رحمت بود |

و زکریا(ع) اگرچه مستجاب الدعوه بود اما در آلام تحمل نمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دعا نکردچو دانست کان بلا آلاست |  | بلی بلا نتوان گفت چون از آن بالاست |

و صبر او سبب حصول او شد به کمالاتش، و واسطۀ رفعت درجاتش و موجب غفران خطیآتش، کما قال نبینا(ص): **البلاء سوط من سیاط الله تعالی یسوق به عباده**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مبتلا از بلا چو بالا یافت |  | یافت آلا چو آن بلا وا یافت |

**فص حکمة ایناسیة فی کلمة الیاسیة.**

قال الله تعالی: **فتبارک الله احسن الخالقین**[[1083]](#footnote-1084). وقال جل ذکره: **افمن یخلق کم لایخلق**[[1084]](#footnote-1085).

خلق در آیۀ اول به معنی تقدیر است و در ثانی به معنی ایجاد و هوالخالق بالایجاد و التقدیر.

و حضرت شیخ المحققین رضی الله عنه به طریق کشف و عیان ارواح جمیع انبیاعلیهم السلام مشاهده فرمود، و می‌فرماید که الیاس(ع) ادریس نبی بود که نزول فرمود به رسالت و کیفیت عروج او به آسمان بیان می‌کند که ادریس جد اعلای نوح است(ع)، در کوه لبنان، که جبلی است از جبال شام، دید که صخره‌ای صما منفلق شد و فرسی به هیأت ناریه بیرون آمد، و هرچه متمثل شود در عالم مثال به صورتی، معنیی باشد از معانی روحانیه و حقیقتی از حقایق غیبیه، لاجرم در حیوانیت او اثر کرد وشهوت او بکلی ازو زایل شد و قوای روحانیه بر او غالب گشت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در صورت انسانی او روح مجرد شد |  | او روح مجرد شد در صورت انسانی |

و به حسب غلبۀ مزاج روحانی که مزاج صور ملکیه است با ملایکه انس گرفت و بر سریر سلطنت فلک رابع نشست، و قطب عالم انسانی گشت، که بعد از نزول به ارسال رسالت، به حکم اشتراک واقع میان او و ملایکه، در مراتب روحانیه،

**مصراع**: انس جانی با ملایک داشتی.

و از حیثیت صورت جسمانیۀ اناسی در صورت طبیعیۀ عنصریه، با انسان مخالطت فرمودی، و چون جامع صورتین بود به برزخیت میان عالمین ظاهر گشت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به ظاهر صورتش بودی اناسی |  | به باطن معنیش از روح قدسی |

به این مناسبت حکمت ایناسیه به کلمۀ الیاسیه مخصوص گشت، و دانسته‌ای که صورت ملکیه موجبۀ حیات دایمه است.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به عالم هرکه او فرخندگی یافت خضر آبی ازین سرچشمه نوشید |  | بجان خواجه کان از بندگی یافت که چون عیسی مریم زندگی یافت |

**فص حکمة احسانیة فی کلمة لقمانیة.**

قال رسول الله(ص): **ان الله کتب الاحسان علی کل شییء**، الحدیث.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به مال و منال و به فضل و به حال |  | چو احسان کنی محسنی بر کمال |

و احسان در ظاهر شرع، مخبر صادق فرمود: **ان تعبدالله کانک تراه**، و در باطن و حقیقت، شهود حق است در جمیع مراتب وجودیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بیند چشم ما نور وی است |  | چشم ما بی‌نور او روشن کی است |

و احسان را مراتب ثلاثه است، اول به حسب لغت، فعل ما ینبغی ان یفعل من الخیر و هو ان الحسن علی کل شییء ما اساء الیک و نظر علی الموجودات بنظر الرحمة و الشفقة. و مرتبۀ ثانیه عبادت است به حضور تام، و مرتبۀ ثالثه مشاهدۀ رب العالمین است با هر شییء و در هر شییء.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر آینه‌ای که در نظر می‌آید |  | روشن ما را جمال او بنماید |

و تخصیص حکمت احسانیه به کلمۀ لقمانیه از آن سبب رفته که لقمان حکیم صاحب حکمت بود به شهادت الله تعالی: **و لقد آتینا لقمان الحکمة**[[1085]](#footnote-1086)، **و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا**[[1086]](#footnote-1087).

و خیر احسان است و حکمت مستلزم احسان، و نشأۀ لقمانیه کامله بود در حکمت و معرفت تامه، و فرزند دلبند را نصیحت فرمود که: **یا بنی لاتشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم**[[1087]](#footnote-1088).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشرک ار شرک آورد با ما |  | ظلم کرده است بر شریک خدا |

چه یکی را دو گفتن و یکی را شریک همان یکی گردانیدن:

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظلم و جهلست عالم آن نکند چون بغیر از یکی نمی‌دانم |  | کس معانی چنین بیان نکند کی شریک یکی یکی خوانم |

**فص حکمة امامیة فی کلمة هارونیة.**

امامت اسمی است از اسماءخلافت، و امامت یا بواسطه است یا بلاواسطه، و هر دو قسم ثابت بود در هارون(ع)، چه امامت مطلقۀ بلاواسطه ازجانب حق داشت و مبعوث بود از حق به خلق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در امامت صاحب سیف وقلم |  | در نبوت دو شریک محترم |

و امامت مقیده از جانب موسی(ع) کما قال: **یا هارون اخلفنی فی قومی.**[[1088]](#footnote-1089)

و تحقیق حکمت امامیه به کلمۀ هارونیه از این جهت فرموده، و نسبت اودر خلافت موسی با موسی نسبت نواب محمد است با محمد(ص) و منزلت خلیفه به قدر و مرتبۀ مخلف تواند بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر خلعت این خلافتت دست دهد |  | پیش تو خلیفه دست بردست نهد |

و هارون اکبر السن بود وموسی اکبر النبوت، و به حکم: **العلماء ورثة الانبیاء**، و به مقتضی: **علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل**، مرتبۀ وارث به قدر ارث است از مورث، و کمال وراثت ورثه آن است که قایم مقام صاحب مال باشد و متولی در ولایت والی مطلقا متصرف بود، کان کانه هو.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه باشد خلیفۀ سلطان |  | حاکمست بر خلیفۀ دگران |

**فص حکمة علویة فی کلمة موسویة.**

اختصاص کلمۀ موسویه به حکمت علویه به حسب علو شأن است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علو مرتبه‌اش نیک نیک عالی بود |  | از آن به حکمت علویه نسبتش فرمود |

و فرعون بی‌عون که به باطل دعوی علو کرد بقوله: **انا ربکم الاعلی**[[1089]](#footnote-1090)، موسی به حق از وی اعلی بود:

کقوله، **لاتخف انک انت الاعلی**[[1090]](#footnote-1091)، به علو مرتبه مخصوص است، و به استعلاء بر عدو منصوص، و علو مرتبۀ او عندالله اختصاص او است به امور کثیره، یکی آنکه به تشریف مکالمۀ حق بی‌واسطۀ ملک مشرف بود: **و کلمه ربه**[[1091]](#footnote-1092)،

**مصراع**: بی‌واسطۀ ملک سخن گفت و شنید.

و دیگر در حدیث صحیح آمده است که: ان الله تعالی کتب التوراة بیده و غرس شجرة الطوبی و خلق جنة عدن بیده و خلق آدم(ع) بیده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مخصوص وی است جمله تورات |  | بودی شب و روز در مناجات |

دیگر:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| امتش بد به هر دیار بسی |  | پیش ازو بیش ازو نداشت کسی |

و به کمالات دیگر.

قصۀ او در قرآن مسطور است و علو شأن او از علمای امت مرحومۀ حضرت محمدیه(ص) معلوم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از علو او ترا کردم خبر |  | منصب عالی موسی را نگر |

و محققانه تحقیق رفته که وجود حقیقت واحده است و تعدد و تکثر به حسبت تعینات است و تجلیات، و روح نبی کلی است و ارواح امت جزوی، و کل مشتمل است بر جزو، چنانکه اسماء جزئیه داخله‌اند درتحت اسماءکلیه، و جایز است که بعضی ارواح با بعضی چنان متحد شوند که تمیز بینهما مرتفع گردد، چون اتحاد قطرات مطرات و انوار کواکب با نور آفتاب در نهار، و قصۀ قتل انبیای بنی اسرائیل و عود ارواح آن اطفال با روح موسی(ع) به کمالات و استعدادات،

**مصراع**: معلومش کن بذوق دریاب.

**والله اعلم بالصواب.**

**فص حکمة صمدیة فی کلمة خالدیة.**

الصمد فی اللغة مالاجوف له.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فرد مطلق پناه موجودات |  | آنکه محتاج اوست مخلوقات |

و خالدبن سنان(ع) ملاذ و ملجأ قوم بود و مظهر اسم الصمد.

**مصراع**: همه مردم بهمتش محتاج.

و در اکثر اوقات این ذکر فرمودی که: الاحد الصمد. از این جهت به حکمت صمدیه مخصوص گشت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرآن اسمی که تو مربوب آنی |  | به آن مخصوص باشی گر بدانی |

**فص حکمة فردیة فی کلمة محمدیة.**

کلمۀ جامعۀ فاصلۀ محمدیه را(ص) از آن جهت به حکمت فردیه مخصوص گردانیده که به مقام جمعی الهی منفرد است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موسی و هارون، ندیم وعیسی ویحیی حریف |  | حضرتش یکتای بی‌همتاست بشنو ای شریف |

اول فیضی که به فیض اقدس از حضرت ذات فایض شد او بود، و به عین ثابته از جمیع اعیان اول او متعین گشت که: **اول ما خلق الله العقل**، و حقیقت روح محمدیۀ نزد اهل کمال مسما است به عقل اول، و به فیض مقدس از حضرت اسم جامع اول روح او متکون شد که: **اول ما خلق الله روحی،** و فی روایة **نوری.**

پس اولیت فردیت لازمۀ وجود او باشد و فردیت در وجود به سه چیز حاصل شد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وان هر سه یکی است در حقیقت |  | دریاب شریعت و طریقت |

و اصل کتب خانۀ عالم ا‌لف است و اصل ا‌لف نقاط ثلاثه، و آن ذات احدیت حق است و مرتبۀ الهیت و عین ثابتۀ محمدیه(ص).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زین هرسه یکی همی پدیدار آمد |  | وین طرفه که در دو کون یکتا گردید |

و هر جزوی از اجزای این عالم صورت اسمی است از اسمای حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم ربّست وصورتش مربوب |  | گر طلب می‌کنی توئی مطلوب |

و خلیفۀ حق و مظهر الله است، و کون جامع یعنی جامع مجموع کمالات کونیه و الهیه و اکمل نوع انسانی و نسخۀ عالم کبیر است، و مجموعۀ خزاین **کنت کنزا مخفیا**، و اوضح دلیل است بر وجود رب مطلق تعالی شأنه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مائیم خلیفۀ چنین سلطانی |  | داریم به مدعای خود برهانی |

و کمالات ذات حق، با سرها و اجمعها، در مرآت منور وجود او ظاهر شد، و از مکمن غیب به مجمع شهادت به جوامع الکلم تشریف مکمن دارد، و جوامع الکلم مسمیات اسمائی که تلقین آدم(ع) شده و امهات حقایق الهی و کونی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دانندۀ اسمها است آدم |  | عارف به مسمیات خاتم |

صلی الله علیه وآله و سلم.

رساله شرح ابیات فصوص الحکم

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمدلله و الصلوة علی رسول الله، یا اخی ایدک الله بروح الارواح اعلم ان الحق اذا اراد من عباده المناجات فی مساجد الجماعات امر باعلان الاذان لاصحاب الآذان، فمن لم یکن له اذن واعیة ماسمع، و ان سمع داعیة فلا یکون الاذان الا لمن شغل بالاکوان[[1092]](#footnote-1093).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فمن منح الجهال علما اضاعه** |  | **و من منع المستوجبین فقد ظلم[[1093]](#footnote-1094)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساقیا از روی لطف بی‌کران می به زاهد گر دهی ضایع شود |  | ساغر می‌ده به دست عاشقان می به رندی ده که می‌نوشد به جان |

یا حبیبی انظر الی حقیقة الاشیاء تعش عیشة السعداء و کن من الامناء فلاتدع شیأ من الاسرار لاهلها الا بطریق الایماء[[1094]](#footnote-1095).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به کرشمه اشارتم دریاب |  | تا بگویم لطیفه از هر باب |

اما بعد دوستان را اعلام می‌رود که به درخواست یاری که محرم ما است و به التماس دردمندی که مستحق دوا است، در شرح ابیات فصوص الحکم شروع خواهیم کرد و بالله التوفیق.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کلمات فصوص در دل ما از رسول خدا رسید به او |  | چون نگین در مقام خود بنشست باز از روح او به ما پیوست |

قوله:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فمن الله فاسمعوا** |  | **والی الله فارجعوا[[1095]](#footnote-1096)** |

می‌فرماید که تحقیق حقایق اشیا که محققانه گفته می‌شود حق است و از حق است، فمن الله فاسمعوا، واگر نکته‌ای واقع شود که علم شما به حقیقت آن نرسد، والی الله فارجعوا، تا به اشراق انوار حقایق انسان العین عین انسانی منور گردد، و بر معانی آن نکته کما هی، که سری است از اسرار الهی مطلع گردد.

و حضرت قطب المحققین و امام الموحدین شیخ محیی الملة و الحق والدین ابوعبدالله محمدبن علی بن محمد العربی الطائی الاندلسی قدس الله روحه به مقتضی: المأمور معذور، مأمور است به ابراز و اظهار انوار کشفیه و اسرار الهیه به امر مظهر اسم اعظم(ص)

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه گر ترا به ما بنمود چون تو خود را نموده‌ای در وی |  | مکنش عیب کان نمی‌شاید ساده دل چون کند که ننماید |

قوله:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فاذا ماسمعتم ما** |  | **أتیت به فعوا.[[1096]](#footnote-1097)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من چو از خود فانیم باقی به او |  | بشنو از او هرچه می‌گویم به تو |

و چون کلام حق است و ازحق است، معانی این علم بدیع را معلوم کن و اسرارش تحقیق فرما.

قوله:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **ثم بالفهم فصلوا** |  | **مجمل القول واجمعوا[[1097]](#footnote-1098)** |

بعد از تفهیم معانی این بیان و تحقیق رموز آن مفصل گردانید کنوز رموز اجمال و تفاریع مرتبه و اسرار کلیه که دفینه است در وی، وفطنی باید با طبعی سلیم و ذهنی مستقیم تا به تفاریع این اصول عارف گردد، و به طریق ذوق گفتۀ اهل ذوق دریابد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زیرکی باید که آن صاحب کمال |  | نیک دریابد ز ما این ذوق و حال |

و تفاریع را در اصول جمع فرماید تا عالم باشد به فروع در عین اصول و به اصول در عین فروع، بعد از آن معلوم کند که الله تعالی عالم جزئیات اشیا است در عین کلیات.

و**لایغرب عن علمه مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء[[1098]](#footnote-1099).**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجملش گردان مفصل وان مفصل جمع کن |  | جمع کن اجزای موم و نام جمله شمع کن |

قوله:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **ثم منوا به علی** |  | **طالبیه ولا تمنعوا.[[1099]](#footnote-1100)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقد معنی که زهر گنجی به |  | طالبان را بده و منت نه |

یعنی به متابعت: **و مما رزقنا هم ینفقون**[[1100]](#footnote-1101)، از معانی که در این کلمات مودعه است، طالبان را ارشاد فرما، و به مقتضی: **و اما السائل فلاتنهر**[[1101]](#footnote-1102)، مستحق را محروم مگردان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در گنجی چو حق به تو بگشاد |  | بی‌نوا را نصیب باید داد |

و منت بر دو قسم است محموده است و مذمومه، اما منت محموده منت حق است برخلق، قال الله تعالی: **بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان**[[1102]](#footnote-1103):

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم او منان و ما ممنون او |  | او به ما منت نهاد و ما بتو |

شما نیز بعد از تحصیل مرتبۀ مرشدین، ارشاد مسترشدین فرمائید، و منت نهید و متخلق باشید به اخلاق الهیه و متصف به صفات حقانیه.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکس که رسد کنم بجانش خدمت منت ننهم اگر ببخشم دو جهان |  | بی‌منت و بی‌حساب بخشم نعمت اما به یکی جام نهم صد منت |

قوله:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **هذه الرحمة التی** |  | **وسعتکم فوسعوا[[1103]](#footnote-1104)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیضی که به تو رسید از ما تو نیز رسان به دوستانت |  | از رحمت حق شناس یارا اسرار و معانیش خدا را |

یعنی انوار شموس معارف سبحانی که بواسطۀ اقمار وجود اولیای ربانی فایض می‌شود بر شما، رحمتی است از حق تعالی جل و علا شما نیز آنچه یابید بر طالبان پاشید، تا اقتدا کرده باشید به رسول خدا(ص) در آنچه فرمود: **اللهم ارزقنی و ارزق منی.**

قوله:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فالکل مفتقر ما الکل مستغن** |  | **هذا هوالحق قد قلناه لانکنی[[1104]](#footnote-1105)** |

بی‌تجلیات اسما و صفات حق، موجودات عالم را وجودی نه، و بی‌حقایق کلیۀ معقوله که در قدیم قدیم است و در حادث حادث احکام اسما و صفات حق را ظهوری نه.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن به این مرتبط ز روی ظهور هر دو موقوف همدگر باشند |  | وین به آن مفتقر برای وجود تا ظهور وجود خواهد بود |

هر فردی از افراد عالم خواه در علم و خواه در خارج، در وجود مفتقر خواهد بود به جود واجب الوجود، و ذات الهیه من حیث هی هی غنی علی الاطلاق است، اما ظهور احکام اسما و صفات موقوف باشد به اعیان موجودات.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به اعیان می‌نماید رو به ما اسما بدان نیکو به ذات اما غنی باشد به ما باشد ظهور او |  | اگر نه آینه باشد که بنماید بما آن رو عجب بنگر که آن یکتا به اسما می‌نماید رو |

**فص حکمة الهیتة فی کلمة آدمیة.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فان ذکرت غنیا لا افتقاربه** |  | **فقد علمت الذی بقولنا نعنی[[1105]](#footnote-1106)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذاتست غنی و افتقارش نبود |  | محتاج به هیچ کار و بارش نبود |

اما اگر اسما نباشند اعیان پیدا نشوند، و هیچ کارش نبود.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فالکل بالکل مربوط فلیس له** |  | **عنه انفصال خذوا ما قلته عنی[[1106]](#footnote-1107)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم از حق منفصل یابیم نه جام پرآبیم بر کف چون حباب |  | بشنو از حق رو ز حق تابیم نه لحظه‌ای ما خالی از آبیم نه |

و حقا که حق است که حامد حق است و به ذات خود بر ذات خود در مقام تفصیل حمد خود می‌گوید، هم چنانکه در مقام جمع، کقوله تعالی: **الحمدلله رب العالمین**[[1107]](#footnote-1108)، ای الیه یرجع عواقب الثناء فهو المثنی والمثنی علیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرچه از من بشنوی حمد و ثنا |  | در حقیقت حمد خود گوید خدا |

**فص حکمة سبوحیة فی کلمة نوحیة.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فان قلت بالتنزیه کنت مقیدا** |  | **وان قلت بالتشبیه کنت محددا** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر تنزیه فرمائی بقیدش گشته‌ای مایل |  | وگر تشبیه می‌گوئی به حدش بوده‌ای قایل |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و ان قلت بالامرین کنت مسددا** جمع کن تنزیه و تشبیه ای پسر |  | **و کنت اما ما فی المعارف سیدا** تا که باشی عارف صاحب نظر |

بر سنت انبیا و طریق اولیا به مقتضای: **لیس کمثله شییء و هو السمیع البصیر[[1108]](#footnote-1109)**، در مقام تنزیه تنزیه فرما و در مقام تشبیه تشبیه تا سید اهل معارف باشی، به متابعت سید السادات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فمن قال بالاشفاع کان مشرکا** |  | **و من قال بالافراد کان موحدا[[1109]](#footnote-1110)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دو مگو غیری شریک او مکن گر یکی گوئی موحد خوانمت |  | بد بود این قول ای نیکو مکن آن یکی را در حقیقت دومکن |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فایاک و التشبیه ان کنت ثانیاً** |  | **وایاک و التنزیه ان کنت مفردا[[1110]](#footnote-1111)** |

اگر موحدی واحد حقیقی را یکی دانی و اگر غیر او به او اثبات کنی، آن غیر او را از جمیع وجوه غیر اونگردانی، چه امر ثانی که اثبات می‌کنی، اگر هردو را قدیم خوانی،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن قول مشرکانست تو مؤمنی نگویی |  | شاید که غیر توحید در دو جهان نجویی |

و اگر چون علمای رسوم و حکمای محجوب به عقل مشوب اثبات اثنینیت می‌کنی و یکی را واجب الوجود می‌خوانی و دیگری را مستفیض از واجب الوجود می‌دانی و حادث می‌گوئی و جایز نمی‌داری که واجب عین محدث باشد به وجهی از وجوه،

**مصراع**: **فایاک و التشبیه ان کنت ثانیا**.

چه وجود حادث ظلالی است مستعار، و به مثل سرابی است متوهم و فی نفسه معدوم، و عقلا معدوم را تشبیه به واجب الوجود نکنند، و اگر قایلی به حقیقت واحده که ظاهره است در مقام جمع به الهیت و در مقابل تفصیل به ماهیت،

**مصراع**: **و ایاک و التنزیه ان کنت مفردا**.

واگر جامعی میان تنزیه و تشبیه در مقام جمع و تفصیل،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مانندۀ کون جامعی جامع باش |  | بشنو ز من و یک نفسی سامع باش |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فما انت هو: بل انت هو و تراه فی** |  | **عین الامور مسرحاً و مقیدأ** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زانرو که تویی، تو اونه‌ای،تادانی |  | بگذر تو ازین که درحقیقت آنی |

به اعتبار تقید و احتیاج تو به وجود،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر اویی و غیر خوانندت |  | غیر مطلق به قید دانندت |

اما در حقیقت هویت حق است که ظاهره است به هر صفتی از صفات الهیه، در هر مرتبه‌ای از مراتب وجود، و مسرح به حسب ذات مطلقه و مقید به اعتبار هر صفتی از صفات متعدده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای نور دو چشم نعمت الله |  | بر دیدۀ ما نشین نظر کن |

و مطلق را درعین مقیدات به حسب ظهور وجود در مراتب موجودات مطالعه فرما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما را بنگر به دیدۀ ما |  | آنگه ما را ز ما خبر کن |

و ظهور واحد حقیقی در صور اسمای الهیه در حضرت علمیه متنوع می‌نماید، هم چنانکه تنوعات ظهورات وجه واحده درمرایای متعدده، و اعیان ثابته که مجلی حق‌اند به حسب استعدادات حکم می‌کنند بر حق ظهور اسما و صفات، چون ظهور وجه نماینده که در آینۀ مستدیره مستدیره نماید و در مستطیله مستطیله پدید آید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نعمت الله حاکم و محکوم ماست |  | سید ما خادم و مخدوم ماست |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فالحق خلق بهذالوجه فاعتبروا** |  | **ولیس خلقا بذاک الوجه فاذکروا[[1111]](#footnote-1112)** |

چون حق در مرایای اعیان ثابته که امور کلیۀ معقوله‌اند متنوع می‌نماید، و هر حکمی که می‌کنند حق قبول می‌فرماید، و به مظاهر خلقیت در غیب و شهادت ظهور کرده حق مشهود باشد و خلق معقول.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تشبیه که کرده‌اند بنگر |  | تنزیه شنو به وجه دیگر |

و چون اعیان ثابته ظاهره‌اند در مرآت: **المؤمن مرآت المؤمن**، و حق منزه از صفات خلقیه و محتجب به حجاب عزت و باقی در غیب ذات مطلق،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بینی خلق باشد در نظر |  | خواه اندر شمس و خواهی در قمر |

**فص حکمة قدوسیة فی کلمة ادریسیة.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **من یدر ما قلت لم تخذل بصیرته** |  | **و لیس یدریه الا من له بصر[[1112]](#footnote-1113)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه دریافت این لطیفه ز من دیدۀ اهل دل تواند دید |  | چشم او شد به نور حق روشن یوسفی در هزار پیراهن |

قال الله تعالی: **فبصرک الیوم حدید**[[1113]](#footnote-1114). و بصیرت عبارت است،

**مصراع**: از دیدۀ دل که دایما روشن باد.

و اهل دل به نور بصیرت مشاهدۀ لطایف غیبیه به شهودیۀ معنویه می‌کنند، قال رسول الله(ص): **ما من عبدالاو لقلبه عینان**[[1114]](#footnote-1115)، الحدیث.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به نور دیدۀ دل حسن جان توان دیدن |  | نگاه کن که به آن نور آن توان دیدن |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **جمع و فرق فان العین واحدة** |  | **و هی الکثیرة لاتبقی ولاتذر[[1115]](#footnote-1116)** |

به حکم: **و هو معکم اینما کنتم**[[1116]](#footnote-1117)، و به مقتضی: **کنت سمعه و بصره**، میان هویت حق و عین عبد،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع کن هر دو را بهمدیگر |  | جمع بنشین و هر دو را بنگر |

**مصراع**: یا جدا کن چنانکه حق فرمود،

**قل الله ثم ذرهم**[[1117]](#footnote-1118)، یا در زمان مشاهدۀ حق به حکم غلبۀ وحدت جمع، و به شهود خلق در حالت غلبۀ کثرت فرق،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در جمع سزد که حق به حق بنمائی |  | درعالم فرق فرق را آرایی |

و ذات الهیه در حقیقت عین واحده، و به حسب مظاهر و اسما و صفات متکثره.

**مصراع**: **جمع و فرق فان العین واحدة**.

هرگاه که آن عین واحده یعنی ذات الهیه تجلی فرماید،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کثرت در دم هباء منثور[[1118]](#footnote-1119) شود |  | پیدا شود او و غیر مستور شود |

**فص حکمة مهیمیة فی کلمة ابراهیمیة.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **قد تخللت مسلک الروح منی** |  | **و به سمی الخیل خلیلا[[1119]](#footnote-1120)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای تخلل یافته در کاینات |  | یار دیده در همه ذات و صفات |

و تخلل خلیل الله عبارت است از سریان او(ع) درمظاهر الهیه و صفات ربوبیت چون سریان هویت حق در جمیع اشیا، و محبت جمیل: **ان الله جمیل یحب الجمال**، در روح خلیل چون روح حیوانی در مسالک اجزای بدن جسمانی او ساری بود.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عشق او جان عاشقان باشد نقش روح مجسمی بنگار |  | همچو جان در بدن روان باشد که خلیل الله آنچنان باشد |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فیحمدنی و احمده** |  | **و یعبدنی و اعبده[[1120]](#footnote-1121)** |

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه چون جمال او بنمود حمد باشد ثنای او او را |  | حمد او آینه روان فرمود نیک دریاب حامد و محمود |

به مقتضی: **ان الله خلق آدم علی صورته**، موجد موجد را ثنا می‌فرماید و مظهر به اظهار کمالات مظهر را و به قبول احکام صفاتش به لسان قال و حال ثنا می‌گوید،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به لسان حال گویم ابدا ثنای حضرت |  | بزبان قال حمدش کنم از برای خدمت |

و چون حق سبحانه و تعالی ایجاد و اظهار بنده فرموده، و رد مراتب وجود روحانیه و جسمانیه و علویه و سفلیه تربیت نموده، و اظهارش از غیب به شهادت نوعی است از عبادت،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سید من بندگی من کند |  | یوسفم میلی به پیراهن کند |

و عبد در ظاهر به اقامت حدود و حقوق اوامر ونواهی قایم است، و در باطن به قبول تجلیات ذاتیه و اسمائیه دایم به عبادت مشغول است.

**مصراع**: دایم بنده به بندگی مشغولست.

و اگرچه اطلاق عبادت بر حق تعالی و تقدس قبیح می‌نماید، **تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا**، و نوعی از ترک ادب است، اما چون تجلیات الهیه بر قلب انسانیه غلبه کند، عقل را پای اقامت از جادۀ استقامت تزلزل یابد و مجال مراعات ادب نماند، و درآن حال: **ترک الادب عند اهل الادب ادب**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ادب از عقل جو که هشیار است |  | ادب و مست این چه پندار است |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و آداب ارباب العقول لدی الهوی** |  | **کآداب اهل السکر عند اولی العقل[[1121]](#footnote-1122)** |

دیگر چون از حضرت رسول(ص) به او رسیده و شیخ رحمةالله علیه به ابراز و اظهار آن مأمور است که: **المأمور معذور**.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **ففی حال اقر به** |  | **و فی الاعیان احجده[[1122]](#footnote-1123)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحدت ذات چون نماید رو ور به کثرت خیال بندد نقش |  | کنم اقرار عارفانه به او منکرش گردم و بگویم دو |

و در مقام جمع الهی که جمیع اکوان مستهلکند در وی،

**مصراع**: حق بینم و هم به حق کنم اقرارش.

و به رؤیت خلق وغلبۀ کثرت و اختفای حق در اعیان و اکوان،

**مصراع**: در مرتبه‌ای چنین کنم انکارش.

و دانسته‌ای که هر موجودی معین در خارج مقیدی باشد مشخص و مقید مخلوق و خالق مطلق.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انکار کنم اگر مقید بینم اقرار من ای خواجه و انکار همی |  | اقرار کنم گرش بیابم مطلق از امر حق است می‌کنم من بر حق |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فیعرفنی و انکره** |  | **واعرفه فاشهده[[1123]](#footnote-1124)** |

در جمیع مواطن و مقامات حق تعالی عالم است به اهل ارض و سماوات، اما عبد کامل در مقام جمع و مرتبۀ واحدیت عارف و مشاهد حق است به معرفت اسما و صفات و غیر عارف است در مقام جمع الجمع، و مرتبۀ احدیت به هویت ذات و شاید که **فیعرفنی انکره** از زبان محجوب فرموده باشد و اعرفه و اشهده از لسان عارف صاحب شهود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منکری گر ترا کند انکار |  | من مقرم به جان کنم اقرار |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فأنی بالغنی وأنا** |  | **أساعده فأسعده؟[[1124]](#footnote-1125)** |

وجود مطلق یعنی ذات حق من حیث هی هی غنی علی الاطلاق است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یاری و یار را مجالی نیست |  | عالم اینجا بجز خیالی نیست |

اما به امتثال احکام اسما و صفات و قبول تجلیات مجموع کمالات قابل کامل مساعدت می‌نماید، کما قال الله تعالی: **ان تنصرواالله ینصرکم**[[1125]](#footnote-1126).

و نصر مساعدت است به اظهار کلمۀ علیا و ظهور جمال و جلال حضرت ذوالجلال در مرایای ذوات و مظاهر اعیان عالم به کمال، و اگرچه نسبت اسعاد حق به عالم رفته اما اسعاد حق برای حق به عین حق است از غیر اعتبار تعدد و تکثر در حقیقت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حقیقت ناصر ومنصور اوست |  | دیده بگشا ناظر و منظور اوست |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **لذاک الحق أوجدنی** |  | **فأعلمه و أوجده[[1126]](#footnote-1127)** |

موجد عالم جل جلاله چون آینۀ **المؤمن مرآة المؤمن** که مظهر کون جامع است ایجاد فرمود، آن آینه کامله از غایت ساده دلی که بود مجموع تجلیات ذاتیه و اسمائیه و صفاتیه به عیون منور اعیان عالم نمود، و لطایف عالم غیب را در مشهد شهادت پیدا کرد، و علم: **و علمک مالم تکن تعلم**[[1127]](#footnote-1128)، مارا تعلیم فرمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنمود بما هرچه به او بنمودند |  | فرمود بما هرچه ورا فرمودند |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **بذاجاء الحدیث لنا** |  | **و حقق فی مقصده[[1128]](#footnote-1129)** |

و مقصود کل از ایجاد این وجود آن بود که گنج: **کنت کنزا مخفیا**، الحدیث، در گنجینۀ آدم اجمالا، د رخزاین عالم تفصیلا بما نمایند، و علت غایی از ایجاد سریر عالم جلوس سلطان حقیقت انسانی است، و مراد از اظهار عین انسانی ظهور اسما و صفات سبحانی و معرفت و عبودیت ربانی.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مقصد و مقصود از عالم توئی آنچه در مجموع عالم ظاهر است |  | نور چشم عالم وآدم توئی بشنو و از خود بجو کان هم توئی |

**فص حکمة حقیة فی کلمة السحاقیة.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فداء نبی ذبح ذبح لقربان** |  | **و این ثواج الکبش من نوس انسان؟[[1129]](#footnote-1130)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در کیش تو قربان شده‌ام تا دانی |  | صد جان به فدای آن چنان قربانی |

معلوم است که میان فدا ومفدی عنه مناسبت ومقارنت در فدا می‌باید، و ظاهراً میان صورت اسحاقیه و صورت کبشیه مناسبتی نیست، استفهام بر سبیل تعجب می‌فرماید، و تقدیر این سخن آنست که:

**مصراع**: افداء نبی ذَبح ذبح لقربان؟

و ثواج اسم صوت قوچ است و بغام و بغاء اسم صوت شات و رغام اسم صوت ابل و نوس اسم صوت انسان و حرکت او در حالت ذبح،تعجب می‌فرماید که صوت کبش و حرکت اوچگونه قایم مقام صوت انسان و حرکت او شد.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و عظمه الله العظیم عنایة** |  | **بنا او به لا ادر من أی میزان[[1130]](#footnote-1131)** |

و او حال است، و حال آنکه الله تعالی آن کبش را به عظیم وصف فرمود، بقوله: **و فدیناه بذبخ عظیم**[[1131]](#footnote-1132).

و دانسته نمی‌شود که عنایت به ذبح است و تعظیم شأن او که فدای نبی است که معظم است عندالله یا غایت است به نبی که ذبح را فدای او گردانید و این تعظیم تعظیم قدر اوست.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذبحی که فدای آن کریمی باشد کبشی که فدای اسلمی خواهد شد |  | شک نیست که آن ذبح عظیمی باشد از وجه مناسبت سلیمی باشد |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **ولا شک ان البدن اعظم قیمة** |  | **و قد نزلت عن ذبح کبش لقربان[[1132]](#footnote-1133)** |

و شک نیست که قیمت شتر اکثر است از قیمت قوچ و هیأتش اکبر، اما درجۀ کبش در فدا عندالله اعظم بود.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگرچنانچه بزرگی به شکل برهانست در این مقام بزرگی به قدر و قیمت نیست |  | شتر میان بهیمه هم از بزرگانست قبول حضرت او هر که شد بزرگ آنست |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فیالیت شعری کیف ناب بذاته** |  | **شخیص کبیش عن خلیفة رحمان[[1133]](#footnote-1134)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کاشکی سرّ این شدی آسان گوسفندی چگونه نایب شد |  | بر من و دیگران که در قربان در فدای رسول الرحمن |

و مراد از انشای این ابیات بیان سرّ توحید است، و حقا که حقیقت واحده است که در صور متعددۀ مختلفۀ اکوان و اعیان ظاهر گشته، و حقیقةً او بود که فدای او بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او بود که او فدای خود شد |  | آمد خود و از برای خودشد |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **الم تدر ان الامر فیه مرتب** |  | **وفاء لارباح و نقص لخسران[[1134]](#footnote-1135)** |

آیادانسته‌ای که امر الهی در وجود و تنزل و ظهور در جمیع مراتب است کما قال الله تعالی: **الذی خلق سبع سماوات و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شییء قدیر و ان الله قد احاط بکل شییء علما**[[1135]](#footnote-1136).

وامر الهی فی نفسه مرتب و مرعی تناسب است، لاجرم خسیس را عوض شریف و حقیر را فدای عظیم نگرداند، و مناسبت ذاتیه میان فدا و مفدی عنه آن تواند بود که هر دو مظهر ذات الهیه‌اند و مناسبت صفاتیه در انقیاد و تسلیم لامرالله تعالی و وفاء به عهد سابق ازلی، و کمال اصلی موجب ربح فراوان و نقص کمال سبب خسران، زیرا که غیر مستعد کمال است.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مستعد فانی بود در حق به حال گر ز خود فانی شود باقی به حق |  | سود او باشد بقای لایزال کاملش خوانند اصحاب کمال |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فلا خلق اعلی من جماد و بعده** |  | **نبات علی قدر یکون و اوزان[[1136]](#footnote-1137)** |

اگرچه اشیا من حیث الوجود واحدی است ظاهر به مظاهر، اما تفاوت و تفاضل واقع است در مراتب، و هر آینه اقرب به حق افضل خواهد بود و اقربیت بواسطۀ قلّت وسایط است و عدم تضاعف وجوه امکانیه، چه اتصاف به امکان به هیأت اجتماعیه که مرکب را حاصل گردیده بعد ازترتیب و ترکیب اجزای اوست از امور ممکنه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چندانکه زیادت است امکان وجود |  | شک نیست که بعد او چنان خواهد بود |

قال الله تعالی: **لقد خلقناالانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل السافلین**[[1137]](#footnote-1138).

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نزدیک ترین جمله نزدیکان تو جان و تن تو بهمدگر پیوسته |  | ای دورترین جملۀ دوران تو وین هر دو یکی شدند و آن انسان تو |

بسایط اقربند به حق از مرکبات، و جمادات ازنباتات، و مجموع موجودات موجود به وجودند، و وجود منبع جمیع کمالات، لاجرم مجموع عالم به وجود جامع کمالات باشند، و چون کمال اعتدال مزاج انسانی را است مجموع کمالات در انسان به ظهور پیوست ودر غیر او مستور ماند، ونزد محقق هر یکی از جماد و نبات و حیوان عالمند به رب خود و به مراتب ارواح به علم کشف و عیان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ناطق و عالمند هم زنده |  | سرّ این حال بشنو از بنده |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **وذوالحس بعد النبت و الکل عارف** |  | **بخلاقه کشفا و ایضاح برهان[[1138]](#footnote-1139)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سرّی که ترا به نقل گردد معلوم |  | ما را به طریق کشف گشته مفهوم |

و ایضاح برهان بر مدعای محققان که مجموع اشیا عارفند به خالق خود، عقل منور است و شرع مطهر، قال الله تعالی: **و ان من شییء الایسبح بحمده و لکن لاتفقهون تسبیحهم**[[1139]](#footnote-1140).

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بینی عارف آن حضرتند جمله می‌گویند تسبیحش مدام |  | بندگانه دایما در خدمتند منعمند و شاکران نعمتند |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و اما المسمی آدما فمقید** |  | **بعقل و فکر اوقلاده ایمان[[1140]](#footnote-1141)** |

و اگرچه دیدۀ رمد دیدۀ عقل مشوب که به رمد توهم سبل خیال مبتلا است از ادراک ظهور کلیه محجوب است، اما اگر به نور الهی منور گردد عارف شود به سریان وجود در مجموع موجودات و معلوم گرداند که هر فردی از افراد عالم نصیبی از عالم ملکوتی دارد ونفس ناطقۀ عالمۀ سامعه، کما قال الله تعالی: **بیده ملکوت کل شییء**[[1141]](#footnote-1142).

و نصیب تمام از عالم ملکوتی و حجب وجوه امکانات انسان را است.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قرب و بعدی تمام انسان راست سخت دوری و نیک نزدیکی تن و جان تو دور و نزدیکند |  | جامع خاص و عام انسان راست معنی این کلام انسان راست می صافی و جام انسان راست |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **بذا قال سهل و المحقق مثلنا** |  | **لأنا و ایاهم بمنزل احسان[[1142]](#footnote-1143)** |

قدوة المحققین شیخ سهل بن عبدالله تستری رحمة الله علیه و مجموع محققان عارف و قایلند که بسایط نزدیک‌ترند به حق تعالی از مرکبات، و مجموع محققان به منزلۀ احسانند و آن مقام مشاهده است، و عرفا در این معرفت مثل همدگر باشند، بلکه به تعلیم الله تعالی بر مقام همدگر عارف شوند، و به سنت انبیا و رسل از کمال و مرتبه همدیگر را خبر فرمایند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خبری از مقام خود گویند |  | عارفی مثل خویشتن جویند |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فمن شهدالامر الذی قد شهدته** |  | **یقول بقولی فی خفاء و اعلان[[1143]](#footnote-1144)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه بیند آنچه ما دیدیم از اسرار غیب |  | شاید ارگوید سخن از قول ما بی‌عیب و ریب |

یعنی صاحب نظری که حقایق را در غیب الهی مشاهده فرماید، همچنانکه محققان مشاهده نمایند،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گو بگو سری که آن ما گفته‌ایم |  | آشکارا و نهان دُرّ سفته‌ایم |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **ولاتلتفت قولا یخالف قولنا** |  | **ولاتبذر السمراء فی ارض عمیان[[1144]](#footnote-1145)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قول حسینی شنو راه مخالف مرو |  | راست بروتا حجاز خصم عراقی مشو |

اگر محجوبی از اهل نظر یا مقلدی از اصحاب ظاهر سخنی گوید که مخالف قول محققان باشد،

**مصراع**: التفاتی مکن به گفتۀ او.

و تخم معارف در زمین نابینایان که مزرعۀ طافیه و بئرۀ معطله است وز عماو دهاقینش از رؤیت حق در اشیا اعمی‌اند زرع مکن.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **هم الصم و البکم الذین أتی بهم** |  | **لاسماعناالمعصوم فی نص قرآن[[1145]](#footnote-1146)** |

اصم‌اند از استماع کلام حق و ابکم از قول به حق و اعمی از رؤیت تجلیات ذات و صفات حق درمظاهر موجودات **فطبع الله علی قلوبهم**[[1146]](#footnote-1147)، و از نص قرآن که کلام ملک علام است ونازل شده به حضرت معصوم نبینا(ع) دربارۀ این طایفۀ **کالانعام**، معلوم می‌شود که جهال از مشاهده و ادراک حق محرومند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون نبودش عصای استعداد |  | کور نامستعد از آن افتاد |

**صم بکم عمی فهم لایعقلون.[[1147]](#footnote-1148)**

و عقول ضعیفه عاجزه است از ادراک تجلیات الهیه در مواطن و مقامات عقلیه و حسیه و حق است که متجلی است در همه و متجلی از همه.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فللو احد الرحمن فی کل موطن** |  | **من الصور ما یخفی وماهوظاهر[[1148]](#footnote-1149)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم و دل و عقل هرچه دیدند جز نور رُخش ندید دیده |  | نقشی ز خیال او کشیدند زان مردم دیده آرمیدند |

و صور یا مقبولۀ شرعیه و عقلیه‌اند یا غیر مقبولۀ شرعیه و عقلیه یا مقبولۀ شرعیۀ فقط یا مقبولۀعقلیه فحسب، و الرحمن واحدی است که به رحمت عامه متجلی است بر همه، و صور بعضی ظاهر و بعضی غیرظاهر در حس، و صور خیالیه در عالم مثال به نسبت با اهل نظری که کشف غطا کرده‌اند عین او بر عین او ظاهر، و به نسبت با غیر اولی الابصار غیر ظاهر، و علوم که صور عقلیه‌اند بر لبیب فطن ظاهر و از جاهل مستور، و صور نوریه بر دل صاحب دلان واضح و لایح و از دیدۀ عقل پوشیده، و صورت نوریه غیر صورت مثالیه است که مطابقۀ صورت خارجیه است.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هر صورت که آنجا رو نماید توان دیدن اگر لطفش ز رحمت |  | ببین تا نور چشمت را فزاید حجاب از دیدۀ ما برگشاید |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فان قلت هذا الحق قدتک صادقا** |  | **وان قلت امراً آخراً انت عابر[[1149]](#footnote-1150)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر گویی همه حقست حقست |  | وگر خلقش همی خوانی خطا نیست |

اگر معتبر اعتبار وحدت ظاهر و مظهر کند،

**مصراع**: سخنش حق بود به حق خدا.

و اگر اعتبار ظاهر فقط کند،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق باشد و حکم حق بود حق |  | صادق باشد بگو که صدق |

و اگر اعتبار امتیاز فرماید میان مظهر وظاهر و تجاوز نماید از صورت مرئی به معنی که ظاهر است در آن صورت و حکم کند که،

**مصراع**: صورت خلق است و معنیش حق،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صادقست و عبور فرموده |  | عین حق را به خلق بنموده |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و ما حکمه فی موطن دون موطن** |  | **ولکنه بالحق للخلق سافر[[1150]](#footnote-1151)** |

و حکم حق تعالی و تقدس منحصر نیست در موطنی و مقامی، بلکه به حکم او ساری است در جمیع مواطن به حسب سریان وجود در موجودات، و ظهور حق درمخلوقات و حقیقةً حق است که ظاهر است از برای حق. **حقیق علی ان لااقول علی الله الا الحق**[[1151]](#footnote-1152).

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **اذا ما تجلی للعیون ترده** |  | **عقول ببرهان علیه تثابر[[1152]](#footnote-1153)** |

چون حق تعالی تجلی فرماید در صورت مثالیه یا خیالیه، عقول محجوب مشوب تردد یابد، بواسطۀ آنکه در جمیع مواطن به براهین عقلیه منزه حق است و مواظبت تنزیه می‌نماید، و نمی‌داند که تنزیه ذات حق از تشبیه است در عین تنزیه، و محقق حق را در مرتبۀ احدیت ذاتیه منزه از تشبیه و تنزیه دانسته و در مراتب اسمائیه و صفاتیه موصوف به تنزیه و تشبیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتار محققان چنین است |  | این قول حق است و حق همین است |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و یقبل فی مجلی العقول و فی الذی** |  | **یسمی خیالا و الصحیح النواظر[[1153]](#footnote-1154)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیدۀ ما خیال بندد نقش عقل را زین خیال نقشی نیست |  | هرچه بیند کمال بندد نقش اهل دل این خیال بندد نقش |

و عقول قبول نمی‌کنند مجلی خیالیۀ الهیه، و اهل کشف و شهود در مجلی عقول و مجالی مثالی که عالم خیالی است و در صور حسیه جمع می‌فرمایند میان مقام تنزیه و تشبیه درمراتب اسمائیه و صفاتیه و در مرایای مجموع مجالی حق را مشاهده می‌نمایند، و اگرچه مرتبۀ عین الیقین عقل عالی است اما مرتبۀ حق الیقین عارف اعلی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر مراتب جمع گردد در یکی |  | باشد اعلی از دو عالم بی‌شکی |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **یا خالق الاشیاء فی نفسه** |  | **انت لما تخلقه جامع[[1154]](#footnote-1155)** |

حق سبحانه و تعالی اولااشیا را به صورت اعیان ثابته در حضرت علمیه متعین گردانید، و ثانیاً به وجود عینی در خارج ایجاد فرمود، و نسبت اعیان ثابته در حضرت علمیه با ذات الهیه، نسبت امواج است با بحر محیط.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موج و دریائیم و هر دو غیر آبی هست نیست |  | در میان ما و او جز ما حجابی هست نیست |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **تخلق ما لاینتهی کونه فیک** |  | **فأنت الضیق الواسع[[1155]](#footnote-1156)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفریده عالم بی منتها |  | اولا در علم و خارج ثانیاً |

چون در ظهور وجود حق واحدی را از مخلوقات وجود نمی‌ماند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنگ شود جای سخن یار من |  | چون متکلم نبود کو سخن |

یاضیّق به اعتبار ظهورش در موجودات مقیده و واسع به سعت: **و رحمتی وسعت کل شییء**[[1156]](#footnote-1157)، و به احاطۀ علم: **والله من ورائهم محیط**[[1157]](#footnote-1158).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ضیق به اعتباری واسع به اعتباری |  | رازیست با تو گفتم می‌گو به یار غاری |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **لوان ما قد خلق الله مالا** |  | **ح بقلبی فجره الساطع[[1158]](#footnote-1159)** |

دل صاحب دلی که به انوار اقمار اسرار اسماء نامتناهی حضرت الهی منور است، اگر مجموع شعاع شموع وجود مخلوقات در مجمع دل او لایح شود از غلبۀ ضیای صفای دل مبارکش همه ساطع و مرتفع گردند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به نزد نور خدا نور خلق کی پاید |  | چو آفتاب برآید ستاره ننماید |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **من وسع الحق فما ضاق عن** |  | **خلق فکیف الامر یا سامع؟[[1159]](#footnote-1160)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل بود آئینۀ اهل نظر در دل آنکس که حق گنجیده است |  | آینه بردار و در وی می‌نگر تنگدل کی باشد از خلق ای پسر |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فوقتاً یکون العبد رباً بلاشک** |  | **و وقتاً یکون العبد عبدا بلا افک[[1160]](#footnote-1161)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گاه سید گاه بنده گاه سلطان گه گدا |  | گه بخاک ره نشسته گه بر اوج کبریا |

اگرچه صفت الهیت و ربوبیت به نسبت با عبد عرضیه است و عجز و قصور و عبودیت ذاتیه، اما هر انسانی از ربوبیت نصیب المائی دارد، و انسان کامل که خلیفۀ حق است ربوبیت او تامه و عبودیت او تامه.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سید کاینات باشد وی گاه بر تخت حضرت هستی |  | بندۀ زیرک و مبارک پی گاه بر خاک نیستی لا شییء |

و حمل این ابیات بر انسان کامل و غیرکامل صحیح است فافهم.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فان کان عبدا کان بالحق واسعاً** |  | **و ان کان رباً کان فی عیشة ضنک[[1161]](#footnote-1162)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بندۀ سلطانی خوشوقتی و شادانی |  | ور خواجه‌ای از بنده پیوسته پریشانی |

به مقتضی تارة من هذا و تارة من هذا، چون بنده به صفت عبودیت ظاهر گردد، وسیع المجال باشد به حق و حق واسع و قادر بر جمیع اشیا، و اگر به نعت ربوبیت برآید، گاه باشد که رعایا چیزی طلبند که از اعطای آن عاجز آید، در تعب افتد و تنگ دل شود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پس بندۀ سلطان باش خرم شو و خندان باش |  | ور خواجه شوی می‌شو رو خواجۀ گریان باش |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فمن کونه عبد ایری عین نفسه** |  | **و تتسع الآمال منه بلاشک[[1162]](#footnote-1163)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه باشد بنده بیند عجز نفس خود مدام |  | گرچه امیدش بود از لطف سلطان والسلام |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و من کونه رباً یری الخلق کله** |  | **یطالبه من حضرة الملک و الملک[[1163]](#footnote-1164)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه اور ا خلیفه می‌گویند |  | دین و دنیا همه ازو جویند |

و انعام عام و ایصال حقوق رعایا و اعطای آنچه مستعدین به حسب استعداد طلبند بر خلیفه واجب، و گاه باشد که در حال شئون مخلوقی از ایصال حقوق جمهور عاجز ماند.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و یعجز عما طالبوه بذاته** |  | **لذا تر بعض العارفین به یبکی[[1164]](#footnote-1165)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در چنین حال نیک غمگین است |  | در تمنای جاه مسکین است |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فکن عبد رب لاتکن رب عبده** |  | **فتذهب بالتعلیق فی النار و السبک[[1165]](#footnote-1166)** |

قبول فرما از بنده و ظاهر مشو الا به مقام عبودیت که اشرف مقامات است و اسلم از آفات، و اگر به مقام ربوبیت ظاهر گردی غیرت غیر سوز: **ان الله غیور**، الحدیث، به مقتضی: **العظمة آزاری و الکبریاء ردائی فمن نازعنی فیهما ادخلته النار**، ترا از اهل ویل[[1166]](#footnote-1167) و ثبور[[1167]](#footnote-1168) گرداند و معلق در نار.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بندگی کن که بنده‌ای ای یار ور کنی دعوی شریکی حق |  | پادشاهی بپادشاه گذار تخت و بختت نهاده‌اند در نار |

هر عینی از اعیان ثابته صورت اسمی است از اسماء الهیه در حضرت علمیه، صورتی دارد عینیۀ خارجیه، و هر عینی که دیده شود از صور حسیه و مثالیه و عقلیه و نوریه اسمی باشد از اسماء الهیه با معروضۀ مشخصه و آن اسم رب آن مظهر است که ظاهر است در وی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رب و مربوب، مظهر و مظهر |  | رب به مربوب خود شود ظاهر |

و رب تربیت مربوب می‌فرماید از باطن و مربوب تعبد او می‌کند به قبول احکام و اظهار کمالاتش.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو این معنی بدانستی بدان یک معنی دیگر |  | که آن یک معنیی خوش بودواین‌معنی‌ازآن خوش‌تر |

به مقتضای: **هوالاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شییء علیم**[[1168]](#footnote-1169)، ربوبیت ذاتیه حضرت او را ثابته است، که به باطن تربیت ظاهر می‌فرماید به افاضۀ انوار غیب و اظهار احکام اسماء غیبیه، و به ظاهر تربیت باطن می‌کند به استفاضۀ آن انوار و اظهار اسرار آن احکام، و هر واحدی از این اسمین رب است به اعتباری و مربوب به اعتباری، و رب علی الاطلاق حضرت الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با لذات غنی است از صفاتش |  | محتاج صفت بود به ذاتش |

**فص حکمة علیة فی کلمة اسماعیلیة.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و انت رب و انت عبد** |  | **لمن له فی الخطاب عهد[[1169]](#footnote-1170)** |

یعنی ربی به اعتبار هویت که ظاهره است در تو وعبدی به اعتبار تقید و تعین تو.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ربی به اعتباری عبدی به اعتباری |  | هم سیدی و بنده بشنو ز یار غاری |

و باید که بدانی که با که عهد بسته‌ای و کدام عهد شکسته‌ای، اگرچه از آیۀ: **الست بربکم قالوابلی**[[1170]](#footnote-1171)، دانسته‌ای که عهد بسته‌ای، اما باید که بدانی که چون بسته‌ای.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با خدا عهد بسته‌ام به خدا |  | نشکنم عهد با خدا بسته |

و عهد سابق میان رب و عبد کلی است وجزوی، و عهد کلی میان اسم جامع الهی است و عباد که تعبد این اسم جامع کنند به حسب هر اسمی که حاکم یابند بر عبدی از عباد، و عهد جزئی میان هر اسمی است از اسماء الهیه و میان هر واحدی از عبید و نقض این عقود کلیه ممکن و نقض این عهود جزئیه ممکن نیست.

اما بعضی را نقض عقود کلیه واقع می‌شود به احتجاب فطرت اصلیه به غواشی طبیعیه، کما قال الله تعالی: **وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه**[[1171]](#footnote-1172). و مجموع اسماء الهیه داخله‌اند در تحت حیطۀ اسم اعظم، لاجرم عابد تعبد هر اسمی از اسما که کند تعبد اسم اعظم باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر داند و گر نداند اینست |  | معبود حقیقی همین است |

و عبد الله تعبدالله به الله می‌کند به حسب هر اسمی که حاکم باشد بر وی، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بندگی اسم جامع کن نکو |  | این سعادت را ز عبدالله بجو |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فکل عقد علیه شخص** |  | **یحله من سواه عقد[[1172]](#footnote-1173)** |

عقد اینجا به معنی عهد است، کقوله تعالی: **یا ایها الذین آمنوااوفوا بالعقود[[1173]](#footnote-1174)، ای بالعهود السابقة**. و هر شخصی از اشخاص او را عقیده این است به اسمی که حاکم است بر وی.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن رب ویست و این یکی مربوبست |  | این هر دوبهم محب و هم محبوب است |

مظاهر اسماء متقابله بواسطۀ اعتقادات مختلفه، و تعبدات ارباب متعدده متفاوته‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هریک به اعتقادی با هم خلاف کرده |  | هریک ز خُم وحدت جامی شراب خورده |

اما عارف بالله که جامع عقاید مجموع است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می می‌خورد زهر جام یادش کند به هر نام |  | خم خانه خاص او راست باشد عطای او عام |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فلم یبق الا الحق لم یبق کائن** |  | **فما ثم موصول و ماثم بائن[[1174]](#footnote-1175)** |

چون سلطنت وحدت وجود ظهور فرمود، مرایای اعیان که تمثال بی‌مثال در عالم مثال می‌نمودند مرتفع شدند و صور اکوان که بر الواح ارواح و اشباح خیال اضداد نقش می‌بستند باقی نماندند، و کثرت در وحدت حقیقیه فانی شد.

**مصراع**: **فما ثم موصوف و ما ثم بائن.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو نیست در دو جهان جز یکی که راست وصال |  | عجب بود که یکی باشد از یکی مهجور |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **بذا جاء برهان العیان فما أری** |  | **بعینی الا عینه اذا عاین[[1175]](#footnote-1176)** |

شاهد عدل این معانی و بیان این علم بدیع برهان است به طریق کشف و عیان، و حقا که موجودات عقلیه و خارجیه به بصر و بصیرت مطالعه کردیم، بلکه به بصر: **کنت بصره الذی یبصر به**، عین حق را به عین حق معاینه و مشاهده نمودیم.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین او را به عین او دیدیم چون یکی در دو آینه بنمود |  | نیک بنگر که ما نکو دیدیم آن یکی در ظهور دو دیدیم |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فلا تنظر الی الحق ولا تنظر الی الخلق** |  | **و تعریه عن الخلق و تکسوه سوی الحق[[1176]](#footnote-1177)** |

نظر مکن بر آنکه حق را در مرتبۀ واحدیت در خارج مجرد از اکوان و منزه از مظاهر خلقیه گردانی، تا از خلق عاری نگردی و خلق را مجرد و مغایر از حق از جمیع وجوه نظر مفرما، و به لباس غیرو عدول از حق ملتبس مشو. قال الله تعالی: **وهو معکم اینما کنتم**[[1177]](#footnote-1178). بلکه حق را در خلق مشاهده می‌کن و وحدت ذاتیه در کثرت خلقیه و کثرت خلقیه در وحدت ذاتیه مطالعه می‌نما.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عینی به ظهور در همه اشیا بین بر دیدۀ ما نشین و نیکو بنگر |  | در وحدت ذات کثرت اسما بین امواج و حباب و قطره و دریا بین |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و نزهه و شبهه و کن فی الجمع ان شئت** |  | **و قم فی مقعد الصدق و ان شئت ففی الفرق[[1178]](#footnote-1179)** |

به سنت انبیا و به طریق اولیا چون عرفای کامل حق را در مقام احدیت تنزیه فرما از جمیع شایبۀ کثرت امکانیه، و در مرتبۀ واحدیت تشبیه کن به صفات کمالیه از سمع و بصر و قدرت و ارادت تا جامع باشی میان تشبیه و تنزیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر می‌خواهی طریقۀ اهل کمال |  | این هر دو کمال جمع کن در یک حال |

و چون نزد محقق محقق است که وحدت حقیقیه وجودیه است، و به حکم معیت مطلوب طالب است و طالب مطلوب و در مقام فرق محب محب است ومحبوب محبوب و در مقام جمع مطلق،

**مصراع**: همه حق است هرچه دریابی.

و در مقام فرق مطلق،

**مصراع**: همه خلقند اگرچه در خوابی.

و اگر محققانه به جمیع مقامات تحقق یابی، خواه در جمع باش خواه در فرق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه جا نزد تو یکی باشد |  | آن یکی دو و دو یکی باشد |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **تحز بالکل ان کل** |  | **تبدی قصب السبق[[1179]](#footnote-1180)** |

جمع شو باکمل کمالات اهل کمال تا واصل گردی با هر واحدی از سابقین به معرفت کثیر و علم کبیر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قصد کن آنچه سابقان کردند |  | رهنمائی طالبان کردند |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فلا تفنی ولا تبقی ولا یلقی علیک الوحی** |  | **ولا تفنی ولا تبقی  فی غیر و لا تلقی[[1180]](#footnote-1181).** |

چون دانستی که در حقیقت همه حق است، و گرد عدم و غبار فنا گرد سراپردۀ کبریای او نمی‌گردد،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانی نشود حقیقت انسانی |  | هرچند به صورت برود تا دانی |

و چون حصول مظاهر خلقیه به ظهورات حق است در مراتب مختلفه به حسب معارج و تنزلات، و این معنی به حکم: **کل یوم هو فی شأن**[[1181]](#footnote-1182)، در هر آنی به حسب مواطن تنزل در نشأۀ دنیاویه و اخراویه از آن وجه که آینۀ خلقیه است تبدل می‌یابد،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باقی نبود چو این چنین است |  | لاتبقی هم بیان اینست |

و چون حق جل جلاله ازلا و ابدا ظاهر است در مظاهر، و اعیان وجودیه مظاهر حضرت الهیه‌اند،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مطلقا فانی نگردد عین تو |  | گرچه فانی میشود هر دم ز نو |

و به اعتبار استهلاک اعیان وجودیه در وجود حق در زمان تجلی واحد قهار،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باقی به تعینی دو دم نتوان بود |  | دریاب که پیرما چنین می‌فرمود |

بلکه اعیان ممکنات به حسب تعینات فانی‌اند در ازل، و حقا که حق است که باقی است لم یزل.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانی لایزالی و باقی لم یزل |  | هستیم و نیستیم و سخن گوی وابکمیم |

و چون در حقیقت غیرواجب الوجود را وجود نمی‌تواند بود. وحی که القا کرده‌اند از جهت او به عبودیت تو حقیقةً القای وحی باشد از مقام جمعی ملقی به مقام تفصیلیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **از خودش با خودی آه نامه** |  | **کاری پس او و کل بهانه -سانشانه؟** |

و حقیقت انسانیه به نیابت رب الارباب ربوبیت عالم دارد و مجموع عباد مظهر حقیقت انسانیه‌اند و او جمیع همه و همه تفاصیل او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو جمع همه، همه تفاصیل تواند |  | شاید که همه بحضرتت جمع شوند |

پس القا نکند انسان کامل وحی را به ربوبیت خود الا در حق نفس خود فافهم.

و وحی انزال معانی مجردۀ عقلیه است در قوالب حسیه در حالت نوم یا یقظه.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فلم یبق الاصادق الوعد وحده** |  | **وما لوعید الحق عین تعاین[[1182]](#footnote-1183)** |

ثنا به صدق وعد است نه به صدق وعید، و حضرت الهیه طلب ثنای محمود می‌فرماید، و ذات و صفات خود را به صدق وعد ثنا فرموده و قال الله تعالی: **فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله**[[1183]](#footnote-1184)، و نفرمود **وعیده**، بل قال: **و نتجاوز عن سیآتهم**[[1184]](#footnote-1185). و چون سیآت که سبب وقوع وعید است به عفو و تجاوز مرتفع شود، سبب وقوع وعید زایل گردد، چه زوال علت موجب زوال معلول است و هرگاه که امکان وقوع و عید زایل شود باقی نماند الا صدق تحقق وعد وحده و حق صادق است در وعد، ووعید او را عینی معین نه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شاید که گناه ما ببخشد |  | ما را به کرم خدا ببخشد |

و زوال وعید در حق عصات اهل ایمان به عفو است و غفران، و دربارۀ کافران به انقلاب عذاب به نعیمی که مناسب ایشان باشد در نیران.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **وان دخلوا دار الشقاء فانهم** |  | **علی لذة فیها نعیم مباین[[1185]](#footnote-1186)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نعیم سرکه فروشان برترش رویان  جعل ز گل بگریزد به پشکل آویزد |  | بهشت عاشق سرمست بزم می نوشان  اگرچه بلبل مسکین به گل بود نالان |

و هر آینه نعیم اهل جهنم مباین نعیم اهل جنان خواهد بود، چه نعیم نفوس طیبه به ادراک طیبات است و نعیم نفوس خبیثه به خبیثات.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آب و ماکیان در صحرا دیدیم سمندری در آتش خوشوقت |  | هر یک به تنعمی گرفته مأوا بینیم نعیم مرغ در روی هوا |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **نعیم جنان الخلد فالامر واحد** |  | **و بینهما عند التجلی تباین[[1186]](#footnote-1187)** |

اگرچه اسما و صفات الهی نامتناهی است اما بالذات واحدی است حقیقی و متجلی بر سعدا و اشقیا وتجلی در حقیقت یکی. قال الله تعالی: **وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر**[[1187]](#footnote-1188). و تعدد وتباین که واقع است به حسب قابلیت قوابل است.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر مستعدی یافته کامی به استعداد خویش تو آشنائی آشنا بیگانه کی باشی ز ما |  | هر قابلی داده روان از قابلیت داد خویش می‌کن همیشه یادما تا کرده باشی یادخویش |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **یسمی عذابا من عذوبة طعمه** |  | **وذاک له کالقشر والقشر صاین** |

عذاب در اصل لغت مأخوذ است از عذب، و عذب نعیم اهل شقاوت عذاب گفته‌اند از عذوبت طعم است به نسبت معذوب، و نعیم اهل جهنم قشر نعیم اهل جنت است، و لفظ عذاب حافظ معنی آن نعیم است از ادراک محجوبین و غافلین از حقایق اشیا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشقان را عذاب معشوقان |  | خوش‌تر است از بهشت جاویدان |

**فص حکمة روحیة فی کلمة یعقوبیة.**

**مصراع**: **کدینک من ام الحویرث قبلها**، ای عادتک.

و لفظ دین به حسب لغت به اشتراک لفظی اطلاق بر مفهومات ثلاثه می‌کنند، و آن انقیاد است و جزا وعادت، و شرعا دین جامع این معانی ثلاثه است، و چون هر حالی در عقب آن حالی دیگر است، و حال ثانی جزای حال اول است، دین که جزا است تفسیر او به عادت کرده‌اند. و العادت حقیقة معقولة هی عودالشییء الی ما کان علیه اولاً و الحقیقة لاتتکرر و لاتتکثر فی نفسها.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به معنی یکی و به صورت هزار |  | یکی را بگیر و هزارش شمار |

تا معلوم فرمائی که فما ثمة عادة بوجه و ثمة عادة بوجه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لفظ این معنیش چنین باشد |  | سخن اهل دل همین باشد |

**فص حکمة احدیة فی کلمة هودیة.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **ان لله الصراط المستقیم** |  | **ظاهر غیر خفی فی العموم[[1188]](#footnote-1189)** |

اسم جامع الهی واحد است به احدیت و طریق او جامع جمیع اسماء الهیه است، اگرچه هر طریقی مختص است به اسمی، و آن اسم رب مظهر خود است و مظهر او عابد او، لاجرم مظهر سالک بر سبیل مستقیم باشد به اسمی که رب اوست، و مجموع اسماء الهیه داخله‌اند در تحت اسم جامع، پس عابد هر اسمی عابد اسم جامع الهی باشد، اما از وجهی خاص و همۀ عالم سالک‌اند بر صراط الله و الله تعالی بر صراط مستقیم لاجرم همه بر صراط مستقیم باشند، اما من وجه، فافهم. و مظهر مطهر محمدی علیه الصلوة والسلام صورت اسم جامع الهی است بر سبیل جامع سلوک فرموده و آن طریق توحید است که انبیا و اولیا بر این طریق سالک بوده‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر راهروی درآ در این راه |  | همراهی جو چو نعمت الله |

و این صراط مستقیم جامع ظاهر است در عموم اسما میان عموم خلایق.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر راهروی طریق این است همراه رفیق جامعی باش |  | مارا ره راست این چنین است مقصود ز رهروی همین است |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فی صغیر و کبیر عینه و لهذا وسعت رحمته** |  | **و جهول بامور و علیم کل شییء من حقیر و عظیم[[1189]](#footnote-1190)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه مرحوم رحمت اللهند |  | همه منعم به نعمت اللهند |

حق سبحانه و تعالی الله مجموع است به ایجاد و رحمن مجموع به رحمت ذاتیه، و جمیع موجودات از جود وجود واجب الوجود موجودند، و حقیر و عظیم و جهول و علیم بلکه غضب و انتقام حضرت او مرحوم رحمت ذاتیۀ حضرت الهیه‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وجود جملۀ اشیا ز جود او باشد |  | ظهور اسم و صفت از وجود او باشد |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **اذا دان لک الخلق** |  | **فقد دان لک الحق[[1190]](#footnote-1191)** |

بر ضمیر منیر اولی الالباب مبرهن است و در نظر انور اولی الابصار واضح و لایح که هر متحرکی حرکت او به تبعیت اسمی است از اسمای الهیه که حاکمه است بر وی، و معیت حق با خلق به این اسم ثابت.

لاجرم اگرخلق انقیاد تو کنند و طاعت برند حق باشد که انقیاد و طاعت تو کند، و طاعت خلایق ظل طاعت حق است و طاعت حق سابق بر طاعت خلایق و طاعت خلایق ترا به قدر طاعت عین تست به قبول تجلی وجودی و اظهار احکام اسمای حق. و عینی که مطاوعت نماید حق را به جمیع تجلیات وجودی و اظهار مجموع احکام اسمای الهی، حق تعالی به جمیع اسما در صور روحانیه و جسمانیۀ اکوانیه انقیاد عین آن بنده فرماید.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر خزاین اسما کنی تمام اظهار بدان قدر که تو باشی مطیع حضرت او |  | سزد که نقد دو عالم بپای تو پاشد بدان که حضرت او هم مطیع تو باشد |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **وان دان لک الحق** |  | **فقد لایتبع الخلق[[1191]](#footnote-1192)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو حق انقیاد تو کرد ای پسر |  | همه کس کنند انقیادت بسر |

و اگر منکران به حکم مباینت و مغایرتی که میان رب محققین و ارباب مقلدین است تابعین انبیا و اولیا را از متابعت و مطاوعت منع کنند، مومنین و مریدین به امتناع آن قوم رو از راه راست حسینی نگردانند و از حجاز وصال متوجه عراق فراق نگردند و ترک متابعت حق و طریق ثواب نگویند و موحدین شاید که منکرین را معذور فرمایند.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منکری گر کند ترا انکار زانکه هر کو موحدیست تمام |  | مکن انکار منکرت زنهار همه بیند یکی کند اقرار |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فحقق قولنا فیه** |  | **فقولی کله الحق[[1192]](#footnote-1193)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قول ما حق است، از حق حق شنو |  | ترک باطل کن بیا بر حق گرو |

و آنچه گفته شد درحق حق و انوار حق و در حق خلق و اسرار خلق،

**مصراع**: همه حق است و هیچ باطل نیست.

و محقق را این معنی به تجلی علمی از علیم مطلق محقق است و این افاضه از مقام تقدیس است و منزه است از اغراض و تلبیس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معذورم اگر گفتم اسرار الهی |  | مأمورم و می‌گویم احوال کما هی |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فما فی الکون موجود** |  | **تراه ماله نطق[[1193]](#footnote-1194)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه باشد در وجود و هرکه بینی در شهود |  | باشد آن دستانسرائی در گلستان وجود |

و هر موجودی که دیده یا دانسته شود، او را روحی بود مجرد و ناطق به لسانی که لایق وی بود، و زعم محجوب آن است که اشیا ناطق‌اند به لسان حال، اما کامل مرفوع الحجاب، روحانیت مجموع اشیا مشاهده می‌کند و همه را حی و ناطق می‌یابد، باطناً و ظاهراً، **و الحمدلله اولا و آخراً**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه حی‌اند و ناطق ای محرم |  | ذکر حق بشنو از همه عالم |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و ما خلق تراه العین** |  | **الا عینه حق[[1194]](#footnote-1195)** |

و حق است که در هر عینی از اعیان تجلی فرموده و در صوت آن عین عین اسمی از اسما به اعیان نموده، و اسمای حق در مرتبۀ احدیت عین حق و در مرتبۀ واحدیت عین است به وجهی و غیر به وجهی، و حق را مشهود مشاهده نما وخلق را موهوم. قال الله تعالی: **ان هذا الا اختلاق[[1195]](#footnote-1196)**، ای افک، و تقدیر من عندکم، **ما انزل الله بها من سلطان**[[1196]](#footnote-1197).

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و لکن مودع فیه** |  | **لهذا صورة حق[[1197]](#footnote-1198)** |

در هر صورتی از صور محسوسه و معقوله:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به مثل حقه‌ایست از گوهر |  | که درو جوهریست از معنی |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکجا صورتی است در نظرم گوهر حقه‌های جوهریی نقد گنجینۀ جهان دارم نعمت اللهم و ز آل رسول |  | شاهد معنیی درو نگرم بر سر چارسو همی شمرم لاجرم پادشاه بحر و برم به امینی امانتی سپرم |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فهو الکون کله قام کونی بکونه** |  | **و هو الواحد الذی و لذا قلت یغتذی[[1198]](#footnote-1199)** |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او یکی و همه به او قایم به وجود او غذا دهد مارا به ظهورش غذا بود از ما |  | همه قایم به آن یکی دایم باشد او از چنین غذا صایم آن ظهورش به این غذا قایم |

حق است که شاهد حقیقی است از هر شاهدی و مشهود حقیقی از هر مشهودی.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقش عالم خیال می‌بینم همه عالم چو مظهر حقند |  | در خیال آن جمال می‌بینم همه را بر کمال می‌بینم |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فوجودی غذاؤه** |  | **و به نحن نغتذی[[1199]](#footnote-1200)** |

وجود و قیام عالم دایم به وجود حق است و حق ظاهر به وجود عالم و به اختفاء غذا در متغذی و ظهور غذا به صورت متغذی سبب بقا و ظهور کلام متغذی است و حصول وجود عالم به اختفاء هویت حق است درعالم و به ظهور حق در صور عالم.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرچه فرموده‌اند لفظ غذا می‌دهد او غذای ما به وجود |  | به مجاز است این غذا آنجا بظهورش غذا بود از ما |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فبه منه ان نظرت** |  | **بوجه تعوذی[[1200]](#footnote-1201)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای اله من و اله همه به تو می‌آورم پناه از تو |  | حضرت تست تکیه گاه همه ای پناه من و پناه همه |

اگر نظر کنی به وجه جمع و وحدت، پناه بری به آن حضرت از آن حضرت، کما قال رسول الله(ص): **اعوذ بک منک.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فلا تنظر العین الا الیه** |  | **ولایقع الحکم الا علیه[[1201]](#footnote-1202)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در نظر نیست غیر او موجود هرچه کردیم حکم هستی آن |  | بلکه او شاهد است و هم مشهود چون بدیدیم غیر آن او بود |

**مصراع: فنحن له و به فی یدیه[[1202]](#footnote-1203).**

ما بندۀ اوئیم و به اوئیم و درتصرف اوئیم. کما قال تعالی: **ولله ما فی السماوات و الارض**[[1203]](#footnote-1204).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ما متصرف اوست دایم |  | باشیم به او همیشه قایم |

**مصراع**: **و فی کل حال فانالدیه**.

در هر حال خواه حسنه و خواه سیئه.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حاضر اوئیم و دایم در حضور او ز ما هرگز نمی‌باشد جدا |  | در نظر داریم پیوسته چو نور ما ازو هرگز نمی‌گردیم دور |

قال الله تبارک و تعالی: **و هو معکم اینما کنتم**[[1204]](#footnote-1205).

**فص کلمة فتوحیة فی کلمة صالحیة.**

**مصراع**: **من الآیات آیات الرکایب.**

از جملۀ آیات و معجزات آیات رکایب است، چون ناقۀ صالح(ع) و براق نبینا(ص) و اگرچه رکایب در این محل نفس آیات است، اما اضافۀ آیات به رکایب به اعتبار مغایرت فرمود، چه آیات منحصر، نیست در رکایت، ونه هر رکیبه‌ای آیتی باشد، و این رکایب در حقیقت نفوس حیوانیه‌اند که مراکب نفوس ناطقه‌اند، و ابدان مراکب نفوس حیوانیه، و رکایب جمع رکیبه است و رکیبه مرکبی را گویند که راکب از برای حصول به مقصد سوار شود و مقاصد نفوس ناطقه حاصل نمی‌گردد الا به نفوس حیوانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس حیوانی چو مرکب روح انسانی سوار |  | تن درین میدان که گردد گَرد باشد یا غبار |

**مصراع**: **و ذلک لاختلاف فی المذاهب.**

و رکایب که آیاتند داله‌اند بر صدق انبیا و اختلاف در مذاهب است، یعنی در سیرالی الله، چه سلوک سالکین به اختلاف استعدادات مختلف می‌باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رهروان بعضی به آسانی نهند در راه گام |  | گرچه بعضی می‌روند در ره به دشواری تمام |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فمنهم قائمون بها بحق** |  | **و منهم قاطعون بها السباسب** |

اما طایفه‌ای از اصحاب مذاهب در طاعت و سیر به سوی حق قایمند به قیوم مطلق

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ثابت قدمند در حقیقت |  | خوش راهروند در طریقت |

و طایفۀ ثانیه که قطع کنندگان سباسبند بواسطۀ رکایب در ظلمات عالم طبیعت و فیافی اجسام بشریت حیرانند و فرقۀ اول عالم‌اند به حقیقت حال و ثانیه باقیه‌اند در خیال جهل و ضلال.

**مصراع**: **فاماالقایمون فاهل عین**: یعنی قایم اهل شهودند و عیان

**مصراع**: و **اما القاطعون هم الجنایب**: یعنی دوراند از خدا

محجوبان و سبب دوری و مهجوری محجوب از حضرت محبوب و مطلوب آنست که به رفاقت عقل مشوب و دلالت وهم معیوب، به استدلال از اثر به مؤثر راهی می‌روند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون نیست رفیق نعمت الله |  | نه از سر علم می‌رود راه |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و لکل منهم یأتیه منه** |  | **فتوح غیوبه من کل جانب[[1205]](#footnote-1206)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر یکی از قایمان این طریق |  | می‌روند در راه با اسما رفیق |

مجموع مشروح الصدورند به فتوح اسماء الهیه و متجلی‌اند به حلی تجلی ذاتیه از جوانب حضرت روحانیه و جسمانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در راه چنین که او کند همراهی |  | گر راه نمی‌روی زهی گمراهی |

**فص حکمة قلبیة فی کلمة شعیبیة.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فمن ثم و ما ثمه** |  | **و عین ثم هو ثمه[[1206]](#footnote-1207)** |

چون عین واحده است که در عین مرایای متعدده رو نموده و در هر آینه ظهوری فرموده، پس کیست که آنجا است و یا چیست که آنجا است و عین آنجا او است، خواه اینجا و خواه آنجا.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک عین نموده روی در دیدۀ هرکامل تمثال اگر بینی در آینه بسیارند |  | چون نور عیان گشته در عاقل ولایعقل اما که نماینده عینی بود ای عاقل |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فمن قد عمه خصه** |  | **و من قد خصه عمه[[1207]](#footnote-1208)** |

ضمیر عمه عاید است با عین واحده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن عین وجود است و وجود است یکی |  | هرگز نبود در آن یکی هیچ شکی |

و وجود است که در مرتبه‌ای عام است و در مرتبه‌ای خاص، و من حیث هوهو نه عام است و نه خاص، و وجودی که عام است به بسط او است بر جمیع اعیان، و خاص است به جعل وجود معین، یا خاص به جعل ماهیت معینه و عام به نسبت با افراد آن ماهیت، یا وجود معنیی بود خاص و عام گشته به شمول او بر کل موجودات.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فما عین سوی عین** |  | **فنور عینه ظلمه[[1208]](#footnote-1209)** |

چون وجود عین واحده است پس عین خاص غیر عین عام نباشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظلمت و نور هر دو یک ذاتند |  | گرچه اندر ظهور آیاتند |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فمن یغفل عن هذا** |  | **یجد فی نفسه غمه[[1209]](#footnote-1210)** |

غافل از مقام وحدت محجوب است به حجاب کثرت، و وحدت منبع نور است و کثرت مشرع ظلمت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه غافل بود ازین معنی |  | ماه در ابر باشدش یعنی |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **ولا یعرف ما قلنا** |  | **سوی عبد له همه[[1210]](#footnote-1211)** |

نشناسد معنی کلام عرفا الا عارفی که قانع نگردد به علوم رسوم، بل عالی همتی باید که قادر بود بر خرق حجب ناتجه از کثرت صور ذاتیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رند سرمستی طلب کن ذوق می نوشان بجو |  | مرد عالی همتی جو حال ما با او بگو |

**فص حکمة ملکیة فی کلمة لوطیة.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فالکل منا و منهم** |  | **والأخذ عنا و عنهم[[1211]](#footnote-1212)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساز سرمستانه‌ای بنواخته بلبل از غنچه شنوده نکته‌ای |  | از لسان حق روایت ساخته غلغلی در گلستان انداخته |

**فالکل منا و منهم**، بیان افاضه و استفاضه است. یعنی حق می‌فرماید که هر تجلی از تجلیات ذات ما که بر موجودات طاری گردد و واردی که از طرف اسمای ما بر ممکنات متعاقب می‌شود از حضرت ما است به حسب فاعلیت، و تلقی نمودن از جهت ممکنات است به حسب قابلیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معنی دیگر بیا بشنو زمن |  | از زبان خلق اگر گوید سخن |

یعنی همه از ما است که بر ما است و خواست تجلیات از قابلیت ما خاست و داد او بواسطۀ مقتضیات اسما است. **الاخذ عنا و عنهم.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از ما ستد و باز بما بخشاید |  | آری ما را بعین ما بنماید |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **ان لایکونون منا** |  | **فنحن لاشک منهم[[1212]](#footnote-1213)** |

بود ظهور اسمای حق از اعیان ما است و وجود اعیان از اسما و اسما من حیث الاسما نسب، و نسب امور عدمیه، و بی‌صور اعیان صورت نبندد، اما از آن وجه که اسما عین ذاتند و ذات غنی علی الاطلاق،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسماش غنی است از من و تو |  | آنجا چو یکی است کی بود دو |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فقد بان لک السر و قد ادرج فی الشفع** |  | **و قد اتضح الامر الذی قیل هوالوتر[[1213]](#footnote-1214)** |

بیان کردیم از برای تو نوری از انوار معانی و سری از اسرار سبحانی، و روشن گردانیدیم امری از امور ربانی، که واحدی است حقیقی، که تو آن را وتر می‌خوانی، مندرج است در شفع اگر دانی، و واحد حقیقی حق مطلق است و موصوف به وتریت ومندرج در اعیان عالم و اعیان را از آن شفع می‌گویند که در مرتبۀ ثانیه از وتر ظاهر شود.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر یکی را دو بار بشماری دو یکی باشد و یکی دو عجب |  | آن یکی را دو یک نگهداری یاد دارش ز یار از یاری |

**فص حکمة نبویة فی کلمة عیسویة.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **عن ماء مریم او عن نفخ جبریل تکون الروح فی ذات مطهرة** |  | **فی صورة البشر الموجود من طین من الطبیعة تدعوها بسجین[[1214]](#footnote-1215)** |

استفهامی بر سبیل تقریر می‌فرماید که تکّون عیسی(ع) از آب مریم بوده یا از نفخ جبرئیل(ع) یا هر دو باهم آمیخته‌اند، و جسمانیه از مریم بوده و روحانیه از نفخ جبرئیل، که بی‌واسطه از حق تلقی نموده و به مریم القا فرموده، و عیسی(ع) ملکی بوده و در صورت بشر ظاهر شده و روحانیت او در ذات مطهرۀ مریم از غلبۀ احکام طبیعیۀ مطلقه ظهور کرده و درعالم کون و فساد دو سه روزی قرار گرفته و عالم کون و فساد را سجّین گفته‌اند، به سبب تقیدات نفسانیه و تعلقات جسمانیه و قیود ظلمانیه و محبوس در این سجن محروم و محجوب است از انوار ربانیه و اسرار سبحانیه، مگر عارفی خجسته که از تعلقات گسسته و قیود را شکسته و از حبس رسته و پیوسته به حق پیوسته.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **لاجل ذلک قد طالت اقامته روح من الله لامن غیره فلذا** |  | **فیها فزاد علی ا‌لف بتعیین احیا الموات و انشأ الطیر من طین[[1215]](#footnote-1216)** |

چون طهارت بدن والد و الده به مقتضی: الولد سرابیه، موجب کمال ولد است، طهارت مظهر مطهرۀ مریم سبب مدت اقامت عیسی(ع)شد در آسمان و واسطۀ طول عمر او(ع) زیادت بر هزار سال، بلکه ذات عیسی(ع) مقدسه بود از دناس و ارجاس طبیعت که مقتضی آن احکام متضاده و مفاسد معتاده است، لاجرم مدت اقامت روح با فتوحش در آن مظهر مطهر به تطویل انجامید.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا قدرت حق دری به عیسی بگشود بگذشت هزار و هفتصد و چل بتمام |  | وان ذات مطهرش به مردم بنمود شاید که بسی سال دگر خواهد بود |

و روح او را مقام جمعی الهی است بی‌واسطۀ اسمی از اسما و بی سبب روحی از ارواح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم جامع حق بود |  | اسم جامع به جمع خود بنمود |

و خدای تعالی جل و علا از حال و مقام او خبر فرمود:

**انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله وابریء الاکمه و الابرص و احی الموتی باذن الله**[[1216]](#footnote-1217).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفسش جان به مرده بخشودی |  | از دمش روح خلق آسودی |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حتی یصح له من ربه نسب** |  | **به یؤثر فی العالی و فی الدون[[1217]](#footnote-1218)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نسب به فتح بخوان و نسب به کسر بدان |  | که هست نسبت عیسی به هر دو وجه عیان |

نسب و نسب او به رب او که رب العالمین است آن است که به بواسطۀ والد از حق تعالی صدور یافت و مظهر اسم جامع الهی بود و هست و خواهد بود، و به قدرت قادر علی الاطلاق در عالم علوی و سفلی تصرف فرمود و خفاش از گل پیدا ساخت و مرده را به حیات بنواخت، وجمال: **ان الله جمیل یحب الجمال**، در آینۀ منور او به کمال بنمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نسب عیسی این چنین باشد |  | خود کمال نسب همین باشد |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **الله طهرّه جسما و نزّهه** |  | **روحا و صیره مثلا بتکوین[[1218]](#footnote-1219)** |

ذکرالله تعالی تقدیم یافته از برای تعظیم، و الله تعالی جسم عیسی(ع) یعنی بدن مطهرش از ادناس طبیعیه که بواسطۀ آن شیطان در انسان تصرف می‌نماید منزه و مقدس گردانید. و بدن او بی‌واسطۀ والد آفرید. هم چنانکه روحش ازغیر واسطۀ روحی از ارواح. و **صیره** مثلاً که شیخ فرموده: **ای متماثلالربه**، در احیاء اموات و خلق طیر و تکوین او که مخلوق است بر صورت: **ان الله خلق آدم علی صورته**، تواند بود، و اطلاق مثلیت به مجاز، لامثل له و لاضدله، **لیس کمثله شییء**[[1219]](#footnote-1220)، الآیة. یا گوئیم که متماثل آدم بود(ع) چنانکه حق سبحانه و تعالی فرمود: **ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون**[[1220]](#footnote-1221).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بود عیسی به وجه چون آدم |  | بی پدر بود آدم و او هم |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فلولاه و لولانا فانا اعبد حقا** |  | **لما کان الذی کانا و ان الله مولانا[[1221]](#footnote-1222)** |

گر نه حق بودی که اعیان ثابتۀّ عالم را به اسما و صفات انوار کمالات عطا فرمودی، و اگر نه اعیان بودندی که آن تجلیات و احکام را به قدر قابلیت اجابت نمودندی، صور و معانی و اشباح و ارواح عالم را بودی نبودی.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی بلبل و گل رونق بستان نبود گر نائی و نی بهم نسازند دمی |  | بی جام شراب ذوق مستان نبود آواز نی و رقص حریفان نبود |

و حقا که به حقیقت ما بندگان حقیم و حق را می‌پرستیم به قبول جمیع افیاض اسمائی و صفاتی والله که اسم جامع جمیع اسماء الهیه است.

و ما مظاهر اوئیم و او متولی امور ظاهر و باطن ما است، به صفات کمالیۀ خویش مدبر احوال سرایر و ضمایر ما.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و انا عینه فاعلم** |  | **اذا ماقلت انسانا[[1222]](#footnote-1223)** |

کون جامع که مستجمع جمیع کمالات کونیه و الهیه است و صاحب مرتبۀ جامعۀ کامله،

**مصراع**: گرچه انسان کاملش گویند.

اما چون اسم از وجه احدیت عین مسما است و او مظهر اسم جامع شاید که فرماید،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما مظهر اسم و اسم او او |  | سرّی است که گفته‌ایم نیکو |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فلا تحجب بانسان** |  | **فقد اعطاک برهانا[[1223]](#footnote-1224)** |

باید که درحجاب نمانی با آنکه خود را انسان خوانی، اگر به برهان کشفی می‌دانی که،

**مصراع**: غیری به اعتباری عینی به اعتباری.

و برهان نقلی حدیث قدسی است،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سمع و بصرت چو حق بود حق شنوی |  | حق را بینی به حق و بر حق گروی |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فکن حقا و کن خلقا** |  | **تکن بالله رحمانا[[1224]](#footnote-1225)** |

یعنی جامع اسمای الهیه و حایز جمیع کمالات کونیه باش و به خلافت الرحمن به رحمت عامه.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و غذ خلقه منه** |  | **تکن روحا و ریحانا[[1225]](#footnote-1226)** |

و به حکم خلافت عالم را از خوان انعام عام وجود اسما و صفات حق غذا ده تا به نسبت با عالم رحمت باشی و خلیفۀ: **و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین**[[1226]](#footnote-1227)، تا هم ارواح از انفاس نفیست مروح گردند و هم اشباح از نفحات لطیفت مشرف شوند.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فاعطیناه ما یبدو** |  | **به فینا و اعطانا[[1227]](#footnote-1228)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دادیم ترا آنچه خدا داد بما |  | ما داد همی دهیم از داد خدا |

و به حکم: **ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها**[[1228]](#footnote-1229)، عطای حق به امر حق به حق عطا کردیم، و دانسته‌ای که مظهر معطی وجود مظاهر است و مظاهر معطی ظهور مظهر.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر نبودی حدوث عالم را عجز ما قدرتش کند ظاهر |  | قدم او که می‌شنود از ما فقر ما آن غنا کند پیدا |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فصارالأمر مقسوما** |  | **بایاه و ایانا[[1229]](#footnote-1230)** |

دریاب که وجود حباب به آب است و ظهور آب به حباب.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از جام حباب نوش کن آب بر دیدۀ ما نشین و بنگر گر آب حیات ما بنوشی یک باده و صد هزار جام است |  | بگشا نظری و آب دریاب از جام حباب آب می خور در جستن ما بجان بکوشی وین جام و مدام ما مدام است |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فأحیاه الذی یدری** |  | **بقلبی حین احیانا[[1230]](#footnote-1231)** |

و حیات روح ما به حیات ذاتیۀ حق است در ازل، و حیات دل به حیات علمیه به تجلیات اسما و صفات الهیه.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ازل زنده کرد او دل ما تا ابد زنده‌ایم چون ز ازل |  | دید زنده دلی ما آنجا زندگی یافتیم ما بخدا |

**فاحیاه الذی یدری** در این تقدیر است که: الذی یدری بقلبی احیاه حین احیانا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این است حیات طیبه عمرت باد |  | گر نیست حیاتت اینچنین عمرت باد |

و اکوان موجوده و اعیان ثابته اولاصور اسماء الهیه بوده‌اند در حضرت علمیه و دیگر صور روحیه در عالم ارواح و گاه صور حسیۀ زمانیه در حال تنزل از اوج عالم اعلی تا حضیض عالم اشباح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دمی در عالمی پیدا شده |  | جمع گشته آمده از ما شده |

و حق به حسب ظهور دایماً در مظاهر اکوان موجوده ظاهر بود و در هر آینه تمثال جمال بی‌مثال اسمی می‌نمود، تا مظهر جامع انسان که مستعد ظهور جمیع کمالات است ایجاد کرد، و نور ظهور: **کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصربه**، او را عطا فرمود، و به تشریف شریف: **و بی یسمع و بی یبصر** مشرف گردانید، و خلعت لطیف: **انی جاعل فی الارض خلیفة**[[1231]](#footnote-1232)، معلم به علم: **و علم آدم الاسماء کلها**[[1232]](#footnote-1233)، او را پوشانید، و معنی: **ان الله خلق آدم علی صورته**، در آینۀ: **المؤمن مرآة المؤمن**، تجلی فرمود و اسرار لاهوتی در مظهر ناسوتی ظاهر بنمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنمود بما آنچه نموده به همه |  | بگشود بما آنچه گشوده به همه |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و کنا فیه اکوانا** |  | **و اعیانا و ازمانا[[1233]](#footnote-1234)** |

و بودیم در ذات حق مستتر پیش از وجود خارجی اکوان موجوده و اعیان ما شئون ذاتیۀ او بود و او مجلای اعیان ما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بودیم عیان زمان عیان نه |  | یعنی که زمان در آن زمان نه |

و زمان نزد محققین صورتی دارد که مقدار حرکت فلک اعظم است، و حقیقت آن امتداد امداد نفس رحمانیه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مقدار و تعین نبود تا دانی |  | دریاب زمان نفس رحمانی |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و لیس بدائم فینا** |  | **و لکن ذاک أحیانا[[1234]](#footnote-1235)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حکم محولیم و بی حال کییم |  | بی حال نییم و هم به یک حال نییم |

یا به غیب الغیب باشیم، یا در عوالم ارض و سماوات به انقلاب، و هر زمانی و مکانی مقتضی ظهوری است از ظهورات. قال رسول الله(ص): **لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملک مقرب ولانبی مرسل**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر نفس ما را ظهوری دیگرست |  | هر زمان ما را حضوری دیگرست |

و این حالت غلبۀ حقیقت انسان کامل است بر خلقیت او، و حقیقت انسانیه که جامعۀ مرتبۀ کامله است، به مقتضی: تارة من هذا و تارة من هذا،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گهی هم صحبت آدم زمانی با ملک همدم |  | دمی محتاج تائی نان دمی مستغنی از عالم |

چه حق مطلق است تعالی و تقدس که تغییر بر او روا نیست، اما انسان کامل گاه مفیض است و گاه مستفیض.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گه ز ساقی جام گیرد گه دهد جامی به ما |  | گاه با عالم نشیند گاه باشد با خدا |

و در غیب الغیب ما را اعیان ثابته خوانند و بعد از تنزل به عالم ارواح موجودات مقدسه گویند، و بعد از تنزل از جبروت به ملکوت و از ملکوت به ملک، و در ملک در عالم اجسام و عناصر و معادن و نباتات و حیوانات سیاحت کردیم تا به صورت انسانی ظاهر گشتیم، و دراین صورت به حکم: **کل یوم هو فی شأن**[[1235]](#footnote-1236)، و به مقتضی: **بل هم فی لبس من خلق جدید**[[1236]](#footnote-1237)،

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دم از حالی به حالی دیگریم هر زمان آئینه‌‌ای پیدا کنیم |  | هر نفس نوباوۀ مه پیکریم معنیی در صورت آن بنگریم |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلولاه و لولانا لما کان الذی کانا فانا اعبد حقا و ان الله مولانا و انا عینه فاعلم اذا ما قلت انسانا فلاتحجب بانسان فقد اعطاک برهانا فاعطیناه ما یبدو به فینا و اعطانا فصارالامر مقسوما بایاه و ایانا فاحیاه الذی یدری بقلبی حین احیانا و کنا فیه اکوانا و اعیانا و ازمانا و لیس بدائم فینا و لکن ذات احیانا به نور مهرومه‌بنگر که‌هردونعمت اللهند |  | اگرنه ما و او بودی نبودی این و آن جانا حقیقت بندۀ اوئیم و سلطانست او ما را یکی عینست و دونامش یکی موج ویکی دریا برون آی از حجاب خودنگر برهان ما پیدا عطا کردیم سرّ او وشد آن مشکلت حل وا بهم پیوسته می‌باید که تا پیدا شود اینها چه خوش‌حیّی که می‌بخشد حیات اوحیات ما همه بودیم در ذاتش که پیدا گشته‌ایم اینجا نباشد حال ما دایم بود حق دایما دانا زهردو روز و شب روشن به بین دردیدۀ بینا |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فالکل فی عین النفس** |  | **کالضوء فی ذات الغلس[[1237]](#footnote-1238)** |

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک وجود است نور با ظلمت آخر شب غلس از آن خوانند |  | می‌نماید ز دور پوشیده که درو هست نور پوشیده |

و در این تشبیه ایمائی است، یعنی عالم باسره عرض است، چه ضوء عرض و نفس عرض که معروضۀ حقیقت وجود حقیقی است، و نفس در این محل عبارت است از انبساط و امتداد تجلی وجودی و ضوء تأثیر اشعۀ نور و اشعۀ انعکاس نور وجود، به حکم: **ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم ر ش علیه من نوره فمن اصابه من ذلک النور اهتدی و من اخطأ ضل و غوی**[[1238]](#footnote-1239). تا نور وجود به فیض واجب الوجود علی طریق الرش، که نفس عبارت از آن است، به ظلمت آباد عدم ظهور نفرمود، اعیان موجوده و اکوان صادره ظاهر و منور نگشتندی، و اول عینی که از نفس الهی متعین شد در علم، عین انسان کامل بود، و اول اثری که از نفس الرحمن، که اسمی است از اسماء کلیه، حاصل گشت آدم معنی بود، یعنی عقل کل، و نفس کلیه که حوّای معنویه است از اسم الرحیم صادر گشته. و بعضی از اشیا از انفاس اسماء کلیه و بعضی از اسماء جزئیه، که مقتضی اعیان موجودات شخصیه‌اند، ظاهر شده‌اند، و حقیقةً حق است که به هویت در همه ساری است و گاه درمظهر نوری و گاه در صورت ناری بر دیدۀ اهل نظر **کالضوء فی ذات الغلس** می‌نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ظلمت و نور آن توان دید |  | روشن چشمی که این روان دید |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **والعلم بالبرهان فی** |  | **سلخ النهار لمن نعس[[1239]](#footnote-1240)** |

سلخ النهار آخر روز را گویند، و نعس فعل ماضی است از نعاس و نعاس خواب و خواب غفلت است از ادراک حقیقت اشیا، و ادراک این معانی به کشف عیانی است نه به کسب برهانی، و اگر اهل نظر به نظر فکری و برهان عقلی از ورای استار که حجب اسرار است تحصیل این علم می‌کنند،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به خیالی وصال می‌جویند |  | یا بخوابی خیال می‌جویند |

اگرچه آفتاب حقیقت ابدا طالع است و به کشف و وجدان،

**مصراع**: در دیدۀ ما چو نور پیداست.

اما ناعس غافل است در نوم غفلت، کما قال علی(ع): **الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا**[[1240]](#footnote-1241).

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کی خواب کند هرکه درین کار شود هرکس که رود بخواب در آخر روز |  | در خواب کجا محرم اسرار شود در ظلمت شب ز خواب بیدار شود |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فیری الذی قد قلته** |  | **رؤیا تدل علی النفس** |

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه در خواب خوش خیالی دید عقل را معرفت چنین باشد |  | از معبّر بیان آن پرسید قوّت عاقله همین باشد |

و علم نظری فکری در معرفت ربانی از ورای آثار و آیات شبیه است به رؤیائی که تعبیر آن دلالت کند بر معنی کشوف تجلی سبحانی و انبساط نفس رحمانی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اگر درخواب می‌بیند خیال دیگری |  | اعتباری بر خیالی یا بخوابی هست نیست |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فیریحه من کل غم** |  | **فی تلاوته عبس[[1241]](#footnote-1242)** |

غایت فکر متفکر آن است که او را از غم غمه، که حجاب او بود بعد از ادراک آن معنی، به طریق برهان برهاند، و چون قبل از حل آن مسأله در عبوس نکره بوده، گوئیا از دفتر حال خویش: **عبس وتولی،** [[1242]](#footnote-1243)می‌خواند، و بعد از ادراک آن معانی اگرچه به مرتبۀ عیان نرسیده باشد، اما به مقام کشف قریب بود، و سرّ: **وجوه یومئذ مسفرة، ضاحکة مستبشرة**[[1243]](#footnote-1244)، از لوح وجوه دلایل و براهین مطالعه نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم با سرور بنشیند |  | غم از آن بزم مهره برچیند |

و اگرچه از سحاب حجاب ظلمانیۀ جهالت بیرون آمده، اما به استار انورا براهین و دلایل محجوب است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذوقش به معانی و بیان نزدیک است |  | دوری نبود به عارفان نزدیک است |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و لقد تجلی للذی** |  | **قد جاء فی طلب القبس[[1244]](#footnote-1245)** |

اگر عالمی به علم برهانی سعی فرماید در طلب علم کشفیات ربانی زود باشد که از پس پردۀ اقتباس در وادی مقدس روح القدس نفس به نفس، نور جمال بی‌مثال حقیقت حال در آینۀ عین او به او روی نماید و کسوف به کشوف مبدل گردد، چنانکه موسی کلیم(ع) چون تمامی سباسب جسمانی به قدم جد و اجتهاد بکوفت و شب ظلمانی طبیعت را طی کرد، از قوای روحانیه دریچه‌ای به سراپردۀ دلش که وادی مقدس نورانی است گشاده شد، و به نور الهی اشیا را کماهی در صورت ناری متناهی مشاهده نمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دیدۀ دل طلب کن این نور |  | نزدیک‌تر آ ز دل مشو دور |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فرآه نارا و هو نور** |  | **فی الملوک و فی العسس[[1245]](#footnote-1246)** |

اگرچه موسی را(ع) نار نمود اما نور الهی بود که تابنده است بر ملوک سریر حقیقت که واصلان ولایت مرتبۀ کمالیه‌اند و ناظران مملکت جمال و جلال و بر امرای سلوک طریقت که حارسان عالم مثالند. و اطلاق عسس بر متوسطان از آن فرمود که در ظلمت لیل حکومت دارند، هم چنانکه سالکان را در وجود مثال مطلق که میان عالم ملکوت است و عالم ملک، و شبیه است به وجهی به جوهر نورانی و به وجهی شبیه است به وجوهر جسمانی. اما ملوک این طریق هم سلطان لیل عالم مثالند و هم پادشاه روز مقام جمع الهی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روز و شب گر جمع داری روز و شب سلطان توئی |  | گرچه یک نور است اما در ظهور آمد دوئی |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فاذا فهمت مقالتی** |  | **تعلم بانک مبتئس[[1246]](#footnote-1247)** |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای که هستی بعلم برهانی گر بدانی که ما چه می‌گوئیم مفلسی از کمال دانائی |  | عالم عالم سخن دانی علم خود را به علم کی دانی گر تو دانا به علم برهانی |

و تا به علم صحیح عالم عالم کشف نشوی،

**مصراع**: دعوی عارفی مکن زنهار.

که اعلم علمای عالم(ص) فرمود: **المتشبع بما لایملکه کلابس ثوبی زور**[[1247]](#footnote-1248).

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای خواجه بجامۀ کسان ناز مکن چون نیست ترا قماش بزازی هیچ |  | بی حسن به روز ناز آغاز مکن اندر سر بازار دکان باز مکن |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **لو کان یطلب غیر ذا** |  | **لرآه فیه و مانکس[[1248]](#footnote-1249)** |

اگر طالب علم ذوق از سرّ جدی تمام به رفاقت رندی کامل متوجه میخانۀ ما شود، و محبانه از غیر محبوب بگذرد، ساقی کریم او را مخمور و محروم باز نگرداند، بلکه به جامات تجلیات اسما و صفات،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رندانه ورا به بزم مستان آرد |  | خمخانۀ عاشقان به او بسپارد |

فطوبی لمن لم یتعلق بقلبه غیرحب مولاه و لایطلب طول عمره الاایاه. اگر طلب موسی(ع) در آن حال غیر نار بودی حق در صورت مطلوب او نور ظهور وجود به او نمودی، تا حقیقةً از مطلوب حقیقی رو نگردانیدی، و دانسته‌ای که اگر طالبی به قوت صدق و کثرت توجه متوجه چیزی شود مطلوب حقیقی در آینۀ آن چیز وجهی خاص به او نماید.

**فص حکمة رحمانیة فی کلمة سلیمانیة.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فطوبی لمن لایتوجه الا الیه** |  | **ولا یضع راسه الا بین یدیه[[1249]](#footnote-1250)** |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **انما الکون خیال و الذی یفهم هذا** |  | **و هو حق فی الحقیقة حاز اسرار الطریقة[[1250]](#footnote-1251)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما خیالیم و درحقیقت او هر که اسرار ما نکو دریافت |  | جز یکی در دو کون دیگر کو عارفی کاملی بود نیکو |

و شاید که مراد از کون عالم باشد باسره که ظل غیب مطلق است و شاید که کون عالم صورت باشد.

**مصراع**: بلکه عالم ظل اعیانند و اعیان ظل حق.

و شاید که حق حق لذاته، چه کون جامع به اعتبار ظلیت خیال است و به اعتبار حقیقت عین وجود که به صور مختلفۀ اعیان متعین شده و مسما به اسم اکوان گشته، و هر آینه عارفی که این معنی دریابد جامع اسرار سلوک و محرم راز ملوک باشد.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خیالش نقش می‌بندم به دیده خیال عارضش بر دیدۀ ما |  | چنان حسن و چنین دیده که دیده بود نقشی بر آبی خوش کشیده |

**فص حکمة وجودیة فی کلمة داودیة.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فمن کان ذافهم یشاهد ما قلنا** |  | **و ان لم یکن فهم فیأخذه عنا[[1251]](#footnote-1252)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه را ذوقی است داند این سخن |  | ور ندارد ذوق گو بستان ز من |

صاحب نظری که اهل بصیرت باشد، به دیدۀ کشف و عرفان، به شهود عیانی مشاهده نماید که رحمت رحمانی به مقتضی: **سبقت رحمتی غضبی**، و به حکم: **نبیء عبادی انی انا الغفور الرحیم**[[1252]](#footnote-1253)، اول و آخر اشیا است.

و رحمت الهیه در اکوان ساریه است و درذوات و اعیان جاریه، و جمیع اشیا به حرکت دوریۀ وجودیه متحرکند، و همه در سیر به نهایت مراتب برسند و به غایت درجۀ خود وصول یابند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به اعتقاد بیا این سخن ز ما بشنو |  | به ذوق نوش کن این جام می بیا بشنو |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فما ثم الا ما ذکرناه فاعتمد** |  | **علیه رکن بالحال فیه کما کنا[[1253]](#footnote-1254)** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیست در ملک معانی هیچ معنی بی‌گمان ما به نور حق جمال حال مردم دیده‌ایم |  | غیر از این حالی که من با خدمتت کردم بیان از سر تحقیق بشنو اعتمادی کن بر آن |

و در وجود دنیوی مشاهد این حال و معتقد این مقال باش.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باش چون ما که تا چو ماگردی به طریقی کزین جهان بروی |  | عارف حضرت خدا گردی هم بر آنسان به حشر واگردی |

به حکم: **المرء مع من احب**، معتقد را با معتقد برانگیزند، و به مقتضی: **المرء مات علی ما عاش علیه و یحشر علی ما علیه مات**، دُرد را با درد و صاف را با صاف برآمیزند.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فمنه الینا ما تلونا علیکم** |  | **و منا الیکم ما وهبنا کم منا[[1254]](#footnote-1255)** |

از حق نازل شد به ما الهامات و مکاشفات غیبیه آنچه خواندیم بر شما از معارف و علوم ربانیه، پس حقیقةً از ما نباشد،

**مصراع**: بلکه باشد عطای حضرت او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بخشد به ما ترا بخشیم |  | هرچه بخشیم از خدا بخشیم |

**فص حکمة احسانیة فی کلمة لقمانیة.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **اذ شاء الا له یرید رزقا و ان شاء الا له یرید رزقا** |  | **له فالکون اجمعه غذاء لنا فهو الغذاء کما یشاء[[1255]](#footnote-1256)** |

ارادت نزد محققان متعلقه است به جزئیات، و مشیت به کلیات و چون مشیت متعلقه به ظهور او گردد اعیان عالم باسره رزق حق باشند، یعنی مظهر او گردند تا در هر عینی به حسب استعدادآن عین ظهوری فرماید، و اگر مشیت حق متعلقۀ آن شود که عالم را رزقی انعام فرماید یعنی وجودی به بخشاید،

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هویت غذا دهد ما را مستعدیم و هرچه می‌جوئیم |  | این غذا خود خدا دهد ما را از وجودش عطا دهد ما را |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **مشیته ارادته فقولوا** |  | **بها قد شاءها فهی المشاء[[1256]](#footnote-1257)** |

و مشیت حق عین ارادت او است در مرتبۀ احدیت و مشا به ضم میم به وزن مراد است و هم به معنی مراد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه باشد مراد او بشود |  | و آنچه نبود مراد او، نشود |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **یرید زیادة و یرید نقصا** |  | **و لیس مشاءه الاالمشاء[[1257]](#footnote-1258)** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به فتح میم بخوانش که مصدر میمی است |  | مراد ازین سخن ای یار عین تعلیمی است |

یعنی تو زیادتی چیزی طلبی و حق نقصان آن شییء، و نخواهد بود الا آنچه او خواهد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو زهد زمن جوئی و اوخوردن می |  | شک نیست که نشنوم بجز گفتۀ وی |

و شاید که مشیت در این بیت به معنی ارادت باشد و **ترید** به تا خوانی، در هر دو موضع، و معنی آن دهد که ارادت یک بار متعلق به زیادتی شییء شود و یک بار متعلق به کمی شییء، چه ارادت در جزئیات به زیادت و نقصان تعلق دارد، و مشیت حق تعالی و تقدس متعلق است به کلیات و کلی موصوف به زیادت و نقصان نمی‌باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب مشیت و ارادت |  | در کلی و جزوی آن دو آیت |

و مشیت متعلقه است به فیض اقدس، و ارادت به فیض مقدس و متعلقه به ایجاد ممکنات، به خلاف مشیت که متعلقه است به افاضۀ اعیان به حسب اقتضای حکمت حق تعالی و تقدس.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **فهذا الفرق بینهما فحقق** |  | **و من وجه فعینهما سواء[[1258]](#footnote-1259)** |

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بالذات یکی و بالصفت دو |  | گفتم همه فرق و جمع با تو |

و ارادت مترتب است بر مشیت ومشیت بر قدرت و قدرت بر علم و علم بر حیات، و مجتمع‌اند در مرتبۀ احدیت و متفرق در مرتبۀ واحدیت، و در قرآن چنان معلوم می‌شود که ارادت متعلقه است به ایجاد معدوم نه به اعدام موجود، به خلاف مشیت که متعلقه است به ایجاد و اعدام. قال الله تعالی: **و ما تشاءون الا ان یشاء الله**[[1259]](#footnote-1260).

**فص حکمة امامیة فی کلمة هارونیة.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **و حق الهوی ان الهوی سبب الهوی** |  | **و لولا الهوی فی القلب ما عبد الهوی[[1260]](#footnote-1261)** |

اهل هوا هوارا پرستند و غیر هوا را به هوا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمعی که از این هوا نرستند |  | ایشان به هوا هوا پرستند |

و عالم ممکن الوجود است و ممکن الوجود را بی‌سببی نپرستند و به دوستی نگیرند، اما حق سبحانه و تعالی واجب الوجود است و وجوب ذاتی او راست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از هستی خویشتن برستیم |  | ذاتش بالذات می‌پرستیم |

**فص حکمة علویة فی کلمة موسویة.**

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **کنار موسی رآها عین حاجته** |  | **و هو الا له و لکن لیس یدریه[[1261]](#footnote-1262)** |

عنایت ازلی و الطاف لم یزلی در حق موسی(ع) بسیار و بی‌شمار است، و از آن جمله یکی آنکه حق سبحانه و تعالی تجلی در صورت ناری فرمود، چه مطلوب او در آن حال نار بود، لاجرم موسی(ع) تمام اقبال نمود وحق تعالی به مثل اقبال او به او اقبال فرمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر اقبال فرمائی به تو اقبال فرمایند |  | وگر اعراض بنمائی به تو اعراض بنمایند |

کما جاء فی الحدیث: **من اقبل علی الله تعالی بکلیته اقبل الله علیه بکلیته و من اعرض عن الله تعالی بکلیته اعرض الله عنه بکلیته و من یکون هکذا اوهکذا فالله معه کذلک**[[1262]](#footnote-1263).

**فص حکمة فردیة فی کلمة محمدیة** علیه الصلوة و السلام و التحیة.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **یحن الحبیب الی رؤیتی و تهفواالنفوس و یأبی القضا** |  | **و انی الیه اشد حنینا فأشکوالانین و یشکوالانینا[[1263]](#footnote-1264)** |

به حکم: **من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه**[[1264]](#footnote-1265).

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر سراپای خود فروپاشی ور محب لقای او باشی |  | لطف او بر سرت فرو پاشد او محب لقای تو باشد |

و این دو بیت که شیخ رحمة الله علیه انشا فرموده و حقیقت حال باز نموده در مقام شوق بوده و از لسان حق می‌فرماید که به مقتضای: **الاطال شوق الابرار الی لقائی**، نفوس مشتاقان حضرت ما در طلب وصال جمال و جلال ذات بر کمال ما مضطرب‌اند، **و انی الیهم لاشد شوقا**.

و ما به رؤیت خاص خاصان مشتاق‌تر از مشتاقانیم، اما قضا چنین رفته که ظهور هر امری از امور به وقتی از اوقات موقت است و به اصلی معین مقید، و تقدیم و تأخیر در آن ممکن نه، قال الله تعالی:

**اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون**[[1265]](#footnote-1266). لاجرم پیش از وقت حنین و انین فایده ندهد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا نرسد وقت گل نالۀ بلبل چه سود |  | نالۀ بلبل چه سود تا نرسد وقت گل |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **صح عندالناس انی عاشق** |  | **غیر ان لم یعرفوا عشقی لمن[[1266]](#footnote-1267)** |

صورت پرستان در صورت عین صورت مطالعه نمایند و اهل معنی در هر صورت از صور دنیی و عقبی و معقول و محسوس، جمال و جلال مولی مشاهده فرمایند.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یارب دانی که من به گاه و بیگاه حسن تو مهست و شاهدان چون آبند |  | جز در تو نکردم از چپ و راست نگاه در آب نظر می‌کنم و بینم ماه |

تا پروانۀ پرسوخته ذوقی که از احتراق شمع یافته و شعاعی که از شعاع شعلۀ آتش بر او تافته با تو نگوید،

**مصراع**: تو چه دانی که ذوق او چه بود.

بلکه،

**مصراع**: تا ذوق او نیابی احوال او ندانی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یارب که ترا ذوق خوشی حاصل باد |  | پیوسته دلت بکام خود واصل باد |

بحمد و آله الامجاد.

رساله فاتحه

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**الحمدلله والصلوة علی رسول الله و علی آله حجج الله**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سر غیب و حضور اگر دانی بسم الله الرحمن الرحیم غیبه؛ الرحمن الرحیم در فاتحه غیبت در حضور. ایاک نعبد حضور در حضور. اهدانا الصراط المستقیم غیبه. |  | حافظی فاتحه چنین خوانی الحمدلله حضور. رب العالمین غیبه مالک یوم الدین غیبت در غیبت ایاک نستعین حضور در غیبت صراط الذین انعمت علیهم غیبت در غیبت. |

و کک ولاالضالین هرآینه مجاری قرآن عظیم و معابع کتاب مستقیم غیبت و حضور و صعود و هبوط

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر که ام الکتاب میداند |  | همچو ما عارفانه میخواند |

و قال (ص): **لاصلوة الا بفاتحة الکتاب** چون مصلی گوید الله اکبر حضور . و قال (ص):**لاصلوة الابحضور القلب** و حضور در نماز روح معنوی نماز است و سمع الله لمن حمده غیبت و التحیّات لله غیبت والسلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته حضور. والسلام علینا و علی عبادالله الصالحین غیبت گفتن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله حضوراست

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هم نیک دریاب این سخن به تمام |  | تا بیابی مراد خود و سلام |

رساله در بیان ثمرات فاتحة الکتاب

**بسم الله الرحمن الرحیم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر کسی پرسدت که ایمان چیست بزبان گو همی کنم اقرار اول ایمان من بود بخدا قادر و ناظر و علیم و حکیم واحد و لم یلد و لم یولد دویّم از حکم کردکار جهان سیوم ایمان بحکم جبّارم چارم آورده ام بصدق ایمان پنجم ایمان بروز حشرم هست ششم ایمان که خیر وشر زقضاست گر زاسلام پرسدت عاقل اول از صدق پاک بی اکراه که محمد رسول اوست بحق دومین از طریق عجز و نیاز رکن دیگر زکات مال بود چارمین هست روزه رمضان پنجمین حج گر استطاعت هست شرط این خاص و عام دانستن چونکه معلوم گشت ایمانم باید آنگاه حاصل عملم کار ایمان بقول ناید راست گر کتب ها تمام برخوانی بر عمل بایدت قیام نمود چونکه معلوم شد که ایمان چیست شرط احسان تمام عرضه بکن این سؤالی که شد بدین منوال گر عبادت کنی زبهر خدا تا کجائی و درچه کاری تو یا نداری دو چشم دیدن او پس چنین دان باعتقاد درست گر چنین میکنی عبادت حق گر بپرسند کاصل ایمان چیست بیخ و شاخ و زمین ایمان را جان ایمان بگو که چیست ترا اصل ایمان بگو عنایت حق دل مؤمن زمین ایمان است هست اخلاص بیخ ایمانم پوست ایمان بگو که شرم خداست عشق حق میوه ایست ایمانرا نه مسائل به نظم گفتن یا رب از فضل خویش رحمت کن |  | صفت دین و شرط احسان چیست اعتقادم بدل درین گفتار آن خدائی که هست بی همتا صانع و مالک و سمیع و کریم صمد و حیّ ولایموت و احد بملائک بود مرا ایمان به کتبهای پاک او دارم برسولان خالق دیّان بسؤال و جواب و نشرم هست همه تقدیرها بحکم خداست نشوی در جواب او غافل گفتن لا اله الا الله سرور قوم و سیّد مطلق بنمودن قیام پنج نماز بر نصاب گذشت سال بود خاص از اسلام روزه رکنی دان راه این راه گر سلامت هست واجبست این تمام دانستن رکن اسلام جمله میدانم گر عمل نیست همچنان دغلم قول با فعل اگر بود زیبابست یا زتحصیل داد بستانی علم اگر با شدت عمل نه چه سود بعد از اسلام شرط احسان چیست چیست بگشای درج در سخن بشنو از من جواب حق سؤال اندر آن حال چشم جان بگشا در جهان پا وسر چه داری تو یا دو گوش سخن شنیدن او کاندران دم خدای ناظر تست بی گمان میروی به جنت حق سرّ ایمان و تخم ایمان چیست چیست بنمای هرسه برهان را گر بگویی غریب نیست ترا سر ایمان شهادت مطلق جان ایمان کلام رحمانست شاخ ایمانست خوف دیّانم برگ او تقوی است و ترک هواست که حلاوت رسد مسلمانرا در به الماس علم سفتن جای سید مقام جنت کن |

رساله تفسیر اسرار القرآن فی بیان مراتب الایمان و شئون الانسان

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بعد حمدالله والصلوة علی رسول لله صلی الله علیه وآله قال سید المحققین و سند المدققین نعمة الله الولی قدس لله سره العزیز فی تفسیر بعض آیات القرآن المجید و الفرقان الحمید سورة البقره قوله تبارک و تعالی ان الله اصطفی آدم و نوحا ان الله اصطغی آدم (ع) بعلم الصفات و کشف جمال الذات قبل خلق الخلق فی ازل الازال ماذاخلق روحه نظر بجماله الی جلاله و نظر کماله الی جلاله فظهر بین النظرین روح آدم (ع) فخلقها بصفة الخاص الذی یتعلق بالذات و خلق ایضا صورته بصفة الخاص فنقح فیها روح الاول روح الثانی فوصف روحه فقال فنفحت فیه من روحی و وصف صورته فقال خلقت بیدی فسبق بهذه الصفات من الملئکة الکرام البررة و البسه خلعت خلافته و اسجدله ملائکة لاجل هذا التخصیص کرامة له و تفضیلا علی مشایخ الملکوت و قال انی جاعل فی الارض خلیفه و قال اسجدوا لآدم ولایوثر فی نعوت لازل طوارقات الحدوث مادام لاصطفاءِ بهذه الصفه سابق له و ایضا اصطفاهم لنفسه عن خلقه لموقع الخطاب بکشف النقاب لاستعداد هم بحمل اثقال امانته و التعمق فی بحار ازلیه و السیران فی میادین وحدانیته و الطیران فی هوا فردا نیته لطلب کشف احدیته و جمال سرمدیته و قال اصطفا هم علی الناس لنبوئه واسخلصهم لرسالته فهم المبعوثون الی خلفه رحمة علی اولیائه و حجّة علی اعدائه فهم الدعاة الی الله با الحکمته و الموعظه مبشرین عباده جزیل الثواب و منذرین الیم العقاب لئلا‌یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل اذلوشاء لهدیکم اجمعین و قال ایضا اصِغاهم فی ازلیته صفاهم لقربه و قال اصطفاهم فی الازل قبل کونه اعلم بهذا خلقه ان عصیان آدم‌(ع) لایؤثر فی اصطفائیه له لانه سبق العصیان مع علم الحق بمایکون منه قوله تعالی **ولله علی الناس حج البیت[[1267]](#footnote-1268)** اضاف الحج الی نفسهُ مافیه من آثار الربوبیة و حقایق العبودیه و الزم حق العبودیه علی عباده لازاء شکرالربوبیة و ایضا فرض حج البیت علی الجمهور اراد ان یری عباده و عظمته و کبریاءه فی رویتهم الی العبودیة و التواضع و التضرع علی اعناقهم و واجب الی الوجوب علی عبادی القصد الی مُشاهداتی ببذل الاموال والنفوس و الارواح و ترک الراحة والشهوات و الاولاد و الازواج بنعت التجرید عن المکونات فی قصدهم الی بیته و یحص البیت لقصد هم رسما و حکما عن المشاهدة لانه تعالی منزه عن الحلول والتشبیه قال فیه آیات بینات اصطفاها الله تعالی و معرفه حفظ الصیانه عن دعوته النفس قبله لعباده و مرآة الکشوف لخواصه والاستطاعه فی سبیل معرفته و قربته و رؤیة الطافه فی سایر الاوقات و الیقین فی وعده والتوکل علیه فی جمیع الامور و المراقبه و دوام الرعایة و معرفه حفظ و الصافیه عن رعونة النفس و صدق القصد الیه بصفاء النیة و طهارة القلب عماسواه زادهم دوام الذکر والفکر فی آلائه و نعمائه و قدرته الکاملة و رحمته الشامله الکافیه هذا و امثال هذه المقامات استطاعة القاصدین الی بیته و من لم یتصف بهذه المعانی انقطع عن سبیل الرشاد و هلک فی مهلکة العنادثم ان القاصدون الی بیت الله تعالی علی ثلاثة اقسام قسم منها القاصدون الی البیت باموالهم و انفسهم لطلب الثواب و قسم منها القاصدون الی بیت بقلوبهم صافیه من الدنیا و ما فیها لامتثال الامور لطلب مرضاة لله تعالی و منهم القاصدون الی مشاهدة رب البیت بارواحهم العاشقه لطلب حقایق المعرفه و القربه و صفاء الوصّله فبزیارة مشهد التجلی و التدلی فاهل الظاهر یحرمون عن المحظورات و یحلّون عن احرامهم عندانقضاءِ مسلکهم و اداء فرایضهم و اهل الباطن یحرمون عن الکاینات و النظر الی البریات ولایحلون ماداموا فی الدنیا الا مشاهدة الذات و کشف الصفات ولنذکرمن الاشارة فی قصود حجاج کعبه الحقیقة اذا ارا‌د‌‌وا باستقبال قلوبهم الی نحو المقصود عن بیت لله الحرام عقدوا بالحقیقه مع لله بنعت المحبه عقد المعرفه و فسخوا جمیع المعقود التی عقد‌وا فی غیر طریق الحق من ایثار ما سواه علیه و عهود النفس التی خذت للریاء والسمعه و طلب العلو و الشرف عدو السبیل مواطن المشاهدة زاد الصدق و التوکل والاخلاص و الیقین و الزهد فی تجارة الله و رحلته الصبر و قوایمها الجد و راسها الحلم و بطنها الورع و مرکبها التمکین و زمامها التسلیم و صوتها الادب و ارضها الرضا و سماءِها الیقین و ماءِواها الفکر و ریاضها المکاشفة و مرعاها المشاهده و توجهها الی شهود القدم و اذ اخرجومن اوطانهم بهذه الراحلة هجروا من الدنیا و ما فیها و استعدوا هبّه الموت من جمیع الخلایق من العاشرین و المتغاربین واسرعوا فی طریق الریاضة والزموا انفسهم کمدح المادحین المجدین و توجهوا بنعت الاخلاص الی الله و عزموا ان لایجوزوا عن قصد السبیل الی سبیل دواعی الهوا و الشاطین و اذا رکبوا مرا‌کبهم یکون قایدهم الهدی و سایقهم التقوی و منحجهم الصفا و رفیقهم المولی وعدیلهم العلم و حبیحهم الحلم و الشوق یسوقهم فی واد‌العشق مونسهم الحنین و مطربهم الانین بدرقتهم الحبیب و اذا قربوا فی وادی المحرم ساروا سرعین من الشوق و قطعواها نادمین من الذنب وحدقوها سادمین الی مشاهده الرب متحّرین من فوت الاوقات ها یمین فی طلب الدرجات با كین دماء الحزن بالزّفرات نابحین علی انفسهم بنعت العبرات و اذا بلغوا راس الوادی خلعو ثوب الراحات و تجرد‌وا عن جمیع الشهوات و لبسوا احرام التفرید و اغتسلوا فی بحر التجرید و تطهروا عن جمیع شوایب العلل و اذا تلبسوا سمعوا اصوات الرضا بنعت الوصلة و القربة و نداءِ الحق قبل كونهم فی الازل و اذا بلغوا عرفات صاروا متبطئین فی فیود السكر لا فكاك لهم عنها الا بسر الصحو فی بین الصحو والسكر و بین الهیبة و البسط حایرون یعرف لهم الحق جلت عظمته حقایق المشاهده و صفات المكاشفه و اظهر لهم مكنونات الغیوب و مضمرات القلوب و اذا وقفوا وقفوا راحین الی لقاء الرحمن خایفین من القطیعه و الهجران شاهدین مقام الحیاءِ حاضرین مقام الغناء فی رؤیة البقاء و اذا وصلوا الی مشعر الحرام ذكروا الله بنعمة رؤیته و ذكرهم هناك طی اللسان و حجلة الجنان فی قدم الرحمن متشوّرین بین یدیه مطرفین من التقصیر منحنین من التفریط و اذا بلغوا المنی ذبحوا انفسهم عن اللذات و الشهوات و اذا رموا بالجمرات رموا مجاهدتهم و ریاظتهم و عبادتهم الی كتم العدم بوصولهم مشاهدة القدم و اذا كسروا لحجارة كسروا معها شهوات بواطنهم وارادات انفسهم عن ممكّنات اسرارهم و اذا حلقوا حلقوا باطنهم فضولات الوسواس و حب یحمد الناس و اذا دخلوا ارض الحرم علموا انهم فی سرادق العظمة و ابواب الحضره خاضعین من الاجلال ذائبین فی نیران الكبریاء محرمین عما دون‌الله لا یحل علیهم شئ من الاكوان قبل وصولهم الیه لانهم فی معادن الصّمدیه وصوله الصمدیه بمنعهم عن علامات الحدوثیه و اذا دخلوا مكّه ایقنوا انهم فی جواره لان مكّه بمنزلة الجنه و من دخلها امن من عقابه فی جواره لوعده لله تعالی و اذا دخلوا المسجد دخلوها هائمین من رؤیة عظمته و هیبته و جلاله و اذاراءِ البیت زار قبل رؤیة البیت رب البیت و مشاهدته و علموا انهم فی حضرة القدیمه و مشاهدته الکریمه و اذاطافوا حول البیت راوالملئکه المطیفین حول العرش و الکرسی و ایقنوا انهم عندلله بمنزلتهم و اذا استسلموا علموا انهم بایعوالله ببیعة الازل تبعت الخروج عن المخالفه بعد تلک المبایعه و لایمدون ایدیهم الی المالوفات و الشهوات و اذا وصلوا خلف المقام علموا انهم فی مقام الوصله والقربه والمناجاة و محل الوافین بعهد الله و اذا تعلقوا باستار الکعبه ایقنوا انهم معتصمون بحبل الاعتصام لایذون بحقیقه عصمة ملتجئون الی کنف قربته متفردون عن اللیاذة باحدون الحق بعد ذلک و اذا دخلوا بیت لله تعالی ایقنوا انهم فی حفظ عنایته مستغرقین فی وجود قدمه و بقائه و اذا صعدوا الصفا و المروة یخرجوا من کدورات النفسانیه و راوا انهم فی مقام الاصطفاء والاجتباء و من له بصیرة المعرفه علم و تحقق ان لله تعالی رسم هذه المناسک و المشاعر امتثالا لامره جل جلاله قدسه فبنی الکعبه مثالا للعرش و مسجدالحرام مثالا لحظیرة القدس و جعل البلد مثالا للجنه و الصفا و المروة و جبال المکة مثالا لحجاب الملکوت و الحرم کله سواتر الجبروت و المنی مقام الا من و المشعر مقام الخوف و الحطیم و العرفه ارض المحل و المحرم مقام القیامة و البادیة مثال الدنیا و الخروج عن الواطن بمنزلة الموت و القصد الی زیارة البیت التائب للقاء الرحمن فاذا ابصر حقایق هذه الامثال صار حجّه قربة و مشاهدة و سعیه مبرورا و عمله مشکورا ذکرت حجة العارفین من الموقنین و المشاهدین و اما اسرار العاشقین ایضا اذا حججت فکعبتها ذات القدیمته جلت عظمته و عز کبریاء و مناسکها مراتب السیر فی الصفات فاذا تجرددت الاسرار فی بیداه الازل عن الاماکن و الازمان و الحدثان استقبلت الی عروش البقاء و السرمدیة بحق لها مطاف حظایر القربه علی بساط الحشمة و الانبساط فکل نفس منها لها نظرة و مشاهدة و مکاشفه فحجها منه الیه و عنه به و به عنه و منه له فشانها عجیب و جدها غریب و قیل لم یخاطب لله تعالی عبادة فی شر من العبادات باذن لله علیهم الی الحج لانه لیس من العبادات عبادة یشترک فیها الحال و النفس الا الحج فاخرجه بهذه الامم قوله تعالی **ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک[[1268]](#footnote-1269)** الحسنه الطاعة و الحسنه المحبة و الحسنه المعرفه فاشار الی هذه الحسنات انها بفضل لله لامن کسب العبد لانه تعالی واهب هذه المراتب بلاعلة و لاشفاعة **ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء**[[1269]](#footnote-1270) و هو اهل الفضل و العطاء و السیئة معصیة الله و ذلک صفة نفس الامارة نزّه نفسه تعالی من مباشرة المستقبحات ای کل حسنة ترجع الی مشاهدتی و انا حسنة اولیائی فمن شاهدتی یصدر حسنات تجلیاتی و کل سیئة و معصیة فتصدر من نفس الامارة التی خلقها و ما فیها لانها مباشرها و انا خالقها انا منزّه عن مباشرة سیئ بذاتی و قیل فی قوله و **ما اصابك من سیئة فمن نفسك**[[1270]](#footnote-1271) باتّباع هواها و ترك رضاء مولاها و هی من النفس الامارة بالسوأ و استدل القدریه بهذه الآیه علی مذهبهم حیث اضاف القدرة الی النفس قال علیه السلام القدری مجوس هذه الامة لانهم قالوا با‌لیزدان و الاهرمن لم یفهم الكفرة والعرفة الضالة ان من لم یقدر ان یخلق ذاته فكیف یقدربان یخلق صفاته و لم یفهموا اسرارا القرآن و خطاب الله فان لله سبحانه نسب اتیان السیئة الی غیره لا الی النفس فقال و **ما اصابك[[1271]](#footnote-1272)** و الاصابة فعل الغیر لا فعل النفس و تبین من مجهل خطابه ان السّیئة عنی به البلاء الذی هو جزاء معصیة النفس فاصابه البلاء من الله جزاءً لكسب المعصیة كما قال **ان تمسسكم حسنة تسؤهم و ان تصبكم سیئة یفرحوا بها[[1272]](#footnote-1273)** و هذه السیآت هی من الاسباب لا من الا‌كتساب قال المحقق ما اصابك من حسنة فمن الله فضلا و ما اصابك من سیئة فمن نفسك كسیئاً و كلاً هی من الله خلقاً قوله تعالی **وآتینا موسی سلطاناً مبیناً[[1273]](#footnote-1274)** اراد بالسطان المبین طلوع نور التجّلی من وجهه حتّی لا یری احد وجهه الاحارت عیناه من غلبة بهاء الله و عظمته علی وجهه و اخبر سبحانه عن ذلك النور بقوله تعالی و القیت علیك محبةً منّی قیل فی التفسیر الظاهر ملاحة فی عینیه لایریه احد الا احبه و ذلك النور ایضا من النور التجّلی الذی ظهر من الشجره حین سمع خطاب الحق منها و ذلك قوله انی آنست ناراوكان موسی (ع) من فرقه الی قدمه برهان الله للعالمین و هكذا كل نبی و ولی الا تری الی الید البیضاء و العصا و اعظم البرهان فی وجهه عكس التجلی من جبل الطور علی وجهه حتی احتاج بعد ذلك ان یستر وجهه بالبرقع و قال بعضهم السطان قوة عظیمه علی سماع المخاطبه من كلام الحق قوله تعالی **و ما قتلوه و ما صلبوه ولكن شبّه لهم**[[1274]](#footnote-1275) كان روح القدس عیسی بن مریم (ع) روحاً روحانیاً الهیّاً یحیی الموتی به حیث ینور نور الآلهیة لها لانه من لله سبحانه بالقدره فلما اراد لله ان یرفعه الی جواره رفع الحجاب عن نوره فظهر روحه لبعض خاصیته فصار منقوشابنقشه لان صورة عیسی منقوش بنقش روحه و هذا منه قوة الآلهیه و هو كان بها مؤیدا فقلب الاعیان و لا یكون هذا الا بفعل لله المنزه عن مزج اللاهوتیه بناسوتیه الانسان وادق الاشارة فیه ان لله سبحانه عرف طبایع الیهود و النصاری بمیلها الی التشبیه و بتعریها من القدس و التنزیه لانهم اصحاب المخائیل الا تری الی عبدة العجل كیف كان جهنم لها و قول النصاری ان الله هو المسیح بن مریم فشبه لهم صورة عیسی بنعت الالتباس من تجلی نور اللاهوت من الناسوت لعله عرفانهم قدس الازل عند نعوت الحدث فغلط بعضهم و قالوا بآلهیة عیسی وعُزیر فعرف عیسی مكان المكر فی الالتباس فقصدوه بالقتل فالقی لله سبحانه عكس ذلك الشبه علی احد رؤساء الیهود استدراجاً و مكرا فقتلوه و صلبوه لانهم وجدوا فیه ما وجدوا فی عیسی(ع) من حلاوة الحب و لذة العشق و هذا لفقدان من رفعه (ع) الی السماء بقوله تعالی بل رفعه الله الیه قیل فی تفسیر بل رفعه لله كساه الریش والبسه النور و قطع عنه شهوة المطعم و المشرب و طارمع الملئكه حول العرش فصار انسیا ملكیا سماویا ارضیا قوله تعالی **سمّاعون للكذب اكّالون للسحت[[1275]](#footnote-1276)** وصف لله سبحانه اهل السالوس الذین فی هذا الزمان یجلسون فی الزوایا و یظهرون الزهد والتعشق و یطرحون علی اعناقهم الطیاله یستمعون مدایح اهل الدنیا لهم مثل ما قالوا لیس فی الدنیا مثلك یا شیخ و انت كذا و كذا و هو یشتری غرورهم و اقاویلهم الباطله وهم یمدحونه لاجل الشفاعه عند الاتراك ویجعلونه وسیلة الی السطان و یعطونه رشوة لاستجلاب مرادهم فهو یسمع الكذب و یاكل السحت ظهر الله وجه الارض منهم و وقانا من صحبتهم و سورا اعمالهم و افعالهم فرقوا من الدین واكلوا الدنیا بالدین و الربانیوّن و الاحبار الربانی الذی نسب الی الرب بالمعرفه و المحبّة والتوحید فاذا وصل الی الحق بهذه المراتب و استقام فی شهود جلاله و جماله صار متصفا بصفات الله طلأ انوار ذاته فاذا فنی عن نفسه و بقی بربه صار ربانیا و مثله مثل الحدید فی النار اذا‌ لم یكن فی النار كان مستعدالقبول النار و لم یكن نارا فاذا وصل الی النّار واحمر صار ناریا هكذاشان العارف فاذا كان منورا بتجلی الرب صار ربانیا روحانیا نورانیا ملكوتیا جبروتیا كلا من الرب الی الرب مع الرب فالربانیون عشاق لله واحباؤه الحاضرون بین یدیه المكا‌شفون وجه لله سبحانه والاحبار الذین یسمعون كلامهم الله من لله بلاواسطه والمغرقون بین الحق و الباطل بنور لله سبحانه قوله تعالی **یوم یجمع الله الرسل فیقول ماذا اجبتم قالو الاعلم لناالّا ماعلّمتنا انّك انت علّام الغیوب[[1276]](#footnote-1277)** انّ الله تعالی سبحانه ایاما و ساعات الظهور جبروته و كشف ملكوته و بروز انوار عن قدرته و شروق بروق لمعان و حدانیه ابدیّته و خص لها خطاب العظمه و سیات السلطنه و اظهرها القلوب اهل اجلاله رؤیة عظام قدره و اجراء مشیته وهناك تفوح بحار عطر صفاته و تدرع نفحة مسك سبحات ذاته قال سید اهل الاشارة علیه السلام ان لربكم فی ایام دهركم نفحات الافتعرضوا لنفحات الله فلما اراد كشف الكلی و اجراء الخطاب الازلی بجمیع اكابر اهل القرب من المرسلین و النبین و الملئكه المقربین و ذلك فی یوم القیمه یوم العرض الاكبر حیث یتمتع العارفون بجمال الحق و جلاله و قربه و وصاله و القیامة تلذ احباء الله هناك یستانسون به ابدا و تجولّون مراكب النور فی میادین السرور هناك مقامات ففی مقام لهم بقاء و ذلك من بسط الله بساط العطایا المشاهدة و فی مقام لهم فناء و ذلك من تراكم عساكر سطوات العظم حیث یظهر رداء الكبریاء وازار عظمته و فی ذلك المقام یضمحل الحدثان و ما فیها فی غرة القدم فیفنیهم ساعة بالجلال و یبقیهم ساعة بالجمال و یخاطبهم ساعة باللطف و ساعة بالقهر لیعرفهم فهم طرایق كشف الالوهیة لنعت المباشرة و من ذلك الخطاب قوله **لمن الملك الیوم لله الواحد القهار[[1277]](#footnote-1278)** و ایضا قوله سبحانه **یوم یجمع الله الرسل فیقول ماذا اجبتم**[[1278]](#footnote-1279) قالو عرفهم بخطابه معهم عجز العبودیة فی الربوبّیة و فناء الحدث فی القدم عیانا بعد الخبر خاطبهم بعد احاطته بجمع ذرات المكّون و بعد علم الشامل بخبریان الحدثان من الازل الی الابد و مقصوده تعالی منهم، اظهار ما اخبره بما جری علی الخلق فی كتابه كیف یوافق الخبر بالمعاینه و هو تعالی منزه عن الجهل بشیء من العرش الی الثری قال محمد بن فضل لاعلم لنا ای لاعلم لنا بجواب ما یصلح لهذا السؤال قال ابن عطا لاعلم لنا بسؤالك و لاجواب لنا عنه قوله تعالی **ان تعذبهم فانهم عبادك و ان نغفر لهم فانّك انت العزیز الحكیم[[1279]](#footnote-1280)** اتفق اهل التفسیر ان الله لایغفر المشركین الذین ماتوا علی شركهم ذلك مذهب المسلمین جمیعا و قد اری ههنا لطیفة و هی ان لله تعالی اجرٌ علی لسان عیسی (ع) سرا مكتوما بهما علی قلوب جمیع الخلایق الامن كان من اهل خالصة سرّه و محال ان خفی علی عیسی ان من مات علی الشرك فهو غیر مغفور فی ظاهر العلم و وارد الشرع و انما نطق بذلك من عالم السر المتكوم فی الغیب و مفهوم اصل خطابه فی ذلك كانه اشار الی ما اشار ابن عباس و ابن مسعود فی قوله تعالی **خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء ربك[[1280]](#footnote-1281)** قالا النار ان یاكلهم و یفنیهم ثم یجدد خلقهم قال ابن مسعود لتاتّین علی جهنم زمان یحقّق ابوابها لیس فیها احد و ذلک بعد ما یلبثون فیها احقابا قال الشعبی جهنم اسرع الدارین عمرانا و اسرعها خرابا الا تری الی صورة اللفظ **ان** **نغذبهم** یغی بكفرهم **فانهم عبادك** فهو حق لاطلاق الملك لك و **ان تعفرلهم** ماهم فیه من الدنیا الیوم من یمنعك عن ذلك و **انت العزیز الحیكم** الواحد بالوحدانیه فی ملكك لست بجاهل فی غفرانهم فانك حكیم فی امرك و مرادك و امضاء مشیتك و نحن لانقول اكثر من هذا فانه موضع الاسرار قال الوراق ان تعذبهم بتقصیرهم فی طاعتك فانهم عبادك مقرین لك بالتقصیر و ان نعفرلهم ذنوبهم فانك انت اهل العزة و اكرم الاكرمین و ارحم الراحمین قوله تعالی **و انذر الذین یخافون ان یحشروا** **الی ربهم[[1281]](#footnote-1282)** ادق طریق معارفه حیث ابسل نقاب العظمة علی وجه جلال القدم و صرف سرادق العزة علی ساحات الكبریاء حتی لایصل الحدث الی اذیال ادراك كنه قدمه و بقاء دیمومیّته و بین لك فی كتابه القدیم ای خوف بما وصفت نفسی بامتناعی عن مطالعه الخلیفه و ادراكها سر حقیقه و جودی فی كتابی و خطابی الذین یخافون من تطیغی و یعلمون تنزیه جلالی عن ان یصل احد الی بطاعة حین احشر الی بعلل الانسانیه وسمات النفسانیه ان الامرتباک اجل من ان یخطر بخواطرهم و ادق من ان یفهمه احد فان مکری قدیم و صفتی تنزیه لواحرق جمیع المخلصین نیران البعد بعد ان یکونوا من اهل القرب فلا ابالی فان کیدی متین و لویاتونی بملاء السموات و الارضین اخلاصا و ارید ان ادق علیهم باخلاص الاخلاص لایخلصهم اخلاصهم من دقایق حسابی و ما اطلع علیهم من خطرات ضمایرهم المشیرة الی غیری و لو امنهم منی من یتولی امرهم بارجاعهم الی غیری و هذا معنی قوله تعالی **لیس لهم من دونه ولی ولاشفیع لعلّهم یتقون**[[1282]](#footnote-1283) ای لعلّهم یتقدمون من قدس نفوسهم بقدس تذکرنی و ذکری لهم و یخافون منی بقله خوفهم عنی قال الله تبارک وتعالی **و لاتطرد الذین یدعون ربهم بالغداة و العشیّ یریدون وجهه[[1283]](#footnote-1284)** بیّن لله سبحانه فی هذه الآیه تخصیص الولایة بعد تخصیصه النبوة والرساله و صرّح فی بیانه ان الولایة اصطفائیة محضة کما ان النبوة و الرساله اصطفائیة محضة لایتعلقان بسبب من الاسباب من العرش الی الثری و کما انه تعالی احب الانبیاء والرسل کذلک احب الاولیاء والاصفیاء محبة بلاعلّه و کما ان لله سبحانه خص نبینا صلی لله علیه وآله بالرسالة بغیر علّه اصحابه و جمیع الخلایق من الجن و الانس و الملئکه کذلک خص اصحابه بشرف الولایه بغیر سبب من جهة ولاجهة و صحة ذلک قوله تعالی **ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء[[1284]](#footnote-1285)** بل کماسبق فی الازل العنایة له بالرسالة کما سبقت لهم فی الازل بالولایة کک دفعت لهم الصحبة والموافقه من جهة تلک الاهلیه اتبعوه و قبلوا امره و وضعوا رقابهم تحت قدمه و لولاتلک العنایة الازلیه کان حالهم کحال هولاء الاعداء لکن الفضل بیدالله یؤتیه من یشاء فمّن لله تعالی علی نبیه (ص) بتأئیده له و نصر اصحابه له قوله تعالی **هوالذی ایّدک بنصره و بالمؤمنین**[[1285]](#footnote-1286) و لمّا بلغ فرقهم بهذه المرتبه وصیّ لله نبیه (ع) بمراعاتهم و رعایة حالهم و تربیتهم و عاینه فی الآیه لاجلهم بقوله تعالی **ولاتطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه** ای لاتمنع هولاء من صحبتک ولو کان لخطر لاجل حرصک باسلام البطالین فان هدایتهم عندی و **انک لاتهدی من احببت** من اقربائک و**لکن الله یهدی من یشاء[[1286]](#footnote-1287)** من هولاء الفقراء مثل بلال وصهیب و سلمان و عمار و خذیفه و مقداد و تطراتهم من اصحاب الصفة الذین یدعون لله لوصولهم الیه عند کل صباح و مساء بشوقهم الی جماله و محبتهم للخوف به و هذا معنی قوله یریدون وجهه و خص الغداة و العشی بالدعاء لابخلال اذیال النظلام من النهار بالغداة و انحلال اذیال الضیاء من الظلام بالعشی ولان هناک ظهور تجلّی القدرة و جلال العظمة و هناک تکون ساعة یستجاب الدعوة فیها و ایضاً یدعون لله بنعت الغناء فی شوق جماله عند طلوع صباح من انوار تجلی صفاته فی قلوبهم عند کل نفس لان عند تنفس کل نفس من المعارف یکون صبحا من ظهور برکة مشاهدته یستزیدون محبته و شوقه و قرب مشاهدته هناک و یدعون عند کل وارد طراوة الاحوال علی قلوبهم بنعت الحیرة فی عظمته لان هناک ظهور تراکم سحاب العظمة و ضبایب الکبریاء بعد کل نفسٍ نفسٍ یتنفس العارف یکون اعشنی الحال ولیل الوصال کانهم کانوا یدعون لله فی جمیع انفاسهم لقائه لارائهم احتراقهم فی انوار وجهه تعالی وعلق الدعاءِ بالموقنین لانهم هناک سکنوا من غلبة الواردات وطوارق الحالات فلما سکنوا فی تلک الساعات ضاقت صدورهم و دعو الله بارجاعهم الی السکر بعد الصحو و الی حضورهم بعد الغیبته الا تری الی قوله یریدون وجهه وصفهم بالاراده مع کما‌لهم فی بالمعرفه لان الکامل یرجع عند کل نفس من مقام النهایة الی معرفه العجز بمقام البدایة لان هناک منزل النکرة فی ظهور انوار آفاق القدم و بروز سلطان الازل و کشف عیوب الاباء فزّوا من سطوات الذات الی نور الصفات لان مناک مقام المعرفه ورؤیة الذات مقام النکرة ففرارهم من النکرة الی المعرفه و من النهایة الی البدایة کما قال امام المتقین علیه السلام سبحان من لم یجعل سبیلا الی معرفته الا بالعجز عن معرفته وسئل عن بعض العارفین ما النهایات قال الرجوع الی البدایات و ذکر الوجه خاصة لما کان حالهم العشق و العاشقین فی جنب العارفین و الموحدین کقطرات فی البحار الصغار و الکبار التی وقع فی جمیع الآفاق قوله تبارک و تعالی و **عنده مفاتح الغیب لایعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ماتسقط من ورقة الایعلمها و لاحبة فی ظلمات الارض و لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین[[1287]](#footnote-1288)** قال علیه السلام مفاتیح الغیب خمس لایعلمها الا الله کما قال عز من قایل **ان الله عنده علم الساعة**[[1288]](#footnote-1289) الی قوله **ان الله علیم خبیر**[[1289]](#footnote-1290) قال الذی من کبار المفسرین مفاتیح الغیب خزاین الغیب عنده انوار عنایه الازلیة التی سبقت منه بنعت الکرم و الفضل الانبیاء و الاولیاء و ملائکته و غیبته ذاته و صفاته تعالی و تقدّس لانّه کنزهم القدیم الباقی الا تری الی قوله کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فیفتح بلطفه بتلک الانوار الازلیة التی سماها المفاتیح لهم ابواب خزاین صفاته و ذاته لیعرفوا کنزالقدم بانوار القدم و هو تعالی یظهر مکنون اسراره من ذاته و صفاته لهم و هم یستخرجون من بحار الذات و الصفات جواهر علومه الازلیّه و الابدیّة لیضوحوا بانوارها طرق العبودیة لعباده و قوله لایعلمها الا هو ای لایعلم الاولون و الآخرون قبل اظهاره تعالی ذلک لهم و لایعلم حقایق اقدارها الا هو لانه تعالی عرف قدره بالحقیقه لاغیر و ایضا مفاتیح لایعرف طریق وجدانها و الوسیله الیها الا هو هو بذاته تعالی عرف طرقها لاهلها قال تعالی **عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا[[1290]](#footnote-1291) الامن ارتضی من رسول**[[1291]](#footnote-1292) و ایضا له مفاتیح اللطفیات و القهریات یفتح بها ابواب انوار المعرفة للاولیاء و یفتح بها ابواب ظلمات الطبیعة للاعداءِ و ایضا عنده مفاتح الغیب الدرجات یفتح للقلوب خزاین المشاهدات و للارواح خزاین المکاشفات و للعقول خزاین المعارفات و للاسرار خزاین علوم الذات و الصفات و للاشباح خزاین المعاملات یفتح للانبیا‌ءِ بها خزاین المعجزات و یفتح للاولیاء خزاین الکرامات قوله تبارک و تعالی و **ما تسقط من ورقة الایعلمها و لاحبة فی ظلمات الارض و لارطب و لایا بس الا فی کتاب مبین** لاتسقط ورقه من اوراق اشجار الغیوب الی فضاء القلوب من سطوة صرصر ریاح القهر و اللطف التی هی حکمة من حکم علوم الازلی و الابدی و ایضا ما‌ تسقط ورقه من اوراق تجلی الجمال و الجلال من شجرة القدم الی القلوب المحبین و المشتاقین و العارفین الایعلمه علی خاصیتهم و اصطفائهم بذلک و لایکون حبة المحبة فی غیوبات قلوب المحبین الا هو تعالی یربیها بمیاه لطفه و ریاح کرمه و بیاض بهار مشاهدته حتّی رسخت اصلها فی ارض القلوب و اثمرت فرعها فی اسماء الیقین قال اصلها ثابت و فرعها فی السماء اخبر سبحانه و تعالی باحاطة علمه علی کل ذرّه من العرش الی الثری و عن شمول انوار سلطان کبریائه بنعت الغلبة علی جمیع الحدثان ظاهرا و باطنا **لایعزب عنه مثقال ذرّة فی السماوات و لا فی الارض**[[1292]](#footnote-1293) و مدّد به العباد لیفزعوا منه الیه عند کل خاطر یخطر علی قلوبهم یستر الی غیره فانه یعلم السرو اخفی و بین ان جمیع المقدورات من العرش الی الثری فی کنهونتها من العدم الی الوجود و من الوجود الی العدم یکون لسابق مشیة الازلیه و ارادة القدیمه وان جمیعها مکتوب علی الواح الصمدیه باقلام اقداره العزبه محفوظه من تغییرات الحدثان فی قلوب الزمان و المکان و صحة ذلک قوله تعالی **و لارطب و لایا بس الا فی کتاب مبین** رطوبتها من اثر نسیم شمال ربیع لطف مشاهدته و خضرتها من نضارة ظهور عرایس قدرته و صفرتها من تأثیر ریاح حریق قهره و سقوطها من حدة صولة نظر عظمته و مدرّها خضوعا لربوبیته و زوالها من تقدیس هلاله عن علة الکون و الوجود و العدم قال ابرهیم بن محمد فی هذه الآیه ما من دابة الاولها ورقة خضراء معلقه من تحت العرش فاذا تسقط الورقه وقعت بین یدی ملک الموت مکتوب علیه اسمه و اسم ابیه فعلم ملک الموت انه قد امر به بقبض روحه فقبض روحه و فی الحدیث المروی عن النبی صلی الله علیه و آله قال ما من زرع علی الارض و لاثمار علی الاشجار الاعلیها مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم رزق فلان بن فلان و ذلک قوله فی محکم کتابه و مبرم خطابه **و ما‌تسقط من ورقه الایعلمها و لاحبة فی ظلمات الارض و لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین** صدق لله تعالی و رسوله قال الله تعالی الوزن یومئذ الحق للحق سبحانه موازین یزن بها الحوال و الاعمال یزن بمیزان الاخلاص المعاملات و یزن بمیزان الصدق الحالات فکّل عمل عمل برؤیة الاعواض و رؤیة العمل و الالتفات فیه الی غیرالله فهو ساقط عن محل القبول و کل حالة صاحبها معجب بها فهی ساقطه عن درجة القبول الوصول فالنیات موازین المعاملات و الموازین مختلفه میزان للنفس و الروح و میزان للقلب و العقل و میزان للمعرفة و السِر فمیزان النفس و الروح الامر و النهی و کفّتاه الکتاب و السنه و میزان القلب و العقل الثواب و العقاب و کفّتاه الوعد و الوعید و میزان المعرفه و السر الرضا و السخط و کفتاه الهرب و الطلب و قال الاستاد یوزن اعمالهم بمیزان الاخلاص و احوالهم بمیزان الصدق فمن کانت اعماله بالریاء مصحوبة لم یقبل اعماله و من کانت احواله بالاعجاب مشوبة لم یرفع احواله و افهم یا صاحبی ان حکمة وزن الاعمال یوم القیمة للعباد ان لله یبین لهم ماکان مکتوبا فی اللوح المحفوظ قبل الخلق مما یجری علیهم من القضاء و القدر و الرضا و السخط و الشقاوة و السعادة مقابلة بما جری علیهم فی الدنیا الذی هو فی اوراق الحساب التی فی ایدی ملائکه لیزیدهم برهانا و عیاناو علما بعلمه المحیط علی کل شیء ولیکون حجة علیهم خرج اعمالهم علی وفق ما کان مکتوبا علیهم و افهم یا صاحبی ان الاعمال اعراض کیف تکون موزونه لیس هذا فی علم الحق ان میزان الحقیقی رده و قبوله و هو قادر علی ان یخرج الاعراض بصور الجواهر فیزن بمیزانه الذی یظهره لهم یوم القیمة و ذلک علی لسان الشرع یوجب الایمان به قال ابن عباس یوزن الحسنات و السیآت فی میزان له لسان و کفتان فاما المؤمن یوتی بعلمه فی احسن صورة فیوضع فی کفة المیزان و هو الحق فیثقل حسناته علی سیآته فیوضع عمله فی الجنه فیعرفوها بعلمه قال عز من قایل تبارک و تعالی **ادعوا ربکم تضرّعا و خفیة**[[1293]](#footnote-1294) ای اذا عرفتم نعوت الکبریاء و جلال العظمة و عزالقدم و البقاء کونوا فی رؤیة هذه الصفات عند احتیاجکم الینا بنعت الغناء بحیث لایطلع علی اسرارکم نفوسکم فان دعوة المضطریقع علی سامع الغیوب حین هاجت بوصف اللطف من لسان القلوب و ان صفتی الوقت فی التضرع و دعوة الخفیة و ذکر الخفی الذی وصفه علیه السلام حیث قال خیر الذکر الخفی قال التضرع فی الدعاء ان تقدم افتقارک وعجزک و ضرورک و فاقتک و قلة حیلتک ثم تدعو بلا علة وسبب فترفع دعاوُک قال الواسطی تضرعاً بذل العبودیه وخلع الاستطاعه و خفیه ای اخفی ذکری صیانه عن غیری الاتراه

یقول علیه السلام خیر الذكر الخفی و افهم ان للدعاء مقامات فبعضهم یدعوه بلسان الظاهر و بعضهم یدعوه بلسان الباطن و بعضهم یدعوه باشارة العقل و بعضهم یدعوه باشارة القلب و بعضهم یدعوه باشارة الروح و بعضهم یدعوه باشارة السرفنعت اهل الظاهرالتضرع و نعت اهل الباطن الافتقار والخشع و نعت اهل العقول الفکر و نعت اهل القلب الذكر و نعت اهل الروح الشوق و نعت اهل السر الغناء یدعونه بالاذن و لا یكون الاذن فی الدعاء الا فی مقامین مقام القبض والبسط الدعاء فی مقام القبض بنعت العبودیة و الدعاء فی مقام البسط الحكم و الانبساط من ادارك مباشرة صولّه الربویتة و لابد للعارفین من هذین المقامین و الدعاء علی احوال شتّی فدعاء اهل البلاء لكشف الهموم و دعاء اهل النعمه لكشف الوجود و دعاء اهل المحبین لتسلی القلوب و دعاء المشتاقین للبلوغ الی الوصول و دعاء العاشقین لنیل المامول و دعاء العارفین لوجدان البقا و دعا الموحدین لمحوهم فی الفناء و فیه انس المستانسین و تضرع العارفین و بهاءِ المحبین و زیادة قرة عیون الموحدین ما اطیب الحانهم فی السجود لكشف مشاهدة الموجود و ما احلی طیب مناجاتهم بالعبرات و الحركات ضمائرهم بالزفرات بعون لله سبحانه وتعالی قوله تعالی **لمسجد اسسّ علی التقوی من اول یوم احقّ ان یقوم فیه رجال یحّبون ان یتطّهروا و الله** **یحب المتطّهرین[[1294]](#footnote-1295)** بین لله سبحانه ان تأسس كل عبادة لا یقوم الا بالتقوی و التقوی تطهیر الاسرار عن النظر الی الاغیار و كل موضع یتضرع فیه میزان التقوی لحرق جمیع الاوصاف النفسانیه و الشیطانیه من الشك و الشرك و الریاء و النفاق و السمعة و لا یبقی هناك الاصفاء السر و طهارة الضمیر و خلوص النیة و صفاءِ القلب و تجرید ذكر الله عن ذكر كل مخلوق فادا كان كك تكون العبادة و الارادة تبلغ الایمان و الایقان الی درجة العرفان و العرفان یبلغ هذه المراتب الی درجة التوحید و التوحید یبلغ جمیع العشاق الی مشاهدة الموحد حتّی صارت كل غیبه عیاناً و كل نكرة عرفاناً و كل ایهام بیاناً قال لله تعالی **الیه یصعد الكلم الطیب و العمل** **الصالح یرفعه[[1295]](#footnote-1296)** و فی هذه الآیه عرفنا لله سبحانه ان السّر قدیم و فی كل زمان لكل صادق فیضّ الله لایذاء ملعونا سالوسایوذیه كما قال لله تعالی **و كذلك جعلنا لكل نبّی عدوا من المجرمین**[[1296]](#footnote-1297) و من جملة من كان یوذی نبیا صلی لله علیه و آله ابوعامر الفاسق و كان راهبا امرالمنافقین لیبنو مسجدا ضد مسجد القباء الذی ینسب الی النبی (ص) ریاء و سمعةً و نفاقاً و صد الخلق عن الدخول فی الاسلام كك فی زماننا هذا السالوسین البسوا الصوف و اظهروا الزهد و بنوا بقاع السوء و جلسوا فیه الاربعین و یرسلون الاشیاطین من المریدین و المتابعین الی ابواب الاتراك حتی یقولون طیقوا ان فلانا فی الاربعین ینبغی ان یزوره فانه من اولیاء لله و یریدون بذلك الخبر جز المنفعه الیه و صرف وجوه الناس الیهم مع عباداة اولیاءالله و اذا ادخل فیهم احد من العوام یقولون فی مساؤی اولیاء الله و غیبتهم و قبیح المقال فیهم لیصدوا الناس عن التبرك بهم و الاعتقاد فیهم یخونون لله و یخونوا اولیاء لله **و انّ الله لا یهدی كید الخائنین**[[1297]](#footnote-1298) طهر الله تعالی وجه الارض منهم و من مثلهم قال الواسطی ارض الفتنه لا ینبت فیها الا الفتنه و ارض الرحمة یصیب الانسان رحمته ولو بعد حین قال **لمسجد اسسّ علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه**[[1298]](#footnote-1299) قوله تبارك وتعالی **ان فی اختلاف اللیل و النهار و ما خلق الله فی السموات و الارض لآیات لقوم یتقون[[1299]](#footnote-1300)** جعل اللیل ماوی انس العارفین و جعل النهار مواضع نزهة الصدیقین اظهر فی لباس اللیل انوار العظمه و ابرز من مرآة النهار انوار مشاهدة الجمال و الجلال و جمیع ما خلق لله معه من العرش الی الثری مراءی لطفیاته یبرز منها لاهل الهیبة والرجل انوار صفاته لیلة قبض قلوب العارفین و نهاره بسط فواد المحبین وما بینهما بین السماءِ الارواح و ارض القلوب اشكال الاحوال من المكاشفات و لایراها الا المنفی عما د‌ونه من الحدثان قال الاستاد النهار وقت حضور اهل الغفله فی اوطان كسبهم واللیل وقت ارباب الوصله بانفرادهم شهود ربهم ای الشمس الا ان للشمس غیبة و هذا الذی یغیبه و لیس یغیب و قال اللیل لاحد الشخصین اما للمحبین فوقت النجوی و اما للعاجلین فلبث الشكوی ثم وصف لله تعالی من لا نصیب له مما ذكرنا من رؤیه شواهد الغیب ولاحظ له من رؤیه الآیات بقوله ان الذین لایرجون لقاءنا ای لایرجون وصالنا ثم ذكر علة قلة رجائهم و خوفهم بقوله تعالی **و** **رضوا بالحیوة الدنیا و اطمانوا‌بها**[[1300]](#footnote-1301) ای لِایثارهم الحیوة الفانیه علی الباقیه قال الله تعالی و **منهم من یستمعون الیك افانت تسمع الصّم و لوكانوا لا یعقلون[[1301]](#footnote-1302) و منهم من ینظر الیك افانت تهدی العمی و لوكانوا لا یبصرون[[1302]](#footnote-1303)** هذه الآیه مصداق الازل لمالم یسمعوا باسماع العقول و الافهام خطاب الغیب و حقایق الالهام و لمالم یبصروا مشاهدة الحق بعیون القلوب كذّبو اما اخبرهم اولیاء لله مما راوا من انوار الغیوب صرح الحق سبحانه انه مسلمون فی الازل اسماع الخصوصیه العقول القدسیة الملكوتیة و ابصار الارواح الجبروتیه لاجرم لم یكن لهم استعداد قبول الحقایق و علم الدقایق و قد تبین ان المعرفه بحقایق علوم اللدنیه و النظر الی عالم الملكوت لم یكن مکتسبا بل هما موهبتان خاصتان من مواهب الله الخاصیتة الازلیة خص بها فی سابق علمه و اوایل حكمه اهل خالصة ودّه بغیر علة اعتدال اكتسابهم فلوكان مكتسبا لكان النبی صلی لله علیه و آله قادرا علی ان یسمعهم و یبصرهم بل فضل الله یؤتیه من یشاء من خواص عباده و خالصة عرفائه و الحمد لله الذی خص نجباءه بسمع الخاصة من اسماع صفاته والحمدلله الذی اصطفی اولیائه بالبصر الخاص من ابصار صفاته و لم یبق بین ذلك السمع و الاسماع و الخطاب حجاب و لم یبق بین ذلك البصر و الابصار و رویة الجمال نقاب قال بعضهم اذا انت لم تسمع نداء الله فكیف یجیب داعی لله ثم بین سبحانه وتعالی ان ما یجری فی الاكوان من الامر و القضاء و الطاعة و المعصیة والكفر و الاسلام هو ما جری فی الازل باقلام الاقدار علی الواح الاحكام السابقه بمشیة لله و ارداته القائمه بذاته و فیما قسم فی الازل لحلقه كان حكیماعلیما لم یظلم فی ذلك حیث اختار قوما بالولایة والنبوة و الزم قوما بالكفر و الضلاله لانه مالك الملك یتصرف فی ملكه كما یشاء بقوله **ان الله لایظلم مثقال ذرة[[1303]](#footnote-1304)** لایظلم علی الكافر و المطرود اذا عاقبهم فانهم مخلوقون فی الازل لقهره لا‌للطفه و لایظلم علی اهل لطفه حیث یربهم بلطایف مشاهدته باقدار حواصلهم ثم اعلمنا ان تلك الطایفتین السعداءِ و الاشقیاء یظلمون انفسهم لقوله تعالی و لكن الناس انفسهم یظلمون قال الله تعالی **و كذلك اخذ ربك اذا اخذ القری وهی ظاملة**[[1304]](#footnote-1305) هذا تهدید لاهل الغفله فی النعمة شغلهم النعمة عن رؤیة المنعم قال ابوبكر الوراق اذا سخط الله علی قوم اكثر علیهم نعمه و انساهم شكره و تزغ عن قلوبهم التوفیق و تركهم سدی حتی اغمروا فی المعاصی استوجبوا اخذهم علی عزه قال لله تعالی **و** **كذلك اخذ ربك اذا اخذ القری و هی ظاملة** ای معرضته عن الحق مقبلة الی الحق قوله ذلك یوم مجموع له الناس و ذلك یوم مشهود و ذلك الیوم یجمع العارفین لموقف رؤیة الجلال و شهودهم مشاهدة الكبریاء و العظمة و یجمع المحبون لمقام مشاهدتهم الجمال و شهودهم لقاء البقاء یجمع الموحدون لرؤیة القدم و شهود الازل و هم صبّار لایزالون عن طوارق القدرة و سطوة العظمة لانهم فی الدنیا اهل جمع و اهل شهود و قال یوم المورود یوم المشهود یوم یقوم الناس لرب العالمین فانظر الی نفسك لوقوف ذلك الیوم و جواب السؤال قال الله تعالی **خالدین فیها مادامت السموات و الارض الا ما شاء ربك[[1305]](#footnote-1306)** یرجی من كرم لله و لطفه ان الكفار اذا حشروا یدخلهم النار بلا حساب ثم یحشر المؤمنون الی عند المیزان و تبدل الارض و یلقع السماء من البین و یحاسب المؤمنون حساباً یسیراً و هو قادر علی ان یحاسبهم بلحظه فادا ارادون یدخلهم الجنه خرج الكفار من النار و یلقهم فی بحر الحیوان ویدخلهم مع المؤمنین فی الجنان لانه تعالی وعدهم فی النار مادامت السموات والارض فاذا زالت السماء و الارض كملت الحجة و هذا شیء مرجولیس بمعتقد اهل الاسلام و معنی قوله الاماشاء ربك الامن آمن بقلبه قبل معاینة الآخرة بلمحة و لم یطلع علیه احد غیر لله فان دخوله ورود علی الصراط كالمؤمن یكون كك انشا لله فانه تعالی مستغن عن عذاب الكفار كما یستغنی عن ایمان المؤمنین و طاعتهم و ایشیء یضّربه ان یدخل الكافرین فی الجنه و ساحة كبریائه منزهة عن خلل الحدثان و اذا نشر بساط الكرم یدخلون الاولون و الآخرون و المؤمنون و الكافرون فی حاشیة من حواشی بساط رحمته و هو صادق فیما وعدوا وعداً و انما العلم عند الله و تاكید ماذكرنا قول البعض هو جزاؤهم الا ان یشاء ربك ان بتجاوز عنهم فلا یدخلهم النار و قال ابن مسعود لیانین علی جهنم زمان تخفف ابوابها لیس فیها احد و ذلك بعد ما یلبثون فیها احقابا قال الشعبی جهنم اسرع الدارین عمرانا و اسرعهما خرابا و تصدیق هذه الاحوال قوله تعالی **ان ربك فعال لما یرید[[1306]](#footnote-1307)** و ان هذا مما یریده انشالله قوله تعالی **و اما الذین سعدوا ففی الجنة**[[1307]](#footnote-1308) الذین سبقت لهم فی الازل السعادة الكبری و هی التوحید و المعرفه علی فواصلی النور علی رفارف الجنان تحت سرادق العرش خالدین فیها مادامت السموات و الارض ذلك عطاء غیر مجذوذ قال تبارك و تعالی **انه من كید كنّ ان كید كنّ عظیم[[1308]](#footnote-1309)** اراد بالكیدههنا التجبس و الغنج و الدلال و تقلیب طرفهن و كشف ذوایبهّن و خضاب اطراف نبانهن و لطافة حركاتهن و القائها التفاح و السفر جل الی معشوقهن و تزیین لباسهن و لطافه كلامهن و انواع الرعونات علی من له لطافة و ظرافة ورقة الطبع و اهلیة للعشق فاین ابلیس منهن و هوهناك اجیرهن عظم الله كیدهن واضعف كید الشیطان ههنا بقوله تعالی **ان كید لشیطان كان ضعیفا[[1309]](#footnote-1310)** سبب ضعف كید الشیطان ههنا ان الشیطان قبیح الصورة شنیع المنظر لایقدر علی الرجال الا بالوسوسة و هناك بحسنهن حوالیات الشهوات یحرون بها الخیال قال صلی لله علیه و آله مانزلت من بعدی فتنه اضر علی الرجال من النار و قال علیه السلام النساء حبایل الشیطان ای اعظم معاملة ابلیس النساء بالرجال اطلق جبال ذكرهن من الف فرسخ فقیّد بها اعناق الرجال و لولاهن الی الملعون من وساوس الخلق فان اعظم الفتنه فی العالم النساء و ایضا سمی کیدهن عظیما و ذلک القید كیدهن الرجال بلطایف ما ذكرنا من شمایلهن و ذلك من اصل و هو ان حسنهن و جمالهن فظرافتهم من حسن فعل الله فی وجوههن و ذلك الفعل مرآة تجلی حسن الازل لذلك سماه عظیما و هذا اشاره لایعرفها الا صاحب الواقعه و این الباپله والفانی و البلید من فهم هذ المعنی قال بعض الحکماء انا اخاف من النساء اكثر مما اخاف من الشیطان لان لله تعالی یقول **ان كید الشیطان كان ضعیفا** و قال فی حق النساء **ان كید كن عظیم** و قال الشبلی كید كن عظیم علی من یصحبه من ربه التوفیق فاما من كان بعین الحق كیف یلحقه كید كاید و مكر ماكر هولاء یحفظون قال سبحانه و تعالی **اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یآت بصیرا[[1310]](#footnote-1311)** الحكمه فی ارسال القمیص انه علم ان یعقوب (ع) لایحتمل الوصال الكلی بالبدیهه فجعل وصاله بالتدریج لئلایهلك فی اول الملاقاة من فرح الوجدان فارسل القمیص لیقویه بریحه فی طلب روحه و لان عینی یعقوب علیه السلام ابیضنا و لم یكونا اعمت انما ضعفت نورها فارسل القمیص لذهاب بیاضهما فانه لوشم یوسف بعینه احترقت بقیة نورهما من فورة الهیجان فخاف علی عینه و ایضاً ان قمیص یوسف علیه السلام كان من نسج الجنة فرای یوسف عین الحق فارسله القمیص الیه لیشم اولا رایحة بساط القرب و ایضا كان قمیص یوسف علامة بینه و بین ابیه فارسل القمیص ای اذا كان القمیص با لسلامة من خرق الذئب فانا ایضا بالسلامة و عن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال كان المراد فی القمیص انه اتاهم الّهم من قبل القمیص بقوله **و جأوا علی قمیصه بدم کذب[[1311]](#footnote-1312)** فاحب ان یدخل السرور من جهة التی دخل الهّم به علیه قال الله تعالی **سوف استعفرلكم ربی انه هو الغفور الرحیم**[[1312]](#footnote-1313) ان یعقوب علیه السلام كان عالما بالله و باخلاقه العظیمه و بصفاته المنزه بالافات و بالاوقات التی هو لله تعالی یقبل توبه المذنبین و یغفر ذنوب الخاطئین و یستجیب دعوة المضطرین و هو وقت تضرع مسك انفحات شمال و ضلته فی ارواح المقربین و فواد الصادیقن و قلوب العارفین واسرارا الموحدین و عقول المحبین و نفوس المریدین و هم یعرفون منه مكان قبول التوبه و استجابة الدعوة و علامتها اقشعرار جلودهم و وجّل قلوبهم و اضطراب صدورهم و فورات عبراتهم و هیجان اسرارهم و وقوع نور التجلی فی صمیم افئدتهم وطیران ارواحهم فی ریاض الملكوت و انوار الجبروت و هی تری تبسم صبح الوصال بنعت الرضا عند منازل الفناء و كشف نقاب البقاء و اكثر ذلك وقت الاسحار عند تجافی جنوب الابرار عن مضاجعهم و انتباههم بركضات عساكر التجلی و عرایس التدلی حین ینزل بجلاله من هواء القدم الی عروس البقاء تعالی الله تعالی عما اشار الیه اهل اخیال قیل فی التفسیر اخرالی السحر من لیلة الجمعه قال الله تعالی و **اذا كنت فیهم فاقمت لهم الصلوة[[1313]](#footnote-1314)** بین الله سبحانه و تعالی ان واجبات العبودیة لا تسقط عن العبد مادام فیه الرمق اما فی الخوف و اما فی الامن و من فاه فی الوجد و هام فی العلة فهو مجنون العشق خارج عن مراتب التمكین و ذلک علة‌ له حیث ضعف فی الوجد عن حمل وارد الشرع لان سلطان الشرع حق الله و سلطان الوجد حظ العبد و سلطان الله غالب علی مادونه لذلك امر سید الرسل و الانبیاء و الولیاء باقامة الصلوة فی مقام الاظطراب و التلوین و الامتحان و هو سایح بحر المشاهدة و اصحابه فرسان میادین المحبة و سادات اهل الولایة و لو سقط العبودیة عن اهل الوجد لما امر سید الواجدین باداءِ الفریضة فی مقام الخوف و الاشارة فیه ای اذا كنت بینهم فتكون الصلوة علی وفق مراد لله من العباد و ایضا اذا كنت فیهم فالصلوة ترجع الیهم و اذا غبت عنهم فالصلوة ترجع الینا لانهم فی البدایة فی رؤیة الوسیله و فی النهایة فی اسقاط الوسیله و ایضا ای اذا كنت فیهم فاقمت لهم الصلوة لانك تدری ان ساحة كبریائی مقدس من وقوف المصلین و شریعة بحار قدمی بنزهة عن ورود الواردین فالعبودیة ترجع الی العباد و الربوبیة ترجع الی عظمتی و كبریایی و ایضا ای اذا كنت مشغولا بمشاهدات جمالی تسبیح فی بحار عظمتی فیضیق عالم بخدمة الیهم فانك غایب بسرك فی غیبی و غیب غیبی و جلال مشاهده ازلی و سقط عنك ما اوجبت علی الغیر و هذا موضع خاصته الذی قال صلی لله علیه و آله لی مع لله وقت لا یسعنی فیه ملك مقرب و لا نبی مرسل قال الله سبحانه و تعالی **و ما دعاء الكافرین الا فی ضلال**[[1314]](#footnote-1315) ای و ما دعاء المراثین من اصحاب النفوس و الهوی الا فی ضلال عن طریق الحق و الاخلاص قال ابن عطا اصدق الدواعی دواعی الحق و من اجاب داعی الحق بلغه الی الحق و من اجاب داعی النفس رقی به الی الهلاك و قال المحققون و داعی اللطف و القهر من الحضرة الاحدیة علی سبعة انواع دعوة الحق خاصة بلا واسطه و دعوة الملك و دعوة الروح و دعوة العقل و دعوة القلب و اما دواعی القهریات فاولها دواعی الشیطان و علامتها النزع و هیجان النفس و الطبیعه و احتراق فی الصدر و غمة فی القلب و غبار فی عین الروح و خفة فی النفس وانجداب فی الطبیعه الی طلب حظوظ الشهوات و اكثر ما یلقی الوسواس ما یفض الی الكفر واكبایر فمن اجابه تزندق و هلك فی اودیه التشبیه و التعطیل و الاهواء المختلفه و الثانی هواجس النفس للاماره یدعو صاحبها الی الوان الشهوات و حظوظها و اضمار السوء و الفحشاء و جمیع الاخلاق المذمومة و ربما یدعو النفس و الشیطان صاحبها بلسان العلم الی مهالك الریاء و السمعه و قلیل من یعرف ذلك المكر والخدیعه فمن اجابها صار مرتهنا بالبطالة و الكسالة و القساوة و یكون محجوبا عن حسن لارادة و الصحبه و الثالث دواعی الفطرة الطبیعیه و ذلك سر عجیب و هو یحرك الفطره المخمرة باستعداد قبول الشهودة الخفیة التی فی مکان غیب القلب و هو ان یکون بعد ان یحرکها سر القهر الی طلب ماخلق لها من لذایذ میلها و حرکتها الی مایقوی به من الصفات البشریة و الشهوة و ذلك الشهوه شهوة الخفیة الی اضمرتها الفطرة الطبیعیه و تلك ما استغاث منها النبی صلی الله علیه و آله قال اخوف ما اخاف علیكم الشهوة الخفیه و من اجابها بعد حركتها دعوتها صار محجوبا عن روح الذكر و انوار الفكر و السبعه التی من دواعی اللطف اولها داعی القلب و هو امر منه لصاحبه بترك الاشتغال کتزكیة الاعمال و وقوع صفاء لاذكار و لوجدان طمانینه و لذة الیقین قال لله تبارك تعالی **الابذكرالله تطمئن القلوب[[1315]](#footnote-1316)** فمن اجابها بنعت المراقبه و تقدیس الخواطر لذوق طعم صفاءالعبادة و یجد روح الملكوت و نفحة الجبروت و الثانی داعی العقل و هو ان یدعو صاحبه الی تزكیة النفس و مجاهدتهاو ریاضتها و قبول الطاعات الخلوات فمن اجابه وصل الی انوار المراقبات و المحاضرات و الثالث داعی الروح و هو ان یدعو صاحبها الی الخواص فی تفكر الغیوب و طلب الاسرارها و طلب رویة انوارالملكوت و استماع اصوات الجبروت و طلب كشف هلال المشاهدة و المحاضرة و سقی شراب المحبة بكؤس الشوق فمن اجابها بنعت خروجه من اوصاف البشریة و تحلیه بتجلیة الروحانیه و سقوط علل الانسانیه یجد حلاوة بروق التجلی من مرآة لایقان و العرفان و الرابع داعی الملك و هو الهامه بامرلله سبحانه یلهمه بعلم یفرق به بین الحق و الباطل من خطرات اللطیفه و القهریه و ما یؤل عواقبه بمتابعة الكتاب و السنه فمن اجابه یقع فی بحرالحكمه و یستخرج منهاجواهر علوم الهیه و الخامس لسان داعی السر و هو ان یدعو صاحبه الی تجرید الهمة من الاكوان والحدثان فمن اجابه یصل الی كشف مشاهدة الرحمن و یری بنور تجلیه عجایب الاسرار المعرفه فی خزاین الربوبیه و السادس لسان داعی السر و هو لسان نور ینادیه من فضاء غیب الغیب الی افراد القدم عن الحدوث والانخلاع عن الوجود و الانسلاخ من جلدالعبودیة و الاتصاف بصفات الربوبیه فمن اجابه یصل الی مطالعه مشارق انوار تجلی الصفات و الذات و السابع داعی الحق بنفسه بلاواسطه و هو ثلاث مراتب المرتبه الاولی منادات بلسان الافعال الخاصه و دعائه الی مشاهدة الصفات فی الفعل و هو مقام مشاهدة الالتباس فمن اجابه یقع فی بحر العشق الذی یغرقه ساعة بامواج المكرمات تربیه لعشقه و زیادة لقربه و بقائه فی السرمنه الیه و تارة یغرقه بامواج اللطف حیث یدعوه بلطایف لالتباس ولایبقیه فیه بل یخرجه الی معادن الصدق و یریه بعض احكام الصفه لاعلی حد الكمال المرتبه الثانیه داعی الصفات و ذلك یدعوه الی النظر الی طلوع اقمار الصفات من مشارق الذات لیطعیه من كل صفه و رفرفا و یسقیه من عین کل صفه شرابا لیكون كاملا فی حمل موارد انوار الذات فمن اجابه یقع فی نور الاسماء والنعوت فیطیر بجناحه من انوار الصفات الی سبحات الذات فیكون فی مشاهداتها عارفا بصفه القدم المرتبه الثالثه داعی الذات و ذلك كلام الصرف المقرون خطابه بكشف الحقیقه من عین الذات یدعوه الی الفناء فی كنه القدم و ازلیه الذات و ابدیته فمن اجاب سره و سرسره الی ذلك یقع فی بحر طوالع شموس القدم و قدم القدم و اقمار الابد و ابد الابد و ینكشف له العین و عین العین و عجب العجب و غیب غیب الذات فیصیر متصفا بالذات و الصفات بعد فنائه فی الذات و الصفات فنطقه بعد ذلك نطق الازل و سمعه سمع الازل و عینه عین الازل و یده یدالقدرة بقوله بعد ذلك خروج العبد من رسوم العبودیه الی جلال الربوبیه كنت له سمعا و بصرا و لسانا و یدا فیؤیده بسجوده و جلال وجوده الی معرفه نفسه بنفسه ثم یعرف نفس العبد للعبد فیعرف الحق بالحق و یعرف نفسه بالحق بعد نسیان نفسه فی الحق و هذه معنی قوله **من عرف نفسه فقد عرف ربه** ثم وصف نفسه تعالی باذعان الوجود بنعت التلاشی بین یدی كبریائه بقوله و **لله یسجد من فی السموات و الارض طوعا و كرها و ظلالهم بالغّدو و الاصال[[1316]](#footnote-1317)** یسجد له اهل الملكوت بعد ان شاهدوا عظمته خوفا و اجلالا و یسجد له الآدمیون و الجن بعد ان شاهدوا انوار ربوبیته فمنهم من سجد طوعا لما لوكشف له من انوار جماله تعالی فیسجد و یخضع له محبتا و شوقاً و عشقاً و معرفة و توحیدا و منهم من سجد له كرها فی مقام المجاهدات و تكلیف العبودیه و المتابعه كرها طالم یكشف له دواعی العشق و المحبته و الشوق من الحق و من الطف معاینه ان العاشقین و المحبین یسجدون له طوعا لانهم فی محل العبودیة من العشق و المحبه و ان اهل الكمال من العارفین و الموحدین یسجدون له كرها لانهم فی مقام شهود الربوبیه و هم فی الحالین هناك فی كرههم فی السجود له احدهما ان بعضهم عاینوا عین القدم و جلال الازل و الابدولایرون بسجود الحدثان یلتق بعزة الرحمن بل یرون الحدثان متلاشیا فی اول بدیهه سطوة جلاله و این الحق و الخلیفه من قدمه و هو بعزته اعز من ان یتقرب الیه احد بسجوده و الثانیه ان بعضهم شربوا من بحار الازلیه شربات الاتصاف و الاتحاد و لكن لم یكونوا كاملین فی مقام الانفراد و الاتحاد بالربوبیه فیسجدون له كرها فان العبودیه شرك فی الربوبیه و من كمل منهم لایكون حاله حال العبودیه بل حاله حال الربوبیه من استغراقه فی احدیته و لیس هناك للعبودیة اثر و سكران التوحید منسلخ عن علة‌ الحدثان فالمعبودیة علی من هوسكران غایب بل فان علی الوجود فی الموجود و ایضا الانسان عالم الصغیر بالصورة و عالم الكبیر بالمعنی فصورته من اعلاها السموات و من اسفلها الارض و من فی السموات و الارض الروح و العقل و القلب و النفس وجنودهم فیسجد الارواح طوعا عند كشف الجمال روحاً و انساً و یسجد العقول طوعا عند كشف الآلاء و انوار الافعال ذكراً و فكراً و اعتباراً و یسجد القلوب طوعاً عند كشف الجلال اجلالا و تعظیما و یسجد النفوس كرها عند كشف الجباریه و القهاریه خوفاً و خشیةً و ذلك لانها خلقت متوحشة بما فیها من نظر القهر و نكرته و یسجد ظلال الارواح و العقول و القلوب هی الاسرار الممكنه التی جعلها لله تعالی مرآة الحقایق العرفان فیسجد الاسرار التی هی ظلالها عند طلوع شمس الالوهیة من مشرق الازلیه و غروبها فی مغرب الابدیه معرفة و توحیدا و فنائه و بقائه و اضمحلال فی قدم و یسجد ظلال النفوس و هی هواها راغبه عند طلوع شموس القهریات كرها لكرما لنفوس و استسلاما و انقیادا علی جناب الربوبیه قال لله تعالی **انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبداّ رابیاً[[1317]](#footnote-1318)** الی آخری و به شبه لله سبحانه انزال الماء من السماء الی الاودیه بما نزل من میاه بحار انوار ذاته و صفاته و اوصافه و اسمائه و نعوته و افعاله الی قلوب الموحدین و العارفین و الصدیقین و المكاشفین و المشاهدین و العاشقین و المشتاقین و المحبین و الموقنین و المخلصین و المتعدبدین و المریدین فكما یحتمل لاودیة بضعفها و قوتها و ضیقها و بسطها ماء المطر فكك تلك القلوب یحتمل میاه انوار قاموس الكبریاء من الذات و الصفات و الاوصاف و النعوت و الاسماء و الافعال بقدر حواصلها و اقدار استعدادها من المحبة و المعرفه و التوحید و كما ان قطرات الامطار یكون فی الاودیة سبلا فیحتمل السیل زبدا و حنالة و مایكون ما نعا من جریان السیل فی الاودیة فكك یكون تواتر انوار تجلی الحق یكون سیل المعارف و الكواشف فیسیل من جداول القلوب انهار الغیوب فتحمل من اوصاف البشریة و مادون الحق الذی یمنع القلوب من رؤیة الغیوب فیذهب به عن صحاری القلوب وقیعانها و اودیتها التی هی اصداف الهمم العالیه فی طلب جواهر الحكم من بحار المشاهدة فیصیر بعد ذلك صافیه مقدسة عن زید الریاء و السمعة و الشك و الشرك و النفاق و الخواطر المذمومه فینبغی القلوب فی بحر المشاهدة سایحه فی نور الازل و الابد بلاعلاقه و مانع من العرش الی الثری و ذلك من بركة تجلی مشاهدة الله سبحانه التی بدت من الحق بلاواسطه و لاسبب كما ان المطر ینزل من السماء بلا سبب من اسباب الخلق و لابعلة طالبهم بل محض فیض الفیاض القدیم الازلی الذی ارتضی برضاه من اهل رضوانه فی الازل فمیاه تلك البحار فی اودیة تلك القلوب بعضها من بحر الذات و بعضها من بحر الصفات و بعضها من بحر الاسماءِ وبعضها من بحر الاوصاف و بعضها من بحر النعوت و بعضها من بحر الافعال فالذی من بحر الذات یجری فی اودیة قلوب الموحدین و العارفین و المنفردین و المتجردین و یذهب بما فی قلوبهم اوصاف الحدوثیه و ینبت اوراق ورد الربوبیه و من هناك یدعون الاتحاد و یؤلهون فی الانبساط و اما الذی فی بحر الصفات فیجری علی قلوب العاشقین و المحبین و المشتاقین و یذهب منها اوصاف القدسیة النفوسیة و ینبت فیها نرجس الانس و یاسمین القدس و من هناك یدعون السكر و الهیجان للمواحید و اما الذی فی بحر الاوصاف و النعوت فیجری علی اودیة قلوب الموقنین و المشاهدین و المکاشفین و یذهب منها غبار الخطرات و زید الهواجس و ینبت فیها ریاحین الدقایق و الحقایق و اما الذی فی بحر الاسماء فیجری علی اودیة قلوب المخلصین و المتعبدین و یذهب منها وساوس الشیطان و المیل الی الحدثان و ینبت فیها زهر الحكمه التی قال و من یؤتی الحكمة فقد اوتی خیرا كثیرا و اما الذی من بحر الافعال فیجری علی اودیة قلوب المریدین و یذهب منها زبدالشهوات و ینبت فیها شقایق المعاملات و عبهه المراقبات فسبحان الذی خص كل قلب من قلوب هولاءِ بمورد من موارد الطافه و مشرب من مشارب اعطافه قال الواسطی خلق لله سبحانه درة صافیة فلاحظها و این الجمال فذاب حیاءً منه فسالت فقال انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فضعفاء القلوب من وصول تلك الماء الیه و جمال الاسرار من نزول ماء ذلك المشرب و قال بعضهم انزل لله تعالی من السماء انواع الكرامات فاخذ كل قلب بحظه و نصیبه فكل قلب كان مؤیداً بنور التوحید اضاء فیه سراج المعرفه و كل قلب اید بنور التوحید اضاء فیه انوار المعرفه و كل قلب اضاء فیه لهیب الشوق اضاء فیه انس القرب كك القلوب بتقلب من حالة الی حالة حتی یستغرق فی انوار المشاهدة و اخذ كل قلب بحظه و نصیبه الی ان تبدو الانوار علی الشواهد من فضل نور السر قال لله تبارك و تعالی **یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوالله الواحد القهار**[[1318]](#footnote-1319) الاشارة فی الحقیقه تبدل ارض قلوب العارفین من صفات البشریة و اوصاف النفسانیه و الخواطر الرویه الی روحانیه المقدس بنور شهود جمال الحق و تبدل سموات الارواح من عجزالحدوثیه صفاتها و ضعفها عن رؤیه انوار العظمة صرفا بلا حجاب و لا واسطه فالارواح و القلوب یخرج من ضیق القلب ای محل البسط و من خفقان الخوف الی روح الرجاء و من رسوم العبودیة الی مشاهدة الربویته و بروز اهل هذه القلوب و الارواح من اماكن غیبه سكاری من شدة و لههم فی جمال دیمومیه فی میادین وحدانیه الازلیه خرجوا بنعت المبارزة و المفاخرة بولایته و قربته یا اخی لو رایتهم لرایت اطراق اردیة الكبریاء متعلقون بحفوی ازار العظمة الجباریه یستغیثون بنعت الوله من فراقه فی وصاله حتی لورایتهم ما رایت علیهم رسوم البشریات بل رایت علیهم سمات الالوهیات

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فما الناس بالناس الذین عهدتهم |  | و للدار بالدار التی كنت اعرف |

ولو ترید ان ذلك ارض الظاهر و سماء الظاهر انها تبدل من هذه لاوصاف و ظلمة الخلیفه الا انها منورة ببروز انوار جلال الحق علیها و انها صارت مشرق عیان الحق للحق حین بدأ سطوات عزته بوصف الجباریة و القهاریة بقوله و اشرقت الارض بنور ربها و هناك یا اخی یدخل الوجود تحت ازبال العدم من استیلاء قهر انوار القدم قال **كل شی‌ء هالك الا وجهه**[[1319]](#footnote-1320) الله سبحانه تعالی عما یقول الظالمون علوا كبیرا **و ان من شیء الا عندنا خزاینه و ما ننزله الا بقدر معلوم[[1320]](#footnote-1321)** ای ما من شیء فی قلوب العارفین من انوار المكاشفه المشاهدة و المعرفه و التوحید و الایمان و الیقین و المقامات و الحالات و الالهام و الخطاب الا عندنا خزاینه و خزاین هذه الحقایق ذات القدیمة و صفات الابدیة فان كل وجد و كشف و حال و علم و معرفه و توحید و مقام و مقال متعلق بكشف الذات و الصفات و كشوف انوارهما یظهر بقدر قوة القلوب مقرون بارادة الازلیه بقوله تعالی **و ما ننزله الا بقدر معلوم** و علم الاشارة فی الآیه دعوة العباد الی حقایق التوكل بوصف قطع الاسباب و الاعراض عن الاغیار قیل كان الجنید اذا قرا هذه الآیه **و ان من شیء الاعندنا خزاینه** قال فاین تذهبون قال بعضهم القلوب خزاین الحق عند الخلق اودع فیها اجلّ شیء و هو التوحید و زینها بالمعرفه و نورّها بالیقین و یحدها بالتفویض و عمّرها بالتوكل و شرحها بالایمان و لم یملکهم من قلوبهم شیء لانه قایم بالحق منقلب فی اوصافه قال النبی صلی لله علیه و آله قلب ابن آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها كیف یشاء و جعل آثار انوار القلوب علی الجوارح من التارع الی الطاعات و الاجتناب عن المعاصی و المخالفات و هذا دلیل لما قلت من الكرامات كك قال لله تعالی **و ان من شیء الا عندنا خزاینه** فمن رفع بعد هذا حاجته الی غیره فهو بجهله و خطائه قال سهل بن عبدلله اخص خزاین لله تعالی فی الارض قلوب اولیائه التی هی محل معرفته و غیبه و محل نظره فمن حفظ تلك الخزانه بالذكر و المراقبه عمرلله قلبه بالرجوع الیه علی دوام الاوقات و الاعراض عما سواه و قال خزاینه فی الارض قلوب العارفین بالله و فی الخزانه جواهر من کل صنف فحقایق العقل جواهر وضعها فی قلوب اقوام و لطایف العلم جواهر و بدایع المعرفه جواهر و اسرار العارفین مواضع سره فالنفوس خزاین توفیقه و القلوب خزاین الحقیقه و اللسان خزاین ذكره فالملك كل لله سبجانه الامر بیده فلا قادر علی الابداع الا الله قال الله تعالی و تقدس **و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حماءٍ مسنون[[1321]](#footnote-1322) و الجان خلقناه من قبل من نار السموم[[1322]](#footnote-1323)** ان الله سبحانه کان موصوفا فی الازل بالقهر و اللطف و للصفتین منه تواثیر فی تجالتهما من عین القدم الی العدم فتجلی بلطفه من انوار لطفه الی العدم فاظهر بنور لطفه التراب و الماء و جعلهما اصلا فی موالید الانسان و تجلی بقهره للعدم فاوجد من تجلاه النار و جعلها اصلا لموالید الجن و الجان فخلق من الماء و الطین آدم و ذریته و جمیع معاشهم من الماء و الطین الذی اصلهما من تجلی نور لطفه و خلق الجن و ابلیس من النار التی هی من تاثیر قهره فوقع المخالفه بین الجان والانسان كما وقعت المخالفه بین الماء و الطین و النار فخلق لاول الماء و الطین من لطفه ثم خلق النار من قهره فسبق الماء و الطین علی النار لان الماء و الطین سبب الرحمة و النار سبب العذاب للعباد لذلك قال سبقت رحمتی غضبی فبین فضل الماء و الطین و تقدمهما علی النار فاذا كان الماء و الطین بهذه المثابه خلق سبحانه آدم و ذریته من الماء و الطین و خلق ابلیس و ذریته من النار قوله تبارك و تعالی **و الجان خلقناه من قبل من نار السموم** ای من قبل كون صورة آدم لا من كون الماء و الطین لان الماء و الطین من تلك الدُرة التی هی فعل الکون الا تری الی قوله صلی لله علیه و آله اول ما خلق لله تعالی درة بیضا و اذا اراد سبحانه فی الازل خلق دُرة بیضاء فتجلی لها بجمیع صفاته و ذاته فذابت تلك الدُره من صولة تجلی ذاته و صفاته و صارت ماء زلالیا جلالیا جمالیا فاثر فیها بركة تجلی ذاته و صفاته فتلاطمت بعضها بعضا و القت فوق الماء زبدة من نفسها فصارت تلك الزبده طینا فخلق سبحانه من تلك الزبده الارض و دار ذلك الماء حول الارض و دخل فی بطنها ثم خلق منها آدم منها كان طینا لزجا فیبس الماء فی نفسها بتاثیر شعاع تجلی العظمه لذلك قال جل جلاله **خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون** فاذا اراد خلق آدم سلط علی ترابه و مائه سطوات تجلی قدمه و بقائه فخمرها بتجلی القدم و البقاء الَذین كنی عنهما بالیدین بقوله خلقت بیدّی یدالقدم و ید البقاء اربعین صباحا كل صباح منها صبح كشف الف صفة لها مخمرها اربعین صباحا بتجلی كشف اربعین الف صفة من صفاته فلما كملت صورته طرحها بین العرش و الكرسی ثمانین الف سنة من السنة لآخره و هو سبحانه خلق روحه قبل صورته و صور الكون بالفی الف عام من اعوام الاخرة قال علیه السلام خلق الله الارواح قبل الاجساد بالفی الف عام و كان خلق روحه من تاثیر تجلی ذاته فكملّها ایضا بتجلی جیمع صفاته فجحلها فی جحال غیب الغیب و غیب غیب الغیب و سرّها بقباب غزته عن اعین الملائكه تم البس طینتها و صورتها لباس العزة فنظرت الملیكه الی صورة آدم فاصغرتها لقلة عرفانهم بجلال قدرها و اعمی لله ابلیس عن رؤیة ما فی صوره آدم حتی تفاخر علیها فما اراد سبحانه اظهار صنعه فی ملكه و ملكوته و جلال صفته للوجود جاء بروحه التی انقوحت من زنود تجلی الذات و الصفات بقوله **و نفخت فیه من روحی[[1323]](#footnote-1324)** و ادخلها بنفحة المنزهة عن همهمه الانفاس الحدثانیه فی صورته فقام باذن لله متلبسا بنور الصفات و الذات و جلس علی بساط ملك بقائه فصار مختارا من بین الفریقین الجن و الملئكة بالقرب و الوصال و كشف الجمال و الجلال و العلم و الكمال فبهذا خیرته من الملئكه لان الملئكه خلقت بامر واحد و کان آدم علیه السلم خلق بتجلی الذات و الصفات فشبّان بین آدم و ذریته و بین الملئکه وبینه و بین الابلیس و جنوده ثم اخبر سبحانه للملئكه بخلق آدم بقوله **و اذ قال ربك للملئكه انی خالق بشرا من صلصال من حماء مسنون[[1324]](#footnote-1325)** اخباره لهم من خلق آدم افتتاحه لهم ابواب خزاین الملكوت الاصغر لیریهم ما فی العالم الكبیر و ما فی العالم الصغیر و هو الانسان لیشاهدوا عجایب صنعه و قدرته و یروا فیها جمال جلاله لان آدم كان مرآة الحق فی العالم من یراه یری آثار لله فیه قال لله تبارك و تعالی **فاذا سوّیته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین[[1325]](#footnote-1326)** اعلمنا ان مزیة آدم علی الكل تشریف تسویته و نفخة روحه فیه و ان كان شریفا فی اصل فطرة طینه شرفه كان بالله مباشرة انوار ذاته و صفاته فیه ثم اعلمهم انه اذا سوتیه بان البسه انوار مجمع صفاته و نفخ فیه روح تجلی جلال ذاته المنزه عن الحلول و الاجتماع و الافتراق فیصیر قبلة لله فی بلاده و عباده فاذا ظهر لكم فاسجدوا له عند معانیتكم انوار قدرتی و عجایب لطفی فسجدوا الملئكه كلهم اجمعون سجودهم لما بدا من آدم نورالحق فسجدوا له لابالحقیقه بل سجدوا للازلی لابدی المنزه عن اشارة الزایقین و تزیّقت المراة و تهمة المبطلین و ارحام المغالطین و لم یر ابلیس ما رات الملئكه لانه كان مخلوقاً من عالم القهر محجوبا اذا تزّینت بالقهر عن رؤیة جمال الحق فی آدم بقوله الا ابلیس ابی ان یكون مع الساجدین و لوادركه بتلك الصفه سجد له فی كل لمحة الف مرة لو یسمعون كما سمعت حدیثها خروا ركعّا و سجّدا فقال الملائكه انت تختص من تشاء من عبادك بخصایص الولایة و تنعته بنعت الربوبیه و انت الفعال لما ترید قال تبارك و تعالی **فاخرج منها فانك رجیم و ان علیك اللعنة الی یوم الدین[[1326]](#footnote-1327)** رجمه باحجار القهر من مکان اللطف الی معدنه لانه کان فیه عاریة قدخصّه باللعنة الی یوم الدین و كان فی الازل ملعونا اراد بقوله الی یوم الدین فان اللعن لعنان لعن قدیم و لعن جدید فابلیس كان موصوفا بهما فاللعن القدیم سبق ارادة الحق بعباده عن رحمته و ذلك لایتغیر ابدالان القدیم هو الباقی و تلك الارادة قایمه به و اللعن الجدید زیادة القهریة حیث اعطی زمام العصاة علی یده حتی یفعل بهم ما یشاء باذن الله و استكباره عن طاعته و ارتكاب معصیته و اغواء عباده هو اللعن الجدید الذی هو زیادة العبد و ذلك منقطعه الی یوم الدین حیث ارتفعت العبادة و المعصیته فیكون موصوفا قایما فی علم القدیم الی لابد و یا لیت لو كنت رجلا من الرجال و یطلب الحق فی اودیة قهره لیری اشیاء من عجایب الربوبیه ما یری الرجال فی معادن اللطف و لكن كیف اقول فانه لیس من دواب ذات الاصل عجبت من المخنث كیف یمشی خلف صبیان وجهلات و یفعل كما یعفلون من خساسة طبعه و كثرة جهله یستانس بكل مستوحش و یستوحش من كل مستانس و لیس هذا من اوصاف الرجال و لما سقط من امله بحسده و عداوته اولیاء لله زاد حسده و استنظر بقوله **فانظرنی الی یوم یبعثون**[[1327]](#footnote-1328) اراد بذلك ایذائهم و القائهم نیران ضلالته الی عباد لله و ظن من جهله بالله انه یسبق القدر المعلوم حتی لایموت كما یموت الخلق فرّد علیه الحق بقوله **فانك من المنظرین[[1328]](#footnote-1329) الی یوم الوقت المعلوم**[[1329]](#footnote-1330) ای یموت كما یموت الخلق بالنفخه الاولی واراد الملعون ان یبغی علی آدم و ذریته بعد موتهم و یستخر منهم بما فیه من الحسد علیهم فالقی لله سبحانه رعام الحسرة علی انفه قال **فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم** ثم ذهب الملعون الی طلب الحیله فی اغواء بنی آدم و خرج بالجراة فی المخاطبة فی الحضرة بما اخبر الحق عنه بقوله تعالی و تقدس و تبارك جل شانه و عظم برهانه قال **رب بما اغویتنی لا زیّننّ لهم فی الارض و لاغوینهم اجمعین[[1330]](#footnote-1331) الاعبادك منهم المخلصین[[1331]](#footnote-1332)** ادعی الملعون اتصافه بصفه القدم حیث قال لازین لهم فی الارض و لاغوینهم اجمعین و ذلك دعوی الاتصاف بالقدرة فی عالم القهر ای بما البسنی من لباس قهرك و اغوائك ایای لاغوینهم لابقدره نفسی تكلم من التوحید لاباختیاره و اعلم ان اللطف من الحق سبحانه و رحمته سابقان علی قهره و غضبه فاستدرك واستثنی اهل اللطف و الرضوان الذی اصطفاهم لله بولایته و طّهر ابرارهم عن دنس الریاء و الشرك بما یجرا خلاصه و توحیده فقال **الا عبادك منهم المخلصین** و بانه رائیهم خارجین من تحت اذیال قهر القدم الی ساحة كبریاء لطف الابد و ذلك عقیب الایه ما قال **ان عبادی لیس لک علیهم سلطان[[1332]](#footnote-1333)** ملتبسون بانوار قدس المجالسون معی فی مجالس انس واخترتهم لنفسی و هم مواطن سری و سكان اماكن غیبی البستهم انوار صفاتی و سناء بها ذاتی ابدانهم فی بحار عبودیتی مستغرقه و قلوبهم فی بحار شوقی و محبّتی مستغرقه و ارواحهم فی هواء هویتی هایم و اسرارهم فی اودیه اسراری تایئهة لا تقدر ان تسلط علیهم و ان كان معك رایة قهری فانهم فی ساحة لطفی معصومون من قهری فان سلطنتك علی من تبعك من الغاوین باغوائی ایاهم و قهری علیهم وافهم یا عاقل ان لله وصف المخلصین من عباده انهم معصومون من شر ابلیس بنوراخلاصهم و ذلك النور نور التوحید و نور التوحید من كشف نور الموحدین فیغلب نوره علی ناره فیذهب النار و بقی فیهم النور و انقطع سلطنه الملعون عنهم لانهم بعین العنایة و رعایة الازل محفوظون عن الخطرات قال بعضهم فی قوله تعالی **ان عبادی لیس لك علیهم سلطان** ای الذین اوصلتهم قربی من غیر كلفة وافنیتهم عن اوصافهم و زینتهم باظهار صفاتی علیهم فهم مع الخلق بالهیا كل ومعی بالارواح و السرایر لاعلیهم من الخلق اثر ولالهم مما فیه خبر اولئك عبادی حقا لیس لهم مطلب سوای و لامرجع الا الّی هم هم بل ایایهم بل انا انا ولاهم هم فلاصفه لهم و لااخبار عنهم لفنائهم عنهم و بقائهم بی وقال جعفر مّن الله تعالی بهذه لآیه ان لیس للشیطان علی عباده المخلصین سبیل و للمخلصین درجات عن قبل المجاهدات و المشاهدات فمن اخلص فی عمله فهو مخلص و من اخلص بقلبه فهو مخلص و من اخلص سریرته و علانیته لله فهو مخلص و من اخلص روحه نال الاستقامة بالله و الوصول الی قربه ثم ان لله سبحانه وصف تلك العباد الذینهم معصومون من شر ابلیس بالتقوی و ذکر منازلهم فی جنات العلی و سلامة من البلوی بقوله تبارک و تعالی **ان المتقین فی جنات و عیون[[1333]](#footnote-1334) ادخلوها بسلام آمنین[[1334]](#footnote-1335)** ای الذین یغضون ابصارهم و اسرارهم عن الاكوان و الحدثان فی جمال الرحمن هم فی جنات مشاهدة الذات و عیون الصفات یشربون من سواقیها شربات المحبة و رواق المعرفه بقول حبیبهم ادخلوا بساتین القدم و البقا بسلامة من الانقطاع و الامن من الفراق و قال الاستاد فی قوله ادخلوها فقوم یقول لهم الملك حتی یقول الحق لهم ادخلوها ثم ان لله سبحانه زاد فی وصف المتقین انهم مقدسون من علل النفسانی بقوله سبحانه و تعالی **و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین**[[1335]](#footnote-1336) بین فی هذه الآیه ان قلوب الصدیقین و المتقین مقدسة من علل الانسانیه و الشیطانیه لانها مقدسة بقدس جمال الرحمن و لانها منقلبة بین اصبعین من اصابع صفة الرحمن و لایدخل فیها علة الحدثان الارواح كانت فی بحر كان مستغرقه فی لجج بحار الوحدانیه و الاسرارهایمه فی قدم الازلیه ماجرت علیها اوصاف الترابیه و ما اشرف علیها غبار وساوس الشیطانیه و ما اطری علیها قیام هواحبس النفسانیه هلكی لما اراد الحق سبحانه امتحانهاخلق الاشباح و جعل فیها اودیة الشهوات و انبت فیها نبات الاخلاق الذمیمه و فطرة السلیمه و جعل القلوب اماکن الاسرار و جعل الاسرار اماكن لطایف معرفته و حكمته و جعل الصدق جواهر تجلی جماله و جلاله ثم وضع الجمیع فی مواضع الفطرة من الاشباح فلما سكنت هذه الجنود فی الاشباح و تواترت علیها انوار تجلی الحق فطهرت الصدور بمساكنها من علل الانسانیه و انسدت علیها ابواب الشیطانیه فلم یبق فیها علل الاخلاق و لایدخل فیها بعد ذلك غبار الوساوس فاذا بعد ذلك صاروا متقین الذین وصفهم لله تعالی بنزغ الغل عن صدورهم قبل دخولهم فی الجنان نزغ علة‌ الغل و الغش عن صدورهم بكرمه ادخلهم فی جنان مشاهدته و اجلسهم علی كراسی قربته ینظرون بعضهم الی وجوه بعض بالمحبة و المودة و الشوق الی لقائه یری سماءِ نور الالوهیته بعضهم من وجوه بعض ولو بقی الغل فی صدورهم علی باب الجنه ما اسوا حالهم اذ بقی قلوبهم فی غواشی الغل الله الله لابطن فانه بجلال قدره رفع عن صدورهم هذه العلة قبل دخول ارواحهم فی اجسادهم و كیف یكون موضع المصافاة و المودة و الالفة الالهیة مغشوشه بغل الطبیعه و الغل و الغش من اوصاف اهل النفوس لاصفة المتحابین فی لله الا تری كیف وصفهم بالآخرة و لایبعد من قدرة لله و حكمته ان یدخل الغل فی صدور ولی من اولیائه ابتلاءً و امتحانا لیشتغل بدفعه و تطیر سره عن ذلك و استعاذئه بالحق من وسواسه و یصل الی معارج الدرجات باستنكاره علی نفسه و محاربته مع شیطانه و لایكون ذلك منقضه فی ولایته الا تری الی قول امام المتقین اسد لله الغالب علیه السلام من عرف لله كلّ لسانه قال ابو جعفر كیف یبقی الغل فی قلوب ایتلفت باللّه و اتفقت علی محبته و اجتمعت علی مودته و آنست بذكره ان تلك القلوب صافیه من هواجسن النفس و ظلمات الطبایع بل كملت بنور التوفیق فصارت اخوانا قال الاستاد امر الخلیل (ع) ببناء العكبه و تطهیرها فقال و **طهر بیتی[[1336]](#footnote-1337)** و امر جبرئیل (ع) حتی غسل قلب المصطفی(ص) و طهره و تولی بنفسه تطهیر قلوب العاصین فقال و **نزعنا ما فی صدورهم من غل** لاتقدیماً علی الانبیاء علیهم السلام و لكن رفقاً بهم و قد یصنع لله للضغیو ما یتعجب منه القول و لو و كل تطهیر قلوبهم لهم لاشتهر عبوبهم فتولی ذلك بنفسه رفقابهم و قد یصنع لله للضعیف ما یتعجب منه القوی و لو وکل تطهیر قلوبهم لهم الا شتهر عیوبهم فتولی ذلک بنفسه رفقابهم و یقال و نزعنا ما فی قلوبهم من غل و لم یقل ما فی قلوبهم من غل لان القلوب فی القبضة یقلبه بالخیر كما قال النبی صلی لله علیه و آله قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمن ثم ان لله سبحانه نفی عنهم النَصَب و المشقة فی جواره بقوله **لایمّسهم فیها نصب و ماهم منها بمخرجین[[1337]](#footnote-1338)** ای اعطاهم انوار بقائه و مشاهدة جماله و حرّسهم بها عن قهر سلطان كبریاء القدم الذی لو تهجم علیهم سطوة من سطواته یغنیهم عن اللذة و ماهم فیه مع الجنان كلها لان الحادث اذا فوزت بالقدیم یزول من عظمته فیه باقل من لمحة و لولا استتارهم باستار نور البقاء لهلكوا فی جلال الازل كانه تعالی حفظهم به عنه و ایضا لولا تفضله و رحمته بهم حیث اراهم جماله بوصف اللذة لیغنوا فی بوادی عزته و عظمته و جلاله قال لله تعالی **ان فی ذلك لآیات للمتوسمین[[1338]](#footnote-1339)** رهن الحق سبحانه الفراسته برؤیه الآیات و الشواهد و العلامات كما قال فی موضع آخر و **لتعرفنهم فی لحن القول[[1339]](#footnote-1340)** و **تعرفهم بسیماهم[[1340]](#footnote-1341)** و هذه اوصاف البدایات فی الفراسات حیث یحتاج النظر الی العلامات واصل الفرات نظر الروح الی المقدورات الغیبیته بلا علامة و لاعلّه و لاسبب بل متعلق هذه الفرات بانكشاف ما یبدو من الغیب بنور الغیب و سر المقدور و خفیات الضمایر و مكنونات السرایر الابصار و الارواح الناطقه بالحق السامعه اصوات انباء الغیبة الشاهدة مشاهدة الحق فتری بالحق بعد ان تكون موصوفه بصفة الحق ما للحق فكیف یخفی شیء عن من ینظر بالحق و یبصر به لانه تعالی سمعه الذی یسمع به و یصره الذی یبصربه و لسانه الذی ینطق به من جهة الاتصاف و الاتحاد بالنعوت الازلیه و افهم ان الفراسة علی عشر مراتب فبعض الفراسته تحصل بعین الظاهر و رؤیتها الی منقلبات الآیات و الافعال فی عالم الصورة و هی تصرف الحق مكان الآیات اعلاما من مكنون مایسترها عن اعین الخلق و هذا تفرس بصیرة ظاهریة مقرونه بعلم العقل و القلب و الروح و النفس و السر و سر السر و الثانی ما یسمع آذان العارفین حركات العالم و ماینطق عن الحق و ملئكته بالسنته الخلق و الخلیفه و ذلك بسمع الظاهرة و مایسمع ایضا باسماع البواطن و الثالث من الفراسة مایبدو فی الصورة المتفرس من اشكال تصرف الحق و انطاقه وجوده له حتی ینطق جمیع شعرات بدنه من حیث التصرف و التغیر بالسنته مختلفه فیری و یسمع من ظاهر نفسه ما یدل علی وقوع الامور الغیبیه و ذلك ایضا یتعلق بالرؤیه و السمع و حركه الفطرة فی الباطن و اتصالها باجزاء الظاهر و الرابع ما یحصل بحواس الباطن حیث وجدت بلطفها علامات اوایل الغیبیات باللایحه الواضحة و الخامس ما یحصل من نفس الامارة بمایبد‌و فیها من التمنی و الاهتزاز و ذلك سر عجیب لان لله اذا اراد فتح باب الغیب القی فی النفس لامارة آثار بوادیه اما محبویا قیمتی و امامكروها فیفزع و لایعرف ذلك الاربانی الصفه و السادس مایحصل للقلب اما سمعیاً بالالهام و اما فعلیا كوجدانه برّد الواقعه و اما كشفیا یبصر و یعلم و السابع مایحصل للعقل و ذلك مایقع من اثقال برجاء الوحی الغیبی فیعلم من وجوه الوحی و الهامه مایستمع من تصرف الحق و ذلك ایضا یحصل سمعیا و بصریا و الثامن ما یحصل للروح لانها یراه عن تصرف الحق فیها و ما یبدو فی غیبه یبصر الخاص و مایسمع من الحق بالواسطه و غیر الواسطه و التاسع ما یحصل لعین السریری بتصرف الصفه و تبصر علامه كون الحال فی نور الصفة و العاشر مایحصل فی سر السر و ظهور عرایس اقدار الغیبه ملتبسات باشكال لآلهیه ربانیه روحانیه فیتصرف تصرف الذات فی الصفات و یسمع الصفات بوصف الحدیث و الخطاب من الذات بلاواسطه و هناك منتهی الكشف و الفراسة الحقیقیه قال النبی صلی لله علیه و آله اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنورلله فاذا وجب الخوف من فراسة من یری بنور الحق فكیف لا یحب الخوف من فراسة من یری بالحق لا بالغیر و قال المتفرسون علی ثلثه اوجه بالنظر و السمع و العقل و اجل من هذا حال كشف و المشاهدة لمن ادیتها فیكون فراسة غایبا و حاضرا صحیحه سئل الجنید عن الفراسة فقال آیات الربانیه تظهر فی اسرار العارفین قال لله تبارك و تعالی **و لقد آتیناك سبعاً من المثانی و القرآن العظیم[[1341]](#footnote-1342)** فیه بیان الخلق و الاتصاف بصفات القدیمه و اخلاقه الكریمه ای البسناك انوار سبع الصفات من صفاتنا و الاتصاف بصفاته القدیمه لیتصف بها و یتخلق بخلقها لیكون ربانیا الوهیا جبروتیا ملكوتیاجلالیاجمالیا نوریا قدمیا اولیا آخریا رحمانیا رحیمیا ذاتیا صفاتیا و السبع المثانی سبع بحار الصفات القدیمیه فغسله فیها و البسه من انوارها كسوة الربوبیه حتی یكون مرآة فی بلاد الله و عباده فسقاه من بحر علمه شربات و من بحر قدرته و من بحر سمعه و من بحر بصره و من بحر كلامه و من بحر ارادته و من بحر حیوته عالما بعلمه قادرا بقدرته سمیعا بسمعه، بصیرا ببصره، متكلما بكلامه، مریدا بارادته، حیا بحیوته، فعلم بعلمه علم ما كان و ما سیكون و یقلب الاعیان فی السموات والارض بقدرته و یسمع حركات الخواطر بسمعه و یری ما فی الضمایر ببصره و یتكلم بحقایق الربوبیة و العبودیة بكلامه، فیكون ما اراد بارادته و یحیی القلوب المیته و الابدان الفانیه بحیوته ولكل صفه منها تانیها من جهود الصفات الخاصة علی ازاء كل صفه منها صفه حق یكون مثانی و منها القدم والبقاء و الجلال و الجمال و الرؤیة و الصمدیة و الربوبیة فالصفات الاولی هذه الصفات السبع المثانی فكان من مشاهدة القدم و الاتصاف به صار بنعت التجرید عن الحدثان و من مشاهدة البقاء و الاتصاف به صار متمكنا فی محل الصحو و من مشاهدة الجلال و الاتصاف به صار فی محل الهیبة مهیباً فی السموات والارض و من مشاهده الجمال و الاتصاف به صار عاشقا بوجه القدم و صار مرآة جمال الحق فی العالم و من مشاهدة رؤیته و الاتصاف بها صار محبا مستغرقا فی بحر الازل و صار معشوقا لقلوب الخلیفه و من مشاهده الصمدیة و الا تصاف بها صار صمدایناً مشربه من العندیه و طعامه من المشاهده بقول صلی لله علیه و آله ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و كان لایراه احد الا یسكن جوعه من تاثیر الصمدانیه و من مشاهدة الربوبیه و الاتصاف بها صار متصرفاً فی ممالیک الحق و عباده و بلاده الاتری كیف اجابته الشجرة حتی اتت عبده من البعید و سترته لقضاء حاجته و كیف انشق القمر باشارته فصار بذلك مسجوداً للشجر و الحجر فقد اعطاه لله تعالی انوار هذه السبع المثانی من الصفات القدیمیه و زاد بانه اعطاء القرآن العظیم الذی اخبره خبر جمیع اسمائه و نعوته و اوصافه و مالم یصل الله من جمیع الصفات لان صفاته تعالی غیر متناهیة فعرفه القرآن اوصاف الذات و الصفات جمیعا و عظم القرآن من عظم متكلمه و هو بذاته تعالی تكلم بالقرآن عظمته من حیث عظمة الذات و عظمته ان نحت كل حرف من حروفه بحراً من علوم الازلیه و الابدیة و ایضا لكل صفة من صفاته تأتی من غیته الذات فالصفه ثانی الذات و الذات ثانی الصفه لیس من جهة الافتراق و الاجتماع هو واحد من جمیع الوجوه و هو منزه عن كل تفرقة و جمع كانه قال آتیناك معانی الذات و الصفات و حیث عرفها بعد ان عرفك تعالی بجلاله و عزته فقال (ع) **من رأنی فقد رای الحق و من عرفی فقد عرف الحق** و القرآن العظیم علمك انباء الربوبیة و عرفك حقایق لالوهیه و اعلمك علوم الغیبیه و احكام العبودیة وادق الاشارة ان السبع المثانی هی تلك الصفات القایمة و تاثیرها من جهة الاتصاف بها فی قلب النبی(ص) لانه العلیم و القادر و السمیع و البصیر و المتکلم و المرید و الحی و هذه الصفات من النبی (ص) موالید تلك الصفات القایمه الازلیه المنزه من العلّه و تواثیرها الا تری الی ما حكی عن لله فی حق المحبین ما قال لله **اذا احببته كنت له سمعا و بصرا و لسانا و یدا** و لذلك قال (ع) **خلق لله تعالی ادم علی صورته** و یمكن انه تعالی قد اشار ایضا الی صفته العامه و صفته الخاصه مثل المتشابهات ای عرفناك صفتی الخاصه و العامه و عرفناك القرآن العظیم معانی الصفات العامه و الخاصة فصرت عاشقا محبا مشتاقا عن رویه الصفات الخاصة المتشابهة لانها معدن الجمال و صرت منفردا من رؤیه صرف الالوهیة بواسطه الصفات العامه عن الاكوان و الحدثان فظاهر الآیه **آتیناك سبعا من المثانی[[1342]](#footnote-1343)** اربعة عشر خلقا من اخلاقه مثل الرحمة و الشفعه و العفو و الصفح و الكرم و الظرافه و اللطافه و الحسن و الجمال و الهیته و الحیاء و السخاء و الوفاء و الولایة و النبوة و الرسالة و هذا كما روی عن علی بن موسی الرضا علیه السلام فی هذه آلایه قال اكرمناك و انزلنا الیك و ارسلناك و الهمناك و هدیناك و سلّطناك ثم اكرمناك بسبع كرامات اولها الهدی و الثانی النبوة و الثالث الرحمة و الرابع الشفقه و الخامس المودة و الالفه و آلسادس النعیم و السابع السكینه و القرآن العظیم و فیه اسم لله الاعظم و لما بین امتنانه علیه و عرفه مكان النعمة السرامدیة له صغر الكون و مافیه فی عینه بقوله تبارك و تعالی عما یقول الظالمون علواً كبیرا **لاتمدّنّ عینیك الی مامتّعنا به ازواجاً منهم[[1343]](#footnote-1344)** ای لا تنظر یا صاحب هذه المعانی العظیمه الربانیه اصناف اهل الدنیا من الغافلین عنا فانها فانیه لا تلیق بهمتك و هذا اشاره الی سرالفطرة النفسانیه المجبورة فی الشهوة الخفیه ای ینبغی ان لا تمیل نفسك الی شیء غیرنا فانه موضع خطر المخلصین لآنه محل امتحانها لاتمدن عینیك الی طلب جمالنا فی غیرنا من اوصاف الروحانیات فان حقیقه المشاهدة ما تكون خالیه من الوسایط ای لاتكن كالخلیل حیث قال هذا هذا لکن اقتصر بآخر مقامه حیث قال **وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض[[1344]](#footnote-1345)** فبدایته فی قوله هذا ربی مقام العشق و آخر مقامه افراد القدم عن الحدوث فاول مقامك آخر مقام الخلیل فعض علیه الصلوة و السلم بصره عن الوجود لذلك وصفه بقوله تعالی **مازاغ البصر[[1345]](#footnote-1346)** و ناطقی و فی الحدیث المروی انه هی اذا رای اموال الدنیا من الابل و الغنم و غیرهما یغطی عینه بكمّه و یقول بهذا امرنی ربی ثم زاد التاكیر برفع الهمة عن الغیر بقوله **ولا تحزن[[1346]](#footnote-1347)** ثم امر باستعمال خلقه للمقبلین الی الله المتابعین حبیبه بنعت المحبه والایمان و الیمین.

بقوله **و اخفض جناحك للمؤمنین[[1347]](#footnote-1348)** جناح همتك ارتفعت من الكونین و وصلت الی قاب قوسین لانها اجنحه الوهیة ربانیه قیومیة ای اخفض جناح الربوبیة التی اتصفت بها لاهل العبودیة حتی یطیروا بجناح نبوتك الی معادن رسالتك و یجدون بمتابعتك و همتك المقامات الشریقه و الولایات الرفیعه و مع ذلك لایتكلم من حیث انت فانت من حیث انا و لكن تلكم معرفه من حیث انت فی مقام العبودیه بقوله **و قل انی انا النذیر المبین[[1348]](#footnote-1349)** لست من قیل الربوبیة بشیء و لكن **انا بشر مثلكم یوحی الی**[[1349]](#footnote-1350) فمن جهة الوحی لینذركم من عظم جلاله و قهر كبریایه و احذركم من الم فراقه انا النذیر منه مبین حیث النبی شواهد ملكه و عز جلاله و انوار بهائه مبین من حیث ظهر معجزتی لكم و انتم معاینواها قال بعضهم غار الحق علی حبیبه (ع) ان یستحن من الملكوت شیأ او بغیرها طرفه غین فان ذلك متعه لاحاصل له عند الحق و اراد منه ان یكون اوقاته مصروفه الیه و ایامه موقوفه علیه و انفاسه حسیبه عنده فقال **لاتمدن عینیك الی ما متعنا به[[1350]](#footnote-1351)** لذلك وقع فی المحل الاعلی **فما زاغ البصر و ما طغی** قال لله تعالی **فوربك لنسالنهم اجمعین[[1351]](#footnote-1352) عما كانوا یعملون**[[1352]](#footnote-1353) لایحتاج الحق الی السؤال عما عمل اهل معرفته لكن معرفهم مکان الخطرات واعوجاج الهمم و میلان الطبیعه الطیم و دقایق النفس و الشیطان حتی یكونوا ندا مین من حیائه فی بحر الخجل من صولة العظمة و الهیته قال الواسطی یطالب الانبیاء و الاولیأ بمثاقیل الزّر بسموّ رتبتهم و لابطالب العامه بذلك لبعدهم عن مصادرة السر و بلغتی ان بعض المشایخ قال لبعض المریدین ایاك و هذا الدعاوی فان لله تعالی سایلك عنها فقال المرید لو علمت ان لله تكلمنی فی القیمة او یسالنی عن هذا لما كان منی فی طول عمری الا هذا و انا ممن یصلح لمخاطبه الحق و للوقوف بین یدیه و سقط و مات رحمة لله علیه قال الله تبارك و تعالی **ینزل الملائكة بالروح من امره علی من یشاء من عباده**[[1353]](#footnote-1354) مقامات الوحی فنون، فبعضها وحی الذات و بعضها وحی الصفات و بعضها وحی الفعل و من وحی الفعل ما یاتی به من الوحی یكون علی مراتب ارباب القلوب فوحی فی مقام الادب و وحی فی مقام العبودیة و وحی فی ابراز الحق من الباطل او تخویف من الفراق او بشارة لنیل الوصال او تعریف اسرار عیوب النفس و مداوائها و دفع مكاید الشیطان ورد وسواسه او تربیة العقل بالتفكر او تربیة القلب بالذكر او تصفیه السر بنور الفراسة او خبر من الغیب الكاین من وقوع المقدرات مایخفی فی الضمایر و السرایر و خبر عن وقوع كشف عالم الملكوت او خبر عن اختصاص الربانیه من لمعان انوار الذات و الصفات و الملئكه یخبرون بارباب القلوب من اسرار ما وصفنا و مخاطبتهم مع القلوب الا تری كیف قال تعالی **نزل به الروح الامین[[1354]](#footnote-1355) علی قلبك**[[1355]](#footnote-1356) و اما وحی الصفاتیه یكون بانواع علی مراتب الصفات یخاطب الارواح علی قدر سیرها فی عالمها و آما وحی الذات یکون من الاسرار و هناك یتزلزل الصفات و یتغیر الاحوال و یضمحّل الرسوم و یسقط الوسایط یحدّث فی السّر بالسر للسر و یظهر للسر مافی السر قال صلی لله علیه و آله ان فی امتی محدثین و مكلمین فالمحدثون الدین یحدّث معهم الملئكه و المكلمون الذین یكلمهم لله و یجوزان یحّدثهم لله و بیان قوله تعالی **ینزل الملئكة بالروح من امر ربه** الروح الوحی الالهی سماه بالروح لانه كلامه صدر من ذاته و هو حیوة قلوب الصدیقین من المكلمین و المحدثین و هو سبب حیات قلوب المؤمنین یحییهم بعلمه من موت الجهالة بخبر الاولیاء من وحیه ما یهذب قلوب السامعین و هو توحیده و وصف عظمة كبریائه لیسقط علیهم الخیال و لیزول عن قلوبهم المحال قال لله تبارك و تعالی و تقدس و **یخلق ما لاتعلمون[[1356]](#footnote-1357)** ان لله سبحانه حیّ الافهام و العقول عن حصر افعاله و بدایع صنعه لانها قاصرة بفتورها عن ادراك لطایف فعله و عجایب قدرته و ما یصدر من غیبه من الالاء و النعماء ای اذ اعجزتهم عن ادراک الخلق فكیف لایعجزون عن ادراك الخالق و هو قادر ان یخلق علی ظهر نملة الف الف عرش و الف الف كرسی و الف الف عالم بخلق بساتین الروحانیه فی قلوب الاطیار و الوحوش و البهایم و هم بها یعیشون یریحون و یسرّحون و یخلق فی قلوب الجن جنان الرحمه و نیران العذاب و یخلق فی قلوب الملئكه بحار التسبیح و التهلیل و یخلق فی قلوب العقلاء المحابین عیون الحكم و المحبة و الشوق و المناجاة و یخلق لعشاق حضرته من العارفین من صورة الروحانیه عالما فی عالم و تجلی بجوده و جلاله منها لهم و لایعرفها الا شایق عاشق واقف باسرار الربوبیه، روی ابن عباس فی قوله **و یخلق مالاتعلمون** ان عن یمین العرش نهرا من نور مثل السموات السبع و الارضین السبع و البحارا سبع یدخل جبرئیل (ع) كل بحر فیغتسل فیزداد نورا الی نوره و جمالا الی جماله و عظما الی عظمه ثم ینتفض فیخرج لله تعالی من كل قطره تقع من ریشه كذا و كذا الف ملك یدخل منهم كل یوم سبعون الف ملک البیت المعمور وفی الكعبه سبعون الف ملك لایعودون الیه الی ان تقوم الساعه قال بعضهم علمك الحق الوقوف عنه مالایدرك عقلك من آثار الصنع و فنون العلم ان لایقابله بالافكار فانه خلق ما لاتعلم انت و لایعلمه احد من خلقه الا من علمه الحق الا تری بقوله **و یخلق مالا تعلمون** الا فی وقت مباشرته و هو عالم به لانه الذی قضی و قدر قال الله تعالی **اموات غیر احیاء و ما یشعرون ایان یبعثون[[1357]](#footnote-1358)** من اماته الحق بموت الحرمان عن حیوة العرفان كیف یحی بحیوة لاموت فیها فالجاهلون فی غمرات موت الجهاله و العارفون فی حیوه المشاهده اماتهم حین طرّدهم عن ابواب لطفه فهم یعمهون فی ظلمات القهر و ما یشعرون سبل الحیوة و طریق النجاة فمثالهم مثال الاصنام التی لاروح فیها و لااستعداد لها بقبول الحیوة فلك اهل الجهل به لیس لهم استعداد قبول حیوة المعرفه و روح المحبة كك اكّد فی حق الاصنام بعد قوله اموات غیر احیاء قطع الحیوة الاصلیه منها و قطع عنها ایضاً استعداد بقبول الحیوة لانها جمادات فآلمنكرون كك اموات القلوب عن معرفه العارفین غیر مستعدین لاحوالهم و العلم بعرفانهم فسلاطین المعرفه احیاء بارواح معرفته و المحبون احیاء بارواح محبته والموقنون احیاء بانوار مشاهدته و الصدیقون احیاء بانوار لقائه والمقربون احیاء بانوار صفاته و الموحدون احیاء بانوار ذاته و اهل سر الغیب احیاء بحیوته القدیمه و الجمهور من وصل القدم فی بحر مكرمة مستغرقون لایموتون فیها بالحقیقه من سكون ارواح معرفته فی اسرارهم و احاطه ارواح بقائه علی ارواحهم و لا یحبون فیها بالحقیقه لوصوله سطوات عظمة الازلیات علیهم و اذا بصرتهم بالحقیقه فعن ادراك كنه القدم اموات غیر احیاء اذ لا سبیل للحدث فی القدم بنعت ادراكه لكن هم فی جنان من حلاوة اوقاتهم فی ادراكه و ما یشعرون لانهم لا یدركون ابدا لكن اذ طلع اصباح الوحدانیه علیهم و باشرهم انوار شموس الذات و اقمار الصفات یقومون معه بوصفه الحیوة الباقیه والعلم بفروغ الربوبیه ولكن لا یعرفون ایان یبعثون فی هذه المنازل لان الاوقات هناك وقت واحد بنعت السرمدیة والازلیه سبحانه و تعالی و قال بعضهم الحیوة علی اقسام، فحیوة بكلماته و حیوة بامره و حیوة بقربه و حیوة بنظره و حیوة بقدرته و حیوة هی الموت و هی الحركات المذمومه و هو قوله تعالی **اموات غیر احیاء و ما یشعرون** قال سهل خلق لله الخلق ثم احیاهم باسم الحیوة ثم اماتهم بجهلهم بانفسهم فمن حی بالعلم فهو حی و الا فهم موتی بجهلهم و قال الواسطی المیت من غفل من مشاهدة المنان و الحی من كان حیا بالحی الذی لا یموت و قال بعضهم اهل الجنه اموات و لا یشعرون لاشتغالهم بغیر الحق و اهل الحضره احیاء لانهم فی مشاهدةالحق قال لله تعالی **اموات غیر احیاء و ما یشعرون** قال لله تبارك و تعالی **للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة**[[1358]](#footnote-1359) ای للذین رفعوا ارواحهم و قلوبهم و عرضواها فی الحضره لبذ‌لها و فدائها الروس المشاهده و احسنوا عبودیة خالقهم و شاهد‌وا مشاهدة ایقان و عرفان فی دار الامتحان حسنة مشاهدة الرحمن فی وقت كشوف انوار جماله فی اوقات المواحید و الواردات و لهم فی دار الآخرة عیان فی عیان و بیان فی بیان بلا فترة و فتور و بلا حجاب و لا عیاب و لنعم دار هولاء المنفردین عن الاكوان و الحدثان دار مشاهدة الرحمن ثم وصف مقاماتهم السنیه و درجاتهم الرفیع فی مقاعد صدق المشاهدة بقوله تعالی **جنات عدن یدخلونهاتجری من تحتها الانهار لهم فیها ما یشاءون كذلك یجزی الله المتقین[[1359]](#footnote-1360)** ساتین مقام الجمال و الجلال تجری فیها انوار زواید المنن و لهم من مشاهده جماله و جلاله ما یشأون من حلاوة الخطاب و الوصل و هذا جزاء اقوام انفردوا بالحق عمادون الحق قال الاستاد ان فی الدنیا مشاهدة و فی لآخره معاینه ثم وصف هولاء المحسنین المتقین بطیب قلوبهم و ارواحهم عند خروجهم من الدنیا بقوله تبارك و تعالی **الذین تتوفهم الملئكه طیبین[[1360]](#footnote-1361)** فی الدنیا بطیب نفحات مسك تجلیاته و تدلیاته و فی الاخرة بطیب مشاهدته و وصاله و ایضا طیبین بطیب محّبه و معرفته طابت نفوسهم فی خدمة مولاها و طابت قلوبهم فی محبة سیدها و طابت ارواحهم بطیب مشاهدة ربها و طابت اسرارهم بطیب اسرارهم هولاء مقدسون من شوایب الحدثان و اشراك الا صنام تقدست نفوسهم من لوث الطبیعیات و تقدست قلوبهم من لطخ الشهوات و تقدست ارواحهم من الوقوف فی الآیات و تقدست اسرارهم من علایق الكرامات طابوا بطیب المناجاة واستانسوا بانس المداناة و سكروا بوحوه المشاهدات وصاحوا فی مجالس انوار الصفات و طاروا باجنحه الشوق و المحبته فی انوار الذات طیب لله قلوبهم حیث جعلها متصفه بانوار شهوده علیها و طابت الوجود بوجودهم وفاحت فاراة مسك محبتهم فی الآفاق فما اطیب ذلك الطیب اذا تنفسوا من غلبات الشوق الی جماله و استانسهم طیب وصاله هبت علیها ریح الشمال و حملت انفاسهم ودارت حول الكونین فطابت لاكوان و الحدثان من طیب انفاسهم لانها ریاض جمال الحق و موضع انفاس الرحمن الا تری كیف قال سید اهل الانفاس (ص) **انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن** و قال (ع) ان لربكم فی ایام دهركم نفحات الا فتعرضوا لها لنفحات الرحمن عرایس حور المشاهدة هناك یتجز فیطیب بطیبها تلك الانفس الربانیه فطابت السموات و الارض بطیبها قیل ای طیب ابدانهم و ارواحهم بلازمة الخدمة و ترك الشهوات و قال طیبین بقبض ارواحهم طیبه ببدلها نفوسهم قال الله تعالی و تقدس **ان تحرص علی هداهم فان الله لا یهدی من یضل**[[1361]](#footnote-1362) بین سبحانه جلال كرم حبیبه و شفیقه علی خلقه محبة لدینه و نظاما لعبودیته ثم قال لا یضیق صدرك لاجل من اغویته فی الازل عن طریقك فانك لا تهدیه فان من طرده سابقه ارادة الازلیة لا یقدر الحدثان سدباب الطرد علیه فآن العبودیة من خلقه یتعلق باختصاصه من خصه بمعرفته البسه لباس عبودیته و من البسوه لباس قهره فانت لا تقدران تنزع ذلك عنه فان حریان امر القدم لایدفعه الا العدم و انما بعثت الرسل لبیان الشریعه و وضوح الطریقه لا لشركتهم فی الهدایة لان السعادة و الشقاوة و الهدی و الضلاله جرت فی الازل بما لا تبدیل فیهما و لا تحویل و انما تظهر فی الاوقات رسما علی الاجسام و الهیاكل و لا صنع فیها لاحد و لیس یقدر علیها خلق بل هی ارادة جرت فی الازل بعلم سابق فصرت عنها ایدی الانبیاء و السن الاولیاء بقوله **ان الله لا یهدی من یضل** و تصدیق ما ذكرنا ما اشار الیه قوله تعالی **انما قولنا لشیئ اذا ارادناه ان نقول له كن فیكون[[1362]](#footnote-1363)** ای لا یكون كون الاشیاء الا بتكویننا ایاها اما فی الایجاد و اما فی الهدایة و بیان هذه الآیه ان لذاته تعالی صفات قدیحه ازلیه منها الاراده و المشیه و هما سابقتان قبل كل سابق لانهما قدیمتان جرت لكون الكون و ما فیه لا ان یكونا محدثان فی الحق لآنه منزه عن البدأ الذی خل عنه للارادة و المشیة فی سوابق العلم انما اراد فی القدم و علمه كان مقرونا بارادته و كان الوجود موجوداً فی علمه مرید الارادته و كان قادرا بقدرته القدیمه بایجاد الكون بمحض الارادة و معلوم العلم و لكن لواوجده لكان معاد لووجود الحدثان رتبة القدم اخرها بغیر علمه ولالوقت من لاوقات اراد حدث الحدوث و احداثه فعلم وجوده بعد ان كان معدوما فاوجده بتمام الصفه حتی یكون علی حد الكمال لانه تعالی خلق لاشیاء بمباشرة نور ذاته و جمیع صفاته فالقول منه صفة من صفاته فقال للمعدوم كن بتكویننا ایاك حی یكون ذلك المعدوم موجوداً بكمال جمیع الصفات اذ لو كان خالیاً عن الامرو الكلام كان ناقصا مع انه تعالی قادر بجمیع الاشیاء علی حد الكمال قال لله سبحانه و تعالی **و الله فضل بعضكم علی بعض فی الرزق[[1363]](#footnote-1364)** الارزاق منقسمه علی اهل سلوك المعارف و الرزق لبعضهم طاعات و لبعضهم ارادات و لبعضهم مقامات و لبعضهم حالات و لبعضهم مكاشفات و لبعضهم مشاهدات و لبعضهم معرفه و لبعضهم محبة و لبعضهم توحید و لبعضهم تفرید فرزق الاشباح بالحقیقه العبودیه و رزق الارواح بالحقیقة رؤیة انوار الربوبیه و رزق العقول الافكار و رزق القلوب الاذكار و رزق الاسرار حقایق العلوم الغیبیة المكشوفه بها فی مجلس القرب مشاهدة الغیب الخطاب للاسماع و العیان للابصار و الحلاوة لفطرة الحقیقه و السكر للروح و العین للفواد و المعرفه للعقول و الغیبة للقلوب والغناء للنفوس و الحق للخلق و الخلق للحق و نصیب العارف من المعروف معروف و هو المعروف و لولا المعروف غذاء العارف و قوته لم یكن للعارف و یبقی المعروف بلا عارف و كلهم مشفقون علی ارزاقهم عریان الی قوتهم من الحقایق عطشان الی مشاربهم بعد سقیهم بحار القرب و المشاهدة لا یطیفون الی رؤیه غیر هم من المریدین ان یكون معهم فی المشرب و المطعم غیره علی احوالهم قال لله تبارك و تعالی و تقدس **و الله اخرجكم من بطون امهاتكم لاتعلمون شیئاً و جعل لكم السمع و الابصار و الافئده لعلكم تشكرون**[[1364]](#footnote-1365) اخبر لله تعالی انه اخرج الكل من بطون الا‌قدار و ارحام الغیب و اصلاب المشیة علی نعت الجهل به و الاشراف علی ذاته و صفاته بنعت المعرفة و لا تعلمون شیأ من احكام الربوبیه و امور العبودیه و العلم باوصاف الازل فالبسكم اسماعا من نور سمعه و كساكم ابصارا من نور بصره و اودع فی قلوبكم علوم غیبه بان حلّها بحلیه فطرز الایمان و الاسلام و الایقان فتستمعون بسمع كلامه و تبصرون ببصر جماله و تعقلون بنور معرفته بذاته و صفاته و نعوته و اسمائه و تشرب ارواحكم من سواقی قلوبكم شراب محبته و شوقه و عشقه حین ترد انوار المواحید علیها من بحار كشف وحدانیته و سرمدیته **لعلكم تشكرون** تعرفونه بانه لا یشكره غیره ثم جعل للسعداء من عباده السمع لیستمع بها لطایف ذكره والابصار لیبصر بها عجایب صنعه و الافئده لیكون عارفا بصانعه و مخترعه و هذه الاعضاء و الحواس هی الموجبة للشكر فالشاكر من رای منة لله علیه فی سلامة هذه الحواس و الكفران من رای انه یؤدی بها شكر شیء من نعمة لله علیه بشیء من احواله قال بعض المحققین جعل لكم السمع لتسمعوا به خطاب الامرو النهی والابصار لتبصروا بها عجایب القدرة والافئدة لیغرفوا بها آثار موارد الحق علیكم **لعلكم تشكرون** ای لعلكم تبصرون دوام نعمتی علیكم فترجعوا الی بامری ثم بین قدرته سبحانه فی امساكه اطیارا للارواح فی اهواء الملكوت و انوار سماء الجبروت حین یطیرون با جنحة العرفان و الایقان علی سرادق مجده و بساط كبریائه مسخرات بانوارجذبه ما یمسكهن الا الله بكشف جماله لها امسكها به عن قهر سلطان سبحات جلاله حتی لایغنی فی بهائه بقوله **الم یرو الی الطیر مسخرات فی جوّ السماء ما یمسكهن الا الله ان فی ذلك لآیات لقوم یؤمنون[[1365]](#footnote-1366)** طیر الهموم فی جو سما الازل ممسكه اریاش طلبها بجبال انوار لایدرعن الوقوع علی غیر مواقع مشاهدة الوّصلّه و كك یتم نعمته علیكم اتمام النعمة بان تكون عاقبتكم مختومة بالحسن و یكفیهم امور الدین والدنیا و یصونهم عن اتباع الهوی و قال تمام النعمة خلو القلب من الشرك الخفی و السلامه النفس من الریا واسمعه قال الله تباّرك و تعالی **ما عندكم ینفد و ما عند الله باق و لنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ما كانوا یعملون**[[1366]](#footnote-1367) اخبر سبحانه ان كل وارد یرد علی قلوبهم من موارد قرب الالوهیة یجری و لایثبت و لایبقی لهم اصل الاصل و هو مشاهدة الجلال و عزته و ایضا ماعندكم من المعارف ینفذ فی سبحات جمال المعروف و ما عنده من انوار الذات و الصفات التی یبد و جمیع المعارف باقیه للعارفین المحبین فان ینقض المعارف لاینقض الكواشف و ان ینقض الاعمال لا ینقض الاحوال ثم اخبرانه یجازی المحبوسین فی قیود اسر بلأ محبته و امتحان شوقه و بلاء عشقه بشماهدته و كشف جماله لهم احسن ما یرجون منه فان رجائهم علی قدر همهم و همهم علی قدر نیاتهم و نیاتهم علی قدر قصورهم و ای كلها معلوله مقصورة و اجر جماله و وصاله غیر محسوب من حیث وجود الخلق و الخلیفه قال الله تعالی **انما یوّفی الصابرون اجرهم بغیر حساب[[1367]](#footnote-1368)** قال بعضهم ما منكم من الطاعات فانها فانیه و ما منی الیكم من جزاء اعمالكم فهوباق علی الدوام قال ابن عطاء اوصافكم فانیه و احوالكم باقیه فلا تدعوا منها شیأ و ما من الحق الیكم باق فالعبد ما كان فانیا فی اوصافه باقیا بما عند لله و هو تفسیر قوله **ما عندكم ینفد و ما عند لله باق** و قال ما عندكم ینفذ من اشتیاقكم الی لقائنا فیعرض الزوال و قبول الانقضاء و ما وصفنا به نفسنا ربما ورد به الآثار الاطال شوق الابرار الی لقائی و انی الی لقائهم لا شد شوقاً و ذلك اقبال لایتناهی و افضال لایفنی فسبحان من جعل خزاین علمه و قدرته بین الكاف و النون انما امره اذا اراد شیأ ان یقول له كن فیكون قوله تعالی **قل نزله روح القدس من ربك بالحق لیثبت الذین آمنوا و هدی و بشری للمسلمین[[1368]](#footnote-1369)** ان لله سبحانه و تعالی كلّم فی لازل فا وحی كلامه الی جبرئیل (ع) و امره ان یوحی الی حبیبه و امر حبیبه ان یبلغه الی المومنین الذین عرفو الله بالارواح حین اخذها الحق بمیثاقه و كلّمها بكلامه حیث قالوا بلی لیثبتوا فی معرفة الله بخطاب لله و یستقیموا فی طاعته ثم وصف كتابه بانه معرف جیمع خطابه و ذاته لاهله و یبشرلهم بوصالهم حبیبهم ابدا بقوله **و هدی و بشری للمسلمین** و ان لله سبحانه اذا اراد ان یتكلم تكلم بنفسه مع نفسه كما یلیق بجلاله بلا همهمة و لا اصوات و لاشیء من صفة الحدثان ثم یلبس كلامه قوة من قوته و جلالا من جلاله و عظمته من عظمته فیسمع جبرئیل علی ما یلتق بقوته فیسمع كلامه بقوة قدسیة مستعارة من قدس لله و لولا ذلك لذاب بسماعه اهل الملكوت ثم ان جبرئیل علیه السلام احتمل ذلك و نزل به الی النبی صلی لله علیه و آله فالبس الحق ذلك القوة و الجلال قلب نیبه و یسمعه بتلك القوة ثم بعیض تلك القوة فی جمیع وجوده فثقل علیه محفظ لله بحفظه حتی بقی تحت اثقال برجاء وحی الاتری الی قوله **انا سنلقی علیك قولا ثقیلا[[1369]](#footnote-1370)** هو الملقی و هو الحامل و لولا قوته الازلیه اعانقه لطاش فی اول سماعه یسمع من كلامه و روح القدس مع جمیع ارواح المقدسه من فیض تجلی قدس جلاله فكلها تكون قدسیه فای روح قدسیه علیها اقرب فهو اظهر من قدسها لا یلصق بها العلل و الحوادث قال الواسطی الارواح لیس لها نوم و لالذة و لا موت و لا حیوة بل هی جوهرة لطیفه للطفه یسّمی و للطف یسمی جبرییل روح القدس قال الله تبارك و تعالی **یوم تانی كل نفس تجادل عن نفسها[[1370]](#footnote-1371)** الانفس بالتفاوت فنفس تجادل عن معصیتها و نفس تجادل من خوفها من النار و نفس تجادل عن طمعها فی الجنه و هؤلاء الانفس مشغوله مجادلتها عن مشاهده خالقها و الشوق الی لقائه و النفس المنبسطه العاشقه الهایمه یبسط الی ربها و یدل علیه دلال عاشق علی مشعوقه و شایق علی شیوقه و یقول فی مجادلتها و انبساطها الهی فعلت لی ما فعلت فی الدنیا اتبلیذ ببلایا محبتك عظایم الشوق الیك و حبتنی فی دارالامتحان مع اعدائی فاین عدلك و انصافك اما ان وقت حصول المراد فیكشف لی جلال مریدیتك حتی انظر الیك بك ابدا فكل نفس لیس هذا دایمها و هی محجوبه بمجادلتها محجوجّه بعملها فی الدنیا و لآخرة و هو تعالی یعطی كل ذی فضل فضله و یعطی كل نفس بقدر طاعتها مامول و هو منزه عن النسیان و الظلم و الظلاله فیجازی الكل احسانه فانه لا ینقص من ملكه مثقال ذرة و ان یدخل الكل فی جواره و یریهم جماله قال المحقق ذهب وقت الخلق فی الدنیا اشتغالهم و بنفوسهم فی الدنیا و یجادل عنها و فی الآخرة تجادل عنها فی یتفرع الی معرفة الحق جل جلال قدسه قال تبارك و تعالی و **ضرب الله مثلا قریه كانت آمنة مطمئنة یأتیها رزقها رغداً من كل مكان فكفرت بانعم الله**[[1371]](#footnote-1372) القریة المطمئنه قلب العارف الصادق المطئنه بل با لله طمانینه حین شاهده بكشف جماله و جلاله امن بلطف لله عن قهر لله و برعایته عن طوارق الوساوس و شوارق الهواجس یاتی علیه رزق المعرفه و المحتة و یرد الانس و المشاهدة من كشف الذات و جمیع الصفات رزقا رغدا بحیث لاكدر فیه و لا كدورة علیه فی قیام الهجران و ظلمة الحرمان فاذا اراد الحق سبحانه اتمام انعام النعمة علیه رفع عنه الخطا و النسیان و الظن و الحسبان حتی لا یشتغل الا بمراعاة اسراره و مدارك لطایف انواره و اذا اراد به الامتحان وضع علیه النسیان و اغلق علیه ابواب فتوح المشاهده حتی یذوق طعم وبال الحرمان و یسقط فی ورطه الهجران و یكون خایفا بعد ان یكون آمنا بقوله **فكفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما كانوا یصنعون[[1372]](#footnote-1373)** قال الاستاد فزاع القلب عن الاشتغال نعمة عظیمه اذا كفر عبد هذه النعمه بان فتح علی نفسه باب الهوی و اعرفی میاد الشهوات شوش لله علیه نعمة قلبه و سلب ما كان یجده من صفاءِ وقته فان طوارق النفس یوجب شوارق القلب قال الله تعالی **سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی[[1373]](#footnote-1374)** فی هذه الایه اربع اشارات اشارة التقدیس و اشارة الغیرة و اشارة الغیب و اشارة السرفاما اشارة التقدیس بقوله سبحانه ای منزه عن اشارة الجهات و الاماكن من الفوقیه و ما یتوهم الیه الحق لانه اذ وصل عبده الی وراء الواراء انه كان فی مكان ای لایتو هموا برفع عبده الی ملكوت السموات انه رفع الی مكان او هو فی مكان فان المكان و الاكوان اقل من خردله فی وادی قدرته الا تری الی قوله تمم الكون فی یمین الرحمن اقل من خردلة فالعندیة و الفوقیه منه منزهة عن اوهام البشریه حیث توهموا انه اسری به الی المكان ای سبحان من تقدس عن هذه التهمه و اما اشارة الغیرة بقوله الذی و لم یذكر من اسم الظاهر مثل الله و الرحمن لانه غار بنفسه ان یراه احد سوی عبده و ما یسمی النبی باسمه الظاهر ایضا غیره علیه فرفع الاسمین من الیمین لئلا یطلع علیهما احد من القرنین الی الثری و اما اشارة الغیب قوله اسری سرا علی ما بین العبد و الرب و قوله لیلا محل السر و النجوی فبان من التقدیس افراد القدم عن الحدوث و سقوط الاكتاب عن محل التفصیل و كون الاختصاص له من البریة فطهارة القدم عن احاطة الحدث به و العزة بوصفه عن محمدة العارفین و عرفان الموحدین و بان عن اسم المبهم حقایق المحبه و امتناع الصمدیة عن اندارك الخلیفه و بان من اشارة الغیب و ظهور انوار الربوبیة و سطوع انوار علم المجهول و بان من اشارة السر خطاب المتشابهات و غوامض علوم المشكلات و لاشارة الی وقایع اشراط الساعة اسری بعبده من محل الارادة الی محل المحبة و من محل المحبة الی محل المعرفه و من محل المعرفه الی محل التوحید و من محل التوحید الی محل التفرید و من محل التفرید الی محل الفناء و من محل الفناء الی محل البقاء و من محل البقاء الی محل الا تصاف و من محل الا تصاف الی محل الاتحاد فلم یبق فیه منه شئ من رسوم الحدوثیه من استیلاء القدم الی الحدث فدنی منه ثم بدّلی ثم فنی فیه فكان بین فنائه و بقائه قاب قوسین قوس الازل و قوس الابد فبین القوسین غاب فی الغیبه فبقی غیبه و اسری اوادنی فازال ما بغیر وغیب غیبه كانه كان فی فناء الفناء و الفناء عن الفناء فبقی اسمه مع اسم الاشارة بقوله تعالی **سبحان الذی اسری** **بعبده‌** ای هو مع مكانته فی مقام الاتحاد علی وصف العبودیة فسبحان الذی سبحانه عن ان یكون محل للحوادث او یحل فی الحوادث او امتزجت اللاهوتیه با لناسوتیه قوله سبحان كان ازلیا سرمدیا كان سبحان قبل الایجاد العبد و العبید هو هو بذاته و صفاته له لا بغیره امتنع عن القرب و البعد من جهة الخلیفه بحال من الاحوال ابد الابدین اسری من رؤیة فعله و آیاته الی رؤیة صفاته و من رویة صفاته الی رویة ذاته و اشهده مشاهدة جماله فرای الحق بالحق و صار هناك موصوفا بوصف الحق مكان روحه روحه و عقله عقله و قلبه قلبه فرای الحق بجمیع وجوده لآن وجوده كان بجمیع عنیاً من عیون الحق فرای الحق بجمیع العیون و سمع خطابه بجمیع الاسماع و عرف الحق بجمیع القلوب حتی فنیت عیونه و اسماؤه و قلوبه و ارواحه و عقوله فی الحق فنظر الحق الی الحق لاجل ثبات عینه لان العیون الحدوثیه فنیت فی عیون الحق و عیون الحق رجع الی الحق فرای الحق الحق و عرف الحق الحق و سمع الحق بین الحق الحق رحمة لله تعالی علیه، قال لله تبارك تعالی **اقرا كتابك كفی بنفسك الیوم علیك حسیبا**[[1374]](#footnote-1375) هذا مقام السر و مقام الغیرة علی احبائه حتی لا یطلع علیهم الاغیار من الملائكه و الجن و الانس بل هو مقامات النجوی و سرایرات الیخفی و حقایقات البلوی و عجایبات السكوی قال الزمت نفسك احوالا و الزم احوالا و ما الزمت اشد مما الزمت نفسك قال لله تعالی **و كل انسان الزمناه طایره من عنقه[[1375]](#footnote-1376)** من سعادة و شقاوه و منهم من الزم الصبر علی مقام المشاهدة و منهم من الزم التمسك بالادب علی بساط القرب و هذا اشد و اشد قال بعضهم كتابا یكتبه علی نفسك فی ایامك و ساعاتك و كتاب كتب علیك فی الازل لایحالف هذا ذاك و لاذالك هذا قال بعضهم الكتاب یخرج الیك هو كتاب لسانك قلمه و اعضاؤك و مفاصلك قرطاسه انت كنت الممتلی علی حفظتك ما زید فیه و لا ینقص و متی انكرت ذلك شیأ یكون الشاهد فیه منك علیك قال لله تعالی یوم تشهد علیهم السنتهم قال بعض المحققین من المفسرین محاسبة الابرار فی الدنیا و محاسبة الفجار فی الآخرة قال لله تعالی **ربكم اعلم بما فی نفوسكم ان تكونوا صالحین فانه كان للاوابین غفورا[[1376]](#footnote-1377)** بما فی انفسكم من اجلال لله و تعظیم كبریائه و شهود النعمة علی بساط قربه و رؤیة العقل مشاهدة انوار آیاته و مشاهدة الروح ضیاء صبح صفاته و سكون السر بنعت الانس الی عظم سبحات ذاته و نیة بذل الوجود لرضاه و الصبر و التمكن فی قضائها ان تكونوا صالحین مصلحین خطرات النفسانیه بانفاس الروحانیه و تقدیس الخلقیه بتقدیس المعرفه و الفرار منه الیه بنعت‌النجمل و الفناء فیه و ذلك قوله **فانه كان** **للاوابین غفورا** راجعین منه الیه بنعت النجمل بین یدیه و طلب مزید القربة منه فانه غفور لمن اتی الله بنعت التضرع و البكاء و الخشوع و التواضع فی جلال قدره و عظم كبریائه و فیه نكته انه سبحانه ذكر النفوس لا القلوب و لا الارواح و لا الاسرار و لا العقول ای هو اعلم بما فی نفوسكم من شریتها و سجیتها المایله الی الاستكبار و الانكار و الفرار من الطاعة و اهوائها الی المعصیة لذلك قال ان تكونوا صالحین مایلین عن متابعتها راجعین من امر هواها الی مراد لله فی مجاهدتها و اما تبتها **فانه كان للاوابین** راجعین فیها الی لله بنعت الندم علی ما سلف من الذنوب طلب المشاهده الغیوب قال فی قوله **فانه كان للاوابین** غفورا ای لذنوب من رجع الیه من عنده غافرا و لهم راحما قال لله تعالی **و اوفوا بالعهد ان العهد كان مسئولاً[[1377]](#footnote-1378)** العهد عهد الازل الذی وقع بین كینونه الارواح فی عالم الافراح قبل كون الاشباح بینهما و بین الحق العهد صدر من الحق معهما بان لا یشتغل بغیر لله ابدا قال اوفوا بمعاهد الاول فان ذلك مسئول عن كل نفس و مطالب عند كل حركة فعهد المحب المحبه و عهد العارف المعرفه و عهد الموحد التوحید و عهد المرید الارادة و لكل عهد رعایة فعهد المرید بذل الوجود و عهد المحب الصبر فی المفقود و عهد العارف تبری الهمة عن الدارین و عهد الموحد افراد القدم عن الحدوث و الفناء فی بقاء الحق. قال یحیی بن معاذ لربك علیك عهود ظاهراً و باطنا فعهد علی الاسرار ان لایشاهد سواه و عهد علی الروح ان لا یفارق مقام القربة و عهد علی القلب ان لا یفارق الخوف و عهد علی النفس فی اداء الفرایض و عهد علی الجوارح فی ملازمته الادب و ترك ركوب المخالفات و لله سبحانه و تعالی یقول **ان العهد كان مسئولا** قوله تبارك و تعالی **تسبح له السموات السبع و الارض و من فیهن و ان من شیء الا یسبّح بحمده[[1378]](#footnote-1379)** ان لله سبحانه ایجاد الخلق بقدرته القایمه الازلیه و المشیه السابقه و الارادة القایمه بذاته و علمه و حكمته فخرج الكون من القدم بما ظهر علیها من الصفات القدم مباشر انوار قدرته الوجود فاثرت قدرته مباشرتها فی الاشیاء الارواح الحضرتیه و العقول الربانیه و الالسنته الجباریة و المعرفة الابدیة و رفع الحجاب من بینها و بین معان القدرة و معادن الفعل فشاهدت الاشیاء مصادرها فاهتزت ارواحها بنعت عشقها الی معادنها و تكلمت السنتها بقدس خالصها و تقدیس بارئها و تسبیح صانعها و ذلك من حیوة فایضه شایعة من تواثیر الحیوة الازلیه فالكل فی حیوتهاقایمة بتلك الحیوه مسبحة لصانعها بتلك الالسنه و ذلك من استیلاء غواشی انوار القدرة و سبحات العظمة علیها فالسموات سبح له بلسان العظمة و الارض سبح له بلسان القدره و من فیهن سبح له ذوات الارواح و الحیوة بالسنته الصفات و الافعال علی قدر مراتبهم و جمیع الاشیاء سبح له من النباتات و الجمادات بالطاهر من قول اهل الرسوم لا من قول اهل المعرفه سبح له بلسان الاوصاف و الاسماء و النعوت و العارفون من بینهم یسبحون له بالسنة الذاتیه لانهم فی شروق شموس الازل و انوار طلوع اقمار الآباد و لكن لا یعرف تسبیح الجمیع الا من تجلی الحق بسره و روحه و عقله و قلبه و صورته بجمیع الذات و الصفات وللاشیاء السنة روحانیه ملكوتیه سبح الحق بها بلغات غیبیة و اشارات ازلیة و لا یسمعها الا اهل شهود الغیب الذین ینطقون بالحق و یسمعون بالحق و یعقلون بالحق و یعرفون الحق بالحق و ینظرون بالحق الی الحق و تصدیق ما ذكرنا فی تسبیح الجمادات ما روی انس بن مالك قال كنا عند رسول لله صلی لله علیه و آله فاخذ كفاً من الحصباء بسجن فی ید رسول لله حتی سمعنا التسبیح ثم صبّهن فی ید امام المتقین علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام یسبحن حتی سمعنا التسبیح ثم صبهّن فی ایدینا فما سبحت فی ایدینا و الدلیل علی صدق هذا الحدیث قوله تعالی **یا جبال اوبی معه و الطیر و النّا الحدید**[[1379]](#footnote-1380) ای سبحی معه و معروف ان الجبال سبحن تسبیح داود علیه السلام و عن جعفر بن محمد عن ابیه علیهما السلام قال مرض رسول لله صلی لله علیه و آله فاتاه جبرئیل علیه السلم بطبق فیها رمان و عنب فاكل النبی (ص) فسبح ثم دخل الحسن و الحسین علیهما السلام فتناولا منه فسبح العنب و الرمان ثم دخل رجل من اصحابه فتناول فلم یسبح فقال جبرئیل (ع) انما یاكل هذا نبی او وصی او ولد نبی و اصدق التصدیق قوله سبحانه فی آخر الآیه قال لله تعالی **یوم یدعوكم فتستجیبون بحمده**[[1380]](#footnote-1381) اذا وصل العارفون الی مشاهدة الحق حین فارقو من الدنیا و غابوا فی جلاله و جماله و استغرقوا فی بحار ازلیته ینادیهم الحق یوم العرض الاكبریا احبائی و عرفائی و اصفیائی و اولیائی احضروا ساعدة مواقف رؤیة صنایعی و افعالی فی الیوم الحشر و انظروا الی آثار ربوبیتی فی خلقی فیستجیبونه بلسان الثناء و الحمد له و علیه بما وجدوا منه من لطایف قربه و الذایذ جماله و جلاله شبه السكاری و یقولون بعزتك و جلالك و مجدك و كبریائك ما اریناك لمحة اتركنا فی مشاهدتك حتی نراك لحظه وربما عاشوا فی جماله الف سنة و استقلوا ذلك لعظیم حلاوة وصاله و لذایذ عیشهم فی قربه لم یعرفوا مرور الزمان و انقلاب الملوان بقوله و تظّنون ان لبثتم الا قلیلا قال لله تعالی **ربكم اعلم بكم ان یشأ یرحكم اوْ ان یشاء یعذبكم[[1381]](#footnote-1382)** علمه سبحانه كان ازلیا قبل وجود. المعلومات خارجا عن جمیع العلات اختار فی علمه بعلمه و ارادته جواهر ارواح المقربین و العارفین من بین البریة بشرف قبول معرفة و استعداد حمل امانته و جعلها فی اماكن غیبه طایرة فی مزار قدمه و اراها منازل العبودیة و الامتحان من فیض لطفه و قهره فحبسها بعضا فی مقام المشاهدة و حبسها بعضا فی مقام الوصله و حبسها بعضا فی مقام منازل الدنو و القربه و هو عالما بشوق المشتاقین الیه و داء المحیین لدیه و استیناس المستانسین به و استغراق العارفین فی بحار عظمته و حیرة الموحدین فی میادین ازلیته فیرحم بعضهم برؤیه حسن الجمال حتی بقوا مع بنعت عیش السرمدیه و یعذب بعضهم بان نفسهم فیه من تسلط سطوات العظمه علیهم حتی لا یدركوا فی محل الفناء فیض البقاء و ذلك من غیرته علی نفسه فرحمته علی العارفین كشف بلا عتاب و وصال بلا حجاب و عذابه علیهم غلبة النكرة علی قلوبهم و هذا دأبه مع اهل ولایته ابدا و حدیث سبق العنایة حیث اختار اهل وداده بمعرفته خلّصهم من عذاب فرقته و اذا اراد بطرا لغافلین شغلهم بغیره عن الاقبال علیه و رؤیة رحمته قال الاستاد سد علی كل احد طریق معرفته بنفسه لتعلق كل قلبه بربه فجعل العواقب علی اربابها مشتبهه فقال **ربكم اعلم بكم** ثم قدم حدیث الرحمه علی حدیث العذاب فقال **ان یشا یرحمكم و ان یشأ یعذبكم** و فی ذلك ترجیح الامل قال لله تبارك و تعالی **و ربك اعلم بمن فی السموات و الارض و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض و آتینا داود زبورا[[1382]](#footnote-1383)** بین سبحانه انه علم بما اعطی ملائكته فی السموات من مقام الخوف و العبودیة و اختیاره لهم شرف القربه و فضل بعضهم علی بعض فی الذكر و التسبیح و العبادة و الخوف و الخشیة و هو اعلم بما هو اعطی من فی الارض الشریعه و الحقیقه و الطریقه و فضل بعضهم علی بعض فی مراسم السلوك فاعطی الشریعه للعموم و الطریقه للخصوص و الحقیقة لخصوص الخصوص فلاتم نظام الوللایه رجع الامر الی درجات النبوه فاعطی المرسلین خبر غیب الغیب و اعطی النبیین خبر الغیب و كشف جمیع مراتب القربة وادارهم فی ملكوتهم بالهمم و سیرهم فی میادین جبروته بالارواح و الاسرار و فضل بعضهم علی بعض فی الدنو دنو الدنو و التجلی و التدلی و الكلام و الخطاب و المعارف و الكواشف فبعضهم اهل رویة القدم و خبره و بعضهم اهل رؤیه البقاء و خبره و بعضهم اهل رویة الصفات و علمها و بعضهم اهل رؤیة الذات و معرفته فهولاء اهل الاول و الآخر و الظاهر و الباطن قال لله تعالی **هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن[[1383]](#footnote-1384)** فاهل القدم اهل الاول و آهل البقاء اهل الآخر و اهل الصفات اهل الظاهر و اهل الذات اهل الباطن فاصطفی آدم (ع) بعلم الاسماء و النعوت و مباشرة الصفه و تجلی الذات فصار فی محل عین الجمع بقوله (ع) خلق لله آدم علی صورته و اصطفی نوحا بالسلطنه و المعجزة و اجابة الدعوة و اصطفی الخلیل بالخله و السماع و مقام الالتباس حیث قال هذا ربی و افراد القدم من الحدوث بقوله انی بری مما تشركون و اصطفی موسی (ع) بالخطاب الاصلی و سماع الكلام الازلی و التجلی و اصطفی عیسی (ع) بدرجة القدس و جعله روح القدس من كلمته العلیه و اصطفی داود (ع) بالزبور الذی فیه بیان الذات و الصفات و اعطاء مقام العشق و حسن الصوت الذی من امر الصفات و الحان بلاهل القدم و اعطی سلیمن (ع) بالملك و التمكین و اصطفی یوسف (ع) بكسوه حسن جماله الذی اشرق فی وجهه من طلوع صبح الصفه فی عالم الفعل و اصطفی خاتم لنبیین صلی اله علیه و آله بجمیع ما اعطاه ایاهم و خصه بالمعراج و الدنو والتجلی و التدلی و المحبة الكبری و المجلس الاعلی و المقام الادنی مكان قاب قوسین او ادنی فرمی بقوس الازل ما وهب الله الی الجمهور و رمی من قوس الابد ما وهبه لله له فبقی بعد القوسین بعد ذهاب الكونین لان هناك لا یلیق الا صاحب الرفیق الاعلی و المخبر عن المقام الادنی المذكور اسمه بطاها محمد سید الوری صلی لله علیه و آله و سلم بعدد ذرات ما بین العرش الی الثری قال محمد بن الفضل تفضیل الانبیاء بالخصایص كالخلة و الكلام و المعراج و غیر ذلك فضل البعض منهم علی البعض و فضل محمد(ص) علی الجمیع الاتراه یقول انا سید ولد آدم و لا فخر كیف افتخر بهذا و انا باین منهمم بحالی واقف مع لله بحسن الادب لو كنت مفتخرا لافتخرت بالحق و القرب والدنو منه فلما لم افتخر بمحل الدنو كیف افتخر بهذا قال لله تبارك و تعالی **اولئك الذین یدعون یبتغون الی ربّهم الوسیله ایهم اقرب و یرجون رحمته و یحافون عذابه[[1384]](#footnote-1385)** رد لله تعالی بهذه الایه زمام التغیر علی انوف المبطلین الذین یشیرون الی غیره بالعبودیة من الملائكه و الانبیاء مثل عیسی و عزبر و بعضا من مؤمن الجن و هولاء الذین یشیرون الیهم الظلمة بانهم معبودون فانهم علی باب كبریاء الازل یعجزون تحت الانوار عظمته حتی یصیروا فی حد الفناء من عظمة لله و جلاله یطلبون وسیله قربته من لله یشفعهم عنده لانهم یخافون من سلطان قهره و یطمعون الی كشف جماله بقوله یرجون رحمته و یخافون عذابه و اخص الوّسیلّه كرمه القدیم و احسانه العمیم ثم بعد ذلك اقرب الوسیله الیه من كان معرفته به اكثر و خوفه منه اوفر و مقام الوسیله مقام الشفاعة و تلك خاصة لمحمد صلی لله علیه و آله و هی مقام المحمود و كل شفاعة منه ینشعب الی غیره و هو اقرب الوسایل الی لله فكان الكل یجعلونه وسیله الی لله من الانبیاء و الملئكه و غیرهم و وصف لله تعالی طلاب هذه الوسیله بالخوف و الرجاء و الخوف صدر من انوار عظمته و الرجاء صدر من انوار جماله فالصادق یطیر الی الحق بجناح نور الجمال و الجلال و هما وسیله منه له الیه بقربائه من الله فینظر الی العظمه و الجلال فیفنی و ینظر الی الجمال فیبقی و همانظام العبودیة و عرفان الربوبیة قال سهل الرجاء و الخوف زمامان علی الانسان فاذا استویا قام له احواله و اذا ارجح احدهما بطل الآخر الا تری النبی(ص) یقول لووزن رجاء المومن و خوفه لاعتدلا قال بعضهم رجاء الرحمة هو طلب الوصول الی الرحیم و خوف العذاب هو الاستعاذة من قطعه فلا عذاب اشد من ذلك قال لله سبحانه و تعالی **و لقد كرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلنا هم علی كثیر ممن خلقنا تفضیلا**[[1385]](#footnote-1386) اعلم یا اخی ان كرامة لله سابقه علی كون الخلق جمیعا لانها من صفاته و اختیاره و مشیته الازلیة اوجد الخلق برحمته و خلق آدم و ذریته فی خیر الكرامة و الرحمة للعموم و الكرامة للخصوص فخلق الكل لآدم و ذریته و خلق آدم و ذریته لنفسه لذلك قال و اصطفیناك لنفسی و جعل آدم خلیفته و جعل ذریته خلفاء ابیهم الملئكه و الجن و الانس فی خدمتهم و الامر و النهی و الخطاب معهم و الكتاب انزل الیهم و الجنه و النار و السموات و الارض و الشمس و القمر و النجوم و جمیع الآیات خلق لهم و خلق كلهم طفیلا لهم الا تری الله یقول لحبیبه (ص) لولاك لما خلقت الكون و لهم كرامة الظاهر و هی تسویه خلقهم و ظرافه صورتهم و حسن فطرتهم و جمال وجوههم حیث خلق فیها السمع و الابصار و الالسنته و استواء القائه و حسن المشی و البطش و استماع الكلام و التكلم باللسان و النظر بالبصر و جمیع ذلك میراث فطرة آدم التی صدرت من حسن اصطباع صنعته الذی قال خلقت بیدی فنور وجوههم من معادن نور الصفة فانوار الصفات نورت آدم و ذریته فیكون من حیث الصفات و الهیاة و الحسن و الجمال متصفون متخلقون بالصفات لذلك قال علیه السلام خلق لله تعالی آدم علی صورته من حیث التخلق لا من حیث التشبه و لهم كرامه الباطن و هی العقل و القلب و الروح و النفس و السّرو فی هذه الجنود خزاین ربوبیته فالنفس مع جنوده قهره و العقل مع جنوده لطفه و القلب مع جنوده تجلی صفاته و الروح مع جنوده تجلی ذاته و السر مستغرق فی علوم اسراره فالكل مكرمة بكشوف الصفات من له استعداد رؤیة الصفات فهو فی مشاهدة الصفات و من له استعداد رؤیة الذات فهو فی مشاهدة الذات فبكرامته عرف العقول آیاته و عرف النفوس عبودیته و عرف القلوب صفاته و عرف الارواح جلال ذاته و عرف الاسرار علوم اسراره فاعطی العارفین من سمعه اسماعا و من بصره ابصارا و من كلامه خطابا و من عمله قلوبا و من سره اسراراً و من انوار صفاته ارواحا و من انوار فعاله عقولا فخلقهم بخلقه و وصفهم بوصفه من حیث الاتصاف متصفون و من حیث الاتحاد متحدون و من حیث العبودیة هم فی الربوبیة یطیرون باجنحه الازلیة فی ظلال خیروم القدم مع الحق الی ابد الابد فای كرامة اشرف مما ذكرت یا كریم بن الكریم و یا آدم بن آدم یا عارف تعرف من انت تفنی الناسوت فی اللاهوت و بقی اللاهوت للّناسوت و خاطب اللاهوت مع اللاهوت العارفون ینظرون الیك من مجالس سرادق مسجد اكبریاء و یفرحون بك فی عالم البقاء طیب لله و قتك من این انت و این مأواك من حیث لا یعرفون الكل ثم ان لله سبحانه اسقط العلل و الاسباب من مواضع تفضلهم من حیث كرمهم قلبهم بكرامته و محبته السابقه لهم ثم بین عقیب كرامته بانه بعزه و جلاله حملهم فی بر الصفات بمراكب عنایاته و فی بحر الذات بسفن محبته و كفایاته و قال **و حملناهم فی البر و البحر** ادارهم فی براری النعوت و الصفات معادن المعارف و استفادوا من بحار الذات اصداف جواهر الكواشف حملهم فی البر العبودیة بمركب المعرفه و حملهم فی بحر الربوبیه بمركب المحبه حملهم فی بر المجاهدات بمراكب الشریعه و حملهم فی بحر المشاهدات بمركب الحقیقه ثم رزق اسرارهم مواید علوم الغیبه و رزق ارواحهم فیض الوصلة و رزق قلوبهم لطایف القربة و رزق عقولهم حقایق الحكمة و رزق اشباحهم فیض عناصر فعله من منابت عنصر الخلیفه بتواثیر میاه قدرته و ظلال لیالی رحمته و انوار شموس كفایته و صفاء اقمار كلایته فهم علی خوان الرحمانیه و موائد اكرامة قال **و رزقناهم من الطیبات** ثم قربّهم منه من البریة و كساهم حلل المغفرة و جمعهم فی دارا الوصلة و دار الكون لهم بالخدمة قال **و فضلناهم علی كثیر ممن خلقنا فضیلا** قال ابن عطا فی قوله **و لقد كرمنا بنی آدم** ابتلاهم بالبر قبل الطاعات و بالاجابة قبل الدعاء و بالعطاء قبل السؤال كفاهم الكل من حوایجهم لیكونوا لمن له الكل و بیده كفایة الكل قال الواسطی فی قوله كرمنا بنی آدم بان سخرنا لهم الكون و ما فیها لئلا یكونوا فی تسخیر شئ و یتفرعوا الی عبادة ربهم قال بعضهم فی قوله **و حملناهم فی البر و البحر** معنی البر النفس و معنی البحر القلب فمن حمله فی النفس فقد اكرمه بنور الله یرو من حمله فی القلب فقد اكرمه بنور التائید فمن لم یكن له نور التائید فهلاكه عن قریب و قال البر ما اظهر من النعوت و ابحر ما استر من الحقایق قال السیاری فضلنا العلمأ علی الجهال بالعلم بالله تعالی قال لله تبارك و تعالی و تقدس **و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنك سلطانا نصیرا[[1386]](#footnote-1387)** ای ادخلنی فی بحر قدمك نبعت الفناء و التجرید عن غیرك و صدق المحبة لان هناك مدخل الصدق حیث لا یبقی معه شیء غیرك و اخرجنی من بحر الفناء بنعت البقاء حتی اكون باقیا معك فی مشاهدتك فان هناك مخرج صدق حیث لا یبقی معی غیرك و البسنی من انوار سلطان عزتك قمیسی لاستقامة حتی لا اكون فانیا فیك و هذا معنی قوله **و اجعل لی من لدنك سلطانا نصیرا** و ایضأ ادخلنی مدخل صدق العبودیة و اخرجنی مخرج صدق الربوبیه و اجعل لی من لدنك قوة الاتصاف و الاتحاد من سلطان كبریأبك قال سهل ادخلنی فی تبلیغ الرساله مدخل صدق ان لا یكون لی میل الی احد و لا اقصر فی حدود التبلیغ و شروطه و اخرجنی ذلك علی السلامه و طلب رضائك منه و الموافقه و اجعل لی من لدنك سلطاناً نصیرا زینی بزینة جبروتك لیكون الغالب علی سلطان الحق لا سلطان الهوی و قال ادخلنی میدان معرفتك و اخرجین من مشاهده المعرفة الی مشاهدة الذات و قال السلطان مهنا سلطانا علی نفسه بقمع هواه فیهلك نفسه سلطان الوحدانیه و ینصر علی عدوه بحسن نظر لله له فی معاونته و حمله علی رؤیة هواه قال لله تبارك و تعالی و **یسالونك عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا**[[1387]](#footnote-1388) ان لله سبحانه ایهم علی الروح فی ظاهر رسوم العلم و بینها لاهل المكاشفه من الانبیاء و الاولیاء بانه اراهم الروح باوصافها فی المكاشفه و ذلك سر عنده و هم یكتموته لقلة ادراك افهام الخلایق و لا یعلمون مهیه وجودها و كیفیه خلقها قط لآن لله سبحانه قال **قل الروح من امر ربی** و لا یطلع علی مهیتها الا صانعها و كیف یعلم الخلق مهیتها و هی كانت معدومه كونّها الحق سبحانه بعد ان ظهر صفاته و ذاته نبعت التجلی و الكشف عیانا بلا حجاب للعدم فاوجد الروح بقدرته القایمه و ارادته الازلیه حین شاهد الصفات الذات و شاهد الذات الصفات و شاهد كل صفّه علی كل صفّه و شاهد الصفات الفعل و شاهد الفعل العدم فباشر الموجود المعدوم و ظهر الروح من تحت مباشرة القدم للعدم موجودة بوجود الذات و الصفات و شهودها بنعت ظهور كامله جامعة مخلوقه بخلق الحق متصفه بصفاته الی محل یحیی بفیض مباشرة فعله جمیع الكون ففی كل موضع بقع عكس یحیی بحیوة تامة كاملة لاموت فیها و من خاصیتها لانها یمیل الی كل حسن و مستحسن و كل صوت طیب و كل رایح طیببه بحسن جوهرها و روح وجودها ظاهرها غیب لله و باطنها سر لله مصورة بصورة آدم و خلق لله تعالی آدم علی صورته فاذا اراد لله خلق آدم احضر روح فصور صورته بصورة الروح لذلك قال علیه السلم اشارة و ایهاماً خلق لله آدم علی صورته و قآل ابن عباس الروح خلق من خلق لله صورت علی صورة بنی آدم و ما نزل من السماء ملك الا و معه واحد من الروح قال المجاهد الروح علی صورة بنی آدم لهم اید و ارجل و رؤس یأكلون الطعام و ما ذكرنا فی صفته فهو اقل القلیل قال سبحانه **و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا** قال بعضهم الروح شعاع الحقیقه یختلف آثارها فی الاجساد و قال الروح لطیفه یسری من الله عز و جل الی اماكن معرفه و لا یعتبر عنه اكثر من موجود بایجاد غیره و قیل الروح لم یخرج من الكون لانها لوخرجت من الكون لكان علیها الذات فقیل من ای شی اخرجت فقال من بین جماله و جلاله و قدسه بلا حظه الاشارة و غشاها بجماله و دارها بحسنه و اشتملها بسلامة و حیاها بكلامه فهی معتقه من ذل كن و الروح هی الّی وقفت علی البدن اسم الحیوة و بالروح تثبیت العقل و بالروح قامت الحجه و لو لم یكن الروح كان العقل متعطلا لاحجة علیه و لا له. سئل الواسطی عن الروح این كانت مكانها حین اظهرها فقال ان الارواح خلقها و قبضها قبل الاجساد این كانت تری صارما عاین عیانا لان الدنیا و الاخرة عند الارواح سواء قال الله سبحانه و تعالی **و بالحق انزلناه و بالحق نزل و ما ارسلناك الا مبشرا و نذیرا**[[1388]](#footnote-1389) ای بحق الروبوبیه علی العبودیة انزلنا القرآن علی قلوب الصدیقین و المقربین لیعرفهم ذاتنا و صفاتنا الازلیه الابدیه و یدرو اسرارهم فی عالم الغیوب لیری اسرارنا و خزاین ملكنا و عجایب قدرتنا فی جمیع الذرات ان القرآن مفاتیح الذات و الصفات و خزاین الملك و الملكوت و بحق العبودیه نزل القرآن لیعرفهم منازلها و مقاماتها من الصدق و الاخلاص و جمیع المعاملات لیسری علی بحارها الارواح القدسیه و القلوب الروحانیه و العقول الصافیه و الابدان المقدسّه لعرفان مكان الخصوع و الفناء فی الحق **و ما ارسلناك الا مبشرا و نذیرا** لاهله و حاملیه بحسن القبول و الیقین و المعرفه و التمكین و نذیرا لمن یقاعد عن امره و لم یعرف مكانه قال جعفر الحق انزل علی قلوب خواصه من مكنون فوایده و عجایب بره و لطایف صنعه ما نور بها الله اسرارهم و طّهر بها قلوبهم و زین جوارحهم و بالحق نزل علیهم هذه اللطایف و الحقایق قوله تبارك و تعالی **ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرّون للاذقان سجّدا[[1389]](#footnote-1390) و یقولون سبحان ربّنا**[[1390]](#footnote-1391) اراد اوتوا العلم اولوالمعرفه و اولوالارواح الناطقه بالحق العارفه بالحق العاملة علی الحق فی بدو امرها قبل الكون من قبل طهور الشرایع و العبودیة سامعه للحق من الحق بلا واسطه و لاحجاب اذا ابتلی علیهم بعد كونهم فی الاشباح یكون من محبة لله متحركه بشوق لله مروّحة بلذة خطاب لله عارفه بمراده خاضعة لامره اذا سمعوا كلام الحق استلذ و محبته فی قلوبهم و وجوههم فهّیجهم الی بذل الوجود و الخضوع بین یدی جبروته فلا حیلة لهم الا وضع وجوههم علی التراب خشوعا لجبروته و معرفته بغظایم ملكوته و یذكرون و یقدسونه و ینزّهونه عن الاضداد و الانداد و عن الشرك و الشریك فی ملك ربوبیته و ذلك قوله و یقولون **سبحان ربنا زاد فی وصفهم** بالخوف عنه و اجلال جلاله بعت البكاء و الخشیه بقوله **و یخرّون للاذقان یبكون و یزیدهم خشوعا[[1391]](#footnote-1392)** بكاؤهم من شوقهم الی جماله و حبّا للقائه و تعظیما لعظمة ما اطیب هذا البكاء و ما الذ هذه الخشوع بكاوهم منه علمه یبكون من الفقدان فی الوجدان و من الوجدان فی الفقدان و من الحضور فی الغیبه و من الغیبة فی الحضور و السرور بالشهود و حسن الاقبال علیه و خوف اعراضه عنهم قال سهل لا یؤثر شئ علی السرما یؤثر علیه سماع القرآن فان العبد اذا سمع القرآن خشع سره اسماعه و انام قلبه بالبراهین الصادقه و زین جوارحه بالتذلل و الانقیاد. قال ابو یعقوب السوس فی قوله **و یخرون للاذقان یبكون** البكاء علی انواع بكاء من الله و هو ان یبكی شفقه لما جری علیه من الحق فی الازل من السعاده و بكاء علی لله و هو ان یبكی حسرة و تحسرا علی ما یفوته من الحق و من حظه منه و بكاء لله و هو البكاء عند ذكره و قربه و وعده و وعیده و بكاء بالله و هو ان یبكی ملاحظه منه فی بكائه قال القاسم البكاء علی وجوه بكاء الجهال علی ما جهلوا و بكاء العلماء علی ما قصّروا و بكاء الصالحین مخافه الفوت و بكاء الائمه مخافه السبق و بكاء الفرسان من ارباب القلوب للهیبته و الخشیه و تواثیر الانوار و لا بكاء للموحدین و قال الاستاد السماع موثر فی قلوب قوم فتاثیر السماع فی قلوب العلماء بالتبصیر و تاثیر السماع فی اسماع الموحدین بالتحیر فتبصیر العلماء بصحة لاستدلال و تحیر الموحدین فی شهود الجمال قال لله تبارك و تعالی **و** **نقلّبهم ذات الیمین و ذات الشمال[[1392]](#footnote-1393)** اغرقهم الحق فی بحار ازلیته و قلّبهم نفسه ذات یمین الازل و ذات شمال الابد قلبهم من رؤیه الافعال الی انوار الاسماء و من انوار الاسماء الی انوار النعوت و الاوصاف و منهما الی رویه انوار الصفات و من رؤیة انوار الصفات الی رؤیة انوار الذات قلّبهم فی كل نفس من عالم صفة الی عالم صفة و هو معهم فی سیرهم بین الصفتین فدار بارواحهم الی صحاری الآزال و ازال الآزال و دار بقلوبهم فی بوادی الآباد و آباد الآباد و ادار بانجم عقولهم فی افلاك حقایقه و دار باسرارهم فی بساتین علوم غیبه المجهوله فقصر علیها بعد فرامر اسفارهم بلطفه و لولا ذلك لبقوا فی تقلب المقامات و سیر الحالات و لكنه بلطفه و رحمته خلصهم من التقلب فی عالم الصفات و لو تركیهم مع انفسهم لم یبلغوا من الازل الی الابد رؤیه صفة بعد صفه حملهم بنفسه و ادارهم فی عالم صفاته ثم القاهم فی بحر وحدانیته فصاروا مستغرقین فی بحار ذاته متخلصین من التقلب ذهب بهم سیول طوفان الكبریاء الی قاموس البقاء و هناك قلبهم سرالاسرار تارة الی نكرة القدم و تارة الی معرفة البقاء قال ابن عطا فی قوله و **نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال** نقلبهم فی حالتی القبض و البسط و الجمع و التفرقه جمعناهم عما تفرقوا فیه فجعلوا معی فی عین الجمع و قال بعضهم نقلبهم بین حالتی الفناء و البقاء و الاحتجاب و التجلی و الكشف و الاستتار قال ابن عطا فی قوله **و تحسبهم ایقاظاً و هم رقود[[1393]](#footnote-1394)** مقیمون فی الحضره كالنومی لا علم لهم بوقت و لا زمان و لا معرفة و لا بمحل و لا مكان احیاء موتی نومی منتبهون لا لهم الی غیرهم طریق و لا لغیرهم الیهم سبیل و محل الحضور و المشاهدة انما هو الخمود تحت الصفات لا غیر قال الجنید هذا محل الفناء و البقاء ان یكونوا فانین بالحق باقین به لاهم كالنیام و لا كالیقظی اوصافهم فانیه هولاء ائمه الواجدین لما قاموا فقالوا ربنا رب السموات و الارض كشف لهم حتی تبینوا جلال القدره و عظم الملكوت فعینوا عن التمتع الشیء من الكون بحقیقه احوالهم و دهشین لا ایقاظ و لا رقود و یقال اهل التوحید صفتهم ما قاله الحق من وصف اصحاب الكهف و تحسبهم ایقاظا و هم رقود بشواهد الفرق فی ظواهرهم لكنهم بغیر الجمع لما كشفوا به فی اسرارهم یجری علیهم احواله و هم غیر متكلفین بلهم مثبتون و هم خمود و فی قوله و **نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال** وقع لی من طریان الاحوال رفرفی وصف المشابهة اصناف نقلبهم الی نفسه الی قلبهم نفسی فی حجر وصلتی وهذه ففهم تلك الخاصیه التی خص بها آدم (ع) بقوله تعالی خلقت بیدی فباشرهم انوار یدی البقائ و العدم و قلبهم فی ذات یمین الربوبیه بمحض الصفه بغیر التشبیه و الحلول الی ذات شمال العبودیة و ذلك حین القاهم فی قفاء الآزال و الآباد و نومهم علی رؤس اودیة الصفات بنعت الغیبته عن الذات و لولا ذلك التقلب الذی ارجعهم من معدن الربوبیه الی معدن العبودیة لنفسهم صرصر الكبریاء فی هواء غرة البقاء و لما اطلع علیهم الحق شموس حلاله كادون یذوبوا فی رؤیتها فقلبهم من ذات یمین الاحدیه الی شمال الحدوثیه لبقائهم بالحق مع الحق و الا كیف یكون بقاء الحدث فی القدم فهم بین الثقلین فی المقامین الفناء و البقاء و القبض و البسط و الجمع و التفرقه و هذه من لطایف العارفین و تقلب اسرار الموحدین فی عالم الملكوت و الجبروت ثم اخبر سبحانه من سعة قدرته و كمال رحمته و جلال منته بانه اختار من بین سباع البریه كلها عارفا و جعله مستعد القبول معرفته مهداً لجریان انوار محبته و مقبلا علیه مع اولیائه لدیه بقوله و **كلبهم باسط ذراعیه بالوصید[[1394]](#footnote-1395)** وضع بقدرته قلب الروحانی المكوتی فی كلب و جعل قلبه خزانه من خزاین معارفه و صندوق من صنادیق جواهر اسراره و حركة بسلاسل جذباته و حسن عنایته الی مشاهدة قربه و عرفه طرق الربوبیه و سلوك العبودیة فروحه كان روحانیا و سره ربانیا و شهوده رحمانیا و البسه ما البس القوم لذلك فر الی الحق مع اولیاء من اماكن الحدثان و یا عاقل لا تنظر الی صورة الكب و غیره فان محتمل الصفات حقایق فعله و الكلب و الغیر من افعاله و الافعال و الصفات فی معادنها منزه عن التفاضل بل اذا اضاف الی الكون تفضل البعض علی بعض من حیث العلم و الحكمه و اذا كان سبحانه اختار احدا من خلقه بمعرفته و محبته بحسن عنایته الازلیه لا ینظر الی سببه و لا الی نسبه و لا الی صورته و لا الی مرتبته بل یجری علیه بارادته القدیمه احكام حسن عنایته فیصیره جوهر الافاق و یرفعه الی مقام الملكوت و یوصله الی میادین الجبروت قال لله تعالی **یختص برحمته من یشاء[[1395]](#footnote-1396)** فجعل الكلب معظم آیاته لهم حیث انطقه بمعرفته و كلبی قلبه اسرار نوره و ابرز له انوار هیبته فاضطجع مقام الحرم للرعایة حسن الادب بالوصید و بین سبحانه رتبة الانسانیه و فضلها علی رتبه الحیوانیه بحیث اقامه بالوصید علی سرادق الكبریاء و صید مجد الجلال و ادخلهم فی دعوة الوصال سبحان المتفضل بالكمال قال الواسطی مجالسة الصالحین و مجاورتهم یوثر علی الخلق و ان لم یكونوا اخباسا الا تری الله كیف ذكر اصحاب الكهف فذكر كلهم معهم لمجاورته ایاهم و یقال لما لزم الكلب محله و لم یجاوز حده فوضع یده علی الوصید بقی مع لاولیاء كذا ادب الخدمه یوجب بقاء الوصله ثم زاد سبحانه فی وصفهم بما كساهم من انوار جلاله و عظمته التی یرتعد من رؤیتها قلوب الصدیقین و یقشعر من صولتها جلود المقربین و یفزع من حقایقها ارواح المرسلین بقوله سبحانه و تعالی ان لله سبحانه و تعالی ظهر جلال قدر نبیه (ص) بانه تعالی خلق روحه و عقله و قلبه و سره و نفسه فی بدو الاول بنور حسن مشاهدته و انوار جمال وجهه خاصة‌ بلا مطالعه العظمة و الكبریاء لانه كان مصطفی اعطاه لطایف قرب قربه و البسه حلل حسن صفاته و طیبه بطیب البسه و سقاه ورد قدسه فی بحر وداده بكاس روحه من كان عیشه مع الحق من حیث الانس و البساط و البسط و الجمال كان ضد ریاض الانس و بلبل بساتین القدس رای الحق بعین الجمال فی مرآة الجمال وراه بعین الجلال فی مرآة الجمال محفوظا عن طوارق قهریات القدم و سطورات عظمة الازل حاله اصفی من كدوره عیش الخایفین و غبار ایام المجاهیدن ما وقع علی سره قهر الغیرة كان معشوقا حبیبا محبوبا موصولا بالوصال معروفا بالجمال كان من لطافته الطف من نور العرش و الكرسی و طیبه كان اطیب من طیب الفردوس شمال جماله یهّب علی ریاض وصال الازل و حیوة جنانه منزه عن قهر ایدی الاجل لو رای بالثمیل نملة ملبت بنورهیبته فعل الحق نفرع منها من حسنه و لطفاته لذلك قال لله تعالی لو اطلعت علیهم یا حیلنی من حیث اتت علی ما البستهم لباس قهر ربوبیتی و سطوات عظمتی لوّلیت منهم فرار من رؤیه ما علیهم من هیبتی و عظمتی و **لملئت منهم رعبا**[[1396]](#footnote-1397) لانهم مرآة عظمتی تجلی منهم نبعت عظمتی للعالمین لئلا یقربوا منهم و یطلعوا علیهم لاتهم فی عین غیرتی و لا اریدان یطلع علیهم احد غیری و انت یا حبیب موصع سری و سرسری و مكان لطفی لو رایتهم بذلك اللباس السلطان الجباری لتعرفنهم و تملاء من رویتهم رعبا كما خر موسی كلیمی من رؤیة عصاه حین قلبّتها حیة تسعی ذلك من الباسی ایاها كسوة عظمتی و جلال هیبتی ففر موسی من عظمتنا و لم یعلم من ای شیء فرّ و لا نقص علیك فانك و ان كنت مربی برؤیه الحسن و الجمال منا بجمیع صفات العظمة و نعوت الكبریاء انكشف لك فی لباس الحسن و الجمال و انت جامع الجمیع قال جعفر لو اطلعت علیهم من حیث انت لو لیت منهم فرارا و لو اطلعت علیهم من حیث الحق لشاهدت فیهم معانی الوحدانیه و الربانیه و قال جعفر لو اطلعت علی ما بهم من آیات قدرتنا و رعایتنا لهم لو لیت منهم فرارا ای ما قدرت علی مشاهدة بانهم من هدیتنا فیكون حقیقه الفرار منا لا منهم قوله تبارك و تعالی **و اصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم** **بالغداة و العشّی یریدون وجهه و لا تعد عیناك عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبع هواه**[[1397]](#footnote-1398) هذا تسلیه لنّبیه(ص) فانه كان (ع) بقلبه فی الملكوت و بروحه فی الجبروت و بسره فی مشاهدة القدم و بعقله فی انوار غیبه مشتاقا الی الحق و لا یصیر فی الدنیا ان یكون مع الخلق بالصورة و كان یرید ان یطیر الی منازل قاب قوسین كل وقت لما رای بین القوسین بعین الكونین مشاهدة الجمال و الجلال فقال سبحانه احبس نفسك من هولاء الفقراء العاشقین بجمالی المشتاقین الی جلالی الذین فی جمیع لاوقات یسألون عنی لقاء وجهی الكریم و یریدون ان یطیروا بجناح المحیه الی عالم وصلتی حتی یكون متسّلین بصحبتك عن مقام الوصال فان فی رؤیتك لهم رؤیه ذلك الجمال فیكون معهم موافقا و سرك و عقلك و روحك و قلبك عندی فانها مواضع تجلی كبریائی و اسرار عزتی لا یطیق الكون ان یكون فی جوار قلبك فان قلبك معادن اسرار العیلیین و مزار الكروبیین و هو عرشی تجلی القدم و معدن عیون الكرم و لا یلیق به مصاحبة‌اهل العدم **و لا** **تعد عیناك عنهم** فانهم ینظرون بعینك الا اذا كانت عینك فی طلب مشاهداتی فی مرآة افعالی من الخلق و الخلیقه و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا فان الوسایط فی الحقیقة یورث الغفله عنا و هو سبحانه شغل قلوب الخلق بخلقه عن خلقه و حجبهم برؤیه الخلیقه عن مشاهدة الحقیقه لمن غافل سبب غفلته خوف النار و من غافل سبب غفلة الجنه و من غافل سبب غفلته استكثار العبودیه و من غافل سبب غفلته رؤیة الكرمات و من غانل سبب غفلته المجاهدات و من غافل سبب غفلته العیش التی فی الدنیا و ادق الغقلة‌ السكون بما وجد من الحق و الوقوف مع مقام الخط فاكل محجوبون عن مشاهدة الازل صرفا ای لا یكون مثل هولاء الواقفین عن مقامتهم المحجوبین بحظوظهم من احوالهم قال ذوالنون امر لله تعالی الاغنیاء بمخالطه الفقراء و الصحبة معهم و الاستیناس بسنتهم قال بعضهم الغفله عقوبة القلب و هو حجابه علی المنعم و قال الغفلة ابطال الوقوت بالبطالة و قال **واصبر نفسك** و لم یقل قلبك لان قلبه كان مع الحق فامره صحبته الفقراء جهراً بجهر و استخلص قلبه نفسهً سراً بسر قال لله تبارك و تعالی **و وجدوا ما عملوا حاضرا**[[1398]](#footnote-1399) كتاب الاعمال یوضع علی الزهاد و العّباد و یوضع كتاب المحبة و الشوق لاهل الخصوص و یوضع كتاب الطاعته و المعصیته للعموم حكم من زمرة مكتوبه و كم من عبرة منقوشه و كم من لوعة الاشتیاق مشهودة و تلك الكتب بتطایر حقایق انوار اسرارهم مشحونه و هی لفضایل هولاء المشتاقین منشورة یعرض كتبهم علی الاولین و الآخرین حتی یعترفوا بجهلهم عن معرفتهم فی الدنیا یاسیاً فكم من عارف لیس له كتاب و هو من اهل السر فی سرالسر ما عرف ملكاه ما جری علیه و كیف یكبتان الذی لا یعرفان فاعما له قلبیه و قلبه غیبی و غیبه ازلی لا یطلع علیه الا الحق تعالی و هذا لقوله (ع) ان لله عبادا لا یطلع علیهم ملك مقرب و لا نبی مرسل و هو من اهل خصوص الخصوص ظاهرا لانه تخویف لمن له خاطر من الخواطر المذمومة و نفس من انفاسه المعدودة المعلولة المشوبة بالتفات سره الی غیر الحق قال ابوحفص اشد آیة فی القرآن قوله **و وجدوا ما عملوا** **حاضرا** انظروا الی المخالفات كان فیها الهلاك و انظروا الی الموافقات و وجدوها مشوبه بالریاء والسمعه و الشهوات مخوف اهل الیقظه من الموافقات اكثر خوفهم من المخالفات لان المخالفات فی مقابلة العفو و الشفاعة و سوء الادب فی الموافقه اصعب و اكثر خطرا قال لله تبارك و تعالی **فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه** **من لدنا علما[[1399]](#footnote-1400)** فیه اشارة‌خفیه ان لله سبحانه خواصا من عباده و هم الذین اصطفاهم لله لمعرفته ما استاثر لنفسه من علوم الربوبیة و اسرار الوحدانیه و حقایق الحكمه و لطایف ملكوته و جبروته و هم اهل الغیب و غیب الغیب و السر و سر السر الذین غیبهم لله فی غیبه و سترهم عن خلقه شفقه علیهم لئلا یهلكوا بالانكار علیهم فیما یظهرون من سّر لله و هم العباد بالحقیقه الذین بلغوا حقیقه العبودیة بحیث جعل الله عبودیتهم محاذیا لربوبیته و الا فاكل عباده من حیث الخلیقه لكنهم العباد بالحقیقه من حیث المعرفه و لولا تلك الخاصیه المخصه لها قال(ع) انا العبد لا آله الا لله انا العبد لاحقیقه لا غیر و ای تشریف اشرف للخضر(ع) من هذه الخاصیته له سماه عبدا و من بالحقیقه عبده لولا رحمته الكافیه التی سبقت فی الازل لعباده لما یحتومی احد من خلقه ان یقول انا عبدك لانه منزه عن ان یعبده الحدثان بالحقیقه و قوله **آتیناه رحمة من عندنا** و الایة و قربا و مشاهدة **و علمناه من لدنا علما** معرفة كاملة و علما من علوم المجهوله الغیبیه التی مكتومة عن كثیر من الاخیار و هو العلم اللدنی الخاص الذی استاثره لله لنفسه و لخواص خواصه و ذلك العلم حكم الغیب علی صورة‌ مجهوله حقایقها مقرونه بمنافع الخلق و هذا یتعلق بعلم عالم لا یعمل الافعال التی براهینها لاستحكام العبودیة و اخص من ذلك الوقوف علی بعض سر القدر قبل وقوع واقعته و اخص من ذلك علم الصفات و اخص من ذلك علم الذات و علم المتشابهة خاص فی علم المجهول و كل ما یتلعق بهذه العلوم یكون بالمكاشفات و ظهور الغیبات والعلم القدمی الذی هووصف الحق سبحانه من علوه الربوبیه یتعلق بالالهام الخاص و سماع الكلام القدیم بغیر الواسطه و فوق ذلك ما استاثر الحق لنفسه خاصة و لیس للخلق الله سبیل بحال قال ذوالنون العلم اللدنی هو الذی یحكم علی الخلق بموانع التوفق و قال علم بلا واسطه الكشوف و لا بتلقین الحروف لكنه الملقی الیه بمشاهده الارواح و قال العلم اللدنی الهام اخلد الحق الاسرار فلم یملكها انصراف قال الجنید العلم الله فی ما كان محكا علی الاسرار من غیر الظن فیه و لاخلاف واقع لكنه مكاشفات الانوار عن مكنون المغیبات و ذلك بقع للعبد حفیظ جواره عن جمیع الخالفات و افنی حركاته عن كل الارادات فكان شحامین یدی الخلق یملأ بتمیّز الامر او قال سهل لالهام نبوت عن الوحی كما قال **و اوحی ربك الی النحل[[1400]](#footnote-1401) و اوحینا الی ام موسی[[1401]](#footnote-1402)** و كلاهما الهام نبوت و قال اذا سمی لله انسانا بانه عبده جعله من جمله الخواص فاذا قال لله عبدی جعله من خواص الخواص و قال العلم اللدنی فی ما یحصل من طریق الالهام دون التكلف بالطلب و یعرف به الحق اولیائه و اصفیائه قال الله تعالی و **اما الغلام فكان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما طغیاناو كفراً**[[1402]](#footnote-1403) قد عجبت من هذا الامروان لله سبحانه كان فی لازل عالماً بذلك قادرا علی ان یخلقه مؤمنا و لم یطبع علی قلبه الكفر حتی لا یكون ابواه بسببه كافرین لكن حكمته الازلیه جاریه بغیر ادراك افهام الفهماء و هو لا یحتاج الی قتل الغلام بغیر جرم بل هو قادر علی ان یهدیه الی طریق الحق حتی لا یغشی علیه و علی ابویه ظلمة الكفر **یفعل الله ما یشاء[[1403]](#footnote-1404) و یحكم ما یرید[[1404]](#footnote-1405) و لا یسأل عما یفعل و هم یسألون[[1405]](#footnote-1406)** ظاهر الآیه كانها یتبین ان اكتساب البشر مانع القدر كقتل الغلام الخضر بمنع صیرورة كفر ابویه و الامر اعلی مما یتوهم المتوهمون فیه لان ذلك بیان وصف عین الجمع فی العالم ان خضر(ع) كان فعل لله و الغلام فعل لله و القتل فعل لله و الامر امر لله والقدر قدر لله فمن حیث القدر یثبت و من حیث الفعل یمحو اما قدر یمجو لله ما یشأ فی الازل مما قدر لله فی الازل بقدر اسبق من ذلك القدر فی الازل و هو علم العلم وغیب الغیب و سر السر و یثبت ما یشاء مما قدر الذی ما یسبق علیه قدر القدر فهو فی جمیع ذلك واحد فان نظر الخضر(ع) الی القدر الظاهر و نظر موسی(ع) الی قدر القدر كان موسی احتج علی الخضر بان القدر سبق علی بقاء ایمان ابویه و ایمان المقتول معا و ان لم یكن القتل فی البین و احتج الخضر علی موسی بان قتل الغلام كان ایضا مقدورا فی ازل الآزال و هو بذاته فعل الله المباشر فی امر الله فلما علا علمه بالقدر علی علم موسی قال **هذا فراق بینی و بینك[[1406]](#footnote-1407)** و اظن فی ذلك ان الغلام كان حسن الوجه و فیه نور من كسوة حسن الحق فخاف الحضر الی اهل الحق و معرفته ان ینظروا الیه و یستأنسوا بما یجدون من نور لله فیه فیقفون بالوسایط عن مشاهدة لله فقتله بغیر الله و رفع الوسایط من بینه و بین احیائه و انبیائه قال بعضهم تفرس الخضر فی الغلام مایؤل الیه عاقبته من الكفر كك تفرس بنور لله لا یخطی فی لله قال الله تبارك و تقدس **قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربی و لوجئنا بمثله مدداً[[1407]](#footnote-1408)** آن لله سبحانه اخبر بهذه الآیه ان اوهام الخلیقه تقاصرون عن ادراك علومه و حكمه بالحقیقه و ان ابصار المبصرین عاجزة‌عن الاحاطه بذاته و صفاته و ان قلوبها عاجزة عن فهم معانی صفاته فی ذاته و ذاته فی صفاته و ان الكون لو كان كل ذرة منها بحر الا بساحل لهامدادا و ان من العرش الی الثری كل ذرة منها میدانا و صحاری من اقلام و جمیع الاولین و الآخرین من الازل الی الابد یكتبون كلمات القدیمه لفنت الكل عن حصرها و بقی الكمال غیر محصور بحصر الحدثان وكیف ذلك والحوادث منتهیه و صفات الازلیة منزهته عن نقص الحدوثیه و العدد و المداد من قیل الخلیقه فلو كان هذه البحور و الاقلام و الا یدی یكتب ما فی قلب عارف فی ساعة من كلام الحق و خطابه و حدثیه و وحیه لنفد البحر و ینقطع الاقلام و الا یدی و لا یتنهی ذلك الكلمات لانها قایمة بالصفات و الذات والصفات منزهته عن تقدیر المقدرین و حسبان المتوهمین و حساب المحاسبین قال لله تعالی **و لو انما فی الارض من شجرة اقلام وابحر یمده من بعده سبعة ابحر مانفدت كلمات الله[[1408]](#footnote-1409)** و الاشارة الحقیقه ای لو كان بحار القلوب مملوة من مداد الخواطر و اسرارها التی یحول فی سرادق الكبریاء و یستمد مدادها من بحور الافعال لنفدت عنده نشر معاد علم لله فی كلمته من كلمات لله لآن تلك البحار افعالیة و الكلمات صفاتیه ذاتبه و الافعال متلاشیته تحت انوار الصفات و لاتعجب ان جمیع الاكوان من العرش الی الثری لو كانت كل ذرة منها الف بحر لا ساحل لها یكون قطرة من بحر خواطر القلوب واسرارها سبحان المنزه من احاطة المخلوقات بشئ من علمه قال سبحانه **و** **لا یحیطون به علما[[1409]](#footnote-1410)** فلو كانت ابدالابد اقلاماً و مداداً و بیاضا ما نفد معانی كلمة من كلماته ما لا یوصف اكثر مما قد اشیر الیه و انما یذكر للناس ما یستفیدهم معانی العودیة من علم و ثواب و عقاب و وعد و وعید علی حسب ما یحتمل عقولهم فامآ الكمال من فایدة الكلام فللانبیاء المرسلین و الاصفایائ المقربین و لاولیاء الصالحین قال لله تبارك و تعالی **قل هل ننبّئكم** **بالاخسرین اعمالا[[1410]](#footnote-1411) الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا[[1411]](#footnote-1412)** وصف لله تعالی اهل الریاء السالوس الذین یجلسون فی الصوامع لاجل نظر الخلق و صرف وجوه الناس الیهم و طلب الربوبیة و السلطنه ضل سعیهم فی الدنیا و الآخرة حین نفتضحون فی اعین الخلق لان من سنة لله تعالی ان یفتضح المرایئن فی الدنیا و مع ریائهم یجهلون سوء عواقبهم ولآ یعرفون ان ما هم فیه عن الشرك و الضلالة یحسبون ان اعمالهم حسنة و كیف بقع الحسن علی اعمالهم و هم فیها یشركون بنظرهم فیها الی غیر لله قال (ع) ادنی الریاء الشرك سئل ابوبكر الواراق عن هذه الایه قال هو الذی یبطل معروفه فی الدنیا مع اهلها بالمنه و طلب الشرك علی ذلك و یبطل طاعته بالریاء و السمعه ثم ان لله سبحانه وصف عقیب ذكر هولاء المبطلین اهل الاخلاص من الصالحین بقوله تبارك و تعالی **ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات كانت لهم جنات الفردوس نزلا[[1412]](#footnote-1413)** ای ان الذین عاینوا الحق و صبروا فی الحق و تمكنوا فی اخفاء الاسرار و استقاموا فی ادارة قلوبهم یوصف الهدف عند اصابة سهام الربوبیة فیه كانت فی الازل لهم باختیار الحق و اصطفائیه لهم بساتین فردوس جلاله و جماله و لطایف وصاله و اسرار كماله الی ابد الآبدین لا یحتجبون عنها ابدا قط لان من وصل الله صار مستقیما بالحق مقدسا بقدسه عن علل الحجاب و الاعوجاج و التحویل قال الوراق من انزل نفسه فی الدنیا منزل الصادقین انزل لله تعالی فی الآخرة منزل المقربین بقوله سبحانه و تعالی **ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا[[1413]](#footnote-1414)** قال ابن عطا فی قوله **خالدین فیها لا یبغون عنها حولا**[[1414]](#footnote-1415) منعمین فیها نعیم الابد ینقلبون فی مجاورته و یفرحون بمرضاته قد آمنوا كل مخوف و وصلوا الی كل محبوب و لا یشّهون شیأ الا وجدوه كیف یطلبون عنه قال سبحانه و تعالی **اذ یغشیكم النعاس آمنه[[1415]](#footnote-1416)** النعاس ارتفاع بخار الدم من حوطه القلب الی الدماغ فی اصل الحكمه لاستراخه اعصاب الدماغ وقت استرحانها من حده مشاغل التنفس انفاس الدمویة المختلط برطوبات صفاء البلغمیه و لیس ذلك یقوی فاذا هاج ذلك الدم من اصل الكبد و القلب و المعده و ارتفع الی الدماغ یختلط هناك برطوبات الدماغ فیصیر الدماغ ثقیلا فیسقط ثقله الی القلب و صار الدماغ و القلب ثقیلا و یجری ذلك الثقل فی جمیع العروق فیصیر جمیع الاعضاء مسترخیا عن غلیان ذلك الدم و یغلب علی العقل والحواس فیسمی ذلك بعینه النوم و هذه الصفات صفة حیوانیه انسانیه نفی لله تلك الصفه عن جلال ذاته حیث وصف نفسه بالثریه و التقدیس عن علة الحدثان بقوله **لا تاخذه سنته و لا نوم**[[1416]](#footnote-1417) و من فضله و كرمه علی اولیائه اذا اراد ان یروح ابدان الصدیقین من ثقل العبادات یغشی دماغهم بقوة النعاس لیستریحوا برجاء القبض و یسكنوا الروح البسط ثم النعاس موضع ظهور اوایل اشكال المكاشفات واستماع هوائق الغیبه من عالم الملكوت یرون بقلوبهم بین النعاس و النوم و الیقظه اشیاء بدیهیه غیبته یورث السكینه و الطمانینه و الا من بقوله تعالی **آمنة** **منه** ای آمنا منه من زیادة الامتحان و غلبة النفس و الشیطان قال ابن المسعود النعاس فی القتال امنة من لله و فی الصلوة من الشیطان و كان النبی (ص) نومه نعاسا لذلك قال تنام عینای و لاینام قلبی لان القلب اذا نام لم یر عالم الملكوت شیء و كذا حال الاولیاء قلوبهم فی جمیع الاوقات یقظاته و نومهم لیس بكثیر و كل قلب یری فی نومه شیاً من الغیب لم یكن فی ذالك الوقت الا النعاس قال سهل النعاس نزل من الدماغ و القلب حی و النوم یحّل بالقلب من الظاهر و هو حكم النوم و حكم النعاس حكم الروح و فایدة النعاس منها اعلام لله ایاهم ان فیض كرمه لیس باكتسابهم امهاهم عن انفسهم قال الله تعالی **و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی كتاب الله ان الله بكل شیء علیم[[1417]](#footnote-1418)** بین سبحانه ان میراث الاولیاء و الصدیقین من العلوم العینیه و الانبیاء العجیبة و بیان المكاشفات و المشاهدات و اسرار الجذبات و احكام المواحید و الواردات و لطایف المقامات و السیر فی المجاهدات لا یصل الا الی المریدین الصادقین و الطالبین الموقنین و القاصدین المریدین و المحبین و المستغرقین فی انوار الاذكار و الطایرین من المشتاقین باجنحه الافكار لانهم فی محاضر الولایات خرجوا برسم الارواح جمیعا من معادن الافراح و ظهروا من ارحام العدم بتجلی القدم و لم یكن من اهل الدعاوی و المترسمین و لم یصل الیه میراث بلابل بساتین الملكوت و عنادل ریاض الجبروت و لا یعرف الحان تلك الا طیار الاطیراً یطیر بجناح الرسالة و المحبة و النبوة و الولایة الاتری كیف وصف لله سبحانه خلیفه ملكه سلیمی(ع) حیث نشر فضایل ما من لله علیه بقوله **علمنا منطق الطیر و اوتینا من كل شیء**[[1418]](#footnote-1419) من نسب الیهم بطرائق من هذه الطرق فهو نسبهم فی الولایة و له منهم میراث علوم الحقیقه و ان لله سبحانه بین فی كتابه الازلی بقوله فی كتاب لله قسمة ارباب هذه المواریث قال(ع) فی هذه الاشاره العلماء ورثه الانبیاء ورثوا علومهم بقدر حواصلهم و فهومهم و احوالهم و سرعة سیرهم فی الملكوت و اقتباسهم انوار الجبروت اولئك هم ورثوآ نعیم مشاهدته و هم فیها خالدون ثم اثنی علی نفسه بانه كان عالما فی الازل باختیاره هولاء الصدیقین بهذه الكرمات محیطا بعلمه علی اصطلاحهم بعد اتحاده ایاهم یوصف قلوبهم هذه الكرامات بقوله **و لقد اخترناهم علی علم علی العالمین[[1419]](#footnote-1420)** قال لله تبارك و تعالی **انما الصدقات للفقراء و المساكین و العاملین علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضه من الله و الله علیم حكیم[[1420]](#footnote-1421)** ان لله سبحانه و تعالی اقسم هذه الجوابر من فضله و لطفه علی اهل معرفته رحمة منه علیهم بعلمه وانهم غایبون فی اودیة فردانیته المستغرقون فی بحار وحدانیته و الهون فی حبه ها یمون من شوقه لا یطیقون ان یشتغلوا بما لابد لهم من كسیرات و خریقات لیآخذوا كلهم علی قدر مراتبهم من سهام ما رزقهم لله حلالا طیبا مما اوجبه علی طلاب الدنیا و حذر اهل الدنیا من عذابه الالیم اذا یقّصرون فی اعطاء الزكوة الی هولاء السادة بطیب نفوسهم و نشاط قلوبهم و بین عدد اهلها و قسمهم بثمانیه اقسام و جعل اولهم الفقراء و قال **انما الصدقات للفقراء و المساكین** و من بعد هم من اصناف الثمانیه و دلیل الخطاب ان هذه لهم لا لغیرهم ابدا و الفقراء المتجردون بقلوبهم و ابدانهم عن الكونین **و العاملین** المنعوتون بنعت التزیه حیث وقعوا فی قدس القدم فانصقوا بقدسه و تنزهوا بتنزیهه و انفردوا بفردانیته مفتخرون الی وصال الابد **و المساكین** هم الذین سكنوا فی جمال الانس بنور القدس حاضرین فی العبودیه بنفوسهم غایبون فی انوار الربوبیة بقلوبهم لذلك اختار المسكنه سید العالمین خاتم النبین (ع) بقوله اللهم احینی مسكینا و امتنی مسكینا واحشرنی فی زمرة للمساكین.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **مساكین اهل الارض ضاقت قلوبهم** |  | **فهم انــفس عاشوا بــــــغیر قلــوب** |

و العاملون اهل التمكین من العارفین و اهل استعانة من الموحدین الذین وقعوا فی نور البقاء و اورثهم البسط و الانبساط فیاخذون منه و یعطون له و هم خزان خزائن جوده المشفقون علی اولیائه معلقه بالله لا بغیره من العرش الی الثری **و المؤلفه قلوبهم** هم المریدون الذین سلكوا طریق محبته برقه قلوبهم و صفاء نیاتهم و بذلوا محبتهم فی عساكر میادین شوقه و محبته و عشقه و هم عند الاقویاء ضعفاء الاحول یلحقهم الله هذه التحفه فی مواساة حظوظهم و الستجلاب نشاط احوالهم فی طاعات مولاهم و حاشا انهم بذلوا انفسهم لنیل ثواب او لرؤیة مقام او لیطلع حال بل فناء فی لله عما سوی لله **و فی الرقاب** هم الذین و هنت قلوبهم بلذة محبة لله و بقیت نفوسهم فی المجاهده فی طریق لله لم یبلغوا بالكلیه الی شهوده كشف مشاهدة الله فنارة تعریهم سلبات القهر و تارة یفنیهم انوار اللطف فلحظه هم فی لجج بحار الارادة و لحظه هم فی سواحل بحر القدرة ما اشد حیرتهم فی فقر الولایة و ما اعظم درجة رغبتهم فی فقر المحبه لا یصلون الی الحقیقه مادام علیهم بقیة المجاهدة قال علیه السلام المكاتب عبد ما بقی علیه درهم **و الغارمین** هم الذین ما قضوا حقوق معارفهم فی العبودیة و ما ادركوا فی ایقانهم حقایق الربوبیه و هم بقوا ابدا فی ملك العراقیه لان الفقدان بلا نهایة و الوجدان بلاغایة و من یؤدی ما فات عنه فی الفقدان من بذل الوجود بنعت الصبر و من یودی حقوق الوجدان نبعت الشرك لهذا قیل المعرفة غریم لا یقضی دینه **و فی سبیل الله** هم المحاربون مع نفوسهم بالمجاهدات و المرابطون بقلوبهم فی شهود الغیب لكشف المشاهدات **و ابن السبیل** هم المسافرون بقلوبهم فی بوادی الازل و مسافرون بارواحهم فی فقار الابد و بعقولهم فی طرق الآیات و بنفوسهم و طلب اهل الولایات فریضه من لله واجبة باعلی زمام اهل الایمان ان یواسوا بهذه القسمة اهل الایقان **و الله علیم** باحوال هذه المقربین فی غیبتهم عن الدنیا **حكیم** حیث اوجب مواساتهم علی اهل الآخرة و العقبی قال بعضهم الفقراء ثلاثه فقیر لا یسال و لا یتعرض و ان اعطی لا یقبل فلذلك كالروحانین و فقیر لایسال و لا یتعرض و ان عطی قبل بقدر حاجته فذاك لا حساب علیه و فقیر یسال مقدار قوته و ان استغنی كف فذاك فی خطیرة القدس قال البراهیم الخواص نعت الفقیر السكوت عند العدم و الایثار و البذل عند الوجود و قال الاستاد ابن السبیل عند القوم اذا یغرب اكعبد عن مالوفات اوطانه فهو فی نجوی الحق فالجوع طعامه و الخلوة مجلسه و المحبته شرابه و الانس سوده و الحق تعالی شهوده **و سقاهم ربهم شرابا طهورا**[[1421]](#footnote-1422) القوم وعد فی الجنة و الآخرین نقد فی الوقت قال لله تعالی **وعد الله المؤمنین و المومنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و مساكن طیبّه فی جنات عدن و رضوان من الله ذلك هو الفوز العظیم**[[1422]](#footnote-1423) ان الله سبحانه وعد شهود الغیب من الموقنین الصادقین فی رویه الاخرة و اللحوق بالله و هذا الوعد منه تعالی وصول نقد لان الخبر منه معاینه حیث یهب روایح قدسه لاهل الانس و یسقیها مع طیبها ارواحهم و قلوبهم لاجل ذلك هاموا فی شوقه و غابوا فی حبه و طاروا من الفرح بوصاله و ما قرن هذا الوعد بشرط العبودیة فی نفس الآیه تدل انه فضل بلا علة و وصول اهلها الی معادنها لان تراب اهل العرفان من معدن الرضوان قال لله تعالی **ان الذی فرض علیك القرآن لرادك الی معاد[[1423]](#footnote-1424)** اصطفاهملله فی الازل بحضرته و سماهم المومنین ای الصادقین فیما روا بقلوبهم انوار الغیب و المؤمن اذا كان صادقا فهو صالح و هو شهید لانه یتبع ببذل نفسه و روحه لمن استنشق من الغیب من نسیم الوصال و هو مقبول بحبه مشاهدة الجمال و لا یبالی الله بما جری علی صورته من الزلات فان المومن اذا باشر معصیة ندم و غص تلك المعصیه له وصار منقضا بندامته و یذوب فی قلبه فی حیاء ربه كان فی معصیته طاعة وعدهم بالجنات و قلوبهم فی جنات المشاهدة و كیف یلتفتون الی الجنه و وعدهم بالمساكن الطیبه و هم ساكنون بارواحهم فی مشاهدة جماله و قربه و وصاله و یجری علیهم واردات لذة خطابه و لذایذ لطایف دنوّه طآبت نفوسهم فی مساكن طاعاته باسترواحها بنسیم مروحة رجاء وصاله و طابت عقولهم بد ولانها فی انوار آیاته و طابت قلوبهم بشهودها علی مشارب صفاته فلیشرب منها شربات المحبة و یشكر برؤیتها بنعت الحیرة و طابت ارواحهم بطیرانها فی سبحات ذاته باجنحه رضوانه الاكبر فهی تعلوا بدا الی مساكن كشف قدمه و جلال سرمدیته و رضوانه الاكبر نسیم صبح الصفات فی وجده الهایمین فی محبة مشاهدة الذات یا اخی هولاء فی الدنیا فی طیب مساكن الوصلة و جنات عدن القربة و ماداموا مهنا فی هذه القربه وجدوا ما یعاین لاهل الوعد فلا یبالون الوعد ما یفرحون طیب جمیع المساكن لا یكون الا برؤیته و جماله و من ادرك ذلك كیف یلتفت الی حسن المنظر و طیب المساكن و ان كان فی موضع وحش قال الاستاد امارة هذه الرضوان وجدان طعمه نقدا فهو روح الانس و روح الانس لا یتقاصر عن راحة دار القدس بل هواتم و اعظم هذا من فضل لله و كرمه و رحمته قال لله سبحانه و تعالی **الا ان اولیاء لله لا خوف علیهم و لاهم یحزنون[[1424]](#footnote-1425)** العارف الصادق اذا كشف له انوار جمال الذات استانس بها و فرح بمواصلتها علی الدوام ثم دخل فی نور البسط و غلب علیه الطمانینه و الرجاء ثم یدخل فی سماع الانبساط من روح الوصال فیغلب علیه النشاط و الاستبشار و ذلك مقام لایدخل فیه وجل القلوب من سطوات العظمه و الاضطراب الارواح من انوار الهیبة و لافناء الاسرارا من قهر سلطان الاولیه و الاضمحلال الوجود من قوارع العزة لان الولی العارف اذا كان فی رؤیه هذه الصفات یكون اسراره فی اسفار الآزال و الآباد و یكون هناك علی خطر الفناء من غیرة القریات الا تری الی قوله و المخلصون علی خطر عظیم فاذا سكنت اسراره عن تلك الاسفار و كملت بالحق فی الحق و تمكنت بالله فی لله و توطنت فی مواطن انوار الجمال لایجری بعد ذلك علیه طوارقات الامتحان الا تری الی المومن فی الجنان لایجری علیه آفات العذاب و ضرر الخوف و الحزن لانه فی جنات الظاهر و موضع الروح و الریحان فالعارف الولی ایضا اذا بلغ الی جنان جمال مشاهدة‌ الله یكون محروسا رعایة لطفه عن طوارق قهره آمنا به عنه لذلك قال **ان اولیا الله لاخوف علیهم و لا یحزنون** **لاخوف علیهم** من مكر السابق فی الازل فانهم اصحاب العنایات فی سوابق علم القدم **و لاهم یحزنون** من مستقبل عارض القهر لانهم اصحاب الكفایات الی الابد و كیف یخاف من ینطر الی جماله و لایتم الولایة الاباربع مقامات الاول مقام المحبة و الثانی مقام الشوق و الثالث مقام العشق و الرابع مقام المعرفه و لا یكون المحبة الا بكشف الجمال و لایكون الشوق الاباستنشاق نسیم الوصال و لایكون العشق الا بدنو الدنو و لایكون المعرفه الا بالصحبة و اهل الصحبة كشف الالوهیة الدقیمه مع ظهور انوار الصفات جمیعا فاذا ارای انوار الصفات و عرف النعوت و الاسماء و مشارب الصفات و عرف بها الذات سبحانه و یخرج عن درك الفناء منها فیها بنعت البقاء فیكون و لیا فیورث محبة الطاعة و یورث شوقه الحالة و یورث عشقه بذل الوجود و یورث الطاعة الفراسات و یورث بذل الوجود الكرامات فاذا كان كك بما وصفناه یكون آیة لله فی بلاد لله اخلاقه الصحبة و النصیحه بامر بالمعروف و ینهی عن المنكر و یحفظ حدود لله علی عباد لله طوبی لمن رآه و طوبی لمن صحبه و اثر خدمته و تصدیق ما ذكرنا وصف لله تعالی عقیب هذه الآیه بقوله **الذین آمنوا و كانوا یتقون**[[1425]](#footnote-1426) آمنوا عاینوا لله بنوره و شاهدوا لله بشهود لله ایاهم و عرفوا بالله حیث لا سبب لمعرفتهم الا كشف جمال الله لهم و كانوا یتقون مما سواه من نفوسهم و غیرها من العرش الی الثری قال لله تبارك و تعالی **و لو شاء ربك لآمن من فی الارض كلهم جمیعا[[1426]](#footnote-1427)** قوله تعالی **و ما كان لنفس ان تموت الا باذن الله[[1427]](#footnote-1428)** كل نفس لیس لها استعداد معرفته و قبول محبته و لیس لها من الله سابقه حسن عنایته فی الازل بنعت اصطفانیها بالولایه كیف یعرفه و معرفته نتایج انوار طوالع صفاته فی قلوب العارفین قال بعضهم لا یظهر الایمان علی احد الا بسعادة سابقه له فی الازل و نور متقدم ثم زین السموات و الارضین بانوار ملكوته و جبروته و اظهر منها سبحات جلاله و شهود عظمته لنظار المعارف و الباء الكواشف و دعی الاحباء و الاعداء الی النظر الیها بقوله **قل انظروا ماذا فی السموات و الارض[[1428]](#footnote-1429)** ای ما یبرز من نوره من حین الشمس و سنائه من عارض القمر و ضیائه من مرآة الكواكب الذی انكشف لخلیله وسیله من الحدثان الی رؤیة القدم بالنظر الی هذه الوسایل حین **قال** **هذا ربی[[1429]](#footnote-1430)** ثم اخبر عن خروجه منها الی انوار السرمدیة و الفردانیه بقوله **انی برئ مما یشركون[[1430]](#footnote-1431)** ای لوان لكم بصائر الصفاتیه و ابصار الذاتیه انظروا فان جمال القدم ظاهر للعاشقین عیانا للمشتاقین بیانا للمحبین ثم بین ان من لم یكن له عینا من تلك العیون و نورا من تلك لانوار لایری جماله و جلاله بقوله تعالی **و ما تغنی الآیات و النذر عن قوم لا یومنون[[1431]](#footnote-1432)** ای كیف تعقل الآیات عمن یخلق محروما عن الایمان قال بعضهم العقول الخالیة عن التوفیق الی سبیل النجاة و ما تغنی ضیاء العقل مع ظلمة الحدثان انما ینفع بانوار العقل من كان مؤیدا بانوار التوفیق قال لله تبارك و تعالی **قیل یا ارض ابلعی ماء ك و باسماء اقعلی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعداً للقوم الظالمین[[1432]](#footnote-1433)** لما غاضت سفینة القلوب فی بحار غیوب القدم و دارت فی لحج عظمتها كادت ان غرقت بطوفان غیرتها سبقت لها عنایة الازلیه و ما ابقها فی بحار الفناء لئلا یغنی العبودیة فی سطوات الربوبیه فنادی السنة الوصال الی سماء كمال الذات و ارض الصفات یا ارض ابلعی ماء ك و یا سماء اقلعی فامتنع الذات و الصفات عن دركها و تلطفت الذات و الصفات علیها بار جاعها الی مشاهدة الافعال و الآیات و اندرس علیها مسالك الازال و الآباد و هذا معنی قوله و **غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی** جری علیها احكام معارف الذات و الصفات و غرق منها مادون الذات و الصفات فی الذات و الصفات من النفوس و هو احسبها من الشیطان و وساوسها و العقول و مرابت مقاماتها و الكونین و العالمین استواها بنعت التمكین علی جودی الطریقه و الحقیقه ان تكون ساكنه بعد الاضطراب فی المواحید و صاحبته بعد السكر باشربة بحار المقادیر بقول صلی لله علیه و آله حیث دنی من الوصال و تدلی الی مشاهدة الجمال فكان بین قاب قوسی الازل و الابد و الاستعاذنی دنو الدنو من الغرق فی بحر الازل و الفناء فی میادین الابد من قهر طوفان قلزم الكبریاء و العظمة بما سبق له من حسن عنایة القدم بنعت الرضا بقوله آعوذ برضائك من سخطك و اعوذ بمعافاتك من عقوبتك و اعوذ بك منك كان علیه السلام فی مدارك الصفات و انوار الذات سابحا فی بحر حقایق الازل فخاف من فنائه فی قهر النكرات ففر تارة من الصفات الی صفة و تارة من الفعل الی الفعل و تارة من الذات الی الذات تارة فقال اعوذ برضائك من سخطك ای اعوذ برضوان عنایتك من سخط غیرتك علیك ان یعرفك احد غیرك و ایضا ای اعوذ برضوان جمالك من سطوات جلالك حتی لاافنی بك فیك و اعوذ برضاء بقائك من صولة عساكر تجلی قدمك فلما دار فی الصفات و خاف من الزوال و منها الی انوار الافعال الروح فواده الغایب فی الالوهیه عن اثقال برجاء العزة فقال اعوذ بمعافاتك من عقوبتك بمعافاه وصالك الازلی عن عقوبة هجران الازلی فلما استروح من اثقال السبر فی الصفات بلطایف الافعال رجع الی مشاهده الذات فقال اعوذ بك منك اعوذ بفردانیتك من حلاوة جمال مشاهدتك التی بصیراً لعاشق بك بنعت وحدانیتك حتی یحرج بدعوی الانانیه من مشهد تنزیهك اعوذ بك من هذا المكر حتی اكون لا اكون و ان تكون الت تكون و ازول كما لم ازل ازول و تكون كما لم تزل تكون فلما فنی عن رسوم العبودیة و عن مشاهده الربوبیة من الافعال و الصفات و بقی بازاء انوار الالوهیة بنعت استقامة التوحید و افراد القدم عن الحدوث و استعمار من الحق سبحانه لسان الازلی و اثنی به علیه فقال لا احصی ثناء علیك ثم اخرج الثناء و النفس و العبودیة و التكلیف و الكینونه و البینونه و القرب و البعد و التصاریف و العلل من ساحة جود صاحب الجود الازلی بقوله انت كما اثنیت علی نفسك ظهر الی ظاهر الآیه ان نبی لله نوح(ع) كان من مضیق القبض من اذیة قومه فاشتهی وصلة بلا فرقه و بسط بلا قبض و انس بلا وحشته فدعاء به حتی یخلصه من ذلك فاغرق قومه و ناجی ربه و انفرد به عن الكل فجاء الموج و اغرق الكل حتی لا یبقی فی قلبه غیر لله قال الاستاد لما غرق ابن نوح(ع) سكن الموج و نصب الماء و اقلع السماء فكانه كان المقصود من الطوفان ان یغرق ابن نوح قال لله تعالی و تقدس **تلك من انباء الغیب نوحیها الیك[[1433]](#footnote-1434)** الكشف و الانباء علی مرتبتین اللاولی للارواح قبل الاشباح فی دیوان الغیب حتی رات بنور الغیب اسرار المكتوم و الاخری بعد كونها فی لاشباح فتری و تسمع مارأت و سمعت فی الغیب قبل دخولها فی الاشباح تجدید العهد المكاشفه و تذكیر العقود المشاهدة و ما قال سبحانه **ماكنت تعلمها انت[[1434]](#footnote-1435)** ای قبل كون روحك و اما بعد كون روحك علمت ما كان و ماسیكون و ههنا تسلیه قلبه (ع) فی احتمال البلوی من اهل الجفاء اقتداء باهل الوفاء من اولوالعزم من الرسل من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی قال لله تعالی **فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها[[1435]](#footnote-1436)** اذا طاب عیش العارفین بکمال معروفهم و سكنوا بمواساة لطایف قربه و استانسو بنرجس مودته و ورد وصلته و یاسمین نور صحبته و اطمانوا فی مكافاة كشف غرایب الملك و الملكوت و آمنوا من بلیات الامتحان هاج غبرة القدم علیهم و اقلعهم طوارقات القهریات و القاهم الی منازل الامتحان و جعلت اعالی قلوبهم و احوالهم اسافل نفوسهم و شهواتها حتی یعرفوا ان ساحة الكبریاء منزهه عن الانس و الوحشة و الوجود و العدم و المریدون اذا استكبروا علی المشایخ یقلب لله مواجیدهم بطر النفوس و مجاهداتهم اتباع شهواتهم الویل لمن كان شانه هكذا امطر علیهم احجار العبد نعوذ بالله فیها و سیمائها تواثیر العصیان و الخروج عن اطیار بساتین الرحمن و هذا جزاء من خرج علی ساداته و مشایخه قال لله جل و علا **نحن نقص علیك احسن القصص بما اوحینا الیك[[1436]](#footnote-1437)** ان لله سبحانه لما اراد ان یوقع عنقاء همته القاب قوسیه الی شبكة عشق زیب و سقاها من مشارب سواقی الالتباس زلال بحر تجلی صفة الجمال باقداح لافعال رای قدس همته عن علل الانسانیة فی ذلك و غیرته علی مشاهد الازل تسلی قلبه بهذه القصه التی هی مطلعه رواحل اسرار العاشقین و الواقعین و هو تعالی بجوده واختیاره له سیاده الكونین و رسالة العالمین بواسیه لئلا یضیق صدره فی محل الامتحان لانه امتحانه بالعشق الانسانی مراقی فی مشاهدة جمال الآزال و الآباد لیسیر فی میادین القدم و الابد بمراكب العشق فان بلغوا الی العشق و احسن القصص بیان عشق الانسانی فی مراتب الارواح العاشقه و طیرانها من هذا المقام الی عشق الالوهیه و مشاهدة الازلیه بین سبحانه و تعالی ان قصه العاشق و المعشوق احسن القصص لما فیها فی الامثال و الغیر و الذوق و الشوق و الفراق و الوصال و البلاء و العناء و شان یوسف(ع) كله عشق عشق به ابوه و هكذا كل من رآه لان حسن جمال القدیم البس وجهه و كان مرآة لله فی بلاد لله بتجلی الحق منها للعباد و كیف لا یكون احسن القصص و هذه القصه قدیمة الازلیه و كل حسن فی هی معدنها و منها صدر كل الحسن والمستحسن و من كمال حسنها انه تعالی اخرجها من تحت التكلیف و لم یذكر فی قصة العاشق و المعشوق لامر و النهی كانها خبر الوصال و اثرالجمال و میل لعشاقه و معه **و لله المثل الا علی و هو العزیز الحكیم[[1437]](#footnote-1438)** قال بعضهم اعجب القصص و فیه تعریه و سلوة لله للنّبی (ص) لما الفی من اهل بیته ان یوسف لفی من اخوته اكثر مما لفی من اهل بیته فلم یخرج علیهم بنفسه منقسما بل رای ذلك كله من موارد القضاء و مواجب القدر فلما رجعوا الیه **قال لا تثریب علیكم الیوم[[1438]](#footnote-1439)** كیف یكون علیكم فیه تحت و كنتم المجبورین علیه و كنت المقصود به من حیث القضاء و القدر قال علی بن موسی الرضا علیه السلام اشتغل العوام بسماع القصص و اشتغل الخواص باعتبار فیه لقوله تعالی **لقد كان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب**[[1439]](#footnote-1440) قال بعض المفسرین هذا ما یدل علی صدق احوال المومنین و معانی صفات المتقین و الی حقایق محبة المحین و صفاء سر العارفین و بنیها علی حسن عواقب الصابرین و الا قتداء بزهد الزاهدین و دلالة علی الا نقطاع الی لله و الاعتماد علیه عند نزول الشداید و كشف احوال المحاسبین و قبح طریق الكاذبین و ابتلاء الخواص بانواع المحن و الفتن و كشف تلك المحن و عواقبها عن الاعزاز و الاكرام و تبدیل تلك الشدة بالراحة و النعمه و العبودیة با الملك و فیه ما یدل علی سیاسة الملوك فی ممالیكهم و حفظ رعایاهم و غیر ذلك و قال **احسن القصص** لان الحق یقصّ و علیك نقصّ احسن القصص لخلوه عن الامر و النهی الذی استماعه یوجب اشتغال القلب علیه لان فیها ذكر الحبیب و المحبوب قوله تعالی **اصبر علی ما یقولون و اذكر عبدنا داود ذا الاید انه اواب[[1440]](#footnote-1441)** كان خاطب النبی(ص) ارق من ماء السماء بل الطف من نور العرش و الكرسی من كثرة ما ورد علیه من نور الحق فكان متلطفا بنور نوره مرفقا بلذایذ محبته و شوقه لا یحتمل زحمة مقالة المنكرین و هذا من كمال جلاله فی المعرفه لانه لم یكن صابرا فی مقام العبودیة بل كان جلیس الحق و اهل ملكوته و سرادق مجده كیف یسمع سخریة المستهزئین علی دینه و شریعته فمع ذلك امره الحق بالصبر علی ما قالوا و اعلمه بان امتحان من ولایة القهر والواجب علی العاشق الصادق ان یستقیم فی مشاهدة القهر كما یستقیم فی مشاهده اللطف و اصل الصبر التلبس بنعت صبر الازل حتی یمكن احتمال اثقال امتحانه به و الا كیف یحتمل بالحدث وارد القدم و هذا امر له بالاتصاف به و مع ذلك ذكره شان داود (ع) فی صبره علی ما قالوا فیه حسین عشق بعروس من عرایسه حین تجلی الحق منها له فانه كان عاشق الحق فكان فی مبادی عشقه فسّلاه بواسطه من وسایطه حتی لا یغی فیه ثم زاد فی وصفه حین قوی فی المحبة بالقوة الملكوتیه بقوله تعالی ذی الا یدی واهب نفسه له حامل اثقال قهره به راجع من الوسیله الاصل بقوله انه اداب رجع الی الحق بنعت الندم علی ما سلف من ایامه فی العشرة من عین القدم بغیره من اهل العدم و ان كان طریقا منه الیه ای كن **یا محمد** كداود فی بلائی فانا بلاء الانبیاء و المرسلین و العرفاء و الصدیقین و قال الصبر ثلاثه ترك الشكوی و صدق الرضأ و قبول القضأ بحلاوة القلب قال بعضهم ذی‌لایدی ذی الصبر قال لله تبارك و تعالی **انا سخرنا الجبال معه یسبحّن بالعشی و الا‌شراق[[1441]](#footnote-1442)** هذا التسخیر وقوع نور العقل معها و مباشره انوار الصفات فیها بواسطه الفعل فیظهر روح الفعل فیها فیقبل فیض الصفة من الصفه فصارت خاضعة متخشعه فی نور عظمته تعالی فلما وصل الیها الحان داود من حیث روحه العاشقه ترنمت بالحان العشق من اغصان ورد الجمال و الجلال تحركت من لذة سماع صوت داودو تسبیحه و تنزیهه فوافقت داود فی الذكر و التسبیح و ذلك الطیور اذا سمعت اصوات الوصلة منه صفرت بصفیر التنزیه و التقدیس من وجدان حلاوة وجد داود و ادراك روح الملكوت لانهن مقدسات خلقهن مستعدات بقبول انوار فعل الخاص و اشكال الروحانیات و فیهن خویصات لهن عشق و معرفة كالهدهد و البلبل و العندلیب و القمری و الحماقه و مالك البحرین و كان (ع) یعرف اصواتهن و تسبیحهن من حیث المحبة و العشق الازلی و خاصة العشی و الاشراق ان فیهما زیادة ظهور انوار قدرة القدیمه و آثار بركه عظمة العظیم و ان وقت الضحی وقت صحو اهل السكر من خمار شهود المقامات المحمودة و ان العشاء وقت اقبال المقبلین الی مشاهدة المناجاة و استماع طیب الخطایات قال محمد بن علی الترمذی لما اخلص هو فی تسبیحه لربه جعل لله الجماد یوافقه فی تسبیحه و تعیینه علی عبادته قال ابن عباس كان یفهم تسبیح الحجر و الشجر بالعشی و الاشراق و كان یفهم تسبیح الطیر قوله تعالی **و شددنا ملكه و آتیناه الحكمة و فصل الخطاب[[1442]](#footnote-1443)** ملكه من معرفته بالله و ما وصل الیه من لله من النبوة و الرسالة و الولایه و المحبة ای ایدناه بتائیدنا فی مقام المشاهده حتی احتمل بنا حمل واردات سطوات عظمتنا و الحكمه منها الفهم علی مواقع معانی الهام الخاص و لطایف الوحی و المعرفه علی بطون حقایق فعل الحق و العلم باحكام العبودیة و آثار الربوبیه و فصل الخطاب فصاحة اللسان و شرح هذا المقامات باحسن البیان حیث لا اعوجاج فیه و قال سهل آتیناه الحكمه ای اعطیناه علما بنفسه والهمناه مواعظاً منه و نصیحتهم و قال صدق القول و صحة العقل و الثبات فی الامور و قال مخالطة الابرار و مجانبة الاشرار و قیل النطق بالصدق او یقول بالحق قال سبحانه و تعالی و **ظّن داود انما فتناه فاستغفر ربه و خرّ راكعاً و اناب[[1443]](#footnote-1444)** هذه القصه تسلیه لقلب نبینا محمد صلی لله علیه و آله حیث اوقع لله فی قلبه محبة زینب فضاق صدره فقال سبحانه **سنة من قد ارسلنا قبلك من رسلنا**[[1444]](#footnote-1445) ففرح بذلك وزاد له محبة لله و الشوق الی لقائه و افهم ایها الممتحن بالمحبة ان لله خلق سبحانه قلوب عشاق الانبیاء و الاولیاء من آثار تجلی جماله و جلاله و محبته و شوقه و عشقه و بهائه و لطفه و اوقعها فی بحار نور نوره و غسلها بمیاه التنزیه و التقدیس ثم كاشف بها عین الالوهیة حتی غرقت فیها و انهزمت من سطوات انوار كبریاء قدمه الی اكناف انوار فعله فعلم الحق ضعفها عن حمل وارد شهود جلال كبریائه فتلطفت علیها واراها فی انوار افعاله آیات جمال ذاته و صفاته حتی سكنت بها و بقیت بعد فنائها فیه فمتها واقعة آدم بحّوا و الخیطه و ابراهیم بالشمس و القمر و الكواكب و حسن ساره و موسی بالجبل و الشجر و یوسف بزلیخا و یعقوب بیوسف و داود بامراة اوریا و سلیمان ببلقیس و المحمد(ص) بزینب والمراد من ذلك ان جذبهم بنور حسن فعله الی مشاهدة جمال قدمه فرباهم بمقام الالتباس فی العشق فی اول المعرفه حتی وصلوا الیه بوسایط حسن فعله بعد ان تجلی بنفسه منه لهم فیما یحب انظر الی مقام الاتحاد فالكل هولا غیر فی البین الا تری كیف خاطب هو موسی من الشجره و تجلی له منها مرة ثم تجلی له من الجبل مرة ثم تجلی له من العصاء مرة بنعت العظمة حیث صارت حیه و تلك بروز انوار قهر عظمته رای داود ذلك الصورة الطیر فی الخلق و من فی البین ابلیس كان ملتبسا من حیث الالتباس ثم رای ذلك فی صورة امراة حسناً و این الصور و العلل بل هناك حیل و مكر وقع نظره علی جمال الازل وظن ان ذلك حاصل له فلما وصل الیها غاب ذلك عنه فعلم انه ممتحن فرجع من الفعل الی الفاعل بنعت الخجل و الحیاء و من مقام التفرقه الی مقام الجمع و من مقام الالتباس الی مقام التوحید قال سبحانه فی وصف حاله فی قصة دخول الملكین الیه بقوله **و ظن داود انما فتناه فاستغفر ربه و خرّ راكعا و اناب** استغفر من مقامه الالتباس كما استغفر موسی حیث قال تبت الیك و كما استغفر آدم بقوله ربنا ظلمنا و كقول ابراهیم **انی برئ مما تشركون** و كما مسّ علی صفی المملكة و عندلیب ورد بساتین المشاهدة **محمد المصطفی** صلی لله علیه و آله لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر ثم تضرع بنعت الفناء فی البكاء من مقام الانابة و فر منه الیه بعد ان حتجب منه به قال ابو سهل ایقن داود باوایل البلاء فالتجا الی التضرع و قال زلّات الانبیاء فی الظاهر زلات و فی الحقیقه كرامات و زلفی الا تری الی قصة داود كیف استغفر و تضرع فاخبر لله عنه بما ناله فی حال ظنه فقال **و ظّن داود انما فتناه** فتضرع و رجع فقال **عندنا لزلفی و حسن مآب**[[1445]](#footnote-1446) قال ابو سعید الخرّاز ان بلاء الانبیاء و الاولیاء لا ینقص اطصفاء هم بل یزید شرفهم علی شرفهم لقوله تعالی **فغفرنا له ذلك و ان له عندنا لزلفی و حسن مآب[[1446]](#footnote-1447)** زلته كان التفاته من الذات الی صفة و من الصفة الی الفعل فاذا رجع الی اوایل الحقایق فی التوحید و افراد القدم عن الحدوث ستر مقام البلاء عنه بعد ذلك حتی لم یطق الرجوع من النهایة الی البدایه و معنی قوله ان له عندنا لزلفی زاد زلفته حیث اوقعه فی بحار الدیمومیه و الازلیه و الابدیه و فی كل لمحة كان له استغراقا و حسن مآب له بان اداه الحق الیه منه و وقاه من قهر حتی كان لا یجری علیه بعد ذلك احكام الامتحان قوله تعالی **یا داود انا جعلناك خلیفة فی الارض[[1447]](#footnote-1448)** لما خرج من امتحان الحق و بلیاته كساه خلعة الربوبیه و البسه لباس العزة و السلطنه كآدم(ع) خرج من البلاء و جلس فی الارض علی بساط تلك الخلافه و ذلك بعد كونهما متخلقین بخلق الرحمن مصورین بصورة روح الاعظم فاذا تمكن داود فی العشق و النبوة و الرسالة و المحبة و التخلق صار امره امر الحق و نهیه نهی الحق بل هو الحق ظهر من لباس الملك والملكوت ثم لما وضع الحق معجون سهر قهر الازل فی طبع الانسان و هو محل الاستدراج الذی یجری علیه احكام مكر القدم دقق علیه الامر و حذره ان یری نفسه فی البین فی اجراء الحكم بین الخلیقه فقال لله تعالی **فاحكم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی[[1448]](#footnote-1449)** ای و لا تتبع الهوی بان تنظر الیك فیضلك ذلك عن رؤیتی و حكم الاتحاد فینطمس علیك سبیل الصواب فی ظهور لطایف حكمتی و حقایق امور ربوبیتی فمن احتجب به منی فهو محجوب به عنی لا یسلك بعد ذلك طرق الحقایق فبقع فی الیم عذاب الحجاب بقوله **ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید[[1449]](#footnote-1450)** ای جعلتك خلیفه فی الارض لتحكم فی عبادی بحكمی و لا تتبع هواك فیهم ورأیك و تحكم لهم بحكمك لنفسك قوله تعالی **انا وجدناه صابراً نعم العبد انه اواب[[1450]](#footnote-1451)** افهم یا حبیبی انه تعالی بوجود جلال قدمۀ بلااهل محبته لایوازی بلاءه صبر اهل الحدثان بل كان خارجا عن صبر المخلوق و الصبر المكتسب و رجع الی الحق بلا صبر نفسه و الخلع من حوله و قوته و سال ان یعطیه لله صبرا یحتمل به بلاء القدیم كسوة فاحتمل به بلاء القدیم كسوة فاحتمل به بلاه علیه الحق بعد اتصافه به و انخلاعه من دعوی الانانیه فلمآ لم یؤثر فیه سكر الاتحاد و الاتصاف بقی متمكناً فی العبودیة و استلذ بحلاوة مشاهدته من قهره كما استلذ بمشاهدته من لطفه و قال **نعم العبد انّه اوّاب** ای راجع من دعوی الانانیه الی نعت العبودیه و من لم یحتمل بلاه الا به كیف یحمل بلاؤه بنفسه قآل ابوالحسن بن ذرعان فی قوله انا وجدناه صابراً نعم العبد انه استلذ وجود البلاء مع لله فاستزاد من البلاء و ذلك قوله **مسّنی الضر[[1451]](#footnote-1452)** حیث ظهر علیه آثار العافیه و ان العیش فی البلاء مع لله عیش الخواص و عیش العافیه مع الله عیش العوام مسنی الضر بفقدان عیش الخواص و الرجوع الی عیش العوام قال جعفر بن محمد علیه السلام لما اظهر الله البلاء بایّوب و كثّر علیه الدود عقل لسانه عن الدعاء لانفاد الحكم و المشیه فیه و حكم له بالصبر فلما دام احكام الصبر اورثه الرضا لما وجد حلاوة القرب مع الله تعالی فاتنی لله علیه فی الاولین و الآخرین بقوله انا وجدناه صابراً نعم العبد انه اواب قال لله تعالی **انا اخلصناهم بخالصة[[1452]](#footnote-1453)** ای اخلصناهم مما سوانا حتی خلصوا فی محل التمكین فی دار التفرید و عین التجرید و حق التوحید و مشاهده الجبروت و الملكوت دعوا المریدین الی مقام القربات و المداماة و المشاهدات و المكاشفات و ما ارعوجوا من حد الاستقامة الی حد التلوین و ما احتجبوا بشیء عنه تعالی فانهم اولو القوة الالوهیة و البصایر الربانیه قال ابن عطا اخلصناهم لنا و حصصناهم بنا و معنا و قال بخالصه تلك الخالصه خلو سره عن ذكرالدارین و ما فیهما حتی كان لنا خالصاً مخلصا قال سهل اخلصهم له دون ذكرهم له و لیس من ذكر الله ما بعد كمن ذكر لله بذكر لله قال ابن یعقوب لما قال اخلصناهم بخالصه صنعت قلوبهم لذكره عند ذلك ورقت ارواحهم بارادته فهم فی مكنون ما تقدم لهم فی الغیب سبقت لهم منا الحسنی فصارو بدرجة المخلصین ثم زاد فی وصفه بقوله و انهم عندنا لمن المصطفین الاخیار ذكر العندیة و قرن بها الاصطفائیه و بین ان اصطفایتهم فی العندیه ازلیه قبل وجود الكون فاذا كان الاصطفائیه ازلیة تسقط عنها اسباب الحدثان وصار شرفهم خاصا و موهبته خالصة لذلك قال **اخلصناهم[[1453]](#footnote-1454) و انهم عندنا لمن المصطفین الاخیار[[1454]](#footnote-1455)** قال سبحانه و تعالی **و الذین اجتنبوا الطاغوت** **ان یعبدوها و اتابوا الی الله لهم البشری[[1455]](#footnote-1456) و اولئك هم اولوالالباب[[1456]](#footnote-1457)** الطاغوت الدنیا و اصلها التجمل و فرعها المآكل و المشارب و زینتها التفاخر و ثمرتها المعاصی و میراثها القسوه و القویه قال ابوبكر بن طاهر فی قوله **فبّشر عباد[[1457]](#footnote-1458) الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه[[1458]](#footnote-1459)** بشّر لله تعالی من فتح سمعه لاستماع الاحسن مما یستمع و صنعهم لله معه بالهدایة الیه و العلم به و العقل فیما یستمع فآن العارف العاشق بجمال الحق یلقی سماع الحاض فی مقام المراقبة علی بساط القرب و الحق سبحانه یتكلم بكل لسان من العرش الی الثری فلحظه نطق علی السنة الطیور فی الحانها و ساعة نطق فی اصوات الخلایق المختلفه و علی السنة السموات و الارضین و الجبال و حركاة الریاح و الاشجار والمیاه و علی السنة الملائكه و الارواح و النفوس فبعض الهام و بعض وحی و بعض كلام فالاحسن منها ان یتكلم معهم بكلامه العزیز الخاصة الصفاتی الذاتی الخارج من الوسایط و الوسایل فذلك العارف العاشق یسمع الكل من روحة و نفسه و عقله و قلبه وعدوه و الملك و الاولیاء و الانبیاء و حركات الاكوان و اهلها و یتبع جمیع الخطاب من حیث ادراك حقایقها ما یوافق حاله و علمه و عمله رسما و یتبع الكلام الازلی الذی هو احسن الخطاب بالفهم العجیب و العلم الغریب و الادراك الصافی و انفراد الحق من المخلوق بالمحبة و الشوق و العشق و المعرفه و التوحید و الاخلاص و العبودیه و الربوبیه والحریة قال الله تبارك و تعالی **افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه**[[1459]](#footnote-1460) بین لله سبحانه و تعالی شرایف الصدیقین من اهل مشاهدته المنورین بانوار قدسه اواجد ارواحهم فی فضاء دیمومیته و میادین ازلیته فابدالهم نور جماله و جلاله فهم منورون بنوره حیث البسهم قمیص سناء عظمته و بهاء كبریایه فهذا معنی شرح صدورهم بعد نشر نور تجلائه فی ارواحهم و عقولهم حتی وقع فیها نور العبودیه و ما بدا من نور الیقین و العرفان و الایمان و الاسلام فآول شرح صدورهم انوار صفاته فیها و آخر انقسامها ظهور سناء ذاته فیما بهم علی نور من ربه و بذلك النور یلبسین فیرون الحق بنور الحق و یرون مادون الحق من العرش الی الثری بنوره ثم ذبح اضدادهم بقساوة القلوب و تباعد النیات و احتجابهم عن نور ذكره بعد ان قهرهم بخذلانه و حرمهم من نور اسلامه و ایمانه و هدهم بعقوبته بقوله فویل للقاسیة قلوبهم من ذكر لله فسوة قلوبهم من اتباع نفوسهم و اعراضهم عن قبول طاعته مولاهم ثم بین انهم فی ضلال عن الوصال بقوله اولئك فی ضلال مبین قال لله تبارك و تعالی **الله نزّل** **احسن الحدیث كتابا متشابها مثانی تقشعرّ منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذكر الله[[1460]](#footnote-1461)** وصف لله تعالی كلامه القدیم و حدیثه الباقی الذی احسن من كل حسن او جمیع الحسن منه بدار و حسنه بان یكون محسن الاشیاء و انه صفته الازلیه التی خارجه بنعوتها عن رسوم الاصوات و علل الحروف و مصنوعات الكون ما یشبهها كلام الحق اوكلام الحق من فعله صدر و كلامه تعالی من ذاته صدر فكیف تكون مشابه كلام الحدثان و معنی قوله متشابها انه اخبر عن كلیه الذات و الصفات التی تبعها اصل القدم و صفاته كذا و ذاته كصفاته و كل صفه كصفه الاخری من حیث التزیه و القدس و التقدیس و الكلام بنفسه متشابه المعنی و كل معنی یتكرر فی غیر موضعه بلغة اخری و وضعها مذكورة بحروفها و المتشابه فی القرآن خاص مذكوریبیّن لاهل الخصوص من اهل الشهود صفات الخاصة الازلیه الذین یشهودن بالارواح و الاشباح فی مراقد الغیوب یستمعون من الحق باسماع القلوب فاذا سمعوا خطاب الحق من الحق یستولی علی اسرارهم انوار التجلی ثم یستولی من الاسرار علی الارواح ثم یستولی من الارواح الی العقول ثم من العقول الی القلوب ثم من القلوب الی الصدور ثم من الصدور علی الجلود منتقش منها جلودهم من حیث وقوف اسرارهم علی مشاهدة العظمة بنعت الخشیه و الاجلال بنور الجلال شهد علی وجوهم سطوات الكبریاء فتلین جلودهم و قلوبهم بنور البسط و الانس فزاد شوقهم الی سماع الكلام من الملك العلام و ذلك قوله تلین جلودهم و قلوبهم الی ذكر لله و خطابه سبحانه و تعالی سراج یستضئ بنوره كل راشد قی المعرفة مرشد فی التوحید راسخ فی محبة لله تعالی شانه قال لله سبحانه و تعالی **الله یتوّفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسك التی قضی علیه الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی[[1461]](#footnote-1462)** خلق لله الارواح قبل الكون بین النور و السرور وتجلی لها من حسنه و جماله فاستبشرت بجمال جبروته و بروح ملكوته فلم اردخلها فی الاجساد انقبضت من الاحتجاب بهاعن تلك النسایم فتشتاقت و استنشقت نفحات معادنها فی الاشباح فتلطفت علیه الحق سبحانه فیخرجها كل لیله من الاشباح و یطیرها فی بساتین ملكوته و یستربها ربال نوره حتی تجددت علیها لذایذ المحبات و حلاوة المشاهدات و یزید رغبتها فی قرب مولاه و خدمته فمن حان اجلها من خروجها من الدنیا الی الحضرة یمسكها هنده عند توفیقها اما بالموت و اما بالنوم و من بقی علیها بعض سیرها فی عالم الامتحان یرسلها الی محلها الی وقت خروجها بالكلیه الی عند مولاها و فی الحدیث المروی عن النبی صلی لله علیه و آله انه قال ان ارواح المومنین تصعد كل لیله الی تحت العرش فمن نام علی طهارة اذن لها بالسجود و من لم نیم علی الطهارة لم یؤذن قال سهل ان لله اذا توفی لانفس اخرج روحی النور من لطیف نفس الطبیعی الكشفی فالذی یتوفی فی النوم من لطیف نفس الطبع لالطیف نفس الروح و النایم یتنفس نفساً لطیف و هو نفس الروح الذی اذا زال لم یكن للعبد حركة و كان میتا و قال حیوة النفس الطبیعی بنور لطیف و حیوة نفس لطیف الروح بذكر لله قال الاستاد و قبض لله الارواح فی حال النوم بالخراج اللطیفه التی فی البدن و هی الروح و یخلق بدل الاستشعار و العلم الغفله و الغیبه الاحساس و العلم و اذ ارد الارواح بعد النوم الی الاجساد خلق الادراك فی محل الاستشعار فیصبر یتیفظا و الارواح اذا قبضها الله فی حال النوم فقد وردت لاخباران لها مراتبا و ان روحا یقبض علی الطهاره یرفع الی العرش و یسجد الله و یكون لها تعریفات و معها مخاطبات كما ورد فی الاحادیث النبوی صلی لله علیه و آله قال الله تعالی و تقدس **و** **بداً لهم من الله ما لم یكونوا یحتسبون[[1462]](#footnote-1463)** هذه الآیه خبر من لله للذین فرحوا بما وجدوا فی اوایل البدایات مما یغتر به المغترون و قاموا به و ظنوا ان لا مقام فوق مقامهم فلما روا ما بخلاف ظنونهم لاهل معارفه و احبّائه و عشاقه من درجات المعرفه و حقایق التوحید و لطایف المكاشفات و غرایب المشاهدات ماتوا حسرة و ایضا سكن قوم الی الانوار و ظهور بدایع صنع الحق و اطمانوا الیها و ظنوا انها هو و هم اهل الغلطات فلما بدا لهم من لله جلال عظمته علموا انهم لیسوا علی شیء من معرفة لله و ظاهر الآیه یتعلق باهل الریا و السمعه الذین یتعجبون قبول الخلق و استحسانهم ظواهرهم من الدین و العبادة اغتروا بمراعاتهم و ظنوا انهم علی شیء من عند لله من ذلك فاذا بدالهم من الله بیان یوم القیمة انهم مشركون بالریاء و السمعة و افتضحوا هنالك عند العارفین و الصدیقین و افهم ایها الناظر فی هذا الكتاب ان لنا من علوم المجهولة ذوقیا و ذلك الذوق لا یلیق بفهم اهل الطیلسان و الطرق و من ذلك ان الكفر و الایمان طریقان من القهر و اللطف الی عرفان وحدانیته فیبلغ المومن الیه بطریق الایمان و اللطف و یبلغ الكافر الی رؤیة قهریاته بالحقیقه ضد المعاینات فاذا عرف انه هالك فیه و اقتحم فی ظلماته یبداله فی احانین من لله سبحانه من كشوف جلاله و جماله و علومه الازلیه والطاف الابدیه ما تضمحل فیها نیران جمیع جهنم و هولاء یحتسب ذلك منه و من اتت بین العبد و الرب قوله صدق و وعده حق و اشارته خفیفه فاول الآیة واضحة و آخر الآیه اشارة قال سهل فی قوله تعالی و بدالهم اثبتوا لانفسهم اعمالا فاعتمدوها فلما بلغوا الی المشهد الاعلی رأوها هباء منثورا فمن اعتمد الفضل نجا و من اعتمد افعاله بدا له منها الهلاك اعاذنا لله تعالی من شر هذا قال الله تبارك و تعالی و تقدس **قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً**[[1463]](#footnote-1464) بسط الحق فی هذه الآیه بساط عطایاه و فجر بحر كراماته لعطاش الرحمة و رفع سجوف الغیرة عن اطباق الاسرار ایس بكم عبادی منی تخافون و من رحمتی یقنطون لا تخافوا و لا تحزنوا لا تقنطوا فانی اجبتكم فی الازل اجزیتها علیكم لافتقاركم الی و عجزكم بین یدی كیف یقدح ذنوب الاولین و الآخرین علی بحار رحمتی الواسعة و جمیع الحدثان اقل من قطرة فی بحار رحمتی فاذا فتحت خزاین جودی یدخل عصیان جمیع خلایقی فی حاشیة من حواشیها و هذه الآیه من اعظم ترجته العباد جمیعا تسلی لله بها قلوب الخایفین الذین یحتشمون من دقایقه فیقول لاباس بكم فانی اغفر الصغایر و الكبایر و الاسرار و الضمایر اطهركم عن الجمیع و البسكم انوار رحمتی حتی تبقوا معی ابدا و تنظروا الی وجهی الكریم بلا حساب و لاعتاب و لا حجاب و لا عذاب قال سهل امهل عباده تفضلا منه علی آخر نفس فقال لهم لا تقنطوا من رحمتی و لو رجعتم الی بابی آخر نفس لقبلتكم قال الحریری امر لله عباده ان لا یعتمدوا اعمالهم و لا یقنطوا من التقصیر فیها فان الرعایة و العنایة سبقت العنایة الا تراه یقول **قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم** قوله تعالی **الله خالق كل شیء و هو علی كل شیء وكیل[[1464]](#footnote-1465)** انّهم با‌تبارك سر هذه الایه فان لله سبحانه اخبر منها من سر نفسه كان فی الازل الآزال بحار الالوهیة متلاطمة قهارة متراخرة و لم یكن لمكان قهره مقهوراً و العزته ذلیلا فغلب عزة قهره و جلال سلطانه و نور مشیته و ارادته فاوجد الكون فجاء الكون من العدم مقهورا ذلیلا لقهره و عزته فقهر المخلوقات اذ لم یكن فی القدم مكان القهر و المقوریة فاذا تصاغر الاكوان فی قدم الرحمن و سطوات كبریائه و كاد ان یضمحل امسكها بلطفه عن قهره و هذا معنی قوله **و هو علی كل شیء** **وكیل** قال الحسین كل شیء اراد الله به برهانه و التذلل البسه لباس المخولقیه الا تری كیف نزه عن ذلك صفاته و كلامه قال **لله** **خالق كل شیء** و المخلوقات لیس لها عز الا بالنسبة الی خالقه و انها مخلوقه فبنسبته الیها اعزها قوله سبحانه و تعالی **لئن اشركت لیحبطنّ عملك**[[1465]](#footnote-1466) هذا من اوایل احوال النبی صلی لله علیه و آله حین دخل فرسان اسراره فی میادین الآزال و الآباد و رای جبروتا فی جبروت و ملكوتا فی ملكوت و عزاً فی عز و بحرا فی بحر و سلطانا فی كبریاء و كبریاءً فی عظمة فما رای للقدیم الازلی اهل من الحدثان و ما رای اثر من نفسه فی جناب الربوبیه فكادان یخطر فی قلبه انه معطل قال لله تعالی كلا **و لقد اوحی الیك[[1466]](#footnote-1467)** بغیرالرسالة و النبوة و الانباء العجیبه و لا شك فی حالك فانك مكرم بسابق عنایتی و اصطفایتی الازلیه و لك اخوان حل بها ما حل بك من الاحوال السنیه و غرایبات انواره العزة انظر الی ما وهبت لك من تلك الكرامات و لا ینظر الیها منی فان الالتفات الی المقامات فی المكاشفات و المجاهدات شرك و اذا وقعت عنی علی خطك من لیحبطن احوالك فان الكل قایم لی قال ابوالعباس بن عطا ای لئن طالعت بسرك الی غیری لیحرمن خطك من قربی قال ابن عطا هذا شرك الملاحظة و الالتفات الی غیره لئن نظرت الی سوائی لحر من عن لقائی قال الله تبارك و تعالی جل جلاله **و ما قدروا الله حق قدره و الارض جمیعاً قبضته یوم القیمة و السماوات مطّویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشركون[[1467]](#footnote-1468)** كیف یقدرونه حق قدره و نعوته الازلیه منزهة عن ان یحتویه الحوادث و تحیط به الاماكن و تدركه الابصار و تفطنه الاوهام و الافكار الارواح محترقه فی اول بوادی انوار قدرته و العقول فانیة فی لمعان بدیع صنایعة و القلوب مضمحلة فی لزوم واردات تقلب قضائه و قدره علم سبحانه عجز الخلیقه عن وصف جلاله و ادارك كماله و لا یحتملون ذرة من انوار ذاته و صفاته عند ظهور كشفها بنعت غلبة قهره علی الاكوان و الحدثان فآجمل القول بقوله **و ما قدروا الله حق قدره** حیث وصفوه بنعت الانداد و الاضداد ثم فصل من بطون الافعال و لوایح انوار بعض الصفات فقال **و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسماوات مطویات بیمینه** لو وصف حقیقه نفسه بغیر ذكر الاكوان و الافعال لغابوا فی مهمة الاوهام و ما تخلصّوا ابدا من تراكم الافكار فی طلب الاسرار بل احالهم الی رؤیة الفعل المحیط به صفاته ای كیف تدركون من كان قهره و عظمته فی مباشرة فناء العالم هكذا من حیث عقولكم و ان السموات و الارضین اقل من كرة فی میادین قهر صفاته و عندكم ان العظیم لو یكون من یقلع جمیلة من الجبال فذكر فعله علی حد عقولهم فلما علم ترددهم فی مماثله افعاله و وقوع عقولهم فی اودیة الاشكال و مخایل الابعاض نزه نفسه عن ذلك فی آخر الآیة كما نزه نفسه فی اولها فقال سبحانه و تعالی عما یشركون ای مقدس من ان یقبس المتقابسون او یشیر الیه المشیرون اول الآیة ذكر قدم القدم لاهل الفناء فی التوحید الذاتی و اوسط الآیة ذكر ظهور جلاله و جماله بنعت الالتباس فی آیاته الافعالی للعاشقین و آخر الآیة ذكر حقیقه السر الصفاتی بنعت التزیه و التقدیس و وصف افراد قدمه عن الحدوث فرؤیة الذات لاهل الفناء و رؤیة الصفات لاهل البقاء و رؤیة الجمال و الجلال فی الافعال لاهل العشق و كلهم معزولون عن ساحة الكبریاء بقوله **سبحانه و تعالی عما یشركون** قال سهل فی قوله تعالی و **ما قدروا الله حق قدره** ما عرفوه حق معرفته فی الاصل و لافی الفرع و كیف یعرف قدر من لا یقدر قدره سواه قال الواسطی لو طالعوا حق حقه فی محبتهم لعلموا العجز عن ذلك بالكلیه فلم یعرف قدره من ادعی لنفسه معه مقامات سئل الجنید عن قوله **و السموات مطویات بیمینه** فقال متی كانت منشورة حتی صارت مطویة فالله سبحانه نفی عن نفسه ما یقع علی العقول من طیها و نشرها اذ كل الكون مخزولة او خباح بعوضته او اقل منها لذلك قوله **قائم علی كل نفس بما كسبت[[1468]](#footnote-1469)** كیف لایستحیل قیامه علی هذا الكون الذی یزن ذرة عنده قال الله تبارك و تعالی و تقدس **و نفخ فی الصور فصعق من فی السماوات و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فادا هم قیام ینظرون[[1469]](#footnote-1470)** اول النفخه و الصعقه ترشح انوار قهر العظمة علی الاكوان و الاماكن و الهیا كل و الامثال و الصور و الاشكال و الارواح القدسیة الملكوتیه فی اكناف الطافه قایمة بوجوده لایقع علیها تلوین الصفات و الفزع و العقوبات و الثانی النفخ و الصعقه ظهور انوار جماله فی انورا جلاله فمن ذلك یحیی الانفس و یقوم الاشباح بنور لارواح ینظرون الی سرادق الكبریاء و ساحة العظمة و البقاء ینتظرون وقوع نور الكشف قال لله تعالی جل جلال قدسه **و اشرقت الارض بنور ربها**[[1470]](#footnote-1471) یتجلی الحق سبحانه لارض ارواح العارفین و الانبیاء والمرسلین وارض قلوب الصدیقین و المقربین و یظهر نور جماله لابصار الوالهین العاشقین ثم یستضیء بانوارها ارض المحشر للعموم و الخصوص تعالی صفاته عن ان یقع عن الاماكن و ان یكون محلا للحدثان یا عاقل لا یكون ذرة من العرش الی الثری الاوهی مستغرقه فی انوار اشراق آزاله و آباده و قال سهل قلوب المومنین یوم القیمة تشرّق بتوحید سیدهم و الاقتداء بسنة نبیهم (ص) قآل القاسم اشرقت الارض باولیاء الله لهم فیه انوار الله و مواضع حجته و غیاث عباده و ملجأ خلقه و قال جعفر و نفخ فی الصور اهل الاستثناء محمد (ص) و اهل بیته و اهل المعرفه و اهل التمكین و الاستقامة الذین استقاموا الله علی بساط العبودیة فمكّن الله اسرارهم بحمل الموارد بقوله تعالی **و قال لهم خزنتها سلام علیكم طبتم فادخلوها خالدین**[[1471]](#footnote-1472) فی هذه الآیه سر لطیف ذكر لله سبحنه وصف غبطة الملائكه علی منازل الاولیاء والصدیقین و ذلك قوله تعالی **سلام علیكم طبتم**[[1472]](#footnote-1473) ای انتم فی مشاهدة جماله ابدا طیبین بلذة وصاله سالمین عن الحجاب ابدا و آیضا هذا سلام لله و لكن بالواسطه والسلام الخاص بعد دخولهم فی الحضرة بقوله سلام قولا من رب رحیم قال ابن عطا السلام فی الجنه من وجوه منه من یسلم علیهم خزنة الجنه و منهم من یسلم علیهم لملائكه و منهم من یسلم علیهم الحق بقوله **سلام قولا من رب رحیم[[1473]](#footnote-1474)** قال الله تعالی **و الحمد لله الذی صدقنا وعده[[1474]](#footnote-1475)** هذا حمد بعد الوصول و ثناء علیه بعد مشاهدته و وصاله من فرح وجدان مواعده الجلیله و مواهبه السنیه حمدوه بعد ما وجوده بآلسنته ربانیه ملتبت بنور ربه استعار و السان المدح من الحق فاثنوا و الا كیف یحمدونه بالسنته حدیثه معلوله قاصرة عاجزة قآل ابن عطا ان العبید اذا شاهدوا فی المشهد الاعلی آثار الفضل و ما انعم علیهم من فنون النعم التی لم یكن یبلغونها باعمالهم فقالوا **الحمد لله الذی صدقنا وعده** بفضله من غیر استحقاق منا لذالك منا بلا فضلاً وجوداً و كرماً و احساناقال لله تبارك و تعالی **الذین یحملون العرش و من حوله[[1475]](#footnote-1476)** وصف لله تعالی عرّاف ملایكته الذین البسهم لله قوة جبروته و نور ملكوته و هم اللاهوتیون یحملون كنز الاعظیم بعظمة لله و قوته و السكر من شراب قربه و محبته و فیض مشاهدته یطیرون فی هواء هوتیه بالاجنحة القدوسیه و الرفارف السبوحیه مع مرآة الوجود و كنوز الجود حیث یشاء لحق سبحانه عن الاماكن و المشاهد یسبحون الله بما یجدون منه القدس و التزیه حمد الافضا له و بانه منزه عن النظیر و الشبیه یومنون بالله فی كل لحظه بما یرون منه من كشوف صفات الازلیات و انوار حقایق الذات التی یطمس فی كل لمحة مسالك رسوم العقلیات و هم یقرون كل لحظة بجهلهم عن معرفه وجوده ثم بین انهم اهل الرافه و الرحمة و الشفقه علی اولیائه لانهم اخوانهم فی نسب المعرفه و المحبة یستغفرون لهم حین اقروا كلّهم بانه تعالی لا یدركه غوص الاوهام و لا یحویه بطون الافهام سالوا غفرانهم علی ما جری قلوبهم من انهم علی شیء فی معرفته قال الله تبارك و تعالی **ربنا وسعت كل شیء رحمةً و علماً**[[1476]](#footnote-1477) اوجدت الوجود برحمتك القدیمه و علمك الازلی حتی لا یخلوا ذرة من العرش الی الثری من رحمتك وعلمك و جعلت الكل مرآة لنفسك تجلیت منها لاهل الخضوع من العارفین تظهر انوار جمالك منها لاهل رحمتك و هم اهل المحبة و العشق والشوق و تبرز منها بنعت الجلال و الالوهیة والقدم والبقاء لاهل المعرفه قال الله جل جلاله **فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلك وقهم عذاب الجحیم**[[1477]](#footnote-1478) ای اغفر للذین تابوا من وجودهم فی وجودك و رجعوا من دونك الیك و استقاموا علی سبیل المعرفه بعظمتك و جلالك و عجزهم عن ادراك عزتك بانهم تؤویهم الی اكناف قربك و ترحیهم من صلولة جبروتك بما یكاشف لهم من جمال سرمدیتك عجبت من رحمة الملائكه المقربین كیف تركوا المصرین علی الذنوب عن استغفارهم هذا قطعه زهد وقعت فی مسالكهم این هم من قول سید البشر صلوات لله علیه و سلامه حین آذوه قومه حیث قال اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون اعّموا الاشیاء بالرحمة ثم اخصوا منها التائبین یا لیت لویقوا علی قول الاول و سألوا الغفران لجمیع التائبین و العاصین قال ابن عطا فی هذه الآیه من خلفوا مطیعین قایمین بالله بالتسبیح والتنزیه یستغفرون لمذنبی المؤمنین و هم غافلون عن الندم علی ذنوبهم و الاستغفار منها **و قال سهل فی قوله فاغفر للذین تابوا من الغفله** وآنسوا بالذكر قال الله تعالی و تقدس **رفیع** **الدرجات ذوا العرش یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده**[[1478]](#footnote-1479) یرفع درجات المریدین الی الكرامات و یرفع درجات المحیین الی المشاهدات و یرفع درجات العارفین الی معرفة الذات والصفات و یرفع اهل المواحید الی شهود الجمال واهل الشهود الی مشهد العظمه و الجلال یرفع الزاهدین الی الجنان و یرجع المنقطعین الیه الی درجة الایقان و العرفان یرفع النفوس بعد تقدیسها بالمجاهدة و الریاضه الی جنته و یرفع الارواح الی قرب مجالس الانس و یرفع الاسرار الی مراقد القدس و یرفع الیه سراً خالصاً من جمیع الدرجات حتی لا تبقی بینه و بین الحق درجة و صار انوار الذات والصفات منازل شهوده فیكشف كل نور له فیغیب فی الانوار و یفنی فی الاسرار ثم یفنی عن الفناء و تبقی الحق بالحق و لا فوق الحق الی الحق و هو فوق كل درجات بقهر الربوبیة و سلطة الكبریاء و ذلك قوله **ذوالعرش** ای ذو العرش الذی محیط بجمیع الكاینات و هو اقل من خردلة فی جلال عزة كبریائه ذكر العرش علی حدالعقول لآن العقول لا یصل الا الی مثله و هناك عالم العقل فتستقر العقول هناك و هو متعلق بافعاله تعالی و الافعال قائمه لصفاته و صفاته قایمة بذاته ذلك سر استوائه علی العرش فجواب الاستوا قوله **ذوالعرش** ای مقهور لسطان عزته محتاج الی لباس نور قدرته یكون بایجاده تعالی الله بذاته و صفاته عن ان یشهده الاماكن و هو منور بنور تجلی صفاته و هو مرآة فعله یظهر منها مقدورات الآیات و قضّیات العلم و القضاء و القدر و هو روح فعلی فوقه روح صفتی و فوق تلك الروح روح ذاتی و ذلك تجلی الصفات و تجلی الذات یلقی تلك الارواح علی من یشاء من خلقه فروح الافعال للمومنین و روح الصفات للمحبین و روح الذات للعارفین و ذلك قوله تعالی **یلقی الروح من امر** ربهفیقع الامر علی ما ذكرنا فامره فعله و قوله و ذاته و صفاته و ظهور نور الذات امر الخاص للانبیاء و المرسلین و ظهور نور الصفات امر خالص لاهل المعرفه و التوحید و نور العقل امر بدیهی لاهل محبته و الموقنین فی رویة آیاته فهولأ محصصون بتلك الارواح من حیث الوحی و الرساله و الالهام و الحدیث و الكلام و الكشف و العیان لیخوفوا العباد من المشهد العظیم و بروز سطوات عظمته العظیم یوم المشاهدة و یوم المكاشفة و یوم المخاطبة حتی یلقی المحب المحبوب و العاشق المعشوق والعبد الرب و العارف المعروف والموجد الموجد بقوله سبحانه **لینذر یوم التلاق[[1479]](#footnote-1480) یومهم بارزون[[1480]](#footnote-1481)** ای یوم كشف اللقاء و یوم بروزهم فی میادین ملكوته و صحاری جبروته ببارزون علی مراكب النور فی میادین السرور و لو رایت یا حبیبی هنالك زفرات الوالهین و عبرات الشایقین و شهقات المشتاقین و غلبات المحبین و عربدة العاشقین وانبساط الصدیقین و سكر العارفین و له الموحدین و ذلك عند كشف لقائه و ظهور جمال وجهه تعالی و هو یعلم اسرار بجمیع لا یخفی علیه احوالهم و اسرارهم بقوله **سبحانه و تعالی[[1481]](#footnote-1482)** **لا یخفی علی الله منهم من شیء**[[1482]](#footnote-1483) ای محیط بضمایرهم و یعلم مراداتهم فلما تمكنوا یرفع عن ابصارهم جمیع الحجب و یریهم سبحات جمال القیومیة فیفنی فیها الاولون و الآخرون فلما سكنت الارواح و بدات الاصوات و لا یبقی الا حی قیوم یقول بعزته **لمن الملك الیوم**[[1483]](#footnote-1484) ای این المدعون فی المعارف و التوحید و المبارزة بالعربدة و الانبساط فی مقام المحبة لمن البقاء السرمدی و لمن الجلال الازلی و لمن الكبریاء القدمی این اصحاب الانانیه فاخرس الكل و افنی الكل فیحیب نفسه اذ لا یستحق بجواب خطابه الا هو فیقول تعالی شانه و عظم برهانه **لله الواحد القهار[[1484]](#footnote-1485)** الواحد فی وحدانیته القهار فی فردانیته ثبت نسبة الوحدانیه اذا الكل مبهوتون فی غشاوة التفرقه القهار من حیث قهر المجموع و لا یبقی عند سطوات عظمته احد من خلقه فلمآ اوجدهم من صعقات الفناء یجازی الكل علی قدر مقاماتهم فیجازی الزاهدین بالجنة و یجازی العابدین بالدرجة و یجازی المحبین بالمشاهدة و یحازی المشتاقین بالمكاشفه و یجازی العارفین بالوصلة و یجازی الموحدین بمطالعة سر الاولیة و الآخریه الیوم یجزی كل نفس ما كسبت ای من هموم فراقه و مقاساة بلائه و دوام الحزن فی العبودیة و هذه المقاساة عقوبته و بلایاه التی امتحنهم بها فی الدنیا فیرفع لله ذلك عنهم ابد الابدین و یفرع ای یصیب علی الجمیع من بحار كرمه سیول الرحمة و الانعام و لا یبقی ذرة من بلائهم الا و هو یجازبه بحسن صحبته و كشف نضارة وجهه تعالی لله عن الشیبه قال لله سبحانه و تعالی **لا ظلم الیوم ان الله سریع الحساب[[1485]](#footnote-1486)** سرعة حسابه تعالی ان لوكان مثل ما خلق الف الف مرة و بكل ذرة منها عالم و فیها علی قدر كل ذرة خلق و هم یعلمون علی اصغاف ما عملوا فیریهم جمیع ذلك فی اقل من لمحه بحیث هم یعرفونهم و یرونها ثم یجازیهم باقل من لمحة و هو قادر بذلك فههنا ان یسئل عنهم اعمالهم فیغفر لهم ذنوبهم فی اقل من لمحه و هو غفور شكور رحیم ودود قال سهل فی قوله **رفیع الدرجات ذوالعرش** یرفع درجات من یشاء فی الدارین فیجعله عزیزا فیهما و العرش اظهاراً لقدرته لامكاناً لذاته یلقی الروح من امره علی ضروب فمن القی الیه روح الصفاء انطقه بها و احیاه حیوة الابد والروح روحان روح بها حیوة الخلق و اخری لطیفه بها ضیاء الخلق و قال جعفر زین العرش بانوار ذاته فلا یوازنه شیء و لا یقابله مثل و العرش غایه ما اشار الیه الخلق و فی قوله **یلقی الروح من امر** ربهحیوة الخلق علی حسب ما القی الیهم من الروح فمنهم من القی الیه روح الرسالة و منهم من القی الیه روح النبوة و منهم من القی الیه روح الصدیقیه و منهم من القی الیه روح الشهادة و منهم من القی الیه روح الصلام و منهم من القی الیه الروح العباده و الخدمه و منهم من القی الیه روح الهدایه و منهم من القی الیه روح الحیوة فقط فهو میت فی الباطن و ان كان حیا فی الظاهر و قال جعفر فی قوله **و یلقی الروح من امر** ربه یختص من یشاء من عباده بترویح سره بمعرفته و تزیین نفسه بطاعته و قال الاستاد روح هو روح الالهام و روح هو روح الاعلام و روح هو روح الاكرام و فی قوله **لمن الملك الیوم** لولا سوء طبایع الجهال و قلة معرفتهم لما ذكروا الله تعالی لمن الملك الیوم فان الملك لم یزل و لایزال له و هو الملك علی الحقیقه و لكن لما جهلوا حقه و حجبوا عن معرفته فی الدنیا فشاهدوا بالملك و حقیقه الجائهم الاضطرار الی ان قالو **الله الواحد القهار** قال الواجد الذی یصل به الاعداد و القهار الذی قهر الكل علی العجز بالاقرار له بالعبودیه طوعاً و كرها قال جعفر بن محمد علیه السلام فی قوله **لمن الملك الیوم** اخرس المكونات ذوات الارواح عن جواب سؤاله فی قوله **لمن الملك** فلم یجسر احد علی الاجابة و ما كان بحقیق ان یجیب سؤاله سواه فلما سكنت الالسن عن الجواب اجاب نفسه بما كان یستحق من الجواب فقال **لله الواحد القهار** و قال ابن عطا فی قوله **الیوم تجزی كل نفس**[[1486]](#footnote-1487) من طالع فی نفسه افعاله و انكاره و طاعته جزی علی ذلك و لاظلم علیه فیه و من طالع فضله و منه اسقط عن درجة الجزا علی مقام الافضال و الرحمة بقوله تعالی **قل بفضل لله و برحمته فبذالك فلیفرحوا[[1487]](#footnote-1488)** قال الله سبحانه و تعالی **یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور[[1488]](#footnote-1489)** وصف لله تعالی خیانة العیون و خفایاء الصدور و قال لا یخفی علی منها شیء و ذلك ان العیونات من ابواب القلب فاذا رأت شیأ یكون خط القلب منه یعلم ذلك نفسه قیطلب الخط منه و من القلب الی العین باب یجری علیها حركة هواجس النفس بجهتها علی النظر الی شیء فیه لها نصیب فاذا تحققت ذلك علمت ان خیانة الاعین متعلقه بما تخفی الصدور و اذا كان العارف عارفا بنفسه و یروضها بروضات طویله و بقدسها بمجاهدات كثیرة و یزمها بزمام الخوف و اداب الشریعة صارت صافیه من حظوظها فبقیت فی سرها حیلتها علی الشهوات فقی كل لحظه یجری فی سرها طلب حظوظها و لكنها بسترها عن العقل و اخفاها عن الروح من خوفهما فاذا وجدت الفرصه خرجت من روزنة العین فنتظر الی مرادها و تسرق حظها من النظر الی المحارم و ذلك النظر خفی وتلك الشهوة خفیة وصفها لله سبحانه فی هذه الآیه و استعاذ منها **النبی** صلی لله علیه و آله حیث قال اعوذ بك من الشهوة الخفیة و قال خیانة اعین المحبین استحسانها شیأ لهذا فقال **باقرة العین سل عنی** هل اكتحلت بمنظر حسن یذغبت عن عینی قال لله تبارك و تعالی **و قال ربكم ادعونی استجب لكم**[[1489]](#footnote-1490) ای ادعونی فی زمان الدعاء الذی جعلة خاصا لاجابة الدعوة فادعونی فی تلك الاوقات استجب لكم فان وقوع الاجابة فیها حقیقه بلا شك و من لم یعرف اوقات الدعاء فدعاوه ترک ادب فان الدعاء فی وقت الاستغفار من قله معرفه المقامات فان السلطان اذا کان غضبانا لایسال عنه و اذا کان مستبشرا فیکون زمانه زمان العطاء والفضل و من عصی السلطان و یسال عنه شیء فیضرب عنقه و من یطع السلطان ثم یسال فانه احذر ان یعطیه مأموله و ایضا ادعونی فی وقت غلیان قلوبکم بالشوق الی لقائی استجب لکم بکشف جمالی و اعطیکم مامولکم لذلک قال علیه السلام ادعوالله علی رقه قلوبکم و ایضا ادعونی بلاسئوال استجب لکم بلامجال فانک اذا شوقت الی جمالی تدعونی لنفسی فواجب من حیث الکرم ان اجیبب لک بنعت مرادک فانک اذاسئلت شیأ لم تدعنی بل دعوت مرادک قال الوراق **ادعونی** الی حد الاضطرار و الالتجاء حیث لایکون لکم مرجع الی سوائی **استجب لکم** و قال محمدبن علی علیهما السلام من دعی لله ولم یعّمر قبل ذلک سبیل الدعاء بالتوبة و الانابه و اکل الحلال و اتباع السنن و مراعاة السّرکان دعاوه مردودا و اخشی ان یکون جوابه الطرد و اللعن و قال ادعونی بلاغفلة استجب لکم بلامهلة قال لله جلاله و عم نواله **و** **زیّنا السماء الدنیا** **بمصابیح[[1490]](#footnote-1491)** زینها با نوار الکروبین کما زین الارض بالانبیاء و الاولیاء و ایضا سماء قلوب العارفین بشموس تجلی الذات و اقمار تدلی الصفات و نیران سیارت الملکوت و الجبورت قال سهل من عبدلله فی قوله تعالی **خلق الارض فی یومین[[1491]](#footnote-1492)** ای قضی خلقها فی یومین کما قال **فقضهن سبع سموات فی یومین[[1492]](#footnote-1493)** و قال فی قوله **ثم استوی الی السماء[[1493]](#footnote-1494)** الستوی امره علی الارض و السماء و مابینهما و ماتحت الثری قال استوی علم فیما قرب منه و بعد اذلاقرب ولابعد و فی قوله **و جعل فیها رواسی[[1494]](#footnote-1495)** الرواسی الاجلة من الاولیاء الذینهم المشرفون علی الخلق لانهم الخواص منهم و فی قوله من فوقها ای من فوق عامة الاولیاء و اشراقهم نظرهم اصح و برکاتهم اعم ولاشرف علیهم احد الا القطب الذی هوالواحد فی العدد و به قوام کل الاولیاء و قال **زینا** الجنة بنور مناجاة العارفین و زهره خدمه العابدین و فی قوله و **جعل فیها رواسی** الجبال اوتاد الارض فی الصورة و الاولیاء اوتاد الارض فی الحقیقه و بارک فیها البرکة و زیاده یاتیهم المطر ببرکة الاولیاء و یدفع عنهم البلاء ببرکتهم و فی قوله و **زینا السماء الدنیا بمصابیح** جعل نفوس العارفین ارضاً لطاعته و عبادته و جعل قلبه فیها فلکل النجوم علمه و شمس معرفته فاوتاد النفوس الخوف و الرجاء و الرغبة و فی القلوب ضیاء العرفان و شموس التوحید و نجوم العلوم و **العقول و النفوس والقلوب بیده** یصرفها علی ما اراد من احکامه قال لله تبارک و تعالی **قل هوللذین آمنوا هدی و شفاء[[1495]](#footnote-1496)** و نورا هدی القلوب العارفین الی مقدمه و هوالذات القدیم هدی و شفاء لقلوب العاشقین المشتاقین و ارواح مرضی المحبته و سمی ابصار لانه خطاب حبیبهم و کتاب شوقهم یستلذونه من حیث العبارات و یعرفونه من حیث الاشارات قال جعفربن محمد علیه السلم شفاء لمن کان فی ظل العصمة و عمی لمن کان فی ظلمة الخذلان فکما وصف لله اهل خالصته مما یقع لهم بخطابه وصف المنکرین کلامه و الجاحدین وجوده بان فی اذان قلوبهم و اسماع عقولهم وقر الخذلان و الضلالة و لایرون جمال خطابه بان لیس فی عیونهم انوار کحل مشاهدته بقوله **والذین لایؤمنون فی آذانهم و قر وهو علیهم عمی اولئک ینادون من مکان بعید[[1496]](#footnote-1497)** اذلم یروا جمال القرآن بنور الفهم و الایمان زاد طغیانهم بالانکار علیه لانهم فی مکان الضلالة بعید من ان یسمعوا بوصف الفهم و الادراک و المتابعة قال ذوالنون من وقر سمعه واصم عن نداء الحق فی الازل لا یسمع ندائه عند الایجاد و ان سمعه کان ذلک علیه عمی و یکون عن حقایقه بعیدا و ذلک انهم یؤذوعن بعد ولم یکونوا بالقرب قال لله سبحانه و تعالی **لایسأم الانسان من دعاء الخبیر و ان مسّه الشّر فیؤوس قنوط**[[1497]](#footnote-1498) وصف لله سبحانه من لم یعرفه و لم یعرف لطایف برّه باولیائه و یکون مقلدا فی الدعاء و معرضا بسرّه عنه و بظاهره عن طاعته لیس هو یدعوه بالحقیقه انما یدعو مراده فاذا حصل مراده قام علی تكلفه و تقلیده و ان لم یحصل مراده و یمسه بلاؤه یفر منه و لا یدعوه و لوکان علی محل التحقیق فی دعائه و معرفة بربّه فانه لایفرمن بلائه و لایقنط من رحمته فان العارف الصادق یستلذ بلاءه کما یستلذ نعمه و فی لسان الحقایق لنافیه اشارة و ذلک ان العارف المشتاق الذی من کمال شوقه یرید ان یشرب جمیع بحار الازل و الابد و الربوبیة و الالوهیه والذات و الصفات المنزهه عن مباشرة الحدثان بشربة واحدة و هو لایقدر لانه تعالی منزها عن ان یسهل علیها شربها علی قدر مذاقها و زیادة لیستقیم فی طلیها و اذا نظر الی امتناع الالوهیه عن ادراکه یئس و یقنط عن ان یدرکه بالحقیقه و هذا اذا کان هو مطالعا فی بطون الازل و اکناف القدم و عیوب الابد لو راتیه یا عاقل کیف یفر من الخلق و هو غضبان علیه معربد شطاح یتکلم عن سر الانبساط و تخاصم و تداخله من جبروته فی لله و اشتیاقه الی ادرک الحقایق و المعارف و اللطایف قال لله تعالی و تقدس **سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق**[[1498]](#footnote-1499) اظهر الآیات وجعلها مراة لصفاته و ذاته سبحانه و یتجلی منها من انوار الذات و الصفات للمشاهدین مشاهدة القدم سراً بسر فی حقایق التوحید و ظاهرا یرونه من الآیات من زیان العشق فی لباس العقل استقامه للمحبّة و التباساً لامر الحقیقه و لوظهر بنعت الالوهیة ظاهرا و باطنا لتعطلت الاشیاء و لغیبت الارواح واضمحلت النفوس و العقول لآن بروز سطوات الاحدیة لاتحمله الآیات و لا الاشباح و لا الابصار و لا الافکار ذکر فی الاول آیاته و مقصوده صفاته التی تشرق انوارها فی آفاق الاسرار و الایات و العلم الفعلی و المقصود من الصفات ظهور الذات لنظار حقیقه الحقیقه والفاین الایات فی ظهور الصفات و الذات الایات للعیون والصفات للغیوب و الذات للارواح و سّر القدم للاسرار و لاینکشف السّر الاللسّر والعارف الصادق اذا کان فی عین الجمع لایری شیئا الا و یری الحق بعینه لان فی حقیقه الحقیقه ما بدأ منه هو فعله و فعله غرق فی صفاته و صفاته قایمة بذاته فاذا شاهده فی نفسه كما شاهده فی آیاته یختلط الامر و یغیب الحدث فی القدم و یحل علیه سکر الانانیه فید عی الربوبیه لآن مشاهدة الایات یقتضی العشق و المحبة و مشاهدة الحق فی مرآة النفس یقتضی الاتحاد من تأثیر مباشرة سرالتجلی و هذا حال حسین بن منصور الحلاج قدس روحه حیث قال انا الحق و حال الاول حال الواسطی حیث قال ضحکت الاشیاء للعارفین بافواه القدرة بل با فواه الرب لوتری یا شاهد مشاهدة الحق فی الایات تری انوار العظمة و الکبریاء من عیون الآساء و انیاب التغابین و تری انوار جماله من اوراق الورد والنرجس و الیاسیمین و وجوه الحّسان و تسمع اصلوات الوصلة من الحان الطیور و البلابل و العندلیب و اصلوات الریاح و السحاب و الانسان و الاتاد الاتری الی قوله علیه السلام الورد الاحمر من بهاءلله من اراد ان ینظر الی بهاء اله لینظر الی الورد لاحمر قوله **حتی یتبین لهم انه الحق** ای سنریهم هذه الحقایق فی الایات و فی انفسهم حتی یتبین لهم انها هی الحق بعینه الایات و لا فی ایات و فی انفسه حتی یتبین لهم انهم الحق لعینه لام آیات ولا الافات و لا الانفس بل لاح الحق من الحق لاهل الحق و تأکید ذلک برهان ظهوره من کل شیء و شهوده علی کل ذره من العرش الی الثری بنعت التجلی و تنسیم صبح الازل فی عیون المشاهدین جلاله قوله تعالی **اولم** **یکف بربک انه علی کل شیء شهید**[[1499]](#footnote-1500) ای ظاهر من کل شیء بسطوع نور ازلیة منها لکل مستانس شاهدته فیه ثم بین ان المحرومین فی الازل یسبق الشقاوة لایرونه حقیقتا وبیانا و کشفاً و عیانا و عزا و سلطانا و برهانا بقوله **الا انهم فی مریّه من لقاء ربهم**[[1500]](#footnote-1501) ای انهم مطموسون عن مشاهدته بلطمات قهره فهم فی شک و ریب من حیث عینهم و جهالتهم ثم اکد ظهوره علی الکل بقوله تعالی **الا انه بکل شیء محیط[[1501]](#footnote-1502)** احاط علمه و قدرته و جلاله و جماله بکل شیء من العرش الی الثری لکن لایراه بنعوته الا العاشقون الوالهون العارفون قال القحطبی لایزال العبد یرتقی من حال الی حال حتی یبلغ الی الاحوال السنیة العلیه فیری لله قایما ثم بالاشیاء ثم یرتقی به من ذلک الحال حتی یری الاشیاء فانیة فی رؤیة الحق و یتیقّن ان القدیم ان قورن بالحدث لایثبت له اثر و ان جل قدره و عظم خطره و هو معنی قوله **سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق** و هو النظر الی الکون لشاهد الحق ثم النظّر الی الحق بالغناء من الکون و هو ان یصیر النعوت نعتا و لایشاهد الا حقا صرفا قال بعضهم یری الاشیاء عدمها وجودها و وجودها عدمها کما ان کل قرب بعد و کل بعد قرب لان احاطة القدرة بالشیء وجود الشیء و قال ایضا اوایلها الطایفین و العابدین طالعوه و راغبواه و اواخرها للواجدین مشاهدوه علی ایادیته و سرمدیته الذی فیه فناء معانیهم قال ابن عطا قوله سنریهم آیاتنا فی الافاق آیات الحق بادیه فمن كحل بنور التوفیق نظر الیها بعین التحقیق و کلما اظهر لله تعالی من خلقه ناطق بتوحیده اما صریحاً و اما دلیلا فالکل دلیل فیه للحق ان شاهدوا عن بصر و بصیرة ولادلیل علیه و الیه سواه قال لله تعالی جل جلال قدسه **بسم الله الرحمن الرحیم حم عسق** هذه الاحروف رمزلله مع حبیبه صلی لله علیه و آل یخبره بهّن و من کان اهله من سر الذات و الصفات و الفعل. الحاء رمز الحیوة الازلیه و المیم رمز محبة القدیمة و العین رمز عینیة ذاته و علم القدیم و عیانه لاهل العیان و السین رمز سره و سرسره و غیب غیبة و سناء سبحات وجهه و کشفه لاهل الکشوف و القاف رمز عن قدیمه وجود قوله القدیم الذی منه بدأ العالم و آدم بالحاء الحیوتی احی قلوب العارفین حین تجلی منها حیوته لها و بالمیم المحبتی ملک ارواح المحبین بحلاوة محبته التی برقت ساؤها فی عیونها ثم بسر الحرفین و رمز النّقیین خمی اسرار الواصلین عن خطرات الریب و کاشف لها اسرار الغیب و من العین عاین ذاته وصفاته للعالمین به و باوصافه و نعوته و بالسین سار سناء برق سبحانة فی اسرار الشایقین و به بالقاف اظهر قاف کبریائه قدم ذاته و قیومیة صفاته للقائمین به فی قربه عند ظهور قیامه علیهم و افهم یا صاحبی ان الحروف علی الاوایل السور نور الحق اخفی اسرارها عن غیر اهلها ثم اخفی من تلک الخفیات هذه الاحرف علی اوایل هذه السوره بان رفع عن السین نقوش الشین فاراد بالسین الشین و بیان **حم عسق** ای یحی الازل و جمال الابدی عشق العاشقون و انا عشقیهم و برمز العشق اخاطبهم حتی لایطلع علی احوالنا اهل الرسوم فیهلکون لان بین العاشق و المعشوق ارتفع حشمة الربوبیة و کلفة العبودیة فی مقام المشاهدة ثم اقسم الحق بهذه النعوت ای بحیوتی یا حبیبی و مجدی و جمالی و ملکی و محبتی لک و لاولیاء امتک یا محب یا محمد و بعلوّ شانی و علمی المحیط و عزی و بسنائی و قدسی و سرمدیتی و سبق وجودی علی کل شیء یا صاحب سری و یا سابق کل سلبق بالشرف و الفضل و التقّدم و یا سیّاح بحر قدسی و انسی بقدمی و قیومیتی و قیومی علی کل شیء و بقولی الحق و بقدرتی القدیمه و بقضائی و قدری و بعشقی یا عاشق و بصدقی یا صادق ان هذه الاشارة قد اشرتها الیک و الی انبیائی قبلک و اولیائی و اهل خالصتی و ذلک قوله **کذلک یوحی الیک و الی الذین من قبلک الله العزیز الحکیم[[1502]](#footnote-1503)** ای بعزتی عززتک و عززت اولیائی و بحکمتی اصطفیتک و اصطفیت احبائی و اعطیتک و اعطیتهم حکمتی و معرفتی و منعت عنک و عن اهل محبتی کید الکایدین و غلبة الجاهلین قال لله سبحانه و تعالی **لیس کمثله شیء**[[1503]](#footnote-1504) ای کل ماوفقّتم علیه من العرش الی الثری فانامنزه عن ذلک ولو تجلی من قدس جلالی بالحقیقه لاضمحلت الحدثان و فنیت الاکوان سبحانی تعالیت عن خطرات الاوهام و عما یحل فی الافهام و عمایدرکه العقول و یشاهده القلوب و یعانیه الارواح و یصادفه الاسرار من ذکرنی بحظ فقد افتری و من شکرنی بحظ فقد استری و من صبر فی موازاة قدمی فقد اجتری لولا رحمتی الواسعه علی جمیع خلقی ماوجدتهم و ما خاطبتهم اذ خطابی معهم من وراء کل حادث فلیس فی عزة قدمی وراء و لاملاء و لاخلا و لامکان و لازمان من اشار الی نبعت المعرفة فانا منزه عن ان اکون معروفا بمعرفته و من اشار الی بالتوحید فتوحیده راجع الیه و انا واحد فی وحدا نیتی مافارقت عن الاثنین حیّ توجدت فان وحدا نیتی منزهة عن الکثرة والقله و لم یکن للحدثان وجود بالحقیقه حتی یکون مثالی اذ قیامها بی و کیف یکون الاشیاء مماثلی و الاشیاء قایمة بقدرتی و لولا قدرتی ماتکونت الاشیاء لیس لصنیعی مثل و فکیف لصفاتی و ذاتی یا حبیبی احترق فی نیران الغموم و الهموم و الیاس و القنوط من ادراک عین حقیقته و ان کنت شاهدا ایاه ابدا فان الکون غاب فی بحر لااله الا لله و لام **لیس کمثله** نفی الکیفیه و الانییه فی اول ابراز نور قدسه بقوله لیس و قد کفی به اهل التوحید اذا عدم التشبیه و المشابهه و لوفهم المخاطبون حروف اول السورة لراوا معنی **لیس کمثله** فی رمزها سبحانه هام فواد اعرافه کل لسان واصفه سبحانه ما اعظم شانه قال الواسطی امور التوحید کلها خرجت من هذه الایه **لیس کمثله شیء** لانه ما عبر عن الحقیقه بشیء الا و العلة مصحوبة و العبارة منقوصته لان الحق لانیعت علی اقداره لان کل ناعت مشرف عن المنعوت و جل ان یشرف علیه مخلوق قال الشبلی کل ما میزتموه باوهامکم و ادرکتموه بعقولکم و اتم معانیکم فهو مصروف الیکم و مردود علیکم محدث مصنوع مثلکم لان حقیقه الله سبحانه عال عین ان یلحقه عبارة وهم اویدرکها فهم اویحیط بها علم کلا کیف یحیط به علم و قد انتفت فیها الاضداد بقوله تعالی **هوالاول و الآخر و الظاهر و الباطن[[1504]](#footnote-1505)** ایّ عبارة تخبر عن حقیقه هذه الالفاظ کل اقصرت عنه العبارات و خرست الالسن لقوله **لیس کمثله شیء** قال الواسطی احتجب بخلقه عن خلقه ثم عرفهم بصنعه عن صنعه و ساقهم الی امره بامره فلایمکن الاوهام ان یناله و لاالعقول ان یختاله و لا الابصار ان یشتمله و لا الاسماع ان یسمعه هو الذی لاقبل له ولایعدولا مقصد عنه ولاغایة و لامیقات و لاانقضاء لایستره حجاب و لایقیله مکان و لایحیتونه هواء و لایحتاطه فضاء و لایتضمنه خلاء **لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر** قال لله تبارک و تعالی **الله لطیف بعباده یرزق من یشاء و هوالقوی العزیز[[1505]](#footnote-1506)** لطیف باولیائه و اهل معرفته و محبته بان اودع ارواحهم فی الازل ودایع العلم اللدنی و انوار محبته الازلیه و اصطفاهم بقربه و وصاله و اغرقهم فی بحار شوقه و عشقه و معرفته ثم طالع اسرارهم بعلومه القدیمه فرای لهب نیران قلوبهم من شوقه لا یخفی علیه هیجانهم و هیجانهم شوقهم الیه فجذبهم من ممكن العدم اولا الی نور القدم و اشهدهم علی مشارب بحار الذات و الصفات ثم جذبهم الی بساط العبودیة و تلطف علیهم بان رفع عنهم اثقالها تلطفا و كرما حتی سهل علیهم مسالك الاستقامة ثم جذبهم الی مشاهدة الربوبیه و ادناهم منه و دنی منهم حتی ال یبقی البین فی البین قال لله تعالی فی وصف حبیبه صلی لله علیه و آله **دنی فتدلی[[1506]](#footnote-1507) فكان قاب قوسین او ادنی**[[1507]](#footnote-1508) ثم هم من قهر غیرته و البسهم قباء انوار بقائه و شد فی اوساطهم مناطق الحرمه و اجلسهم علی ارائك المملكه و خاطبهم باسرار ملكه و ملكوته و جعلهم اهل سره و اكرمهم بكشف ملكه لهم حتی حكموا فیه بشرط الانبساط لا یثقل علیهم حقوق المعارف و لا یجری علیهم الا انوار الكواشف هم طیور مناهل الوصال و یطیرون فی بساتین الجمال و الجلال و یترنمون بالحان الصفات و یخبرون اهالیهم من اسرار الذات طوبی لهم ثم طوبی لهم طوبی لهم و حسن مآب فارجع من كمال كرم القدیم وجوده العمیم ان اكون طیرا من تلك البلابل اصفر بصفیر الصفات من بطنان غیب الذات سكران من رؤیة الذات والها من شراب الصفات معشوقا لسناء الذات ثم افنی فی الذات و ابقی فی الصفات و لایجری علی بعد ذلك طوارق الفناء فابقی ببقاء الابدی و اتدارك بافات بین من المعیة القدیمة مع القدم فان الآخر بالحقیقه اول و الاول آخر و الظاهر باطن و الباطن ظاهر فنحن الاول حیث قام الحق باولیة مقام اولیتنا و ان كنا معدومین و نحن الآخرون من حیث البسنا الحق وصف بقائه و نحن الظاهرون بظهوره علینا و نحن اهل الباطن و الغیب اذ لاغیب فی الكشف ولا باطن فی الظهور تعالی لله من ان یدركه بوصفه غیره رزق لله تعالی هذه المراتب العلیه والمواهب السنیه من آمن بنا و بكل ولی صدر من بساتین الغیب و مشارب القرب الذین یتكلمون بمثل هذه الكمات البدیهیة الآلهیة الربانیه كما قال سبحانه **یرزق من یشاء و هو القوی العزیز** باصطفاتیهم و ابلاغهم الی مرادهم عزیز حیث ان لا یغیب علیه بان یسقطهم مما اختار لهم فی ازله الی ابده قال جعفر بن محمد علیه السلام فی قوله الله لطیف بعباده موجود فی الظاهر و الباطن و الاشیاء كلها موجودة به لكن بوجد ذكره فی قلب العبد مرة و یفقده مرة لیجدوا بذلك افتقاره الیه و قال **اللطیف** هو العالم بدقایق الامور قال لله تعالی و تقدس **استجیبوا لربكم من قبل ان یاتی یوم لا مرّد له[[1508]](#footnote-1509)** الامر للعموم فی اجابة دعوته و لا تسمع نداه الا من اصطفاه فی الازل لمحل خطابه و سماع دعائه و كیف یجیب من لم یسمع باسماع التنبیه و المعرفه و المحبة و الفهم هواتف اطیار الالهام والخاطب و الكلام من خاطبه الحق بلا واسطه فیسمع ایضا الخطاب بالوسایط و من كان خالیا عن استعداد قبول الخطاب لا یجیب و لو ناداه الحق بكل لسان قال لله تعالی **ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم**[[1509]](#footnote-1510) قال جعفر بن محمد علیه السلام استجابة الحق لمن یسمع هواتفه و اوامره و خطابه فیتحقق له الاجابة بذلك السماع و من لم یسمع الهواتف كیف یجیب قال لله تبارك و تعالی و تقدس **اهم یقسمون رحمة ربك نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات[[1510]](#footnote-1511)** جعل معشیة البعض ارادة و جعل معشیة البعض عملاً و خدمة وجعل معیشة البعض ایمانا و صدقا و جعل معیشه البعض توبة و انابة و جعل معیشة البعض محبه و شوقا و جعل معیشة البعض معرفة و التوحید و جعل معیشة السالكین العرسات و جعل معیشه الذاهدین بالكرمات و جعل معیشه العارفین تراكم الواردات و جعل معیشه الفقراء القناعة و التوكل و الرضا و التسلیم هذا للمقبلین الیه و للمدبرین عنه الغی و الضلالة و الجعل و الغبادة و الدنیا الكثیره الساعة عن الله و هم ایضا فی ذلك متفاوقون بعضهم اعلی من بعض بالمعرفه و بعضهم اعلی من بعض بالمشاهدة و بعضهم اعلی من بعض فی المكاشفه و بعضهم اعلی من بعض فی المحبة و كك فی جمیع المقامات كما فضل بعض اصحاب الدنیا فی الرزق والمعیشه قال الواسطی فی قوله **نحن قسمنا** رزق قوما حلالا و مدحهم علیه و رزق قوما شبّهه و ذمّهم علیه و قوما جراما و عاقبهم علیه و غذاء قوم بالحرام المحض و لم یلمه علیه قال النبی صلی لله علیه و آله ان روح القدس نفث فی روعی ان نفسا لا تموت لا تستكمل رزقها الا فاتقوا لله واجتهدوا فی الطلب و ان عیش الآخرة للمومنین خیر من عیش الدنیا بقوله **و رحمت ربك خیر مما یجمعون[[1511]](#footnote-1512)** قال لله تبارك و تعالی **قل ان كان للرحمن ولد فانا اول العابدین**[[1512]](#footnote-1513) امر لله سبحانه حبیبه (ص) ان الق رغام الهوان علی انوف اهل الخیال من الكفرة و المشبهة و الزنا دقه والثنویة و النصاری و الیهود و المشركین باظهار تنزیه عزة اولیته و تقدیس جلال قدمه عن علل الحدوثیه و اوصاف المخلوقیه حتی یموتوا فی غمار الغفله من ضربات قدس الالوهیة و قهر الجباریة ان كنتم تزعمون الله المنزه القدیم شیئا لا یلیق بجلاله فانا اول من تقدس من طریان علل الحدثان علیه و انا اول من افنی من حیوتی فیما اسمع منكم له فیه و هذا كما قال لله تعالی فی وصف السموات و الارض و الجبال كیف تخشعت من اقوال الكفره بقوله تعالی **تكاد السموات یتفطّرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هذا[[1513]](#footnote-1514) ان دعوا للرحمن ولدا[[1514]](#footnote-1515)** ویل لمن یتعاقد بعقله من الجمادات فی معرفه لله و اشاره اولیته صلی لله علیه و آله فی عبودیته اشارة الی بدو وجوده فی اتیانه من العدم بنور القدم فی اول تجلی جلاله و هذا كما قال الصادق علیه السلام اول ما خلق لله نور محمد(ص) و اول من جری به القلم **لا اله الا لله[[1515]](#footnote-1516)** **محمد رسول لله[[1516]](#footnote-1517)** قال فانا **اول العابدین** احق بتوحید لله و بذكر لله تاكید تقدیسه قال لله جل و علا **لا یذوقون فیها الموت الا الموته الاولی[[1517]](#footnote-1518)** افهم یافهیم لو تدرك حقایق الامور المعارف الا تمنی بالجهل فیما اقول لك فآن الموت الاصلی هو العدم و كیف یموت من اوجده الحق بنور القدم الموتة الاولی هی عدمهم قبل وجودهم فعبد الوجود لایكون العدم بالحقیقه انما یجری علیهم انور فنون امتحانات الحق كآلذهب ساعة فی البیت و ساعة فی النار و ساعة فی البوطقه و ساعة فی سواد و ساعة فی بیاض حتی یعود الی ما خرج من المعدن فآطوار الخلیقه الی الابد تقلبها بقأ فی بقاء و كیف یفنی بالحقیقه من اوجده الحق من مكمن الغیب الی فضاء ربوبیته فآذا احضرهم فی ساحة كبریائه و یتجلی لهم بالبدیهه من عین الجباریة والقهاریه یكونون فی محل الفناء و فی فناء الفناء من غلوات سطوات الوهیته فاذا اصاروا فانین البسهم لله تعالی لباس بقائه فیبقون ببقائه ابد الآبدین فتارة موت هناك و تارة حیوة هناك لان الحدث لا یستقیم عند بروز حقایق بواطن القدم الا تری اشارة النبی صلی لله علیه و آله كیف قال حجابه النور لو كشفه لاحترقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه قیل للجنید اهل الجنه باقون ببقاء الحق فقال لا و لكنهم یبقون ببقاء الحق و الباقی علی الحقیقه من لم یزل و لا یزال باقیا قال لله سبحانه و تعالی **فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبك و للمؤمنین و للمؤمنات و الله یعلم متقلبكم و مثویكم[[1518]](#footnote-1519)** لیس فی القرآن ذكر الذات المجرد عن ذكر الصفات و الافعال الا ههنا و الله اعلم فههنا خبر عن عین الالوهیة الذی یقتضی توحید المجرد الخالی عن التفرقه فی طلب الصفة و الفعل فدعا حبیبه صل الله علیه و آله فی رؤیه ذاته عن درك الكل و یذوق طعم الفناء فی سطوات عزة ذاته لا انه دعاه الا ان یعلم عن كنه القدم فآنه منزه عن ادراك الخلیقه بل عرفه نعوت الاولیة المنزهة عن ادراك و عن درك المتحیرین فیه بان یدركوه بعجزه عنه بكل حال و اشارة قوله **و استغفر لذنبك** ای من وجودك فی الحق مطا لعطّی و وجود جلالی فان بقاء وجود الحدث فی بقاء الحق اعظم الذنوب لذلك عرف حاله(ص) و قال انی استغفر لله فی كل یوم سبعون مرة و من وقع فی هذا البحر فقد وجب علیه فی كل نفس الف استغفار قال الحسین العلم الذی دعی الله المصطفی(ص) هو علم الحروف و علم الحروف فی الالف و علم الالف فی النقط و علم النقط فی المعرفه الاصلیه و علم المعرفه الاصلیه فی علم الاول وعلم الاول فی علم المشیة و علم المشیة فی غیب الهویة و هو الذی دعاه الیه فقال **فاعلم انه لا اله الا لله** قال جعفر بن محمد علیهما السلام ان لله تعالی امر النبی صلی لله علیه و آله ان یدعو الخلق الیه دعاه من نفسه الیه بقوله **فاعلم انه لا آله الا لله** ای انت تدعو الخلق الی و انا ادعوك من نفسك الی قال لله جل جلاله **فاصبر** **كما صبر اولوا العزم من الرسل و لا تستعجل[[1519]](#footnote-1520)** ادب الله تعالی حبیبه (ص) بآداب اكابر الانبیاء الذینهم اهل عزایم بذل الوجود لله و فی لله بعد ان عاینوه و عرفوه و احبوه و صبروا له و فیه ای انت فی بحر بلائی و امتحنتك بعظایم الامتحان التی لا یثبت بازائما الصخور الصم اعظم البلاء كشف جمال قدسی لك الذی یفنی فیه من العرش الی الثری فاصبرنی فی مشاهداتی و لا تفش سری بینی و بینك عند الخلق و حقیقه الاشارة ای انت عزمت بسرك و روحك ای تسری من عالم الحدثیه الی میادین الوحدانیه و تطیر باجنحه المعرفه فی هواء القدم و البقاء الذی لانهایة له اذ الدهر الدّهار اقل من لمحة فی زمانها فآصبر فیماعزمت فان تفنی فی كل لمحة منك فی سطوات الوهیه كما صبر اولو العزم فی اسفار الدیمومیة و ادراك حقایق الازلیه و الابدیة صبروا فی تقلبهم فی لطمات بحار القدمیة حین استغرقوا فی قاموسی الكبریاء و ما وجدوا نها یتها فكادوا ان یفرق و یخرجوا منها فاغرقتهم امواجها فاستغاثوا منه الیه فالبسهم قوی الربانیه فسبحوا فیها بالحق و ذهبت بهم بحار الربوبیه الی معادن الاولیة فلما بلغوا اقصی غایات همهم فظنوا انهم وصلوا فلما راوا نفسهم انهم فی اوایل اسفار الغیب كادوا ان تغبوا فصبروا بالله فی لله و آیسوا من الوصول الی كنه القدم و لم ینقطوا من اسفارهم فایضا فاصبر فانك فی تلك الاسفار و لا تصح حین لم تجد هنالك یفاد الخروج منهما فان من عرفنی عرف فی بحر كبریائی و عظمتی ابد الآبدین كیف قال و **لا تستعجل** ای لا تستعجل فان اموری لا یدرك بحلاوة العقول و لا یدركنی غوص الفهوم و لا الباب القلوب و لا الدهر الدهارو لا بقلب الافكار فآن جمیع الازمنه و الدهور مقصرة عند اوّلیتی و آخریتی الا تری كیف وصفا لهالكین فی بحار قهره بقوله **كانهم یوم یرون ما یوعدن لم یلبثوا الا ساعة من نهار[[1520]](#footnote-1521)**ای ما مضی من بدو الوجود الی زمان الفناء فی زمان القدم قال لله تبارك و تعالی **بسم الله الرحمن الرحیم ق و القرآن المجید[[1521]](#footnote-1522)** اقسم لله سبحانه بذاته و صفاته قاف كبریاء قدمه الذی هو اصل الاصل واصل كل اصل و القرآن المجید الذی هو مخبر عن جمیع الذات والصفات المشرف عن حكمیات الافعال المنزه علی تغایر الازمنه و الدهور الذی كشف بیان ما یقع الارواح العارفین و اسرار الواصلین و قلوب المحبین و عقول الصدیقین و صدور المقربین ظاهره ظاهر البیان من حیث العبودیه باطنه باطن العیان من حیث الربوبیة و حرف القاف كنائه عن كل اسم فیه القاف مثل القدیم و القائم بذاته و القادر و الباقی و القوی و القاهر و المقتدر و القیوم والقریب ای بقربی من قلوب العارفین و قرب ارواحهم و اسرارهم مشاهدة بقائی و قدمی و بقصد كل ذی قصد بنعت الارادة و الشوق الی مشاهدتی و بقیامی علی كل ذره من العرش الی الثری و بقیامهم بقیومیتی الی الابد و بالقلم القاوی الذی رقم القرآن علی اوراق نور الملكوت و بحرقة قلوب العاشقین والشایقین و المشتاقین الی جمالی و بقسمی الاصطفائیه لانبیائی و اولیائی و المقربین فی سوابق علم قدمی انا اقرب الی قلوب الفرارین منی من عروق قلوبهم اكشف بكشف جمالی قساوة قلوبهم و اقربهم منی حتی یشتاقوا الی و بقربك منی یا محمد یا قرة عیون الانبیاء و الاولیاء و المرسلین و العارفین والصدیقین و ما انزلت الیك من القرآن المجید قف عند قوام كبریائی و لا نقص فی قاموس قلزم قدمی حتی لا تستغرق فی قعر بحر بقائی فینقطع منك قوافل الحدثان و یعفو عن محل القربات بل قف فی مقابله قمر جمالی و یبقی ببقائی و تلقی عجایب قرآنی المجید علی قلوب القایمین فی مقام الا ستقامه افهم انما یتعلق بحرف القاف مما یكون فیه القاف من جمیع كلمات لله و ما كان و ما یكون فی افعاله فهذا القاف المقسم علیه رمز جمیعا فاذا قال سبحانه **ق** اعلم بذلك حبیبه جمیع معانیها من خبر الذات والصفات و الافعال و هو عرف بالله ما قال لله فیه باقل لمحة و هذا رمز بین المحب و الحبیب الا تری كیف انشد العاشق لمعشوقه فقلت لها قفی فقالت لی قاف فسكنت عن الوقوف لعاشقها والمعانی الذی فیه بحرف القاف و هو فهم بها عنها ما كان فی خاطرا من الوقوف علی مراد عاشقها فاذا قال سبحانه **ق و القرآن** فعلم (ع) بما بین القافقین سر ما بین الخافقین و ما یصل الیه فی لیله المعراج من الحق من الدنو فیما بین قاب قوسین من القرب و قرب القرب و كشف النقاب ای بهذین القسمین عجبوا اقرباؤك انك من بین البریات تكون حامل امانات الذات و الصفات و انت منذرهم و انت منهم بالظاهر قوله تعالی **بل عجبوان جاءهم منذر منهم فقال الكافرون هذا شیء عجیب[[1522]](#footnote-1523)** ای شیء عجیب او ظهر انوار القدیم مما خرج من العدم لم یعلموا ان لله سبحانه اصطفاه من بین البریة لحمل امانة رسالته و كشف جماله و قربته قال ابن عطاء اقسم بقوة قلب حبیبه(ص) حیث حمل الخطاب و المشاهده و لم یؤثر ذلك فیه لعلو حاله قال لله سبحانه و تعالی **و جاءت كل نفس معها سائق و شهید[[1523]](#footnote-1524)** سایق نفس العارف شوقه الی جماله الحق و شاهد شوق كشف مشاهدة معشوقه شاهدبنعت الاطلاع علی حرق فواده فشهد له انه ولی مقرب یجلسه علی بساط انسه ابد الآبدین سایقها الحق و شهیدها الحق قوله **لقد كنت فی غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك الیوم حدید[[1524]](#footnote-1525)** یا لیت لو علم الغافل هناك فامره غایة اذ كان غافلا عن مشاهده الغیب فصار له منكشفا فیری ما یری مشاهدة و عیانا و ثبت له حقیقه العیان بلا علّه الاستدراج لیفرح بوجدانها حتی یطیر من الفرح بكشفها ما یزیل عن قلبه هّم العذاب و حزن العتاب فاذا حصل المقصود فانی للعذاب خطر اذ الاحتراق بالنار بعد الیقین و العیان سهل علی من یسره لله علیه و بین سبحانه انه اذا رفع غواشی قهره عن ابصار الغافلین صارت ابصارهم نافدة فی رؤیة الغیوب فیرون ما یفرح به قلوب العارفین فی الذنیا من كشف عجایب الملكوت و انوار الجبروت فآین انت من العذاب و العتاب عند كشف النقاب و سماع الخطاب و من لیس بغافل عن كشف عیان العیان و بیان البیان و من لم یطلع علی حقیقه الحقیقه ههنا حتی انی بساط الاعظم و مجالس الاقرب هناك ینكشف انورا الالوهیة و سناء القدوسیة فیكتحل عیون الكل ضیاء مشاهدته قیصیر ابصارهم حدید و بصایرهم نافدة فیرون ما لا یرون فی الذنیا حقیقه فیذهب من البین الدلیل و الاستدلال و المحائیل و المحال و الایمان و الایقان و یبقی العیان و العرفان ابدا و هذا كما قال السید الضرغام و الامیر الهمام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام لو كشف الغطاء ما ازدت یقینا قوله تبارك و تعالی **ان فی ذلك لذكری لمن كان له قلب او القی السمع و هو شهید[[1525]](#footnote-1526)** ثبت لله سبحانه رؤیة انوار حكمته الازلیه و سناء الكبریاء و العظمه و ظهور قهر جباریته لمن كان له قلب و له القاء السمع و له شهود السر و القلب عیارة عن نقطه دایرة الفطره القدسیة التی خلقها لله تعالی من نور صفته و من نور ذاته و هناك لطیفه الكبراء و هی سر النقطه حولها دایرة الفعل و وراء الدایره حواشی فعله التی تحتها سر الصفات ثم تحت ذلك السر ظهور الذات لها فهو بذاته و صفاته حافظ فعله الخاص البس ستر الفعل العام علی غاشیتها و حولها عالم الملكوت والشهادة و باطنها كشف الصمدیة و جلال الازلیة و بینها و بین الحق لم یبق حجابا الا حجاب امتناع قدمها عن احاطتها و تلك الكشف و العیان من بدو وجودها الی ابد الآباد لا ینقطع لذلك قا ل جعفر بن محمد علیهما السلام بصایر المبصرین و معارف العارفین و نور العلماء الربانیین و طرف السایقین الناحین و الازل و الابد و ما بینهما من الحدث عبرة لمن كان له قلب او القی السمع و قال القلب مضغه و هو محل الانوار و موارد الرواید من الجبار و بها یصح الاعتبار جعل لله القلب للجسد امیر و قال **ان** **فی ذالك لذكری لمن كان له قلب** ثم جعله لربه اسیرا فقال یحول بین المرء و قلبه و قال بعضهم للقلوب مراتب فقلوب فی قبضة الحق و قلوب اعتقدت فیه الآمال و قلوب الی ربها ناظرة و قلوب یبكی من الفراق وشده الاشتیاق و قلوب ضافت فی دارالفنا و توجهه الی دار البقا و قلوب خاطبها فی سرها فزال عنها مرارة الاوجاع و قلوب مرّت فی الهدایات و ابتغت من لله العنایة و قلوب شربت بكاس الوداد فاستوحشت من جمیع العباد و قلوب ساقت فی الطریق الیه و قلوب انقطعت بالكلیه الیه فهذه مراتب القلوب سلوك و قصد فهو بتبع قصده قال لله سبحانه و تعالی **ان المتقین فی جنات و عیون[[1526]](#footnote-1527) آخذین ما اتهم ربهم[[1527]](#footnote-1528)** ان المتقین ای الذین یتجردون بهمومهم الصافیه عن غبار الخلیقه ینقلبون فی جنات القربة و یعیشون بنسیم الوصلة و یشربون من عیون المعرفه شراب المحبة آخذین ما آتهم ربهم ای من لطایف المقامات و غرایب الدرجات فی الدّنیا لهم الكرامات و فی الآخرة لهم المداراة ثم ذكر سبب و صولهم الیها فقال **انهم كانوا قبل ذلك محسنین[[1528]](#footnote-1529)** ای باذلین وجودهم لله شوقا الی لله ثم زاد فی وصفهم بانهم یاتوا فی ظلم اللیالی لتفقد الواردات و كشف المكاشفات بقوله **كانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون**[[1529]](#footnote-1530) تهّجدوا فی اجواف اللیالی لطیب مناجاتهم و حلاوة مراقباتهم و لذة انبساطهم وعربدتهم علی بساط الاحتشام حین یسمعون لطایف الالهام و الخطاب و الكلام فیا لها من عبراتهم و بالها من زفراتهم و بالها من شهقاتهم و بالها من لذة تلفطهم بالشطحیات و غرایب الكلمات الآلهیات و هذا من كمال عشقهم و غلبات محبتهم و شوقهم لا یقدرون ان نیاموا فی مضاجعهم من لذة الانسن بالله و وجدان قرة عیونهم من نور مشاهدته حیث قال فی و صفهم **فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین[[1530]](#footnote-1531)** این انت یا صاحبی من سقوطهم و تمرغهم فی التراب لورایت عیونهم الباكیه لیری فیها دماء اكبادهم لله بعلم اسرارهم حیث هیجهم بشوقه و عشقه الی قربه حتی لایناموا علی فراشهم مثل البطالین والغافلین ثم و وصفهم لله تعالی بانهم مستغفرون بالاسحار و ذلك انهم اذا ارجعوا من مقام المشاهدة الی مقام المراقبة یستغفرون لله من تقصیرهم من الصبر فی رؤیه ذاته و صفاته و ایضاً یستغفرون من الزلات و الخطرات قبل المداناة و بعد المكاشفه من المعارضات ثم زاد فی وصفهم انهم بذلوا ما لهم فی سبیل لله لمن سال منهم و لمن لم یسال بقوله **و فی اموالهم حق للسائل و المحروم[[1531]](#footnote-1532)** قال بعضهم ذاقوا حلاوة الانس فی الذكر فتهجّدوا و هجروا النوم و قاموا له اناء اللیل و اطراف النهار طالبین مرضاته منقطعین الی ما یرد علیهم من زواید مناجاته و فوایده قال لاستاد اللیل اما للاحباب فی انس المنجاة و اما للعصات فی طلب النجاة و السهر لهم فی لیالیهم دایم اما لفرط اسف و شدة لهف و اما للاشتیاق و الفراق و الهجران وامثالهم قوله تعالی **ففرّوا الی الله**[[1532]](#footnote-1533) ای ففروا من وجودكم و من الاشیاء كلها الی الله بنعت الشوق والمحبة و التجرید عما سواه قال سهل ففروا مما سوی لله الی لله فروا من المعصیة الی الطاعة و من الجهل الی العلم و من عذابه الی رحمته و من سخطه الی رضوانه قال الفرار الی الله ماروی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال و الجأت ظهری الیك و اعوذ بك منك و هذا غایة الفرار منه الیه سئل بعضهم عن قول النبی صلی لله علیه و آله سافروا تصحوا قال سافروا الینا تجدونا فی اول قدم ثم قرأ ففروا الی لله قوله تعالی **فتولّ عنهم فما انت بملوم[[1533]](#footnote-1534)** فی ابلاغ رسالتك و اشتغالك بالظاهرهم و باعلامهم باسباب نجاتهم فانت مستقیم لایحجبنك ابلاغ الرساله عن شهود العین فلما امر ان یتولی عن الاعوار امر بان یقبل علی طلاب مشاهدته من العارفین و یجدد بقوله سوابق ما انعم الله علیهم من التوحید و المعرفه بقوله **و ذكّر فان الذكری تنفع المؤمنین[[1534]](#footnote-1535)** ای ذكرهم جمالی و جلالی و حسن اصطناعی و قربی منهم و ما خصصتهم من سنی الدرجات و رفیع المقامات فان ذكرك ینفع لهیب فوادهم و لوغة قلوبهم و اشواق ارواحهم قال لله تعالی ان جودی و كرمی و آلائی و نعمائی و ما سبق لهم من رحمتی یا محمد لامتك خاصة قال الله جل جلاله **و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون[[1535]](#footnote-1536)** فی هذه الآیه اشارة عجیبة و هو انه تعالی اذا اراد خلق الجن والانس ابرز من عیون الربوبیه عینا فاوجدهم برؤیة العین فلما عكس علیهم سناء التنزیه باشر ذالك السناء وجودهم فی ایجادهم تلطفوا و استلذوا تلك المباشرة و فرحوا بوجدانها و سكروا بحلاوتها فكادو ان یدّعوا الربوبیه و ذلك سر النفس التی سرة فی النفس الامارة و ذلك ظهر للفراعنه فادّعوا الربوبیة لغلبتها علی هواهم لمن لم یغلب علیه ذلك لم یدّع و لكن ذلك السر مخفی فی نفسه فلما علم الحق منهم ذلك حذرهم منه بقوله **و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون** اعلمهم ان ما غلبهم هو كسوة الربوبیه العاریة لهم فلما ارتفعت الكسوة بقوا فی رق عبودیة الخالق المفرد المنزه عن مباشرة الخلیقه ای لا تظنّوا انها لكم فذلك لی حقیقه ازلیة لی الی الابد كیف لا یكونوا عابدیه و هم فی قبضة عزته تكونوا و ما یجری علیهم بغیر اختیارهم و هم بذلك مجبورون فاذا صحت عبودیتهم لان حركاتهم و سكناتهم یقع علی وفق مشیة لازلیه فذلك منهم عین العبودیه اذلا ارادة لهم فی حركاتهم و سكناتهم و دخولهم و خروجهم و انفاسهم و خطراتهم مما یظهر منهم فهو محض ارادته القدیمه ما اراد منهم فی الازل فیكون منهم یظهروا هذا عین العبودیة قامت بمشیة الكاینات و الحركات و السكنات لایذوبها فمن عرف نفسه بالعبودیه فقد عرف ربه بالربوبیه ثم بعد ذلك لا یكون منهم نفس و لا حركه الا و یكون ساقطا فی مشاهدة ربوبیته فبقی الحق هناك و لم یبق العبد فی البین قال لله سبحانه **كل شیء هالك الا وجهه له الحكم و الیه ترجعون[[1536]](#footnote-1537)** افهم یا حبیبی اذا امر لسان الازل بكون شیء فیكون بامره فاذا ناداه من بطنان الازل و دعاه من غیب العدم كیف لا یجیب المكوّن بكل ما دعاه آما مستحسناً فی الظاهر و اما متسقبحا فان استقباحه و استحسانه یكون بالاضافه الی الخلق و الا فی عین المشیة كلها مستحسن یكون محض العبودیة الربوبیة الحق و ان خرج فی لباس المخالفه من حیث الرسوم و من عرف ما ذكرنا من عین التوحید فقد سقط عن عینه جهد الجاهدین و تكلف السالكین و یتحیر فی فبضه الجبروت و استغرق فی بحار الملكوت لایكون منه نفس الا و یخرج بشرط الرضاء و لایتحرك الا بوفق الوفا قال لله تبارك و تعالی و تقدس **ان الله هو الرزاق ذوالقوة المتین[[1537]](#footnote-1538)** كل مخلوق من الجن و الانس خاضع لقضاء الله مذلل بمشیه خلقه علی ما اراد و رزقه كما قضی لا یملك احد لنفسه خروجا عما خلق علیه قوله **ان الله هو الرزاق ذوالقوة المتین** رزقه بالتفاوت رزق بعضهم الایمان و رزق بعضهم الایقان و رزق بعضهم العرفان و رزق بعضهم البیان و رزق بعضهم العیان هذا لاهل الولایة و رزق بعضهم من اهل الشقاوة الخذلان و رزق بعضهم الحرمان و رزق بعضهم الطغیان و رزق بعضهم الكفران فصدر الاول صدورا من مكان انوار لطفه و هولاء المحرومون خرجوا من ظلمات قهره و هو جل جلاله ذوالقوة الازلیة و هو متین قوی عزیز یعز من یشاء و یذل من یشاء بعزه و قدرته قال لله سبحانه و تعالی **و اصبر لحكم ربك فانك باعیننا**[[1538]](#footnote-1539) بین الله سبحانه فی هذا الامر تبین مرتبه التفرقه و مرتبه الجمع الخطاب الاول خطاب الغیبه و الخطاب الثانی خطاب المشاهدة فاذ قال **فاصبر لحكم ربك** وقع الصبر لجریان الحكم فی امر العبودیة و ذكر قوله ربك بالغیبته لانه فی مقام تفرقه العبودیة و الرسالة یقضی حاله حال المشقة لذلك امره بالصبر **فانك باعیننا** لحفظك من الاعوجاج و التغیر فی جریان احكامنا علیك حتی نصیر مستقیما بنا لنا فینا انظر الی ما قال سبحان لحبیبه فی قوله **فانك باعیننا** ای نحن نریك بجیمع عیون الصفات و الذات بنعت المحبة و العشق ینظر بها الیك شوقا الیك و حراسة لك نحرسك بها حتی لا یغیرك عیونا من الحدثان عنا و ندفع بها عنك طوارقات قهری فانك فی مواضع عیون محبتنا و انت فی اكناف لطفنا افهم یا صاحبی كیف قال الحق ذكر الا عین و لیس فی الوجوه اشرف من العیون انظر كیف شرفه اذ قال انت بعیننا ای انت علی عنینا فی عیننا محروسا عن قهرنا و رمز الزفیر فی قوله فانك باعیننا فان الحبیب علیه السلام فی مقام المشاهدة و كاد ان یفنی فی عظمته و جلاله محجبه بحكمة لحظه و الصبر فیه حتی لا یغنی و النبی صلی لله علیه و آله كاد ان یری الحق عیانا فی عیان و لا طاعة له فالبس لله بعد ذلك عینه نورا من اعینه فرای الحق بجمیع العیون فامنن الله علیه و معرف الیه مواضع نعمه بقوله فانك باعیننا ای باعیننا ترانا قال ابن عطا فانك باعیننا ای مغمور فی حفظنا و غریق فی فضلنا و مستور بحفظنا و من اختص بالله كان فی حفظ و من كان فی حفظ كان فی مشاهدته و من كان فی مشاهدته استقام معه و وصل الیه و من وصل الیه انقطع عما سواه من انقطع عما سواه عاش معه عیش الربانین قال لله تعالی جل جلاله **بسم الله الرّحمن الرّحیم والنجم اذا هوی[[1539]](#footnote-1540) ما ضلّ صاحبكم و ما غوی[[1540]](#footnote-1541)** اقسم لله سبحانه و تعالی بالنجم و ذلك النجم الهام قلوب الملهمین حی یسقط من صحایف القلوب الی معادن القلوب و بانوار تجلی جماله و جلاله اذا وقع علی ارواح العاشقین و باتیان بلابل علومه اللدنیه التی یترنم بحقایق ما كنز الحق فی كنوز القدم اذا جلست علی اغصان و ردبساتین اسرار العارفن فتكلموا و اخبروا انها من مكنون غرایب علوم الصفات و الذات ایضاً بواردات الجذب التی تبدو بانوارها من الغیوب لفهوم المحبین و تسقط علی اسرار الواصلین و تزعجها الی مشاهدة **رب العالمین[[1541]](#footnote-1542)** حقایقها المواجید و الحالات و الكشف و المشاهدات ایضا ای بالارواح العاشقه السابقه اذا صعدت الی ملكوت الغیب قتسقط الی بحر جبروت الرب و تحمل میاه حیوة القدم من بحر البقاء و تاتی سكراته الی معادن الاشباح و یتضرع نفحاتها فی بساتین العقول و ریاض القلوب و ایضأ ای بما نبت فی بساتین قلوب الانبیا من عجایب اصناف ازهار الحكم و المعارف و العلوم و الفهوم لهذا المقسمات الشریفه و المیزان الواضحّه ما ضل حبیبی عنی لمحة و ما احتجب بشیء دونی لحظه و ما اعوج عن طریق استقامته قطّ و ذلك قوله **ما ضل صاحبكم و ما غوی** و ایضا ما ضل عنی بی فی میادین عظمتی حیث لایدری الموحد این هو هو كان عالما بی بحیث سلك و ما غوی ما میّز بما وجد منی فیشتغل به عنی و قال **ما ضل صاحبكم و ما غوی** ما ضل عن قربی طرفة عین و عن الرؤیه طرفة عین قوله تبارك و تعالی **و ما ینطق عن الهوی[[1542]](#footnote-1543) ان هو الا وحی یوحی[[1543]](#footnote-1544)** كیف ینطق عن الهوی من لیس له علة الهوی كان مقدسا عن شوایب الخلیقه منورا بانوار الحقیقه كان نطقه نطق الحق و فعله فعل الحق و قلبه میدان تجلی الحق كیف یجری علیه خطوات الشیطانیه و الهواجس الوعاییه ما نطق فهو وحی لله و كلامه و اشارة الله و الهامه جعله لله تعالی مصباح وجوده فی العالم و انوار جوده فی آدم قال جعفر بن محمد علیهما السلام فی قوله **ان هو الا وحی یوحی** الوحی للانبیاء علی ضروب و الوحی للعامة عن غیر الانبیاء و الرسل بالرسل من الملئكه و الثانی آداب نفوسهم من قوة الفهم ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بان الوحی الهام یومئذ تحدث اخبارها بان ربك اوحی لها و الثالث من كان فی المنامات و هو اعلی شیء لهم لیس لغیر لله فیه معنی قال لله جل جلاله **ثم دنی فتدلّی[[1544]](#footnote-1545) فكان قاب قوسین او ادنی[[1545]](#footnote-1546)** اخبر لله سبحانه و تعالی عن دنو حبیبه منه و ذلك بعد ان البسه نعوت الصفات و انوار الذات و اخرجه عن جمع العلل الحدثانیة فدنی بالحق من الحق دنی فی الصفات من الصفات فلما استلذ مشاهدة الصفات كادان یقف فی سیره بلذة الصفات فادناه الحق من الذات بعد ان دنی من الصفات و استغرق فی بحر الذات و لم یبق معه عن علم شیء و لا من بصره شیء و لا من سمع شیء و لا من ادراكه شیء فالبسه لله ایضا نورا من سمعه و بصره فرای الحق بنور الحق و سمع من الحق بسمع الحق فظن انه قد وصل بالكل الی الكل فاراه الحق قیمته بقوله فكان قاب قوسین او ادنی ای منی و منه قوس الحدویثه و قوس الافعالیه فبقی بین القوسین عن ادراك العین بالحقیقه بالعین و القلب و ظن انه وصل اذ لا فصل هناك و لا وصل و لا قرب و لا بعد فان ساحة الكبریاء منزهة عن هذه العلل فبین له الحق ان بینه و بین الحق قوسین قوس الازل و قوس الابد و من یصل الیّ من بعده منه من الازل الی الابد ای الحدث بعید منی بقدر الازل و الابد اذ لا قدر فی الازل و الابد و كیف یصل الی من تنزیهه ابعده بالازل و الابد من ذاته و صفاته فاذا كان كك استحال قرب الحدث من ذاته و صفاته من حیث المسافة و ایضأ رمی الحق سهم الدنو من قوس الازل ورمی سهم التدلی من قوس الابد من كنایة الذات و الصفات الی قلب حبیبه فخرجه بسهم المحبة و سهم المحبة و سهم المعرفه و كان فی تلك اللیله مطروحا فی میدان الازل مخروجا فی میدان الابد و قال ادناه منه حتی كان كقاب قوسین قال الله سبحانه و تعالی **فاوحی الی عبده ما اوحی[[1546]](#footnote-1547)** ابهم لله سبحانه سر ذلك الوحی الخفی علی جمیع فهوم الخلایق من العرش الی الثری بقوله ما اوحی لانه لم یبین آی شیء اوحی الی حبیبه لان بین المحب و المحبوب سرّ لا یطلع علیه غیرهما و اظن ان لو بین كلمة من تلك الاسرار بجمیع الاولین و الآخرین لماتوا جمیعا من ثقل ذلك الوارد الذی ورد من الحق علی قلب عبده احتمل ذلك **المصطفی** صلی لله علیه و آله بقوة ربانیه ملكوتیه لاهوتیه البس لله ایاه و لولا ذلك لم یحتمل ذرة منها لانها انباء عجیبة و اسرار ازلیة لو ظهرت كلمة منها لتعطلت الاحكام و لغیبت الارواح و الاجسام و اندرست الرسوم و اضمحلت العقول و الفهوم و العلوم هكذا رسم العلوم المجهوله الذی یتبنی عن عین العشق بین العاشق و المعشوق ذالك سر فی سر و غیب فی غیب یسقط عند ذالك حكم العبودیه لان ذلك محض الانبساط و به ظهور كشف الكلی و غلبات سیول رحمة الازلیة الواسعة التی تجری من بحار القدس و انوار الانس ربما نشق لله من نفحات نرجسها و وردها مشام المستسنفین نسایم الوصال و شمایم الجمال فیطیرون من الفرح بوجدانها و یضحكون و یبكون و یرقصون و یصیحون من لذة ما وصل الیهم من عرفاتها و یسترون تلك الاسرار عن الاغیار قال **جعفر(ع)** فی قوله **فاوحی الی عبده ما اوحی** بلا واسطه فیما بینه و بین نبیه سرا الی قلبه لا یعلمه احد سواه بلا واسطه الا فی العقبی حین بعطیه الشفاعه لامته و قال القی الی عبده ما القی و لم یظهر ما الذی اوحی لانه خصه به و ما كان مخصوصا به كان مستورا و ما بعث به الی الخلق كان ظاهرا قال الله تبارك و تعالی **افتمارونه علی ما یری[[1547]](#footnote-1548) و لقد رآه نزلة اخری[[1548]](#footnote-1549)** ما الرؤیة الثانیه اقل كشفا من رؤیة الاولی و ما الرؤیة الاولی ما كشف من الرؤیة الثانیه این انت لو كنت اهلا لقلت لك انه(ص) رای ربه فی لحافه بعد ان رجع من الحضرة ایضا فی تلك الساعة و ما غاب قلبه من تلك الرؤیة لمحة و ما ذكر سبحانه بیان ان ما رای فی الاول فی لا مكان و ما رای عند سدرة المنتهی كان واحد الان ظهوره هناك ظهور القدم و الجلال و لیس ظهوره یتعلق با لمكان و لا بالزمان اذ القدم منزه عن المكان والجهات كآن العبد فی مكان و الرب فی لامكان و هذا غایة كمال تنزیهه و عظیم لطفه اذ یتجلی من نفسه لقلب عبده و هو فی لا مكان و العبد فی مكان و العقل ههنا مضمحل و العلم متلاشی و الافهام عاجزة و الاوهام متحیره و القلوب والهة و الارواح حایرة‌ و الاسرار و فانیه و فی هذه الآیه بیان كمال شرف حبیبه (ص) اذ رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی ظن (ص) ان ما رآه فی لاولی لا یكون فی الكون لكمال علمه بتنزیه الحق و لما رآه ثانیا علم انه لا یحجبه شیء من الحدثان و عادة ‌الكبراء اذا زارهم احد یاتون معه الی باب الدار اذا كان كریما فهذا من لله سبحانه اظهار كمال حبه لحبیبه و حقیقه الاشارة انه سبحانه اراد ان یعرف حبیبه مقام الالتباس فلبس الامر و اظهر المكر و بان الحق من شجرة سدرة المنتهی كما بان من شجرة العناب لموسی(ع) لیعرفه حبیبه بكمال المعرفة اذ لیس بعارف من لم یعرف حبیبه بلباس مختلفه و بیان ذلك قوله تبارك و تعالی **اذ یغشی السدرة ما یغشی[[1549]](#footnote-1550)** و ابهم ما غشیه لان العقول لا تدرك حقایق ما یغشاه و القدم منزه عن الحلول فی الاماكن كان و لا شجرة و كانت الشجرة مرآ ة لظهوره سبحانه سبحانه ما الطف ظهوره **ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به[[1550]](#footnote-1551)** بعد عرفانهم به سبحان من لا یحیط بشیء من علمه الا هو قال لله تبارك و تعالی جل جلاله **و ان الی ربك المنتهی[[1551]](#footnote-1552) و انه هو اضحك و ابكی[[1552]](#footnote-1553) و انه هو امات و احیی**[[1553]](#footnote-1554) وصف نفسه بانه اضحك و ابكی اضحك بطلوع صبح جماله للعاشقین و ابكی بظهور شموس ذاته العارفین یبكون علیه منه لفقدان الكل لانهم یعرفونه بامتنانه عن ادراكهم و عن تقصیرهم ایضا فی طلب معرفتهم بربهم و قلة معرفتهم بوجود ربهم و ذلك عند كشف العاینه اضحك المستانسین بنرجس مودته و یاسیمین قربته و طیبه شمال جماله و ابكی المشتاقین بظهور عظمته و جلاله امات العارفین بنعت الفناء فی سطوات دیمومیته و ظهور صدمات انوار ذاته و احیی العاشقین بكشف صفاته قال اولون فنوا فیه و الآخرون بقوا به و ایضا امات المریدین بالحجاب و احیی المحیین بكشف النقاب قال الوراق **و ان لیس للانسان الا ما سعی[[1554]](#footnote-1555)** ذلك فی بدایتهم **و ان سعیه سوف یری[[1555]](#footnote-1556)** فی توسط امورهم **ثم یجزاه الجزاء الاوفی**[[1556]](#footnote-1557) و ذلك فی نهایاتهم **و** **ان الی ربك المنتهی** و ذلك عند فناء العبد من ارادته و صفاته **و انه هو اضحك** و ابكی اضحك المطیع بالرضا و ابكی العاصی بالسخط و قیل اضحك قلوب العارفین بالحكمه و ابكی عیونهم بالحزن والحرقه و قال اضحك قلوب اولیاء به انوار معرفته وابكی قلوب اعدائه بظلمات سخطه و قال اضحك الارض بالنبات و ابكی السماء بالمطر قآل ابن عطا فی قوله **امات و احیی[[1557]](#footnote-1558)** امات بعدله و احیی بفضله و قال امات بالاعراض عنه و حیی بالمعرفه و قال امات النفوس بالمخالفه و احیی القلوب بانوار الموافقه و قال امات نفوس الزاهدین بالمجاهدة و احیی قلوب العارفین بالمشاهدة قال لله تبارك و تعالی **ان المتقین فی جنات و نهر[[1558]](#footnote-1559) فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر[[1559]](#footnote-1560)** وصف لله سبحانه منازل المتقین الذین اقبلوا علی لله بنعت المعرفه و المحبة و خرجوا مما دونه من البریة و تلك المنازل عالم المشاهدة و مقامات العندیة جنانها رفارف الانس وانوارها انوار القدس اجلسهم لله فی بساط الزلفه والمداناة التی لا یتغیر صاحبها بعلة القهر و لا یزول عنها بالستر والحجاب لذلك سماه مقعد صدق ای محل كرامة دایمة و قربة قایمة و مواصلة سرمدیة یا اخی هولاء غرباء لله فی الدنیا و الاخرة ادخلهم لله فی اقرب منازل و هو مقام مجالسة الحق معهم حیث لا یطلع علیهم الا اهل الصدق فی عشقه و اهل الشوق فی طلبه و اهل المعرفه به و لله بذلك مقتدر قادر لذلك وصفهم رسول لله صلی لله علیه و آله حیث قال الفقراء جلساء لله سئل ابو یزید عن الغریب قال الغریب من اذا طالبه الخلق فی الدنیا لم یجدوه و لو طالبه ما لك فی النار لم یجده و لو طالبه رضوان فی الجنه لم یجده فقیل فاین یكون فقال ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر قال لله جل و علا **كل من علیها فان[[1560]](#footnote-1561) و یبقی وجه ربك ذو الجلال و الاكرام[[1561]](#footnote-1562)** لو نظرت بنظر التحقیق فی الكون و اهله لرأیت حقیقه فنائه و فناء اهله و ان كان فی الظاهر علی رسم الوجود لان من یكون قیامه بغیر فهو فان فی الحقیقهُ اذ لا یقوم بنفسه و كیف الحدث یقوم بنفسه و لا نفس له فی الحقیقه فان الوجود الحقیقی وجود القدم لذلك اثنی علی نفسه بقوله **و یبقی وجه ربك ذوالجلال و لاكرام** و حقیقه البقاء فاذا لمن لا یزال باقیا قدیما و من كان اوله عدما و آخره عدما وجوده الخلاف من كان اوله قدماً و آخره بقاء فاذا شاهدت مشاهدة الحق تری الحق قایما بنفسه و تری الاشیاء قایمة به فقد علمت هناك حقیقه الفناء و البقاء و حقیقه الوجود و العدم عرف سبحانه قدمه و بقاء خلقه بفناء الدنیا و اهلها لیتحقّقوا فی معرفته لان من دخل فی البقاء بغیر دخوله فی الفناء لم یعرف حقیقه البقاء و ذكر جلاله و وجهه الباقی تسلیة لقلوب المشتاقین و ترویح الفواد الموحدین و العارفین آی انا ابقی لكم ابدا فان لكم ما وجدتم فی الدنیا من كشف جمالی و یتسرمد ذلك لكم بلا حجاب ابدا ایها العاشقون استبشروا ببقائی و اخرجوا بلقائی و فیه دقیقه و اشارة الی حبیبه صلی لله علیه و آله ای كلهم استحقّوا بتجلیاتی و كشف الوجه باق لك ابدا رایت وجهی خاصة لك ثم العشاق اتباعك فی النظر الی وجهی فاول الكشف لك ثم للعموم تبارك و تعالی عما یقول الظالمون علوا كبیرا قال لله سبحانه و تعالی **یساله من فی السموات و الارض كل یوم هو فی شان[[1562]](#footnote-1563)** یساله من فی السموات من الملئكه كلهم علی قدر مقاماتهم یساله الخایف النجاة من البعد و الحجاب و یساله الراجی الوصول الی محل الفرح و یساله المطیع قوة عبادته و یساله المحب ان یصل الیه و یساله المشتاق ان یراه و یساله العاشق ان یقرب منه و یساله العارف ان یعرفه و یساله الموحدان یفنی فیه و هكذا اهل الارض یسال الجاهل ما یحتجب به عنه و یسال العالم ما یعرفه به ربه و كك الانبیاء و الاولیاء و الاصفیاء و الابدال یسالون منه علی قدر مراتبهم و درجاتهم معرفته و وصاله و التخلص بوقایة عصمته من قهره یسال العارف الرعایة و یسأل الموحد النهایة و هو سبحانه و تعالی یكون من حیث مراد الجمیع یعطی الكل ما مولهم و یزید من فضله فی **كل یوم هو فی شان** مزید قرب المقربین و وصل الواصلین و كشف اللقاء للمتشاقین و ظهوره فی كل ذرة للشایقین یظهر فی كل لحظه من انوار عجایب ربوبییة للمستانسین و تلك العجایب مما لم ترها العیون و لم یدركها العقول و لم یتعلقها القوب و لم تلحقه الارواح و لم تنالها الاشباح و لم تشاهدها الارواح و لم تنالها الاشباح و لم تشاهدها الاسرار و لیس له نهایة یبزرهاكل یوم و ساعة انوار عجایب ملكه و ملكوته علی قدر قوة ادراك الدراكین و افهام العلماء و العارفین و ما كان فی سوابق علمه فی آزال آزاله یسوق اسرارها و مقادیرها بسوط القدرة الی مجاریها و مواردها و لا یظن ان احدا یصل الی شانه فان شانه اعظم من ان یدركه احد من خلقه قآل جعفر علیه السلام فی قوله یساله من فی السموات و الارض من سال لله اعطاه سؤله علی قدره من ابتداء بالعطاء بما یلیق بفضله وجوده و كرمه قال لله تعالی **حبّب الیكم الایمان[[1563]](#footnote-1564)** قال آلنبی صلی لله علیه و آله بقول الله تعالی اعطینكم قبل ان تسالونی و استجبت قبل ان تدعونی بفضلی و رحمتی علیكم قال لله تعالی و تقدس **تبارك اسم ربك ذی الجلال و الاكرام**[[1564]](#footnote-1565) من یقول من فی اسمه تقدس عن ادراك الاوهام و اشارة العقول اذا سمعه نعته والنعوت صفات و الصفات قایمة بالذات فمن عجز عن ادارك حقیقه اسم الموصوف القدیم كیف یصل الی العلم بوجود المسمی و هو اجل من ان یحیط بقدس جلاله الافكار او یحوی ذرة من نعوته الاذكار جلاله اجاد عقول العارفین فی میادین عزته و اغرق ارواح الموحدین فی بحار عظمته و افنی اسرار الواصلین فی شامخات كبریائه اسمع معانی قدسه كیف فعل یشاهد الحق فی مشاهدته حیوة فی اودیة الجلال و اغرقه فی قلزم الجمال و كاشف له عین العین و سلبه من الاین فبان له ما بان من عیون الالوهیة و بهاء القدم والبقاء ما اسكته عن وصف قدسه حیث قآل افصح العالمین صلی الله علیه و آله من حقیقه الحیوة فی ساحات العزة بقوله لا احصی ثناء علیك انت كما اثنیت علی نفسك ذكر سبحانه بذكر الجلال لطیب قلوب الوالهین بآن یكشفه لعیونهم و ابصارهم و ارواحهم و اسرارهم و قلوبهم و عقولهم لیربحهم من تراكم الاحزان و ظلمة هذه الا سبحان و یبلغهم الی مجالس لاحسان و كشف العیان قآل بعضهم **تبارك** ربك ای جل ربك و تنزه و عظم قدره عما یقول فیه الموحدون و المبطلون جمیعا لان كل شیء یثنی علیه بقدره و كل ذاكر یذكره علی مقدار طاقته و طبعه و علمه و فهمه و الحق تعالی ذكره خارج عن اوهام لآدمیین لان الثناء و المعارف دون الغایات فسبحانه و تعالی ما اثنی علیه حق ثنائه غیره و لا وصفه بما یلیق به سواه عجز الانبیاء باجمعهم فی ذلك حتی قآل اجلّهم قدرا و ارفعهم محلا صلی لله علیه و آله لا احصی ثناء علیك انت كما اثنیت علی نفسك قال لله سبحانه و تعالی جل جلاله **هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء علیم[[1565]](#footnote-1566)** افهم سر تفسیر هذه الآیه ان لله سبحانه اشار بها الی سر ذاته و صفاته و نعوته و اسمائه و اظهر باطن غیبه و غیب غیبه و سره و سرسره لتحیر ارواح العارفین فی بحار قدمه و بقائه و فناء اسرار الموحدین فی صفاته و ذاته و ما اماد هذه الاسرار الا التحسر عن اداركه ذكر سره و لم یعرف احدا ذلك السر و لایعرفه احد الی لابد هو ذاكره و هو عالم به لاغیر كیف یعرف الاولیة من الاولیه له و كیف یعرف الآخریة من الآخریة له و كیف یعرف غلبة سلطان قهر عزه من لایدری السبیل الی عینیة الذات و كیف یعرف بطن سر السر واصل الاصل من لاحقیقه فی ادراك کنهه غیر من هذا البحر العمیق و لا تقف فانه اغرق الاولین و الآخرین فی قطرة من قطراته و هم عطاش من بعد افواههم عن توارتها این انا بین من الاقبال نبغت الادراك علی قدم القدم و الابد الابد و بطن العلم واشراق شمس الالوهیه و سبحاتها تحرق الابصار و اسرارها تحیر الافكار ایاك والفرار من ضرغام الازل و تنیّن الابد مآللتراب و رب الارباب سقط الزمان و المكان و الاوایل و الاواخر و الظفروف و الاماكن والفهوم و العلوم عن بوادی انوار اولیته و آخریته و ظهور سبحات ظاهریته و لمعان اسرار باطنیته فلم یبق الی اللسان حیث لایبقی البیان و البرهان ولاالعرفان ولا الایقان الایمان لمن و العرفان لمن و الایقان فیمن و هو ممتنع بعز جباریته عن درك الخواطر و جریان الضمایر سبحانه سبحانه سبحان قوله هو الاول اظهار الازل فی الازآل و قوله هو الاخراظهار الابد و الآباد و قوله الظاهر عیانه بذاته فی صفاته و صفاته فی افعاله اذ الافعال فی الصفات و الذات فانیه فبقی ظهوره لنفسه اذ لا شیء دونه و قوله هو الباطن استتار كنهه بكنهه و سره بسره لایدرك باطنه بعد الاوهام و لا غوص الافهام سبحانه عما اشار الیه البریة بنهایتة من یعرف عروق الاشیاء حتی یعرف اولیته و من یعرف عقود الاعصار حتی یعرف آخریته و من یعرف كینونیه الافعال حتی یعرف ظاهریته و من یعرف اسرار بطون الارواح و النفوس حتی یعرف باطنیته لو یعرف المحلقون حقیقه وجوده بنعت احاطة علمه علیها یعرف اصل كل اصل و علة كل علة اذ لا یعرفها الا من یوجدها لا یوجدها الا هو الذی نعته الاول و الآخر و الظاهر و الباطن لا تظن فی اولیته غد الادهارو لا یظن فی آخریته حصر الاعصار و لایظن فی ظاهریته بوادی الآیات و یظن فی باطنیته اسرار الخفیات فان هذه الصفات منفیه عن كمال الوهیته الاولیة فی اذهان تاخرها الی قدم الزمان و لازمان فی الازل و الآخریة فی افهام استباقها الی دوام الاعصار و لا اعصار فی الابد و الظاهریة فی العقول للظهور فی اماكن و لا مكان عند ظهوره و الباطنیه فی الخیال طویة الخفیات و هو منزه عن ان یكون محل جریان العلل اذ لا علة فی وجوده اعبر من هذه الظمات فانه تعالی منزه عن القیاس و الوسواس اوله آخره و آخره اوله و ظاهره باطنه و باطنه ظاهره فاذا خرجت بالنفس من رقومات المكنونات و صورة الآیات و رسم الافعالیات و نسبت العدم و الوجود و سقط عنك الرسم و الاسم و الوسم و فنیت عنك بالحق تری لله بالله و لا یبقی عنك هذه الرسومات و یثبت لك حق الحقیقات الاول للارواح بسبق العنایات و الآخر للقلوب بحسن الرعایات و الظاهر بنعت الكشف الاسرار و الباطن ببیان علم المجهول و انكشاف حقیقه حكم الربانیه للعقول القدسیة تفضل اعظم من هذا التفضل من الحق سبحانه للعارفین اذا تجردت نعوته و اسماؤه و صفاته و ذاته لهم و هذا من كمال حبه لحبهم و ارادته بمعرفتهم كك اظهر كنزا لربوبیة و الالوهیة لهم بقوله كنت كنزا مخفیا فاحبت ان اعرف یآ صاحبی كدت ان انقل احجار قاف الكبریاء بینائی و اغرق میاه قاموس الازل و البقاء فلما وصلتها رایتها ممنوعة من ادراك الفهوم و وصول العلوم و رجعت و ما قلت الا قول حبیبه (ص) فی هذه الآیه لا احصی ثناء علیك انت كما اثنیت علی نفسك **هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن** قال النوری هو الاول الذی لا یخرجه الاولیة و الاخریة و لا الظاهریة و لا الباطنیه الی نعوت الحلول و لافتراق و كیف یسمعه او یدركه شیء من خلقه و هو المحیط بالازل و الآزل و الابد و الآباد من جمیع الوجوه و الیه الغایة و المنتهی ازلی العلم ازلی القدرة ازلی الشان ازلی المشیه ازلی النور ازلی الرحمة البادی لكل عالم و معلوم و شاهد و مشهود جل و تعالی شانه نفی القدم عن كل اول باولیته و نفی البقاء عن كل آخر باخریته و اضطر الخلق الی الافرار بربوبیة بظاهریته و حجب الافهام كنهه و كیفیته بباطنیته و قال جعفر بن محمد علیها السلام الاولیة هی الآخریه و الآخریة هی الاولیة و الظاهریة هی الباطنیه و الباطنیة هی الظاهریة كما ان الازلیة هی الابدیه و لابدیة هی الازلیة لیس بینهما حاجز الا انه یفقدك و یشهدك و فناء لتجدبد اللذة و رؤیه العبودیة و قال الاستاد الاول لابزمان و الآخر لاباوان و الظاهر لابقتران و الباطن لا باحتجاب قال لله تعالی جل جلاله و نعم نواله **و لا تكونوا كالذین نسوا الله فانساهم انفسهم[[1566]](#footnote-1567)** حذر لله المومنین بهذه الآیه وامرهم بان لا یكونو كالذین نسوا لله حیث اشتغلو بنفاد شهواتهم و طلبهم حظوظ انفسهم من رؤیة الكون و نسوا طیب العیش مع لله و روح الانس فی مشاهدة لله و سكنوا منه بحظ النفوس فلما وجدهم لله ساكنین عنه مشتغلین بغیره فآنساهم انفسهم حیث لایعرفونها و لایعرفون طریق رشدها و وصولها الی معادن الاول و لایرشدهم طریق الماب الیه و ای شقی اعظم شقاوة ممن اصحب بنفسه عن لله سبحانه و تعالی قال سهل نسوا الله عند الذنوب فان هم لله الاعتذار و طلب التوبه و قد وقع لی نكته بان الاشارة فی الحقیقه الی المتحدین و المتصفین الذین غلب علیهم سكر الانانبه و راوا وجودهم فی عین الجمع فمن حده السكر خرجوا بدعوی الانانیه و ذلك بان رویة الصفه فهم غلبت علی رؤیة الذات فبقوا فی رؤیة الصفات عن رؤیة الذات ثم وقعوا فی نور الفعل و بقوا عن رؤیة الصفه فطارت قلوبهم بالنظارة و دعوی الانانیه و هذا مقام المكر فلما سكنوا فی هذا المقام و لم یرتقوا الی مدارج الفردانیه انساهم لله انفسهم الحدیثه حتی لم یروها فی البین فبقوا بانانیتهم عن رویة الحقیقه و لو لا انسا لله انفسهم لوجدوا مقام العبودیة اعلی مما هم فیه اذ فیه افراد القدم عن الحدوث و حقیقه صرف التوحید و هو مقام النبی صلی لله علیه و آله حین عبر عن هذا المقام و لم یتعلق ذیل همته بحظ الالتباس و المحبة و وصل الی الرؤیة الاحدیة و اختار العبودیة بقوله اناالعبد **لا اله الا لله**[[1567]](#footnote-1568) وحده لا شریك له له الملك و له الحمد و هو حی یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی كل شیء قدیر قال لله سبحانه و تعالی **لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله و تلك الا مثال نضربها للناس لعلهم یتفكرون[[1568]](#footnote-1569)** فی هذه الآیة بعض العتاب مع اهل المآب بانهم لا یذوبون تحت موارد الخطاب الازلی و لا یفنون فی مشاهدة الصفات و لا یرون بها عین الذات فآن من حقه ان یكون المخاطب بعد متابعته فاینا عن نفسه و عن الكون فیه و لو كان الجبال مقام فی الخطاب لقد تدكّت الجبال و تذررت و انفلقت الصخور الصم وانهدمت الشامخات الكالیات فی سطوات انواره و هجوم سناء اقداره اذ كل حرف من خطابه اعظم من العرش و الكرسی و الجنه و النار و الا كوان و الحدثان و ذلك بانها عرفت حقیقه و اقر بالعجز عن حمل هذا الخطاب العظیم حیث قال سبحانه **فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوما جهولا[[1569]](#footnote-1570)** ظلمه قیامه بازاء القدم و جهله قلة معرفته بحقایق العبودیة و الربوبیة و لا تخض یا اخر فی بحر كلام المتكلمین ان الجبال لیس لها عقل فآن هناك ارواحا و عقولا لا یعلمها الا الله قال لله تعالی **یا** **جبال اوّبی[[1570]](#footnote-1571)** فلولا هناك ما یقبل الخطاب لما خاطبها فان ببعض الخطاب و مباشرة الامر یهبط من خشیة لله قال لله تعالی **و ان منها لما یشقّق فیخرج منه الماء و ان منها لما یهبط من خشیه الله[[1571]](#footnote-1572)** مكان العلم بالله و بخطابه و فیه اشارة اخری فی بیان شرف النبی صلی لله علیه و آله و امته بانهم حملواما لم تحمله الجبال بقوتها یحملونه بذوق الخطاب و كشف النقاب والسرور بالمآب قال ابن عطا اشار الی فضله باولیائه و اهل معرفته ان شیأ من الا شیاء لا یقوم بصفاته و لا یبقی مع تجلیه الا من قواه لله علی ذلك و هو قلوب العارفین فقاموا له به لا بغیره وهو القایم بهم لا هم و هكذا قآل الاستاد لیس هذا الخطاب علی وجه العتاب معهم بل علی سبیل المدح و بیان تخصیص ایاهم بالقوة فقال لوانزلنا هذا القرآن علی جبل لم یطق و لنخشع و هولاء حملو بهذه القوة قال الله تعالی و تقدس **یوم یجمعكم لیوم الجمع وذلك یوم التغابن**[[1572]](#footnote-1573) الغبن كل الغبن ان لا یعرف مكان خطابه والطافه الذی ظهرت له فی الدنیا و الآخرة بلباس القهریات و مكان الامتحان ور بما زاده الحق فی اوجس مقام و هو مشغول الرسم و لم یعرف شرف حاله فكان مشغولا عنه برسم الاعتذار و العبودیه فیآرب صفاء فی الكدورة و یآ رب مكاشفه فی المعصیة اكتم یا اخی اكتم غیب الحق بستر القبره حتی لا یكون السر ظاهرا لاهل الرسوم فیسقطون من ایمانهم بقع الغبن یوم التغابن لمن كان مشغولا بالجزاء و العطاء و رؤیة الاعواض و رؤیة المعصیة و الطاعة و من كان شاهد الحق خرج من وصف الغبن اذا الغبن من اوصاف من كان غایبا عن مشاهدته فآذا استغرق فی بحار جماله و جلاله لا یبقی علیه الغبن و لا حزن الفوت اذا لكل عاین له و سقط عنه ذكر ما مضی و ما یستقبل ولی لسان آخر فی التوحید ان الكل یقع فی الغبن اذا عاینوا الحق بوصفه و هم وجدوه اعظم و احل مما وجدوا منه فی مكاشفاتهم فی الدنیا فیكونون مبهوتین متحرین مغبونین مهمومین حیث لم یعرفوه حق معرفته و لم یعبدوه حق عبادته و لا یعرفون عبادته و لا یعرفونه ابدا حقیقه المعرفه و ای غبن اعظم من هذا اذ یرونه و لا یصلون الی وجوده بالحقیقه قال لله تبارك و تعالی و تقدس **و** **من یتوكل علی الله فهو حسبه[[1573]](#footnote-1574)** و من ادق الاشارة ان لله سبحانه یقول **و من یتق الله**[[1574]](#footnote-1575) و لم یقل و من یتق من عذابه او یتق من شیء دون نفسه فخص التقوی ان یكون من نفسه خاصة و ذلك اذا كان یتجلی بجلاله و هیبته و عظمته و كبریایه من الالوهیة القدیمه و الابدیة الباقیه لقلب عارف من عرفائه و یستولی علی قلبه سطوات عظمته یتقی العارف من صدمات القدوسیه و طوارقات العزة ضعفا و خوفا من ان لا یحترق فیها فیفر منه لآنه علم ان الحادث یتلاشی فی العدم و لا یطبق ان یستقیم بازاء الوحدانیة و یطلب الفرار منه مع ما فی قلبه من محبة جماله والشوق الی لقائه فآذا رای الحق سبحانه ذلك منه یتجلی لقلبه من عین الجمال جمالا فیجر قلبه بحسنه و جماله الیه و یعصمه من نفسه بنفسه و ذلك هو المخرج الذی قال **و** **یجعل له مخرجا[[1575]](#footnote-1576)** یخرج من رؤیة العظمة الی رؤیة الجمال و یستقیم بالجمال الرویة الجلال فیحتمل الحق بالحق ثم همته همة العجز عن البلوغ الی دنوه فیبین فی نفسه من نفسه انوار النعوت الازلیه فیتصف صفاته بصفاته فلا یری هناك الا عینا واحدا و ذلك قوله **و یرزقه من حیث لا یحتسب[[1576]](#footnote-1577)** هو ان یكون منعوتا بنعت الحق فی رؤیة الحق لكن یرزقه من حیث لا یحتسب انه یصل الیه بنعت البقاء یبقی ببقائه و یخرج من فناء فان بعد ذلك فی سرسره نورا و عرفانا خاصا بنفسه انه محجوب منه به فیسقط عنه همته و آیس ایضا من الوصول الی الكل فیعرفه الحق نعتا من نعوته و یعلمه انه لا یصل الی الكنه فیرضیه بنعت الرضاء من جمیع النعوت و من اسم من جمیع الاسماء و من صفة من جمیع صفاته و من كشف من ذاته من جمیع ذاته حتی لا یبقی له طلب و لا قصد بل یسكن بالحق فی الحق و ذلك قوله **و من یتوكل علی الله فهو حسبه** ای من یتوكل علیه حین یبقی من الفناء فیه فهو حسبه بان یبقیه ببقائه فیبقی الحق له و ان هو فنی فیه فبقاء الحق له خیر له من بقائه و من عرف لله عرفه بكمال قدرته و احاطة‌علمه بكل ذرة فتلقی زمام الاحتشام الیه فهو تعالی یكفی له كل مؤنة فی الذنیا و لآخرة و هو راض و هذا معنی قوله **و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب** قال لله سبحانه و تعالی **ن و القلم و ما یسطرون[[1577]](#footnote-1578) ما انت بنعمة ربك بمجنون[[1578]](#footnote-1579)** ای بنور صفتی و قلم فعلی ما یسطرون من احرف مقادیری علی الواح امری و ایضا النون هو الذات و القلم الصفات و ما یسطرون من الافعال علی الواح التقدیر و هی تسطربین الكاف والنون من العدم علی الواح الارادة و ایضا النون نور وجهه الذی یظهر یوم الشهود و به بنور جمیع العارفین و العاشقین الی الابد و ایضا ای نبین ان قلوب المحیین و نور فواد المشتاقین و نصرتی للانبیاء و المرسلین و الاولیأ و الصدیقین و ایضا ای بنوادر انوار صفاتی و بقلم افعالی الذی یجری علی الواح اسرار العارفین **و ما یسطرون** الارواح القدسیه من مخاطباتی فی اوراق اسرارها و ایضا ای بنیرات ملكوتی و نادرات عجایب جبروتی و بنور القرآن والقلم الذی كتبته فی اللوح المحفوظ فی اول الاول و ما ینسخون منه سفرتی كرام بردتی و ایضا ای بندائی فی اول اولیتی من القدم الی العدم لاستماع اسرار الارواح القدسیة الملكوتیة التی خرجت من العدم بكشف نور القدم و نداء الازل و ندائی للقلم حین قلت بعد ان اوجدته اكتب ما هو كاین الی الابد و بهذا القلم و ما یسطرون اهل قربی من خطابی الی بهذا الاقسام المباركه یا حبیبی یا قرة عیون العارفین و بنون حاجبینك و قلم لسانك و لوح وجهك و ما یسطرون كتبته انوار تجلیاتی من عجایب سناء كشف جمالی و جلالی فی جمالك لنظار هلال جلالك و جمالك ما انت بنعمه ربك بمجنون ای لست باصطفائیتك و بنعمة ربك من النبوة و الولایة من مثل ما یزعمون هولاء الظلمه بل انت سید حبیب صفی نبی مرسل رغما لانف الكفرة قوله تعالی جل جلاله **سنستد رجهم من حیث لا یعلمون[[1579]](#footnote-1580)** وصفه لله سبحانه فی حقیقه الاشارة اهل السكر فی المشاهدة اذا وصلوا محض الاتصاف و الاتحاد غابوا فی غیبه و استغرقوا فی بحار الوهیته و فنوا فی اوصاف الحدوثیه بعد انعاتهم بنعت الالوهیة و صاروا باقین بنعته لایرون وصفهم و یرون وصف الحق فكادوا ان یخرجوا بدعوی الانانیه فان الله سبحانه سیاخذ انوار شموس الذات و اقمار الصفات عن عیون ارواحهم قلیلا قلیلا و هم لا یعلمون من غلبة سكرهم و حلاوة احوالهم حتی یغیب انوار الغیب من ابصار اسرارهم و یتقهم فی عرصات الصحو حتی یروا انفسهم فی مقام الغیب و الاستتار قال الواسطی لو كشف للحق ابصار و احباری و لكن لسداهم بالتلبیس والستر ثم یكشف لیعرفوا قدر ما هم علیه و اما البقاؤه فهو الاستدارج و هو فقدان الیقین لان بالیقین یستبین فواید باطنه فاذا فقد الیقین فقد فواید باطنه و اشتغل بظاهره و استكثر من نفسه حركاته و سعیه لغیبوبیته عن المنه و لولا الاستدراج لما عرف العبد طعم الكرامة و لما انزجر عن العقوبة‌ فبالاستدراج یعرف العقوبة و با لانتباه یعرف النعمة و یرجوا القربه قال الله تعالی جل جلاله و عم نواله **كل نفس بما كسبت رهینة**[[1580]](#footnote-1581) انفس المحبین رهینه بالمحبة و انفس المشتاقین رهینه بالشوق و انفس لعاشقین رهینه بالعشق و انفس العارفین رهینه بالمعرفه و انفس الغافلین رهینه بالغفلة و لكل نفس عنه حجاب فمن شاء ان یخرج عن الحجب فلیخرج من الانفس و لیقبل علی مشاهدة رب الانفس فان الكل مرتهن بماعنده الا من تجرد مما دون لله بالله و هم اصحاب یمین مشاهدات الحق قال لله تعالی **الّا اصحاب الیمین[[1581]](#footnote-1582)** فانهم فی حیات قربه و وصاله قال بعضهم این الفرار من القدر و كیف الفرار علی الخطر قال الله تبارك و تعالی **یرید كل امریء منهم ان یؤتی صحفا منتشرة[[1582]](#footnote-1583)** وصف لله سبحانه حسرة المرائین و المنافقین و السالوس و المفسدین بانهم یتمنون مقام الولایة و یكشف لهم الكرامات و الولایات و یعطهم علوم المعارف و الحقایق لیعظم اقدارهم عند الناس و لا یعلمون ان هذا قسمة الازلیه سبقت من لله فی اصطفائیة انبیائه و اولیائه و اصفیائه و احبائه هذا كتاب منشور من الله سبحانه یعوضه علی الكل و هم لا یعلمون حقیقته لانهم اهل الشك والنفاق و كیف یفهمون حقایقه و هم لیسوا باهل الله و اهل خطابه قال النوری كیف لهم بهذه الارادة و لهم نفوس خالیة عن الحق معرضة عن امور الحق غافلة عن الوقوف بین یدی الحق كیف یفهم الصحف المنشورة اسرار خافیه واصلها ان البشریة لانضمام الربوبیة قال لله سبحانه و تعالی **لا اقسم بیوم القیمة[[1583]](#footnote-1584) و لا اقسم بالنفس الوامة[[1584]](#footnote-1585)** انظر كیف قرن لله قسمه النفس اللوامة بقسمه بیوم القیمة لان ما یكون فی القیمه من جمیع احوالها فمكنها لله فی النفس اللوامة القیامة عالم و النفس اللوامه بقسمه عالم یظهر من النفس اللوامة لعارفها ما یظهر یوم القیمة لان الملكوت و الجبروت تظهر بنورها و سنائها و عجایبها و غرایبها یتجلی من النفس اللوامة و عرض الكل من العرش الی الثری هی النفس اللوامه فالنفس اللوامه الروح الناطقه العامله بربها العارفه بصانعها المحبة المدبرها المشتاقه الی الله للعاشقه بالله تلوم نفسها عند کل خطوه تاطاها نبعت الوقفه علی ما یجد من لله من فی الدرجات و رفیع المقامات و تلوم علی قصور معرفتها بالله علی الحقیقه ولایاتی حضرة لله الانبعت الخجل و الحیا روی لاننظر الی العمال فان جمیع الاعمال لاتزن عندها جناح بعوضته بل تلوم النفس الانسانیه الحیوانیه و الجسمانیه بما یعرف من الذنوب و السیآت حین لم توافق العمل القدسی الذی هو وزیره و ذلک الملامه منها اذا کانت فی السیر فاذا وصلت مشاهدة الحق و غابت فی شهود الغیب سقطت عنه الملامه لآن هناک تفنی الرسوم و لایبقی للحدثان اثر فخرج من البحر الربوبیة علی نعت الطلمانینه فاذا کادت ان اتشتغل برسوم العبودیة نادیها الحق و دعاها الی نفسه بقوله **یا ایتها النفس المطمئنه[[1585]](#footnote-1586) ارجعی الی ربک**[[1586]](#footnote-1587) و قال النفس اللوامة هی النفس الامارة بالسوء وهی قرینه الحرص و الامل قال لله تبارک و تعالی **هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا[[1587]](#footnote-1588)** اخبرلله سبحانه علی سر فطرة آدم (ع) التی قد اتی علیها احیان لم یکن شیأ یطلع علیها المقربون و الکروبیون مع علمهم و معرفتهم و کیف ذکروه و هو عن علمهم فی غیب الغیب مستورا فی محال الانس و ریاض القدس منوره عن اعین اهل الملکوت فهناک لیس بمکان و لازمان یتجلی له من جمیع الذات و الصفات و بقی بین انوار الذات و انوار الصفات حیّ صار فطرة الروحیة القدسیة الملکوتیه کاملة بکمال لله عالمة قادرة سمیعه بصیرة متصفة بجمیع صفاته و لم یکن هناک صباح و لامساء و لازمان و لامکان غرفه لله نعوته القدیمه و اسماءه الحسنی و صفاته العلیا و سقاها من بحر الذات شربات المحبته و الشوق و المعرفه ففی کل صفه لها طور و فی کل مشاهدة لها حال و وجد و کشف لایطلع علیها اهل القربة فکیف ذکر ذکروه و هو مذکور الله ازلا و ابدا لم یکشف ذکره لاحد غیره عما ذکره فاذا قالت الملئکه **نحن نسبح بحمدک و نقدس لک**[[1588]](#footnote-1589) اظهره لله مالهم بصورة ترابیة و فطرة جسمانیه و لا انه ستره بالماء و الطین لماتواجمیعاً فی النظر الیه لانه کان خارجا من الحضرة منعوتا نبعت لله موصوفا بصفته علیه لباس انوار الربوبیة فقیل دخوله فی صورته لم تکن الصورة شیئا مذکوراحبن لم نیعکس علیها انوار روحه فاذا اراد ان ینفخ فیها روحه خلقها بیده و خمرطینتها بمیاه لطفه و صوّرها بصورة علمه و جعل فیها اطوار من معجونات قدرته و علمه ثم ترکها فی فضاء غیبه حتی مضی علیها دهردهار و دار علیها فلک دوار ففی کل لحظه و ساعة ابدع فیها بدایع فطریه و لم یکشف تلک الحقایق للملئکه و لم یروها الصورة صلصالیه طوراً من ماء مسنون و طورا من تراب و غبار و طورا من صلصال کالفخار حتی تنشقت القدرة و دخل فیها روح الاولیه فلما قام آدم فی الحضرة سجد له کل شیءلما علیه من آثار جلال الحق و کیف یذکره احد و ذکره غایب فی ذاکره و مذکوره تعالی لله عن کل نقص و علّه فکما خلق آدم(ع) , بهذا المثابه خلق و زینة فی معادن غیبه اطوارا طورا روحیاً و طوراً عقلیا و طورا نفسانیه و طوراً حیوانیا و طوراً شهوانیا و طوراً شیطانیا و طوراً سریا و طورا ملکوتیا و طورا ربانیا فهذه الاطورا یقلبها لله فی زمان علمه و قدرته و یجعلها فی کل اوان عجیبة من علمه غریبة من قدرته مصنوعة بصنع تجلائه قال لله تعالی جل جلاله **وسقاهم ربهم شرابا طهوراً[[1589]](#footnote-1590)** اخبر لله سبحانه عن سقیه ارواح اولیائه فی الازل شراب بحار رویة انوار القدم حیث ظهر جلال ذاته و صفاته لها و ذلک الشراب الطهور طهوریته من تجلی قدس ذاته الذی طهر تلک الارواح من شیوب الامتحان بعد شربها اشربه افانین انوار الصفات فتلک الکاسات المروقات عن علل والعتاب الحجاب و العتاب دارت علیها فی الدنیا حتی ترجع الی معادنها من الغیب فغی كل لمحه و العتاب دارت علیها فی الدنیا حتی ترجع الی معادنها من الغیب ففی کل لمحه لهم شراب الوصال و الکشف و الجمال **لامقطوعة و لاممنوعة[[1590]](#footnote-1591)** و بتلک الاشربه آثار السکر فی وجودهم و هجوم المواحید علیهم حین سلبتهم جذبات واردات الغیب عن روّیة الاکوان و الحدثان سکرت ارواحهم بشراب رویة القدیم و سکرت اسرارهم بشراب رؤیة البقا و سكرت عقولهم بشراب رؤیة نورا الصفات و سکرت قلوبهم بشراب رویة الذات و سكرت نفوسهم بشراب المداناة فی الخلوات و المناجات ففی كل حالة لهم من ذالك الشراب وقت و وجد و ذوق و شوق و عشق و هبان و وله و هیجان لیس لهم فی الکون سؤال غیر هذا الشراب و لآلهم منی غیر هذا الوصال به داوی جروح قلوبهم من آلام المحبة لابشئ دونه

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تراویت من لیلی بلبلی عن الهوی |  | کما یتواری شارب الخمر بالخمر |

قال بعضهم ان لله شرابا صافیا طاهرا شهیّا نقیا ذخّرها فی کنوز ربوبیة لاولیائه و اصفیائه یعجرلهم من ینبوع المعرفه فی انهار المئه فسقهم ربهم بکاس المحبة شرابا طهورا فآذا شربوا بقلوبهم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله سقیهم ذلک فی الدنیا فی میدان ذکره بکاس محبته علی منابر انسه بمخاطبة الایمان وسقیهم فی الآخرة فی میدان قربه بکاس رویته علی منابر النور بمخاطبة العیان قال سهل فرق الله بهذه اللفظ بین الطهور و الطاهر و بین خمور الجنه و خمورالدنیا فان خمور الدنیا نجسه تنجس صاحبها و شاربها بالاثام و خمور الجنه طهور یطهر شاربها من کل دنس و یصلحه لمجالس القدس و مشهد العزه و قال فارس منهم من سقاه شراب الهدایة فهداه و منهم من سقاه شراب الولایة فولاه و منهم من سقاه شراب المعرفه فقربه و ادناه و منهم من سقاه شراب التوحید فسّره و اوّاه قال سلیمان الدار انّی سقاهم ربهم علی ماشبه بساط القرب و اراهم رویة الحق ثم اقعدهم علی منابر القدس و حیاهم بتحف المزید و امطر علیهم مطرالتائید قالت علیهم اودیه الشوق و القرب فکفاهم هموم الفرقه و حماهم بسرور القربة الخیل سقوا شراب المودة فی کاس المحبة فی دار الکرامة فسکروابها فمشوا فی میدان الشوق و لم یفیقوا بشیء غیر الرؤیة و قال جعفر علیه السلام شرابا طهورا ای طاهرا ای طاهرا مطهرا صافیا اذخره فی کنوز ربوبیته سقاه اولیائه فی میدان کرامته بکاس هیبته علی منابر عزه فاذا اشربوا سکروا و اذا سکروا طاشوا و اذا طاشوا اشتاقوا و اذا اشتاقوا طاروا و اذا طاروا بلغوا و اذا بلغوا وصلو و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا فنوا و آذا فنوا بقوا و اذا بقوا صاروا ملوکا و سادة و احرارا و قادة قال لله تعالی و تقدس **الم تجعل الارض مهادا[[1591]](#footnote-1592) والجبال اوتادا[[1592]](#footnote-1593)ً** مهد ارض قلوب الاولیاء و ربطها بجبال المعارف و اوتاد العقول لعساکر تجلّاه الاوتاد عصبته من التمکین من الاولیاء بهم یستقیم العالم و العالمون قال بعضهم الاوتاد علی الحقیقه سادات الاولیاء و خواص الاصفیاء سئل ابوسعید الحراز عن الاوتاد و الابدال ایهم افضل فقال الاوتاد قیل کیف فقال لان الابدال ینقلبون من حال الی حال و یبدل لهم من مقام الی مقام و الاوتاد بلغ بهم النهایة و ثبت ارکانهم فهم الذین بهم قوام الخلق قال ابن عطا الاوتاد هم اهل الاستقامة و الصدق لایغیرهم احوال و هم فی مقام التمکین قال لله جل جلاله قدسه **ان للمتقین مفازاً**[[1593]](#footnote-1594) الهم فوزالمشاهدة و غیبته المکاشفه ولذة الوصلة لانهم اتقوا مما سواه و یعطیهم مایکفیهم رویة غیره فی بساتین القدس و ریاض الانس لایسمعون الا کلام حیبیهم و مایهیجهم من قربه و وصاله و الشوق الی جماله لیفنیهم بنفسه عن کل مامول کما قال لله تعالی **لایسمعون فیها لغواً** **و لاکذابا[[1594]](#footnote-1595) جزاء من ربک عطاء حسابا[[1595]](#footnote-1596)** فوزهم علی قدر تصورهم و نیاتهم **لایسمعون فیها لغوا** ای کلاما الا من الحق فانه اذا ظهرت الحقیقه خنست المعاذیر و صار الکل هباً فی جنب الحقایق و من تحقق بالحق فی الدنیا لایسمع الحق الامنه و لایشهده سواه لانه مستغرق فی معادن التحقیق قال لله تعالی **لایسمعون فیها لغوا و لا کذابا** و فی قوله تعالی **جزاء من ربک عطاء** الجزاء اذا کان من لله لایکون له نهایه لانه لا یكون علی حدا الاعواض بل تکون فوق الحدود لانه ممن لاحدله و لانهایة فعطاوه ایضا لاحدله و لانهایه و قال بعض المحققین العطاء من الله موضع الفضل لاموضع الجزاء و الجزاء علی الاعمال و الفضل موهبة من الله یخص به الخواص من اهل ودادة قال لله تبارک و تعالی **اذ ناداه ربّه بالواد المقدس طوی[[1596]](#footnote-1597) اذهب الی فرعون انه طغی[[1597]](#footnote-1598)** طیر روح كلیه فی وادی قدس آزاله و آباده و طوی لها بعد اسفار القدم و البقاء فدنا منه و اغرقه فی بحر جماله و جلاله واسکره شهود العین بوصف کادان یکون هو هومن حیث الاتحاد و الاتصاف فاستوا فی جمیع وجوه حظ الربوبیة و بقی سمعه من الاتصاف بصفته فناداه حتی تکون جامعا فی الاتصاف و الاتحاد فلما کادان یدعی الانانیه من حدة السکر فناداه حتی یفیق من سکر سکره و لایتجاوز عن حده فناداه این انت یا موسی انا انا و انت انت و احاله الی فرعون حتی یکون مشغولا عن حدة الاتحاد و لولا الرسالة و الابلاغ لفنی فی شهود الکبریا لذلک قال **اذهب الی فرعون انه طغی** حیث یدعی ما لیس له اذ هو رای علی نفسه عکس قهر القدم فظن انه هو فی الربوبیة و لم یفهم ان القهر یمنعه من الوصول الی الازل بالاتصاف فاغراء موسی (ع) لیدموا علیه بغیرته و یکذبه بالعلامات الصحیحه الالهیه الربانیه مثل العصا والید بیضا و ارسال موسی الی فرعون موضع الامتحان و التعریف بالامتنان و الغرق بین العرفان و الخذلان و نجاة اهل الایمان من بین اهل الطغیان خذلهم لله و دمّرهم قال لله سبحانه تعالی **و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس** **عن الهوی[[1598]](#footnote-1599) فان الجنة هی الماوی[[1599]](#footnote-1600)** خاطب لله العباد بهذه الآیه فی اوایل مقاماتهم حین وجب علیهم تزکیة النفس عن شرهویها و الیل الی حظوظها لانهم فی وقت قصودهم الی لله لایجوزلهم الرخص و الرفاهیه فقد وجب علیهم الاعراض عن حظوظ انفسهم خوفا من الاحتجاب بها عن الوصول الی الله ولعلهم بانه تعالی یحیط تحرکات شهوات نفوسهم الخفیه حین یمیل بخفایاها الی مرادها ممادون لله فاذا جاهدوها و قهروها بتأئید الله تعالی اوصلهم لله مقام مشاهداته و هی جنة العارفین فآذا بلغوا الی درجات المعرفة لم یحتاجوا الی نهی النفس عن الهوی فان نفوسهم و اجسامهم و شیاطینهم صارت روحانیة تجانست الارواح الملکوتیه فشهوات نفوسهم هناک من تواثیر حلاوة ارواحهم فی مشاهدات الحق فیشتهی الانفس ما یشتهی الارواح فی الغیوب و النفوس فی القلوب فنظرهم هناک الی کل شیء یکون للنفوس و الارواح جنات نظهر فیها انوار شهود الحق و این الکافروالمعطل و المدعی من هذا المقام وهم خلقوا من الجهالة فیموتون فی الضلالة و اصحاب القلوب و المعارف عیش ارواحهم عیش الربانین و عیش نفوسهم عیش الجنابین ولله قادر بذلک یختص برحمة من یشاء **وان الفضل بیدالله یؤتیه من یشاء[[1600]](#footnote-1601)** قال لله جل حلال قدسه **اذا الشمس کوّرت[[1601]](#footnote-1602) و اذا النجوم انکدرت[[1602]](#footnote-1603) و اذا الجبال سیّرت[[1603]](#footnote-1604)** الاشارة فی هذه الآیات ظهور تجلی الذات و الصفات فی قلوب العارفین فهناک تکورت شموس ارواحهم من غلبة نور عظمة الذات وانکدرت نجوم عقولهم من صولة انوار الصفات و تسیر جبال قلوبهم من اثقال واردات تجلیها و تعطلت نفوسهم فی سطوات جلالها فهناک سجرّت بحار التوحید و حشرت طیور التفرید و لایبقی الاوجهه ذوالجلال و الاکرام ولکل عارف فی کل حاله من هذه الاحوال قیامة قال الحسین یطمس الشمس بعد تنویرها و تفور الجبال بعد تفجیرها و تنشق الجبال بتسمیرها و تدرس العشار بعد تعطیلها و نجمد الجحیم بعد تسعیرها و تطورالصحف بعد النشر و تحشر الوحوش من القبر و تزلزلت الارض و تخرج اثقالها للعرض علی الجبار و ذلک اصعب مقام للمخالفین واهون مقام علی الموافقین قال لله تعالی و تقدس **فلا اقسم بالخنس[[1604]](#footnote-1605) الجوار الکنس[[1605]](#footnote-1606) و اللیل اذا عسعس[[1606]](#footnote-1607) و الصبح اذاتنفس[[1607]](#footnote-1608)** اقسم لله بنیران عالم الملکوت اذا شاهدت عرایس الصفات فی روازقها و نظرت الی قلوب المشتاقین و جذبتها بنورها الی اعلی علیین فلما بلغت الارواح الی سرادق الدنوتخنس باستتارها بعد تجلیها و تنکس باحتجابها بعد انکشافها لذوبان الارواح فی نیران الاشراق و هیجان الاشباح الی عالم الافراح و اقسم بظلمة لیالی الهجران فی وقت الاستتار فی قلوب العارفین و بطلوع انوار مشاهدته نبعت الوصال فی فواد المحبین و ایضا اقسم بطیران ارواح القدسیة بجناح المحبة و المعرفه فی هواء الهویة و هذاکنوسها اذاهامت بوجهها فی غیب الغیب فاذا وصلت الی قاف القدم و تذردت بسطوات الازلیه تخنس و تفرمن صدمات القیومیّة الی عالم الامر و الحکم لان الحدوثیه نزول عن مزاراة القدم و ایضا اقسم بسیر هذه الارواح العاشقة فی طرقات العلوم مجهوله فتستفید منها بخلاف العلوم الرسمیة قال لله تبارک و تعالی **یا ایها الانسان ما غرّک بربک الکریم**[[1608]](#footnote-1609) عجبت من هذا الخطاب الذی فیه تهدید خلاف المخالف و مواساة الموافق کیف یخاطب بخطاب مع المخالف الذی فیه مواساة الموافق فیه مافیه من اشارات علومه المجهوله و رموزات کنوزة الغیبیه التی لایعرفها الا من دهش فی الوحدانیه هایم فی رویه الفردانیه مشرف بالحق علی ما للحق من مکنون سره و لطایف بره الذی حلاوتها تغرکل مغرور و تنشط کلّ مجرّی فی اقتحامه فی شاقات البلیات و بیان ذلک ظاهر فی قوله **ماغرّک بربّک الکریم** تلقینهم جواب سواله لیقولوا کرمک یا ربنا اغرنا و قال لوقیل لی ماغرک بی قلت جهلی بک غرنی لاغیر قال منصور بن عمار لو قیل لی ما غرّک بی قلت یا رب ماغرنی الا ما علمته من فضلک علی عبادک و صفحک عنهم قال لله تعالی جل جلاله **اذا السماء انشقّت[[1609]](#footnote-1610) و اذنت لربّها وحقّت**[[1610]](#footnote-1611) اذا اراد الله قلع الکون یلقی علی السموات و الارض اثقال هیبته عظمته و کبریائه فتنشق السماء و تمد الارض من عکس تجلی عظمته و کبریائه و حق منهما ان یتصدّعا لما علیهما من اثقال قهریات جبروته حیث شققتها و هما طایقتها لربها و کیف لایکون منهما طاعته و هما فی قبضه قهر جلاله اقل من خرد له الا تری کیف قال (ع) ثم الکون فی یمین الرحمن اقل من خرد له و کذلک یتجلی السماء ارواح العارفین و ارض قلوب المحین نبعت العظمة و الکبریاء فتشقق الارواح و زلزلت القلوب من وقوع نور هیبته علیهما و بهذا الوصف وصف قلوب المقربین عند نزول خطاب الهیبة قال لله تعالی **اذا فزع عن قلوبهم قالوا ماذا قال ربکم قالوا الحق[[1611]](#footnote-1612)** قال بعضهم خطاب الامر اذا وقع علی الهیا کل فمن بین مطیع و عاص و خطاب الهیبة اذا وردت تفنی و تفجر ولاقرار معه کقوله **اذا السماء انشقت و اذنت لربها وحقّت** و رد علیها صفة الهیبة فانشقت قوله تعالی **انه هو یبدئ و یعید[[1612]](#footnote-1613)** یبدی و الفقود من العدم بنور القدم و یعید الموجود بقهر استیلاء الواحدنیه حیّ یصیر الموجود معدوما ثم یعیده یوم المیثاق للحکم و القضاء یبدی بالتجلی قلوب العارفین فیفینها ثم یعید بالتدل فیحیها و قال ابن عطا یبدی باظهار القدرة و یوجد المعدوم ثم یعید اظهار الهیبه فیفقد الموجود و قال یبدی فیفنی عم سواه ثم یعید فینبقی ببقانه قوله تعالی **و هو الغفور الودود**[[1613]](#footnote-1614) غفور للجنایات ودود بکشف المشاهدات قال الواسطی الغفور طائر تکبوته من انواع المخالفات و الودود بما ایدی علیهم من آثار فضله قوله تعالی **ذوالعرش المجید[[1614]](#footnote-1615)** وصف نفسه بایجاد اعظم خلقه و هوالعرش ثم وصف نفسه بالشرف و التزیه و القدس اعلاماً بانه کان ولا مکان و الآن لیس فی المکان اذجلاله و جماله منزه عن مماسر المکان والحاجة الی حدثان قال النوری هو اعلی من ان یکون له فیه والیه حاجة بل اظهر العرش اظهارا للقدرة لامکانا للذات قوله تعالی **فعال لما یرید[[1615]](#footnote-1616)** کان مریدا فی الازل ارادته منزه عن ان یحدث فیه ارادة ثانیه فالارادة مقدمه علی الفعل اذ الارادة قدیمة والفعل منه ایجاد الخلق لاشریک له فی ارادته و لا فی ایجاد خلقه فاذا الارادات زایله والخواطر علیله و التدابیر مضمحلة عند ظهور ارادته یختص برحمته من یشاء بمعرفته وان کان فارا من بابه و یذل من یشأ من بعده و یخذل من یشاء من قربه و ان کان تزّهدا بزهده لایسئل عما یفعل قال الله تبارک و تعالی **افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت[[1616]](#footnote-1617) و الی السماء کیف رفعت[[1617]](#footnote-1618) و الی الجبال کیف نصبت[[1618]](#footnote-1619) و الی الارض کیف سطحت[[1619]](#footnote-1620)** افلاینظرون الی خود هل الارواح وهی جمال الابدان والی سماء القلوب التی تبرز فیها انجم الغیوب كیف رفعت عن استراق استماع الخواطر و الهواجس و الی جبال العقول التی تستقیم بها ارض النفوس والی ارض النفوس التی بسطت مهادالعبودیة و مراکبا للانوار الربوبیه انظر کیف احالهم الی رویة الافعال و لو کانوا علی محل تحقیق المعارف و الکواشف لکانوا مخاطبین بما خاطب حبیبه (ص) **الم تر الی ربک کیف مدّ الظّل[[1620]](#footnote-1621)** قال بعضهم تعرف الی العوام بافعاله بقوله **افلاینظرون الی الابل کیف خلقت** و تعرف الی الخواص بصفاته بقوله **افلا یتدبرون القرآن[[1621]](#footnote-1622)** و تعرف للانبیاء بنفسه بقوله **و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا[[1622]](#footnote-1623)** و تعرف الی نبینا (ص) باخص التعریف بقوله **الم تر الی ربک** قال بعضهم فی قوله **و الی الجبال کیف نصبت** اشار الی قلوب العارفین کیف اطاقت حمل المعرفة قال لله سبحانه و تعالی **یا ایتها النفس المطمئنه**[[1623]](#footnote-1624) النفس المطمئنه هی الروح التی صدرت من نور خطاب الاول الذی اوجدها من العدم بنور القدم واطمانت بالحق و بخطابه و بوصله قدعاها الی معدنها الاول و هی التی مامالت من الاول الی الاخر الی غیر مشاهدة لله راضیة من لله بالله مرضیة عندلله نبعت الاصطفائیه الازلیه قال الحسین النفس المطمئنه هی النفس الشاکره هی النفس المرحومه و النفس الخاصة هی النفس العارفه والنفس العاقله هی النفس الراضیة والنفس الامارة هی النفس الجاهلة قال ابوعبدلله الخفیف النفس المطمئنه الیه الحق اوصاف الهدایة و صارت نفس لوامة والنفس المطمئنه هی العارفه بالله سبحانه و تعالی قال لله تعالی جل جلاله و عم نواله **و الشمس وضحیها[[1624]](#footnote-1625) والقمر اذا تلیها[[1625]](#footnote-1626) و النهار اذاجلیها[[1626]](#footnote-1627) والیل اذا یغشیها[[1627]](#footnote-1628) و السماء و مابنیها[[1628]](#footnote-1629) و الارض و ما طحیها[[1629]](#footnote-1630)** اقسم لله بشمس جمال قدمه اذا ارتفع من مشارق قلوب العارفین فانور بسنائها اسرارهم ای و شمس عرفانهم اشرقت بنور الایقان و ادرت لهم لطایف العیان و البیان و قمر صفاته اذا تنابع انوارها عقیب کشوف انوار ذاته فی فواد المقربین و ایضا ای بقمر الایمان اذا تلی بنفس العرفان و نهار صباح الازل اذا تجلی الارواح الموحدین و الصدیقین فی میادین وحدانیته حیث لایدرکون منافذ درک الحقایق و ایضا ای بلیل قهریات عظمته اذا یغشی بامتحان افئدة الطالبین و المطلوبین لان الکل فی ضریب هذا البلاء قال سید الوری انه لمیعان علی قلبی و سماء قلوب المحبین التی فیها ابراج الغیوب تسری فیها نیرات کسوفات الملکوت و الجبروت و مابناها اقسم بالفعل ثم بالصفه ثم بالذات و جمیعها خبر عن عین الجمع فی الحقیقه و عین التفرقه من حیث رسوم الحقیقه و ارض عقول العارفین التی هی ساقط شروق انوار المشاهدة بقوله تعالی **و اشرقت الارض بنور ربها**[[1630]](#footnote-1631) و الذی بسطها لمزول مهاد الربوبیه علیها و بالذی باشرها بنور الفعل و الصفة والذات لتجری فیها انوار الکواشف و المعارف و تنبت فیها ازهار المحبة و انوار الحکمة و ریا حین الشوق و العشق و یاسمین المودة و الزلفه و النفس الناطقه العارفه التی صورها بصورته و البسها نعته و وصفه فی مدارج الغیوب و اسکنها فی بطون القلوب و من سوّیها بتسویة الصفة بنور الازلیه سبحان المقدس عن کل شوب من العرش الی الثری تعالی لله سبحانه عمایقول الظالمون و المبطلون علوا کبیرا قال الله تبارک و تعالی و تقدس **واللیل اذا یغشی[[1631]](#footnote-1632) و النهار اذا تجلّی[[1632]](#footnote-1633)** ای دلیل قهره اذا یغشی قلوب المحرومین عن مشاهدة الحق و نهار انوار مشاهدته اذا تجلی الارواح العارفین نورّها بضیائ قدسه و لطایف انسه قال الاستاد و لیل اصحاب التحیر یستغرق جمیع اقطار افکارهم فلایهتدون الی الرشد و نهار اهل العرفان اذا تجلی بضیائها لقلوبهم قال سهل اقسم لله بنفس الطبع و نفس الروح و هوالضوء مثل فی اشراقه **انّ سعیکم** **لشتی**[[1633]](#footnote-1634) سعی البعض بالنفوس لطلب الدرجات و سعی البعض بالعقول لطلب الکرامات و سعی البعض بالقلوب لطلب المشاهدات و سعی البعض بالارواح لطلب المداناة و سعی البعض بالاسرار لفنائها فی انوار الذات و بقائها فی انوار الصفات، سعی البعض بالارادة و سعی البعض بالمحبة و سعی البعض بالشوق و سعی البعض بالعشق و سعی البعض بالمعرفة قال ابن عطا بان هذه الایه ان یری سعیه قسمة من الحق له من قبل التکوین و التخلیق بقوله **نحن قسمنابینهم معیشتهم**[[1634]](#footnote-1635) و ان السعی له مراتب کمراتب المتصلین بالسلطان و الواصلین الیه و الندماء و الجلساء و اصحاب الاسرار کک سعی المریدین و المرادین والعارفین و المحبین و المشتاقین و الواصلین و الفانین عن اوصافهم و المتصفین باوصاف الحق هذا الی مالاعبادة له و لاغایة **انّ سعیکم لشتی** قال لله تعالی جل جلاله **و التین و الزیتون[[1635]](#footnote-1636) و طور سینین[[1636]](#footnote-1637) و هذا البلد الامین[[1637]](#footnote-1638)** اقسم الله سبحانه بمواضع تجلی جماله و جلاله اما التین فشجرة آدم (ع) التی نهاه عن قربها و هو تجلّی عنها له و شجرة الزیتون التی تجلّی منها لموسی (ع) حیث قال **انی آنست نارا**[[1638]](#footnote-1639) و قال نوری **من** **الشجرة ان یا موسی انی انا الله[[1639]](#footnote-1640)** و طور سیناء الذی تجلی عنه ایضا لکلیم الرحمن موسی (ع) و البلد الامین الذی هو بیته فیه و هو محل آیاته و کشوف صفاته بقوله **فیه آیات بینات[[1640]](#footnote-1641)** لذلک قال (ع) جاءلله من سیناء واستعلین فلّا عبر بساعبر و اشرق من جبال فاران و ایضا و التین ای شجره روح القدسیة و الزیتون شجره عقل القدس و طور سینین هو قلب العارف بالله و البلد الامین صدر المحب التمکن قال الجنید التین مسجد ایلیا و الزیتون مسجد بیت المقدس و طور سینین مسجد طور و هذا البلد الامین مسجد الحرام و انما هذه مساجد عظمّها الله لانها بقاع الله لان الله جل ذکره یذکر فیها فاقسم بهذا **لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم[[1641]](#footnote-1642)** اقسم لله بهذه المکرمات انه خلق آدم فی احسن منظر و اکرم خلقه اوسواه بنور کشف صفاته و الباسه ایاه سناء ذاته قیل فی احسن صوره و قیل اتم معرفة و حسن التقویم وصف قائم بالحق لاعبارة عنه قال لله تعالی و تقدس **اذا جاء نصرالله والفتح[[1642]](#footnote-1643)** نصّرلله لحبیبه و جمیع احبائه افرادهم بفردانیته عمادونه وانحاءهم عن جنس النفوس و ابلاغهم مقام الانس و اداء ماعلیهم من حقوق العبودیة و الفتح انفتاح ابواب الوصال و انکشاف انوار الجمال و الجلال و بلوغهم عین الکمال و ایضا نصرلله کشف غطاء النفس والفتح وقوع نورالقدس فی القلب اذا ذهب قیام الحدثان فجاء النصر و اذا انکشف جمال الرحمن قام الفتح و ذلک بشارة الله لحبیبة صوله الیه و تخلصه من اعثار النبوة و مشقه الرساله و رؤیه الاغیار فامره بتقدیسه لنفسه و الاستغفار لامته بقوله **فسبح بحمد ربک واستغفره انه کان توابا**[[1643]](#footnote-1644) اذا کمال فی المعرفه ولاستقاته فی التوحید و اقبل بکماله نحوالحق عند رجوعه من نفسه الیه کان مع بحار الثناء والعرفان و الایقان و الایمان فابرز الحق نورا من قدس قدمه له فسقط عنه ما معه من جمیع الثناء فامره باستیناف ثنائه لابنفسه و اعلم طریق الثناء علیه فی ایام الوصول الیه و قال **فسبح بحمد ربک** انی نزهه عما جری علی قبلک فی طول عمرک فانه اعز من ان یلحقه وصف الواصفین و حمد الحامدین فانت سبحه بحمده الاتری کیف قال **فسبح ربک** ای فسبحه بالحمد حمد نفسه فی الازل **سبح بحمد ربک** الذی بحمده ماوصل مدحه مدح المادحین ولاحمد الحامدین **و استغفره** من حمدک و ثنائک و جمیع اعمالک فان الکل معلول اذ وصف الحدثان لایلیق بجمال الرحمن فانه کان موصوف بوصفه لابوصف الغیر و کان قابل الثواب فی الازل ذوالمنته علی عبادة حیث قال ثنائهم و تسبیحهم و توتیهم اذا کان بنعت العمل فی العجز عن ادراک کنه قدمه و اعتراف بالجهل عن المعرفة بحقیقته و قال الواسطی ای فتح العلوم **فسبح بحمد ربک و استغفره** علی ماکان منک من قلة العلم بما ارید منک **انه کان توابا** و قیل اذافتح لله قلبک برؤیة منته علیک اقبل لله قلوب عباده الیک حتی یاتوک فوجاً فوجاً قال بعضهم حمدلله حیث جعلک سبب وصول عباده الیه و استغفرلله من ملاحظه دعائک فان من اجابک هو الذی اجابنا وقت المیثاق و کتب له السعادة و الشفاوة فی الازل بقوله تعالی **فریق فی الجنة و فریق فی** **السعیر**[[1644]](#footnote-1645) قال لله سبحانه و تعالی **بسم الله الرحمن الرحیم قل هوالله** **احد**[[1645]](#footnote-1646) کان لله جل جلاله مستترا بنفسه فی ازل ازله قال کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فاذا اوجداعلام ظهور افعاله یعرف نعوته بفعله فلم یعرفه احد بالحقیقة اذا لوسایط حجاب فاراد اظهار کنوز ذاته و صفاته فاختار من خلاصة الوجود خاصاً خالصا فالبس لسانه فصاحة الربوبیة و نور قلبه بنور المعرفه و ظهر لعینه عین الحقیقة فامره بتعریفه لعباده العارفین بقوله قل ظاهره امرباطنه سرکل حرف تحته بحر من غوامض علوم الربوبیة **فالق[[1646]](#footnote-1647)** اف اشارة الی قهر عظمته علی الحدثان حتی لایصل الی ذرة من حقیقة العرفان بالوهیته الرحمن لان علی وجه القدم و قایة الغیرة و هناک فی الازل قلزم الحیرة و اللام اشارة الی لاء الفنی ای لایصل الی کنه الالوهیته اهل الحدوثیه امره بالاشارة الی الاشارة و غوامض سر الذات اذ قال هو اوقع قلوب الراسخین فی اودیة الهویة الغیبیه فی تیه غیب الغیب نبعت الوله و الحیرة فلم یصلوا الی هاء الهویة فانصرفوا الی و اوالوصف فعجزوا عن الوصف اذلم یصلوا الی الموصوف فاحتجبوا بالغیب و بعد بطون الهویة و انصرفوا حباری سکاری عطاشا والهین غیر مدرکین اوایل الحقایق فاعترفوا بالفجر عن الادراک و ادراک الادراک فلما علم الحق عجزهم عن ادراک سرّ هویته اظهر لهم انوار الذات و الصفات رحمة و لطفابهم کیلا تحرموا عن نصیب عرفانه و ایمانه و قال لله ای الذی لم تروه و لم تدرکوه بعد طلبکم هذا هو لله الذی بان نبعت الواحدینه و الجمال و الجلال من قوام الهوّیة و ایضا لما غاصوا فی بحار الهویة بان لهم انوار الالوهیته فانصرفوا من صدمات الصمدیه و سطوات الاحدیة و دفعوا فی تیه الحیرة و نسوابان لهم و فروا ثم طلبوا فلم یجدوا فاظهرلله ما ظهر لهم فی الغیب فقال این انتم رأیتم هذا هولله فظهر لهم فی الظاهر كما ظهر لهم فی الباطن فلما راوه عیانا فنوا فی اول الف الفردانیه ثم بقوا فی لام جماله و تابوا من عظم لام جلاله ثم سقطوا فی بحر هویته ایضا منه بداء و الیه یعود الاول اشارة و غیب و الاخر اشارة و غیب قال **هو الاول و الاخر** فی البین بداء و خفاء بقوله **هو الظاهر والباطن** فلما عاینوه سکر و الجماله و اتصفوا بجلاله و اتحدوا بفردانیته و صاروا وحدانیین کادوا ان یدعی الوحدانیه فقطعهم الحق عن سرالاحدیّة و قال **الله احد** فانختمت اطماعهم عن الوحدانیه حین بان لهم انوار وحدته فسبحوا فی بحار ذانه و صفاته و طلبوا الخروج الی سواحل العرفان فناد لهم این انتم لوتسبحون ابدا فی بحر الذات و بحرالصفات لم تنجوا من قعر حقایق الالوهیّة فان بحر الذات و الصفات واحد والکل فی خیر سرادق وحدانیة الافعال غایب فی الصفات و الصفات فی الذات فمن عین الجمع هوهو و من حیث الحقیقه هولله و من حیث الفردانیه احد وحید لاغیر اذالغیر یفنی فی بقاء ثم زاد فی تنزیه فردانیته بقوله **تعالی عما یقولون علوا کبیرا**[[1647]](#footnote-1648) **الله الصمد**[[1648]](#footnote-1649) لله ظاهر بنعوت الکمال و الجلال و الفردانیه والواحدنیه و الصمدیه انقطع عن ادراک الخواطر و الضمایر و غاب فی مهمة صفاته الاسرار و الارواح و تاه فی تیه هو تیه القلوب و الاشباح و هو تنزیه جلاله و صمدیته حجبّهم من نفسه ثم ابرز من نعت صمدیته و وحدانیته نور تنزیهم و نشفهم رواح قدسه و انسه و جعلهم مشتاقین الی لقاله عاشقین بجماله فیصمدون الیه نبعت الفناء و البقاء فلما علم عجزهم عن رؤیة حقیقه هوتیه و صمدتیه و وحدانیته و فردانیته تجلی لهم بنعت الجمال من لباس الافعال فهاموا بعشقه فی یبداء انوار جماله سکاری منبسطین و طابوا بکل مستحسن من عالم الافعال امالت ازمّه قصودهم الی فضاء الوحدانیه فاعلهم انه منزه من مباشرة الحوادث بقوله تعالی **لم یلد و لم یولد[[1649]](#footnote-1650)** ای لم یکن هو فی محل الحوادث و لم یکن الحوادث محل تجلی ظهور الصفات و الالتباس ظهورها فی الافعال و هو منزه من التمثل و الخیال الا تری کیف حقق التوجد لمن شاهد مشاهدته و قوله **و** **لم یکن له کفوا** **احد[[1650]](#footnote-1651)** غلط النصاری و الیهود و الکفرة و المجوس حین راو من الاشخاص انوار الارواح و من الارواح سناء روح فعلة ثم نور صفته و وقعوا فی ظلمات الحلول حین لم یعفرفوا اصل الاصل و حقیقه الحقیقه و عین العین و فردانیة الذات و الصفات عن مباشرة الاتمثال سبحان المنزه بذاته عن رؤیة کل دائی و معرفه کل عارف و توحید کل موحد و عبادة کل عابد و جحود کل جاحد و جهل کل جاهل و وصف کل واصف کلهم فی نکرة النکرة معزولون عن حقیقه المعرفه قال جعفر(ع) الصمد خمس حروف لالف دلیل علی احدیته و اللام دلیل علی الوهیته و هما مدغمان لایظهران علی اللسان و یظهران فی الکتابة فول ذلک علی ان احدیته و الوهتیه لایدرک بالحواس و انه لایقاس بالناس مخفاه فی اللفظ دلیل علی ان العقول لایدرکه و لایحیط به علما و اظهاره فی الکتابه دلیل علی انه یظهر علی قلوب العارفین و یبدو لاعین المحبین فی دار السلام و الصاد دلیل علی انه صادق فیما وعد فعله صدق و کلامه صدق و دعا عباده الی الصدق والمیم دلیل علی ملکه و هو الملک علی الحقیقه و الدال علامة دوامة فی ابدیته و ازلیته و ان کان لا ازل و لاابد لانهما الفاظ تجری علی العواری فی عباده قال ابن عطا **قل هو الله احد** ظهر لک منه التوحید **الله الصمد** ظهر لک المعرفه **لم یلد** ظهر لک الایمان **و** **لم یولد** ظهر لک منه لاسلام **و** **لم یکن له کفوا احد** ظهر لک منه الیقین قال الاستاد کاشف الوالهین بقوله هو و کاشف الموحدین بقوله الله و کاشف العارفین بقوله احد قال لله تبارک و تعالی **قل اعوذ برب الفلق[[1651]](#footnote-1652)** فی هذه الکلمه سر امر لله حبیبه (ص) بالاستعاذه به ثم ذکر وصفه و صفته و فعله بقوله **الفلق** و الفلق انفلاق صحور قلوب العارفین بمیاه المحبة و المعرفه من تاثیر انکشاف سبحات الغیره عن كمال المشاهدة و طلوع صباح الوصلّه من مشارق الاحدیة امر بالاستعاذه به منه حتی لایکون بین الفصل و الوصل محجوبا عن عین العین و ادراک حقیقه الحقیقه بعوارض البشریه بقوله جل و علا **من شر ماخلق[[1652]](#footnote-1653) و** **من شر غاسق اذا وقب[[1653]](#footnote-1654)** ای من شر ظلمات فهذه اذا غطی قلوب اهل الحرمان و طار علی اسرار اهل العرفان فی زمان الامتحان قوله تبارک و تعالی و تقدس **و** **من شر حاسد اذا حسد**[[1654]](#footnote-1655) ای نفس الامارة والشیطان الملعون حسدا علی روح جوّالة فی الملکوت سیارة فی انوار الجبروت فحسدها مرامی سهام غیرة قهرالقدم الا تری کیف قال علیه السلام العین حق لانها فی سهام قهره قال محمدبن علی الترمذی عطف الله علی قلوب خواص عباده فقذف النور فیها فانفلق الحجاب و انکشف الغطاء و هو قوله **قل اعوذ برب الفلق** و قال اشار الحق الی جمیع خلقه فی معنی القطیعه عنه بکلمة واحدة و هی من لطایف القرآن **قل اعوذ برب الفلق** و **فالق الاصباح**[[1655]](#footnote-1656) و **فالق الحب** **و النوی[[1656]](#footnote-1657)** و فلق البحر لموسی (ع) و فلق الاسماع و الابصار و فلق القلوب حتی انکشف له الغیوب قال النبی صلی لله علیه و آله سجدوجهی للذی خلقه وشق سمعه و بصره و فلق الصدور وفتقها و شرحها التدارک ماجری فها من المباشرة من شر ما خلق قال محمدبن حامد فی قوله **من** **شر ما خلق** اعلمک ان الحق کلهم موصوف بالشریه و ان الخیر الذی لاشرفیه هو الذی خلق الخلق علی هذه الصفه ولله اعلم قال لله تعالی جل جلاله **قل اعوذ برب الناس[[1657]](#footnote-1658) ملک الناس[[1658]](#footnote-1659) اله الناس[[1659]](#footnote-1660) من شر الوسواس[[1660]](#footnote-1661)** للوسوسة مراتب الاولی هو احبس النفس الامارة و الثانیه وسوسة الشیطان و الثالثه وسوسة جنود القهریات و مواضع هذه الوساوس الصلد لاّن القلب موضع العقل و الروح و اللطیفه و التجلّی و الخطاب و المشاهدة و هو مصون برعایة الحق فاماوسوسة النفس فیکون فی طلب الشهوات و الحظوظ و اما وسوسة الشیطان فیکون فی الکفر و الطغیان و البدع و اما وسوسة القهریات فیبرز وسوسة النفس و الشیطان القاه الحق فی ارض الصمد لامتحان عباده و هو غیرة الازل منعهم بهذه الوساوس عن مشاهدة الکل فاذا اراد بلطفه وصولهم الیه فیکشف الاسرارهم سبحات جمال عظمته فیّهب فی صحاری قلوبهم شمال جماله فیکشف عن قلوبهم و صدورهم عین الوساوس و ظلمة الهو اجس و ذلک قوله تبارک و تعالی ثم بیّن ان الوسوسها تاتی من الشیطان تارة بلاواسطة و تارة بالواسطه اذا لم یقدر الملعون ان یوسوس فی صدر من علیه نور التوفیق و المشاهدة و طهارة الفکر و صفاء الذکر و غار علیه فی مقامه اغواه بعض الشیاطین الانس و یدعوه بلسانه الی بعض الشهوات و البدع و الاهواء فیوقعه الی الحجاب فامرلله حبیبه ان یستعیذ به وسوسة شیطان الانس و الجن الذی وصفهم لله بقوله **شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زحزف القول غرورا**[[1661]](#footnote-1662) و احذر یا صاحبی من هذه الوساوس و اعرف شانها و اصلها و فرعها فان الوسواس یاتیک من جمیع المقامات و فی بعض المواجید الاحوال فینبغی ان تعرف مکایده و اسلحته و مواقعه و وساوسه و استعن بالله فی جوابه و علاجه حتی تبلغ الی مقام شاهدت الحق بالحق و استغنی عنک بشریتک و اوصافها و تکون منوّراً بنوره مقدّسا بقدسه عن کل خاطر و عارض فاذا عرفت حقیقه ما ذکرتک فصرت اماما للمتقین و سراجا للمقتبسین قال عمرو المکی الوسواس من وجهین من النفس و العدو فوسواس النفس بالمعاصی الذی یوسوس فیها العدو و کلها عن شیئین فان النفس لایوسوس بهما احدهما التشکیک و الاخر علی لله بغیر علم قال لله تعالی فی وصف الشیطان **انما یامرکم بالسوء و الفحشاء و ان تقولوا علی الله مالاتعلمون[[1662]](#footnote-1663)** و قال یحی بن معاذ الوسوسه برّز الشیطان فان لم تعطه ارضاء و ما رضاع برّزه و ان اعطیته الارض و الماء برّزفسئل ما الارض و ما الماء فقال الشبیع ارضه و النّوم ماؤه قال یحی انما هو جسم و روح و قلب و صدرو شغاف و فؤاد، فالجسم بحرالشهوات قال لله تعالی **ان النفس لامارة بالسوء**[[1663]](#footnote-1664) و الرّوح بحر المناجاة و الصدر بحر الوسواس قال الله تعالی **الذی یوسوس فی صدور الناس**[[1664]](#footnote-1665) و الشغاف بحر المحبة قال الله تعالی **قد شغفها حبّا[[1665]](#footnote-1666)** و الفؤاد بحر الرّؤیة قال الله تعالی **ماکذب الفؤاد ما رأی[[1666]](#footnote-1667)** و القلب بحر العمل و قال اذ کان القلب مشغولا بالله لم یصل الیه الوسواس و قال عبدالعزیز المکی یوسوس فی فؤاد العامّه و قلوب الخواص لودنا منه ابلیس لاحترق صدق الشبح فیما قال ولکن فی سرّ السرّ و غیب الغیب و نورالنّور و سناء السناء و لطف اللطف و شهود الشهود و دنّو الدنّوا و وصال الوصال و بقاء البقاء و عیان العیان فیکون قلوب العارفین و الموحّدین و المحبّین و المریدین و المؤمنین فی قبض العزة منقلبه بین اصابع الصفتین اللّتی هی انوار ازل الازال و ابد الاباد طالبة لوصل الوصل و عرفان العرفان و حقیقة الحقیقة کالفراش حول الشمع کمال شوقها الاحتراق نیرانه لک قلوبهم محترقه هناک نیران الکبریاء فانیه فی سطوات الجلال باقیه بسبحات الجمال مصنوعه عن ذلّ الحجاب محروسه عن طویّات العذاب کیف یخلّلها قام الوسواس و هواحبس النّفس و حدیث انفس النّاس سبحان من صفاهم بصفاته من کل کدورة و برأهم بقدسه عن کل علة الوسواس فی الصدور و القلوب فی الحضور و النّور و السّرور کیف یصل حرکات الانسانیه الی من استغرق فی بحار الوحدانّیه لاباس بان طری علی الصدور وساوس و هو احبس من محل الامتحان فان الارواح فی یمین الرّحمن و القلوب بین اصبعین من اصابع الرّحمن والحمدلله الذی ردّ امره الی وسوسة الا تری کیف شکی عنه علیه السّلام خواصّ الصّحابه الی حبیب الله و صفیه فقالوا انا نجد فی انفسنا ما یتعاظم احدنا ان نتكلم به فقال (ع) اوقد وجدتموه قالوا نعم قال ذلک صریح الایمان قال ابوعمروالمکّی اصل الوسوسة و نتیجتها من عشرة الاشیاء اوّلها الحرص فقابله باالتوكل و القناعه و الثانیه الامل فاكسره بمناجاة الاجل و ثالثها التمتع بشهوات الدنیا فقابله بزوال النعمة و طول الحساب و رابعها الحسد فاکسره برؤیة العدل و خامسها البلاء فاكسره برؤیة المنه و ساوسها الكبر فاكسره بالتواضع و سابعها الاستخفاف بحرمة المؤمین فاكسره بتعظیم حرمتهم و ثامنها حب الدنیا و المحمدةً من الناس فاکسره بالاخلاص و تاسعها طلب العلو و الرفعه فاکسره بالخشوع و عاشرها المنع و النّحل فاکسره بالجود و افسحار.

**و الحمدالله حمد النقطاع ولاانتها له**

**و الصلوة و السلام علی سیّد الرّسل و خاتم لانبیاء محمّد**

**البررة الاتقیا الی یوم الحشر و النشور**

رساله حروف (رساله اول)

**بسم اللّه الرحمن الرحیم**

الم ذلک الكتاب سورة البقرة، بسم اللّه الرحمن الرحیم الم اللّه لا اله الا هوالحی القیوم سورۀ آل عمران، بسم اللّه الرحمن الرحیم المص کتاب انزل الیک، سورة الاعراف، بسم اللّه الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب الحکیم سورۀ یونس، بسم اللّه الرحمن الرحیم الر کتاب احکمت آیاته سورۀ هود، بسم اللّه الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب المبین سورۀ یوسف، بسم اللّه الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب سورۀ الرعد، بسم اللّه الرحمن الرحیم الر سورۀ ابراهیم، بسم اللّه الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب و قرآن مبین سورة الحجر، بسم اللّه الرحمن الرحیم کهیعص سورۀ مریم، بسم اللّه الرحمن الرحیم طه ما انزلنا علیک القرآن لتشفی سورۀ طه، بسم اللّه الرحمن الرحیم طسم السورۀ الشعرا، بسم اللّه الرحمن الرحیم طس تلک آیات القرآن و کتاب مبین سورة النمل، بسم اللّه الرحمن الرحیم طسم تلک آیات الکتاب المبین سورة القصص، بسم اللّه الرحمن الرحیم الم سورة العنکبوت، بسم اللّه الرحمن الرحیم الم سورة الروم، بسم اللّه الرحمن الرحیم الم سورۀ لقمان، بسم اللّه الرحمن الرحیم الم سورة السجدة، بسم اللّه الرحمن الرحیم یس والقرآن الحکیم سورۀ یس، بسم اللّه الرحمن الرحیم ص والقرآن ذی الذکر سورۀ ص، بسم اللّه الرحمن الرحیم حم سورة المؤمن، بسم اللّه الرحمن الرحیم حم سورة السجدة، بسم اللّه الرحمن الرحیم حمعسق سورة الشوری، بسم اللّه الرحمن الرحیم حم والکتاب المبین سورة الزخرف، بسم اللّه الرحمن الرحیم حم سورة الدخان، بسم اللّه الرحمن الرحیم حم سورة الجائیه، بسم اللّه الرحمن الرحیم حم سورة الاحقاف، بسم اللّه الرحمن الرحیم ق، بسم اللّه الرحمن الرحیم ن و القلم ومایسطرون، بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمدللّه رب العالمین، والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمدوآله اجمعین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معنی حرف با تو خواهم گفت |  | در معنی لطیف خواهم سفت |

هفتاد وهشت حروف مقطعات بر اول بیست و نه سورۀ قرآن نازل شده، 64 تکرار و 14 غیرتکرار: ا ل م ط س ح ر ک ه ی ع ص ق ن، اما تکرار: الف12 لام 12 میم 16 ط 3 سین 4 حا 6 را 5 ها 1 یا 1 عین 1 صاد 2 قاف 1.

و هر حرفی معنی خاص دارد، و علم بر ظواهر این 78 حروف خاصۀ خلیفه است و علم بر بواطن این حروف خاصۀ حضرت اللّه جل وعلا کما قال جل جلاله: **ومایعلم تاویله الااللّه والراسخون فی العلم**[[1667]](#footnote-1668)، خلفای حق اند، و این علم در اوراق کشف و کتاب کشاف ننوشته اند و نخوانده اند، بلکه به کشف ربانی و تعلیم سبحانی خلیفة اللّه را معلوم باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا علم حروف را نداند بتمام |  | هرگز نشود خلیفۀ حق و سلام |

**حرف**

قال اللّه تعالی: **وکلمة القیها الی مریم و روح منه**[[1668]](#footnote-1669)، و کلمه در این محل حقیقت روحیه عیسی استؑ از تجلی نفسیۀ رحمانیه، و جبرئیل نزد اصحاب صوفیه روح طبیعیۀ عالم عناصر است، و عیسی به وجهی صورت روحانیۀ جبرئیل و مریم صورت عنصریۀ کبری و جبرئیلؑ به وجهی شبیه است به اجسام.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه جسم مرکبی است مادی |  | نه جوهر عقلی مجرد |

و مقام او سدرة المنتهی و سدره مقام برزخی متوسط میان عالم طبیعت عنصریه و عالم طبیعت کلیه.

**حرف**

الف با تا ثا جیم حا خا دال ذال را زا

ناریه ترابیه هوائیه مائیه ناریه ترابیه هوائیه مائیه ناریه ترابیه هوائیه

سین شین صاد ضاد ط ظ عین غین فا قاف کاف

مائیه ناریه ترابیه هوائیه مائیه ناریه ترابیه هوائیه مائیه ناریه ترابیه

لام میم نون واو ها یا.

هوائیه مائیه ناریه ترابیه هوائیه مائیه.

هفت حرف ناریه و هفت حرف ترابیه و هفت هوائیه و هفت مائیه. و حکما ترتیب حروف و بروج چنین وضع کرده اند:

حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس

ناریه ترابیه هوائیه مائیه ناریه ترابیه هوائیه مائیه ناریه

جدی دلو حوت.

ترابیه هوائیه مائیه

رساله حرف

**بسم اللّه الرحمن الرحیم**

بدانکه الف حروف تهجی مرکب است از سه نقطه، نقطه اول را روح القدس خوانند، متوسط را روح اللّه، و آخرین را روح الامین. و این سه نقطه را سه ظاهر است، ظاهر روح القدس را نفس واحده خوانند، و ظاهر روح اللّه را نفس واجده، و ظاهر روح الامین را واخذه،

واجده و واخذه دو صفت اند، نفس واخذه را نبوت خوانند، و نفس واجده را ولایت، و نفس واحده را الهیت، از سبب آنکه الهیت را نیز ظاهری است و باطنی، چنانکه می فرماید: **هوالاول والآخر والظاهر والباطن**[[1669]](#footnote-1670).

انبیا واصفان صورت الهی اند، و اولیا کاشفان آن معنی، همچنانکه آدم را تعلیم اسما کردند، و آن ابتداء نبوت بود، و هر روز شریعت در ترقی بود، تا به وقت مصطفی، و در مصطفی(ص) وضع صور الهی تمام شد که: **اوتیت جوامع الکلم**، و: **بعثت لاتمم مکارم الاخلاق**.

و مراد از این وضع، صور الهی است که عالم دو است: غیب و شهادت. هرچه در عالم شهادت است، هریکی را در عالم غیب باطنی است، که این صورت بدان معنی باطن قایم است، و نبی آن است که حقایق را از باطن به ظاهر می آورد، و هر معنی را صورتی پدید می کند، و ولی آن است که کشف آن معنی می کند، و معنی هرچیزی آن است که مقصود آن چیز است.

علی الخصوص حروف تهجی که اصلی است در کلمات، و وضع الهی است، و هریکی را از این حروف ظاهری هست و باطن، و ظاهر منبی است از باطن، و اصل در حروف نقطه است، و از نقطه به خط می رسد، و از خط به سطح، و از سطح به جسم، و حقیقت جسم نقطه است.

پس حقیقت کلام از نقطه پیدا می شود، همچنانکه الف اشارت است به الهیت، و مرکب است از سه نقطه، و از الف به ب می آید، که اشارت است به روح منفوخ، که مرتبۀ بیان الهیت است، چنانکه می فرماید:**ونفخت فیه من روحی[[1670]](#footnote-1671)**.

و از **ب** به **ت** می آید که اشارت است به عقل کل که مرتبۀ تبیان الهیت است، و از **ت** به **ث** می آید که مرتبۀ ثوران الهیت است، و آن سه نقطۀ **ث** اشارت است به آدمؑ.

و سه نقطۀ الف الهیت است که سمع است و بصر است و علم است، و نقطۀ علم اشارت است به الهیت، و نقطۀ بصر اشارت است به نبوت، و نقطۀ سمع اشارت است به ولایت، که ظاهر و باطن الهیت اند.

و الهیت را سه تجلی است، یکی تجلی به اسما، بر آدمؑ چنانکه می فرماید: **وعلم آدم الاسماء کلها**[[1671]](#footnote-1672)، و یک تجلی است به اخلاق بر مصطفی(ص) **وانک لعلی خلق عظیم**[[1672]](#footnote-1673)، و یک تجلی است به افعال بر خاتم اولیا.

چنانکه وضع صور بر مصطفی تمام شد، کشف معانی می باید که بر شخص معین تمام شود، تا هر باطنی را ظاهری پیدا شود، و مراد از باطن حقیقت آن چیز است، چه هر چیزی را که حقیقتی نباشد، لغو باشد، و لغو کار حکیم نباشد.

و معلوم است که کلام متناهی است به کلمات، و کلمات به حروف، و حروف به نقطه، و هرچه متناهی بود الهیت نبود، نسبت خلقی باشد، از آنکه منقطع است، و کلام و کلمات و حروف متناهی می شود به نقطه، و نقطه به هیچ چیز متناهی نمی شود، از آنکه بالای نقطه هیچ چیزی دیگر نیست.

پس حقیقت علم الهی در نقطه است، که الف است، و تمام بیست و نه حرف صور الهی اند، و در هیچ حرفی نیست، که الف مدرج نیست، به خلاف حروف دیگر، چنانکه در سین، یا، و در یا، الف. و این معنی اشارت است به آنکه هیچ حرف از الف خالی نیست که اشارت است به الهیت.

و هیچ مسما از الف الهیت خالی نیست، از آنکه این بیست و نه حرف مراتب اند، و اسم سمت مسما است، و منبی است از باطن خود که مسما است، و چون در هیچ حرفی نیست که الفی نیست، مسما باید که همچنین بود تا هر ظاهر را باطنی اثبات کرده باشی، و مصطفی(ص) می فرماید: **لکل کلمة ظهر و بطن**.

ظاهر کلمه جسم او است و باطن او معنی او است، که جان او است. و جماعتی باشند که نه ازظاهر خبر دارند و نه از باطن، و ایشان اهل کفراند که محجوبند به ظلمت ذات، و جماعتی اند که از باطن خبر دارند و از ظاهر ندارند، و ایشان عقلاء مجانین اند، و جماعتی اند که هم از ظاهر خبر دارند و هم از باطن، و ایشان انبیا و اولیااند.

و حقیقت نبوت در مصطفی(ص) تمام شد. کلام اللّه را ظاهری است و باطنی، ظاهرش قرآن است و باطنش فرقان، جماعتی مفسران ظاهراواند و ایشان اهل فقه اند، و جماعتی کاشفان باطن اواند و ایشان اهل فقراند.

و نبی را ظاهری است و باطنی، ظاهرش محمد است، که طرف رسالت و عقل و اذن است، و باطنتش احمد است که طرف نبوت و ورح و معانی است. و همچنانکه نبی را ظاهری است و باطنی، ظاهرش را شریعتی است، و باطنش را شریعتی، ظاهرش را شرع رسالت گویند، و باطنش شرع نبوت.

شرع رسالت همچون عبادات و معاملات، و شرع رسالت فسخ می پذیرد به حسب قوم و وقت، و شرع نبوت که معانی و اخلاق و حقایق است هرگزفسخ نمی پذیرد، چه حقیقت است. و مبین شرع نبوت اولیااند، همچنانکه مبین رسالت فقهااند، و ولایت باطن نبوت است.

الهیت را دو طرف است: طرف علویات و طرف سفلیات. علویات طرف وجه است، و سفلیات طرف ذات، و روح دوم مرتبۀ وجه است، چنانکه نفس دوم مرتبۀ ذات است، و از نفس به نبوت می رسد، چنانکه از روح به ولایت می رسد. جحیم حجاب ذات است، چنانکه جنت حجاب وجه است. ظلمت طرف ذات است، چنانکه نور طرف وجه است. جباری و قهاری طرف ذات است، و کریمی و رحیمی طرف وجه است.

و روح اضافی از صفات حق است، و روح مرتبه ای است از مراتب امر الهی و نفس مرتبه ای از مراتب اذن الهی، و اذن طرف نبوت است، چنانکه امر طرف ولایت است. و **واو** اشارت است به دو وجود. واو مکتوب وجود نبی است، واو ملفوظ که باطن او است وجود ولی است.

و هرکس را به دانش ولی راه نباشد: **اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری**.

هرکه اولیا را بشناسد، آن نور الهی را بشناخته باشد، که در باطن آن کس پنهان است، چنانکه الف در واو، و بسیاری از مشرکان دلایل و معجزات نبوی را می دیدند، و هر زمان منکرتر می شدند، از سبب ضدیت حقیقی، که ایشان محل قهر حقیقی اند، و مصطفی(ص) محل لطف حقیقی است و ظلمت از طرف قهر است و نور از طرف لطف پرواز ایشان در هوای ظلمت جهل بود، مثل خفاش، چه چندان که نور ظاهرتر می شود، خفاش محجوب تر می گردد، با وجود آنکه چشم ظاهر داشتند و گوش ظاهر، حق تعالی فرمود: **صم بکم عمی فهم لایعقلون**[[1673]](#footnote-1674).

پس معلوم شد، که بجز این سمع و بصر چیزی دیگر هست، که به آن سمع و بصر چیز دیگری بشنوند و به بینند، و هرکه را سمع و بصر حقیقی حاصل شود، از نبوت و ولایت الهی خبر یابد.

**فصل**

بدانکه مراتب الهی چهار است، که چهار حرف الله اشارت بدان چهار مرتبه است، و آن قلب و عقل و روح و نفس، چهار ملک اند که حامل این چهار مرتبه اند. قلب طرف جبرئیل است، که قلب را آن قابلیت هست که محل علم است، و جبرئیل واسطۀ علم است، چنانکه قلب واسطۀ علم است، و این به اسم می گردد، خواهی قلبش گوی، خواهی جبرئیل، چون مراد از هر دو لفظ یک معنی است. وعقل طرف میکائیل است، که میکائیل واسطۀ ارزاق است، و عقل نیز واسطۀ ارزاق حقیقی، و آن علم و معرفت است که به واسطۀ عقل حاصل می شود، که صورت احاطت الهیت است، چنانکه می فرماید: **والله بکل شییء محیط**[[1674]](#footnote-1675).

و روح طرف اسرافیل است، که صور الهی در دست او است، و آن صور صفات الهی است، که مکنون است در روح اضافی، امر بر روح است و روح از امر، و نفخ به روح تعلق دارد که: **ونفخت فیه من روحی**[[1675]](#footnote-1676). و صفت اسرافیل نفخ صور است، واو صورت استواء رحمانی است، چنانکه می فرماید: **الرحمن علی العرش استوی**[[1676]](#footnote-1677).

و نفس طرف عزرائیل است، ونفس صورت فوقیت حق است، قوله تعالی: **یدالله فوق ایدیهم**[[1677]](#footnote-1678)، و قوله علیه السلام: **والذی نفس محمد بیده**. و ید به معنی فوقیت باشد، که گویند: دست فلان بالای دست ها است.

صفت عزرائیل آن است که اوقابض ارواح است، و حقیقت هر چیزی روح وی است، چنانکه این چهار ملک صورت چهار معنی اند، عناصر اربعه صورت این چهار ملک اند، بر این مثال از طبایع خاک صورت جبرئیل است، و آب صورت مکائیل و هوا صورت اسرافیل و آتش صورت عزرائیل.

ومی بینیم که چون کسی خواهد که حبی بکارد و از وی انتفاع گیرد، اول مرتبۀ خاک مطلوب است، که اگر خاک نبودی، که تثبیت و ثبات و امانت و تواضع و خرسندی در وی است، ممکن نگردد که خود حبه ای حاصل شود، پس اول زمین مطلوب است و دانه بدو تسلیم کردن.

پس آب که نشو و نما از او است، و غذا از او به حب می رسد، پس هوا و آب که رطوبت از او است و یبوست از خاک، و در یبوست لینی نباشد.

بعد از این هوا در ایشان تصرف می کند، و بر اجزاء ارضی غلبه می کند، و ایشان را طرف علوی می کشد، و اگر هرسه طبیعت حاصل شود و آفتاب تصرف نکند، ثمره حاصل نیاید، که مقصود از درخت ثمره است که درخت از وی پدید آمده است، و آن آفتاب است که طرف عزرائیل است، چه صفت آتشی است که آنچه حقیقت ثمره است درکل درخت موجود است بالقوه، آفتاب او را به خود جذب می کند، و آن محل جذب را که آن حقیقت در وی جمع می شود ثمره گویند.

**ث** ثمره اشارت به ثوران حقیقی است که در درخت بوده است، از اصل خود به فرع، و **ر** ثمره اشارت است به رجوع از طرف سفلیات به علویات، آنچه کثافت است در اسفل می ماند و آنچه لطافت است به اعلی می رود و ثمرۀ هرچیز زبده و خلاصۀ آن چیز است.

و م ثمره اشارت است به مرادی که از آن هردو حقیقت است، که حقیقت **ث** ثوران است و **رِ** رجوع.

پس معلوم شد که قوت عزرائیل فوق قوای ملائکۀ دیگر است در مرتبه، چنانکه گفته شد.

و نفس صورت فوقیت حق است، و عزرائیل صورت وی است در وجود انسان، سودا طرف خاک است و رطوبت طرف آب، وصفرا طرف هوا و خون طرف آتش.

و امر و اذن الهی بر چهار مرتبه نازل می شود، و از این چهار مرتبۀ قلب و روح و عقل و نفس، بر چهار ملک جبرئیل و مکائیل و اسرافیل و عزرائیل نازل می شود، و از ایشان بر طبایع که صورت ایشان است فرود می آید، و از طبایع آن حقیقت، به نبات و معادن و حیوان می پیوندد.

و انسان نوعی است از حیوان، و این هر چهار حقیقت در وجود انسان در غایت اعتدال افتاده است، به نسبت با دیگر حیوان.

این صورتی است اما معانی که کلام است از چهار حرف الله است، تنزل می کند بر چهار مرتبۀ الهی، چنانکه گفته شد، بر قلب و روح و عقل و نفس، و ایشان بر چهار ملک جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، و از ایشان بر چهار حقیقت، و آن امر و نهی و وعدو وعید است: و از ایشان بر چهار نبی، و آن ابراهیم است که صورت قلب است حقیقی، و موسی که صورت عقل است، و عیسی که صورت روح است و محمد که صورت نفس کل است علیهم السلام و فوقیت حق است که مرتبۀ عزرائیل است.

و از ایشان، بر چهارکتاب، بر صحف و تورات، و انجیل و فرقان. صحف صورت قلب است که صفت الف الله است، و تورات صورت عقل است، که ل اول الله است، وانجیل صورت روح است، که لام دوم الله است، و فرقان، که صورت نفس است و صورت فوقیت حق است، که صورت هاء الله است.

همچنانکه محمد صورت فوقیت حق است در عالم ظاهر، و از وی بر چهار رکن نبوت که عترت حضرت رسول اند، اول علی که صورت قلب است، و فاطمه صورت عقل است و حسن صورت روح است، و حسین صورت نفس است، و از ایشان بر چهار امام دیگر که چهار رکن اسلام اند، و آن زین العابدین صورت قلب است، و محمد باقر صورت عقل است، و جعفر صادق صورت روح است، و موسی کاظم صورت نفس است، و از ایشان بر چهار امام دیگر كه چهار ركن اسلام اند، و آن محمد تقی صورت قلب است و علی نقی صورت عقل است و حسن عسگری صورت روح است و محمد مهدی صورت نفس است.

و از این جمله به چهار رکن اسلام که ارکان ظاهر است و آن نماز و روزه و زکات و حج است، نماز طرف جبرئیل است و روزه طرف ميکائیل و زکات طرف اسرافیل و حج طرف عزرائیل.

و ایمان آنست که به باطن تعلق دارد و آن چهار رکن دارد، صدق و اخلاص و توکل و رضا. لااله الاالله روح ایمان است که طرف باطن است، محمد رسول الله روح اسلام است که طرف ظاهر است.

صلات جبرئیل است، صوم مکائیل است، زکات اسرافیل است، حج عزرائیل است.

عرش را معکوس گردانی شرع شود، و شرع صورت عرش است، که از عرش الهی به شرع رسیده است، همچنانکه حاملان عرش الهی چهار ملک اند، حاملان شرع نیز چهار امام اند، و رکن شرع چهار است چنانکه گفته شد، و هم چنانکه رحمن بر عرش مستوی است صاحب شرع نیز بر شرع مستوی است، و آن کنز مخفی است که به ظهور می آید، چنانکه می فرماید: کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف.

پس هرکه از صورت شرع انحراف می کند، از صورت عرش الهی انحراف می کند، و هریکی را از این چهار ملک که حملۀ عرش الهی اند چهارهزار رقایق است، چهارهزار رقایق جبرئیلی بر قلب مصطفی بود، و چهارهزار رقایق مکائیلی بر عقل او و چهارهزار رقایق اسرافیلی بر روح او، و چهارهزار رقایق عزرائیلی بر نفس او. و در جملۀ مکونات هیچ کس را این نبود، الا مصطفی را(ص) از آن معنی می فرماید:

**انا اعلمکم بالله و اخشاکم لله، اللهم ارنی الاشیاء کما هی**.

و هر کس را از انبیا و اولیا از رقایق ملایکه نصیبی است، مثل مصطفی چون دریای محیط است، و دیگر انبیا و اولیا چون دریاهای دیگر که روی به محیط دارند، که آن محل جمع است، و همه را رجوع به وی، و انبیا و اولیای دیگر به مرتبۀ نازل تراند از دیگر انبیا و اولیا، همچون رودهای بزرگ، که روی به دریاها دارند، و صحابه و تابعین و علما همچون جوی ها که سر از رودها دارند، و عوام خلق همچون زمین، چنانکه از جوی ها آب به زمین ها می رسد، و اگر در زمین تخمی است برمی آید، و اگر شوره است از وی هیچ منفعت حاصل نشود.

و علم که از علما به عوام می رسد، همچون آب است، که از جوی به زمین می رسد، آنکس که قابلیت علم ندارد همچون زمین شوره زار است، و اگر شوره است هر تخم که در وی اندازی ضایع شود، اگر مستعد است همچون آن زمین است که مستعد تخم است، که چون آب در وی بندی، ودرنشو و نما آید و زندگی در وی پدید شود.

و خلایق، که بعضی علماء ظاهرند و از باطن خبر ندارند، و بعضی آنند، که از ظاهر و باطن خبر دارند، به نسبت به آنکس که از باطن خبر ندارند عالم اند. آنکه از باطن خبر دارد و از ظاهر خبر ندارد، به نسبت به آنکه نه از ظاهر و نه از باطن خبر دارد عالم است و ایشان به مرتبه، از حیوان کمتراند، با وجود آنکه عقل دارند به همان صفت مشغول اند که سبع و بهائم و شیطان، خلق را از ایشان مضرت است، از سباع و بهائم گاه هست که مضرت نیست، از این فرمود:

**اولئک کالانعام بل هم اضل**[[1678]](#footnote-1679).

پس معلوم شد، که شرف به صورت نیست، بل که به صفت است و معنی، و هر کس را که از این چهارهزار رقایق جبرئیلی یک رقیقه حاصل شود، ان را قلب گویند، که قابل معنی حقیقت است، همچون که خاک قابل حب است، و هركه را از این چهارهزار رقایق ميکائیلی یک رقیقه حاصل شود آن را عقل گویند، و هرکه را از این چهارهزار رقایق اسرافیلی یک رقیقه حاصل شود آن را روح گویند، و هرکه را از این چهارهزار رقایق عزرائیلی یک رقیقه حاصل شود آن را نفس گویند.

و آن چهارهزار رقیقه قابل معرفت الهی شود، آن هیأت قابلیت که در وجود او پیدا آمد، به سبب این رقایق، آن عرش وجود اوست، و عرش وجود پیدا شد، رحمانی در وی مستوی شد، قلب در کسوت صلات تنزل می کند، و عقل در صورت صوم و روح در صورت حج و نفس در صورت زکات.

از سبب آنکه ابتداء ریاضت ها صوم است، که به سبب صوم حرارتی در دل پیدا می آید، و آنچه رطوبت و شهوت است و حجاب های غلیظ می سوزاند، و دفع می کند، و دم قلب رقیق می گرداند، و از حجاب های طبیعی مجرد می گرداند، و در دم قلب رقیقه ای پیدا می آید که آن رقیقه را قلب می گویند، چون چیزی بدو فرستند آن معانی را فهم تواند کرد.

دوم ریاضت صلات است، که اصل مواصلت است با حق، همچنانکه بنده با حق است با خلق نیست، و چون با خلق است با حق نیست، حالت صلات همین است، که بنده همگی خود را به حق مشغول گرداند، ظاهراً و باطناً، و حق جل علا می فرماید: **ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر**[[1679]](#footnote-1680).

و عقل نیز همین است، که فرق کند میان حق و باطل، و از چیزی که منهی و مذموم بود بازدارد، و حقیقت هرچیزی را چنانکه هست در دل کند، از بهر آنکه فحش و منکرات طرف جهل است، چون عقل حقیقت را از جهل به علم می آورد آن جهل را نهی کرده است. و مواصلت حقیقی با حق سبحانه و تعالی به علم و معرفت است، و این بواسطۀ عقل به حاصل می آید، پس مواصلت حقیقی به عقل بود، و صلات نسبت آن است که صورت دل است، و حج صورت روح است، و از این روح نه روح منفوخ می خواهیم، که جملۀ بنی آدم را حاصل است، بل که به این روح حیات حقیقی می خواهیم، که آن اخلاق و معانی است و صفات.

که چون انسان از حقیقت خویش خبر یابد، در وی شعوری و ادراکی پیدا آید، و از علم الهی زندگی حقیقی یابد، و چون این کس، که عزم حج خواهد کرد، و در عالم صورت از خانه و از وطن و از زن و فرزند جدایی می کند، در وی توجه پیدا می آید، و روی به راه حج می آورد، و چون در راه شهرهای بسیار است، اگر در راه مقام کند، به حج نرسد، و اگر روزی چند مقام کرد، و باز روی به راه آورد، باشد که برسد، و اگر بکلی باز ایستاد، هرگز نرسد.

و بعد از شهرها بادیۀ خون خوار است، و تنها نتواند رفت، پس آن را قافله می باید، باقافله سالار و نقیبان و مشعله داران.

سالک دین، چون دوستی زن و مال و جاه واکل و شرب و هرچه داعیۀ نفس است، چون شهرها است در راه حج حقیقت، چون از این ها گذر کرد بادیۀ خونخوار است، که به ریاضت بروی گذر باید کرد، و قافله سالار مصطفی است(ص) و اگر در متابعت این قافله سالار تقصیر کرد، واپس ماند، اعرابیان نفس او را هلاک گردانند.

صورت مکه، صورت دین است، حایط اول که محیط است به حرم، اشارت به اخلاق است، و حایط دوم اشارت به اوصاف الهی. پس کعبه اشارت است به صورت اسماء الهی، و مسما در اسما پیدا شود، و هرکه به مسما رسید به کعبۀ حقیقی رسید، **و من دخله کان آمنا**[[1680]](#footnote-1681).

و هرکه در حقیقت بیت آمده، که مسما است، ایمن شد. پس تا شعور و ادراک در مردم پدید نمی آید، او را زندگی حقیقی نیست، و چون زندۀ حقیقی شد، نفی ماسوی الله کرد، و چنانکه کسی که به کعبۀ صورت رسید جملۀ مراتب و منازل بازپس کرد، همچنین چون حقیقت انسان به مسما رسید،جملۀ مراتب و منازل بازپس كرد، و این به سبب شعور و ادراک حاصل می آید، که روح حقیقی الهیت است.

و زکات عزرائیل است: **حصنوا اموالکم بالزکوة**.

زکاتی است در ظاهر، و زکاتی است در باطن، و اموال جمع میل است، و وجود انسان را به هر چیزی میل است، و تا آن وقت که میل های انسانی از وی منقطع نشود، نفی ماسوی الله نکند، زکات حقیقی نیابد، و میل از طرف طبیعت است، و طبیعت از طرف ظلمت، و ظلمت از طرف شیطان است. پس این کس در مقام تفرقه باشد.

دیگر مصطفی(ص) فرمود: **حصنوا اموالکم بالزکوة**، و در حقیقت زکات چرک مال است، چنانکه مال به زکات پاک می شود، چون روح از میل های طبیعت پاک می گردد، زکات حقیقی حاصل می شود، و عالم ظاهر نیز شوخ مال است، به صورت آن معنی، و آن قوت عزرائیلی است که روح از طبیعت جدا می کند. والله اعلم.

رساله تحقیقات حروف

**بسم الله الرحمن الرحیم**

یا اخی ایدک الله بروح القدس معلوم فرما که عالم در علم و عین مظهر حقیقت انسانیه است، و حقیقت انسانیه مظهر اسماء الهیه، و اعیان ثابته تفصیل عین انسانیه بود، و صور روحانیه و مثالیه و حسیه صور حقیقت انسانیه، و مجموع ارواح جزئیات روح اعظم انسانی، به آن سبب اهل الله عالم را انسان کبیر می خوانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این حقیقت در همه کرده ظهور |  | می نماید در نظر ما را چو نور |

**الف**

حقیقت انسانیه را ظهورات است در عالم تفصیلا و در عالم انسانی اجمالا، و انسان را نسخه ای ظاهره است و نسخه ای باطنه، و هر دو جامعۀ کاملۀ ظاهره منتخبه از جامع حقایق عالم، و باطنه منتسخه از مجموعۀ اسرار الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حقیقت کل کلی خوانمش |  | قابل توحید جامع دانمش |

**مصراع**: برزخی است او میان عالم و حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع و تفصیل این و آن دارد |  | از حدوث و قدم نشان دارد |

مرآت حضرتین است و خط فاصل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کردیم بیان خط مبهم |  | این نکتۀ عارفانه فافهم |

**ها**

حق تعالی را کمال مطلق است در قدم و عالم را کمال مطلق در حدوث، و کون جامع را کمال مطلق در حدوث و قدم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حدوث و قدم کمالش بین |  | آن جمالش نگر جلالش بین |

**عین مهمله**

هرچه دیده ای از اشیاء محسوسۀ مبصره، آثار فعل حق است، و سمات صنع و صنعت او تعالی و تقدس. اما ملکوت یعنی باطن ملک که مؤثر است در وی تجلیات صفاتیه اند، و هرآینه بارزۀ صفاتیه آیات ملکوتیه، و مشرقۀ ذاتیه آیات جبروتیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مختصر گفتمت نکو دریاب |  | در همه کاینات او دریاب |

هر فردی از افراد موجودات شاهدی عدل است که در دارالقضاء ملک و در دارالحکمة ملکوت و در دارالعزت جبروت به احدیت ذاتیه و به واحدیت الهیه و به وحدت هویت ربانیه گواهی می دهند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گواهان عادل گواهی دهند |  | گواهی به حق الهی دهند |

و آیات ملکوتیه یا ملتبسه به لباس صورت ملک و شهادتند یا منفرده، اما ملتبسه از وجهی شبیه اند به جواهر نورانی عقلی و از وجهی شبیه اند به اجسام ظلمانی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گوئیا عالم مثال است این |  | نظری کن که بر کمال است این |

**حاء مهمله**

توحید سه مرتبه دارد، ذاتیه و صفاتیه و افعالیه، اما توحید ذاتیه عبارت است از فنای اکوان و زوال اعیان به لمعان نور ايقان.

**مصراع**: **توحیده ایاه توحیده**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| توحید و موحد و موحد |  | این هرسه یکی است نزد اوحد |

اما توحید صفاتیه، جمع اسماء و صفات الهیه بود در حضرت واحدیت، و مرتبۀ توحید افعالیه مشاهدۀ کثرت آثار است از فعل واحده.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| مکتوب و کتابت است و کاتب دریاب | |
|  | | دریاب به ذوق این روایت دریاب | |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و کل الذی شاهدته فعل واحد |  | بمفرده لکن بحجب الاکنة |

و احدیت ذاتیه و احدیت الهیه از حیثیت ربوبیت واحد است، واحدیت را مراتب ثلاثه گفته اند: احدیت ذات و احدیت اسما و صفات واحدیت افعال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موحدان جهان این چنین سخن گفتند |  | غلط مکن که چنان گوهری نکو سفتند |

**غین معجمه**

فرض وجود برحسب مناسبت یا عین یا اعیان العین یا عین الاعیان یا اعیانات اعیان العین یا معلول عالی. عین چون نقطۀ موهوم، یعنی مصدر اول، و اعیان العین چون احدیت، و عین العیان برزخ، و اعیانات اعیان العین تنزلات هویت، و معلول عالی کتاب مبین.

و وجود متنوع می نماید چنانکه اقتضای انعکاس طبیعت است، و در جمیع مراتب وجود می گویند به مجاز نه به حقیقت.

**تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درآینه این و آن نماید |  | هرلحظه به صورتی برآید |

**خاء معجمه**

عارف وحدت در کثرت مشاهده نماید، و محقق کثرتی که واقع است در عالم، در واحد حقیقی مطالعه فرماید، و حق تعالی از حیثیت ذات متعالیه است از نسب و اضافات و غنی است از عالم، کما قال جل ذکره:

**والله غنی عن العالمین**[[1681]](#footnote-1682).

اما از آن وجه که ربوبیت صفت ذاتیه است طالب مربوب بود، فافهم.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طلب او ترا عیان کردم گرچه از عاقلان نهان است آن |  | این معانی به تو بیان کردم آشکارا به عاشقان کردم |

**قاف**

ظاهر عالم مظهر اسم الظاهر حق است و باطن عالم مظهر اسم الباطن و اسم الظاهر اقتضای ظهور عالم می کند و اسم الباطن اقتضای بطون عالم، و ظاهر و باطن به اعتبار ربوبیت و مربوبیت متغایرند، اما به اعتبار حقیقة الحقایق ظاهر عین باطن است و باطن عین ظاهر.

**هوالاول والآخر والظاهر والباطن و هو بکل شییء علیم**[[1682]](#footnote-1683).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او محب ما و هم محبوب ما |  | طالب ما او وهم مطلوب ما |

**کاف**

حصول عدد به تکرار واحد بود و تفصیل واحد به عدد و وجود خلق به حق بود و ظهور حق به خلق، و ارتباط بود میان واحد و عدد، و حکم عدد ظاهر نشود الا به معدود، و مبین نگردد واحد الا به عدد، هرآینه عدد و معدود باید تا واحد در مراتب و مقامات مختلفه به سبب ظهور عدد ظاهر شود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ روشنی بباید |  | تا نور جمال او نماید |

**جیم**

امام الائمة الحی، امام المحکم العالم، امام المخصص المرید، امام الاوحد القادر، امام الآمن القابل، امام المنعم الجواد، امام العدل المقسط.

به اجتماع و اتفاق، این ائمۀ سبعه طلب وجود عالم کردند، حضرت جواد مطلق یعنی حق درِ خزانۀ جود بگشود، و بی نوایان فیافی[[1683]](#footnote-1684) فنا که عریان سباسب[[1684]](#footnote-1685) عدم مضاف بودند از نقود: کنت کنزا مخفیا، الحدیث، هر واحدی را چنانکه مناسب استعداد او بود انعامی کرامت فرمود. هر آینه:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم همه سر بسر کمالی دارد |  | نیکو بنگر که خوش جمالی دارد |

در غایت احکام و اتفاق است، فلم یبق فی الامکان ابدع من هذا العالم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خود نباشد عالمی خوش تر ازین |  | کس ندیده صورتی بهتر ازین |

که اگر ممکن باشد ابدع ازین عالم، جواد جواد نبود، بلکه بخل یا عجز بود، وکلاهما علی الله محال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم که به صورت الهی است |  | مرآت جمال پادشاهی است |

**شین معجمه**

اعیان ممکنات محل ظهور ظل الهی است، قال الله تعالی: **الم ترالی ربک کیف مدالظل**[[1685]](#footnote-1686).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از نور وجود اوست عالم روشن |  | روشن بنگر که روشنست آن برمن |

**ولوشاء الله لجعله ساکنا**[[1686]](#footnote-1687).

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موجود به جود آن وجودیم |  | بی جود وجود بی وجودیم |

**ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا**.

و جود عالم نور الهی است، و این نور را شمس گفته اند، به اعتباری که مظهر نور است، و سماوات ارواح و ارض اشباح، به نور: **الله نور السماوات والارض**[[1687]](#footnote-1688) منوراند. این نور دلیل بود بر اعیان ممکنات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذره بی آفتاب ننماید |  | سایه بی شخص کی پدید آید |

**یاء**

و وجود اضافی ظل وجود مطلق است، و مقید بی مطلق نتواند بود، و مطلق بی مقید، اگرچه در تعقل متعقل بود، و وجود حقیقی حق را است، و ظل حضرت او است که در ذرایاء کونیه به صورت ظلیه می نماید، و نظر با صور عالم ضرب واحد است در کثیر، و به اعتبار حقیقت ضرب واحد در واحد، فافهم.

و نتیجۀ ضرب واحد در واحد واحد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک وجود و اعتبارش صدهزار |  | آن یکی در هریکی خوش می شمار |

**ضاد معجمه**

موجودات از حیثیت وجود دال اند بر احدیت واجب الوجود، و از آن رو که خیال اند دلیل بر کثرت اسماء الهیه، و کثرت اسما ظاهر به صور خیالیه، اما وقوف به احدیت وقوف بود با ذات، از آن رو که غنی است از عالم، لقوله تعالی: **والله غنی عن العالمین**[[1688]](#footnote-1689).

و وقوف با کثرت وقوف است با عالم و به اسماء الهیه. وقوف به احدیت مرتبۀ عارفی است که محجوب بود از خلق به حق، و وقوف باکثرت مرتبۀ شخصی که از حق محجوب باشد به خلق، اما مقام اعلی جامع دو مقام است، و اهل کمال در جمیع مظاهر مظهر بینند، و وحدت را با کثرت و کثرت را با وحدت مشاهده فرمایند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باده نوشند و جام را بینند |  | نزد رندان به ذوق بنشینند |

**لام**

هیولای کلیه جوهری است قابل صور جمیع موجودات روحانیه و جسمانیه و صور مشهودۀ در هیولا معقوله، و جوهر در حقیقت واحده، و صور کثیرۀ مختلفه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به معنی یکی و به صورت هزار |  | تو نقش خیالش خوشی می نگار |

**نون**

آدمؑ مصور است به صورت الهیه، یعنی به اسما و صفات رحمانیه، کما جاء فی الحدیث الصحیح: **ان الله خلق آدم علی صورته**، و فی روایة علی صورة الرحمن.

و مراد به صورت صفت است، یعنی موصوف به اسما و صفات الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل از ادراک آن حیران شده |  | لاجرم در درک سرگردان شده |

زیراکه عقل جسمانی منغمس[[1689]](#footnote-1690) است در ظلمات نفسانی و عاجز از دفع وهم و شبهات و قاصر از ادراک ظهور ربانی در صورت انسانی و غیرانسانی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه آئینه بنموده جمال |  | لاجرم باشند جمله بر کمال |

**راء مهمله**

نفس ناطقۀ انسانیه مظهر اسم جامع الهی است و برزخی است میان صفات الهیه و کونیه، و از آن وجه که روحانی محض است مقدس بود از زمان و مکان و منزه از تغیر و حدثان، و برزخ با نصیب بود از طرفین، هرآینه از جهت جسمانی محتاج بود به مکان و زمان، و متغیر به تغییرات زمان واکوان، و او را دو عالم علوی روحانی است و سفلی جسمانی، و خلیفۀ حق است در ملک و ملکوت.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| ملک و ملکوت جمله سورغال[[1690]](#footnote-1691) وی است | |
|  | | او جان من است و این چنین حال وی است | |

**طاء مهمله**

اعیان ممکنه منقسم اند به اعیان جوهریه و عرضیه، و جواهر متبوعات، و اعراض توابع، و جواهر منقسم به بسیط در عقل و خارج، چون عقول و نفوس مجرده، یا بسیط در خارج و مرکب در عقل، چون اجسام بسیطه، یا مرکب در خارج چون موالید ثلاثه.

وهر واحدی از اعیان جوهریه و عرضیه منقسم به اعیان اجناس عالیه و متوسط سافله و فاصله، و هر یکی از اعیان اجناس منقسم به اصناف و اشخاص.

**فسبحان الذی لایعزب عن علمه شییء فی الارض ولافی السماء و هوالسمیع العلیم**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به کمال است علم حضرت او |  | نظری کن به صنع و صنعت او |

**دال مهمله**

معرفت ذات به ذات اکمل معارف است، و معرفت ذات به صفات اسهل، و معرفت مؤثر به آثار طریقۀ عقل است، و معرفت ذات به صفات مرتبۀ عرفا، و معرفت ذات به ذات خاصۀ محققین. کما قال رسول الله(ص): **عرفت ربی بربی**.

**تاء** به دو نقطه از فوق

در لیل امکان آفتاب به ماه نماید، و در نهار وجوب ماه به آفتاب پدید آید لاجرم موحد وحدت ذات در کثرت اسما و صفات مشاهده فرماید، و محقق کثرت اسما و صفات در ذات، و وحدت اسما به ذات بود و کثرت اسما به صفات و صفت نسب و نسب امور عدمیه نسبت با خارج.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منصب هریکی بیان کردم |  | گنج پنهان به تو عیان کردم |

**زاء معجمه**

هویت الهیه اولاً در مظاهر اعیان ثابته ظهور فرموده، و ثانیاً در مرایای ارواح، بعد از آن در مظاهر اشباح، و در هرآینه تمثال جمال اسمی نموده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می نماید حضرتش در هر یکی |  | هریکی روشن از آن یک بی شکی |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| العین واحدة والحکم مختلف |  | و ذاک سر لاهل العلم ینکشف |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله یک ذاتست اما متصف |  | جمله یک حرف و عبارت مختلف |

**سین**

عالم مسبوق است به عدم، و قدم سابق برعدم، هرآینه میان حدوث و قدم وادی عدم بود، و طالب معرفت ربانیه راکشوف ربوبیت به شوارق الوهیت ظلیت باشد، و اگرچه سمات و آیات صفات الهیه در صفحات ذرات موجودات می نماید، اما در آینۀ کاملۀ جامعۀ انسان کامل اظهر و انور است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کون جامع کمال او به کمال |  | بنماید بما جمال و جلال |

**صاد مهمله**

احدیت الهیه مقام جمع وجود است، و مسما به واحدیت، اما احدیت ذات، مقام جمع الجمع بود، و در این مقام تمام اسما و صفات و نسب و اضافات مستهلکه اند. قال الله تعالی: **کل شییء هالک الاوجهه**[[1691]](#footnote-1692)

و وجه هر شییء حقیقت آن شییء باشد، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیرحق هالک بود اشیا تمام |  | فهم فرما این حقیقت والسلام |

**ظاء معجمه**

آثار محسوسۀ ملکیه سمات فعلیۀ ربانیه اند، و آیات معقولۀ ملکوتیه مشرقۀ اسما و صفات الهیه، و انوار اسرار جبروتیه شوارق تجلیات ذاتیۀ سبحانیه، و عاقل گل را به رنگ جوید و مشک را به بو بوید، و مؤثر را به اثر تعقل کند.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کذاک بفعلی عارف بی جاهل |  | و عارفنی بی عارف بالحقیقة |

اما موحد در ملکوت اشیا حقیقت واحده به اسما و صفات متعدده معلوم فرماید: **رأیت ربی فی احسن صورة**، و محقق بعد از فناء ذات در ذات به تحقیق گوید: **رأیت ربی بربی**.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم عالم روشن است از نور او می نماید نور او درآینه دیدۀ ما دیده نور او به او خوش خیالی نقش بسته در نظر رند سر مستیم و با ساقی حریف در خرابات فنا افتاده ایم لب نهاده بر لب ساغر مدام |  | ناظر او نیست جز منظور او نه به یک آئینه در هر آینه لاجرم بیند همه علم نکو یک نظر در چشم مست ما نگر خوش می صافی و خوش جامی لطیف سر به پای خم می بنهاده ایم همدم جامیم دایم والسلام |

**ثاء**

عالم کبیر و صغیر روحانی و جسمانی صورت حقیقت انسانیه اند و این حقیقت مظهر اسما و صفات الهیه، و دانسته ای که اسرار ربانیه مفصله است در عالم، و مجموع در انسان.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کل الجمال غدا لوجهک مجملا |  | لکنه فی العالمین مفصل |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به جمال و جلال موصوف است |  | کاملی بر کمال موصوف است |

مرآت حضرتین است و جامع نشأتین و حافظ خزانتین، و خلیفۀ حق به صورت و معنی، در دنیی و عقبی، و مصور به صورت: **ان الله خلق آدم علی صورته**، و جمیل به جمال**: ان الله جمیل یحب الجمال**، و به نشأۀ انسانیۀ جامعیه، جامع رتبت جمع وجود است، به جسم رتبت تمام اجسام، و به روح رتبت جمیع ارواح.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او محیط است برهمه عالم این چنین والد ارهمی طلبی |  | مظهر اوست حضرت آدم طلبش کن زخدمت خاتم |

به این جمعیت خلیفة الله حجت بود بر ملائکه، و از علامات حجة الله آنست که قادر باشد بر احیاء و اماتت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سید عالم و خلیفۀ حق |  | حضرت اوست خوش بگو صدق |

**ذال معجمه**

حق سبحانه و تعالی از حیثیت اسم الظاهر در مجموع مظاهر ظاهر است، اما به حسب اسم الباطن مختفی است از فهوم عموم، مگر از ادراک کاملی که عالم را مظهر حضرت او بیند، و در هر مظهری مظهر مشاهده نماید، و این رؤیت به حسب ظهور تجلی است نه به حسب حقیقت، زیراکه ادراک ذات ممکن نیست.

و نزد اهل الله رؤیت الله تعالی در مرتبۀ احدیت ممنوع است، بلکه ادراک جمیع تجلیات حق به طریق تفصیل ممکن نیست، و مظاهر اسماء الهیه مفصلاً غیرمتناهیه اند، اگرچه به حسب امهات متناهی است.

عقول عقلاء عالم از ادراک ذاتش عاجز و قاصراند، کما قال الله تعالی: **لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هواللطیف الخبیر**[[1692]](#footnote-1693).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیده باید که نور او بیند |  | دیده آنجا چو نیست چون بیند |

احدیت الهیه احدیت جمع است، و احدیت ذاتیه احدیت جمع الجمع و احدیت جمع مسما است به واحدیت و در واحدیت تواند که موحد گوید:

**مصراع**: ترا چیزی دگر دادند و من چیزی دگر دارم.

اما در احدیت ذاتیه مجموع اسما و اشیا مستهلکه اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسما و اضافات و صفات آنجا نیست |  | اعیان چه بود تعینات آنجا نیست |

هرآینه ممکن نبود که واحدی را قدم در احدیت ذاتیه داشته باشد، و هویت الهیه حقیقت واحده، هم چنانکه انسان در واحدی واحد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطره و بحر هر دو یک آیند |  | عارفان این رموز دریابند |

واحدیت مسمی الله عبارت است از مجموع اسماء الهی که ارباب متعینه اند در ذات الهیه، و مرتبۀ الوهیت فوق مرتبۀ ربوبیت است، و الوهیت حضرت اسماء ذات و صفات و افعال است به طریق اجمال. و ربوبیت اسما و صفات و افعال به وجه تفصیل، و ربوبیت نسبت و نسبت طالب منتسبین.

**مصراع**: آن یکی رب و ما و تو مربوب. فافهم.

**با**

اسم جامع مشتمل است بر جمیع اسماء الهی و مقدم بر اسما به حسب مراتب الهیه، و مظهر این اسم هم مقدم بود بر مظاهر اسما، و مجموع مظاهر اسما مظاهر این مظهر اسم اعظم اند، زیراکه مظهر و مظهر در وجود واحدند، اگرچه در عقل ممتازند.

**(پاره ای از غزل)**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر و مظهر بیکدیگر نگر خوش حبابی پر کن از آب حیات نعمت الله در همه عالم به بین |  | مظهری ظاهر درین مظهر نگر آب را می نوش و در ساغر نگر نور او در بحر وهم دربر نگر |

و به این جامعیت مستحق خلافت است.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سبحان من اظهر ناسوته ثم بدا فی خلقه ظاهرا |  | سرسنا لاهوته الثاقب فی صورة الآکل والشارب |

**میم**

ظهور حقیقت انسانیه در عالم تفصیلا، اولاً در صورت عقل اول، و عقل اول صورت فلکیۀ اجمالیۀ مرتبۀ عمائیه است. بعد از آن در صور عقول و نفوس فلکیه و غیره، آن گاه طبیعیه، دیگر در صورت هیولای کلی، آخر در صورت جسمیۀ بسیطه و مرکبه.

اما ظهورات این حقیقت در عالم انسانی اجمالاً مظهر اول او صورت روحیۀ مجرده، مطابقۀ صورت عقلیه، دیگر در صورت قلبیه مطابقۀ نفس کلیه، دیگر در صورت نفس حیوانیه مطابقۀ طبیعت کلیه، دیگر درصورت دخانیۀ لطیفه مطابقۀ با هیولای کلیه، دیگر درصورت دمویه مطابقۀ جسم کلی، آخر در صورت اعضائیه مطابقۀ عالم کبیر.

و به این تنزلات مطابقت حاصل آمده میان نسخۀ مجمل و مفصل، و این از تدبیرات الهیه است در مملکت انسانیه.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه در غیب و در شهادت بود حسن اسما و هم جمال صفات |  | همه ایثار بندگان فرمود درچنین آینه بما بنمود |

**واو**

و هر اسمی از اسماء الهیه صورتی دارد معنویه در حضرت علمیه، که اصحاب صوفیه آن را عین ثابته گویند، و صورتی خارجیه که مظهر و موجود عینیه خوانند، و مظاهر مربوب اند و حضرت رب الارباب تربیت مربوبات به اسماء می فرماید.

و حقیقت محمدیه(ص) صورت اسم جامع الهی است، و اسم جامع، جامع معانی جمیع اسما است، و عین مسما و مظهر او خلیفۀ او، و به خلافت این اسم اعظم تربیت عالم می فرماید ظاهر به اسم الظاهر و باطن به اسم الباطن مربای تام ملک علام و مربی تمام خواص و عوام(ص) اما ربوبیت او عرضیه و مربوبیت او ذاتیه. اشارت به ربوبیت او: **وما ارسلناک الارحمة للعالمین**[[1693]](#footnote-1694)، و بیان معنی مربوبیت کاملۀ او: **وانه لما قام عبدالله**[[1694]](#footnote-1695).

و حقیقت محمدیه(ص) مشتمل است بر جهت ربوبیت و عبودیت، و تنزل او به عالم از برای احاطه است به ظاهر خواص عالم ظاهر و به باطن خواص عالم باطن. مجمع البحرین و مظهر عالمین است، و نزول او کمال او است هم چنانکه عروجش کمال است، قطب عالم به اصالت و مدار احکام عالم بر وی است، و مرکز دایرۀ وجود است از ازل تا ابد، واحد به اعتبار حکم وحدت، و متعدد به اعتبار حکم کثرت.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دو آئینه یکی گر رونمود آن یکی در هر یکی پیدا شده یک حقیقت مظهر ذات وصفات جمع کرده جامع اسما تمام |  | دو نمود اما حقیقت دو نبود جان من از عشق او شیدا شده وحده لا مثل له فی الکاینات مجمع ام الکتابست والسلام |

رساله اسرار حروف

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بگو ای یار بسم الله بگو |  | هرچه می خواهی ز بسم الله بجو |

یا اخی ایدک الله بروح القدس معلوم فرما که اسماء الهی نامتناهی است، اما مفاتیح اسماء ملفوظه حروف اند. هرآینه انیت اسما در حروف بود و انیت حروف در انفاس، و انیت انفاس در ارواح، و انیت ارواح در قلوب، و انیت قلوب نزد مقلب قلوب، و تعدد و تکثر اسماء حق در مظاهر بود، و به نسبت با حضرت او جل جلاله نه عدد است و نه واحد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحدت و کثرت اعتباری دان |  | نسخۀ عقل را چنین می خوان |

و الف مبدء حروف است، و حرکت او مستقیمه از قیومیت، والقیوم موجود لایقوم بغیره و یقوم به غیره[[1695]](#footnote-1696).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حی و قیوم باشد او دایم |  | همه عالم به حضرتش قایم |

اگر سائلی سئوال کند که به چه حساب عدد حروف بیست و هشت اند،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جوابی عارفانه بشنو از ما |  | که باشد آن مسلم نزد دانا |

اعیان حروف که در عالم عنصری ظاهر گردد، نسبتی با عناصر دارند، واگرچه سبب بسیارند اما عناصر سبب نزدیک تراند. و حدوث عناصر از حرکات افلاک بود، و قطع حرکات افلاک در بیست و هشت منزل. و حصول حروف از متنفس بود بوسیلۀ نفس، و نفس را وجه مناسبت بود با عناصر، و نفس انسان عبارت است از ارسال هوای حار از باطن به ظاهر، و ایراد هوای بارد از ظاهر به باطن، و صدور عالم از نفس الرحمن است، و به نفس رحمانی اشیاء از غیب به شهادت می آیند و از شهادت به غیب می روند. و نفس انسانی به مناسبتی که با عنصر دارد متشکل می گردد در منازل فلکیه، و ظاهر می شود در اکمل نشأۀ مولدات صور حروف بیست و هشت از بیست و هشت منزل.

و لام الف که در مرتبۀ جوز هراست، یعنی میان دو دایره که از هم گذشته باشد هست تنبیه بود بر قاطع این منازل و آن کواکب سیاره اند.

و گفته اند که حروف اسماء ملائکۀ روحانیاتند در عالم ارواح، و این حروف اجساد آن ملائکه که مدبرانند، و عمل حروف به ارواح بود نه به صور محسوسه. و رتبت ملائکه روحانیات به ترتیب حروف بود و ترتیب حروف نزد ما به مناسبت مخارج، و اول مخارج حروف مخارج **ها** است، و گفته اند **همزه** و آخر **واو** به اتفاق، و اعلی ملائکه اسم او **ها** و ادنی **واو**.

و ترکیب کلمات در نسخۀ انسانیه دو حرفی است تا پنج حروف متصله و منفصله، و کلام الهی که نازل شده حرف است و کلمه و آیه و سوره و سور و کتاب.

و انسان کامل یعنی کون جامع به جمعیت احکام وجوب کلیه، و احکام امکانیه کتابی است ناطق، **لارطب ولایابس الا فی کتاب مبین**[[1696]](#footnote-1697).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این کتاب مبین خوشی می خوان |  | معنی آن چو عارفان می دان |

رساله در بیان حروف اصلیه و ماهیت

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و بعد یا اخی ایدک الله بروح القدس معلوم فرما که حروف اصلیه الهیه عبارت است از تعقلات حق اشیا را از حیثیت کینونت اشیا در وحدانیت حق، و نظیر آن تصور نفسانی انسانی پیش از تعینات صور اشیا در علم، و آن تصورات مفرده است، خالیه از ترکیب معنوی و ذهنی و حسی، و آن مفاتیح اول بود، معبر به مفاتیح الغیب، و آن اسماء ذاتیه اند و شئون اصلیه، و ماهیات از لوازم آنست.

و تعقل ثانی تعقل ماهیات در عرصۀ علم ذاتی، از حیثیت امتیاز نسبی و آن حضرت ارتسام. و فرق است میان ذوق حکیم و محقق در این مسأله.

و ارتسام نزد محقق، و صف علم است از حیثیت امتیاز نسبی از ذات.

و نزد حکیم علم الله تعالی عین ذات است و تعقل ماهیت از حیثیت افراد بی لوازم حرف عینی معنوی، و تعقل ماهیت با لوازم پیش از انبساط وجود مفاض بر ماهیت و لوازم کلمه، غیبیۀ معنویه، و به اعتبار تعقل تقدم ایصال وجود به ماهیت پیش از لوازم حرف وجودیه، و به اعتبار انبساط وجود بر ماهیت وبر لوازم ماهیت کلیه کلمۀ وجودیه.

و ترکیب کلمات در نسخۀ انسانیه از دو حرف است تا حروف خمسۀ منفصله و متصله.

رساله در اسرار الحروف

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

حمد جوادی که از خزانۀ جود موجودات علویه و سفلیه را در عالم غیب و شهادت نور وجود عام انعام فرمود، و جمال: **ان الله جمیل یحب الجمال** در مرایای تعینات کلیه و تقیدات جزئیه اعیان و اکوان به بصر: **کنت بصره الذی یبصر به**، نمود.

و از نقطۀ احدیت ذاتیه و نقطۀ واحدیت صفاتیۀ الهیه و نقطۀ اخیرۀ افعالیه الف حقیقت انسانیه در اول کتب خانه عالم کتابت فرمود، و ذات مقدسه را به اسماء حسنی و اسما به اعیان ثابته و اعیان به ارواح و ارواح به اشباح نمود، و به مفتاح: **وعنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو**[[1697]](#footnote-1698). در هر شییء از برای خود بر اهل الله دری گشود.

**فسبحان من جعل له فی کل شییء بابا اذا فتح ذلک الباب وجدالله عنده**[[1698]](#footnote-1699).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر در که بروی ما گشایند |  | حسنی دگری بما نمایند |

موجدی که ظلمت عدم را به ظهور نور وجود منور کرد، و آدم را به صورت: **ان الله تعالی خلق آدم علی صورته** مصور گردانید، و صلات صلوات زاکیات لایق سید عالم ومظهر مطهر اسم اعظم، که جامع مجلای خمسه و حایز مراتب سته بود، و متخلق به اخلاق الهیه، یعنی متصف به صفات و متحقق به ذات مقدسه(ص).

قال امیرالمؤمنین وامام المتقین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام: **العلم نقطة کثرها الجاهلون**.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک نقطه به ذات خود هویدا گردید زین هرسه یکی الف پدیدار آمد |  | زآن نقطه به دم دو نقطه پیدا گردید این طرفه که در دو کون یکتا گردید |

و الف مکتوبه مرکب است از نقاط ثلاثۀ متواصله، و الف معنویه از افراد ثلاثه.

اول: نقطۀ ذاتیۀ حقیقیه، دویم: نقطۀ صفاتیۀ نسبیه، سیوم: نقطۀ افعالیۀ اعتباریه.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقطه ای در الف هویدا شد سه نقطه جمع شد الف گفتند |  | الفی در حروف پیدا شد حرف اول چنین مهیا شد |

**حرف**

الف در جمل 1 لام 30 چون صفرش اعتبار نکنند 3، میم 40 بی صفر4، مجموع 8 باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الف و لام ومیم اگر خوانی |  | هشت جنت تراست گر دانی |

بلکه الف اشارت است به ذات احدیت، و لام و میم اشارت به ائمۀ سبعۀ اسمائیۀ الهیه. یا بگو الف ملفوظه سه حرف است: اول1 ثانی3 ثالث8.

**مصراع**:ده و دو این سه حرف یادش دار.

و لام ملفوظه سه حرف اول3، ثانی1، ثالث4.

**مصراع**: هشت باشد زیاد خود مگذار.

و میم ملفوظه سه حرف اول4، دوم1، آخر4 بی صفر.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله بیست و نه است اگر دانی در کتابت سه حرف می دانم بیست و نه حرف زین سه حرف بخوان |  | الف و لام و میم چون خوانی در تلفظ سه در سه می خوانم جمع و تفصیل این کلام بدان |

**حرف**

نزد نعمت الله بن عبدالله الف الله اشارت است به ذات احدیت الهیه، و لام اول لام معرفت است، و این لام از وجهی که با الف دارد تعریف علم حق می کند به ذات حق ازلا و از وجهی که با لام ثانیه دارد تعریف علم حق می کند به خلق او ابدا، و لام ثانیه لام ملک است و ملک صورت مالک الملک است، و ها اشارت است به هویت مطلقه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه الله این چنین گوید |  | یابد او هرچه از خدا جوید |

**حرف**

هویت حق حقیقت واحده است و **ها** که اشارت است به هویت به کسره و فتحه و ضمه متغایر.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بگو الله و اسم ذات بین ها بکسر و ضمه و فتحه بخوان |  | معنیش در صورت آیات بین یک حقیقت در دو سه مرآت بین |

**حرف**

به اصطلاح صوفیه حروف اصلیه شئون ذاتیه اند که معبرند به مفاتیح الغیب و ماهیات از لوازم این شئون اند، و تعقل ماهیات تعقل ثانی است.

و ماهیت کلیه من حیث هی هی قبل از اعتبار وجود و لوازم حرف غیبیه می خوانند، و ماهیت با لوازم بی اعتبار وجود کلمۀ غیبیه، و ماهیت باوجود پیش از اعتبار لوازم حرف وجودیه، و ماهیت با وجود و لوازم کلیه کلمۀ وجودیه، و صور اسماء الهیه در حضرت علمیه ما اعیان ثابته می خوانیم و حکما ماهیات ممکنه می گویند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب که عارفان چنین می خوانند |  | این علم شریف است نکو می دانند |

**حرف**

ترکیب کلمات وجودیه در نسخۀ انسانیه از حرفین است تا حروف حمسۀ متصله و منفصله، و به عدد حضرات کلیۀ الهیه خمسه، و ترکیب کلمه از مسمیات حروف است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسماء حروف با تو گویم دریاب |  | تا دریابی لطیفه ای از هر باب |

عین اسم **ء** و شین اسم **ش** و قاف اسم **ق** ترکیب کرده اند و عشق گفته، و مسمای هر اسمی از اسما حروف اول آن اسم است، و اسماء حروف یا دوحرفی است یا سه حرفی، یعنی یا مسما است با حرفی دیگر یا مسما است با دو حرف دیگر، و هر اسمی از اسماء الهیه ذات است با صفت متعینه.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانی که علم ما دانند لفظ الله اسم اسم ویست |  | صفت و ذات اسم را خوانند آن یکی گنج و این طلسم ویست |

**حرف**

وتر[[1699]](#footnote-1700) به تحقق تالی شفع[[1700]](#footnote-1701) بود وشفع بی تحقق تالی وتر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از الف وتر جوی و شفع از بی |  | شفع بی وتر دیده ای نی نی |

و **الف** مظهر توحید ذاتی است، و **بی** مظهر توحید صفاتی:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الف و بی بیا و خوش می خوان |  | سر علم حروف را می دان |

**حرف**

دایره خطی است مستدیر مرکب از نقاط متواصله.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| فی المثل یک دایره این شکل عالم فرض کن | |
|  | | حق محیط و نقطه روح و دایره اشیا بود | |

و چون خط موهوم که محورش خوانند در وسط دایره درآید دایره را قسمین گرداند و محیط را قوسین نماید، لاجرم مرتبۀ واحدیت متعین شود، و اعتبار وجوب و امکان پدید آید.

اما چون سالک به مقتضی: **التوحید اسقاط الاضافات**، اضافۀ وجود ممکن الوجود طرح کند: سر**فکان قاب قوسین**[[1701]](#footnote-1702) دریابد، و اگر اضافت وجود به واجب از حیثیت مغایرت زایل شود به تحقیق **اوادنی**[[1702]](#footnote-1703) تحقق یابد.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازلش با ابد برآمیزد اسم و رسمش همه شود فانی |  | از ره شرک نیک برخیزد خون مشرک به خاک ره ریزد |

**حرف**

هرحرفی روحی دارد از ارواح، و آن روح ملکی است از ملائکه و رتبت این ملائکه به ترتیب مخارج حروف است در نفس انسانی.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همزه و ها عین وحا و غین و خا ضاد و لام و نون و را و طا و دال ذال و فا و با و میم و واو هم |  | قاف و کاف و جیم و شین و باز یا تا و زا و سین وصاد و ظا و ثا یاد می دارش تو از گفتار ما |

**حرف**

سنت سنیۀ الهیه آن است که هر صورتی از صور محسوسه که در وجود آید آن را روحی کرامت فرماید، و اگر آن صورت زایل شود روح آن صورت مراجعت نماید به برزخ اصلیه، فمنه بدأ والیه یعود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه دارد ساغری در وی می است |  | جام و می هردو تجلی وی است |

**حرف**

حروف مقطعات که در اول بیست و نه سور قرآن نازل شده، هفتادوهشت حرف است، اگر عسق از مقطعات گیرند، و14 حرف غیر مکرر است، وباقی تکرار.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چارده حرفست نیکو گوش کن |  | از همه جامی شرابی نوش کن |

الف، لام، میم،را، طا، سین، کاف، ها، یا، عین، صاد، حا، نون، قاف، و هرحرفی از این حروف اسم ملکی است از ملائکه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیدم ملکی که قاف خوانند او را |  | در غایت حسن بود و در عین کمال |

و عمل به حروف موقوف است به علمی دقیق، و مؤثر روح حرف است به حرف، نه حرف بی روح.فافهم.

**حرف**

کواکب را ارواح ملائکه اند که مدبرانند، و کواکب به مثل اجسادند و ملائکه ارواح، هم چنانکه از صورت انسانی، بی وسیلۀ جان، فعلی ازو صادر نگردد، از کواکب و حروف بی واسطۀ ارواح افعال از ایشان ظاهر نشود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه یابی حیات دارد آن |  | صورتش بین و معنیش می دان |

**حرف**

عدد حروف به عدد منازل قمر بود، بلکه منازل قمر به عدد حروف است، و لام الف حرفی است مرکب، و نازل منزل حرف، واحد به کمال نشأه، و مرتبة او مرتبۀ جوزهر، و عمل به لام الف در زمان کسوف که اسعد حالات قمر است اقوی بود که ددر اوقات دیگر.

**حرف**

حروف مکتوبۀ منقوشه که در اوایل بیست و نه سورۀ قرآن نازل شده: یک حرفی، سه: ص،ق،ن.

دو حرفی، ده: طه، طس، یس، حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم، حم تنزیل من الرحمن الرحیم، حم عسق، حم والکتاب المبین انا جعلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون، حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة، حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم ان فی خلق السماوات و الارض،‌حم تنزیل الكتاب من الله العزیز الحكیم ما خلقنا السماوات والارض.

اما سه حرفی، سیزده: الم ذلک الکتاب، الم الله، الر سورۀ یونس، الر سورۀ هود، الر سورۀ یوسف، الر سورۀ ابراهیم، الر سورۀ حجر، طسم سورۀ شعراء، طسم سورۀ قصص، الم سورۀ عنکبوت، الم سورۀ روم. الم سورۀ لقمان، الم سورۀ سجده.

و چهار حرفی، دو: المص، سورة الاعراف، المر، سورۀ رعد.

و پنج حرفی، یکی: کهیعص سورۀ مریم.

**حرف**

قال الله تعالی: **بدیع السماوات والارض**[[1703]](#footnote-1704) و قال رسول الله(ص): اول ماخلق الله القلم، و عقل اول را قلم گفته اند که واسطۀ اخراج کلمات الهیه است از عین جمع که ذات ازلیه است به محل تفصیل، یعنی نفس کلیه، هم چنانکه قلم واسطۀ صور کلمات است از عین جمع که دوات است به محل تفصیل که لوح است.

و حصول عقل اول در نفس رحمانی به مثابت همزه است در نفس انسانی، اول حرفی که موِجِد ایجاد فرمود همزه بود، و از منازل قمر شرطین، و عقل اول که به اسم البدیع آفریده اند مفعول ابداعی گفته اند، و هر خلقی که بر غیرمثال بود مبدع خوانند به فتح دال و خالق آن مخلوق مبدع به کسر دال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجموع حروف با تو خواهم گفتن |  | بسیار لالئی بخواهم سفتن |

**حرف**

حضرت الهیه به اسم الباعث لوح محفوظ یعنی نفس کلیه را ایجاد فرمود و از حروف **ها** و از منازل مقدره بطین. به اسم الباطن طبیعت کلیه را آفرید، و از حروف عین مهمله، و از منازل ثریا.

به اسم الآخر جوهر هبا یعنی هیولی کلی آفرید و از حروف حاء مهمله و از منازل دبران.

به اسم الظاهر جسم کلی آفرید، و از حروف غین معجمه و از منازل رأس الجوزا یعنی هقعه.

به اسم الحکیم توجه فرمود به ایجاد شکل و از حروف حاء معجمه و از منازل هنعه.

به اسم المحیط عرش آفرید و از حروف قاف، و از منازل ذراع.

به اسم الشکور کرسی آفرید و از حروف کاف و از منازل نثره.

به اسم الغنی فلک اطلس آفرید و از حروف جیم و از منازل طرفه.

به اسم المقدر فلک منازل و از حروف شین معجمه و از منازل جبهة الاسد.

به اسم الرب فلک کیوان و یوم السبت، و از حروف یاء به نقطتین و از منازل خراتان[[1704]](#footnote-1705).

به اسم العلیم فلک مشتری و از ایام یوم الخمیس و از حروف ضاد معجمه و از منازل صرفه.

به اسم القاهر فلک بهرام و از منازل عّوا و از ایام یوم الثلثا و از حرکت این فلک ظاهر می شود حرف لام از حروف لفظیه.

به اسم النور فلک شمس که قلب سماوات است و مسکن قطب ارواح انسانیه و از حروف نون و از منازل سماک و از ایام یوم الاحد.

به اسم المصور فلک خامسه و از منازل غفره و از حروف راء مهمله و از ایام یوم الجمعه.

به اسم المحصی سماء سادسه و از حروف طاء مهمله و از ایام یوم الاربعا و از منازل زبانا.

به اسم المبین سماء دنیا آفرید و یوم الثنین و از منازل اکلیل و از حرکت این فلک دال مهمله.

به اسم القابض حق سبحانه و تعالی ایجاد فرموده کرۀ اثیر و آنچه ظاهر می شود در اثیر از ذوات الاذناب و احتراقات و از حروف تاء بنقطتین، و از منازل قلب الاثیر.

به اسم الحی ایجاد فرمود هوا و هرچه ظاهر می شود در هوا، و از حروف زاء معجمه و از منازل شوله.

به اسم المحیی آب و هرچه ظاهر می شود در آب، و از حروف سین مهمله و از منازل منزلة النعایم.

به اسم الممیت زمین آفرید» جل ذکره و آنچه ظاهر می شود در زمین، و از حروف صاد مهمله و از منازل بلده.

به اسم العزیز معادن و از حروف ظاء معجمه و از منازل سعدالذابح.

به اسم الرزاق نبات از مولدات، و از حروف ثاء منقوطه به ثلث نقاط و از منازل بلع.

به اسم المذل حیوان و از حروف ذال معجمه و از منازل سعدالسعود.

به اسم القوی ملائکه و از حروف فاء و از منازل سعدالاخبیه.

به اسم اللطیف جن و از حروف باء معجمه و از منازل فرع المقدم.

حضرت الله سبحانه و تعالی به اسم جامع یعنی الله انسان را ایجاد فرمود و می فرماید، و از حروف میم و از منازل مقدرة الفرع المؤخر.

به اسم **رفیع الدرجات ذوالعرش**[[1705]](#footnote-1706) مراتب که امور اعتباریه است تعیین فرمود و مراتب حرف واو است که اول عدد کامله بود، و از منازل رشا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین دیده ام به عین یقین |  | دیده بگشا و این چنین می بین |

**حرف**

مجموع مراتب حضرت الهیه را به اصالت بود، و ظهور احکام مراتب در عالم، و اعلی رتبت الهیه ظاهر در انسان کامل، و اعلی رتبت غنا است.

**مصراع**: آن رتبت ذات حضرت اوست.

از عالم به عالم، و اگر خواهی بگو احتیاج است به هر شیئی که این هم مرتبۀ انسان کامل است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم فدای او باشد |  | هرچه باشد برای او باشد |

و انسان کامل حق را در همۀ اشیا متجلی بیند، لاجرم محتاج به هر شیئی بود. قال الله سبحانه و تعالی: **یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله**[[1706]](#footnote-1707)، فافهم.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آزاد زعالمم به عالم چون نور به چشم من نماید هر صورت و معنیی که بینم |  | محتاج به این، غنی به آن هم در جمله جمال اسم اعظم جام است و مدام همدم جم |

و هر اسمی از اسماء الهیه او را مرتبه ای است خاصه، و هر صورتی از صور عالم رتبتی دارد که آن دیگر ندارد، و مراتب لایتناهی. لاجرم مفاضله در رفعت واقع بود و در اسماء الهیه مراتب کونیه رفیع وارفع باشد، و اگر صور نبودی ممیز اعیان را به چه تمیز فرمودی، و اگر مراتب نباشد مقادیر اشیا معلوم نگردد، و منزلت صورتی از صور دانسته نشود. و گفته اند:

**انزل الناس منازلهم**.

و به رتبت فاضل از مفضول توان شناخت، و به رتبت ظاهر گردد حقایق اسماء الهیه از عموم تعلق و خصوص تعلق، و به رتبت جام از شراب و حباب از آب، و موجد از موجد و مظهر از مظهر تمیز کرده شود.

و از هر حرفی به اسمی از اسماء الهیه به وجه مناسبت اشارتی رفت، و جامع صور موجودات نفس الهی است و جامع حروف نفس انسانی، و رتبت حروف به رتبت مخارج، و اول حرفی که ظاهر می شود در مخرج اول **ها** است و اول منازل شرطین.

**مصراع** دریاب مناسبت میان هردو.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا به آخر این چنین می دان تمام |  | یک دو حرفی گر بخوانی والسلام |

**حرف**

هر حرفی مفتاح اسمی است از اسماء الهیه، و دانسته ای که اصحاب صوفیه و ارباب الهیه ذات با صفت متعینه اسم می خوانند، و اسماء که ظاهر می شود از حروف، اسماء اسماء می گویند. و اسماء الهی نامتناهی و حروف متناهی، اما به حرف واحد ابتدا کرده اند به اسماء کثیره، چون ملک و مصور و منان و مقتدر و مغنی و محیی و ممیت و مقیت و مومن و مهیمن و معز و مذل و مقدم و موخر، و میم حرف واحد است.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| در کتابت میم یک حرفست و این حرفی نکوست | |
|  | | افتتاح این همه اسمای ربانی بروست | |

**حرف**

حروف مکتوبه 28اند و ملفوظه 72، و لام الف حرفی است مرکبه به منزلۀ حرف واحد، به کمال نشأۀ حروف، و مرتبۀ این حرف مرتبۀ جوزهر، و اسماء حروف یا دو حرفی است یا سه حرفی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با تو گویم ابتدا تا انتها |  | گوش کن تا بشنوی اسرار ما |

3 2 2 2 3 2 2 3 3 2 2 3 3 3 3 2 2 3 3 2 3 3 3 3 3 3 2 2

و مسمای هر حرفی از اسماء حرف اول آن اسم است، و اسمای حروف یا مسما است با حرفی دیگر، یا مسما است با دو حرف دیگر. و ترکیب کلمه از مسمیات حروف است نه از اسماء.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حرف و معنی حرف می دانم |  | دفتر کائنات می خوانم |

**حرف**

حروف حقایق بسیطه اند از اعیان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حروف کتاب محقق بخوان |  | که یابی حقایق ز اعیان عیان |

**حرف**

حروف عالیات شئون ذاتیه اند در غیب الغیوب چون شجره در نوات[[1707]](#footnote-1708).

**مصراع**: لاجرم عارفی چنین فرمود.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کنا حروفا عالیات لم نقل |  | متعلقات فی ذری اعلل القلل |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما جمله حروف عالیاتیم مدام |  | پنهان زهمه به غیب ذاتیم مدام |

**حرف**

لفظ الله سه حرف است الف 1 لام 30 ها 5 و آدم سه حرف است الف 1 دال 4 میم 40 بی صفر مجموع 9، و این نسبت آدم است به حضرت الله به حسب حروف اسم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما نسبت خود درست کردیم به او |  | خود بهتر ازین نسبت ما هست بگو |

**حرف**

لااله الا الله 12 حرف است، محمد رسول الله 12 حرف، مجموع بی نقط.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در وجه مناسبت نظر کن |  | گر دریابی مرا خبر کن |

**حرف**

لااله الا الله 12 حرف است 3 غیرمکرر و 9 حرف تکرار.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الف و لام و ها بود مقصود |  | سید عارفان چنین فرمود |

**حرف**

عقل اول سبب امداد الهی است در وجود، هم چنانکه همزه در نفس انسانی موجب امداد بود در صورت، و امداد متناهی می شود بر هر طبیعتی در درجات اربعه، و هر مدی زیادت بر اصل بر قدر اصل بود، و اصل الف طبیعت است در ممدود.

مثال آن و ما آمن مقدار یک الف فی قرائة سوسی از ابی عمر و یک وجه از قالون در روایت از ابن کثیر، و ما اا آمن مقدار دو الف فی قرائة قالون و روایت از ابی عمرو به خلاف، و ما ااا آمن مقدار سه الف فی قرائة ابن عامرو کسائی و ما اااا آمن مقدار چهار الف فی قرائة عاصم، و ما ااااا آمن مقدار پنج الف فی قرائة ورش و حمزه و بعضی برآنند که مقدار شش الف .

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این قرائت تمام می دانش |  | حافظانه بیا و می خوانش |

و امداد در نفس رحمانی ایجاد نغم است بر تعقل تضعیف، **والله یضاعف لمن یشاء**[[1708]](#footnote-1709). و تعقل زیادت بعد از اصل تواند بود، و هر طبیعتی بمنزلۀ عقل اول است، مثل مد الف، و نفس کلیه زیادت بر عقل، و بر قدر اصل بود، و طبیعت کلیه بر قدر عقل، و جوهر هبا یعنی هیولا بر مقدار عقل، بعد از آن جسم کلی.

**مصراع**: بعد از اینها صور بود بتمام.

و مراتب اربعۀ مذکوره:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه بر اصل زایدند این چار |  | اصل اصلش نکو بدان ای یار |

**حرف**

**ها** اعتبار ذات است به حسب حضور و وجود، و **هو** اعتبار ذات است به حسب غیبت و فقدان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غایب ز حق است هو از آن می گوید |  | گم کرده هویت و به هو می جوید |

**حرف**

سین انسان در میان دو آن، درآمده است، و سین در کتابت سه دندانه دارد، و انسان سه رو، وجهی با واجب الوجود دارد، و وجهی با عالم ارواح و وجهی با عالم عناصر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر برافتد سین انسان از میان |  | اول و آخر نماند غیر آن |

**حرف**

نقطه چهار حرف است، نون 5 قاف بی صفر ط 9 ها 5 چنانکه مجموع 29 باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجموع حروف نقطه ای می دانش |  | این نکته بدان و حرفها می خوانش |

**حرف**

انسان کامل جامع جمیع مراتب حروف بود، و انسان کامل کون جامع است، فافهم.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| کون جامع بیست و هشت انسان کامل بیست و هشت | |
|  | بیست و هشت حرفست اگر جوئی بجو زین بیست و هشت | |

**حرف**

انسان کامل 28 منازل دارد، به عدد حروف مفرده، و هر منزلی از این منازل متضمن منازل متعدده، و در مقام جمع وجود ظاهر می گردد از وی نشانی چند که دلالت کند بر حق، و آن نشان ها 5838 بود.

و محققی حکم نیابت و مرتبۀ خلافت حق بیابد، که به طریق کشف و عیان عالم بود نه به وجه کسب و بیان، معانی حروف مفرده که در اول 29 سور قرآن نازل شده تحقیق فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر تو گر روشن شود این حرف ما |  | باز یابی معنی آن حرف ها |

**حرف**

الحرف هیئة تعرض للصوت فتمازبها عن صوت آخر مثله، و حرف یا مصوته است چون حروف مدولین یا صامته و آن غیر مصوته بود، یا اینیه صرفه است هم چون ثا و ظا، یا زمانیه چون فا و قاف، یا شبیه به زمانیه چون زا و خا، ومتماثله مثل یائین ساکنین، و متخالفه به ذات همچون با و میم، و به عرض یاء ساکنه و متحرکه در ابتدا به ساکن، و اجتماع ساکنین صامتین خلاف.

**حرف**

اسماء الهیه در عالم خلق و امر یا متقابله اند چون معز و مذل و محیی و ممیت، یا متقاربه چون علیم و خبیر و قدیر، و نزد اصحاب صوفیه هر اسمی از اسماء الهیه ذات است با صفت متعینه، و صفت نسب، و نسب امور عدمیه، لاجرم در مرتبۀ احدیت اسم عین مسما باشد و در مرتبۀ واحدیت عین من وجه و غیرمن وجه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نوجوانی کام خود از پیر جو |  | حل مشکل ازین تقریر جو |

**حرف**

تعلیم اسماء آدم راؑ به وضع الهی بود نه به اصطلاح وضعی، و صورت انسان اول به تربیتین مخلوق شده، یعنی به جمال و جلال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدم عاشق است و معشوقست |  | به جمال و جلال مخلوقست |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من کل شیئی لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة |

و بعد از تعدیل صورت آدمؑ به اشارت: **و نفخت فیه من روحی**[[1709]](#footnote-1710)، از نفس رحمانی روح حقانی اضافی متعلق صورت او شد، و در آن نفخه القاء اسماء الهی بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کون جامع جامع اسمای اوست |  | نیک دریابش که این رمزی نکوست |

قال رسول الله(ص): **ان الله خلق آدم فتجلی فیه بذاته و صفاته**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنج و گنجینه توئی ای ماهرو |  | هرچه می خواهی زعین خود بجو |

**حرف**

وجود محض قابل عدم نیست ازلاً و ابداً، و آن وجود واجب الوجود است، و عدم محض قابل وجود نیست ازلاً و ابداً وهوالمحال.

و امکان محض مرتبه ای است میان وجود و عدم، لاجرم نور عالم از وجهی وجود نفس رحمانی است که معطی وجود ممکنات است، و ظلمت عالم طبیعیۀ عدمیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از روی وجود نیک روشن |  | وز وجه عدم تمام تاریک |

**حرف**

عالم هم حامل است و هم محمول، به حسب صورت و جسم حامل، و به اعتبار معنی و روح محمول.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رندی به اعتباری، ساقی به اعتباری |  | فانی به اعتباری، باقی به اعتباری |

**حرف**

کتب منزله و صحف مرسله کلام الهی است، و ظاهره از نفس رحمانی، و حق تعالی متکلم به کلام واحد، اما عبارات که دلالاتند مختلف، تورات عبرانیه و انجیل سریانیه و زبور یونانیه، و قرآن عربیه، و سور قرآن منازل معلومه و جامعۀ آیات، و آیات جامعات کلمات و کلمات جامعۀ حروف و حروف ظروف معانی و در هر حرفی معنیی ظهور کرده.

و نزد علمای رسوم حروف اصلند و معانی فرع، و عندالمحققین بالعکس، اما امهات مخارج حروف انسان را یا باطن قلب است یا صدر یا حلق یاحنک یا شفتان، و باقی مخارج متعین می شوند میان دو مخرج از امهات مجارج، فافهم.

و اصول که از نفس رحمانی صدور یافته عقل اول، و نفس کلیه، و نفوس فلکیه و اجسام بسطیه، و رتبت خامسه اجسام مرکبه، و نفس رحمانی سرایت کرده در این اصول خمسه.

**حرف**

حروف اصلیۀ الهیه عبارت است از تعقلات حق اشیا را از حیثیت کینونت اشیا در وحدانیت، و نظیر آن به صور نفسانی انسانی قبل از تعینات صور متصورات، و آن تصورات، مفرده است، خالیه از ترکیب معنوی و ذهنی و حسی.

و این تعقلات را مفاتیح اول می خوانند و معبرند به مفاتیح الغیب، و اسماء ذاتیه اند، و امهات شئون اصلیه، و ماهیات از لوازم این تعینات اما تعقل ماهیات تعقل ثانی است در عرصۀ علم ذاتی، از حیثیت امتیاز نسبی، و آن حضرت ارتسام است و اشاراتی بدان رفته.

**حرف**

نسبت ارواح ناریه در صور جرمیه به مناسبت اقرب است به تجلی الهی در صور مشهوده از جسم انسانی، و همیشه صورت ناری مجهوله بوده به نزد بشر از غایت لطافت، و اگر کسی را معلوم شود به اعلام الهی باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به اعلام الهی می توان یافت |  | هدایت موسی از حضرت چنان یافت |

و اگرچه اسماء الهیه متعلقه اند به اکوان، اما بعضی در ممکن معین اقوی اند، لاجرم نسبت آن ممکن به اسم اغلب کرده ایم، که حکم و اثر آن اسم در آن ممکن اکثر است، هم چنانکه نسبت یوم السبت به زحل و یوم الاحد به شمس و یوم الاثنین به قمر، و یوم الثلثا به بهرام، و یوم الاربعا به عطارد، و یوم الخمیس به مشتری و یوم الجمعه به زهره.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بهمان اسم غالب ار دانی |  | نسبت خود درست گردانی |

**حرف**

انسان کامل صورت اسم جامع است و مرآت حضرتین، یعنی وجوب و امکان، و مربای یدین یعنی جمال و جلال و او را از حروف حرف میم است که آخر حروف است و واو که بعد از میم است از برای مراتب بود، و مراتب شامل حق و خلق است، و مراتب حضرت الهیه را به اصالت بود، و ظهور احکام آن مراتب در کون، و رتبت اعلای الهیه ظاهره در انسان کامل و اعلی رتبت، رتبت غنا است از عالم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این رتبت خاصۀ الهی است |  | این مرتبه آن پادشاهی است |

**والله غنی عن العالمین**[[1710]](#footnote-1711).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق است که غنی است از من و تو |  | مائیم فقیر حضرت او |

اما اعلی رتبت در عالم غنا است به هر شیئی از آن شیئی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه داری غنی به آن باشی |  | چونکه داری، غنی چنان باشی |

و اگر خواهی بگو که انسان کامل محتاج است به اشیا که این هم مرتبۀ انسان کامل است.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه باشد برای انسانست همه عالم چو آینه نگرد |  | لاجرم این فقیر از آن سانست آن یکی در هزار می شمرد |

**حرف**

قال الله تعالی: **و مارمیت اذرمیت ولکن الله رمی**[[1711]](#footnote-1712)، ای مارمیت من کونک خلقا اذرمیت من کونک حقا ولکن الله رمی لانه الحق. اول نفی رمی است و ثانی اثبات رمی، و لکن الله رمی استدراک و ما رمی الابید رسول الله(ص).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنی بهم چون ما نگر |  | در سبب بین و مسبب را نگر |

**حرف**

قال الله تعالی: **و ان من شیئی الایسبح بحمده ولکن لاتفقهون تسبیحهم**[[1712]](#footnote-1713)، ای لاتفقهون تسبیحهم الابکشف الالهی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه تسبیح حضرتش گویند |  | همه حی و مسبح اویند |

لاجرم همه عالم به نفس رحمانی متنفس اند و نفس حق را باطن است و خلق را ظاهر. فکان الخلق هوالظاهر والحق باطن مستور فیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلق و حق را بهمدگر بنگر |  | ظاهر و باطن ای پسر بنگر |

**حرف**

حضرت حاکم مطلق و حکیم بر حق به حکمت بالغۀ تامۀ شامله شکل را آفریده، و شکل قید است، و متشکل مقید به شکل، و شکل معقول، و متشکل محسوس، و مجموع عالم موجّد والله تعالی موجِد، و قال الله تعالی: **قل کل یعمل علی شاکلته**[[1713]](#footnote-1714).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشکلت حل شود بیا ای دوست |  | متشکل به شکل عالم اوست |

**حرف**

حضرت ودود داود راؑ اسمی عطا فرمود از چهار حرف منفصله، و اهل الله فرموده اند که حق -جل و علا- ما را تنبیه کرد که داود منقطع بود از عالم، و اگرچه در معنی واصل بود به حق، اما اتصال او از اسم او معلوم نشد، و الف و دال احمد دلالت کرد به انقطاع او از عالم، و حا و میم خبر می دهد از وصال او به حق، و الف و دال از حروف منفصله اند، و حا و میم از حروف متصله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنچه داود داشت در معنا |  | اسم احمد خبر دهد ما را |

**حرف**

رتبت ملائکه که ارواح حروفند به ترتیب مخارج بود.

**مصراع**: اولش ها و آخرش واو است.

و از ترتیب حروف در مخارج ترتیب در کلمات مؤلفه لازم نیاید، و اگر نفس و استعدادات مخارج در تنفس نبودی حروف را وجودی مسموع ظاهر نشدی، واگر نه تألیف حروف بود کلمات عینی پیدا نگردد.

لاجرم وجود مربوط بود بعضی به بعضی، و نفس رحمانی جامع موجودات است، هم چنانکه نفس انسانی جامع حروف، و اشیاء ممکنه یا بسایط اند یا مرکبات، بسیطه به مثابت حروف مفرده و مرکبه کلمه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع کن تا جامعی باشی تمام |  | حرف حرف آن بخوانش والسلام |

**حرف**

حرف واحد چون مجتمع شود با حرفی دیگر حکم او غیرحکم اول بود، مثلاً قاف دلالت کند به امر به وقایت، اما مجتمع بالام قل حاصل شود، و با میم قم، و از صورت اجتماع قاف بالام یامیم، چون سید بنده را گوید: قل، از بنده قول ظاهر شود و اگر فرماید قم، قیام از عبد پدید آيد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این رموزی که گفته ام دریاب |  | تا بگویم لطیفه از هر باب |

**حرف**

معلوم فرما که در نفس رحمانی کائنات امر می خوانند، و چون ظاهر گردد بر اعیان کلمات گویند، لاجرم عالم کلمات الله بود در عمّا و کلمه که اصل کلمات است معبر بود به **کن** و لفظ **کن** وجودیه و نایب مناب مجموع اوامر الهیه، همچنانکه فا و عین و لام فعل در جمیع اوزان، وکن قائم مقام قل و قم است، فافهم.

**حرف**

**کن** کلیمۀ فردیت است به واو که میان کاف و نون است، اما از بصر، محجوب به واسطۀ غشاوت ادارک نمی کند، و به حسب لفظ و خط دو حرف می بیند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر واو جهات سته آری به میان |  | روشن بینی که کون کن باشد آن |

و کاف کن کاف اثبات است و کاف لم یکن کاف نفی، باید که به کاف اثبات نفی تشبیه کنی، و به کاف نفی، نفی اثبات تعطیل.

**حرف**

امداد الهی بر موجودات لایزالی بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همیشه فیض خدا فایض است بر عالم |  | نهایتش نبود بخشش خدا فاعلم |

و از فیض لایتناهی الهی، هر قابلی به قدر قابلیت محظوظ می گردد، هرآینه: **کل اناس مشربهم**[[1714]](#footnote-1715). از امداد موجودات وجودی یابند یا طبیعی یا زیاده بر طبیعی، و طبیعی محتاج الیه باشد و زیادده غیرمحتاج الیه به قدر حاجت یا به قدر طلب، و نزد علمای علم حروف همزه نصف حرف است.

**حرف**

اول اسم الظاهر و آخر اسم الباطن و هر دو اسم حرف واحد و مد امداد محسوس است و جزر امداد معنوی و نفس رحمانی در امداد موجود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مد و جزر خوشی بیا دریاب |  | عین ما را به عین ما دریاب |

والله اعلم بالصواب.

ابجد بطریق مخارج: اهعح، غخق، کجش، یصل، نرط، دتز، سضظ، ثذف، بمو.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همزه اش اول است تا دانی این به ترتیب مخرجش می دان |  | بیست و هشت این حروف برخوانی ای عزیز لطیف کرمانی |

رساله «ها»

**بسم الله الرحمن الرحمیم**

**و به نستعین**

الحمدالله الذی نور وجه حبیبه بنوروجهه، و خلق العالم من نور حبیبه محمد(ص).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این رساله نام او کردیم ها |  | از هویت نکته ای بشنو زما |

**ها**

هوهو «لااله الاهو»[[1715]](#footnote-1716). هوها است و واو. مخرج ها اول مخارج حروف یعنی ینبوع قلب یا ادخل حلق، و مخرج واو آخر مخارج حروف یعنی ظاهرشفتان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی اول این یکی آخر |  | آن یکی باطن این یکی ظاهر |

**هوالاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شییء علیم**[[1716]](#footnote-1717).

**ها**

اشارت است به هویت الهیه واو به جهات سته، و عارفی فرموده:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفان چون دم از قدیم زنند |  | های هو را میان دو نیم زنند |

یابگو ها دایره ای است و خطی در وسط و به شکل قوسین ظاهر گشته، و برزخ البرازخ برزخ اول است، و قوسین احدیت و واحدیت، و این نهایت معراج محمدی است(ص) کما قال الله تعالی: **فکان قاب قوسین اوادنی**[[1717]](#footnote-1718).

واوادانی اشارت است به خفای برزخ وحدت در سطوت نور ذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن ما به ذوق اگر خوانی |  | ذوق ما را به ذوق وا دانی |

و انسان کامل برزخ است میان وجوب و امکان، و مرآت جامعۀ ذات وصفات الهیه. و واسطه است میان حق و خلق. و جامع جانبین است و با نصیب تام از طرفین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برزخ جامعش از آن خوانند |  | عارفان حضرتش چنین دانند |

**ها**

قال رسول الله(ص): **لایقوم الساعة و فی الارض من یقول : الله، الله**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به استحضار او گوید که الله |  | از آن تکرار شد جان من آگاه |

والله اسم جامع است، و منعوت به جمیع معانی اسمای الهی. و عارف این اسم اعظم عارف بود به معرفت تامه بر مسما. و در هر عصری خلیفه ای است که اکمل آن عصر است. و قالؑ: **من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة**.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تو داری هوای گنج اله می به زاهد مده که مخمور است |  | گنج و گنجینه را بدست آور می به نزدیک رند مست آور |

قمری است که در لیالی البدور ظهور فرموده، و در شب چهاردهم به صورت بدر تمام جمال بی مثال نموده، و از نور آفتاب اسم جامع به کمال مستفیض و مفیض است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور می گیرد ازو و نور بخشاید بما |  | آفتابی او به شب چون نور بنماید بما |

کمال رؤیت نور موقوف است برمقابلۀ ظلمت. هرآینه حب الهی متعلق شده به ایجاد عالم که موجب حب کمال رؤیت حق است، اجمالاً از حیثیت هویت و وحدت، و تفصیلاً از حیثیت ظهور در شئون.

و شئون الهیه ذاتیه، و جلا و استجلای تام ذات را در شئون تواند بود، و کمال ظهور در جمیع شئون بود. و شئون مختلفه اند به خصوصیات، و غیرمنحصره، هرآینه دوام تنوعات به ظهورات لازم بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابداً این ظهور خواهد بود |  | دیده روشن به نور خواهد بود |

**ها**

اول مفاتیح الغیب جمع احدیث است، و برزخ جامع میان احکام وجوب و امکان. و متحقق به تجلی وجودی اطلاقی وحدت و کثرت اطلاق نفرماید، و صدور اشیا از حق از حیثیت واحدیت بود، و واحدیت یلی احدیت است و مشرع اسما و صفات الهیه، و اسما و صفات کثرت نسبیه.

و تعینات کامنۀ مرتسمه اند در عرصۀ علم ذاتی الهی، و آن احکام وجوب اند، و قابلیات احکام امکان و اعتبارات و صفات اضافیه متفاوته اند در مراتب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بدانی مراتبش به تمام |  | صاحب مرتبه توئی وسلام |

**ها**

اول مراتب متعلقه تعین اول است که جامع جمیع تعینات بود، و خاص است به انسان حقیقی که آدمؑ صورت او است. و اول مراتب الهیه مرتبۀ احدیت جمع است، و اول قوابل فیض ذاتی الهی در خارج عالم ارواح است، و این عالم اتم موجودات است به طهارت از کثرت امکانیه و ترکیب و نقایص ملتبسه از وسایط متفرقه. و نسبت عالم ارواح به وحدانیت حق اتم است از غیر.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| گر به آن عالم خرامی نسبتی یابی تمام | وربه صورت بازمانی دور باشی والسلام |

**ها**

قوله تعالی: **لیس کمثله شییء**[[1718]](#footnote-1719).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مثل مثلش مگو که مثلش نیست |  | غیر او نیست مثل چون باشد |

ذات و صفات او تعالی و تقدس منزه و مقدس است از سمت محدثات و نعت ممکنات، و مطلق است از حدوث و از تغییر و از زوال و انتقال ازلاً و ابداً.

و ذات او جل جلاله در مرتبۀ واحدیت منعوت است به جمال و جلال و کمال، و عالم منعوت به حدوث و زوال، و در حد ذات خود هالک، کما قال الله تعالی: **کل شییء هالک الاوجهه**[[1719]](#footnote-1720).

و هر فردی از افراد عالم رویی با وجود دارد و رویی باعدم، به وجه عدمی ظلمانی، و به وجه وجودی نورانی به نور جود وجود واجب الوجود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانی لایزالی و باقی لم یزل |  | هستیم و نیستیم و سخن گوی وابکمیم |

**ها**

وجود و علم و نور از حیثیت وحدت وجود واحداند، و در حضرت احدیت ذاتیه میان وجود و علم و نور تعدد نیست، و ظاهر وجود نور است و باطن علم، و وجود حقیقت واحده. اما تمیز علم از وجود به معلومات بود، یعنی علم متعدد می شود از حیثیت تعلقات در مرتبۀ تعقل، به خلاف وجود که موجودات متعدد می گردند به ظهور وجود در مدارک تفصیلیه.

اما فرق میان نور حقیقی و مسمای وجود محض آن است که وجود ظاهر شود بر مدرک در مقابلۀ معلومات معدومۀ متعینه و در علم حق، اما نور محض ممکن نبود ادراک او الا در مظهر موجود. فافهم، تا معلوم فرمائی فرق میان حقایق اسمای الهیه، و فرق میان حکم وجود و حکم علم و حکم نور و نسبت ایشان باهم، و نسبت هرسه با غیر از لوازم و توابع لوازم و اسمائی که متفرعه اند از این ثلاثۀ مذکوره.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به حقیقت یکی است این هرسه یک حقیقت به نام گفتیم سه |  | هم به وجهی زهمدگر ممتاز ساز وحدت به ذوق خوش بنواز |

**ها**

غیب هویت حق اشارت است به اطلاق حق به اعتبار لاتعین. اما وحدت حقیقت حق و ماهیت با جمیع اعتبارات و اسماء و صفات و نسب و اضافات عبارت است از علم حق به ذات حق و ادراک ذات حق حق را، از حیثیت تعین حق در علم حق.

و این تعین اوسع تعینات است و مشهور کمل است و مقام توحید اعلی، و آن تجلی ذاتی است و حق قریب این تعین، و مبدائیت جامع اعتبارات است و منبع تمام نسب و اضافات، در وجود ظاهره، و در عرصۀ تعقلات و اذهان باطنه، و معقول در این مقام وجود مطلق واحد واجب که عبارت است از تعین وجود در نسبت علمیۀ ذاتیۀ الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مبدء عالم است حضرت او |  | نعمت الله ما است نعمت او |

**ها**

حروف نقطه چهار است، و به حساب جمل صغیر نون بی صفر 5 و قاف بی صفر 10 و طا 9 و ها 5، مجموع بیست و نه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیست ونه حرف و نقطه اصل تمام |  | گفتمت نکتۀ خوشی و سلام |

کما قال الامام علی بن ابیطالب علیه السلام: **العلم نقطة**.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک نقطه به ذات خود هویدا گردید زین هرسه یکی الف پدیدار آمد |  | زان نقطه به دم دو نقطه پیدا گردید دریاب که در دو کون یکتا گردید |

**ها**

الف اسم جامع یعنی الله اشارت است به احدیت ذات، و لام اول لام معرفت است، و از وجهی که با الف دارد تعریف علم حق می کند به ذات حق ازلاً، و به وجهی که با لام ثانیه دارد تعریف علم حق می کند به خلق حق ابداً. ولام ثانی لام ملک است، و ملک مظهر مالک الملوک، و ها اشارت است به هویت الهیه که تجلی فرموده در مرآت حقایق عالم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک هویت با صفات بر کمال |  | در همه آئینه بنموده جمال |

و واو ولایت مبطون در نون نبوت، و الف الوهیت مکنون در واو ولایت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الف از واو جوی و واو از نون |  | این چنین گفت حضرت بی چون |

**ن والقلم ومایسطرون**[[1720]](#footnote-1721).

**ها**

صفات الهیه متوسطه است میان ذات و افعال، و رحمت یا ذاتیه است یا صفاتیه. و هر واحدی یا عامه است با خاصه. اما رحمت ذاتیۀ رحمانیۀ عامه، معطی وجود اعیان ثابته و استعدادات اعیان است در حضرت علمیه، و به رحمت رحیمیۀ ذاتیۀ خاصه تعین اعیان ثابته فرموده.

و ذکر رحمت ذاتیۀ عامه و خاصه در بسم الله الرحمن الرحیم آمده و ذکر رحمت صفاتیۀ عامه و خاصه در اول فاتحه فرموده: **الحمدلله رب العالمین، الرحمن الرحیم**[[1721]](#footnote-1722).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا نگوئی مگر که تکرار است |  | علم ذوق است و کشف اسرار است |

و حضرت الرحمن به رحمت عامۀ صفاتیه، مجموع موجودات ممکنۀ خارجیه را، از روحانیات و جسمانیات و بسایط و مرکبات به خلعت وجود موجود گردانیده، و هریکی را به تشریف شریف خاص مشرف فرموده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه مرحوم رحمت اویند |  | همه ممنون نعمت اویند |

اما رحمت رحیمیۀ صفاتیۀ خاصه، یا موقته است یا غیرموقته. اما موقته به نشأۀ دنیاویه، و خاصۀ اهل سعادت دنیاویه است چون تنعمات نفسانیه و تلذذات حیوانیه و مناصب صوریه و حکومت ظاهره و صحت بدنیه.

اما رحمت صفاتیۀ رحیمیۀ غیرموقته، یعنی باقیۀ ابدیه، خاصۀ اهل جنت است در جنت. و مؤمنان مرحوم تمام مراتب رحمت اند، **و هوارحم الراحمین**[[1722]](#footnote-1723).

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بندۀ خاص حضرت اوئیم ما همه منعمیم و او منعم |  | غرق دریای رحمت اوئیم متنعم به نعمت اوئیم |

**ها**

نماینده و آئینه باید تا تمثال جمال بیمثال او نماید. قال جل ذکره بلسان حبیبه(ص): **کنت کنزا مخفیا، فاحببت ان اعرف، فخلقت الخلق لاعرف**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه گر هزار می نگرم |  | آن یکی در هزار می شمرم |

حدید واحد و مرایا متعدد، و زید و عمرو به تعین و تشخص متکثر، و به انسانیت واحد، و اسماء الهیه متعدد به صفات و واحد به ذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک ذات و صفات بی شمار است |  | عینی به ظهور صدهزار است |

**ها**

مجموع اشیاء محسوسه و غیرمحسوسه نتیجۀ فعل حق است وانموذج صنع و صنعت او. و انوار افعال ربانیه در ذرات آیات ملکیه به بصر و بصیرت می نماید، و بر لطیفۀ هر شییء انوار بدور صفات صمدانیت شارق است، و بر حقیقت و خلاصۀ موجودات شموس تجلیات ذاتیه، و هویت وحدانیت الهیه بارق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذره از نور او شده روشن |  | قطره از جود او بود موجود |

**ها**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنت از ملک وجانت از ملکوت |  | عین انسان زعالم جبروت |

هر شییء را ملکی است و ملکوتی، ملک او ظاهر و ملکوت او باطن. قال الله تعالی: **فسبحان الذی بیده ملکوت کل شییء**[[1723]](#footnote-1724).

و آیات ملکیه حکمیه و ملکوتیه ربوبیه و جبروتیه الوهیه، و ملک سمات فعل و داله بر فاعل مختار، اما ملکوت سمات اوصاف و نعوت ربانیه، و داله بر موصوف، و جبروت داله بر ذات الهیه.

این است بیان آیات ملکیه و ملکوتیه و جبروتیه و صفات متوسط میان ذات و افعال، و ربوبیت میان الوهیت و مربوبات، و سرلاهوت مستور است در وجود ناسوت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سری است که عارفان ما می دانند |  | این نکته به ذوق عاشقان می خوانند |

الف الوهیت اشارت است به نقطۀثلاثۀ ذاتیه و صفاتیه و افعالیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بخوانی این الف یکتا توئی |  | چون شدی یکتا برستی از دوئی |

**ها**

موحدان در توحید بر مراتب ثلاثه اند: **فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله**[[1724]](#footnote-1725).

سابق اهل کشف و عیان، و مقتصد اهل علم و ایقان، و ظالم لنفسه اهل تصدیق و ایمان. ظالم لنفسه فانی از صفات خود در صفات حق، و مقتصد فانی از ذات خود در ذات حق،و سابق بالخیرات باقی به ذات حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باقی و جاودان به امراله |  | وحده لااله الا الله |

ظالم لنفسه موحد به توحید عقلی، و مقتصد موحد به توحید شرعی، و سابق بالخیرات باذن الله موحد به توحید الهی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نکته ای از موحدان بشنو |  | گر تو هستی موحد آن بشنو |

ظالم لنفسه موحد به توحید افعال، مقتصد موحد به توحید صفات، و سابق بالخیرات موحد به توحید ذات، و این موحد به نور توحید واحدی را مشاهده فرماید در مجموع واحدات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی در هر یکی ظاهر نگر |  | یک نظر در چشم این ناظر نگر |

و این کشف بعد از فنای اکوان و زوال اعیان به لمعان نور ایقان بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین کشف اگر مدام شود |  | ذوق توحید او تمام شود |

قال الله تعالی: **انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون**[[1725]](#footnote-1726).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دو عالم در میان کاف و نون است |  | عجب سری بیان کاف و نون است |

و واو کون در بطن نون مبطون است و سبحان من جعل خزاینه بین الکاف والنون.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کون جامع جامع اشیا بود |  | حافظ مجموعۀ اسما بود |

**ها**

انوار ربانیه و اسرار صمدانیه و آثار تجلیات الهیه در مرآت منور حقیقت انسانیه واضح ولایح می نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در جمله جمال می نماید |  | اینجا به کمال می نماید |

ها اعتبار ذات است به حسب حضور و وجود، وهو اعتبار ذات است به حسب غیبت و فقود.

**بیت**

|  |  |
| --- | --- |
| غایب زحق است و هو از آن می گوید | گم کرده هویت و به هو می جوید |

**ها**

اسرار علوم غیبیه و معرفت حقایق شهادیه و کنوز اسماء ذاتیۀ الهیه، در خزانۀ دل عارف ربانیه مکنونه و مخزونه است.

اما علمای رسوم از کشفیات و ذوقیات اصحاب صوفیه و ارباب الهیه محجوب و محرومند. قال رسول الله(ص): ان من العلم کهیئة المکنون لایعلمها الا العلماء بالله، فاذا نطقوا به لم ینکره الا اهل العزة بالله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غالبا اهل غّرت ایشانند |  | منکر جمع و خود پریشانند |

**ها**

حق در حضرت احدیت مقدس است از اسما و صفات و نسب و اضافات، و حضرت واحدیت مرتبۀ ثانیه است، و بعد از این حضرت، حضرت تلبس به معانی اسماء و حقایق اعیان ثابته، و بعد از آن به صور روحانیه، آنگاه به صور مثالیه، آخر به صور حسیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرچه صورت چار باشد بی شکی |  | می نماید آن یکی در هر یکی |

**ها**

حروف معنویه حقایق بسیطه اند، و حروف عالیات شئون ذاتیه در غیب الغیوب.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کنا حروف عالیات لم نقل |  | متعقلات فی ذری اعلی القلل |

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما جمله حروف عالیاتیم مدام هرچند کتاب عالمی بنوشتیم |  | پنهان زهمه به غیب ذاتیم مدام پوشیده زلوح کایناتیم مدام |

تمت، **والحمدلله رب العالمین**[[1726]](#footnote-1727).

رساله عینیه

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمد لولی الحمد والصلوة علی صاحب لوای الحمد.

قیل: الالف یشار به الی الذات الاحدیة ای الحق من حیث هواول الاشیاء فی ازل الآزال، والالف مبدء الحروف لان الحرکة المستقیمة عن القیومیة یقوم به کل شییء.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقطۀ اول که الف نقش بست |  | بر در محجوبۀ احمد نشست |

و الف مکتوبه مرکبه است از نقاط متواصله، واقل ترکیب الف از نقاط ثلاثه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از سه نقطه الف هویدا شد |  | الفی در حروف پیدا شد |

و نزد ادبا الف همزه ای است ساکن و همزه الفی متحرک، و مخرج همزه ینبوع قلب است، و گفته اند که محال است ابتدا به حرفی بی همزه، و همزه اول حروف ملفوظه است.

اما به اصطلاح صوفیه حروف اصلیه و شئون ذاتیه را مفاتیح الغیب می خوانند، و ماهیت بی اعتبار وجود و لوازم حرف عینیه می گویند، و ماهیت با لوازم قبل از اعتبار وجود کلمۀ عینیه، و ماهیت با وجود بی اعتبار لوازم حرف وجودیه، و ماهیت با وجود و لوازم کلیه کلمۀ وجودیه.

و حروف اصلیۀ الهیه عبارت است از تعقلات حق اشیا را، از حیثیت کینونت اشیا در وحدانیت حق، و نظیر آن تصور نفس انسانی است قبل از تعین صورت متصوره در ذهن متصور، و آن تصور مفرده است یعنی خالیه از ترکیب معنویه و حسیه.

و آن تعقلات حق را مفاتیح اول خوانند و معبراند به مفاتیح الغیب، و آن اسماء ذاتیه اند و شئون اصلیه و ماهیات از لوازم آن شئونند، و تعقل ماهیات تعقل ثانی است در عرصۀ علم ذات از حیثیت امتیاز نسبی و آن حضرت ارتسام است، و همچنانکه ترکیب کلمات در نسخۀ انسانیه از حرفین است تا حروف خمسۀ متصله و منفصله، حضرات کلیۀ الهیه پنج است.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیب مطلق حضرتی از حضرتش هم شهادت حضرت دیگر بود حضرت دیگر بود غیب مضاف برزخ است این حضرت و باشد دورو وجه غیب مطلقش جبروت دان با شهادت وجه او باشد مثال حضرتی کو جامع این هر چهار چار حضرت در یکی حضرت نگر |  | عالم اعیان بود در خدمتش عالم او ملک خوش پیکر بود در میان هر دو حضرت بی خلاف زین سبب غیب مضافست نام او علم معقولات ازین عالم بخوان چار حضرت گفتم ای صاحب کمال باشد آن انسان کامل یاد دار تا به بینی پنج حضرت ای پسر |

والباء یشار به الی اول الموجودات الممکنة و هو المرتبة الثانیة من الوجود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از الف وتر جو وشفع از بی |  | شفع بی وتر دیده ای نی نی |

وتر به تحقق تالی شفع خوانند و بی تحقق تالی وتر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر یکی را هزار بشماری |  | آن همه جز یکی مکرر چیست |

و الف مظهر توحید ذاتی و اسمائی است، و ذات به اعتبار غنای او از عالم مشارالیه نتواند بود، و اشارت یا حسیه است یا عقلیه، و قال رسول الله(ص): **ان الله احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو اسما نباشد اشارت چه جوید؟ |  | اضافت نگنجد، عبارت که گوید؟ |

اما اشارتی که به الف رفته، به احدیت ذات، به اعتبار احدیت اسما و صفات تواند بود. و وحدت را مراتب ثلاثه است، و هر مرتبه اعتباری است. مرتبۀ اول اعتبار وحدت است من حیث هی هی و وحدت از این وجه مغایر احدیت نیست، بلکه عین احدیت است، اما به اعتباری که مختص است به مرتبۀ ثانیه اعتبار وحدت است از آن رو که نعت واحد بود، و این وحدت را وحدت نسبت می خوانند به احدیت صفات و اضافات، و اضافت این وحدت به حق از حیثیت اسم جامع است، یعنی الله، که منبع اسما و صفات حق است و مشرع وحدت و کثرت. و اعتباری که مختص است به مرتبۀ ثالثه اعتبار وحدت است از حیثیتی که احکام لاحق او شود چنانکه گویند: الواحد نصف الاثنین و ثلث الثلاثه و ربع الاربعه. واحدیت الله از حیثیت اسماء الهیه طلب ما واحدیت کثرت می کند، اما از آن رو که غنی است از ما و از اسماء احدیت عین می گویند، واحدیت به هر دو معنی اطلاق می کنند، اما به معنی اول مقام احدیت جمع و واحدیت می گویند، و به معنی ثانی مقام جمع الجمع می خوانند، و اول احدیت ذات است و دویم احدیت صفات و سیم احدیت افعال.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و کل الذی شاهدته فعل واحد |  | بمفرده لکن بحجب الاکنة |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مفعول بسی فعل بسی فاعل یک |  | محجوب بود هرکه در این آردشک |

و ذات احدیت حق است لامطلقا، بلکه من حیث هواول الاشیاء و الحق وجود لایاتی علیه الباطل.

و محقق حق را مبدء می خواند به اعتبار تعین وجود در نسبت علمیۀ ذاتیۀ الهیه، و قلم اعلی را عقل اول می خوانند به معنی افتتاح وجود به وی، و حق اول است به نفی اولیت فی ازل الآزل، واسما و صفات الهی ازلی اند، و ذات را تقدم است بر صفات. این است معنی ازل آزال، و چون مرجع مجموع اسما حضرت است، سلطنت ابدالآباد او را است. قال الله تعالی: **کل شییء هالک الاوجهه**[[1727]](#footnote-1728). و حکومت اسما به حسب ظهور در مبدعات ازلی ابدی است، و در دار آخرت ابدی، و در دار دنیا نه ازلی و نه ابدی. و اول عینی از اعیان ثابته که به فیض اقدس متعین شد عین ثابتۀ محمدیه بود، و اول شخصی که به فیض مقدس وجود یافت در خارج روح مقدس اوست(ص): کما قال: **اول ما خلق الله نوری**. و به ذات احدیت و مرتبۀ الهیه و به عین ثابتۀ محمدیه فردیت اولی حاصل آمده، و هرچه زاید بر این افراد ثلاثه است از این افراد صادر گشته، و افراد ثلاثه در وجود ذات احدیت است، و مرتبۀ الهیه در حقیقت روحانیۀ محمدیه یعنی عقل اول، و الف اول حروف است و آخر نقاط. والله اعلم بالصواب.

رساله در تحقیق معنی ولایت

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

**هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیی علیم**[[1728]](#footnote-1729).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانه سخن بجان بشنو |  | گفتۀ عارفان چنان بشنو |

باطن ولایت مشتمل وحدت حقیقیه است، که آن غیب مطلق است. اما کثرت علمیه حضرت اعیان ثابته است، و همیشه ظاهر پوشیده به کثرت است، و اعیان ثابته صور اسماء الهیه‌اند در حضرت علمیه، و ظهور اسماء و صفات الهیه از حیثیت خوصیات موجبۀ تعدد اسماء است، و هر اسمی او را صورتی مخصوصه.

هر آینه اعیان ممکنات متکثر باشند به کثرت معنویه، و هر اسمی طالب ظهور و سلطنت و احکام خوداند، لاجرم نزاع و خصومت در اعیان خارجیه حاصل می‌شود، و بعضی اسماء متقاربه‌اند و بعضی متقابله، و اعیان محتجب‌اند از اسم الظاهر در غیر، و از برای رفع نزاع حاکم مطلق و حکیم بحق حکم فرمود که: حاکم عادل میان ایشان تحکم فرماید، از برای نظام دنیا و آخرت. و تحکم این حاکم به رب او است، و رب او رب الارباب، و به عدالت هر اسمی را به کمال می‌رساند ظاهراً و باطناً، و او نبی حقیقی است، و قطب ازلی و ابدی، اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً، یعنی حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم. چنانکه اشارت فرموده بقوله(ع): **کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین** ای بین العلم و الجسم.

این مرتبه خاصۀ سلطان انبیاء است اما حکم میان مظاهر به غیر اسماء مرتبۀ نبیی است که حاصل باشد او را نبوت از نیابت نبی حقیقی، و مبعوث باشد به امر حق به خلق، تا تصویر حق کند در عقول خلق، و ارشاد فرماید به کمالی که مقدر است خلایق را در حضرت علمیۀ الهیه، به اقتضای استعدادات اعیان ثابتۀ ایشان، و تصرف انبیاء -علیهم السلام- در مظاهر اسماء بود، و نبی حقیقی متصرف در اسماء و مظاهر اسماء.و نبوت مختصه به ظاهر.

و انبیاء شریک‌اند در دعوت و هدایت و تصرف در خلق، و تمیز در میان انبیاء در مرتبه بود، به حسب حیطۀ تامه، چون اولوالعزم -صلوات الله علیهم الجمعین- و غیر تامه چون انبیاء بنی اسرائیل، و نبوت دایره‌ای است تامه، مشتمله بر دوایر متناهیۀ متفاوته درحیطۀ ولایت.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مراتب نگر نکو دریاب سخن از زلف صورتش بشنو |  | منصب هر یکی به او دریاب آن معانی تو مو بمو دریاب |

تأیید و قوت و قدرت و تصرف و علوم که ظاهر از حق استفاضه می‌کند، به وسیله باطن بود، و باطن مقام ولایت، و ولی به معنی قریب و حبیب است، و باطن نبوت ولایت، و ولایت منقسم به عامه و خاصه.

اما ولایت عامه مشتمل بر اهل ایمان، به حسب مرتبة هر مؤمنی، کما قال الله تعالی: **الله ولی الدین آمنوا**[[1729]](#footnote-1730).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر که مؤمن بود ولی باشد |  | تابع حضرت علی باشد |

و ولایت خاصه، خاصة سالکان کامل و عارفان واصل است، و خاصه عبارت است از فنای سالک در حق، و ولی فانی است در حق و باقی به حق، و مراد به این فنا، فنای جهت بشریت است در ربانیت، و هر بنده را جهتی است ازحضرت الهیه، چنانکه فرمود: **و لکل وجهة هو مولیها**[[1730]](#footnote-1731). و بنده پیش از اتصاف او به ولایت، مبدء افعال و صفات خود بود، از حیثیت جهت بشریت، و بعد از اتصاف به مقام ولایت، مبدء افعال و صفات حق است، از حیثیت جهت الهیت. کما قال جل ذکره: **لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه، فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به**، الحدیث.

و سلطنت این ولایت ولی را حاصل نشود الا بتوجه تام به جناب حق مطلق –سبحانه- تا جهت حقیه غلبه کند بر جهت خلقیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو آفتاب برآید ستاره ننماید |  | کدام ذره در آن حال درحساب آید |

و توجه تامۀ کامله به محبت ذاتیه تواند بود که پوشیده است در عین ثابته و ظهور آن توجه به اجتناب از غیر.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محبت مرکب است و زاد تقوی چو مردان بر سر دار فنا شو فنا شو تا بقا یابی ز باقی |  | به این مرکب نشین و زاد بردار که در دار بقا گردی تو سردار سخن از نعمت‌الله یاد می‌دار |

و به این فنا سالک متعین شود به تعینات حقانیه و صفات ربانیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر شوی فانی زخود باقی شوی |  | مدتی رندی کنی ساقی شوی |

چون ولی متعین شود به تعینات حقانیه، آن تعین مطلقاً از وی زایل نباشد، و به مقتضای: **لانبی بعدی**،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نبوت ختم شد بر حضرت او |  | چنین فرمود مارا حضرت او |

و ولایت باطن نبوت است و شامل انبیاء و اولیاء، و انبیاء و اولیاء-علیهم السلام- فانی‌اند درحضرت حق و باقی به حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محرم اسرار سلطان دانمش |  | سید و بنده سزد گر خوانمش |

و نزد اهل‌الله این اختصاص الهی است غیر کسبی، بلکه جمیع مقامات اختصاصیه عطائیۀ غیر کسبیه است، و حاصل عین ثابتۀ ولی است از فیض اقدس، و ظهور آن به تدریج به حصول شرایط و اسباب، و اول ولایت سفر است از خلق به حق، به ازالت تعینات خلقیه از مظاهر و اغیار، و خلاص از قیود و استار، و عبور از منازل و مقامات و حصول بر مراتب و درجات. و به علم یقینی و کشف شهودی سالک را این مقام حاصل نشود، زیرا که این مقام موجب فنای شاهد است در مشهود، و محو عابد در معبود، و عارفی که به قوت استعداد مشاهد اسرار غیب بود و متصف به صفات حمیده و اخلاق مرضیه، غیر سالک طریق حق است به فنای افعال و صفات و ذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این ولی واصل است تا دانی |  | شاید ار واصلش همی خوانی |

عارف مستعد غیر واصل است، در حقیقت به حجاب علم و شهود محجوب است، و اصحاب طریقت مقامات کلیه را سمت فرموده‌اند به علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین. و علم الیقین تصور مطلوب است چنانکه مطلوب است، و عین الیقین شهود محبوب است چنانکه او است، و حق الیقین فناء در حق و بقاء به حق، به طریق حال، نه به علم وشهود فقط. و کمال ولایت را نهایت نیست، و مراتب اولیا غیرمتناهیه، و رسل جامع مراتب ولایت و نبوت و رسالت‌اند، و انبیاء جامع مراتب ولایت و نبوت، و هر رسولی نبی است و هر نبی ولی. اما مرتبۀ نبوت نبی فوق مرتبۀ رسالت رسول است، و مرتبۀ ولایت نبی فوق مرتبۀ نبوت او. فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن عارفان نکو دریاب |  | صبرکن یک زمان دمی مشتاب |

ولایت عامه شاملۀ انبیاء و اولیاء است، و ولایت انبیاء عام است، و ولی چون فانی شود درحق اطلاع یابد بر حقایق و معارف الهیه، اما او را نبی نخوانند، و انباء عام را نبی نگویند زیرا که نبوت تشریع منقطع است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نبوت به ختم رسل ختم شد |  | کمالات اجزا به کل ختم شد |

اما اخبار از معارف ربانیه و اسما و صفات الهیه غیر منقطعه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دنیی و آخرت چنین است |  | میراث من از نبی همین است |

کما قال -صلی الله علیه و آله: **العلماء ورثة الانبیاء**، و قال(ع): **نحن معاشر الانبیاء لانرث ولانورث**، و اولیاء ورثۀ بواطن انبیاءاند و علماء ورثۀ ظواهر انبیاء، و ولی کامل مجتهد ورثۀجمع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش امامی که عارفان دارند |  | مجتهدی ولی چنان دارند |

مراد به علم، علم وراثت است نه علم در است، علم کشفی است نه علم کسبی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم‌کشفی‌آفتاب‌وعلم‌‌کسبی‌چون‌قمر |  | کون‌ جامع‌ را به‌ بین وجامع‌ هردونگر |

و رسل جامع مراتب ثلاثه‌اند، و مرتبۀ رسالت و نبوت متناهیه، اما مرتبۀ ولایت ابدا باقیه، و نبوت نعت مخلوق است، و ولایت صفت خالق. الولی اسمی است از اسماءالله، و اطلاق کنند بر عبدی که فانی باشد از خود در حق و باقی به حق.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه فانی شود بقا یابد چون ز ذات و صفت شود فانی |  | خوش بقائی از آن فنا یابد صفت و ذات از خدا یابد |

قال رسول الله -صلی الله علیه و آله: **لودلیتم بحبل لهبط علی الله**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این سخن از ولایت او فرمود در بیان بدیع آن بنگر |  | هرچه فرمود او نکو فرمود این معانی بدان که چو فرمود |

یعنی در سلسۀ حاجت، اعیان عالم متناهی شوند به اعیان ثابته، و اعیان ثابته به اسماءالهیه، و اسماء الهیه به اسم اعظم، و اسم اعظم عین مسمی است. **فمنه بدأ و الیه یعود**.

رساله ارشاد الطالبین

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

اعلم ایدنا الله و ایاک که با علایق و عوایق خلایق، سلطان سراپردۀ حقایق ذاتیه از تتق رقایق صفاتیه و افق شاهق دقایق افعالیه، بر گدایان حضیض شقایق آثاریه تجلی نمی‌فرماید، و با محبت حق، دوستی باطل راست نمی‌آید. گر دانی روی از همه گردانی، تا از جمیع وجوه او را یابی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روی از همه بتابی مقصود را بیابی |  | چون جمله را بمانی مطلوب رخ نماید |

لاجرم طالب حق باید که از جواهر و اعراض و اغراض باطل اعراض نماید، و از طریق یاری به حضرت باری عزیمت فرماید، و نگذارد که غبار خاک تصرف محسوسات، و گرد تراب تعلقات، از روزن حواسش درآید، و گرد خلوت خانۀ وجودش برآید، که تربیت صفات ذمیمه، و تقویت نفس اماره از آن است. و امارات نفس اماره به نفاق، طلب امارت است به غیر استحقاق.

و سالک باید که به متابعت: **قل ان کنتم تحبون‌الله، فاتبعونی یحببکم الله**[[1731]](#footnote-1732)، نفس اماره را که از آمره است، مأموره گرداند، و به فرمان برداری: **و توبوا الی الله جمیعا**[[1732]](#footnote-1733)، از فیافی[[1733]](#footnote-1734) جهالت نفسانیه و از صحرای ضلالت حیوانیۀ: **اولئک کالانعام بلهم اضل**[[1734]](#footnote-1735)، به ولایت انسانیۀ: **و لقد کرمنا بنی آدم**[[1735]](#footnote-1736)، به سلامت مراجعت نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بعد از آن تایبی بود عامی |  | زاهدی باشد او ولی طامع |

و حقیقت زهد آن است که تزهد نماید به ارادت ازدنیا و آخرت، کما قیل: الزهد عند غیرالعارف معاملة، کانما یشتری بمتاع الدنیا متاع الآخرة، و عندالعارف تنزه عما یشتغل سره عن الحق و تکبر علی کل شیی غیرالحق. پس باید که پیش آید و بیش از این در آن مقام نپاید، که به عزل حواس، و قطع طمع از ناس، وسواس نفس الخناس منقطع نمی‌شود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این مرتبۀ مبتدیانست و لیکن |  | قومی که ندانند، نهایات شمارند |

**مصراع**: اغیار چنین بود و لیکن ابرار.

در لیل و نهار و نهان و آشکار، در مکارم اخلاق می‌کوشند، و به عشق مستی مشاهده، از جام مجاهده شراب ریاضت می‌نوشند، و به تصفیه و تزکیۀ نفس و قلب مشغول می‌باشند، و بر ساز دلنواز: **ان الحب ماثبت و کل حب یزول فلیس بحب**، به نغمة: **دائی دوائی**، این بیت می‌سرایند:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درد تو دوای دردمندان |  | رنج تو شفای مستمندان |

اما نظار، که سر دفتر جریدۀ تجریدند، و خطبۀ دیباچۀ سفینۀ تفرید، مجذوب جذبۀ: **جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین**، زبدۀ حقایق عالم‌اند، و خلاصۀ حقیقت آدم، وارسته از آراستن ظاهر به معاملات، و پیراستن باطن به مجاهدات. از باطل گسسته و به حق پیوسته، و دلق زرق خلق، از گردن چو من بدر کرده، و قطره‌وار در بحر **المحو فی الله** غوطه خورده، و از نعوت خلقیت فانی شده، و به حکم: **تخلقوا باخلاق الله** به صفات حقیه باقی گردیده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانی ز خود و به دوست باقی باشد |  | هم جام و می‌ و حریف و ساقی باشد |

فافهم، تاظن غلط نبری، و خفاش‌‌وار، از آشیان یقین و اقرار، به آستان گمان و انکار نپری، و گوئی که می‌گوید: او خدا است. او بندۀ خدا است، و از خلق جدا است، و عندالله اسم او عبدالله است، کما قال الله تعالی فی حق رسوله -صلی الله علیه و آله: **و انه لما قام عبدالله**[[1736]](#footnote-1737)، الآیة:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اینست مقام نعمت‌الله |  | خوش مرتبة خوشی است والله |

**مصراع**: آیا تو کجا و ما کجائیم.

چنانکه حبشی گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اره بره کنگره |  | کرا کره منکره |

یعنی به لسان ظاهر فرماید، و به سمع باطن شنود، مبانی مناجات، مبانی نباهت، معانی محاجات، معانی قضیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باحق ‌بود او دایم ‌ازخلق ‌جدا باشد |  | پیوسته به حق چون ما او عبد خدا باشد |

محرم حرم قدم بود، و عالم وجود و عدم. گاهی به بصر: کنت بصره الذی یبصر به، جمال بر کمال بی‌مثال شاهد غیب بی‌عیب، در مشهد شهادت: **فاینما تولوا فثم وجه‌الله**[[1737]](#footnote-1738)، مشاهده فرماید. و گاهی به سمع: کنت سمعه الذی یسمع، به خطاب مستطاب: **اننی معکما اسمع واری**[[1738]](#footnote-1739)، شنود، و بی‌خلاف، خلیفۀ: **انا جعلناک خلیفة فی الارض**[[1739]](#footnote-1740) بود، و معانی: **ان الله خلق آدم علی صورته**، در تقریر: **رأیت ربی فی احسن صورة**، بیان فرماید، و به تبسم این ترنم سراید که: **ان الله جمیل یحب الجمال**.

**عربیه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمالک فی کل الحقایق سافر |  | ولیس له الا جلالک ساتر |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درهرچه‌نظرکردم‌بی‌ماومن او دیدم |  | بی‌ما و من او دیدم درهرچه نظر کردم |

و این حکایت بدایت حالت درویشان است نه حقیقت ولایت ایشان.

**مصراع**: این اول کشف عارفانست.

و تحقیق کلام در این مقام عروسی است که لم یزل ولایزال در تتق عزت و جلال به قناع امتناع متقنع است. اما جمعی پریشان روزگار که شعاع نور: **الله نورالسماوات و الارض**[[1740]](#footnote-1741)، خلوت خانۀ مکدر ایشان را منور نگردانیده، و تاب آفتاب: **و جعلنا الشمس علیه دلیلا**[[1741]](#footnote-1742)، آسمان جبروت و دریچۀ ملکوت برایشان نتافته، و از ظل ظلیل: **الم تر الی ربک کیف مدالظل**[[1742]](#footnote-1743)، نصیبی نیافته، چون بوتیمار بیمار بی‌تیمار، در بیابان هندوستان سمعت[[1743]](#footnote-1744) و ریابی‌برگ و نوا درمانده‌اند، و از غایت بی‌استعدادی و بد اعتقادی و بی‌زادی، چون غولان مغولان مفلوک و گولان[[1744]](#footnote-1745) ابلوک[[1745]](#footnote-1746) منحوس در حبس ترکستان عجب و تکبر، مأیوس و محبوس گشته‌اند، و از بحری به قطره‌ای، و از شهری به تره‌ای[[1746]](#footnote-1747) و از آفتابی به ذره‌ای، و از کتب خانه‌ای به روایتی و حکایتی و شکایتی قانع و مغرور شده، و از لوایح و لوامع و طوالع اثر ندیده، دعوی بی‌معنی از مخاطره و مکاشفه و مشاهده کرده، **اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین**.

ای عزیز اگردرد دین‌داری، دردمندانه طبیب حبیب حاذق صادقی را طلب، تا دل خستۀ شکستۀ بستۀ ترا به عهد درست علاج فرماید، و سبل[[1747]](#footnote-1748) هستی خودپرستی که حجاب مردمک دیدۀ رمد دیدۀ انسانیه است، به موس[[1748]](#footnote-1749) الماس مجاهده بردارد، و به گوشۀ نظری چشم روشن ترا به سرمة: **مازاغ البصر و ما طغی**[[1749]](#footnote-1750) مکحل گرداند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون دیده گشائی همگی او بینی |  | بد دیده نباشی همه نیکو بینی |

فافهم.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر طبیبی طلب کند بیمار نعمت‌الله اگر کسی جوید |  | ما طبیب حبیب دانائیم گو بیا سوی ما که او مائیم |

والله یدعو الی دارالسلام، و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم[[1750]](#footnote-1751)، و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین، و السلام، والحمدالله رب العالمین.

رساله قطبیه

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به ثقتی**

الحمدلله الذی یوجب الدنو و التدلی، و اشکرله شکر القائله یحصل التحلی و التجلی، واصلی علی نبیه محمد المصطفی الموصوف بالتعلی فی مقامات التحلی، صلی الله علیه و علی آله صلواة متوالیة متعاقبة یحکم لقایلها بالسرور الدائم و التسلی.

اما بعد یا ولدی -ایدک الله بروح القدس- گفته‌اند که انسان مهمان خلوت خانۀ آب و گل است، و سلطان سراپردۀ جان و دل، و قوا و جوارح رعایای او، و رعایت رعیت بر والی ولایت واجب. قال رسول الله -صلی الله علیه و آله: **الاکلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای شاه رعیتی که سلطان بتو داد |  | در ذمت تست آن رعایت می‌کن |

و رعایت اعضاء و جوارج که رعیت انسان است، آن است که هر واحدی را به طریق حکمت، و به وجه متابعت، چنانکه مناسب منصب او باشد، نصب فرماید، تا تمامی مملکت بندگان تمام بندگی حضرت باشند، و عبد کامل آن است که به صورت و معنی، ظاهراً و باطناً، عابد حضرت معبود بود، و مقصود از عالم وجود انسان است، و مراد از انسان عبادت‌الله تعالی، کما قال -جل و علا- فی التوراة:

**یا ابن آدم خلقتک لاجلی و خلقت الاشیاء لاجلک**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مقصود همه بندگی حضرت تست |  | وز خدمت تو مراد او بندگی است |

و کمال بندگی حاصل نشود مگر به این نشئۀ انسانیۀ کامله، و انسان غیرکامل، اگرچه انسان است، اما انسان حیوان است، المسمی باسمه حیوانا ناطقا. و اقطاب از کاملانند و انسان کامل کون جامع است، یعنی ظاهراً جامع جمیع کمالات کونیه، و باطناً متصف به صفات الهیه، مربای تام رب است و مربی تمام مربوب.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من کل شیی لبه و لطیفه |  | مستودع فی هذه المجموعة |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجموعۀمجموع‌کمال‌است‌که‌در‌وی |  | ساقی بتوان‌ دید چو در ساغر مامی |

و اعلم ان الاقطاب المحمدیّین علی نوعین، اقطاب بعد بعثته، و اقطاب قبل بعثته و هم الرسل، و هم ثلاث مائة و ثلاثة عشر رسولا، والاقطاب من بعده الی یوم القیامة اثنی عشر قطباً، و الختمان خارجان عنهم فهما من المفردین، یعنی عیسی و مهدی –علیهماالسلام- از مفردین‌اند نه از اقطاب، و مدار امت بر این دوازده قطب است تا روز قیامت، و اگر مدار این درویشان نه به ایشان بودی کار امت پریشان بودی.

و هر قطبی از اقطاب بر قلب نبیی از انبیاء است، یعنی بواسطۀ روح مطهر آن نبی، آن ولی از حضرت فیاض استفاضۀ فیض می‌کند.

و **قطب اول** بر قلب نوح(ع) بود، و سورة یس بسیار خواند، و تفسیر و تحقیق این سوره نکو داند، و یس قلب قرآن است. قال رسول الله(ص): **لکل شیی قلب و قلب القرآن یس**.

و قلب کامل جامع جمیع کمالات است، والله تعالی این اکمل اقطاب را ظاهراً مظهر اسم الظاهر گردانیده، و باطناً مظهر اسم الباطن، و او خلیفۀ حق بود، در ظاهر به شمشیر و در باطن به همت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ظاهر و باطن او امام است |  | در صورت و معنی او تمام است |

و **قطب دوم** بر قلب ابراهیم(ع) است، و مخلص سورۀ اخلاص است، زیرا عالم است که خواندن سورۀ اخلاص سبب خلاص مخلصان است و موجب دخول جنان است. و قرائت این سوره ثواب ثلث قرآن است، و این قطب صاحب حجت و دلیل و برهان است، و هو حکیم الهی متوغل فی التاله و البحت، فله الریاسة و هو خلیفة‌الله فی الارض.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلعتش خلت خلیل بود |  | صاحب حجت و دلیل بود |

اما **قطب سیم** بر قلب موسی(ع) است، و فتوح روح او از: **اذا جاءنصرالله والفتح**[[1751]](#footnote-1752)، و او از اوتاد بود، که مرتبۀ قطبی یافت، چون قطب ثانی که از ائمه بود و به سلطنت قطبی رسید، و صاحب جهاد بود، و تا بود از اشتغال منفک نبود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشغول جهاد و کار دین بود |  | تا بود همیشه او بر این بود |

اما **قطب چهارم** بر قلب عیسی(ع) است، و سورة او سورة: **قل یا ایهاالکافرون**[[1752]](#footnote-1753)، و دائم متجلی بود بحلی تجلی، و مزیل شبهات و مبین حقایق کائنات، به دلایل منقولات و معقولات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشکل خلق جمله حل می‌ساخت |  | عالمی را به علم خود بنواخت |

اما **قطب پنجم** بر قلب داود(ع) است، و سورة او: **اذا زلزلت**[[1753]](#footnote-1754)، و او را مقام محبت است و در دمند و معلول حب- **فدائه دوائه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوای درد دل ای‌یار درد است |  | بحمدالله که ما داریم در دست |

و سخن آن محب است که: **ان الحب ما ثبت، و کل حب یزول فلیس بحب**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن دوست که ثابت نبود در یاری |  | شاید که ورا بدوستی نشماری |

و نیست او را علمی که تقدم جوید بر دیگر اقطاب الا علم ثبوت محبت الهیه، و گویند او از ائمه بود که منتقل شد به قطبیت.

و **قطب ششم** بر قلب سلیمان(ع) است و سورة او: **اذا وقعت**[[1754]](#footnote-1755) است، و مخصوص به علم حیات و حیوان، و حال او متنوع به تنوع: **کل یوم هو فی شأن**[[1755]](#footnote-1756).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دم از حالی به حالی دیگر است |  | هر زمان او را کمالی دیگر است |

اما **قطب هفتم** بر قلب ایوب(ع) است، و سورة او **البقرة**[[1756]](#footnote-1757) است و حال او عظیم است به حیثیتی که او از ذوق در عالم نمی‌گنجد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذوق او درجهان نمی‌گنجد |  | حالتش در بیان نمی‌گنجد |

و ذوق او آن است که مشاهده می‌فرماید گنجی که در گنجینۀ عالم نمی‌گنجد، و در دل او گنجیده و قد ورد فی الخبر ان الحق یقول: **ما وسعنی ارضی ولاسمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن**.

**مصراع**: این چنین ذوقی که ما داریم در عالم که را است.

**من ذاقه یعرفه**.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن‌گنج‌که‌مخفی‌بوداز عالم‌واز آدم گنجی‌که‌نمی‌گنجددرمخزن‌موجودات |  | پیداشده‌است‌برمن،‌من‌محرم‌آن‌گنجم درکنج‌دلم‌گنجید،درکون‌کجا گنجم |

اما **قطب هشتم** بر قلب الیاس(ع) است، و سورة او: **آل عمران**[[1757]](#footnote-1758)، و عالم به متشابه کلام‌الله، آن علم که لایعلم تأویله الاالله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم است اما به اعلام اله |  | حاکم ملک است ولی ازحکم شاه |

اما **قطب نهم** بر قلب لوط نبی(ع) است، و سورة او **الکهف**[[1758]](#footnote-1759)، و محفوظ است از هر شیئی که مؤدّی شود به بی‌ادبی، که او را بعید گرداند از بساط قرب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وقت او محفوظ باشد بردوام |  | ناظر حق است دائم والسلام |

اما **قطب دهم** بر قلب هود(ع) است، و سورة او: **سورۀ انعام**[[1759]](#footnote-1760)، و او را علم بسیار است و فضایل بی‌شمار. و از آن جمله یکی علم استحقاق خلق است، یعنی عالم است که هر مخلوقی در اصل خلقت مستحق چگونه خلعتی است از حضرت خالق:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنین شاهی سزای هر گدا نیست |  | محیط علم او را منتها نیست |

اما **قطب یازدهم** موجود بر قلب صالح(ع) است، و این قطب اگرچه در مرتبه فرود سایر اقطاب است اما بشرف **سورۀ طه**[[1760]](#footnote-1761) که او را است اشرف اقطاب است، و شرف سورة طه بر دیگر سور از قرآن آن است که در عالم سعید حضرت حمید مجید در کثیب مسک بلاواسطه بر بندگان خود خواهد خواند، و قرائت اهل بهشت از قرآن سورۀ طه و یس باشد.

قال رسول الله(ص): **لایقرء اهل الجنة من القرآن الا طه و یس**. و قال(ع): **ان الله قرء طه و یس قبل ان یخلق آدم** علیه السلام **بالفی عام**.

و این قطب را علم کثیر است و قوت و بطش. چنانکه سلطان العارفین ابویزید بسطامی -رحمةالله علیه- استماع فرمود که قاری می‌خواند: **ان بطش ربک لشدید**.[[1761]](#footnote-1762) قال: **بطشی اشد**، و کان حاله حال من ینطق بالله.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشنو که لطیفه‌ها نکو می‌گویم هرچند تو از گفتۀ سید شنوی |  | با قطب نشسته روبرو می‌گویم اما بخدا که من ازو می‌گویم |

اما قطب آخر بر قلب شعیب(ع) است، و سورة او: **تبارک الذی بیده الملک**[[1762]](#footnote-1763)، و او را علم براهین است، و موازین علوم و معرفت، و مؤید شریعت است و حاکم بر طبیعت، و در هر علمی از علوم منطقیه و ریاضیه و الهیه و غیرها او را ذوقی.

**مصراع**: دائم متبسم است و بشاش.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون قطب مدام در ترنم می‌باش جام می ذوق نعمت‌الله می‌نوش |  | بشاش و لطیف و با تبسم می‌باش جاوید به ذوق در تنعم می‌باش |

و این قطب از ائمه است که منتقل شده است به قطبیت، و غیر اقطاب اثنی عشریه در هر اقلیمی قطبی است که دور امر جماعت آن اقلیم بر وی است، چون بدلاء سبعه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این هفت ابدال جمله یاران من‌اند |  | یاران من‌اند و دوستداران من‌اند |

یکی در اقلیم اول است، بر قدم ابراهیم خلیل(ع)، اسم او عبدالحی، و یکی در اقلیم دوم بر قدم موسی کلیم(ع) اسم او عبدالعلیم، و یکی در اقلیم سوم بر قدم هارون(ع)، اسم او عبدالمرید، و یکی در اقلیم چهارم بر قدم ادریس(ع)، اسم او عبدالقادر، و یکی در اقلیم پنجم بر قدم یوسف(ع)، اسم او عبدالشکور، و یکی در اقلیم ششم بر قدم عیسی(ع) اسم او عبدالسمیع، و یکی در اقلیم هفتم بر قدم آدم(ع) اسم او عبدالبصیر، و هر یکی از این هفت ابدال عارف‌اند به لطایفی که الله تعالی از امور و اسرار در کواکب سبعۀ سیاره بودیعت نهاده است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این هفت ممد رونق اسلیمند |  | سلطان سراپردۀ هفت اقلیمند |

اما اوتاد چهارند، یکی در مغرب است، اسم او عبدالودود، و یکی در مشرق، اسم او عبدالرحمن، و یکی در جنوب، اسم او عبدالرحیم، و یکی در شمال، اسم او عبدالقدوس، و جهات اربعه معمور بوجود این چهار اوتاد است، و چنانکه کوه سبب ساکنی زمین است، اوتاد واسطۀ معموری جهات اربعه‌اند، و هولاء قد یعبر عنهم بالجبال، لقوله تعالی. **الم نجعل الارض مهادا، و الجبال اوتادا**[[1763]](#footnote-1764).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در چارجهات این چهارند اقطاب |  | اوتاد ولایت و مدار اصحاب |

**و سئل عن بعضهم بماذا کانت لهم هذه المنزلة، فقال بالاربعة التی ذکرها ابوطالب مکی، یعنی: الجوع و السهر و الصمت و العزلة**.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچار ازین چار کمالی دارند جانم بفدای صحبت ایشان باد |  | خوش یارانند ونیک حالی دارند کایشان به جلال خوش جمالی دارند |

و چهل ابدال‌اند که درویشان ایشان را رجبیون می‌خوانند، زیرا که هر سال از استهلال هلال رجب تا انفصال، جام زلال وصال از ساقی جلال، به کمال و جمال، نوش کنند، و با شاهد غیب در مشهد شهادت دست در آغوش کنند.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون جام شراب عشق‌اونوش کنند بی‌زحمت‌دست،دست‌بادلبرخویش |  | خود را و همه خلق فراموش کنند مستانه چو عاشقان در آغوش کنند |

روز اول رجب حال ایشان قائم به عظمت‌الله تعالی است، به حیثیتی غلبه می‌کند که گوئیا طبقات سماوات بر ایشان نهاده‌اند، آن روز تا صبح صادق روز ثانی بر یک حال‌اند، اما روز دوم تخفیفی یابند، و در سیم چون آفتاب طلوع کند، مطلع شوند بر مغیبات و مشرف شوند به تشریف مکشوفات و تجلیات. **فاذا تم الشهر و دخل شعبان قام کانها انشظ من عقال**.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درویشانند بی‌نوا افتاده از اول ماه تا بآخر شب و روز |  | شاهند ولی همچو گدا افتاده برخاک سر کوی فنا افتاده |

اما نقبا دوازده‌اند بعدد بروج فلک و هر یک از این دوازده عالم‌اند به خاصیت مجموع بروج و اسرار افلاک و عالم به حقایق علوم شرایع، و به اسراری که ملک علام در آن مقام به ودیعت نهاده، و عارف‌اند به معرفت مکر نفس و خداع او، و ابلیس پرتلبیس به هیچ لباس خود را از نظر این صاحب‌نظران محجوب نمی‌تواند کرد**. یعرفون منه ما لایعرف من نفسه**، و علم فراست الهیه به کمال دارند، که هرگاه که اثر وطأة[[1764]](#footnote-1765) شخصی مشاهده فرمایند معلوم کنند که وطأة سعیدی است یا شقی، خبیثی یا نقی، فاسقی است یا تقی.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این علم فراست الهی بنگر این جمع گدا نگر که از دولت شاه |  | وین سلطنت نامتناهی بنگر سلطان شده‌اند و پادشاهی بنگر |

و سیصد ابدال‌اند بر قلب آدم(ع)، موجود تا قیامت، لایزیدون و لاینقصون، و اگر یکی برود یکی بیاید، منقلبونند در معارف الهیه، و از مقام اقدم به واسطۀ روح آدم(ع) مستفیض می‌باشند. والله تعالی جل و علا را سیصد خلق است که اگر موحدی به واحدی از آن سیصد خلق متخلق گردد، دولت ابدی و سعادت سرمدی یابد، و هر یک از این سیصد ابدال به سیصد صفت الهی موصوف‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون کمال این معانی یافتند |  | روی صورت از همه برتافتند |

و چهل بر قلب نوح‌اند(ع) و قبض ایشان بر بسط غالب و دعای ایشان دعای نوح است(ع): **رب اغفرلی ولوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا و للمؤمنین و المؤمنات**[[1765]](#footnote-1766)، و مقام این رجال الله غیرت دینیه است، و این منزلی است عالی و مرتبه‌ای است والی.

قال رسول‌الله(ص): **ان الله غیور و من غیرته حرم الفواحش ما ظهر منها و ما بطن، ای، علم و مالم یعلم**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز‌غیرت‌من‌نمی‌خواهم‌که‌غیری‌روی‌تو‌بیند |  | مراخودرشک‌می‌آیدکه‌این‌گل‌دیگری‌چیند |

و هفت بر قلب ابراهیم‌اند(ع)، و دعای ایشان دعای خلیل(ع) بود: **رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین**[[1766]](#footnote-1767). قایل‌اند به قول فصیح و عالم‌اند به علم صحیح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ایمن‌اند ایشان زظن و وهم و شک |  | دیده‌ام دیده است نور یک بیک |

والله تعالی غل و غش از سینۀ این پاکان برداشته و میان ایشان و شرور انسان حجابی فروگذاشته تا نمی‌بینند جز نیکی ما: **اللهم احشرنا فی زمرتهم ولاتجعلنا محرومین من برکاتهم**.

و پنج بر قلب جبرئیل‌اند (ع) که ملوک اهل طریقت‌اند و علم ایشان بعدد قوای جبرئیل(ع) که معبر است به اجنحه، و علم ایشان از مقام جبرئیل(ع) تجاوز نمی‌کند، و بواسطۀ جبرئیل استفاضۀ فیض می‌کنند از غیب، و روز قیامت با جبرئیل(ع) باشند در موقف.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شاهان طریق بدلا ایشانند |  | سلطان من‌اند اگرچه درویشانند |

و سه بر قلب میکائیل‌اند، و ایشان را خیر محض است و رحمت و عاطفت و رأفت غالب، و به تبسم دائم، ولین الجانب[[1767]](#footnote-1768) و شفقت بر خلایق، و لهم من العلوم علی قدر ما لمیکائیل من القوی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سلیم و حلیم و لطیف و ظریف |  | همه نازنینان پاک عفیف |

و یکی بر قلب اسرافیل(ع) است جامع طرفین است وناظر ملک و ملکوت و مشرف ناسوت است و لاهوت، و علم او همچو علم اسرافیل(ع)، و مسکنش در جبل قمر بر سر چشمۀ نیل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این‌آخرین‌جمله‌بوجهی مقدم است |  | امرو نقیض امرمر او را مسلم است |

اما قطب الاقطاب عندالله اسم او عبدالله است. قال الله تعالی: **و انه لما قام عبدالله**[[1768]](#footnote-1769)، یعنی محمد(ص)، و او را دو وزیر است، یکی بر یمین و یکی بر یسار، یکی ناظر ملکوت است و اسم او عبدالملک، و یکی حاضر ملک است و اسم او عبدالرب، و این عبد مضاف است به الله که اسم جامع است و مجموع کمالاتی که متکلمین را به تفاصیل حاصل است، کون جامع را به وجه اجمال جمع است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سلطان سراپردۀ میخانۀ جود است |  | مجموعۀ مجموع کمالات وجود است |

و چون قطب الاقطاب متوفی شود خدای تعالی عبدالملک را قطب الاقطاب گرداند و اسم او عبدالله نهد، و عبدالرب را منصب عبدالملک بخشاید، و او را عبدالملک خوانند و یکی که بر قدم اسرافیل(ع) است او را مرتبۀ عبدالرب دهند ونام او عبدالرب نهند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این است عطای خدمت شاه |  | خوش مرتبۀ خوشی است و الله |

و هر وقت که یکی از سیصد ابدال متوفی شود یکی از زهاد اهل اسلام بدل او گردد، و اگر یکی از چهل متوفی شود یکی از سیصد بدل او شود، و یکی از چهل بدل هفت و یکی از هفت بدل پنج و یکی از پنج بدل سه و یکی از سه بدل یکی.

**مصراع**: نه بیش همی شوند و نه کم

والله تعالی اعلم.

رساله خلیفۀ حق

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به ثقتی**

الحمدلله رب العالمین و به نستعین چون اقتضا کرد حکم ظهور سلطنت ذات ازلیه و اظهار صفات علیه، بسط مملکت الوهیت و نشر لوای ربوبیت، به اظهار خلایق و تسخیر و امضاء امور و تدبیر، و حفظ مراتب وجود و رفع مناسب شهود، ومباشرت این امور از ذات قدیمه به غیر واسطه بعید بود، چه میان عزت قدم و ذلت عدم مناسبتی نیست حاکم مطلق و حکیم بر حق، حکم فرمود به خلافت خلیفۀ ذوجهتین، که خلیفۀ او باشد در تصرف ولایت و حفظ مملکت و رعایت رعیت، و او مرآت حضرتین است ومشرف به تشریف شریف صورتین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جام است و شراب و رندو ساقی |  | آن مغربی است و این عراقی |

و چون انسان‌العین که عین انسانی است، او را انسان خوانند، به امکان وقوع انس میان او و خلق، به رابطۀ جنسیت و واسطۀ انسیت، و حق تعالی او را به اسم الظاهر و الباطن معنیی باطنه و صورتی ظاهره کرامت فرموده، تا متمکن باشد به ظاهر و باطن در تصرف ملک وملکوت، و حقیقت باطنۀ این خلیفه روح اعظم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین خوش خلیفه‌ای دانم |  | مستحق خلافتش خوانم |

و عقل اول وزیر اوست، و نفس کلیه خازنه، و طبیعت کلیۀ عامله. اما صورت ظاهرۀ او:

**مصراع**: از عرش تا بفرش همه صورت وی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم‌تن‌وجان‌وحضرتش‌جانان‌است |  | انسان کبیر نزد یاران آنست |

و او خلیفۀ حق است در سماءارواح و ارض اشباح و انسان صغیر خلیفه است در زمین، و او نسخه‌ای است منتسخه و نخبه‌ای منتخبه، به مثابت ولد از والد، حقیقتی دارد باطنه، و صورتی ظاهره، و حقیقت باطنة او روح جزوی است که منفوخ است در وی از روح اعظم، و عقل او جزئی است و نفس او جزئیه وطبیعت او جزئیه، و صورت انسان صغیر به مثل آئینه‌ای است مصقوله که تمثال جمال بی‌مثال انسان کبیر در او هویدا است.

قال رسول الله(ص): **الولد سرابیه**، و صورت هر شخص انسانی نتیجۀ آدم و حوا است و معنی او نتیجۀ روح اعظم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پدر و مادر ار چنین دانی |  | این نسب نامه را فروخوانی |

از فناء جزئی فناء کلی لازم نیاید، اما فناء کلی مستلزم فناء جزئی باشد.

رساله تاج نامه

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به ثقتی**

الحمدلله علی کل حال و الصلواة و السلام علی نبیه محمد و وصیه و اولاده علی احسن المقال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تاج سر عارفان آگاه |  | فرزند رسول نعمت‌الله |

آن حضرت -علیه الرحمة- می‌فرماید:

بدان ای عزیز که تاج دوازده ترک است و دوازده طلب. فی‌المثل چنانچه دوازده برج است در آفاق دوازده هم در انفس است. درویش می‌باید که در هر ترک، ترک یک فعل قبیح کند، وطلب یک فعل احسن نماید، چنانچه ذکر کرده شود.

بدان که الف تاج دلیل است بر ذات احدیت، چنانکه محقق کاشی اشاره به آن کرده است: الالف یشار به الی ذات الاحدیة من حیث ازل الآزال، فی‌المثل چنانچه جملۀ ذرات کائنات و مخلوقات مکونات در صحیفۀ نون والقلم مسطور است، در لوح درویش باید که این ترک‌ها و طلب که ذکر کرده شد محفوظ بود.

بدان ای عزیز که دو نقطة تاء تاج اشاره به قرص شمس و قمر است.

شمس اشاره به حضرت محمد است(ص)، و قمر اشاره به حضرت شاه ولایت علی(ع)، و دوازده ترک اشاره به ائمۀ اولاد پیغمبر است، علیهم السلام، چنانچه در حدیث آمده که: **انا کالشمس و علی کالقمر و اولادی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم**، یعنی من چون آفتابم و علی چون ماه بدر، و فرزندان من مانند ستاره‌های درخشان، به هر کدام از این‌ها که اقتدا می‌کنید راه نجات می‌یابید.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای‌که‌ می‌پوشی ‌لباس ‌اهل ‌دل ‌یک ‌ره ‌بدان ترک‌بخل‌‌و‌ترک‌بغض‌وترک‌قهروترک‌کین ترک‌ نخوت‌ ترک‌شهوت ‌ترک‌آزارکسان نقطه‌ را اثبات‌ برعلم‌ است ‌و اسرار نهان راه ‌سید جو طریق ‌نعمت‌الله هست نیست |  | کز ره ‌معنی ‌ده ‌و دو ترک ‌دارد ‌تاج‌شاه ترک‌ خودبینی ‌و ترک‌ عیب‌کن‌ بی‌اشتباه ترک‌خورپس‌ترک‌خواب‌وترک‌افعال‌تباه پس‌ الف‌دال ‌است‌برذات‌احدای‌نیک‌خواه راه‌رو باید که ‌آید بر طریق ‌شاهراه |

و دوازده فعل که ترک باید کرد:

**اول**- ترک بخل است که: **البخیل لایدخل الجنة و لوکان عابدا**،

و طلب فعل احسن سخاوت است که: **السخی لایدخل النار و لو کان فاسقا**.

**دوم-** ترک بغض است که: **بغض الفقراء من الکفر**. و طلب محبت که: **حب الفقراء من الایمان**.

**سیم**- ترک قهر است که: **والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس**[[1769]](#footnote-1770)، و طلب رحمت که: **رحم الله من یرحم الناس**.

**چهارم**- ترک کینه است که : **لاسودد مع انتقام**.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صولت انتقام از مردم از ره انتقام یک سو شو |  | دولت مهتری کند باطل که نمانی ز مهتری عاطل |

و طلب عفو که: **لایرحم الله من لایرحم الناس**.

**پنجم**- ترک خودبینی است که شیطان از خودبینی ملعون گشت که: **و ان علیک لعنتی الی یوم الدین**[[1770]](#footnote-1771)، و طلب افتادگی و شکستگی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پیوسته شکسته باش چون ماه |  | کو کار شکستگان برآرد |

**ششم-** ترک عیب جوئی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باعیب‌کس‌چکارت‌ای‌شوخ‌چشم‌کج‌بین |  | عیب‌کسان‌چه‌بینی‌روعیب‌های‌خودبین |

**هفتم**- ترک نفس اماره است که : **واما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی، فان الجنة هی المأوی**[[1771]](#footnote-1772).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس را گردن بزن فارغ نشین |  | هین بیان کردم سلوک راه دین |

و طلب معرفت که: **من عرف نفسه بالفناء عرف ربه بالبقاء**.

**هشتم**- ترک شهوت که گفته‌اند:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جادوی‌رعنااست‌شهوت‌اژدهای‌تندخو |  | گرخردمندی ‌بترس ‌از فتنة ‌آن ‌اژدها |

و طلب ریاضت و تزکیۀ نفس که: **ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین**[[1772]](#footnote-1773).

**نهم**- ترک آزار کسان که گفته‌اند: هرچه نه آزار نه گناه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درد آزار اگر بدانی تو |  | خاطر پشه‌ای نیازاری |

و طلب راحت بمردم رسانیدن که گفته‌اند: هرچه نه راحت نه طاعت.

**دهم**- ترک خواب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دولت‌جاویدخواهی‌خیزوشب‌رازنده‌دار |  | خفته ‌نابینا بود دولت به بینایان رسد |

و طلب بیداری که**: من طلب العلی سهراللیالی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرشوی بیدار ازغفلت دمی |  | حاصل هر دو جهان آری به کف |

**یازدهم**- ترک خود گفتن که گفته‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازخودبگذر تابخودت راه دهند |  | و آنگاه ندای لی مع‌الله دهند |

و طلب بقا زیرا که بقای همۀ موجودات از بقای حق است. قوله تعالی. **کل من علیها فان، و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام**[[1773]](#footnote-1774).

**دوازدهم**- ترک ظن بد است در حق برادران دینی، قال رسول‌الله(ص): **انما الاعمال بالنیات**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بد مکن ای عزیز و نیک اندیش |  | تا نیابی جزای آن در پیش |

و طلب اخلاق حمیده.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلق خوش با خلق نیکو یارکن من ندیدم در جهان جستجو درگذر از فضل و از جلدی فن |  | ترک خودبینی و استکبار کن هیچ خاصیت به از خلق نکو کار خدمت دان دگر خلق حسن |

و نعم ماقیل:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در عمل کوش‌وهرچه‌خواهی پوش زاهدی در پلاس پوشی نیست |  | تاج برسر نه و علم بردوش زاهد پاک باش و اطلس پوش |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر کس که نهد تاج سرما بر سر یافت از سرّ عشق آگاهی |  | فارغ شود از درد سر هر دو سرا هر که او گشت نعمت‌اللهی |

رساله فقریه

**بسم الله الرحمن الرحیم**

قال رسول‌الله(ص): الشریعة اقوالی، و الطریقة افعالی، و الحقیقة حالی و المعرفة رأس مالی، و العقل دینی، والحب اساسی، و الشوق مرکبی، و الخوف رفیقی، و العلم سلاحی، و الحلم صاحبی، و التوکل ردائی، و القناعة کنزی، و الصدق منزلی، و الیقین ماوائی، و الفقر فخری و به افتخر علی سایرالاعمال المرسلین.

و فرمود: **الفقر سوادالوجه فی الدارین** و باز فرمود که: **کاد الفقران یکون کفرا**.

و علما درباب هر یکی سخنی گفته‌اند. و موحدان نیز اشارتی کرده‌اند، و خلاصة این مجموع آن است که فقر حقیقی عبارت از عدم تملک است، پس هر وقتی که فقیر به مرتبه‌ای رسد که او را اصلاً تملیک نماند، او را فقر حاصل شده باشد، و او را رسد که افتخار بر کائنات کند، که رسول(ص) بدین فقر فخر فرموده است، نه به فقر صوری. چه در مکه بسیار کسان بودند که به حسب صورت فقیر بودند، و عدم تملیک را نداشتند.

و عدم تملیک را معنی آن است که فقیر را هیچ چیز نباشد که آن را به حسب ملک با خود اضافه تواند کرد، تا غایتی که از خود فانی شود، چنانکه فرموده‌اند: **الفقیر لایحتاج الی شیی و لایحتاج الیه شیی**. و این مقام وحدت صرف است و توحید محض، اگرچه هر وقت که اضافت ساقط گشت وحدت ثابت شد، که **التوحید اسقاط الاضافات**. و از اینجا فرموده‌اند که: **اذا تم الفقر فهوالله**.

اما آنچه فرموده‌اند که: الفقر سوادالوجه فی‌الدارین، اگر تحقیق کنند، به حسب این مقام همین معنی دارد، که مراد از سواد فنای سالک است در دارین، یعنی دنیا و آخرت، زیرا که سواد ظلمت است، هرجا که آمده است. به معنی عدم و فنا آمده است. کما قال جل ذکره**: الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور، والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت، یخرجونهم من النور الی الظلمات**[[1774]](#footnote-1775).

پس معنی فقر حقیقی آن باشد، که فقر حقیقی ثابت نشود، الا به فناء سالک در دارین، و آن هم عدم تملیک است، و اسقاط اضافات، و آنچه اضافه بدو بوده است، از وجود خود و توابع آن را، اسقاط کرده باشد، و او را هیچ تملیک نماند، هیچ شک نیست که فقیر باشد، و مرتبۀ فقر او را حاصل شده باشد، و سفید روی دنیا و آخرت شود. قوله تعالی: **وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین**[[1775]](#footnote-1776).

و هر که بدین صفات مذکوره نرسیده باشد، و دعوی فقر کرده باشد، سیاه روی دنیا و آخرت باشد، قوله تعالی**: فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقواالعذاب بما کنتم تکفرون**[[1776]](#footnote-1777).

و اما آنچه فرموده‌اند که: **کادالفقران یکون کفرا**، یعنی به حقیقت، همین فقر نزدیک باشد به کفر. یعنی چون نهایت فقر حقیقی عدم تملیک باشد و اسقاط اضافات آنچه مضاف است با وی، پس آن چیز نماند الاوجود صرف ذات واحد، که آن وجود حق است، و این معنی اقتضای آن کند که شخص گوید: **سبحانی ما اعظم شأنی و لیس فی جبتی سوی الله و دیگر: اناالحق**.

و معلوم است که در شریعت به حسب ظاهر کفر است، اگرچه به حسب طریقت و حقیقت حق است. اما گوئیم نبأهم اذا جاوز شیی حده انعکس ضده، تا بدین جا سخنم جمله سر است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ره نورد بیان قوی تند است |  | ترسم از دست من عنان بجهد |

العاقل یکفیه الاشارة.

چون نهایت فقر بدایت الوهیت و ربوبیت است موجب کفر نباشد. لیکن اگر سالک صاحب کمال باشد داند که به رفع وجود غیر، و عدم تملیک مجازی، موجب الوهیت و بقاء ربوبیت و غنا نگردد، اما سبب بقاء استغنا و انفراد فقیر گردد، و در مقام توحید صرف و وحدت محض باشد، و ذالک المراد من الفقر باتفاق اهل‌الله، و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب.

رساله منظوم فقریه (رساله اول)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای که داری لباس فقر ببر شربت تلخ فقر را نوشی گر تو در بند جامۀ صوفی زهد در جامۀ مرقع نیست هر که را سینه باصفا نبود هر که در خرقه ناتمام بود بس بلند است کارخانۀ فقر ای که هستی ز قدرت صانع اندر این مزرعه زراعت کن لاتموتون چنانکه فرمانست هر که با حرص آشنا گردد هر که دنبال حرص و آز گرفت فقر در نیستی قدم زدن است فقر بیگانگی است از بد و نیک ای برون آمده زما و منی گفته حق در کلام خود همه را پادشاهان که صاحب تاجند افتخار همه به حضرت اوست هر که او فقر اختیار کند در حدیث آن نبی که درّها سفت فقر در نزد مردمان شین است فقر جز صلح و تازه روئی نیست فقر خود را به حق سپاردن است فقر را برگزیده ختم رسل گفت یا رب بمیر مسکینم هر که او را ز فقر ننگ بود فقر نان دادن است همچو خلیل هر که را پیشه عدل و داد بود داد یابد هرآنکه داد دهد هر که اوِ دادِ دادخواه دهد هر که از خویش داد نستاند داد سر آن بود به دین داری داد چشم آن بود که در نظرش  داد دست آن بود که وقت نیاز داد پای آن بود که بهر خدای هر که را دیده برگشایندش دید صورت به غیر ظاهر نیست آنکه بینا شود به دیدۀ دل هر که را نیست چشم عبرت بین هر که را چشم دل شود بیدار ای که داری در آخر توفیر هرکه دنیا گزید و در دین کاست آنکه خواهد سرای عقبی را بی گمان هرکه او بود عاقل هر که او پیرو هوا گردد سالکا روی در ارادت آر دست سر از سر ارادت گیر به ارادت اگر مرید شوی هر که از پیر روی گرداند گنده مغزی که بوی مزاج بیضه صد سال گر بود تنها چونکه مرغش کشید در ته بال هر که ترک مراد خویش گرفت هر که او در پی مراد بود نامرادی نصیب درویش است بی ارادت چو نارسیده بود هر که گفتار او بود بسیار چون زبان جای نوش و نیش بود ای که از روی نطق انسانی هر که گفتار او درشت بود نیش باشد سخن چو بدگوئی ای که دستت نمی دهد صدقات سخن خوب در محل گفتن با کلیمش چو گفت شاه دو کون در کلامش ستوده حی قدیم آنکه سنگش زدند بر دندان هر که را خوی خوش بود یارش هر که او را سخاوت و کرم است آنکه با نعمتش سخاوت نیست هر توانگر که با سخا باشد هر که را دست و دل گشاده بود مدخل شوم دوزخی باشد ننگرد هیچ کس به روی بخیل ای خدادوست زر مدار نگاه هرکه او روشن و پسندیده آنکه از سرّ فقر آگاه است آنکه خود را به حق سپرده بود ای برادر کسی مسلمان است هرکه را از خدا نباشد ترس بندگان را خدای کرد خطاب اندر این راه هر که بر خطر است ای که در راه صد خطر داری مؤمنا خیز و در گناه مباش بنده از حق امیدوار بود آنکه جرمش فزون ز بحر و بر است چونکه لاتقنطوا رسید نوید خالق الخلق چونکه غفار است گر جهان سربسر گناه بود عاصیا در دمی که آه کنی گر به عذر گناه مشغولی هرکه را توبه از معاصی نیست هر گناهی که از تو می آید توبه کردن بسی فعال نکوست دایم ای بنده ذکر یزدان گو ذکر و تسبیح بهر یزدان گو هر که او را زبان ذاکر نیست ذکر، سوزندۀ گناه بود ذکر جاروب خانقاه دل است هر که با ذکر آشنا گردد بندگان را خطاب در قرآن لاجرم ذکر فرض عین بود مرض قلب را شفا ذکر است گفتن لا اله الا الله زهد نیکوترین صفات بود زهد و تقوی شعار پاکان است زاهدی تخم نیک کاشتن است زاهد آنست که بی ریا باشد زاهدان از حلال پرهیزند زهد از غیر دیده دوختن است آرزو باز گیر از کامت ای که نعمت ز حق بسی داری حق تعالی لئن شکرتم گفت هر که با نعمتش شکور بود  شکر، بی شک شکر بکام آرد شکر نعمت هرآنکه نگذارد شکر دین هم دلیل اقبال است دین به دیندار نعمت است مدام هرکه زین نعمت است برخوردار نعمت الله را زوالی نیست ای که در راه فقر قلاشی ادب آئین نیک مردان است گر رضای خدا می‌طلبی باادب مرد سرخ رو گردد باادب بنده پادشاه شود باادب شربت زلال خورد باادب را بود سعادت یار هر که شمع صفا برافروزد |  | هیچ داری زحال فقر خبر خرقه می بایدت که در پوشی کس به پشمینه کی شود صوفی کسوت فقر را بسی معنی است خرقه پوشیدنش روا نبود خرقه بر قد او حرام بود کس نبوسیده آستانۀ فقر باش با دادۀ خدا قانع با کم و بیش خود قناعت کن دیدن حال خلق نقصانست بستۀ محنت و بلا گردد راحت از وی خدای بازگرفت بر سر کوی غم علم زدن است بخود از بیخودی رقم زدن است تو فقیری و کردگار غنی ایها الناس انتم الفقرا بر در حق فقیر و محتاجند عزت فقر هم ز عزت اوست هرچه دارد همه نثار کند در بیان فقیر و فقرا گفت لیک در نزد حق همه زین است رنگ و بوی و دروغ گوئی نیست نه فلوس و درم شماردن است مصطفی ختم هادیان سبل حشر گردان تو با مساکینم به خداوند خود به جنگ بود نه که از زله پر کنی زنبیل در دو عالم زبخت شاد بود ورنه بیداد دین بباد دهد حق به نزد خودش پناه دهد چون شود وقت کار درماند که بجان پیش حق فرود آری باشد از دیده عزت دگرش نکنی سوی نانهاده دراز ننهی هرکجا که یابی پای هرچه ممکن بود نمایندش دیدن باطل از سر معنی است حل شود هرچه باشدش مشکل ناقصش می شمار در ره دین باشد از جملۀ اولوالابصار رو به فقر آر و ترک عادت گیر دین و دنیا بهم نیاید راست گو رها کن ز دست دنیا را ننهد در جهان فانی دل به بلا زود مبتلا گردد بی ارادت کجا برآید کار در ره فقر ترک عادت گیر در مرادات خود مزید شوی تخم مرغ پلغده[[1777]](#footnote-1778) را ماند نپذیرد به هیچ روی علاج نشود زندگی در او پیدا جانور گردد اندر او به مثال رفت و راه خدای پیش گرفت عمر او سر بسر بباد بود فقر در ترک دایۀ خویش است بالغ است آنکه راه دیده بود در زبانش خطا رود ناچار در خموشی نجات بیش بود بد مگو تا در او نه درمانی او سزاوار زخم و مشت بود نوش باشد به وقت دلجوئی سخن خوش بود بجای زکات به بود مرد را ز دّر سفتن که سخن نرم گوی با فرعون مصطفی را که داشت خلق عظیم او دعا کرد با لب خندان دوست دارد خدای جبارش پیش خلاق خلق محترم است هیچ از نعمتش حلاوت نیست حافظ و ناصرش خدا باشد نیک مرد و حلال زاده بود چون بهشتی بود سخی باشد گنده باشد همیشه بوی بخیل خیز و در باز فی سبیل الله جای او بر سر است و بر دیده چون زبانش دو دست کوتاه است آرزوهاش نفس مرده بود که دلش از خدای ترسان است در مدارس چه سود او را درس فاتقوا الله یا اولوالالباب هرکه را خوف نیست بی خبر است یک زمان سر ز خاک برداری ناامید از در اله مباش گنهش گرچه بی شمار بود ناامیدیش از گنه بتر است مشو از رحمت خدا نومید هرکه نومید شد ز کفار است در گذارنده‌اش اله بود دم به دم توبه از گناه کنی رو که نزد اله مقبولی از عذاب خدا خلاصی نیست در عقب توبه ای همی باید تایبان را خدای دارد دوست تا چو مردان بری زمیدان گو خواه الله و خواه رحمن گو به حقیت بدان که شاکر نیست ذکر، آئین مرد راه بود همچو آشوب بارگاه دل است همۀ حاجتش روا گردد فاذکروا الله آمد از یزدان گفتن او ادای دین بود مونس جان اولیا ذکر است روشنائی دهد به قلب سیاه زهد آئین مرد ذات بود هرکه او زاهد است پاک آنست از جهان دست بازداشتن است همه مقصود او خدا باشد با حرامی کجا درآمیزند خرمن حرص و آز سوختن است تا برآید بزاهدی نامت شکر نعمت سزد که بگذاری شاکران را گل طرب بشکفت دولتش از زوال دور بود نعمت رفته را مدام آرد نعمتش را خدا زوال آرد مرد شاکر همیشه خوشحال است رو بکن شکر نعمت اسلام بی شک او را بود سعادت یار بهتر از شکر هیچ حالی نیست کوش دایم که باادب باشی بی ادب بر مثال حیوان است بایدت کرد ترک بی‌ادبی بی ادب چون سگان کو گردد بی ادب کم زخاک راه شود بی ادب سخت گوشمال خورد بی ادب هیچ گه نیاید کار ادب از سالکان بیاموزد |

رساله منظوم فقریه (رساله دوم)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دلا پرهیز از زهد ریائی هوا و كبر را از سر بدر كن مشو مغرور بر طامات و تلبیس اگر صد سال در ناموس كوشی مكن دعوی ز زهد و پارسائی ز دعوی بگذر و معنی طلب كن چو خودبینان مجو از خویش تحسین چنان كن زندگانی با خلایق اگر خالق ز تو راضی نباشد ترا گر تكیه بر زهد و نماز است اگر تكیه كنی بر فضل او كن مشو بر طاعت بسیار مغرور هزاران سال طاعت بیش آورد سر این دشمنان دینار دون است مناز از شیخی و زهد و كرامات در این ره رشمنان صعب ناكند دگر كبر و نفاق و حرص و آزست مباش ایمن تو از ابلیس مكار  حسد را نیز بس دزدی قوی دان درازی امل دزدی قبیح است بنه از سر درازی امل را چرا را از مرگ دایم در نفوری زمانی فكر كن در كار عالم كیان بودند و این لحظه كجایند كجا شد آدم و كو نوح جرجیس كجا شد یوسف صدیق و یعقوب كجا شد حشمت و ملك سلیمان كو ابراهیم و اسمعیل و داود كجا شد سرور اولاد آدم همه رفتند و ما از پی روانیم اگر جاهل نیی و ز عاقلانی كه دنیا را نمی‌بینم مداری ز دنیا عاقبت چون رفتنی هست مكن در كار عالم عمر ضایع كه قانع در حقیقت پادشاه است قناعت كن قناعت كن قناعت اگر در حضرت او قرب یابی دمی بی او نباشی همچو پاكان چو تو صافی شوی از وحشت غیر چو تو با این صف موصوف باشی چو الفت یافتی از حضرت او اگر ملك تو گردد ملك كونین كه غفلت از طریق مفسدان است طریق اهل فسق و اهل نار است از این شیوه اگر بوئی بخواهی اگر تو از مناهی دور باشی مرو زنهار در راه ملامت ره تحقیق ما را راه شرع است شریعت را طریق مصطفا دان قدم در نه به پاكی در طریقت حقیقت چیست در حق محو گشتن ز جان و دل مر او را بنده بودن به ذكر و طاعت او خو گرفتن اگر با ذكر حق تو انس گیری تو تا با خلق عالم انس داری ببر از خلق كز خلقت گزند است منه دل بر زن و اولاد و فرزند ز جان و دل طلبكار خدا باش مدام اندر سلوك راه دین باش درین ره هر چه داری پاك می‌باز اگر داری سر این راه بر خیز زن و فرزند و مال و جاه هیچ است درین ره چون دلت آگاه گردد اگر در بند مال و جاه باشی |  | اگر تو طالب راه خدائی ز پندار و ز خود بینی حذر كن كه تا ملعون نگردی همچو ابلیس ز جام وحدتش یك دم ننوشی ریا باشد طریق خودنمائی مقام قرب اوادنی طلب كن كه این ره را نشاید مرد خودبین كه باشند از تو راضی خلق و خالق نماز و روزه جز بازی نباشد مكن تكیه كه خالق بی‌نیاز است چو سید جسم و جان را بذل او كن كه ابلیس از پی این گشت مقهور بشد باطل چو عجبی پیش آورد دگر نفست كز او جانت زبون است كه این راهی است پر خوف و پر آفت كمین كرده ترا بهر هلاكند كز این‌ها كار بر مردم دراز است قوی دزدی است آن ملعون غدار كه دارد همچو شیطان قصد ایمان نه پنهان است این نكته صریح است چه از خود دور می‌داری اجل را به تو نزدیك تو بس دور دوری به بین كز دور آدم تا بدین دم سراسر غرق دریای فنایند كجا شد دانیال و شیث و ادریس كجا شد یونس و ذوالكفل و ایوب كجا شد یونس بسیار لقمان كو اسحق و كجا شد صالح و هود محمد صدر و بدر هر دو عالم همانا كز شما رفتگانیم مشو غره بدین دنیای فانی ندارد كار عالم اعتباری به هر حالی كه باشد مردنی هست ز دنیا با قلیلی باش قانع قناعت شیوۀ مردان راه است اگر خواهی كه یابی این سعادت ز ملك هر دو عالم رخ بتابی مدام از غیر او باشی هراسان همه در عالم وحدت كنی سیر به وحدانیتش معروف باشی زمانی رخ متاب از خدمت او مشو غافل از او یك طرفة‌العین طریق فاجران و مشركان است طریق فاسقان بی‌مدار است برو پرهیز میكن از مناهی یقین در حضرتش مغفور باشی ره تحقیق گیر و رو سلامت شریعت اصل و دیگر جمله فرع است طریق ره روان راه دین دان كه تا بوئی بیابی از حقیقت ز خاطر غیر او را سهو گشتن همیشه بر درش افكنده بودن طریق و سیرت نیكو گرفتن بمانی زنده جاویدان نمیری بدان كاندر حضورش بی‌وقاری قبول و رد خلقت پای‌بند است به غیر حق سر موئی میپوند ز خود بیگانه با او آشنا باش گمان بگذار و در راه یقین باش به دنیا و به عقبی هم مپرداز قدم در نه ز مال و جاه بگریز درین ره جز دل آگاه هیچ است ندیم حضرت اللّه گردد همیشه مفسد و گمراه باشی |

رساله نسبت خرقه

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمدلله علی نواله و الصلوة و السلام علی محمد و آله.

چون به مقتضای: **الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف**، اخوان صفا را، یعنی اعیان ثابته، که صور علمیه‌اند و مظاهر اسماء حضرت الهیه معرفتی و الفتی بوده و هست و خواهد بود اولاً درعلم و ثانیاً در عین، و بحکم: تخلقوا باخلاق الله، ای اتصفوا بصفات الله، در جهان اشباح از متابعت متبوعی مطبوع چاره نیست، تا بواسطۀ آن صاحب کمال، تحصیل کمالات، که احاطه است بر جمیع مراتب وجود، میسر گردد، و در سلسلۀ طریقت با حضرت سر حلقۀ حقیقت یعنی صاحب شریعت -علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات-

**مصراع**: نسبت خود صحیح گرداند.

لاجرم به جذبۀ: جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین، درویش طالب و طالب درویش، الاخ فی الله -سلمه الله- تشریف فرمود و دست ارادت در دامن ولایت درویشان زد و نسبت خرقه با فقیران صحیح گردانید.

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نسبت خرقه‌ای که من دارم این‌چنین ‌است ‌که‌ می‌دهم شرحش |  | بشنو از من که تا شوی آگاه تا بجدم رسد رسول‌الله |

نسبت خرقۀ این فقیر نعمت‌الله بن عبدالله بن محمد بن عبدالله الحسینی از حضرت با رفعت قطب‌المحققین قدوة السالکین حافظ بلادالله ناصر عبادالله شیخ عبدالله یافعی -رحمةالله‌علیه- و او از سالک مسالک مکاشفات و عالم عالم مشاهدات شیخ صالح البربری -رحمةالله‌علیه- و او از مرشد کامل و مکمل واصل شیخ کمال الدین الکوفی -رحمةالله‌علیه- و او از شهسوار میدان ریاضت و تاج فرق اهل ولایت شیخ ابوفتوح الصعیدی -رحمةالله‌علیه- و او از مجرد جهان تجرید ومفرد عالم تفرید شیخ ابی مدین المغربی -رحمةالله علیه- و او از ساکن سراپردۀ انسی و معتکف خلوت خانۀ قدسی شیخ ابوسعید الاندلسی -رحمةالله‌علیه- و او از مقدم اصحاب مقامات و سرور ارباب حالات شیخ ابوالبرکات -رحمةالله‌علیه- واو از مجاور کعبۀ حقیقت و مفتی خانقاه طریقت و مدرس مدرسۀ شریعت شیخ ابوالفضل بغدادی -رحمةالله‌علیه- و او از مظهر جمال ذوالجلالی شیخ احمد غزالی -رحمةالله‌علیه- و او از محق محقق و صدیق مصدق شیخ ابوبکر نساج -رحمةالله‌علیه- و او از شیخ المشایخ شاکر عالم و ذاکر دایم شیخ ابوالقاسم -رحمةالله‌علیه- واو از رهنمای سالکان و مقتدای و اصلان شیخ ابوعثمان المغربی -رحمةالله ‌علیه- و او از حافظ مکتب خانۀ علم: **وعلمنا من لدنا علماه**[[1778]](#footnote-1779) شیخ ابوعلی کاتب -رحمةالله علیه- و او از مظهر الطاف باری شیخ علی رودباری -رحمةالله‌علیه- و او از سید طایفۀ صوفیه شیخ جنید بغدادی:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مصر معنی دمشق دلشادی |  | شیخ مرشد جنید بغدادی |

رحمةالله علیه و او از سر خیل عارفان و مربی عاشقان شیخ سری سقطی -رحمةالله علیه- واو از عارف معرفت رموز کلی شیخ معروف کرخی -رحمةالله‌علیه- و او از ودود حضرت کبریائی شیخ داود طائی -رحمةالله‌علیه- و او از طالب مطلوب و محب محبوب شیخ حبیب عجمی -رحمةالله‌علیه- و او از همای آشیان ملکوت و شاهباز فضای جبروت شیخ حسن البصری‌-رحمةالله‌علیه- واو از امام الائمة محیی السنة و الجماعة سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء مظهرالعجایب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام، و او از حضرت نقطۀ دایرۀ ظهور احدیت و مرکز اظهار محیط و احدیت، اول به معنی و آخر به صورت، صدر صفۀ اصطفی، محمد مصطفی -صلی الله علیه و آله و سلم:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نسبت خرقه را بیان کردیم |  | خرقه پوشان بسی روان کردیم |

والحمدلله و المنة و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و سلم.

رساله سلوک

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

الحمدلله علی صفاته العلی و السلام و الصلوة علی عباده الذین اصطفی. قال مظهر الحقایق و مظهر الدقایق سلام الله علیه: **الطرق الی الله بعدد نفوس الخلایق**. یعنی راه طالبان و سبیل سالکان به حضرت حقیقة الحقایق به عدد نفوس خلایق است.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز خاری به پرهیز کو خنجری است مرنجان دل خستۀ پشه‌ای |  | ز موری بیندیش کو صفدری است که ازهردلی سوی حضرت دری است[[1779]](#footnote-1780) |

آری از هر نفسی و نفسی به حسب اعمال و اعتقاد و قابلیت و استعداد به درگاه الله راهی است، اما اقرب طرق و انورسبل صراط مستقیم مشتاقان ما است که شروع در شرح آن خواهیم کرد، و بالله التوفیق:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| راهها گرچه بی‌شمار بود |  | راه عشاق ما یکی باشد |

و طرق مختلفه با کثرت عدد و معنی واحد محصور است در سه نوع: یکی طریق ارباب معاملات است، به کثرت صوم و صلات و تلاوت قرآن و حج و جهاد و غیرها از اعمال ظاهره.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این طریق رفیق اخیار است |  | رهروی کن که اول کار است |

و بدان که صوم بر سه قسم است:

اول- **صوم عام** است و آن امساک از شراب و جماع و طعام است از اول فجر تا آخر نهار مع النیة.

دوم- **صوم خاصان** است که به مجموع قوا و اعضاء، از جمیع ذنوب و عیوب، دائم صایم باشند.

سوم- **صوم خاص الخاص** است که مقربان درگاه رحمان اند و ملازمان بارگاه سبحان، که به آشکار و نهان از غیر محبت حق همه روزه روزه دارند، و خلعت لطیف و تشریف شریف این مژده پوشند که: **الصوم لی و انا اجزی به**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از غیر تو دارم همه روزه روزه تا روزۀ من ترا قبول افتاده |  | هر شب کنم از عطای تو دریوزه جان و دل من به روزه‌اند هر روزه |

و بدان که صلات خدمت و قربت و وصلت است. اما خدمت شریعت است و قربت طریقت و وصلت حقیقت، و نماز جامع این خصال ثلاثه است.

**مصراع**: گر جمع شود نماز تو جمع بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این است نماز با نیازم |  | پیوسته چنین بود نمازم |

تو نیز به حکم: قوموا فتوضئوا و صلوا رکعتین، بهر آن یگانه از سر هر دو کون برخیز و به آب طهور به حضور دل طهارت کن، و سجادۀ عبودیت عابدانه بازکش، و قدم بندگی عارفانه برآن نه که ترا به. و روی به قبلۀ: **فاینما تولوا فثم وجه الله**[[1780]](#footnote-1781) آور، و تکبیر فنا بر چهار رکن وجود، از برای بقای مقصود، فروخوان، و ثنای ملک وهاب از فاتحۀ فایحۀ ام الکتاب افتتاح کن، و بعد از قرائت کلام خدا در رکوع تواضع درآ و به اطمینان طریقت: **الا بذکرالله تطمئن القلوب**[[1781]](#footnote-1782) آرام گیر.

آنگاه آگاه به استقامت شهادت به قیام شریعت باز گرد. بعد از آن به عالم غیب حقیقت سجدۀ: و اسجد و اقترب[[1782]](#footnote-1783) عزیمت فرما، تا کرم معبود از برای تکمیل وجود موجود، کاملانه ترا به جهان قعود بازگرداند، تا التحیات حضرت معشوق عاشقانه به لسان: کنت لسانه الذی یتکلم به، فروخوانی، و بدانی معنی قوله تعالی: **الذینهم علی صلوتهم دائمون**[[1783]](#footnote-1784).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این است نماز تواگر مردخدائی |  | هرگه که گذاری تو به معراج برآئی |

کما قال النبی(ع): **الصلوة معراج المؤمن**.

و دیگر تلاوت قرآن است و آن کلام قدیم سبحان است و به حقیقت خواندن آن بی‌حرف و صوت وزبان و الحان است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عروس‌خلوت‌قرآن‌نقاب‌آنگه‌براندازد |  | که دارالملک‌ایمان‌رامسلم‌بیندازغوغا |

از خدا بشنو و از خود بدرآ و درآ در مکتب خانۀ: **الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان**[[1784]](#footnote-1785)، تا معانی قرآن با تو بیان کنم.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پاک شو تا معانی مکنون قول باری شنو هم از باری مرد دانا به جان سماع کند |  | آید از پردة حروف برون که حجابست صنعت قاری حرف و صوتش همه وداع کند |

قول شیخ مرشد جنید بغدادی است که لفظ قرآن و جسم انسان توأمانند و معنی قرآن و معنی انسان توأمانند، و حقیقت قرآن و حقیقت انسان یکی است، و هو حقیقةالاشیاء.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه قرآن چنین نکو داند |  | حافظی باشد او و خوش خواند |

و دیگرحج فرض است: من استطاع الیه سبیلا[[1785]](#footnote-1786). اما تحقیق حج آن است که روی ارادت به هدایت و عنایت باری برآری، و قدم از شهرستان هستی بیرون نهی، و گام ناکامی در بیابان نیستی زنی، تا به موضع احرام رسی، و مجردانه لباس بی‌اساس ناس و دلق خلق از گردن خود چومنی بدر کنی، و احرام تجرید و خلعت تفرید خلیلانه درپوشی.

و عالمانه از بین‌العلمین صفتین عبور فرمائی، و عارفانه بر عرفات معرفت برآئی، و کبش کبش را قربان سازی، و صوفیانه به صفای دل و مروۀ جان فرود آئی، و احجار افعال ناپسندیدۀ انکار، به دست ذوق و شوق اقرار، به تاب پرتاب کنی، و روی به کعبۀ: **و من دخله کان آمنا**[[1786]](#footnote-1787) آوری.

چون درآئی گرد خود برآئی، و در دم از زمزم یم نم دم دیده غسل برآری، و به محبت کرم و الطاف قدم، به طواف حرم مشغول گردی، چون واصل شاهد حجرالاسود شوی، مستانه بر قبلۀ او قُبله نهی، و بعد از ادای فرایض و سنن به وجه احسن دست در حلقۀ در توکل زنی، و ناچار نه به اختیار عاشقانه وداعی کنی، و خرم و شاد به متابعت مرشد آزاد به جانب بغداد شریعت مراجعت نمائی، یا در عقب عشق به طرف دمشق طریقت عزیمت فرمائی. چون بازآئی حاجی زیبا باشی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حاجی خانۀ دل این باشد |  | حج یاران ما چنین باشد |

و دیگر جهاد و جهاد بر دو قسم است: اکبر است و اصغر، چنانکه پیغمبر(ص) فرمود: **رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر**. و جهاد اکبر آن است که به قوت عساکر روح بافتوح با جنود جهود نفس اماره محاربه کنی و جهاد اصغر مشهور است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این هر دو جهاد کار اخیار انست |  | هر کس که کند بدانکه اخیار آنست |

**فالواصلون بهذا الطریق فی الزمان الطویل اقل من القلیل**.

دوم اصحاب مجاهدات و ارباب ریاضاتند که در تبدیل اخلاق می‌کوشند، و به تزکیۀ نفس مشغول می‌باشند، و شب و روز، به ساز و سوز، به سوهان لای نفی و صیقل الای اثبات رنگ زنگ کثرت بشریت به عشق دلبر از مرآت دل برمی‌دارند، لاجرم بعد از تخلیه و تجلیه و تصفیه دل و جان، جمال ذوالجلال تجلی می‌فرماید، و به تبسم این ترنم می‌سراید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر زنگ تو ز آئینۀ دل پاک کنی |  | چون در نگری جمال دلبر بینی |

کما قال النبی -صلی‌الله علیه و آله: قلب المؤمن کمرآة اذا نظر فیها تجلی ربه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل آینۀ جمال شاهنشاهی است |  | مگذار که گرد گرد او برگردد |

**المؤمن مرآت المؤمن والله المؤمن.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جام‌جهان‌نمای‌من‌روی‌طرب‌فزای‌تست |  | گرچه‌حقیقت‌من‌است‌جام‌جهان‌نمای‌تو |

و طالبان این معنی سعی در عمارت باطن می‌نمایند نه در عبادت ظاهر.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این است طریق هر که ابرار بود |  | در مجلس و خلوت همه با یار بود |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک چند درین مقام بودیم |  | بسیار دری ازین گشودیم |

و سالکان این سبیل و واصلان این طریق اکثراند از آن فریق، و اما وصول ایشان، به حقیقت اصول درویشان، از نوادر است، چنان که مغفور مشهور حسین بن منصور -رحمةالله‌علیه- از غواص خاص ابراهیم خواص سئوال کرد که در کدام مقام نفس نفیس را ریاضت می‌دهی؟ گفت: در گوشۀ رضا و کنج توکل مدت سی سال است که نفس را ریاضت می‌دهم و داغ ناامیدی از غیر دمبدم بر جبینش می‌نهم. حسین منصور گفت: ای برادر من در خوش مقامی گشته‌ای ساکن، اما عمر خود را فوت کرده‌ای در عمارت باطن، مگر نه ای آگاه از فناء الفناء فی‌الله.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فافنوا ثم افنوا ثم افنوا |  | فابقوا بالبقاء فی قرب ربی |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فنا شو از وجود خود فنا شو درآ در بزم خاص نعمت‌‌الله |  | که تا یابی حیات از رب باقی که تا مستت کند انعام ساقی |

سوم- سبیل سایران السیر الی الله و طریق طایران الطیر بالله است.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این است طریق هرکه طیار بود چشمش چوبه نور عشق بینا باشد |  | در ظاهر وباطن همه با یار بود در دیدۀ او مدام دیدار بود |

اما این طایفه را اهل محبت خوانند و سلوک ایشان درویشان به جذبه دانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درصدهزارسال به برج دلی رسد |  | ازآسمان عشق بدینسان ستاره‌ای |

واین طریق مختار، ای یار مبنی بر موت ارادی است، چنانکه جان انام و جانان ایام(ع) فرمود: موتوا قبل ان تموتوا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بمیرای‌دوست‌پیش‌ازمرگ‌‌اگرمی‌زندگی‌خواهی |  | که‌ادریس‌ازچنین‌مردن‌بهشتی‌گشت‌پیش‌ازما |

و قول حکماء خلف و علماء سلف است که: موتوا حتی لاتموتوا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گربمیری زخود بقا یابی هرکه مرد او دگر نخواهد مرد |  | ورکشی زحمتی عطا یابی ور نمردی بمیر تا یابی |

قال الشبلی -رحمةالله‌علیه- الموت ثلاثة، موت فی الدنیا و موت فی العقبی و موت فی المولی. فمن مات فی حب الدنیا مات منافقا، و من مات فی حب العقبی مات زاهدا و من مات فی حب المولی مات عارفا.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زاهدان جانب بهشت روند ای‌خوشا وقت ما و آن یاران |  | منکران در تک سقر میرند پیش معشوق چون شکر میرند |

و وصول به موت ارادی در ده اصل تقریر و تحریر آن خواهد رفت. وبالله التوفیق.

**اصل اول** **توبه است**، و توبه ندامت است از معصیت، به حیثیتی که اگر قادر شود بر مثل آن میل ننماید.

**مصراع**: این توبۀ عام است ولی توبۀ خاص:

آنست که تایب بیرون آید از لذات صورت ظاهره و درآید در خلوت خانة معنی باطنه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| توبه کن از دنیی و لذات آن |  | تا درآئی در بهشت جاودان |

اما توبۀ **خاص الخاص** مراجعت است به حضرت عزت به عین ارادت، چنانکه موت مراجعت است به غیر ارادت. کفوله تعالی: **ارجعی الی ربک راضیة مرضیة**[[1787]](#footnote-1788). یعنی از جواهر و اعراض و اغراض باطل اعراض نما و از طریق یاری به درگاه باری مراجعت فرما، و مخلصانه از جمیع ذنوب و عیوب خالص شو تا خلاص یابی، و بدانی که گناه آن است که ترا محجوب می‌گرداند از خدای تعالی از مراتب دنیا و عقبی.

و بر طالب واجب است که ترک محبت غیرمحبوب کند به عشق مطلوب، چه اگر همه وجود او باشد. کما قیل: **وجودک ذنب لایقاس به ذنب**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشنو ز من ‌ای ‌یارگذرکن ز مناهی |  | روتوبه‌کن‌ازخویش‌که‌یک‌باره گناهی |

**اصل دوم زهد است** و زاهد پرهیزکار باید که بیرون آید از خلوت خانۀ لذت جسمانی و تزهد نماید از متاع دنیائی و استمتاع نفسانی، از اندک و بسیار از مال و جاه و یار و اغیار، چنانکه به موت اضطراری از همه بیزاری می‌نماید. و حقیقت زهد آنست که تزهد نمائی به اراده از دنیا و آخرت، چنانکه مظهر هدایت و عنایت فرمود(ع): الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دنیاوآخرت دوسرای است عام را |  | قفل نفور بر در هر دو سرا زدیم |

نقل است که سلطان العارفین بایزدید رحمةالله‌علیه فرموده است که: مدت زاهدی بایزدید سه روز بود، اول از دنیا و مافیها، دوم از آخرت و مافیها، سوم از ما سوی‌الله تعالی.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روز چارم ز زهد وارستم |  | زانکه بااصل خویش پیوستم |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زاهد زاهدانه این باشد |  | عاشق عاشقانه این باشد |

**اصل سوم توکل است** برخدای تعالی، ثقة بالله الواحدالوهاب.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| توکلنا علی رب السماء |  | و سلمنا باسباب القضاء |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| توکل برخدای خویشتن کن |  | وداع محنت مردم چو من کن |

و متوکل باید که بیرون آید از نسب و اسباب.

**حکایت** نوبتی موحد مقدم ابراهیم ادهم -رحمةالله-‌ در بغداد آزاد عزم مکه معظم محترم مصمم فرمود. فقیری حقیری خبر یافت به حضرت او شتافت، گفت:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آخر چه شود که با خودم یارکنی |  | هر توشه که باشد به من آن بارکنی |

شیخ محترم چون بشنود در درج معانی را بگشود و گفت: در این طریق با تو رفیق باشم به شرط آنکه توشه برنداریم و اگر دهند قبول نکنیم و نخواهیم و بخوانیم: **و من یتوکل علی الله فهو حسبه**[[1788]](#footnote-1789).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این است توکل صحیحم |  | بشنو سخن خوش فصیحم |

**اصل چهارم قناعت است**. و قانع آنست که از شهوات نفسانی و تمتعات حیوانی پیوسته وارسته باشد، کما هو بالموت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کنجی و قناعتی اگر دست دهد |  | پیش تو فرشته دست بردست نهد |

القناعة کنز لاینفد[[1789]](#footnote-1790).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای قناعت توانگرم گردان |  | که ورای تو هیچ دولت نیست |

من قنع شبع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قناعت‌کن‌زدون‌حق‌وگرنه‌دون‌دنیائی |  | مخواه ‌ازغیر اوچیزی ‌اگرتومرددانائی |

مگر به قدر کفایت از مالابد انسانی از برای قوت جهت طاعت، **والعارف یکفی بالاشارة**، و باید که در مأکول و ملبوس اسراف ننمائی که: **ان الله لایحب المسرفین**[[1790]](#footnote-1791).

دخل البهلول یوما فی دار مأمون الخلیفة. فاستقبله و قال عظنی. فاخذ بهلول بیده فحما و کتب علی الحایط المجصص: یا مأمون رفعت الطین و وضعت الدین، ان کان من مالک فقد اسرفت والله لایحب المسرفین، و ان کان من مال غیرک فقد خاینت والله لایحب الخائنین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسراف مکن بجزکه درمی خواری |  | لیکن می عشق تا نیابی خواری |

**اصل پنجم عزلت است**. و عزلت آن است که بیرون آید از مخالطت خلایق به انقطاع علایق و عوایق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون‌مردمک‌دیدۀ‌ماگوشه‌نشین شو |  | در زاویۀ چشم درآ و همه‌ بین شو |

و عارف عزلت گزین خلوت نشین باید که کنج خلوت را گوشۀ تابوت تصور فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو عزلت‌ کن ‌ز غیر او به ‌غیرت |  | که تا عالی شود هر لحظه سیرت |

و یک دم همدم دیگری مشو مگر به خدمت شیخ کامل مکمل که به اجازت و اشارت او قیام نمائی. و شیخ کامل آن است که مکمل بود در شریعت و طریقت و حقیقت، به حیثیتی که دیگری را در این علوم ثلاثه عالم و کامل تواند گردانید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گربیابی این چنین صاحبدلی |  | خدمت او کن که گردی مقبلی |

و مرید باید که چون مرده از مراد بگذرد، و رشیدانه خود را به پیری مرشد سپارد تا مراد مرید را بر تختۀ نامرادی خواباند، و چنانکه خواهد به آب ولایت و ماء ورد نبوت به هدایت وی را بشوید و به عین عنایت وجود او را از لوث جنابت اجنبیت وحدث حدوث نفسانیت غسالانه غسل فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من مرده بدم شیخ مرا پاک بشست |  | ایندم به دمی هزار از آن می‌شویم |

واصل عزلت آن است که معزول گرداند حواس را، به خلوت از تصرفات در محسوسات، از آن که تعلقات ممکنات آفات و بلا و فتنۀ جان و دل است.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنشین به در خلوت دل ای کامل زیرا که اگر غیر درآید به وثاق |  | مگذار که غیر او درآید در دل آسان تو دشوار شود حل مشکل |

مگذار که غبار خاک تصرف محسوسات و گرد تراب تعلقات از روزن حواست درآید، و گرد سراپردة وجودت برآید، که تقویت نفس اماره و تربیت صفات ذمیمه از آن است، و روح نفیس را در این معامله زیان است، زیرا که چون روح نفیس با نفس خسیس مؤانست گیرد، به اتفاق روی به اسفل‌السافلین نهند، و گفته‌اند:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح بانفس هر دو جمع شدند |  | دل چو فرزند در وجود آمد |

اگر فرزند گرامی از غایت نادانی در عقب مادر نفسانی رود، پدر عقل نیز به محبت فرزند با ایشان متفق گردد و با هم روی بدار فنای دنیا نهند. اما اگر فرزند دل بالغ و رسیده باشد، به امر **فاتبعونی**[[1791]](#footnote-1792) متابعت پدر حقیق کند، مادر نفسانی نیز بر سبیل مرافقت با ایشان موافقت نماید، و به طریق صراط‌الله، از جهان صورت ظاهره، به عالم معنی باطنه مراجعت نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برخیز و بیا نفس مطیع خود کن |  | مگذار که روح عاجز نفس شود |

و بدان که به خلوت و عزلت حواس و قطع طمع ازناس، و استمداد نفس الخناس از دنیای دون و شیطان ملعون منقطع و منفصل نمی‌شود، بلکه عزلت همچنان است که احتما کردن و در خستگی طعام و شراب زاید ناخوردن، زیرا که طبیب حبیب صادق حاذق، در معالجۀ بیمار، از برای تیمار، اول احتما فرماید، بعد از آن چون مادۀ خام پخته گردد، و مدد مواد فاسد که مرض از آن می‌انگیخت و در وی می‌آویخت، باقی نماند:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به سبیل نصیحت از حکمت |  | آن طبیب این سخن بر او خواند |

که: **الحمیة رأس کل دواء**. آنگاه آن طبیب آگاه حکیمانه آن مزاج محتاج را به مسهل ذکر علاج فرماید و قوای طبیعی و حرارت غریزی را به حبّ حبّ: **یحبهم و یحبونه**[[1792]](#footnote-1793) قوتی و تقویتی بخشاید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن زمان از سقم به کلی رست |  | چون طبیعت به صحتش پیوست |

و بدان که انبیا و اولیا اطبای اخرویند، که قدم از قدم در این بیمارستان سراچۀ جهان نهاده‌اند، و بعد از احتماء عزلت و تنقیۀ مواد به خلوت، از حکمت و مرحمت، رنجور مهجور منزوی طالب را از شربت شفاخانۀ: **و ننزل من القرآن ماهو شفاءورحمةللمؤمنین**[[1793]](#footnote-1794)، مسهلی از ذکر دائم تعیین و تلقین کرده‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذکر حق قوت خویشتن سازد همچو مسهل که می‌خورد رنجور |  | هرکه را هست با منش یاری تا بیابد شفا ز بیماری |

اصل ششم ملازمت ذکر است. و علامت ملازمت ذکر آن است که در آن کوشی که از ذکر غیر حق بدرآئی به فراموشی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باطل بگذار و فارغ از باطل شو |  | آنگاه به ذکرحق چو ما واصل شو |

کما قال الله تعالی: و اذکر ربک اذا نسیت[[1794]](#footnote-1795) غیر الله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یعنی که بگوتوذکرما از دل و جان |  | وقتی که فراموش کنی هر دو جهان |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنان‌بیاد تو مشغول‌گشته‌ام‌ ای جان |  | که ‌یاد جان و دلم در ضمیر می‌ناید |

و نسبت ذکر کردن با مسهل خوردن نسبتی است حکیمانه به اشارت و عبارت، و کلمه لااله الاالله معجونی است مرکب از نفی و اثبات، لاجرم حکیم کریم به شربت لای نافیه، مواد فاسده و اخلاط زایده که رنجوری دل و مهجوری جان و تربیت و تقویت نفس اماره از آن است زایل می‌گرداند، و علامات خستگی دل و بستگی جان از اخلاق ذمیمۀ نفسانیه و اوصاف شهوانیۀ حیوانیه و تعلقات کونیه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر زانکه زنفی شربتی نوش کنی |  | وین جملۀ خستگی فراموش کنی |

دریاب که به اثبات الاالله صحت و سلامت دل و جان می‌افزاید و سدة تهمت و عقدۀ شبهت از رذایل اخلاق ملامت‌انگیز به سلامت می‌گشاید، تا مزاج محتاج، به علاج، به اعتدال اصلی: کل شیی یرجع الی اصله، بازآید. آن زمان به یقین بی‌گمان بقاءو استواء مزاجت و نور حیاتت به نور: الله نورالسماوات و الارض باشد، و شاهد روح با فتوحت به شواهد حق مزین و متجلی گردد، و به تجلی ذات و صفات آراسته و پیراسته شود، و خطاب مستطاب ملک وهاب در رسد که: **واشرقت الارض بنور ربها**[[1795]](#footnote-1796) یعنی زمین استعداد نفس به نور: **الله نورالسموات و الارض**[[1796]](#footnote-1797) منور شد، و ظلمات تعلقات نفسانی به ضیاء رحمانی مبدل گشت: **یوم تبدل الارض غیرالارض و السموات و برزوالله الواحد القهار**[[1797]](#footnote-1798).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن زمان جان و دل بود همه یار |  | لیس فی الدار غیره دیار |

قال الجنید -قدس‌الله سره: النهایةالرجوع الی البدایة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سیدچوهمه‌اوست‌چه‌پیداوچه‌پنهان |  | احوا‌ل بدایات ‌و نهایات چه باشد |

و دانسته‌ای که نهایت ظلمت بدایت نور است چنانکه غایت شب بدایت روز، لاجرم بر قضیۀ: **فاذکرونی اذکرکم**[[1798]](#footnote-1799) مذکور ذاکر می‌شود و ذاکر مذکور، و الله الناصر و المنصور. و چون ذاکر آگاه در ذکرالله فانی شود، آنگاه چون نعمت‌الله اگر ذاکر جوئی مذکور یابی و اگر مذکور طلبی ذاکر بینی.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقدکنت‌دهراقبل ان یکشف‌الغطاء فلما اضاء اللیل اصبحت شاهدا |  | اخا لک انی ذاکر لک شاکر بانک مذکور و ذکر و ذاکر |

**فاذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرته ابصرتنی**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز مجنون باز پرسیدند خیلی بگفتند روز مجنون چیست فرما |  | که ای مجنون چه نامی گفت لیلی بگفتا روز مجنون روی لیلی |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انا من اهوی و من اهوی انا |  | نحن روحان حللنا بدنا |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روزوشب‌می‌گفت‌مجنون‌این‌ سخن نیست لیلی غیر من من غیر او |  | من کیم لیلی و لیلی کیست من ما دو روحیم آمده در یک بدن |

**اصل هفتم توجه است**: و توجه کامل به حضرت عزت آن است که متوجه حق شوی بکلی ظاهراً و باطناً، جوهراً و عرضاً، و بیرون آئی از هر داعیه‌ای که ترا به غیر حق می‌خواند.

**مصراع**: بدان نمط که به مرگ از همه شوی آزاد.

چنانکه باقی نماند ترا محبوبی و مطلوبی و مقصدی و مقصودی و رغبتی و مرغوبی غیر خدای تعالی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کلی ز سر وجود برخیز |  | و آنگاه توجهی به حق کن |

و اگر مقامات انبیا و اولیا بر تو عرض کنند، التفات نباید نمود لحظه‌ای، به اعراض از حضرت معبود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما را به غیر او نبود التفات هیچ |  | زیراکه نیست جز کرم او نجات هیچ |

سخن جنید است که اگر صدیقی هزار سال گام تصدیق در طریق تحقیق زند و لحظه ای بلکه لمحه‌ای اعراض کند و طرفة‌العینی تغافل نماید، اکثر کمالاتش و بیشتر حاصلاتش به هیچ برآید، و زیانش زیادت از سود آید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زنهار که اعراض مکن از دریار |  | تا دور نیفتی چو فلان از بر یار |

**اصل هشتم صبر است** که: الصبر مفتاح الفرج.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صبری کنیم تا ستم او چه می‌کند |  | با این دل شکسته غم او چه می‌کند |

و صابر باید که بیرون آید از حظوظ نفسانی و مراد جسمانی به مجاهده و مکابده[[1799]](#footnote-1800)، و باید که ثبات نماید بر نظام معنی این کلام تا او را مرادات نفس و محبوبات و تعلقاتش راکب نشود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بلکه مرکوب او شوند همه |  | گر ز شهوت به صبر باز آید |

و ملازمت بر طریق اخیار و استقامت بر سبیل ابرار نمودن و بر تصفیۀ دل و تخلیه جان مداومت کردن:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صفت صابران همچون ما است |  | وین دلیل من ازکلام خدا است |

قال الله تعالی: **و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون**[[1800]](#footnote-1801).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تلخی صبر اگر گلوگیر است |  | عاقبت خوش گوار خواهد بود |

و مجموع صبر برسه نوع است: یکی بر طاعت و یکی از معصیت و یکی در مصیبت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه حال صابری می‌باش |  | واندرآن صبر حاضری می‌باش |

و گفته‌اند که محافظت کن آنچه میان تو و یاران است و صبر کن بر آنچه میان تو و اغیار است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صبرکن در بلای آن محبوب |  | تاکه باشی صبور چون ایوب |

الصبر حبس النفس عن الشکوی بغیر الله لا الی الله.

و بدان که شکایت بر سه وجه است:

اول شکایت است از حبیب نزد غیر حبیب و آن اقتضای بیزاری می‌کند از یاری.

دوم شکایت است از غیر حبیب نزد حبیب و آن شرکت است در محبت حبیب.

اما شکایت از دوست پیش دوست، و آن عین توحید و محض تفرید است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرصبرکنی صبر چنین کن به تمام |  | این است تمامی سخن‌ها و سلام |

**اصل نهم مراقبت است** و مراقب باید که از حول و قوت و قدرت خود بیرون آید.

**مصراع**: بدان صفت که مراقب به موت می‌گردد.

مراقب حق شود، و از برای نفحات الطاف وجود مطلق اعراضش از غیر خدا باشد و استغراقش در بحر محبت چو ما باشد، و مشتاق لقای: **الاطال شوق الابرار الی لقائی**، بود و آشفتۀ: **و انی الیهم لاشد شوقاً** گردد، و جان و دلش نه آب و گلش روز و شب به حضرت او شتابد، و روحش حیات از او یابد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانی‌ ز خود و به دوست باقی باشد |  | باجام می و حریف و ساقی باشد |

و پناه از فراق او به وصال او گیرد و مدد و استعانت از درگاه او به او جوید و شکایت از او به او کند، چنانکه حسین بن منصور گفت قدس‌الله سره: الهی ان عرفتنا حیرتنا و ان جهلتنا عذبتنا و ان ترکتنا احرقتنا لامعک طاقة و لابد ونک راحة و المستغاث منک الیک.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گراز تو به تو در نگریزم چه کنم |  | پیش که روم قصه بدست که دهم؟ |

**اعوذبک منک**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر شکایت که باشدت از یار |  | هان مکن نزد غیر یار اظهار |

تا مسبب الاسباب و مفتح الابواب درهای رحمت وصال بگشاید چنانکه لایزال بسته نشود، و در فراق در بندد چنانکه لم یزل گشاده نگردد.

و به نظر مرحمت پادشاهی و به نور ساطع از رحمت نامتناهی ظلمات امارات نفس اماره را به لحظه‌ای چنان زایل گرداند که به مجاهدات و ریاضات سی ساله زایل نگردد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بجز از رحمتش نمی‌دانم |  | که چنین لطف‌ها کند با ما |

قال الله تعالی: **ان النفس لامارة بالسوء الامارحم ربی**[[1801]](#footnote-1802).

**مصراع**: این مرتبۀ مردم اخیار بود.

بلکه ملک وهاب سیئات نفس را به حسنات روح مبدل گرداند.

قوله تعالی: **فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات**[[1802]](#footnote-1803).

**مصراع**: این سخن از مقام ابرار است.

و حسنات ابرار سیئات مقربان و نقص درجات و اصلان است، لاجرم سیئات روح به حسنات الطاف صفات مبدل گرداند.

لقوله جل ذکره: **للذین احسنوا الحسنی و زیادة**[[1803]](#footnote-1804).

و دانسته‌ای که زیادت حسنات‌الطاف حق است و آن رحمت است و لقاء و قربت است و بقاء و احسان و عطاء. لقوله: **ذالک فضل‌الله یوتیه من یشاء**[[1804]](#footnote-1805).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لطفی‌ نماندکان‌صنم‌خوش‌لقا نکرد |  | مارا چه جرم گر کرمش باشما نکرد |

**اصل دهم رضا است**.

قال علی(ع):

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رضیت بما قسم الله لی لقد احسن‌الله فیما مضی |  | و فوضت امری الی خالقی کذالک یحسن فیما بقی |

و راضی باید که از مستقبل و ماضی آزاد آید و بر سر کوی حال نشیند، هرچه آید از محبوب بیند **و کل ما یفعل المحبوب محبوب** بر خود خواند.

**مصراع**: که هر چه دوست کند همچو دوست محبوب است.

و رضا بیرون آمدن است از رضای نفس خود و در آمدن در رضای خدای تعالی، به تسلیم احکام ازلیت و تفویض امور کلی و جزوی به حضرت مقدر تقدیر و تدبیر ابدیت، بلا اعراض و اعتراض. و بدان که رضا ترک اعتراض است بر افعال و اقوال محبوب، با پاکی نفس بقضائه و قدره.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از کوچة اعتراض دیگر مگذر |  | بنشین بسر کوی رضا باقی عمر |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیا وترک‌ رضاومراد خویش بگو |  | بدان صفت که رضایت‌رضای او باشد |

چنانکه کلام با نظام آن عاشق صادق است:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و کلت الی المحبوب امری کله |  | فان شاء احیانی و ان شاء اتلف |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مائیم و مراد یار و تسلیم و رضا |  | گر می‌کشد ارمی‌هلد او می‌داند |

و گفته‌اند که با یزید -رحمةالله علیه- گفت: سی سال آن کردم که رضای دوست بود، این زمان سی سال است که دوست آن می‌کند که رضای ما است. **رضی الله عنهم و رضوا عنه**[[1805]](#footnote-1806).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر ترک رضای خود بگوئی |  | یابی ز خدا بسی نکوئی |

و شیرمردی که از اوصاف ظلمانیت مرده شود، حی غفور به هدایت نامحصور و به نور عنایت نامتناهی او را زنده گرداند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون‌ زنده ‌شود زندگیش‌ او باشد |  | والله بخدا که مرد نیکو باشد |

کما قال‌الله تعالی: **اومن کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورایمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها**[[1806]](#footnote-1807).

یعنی آن دلی که به اوصاف ظلمانیت در شجرۀ وجود انسانیت مرده بود، به اوصاف ربانیت و الطاف رحمانیت زنده گردانیدیم، و به انوار جمال ذوالجلال منور ساختیم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن‌ زنده‌ دلی‌کو نه ‌به ‌حق ‌زنده بود |  | مانند کسی بود که او مرده بود |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن دل که ز جهل بود مرده |  | هان مژده که شد بعلم زنده |

لاجرم بعد از آن فارسانه بر مرکب فراست نشیند، و در میدان جهان جولان کند، و در سایر بنی آدم به فراست نگرد و شاهد احوال و ناظر افعال ایشان باشد. و مثل معنی آن دل در صورت این آب و گل، همچنان است که حقیقت نورانیت در ظلمات شجرۀ انسانیت، که از آن شجرۀ طیبه جاوید خارج نباشد، و اوراق اسلامیت و شکوفۀ مؤمنیت ابدا مثمر بود به اثمار ولایت و میوۀ نبوت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن دل که چنین بود صفاتش |  | بنگر چه بود حیات ذاتش |

**والله اعلم بالصواب**. خاتمه قال رسول‌الله(ص): من صمت نجی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه خاموش و با ادب باشد |  | در همه حال در طرب باشد |

و قال امیرالمؤمنین علی(ع): **سکوت اللسان سلامة الانسان**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرچه باشد فصیح و خوش گفتار |  | خامشی ‌خوش‌تر است از آن صدبار |

و خاموشی بر دو قسم است: خاموشی به زبان از سخن غیرالله تعالی با غیرالله تعالی، و خاموشی به دل است از تفکر و تصور غیر، و این نعمتی بی‌بدل است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به زبان و به دل شدم خاموش |  | تا همو گوید و همو شنود |

و هر که را زبان از حدیث غیرخاموش باشد و دل خاموش نباشد وزری مخفی باشدش. و هر که را دل و زبان از کلام غیر صامت شود، ظاهر شود او را سر تجلّی باری -جل جلاله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زبان ‌به‌بندازین‌سووز‌آن‌طرف بگشا |  | که‌این‌سخن‌به‌زبانی‌است‌که‌بی‌زبان‌باشد |

و هر کس که به دل خاموش باشد و به زبان نه، باید به لسان حکمت متکلم باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرزانکه‌سخن‌گوئی‌ای‌یاربه‌حکمت‌گو |  | تا اهل خرد گوید گفتار ترا نیکو |

و هر که را دل و زبان از حدیث غیر خاموش نیست، مملوک شیطان است و مسخر فرمان او. و صمت دل از کلام غیر، صفت مقربان است که اهل مشاهدات‌اند، و خاموشی زبان، سالکان را سلامت است از آفات و مقربان را خطاب است به مؤانست. و هرگاه که دل و زبان از سخن غیرخاموش شوند، چون ناطق گردند، به نطق باصواب ناطق خواهند بود، زیرا که از خدای تعالی ناطق باشند.

**و ما ینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی**[[1807]](#footnote-1808).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من کیم تا زبان من گوید |  | سخن از من نگوید الا هو |

**هو متکلم علی لسانی و هو لسانی**[[1808]](#footnote-1809).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون نغمۀ بلبل ز پی گل شنوی |  | گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی |

و نطق به صواب نتیجۀ خاموشی است از خطا، و سخن با غیر حق تعالی خطا است بهمه حال، و به غیر مؤانست گرفتن شر است از جمیع وجوه. قال الله تعالی: **لاخیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس[[1809]](#footnote-1810). والسلام علی من اتبع الهدی**[[1810]](#footnote-1811).

رساله محبت نامه

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به ثقتی**

الحمدلله الذی عین عین حبیبه بحبه فی علی، و جعل عینه عین اعیان العالم فی شهادته و غیبه، و الصلوة و السلام علی خلیله و صفیه و رسوله و نبیه محمد(ص) و آله.

قال الله تعالی: **قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله**[[1811]](#footnote-1812). و فی التوراة: **یا بن آدم انی و حقی لک محب، فبحقی علیک کن لی محبا**، و قال رسول‌الله (ص): **ان الله جمیل یحب الجمال**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محبت مقام الهی بود |  | محبت به از پادشاهی بود |

و این مقام شریف را القاب اربعه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اول **حب** است بشنو ای دوست |  | از یار بیان آن که نیکوست |

و علامت **حب** صفاوت قلب محب است از کدورات اعراض و اغراض، و محب باید که از محبوب، محبوب جوید و غیر محبوب نپوید.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخنی خوش ز یار می‌گویم هرکه از یار یار می‌جوید |  | راز با یار غار می‌گویم آن چنان یار یار می‌گوید |

و دیگر **ودّ** است و آن اثبات است در محبت، **و به سمی الود وداً لثبوته فی الارض**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در محبت ودود باید بود |  | زانکه محبوب این چنین فرمود |

قال الله تعالی: **سیجعل لهم الرحمن ودا**[[1812]](#footnote-1813) ای ثباتا فی المحبة و فی قلوب عباده، هذا معنی الود.

سوم **عشق** است و آن افراط محبت است. قال الله تعالی: **والذین آمنوا اشد حبالله**[[1813]](#footnote-1814).

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عشق‌آمدوعقل‌رخت‌بربست‌وبرفت چون دیدکه پادشه درآمد سرمست |  | آن عهدکه کرده بودبشکست و برفت بیچاره غلام چست برجست و برفت |

با ظهور نور آفتاب غیرت غیر سوز عشق، پرتو چراغ عقل را فروغی نباشد، و چون سلطنت سلطان عشق سریر سراپردۀ مملکت وجود عاشق فرو گیرد، به تیغ غیرت دمار از غیر برآورد.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آتش غیرتش برافروزد لیس فی الدار غیره دیار |  | غیر خود را بیک نفس سوزد این سخن را بما درآموزد |

عشق دردی است، تا ترا نگیرد ندانی، و این محبت نامۀ ما اگر به عقل خوانی نتوانی، لفظ عشق مشتق است از عشقة، هرگاه که گرد شجرۀ وجود عاشق برآید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از سرش تا قدم فرو گیرد |  | آن شجر هم بپای او میرد |

و چون افراط و تفریط در صفات قدیمه نمی‌تواند بود، و عشق افراط محبت است، به طریقی که یافته‌ای اگر یافته‌ای. ولا یطلق علی الحق اسم العشق و العاشق.

و چون آب حیات محبت در مجموع انهار قوای روحانیه و جداول اجزای جسمانیه محب‌ ساری و جاری گردد، و سراب وجود محب را به صدمات سیلاب حب، ابحار محبت گرداند:

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نزد ما او ز عاشقان باشد در دل او محبت محبوب |  | غرقۀ بحر بی‌کران باشد همچو جان در بدن روان باشد |

صوتی که شنود از محبوب شنود، و سخنی که گوید از محبوب گوید، و در هر چه نظر کند محبوب بیند و از محبوب محبوب جوید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وه وه چه خوش است این محبت |  | گر هست ترا بیا به صحبت |

**حکایت**- نوبتی چون خون در مجرای عروق زلیخا بجوش آمد و دلش در خروش افتاد، از برای دفع فساد، فصادی او را فصد کرد، هر قطرۀ دم که در آن دم بر لوح زمین می‌چکید، بر آن موضع صورت اسم یوسف علی نبینا وعليه السلام نقش می‌بست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون‌خاک‌درش‌بخون خودآغشتی |  | یوسف یوسف به خون دل بنوشتی |

و این مرتبۀ محبی است که در محبت محبوب مستهلک باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چارم‌لقب‌محبت‌ای یار هوا ست |  | خودخوش‌ترازین‌هواکه‌مارااست‌که‌راست |

هوا مقتضی محو ارادت محب است در محبوب، و تعلق به محبوب در اول به هرچه در دل او گذرد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه را این چنین هوا باشد |  | در دل او هوای ما باشد |

و سبب حب یا جمال است یا احسان، اگر جمال باشد: **ان الله جمیل یحب الجمال**، و اگر احسان است: **ماتم احسان الا من الله ولا محسن الاالله**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنین باشد طریق دوست داری |  | که عالم را به عشقش دوست داری |

چون به دلیل: **لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه**، الی آخرالحدیث، نوافل سبب حب باشد، و نوافل زیادت است، و صور عالم زیادت در وجود، و نافله محبوب محبوب است، پس صور عالم محبوب محبوب مطلق باشد، و غیرت محبوب مطلق مقتضی آن است که غیر خود را دوست ندارد، لاجرم بجزای: **فاذا احببة کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصربه**، سمع و بصری بما عطا فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا که محبوبش نباشد غیر او |  | بس دقیق است این سخن فافهم نکو |

و هذه مسألة غامضة دقیقة.

و حب یا الهی است یا روحانی یا طبیعی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازحق است این سخن خیالی نیست |  | حب ازین هر سه قسم خالی نیست |

وحب الهی آن است که حق تعالی مارا هم از برای خود دوست می‌دارد و هم از برای ما، و معانی: **کنت کنزا مخفیا،** الحدیث، بیان محبت حق می‌کند با خلق از برای خود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازبرای معرفت ما را هویدا کرده‌اند |  | گنج‌اسما را درین گنجینه پیداکرده‌اند |

و دانسته‌ای که عبودیت و معرفت حضرت او سبب نجات و درجات ما است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با ما زبرای ما محبت دارد |  | ما را با ما ازین سبب نگذارد |

و حب روحانی حبی است جامع در محب و این همچو حب الهی مقتضی آنست که محب محبوب را هم از برای خود دوست دارد و هم از برای محبوب محبوب را، و غایت حب روحانی آن است که محب محبوب را عین خود یابد و خود را عین محبوب بیند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من‌عین ‌تو ‌و تو عین ‌من‌ وین عینین |  | یک عین بود ظهور او در کونین |

و هر لقبی از القاب محبت او را حالی است و هر حالی او را کمالی.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشنو ز هوا که با تو گویم سخنی بگذر ز هواکه این هوای دگر است |  | هرچند هوا خوش ننماید ز منی ما را ست هوای یوسف و پیرهنی |

و هوا اسمی است از اسماء حب، یقال هوی النجم، اذا سقط. و هوا دو نوع است.

اول ظهور حب است از غیب به شهادت در دل محب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش هوائی وزید بر دل ما |  | زین هوا باد برد جمله هوا |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلولا کم ما عرفنا الهوی و حق ‌الهوی ‌ان ‌الهوی سبب الهوی |  | ولولا الهوی ما عرفنا کم ولو لا الهوی فی القلب ما عبدالهوی |

قال الله تعالی: **افرأیت من اتخذ الهه هواه**[[1814]](#footnote-1815)، و سبب حصول هوا در دل محب یا نظر است یا سماع یا احسان، و اتم واعظم اسباب، نظر است که به لقاء تغییر نمی‌یابد، **و لیس کذالک السماع فانه یتغیر باللقاء**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ماحبیبی چه خوش و نکوداریم دیگری گر شنود ما دیدیم |  | همچو آئینه روبرو داریم در دل و جان هوای او داریم |

و محب حب احسان، حب او معلول است، و زایل شود به نسیان.

رباعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حبی که چنین بود کمالش نبود هرچند محبتی است اما یاران |  | از یار بجز نقش خیالش نبود قدرش ننهند و ذوق و حالش نبود |

**و نوع دیگر** از هوا محاب احباب است و انسان مأمور به ترک محاب خود، چنانکه داود پیغمبر(ع) را نهی فرمودند، وفرمودند: **ولاتتبع الهوی**[[1815]](#footnote-1816)، ای لاتتبع محابک بل اتبع محابی و هو حکم بمارسمته لک.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زسودای‌جهان‌بگذراگرسودای‌ماداری |  | هوای‌ خویشتن‌بگذاراگرماراهواداری |

و استهلاک در محبوب آنرا غرام خوانند و مستهلک را مغرم. قال الله تعالی: **ان عذابها کان غراما**[[1816]](#footnote-1817)، ای مهلکا. چه ملازمت شهود محبوب موجب هلاک محب است، و غرام اکمل صفات حب است، و احاطه او اعظم و اتم.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می صاف دگر در جام کردم محبانه به محبوبی نوشتم بخوانش‌خوش که اسرارالهی است همه دردت ازو یابد دوائی بهرصورت بتو حسنی نماید کلام دل پذیر عاشقان است همه‌عشق‌است‌وغیرازعشق‌خودنیست همه عالم‌بعشق‌از عشق پیدا است نباشد عاشق و معشوق بی‌عشق محب ار وصل محبوبش تمنااست محب و حب و محبوب ار بدانی اگر دریا و گر موج و حباب است سبیل ما است میخانه سراسر بشادی نعمت‌الله نوش کن می محبت نامه‌اش از یاد مگذار |  | محبت نامه‌اش زان نام کردم ز طالب سوی مطلوبی نوشتم معانی بیان پادشاهی است بود آئینۀ گیتی نمائی ز هر معنی ترا عشقی فزاید اگر معشوق جوید عاشق آن است بنزد او همه نیک‌اند و بد نیست نظرکن عشق درعالم هویدا است نیابی خالق و مخلوق بی‌عشق مرادش در محبت می‌شود راست محب را غیر محبوبش نخوانی بنزد ما همه جام شراب است اگر می می‌خوری پیش آر ساغر که کم‌یابی حریفی مست چون وی محب خویشتن را یاد میدار |

رساله فی بیان مقامات القلوب

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

الحمدلله و السلام علی عباده الذین اصطفی، و لاحول و لا قوة الا بالله، و الصلوة علی نبیه و صفیه محمد وآله.

قال ابوالحسن النوری رحمةالله علیه: مقامات القلوب اربعة، و ذالک ان الله تعالی سمی القلوب باسماء اربعة، سماه: صدرا و قلبا و فؤادا و لبا.

فالصدر معدن الاسلام، لقوله تعالی: **افمن شرح الله صدره للاسلام**[[1817]](#footnote-1818)، و القلب معدن الایمان لقوله تعالی: **و لکن الله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم**[[1818]](#footnote-1819)، و الفؤاد معدن المعرفة، لقوله تعالی: **ما کذب الفؤاد مارآی**[[1819]](#footnote-1820)، و اللب معدن التوحید، لقوله تعالی: **ان فی ذالک لذکری لاولی الالباب**[[1820]](#footnote-1821).

فاللب و عاء التوحید، و الفؤاد وعاء المعرفة، والقلب و عاء الایمان، و الصدر و عاء الاسلام. فالتوحید تنزیه الحق عن درکه، و المعرفة اثبات الحق بصفاته العلیا و اسمائه الحسنی، و الایمان عقدالقلب بنفی جمیع ما تولهت القلوب الیه من المضار و المنافع سواه عزوجل. و الاسلام استسلام الامور کلها الی الله تعالی سراواعلانا.

فهذه الانوار کائنة من انوار الموحدین، ولایصح المعرفة الابالتوحید، ولایصح الایمان الا بالمعرفة، ولایصح الاسلام الا بالایمان. فمن لا توحید له لامعرفة له، و من لا معرفة له لاایمان له، و من لا ایمان له لا اسلام له، و لا ینفعه ما سواه من الاعمال و الافعال و الاخلاق.

فنورالاسلام یذکرالعواقب، ونورالایمان ینبه الطوارق، ونور المعرفة یذکرالسوابق، و نور التوحید یکشف الحقایق، و ذکر العواقب یوجب سیاسة النفوس، و انتباه الطوارق یوجب ریاضةالنفوس، و ذکر السوابق یوجب حراسة القلوب، و مشاهدة الحقایق یوجب رعایة الحقوق.

فبالسیاسة یصل العبد الی التطهیر، و بالریاضة یصل الی التصدیق و بالحراسة یصل الی التحقیق، و السیاسة حفظ النفس و معرفتها، و الریاضة ادب النفس و هلاکها، و الحراسة ذکرالله تعالی فی الضمایر، و الرعایة مراعات حقوق المولی بالسرایر. و الرعایة توجب الوفاء بالعهود، و الحراسة توجب حفظ الحدود، و الریاضة توجب الرضاء بالموجود، و السیاسة توتجب الصبر عن المفقود.

هذه الخصال جمیع ما کلف الله تعالی عباده من العبودیة سراوا علانا و باطنا و ظاهرا.

ترجمه رساله در بیان مقامات دل

**بنام خداوند بخشندۀ مهربان**

**و از او یاری می‌جوئیم**

سپاس مر خدای را، و سلام بر بندگان برگزیده‌اش، و حول و قوه‌ای نیست مگر به خدا. درود بر پیغمبر و برگزیدۀ او محمد و یاران وی.

ابوالحسن نوری که خداش رحمت کند، فرماید: مقام‌های دل چهار است، زیرا که خدای بزرگ دل را به چهار نام نامیده است:

صدر، قلب، فواد، لب.

صدر جای اسلام است، چنانچه حق تعالی فرماید، **افمن شرح الله صدره للاسلام**، و قلب معدن ایمان است، چنانکه حق تعالی فرماید: **و لکن الله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم**، و فؤاد معدن معرفت است، که حق تعالی فرماید: **ما کذب الفؤاد مارای**، و لب معدن توحید است، چنانچه حق تعالی فرماید: **ان فی ذالک لذکری لا ولی الالباب**. پس لب جایگاه توحید، و فواد محل معرفت، و قلب مخزن ایمان، و صدر مکان اسلام است.

توحید منزه داشتن حق از درک او است. معرفت اثبات حق به صفات عالیه و اسمای حسنای او می‌باشد. ایمان بستگی دل است به نفی جمیع آنچه دلها شیفتۀ آنند، از مضار ومنافع، جز ذات اقدس او. اسلام واگذاشتن جمیع امور به ذات مقدس او در آشکا ر و نهان است، و این انوار انوار موحدین است.

معرفت حق جز به توحید درست نیاید، و ایمان جز با معرفت صحیح نباشد، و اسلام جز با ایمان راست نیاید. پس هر که را توحید نیست، معرفت نباشد، و هر که را معرفت نیست ایمانی ندارد، و هر که را ایمان نیست اسلام نباشد، و جز اینها او را از کردار و گفتار و منش‌ها سودی نبخشد.

نور اسلام عواقب را یادآور می‌شود. نور ایمان دل را به حوادث بیدار می‌سازد. نور معرفت انسان را به سوابق آشنا می‌کند، و نور توحید حقایق را مکشوف می‌دارد.

یادآوری عواقب موجب سیاست نفوس می‌شود، بیداری به حوادث ریاضت نفوس را سبب می‌گردد. یاد سوابق نگهبانی دل‌ها را باعث می‌شود، و شهود حقایق موجب رعایت حقوق می‌گردد.

به سبب سیاست بنده به پاکی می‌رسد. ریاضت موجب تصدیق می‌گردد. حراست به تحقیق می‌رساند. سیاست نگهداری نفس و شناسائی اوست. ریاضت تهذیب نفس و از بین بردن او است، حراست یاد خدا در دل‌ها است، و رعایت مراعات حقوق مولی در نهانی است.

رعایت موجب وفای به عهدها، حراست سبب حفظ حدود، ریاضت موجب رضای به موجود، و سیاست موجب شکیبائی بر آنچه از دست رفته می‌باشد. اینها تمام خصائلی است که خدای تعالی از بندگان خود خواسته است از بندگی در نهان و عیان و ظاهر و باطن.

رساله توکل

**بسم الله الرحمن الرحیم**

قال عزوجل: **و من یتوکل علی الله فهو حسبه**[[1821]](#footnote-1822).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکس که توکل ‌به‌خداکرد چوما |  | ایمن بود از دردسر هر دو سرا |

قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: **یدخل الجنة من امتی سبعون الفا بغیر حساب، هم الذین لایسرفون و لایقترون و علی ربهم یتوکلون**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب توکل صحیحم |  | بشنو سخن خوش فصیحم |

اقول: **التوکل ترک الاسباب و نسیان الاحباب و اتکال القلب علی الملک الوهاب فی کل الابواب**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مسبب‌جو چه ‌می‌جوئی تو اسباب |  | توکل با تو گفتم نیک دریاب |

و قال ذوالنون: **التوکل انقطاع الطماع**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطع طمع از غیرخدا باید کرد |  | و آنگاه توکلی چو ما باید کرد |

و قال الجریری: **التوکل معاینة الاضطرار**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاجزی خلق اگر بینی تمام |  | کاملت باشد توکل والسلام |

قال شاه الکرمانی: **التوکل سکون القلب فی الموجود والمفقود**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساکن شده دل به لطف معبود |  | از بود و نبود خود بر آسود |

قال الجنید: **التوکل اعتماد القلب علی الله فی جمیع الاحوال**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه حال اعتماد بر اوست |  | اعتمادی مکن به دشمن و دوست |

و قال الکتانی: **التوکل فی الاصل استعمال العلم وفی الحقیقة استعمال الیقین**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عمل‌به‌علم‌ویقین‌گرکنی‌چنین باشد |  | کمال حال توکل یقین همین باشد |

و قال القصار: **التوکل هوالاعتصام بالله**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دست کوتاه کردم از غیرت |  | پیش غیرت نبردم از غیرت |

قال الحلاج: **التوکل هو المحمود بحسب الموارد**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه‌آیدبه‌سرت‌سرمکش‌ازفرمانش |  | گرکشد ور نکشدباش چومن قربانش |

قال الخواص: **التوکل اسقاط الخوف و الرجاء بما سوی الله**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوف و امید ما ز غیری نیست |  | ور ز غیری بود به خیری نیست |

قال ابویزید: **التوکل طرح البدن فی العبودیة و تعلق القلب بالربوبیة و الطمأنینة الی الکفایة، و ان اعطی شکر وان منع صبر، الراضی موافق القدر**.

و قال الانصاری: **التوکل نسیان التوکل فی وقت الحضور**.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وقتی که توکلت فراموش کنی ور زانکه سبوکشی و منت داری |  | با دلبر من دست در آغوش کنی جامی ز می توکلم نوش کنی |

قال السهل: **من طعن علی الاکتساب فقد طعن علی السنة و من طعن علی التوکل فقد طعن علی الایمان**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر کسب و توکلت بهم جمع شود |  | افروخته مجلس تو چون شمع شود |

و قال بعض الفقراء: **التوکل سکون السر الی موعودالله عزوجل و ایقان القلب بان القول لایبدل**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در وعدۀ حق خلاف نبود بر قول خدا توکلی کن |  | هر وعده که کرد آن چنان کرد کاین قول دگر نمی‌توان کرد |

و قال النبی صلی الله علیه و آله: **من توکل و قنع کفی الطلب**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| توکل بر خدای خویشتن کن |  | وداع منت مردم چو من کن |

رساله خلوت

**بسم الله الرحمن الرحیم**

یا اخی -اعزک الله فی الدارین- معلوم فرما که خلوت از جملۀ مستحسنات متصوفه است، و خلوت مجموعه‌ای است، از چند گونه مخالفت نفس و ریاضات تألیف یافته، از تقلیل طعام و قلت منام و صوم ایام و قلت کلام و ترک مخالطت انام و مداومت ذکر ملک علام و نفی خواطر و دوام مراقبت.

و سالک چون خواهد که به خلوت درآید اول غسلی کامل برآورد و بعد از اداء صلات صبح به خلوت متوجه شود، و چون بر در خلوت رسد بگوید: **رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا**[[1822]](#footnote-1823).

و چون بر مصلی رود، پای راست پیش نهد و بگوید: **اللهم اغفرلی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتک**، و بعد از طلوع آفتاب دو رکعت نماز بگذارد به خشوع و خضوع از سر صدق و اخلاص، و در حالت جلوس بر هیأت تشهد نشیند، و بعد از فرایض و سنن به ذکر مشغول شود، و مشایخ از جملۀ اذکار ذکر لااله‌الاالله را اختیار کرده‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانه چو ذاکر آگاه |  | خوش بگو لااله‌الاالله |

و باید که مواطات میان دل و زبان نگاه دارد، و در طرف نفی جملۀ محدثات به نظر فنا مطالعه کند، و در طرف اثبات وجود قدیم به عین بقا مشاهده نماید، و صاحب خلوت باید که جمیع اوقات را به این اوراد موزع دارد تا طریق واردات بر وی گشوده شود، و گفته‌اند: **من لاورد له فلا وارد له**.

هر آینه چون همت علیه سالک از زیغ التفات به زینت مزخرف دنیای دون مصون ماند، ینابیع حکمت از دل او منفجر گردد و به زبانش روان شود، کما قال رسول‌الله(ص):

**من اخلص‌لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین خلوتی مبارک باد |  | با چنان حضرتی مبارک باد |

به محمد و آله الامجاد.

رساله بلوغ کمال و کمال بلوغ

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمدلله و لا اله الا الله و الله اکبر. سائلی سلمه الله سئوال کرد که فرق میان کمال بلوغ و بلوغ کمال چیست؟

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن سئوالش را جوابی گفته‌ایم |  | درّ معنی را به حکمت سفته‌ایم |

فناء در صفات کمال بلوغ است و فناء در ذات بلوغ کمال، و فناء در ذات کمال بلوغ است و فناء از این فناء بلوغ کمال، فناء از افعال خود در افعال فعال لمایرید بلوغ کمال و فناء در صفات حقیقیه و اضافیه و سلبیه الهیه کمال بلوغ، فناء در ذات قدیمه کمال بلوغ و بقاء به افعال و صفات و ذات بلوغ کمال، بقاء به تخلق صفاتیه کمال بلوغ و تحقق بذات الهیه بلوغ کمال.

و بالغ شرعی آن است که منی از او بیرون آید و بالغ طریقتی آن است که او از منی بیرون آید.

قال علی(ع): من عرف نفسه کمال بلوغ فقد عرف ربه بلوغ کمال، مشاهدۀ حق در اشیاء کمال بلوغ و مشاهدۀ اشیاء درعلم حق بلوغ کمال، و رؤیت حق به مقتضی **مارایت شیئا الا ورایت الله فیه** کمال بلوغ و رؤیت به اشارت مارایت شیئا الا ورایت الله قبله بلوغ کمال، **عرفت الاشیاء بالله** کمال بلوغ و **عرفت ربی بربی** بلوغ کمال.

کمال بلوغ ولایت و بلوغ کمال نبوت، کمال بلوغ منصب خلیل و بلوغ کمال مرتبت حبیب، کمال بلوغ مرتبۀ محبت محبیه و بلوغ کمال رتبت محبت محبوبیه، کمال بلوغ محبت و بلوغ کمال عشق، و آن افراط محبت است. قال الله تعالی:

**و الذین آمنوا اشد حبالله**[[1823]](#footnote-1824).

کمال بلوغ مقام صاحب دل و بلوغ کمال مقام ولی بوالیت خاصه، کمال بلوغ سفر از خلق بحق و بلوغ کمال سفر از حق بخلق، کمال بلوغ علم به اسماء و صفات الهی و بلوغ کمال علم بانه لایعلم الغیب الا هو. والحمدلله رب العالمین[[1824]](#footnote-1825).

رساله اسرار العبادات

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمدلله الذی خلق الارواح بقدرته و صور الاشباح بحکمته والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله و عترته. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **من قال لا اله الا الله دخل الجنة**، و قال علیه السلام: **من قال لااله الاالله خالصا مخلصا دخل الجنة**، یعنی خالص از شرک جلی و مخلص از شرک خفی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفی و اثبات همچو ما می‌کن |  | حق و باطل زهم جدا می‌کن |

فاعلم انه لا اله الا الله[[1825]](#footnote-1826)، و قال علیه السلام: انی امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لااله الاالله، قاذا قالوها، فقر عصموا منی دمائهم و اموالهم الا بحق الاسلام و حسابهم علی الله تعالی.

گفتن این کلمة طیبة لااله الاالله رکنی است از ارکان اسلام، و تصدیق آن به جنان، شعبه‌ای از شعب ایمان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مؤمنی توحید مطلق را بدان |  | ترک باطل می‌کن و حق را بدان |

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **الایمان بضع و سبعون شعبة، افضلها لااله الاالله و ادناها اماطة الاذی عن الطریق**. و اما طت به ادلة عقیله و اثبات شرعیه، و اذی شرک است در طریق توحید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الف و لام و ها است اصلیه |  | این همه حرف‌ها است نوریه |

و مقصود از این کلمه اله است.

**مصراع**: خوش بگو لااله الا الله. و خرق عادت عادت گفته اند، و اثبات خرق عادت هر آینه عادت بود، و نفی عادت اثبات عادت. و بعضی گفته اند که: اثبات عبارت است از امری مقرر که جمیع عالم برآن باشند، و ما بر آنیم که اثبات آنست که خدای تعالی و رسول اوصلی الله علیه و آله اثبات فرموده اند، و حق مثبت عالم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر نباشد مثبت او گو مباش |  | او به ذات خویشتن ثابت بود |

و قال جل جلاله: فا علم انه لا اله الا الله.

**قطعة**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفی و اثبات می‌کنیم مدام از دل و جان همیشه می‌گوئیم |  | نفی و اثبات ذاکران این است سخن خوب مؤمنان این است |

**امام غزالی** علیه الرحمة بر آن است که: لا هو الاهو در توحید ادخل است **و کتانی** علیه الرحمة بر آن است که: لا اله الاانت اتم است ورای **ابی‌یزید** قدس سره بر آن است که لااله الاانا، و شیخ **عبدالله انصاری** رحمة‌الله علیه می گوید: توحیده ایاه توحیده، و اکثر علماء برآنند که لااله الاالله توحید مطلق است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانه چو ذاکر آگاه |  | خوش بگو لااله الا الله |

و متکلمان برآنند که استثناء در این کلمه منقطع است به معنی غیر، و مقصود نفی الهه باطله است، و اثبات معبود بر حق لازمة عقل است. و بعضی گفته اند که نفی منفی است و اثبات مثبت، میگوئیم بیان واقع است، و صاحب شرع این کلمه را کلمة توحید فرموده، اگر گویند موضوع به وضع لغوی نیست، می‌گوئیم موضوع به وضع شرعی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش‌ دلیلی ‌است ‌نیک ‌دریابش |  | ذاکرانه به ذکر بشتابش |

یا اخی -ایدک‌الله بروح القدس- معلوم فرما که عالم منقسم است به مراتب ثلاثه و اوقات نماز بر سه قسم، عالم شهادت به منزلۀ صلات نهار و در این صلات مصلی مناجات می‌کند، و به مقتضای**: ان تعبدالله کانک تراه**، در مرایای عالم شهادت، آثار اسم الظاهر حق مشاهده می‌نماید.

اما عالم غیب به منزلۀ صلات عشاء آخر است و صلات لیل در مذهب امام شافعی از غروب شفق حمره است تا طلوع فجر، و در این صلات مصلی مناجی است به آنچه ادراک می‌کند از عالم عقل، از ادله و براهین به اسم الباطن حق، و این نماز محبان و اهل اسرار است، ووقت معارج انبیا و رسل و عروج ارواح بشریه از برای رؤیت الهیه و قربت روحانیه.

اما عالم تجلی برزخی است میان غیب و شهادت، و در این عالم تنزل می‌کند معانی مجرده در صور حسیه، زیرا که نسبتی دارد با صورت حسیه، و نسبتی با معانی مجرده، به منزلۀ صلات مغرب و صلات صبح، و این دو وقت برزخ‌اند میان لیل و نهار، نه از روزاند مطلقا و نه از شب مطلقا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیک دریاب گوش‌کن ای یار |  | برزخی در میان لیل و نهار |

قال الله تعالی: **یکوراللیل علی‌النهار و یکور النهار علی‌اللیل**. [[1826]](#footnote-1827)

چون پنج عمامه که به یکی‌یکی پوشیده شود. و در این دو وقت مصلی مناجات کند به آنچه مشاهده نماید از عالم برزخ از دلالات برحق، در تجلیات و تحول در صور. و مغرب خروج است از شهادت به غیب، و صبح خروج است از غیب به شهادت. و این برزخ خیالی است که از وقت صلات فجر است تا طلوع آفتاب، که لیل خیال پوشیده شود، و از اثر برزخ است که معقول محسوس شود و محسوس معقول.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اولاًکردی خیال خانه‌ای درذهن خویش |  | بعدازآن‌چون‌ساختی‌معقول‌تومحسوس‌شد |

و نمازگذارنده باید که در صلات نهار که وقت ظهر است و عصر عالم علم دنیا شود. و در صلات عشاء آخر عالم علم آخرت، و در صلات مغرب و صبح عالم علم موت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شب و روزش اگر چنین گذرد |  | برزخی در میانه می‌نگرد |

**فصل**

اوقات منهی از نماز پنج است و اعتبار آن در باطن- ولله المثل الاعلی[[1827]](#footnote-1828)- چون نور: **الله نورالسماوات** **و الارض**[[1828]](#footnote-1829). تجلی فرماید، کلام و مناجات صحیح نبود مگر که تجلی در صور بود، کما قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله: **الاحسان ان تعبدالله کانک تراه، فان‌لم تکن تراه فانه یراک**. در اول عبد شاهد بود و معبود مشهود، در آخر حق شاهد است و بنده مشهود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اول ‌مرید بودم آخر مراد گشتم |  | بنمود آفتابی از سایه درگذشتم |

و بندۀ عابد در حالت شهود و استیلای مشهود مناجی نتواند بود. اما در وقت استوای آفتاب چون سایه که اشارت است به حقیقت ما غایب شود و جهات ما منور گردد.

**مصراع**: نور بی‌سایه روی بنماید.

و نماز نور است، کماقال صلی الله علیه و آله و سلم **الصلوة نور، الحدیث**. و انوار در انوار مندرج شود. هر آینه نمازگذارنده نماز نگذارد بعد از صلات صبح تا طلوع آفتاب، که وقت خروج است از برزخ به عالم شهادت، و فریضه شدن صلات به دخول اوقات محسوسه تعلق گرفته نه در برزخ.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گوش می‌کن لطیفه‌ها از ما |  | عارفانه تأملی فرما |

اما بعد از نماز عصر وقت مشغولی محب است به محبوب، و از سریان لذت و حصول نعمت و استغراق در حضرت عزت مخاطب نباشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به‌ محبوب ‌آن چنان ‌مشغول ‌گشتم |  | که از داد و ستد معزول گشتم |

**فصل**

بانگ نماز در اوقات خمسه اعلام است به دخول وقت، و قامت دعوت بود به مناجات الهیه، ودر باطن بانگ نماز اعلام است به تجلی الهی، و طهارت ذوات از برای مشاهدِۀ حق، و قامت قیام بود از برای تجلی رب‌العالمین. کما قال نبیناصلی الله علیه و آله: **لوعلم‌‌المصلی من یناجی ماالتفت یمینا و لا شمالا**.

و انسان عاقل چون نظر کند، به بصر بصیرت مشاهده نماید، که اشیاء شعائر و اعلام حق‌اند، و به حکم: **و ان من شیی الا یسبح بحمده و لکن لاتفقهون تسبیحهم**[[1829]](#footnote-1830)، از اشیاء ثنای حق استماع فرماید. هر آینه شعائر الله را از برای تعظیم‌الله تعظیم کند، کما قال علیه‌السلام: **التعظیم لامرالله و الشفقة علی خلق الله**. و قال جل ذکره: **و من یعظم شعائرالله فانها من تقوی القلوب**[[1830]](#footnote-1831). لاجرم عارفانه گوید: **الله اکبر، الله اکبر**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بانگ ‌نماز این چنین ‌می‌گوئی |  | والله که توبس مؤذن نیکوئی |

و با جمعی پریشان که ایشان به اشیاء مشغول‌اند فرموده‌اند: **فلاتجعلوالله اندادا**[[1831]](#footnote-1832)، و موحد می‌فرماید که: **اشهد ان لااله الاالله**، ای لا خالق الاالله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه خلق‌اند و خالق همه اوست |  | هرچه او خالقش بود نیکو است |

**اشهد ان محمداً رسول‌الله**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم اعظمش خوانم این گواهی دهم به صدق تمام |  | بلکه خود اسم اعظمش دانم که رسول خدا است سلطانم |

و بعد از شهادتین شارع تعلیم فرموده که مؤذن گوید: **حی علی الصلوة، حی علی الفلاح**، دو نوبت اول ندا با نفس مؤذن و ثانی با غیر. یعنی اقبال نمائید به مناجات پروردگار عالم و خود را پاک گردانید و متوجه بیت‌الله شوید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک زمان رو ز غیر برتابید |  | تا فلاح و خوشی ازو یابید |

و بعد از آن ختم به توحید مطلق کند و گوید: الله اکبر، الله اکبر، لااله الاالله. و مؤمن باید که چون مستقبل مسجدالحرام شود محبت غیرحق برخود حرام گرداند، و اعراض از حق ننماید، که اعراض از حق وقوع است در عدم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عمر بی‌او اگر گذاری هیچ در پی دیگری اگر گردی |  | غیراو هرچه دوست‌داری هیچ به عدم می‌روی، چه آری؟ هیچ |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الا کل شیی ما خلاالله باطل |  | و کل نعیم لا محالة زایل |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر از شر خیر را می‌گو به حق |  | خلق ‌را بگذار و حق می‌جو به حق |

**فصل**

مواضع منهی از نماز چون مقبره و مبرز و شاهراه و هر موضعی که مناقض طهارت باشد:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جای خود را پاک کن می‌کن نماز |  | خوش نمازی کن چو سید با نیاز |

و در اعتبار طهارت لسان است از دروغ و افترا و مالا یعنی، کما قال نبینا -صلی الله علیه و آله: **من حسن اسلام المرء ترکه ما لایعنیه**، و طهارت شکم از لقمۀ شبهه و حرام، و طهارت دل از کفر و نفاق و شرک و شقاق، و طهارت سر از غیر حق، و طهارت ملبوس: و **ثیابک فطهر**[[1832]](#footnote-1833).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پاک پوش ‌و پاک نوش و پاک باش |  | هر چه غیر اوست ‌از خود پاک پاش |

اما بر بام کعبه نماز گذاردن منهی گفته اند، به جهت آنکه اهل اسلام در حالت اداء صلات مأموراند به استقبال کعبه، و مصلی بر ظهر کعبه نه مستقبل کعبه است و نه در کعبه، هر آینه صلات او مشروع نباشد، و مصلی باید که به ظاهر مستقبل کعبه شود و به باطن متوجه به حضرت عزت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش نمازی اگر چنین باشد |  | تن و جان را نماز این باشد |

**فصل**

عمل غیر نماز در نماز مبطل نماز است مگر قتل حیه و عقرب و فواسق ثلاثة باقیه، اما عمل خفیف مبطل نماز نبود، و در قتل فواسق خمسه اختلاف است.

اما عارفی که قتل حیة هوی و عقرب شهوت محال داند.

**مصراع**: مذهبش قتل این و آن نبود.

و عالمی که این و آن حجاب بیند میان خود و مناجات:

**مصراع**: می دهد فتوی به قتل این و آن.

**فصل**

قال رسول الله -صلی الله علیه و آله: **المصلی یناجی ربه**. و مناجات کلام است و قرآن کلام‌الله، و بنده‌ای قاصر، که به کلام غیر کلام‌الله در وقت اداء صلات مناجات کند. لاجرم حق سبحانه و تعالی مصلی را تعلیم فرمود که چگونه مناجات کن. تو نیز در نماز به کلام خدا با خدا در مناجات باش.

و نماز مشاهده است، و مشاهدۀ محبوب روشنی چشم محب، و صلات عبادتی است مقسومه میان حق و بنده.

کماورد فی‌الخبرالصحیح عن‌الله تعالی‌انه قال: قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین، نصفها لی و نصفها لعبدی، و لعبدی ما سئل.

یقول‌العبد: بسم‌الله الرحمن الرحیم. یقول‌الله: ذکر نی عبدی. یقول العبد: الحمدلله رب‌العالمین، یقول الله: حمدنی عبدی. یقول‌العبد: الرحمن‌الرحیم، یقول‌الله اثنی علی عبدی. یقول‌العبد: مالک یوم‌الدین، یقول‌الله: مجدنی عبدی. و فوض الی عبدی، فهذاالنصف کله لله تعالی خالصا.

ثم یقول العبد: ایاک نعبد و ایاک نستعین. یقول‌الله: هذا بینی و بین عبدی، و لعبدی ماسئل. یقول‌العبد: اهدنا الصراط المستقیم، صراط الذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم و لاالضالین. یقول‌الله: فهؤلاء لعبدی و لعبدی ماسئل.

معلوم شد از این حدیث ربانی وجوب قرائت فاتحه الکتاب در نماز، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: **لاصلوة الابفاتحة الکتاب**. و اگر مصلی در نماز فاتحه نخواند نمازی که مقسوم است میان حق تعالی و بنده نگذارده باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاتحه در نماز خوش می‌خوان |  | شافعی مذهبی چنین میدان |

**فصل**

نمازگذارنده در حال قیام به نماز، قائم است به وجود وصف قیومیت، و الله تعالی قائم علی کل نفس بما کسبت. و قیام بنده به کلام‌الله تعالی،

**مصراع**: سری است که عارفان ما می‌دانند.

و قاری قرآن در حال قرائت به کلام رب خود با رب خود در سخن است، و رکوع فاصله‌ای است میان قیام و سجود، و سجود صحیح نباشد بی‌رکوع. هر آینه راکع باید که از رکوع به قیام آید و از قیام به سجده رود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پنج وقت نماز را نگه می‌دارش |  | ارکان نماز را بجا می‌آرش |

**فصل**

سکتۀ مصلی پیش از شروع در قرائت از برای تطهیر او است که مأمور است برآن، فی قوله تعالی: **وثیابک فطهر**[[1833]](#footnote-1834). هر آینه عارف در نماز میان تکبیرةالاحرام و قرائت امتثال نماید و گوید: **اللهم باعد بینی و بین الخطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب**، زیرا که مناجات در محل قرب بود و مخطی در محل بعد است، و هستی مصلی و رؤیت افعال او، او را گناه است.

**وجودک ذنب لایقاس به ذنب.**

و هر وصفی که وصاف از خود کند لایق حضرت الله تعالی نباشد. **استغفرالله فی قلة صدقی فی قولی استغفرالله**. لاجرم گوید: **اللهم نقنی من الذنوب**.

و چون بنده را حولی و قوتی نیست الا به حق، بندگانه التماس نماید که: **اللهم غسل خطایای بالماء و الثلج و البرد**. الهی به آب: **و جعلنا من الماء کل شیی حی**[[1834]](#footnote-1835) خطایای خودبینی مرا پاک کن تا دلم زنده شود، و در حالت مناجات از غم دوری و مهجوری خلاص یافته به رؤیت قرب مسرور گردد و سیئات به حسنات توبه و عمل صالح تبدیل یابد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خودبینی ‌من ‌عین‌ گناه ‌است‌ مرا |  | لطفی‌کن و این گناه سترش فرما |

**فصل**

قوله: **وجهت وجهی**[[1835]](#footnote-1836). بندۀ کامل به تعلیم الله تعالی وجه را به خود اضافه فرمود و در حقیقت: **العبد و ما فی یده لمولاه**. و بنده سزاوار آن نیست که چیزی به خود اضافه کند مگر به فرمان سید، و اگر سید اضافه کند از جهت تعریف بود، کما قال‌الله تعالی: **والهکم اله واحد**[[1836]](#footnote-1837). هر آینه بنده ادب را رعایت کند و گوید: **وجهت وجهی**.

**مصراع**: حق چنین فرمود می‌گو این چنین.

**للذی فطرالسموات و الارض**[[1837]](#footnote-1838). یعنی آن قادری که سماوات سبعه و ارض از هم جدا کرد و درانفس ظاهر مرا از باطن تمیز فرمود، و قوای روحانیه در ذات من منفصل کرد:

**مصراع**: مانند سماوات نکو دریابش.

و جوارح مرا از هم جدا ساخت، چون هفت زمین، و عین را حکمی داد و گوش را حکمی و فرمود. **ففتقنا هما**[[1838]](#footnote-1839).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بندۀ عارف این چنین گوید |  | با خدا در نماز این گوید |

بعد از آن گوید: **حنیفا مسلما**[[1839]](#footnote-1840) ای مایلا منقادا. یعنی مایل از امکان وجود ممکن‌الوجود به وجوب وجود حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این ‌چنین ‌میل ‌کن ‌که‌ می‌شنوی |  | گر به اسلام سیدم گروی |

تا از شر عدم خلاص‌یابی و در خیر محض یعنی وجود باقی مانی. بعد از آن موجدانه بگو: **و ما انا من‌المشرکین**[[1840]](#footnote-1841). یعنی در این میل غیر او را از او نمی‌خواهم، و به فرمان او مایل شدم به حضرت او -جل جلاله و عم نواله- و حق تعالی بنده را تعلیم فرمود که چگونه توجه کن. و هذا کما قال الخضر(ع) **و ما فعلته عن امری**[[1841]](#footnote-1842).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این توجه به حکم او کردم |  | لاجرم میل دل نکو کردم |

**ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی‌لله رب العالمین**[[1842]](#footnote-1843). یعنی ظهور این عبودیت در من از برای اوست نه از برای فایده ای که عاید باشد بامن. زیرا که خدای تعالی فرمود: **وما خلقت الجن و الانس الالیعبدون**[[1843]](#footnote-1844).

**مصراع**: در بندگیش بندگی اوست مراد.

**لاشریک له و بذالک امرت و انا من المسلمین**[[1844]](#footnote-1845).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده ام در بندگی فرمانبرم |  | او دهد فرمان و من فرمان برم |

و چون مملوک به درگاه ملک رود، به حضور تمام به اسم خاص یاد کند و گوید: انت الملک، و بعد از آن به وصف خاص یاد کند و گوید: لااله الاانت. آنگاه خود را اضافه به حضرت حق کند و به حرف خطاب گوید: انت ربی و انا عبدک، و ادیبانه به ادب طلب ستر ذنوب کند و گوید: **فاغفر لی ذنوبی**، نه طلب اسقاط ذنوب که شامل حظ نفس است.

و مطلوب ستر ذنوب بود در حال مناجات، یعنی در نمازی که منقسم است میان مصلی و رب او، و اگر نماز گذارنده در نماز گناه خود مشاهده نماید، حیا مانع شود او را از این عبودیت خاصه، آنگاه به صدق دل بگوید: **و اهدنی**، راه نما مرا به حسن اخلاق تا استعمال حسن اخلاق کنم در این حال، و ادب را رعایت توانم کرد در مناجات با حضرتت، و حقیقتاً هادی به حسن اخلاق توئی، **والشر لیس الیک**.

و شر محض عدم است و عدم به حضرت حق مضاف نتواند بود. بلکه به الف و لام آمده تا شامل انواع شر بود. و مؤمن عاقل شر مطلق به خیر مطلق اضافه نکند، و ادب مقتضی آن است که شر مقید هم مضاف نگردانند، اگر دانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باادب باش و یک‌دمی مشتاب |  | فکر فرما و این سخن دریاب |

قوله تعالی: **ایاک نعبد و ایاک نستعین**.

قاری باید که در حالت قرائت این آیت حق را عالم سر و علانیة خود داند، و اگر به این مثابه نباشد در قرائت کاذب بود. والله تعالی بر سرایر و ضمایر ما دانا و بینا است و مصلی مشغول به تخیل غیر، ودر نماز به غیر قبله ملتفت، هر آینه صادق نباشد در این قول که: ایاک نعبد. بلکه مصلی باید که در صلات به مقتضی: **ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر**[[1845]](#footnote-1846).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| التفاتی به این و آن نکند |  | هیچ میلی به جسم و جان نکند |

و عارفی که در نماز خاطر او به غیر حق مشغول بود، شرم دارد که گوید: ایاک نعبد، تا نگویند او را کذب است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لوح دل را ز نقش غیر بشو نون جمع است نیک دریابش |  | بشنو **ایاک نعبد** می‌گو معنی نون **نعبد** می‌جو |

**فصل**

التحیات جمع تحیت است، و تحیات جمیع عالم سزاوار اسم اعظم است، و انسان به دل و نیت مجموع تحیت جمع کرده، به لفظ می‌گوید التحیات به قوت حقایق الهیه.

المبارکات مضاف است به هویت الهیه و معنی برکات زیادتی علم، و نبینا-صلی الله علیه و آله- مأمور به طلب زیادتی علم، کما قال: **قل رب زدنی علما**[[1846]](#footnote-1847).

الصلات دلالت می‌کند بر عموم رحمت و انواع دعا، کما قال: **هوالذی یصلی علیکم و ملائکته**[[1847]](#footnote-1848). و چون حضرت رسول -صلی الله علیه و آله- به علم صحیح و کشف صریح معلوم فرمود که ذات حق تعالی اعظم و اکمل از آن است که علم غیری بر آن محیط شود، فرمود: الطیبات. بلکه به یقین دانست که ذات حق به صفت ثبوتیه مدرک نگردد. **و ما قدرواالله حق قدره**[[1848]](#footnote-1849).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معنی طیبات این باشد |  | سخن طیب این چنین باشد |

**لله** یعنی ثنای حضرت او از برای او می‌گویم، نه به طمع صله و انعام، که غیر او باشد، و شکر منعم بر منعم واجب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده در بندگی چنین باشد |  | عمل بی‌غرض همین باشد |

**فصل**

السلام علیک. حق تعالی به الف و لام سلام بر نبی -علیه السلام-کرد، تا دلالت کند بر جنس سلام مثل التحیات، از برای شمول و عموم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از لطف حق تعالی بر تو سلام بادا |  | بر تو سلام بادا از لطف حق تعالی |

و چون رسول خدا در حال قرب بود، به حرف ندا خطاب فرمودند: **ایهاالنبی و رحمةالله**، و عطف به رحمت کردند و اضافت به اسم جامع. و **برکاتة** زیادتی رحمت است، و چون مصلی گوید: و **برکاته**، علم او به حق زیادت شود.

والسلام اسم من اسماء الله تعالی ای سلامة عن کل ما نسب الیه مما کره من عباده ان ینسبوه الیه. اما سلام در آخر نماز وقتی صحیح باشد که مصلی در حال صلات مناجی بود با حق و غایب از غیر. لاجرم چون از نماز خارج گردد منتقل شود از حالت مشاهدۀ حق به مطالعۀ اکوان، و غایب سلام کند بر حاضران.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بود غایب ‌چون ‌که ‌حاضر شد تمام |  | می‌کند بر ما سلامی والسلام |

و اگر نمازگذارنده همیشه با اکوان است و غایب نه، چگونه سلام کند:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این‌ چنین ‌باید که ‌باشد آن ‌سلام |  | ور نباشد کی بود خیر السلام |

اما خروج عارف از نماز به سلام، انتقال بود از حالی به حالی. والسلام.

**فصل**

اگر شخصی تنها نماز گذارد یا به جماعت ادا کرد و جماعتی دیگر دریافت، نماز را اعادت کند یا نه؟

بعضی به عدم اعادت قائل‌اند و بعضی به اعادت، و شارع -صلی الله علیه و آله- فرمود: **و جعلت قرة عینی فی الصلوة**. معلوم شد که مصلی در حالت صلات از اهل مشاهدۀ حق است، و نمازگذارنده جامع بود میان شهود و مناجات، و مجب از خدا خواهد که همیشه در مشاهدۀ محبوب بود، و دایم در مناجات به تخصیص که حق تعالی او را دعوت کند به شهود و مناجات فرماید به: حی علی الصلوة، و حی علی الفلاح، قد قامت الصلوة.

لاجرم محب باید که محبانه مسارعت نماید تا به شهود ربانی و مناجات سبحانی لذت روحانی دریابد.

اما عرفا برآنند که اعادت محال است، زیرا که تجلی که در نماز اول کردند غیر تجلی بود که در نماز دیگر کنند.

**مصراع**: تکرار و اعاده در تجلی نبود.

**ان الله لا یتجلی فی صورة مرتین**. از کمال قدرت و اتساع الهی تجلیات نامتناهی است. و محب نماز اعادت کند به غیر علم و عارف نماز گذارد به علم نه به وجه اعادت. و علم اشرف مقامات است و محبت اشرف احوال، و جامع میان محبت و معرفت قایل شود به اعادت نسبت با تجلی و به عدم اعادت نظر با متجلی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نکته‌ای نازک است اگر دانی |  | خوش بخوانش به ذوق اگر خوانی |

**فصل**

اولی به امامت صاحب کمالی است که سمع و بصر و سایر قوای او حق باشد، و اگر در این حالت دو شخص مساوی باشند، واحدی که اعلم بود به استحقاق ربوبیت، و اگر در این علم برابر باشند اعرف به عبودیت و لوازم عبودیت. **و لیس وراء العبادان قریة** یعنی نیست ورای معرفت و عبودیت مقامی.

**فصل**

قال رسول الله -صلی الله علیه و آله: **من مات و لم یعرف اما زمانه مات میتة جاهلیة**. و امامت ریاست عامه است دردین و در دنیا، و امام مفترض الطاعة خلیفه است، ظاهراً خلیفۀ رسول‌الله و باطناً خلیفة‌الله، و موصوف به صفات حق، و اهل اسلام مأمورند به متابعت او.

قال جل ذکره: **اطیعوالله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم**[[1849]](#footnote-1850) و به حقیقت، امر اولی الامر، امر حق است.

**مصراع**:زیرا که به حق امر به ما فرماید:

و سمیع است به سمع: **کنت سمعه الذی یسمع به**، و بصیر به بصر: **کنت بصره الذی یبصر به**، و به قدرت حق قادر به احیاء و اماتت، و این امام به منزلۀ امرالله است: **من اطاعه نجا و من عصاه هلک**[[1850]](#footnote-1851).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همچو سید اقتدا کن بر امام |  | تا بیابی دین و دنیا والسلام |

**فصل**

در عید غسل سنت است و آن طهارت عامه است و پوشیدن لباس احسن، و باید که صغیر و کبیر به توقیر به مصلی روان شوند و بانگ نماز و اقامه در نماز عید ساقط بود، زیرا که اعلام تنبیه غافلان است و روز عید معلوم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زیرا همه ‌دانند که ‌عید است ‌امروز |  | ورزانکه ندانند بعید است امروز |

و تکبیر اما در رکعت اول بی تکبیر احرام اعتبار به صفات سبعۀ الهی، یعنی: حیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام، به هر صفتی تکبیری. و عارفی که موصوف بود به این صفات سبعه و نسبت این صفات سبعه به حق همچنان داند که نسبت با بنده، گوید: **الله اکبر**. یعنی از این نسبت در هر صفتی.

و تکبیر اول در رکعت ثانیه اشارت بود به ذات: **لیس کمثله شیی**[[1851]](#footnote-1852)، و در اربعۀ باقیه به صفات اربعۀ خاصه یعنی حیات و علم و قدرت و ارادت از عدم شبه و مناسبت، و دست برداشتن در تکبیرات بر آنکه نیست در دست بنده چیزی که منسوب باشد به او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غلط ‌است ‌این‌که ‌این ‌و آن ‌ما را است |  | هرچه داریم جمله آن خدا است |

**العبد و ما فی یده لمولاه**.

**فصل**

تلقین مؤمن در حالت نزع مستحب است، زیرا که مقام عظیم است و وقت فتنۀابلیس پرتلبیس که به لباس شیطنت و صور مختلفه برآید و خواهد که اغوا کند و ایمان مؤمن را رباید. تلقینش فرما تا تنبیه یابد و گویا شود به کلمۀ توحید، بلکه به کلمۀ شهادت، تا موحدانه رحلت فرماید و موحدانه از قبر برخیزد. قال رسول الله -صلی الله علیه و آله: **المرء یموت علی ماعاش علیه و یحشر علی ما علیه مات**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من‌که‌ در پیرهن ‌یوسف‌ خود می‌میرم |  | روز آخر ‌که ‌روم ‌دامن ‌یوسف‌ گیرم |

**فصل**

بر شهید غسل نیست،و شهید مقتولی بود که در معرکۀ حرب به ضرب کفار از برای دین کشته شود.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در راه ‌خدا اگر چنین ‌کشته ‌شوی تو زنده‌دلی و زندۀ جاویدی |  | مردانه ‌به ‌خون ‌خویش ‌آغشته ‌شوی چون‌ مرده ‌کجا به‌ مرده‌شو شسته‌ شوی |

قال الله تعالی: **فلاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله**[[1852]](#footnote-1853). الی آخرالآیة.

و تکبیرات در صلات بر میت چهار است به عدد رکعات نماز فرض چهارگانه. و رکوع و سجود در نماز جنازه نباشد، و تکبیر اول تکبیر احرام است و در این تکبیر حرام است که از غیر خدای تعالی طلب مغفرت کند از برای آن میت، و تکبیر ثانیه اشارت است به: **حی الذی لایموت**[[1853]](#footnote-1854)، **و کل شیی هالک الاوجهه**[[1854]](#footnote-1855).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اوست باقی و این و آن فانی |  | نیک دریاب تا نکو دانی |

و تکبیر ثالثه اشارت است به کرم و رحمت حق در قبال شفاعت، و چهارم تکبیرشکر است به حسن ظن مصلی به حضرت الله تعالی به قبول سئوالی و شفاعتی که از برای آن میت کند. بعد از آن سلام دهد. سلام بازگشتن بود از میت، و باید که نمازگذارنده بر میت از خدای تعالی خلاص میت از عذاب سئوال کند نه دخول جنت، زیرا که دعای او قبول فرماید، و در طریق جنت هول و خوف خواهد بود، و التماس تخلیص از عذاب میت را انفع بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برما تو نماز اگر گذاری |  | ما را به دعا بیاد آری |

**فصل**

بعضی برآنند که چون نماز برمیت گذارند، میت قریب امام باید، و میت در جانب قبله، وقومی عکس این گفته‌اند، و اعتبار در اين مسأله آن است که زن محل تكوین است و به مکون اقرب، لاجرم او اولی بود به جانب قبله. دیگر آن که مرد مرده قریب امام باشد، و ستری بود میان امام و میت.

**فصل**

جایز است نماز بر قبر اگر صلات فوت شده باشد بر جنازه، به اعتبار آن که جسم از خاک آفریده‌اند. قال‌الله تعالی: **خلق الانسان من صلصال کالفخار**[[1855]](#footnote-1856)، الآیة. و به مقتضی: **منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری**[[1856]](#footnote-1857).

**مصراع**: خاک با خاک رفت و پاک به پاک.

و فرقی نماند از حال او در روی زمین یا در زیر خاک، و انسان روح است و جسد، روح میت ملحق شد به عالم ارواح و عنصر به عنصر. اگر نماز بر روح است روح مفارقت کرد و عروج فرمود به حضرت باری جل جلاله -و اگر نماز بر جسد است بر روی زمین و در زیرزمین یکسان است.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای جوهر جان پاک مندیش زخاک آن دم ‌که‌ روان ‌شوی ‌ازین‌ تیره ‌مغاک |  | پاکی تو تراز پاک و ناپاک چه باک خاک ‌تو رود به ‌خاک‌ و پاک‌ توبه ‌پاک |

**فصل**

اگر امام به حکم شرع مسلمانی را قتل کند نماز بر آن مقتول باید گذارد، زیرا که غاسل را منع نکنند از نماز بر مغسول، و امام غاسل آن مقتول است و قتل طهور معنوی و مکفر ذنوب مقتول، و در خبر است که از برای تحقق طهور آن مقتول نماز بر وی بگذارند.

**فصل**

شرعاً زکات واجب است در اشیاء ثمانیه به اتفاق، از مولدات ثلاثه از معادن و نبات وحیوان. معدن: ذهب و فضه، و نبات: حنطه و شعیر و تمبر و در زبیب خلاف است، و حیوان: غنم و بقر و ابل، و در اعتبار زکات واجب است بر انسان در اعضاء ثمانیه، یعنی بصر و سمع و لسان و ید و بطن و فرج ورجل و قلب. بر هر عضوی از این اعضاء صدقه‌ای واجب است و این حق‌الله است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دار آخرت ‌ز تو جویند این ‌زکات |  | فکری ‌کن ‌و زکات‌ تو بگذار در حیات |

و زکات را نصاب است و مقدار، و نصاب عین بلوغ عین است به نظر ثانیه که مقصوده است و بلوغ سمع اصغاء به سمع ثانی، و همچنین در باقی اعضا از برای قصد و مقدار زمانی.

**فصل**

قوله تعالی: **انماالصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المولفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل**[[1857]](#footnote-1858).

فقیر آن است که واجب بود اعطاء صدقه به او، اما واجب نبود بر وی که زکات بستاند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عدل حق پردۀ غنا بنواخت نعمت‌الله را پدید آورد |  | فضل او هم فقیر را بنواخت به کرم ساز بی‌نوا بنواخت |

و نزد بعضی از اهل‌الله واجب باشد بر فقیر که در وقت احتیاج صدقه قبول کند، اما به اتفاق سئوال جایز نیست، و خوردن بندگان از مال سید بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بندگان جناب سلطانی |  | مال سلطان خورند تا دانی |

و به تخصیص این اضافۀ زکات بر اهل بیت رسول‌الله حرام کرده اند، و مرتبۀ فقیر اعلی مراتب است و گفته اند: **الفقیر یفتقرالی کل شیی و لا یفتقر الیه شیی**. و حق تعالی از باب غیرت الهیه فرمود: **یا ایهاالناس انتم الفقراء الی‌الله**[[1858]](#footnote-1859).

**مصراع**: ما همه مفتقر به حضرت او.

**والله هوالغنی الحمید**[[1859]](#footnote-1860).

**مصراع**: به وجود او غنی است از من و تو.

و عارف کامل اسماء الهیه را در اعیان ثابته مشاهده نماید و اعیان ثابته در ارواح و ارواح در اشباح، و این بندۀکامل در عبودیت معبود منغمس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بیند به نور او بیند |  | لاجرم جمله را نکو بیند |

و مسکین از سکون است و سکون ضد حرکت، و موت سکون و میت ساکن، و حرکت او به تحریک غیر بود، لاجرم تدبیر او به غیر حوالت فرموده اند.

و زکات از برای او تعیین کرده اند و مسکین را نگفته اند بستان، زیرا که مسکین به حاجت و عدم حاجت متصف نبود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مسکین‌ باشد هرکه ‌چنین مسکین است |  | ای ‌جان‌ عزیز نازنین ‌مسکین ‌است |

و عامل مرشد است به معرفت معانی و معلم و مبین حقایق زکات و عالم و جامع به جمیع آنچه زکات در آن واجب است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عامل کامل این چنین باشد |  | سخن کاملان همین باشد |

**و المؤلقة قلوبهم**:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه او دل به اهل ایمان داد |  | یاریش کن که تا بیابد داد |

**و فی الرقاب**: طالبان حریت‌اند از بندگی مجموع عالم، و احرار از حجاب و اسباب گذشته‌اند، و این حریت حریت نسبیه بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بندۀ او است از همه آزاد |  | به چنین بندگی بود دل شاد |

و به حقیقت حریت حق را است: **والله غنی عن العالمین**[[1860]](#footnote-1861). و همه عالم مفتقر به حضرت حق و عالم را حریت میسر نشود ابدا، اما حریت نسبیه نزد ما ازالت صفت بنده است و اتصاف بنده به صفات حق.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سمع و بصر و لسان ‌و دست‌ و پایم آزاد از آنم که منم بندۀ او |  | چون ‌او است ‌به ‌لطف‌ او از آن ‌می‌پایم دربنده نگر که سیدم بنمایم |

**والغارمین**:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مددش کن که قرض بگذارد |  | هرچه دارد به قرض بسپارد |

**و فی سبیل الله**: مجاهدانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درراه خدا چو رو نهادند |  | با نفس همیشه در جهادند |

قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله: **رجعنا من الجهاد الاصغر الی‌الجهادالاکبر**. و جهاد اکبر با نفس اماره است و مخالفت او در اغراض نفسانیه، که صارفه باشد از صراط مستقیم، یا مراد از سبیل مجموع خیرات بود از مکارم اخلاق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خیر او عام برهمه اشیا |  | مهربان بر همه برای خدا |

**وابن السبیل**: ابناء سبیل حق اند و الف و لام **السبیل** از برای تعریف بود و بدل اضافه، **فریضة من الله و الله علیم حکیم**[[1861]](#footnote-1862).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در راه خدا چو رهروان ‌ره می‌رو |  | آگاه برو به گاه و بی‌گه می‌رو |

**فصل**

اوقات در طریق حق از برای اهل‌الله به منزلۀ اقوات است از برای مصالح اجسام طبیعیه، و در اوقات اغذیۀ ارواح است همچنانکه در اقوات اغذیه اشباح و غذای جوارح. و به اعمال صالحه و به علم و عمل مقاصد الهیه بتوان یافت، همچنانکه به ذهب و فضه جمیع مرادات از اغراض صوریه و معنویه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه علم و عمل چنین دارد |  | زر و نقره هم آن هم این دارد |

**فصل**

**واقرضوالله قرضا حسنا**[[1862]](#footnote-1863). قرض اینجا صدقۀ تطوع است، و امر به قرض وارد است همچنانکه به اعطای زکات، و زکات داخل است در قرض.

و قال تعالی: **انما الصدقات للفقراء**[[1863]](#footnote-1864). زکات را صدقه خوانده اند، یعنی واجب را زکات و صدقه گویند و غیرواجب را صدقۀ تطوع. و زکات موقت بود به زمان و نصاب و اصناف، **والقرض لیس کذلک**.

و معنی صدقه کلفت و شدت است. هر آینه اخراج مال خراج بود بر نفس بخیل غافل که اعتقاد کرده که زکات از مال وی است، و نمی‌داند که در مال وی است نه از مال وی، و اجر صدقه زیاده بود بر اجر زکات، زیرا که اجر زکات اجر اخراج است و اجر صدقه اجر مشقت و اجر اخراج، و در زکات تطهیر نفس است و برکت در مال.

**فصل**

قال رسول‌الله -صلی الله علیه و آله: **ان‌الصدقة لاتواخذ الافی‌دورهم**. و دار انسان جسم اوست، و صدقۀ معنویه در دار آخرت از روح انسانی طلب دارند. هر آینه لابد بود از حشر اجساد، و زکات از ارواح وقتی گیرند که در خانۀ خود بود، و خانۀ ارواح اناسی اجسام است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صدقه‌ای در سرای خود می‌ده خوش زکاتی به ظاهر و باطن |  | بشنو و از برای خود می‌ده به رضای خدای خود می‌ده |

**فصل**

بعضی رعایت صدقه سر می‌فرمایند و تفضیل صدقۀ سر بر علانیه می‌نهند، نه از برای اجتناب از سمعت و ریا، بلکه خدای تعالی این طایفه را از شرک جلی و خفی محفوظ فرموده و سر و جهر نزد ایشان برابر است. اما چون خدای تعالی می‌فرماید: **ماتدری شماله ما ینفق یمینه**. و قال جل ذکره: **من ذکرنی فی‌نفسه ذکرته فی‌نفسی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم من ذکر می‌گویم نهان |  | گرچه نزد من بود جمله عیان |

اما صاحب اعلان صدقه، بر بصر و بصیرت او مشاهدۀ حق غالب بود و می‌گوید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر آینه‌ای که در نظر می‌آید |  | تمثال جمال او به ما بنماید |

و چون غیر در چشم صاحب نظر نمی‌آید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طاعت خود آشکارا می‌کند |  | آب بیند رو به دریا می‌کند |

قال جل جلاله: **من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیرا منهم**:

اما عارف کامل صدقه می‌دهد و ذکر می‌گوید در هر دو حال سراً و علانیةً، و جمع می‌کند میان هر دو مقام.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نزد عارف این‌ چنین اولی بود |  | آن دو عالی باشد این اعلی بود |

**مسألۀ**

زمین خراجی چون منتقل شود به مسلمانی، در وی خراج و عشر هر دو بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علما این خلاف می‌دانند |  | گفتۀ این و آن همی‌خوانند |

اما عرفا فرموده‌اند که اعمال بدنیه به منزلۀ زرع است و بدن به منزلۀ زمین و هوا حاکم بر زمین، چون زمین از حاکم هوا منتقل شود شرعاً به زارع، و زرع عمل کند به مقتضای اسلام، خراج بر عامل بود، و این خراج شکر منعم است و منعم حق تعالی و تقدس.

و اهل اسلام در این مسأله بر دو قسم‌اند عارف‌اند و غیرعارف.

اما عارف در زرع عمل صالحه، زکات حق عمل داند نه حق زمین، و زکات در عمل رد کند به عامل، و قال الله تعالی: **والله خلقکم و ما تعملون**[[1864]](#footnote-1865). و غیرعارف عمل از قوای بدنیه بیند، لاجرم خراج بر وی واجب بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون ‌عمل ‌از ‌نفس ‌خود بیند تمام |  | واجب است‌ بروی ‌خراجی والسلام |

**فصل**

در رکاز[[1865]](#footnote-1866) شرعاً خمس است و رکاز معنویه مرکوزه است در طبیعت انسانیه، از حب ریاست و تقدم بر ابنای جنس و جذب منفعت و دفع مضرت، و خمس در این رکاز آن است که چون تمنای ریاست در دل او درآید، قصد او به آن ریاست اعلای کلمةالعلیا بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بیابی این رکاز ای‌یار من |  | خمس ‌آن ‌بگذار ای ‌دلدار من |

**فصل**

مسارعت به توبه از جملۀ فرایض است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون ‌‌زنده‌ در این جهان ‌به ‌آن یک نفسی |  | توبه‌ که ‌کند گر تو به‌ فردا نرسی |

و اگر تأخیر کنی تا به طریق کشف معلوم گردانی که الله تعالی خالق جمیع اشیاء است و محققانه تحقیق **والله خلقکم و ما تعملون** بدانی، ترا در ظاهر و باطن عملی و نیتی و حرکتی نماند.

**مصراع**: توبه از فعل تو کجا باشد.

بلکه توبۀ تو توبۀ شخصی بود که بعد از طلوع آفتاب از جانب مغرب توبه کند و قبول عمل به احتجاب اضافۀ عمل بود با عامل. و چون نور شمس حقیقی از مغرب دل عارف شروق کند، ظلمت جسمانیه و انوار کواکب روحیه نماند.

**مصراع**: عمل آن‌جا کجا و عامل کو.

اگر اعراض و اعتراض ننمودی و نصیحت نعمت‌الله قبول فرمودی:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشتاب چو عارفان به طاعات |  | دریاب طریق اهل خیرات |

**فصل**

اگرچه مال شریکان به حدنصاب رسیده باشد، زکات واجب نشود تا حکم مال هر واحدی به حد نصاب نرسد، و اگر قایلی گوید حکم مال مشترک حکم مال واحد است، عارفان گفته‌اند که عمل انسان به اشتراک:

**مصراع**: لایق حضرت خدا نبود.

و حق تعالی فرموده: **انا اغنی الشرکاء عن الشرک، فمن عمل عملا اشرک فیه غیری فانا منه بریء**. هر آینه نصاب به اشتراک غیر معتبر نبود و شریکین در حکم انفصال‌اند، اگرچه در شرکت متصل‌اند، و اتصال دلیل است بر وجود انفصال، که اگر فصل نبودی اتصال نبودی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتی‌که ‌متصل‌ شدیعنی‌که‌منفصل‌بود |  | یعنی‌که ‌منفصل ‌بود گفتی‌ که ‌متصل ‌شد |

**فصل**

در اسرار صوم صوم امساک است و رفعت. یقال: **صام النهار اذا ارتفع**. و صوم ارفع است از سایر عبادات در درجه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روزه‌ را صوم ‌ازین ‌جهت ‌خوانند |  | عالی از هر عبادتش دانند |

و ابی امامه روایت کرده است: **اتیت رسول‌الله صلی الله علیه و آله فقلت**: **امرنی بامر اخذه عنک. فقال(ص): علیک بالصوم فانه لامثل‌له**[[1866]](#footnote-1867). نفی مثلیت از صوم فرمود، و حق سبحانه و تعالی می‌فرماید: **لیس کمثله شیی**[[1867]](#footnote-1868). و صوم صفت صمدیت است. **و لایری من لیس کمثله شیی الا من لیس کمثله شیی**[[1868]](#footnote-1869).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او را به صفات او توان دید |  | هم ذات به ذات او توان دید |

**فصل**

قال رسول‌الله -صلی الله علیه و آله و سلم- **للصایم فرحتان فرحة عند فطره و فرحة عند لقاء ربه**.

هر آینه صوم منتج دو فرح بود فرح حیوانیت و فرح انسانیت، و فرح حیوانیت از حیثیت ایصال حق نفس که طلب غذا می‌کند از صائم، و به مقتضی: **ان للنفس علیک حق**، او حق نفس به نفس می‌رساند، و در این مقام قائم است به صفت رزاقی، لاجرم فرح به فطر می‌یابد، همچنانکه به صوم در حالت لقاء رب‌العالمین.

و روزة عوام امساک است از طعام و شراب و جماع از اول فجر تا آخر نهار با نیت، و خواص مانند عوام روزه دارند، اما از کلام مالا یعنی لسان را نگاه دارند و گوش را از سخن بد شنودن، و چشم را از دیدن نامحرم محافظت کنند و از نامشروعات اجتناب نمایند، و خاص الخاص روزه دارند به این دو روزه و از اندیشة غیرحق محترز باشند.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از غیر تو دارم همه روزه ‌روزه تا روزۀ من ترا قبول افتاده |  | هر شب کنم از عطای تو دریوزه جان و دل من‌ به روزه‌اند هر روزه |

و این صوم بر کمال عارض عرفا است، و صوم ذاتی صفت صمدی است، و آن تنزیه است از غذا ازلا و ابداً و وصف بندۀ روزه دار تقید است به تنزیه نه به اطلاق تنزیه، و صوم عارضی متناهی بود، لاجرم حق سبحانه و تعالی صوم از صائم سلب کند و گوید: **الصوم لی و انا اجزی به**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روزه ‌ای ‌کاین ‌چنین ‌بود ای‌دوست |  | حق تعالی جزای روزۀ اوست |

**فصل**

قال رسول الله -صلی الله علیه و آله: **اذا جاء رمضان فتحت ابواب الجنة و اغلقت ابواب النار و صفدت الشیاطین**.

این لطیفه دریاب که اول فتح ابواب جنت فرمود، بعد از آن اغلاق ابواب نار، بلکه در بستن درهای جهنم نتیجۀ گشادن ابواب بهشت است، و معنی لغوی جنت ستر، و صوم جنت. قال(ع): **الصوم جنة**. وصوم عملی است مستور از غیر خدای تعالی و شارع(ع) روزه‌دار را صائم خواند، و اگر نه حقیقةً ما جایعیم صایم اوست. وچون در جهنم در بندند، حرارت دوزخ زیادت شود و بعضی آتش بعضی را بخورد، همچنانکه روزه‌دار در حالت صوم ابواب تناول اطعمه و اشربه بر طبیعت فروبندد آتش شهوت طعام را برافروزد، و حرارت زیادت گردد، والم آن در باطن صائم پدید آید، و طلب طعام کند به توهم آنکه الم به راحت مبدل شود:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خواهد که ‌به ‌آب‌ و نان ‌روان ‌بشتابد |  | باشد ز گرسنگی خلاصی یابد |

وصفدت‌الشیاطین، و شیطنت صفت بعد است و شیطان بعید و صائم قریب به حضرت حق به صفت صمدانیت.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن بعید است و این قریب به او روزه‌داری ‌که نفس ‌بربسته |  | قید شیطان چنین بود نیکو بی‌شک از دست دیو وارسته |

و رمضان اسمی است از اسماء حق تعالی. قال رسول الله -صلی الله علیه و آله**: لاتقولوا جاء رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی**. وقال الله تعالی: **فمن شهد منکم الشهر فلیصمه**[[1869]](#footnote-1870).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شهر رمضان مگو که آمد |  | مقصود ازو بجو که آمد |

**فصل**

بواسطه رفع صوم در حالت رؤیت ماه نو:

**مصراع**: ماه نو را هلال می‌خوانند.

و چون ظاهر گردد هلال معرفت در قلوب عرفا از اسم الهی یعنی رمضان:

**مصراع**: روزه واجب شود برآن عارف.

و اگر هلال معرفت **فاطرالسماوات و الارض**[[1870]](#footnote-1871) طالع شود فطر بر ارواح و بر اشباح لازم بود.

**فصل**

افق هر شهری مغایر افق شهری دیگر بود. پس حکم رؤیت هلال آن شهر حکم رؤیت هلال شهری دیگر نباشد. و قابلیت قوابل متفاوت، و چون معرفت اسم الهی یعنی رمضان ظاهر گردد، و بصیرت به نور آن منور شود، در آن طلوع عارف را دعوت به صفت صمدانیت کند تا قوای باطنه و جوارح ظاهره مقید گرداند از اکل و شرب و جماع. و مطعوم عرفاً ذوق است و صائم متصف به صفت بی‌مثل.

**مصراع**: لاجرم صائم است و هم بی‌مثل.

و ذوق نفس اول مبادی تجلی است، و اگر دوام یابد دو نفس شرب خوانند و اگر به سه نفس رسد ری گویند. و ذوق نسبتی است که حادث می‌شود نزد ذایق. و صوم ترک است و ترک نعت سلبی نه امر وجودی که حادث شود، لاجرم تناول مطعوم بر صائم حرام کرده‌اند تا زایل نشود حکم صوم از صائم.

اما شرب تجلی وسط است و وسط محصور، و حق تعالی از حد و حصر منزه. اما حرمت جماع در حال صوم به واسطه لذت شفعیت بود که زوج و زوجه در آن حال لذتی می‌یابند، و از این اجتماع جماع می‌خوانند، و صوم صفتی است لامثل‌له.

**مصراع**: زین حرام است جماع بر صائم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لذتی کز دوئی پدید آید |  | صائم آن لذتش نمی‌باید |

و نیت شرط صحت صوم است و آمدن شهر رمضان به ارادت الله تعالی و نیت ارادت بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عزم دل نیتی بود اما |  | به زبان هم بگو که خوش باشد |

**فصل**

سالک مسافرت در مقامات به اسماء الهیه کند و اقل سفر انتقال بود از اسمی به اسمی، و اسماء الهیه در طریق به مثل چون منازل بود، و نهایت منازل اسم جامع. و سالک چون سفر کند از حظوظ نفسائیه به حضرت اسم جامع الهیه:

**مصراع**: مقصود و مراد خود بیابد.

و نزیل حق باشد، و صوم و افطار و حرکت و سکون او به فرمان حق بود، و مهمان تا نیت اقامت نکند مهمان است. و قال صلی الله علیه و آله **الضیافة ثلاثة ایام و الباقی صدقة**. و اهل جنت سه روز مهمانند از ایام رب در بهشت: **کل یوم کالف سنة مما تعدون**. و چون نیت اقامت کند:

**مصراع**: لاجرم حکم اهل او یابند.

قال رسول الله -صلی الله علیه و آله: **اهل القرآن اهل‌الله و خاصته**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یادگیر این سخن ز اهل‌الله |  | تا ز اهل خدا شوی آگاه |

**فصل**

اگر صائم به فراموشی مجامعت کند قضاء و کفاره واجب نشود، و بعضی گفته‌اند که واجب شود، و این از باب غیرت الهیه است که صائم را فراموش گرداند که متصف است به صفت صمدانیت تا روزۀ او فاسد شود، و از دعوی اشتراک در این صفت خلاص یابد، و تنبیه گرداند که صوم حق ذاتی است و صوم او عرضی و او **بالذات لایزول و ما بالعرض یزول**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هم به شرب شراب و اکل طعام |  | ما فقیریم و او غنی و سلام |

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **من افطر صایما کان له مثل اجره**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر که بخشد به روزه‌دار طعام |  | اجر آن روزه‌اش بود بتمام |

ازاین خبر معلوم شد که فطر از تمامی صوم است، و اگر خیّری معاونت مؤمنی کند در عمل خیر به مقتضای: **الدال علی الخیر کفاعله و فاعله فی‌الجنة**، لاجرم:

**مصراع**: اجر هر واحدی تمام بود.

و فطر از صوم گفتیم اگرچه جزوی از صوم است، زیرا که اگر شخصی متلبس شود به جزو شیی که آن شیی را تناسب اجزا بود، آن شخص را جزئیت آن شیی حاصل شود، اگرچه متصف نباشد به مجموع اجزای آن شیی.

و روایت است که در قیامت پیغمبری آید و با وی سواد اعظم از امت، و پیغمبری آید و با وی کمتر، و پیغمبری آید و با وی دو مرد، و پیغمبری آید و با وی یک امت، و پیغمبری آید با وی نیم امت یعنی عورتی، و پیغمبری آید تنها، و مجموع در اجر به تبلیغ برابر باشند.

و صایم بعد از غروب آفتاب شرعاً مفطور است اگرچه طعام یا شراب نخورد، و کریمی که صایم را طعام دهد متصف بود به صفت الهیه: **و هوالفاطر**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روزه‌داری را اگر بخشی طعام |  | تو ثواب روزه‌یابی والسلام |

قال رسول الله -صلی الله علیه و آله: **علیکم بالسحور فان فی‌السحور برکة**. و فی روایة: **السحور فلاح**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنبیه محمدی است دریاب |  | این سنت احمدی است دریاب |

و انسان به ذات متغذی است و به عرض صایم، لاجرم صوم مارا بقائی نیست و به زوال دنیا حکم صوم زایل شود و آخرت خانۀ اکل و شرب، کما قال جل جلاله: **کلوا و اشربوا هنیئاً بما اسلفتم فی الایام الخالیة**[[1871]](#footnote-1872).

و ایام خالیه ایام صوم است در دنیا، و دار آخرت خانۀ بقا، **و اکلها دایم**[[1872]](#footnote-1873)، و انسان به غذا فلاح یابد یعنی بقاء، **و السحور فلاح**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تن و جان را خدا غذا بخشد |  | لایق هر یکی به ما بخشد |

**فصل**

در اسرار حج

قال الله تعالی: **ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا**[[1873]](#footnote-1874) ای معبدا.

و حق تعالی این خانه را یعنی کعبه به خود اضافه فرمود فی قوله تعالی: **و طهربیتی**[[1874]](#footnote-1875). و این بیت را مثال عرش گردانید و مؤمنان را امر فرمود به طواف کعبه، همچنانکه ملائکه گرد عرش در طواف‌اند. کما قال جل ذکره: **و تری الملائکة حافین من حول العرش**[[1875]](#footnote-1876).

و دل بندۀ مؤمن کامل را بیت کریم و حرم عظیم گردانید، و قال عز اسمه: **ماوسعنی ارضی و لاسمائی ووسعنی قلب عبدی المؤمن التقی النقی**. و خواطر طوافین این بیت‌اند:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این خواطر به حاجیان مانند |  | گرد دل در طواف گردانند |

و طوافین کعبه به حضور تمام به تسبیح و تهلیل و تحمید در طواف‌اند و بعضی به قلوب غافله و السنۀ ناطقه به غیر ذکرالله تعالی. همچنین خواطر که طواف خانه دل‌اند محمود باشند و مذموم باشند، و خواطر مذمومه تا ظاهر نشود حکم آن بر ظاهر جوارح:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عفو فرماید خدا از بندگان |  | این معانی را نکو کردم بیان |

و همچنانکه در کعبه یمین‌الله است از برای متابعت الهیه، در دل عارف بالله، حق سبحانه و تعالی از غیر تشبیه چنانکه لایق حضرت او است گنجیده و فرموده جل ذکره: ما وسعنی ارضی و لاسمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن التقی النقی.

و یمین‌الله در دل مؤمن مسما است به: **کلتا یدیه یمین**، و چون دل محل جمیع تجلیات الهیه است و مستعد مجموع فیوضات ربانیه، عندالله ارفع باشد به مکانت از کعبه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل بود گنجینۀ گنج اله |  | جان گدای دل بود دل پادشاه |

و کعبه را چهار ارکان است. رکنی در جانب حجرالاسود و صورت او چون حجرالاسود مکعب است، و به واسطۀ این شکل مکعب و نسبت با کعب آن خانه را کعبه می‌خوانند. و قلوب انبیا محل خواطر ثلاثه است یعنی خواطر الهی و ملکی و نفسی و مؤمنان را خواطر اربعه است، و از دعوات رسول‌الله -صلی الله علیه و آله- تفضیل رکنی بر رکنی معلوم شده، و رکن حجر را به نسبت خاطر الهی گفته‌اند، و رکن یمنی خاطر ملکی و رکن شامی خاطر نفسی.

**مصراع**: انبیا را این سه خاطر بیش نیست.

و رکن عراقی خاطر شیطانی، و گردانیدیم خاطر شیطانی را از برای رکن عراقی. و شارع -صلی الله علیه و آله- چون به این رکن رسیدی فرمودی: **اعوذبالله من الشقاق و النفاق و سوء الاخلاق**. و به ذکر مشروع در هر رکنی مراتب ارکان معلوم می‌شود.

و ارتفاع کعبه بیست و هفت گز است و یک گز شرفه، چنانکه مجموع بیست و هشت گز باشد، و این مقادیر نظیر منازل دل است که کواکب ایمان سیاره‌اند در وی، از برای اظهار حوادث که جاری است در نفس. و این مقادیر نظیر منازل قمر است از برای اظهار حوادث در عالم عنصری حرفا حرفا و معنیً معنیً.

و در این خانۀ گل، یعنی کعبه، گنج صوری دفینه است، و رسول -صلی الله علیه و آله- از برای مصلحت خاتم اولیاء گذاشته و در دل عارف بالله گنج: **کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف** به ودیعت نهاده و آینۀ دل مؤمن کامل را محل مجموع تجلیات ذاتیه و صفاتیه گردانیده، و هر چیزی که در اکوان و اعیان ظاهر گردد از احکام، گنج معرفت الهی است، و این گنج در گنجینۀ دل عارف ابدا مذخر است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این امانت در دل مؤمن بجو |  | گر امینی پیش نامحرم مگو |

و همچنانکه قیام کعبه به ارکان اربعه است، قیام عرش بر حملۀ اربعه است، و قیام قلب صنوبری بر طبایع اربعه و قیام قلب معنوی بر صفات اربعۀ الهیه، یعنی بر علم و قدرت و ارادت و کلام.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معنی عرش دل بیان کردیم |  | چون چنان بود آن چنان کردیم |

و عرش معروف مستوی اسم الرحمن است، و دل انسان کامل محل تجلی اسم اعظم، و فرق میان عرشین فرق است میان اسمین، و اگرچه اسم الرحمن او را اسماء حسنی است و اسمی است که به جامعیت نایب مناب مسمی است، اما هیچ واحدی انکار اسم جامع نکرد، و انکار اسم الرحمن کردند و گفتند: **وما الرحمن**[[1876]](#footnote-1877).

هر آینه مشهدالوهیت اعم باشد به اقرار جمیع، زیرا که متضمن بلا وعافیت است و این هر دو موجودند در عالم، اما مشهد رحمانیت:

**مصراع**: عارفی داند که او مرحوم اوست.

و رحمانیت متضمن غیر عافیت و خیر محض نباشد، فافهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لطف الرحمن مرا مرحوم کرد |  | هم به رحمت بنده را معلوم کرد |

قوله تعالی: **من استطاع الیه سبیلا**[[1877]](#footnote-1878).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر ترا زاد و راحله باشد |  | خوش روان شو چو قافله باشد |

و نزد صوفیه زاد امکان اکتساب است در قافله، اگرچه به سئوال بود، و راحلۀ این هیکل جسمانیه که مرکب لطیفۀ انسانیه است که منفوخه است در وی و صادر می‌شود از لطیفۀ انسانیه، به واسطه آلات و ادوات بدنیه، اعمال صالحه و غیرصالحه. اما صالحه چون کلمۀ طیبه و زکات و حج و صلات که اعمال مواصله‌اند بنده را به حضرت حق و به سعادت ابدیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کار نیکو همچون ‌نیکان ‌پیش‌گیر |  | بیش ‌می‌کن‌ کار و مزدت‌ بیش‌گیر |

و نیابت در حج جایز. کما قال الله تعالی: **وانفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه**[[1878]](#footnote-1879). آلایه،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مانعی‌ گر بود ترا زین راه لطف ‌حق ‌این چنین اجازت داد |  | به وکیلی‌ تو عذرخود می‌خواه وحده لا اله الا الله |

و استخلاف نیابت بود و ما و هرچه در تصرف ما است خداوند راست**. العبد و ما فی‌یده لمولاه**. و بنده متصرف است به نیابت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده ‌و هرچه ‌هست مالک را است |  | کج مرو ای عزیز بشنو راست |

اما وکالت حق از بنده، قال الله تعالی: **فاتخذه وکیلا**[[1879]](#footnote-1880). و وکیل نایب است از موکل در آن شیی که او را وکیل گردانیده. نعم المولی و نعم الوکیل.

**فصل**

بنده باید که در بیت رب با رب بیت مناجات کند یعنی در هر موضعی که نماز گذارد صحیح بود، و زیارت میل است و حج زیارت، و لابد است زیارت را از عمره، و عمره واجب است در ادای فرایض و سنت در غایب و تطوع در نوافل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عمرت باداکه عمره آری بتمام |  | تا دریابی ‌زیارتی خوش و سلام |

**فصل**

در بیان معنی احرام -احرام ظاهره معلوم است اما باطنه بعد از تجرید از صفات نفسانیه و تفرید از عادات مستقبحۀ شیطانیه و تنظیف باطن از رذایل اخلاق ذمیمه و تطهیر دل از نعوت غضبیه و شهوانیه، محرم باید که گیرد ازار وردا.

**مصراع**: خوش بگو لااله الاالله.

و حق تعالی فرمود: **العزة ازاری و الکبریاء ردائی** و فی روایة: **العظمة ازاری**. و نفرمود قمیصی و سراویلی، زیرا که قمیص ثوبی است مؤلف از وصلات مختلفه و سراویل جامه‌ای است مؤلف از تنوع شکل و مرکب در حکم انفصال است، و اگر فرض انفصال متصل کنند محال نباشد، بلکه صحیح بود.

وردا و ازار اقرب‌اند به احدیت، و در حق معنویت و در خلق حسیت، در حق عظمت و کبریا و در خلق ازار و رداء، و بندۀ محرم را جایز نباشد که به لباس عادیه از برای زینت و تفاخر متلبس شود.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این جامۀ ‌دوخته براندازو برو در آتش‌ عشق ‌اگر بسوزی ‌خوش‌باش |  | این سازمجردانه بنواز و برو سیم ‌و زر خود تمام ‌بگذار و برو |

**فصل**

**لابأس بدخول المحرم فی‌الحمام**. حمام ادل دلایل است بر آخرت و گفته‌اند: **نعمت البیت بیت الحمام ینعم‌البدن و یزیل‌الدرن و تذکرالآخرة**[[1880]](#footnote-1881).

و از این آثار است که حمام رفتن مکروه نباشد و حمام از حمیم است و حمیم یار شفیق را گویند بواسطۀ حرارت محبت و حرارت حمام از آتش و رطوبت از آب و حمام حار رطب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حمام ای‌ برادر ‌طبع ‌حیات دارد |  | طبع ‌حیات دارد حمام ای‌ برادر |

و هرکه در حمام است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دست ‌او ‌خالی ‌است از مال و منال |  | نیک عریان ‌است‌ آن ‌صاحب کمال |

هر آینه دلالت کند بر آخرت و قیام مردم از قبور.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه ‌حیران‌ و پا و سر عریان |  | پادشاه و گدا همه یکسان |

و دفن میت نمی‌کنند الا به کفن و در حمام نروند الا عریان و تنقیة بدن از اخص صفات حمام است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و سخش پاک می‌شود به تمام |  | هرکسی کو رود سوی حمام |

و چون ظاهر و باطن طاهر گردد:

**مصراع**: امید هست که باشد قبول حضرت او.

**ان‌الله طیب لایقبل الاطیبا**.

**فصل**

در تحریم صید بر محرم. زاهد صیدحق است از دنیا، و عارف صید حق است از آخرت، و مآل زاهد: و **الآخرة خیروابقی**[[1881]](#footnote-1882). و مآل عارف: **والله خیر وابقی**[[1882]](#footnote-1883).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مال‌آن‌یکی‌جنت‌مال‌این‌یکی‌حضرت |  | مال ‌عارفان ‌منعم ‌مال‌ زاهدان ‌نعمت |

و بعضی طیور به صفیر صیاد در دام آیند، و ایشان به منزلۀ آن جماعت‌اند که ندای حق شنودند و اجابت حق فرمودند و بعضی به طمع دانه در دام آمدند، و این طایفه عبید احسان‌اند و آن جماعت بندگان حقیقی به عبودیت ذاتیه:

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صید بر ما صید احسان ‌گفته‌ایم زان ‌شده‌ بر بندة محرم حرام |  | بی‌تکلف در معنی سفته‌ایم تا که باشد بندۀ او والسلام |

و صید بحر نهی نفرمودند و آب عنصر حیات است. قال جل ذکره: **و جعلنا من‌الماء کل شیی حی**[[1883]](#footnote-1884). و مطلوب به اقامت این عبودیت و دیگر عبودیات حیات دل‌ها است، و مناسبت میان صید بحر و میان آب حاصل، هر آینه طالب حیات قلوب زنده‌دلی باشد که او نسبتی به آب دارد و به لفظ بحر فرمودند نسبت با عموم دریا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تو احرام بسته‌ای چون ما |  | بگذر از بر درآ در این دریا |

**فصل**

عمره زیارت است. چون عمره مکرر شود در کرت ثانیه حج بود و عمره داخل در حج، و به یک احرام حج و عمره گذارده، و این مقام اتحاد است و التباس بنده به صفت حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حج و عمره به هم ادا می‌کن |  | کرمی کن دعای ما می‌کن |

**فصل**

یا اخی اسعدک الله فی الدارین -معلوم فرما که حق سبحانه و تعالی- بندگان مؤمن را به زیارت کعبه دعوت فرموده و به وصف خاص، یعنی احرام، و اول و آخر طواف واجب گردانیده، اول طواف قدوم و آخر طواف وداع.

**مصراع**: آخرش مثل اولش فرمود.

و فرمود: **حج البیت**[[1884]](#footnote-1885)، و نفرمود حجی، یعنی که به زیارت من بیا، زیرا که او با تو است، **و هو معکم اینما کنتم**[[1885]](#footnote-1886). هر آینه صحیح نباشد که به گام حس به حضرت او روند، بلکه مأموریم که به زیارت خانه‌ای رویم که همچو ما مخلوق است، و در این دعوت لطیفه‌ای خفیفه مندرج است.

یعنی چون عزم کعبه کنی قصد معرفت حقیقت خود کن، هر آینه چون به کعبه رسی وصول یابی به معرفت حقیقت خود، و خود را بدانی که کیستی. و اگر عارف خود شوی رب خود را معلوم گردانی. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**[[1886]](#footnote-1887).

**فصل**

رفع صوت در تلبیه به واسطۀ بعد بیت است از مدعو، و معنی لبیک از حق اجابت دعا است و مقصود داعی کشف اسرار و آیات بیت‌الله. هر آینه اگر شرایط دعا رعایت کند حق تعالی اجابت فرماید، و مشاهدی که در این مشهد او را با حضرت محمد-صلی الله علیه و آله -مناسبتی باشد زیارت نکند بر تلبیه رسول(ص). و نزد اهل اسلام مقرر است که نبینا-صلی الله علیه و آله- اعلم خلق است به حق و علم به حق از تجلی حق با بنده بود به قدر علم بنده به حق:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لبیک محمدی به حق بود تو نیز بگو چنانکه او گفت |  | عالم بر حق سخن نیفزود تا دریابی مراد و مقصود |

قوله صلی الله علیه و آله: **یا بنی عبد مناف لاتمنعوا احدا طاف بهذاالبیت و صلی فی ای وقت شاء من لیل اونهار**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در هر زمان‌ که ‌خواهی آنجا نماز گذار |  | آنجا نماز بگذار در هر زمان ‌که ‌خواهی |

زیرا که به شهود بیت‌الله بنده متمکن تواند بود که استقبال مشرق و مغرب بنماید، اما در آفاق متمکن نبود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم حکم هر یکی دگر است |  | داند آن کس که صاحب‌نظر است |

و حق تعالی لایزال تجلی فرموده، و تجلی حق مقید نباشد به وقتی از اوقات، و چون حجب از ابصار بردارند فرمایند: **فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید**[[1887]](#footnote-1888).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن ‌زمان دیده تیزبین گردد |  | نور چشمت اگر چنین گردد |

و در وقت شروق و غروب آفتاب سجده را نهی کرده‌اند، احتراز از تشبه به کفار، زیرا که در این دو وقت عبدۀ شمس سجدۀ آفتاب می‌کنند، و منع سجده تنبیه است بر سر معقول. اگر سجدۀ کفار از برای آفتاب کفر است، و کفر ایشان منع مؤمن کند از سجود از برای خدای تعالی، اثر کفر اقوی بود از اثر ایمان و هوالمحال عندنا و عند جمیع‌المسلمین، و انا منهم. **والحمدلله رب‌العالمین**[[1888]](#footnote-1889).

**فصل**

معنی مزدلفه قربت است و عمل در محل قربت قربت. اگر فوت شود صفت قربت در محل قربت حج نباشد، زیرا که حج نشأة کامله است از مجموع افعال معینه، و این افعال حج را به مثابت صفات نفسیه است، که اگر واحدی از این صفت زایل شود موصوف به آن صفت موصوف نماند، و هر عبادتی که مرکب از اشیاء مختلفه بود صحت آن عبادت به مجموع ارکان آن عبادت تواند بود، و در عبادت رکن خوانند و در ذوات و اعیان صفت نفسیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب‌ که ‌نکته‌ای‌ شریف ‌است |  | تقریر و عبارتی لطیف است |

**فصل**

عرفه مقام معرفت است به حق، و روز عرفه وقت معرفت قرب عید وصال است، و معرفت حق برما واجب، و عارف تمام آن است که به مقتضای: **عرفت ربی بربی** عارف معرفت ذات او به ذات او باشد، و معرفت منقسم است بر دو قسم. قسمی معرفت ذات و ما اثبات کرده‌ایم وجود ذات به ادلة عقلیه و شرعیه، و این نصف معرفت است. اما حقیقت ذات الهیه غیرمعلوم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم معرفت تمام نشد |  | این چنین معرفت به کام نشد |

اما عارفی که به ادلة عقلیه اثبات کند صفت الوهیت:

**مصراع**: عارفی باشد به نصف معرفت.

**مصراع**: لاجرم عارفان چنین گفتند: **سبحانک ما عرفناک حق معرفتک**. و قال رسول‌الله -صلی الله علیه و آله: **کلکم فی‌ذات‌الله حمقاء**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده ذات خدا کجا داند |  | آری ذات خدا خدا داند |

**فصل**

جمرات جماعات‌اند و مستحب است که وتر بود. کما قال رسول‌الله -صلی اله علیه و آله و سلم: **ان الله وتریحب الوتر**. و در حج به هر جمره‌ای از جمرات ثلاثه هفت سنگ‌ریزه به هفت نوبت باید انداخت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانه‌ چنان که خواهم گفت |  | در معنی تمام خواهم سفت |

و جمرۀ زمانیه در شباط[[1889]](#footnote-1890) ماه دلالت می‌کند بر خروج شدت برودت زمستان و آن جمرات ثلاثه است، هر جمره هفت روز.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیست‌ و یک‌ روز باشد ای ‌درویش |  | با تو گفتم تمام بی کم و بیش |

و این جمرات مثل جمرات ثلاثه متصلۀ شرعیه است و جمرات شرعیه مثل ادله و براهین، و جمرۀ اول سلب چون حضرت ذات و دویم اثبات چون حضرت صفات و سوم اضافت چون حضرت افعال، و در هر جمره هفت سنگ باید انداخت، و هر سنگی اشارت است به دلیلی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خویش‌ بین ‌از وی ‌دلیل ‌از ما طلب |  | گوهر معنی‌ درین‌ دریا طلب |

جمرۀ اول از برای معرفت ذات، و معرفت ذات تمام نمی‌شود به طریق اثبات صفت متعینه یا صفت نفسیل متعدده، بلکه لابد است که حق تعالی و تقدس او را صفت واحدیۀ نفسیه باشد، و اگر حقیقت او دانسته نشود، اما وجود او به وجهی که عالم مفتقرند به حضرت او معلوم است، و این معرفت احدیت او است تعالی‌شأنه، و اگر شبهه‌ای در خاطر آید که تواند بود که این ذات ممکن باشد سنگی بیندازد و اشارت کند بر آن که ممکن محتاج است به مرجح، و حق تعالی واجب‌الوجود است لذاته، و اکبر است از نسبت امکانیت به حضرت او. **تعالی‌الله عن ذالک علواکبیرا**[[1890]](#footnote-1891).

و اگر درخاطر آید که جوهر باشد سنگ ثانیه دلیل افتقار جوهر است به حیّز، و اگر نفس گوید چرا نشاید که جسم باشد سنگی ثالثه اندازد به ازالت ترکیب جسم، و هر مرکبی محتاج به اجزا. و اگر گوید عرض است سنگ چهارم بیندازد و آن اشارت است که عرض مفتقر بود به حدوث و به محلی که مقوم او باشد، و اگر چون اهل علل علت گوید سنگ پنجم اشارت است به آنکه تخلف معلول از علت تامه محال است و رسول -صلی الله علیه و آله فرمود: **کان الله ولا شیی معه**.

و اگر تخیل کند که طبیعت است سنگ ششم دلیل نسبت کثرت طبیعت است و افتقار هر واحدی از آحاد طبیعت به امری دیگر در اجتماع به جهت ایجاد اجسام طبیعیه، زیرا که طبیعت مجموع شدن حرارت و برودت و رطوبت و یبوست است، و این طبایع اربعه را عینی نباشد مگر در عین عناصر اربعه. بعد از آن اگر نفس گوید که اینها که گفته شد نمی‌تواند بود عدم باشد، سنگ هفتم دلیل است، که آثار واجب‌الوجود در ممکن ظاهر است و عدم را اثر نباشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این ‌چنین ‌اثبات ‌واجب ‌کرده‌ایم |  | عارفانه حج بجا آورده‌ایم |

و جمرۀ ثانیه در اثبات صفات سبعۀ الهیه. اگر شخصی گوید مسلم که ذات واجب‌الوجود مرجح ممکن است اما از چه معلوم شد که عالم است و او را علم است و حیات و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام، هر یک از این احجار سبعه که در این جمرۀ ثانیه اندازد اشارت است بر اثبات صفتی از صفات سبعۀ مذکوره.

اما جمرۀ ثالثه در اثبات حضرت افعال – اگر در خاطر آید که مولدات به خود قایم‌اند سنگی بینداز به افتقار مولدات از وجه خاص به حق -سبحانه و تعالی- و اگر در خاطر قرار نگیرد و گوید که مولدات محتاج به سببی‌اند غیر حق سبحانه و تعالی و آن عناصر است، بگو عناصر مثل مولدات‌اند در افتقار به غیر و آن حق است -تعالی و تقدس- و عارف در ممکن‌الوجود از وجه خاص نظر کند و به اسباب در حجاب نماند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سنگی ‌خوشی‌ بینداز ای ‌یار عارفانه |  | موجداله عالم دیگر همه بهانه |

و اگر نفس تشویش کند که وجود عناصر موقوف‌اند به فلک و فلک موجود ارکان است، سنگی دیگر بینداز به افتقار فلک به شکل به حضرت حق از وجه خاص، و اگر گوید که شکل محتاج است به جسم، که اگر نه جسم باشد شکل ظاهر نگردد، بینداز سنگ چهارم که جسم مفتقر است به الله تعالی از وجه خاص.

و اگر در خاطر آید که جسم قایم به جوهر هبا است که اهل نظر هیولی کلیه می‌گویند و صورت جسم ظاهر نشود الا درهیولی، سنگ پنجم بینداز، به دلیل احتیاج هیولی به الله تعالی به وجه خاص، و اگر نفس گوید که هیولی مفتقر است به نفس کلیه، سنگی دیگر بینداز، بگو که نفس کلیه محتاج است به خدای تعالی به وجه خاص. و اگر در خاطر آید نفس کلیه مفتقر است به عقل اول که قلم اعلی است، سنگ هفتم بینداز دلیل افتقار عقل اول به وجود حضرت واجب‌الوجود. قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: **اول ما خلق‌الله العقل و لیس وراء الله مرمی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سنگ اندازی عارف آنست |  | دریاب که عید عارفان است |

**فصل**

غرض اصلی از زیارت بیت‌الله الحرام تأثیر است در نفس و این عبادت از سایر عبادات اشق است بر نفس، و شارع -صلی‌الله علیه و آله- وضعی اصلی و تدبیری کلی فرموده که شامل احوال امم است و صلاح حال هر فردی از افراد بنی‌آدم، و این تدبیر کلی منقسم است بر اقسام ثلاثه، یومی چون صلوات خمس که محوکنندۀ ذنوب است و آثام، و مثبت حسنات در لیالی و ایام، و تدبیر سنوی صیام و زکات، و صیام امساک است از خود و زکات انفاق است به غیر.

و تدبیر عمری حج، و آن زیارت کعبه معظمه است و مشرف شدن به مناسک مشاء عظام. اما مراد کلی از حج استجماع شرایط سلوک است به حضرت حق -تعالی و تقدس- و شرایط این سلوک تغییر نفس است به کلیت، و ازالت ملکات ردیۀ شیطانیه و انخلاع از عادات قبیحۀ نفسانیه، و در مدت عمر حج یک‌بار فرض است، زیرا که تغییر نفس به کلیت یک نوبت تواند بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس‌ چون ‌تغییر یابد جاودان ‌باشد چنان |  | مطمئنه ‌چون ‌شود مؤمن ‌بود او جاودان |

و همچنانکه ظاهر حج محتاج است به صحت بدنیه از برای رعایت مناسک، باطن حج مفتقر است به صحت نفسانیه، ظاهر حج توجه است به بیت‌الله الحرام، و باطن حج سلوک است به حضرت حق و تحقق به حقایق آن مناسک، والسلام. و استطاعت مذکوره نزد عامه استطاعت بدنیه و مالیه بود ونزد خاصه قلبیه و حالیه و مقصود کلیه ازالت موانع خلقیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گربه حج می‌روی چنان می‌رو |  | عاشقانه بیا روان می‌رو |

قال‌الله تعالی: **محلقین رئوسکم و مقصرین لاتخافون**[[1891]](#footnote-1892).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سر را بتراش عارفانه |  | مو را جویند عارفان نه |

صورةً طهارت ظاهر است و متابعت طیب و طاهر، و معناً اشارت به تصویر تجرید باطن و تجرد دل از زینت بدنیه و ازالت حجاب و رفع نقاب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر هست‌ حجاب ‌یک ‌‌سر مو بردار |  | سر پاک‌ تراش ‌و یک ‌سر مو مگذار |

سعی میان صفا و مروه از برای تدارک و عذرخواهی ترفیع و استقامت در جملۀ عبادات عموماً و در این مناسک خصوصاً، و حاجی بعد از قطع منازل و مراحل به این عبادت قیام نماید، و عبادت او مستجمع شرایط ظاهره و باطنه و صوریه و معنویه باشد.

**مصراع**: امید هست که یابد مراد خود بتمام.

و چنان زیبد که از صفا بیرون آید به قدم اخلاص و گرد بیت‌الله الحرام طواف فرماید، چون تردد ارباب حاجات بر ابواب ملوک کرام از برای تحصیل مرام، و ساعی باید که در هر گامی از سعی طلب کامی‌کند، از حضرت ملک علام.

قال(ع): **من ملک زاداً و راحلة تبلغه الی بیت‌الحرام ثم لم یحج فلا علیه ان یموت یهودیاً او نصرانیا. اخرجه الترمذی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تأویل محققانه بشنو |  | عارف شو و عارفانه بشنو |

حج کعبۀ معظم از خصایص این امت مرحومۀ محمدیه است که: **اهل القرآن اهل‌الله و خاصته**. و اهل تورات و انجیل مخاطب نبوده‌اند به زیارت بیت‌الله الحرام، و هر که استطاعت انعام فرمودند، و هدایت ندادند که به زیارت بیت‌الله الحرام مشرف گردد، حکم او حکم یهود و نصاری است، و او را در اتمام اسلام نصیب نباشد، زیرا که حج رکنی است از ارکان اسلام.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خانۀ دین او تمام نبود |  | کدخدا خانه‌اش به کام نبود |

قوله -صلی‌الله علیه و آله: **یا ایهاالناس قد فرض‌الله علیکم الحج فحجوا**. اخرجه مسلم.

ما مأموریم که ظاهراً توجه نمائیم به بیت‌الله‌الحرام، اما باید که باطناً متوجه شویم به حضرت‌الله تعالی. و در همۀ عمر حج یک‌بار واجب است به مناسبت احدیت، و ختم ارکان اسلام مثل اول است. اول کلمۀ **لااله‌الاالله** و آخر حج، لاجرم حج منفرد باشد به احدیت، زیرا که آخر در الهیات عین اول است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب که عارفانه گفتم |  | دری است لطیف نیک سفتم |

قوله(ع): **لاضرورة فی‌الاسلام**، اخرجه ابو داود.

مسلمانی که ثابت بود اسلام او، هر آینه در نیت او حج باشد، که مؤمن در نماز است مادام که منتظر نماز است، همچنانکه در حج است مادام که منتظر اسباب طریق حج است از زاد و راحله، و اگر متوفی شود، او را اجر حج باشد به انتظاری که کشیده، همچنانکه منتظر صلات اگر متوفی شود او را مصلی نویسند پس: **لاضرورة فی‌الاسلام**.

قوله(ع): **لاحج لمن لایتکلم**.

قال‌الله تعالی: **انا نحن نزلنا الذکر**[[1892]](#footnote-1893). و ذکر کلام است و کلام صفت الهیت، و ما مأموریم به عبادت مشروعه، و وارد است در حدیث که مناسک در حج که وضع کرده‌اند مقصود اقامت ذکرالله است، و صمت حالت عدمیت و کلام حالت وجودیت، و کلام از کلم است و کلم جرح و جرح اثر دربدن، و انسان باید که متصف باشد به صفت وجودیت نه به صفت عدمیت، و صمت اضافی سکوت است از مالا یعنی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باش‌ خاموش ‌از کلام‌ غیر او |  | روز و شب تو ذکر او می‌گو نکو |

قوله(ع): **نزل الحجرالاسود من الجنة و هوا شد بیاضا**، الحدیث.

اخرجه الترمذی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو موی سیه سفید کردی |  | آن سنگ سفید چون سیه شد |

اگر از آدم(ع) خطیه صادر نشدی سیادت او در دنیا ظاهر نگشتی و هبوط او هبوط خلافت بود نه هبوط دوری از رحمت، و حجرالاسود که از بهشت آوردند سفید بود، و از خطایای بنی‌آدم این سواد که اثر سودد اوست یافته و به این سودد احسن احجار جنت بود و ممتاز از امثال خود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سنگی‌ به‌ گناه‌ ما چنین ‌گوهر شد |  | او بود ‌سفید ‌شد ‌سیه خوش‌تر شد |

**فصل**

منا از بلوغ امنیت است و چون حاجی برسد به مناء مشروع، هر آینه رسیده باشد به نهایت. لاجرم محل قربان باشد، و قربان اتلاف ارواح است از تدبیر اجسام حیوانیه از برای تغذی اجسام انسانیه و غنم را نسبتی است به روح، زیرا که کبش را قیمت نبی مکرم گردانید. کما قال -جل ذکره:

**و فدیناه بذبح عظیم**[[1893]](#footnote-1894).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فیالیت ‌شعری ‌کیف ‌ناب ‌بذاته |  | شخیص ‌کبیش ‌عن ‌خلیفة رحمن |

و در جۀغنم به این اعتبار ارفع است از سایر حیوان و بقرة را با نفس مناسبتی است، زیرا که در میان بنی‌اسرائیل یکی کشته شد و اختلاف کردند، و هر کسی سخنی گفتند، **امرهم الله ان یذبحوابقرة و یضربوا المیت ببعضها فیحیی باذن‌الله**.

معلوم شد که میان بقرة و نفس نسبتی هست و میان ابل و جسم نسبتی است در اسم. زیرا که بدنه اسمی است از اسماء ابل، و بدنه جمع است و مفرد او بدن، و جسم انسان را بدن می‌خوانند و بدن از عالم طبیعت است و میان طبیعت والله تعالی دو درجه است، یعنی عقل اول و نفس کلیه و طبیعت در درجۀ سوم از قرب. هر آینه بعید بود از قرب الهی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر توانی هرسه را قربان کنی |  | جمله را ایثار درویشان کنی |

رساله در بیان حج

**بسم الله الرحمن الرحیم**

قوله -صلی الله علیه و سلم: **یا ایها الناس قد فرض الله علیکم الحج، فحجوا**، اخرجه المسلم.

کتاب اذکار حج و دعوات بر ترتیب عمل حج.

**فصل**

چون خواهد که احرام بندد اول غسل کند، و ازار و ردا بپوشد و دو رکعت نماز بگذارد. و در رکعت اول بعد از فاتحه **قل یا ایهاالکافرون**[[1894]](#footnote-1895) بخواند و در ثانیه سورة اخلاص. و مستحب است که چون احرام گیرد نیت کند به دل و بزبان بگوید: **نویت الحج و احرمت به لله عزوجل، لبیک اللهم لبیک تا آخر تلبیه**.

و واجب است نیت دل و به لسان سنت. اگر اقتصار کند بر آن جایز و اگر اقتصار کند به لسان جایز نه و گوید: **اللهم انی نویت الحج فاعنی علیه و تقبله منی**. و گوید: **لبیک اللهم لبیک لبیک لاشریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک والملک، لاشریک لک**.

این است تلبیه رسول -صلی الله علیه و آله وسلم- و بقول اصح تلبیه سنت است، اگر کسی ترک کند، حج و عمرۀ او صحیح باشد، اما فضیلت عظیمه از او فوت شده باشد، و مستحب است تلبیه در جمیع احوال قایم و قاعد، ماشی و راکب، در تمام مکان و زمان، الا در حال سعی و طواف که اذکار مخصوصه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیک بشنو که حق ترا خوانده |  | در جوابش خوشی بگو لبیک |

و تلبیه همیشه مستحب است مردان را به آواز بلند حتی در روز جمره و در روز نحر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او می‌گوید که نعمت‌الله بیا |  | لبیک همی گویم وگویم لبیک |

**فصل**

چون برسد محرم به حرم مکه -زادها الله شرفا- مستحب است که گوید: **اللهم هذا حرمک و امنک فحر منی علی النار و آمنی من عذابک یوم تبعث عبادک و اجعلنی من اولیائک و اهل طاعتک**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بعد از آن عارفانه از سرصدق |  | هرچه داری مراد خود می‌خواه |

**فصل**

و چون درآئی در مکه و برسی به مسجدالحرام و کعبه را مشاهده نمائی، دست‌برداری و دعاکنی، که فرموده‌اند که دعای بندۀ مؤمن در زمان رؤیت کعبه مستجاب است. و گوید**: اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة و زد من شرفه و کرمه ممن حجه او اعتمره تشریفا و تکریما و تصدیقا و تعظیما**.

**فصل**- در ذکار طواف: **بسم‌الله و الله‌اکبر، اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک و وفاء بعهدک و اتباعا لسنة نبیک محمد -صلی‌الله علیه و آله و سلم**. و مستحب است که در طواف چون برسد در برابر حجرالاسود این ذکر تکرار فرماید در هر طوافی، و در طواف گوید: **اللهم اغفر و ارحم واعف عما تعلم و انت الاعز الاکرم**.

و بعضی علما فرموده اند که در پانزده مواضع دعا مستجاب است. در طواف و در ملتزم و در زیر ناودان و در خانه و درنزدیک زمزم و صفا و مروه و در سعی و در خلف مقام و در عرفات و در مزدلفه و در منا و درحالت انداختن جمرات ثلاثه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تعلیم‌ خوشی ‌است این دعاکن |  | از صدق برو دعا چو ما کن |

**فصل**

در دعاء در ملتزم -ملتزم میان در کعبه است و حجرالاسود -و ازدعاء مأثوره است این دعاء: **اللهم لک الحمد ایوافی نعمک ویکا فی مزید کرمک احمدک بجمیع محامدک ما علمت منها و مالم اعلم و نعمک ما علمت منها و مالم اعلم. اللهم صل علی محمد و علی آل محمد**.

**فصل**- در حجر- حجر به کسرحا و اسکان جیم- و حجر محسوب از بیت‌الله، و دعا آنجا مستجاب است، و از دعاء ماثورة در حجر: **یارب اتیتک من شقة بعیدة مؤملا معروفک فانلنی معروفا من معروفک تغننی به عن معروف سواک یا معروفا بالمعروف**.

**فصل**

در دعاء در بیت‌الله- روینا فی‌الکتاب النسائی عن اسامة‌بن زید -رضی‌الله عنهما- ان رسول‌الله -صلی‌الله علیه و آله و سلم- لما دخل البیت انی بما استقبل من دبر الکعبه، فوضع وجهه و خده علیه و حمدالله تعالی و اثنی علیه و سأله و استغفره، ثم انصرف الی کل رکن من ارکان‌الکعبة، فاستقبله بالتکبیر و التهلیل و التسبیح و الثناء علی‌الله عزوجل.

**فصل**

در اذکار سعی- باید که استقبال کعبه کند و قایم شود بر صفا زمانی طویل و تکبیر گوید و دعا کند و فرماید: الله‌اکبر الله‌اکبر الله‌اکبر ولله‌الحمد، الله‌اکبر علی ما هدانا، والحمدلله علی ما اولانا، لااله‌الاالله وحده لاشریک‌له، له‌الملک و له‌الحمد، یحیی و یمیت بیده الخیر. وهو علی کل شیی قدیر.

**فصل**

در اذکارمنا- چون بیرون آید از مکه و متوجه عرفات شود، چون برسد به منا گوید: اللهم ایاک ارجوا و لک ادعوا فبلغنی صالح املی و اغفرلی ذنوبی و امنن علی بما امننت باهل طاعتک انک علی کل شیی قدیر.

**فصل**

در دعوات به عرفات. قال رسول‌الله -صلی الله علیه و سلم: خیرالدعاء یوم عرفة و خیر ما قلت انا و النبیون من قبلی: لااله‌الالله وحده لا شریک‌له، له‌الملک و له‌الحمد، و هو علی کل شیی قدیر و آن روز افضل ایام سال است و معظم حج.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روز عرفات آن چنان است |  | مقصود و مراد عارفان است |

**فصل**

در اذکار مستحبه در مراجعت از عرفه به مزدلفه- کثرت تلبیه در هر موطنی مستحب است و مستحب است که گوید: لااله الاالله و الله‌اکبر و تکرار کند چند نوبت و گوید: **اللهم الیک ارغب و ایاک ارجوا فتقبل نسکی و وفقنی و ارزقنی فیه اکثر مما اطلب و لاتخیبنی انک انت الله الجواد الکریم**. و آن شب:

**مصراع**: شب عید است به ذوق خوش می‌گو.

شرف زمان و مکان باید که تا روز به دعوات و قرائت قرآن مشغول باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه‌آن‌شب‌زنده‌داردبندۀدل‌زنده‌ای‌است |  | آفرین‌برخدمتش‌زیراکه‌نیکوبنده‌ای‌است |

**فصل**

در اذکار مستحبه چون معاودت نماید از عرفات و برسد به مشعرالحرام ذکر گوید، چنانکه اول گفت در مزدلفه ذکر بسیار گوید، و به تلبیه و قرائت قرآن قیام نماید و گوید: **اللهم انی اسألک ان ترزقنی فی‌هذا المکان جوامع‌الخیر کله و ان تصلح شانی و ان تصرف عنی‌الشر کله، فانه لایفعل ذالک غیرک و لایجود به الا انت**. و باید که در مشعرالحرام نماز صبح در اول وقت بگذارد، و مشعرالحرام کوهی است،

**مصراع**: به صورت صغیر و به معنی کبیر.

در آخر مزدلفه اسم او قزح، به ضم قاف و فتح زا. و اگر نتواند که بر بالای آن کوه باشکوه برآید در پایۀ او توقف نماید و مستقبل کعبه به تحمید و تهلیل و تکبیر و تسبیح مشغول شود. و مستحب است که گوید: **اللهم وفقتنا فیه واریتنا ایاه و وفقنا لذکرک کما هدیتنا و اغفرلنا وارحمنا کما وعدتنا بقولک و قولک الحق**.

**فصل**

در اذکار مستحبه از مشعرالحرام -چون صبح روشن شود روانه گردد از مشعرالحرام، به منا متوجه شود، و به تلبیه و اذکار و دعا مشغول باشد.

**فصل**

در اذکار مستحبه به منا- روز قربان چون منصرف شود از مشعرالحرام و وصول یابد به منا مستحب است که گوید: **الحمدلله الذی بلغناها سالما معافا، اللهم هذه مناقد آتیتها و انا عبدک و فی قبضتک، اسألک ان تمن علی بما مننت به اولیائک، اللهم انی اعوذبک من الحرمان والمعصیة فی دینی یا ارحم‌الراحمین**.آنکه

و چون شروع کند در جمرۀ عقبه قطع تلبیه کند و با هر سنگی که اندازد تکبیری گوید، و مستحب است که در حالت ذبح و نحر گوید: بسم الله و الله‌اکبر اللهم صل علی محمد و آله و سلم و بعد از ذبح در حالت سرتراشیدن موی پیشانی به دست گیرد و سه نوبت تکبیر گوید و گوید: **اللهم الحمدلله علی ما انعم به علینا، اللهم هذه ناصیتی فتقبل منی و اغفرلی ذنوبی، اللهم اغفرلی و للمحلقین و المقصرین یا واسع المغفرة**.

و چون از سرتراشیدن فارغ شود تکبیر گوید و گوید: **الحمدلله الذی قضی عنا نسکنا، اللهم زدنا ایمانا و یقینا و توفیقا و اغفرلنا و لآ بائنا و امهاتنا و للمسلمین اجمعین**.

**فصل**

در اذکار مستحبه به منا در ایام تشریق -قال رسول‌الله -صلی الله علیه و آله و سلم: ایام التشریق ایام اکل و شرب و ذکرالله تعالی. و مستحب است کثرت اذکار، و افضل اذکار در ایام رمی قرائت قرآن، و در جمرۀ اول مستقبل کعبه باشد و به حمدالله تعالی و تکبیر و تهلیل و تسبیح به حضور دل و خشوع جوارح مشغول، و مکث فرماید، چندان که حافظی سورةالبقرة بخواند، و در جمرۀ ثانیه که جمرۀ وسطی است همچنین. اما در ثالثه که جمرۀ عقبه است توقف حاجت نیست، و چون از منا به استعجال بیرون آید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حج حاجی تمام شد بتمام |  | حاجی کاملی بود و سلام |

و اموری که مشترکه است میان حج و عمره احرام است و طواف و سعی و ذبح و حلق.

**فصل**

چون آب زمزم شرب کند گوید: اللهم انه بلغنی ان رسولک -صلی الله علیه و سلم- قال: **ماء زمزم لما شربه، اللهم و انی اشربه للمغفرة و الشفاء فاغفرلی و اشفنی**[[1895]](#footnote-1896).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا بیابی از همه علت نجات |  | آب زمزم خوش‌تر از آب حیات |

**فصل**

چون خواهد که از مکه بیرون آید و به وطن مراجعت نماید طواف وداع کند، بعد از آن به ملتزم آید و زمانی توقف کند، آنگاه گوید: اللهم البیت بیتک و العبد عبدک و ابن عبدک و ابن امتک، حملتنی علی ماسخرت لی من خلقک حتی سیرتنی فی بلادک و بلغتنی بنعمتک حتی اعنتنی علی قضاء مناسکک، اللهم اصبحنی العافیة فی بدنی و العصمة فی دینی و احسن منقلبی و ارزقنی طاعتک ما ابقیتنی و اجمع لی خیرالآخرة و الدنیا، انک علی کل شیی قدیر -تم والحمدلله و المنة[[1896]](#footnote-1897).

**فصل**

در زیارت قبر رسول -صلی الله علیه و آله وسلم- زیبنده و پسندیده بود که عزیزی که حج بگذارد متوجه قبر رسول(ص) شود، اگرچه آن راه او نباشد، و اعتقاد اهل ایمان بر آن است که زیارت حضرت(ص) از اهم قربات و افضل طلبات است.

و چون توجه زیارت کند صلوات فرستد، و چون اشجار مدینه مشاهده نماید در صلوات افزاید و گوید: **اللهم افتح علی ابواب رحمتک و ارزقنی زیارة نبیک صلی الله علیه و آله و سلم و اغفرلی و ارحمنی یا خیر مسئول**.

و در زمانی که در مسجد قدم نهد گوید: **اللهم افتح لی ابواب رحمتک و ابواب مغفرتک**. و صلات تحیت بگذارد و از سر صدق و اخلاص به زیارت قبر کریم آید و رو به قبر آرد و به مقدار چهارگز دور از دیوار قبر به خشوع و خضوع و صوت حلیم سلام کند و گوید:

**السلام علیک یا خیرة الله من خلقه، السلام علیک یا حبیب‌الله، السلام علیک یا سیدالمرسلین و خاتم النبیین، السلام علیک و علی آلک و اصحابک و اهل بیتک و سایر الانبیاء و الصالحین. اشهدانک بلغت الرسالة و ادیت‌الامانه و نصحت الامة، فجزاک الله عنا افضل ما جزا رسلا عن اممهم**.

بعد از آن گوید: السلام علیک یا رسول‌الله از نعمت‌الله بن عبدالله یعنی از فلان‌بن فلان، بعد از آن بیاید در روضه و آن میان قبر است و منبر، و محل اجابت دعا. و قال رسول‌الله صلی الله علیه و سلم:

**مابین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة**.

و چون بیرون آید از مدینه بعزم سفر، مراجعت نماید به محل اول، و سلام کند و دعا گوید همچنانکه گفته بود و گوید: اللهم لاتجعل هذا آخرالعهد بحرم رسولك-صلی الله علیه و سلم- و یسرلی العود الی الحرمین سبیلا بمنک و فضلک و ارزقنی العفو و العافیة فی الدنیا و الآخرة و ردنا سالمین غانمین. آمین.

رساله تسبیح

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: من قال **سبحان الله** فثوا به عشر، و من قال **الحمدلله**، فثوا به عشرون، و من قال **لااله الاالله** فثوا به ثلاثون، و من قال **الله‌اکبر** فثوا به اربعون. ابوهریره -رضی‌الله عنه- روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هرکه گوید سبحان‌الله ده ثواب یابد، و اگر گوید الحمدلله بیست ثواب، و اگر گوید: **لااله الاالله**، سی ثواب، و اگر فرماید: **الله‌اکبر** چهل ثواب، ده و بیست سی، و سی و سی شصت، و شصت و چهل صد.

هر آینه اگر مؤمنی از صمیم قلب گوید: سبحان‌الله و الحمدلله و لااله الا‌الله و الله‌اکبر، صد ثواب در دیوان اعمال او ثبت کنند، سبحان‌الله تسبیح ملایکه است، و آن تنزیه حق است نه از نقایص امکانیه، بلکه از کمالات خلقیه، و کل صفة یتصورالحق فهوه منزه عنها.

والحمدلله ورد اهل‌الجنة، کما قال الله تعالی: **و آخر دعواهم ان الحمدلله رب العالمین**[[1897]](#footnote-1898).

ولااله الاالله ذکر موحدین و محققین، و تلقین انبیاو مرسلین، و الله‌اکبر گفتن اولیای کاملین و عرفای متبحرین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عید قربانست و ما قربان او |  | بشنو و الله‌اکبر خوش بگو |

و الحمد مترتب است بر کمال: و لا کمال الا الله و من‌الله. و کمال عالم ظل کمالات او است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مخلوق‌ الهست ‌و کمالش‌ به ‌کمالست |  | خوش‌ حسن‌ جمیلست ‌که تمثال ‌جمالست |

ولااله الاالله نزد محقق توحید مطلق است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانه چو ذاکر آگاه |  | خوش بگو لااله الا الله |

والله‌اکبر بعضی گفته‌اند که افعل تفضیل است.

**مصراع**: حاش‌لله که ما چنین گوئیم:

چه وجه مناسبت است میان ذات و صفات ازلیه و ابدیه و میان موجودات ممکنۀ خلقیه: **ما للتراب و رب الارباب**، بلکه بگو: الله‌اکبر من ان یقال‌له الله‌اکبر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کنه ذات او نداند غیر او |  | غیر او چون ‌نیست ‌چون ‌عارف ‌شود |

روایت است که ابن عطا -علیه الرحمة- نوبتی راکب جمل بود، و دست جمل از جا برفت. ابن عطا فرمود: جل‌الله. جمل گفت: الله‌جل من اجلالک.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن جمل اعلمست ازین کامل |  | نظری کن به افضل و فاضل |

بمعنی الاضافة و المقایسة، و اعلم علمای عالم فرمود: **سبحانک ما عرفناک حق معرفتک**.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بدانکه ‌حضرت‌ اعلی ‌نمی‌توان ‌دانست هرآنچه‌ ممکن ‌دانستن ‌است ‌دانستیم |  | ز ذات ‌او بجز اسما نمی‌توان ‌دانست ولی‌ حقیقت‌ حق ‌را ‌نمی‌توان‌ دانست |

رساله بیان معراج

**بسم الله الرحمن الرحیم**

توحید مستور است به اسباب، و انکشاف آن به کشف حجاب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر ‌از اسباب ‌ای ‌صاحب‌ حجاب |  | تا به ‌تو توحید بگشاید نقاب |

و تمیز میان رب ومربوب، منوط است به حقیقت انسانیه، یعنی مرآت کاملۀ حضرتین، و کلمۀ فاصلۀ جامعه و حاملۀ جمیع حقایق الهیه و کونیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامعیت از آن انسان است |  | یعنی‌ انسان ‌که‌ او از آن سان است |

ووحدت به مثل، برزخی است میان احدیت و واحدیت، که به اعتبار حاملیت تجلی اول، حقیقت محمدیه گفته‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قاب ‌قوسین ‌است‌ این ‌برزخ ‌تمام |  | برزخ جامع بخوانش والسلام |

**واوادنی**، اشارت است به اتحاد قوسین احدیت واحدیت، به اختفاء این برزخ در سطوت نور ذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معراج محمدیست دریاب |  | تا دریابی طریق اصحاب |

تمت والله اعلم بالصواب.

رساله مهدیه

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمدلله و الصلوة علی رسول‌الله صلی علیه و آله. عن ابی سعید الخدری رضی‌الله عنه قال: **ذکررسول‌الله صلی الله علیه و آله بلاء یصیب هذه الامة حتی لایجد الرجل ملجاً یلجا الیه من الظلم، فیبعث الله رجلا من عترتی اهل بیتی، فیملاء الارض قسطا و عدلاً کما ملئت جورا و ظلما، یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الارض، لاتدع السماء من قطرها شیئاً الاصبته مدرارا و لاتدع الارض من نباتها شیئا الااخرجته حتی یتمنی الاحیاء الاموات یعیش فی ذالک سبع سنین اوثمان سنین اوتسع سنین**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشارت‌بادیاران‌راکه‌آن‌صاحب‌قرآن‌آمد |  | جهان‌دل‌زنده‌شددیگرچوجان‌درتن‌روان‌آمد |

و این خلیفه را به لسان ظاهر خلیفۀ رسول‌الله صلی الله علیه و آله خوانند و به لسان باطن خلیفة‌الله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از عترت ‌مصطفا است دریاب |  | سرحلقۀ اولیا است دریاب |

و گفته‌اند جد او امیرالمؤمنین حسین و اسم او محمدبن عبدالله.

**مصراع**: خلق و خلقش چوخلق و خلق رسول -صلی‌الله علیه و آله. کما قال(ع): **لاتذهب الدنیا حتی بملک العرب رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نومید ‌مباشید که‌ آن‌ شاه ‌بیاید نور آید و ظلمت‌ به ‌عدم ‌باز خرامد |  | لطفش ‌بهمه‌ خلق ‌جهان ‌رو بنماید آئینۀ‌ دلها‌ به‌ کرم خوش بزداید |

عن ام سلمه، قالت: **سمعت رسول‌الله صلی الله علیه و سلم، یقول: المهدی من عترتی من اولاد فاطمه علیهاالسلام**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مهدی ‌از عترت‌ رسول‌ خدا است |  | آنکه ‌او ختم اولیا است جداست |

عن ابی سعیدالخدری، قال: قال رسول‌الله -صلی الله علیه و آله: **المهدی منی اجلی الجبهة اقنی الانف یملاءارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا، یملک سبع سنین**. وجهی منور و مظهری مطهر، جبهه ای گشاده، انفی کشیده، و اعلم علمای زمان و اکرم کرمای جهان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه‌ جاهل ‌و نه ‌بخیل ‌و نه ‌جبان ‌است |  | سلطان‌ سراپردۀ انس ‌وجان‌ است |

و قسمت کند مال را بسویت و قائم باشد به معدلت و راحم بر رعیت، و چون سائل گوید یا مهدی اعطنی، اعطنی چندان که قوت حمل سایل بود زر در دامن او ریزد.

عن ابی سعیدالخدری، عن النبی -صلی الله علیه و آله- فی قصة المهدی(عج) قال: **فیجیءالیه الرجل، فیقول یا مهدی اعطنی اعطنی، قال فیحثی ای یعطی له فی ثوبه ما استطاع ان یحمله**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در شجاعت نظیر او نبود |  | کاملی چون وزیر او نبود |

و عدد وزرای او یا پنج باشد یا هفت یا نه، به هر سال حکومت، یک وزیر اسلام به دولت او عزت یابد و شریعت به متابعت او نیز رونق گیرد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دین حق رارونقی بخشد تمام |  | حامی اسلام باشد والسلام |

و همچنانکه نبینا(ص) فرمود: **انا نبی‌السیف**، مهدی(عج) نیز گوید: **انا ولی‌السیف**، و اگر سرکشی از حکم او سرکشد، بکشد و اگرنزاع کند خوار گرداند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشمشیر دعوت کند خلق را |  | ز راه ضلالت براه خدا |

اختلاف مجتهدان زایل کند و مذاهب مرتفع و بدعت مندفع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دین حق ظاهرشود درعهد او |  | تابعینش پاک دینان نکو |

اعدای او مقلدان اهل علم باشند، در آنچه حکم او برخلاف حکم مجتهد بود، اما از خوف تیغش و سطوت قهرش و رغبت در مالش و توقع انعامش، با کراهت باطن به ظاهر در تحت حکم او درآیند، و عامۀ مسلمین به ظهور او بیشتر فرح یابند از خواص. اما اهل‌الله که به علم صحیح و کشف صریح و به تعریف الهی عارف او باشند، از سر صدق و اخلاص درآیند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش‌باشداگرامام ما دریابی |  | با ما بنشینی و بما دریابی |

و ظهور مهدی(عج) شرطی است از شرایط قیامت، و فتح قسطنطنیۀ عظمی شبی بیک تکبیر او را میسر گردد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شاهان ‌جهان ‌ممالک‌ از دست‌ دهند |  | آیند بسلام و دست بردست نهند |

در سالی که طالع آن سال اسد باشد و در ماهی که آفتاب در اسد بود، و در روزی که ماه در اسد باشد، صاحب کمالی که طالع او اسد باشد، از اولاد اسدالله از بنی‌فاطمه از جانب قبله ظهور فرماید.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم ‌به ظهور او منور گردد هرکس‌که ‌سر از اطاعت‌ او پیچد |  | وزبوی‌خوشش جهان معطرگردد ازپای درآید او و برسر گردد |

قال رسول‌الله -صلی الله علیه و سلم: **مابین خلق آدم الی قیام الساعة امراکبر من الدجال**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کافری ظالمی پدید آید |  | دین و دنیای خلق برباید |

و قال -صلی‌الله علیه و آله: **لایخفی علیکم ان‌الله لیس با عور و ان المسیح الدجال اعور عین الیمنی کان عینه عنبة طافیة**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطنش بدین منوال |  | کیست؟ دجال کور بد افعال |

عن اسماء بنت یزيدالسکن قالت: قال النبی -صلی‌الله علیه و آله: **یمکث الدجال فی الارض اربعین سنة، السنة کالشهر و الشهر کالجمعة و الجمعة کالیوم و الیوم کاضطرام السعفة فی النار**.

یعنی مکث دجال در روی زمین چهل سال بود، سالی همچو ماهی و ماهی همچون هفته‌ای و هفته‌ای مقدار روزی و روزی چندانکه اندک هیمه‌ای در آتش بسوزد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دجال ‌که ‌یک‌ زمان ‌ز خود شاد مباد |  | عمرش ‌باد است و می‌رود زود بباد |

عن انس قال: قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: ما من نبی الاوقد انذر امته الاعور الکذاب الا انه اعور و ان ربکم لیس با عور، مکتوب بین عینیه: ک، ف، ر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برسرش سربند کفر از قهر محکم بسته‌اند |  | چشم ‌او از دیدن ‌حق نیز بر هم‌ بسته‌اند |

یا مراد به کفر کفر است از افعال، یا کافر است و الف را حذف کرده‌اند از برای اختصار.

عن ابی هریره، قال: قال رسول‌الله صلی الله علیه وآله: **الا احدثکم حدیثا عن الدجال ماحدث به نبی قومه، انه اعور و انه یجیئی معه بمثل الجنة و النار، فالتی یوقل انها الجنة هی النار، و انی انذرکم کما انذر به نوح قومه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جنت ‌نفس ‌دوزخ جان است آب آتش نماید آتش آب |  | ترک دوزخ بگو بهشت آن است دوزخش در بهشت پنهان است |

عن حذیفه -رضی‌الله- عن‌النبی صلی الله علیه و آله قال: ان الدجال یخرج و ان معه ماء و نارا، فاما الذی یراه الناس ماء فنار تحرق، و اما الذی یراه الناس نارا فماء بارد عذب، فمن ادرک فالیقع فی‌الذی یراه نارا، فانه ماء عذب طیب، و ان الدجال ممسوح العین علیها ظفرة غلیظة مکتوب بین عینیه کافر، یقرء کل مؤمن کاتب و غیرکاتب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آتشش‌ آب‌ است ‌و آبش‌ آتش ‌است |  | بی‌تکلف ‌کافری بس ناخوش است |

و در غوطۀ دمشق با هفتاد هزار طلیسان‌پوش از یهود، دجال بد افعال با لشکر اسلام که با عیسی(ع) باشند محاربه کند، و عساکر منصور نصرت یابند، و هفتاد هزار یکی کم به قتل آورند، و یکی که ماند منهزم گردد، و چون به در دروازۀ مدینه رسد، غازی از عقب او بیاید و او را هلاک گرداند، و دجال به تیغ عیسی‌بن مریم(ع) کشته شود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به‌ تیغ ‌عیسی ‌مریم ‌هلاک‌ خواهد شد |  | جهان ‌پاک ‌ز ناپاک ‌پاک ‌خواهد شد |

و نزول عیسی‌بن مریم(ع) به منارۀ بیضاء خواهد بود، برجانب شرقی دمشق تکیه کرده، بر جناح ملکین، یکی از یمین و یکی از یسار، در غایت جمال و کمال، **کانه خرج من دیماس**[[1898]](#footnote-1899)، یعنی در نصرت و بهاء و آبرو و صفای وجه منورش چون گل خوش رنگ، و زلف معنبرش از مشک خوش‌بوتر، و آب از جبین مبارکش چون لؤلؤ خوشاب بر عارض او روان، و لب شکرینش چون غنچه خندان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آبروی او به ‌مردم ‌آبروئی ‌می‌دهد |  | دیگران‌ را جرعه ‌و ما را سبوئی ‌می‌دهد |

وکنوزصوری و معنوی بر او ظاهر گردد و منطق حیوان داند و سورة **قل یا ایهاالکافرون**[[1899]](#footnote-1900) بسیار خواند و حلال مشکلات و مبین معضلات باشد.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شبهه از راه خلق بردارد حاکم عادلی بود بر عدل |  | شمه‌ای در میان بنگذارد حق هرکس تمام بگذارد |

عن ابی هریره قال: قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: والذی نفس محمد بیده لیوشکن ان ینزل فیکم ابن مریم (ع) حکما و عدلا، فیکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیة و یفیض المال، حتی لایقبله احد حتی یکون السجدة الواحدة خیرا من الدنیا و ما فیها.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خاتم اولیا بود عیسی |  | قلب عیسی کنی بود یسعی |

قال‌الله تعالی: **یسعی نورهم بین ایدیهم**[[1900]](#footnote-1901). والسلام علی من اتبع الهدی والصلوة علی محمد و آله مصابیح الدجی.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ده چیز نبی حق به امت اول دود از جهان برآید آنگه دجال کور ناخوش دابه پس از آن پدید آید خورشید عیان شود زمغرب مغرب مشرق نماید آن روز پنجم عیسی فرود آید آنگه باشد ظهور یأجوج یکسال سه بار مه بگیرد آخر زیمن برآید آتش این است علامت قیامت |  | فرمود علامت قیامت دنیا پس از آن بسی نپاید پیدا گردد چو آب و آتش اما بسیار هم نپاید آنگاه روان شود ز مغرب از پرتو شمع عالم افروز بر ما در رحمتی گشاید با لشکر بی‌شمار مأجوج بسیار گدا و شه بمیرد سوزد ترو خشک مردمان خوش فرمود رسول حق به امت[[1901]](#footnote-1902) |

رساله ادب

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمدلله رب العالمین، و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمدو آله اجمعین. قال رسول‌الله(ص): ان الله ادبنی فحسن ادبی، ای جمع لی جمیع الخیرات. و ادب مشتق است از مادبة و آن محل جماعت است بر افطار طعام. و قیل: **من تادب وصل و من وصل لم یرجع، ولوکانت غیرادیب**. یعنی اگرچه غیر جامع صورت خیریت بود.

و ادب بر اقسام است. اما ادب شریعت، یا در جواهر است، یا در اعراض، یا در زمانیه، یا در مکانیه، یا در وضع، یا در اضافه، یا در حال، یا در عدد، یا در مقدار، و صاحب شرع حاکم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باش محکوم حاکم عادل |  | تا که باشی تو تابع کامل |

اما ادب در عروض، تعلق به افعال مکلف از وجوب و خطر و ندب و کراهیت و اباهیت.

اما ادب زمانیه، تعلق به اوقات عبادت، و هر وقتی او را حکمی است در مکلف، از سعت وقت و ضیق وقت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اوقات عزیزرا غنیمت می‌دار |  | اوقات تمام را به طاعت می‌دار |

اما آداب مکانیه، در مواضع عبادات، مثل مساجد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به مسجد چون درآئی عارفانه |  | عبادت کن عبادت بندگانه |

رساله فی تحقیق معنی الجنات

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به ثقتی**

اشهد ان لااله الاالله البرالکریم الرئوف الرحیم، و اشهد ان محمد عبده و رسوله و صفیه الها دی الی صراط المستقیم صلوات الله و سلامه علیه و علی سایر النبیین و آله اجمعین و سایر الصالحین.

یا ولدی -ایدک‌الله تعالی بروح الارواح -اعلم ان الجنة جنتان، جنة محسوسة و جنة معنویة، کما ان العالم عالمان عالم لطیف و عالم کثیف. و للروح نعیم بما یحمله من العلوم و المعارف، و نعیم بما یحمله من اللذات و اشهوات مما تناله النفس الحیوانیة من طریق قواها الحسیة، من اکل و شرب و نکاح و لباس و روایح و نغمات طیبة، یتعلق بهاالاسماع، و جمال حسن فی صورة حسنة یعطیه البصر فی وجوه حسان والوان متنوعة و اشجار و انهار.

کل ذالک ینقله الحواس الی النفس الناطقة فتلتذ به من جهة طبیعتها و لم یلتذ به الا الروح الحساس الحیوانی لاالنفس الناطقة، لکان الحیواان یلتذ بالوجه الجمیل الحسن و الالوان الحسنة.

عن ابی -سعید رضی‌الله عنه -ان النبی -صلی الله علیه و آله- قال: ان فی الجنة مائة درجة، لوان العالمین اجتمعوا فی احدیهن لوسعتهم. اخرجه الترمذی.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جنت ذاتند اعیان گوش کن عالم ارواح جنات صفات ملک باشد جنت خاص ملک جنت افعال این جنت بود جنت‌او عین‌روح‌وجسم‌ماست جنت‌اوباتوچون کردم بیان سر بیت‌الله اگردانی توئی جنت زاهد بود در آن سرا نعمت‌بسیاروحوران بی‌شمار جنت اعمال می‌خوانند این عارفان را جنتی دیگربود گر به خلق حق تخلق یافتی متصف‌شوبا صفات حضرتش جنت ذات است اعلای جنان درظهور ذات این جنت بود باتوگفتم جنت هردوسرا حال جنت نیک دریابی تمام |  | درچنین جنت شرابی نوش کن جمله می‌یابندازین جنت حیات بینم اینجا حضرت خاص ملک جنت زیبای پرنعمت بود ساتر اوئیم و جنت اسم ماست جنت تو با تو گویم هم بدان جنت حضرت که می‌خوانی توئی بوستانی بس نزه پرمیوه‌ها هرچه خواهدنفس باشد صدهزار نیکوئی کن تا جزا یابی چنین جنت ایشان ازین خوش‌تر بود با چنین جنت تعلق یافتی تا بیابی جنتی از رحمتش جنت صاحبدلان است آن چنان درچنین جنت چنان حضرت بود در بهشت جاودان ما درآ گرتو از اهل بهشتی والسلام |

عن ابی سعیدالخدری -رضی‌الله عنه- ان رسول الله -صلی الله علیه و آله -قال: ان الله عزوجل یقول لا هل الجنه یا اهل الجنة! فیقولون لبیک ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک، فیقول هل رضیتم، فیقولون و ما لنا لا نرضی یا ربنا و قد اعطیتنا مالم تعط احدا من خلقک. فیقول الا اعطیکم افضل من ذالک. فیقولون: و ای شیی افضل من ذالک. فیقول: احل علیکم رضوانی فلا اسخط علیکم بعده ابدا متفق علیه.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این بهشت از آشنای او طلب زاهدانه گر همی جوئی بهشت |  | جنت المأوی برای او طلب بشنو از بهر رضای او طلب |

اعلم ان‌لجنة الاعمال مائة درجة، فی کل جنة من الجنات الثمانیة، و اعلاها جنة عدن و هی قصبة الجنة، فیها الکثیب الذی یکون اجتماع الناس فیه لرؤیة الحق تعالی و هی اعلی جنة فی الجنات، و هی فی الجنات بمنزلة دار الملک، یدور علیها ثمانیة اسوار، بین کل سورین جنة، والتی یلی جنة عدن هی جنة الفردوس، و هی اوسط الجنات و افضلها، ثم دارالجلال، ثم جنة الخلد، ثم جنة النعیم، ثم جنة المأوی، ثم دارالسلام، ثم دارالمقامة.

و رأیت فی بعض کتب الحدیث اسماء الجنات، اولها جنة عدن و ثانیها جنة الفرودس و ثالثها جنة النعیم و رابعها جنة المأوی و خامسها جنة دارالسلام و سادسها جنة الخلد و سابعها جنة الطوبی و ثامنها دارالجلال و اما الوسیلة فهی اعلی درجة فی جنة عدن و هی لرسول‌الله صلی الله علیه و آله حصلت له خاصة.

و یحوی درجات الجنة من الدرج فیها علی خمسة آلاف درج و مائة و خمسة ادراج لاغیر، و اهل الجنة علی اربعة اصناف: الرسل و الانبیاء و الاولیاء و هم اتباع الرسل علی بصیرة من ربهم و المؤمنون و هم المصدقون بهم علیهم السلام، العلماء بتوحید الله من حیث الادلة العقلیة، و هؤلاء اربع الطوایف یهتزّون فی جنات عدن عند رؤیة الحق سبحانه و تعالی فی کثیب الابیض، و هم فیه علی اربع مقامات:

طایفة منهم اصحاب منابر و هی الطبقة العلیا الرسل و الانبیاء، و الطایقة الثانیة الاولیاء ورثة الانبیاء قولا و عملا و حالا و هم اصحاب السرایر، و الطبقة الثالثةالعلماء بالله من طریق النظر البرهانی العقلی و هم اصحاب الکراسی، و الطبقةالرابعة هم المؤمنون المقلدون فی توحیدهم، و لهم المراتب، و هم فی الحشر مقدمون علی اصحاب النظر العقلی و هم فی الکثیب عندالنظر، یتقدمون علی المقلدین، فاذا ارادالله ان یتجلی لعباده فی الزورالعام نادی منادی الحق فی الجنات کلها:

یا اهل الجنان حی علی المنبر العظمی و المکانة الزلفی و المنظرالاعلی، هلموا الی زیارة بارئکم فی جنة عدن فیدخلونها، و کل طایفة قد عرفت مرتبتها و منزلتها، فیجلسون ثم یؤمر بالمواید فینصب بین ایدیهم موائد الاختصاص مارأوا مثلها، ولاتخیلوه فی حیوتهم ولا فی جناتهم جنات الاعمال و کذالک الطعام ماذا قوا مثله فی منازلهم و کذالک مایتنا و لونه من الشراب، فاذا فرغوا من ذالک خلعت علیهم من الخلع مالم یلبسوا مثلها فیما تقدم.

مصداق ذالک قوله -صلی الله علیه و آله -فی الجنة، فیها مالا عین رأت ولا اذن سمعت و لاخطر علی قلب بشر.

فاذا فرغوا من ذالک قاموا الی کثیب من المسک الابیض فاخذوا منازلهم فیه علی قدر علمهم بالله لاعلی قدر عملهم فان العمل مخصوص بنعیم الجنان لا بمشاهدةالرحمن. فیتجلی لهم الحق -جل جلاله- خلف حجاب واحد فی اسمه الجمیل اللطیف الی ابصارهم، و کلهم بصر واحد فیتفرق علیهم نور یسری فی ذواتهم فیکونون به سمعاکلهم و قد اظهرتهم جمال الرب و اشرقت ذواتهم بنور ذالک الجمال الاقدس.

قال رسول الله -صلی الله علیه و آله- فیقول الله تعالی: سلام علیکم عبادی و مرحبابکم، حیاکم الله، سلام علیکم من الرحمن الرحیم الحی القیوم، طبتم فادخلوها خالدین، طابت لکم الجنة، فطیبوا انفسکم بالنعیم المقیم و الثواب من الکریم و الخلود الدائم. انتم المؤمنون الآمنون و اناالله المؤمن المهیمن، شققت لکم اسما من اسمائی. لاخوف علیکم و لا انتم تحزنون.

انتم اولیائی و جیرانی و اصفیائی و خاصتی و اهل محبتی و فی داری دارالسلم، ساریکم وجهی کما سمعتم کلامی فاذا تجلیت لکم و کشف عن وجهی الحجب، فاحمدونی و ادخلوا الی داری غیرمحجوبین عنی بسلام آمنین فردوا علی و اجلسووا حولی حتی تنظروا الی و ترونی من قرب فاتحفکم بتحفی و اهب لکم من ملکی و افاکهکم من ضحکی و اعلقکم بیدی و اشمکم روحی.

انا ربکم الذی کنتم تعبدونی ولم ترونی و تحبونی و تخافونی، و عزتی و جلالی و علوی و کبریائی و سنائی انی لکم راض و احبکم واهب ماتحبون و لکم ما تشتهی انفسکم و تلذا عینکم و لکم عندی ما تدعون و ما شئتم فاسألونی و لا تحتشموا و لا تستحیوا ولا تستو حشوا و انی اناالله الجواد الغنی الملی الوفی الصادق.

و هذه داری قد اسکنتم فیها و الظل مبسوطة لا اقبضها عنکم، و انا انظر الیکم، لا اصرف بصری عنکم، فاسئلونی ماشئتم ممتدة علیکم و انا لکم جلیس و انیس فلاحاجة و لافاقة بعد هذا، و لابوس و لامسکنة و لاضعف و لاهرم و لا سخط و لاحرج و لا تحویل ابدا سرمدا نعیمکم نعیم الابد و انتم الآمنون المقیمون الماکثون المکرمون المتنعمون و انتم سادة الاشراف الذین اطعتمونی و اجتنبتم محارمی فارفعوا الی حوائجکم اقضها لکم کرامة و نعمة.

فیقولون: ربنا ما کان هذا املنا و لا امنیتنا و لکن حاجتنا الیک النظر الی وجهک الکریم ابدا و رضی نفسک عنا.

فیقول: لهم العلی الاعلی مالک الملک تبارک و تعالی- فهذا وجهی بارزا لکم ابدا سرمدا فانظروا الیه وابشروا فان نفسی راض عنکم فتمتعوا و قوموا الی ازواجکم فعانقوا و انکحوا و الی غرفکم فادخلوا و الی بساتینکم فتنزهوا، و الی دوابکم فارکبوا و الی فراشکم فاجلسوا و الی جواریکم و سراریکم فی الجنان فاستانسوا و الی هدایاکم من ربکم فاقبلوا و الی کسوتکم فالبسوا و الی مجالسکم فتحدثوا.

ثم قیلوا قایلة لانوم فیها و لا غایلة فی ظل ظلیل و امر مقیل و مجاورة الجلیل، ثم روحوا الی نهرالکوثر و الکافور و الماء المطهر و التسنیم و السلسبیل و الزنجبیل فاغتسلوا و تنعموا، طوبی لکم و حسن مآب.

اخبرنی بهذا الحدیث الامام الهمام ابوعبدالرحمن الشیخ عبدالله الیافعی بالحرم الشریفة سنة ثلاث و ستین و سبعمأتة عن السید شریف الدین المکی عن محمود بن سراج الدین المحدث البغدادی عن فقیه عبدالسلام الدمشقی عن ابی عبدالله محمد العربی عن ابی محمد یونس بن یحیی عن ابی الفضل الارموی عن ابی بکر محمدبن حسن النقاش عن محمد بن حمیدالرازی عن ابی صالح عن قاسم بن الحکم عن سلام الطویل عن غیاث بن المسیب عن عبدالرحمن بن عمیم عن ابن مسعود عن النبی -صلی الله علیه و آله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش‌حدیثی است عشق اگرداری |  | اعتقاد آوری و برداری |

و قیل الجنات ثلاثة: جنة اختصاص الهی و هی التی یدخلها الاطفال الذین لم یبلغوا حدالعمل و حدهم من اول ما یولد الی انقضاء ستة اعوام و یعطی الله ما یشاء من عباده من جنات الاختصاص ما شاء، و من اهلها المجانین الذین ما عقلوا، و من اهلها اهل التوحید العلمی، و من اهلها اهل الفترات، و من لم تصل الیهم دعوة رسول الله -صلی الله علیه و آله- و هم موحدون.

والجنة الثانیة میراث ینالها کل من دخل الجنة ممن ذکرنا و من المؤمنین و هی الاماکن التی کانت معینة لا هل النار لو آمنوا.

والجنة الثالثة جنة الاعمال و هی التی تنزل الناس فیها باعمالهم فمن کان افضل من غیره فی وجوه التفاضل کان له من الجنة اکثر، فما من عمل من الاعمال الصالحة من الفرایض و النوافل الاوله جنة و التفاضل علی مراتب.

و اعلم ان الله خلق الجنة المعنویة التی هی روح الجنة المحسوسة من الفرح الالهی من صفت الکمال و الابتهاج و السرور فکانت الجنة المحسوسة کالجسم، و الجنة المعنویة کالروح و لهذا سماها الحق تعالی الدار الحیوان، فاهلها یتنعمون فیها حسا و معنا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جنت معنی ‌و صورت آن تست صورت و معنی اگر یابی تمام |  | جسم وجانش آن جسم و جان تست مؤمنی باشی بهشتی والسلام |

عن ابی هریره عن رسول الله -صلی الله علیه و آله- قال: ان ادنی اهل الجنة منزلة من ینظر فی ملکه الف عام، و فی روایة الفی عام یری اقصاه کما یری ادناه -اخرجه رزین.

و عن ابوسعیدالخدری -رضی الله عنه -ان رسول الله -صلی الله علیه و آله- قال: ادنی اهل الجنة الذی له ثمانون الف خادم و اثنتان و سبعون زوجة و تنصب له قبة من لؤلؤ و زبرجد و یاقوت کما بین الخابیة الی صنعاء. اخرجه الترمذی.

عن علی(ع) قال: قال رسول الله -صلی الله علیه و آله: ان فی الجنة لسوقا ما فیها شراء و لا بیع الا الصور من الرجال و النساء، فاذا اشتهی الرجل صورة دخل فیها-غریب.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درین صورت بیا معنی طلب کن بهرصورت که بنماید جمالش گذر کن بر سر بازار جنت بهر صورت ترا حسنی نماید بود هر صورتی آئینه‌ای خوب ترا درجنت و مارا همین جا |  | بیان این سخن یعنی طلب کن جمالش بین و آن صورت خیالش که او بنمایدت معنی بصورت از آن صورت ترا معنی فزاید که بنماید بتو معنی محبوب بود این سلطنت ای جان بابا |

ترجمه رساله در تحقیق معنی بهشت‌ها

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به ثقتی**

گواهی می‌دهم که خدائی نیست جز خدای نیکوکار و بزرگوار و مهربان و بخشایشگر و گواهی می‌دهم که محمد بنده و پیامبر و برگزیدۀ اوست که براه راست هدایت کرده است. درود و سلام خدا بر او و بر دیگر پیغمبران و تمام خانواده او و سایر شایستگان.

ای‌فرزند، خدا ترا بجان جانان تأیید کند، بدانکه بهشت دوگونه است بهشت محسوس و بهشت معنوی. همچنانکه عالم بر دو قسم است عالم لطیف و عالم کثیف (مادی). روح را نعمتی است بآنچه از علوم و معارف دارد و نیز نعمتی است از راه لذات و شهوات از آنچه نفس حیوانی از راه قوای حسی بدست می‌آورد، از خوردن و آشامیدن و زناشوئی و لباس و بوهای خوش و آواز خوش که بگوش مربوط است، و روی نیکو و صورت زیبا که بواسطه چشم در صورتهای نیکو و رنگهای مختلف و درختان و رودخانه‌ها دیده می‌شود. همه اینها را حواس به نفس ناطقه منتقل می‌کند و طبیعت نفس از آنها لذت می‌برد. و اگر تنها روح حساس حیوانی از آن بهره‌مند شود نه نفس ناطقه، حیوان هم باید از روی نیکو و رنگهای زیبا لذت برد.

از ابی سعید نقل است که پیغمبر فرمود در بهشت صد درجه است که اگر تمام جهانیان در یکی از آن درجات جمع گردند وسعت آنها را دارد. این حدیث را ترمذی روایت کرده است.

از ابی سعید خدری روایت شده است که پیغمبرخدا فرمود: خدای عزوجل به اهل بهشت گوید: ای اهل بهشت؟ گویند: لبیک پروردگارا و سعدیک و تمام نیکی‌ها بدست تست. خدا فرماید: آیا خشنود شدید؟ گویند: پروردگارا چرا خشنود نباشیم که تو بما چیزی عطا فرمودی که بهیچیک از مخلوق نداده‌ای. خدا فرماید: آیا بهتر از آن بشما ندهم؟ گویند: بهتر از آن چیست؟ فرماید: رضای خود را بر شما فرود آورم و پس از آن هیچگاه بر شما خشمگین نشوم (این حدیث مورد اتفاق است).

بدانکه بهشت اعمال را صد درجه است. دربهشتی از بهشتهای هشتگانه، و بالاترین آن بهشت عدن است. و آن مرکز بهشت است. در آن تلی است که مردم برای دیدن خدا بر آن گرد می‌آیند و این بالاترین بهشت‌ها است. و در میان بهشت‌ها بمنزلت خانۀ پادشاه است. برگرد آن هشت حصار است و در میان هر دو حصار بهشتی است. پس از بهشت عدن بهشت فردوس است که آن در وسط و بهترین بهشت‌ها است و پس از آن دارالجلال و پس از آن بهشت خلد و پس از آن بهشت نعیم و پس از آن جنت المأوی و بعد از آن دارالسلام و سپس دارالمقامه است. و در بعضی از کتب حدیث نام بهشت‌ها را چنین دیدم: نخست بهشت عدن و دوم بهشت فردوس، سوم بهشت نعیم چهارم جنت المأوی پنجم بهشت دارالسلام و ششم بهشت خلد هفتم بهشت طوبی هشتم دارالجلال. و اما **وسیله** آن بالاترین درجه است در بهشت عدن که از آن رسول خدا است که ویژۀ او بوجودآمده است. درجات بهشت شامل پنجهزار و صد و پنج درجه است. اهل بهشت بر چهار دسته‌اند: پیغمبران و انبیاء، و اولیا که پیروان پیغمبران‌اند با بینائی از طرف پروردگارشان، و دیگر مؤمنان‌اند که سخن آنها را تصدیق کرده‌اند و دیگر دانشمندانند که توحید خدا را از ادلۀ عقلیه بدست آورده‌اند. و این چهار دسته در بهشت عدن هنگام دیدار حق بر جایگاه بلند سفیدی خوشحالی می‌کنند و در چهار مقام‌اند. طایفه‌ای بر بالای منبرها هستند که طایفۀ برترین‌اند یعنی پیغمبران و انبیا. طایفۀ دوم اولیا هستند که در گفتار و کردار و حال وارث انبیااند و آنان بر تخت‌ها هستند. طبقۀ سوم دانشمندانی هستند که از راه نظر و برهان عقلی بوجود خدا معتقد شده‌اند و اینها صاحبان کرسی هستند و طبقۀ چهارم مؤمنان‌اند که در توحید تقلید کرده‌اند و آنها هم مراتبی دارند ولی در حشر بر اصحاب نظر عقلی مقدم‌اند و در آن جایگاه رفیع هنگام دیدار اصحاب نظر عقلی بر مقلدان مقدمند. وقتی که خدا بخواهد در دیدار عام برای بندگان خویش تجلی کند، منادی حق در همه بهشت‌ها ندا در دهد: ای اهل بهشت همگی بشتابید بسوی منبر بزرگ و مقام قرب و منظر اعلی. بشتابید به زیارت پروردگارتان در بهشت عدن همه داخل بهشت شوند و هر طایفه مرتبت و منزلت خویش بشناسد، پس در جایگاه خویش قرار گیرند و امر شود تا مائده‌ها آورند و مائدة خاص هر طایفه در برابر آنها نهند. چیزی بینند که در زندگی خویش و در بهشت اعمال مانند آنرا ندیده و خیال هم نکرده‌اند. خوراکها خورند که در منازل خویش نظیر آنرا نچشیده‌اند و همین گونه شرابها نوشند که نظیر آن ننوشیده باشند. آنگاه که فارغ شوند خلعت‌ها بر آنها بپوشانند که در گذشته مانند آن نپوشیده باشند. مصداق آن سخن پیغمبر است که فرمود: در بهشت چیزهائی هست که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است. وقتی که از همه این کارها فراغت یابند برخیزند و بسوی جایگاه بلندی از مشک سفید روند و در منازل خویش جای گیرند و مرتبت آنها بر قدر علم آنها بخدا است نه بر اندازه عملشان، زیرا عمل مخصوص نعیم بهشت است و ربطی بمشاهدۀ پروردگار ندارد. پس حق جل جلاله در پشت یک پرده بنام جمیل لطیف در پیش دیدگان آنها جلوه کند و همه یک چشم باشند، و نوری در ذوات آنها پراکنده شود که بوسیله آن همه گوش باشند، در حالی که جمال رب آنها را ظاهر ساخته و ذات آنها بنور آن جمال اقدس نورانی گردیده است. پیغمبر خدا فرمود: پس خدای تعالی می‌فرماید: سلام بر شما بندگان من و مرحبا بشما، خدا بر شما درود فرستاد، سلام بر شما از خدای رحمن رحیم حی قیوم. پاکیزه شوید پس داخل بهشت شوید و جاودان بمانید که بهشت بر شما خوش آیند باد. خود را به نعمتهای جاویدان و ثواب از خدای کریم و خلود همیشگی خوشحال سازید شما مؤمن و ایمن هستید و من خدای مؤمن مهیمن. برای شما نامی از نامهای خویش مشتق ساختم، خوفی بر شما نیست و شما غمگین نمی‌شوید. شما دوستان من و همسایگان و برگزیدگان و ویژگان و اهل محبت من هستید، در خانه من که دارالسلام است. من روی خود را بشما نشان می‌دهم، همچنانکه سخن مرا شنیدید. آنگاه که بر شما تجلی کردم و پرده‌ها از رخسار خویش برداشتم مرا ستایش کنید و در خانۀ من بی‌حجاب داخل شوید و در سلامت و ایمنی باشید. پس بازگردید بسوی من و اطراف من بنشینید تا بسوی من نگاه کنید و از نزدیک مرا ببینید. من تحفه‌ها بشما می‌دهم و از ملک خویش بشما می‌بخشم و با شما می‌خندم و شما را در آغوش می‌گیرم و بوی دلپذیر خود را بمشام شما می‌رسانم. من پروردگار شما هستم که مرا میپرستیدید و نمی‌دیدید، مرا دوست داشتید و از من می‌ترسیدید. به عزت و جلال و علو و کبریا و بزرگی خود قسم که من از شما راضی هستم و شما را دوست دارم و آنچه بخواهید بشما می‌بخشم و آنچه دلتان بخواهد و چشمتان از دیدنش لذت برد برای شما آماده است. شما هرچه بخواهید نزد من دارید از من بخواهید، نه شرمگین شوید و نه حیا کنید و نه وحشت بخود راه دهید.

من خدای بخشنده بی‌نیاز باوفای راستگو هستم و اینست خانۀ من که شما را در آن مسکن داده‌ام و سایه‌ام بر سر شما گسترده است که این سایه را از شما بازنمی‌گیرم. من بشما نگاه می‌کنم و چشم از شما برنمی‌دارم پس هرچه می‌خواهید از من بخواهید که برای شما مهیا است و من جلیس و انیس شما هستم، دیگر نه نیازی هست و نه فقری و نه سختی و نه بیچارگی و نه ناتوانی و نه پیری و نه خشم و نه تغییر مکان. جاودان در اینجا هستید نعمت شما همیشگی است شما ایمن هستید و در اینجا می‌مانید و مورد احترام هستید و نعمت می‌بینید. شما سروران بزرگانی هستید که از من اطاعت کردید و از آنچه نهی کردند اجتناب نمودید. حاجات خویش نزد من آورید تا آنرا انجام دهم و شمارا بزرگ دارم و نعمت بخشم. گویند پروردگارا این آرزو و امید ما نبود ولی حاجت ما اینست که همیشه بروی کریم تو نظر کنیم و تو از ما راضی باشی. خدای علی اعلی مالک ملک تبارک و تعالی فرماید: این روی من است آشکارا همیشه برای شما ظاهر است، پس بآن نگاه کنید و خوشحال باشید که من از شما راضی هستم. اینک بهره‌مند شوید و نزد همسران خویش روید و آنها را در غرفه‌های خویش در آغوش گیرید و دربستانهای خویش داخل شوید، تفریح کنید، بر اسبان خود سوار شوید و بر تخت‌های خویش بنشینید. بزنان و کنیزان خویش در بهشت بنگرید و مأنوس شوید و هدایای پروردگار خویش را بنگرید و بپذیرید. لباس‌های خویش بپوشید ودر مجالس خود بنشینید و سخن گوئید. بخواب قیلوله‌ای فرو روید که نه خوابی در آن است و نه زیانی، در سایة همیشگی و همسایگی پروردگار بزرگ. سپس بروید بسوی نهر کوثر و کافور و آب پاک و تسنیم و زنجبیل و سلسبیل و خود را بشوئید و متنعم شوید. خوشا بحال شما که عاقبتی نیک داشتید. این حدیث را امام همام ابوعبدالرحمن شیخ عبدالله یافعی در حرم شریف بسال 763 بمن خبرداد و نقل کرد از سید شرف الدین مکی از محمودبن سراج الدین محدث بغدادی از فقیه عبدالسلام دمشقی از عبدالله بن محمد عربی از ابی محمد یونس بن یحیی از ابوالفضل ارموی از ابی بکر محمدبن حسن نقاش از محمدبن حمید رازی از ابی صالح از قاسم بن حکم از سلام طویل از غیاث بن مسیب از عبدالرحمن بن عمیم از ابن مسعود از پیغمبر (ص).

و گفته شده است که بهشت‌ها سه گونه است. بهشت ویژۀ الهی که در آن اطفالی داخل می‌شوند که بمرحله عمل نرسیده‌اند وحد آنها از ؛از آغاز تولد تا پایان شش سالگی است و خدا هرچه بخواهد به بندگان خویش از بهشت ویژه خود می‌دهد. دیوانگانی همه که عقل ندارد در این بهشت‌اند و همچنین اهل توحید علمی و اهل فترات که دعوت رسول خدا بآنها نرسیده است و آنها موحد باشند.

بهشت دوم میراث است هر کدام از آنان که گفتیم داخل بهشت شود باین مقام نیز می‌رسد و آنجا مکانی است که برای اهل آتش معین شده بود اگر ایمان می‌آوردند. بهشت سوم بهشت اعمال است و آنجائی است که مردم باندازة اعمال خود در آنجا مقام می‌گیرند، هر که از دیگری افضل است از این بهشت سهم بیشتر دارد. هیچ عملی از اعمال صالحه از فرایض و نوافل نیست مگر برای آن بهشتی است و امتیاز آنها باندازه مراتب آنها است. بدانکه خدا بهشت معنوی را نیز خلق کرده است وآن روح بهشت محسوس است. آنها از فرح الهی آفریده است که منشأ آن صفت کمال و ابتهاج و سرور است. پس بهشت محسوس همچون جسم است و بهشت معنوی همچون روح و باین جهت خدا آن را **دارحیوان** نامیده است که اهل آن بظاهر و معنی متنعم‌اند.

از ابی هریره نقل است که از رسول خدا نقل کرد که پائین‌ترین مردم بهشت در مقام کسی است که در ملک خویش باندازه مسیر هزار سال نظاره می‌کند. و در روایتی است که مسیر دوهزار سال، دورترین نقاط آن را همانگونه می‌بیند که نزدیکترین آن را. این حدیث را رزین از ابوسعید خدری از پیغمبر خدا نقل کرده است که فرمود: کمترین اهل بهشت کسی است که برای او هشتاد هزار خادم و هفتاد و دو زن باشد و قبه‌ای از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت برای او نصب شود که مابین خابیه تا صنعا وسعت آن باشد. این حدیث را ترمذی از علی(ع) نقل کرده است که گفت حضرت رسول فرمود: در بهشت بازاری است که در آن خرید و فروش نمی‌شود مگر صورتهای زنان و مردان، پس هرگاه مردی صورتی را آرزو کند داخل در آن بازار شود (حدیث عجیبی است).

رساله تحقیق الایمان

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

ایها الاخ المؤمن: ارشدک الله و ایانا الی تحقیق الایمان. اعلم ان الایمان واجب علی العاقل البالغ، فرض عین یحب علی کل مکلف، والایمان اول واجب بالذات لذاته، و بالغیر لغیره، کالنظر فی معرفةالله تعالی. و فی الشرع، تصدیق الرسول، فیما علم ضرورة مجیبه به(ع).

و التصدیق هوالایمان، و هو مؤمن الآمن. قال الله تعالی، خبرا عن اخوة یوسف: **و ما انت بمؤمن لنا**[[1902]](#footnote-1903)، ای بصدق لنا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تصدیق خدا و مصطفی ایمانست |  | مؤمن باشد چو اعتقادش آنست |

وحده لاشریک له[[1903]](#footnote-1904)، و هو حی، عالم، قادر، مرید، سمیع، بصیر، متکلم، لاندله، و لا ضدله، و لا جنس له، و لا فصل له، و لا حدله، و لا اشارة الیه، الا بصریح العرفان العقلی، **و هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیی علیم**[[1904]](#footnote-1905).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دانسته‌ام‌خدای‌تعالی‌که‌ اویکی‌است حی‌است‌لایزال وقدیم است لم‌یزل |  | ذات وصفات اوبه‌کمال است و بردوام مابنده‌ایم و خالق ما اوست والسلام |

و ایمان به ملایکه اعتقاد است برآن، که ملایکه عبادالله‌اند، **لایعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون**[[1905]](#footnote-1906).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بندۀ فرمان و حق را بنده‌اند |  | روز و شب دربندگی پاینده‌اند |

و ایمان به کتب، تصدیق مجموع کلام است، و کتب منزل صدوچهار است، ده صحایف نازل شده بر آدم، و پنجاه بر شیث، و سی بر اخنوخ یعنی ادریس، و ده بر ابراهیم، و تورات بر موسی، و انجیل بر عیسی، و زبور بر داود، و قرآن بر خاتم انبیاء محمد مصطفی -صلی الله علیه و علیهم اجمعین.

و ایمان به روز آخر، یعنی اعتقاد به قیامت و جزا و حشر و نشر و میزان و حساب و صراط و بهشت و دوزخ، و بدان که حلال را حساب است و حرام را عذاب، و اعتقاد کنی که خیر و شر به تقدیر الله تعالی است.

**مصراع**: ولی از کفر وشر راضی نباشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به خدا و ملایکه به کتاب دارم ایمان به خیروشر هر دو |  | به رسولان و روز حشر وحساب که به تقدیر او بود دریاب |

و ایمان نزد کرامیه عبارت است از گفتن: اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمد رسول‌الله، لقوله صلی الله علیه و آله: امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الاالله، و ان محمد رسول‌الله، و یقیمواالصلوة، و یوتو الزکوة، فاذا فعلوا ذالک، اعصموا منی، دمائهم و اموالهم، الا بحق الاسلام، و حسابهم علی‌الله -عزوجل.

و بعضی برآنند که گفتن کلمۀ توحید ایمان است. عن معاذ-رضی‌الله عنه- قال: قال رسول‌الله -صلی الله علیه و آله: من کان آخر کلامه لااله الاالله دخل الجنة.

و گفته‌اند که کلمۀ توحید ایمان است به شرط تصدیق دل. قال رسول‌الله -صلی الله علیه و آله: ما من احد یشهد ان لااله الاالله، و ان محمد رسول‌الله صدقا من قلبه، الآخر، مدالله علی النار -رواه معاذ.

و ارکان ایمان نزد امام شافعی تصدیق جنان است، و اقرار به لسان، وعمل به ارکان، و جمعی از سلف بر این قول قایل‌اند، و امام ابوحنیفه تصدیق و اقرار را از ارکان ایمان می‌دارد، و عمل از حقوق ایمان، نه از ارکان.

و متأخرین متفق‌اند که ایمان اذعان جنان است، و الاذعان عزم القلب، و العزم جزم الارادة بعد التردد، لان من صدق بالله و رسوله، و مات قبل اشتغاله بالطاعة، مات مؤمنا بالاجماع. و نزد معتزله اصول ایمان پنج است: توحید، و عدل، و اقرار به نبوت انبیا، و اقرار به وعدو و عید، و قیام به امر معروف و نهی از منکر. و نزد امامیه ایمان تصدیق است به وحدانیت الله تعالی. و عدل در افعال حق جل و علا، و تصدیق به نبوت انبیا، و به امامت ائمة معصوم، و معاد.

**فصل**

اگر مصدقی تصدیق کند وحدانیت الله تعالی، و رسالت رسل، و مهلت نشد، که اقرار کند، عندالله مؤمن باشد، و اگر مهلت شد، و اقرار نکرد، مؤمن بود عندالله، و فاسق بود عندنا، به ترک ذکر، زیرا که ایمان متحقق نشود، عندالناس، به غیر اقرار. و گفته‌اند که اقرار از برای اجرای احکام است، و دال بر تصدیق قلبی، و دال غیر مدلول. فافهم.

**فصل**

نزد اهل سنت و جماعت مؤمن به فسق از ایمان خارج نشود.

**مصراع**: گرچه کامل نماندش ایمان.

اما معتزله گفته‌اند که خارج شود از ایمان، و داخل نشود در کفر، یعنی مرتکب کبیره، نه مؤمن است و نه کافر، و هومنزلة بین المنزلتین. اما خوارج برآنند، که مرتکب صغیره و کبیره کافر است. لاجرم خارجی مسلمان کم توان یافت.

**فصل**

ایمان نزد امام شافعی -رحمة‌الله علیه- یزید و ینقص، اعنی یزید بالطاعة، و ینقص بالمعصیة، و عندالامام ابوجعفر -رحمة الله علیه- لایزید ولاینقص، اعنی بالذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذات تصدیق بیش و کم نشود نظری کرده‌اند اهل نظر |  | به صفت بیش و کم تواند بود آن چنان گفت و این چنین فرمود |

و گفته‌اند که ایمان زیادت نشود، الا به انضمام طاعات، و ناقص نگردد الا به ارتکاب معاصی. بلکه زیادتی ایمان از حیثیت تجدد امثال تواند بود، زیرا که ایمان تصدیق عبد است به دل، به مجموع ماجاء به النبی-ع- و هو والعرض، العرض لایبقی زمانین، لاجرم بقا به تجدد امثال بود، چون سایر اعراض.

و گفته‌اند که زیادتی، از حیثیت ثمره، و اشراق نور ایمان است. قال الله تعالی: **افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه**[[1906]](#footnote-1907).

یا گویند: ایمان الرسل -علیهم السلام -لایزید و لاینقص، و ایمان الصحابة یزید بالتفضیل و لاینقص، و ایمان سایر الامة یزید بالطاعة، و ینقص بالمعصیة. و امام -رضی الله عنه- در عالم و متعلم فرموده که تصدیق کرده‌ایم وحدانیت الله تعالی و ربوبیت او را، همچنانکه تصدیق کرده‌اند، انبیا و رسل -صلوات الله علیهم اجمعین.

**فصل**

نزد اصحاب امام شافعی، صحیح است که مؤمن گوید: انا مؤمن انشاءالله، و نزد بعضی از علماء حنیفیه استثنا اینجا صحیح نیست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر ترا شک است در ایمان خود |  | بنده را شک نیست در ایمان خویش |

اما ایمان معتبر، منجی در آخرت، موقوف است، بر بقاء ایمان تا نفس آخرین، و ولی را خوف خاتمت است.

**مصراع**: حال او جز خدا نمی‌داند.

لاجرم تفویض کند، به مشیت الله تعالی، و گوید انا مؤمن انشاء الله. دیگر بقاء ایمان عارض ایمان بود، و شک در عارض، مستلزم شک نباشد درمعروض. و روایت است که امام اعظم فرموده: الآن انا مؤمن حقا عندی، و مؤمن عندالله انشاءالله، و لفظ انشاءالله از برای تبرک و تواضع استعمال کرده‌اند، کما قال بریدة: کان رسول‌الله -صلی الله علیه و آله- یعلمهم اذ اخرجوا الی المقابر: السلام علیکم یا اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین، و انا انشاءالله بکم لاحقون، سأل الله لنا و لکم العافیة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مؤمنی گر هست ایمانت تمام |  | عاقبت محمود بادا والسلام |

**فصل**

ایمان مقلد صحیح است نزد اهل سنت و جماعت، خلافاً للمعتزلة، و تقلید قبول کردن امری است به غیر دلیل، یعنی اعتقادی جازم، مطابق غیر موجب، و مصدق مقلد، مؤمن است به تصدیق، و عاصی به ترک نظر و استدلال، و عندالمعتزلة لیس بمؤمن ولاکافر.

**فصل**

ایمان غیر اسلام است نزد امام شافعی، لقوله تعالی: **قالت الاعراب آمنا، قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا**[[1907]](#footnote-1908). اثبات اسلام فرمود، و نفی ایمان، و حدیث جبرئیل -فانه سئل النبی -صلی الله علیه و آله- عن الایمان، فقال: ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله، والیوم الآخر، و تؤمن بالقدر خیره و شره، من الله. فقال: صدقت. قال: فاخبرنی عن الاسلام. فقال: الاسلام ان تشهد: لااله الاالله، و ان محمد رسول‌الله، و تقیموا الصلوة، و توتی الزکوة، و تصوم رمضان، و تحج البیت، ان استطعت الیه سبیلا، قال صدقت.

و دانسته‌ای که اصل اسلام استسلام است و اصل ایمان تصدیق.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی انقیاد خوانندش آن یکی ظاهراین یکی باطن |  | وین یکی اعتقاد دانندش خوش بود گر بهم رسانندش |

و چون اسلام به معنی استسلام گیرند، هر مؤمنی مسلمانی باشد، اما لازم نیست که هر مسلمانی مؤمنی بود، و علماء حنیفیه فرموده‌اند که: اسلام و ایمان از اسماء مترادفه‌اند، همچنان که قعود و جلوس. قال الله تعالی: **و من یبتغ غیرالاسلام دینا فلن یقبل منه**[[1908]](#footnote-1909).

اگر اسلام غیر ایمان بودی حق تعالی قبول نفرمودی، و قال الله تعالی: **و وصی بها ابراهیم، بنیه و یعقوب، یا نبی ان الله اصطفی لکم الدین، فلاتموتن الا و انتم مسلمون**[[1909]](#footnote-1910). ای منقادون الیه، و جاءالدین بالالف و الام للتعریف، فهودین معلوم، و هو قوله تعالی: **ان الدین عندالله الاسلام**[[1910]](#footnote-1911).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر به ظاهرو باطن ترا بود اسلام |  | تو مؤمنی و مسلمان کاملی و سلام |

و آداب سلوک در خدمت ملوک نزد نعمت‌الله، یا قیام بدن است به وظایف احکام، و هوالاسلام، یا قیام دل است به وظایف استسلام، و هوالایمان، یا قیام روح است به مشاهدة ملک علام، و هوالاحسان. چنانکه رسول خدا-صلی الله علیه و آله- فرمود: **الاحسان ان تعبدالله کانک تراه**، یعنی عابد در حال عبودیت باید که معبود را مشاهده فرماید.

**مصراع**: یعنی به صفات حضرتش را بیند.

**کانک تراه. لاحقیقة فان لم تکن تراه فانه یراک**. یا قایم باش به عبودیت به آن که خدای تو ترا می‌بیند، و در اول مریدی و محجوب به ارادت خود و در ثانی مراد. و المرید لایکون الاموجودا، و المراد لایکون الامعدوما. والسلام علی من اتبع الهدی.

رساله فی تحقیق الایمان

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمد لولیه و الصلوة علی نبیه محمد و آله -یا اخی- ایدک الله بروح القدس- معلوم فرموده باشی که بنّا چون بنای بیتی کند اول زمینی اختیار فرماید، بعد از آن به آلات و ادوات چهار دیواری برآورد، آنگاه سقفی بر آن نهد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باشد آن تکیه‌گاه درویشان |  | خانه‌ای چون سراچۀ ایشان |

و اگر طینین[[1911]](#footnote-1912) گردانند و مجصص[[1912]](#footnote-1913) سازند، و منقش کنند.

**مصراع**: قصر سلطان ممالک باشد آن.

و بنّای حقیقی که معمار عالم است، و سید اولاد آدم صلی الله علیه و آله و سلم.

**مصراع**: خانۀ دین ما بنا فرمود.

و فرمود: **بنی الاسلام علی خمس**، و زمین خانۀ اسلام ایمان است.

**مصراع**: ور زمین نیست خانه ویران است.

**قالت الاعراب آمنا قل لم تومنوا و لکن قولوا اسلمنا**[[1913]](#footnote-1914)، و ایمان نزد متأخرین تصدیق است یعنی تصدیق الرسول بالقلب فیما علم ضرورة مجیئه به(ع)، و تصدیق واحد، و به قوت و ضعف متفاوت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به‌دل‌تصدیق‌اگرداری‌بدان‌تصدیق‌ثابت‌باش |  | به‌تحقیق‌این‌سخن‌بشنودراین‌تحقیق‌ثابت‌باش |

وجدار اول خانۀ دین شهادت: **ان لااله الاالله و ان محمدا رسول الله** و ثانی: **و اقام الصلوة**[[1914]](#footnote-1915)، و ثالث: **و ایتاء الزکوة**[[1915]](#footnote-1916)، و رابع: **صوم رمضان**، و سقف این بیت: **و حج البیت من استطاع الیه سبیلا**[[1916]](#footnote-1917).

**مصراع**: این چنین خانه چون تمام شود.

**و من دخله کان آمنا**[[1917]](#footnote-1918)، و اگر به محبت طینین شود و به تخلق مجصص گردد و به تحقق منقش:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بارگاه سرای آن شاه است |  | خلوت خاص نعمت‌الله است |

و اسلام به هیأت اجتماع ارکان خمسه و مرتبۀ ستۀ کامله دارد. فافهم، تم و الحمدلله و المنة.

رساله منظومۀ ایمانیه

**بسم اللّه الرحمن الرحیم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر كسی پرسدت كه ایمان چیست بزبان گو همی كنیم اقرار اول ایمان من بود بخدا قادر و ناظر و علیم و حكیم واحد و لم یلد و لم یولد دویم از حكم كردگار جهان سیم ایمان به حكم جبارم چارم آورده‌ام بصدق ایمان پنجم ایمان بروز حشرم هست ششم ایمان كه خیر و شر ز قضاست گر ز اسلام پرسدت عاقل اول از صدق پاك بی‌اكراه كه محمد رسول اوست به حق دومین از طریق عز و نیاز ركن دیگر زكات مال بود چارمین هست روزۀ رمضان پنجمین حج گر استطاعت هست شرط این خاص و عام دانستن  چونكه معلوم گشت ایمانم باید آنگاه حاصل عملم كار ایمان بقول ناید راست گر كتب را تمام بر خوانی بر علم بایدت قیام نمود چونكه معلوم شد كه ایمان چیست شرط احسان تمام عرضه بكن این سئوالی كه شد بدین منوال گر عبادت كنی ز بهر خدا تا كجائی و در چه كاری تو یا نداری دو چشم دیدن او پس چنین دان به اعتقاد درست گر چنین می‌كنی عبادت حق گر بپرسند كاصل ایمان چیست بیخ و شاخ و زمین ایمان را جان ایمان بگو عنایت حق دل مؤمن زمین ایمان است هست اخلاص بیخ ایمانم پوست ایمان بگو كه شرم خداست عشق حق میوه است ایمان را نه مسائل به نظم گفتن ما یا رب از فضل خویش رحمت كن |  | صفت دین و شرط احسان چیست اعتقادم به دل در این گفتار آن خدائی كه هست بی‌همتا صانع و مالك و سمیع و كریم صمد و حی و لا یموت و احد بملائك بود مرا ایمان  به كتب‌های پاك او دارم به رسولان خالق دیان به سئوال و جواب و نشرم هست همه تقدیرها به حكم خداست نشوی رد جواب او عاقل گفتن لا اله الا اللّه سرور قوم و سید مطلق بنمودن قیام پنج نماز بر نصاب گذشت سال بود خاص از اسلام روزه ركنی دان زاد این راه گر سلامت هست واجب است این تمام دانستن ركن اسلام جمله می‌دانم گر عمل نیست همچنان دغلم قول با فعل اگر بود زیباست یا ز تحصیل داد بستانی علم اگر باشدت عمل نه چه سود بعد از اسلام شرط احسان چیست چست بگشای درج در سخن بشنو از من جواب حق سئوال اندر آن حال چشم جان بگشا در جهان پا و سر چه داری تو یا دو گوش سخن شنیدن او كاندر آن دم خدای ناظر تست بی‌گمان میروی به جنّت حق سرّ ایمان و تخم ایمان چیست چیست بنمای هر سه برهان را گر بگوئی غریب نیست ترا سرّ ایمان شهادت مطلق شاخ ایمانست خوف دیانم برگ او تقوی است و ترك هوی است كه حلاوت رسد مسلمان را در به الماس علم سفتن ما جای سید مقام جنّت كن |

رساله نصیحت نامه

**بسم الله الرحمن الرحیم**

یا ولدی اعزک الله فی الدارین -معلوم باشد که حضرت واجب‌الوجود از خزانۀ جود بی‌نوایان سباسب عدم را به تشریف شریف وجود مشرف فرموده، و خلعت لطیف هر فردی از افراد عالم را به اسمی از اسماء الهیه معلوم گردانیده، و در مرآت منیر موجودات تمثال جمال بر کمال به وجه احسن نموده، و ظهور ذات مقدسه ذاته بذاته فی ذاته جلا گفته‌اند، اما ظهور ذاته بذاته فی تعیناته استجلا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر و مظهری شده ظاهر |  | نظری کن به مظهر و مظهر |

**نصیحت:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نصیحت بگوش جان بشنو |  | دل بمن ده بجان روان بشنو |

قال رسول الله(ص): **ان الله کتب الاحسان علی کل شیی**، الحدیث، و قال(ع): **الاحسان ان تعبدالله کانک تراه**، الحدیث. و حقیقت احسان شهود حق است در جمیع مراتب وجودیه، و احسان را مراتب ثلاثه است:

اول، احسان لغوی نیکی کردن است با جمیع موجودات.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زنهار دلا مکوش جز برنیکی گرزانکه کسی بجای تونیک نکرد |  | زیراکه زیان نکرد کس در نیکی تو نیکی کن بجای او گر نیکی |

دوم: عبادت به حضور تام و مشاهدۀ محبوب.

سوم: شهود رب‌العالمین با هر شیی. کما قال الله تعالی: **و من یسلم وجهه الی الله و هو محسن**[[1918]](#footnote-1919).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگرمحسن‌چنین‌باشی‌زهی‌احسان‌که‌توداری |  | زهی‌احسان‌که‌توداری‌اگرمحسن‌چنین‌باشی |

**نصیحت**:

قال الله تعالی: **ولقد آتینا لقمان الحکمة و من یوتی الحکمة فقد اوتی خیراکثیرا**[[1919]](#footnote-1920)، و نقول: **الحکمة وضع الشیی فی موضعه**، و نقول: **الحکمة ادراک الشیی علی ماهو به و العمل بمقتضاه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عمل و علم جمع گردانی |  | گر تو باشی حکیم ربانی |

و **حکمت منطوقه** علوم شریعت است و طریقت. اما علم شریعت بدان و بگو و علم طریقت معلوم کن و با اهل طریقت بگو.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فمن منح الجهال علما اضاعه |  | و من منع المستوجبین فقد ظلم |

اما **حکمت مسکوته** اسرار حقیقت است که علماء رسوم و عوام از ادراک آن قاصراند، و **حکمت مجهوله** آنست که بر غیر حکیم مطلق پوشیده است، یعنی حکمت در آفریدن ایلام بعضی عباد، و موت اطفال، و خلود در نار، و شرعاً تصدیق بر آن واجب است، و اعتقاد کردن که عدل است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه آن حاکم حکیم کند |  | عدل باشد که آن کریم کند |

و **حکمت خاصه** معرفت حق است و عمل به آن، و معرفت باطل و اجتناب از آن. کما قال(ع): **اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این دعا را ورد خود سازش مدام |  | بر امید استجابت والسلام |

**نصیحت**:

وظیفۀ اهل اسلام امتثال است به واجبات و اجتناب ازمنهیات و تهذیب اخلاق و طهارت قلب از کفر و نفاق و شرک و شقاق ونزاهت سر از غیر حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ره روان ما به این ره می‌روند |  | عارفانه نیک آگه می‌روند |

**نصیحت**:

انسان کامل اکمل عباد است و مقام او ارفع مراتب ومقامات و مجلای تجلیات اسما و صفات و ذات، و عندالله اسم او عبدالله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بندۀ کامل ار چنین باشی |  | همه پاشند بر تو هم پاشی |

و عبدالرحمن باش برحمت عامه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر همه خلق مهربان می‌باش |  | راحم خلق آن چنان می‌باش |

و عبدالرحیم مظهر اسم الرحیم است برحمت خاصه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مؤمنان را به لطف خود بنواز |  | کافران را بقهر هم بگداز |

**نصیحت**:

متمکن باش در همه کاری، و تعجیل مکن در عقوبات و مؤاخذات، و صبر فرما در ریاضات و مجاهدات، و باید که تغییر نیابی از موذیات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ایوب صبور این چنین صابر بود |  | در حال بلا صبر خوشی می‌فرمود |

**نصیحت**:

یعقوب پیغمبر(ع) در فراق یوسف(ع) بنالید، و مناجات کرد، و گفت: الهی فرزندم، ریحانۀ دلم را از من بازگرفتی بازش به من برسان، تا لحظه‌ای او را به‌بینم و ببویم. خطاب مستطاب ملک وهاب در رسید که نوبتی طعام می‌خوردی و مشتهی بودی، گرسنه‌ای محتاج بر درت آمد، تو او را از آن طعام محروم گردانیدی، ما هم آنچه تو اشتهای آن داری از تو باز گرفتیم، یعقوب بعد از آن توبه کرد، و شخصی را تعیین فرمود تا در حال تناول طعام منادی کردی که: اسرائیل الله، یعنی یعقوب(ع) طعام می‌خورد هر که ارادت دارد تشریف فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درویش عزیزی که درآید ز در تو |  | باید که به خواری نرود او ز بر تو |

**نصیحت**:

طاهر باش از مخالفت حق، و طاهر الظاهر از معاصی، و طاهر الباطن از وساوس و هواجس شیطانی و تعلق به اغیار، و طاهر السر یعنی لحظه‌ای از حق غافل مشو و، و طاهر السر و العلانیة:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنی بهم نیکو بدار |  | ظاهروباطن به آن حضرت سپار |

**نصیحت**:

قال امیرالمؤمنین(ع):

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان الذین شروا دنیا بآخرة باعوا کریما جدیدا باقیا حسنا |  | لم یربحواباتخاذ البیع بل خسروا بدارس طامس یابئس مااتجروا |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رها کن فانی و باقی طلب کن |  | بیا رندانه و ساقی طلب کن |

**نصیحت**:

اسراف و امساک هر دو مذموم‌اند، و افراط و تفریط مردود، **خیرالامور اوسطها**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه کار معتدل می‌باش |  | تابع قول اهل دل می‌باش |

**نصیحت**:

هر واحدی از سلاطین و امرا و علما و حکما و فقرا ومساکین که برسند به مقتضی**: انزل الناس منازلهم**، چنانکه مناسب او باشد به خدمت قیام نمای.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر یکی را بجای خود میدار |  | نعمت‌الله زیاد هم مگذار |

یانورالله انظر الی حقایق الاشیاء تعش عیشة السعداء و کن من الامناء فلاتدع شیئا من الاسرار الا لاهلها بطریق الایماء، فان الله اقدر علی ظهورها و قدمحیها بنورها.[[1920]](#footnote-1921) و السلام علی من اتبع الهدی[[1921]](#footnote-1922).

رساله نصیحت‌نامۀ سید خلیل الله (ولده)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمدلله رب العالمین و الصلوة علی سید المرسلین.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلیل‌الله من ای نور دیده بمانی یادگار نعمت‌الله به صدق دل بامیدی که دارم نصیحت نامه‌ای بس عارفانه |  | که مثلت دیدة مردم ندیده بسی روی و بسی سال و بسی ماه بخاطر خوش خیالی می‌نگارم نوشتم از برای آن یگانه |

**نصیحت اول**:

دنیا را چون حکام عادل‌دار و عقبی را چون اولیاء کامل تا سلطان صورت و معنی باشی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نسبت هست اگر حسب باشد با هر كسی سحن نكنی از برای عرض |  | حسبت با چنین نسب باشد دنيا فدای جان كن و جان را فدای عرض |

**نصیحت دوم**:

به حکم: **وهومعکم اینما کنتم**[[1922]](#footnote-1923)، در هر حال که باشی از محول احوال غافل مباش.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به بازی تو خود را ببازی مده |  | تو خود را به یار مجازی مده |

**نصیحت سوم**:

ای فرزند دلبندارشدک‌الله، طفلان را پدر باش، جوانان را برادر، و پیران را فرزند.

**نصیحت چهارم:**

امیدوارم که ظاهرت جامع کمالات کونیه باشد و باطنت حایز مجموع مراتب الهیه، و بر نقطۀ وسط خط مستقیم محور دائرۀ وجوب و امکان، باسم العدل مستوی گردی، و به قیومیت قیوم مطلق قائم.

**نصیحت** **پنجم**:

موحد به توحید جامع باش.بمقتضای **تخلقوا باخلاق الله**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| متخلق به خلق او می باش اسم جامع زهر یکی برخوان |  | همه را جمع كن نكو می باش همه را جمع كن يكی گردان |

**نصیحت ششم**:

تجلیات الهی نامتناهی است و هر تجلی مستلزم علمی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دائماً طالب‌ این ‌علم‌ تجلی می‌باش |  | هر چه یابی بگذر در پی عالی می باش |

و به متابعت سید عالم میگو: **رب زدنی علما**.

و بفرایض قیام نما تا خداترا به نور: **بی‌یسمع و بی ینطق** منور گرداند و بر نوافل اتیان نماتا به تشریف شریف: **کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به ولسانه الذی یتکلم به**، الحدیث، مزین شوی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشرف به تشریف خاص‌اله |  | بمعنی و صورت بود پادشاه |

**نصیحت هفتم**:

بحکم: **من اقبل علی الله بکلیته اقبل الله علیه بکلیته، و من اعرض عن الله بکلیته اعرض الله عنه بکلیته، و من یکون هکذا اوهکذا فالله معه هکذا**[[1923]](#footnote-1924).

اقبال تام کن تا اقبال فرمایند به جمیع اسما و صفات، و اعراض مکن تا اعراض ننمایند.

**نصیحت هشتم**:

ارکان خمسه اسلامیه را رعایت نما، و در حضرات خمسه الهیه مسافرت فرما، و در مراتب سته و مجلی حقیقیت کلیه پرواز کن، به مقتضی: **اللهم ارزقنی و ارزق منی**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یعنی که بدین حق چو ما باش |  | فرمان بر حضرت خدا باش |

و تابع سنت سنیۀ حضرت محمدی (ص)می‌باش.

**نصیحت نهم**:

در وقت جمع، ذیل عبودیت از دست مده تا سر از جیب ربوبیت برنیاوری، ودر حالت تفرقه از جمع به کلی غافل مشو تا از حق محروم نمانی.

حضرت خلیل‌الله جد پنجاه و چهارم نورالله بن خلیل‌الله بن نعمت الله است، وصیت اسرائیل‌الله را فرمود، چنانکه حق تعالی خبر داد: **و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلاتموتن الا و انتم مسلمون**[[1924]](#footnote-1925). و لقمان با فرزند می‌گفت: **یا بنی لاتشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم**[[1925]](#footnote-1926).

مجردانه از نقوش خیال و لباس مثال مجرد شو و در مراتب ذات موجودات، اشعۀ شمس حقیقيه مشاهده فرما، و در ضمیر منیر حروفات کتب خانۀ کاینات معانی انوار اسرار صوراسماءالهیه مطالعه نما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور چشم من این چنین بینم |  | گل توحید از جنان چیند |

مظهر به مظهر ظاهر است و بحر به کثرت امواج و حباب و جواهر مکتنفه به اعراض متعدده است.

مرید معتقد را مأمور دار و مرید منکر را معذور، و در مزرعۀ: **الدنیا مزرعة الآخرة**[[1926]](#footnote-1927):

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تخم نیکی بوقت خود می‌کار |  | خرمن از هرچه کاشتی بردار |

عالم مصنوع صانع علیم حکیم کریم عظیم است، و شرف دال بقدر مدلول، لاجرم عالم در غایت جلال‌و جمال و کمال و شرف باشد. به چشم باطن نظری کن، و در مجموع مظاهر، ناظر ظهور مظهر باش، و همه را به نظر تعظیم و اجلال مشاهده می‌کن. دنیا را اسم عقبی خوانده‌ایم و عقبی در حقيقت اسم مولا، فافهم.

بارند تردامن منشین، و از صحبت زاهد خشک برخيز، در مرضیات شرعیه به تجلی الهیه اقرار نما، و درغیر مرضیات بشناس و صادقانه انکار می‌کن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نصیحت بگوش جان بشنو |  | یک نفس وعظ عارفان بشنو |

در حالتی که آتش خشم برفروزد و خون دل بجوش درآید، به آب حلم غلیان دم قلب را فرونشان، اگر نشسته‌ای برخیز و روان شو، و اگر استاده‌ای بنشین و خموش باش.

ظاهر از معاصی طاهر و پاك دار و باطل از وساوس و هواجس معصوم. آن دایم دریاب تا دایم با آن باشی. قال رسول الله(ص): **اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنورالله**[[1927]](#footnote-1928).

علیک بمراعاة النیة کماتراعی اعمالک ، و لهذا قیل: من عد کلامه قل کلامه، و علیک بحسن اخلاقک و اتیان مکارمها.

اغتنم حیاة انت فیها سالک و داراً لست لما بمالک، میزانک فیها موضوع، و کلامک مسموع، و اذنک واعیة و مواعظک داعیة و انفاسک باقیة و اعمالک بالخیرات وافیة فنور بیتک المظلم واوضح سرک المبهم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خانۀ تاریک اگر روشن کنی گر بیایی یوسفی گل پیرهن |  | خانۀ خود چون سرای من کنی کی سخن با ما ز پیراهن کنی |

قال رسول الله(ص): **جالس العلماء و صاحب الحکماء و خالط الکبراء**، و قال تعالی: **واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة والعشی یریدون وجهه**[[1928]](#footnote-1929).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یار نیکان باش تا نیکان تمام |  | یار تو باشند از جان والسلام |

**نصیحت دهم**:

بقا و فنا از قبیل متضايفند، الفناء عن کذا و البقاء مع کذا، و صحیح نیست فناء از حق اصلا. پس فناء سالک باشد از سالک: **کل شیی هالک الا وجهه**[[1929]](#footnote-1930). و سالک وقتی فانی شود از سالک که فانی شود از اکوان و اعیان و تجلیات حق بر نوعین، نوعی فانی گرداند ترا از تو و از احکامت، و نوعی باقی دارد ترا با تو و احکام تو، و مادام که دردار تکلیفی، طالب این علم تجلی می‌باش. اگر نه تکلیف بودی حق تعالی وصیت به هیچ بنده‌ای نفرمودی، زیرا که عالم وصیت نفرماید الا بعد از علم او که وصیت اثری دارد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وصیتی‌است‌بزرگانه‌گوش‌کن‌ازجان |  | که نزدعارف دانا به است ازدوجهان |

هر موجودی که موجد ایجاد فرموده مستند باشد در وجود به حقیقت واجب‌الوجود، لاجرم مجموع مصنوعات ازین وجه حسن باشند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلا ینظرالعین الا الیه |  | ولا یقع الحکم الا علیه |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان لله الصراط المستقیم فی كبير و صغیر عینه |  | ظاهر غیر خفی فی العمیم و جهول بامور و علیم |

و مراد از کون فی قوله: **انما الکون خیال و هو حق فی الحقیقة**، عالم صور تواند بود که مجلای تجلیات حقند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنی بهمدیگر نگر |  | باده را می‌نوش و در ساغر نگر |

و جایز است که عالم باشد باسره که ظل غیب مطلق است، بلکه عالم ظل اعیانند و اعیان ظل حق، و اگر حق بغیره گویند که درمقابل باطل آید، می‌شاید، چه عالم به دلیل: **و یحق الحق بکلماته**[[1930]](#footnote-1931) حق است. قول ما را از حق در حقيقت ‌شنو.

واگرچه فی‌ء[[1931]](#footnote-1932)خیال است ورواست که کون جامع که به اعتبار حق بذاته مراد بود ظلیت خیال است و به اعتبار حقیقت حق، که بصور متخیله متعین شده، مسمی به اسم اکوان آمده، هر آینه عارفی که در هر آینه این معنی را مشاهده فرماید جامع اسرار طریقت و حایز انوار حقیقت بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خیالش نقش می‌بندم بدیده خیال عارضش بر دیدۀ ما |  | چنان حس و چنین دیده که دیده بود نقشی بر آب خوش کشیده |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلعینها من عینها کحل |  | ولوجهها من وجهها قمر |

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتابی تو و ما سایۀ تو روی تو نورهم از روی تو یافت به ازین گفتۀ مستانۀ ما |  | احول است آنکه یکی را به دودید چشم تو سرمه بچشم تو کشید در خرابات که گفت و که شنید |

قال رسول الله(ص): اصدق کلمة قالها الشاعر کلمة لبید:

**مصراع**: **الا کل شیی ما خلاالله باطل**، ای ما سوی الحق معدوم فی نفسه و ان کان موجودا بالله، فالکل لله و بالله بل هوالله.

صدور همه از اوست و قیام همه به اوست، بلکه در حقیقت همه او است. کثرت متخیلات عالم دلیل‌اند بر کثرت اسماء الهیه، و هر اسمی به مظهری از صور خیالیۀ اکوان ظاهر گشته، و احدیت ذات دلیل است بر احدیت ما فی الکون.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انماالکون‌خیال‌وهوحق‌فی‌الحقیقة |  | والذی ‌یفهم ‌هذا حاز اسرار الطریقة |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم خیال می‌بینم همه عالم چو مظهر حقند |  | در خیال آن جمال می‌بینم همه را بر کمال می‌بینم |

**والحق عندی وجود لايأتی عليه الباطل**.

وواجب‌الوجود حق مطلق است، و ممتنع‌الوجود باطل مطلق، و ممکن‌الوجود که به وجود از وجود واجب‌الوجود مستفیدند، حق‌اند من وجه، وباطل‌اند من وجه.

اللهم انی اعوذبوصالک عن فراقک بل اعوذمنک و توجهت بک و تبرأت من غیرک و توکلت علیک واصلی علی خیر انبیائک و اصفیائک و هو حبیبک و خلیلک و مظهر کما لاتک و مرآة جمالک و صورة اسمک الاعظم و متمم العالم و تعین الاقدم، و صلی الله علیه و آله و سلم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورتش ‌جام ‌است ‌ومعنی‌می‌بنوش |  | ساغری بستان و شادی وی بنوش |

معلول صورت و ظاهر علت است، و علت حقیقت و باطن معلول، و معلول من حیث هوهو ممکن‌الوجود، و آن قبول وجود است. چون علت ایجاد کند معلول را، تمثال جمال اوصاف و کمال تجلیات علت در مظهر مطهر و مرآت منور ماهیت معلول به قدر قابلیت و استعداد او رو نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک‌شمع‌وصدآئینه بنهاده به پیرامن |  | هرآینه‌ای شمعی بنموده به تو روشن |

و در حقیقت نزد اهل علم صحیح و کشف صریح اطلاق علم کنند بر وی به قیدی از قیود، تا شناخته شود به وصفی يا مضاف باشد به حضرتش نسبتی از وحدت یا وجوب وجود یا مبدئیت یا اقتضاء به ایجاد یا صدور اثر یا تعلق علم او به او یا به غیر او.

زیرا که این مجموع مقتضی تغیر و تقید است و تعلق بغیر مسبوق بود به لاتعین، و آن منافی اطلاق است، بلکه شرط در تصور اطلاق حق تعلق است به تعین سلبی نه بمعنی اطلاق که ضد او تقیدات است، بلکه اطلاق است از وحدت و کثرت و از حصر اطلاق و تقید.

اما نسبت وحدت و مبدئیت و تأثیر و فعل ایجادی به حضرت حق به اعتبار تعین صحیح است، و اول تعین متعلقه نسبت ذاتیه به اعتبار تمیز این نسبت به امتیاز نسبتی غیرحقیقی.

وبواسطۀ نسبت علمیه ذاتیه، وحدت حق و وجوب وجود حق و مبدئیت حق تعقل توان کرد، و علم حق عین اوست و در ذات او، و علم او به نفس او سبب علم اوست به اشیاء، و اشیاء عبارت است از تعنیات تعقلات کلیه تفصیلیه، و ماهیات عبارت است از اعیان ثابته یعنی صور اسماء الهیه، و اسماء الهیه ذات است با صفت متعینه.

رساله نصیحت‌نامه خلیفةالله فی ارضه

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمدلله المنفرد ذاته ابدا، المتعزز صفاته سرمدا، و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد، عبده و رسوله و حبیبه، و علی آله و اصحابه اجمعین. قال رسول الله(ص): **اذابویع خلیفتان فاقتلوا الآخر منهما**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین فرموده شاه انبیا |  | آن رسول الله حبیب کبریا |

که چون بیعت کنند با خلیفه‌ای، و ذو شوکت دیگر پیدا شود، و دعوی مملکت و مشارکت کند، تابع خلیفة اول باید بود، و به قلع و قمع ثانی قیام باید نمود، و نزد انبیا و اولیا و حکما مبین و مبرهن است که خالق عالم جل جلاله واحدی است وحده لاشریک له، و حضرت سلطان اصفیا محمد مصطفی رسول الله(ص) فرمود: **السلطان ظل الله فی الارض**.

اگر سلطان دو باشد، دو سایه پیدا شود، و متوهم توهم کند که دو سایه، سایۀ دو ذاتند، و این دوئی مؤدی شود به فساد عالم، کما قال الله تعالی: **لو کان فیهما الهة الاالله لفسدتا**[[1932]](#footnote-1933).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دو عالم یکی بود بی‌شک |  | همه مخلوق و خالق است آن یک |

و اگر سایل گوید چون مراد رفع دوئی است چرا آخر متعین شد به قتل؟ می‌گوئیم دوی از آخر حاصل آمده، و اول دال است بر وحدانیت.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باحضرتی‌که‌هست‌ترا بیعتی ‌درست ماعهد بسته‌ایم و برین عهد ثابتیم |  | می‌باش استوار که یابی عنایتی نشکسته‌ایم عهد، که اهل ولایتیم |

به الهام ربانی و تأیید سبحانی:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نصیحت نامه‌ای بس عارفانه |  | نوشتم از برای آن یگانه |

خلدالله ملکه و سلطانه، و اوضح علی العالمین بره و احسانه.

پادشاها! در هر حال که باشی از محول احوال غافل مباش و می‌فرما: یا محول الحول و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سلطنت بر مزید باد مدام |  | بمحمد و آله وسلام |

**نصیحت**: کار بزرگ به خرد نباید فرمود و کار خرد به بزرگ، و حکما گفته‌اند: **انزل الناس منازلهم**، یعنی هر واحدی را چنانکه مناسب منصب او است نصیب باید فرمود.

**نصیحت**: قال رسول الله(ص): **عدل ساعه خیر من عبادة ستین سنة**.

عدل راستی است، اما تساوی در عدل شرط نیست، بلکه به حسب استحقاق مستحقان را تربیت باید فرمود.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کام‌این‌سلطان‌عادل‌ازخداخواهم‌مدام |  | زانکه باشد پادشاه عادل ما والسلام |

**نصیحت**: قال رسول الله(ص): **الاکلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته**.

**مصراع**: همه را این سؤال خواهد بود.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای شاه رعیتی که حق داد بتو از نیک و بد اهل ممالک می‌پرس |  | در ذمت تست آن رعایت می‌کن تحقیق رعیت ولایت می‌کن |

**نصیحت**: در مرآت ذرات موجودات ممکنه انوار آثار ربانی مشاهده فرما، و در حروفات کتب‌خانۀ کاینات، معانی اسماء سبحانی، مطالعه نما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حرف‌حرف‌این‌کتاب‌خوش‌می‌‌خوان |  | معنی آن چو عارفان می‌دان |

**نصیحت**: اغتنم حیوة انت فیها هالک، و دارا انت فیها مالک، میزانک فیها موضوع، و کلامک فیها مسموع، و اذنک واعیة، و مواعظک داعیة، و انفاسک باقیة، و اعمالک بالخیرات وافیة[[1933]](#footnote-1934).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ضایع‌ نفسی‌ عمر عزیزت مگذار |  | وز عمر گران مایه مرادی بردار |

**نصیحت**: قال رسول الله(ص): جالس العلماء و صاحب الحکماء و خالط الکبراء.

همنشین علما باش، و دوستدار حکمای اهل اسلام، و اختلاط با بزرگان فرما.

و علما بر سه قسم‌اند، یا عالم‌اند به احکام الله تعالی، و این درجۀ فقها است، یا عالم‌اند به ذات و صفات الهی و هم الحکماء، یا جامع‌اند به علم احکام، و عارف به ذات و صفات، و این مرتبۀ کبرا است.

فقها به مثل به چراغ منور مانند که مجالس اهل ایمان را روشن می‌دارند، و امت مرحومۀ خاتم‌الانبیا را –علیهم السلام طریقه و جادۀ مستقیم می‌نمایند، و به سنت سنیه محمدی ایشان را به امر معروف و نهی منکر، دعوت می‌فرمایند.

اما حکما، اگرچه نقد معقولات دارند، هم چنانند که گنجی در زیر زمین پنهان.

**مصراع**: هیچ نفعی نمی‌رسد بکسی.

اما کبرا چون آفتاب در ضحوۀ کبری ظاهری منور و باطنی مطهر و فیض او عام بر خواص و عوام.

**نصیحت**: اختیار عقلا آنست که اختیار از دست ندهند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دامن مقصود اگر آید به دست |  | گر دهند از دست آن دامن بدست |

صیادان را اگر مرغی به دام آید غنیمت شمرند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگربازاست‌یاشاهین،‌بگیرندونگه‌دارند |  | وگرکبک‌است‌یاگنجشک،زمانی‌زنده‌نگذارند |

**نصیحت**: قال الله تعالی: **وشاورهم فی الامر، فاذا عزمت فتوکل علی الله**[[1934]](#footnote-1935).

با عقلا و امنا و احبا، در کارها مشورت فرما، چون تردد زایل شود و ارادت جازم گردد،

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| توکل برخدا می‌کن در آن کار |  | که حق باشد ترا دایم نگهدار |

خاطر فاتر[[1935]](#footnote-1936) بی‌گناه میازار و تیغ سیاست از کفار و اعداء غدار دریغ مدار.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه ‌فرمانت ‌برد بنواز اورا از کرم |  | وانکه ازتوسرکشد بفرست اورا با عدم |

**نصیحت**: قال رسول الله (ص): **رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر**.

غازیان بردوقسم‌اند، چندی صاحب قوت‌اند، و بعضی اهل همت، صاحب قوت را قوت بخش و از اهل همت، همت طلب، تا قلع و قمع اعدا کنند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معرفت از عارف کامل بجو |  | همت از درویش صاحب دل بجو |

**نصیحت**:

در بعضی تفاسیر آورده‌اند که سلیمان پیغمبر (ع) در صحرائی که نزول فرمودی، صد فرسخ طول و عرض لشکرگاه او بودی. نوبتی هدهدی ازمیان طیور غایب شد. سلیمان (ع) تفقد حال او فرمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین با خبر ز لشکر بود |  | ضبط ملکش از آن نکو فرمود |

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ملک‌داری همه به تدبیر است هر که تأخیر کرد در تدبیر سخن نوجوان دگر باشد پادشاهی که می‌کند تدبیر |  | گه‌چه تدبیر هم به تقدیر است عاقبت کار او به تقصیر است این نصیحت ز گفتۀ پیراست شاه صاحب قران جهانگیر است |

**نصیحت**: اعلاء کلمةالعلیا و احیاء شریعت غرا منتج سعادت دنیا و عقبا است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این ‌چنین کار دولتست ای یار |  | دولت آن دولتست و کار آن کار |

**نصیحت**:

اگر حضرت سلطنت پناه پادشاهی، خواهد که گلخنی[[1936]](#footnote-1937) را منصب وزارت کرامت فرماید، اول باید که او را فوطه‌دار[[1937]](#footnote-1938) حمام گرداند، اگر نیکو محافظت فرماید، او را رئیس قریه‌ای کند، و بعد ا زرعایت رعیت و کمال مرتبۀ ریاست، به امری از امور دیوانی نصب فرماید، تا به مرور ایام به مرتبۀ نیابت وزیر رسد، و چون از ملازمت و خدمت وزیر استعداد و قابلیت وزارت حاصل کند، او را بر مسند وزارت نشاند، یمکن[[1938]](#footnote-1939) که از عهدۀ آن شغل خطیر بیرون آید.

**عربیة**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان القناة التی شاهدت رفعتها |  | تنمو و تنبت انبو بافانبوبا |

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در نی نیزه بین که رفعت او روید او و زیاده می‌گردد آدمی این چنین شود عالی |  | با تو گویم چنانکه می‌باید بند بر بند او بیفزاید عالمست آنکه فهم فرماید |

**نصیحت**:

داذ میزان معدلت است، دال کفه‌ای، ذال کفه‌ای، و الف در میانه شاهین.

**مصراع**: وین الف عدلست یعنی راستی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| راستی رستی که مهر شاه ماست |  | این الف داند کسی کو آشناست |

و نقطه که بر کفۀ میزان است پا سنگ آسیا است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| داد بیچارگان چنان بخشد |  | از کرم داد این و آن بخشد |

**نصیحت**:

چون آتش خشم برافروزد، و خون دل به جوش آید به آب حلم، غلیان دم قلب که ابتدای غضب است، فرو نشاند، که حق -سبحانه و تعالی- بندگان را بشارت فرمود: سبقت رحمتی غضبی. به حسب تعلق رحمت است به مرحوم، یا سبقت به معنی غلبت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این اشارت بشارتی است تمام |  | خوش امیدی است بنده را وسلام |

**نصیحت**:

باید که به رؤیت ظاهر از مشاهدۀ باطن محروم نگردد، و به مشاهدۀ باطن از مطالعۀ ظاهر محجوب نماند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سید و بنده را بهم می‌بین |  | پادشاهی درین میان بنشین |

خواص اشیا فوق طور عقل است، اگر اجازت فرمایند به تیغ ولایت غازیانه غزائی کرده شود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش غزائی کنیم مردانه |  | ما چو شمعیم و غیر پروانه |

والله اعلم بالصواب.

رساله نصایح منظومه

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**وبه الاستعانه والتوفیق**

**هوالاول والآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باطن و ظاهر ار کنی طاهر |  | پاک باشی بباطن و ظاهر |

**ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین**. **نصیحت:**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نصیحت بگوش جان بشنو قرّه العین همدم ما شو این دوئی خیال را بگذار صورت و معنی همه دریاب درهمه آینه یکی بنگر متخلق به خلق حق میباش گر توفانی شوی بقایابی درد دردش بنوش و درمان جو در همه شیء جمال اسما بین گر خیالش بخواب می بینی ماه دیدی در آفتاب نگر گفته ام من ترا خلیل الله گرز باطل تمام وارستی جبر تند وقدر بود ویران تو زهستی و نیستی بگذر در ولایت امام کامل جو جام گیتی نما بدست آور گر زاسرار حق شوی آگاه تابع دین جدّ خود میباش هرکه حق را بعین او بیند چون هویت یکیست اسماء را در نظر عالمیست چون سایه صفت و اسم و ذات را میدان یک وجود است اگر خبر داری نور او را بنور او بنگر در ظهور است مظهر و مظهر ابداً علم از خدا میجو سخن عارفان خوش میخوان یک حقیقت باسم بسیار است کثرت وحدت اینچنین گفتیم |  | با تو گویم چنین چنان بشنو سعی کن همچو جد و آبا شو ای یگانه بیا و یکتا شو می و جامند همچو آب و حباب آن یکی بین و بیشکی بنگر گنج اخلاق بر جهان میپاش عمر جاوید از خدایابی جان به جانان سپار و جانان جو با همه اسم یک مسّمی بین تو بخوابی حجاب می بینی آفتابی به ماهتاب نگر خوش خلیلی اگر شوی آگاه حق پرستی بحق چو پیوستی مرکب خود میانشان میران شاید اینجا که نیستی بگذر عمر داری زعمر حاصل جو دامن اولیا بدست آور خوش بگو لا اله الا الله هرچه یابی باین و آن میپاش بد نبیند همه نکو بیند به هویت یکی بود اسما سایه بنگر بنور همسایه سه یکی و یکی به سه میخوان عین او بین اگر نظر داری در همه آینه نکو بنگر نیک دریاب باطن و ظاهر چون بیابی بطالبان میگو معنیش همچو عارفان میدان یک مؤثر هزار آثار است در توحید را چنین سفتیم |

**والصلوة علی خاتم الرسالة**

رساله مکتوبات شاه

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین**

حمد بی غایت، و ستایش بی‌نهایت، لایق حضرت قدیمی را است، که سراپردۀ شش جهات عالم را، به رواق نه طاق، در مقدار ایام سته پرداخت، و سیرت آدم را به صورت: **ان الله خلق آدم علی صورته**. مصور ساخت، و ساز دل نواز: **خمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحا**، به نوای: **و علم آدم الاسماء کلها**[[1939]](#footnote-1940)، بنواخت. و صلات صلوات زاکیات نامیات، شایستۀ روح معطر و مظهر مطهر سیدی را است، که جمال: **ان الله جمیل یحب الجمال**، به تمثال: **من رآنی فقدرأی الحق**، در آینۀ: **المؤمن مرآة المؤمن**، به بصر: **کنت بصره الذی یبصربه**، نمود، و معانی کتب‌خانۀ نامتناهی، به وضع صور الهی، در حروف بیان، ایمائی فرمود. و در روضۀ رضوان: **ورضوان من الله اکبر**[[1940]](#footnote-1941)، به مفتاح: **لقد رضی الله عن المؤمنین اذیبایعونک تحت الشجرة**[[1941]](#footnote-1942)، بر روی اولاد اطهار و اصحاب کبار، که کواکب سماء: **اولادی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم**، بودند، برگشود. صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین. اما بعد تجلیات متواترۀ لاینتهی، و تسلیمات متوالیۀ لایحصی، به جناب جنت مآب اصحاب و احباب عرضه می‌دارد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سلام‌ علی ‌العهد الذی کان بیننا |  | سلام علی العهد القدیم سلام |

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن عهدکه بسته‌ایم در روز نخست مستانه شکسته بسته‌ای می‌گویم |  | بشکستن او خاطر من هیچ نخست مائیم و دل شکسته با عهددرست |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معاشر اخوانی سلام علیکم اقول و قد طال التفرق بیننا طالبت ‌ایامنا لما نعمنا بوصلکم |  | لقد طارت الاشواق منی الیکم الا لیتنی قد کنت بین یدیکم و طیب لیالینا سلام علیکم |

اگرچه اشواق مشوقین و اشتیاق مشتاقین به تطویل انجامید، رجاء واثق است، و اعتقاد صادق، فاعل مختار و قادر جبار جل جلاله و عم نواله حاکم بر حق و حکیم مطلق است، لطیفه‌ای سازد که متعطشان فیافی حراق و متحیران سباسب فراق به خطۀ زلال وصال همدیگر رساند. **انه علی ذالک قدیر**[[1942]](#footnote-1943).

**نظم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ناگهان‌بینی‌مراسرمست‌وجامی‌می‌بدست صورتم درکوبنان ومعنیم درکوه صاف |  | آمده‌ در بزم ‌ویاران‌ را صلائی می‌زنیم صوفیان‌صاف‌راخوش‌مرحبائی‌می‌زنیم |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سقی‌الله هاتلک الدیار و اهلها |  | و دام بها الاقبال و الامن و السعد |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یاد باد آن مقام دل افروز |  | که درو بود یک جهت شب و روز |

اما الحمدلله که از دوران نزدیکیم، نه از نزدیکان دور:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهراًدوریم‌وباطن‌نیک‌نزدیک‌شما |  | حال ‌ما اینست‌ با یاران ‌ما ای یار ما |

خود اعتقاد مرید دربارۀ پیر، چنان باید که آن پسر عزیز دارد، و می‌گوید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درخواب‌وبیداری‌بهم‌مائیم‌باتودمبدم |  | گاهی‌به‌وصلت‌شادمان‌گاهی‌زهجرانت‌به‌غم |

**الاطال شوق الابرار الی لقائی و انی الیهم لاشد شوقا**.

**مصراع**: یا رب برسان به همدگر یاران را. بمحمدوآله الامجاد.

امیدواریم که حریفان بزم عشق، که رندان سراپردۀ میخانۀ صدقند، تلقینی که از ما یافته‌اند، و اورادی که از ما آموخته‌اند، به یادگار ما یاد دارند و در اوقات عزیزه، و ساعات شریفه، رعایت فرمایند، و با سرخوشان: **الذین یذکرون الله قیاما وقعوداً و علی جنوبهم**[[1943]](#footnote-1944) درمجلس: **انا جلیس من ذکرنی**، شراب محبت: **فاذکرونی اذکرکم**[[1944]](#footnote-1945)، از جام: **اذکروا نعمة الله**[[1945]](#footnote-1946)، نوش کنند و محبانه با محبوب: **قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله**، در مسند به التزام جوارح لکن اعشقت، با هویت دست در آغوش کنند.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرجام شراب عشق ما نوش کنند بی‌زحمت‌دست‌دست‌با دلبرخویش |  | خود را و همه خلق فراموش کنند مستانه چوعاشقان در آغوش کنند |

و باید که آئینۀ ضمیر منیر، که جام گیتی نمای یاران است، از غبار اغیار مصون دارند، و نگذارند، که گردی گرد دل برآید، و منتظر باشند که ناگاه دلبر آید، و از کلمات ناشایسته، و لقمات نابایسته احتراز و احتما نمایند، و یک دو سه روزی عمر باقی را غنیمت شمارند، و به نصیحت اخوان صفا، که ندیمان مجلس درویشانند ترقی نمایند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غنیمت دان حضور نعمت‌الله |  | که عمری این چنین دیگر نیابی |

حق سبحانه و تعالی بی‌دردان را دردی، و دردمندان را دوائی، و حریفان را صفائی و وفائی، کرامت کناد، بحق حقه. در رابع صفر، ختم بالخیر و الظفر، از بلدۀ کوبنان، صانها الله عن الخذلان، به الهام ربانی و تایید سبحانی، این سطور مسطور گشت، و مستور است تا سلام و سلامتی ما به غم‌زدگان هجران برسد، و مبشرانه یعقوب را از یوسف بشارتی بخشاید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای‌که می‌پرسی خبر از حال ما حال بزم ما بجو از ذوق او |  | آمد آن کس کو زما دارد خبر زانکه او دارد ز ذوق ما اثر |

والسلام علی من اتبع الهدی

رساله سئوال و جواب

**بِسمِ اللّه الرَحمنِ الرِّحیم**

**الحمدلله علی نو اله و الصلوة و السلام علی محمد و آله**

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا حبیبی و قرة عینی به حقیقت یكی بود بی شك انت لا انت و انا ما هو |  | انا عینك و عینك عینی در ظهور آن دوئی نمود آن یك هو هو لا اله الا هو |

اما بعد، در رابع ربیع الاول، نوازش نامه‌ای از بندگی حضرت اعلی السلاطین ، ضل اللّه فی الارضین،

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنكه عالم فدای او باشد |  | هر چه باشد برای او باشد |

خلداللّه ملكه و سلطانه، واوضح علی العالمین بره و برهانه، نزول اجلال فرمود.

**مصراع**: بوسیدم و بر مردمك دیده نهادم

فتقبله الفاً الفاً، و حضرت خلافت پناه، كه مظهر مظهر الطاف الهی است و منبع و مصدر كمالات نامتناهی، سئوالی چند محققانه فرموده كه عقول در آن متفكر است و فهوم متردد و متحیر، و اگر چه علماء رسوم و حكماء قدوم، به دلایل عقلیه و نقلیه، در بیان معانی بعضی از این سئوالات ایمائی نموده اند، و هر یك به قدر قابلیت و استعداد حكایتی و روایتی گفته :

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه در معرفت سخن راند |  | وصف خود می‌كند اگر داند |

اما عرایس مقصود و ابكار مراد به جلبات عبارات وحلی و زیور تكلفات مستور مانده، به الهام ربانی و تائیدات سبحانی و به دولت بندگی حضرت خاقانی،

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گوئیم جواب آن سئوال از سر حال |  | تا در یابند ذوق آن اهل كمال |

**سئوال**

اول چیزی كه آفریده شد چه بود؟ جمعی می‌گویند عقل، و بعضی می‌گویند عشق، و هر فرقه ای چیزی گفته‌اند، حقیقت آن كدام یكی بود؟ به كرم بیان فرمایند.

**جواب**

چون اقتضا كرد حكم سلطنت ذاتیه و صفات علیه و بسط مملكت الوهیه و نشر لواء ربوبیه، به اظهار خلایق و ظهور حقایق و امضاء امور و تدبیر جمهور و حفظ مراتب وجود و رفع مناصب شهود، و از ذات واحدۀ حقیقیه قدیمه به غیر واسطه، این امور بعید بود،‌ لبعد المناسبة بین عزة القدم و ذلة الحدوث.

و چون میان عدم و وجود مناسبتی نبود، حاكم مطلق وحكیم بر حق، حك فرمود به خلافت خلیفه ای كه نایب مناب حضرت عزت باشد، در تصرف ولایت و ضبط مملكت و رعایت رعیت و تربیت مربوبات و محافظت ارضین و سماوات.

و مرآت منور او را دوجهتین گردانید، تا به وجهی كه در قدم دارد از مقام اقدم استفاده كند، و به وجهی كه با عدم دارد، یعنی با امكان ، خلایق را افاده فرماید، و او جامع جمیع تجلیات ذاتیه و صفاتیه و افعالیۀ الهیه است، و اول اثری كه از موثر حقیقی تعالی وحده صدور یافت، اوست كه به صورت اوست.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجموعۀ مجموع كمالست كه در وی |  | ساقی بتوان دید چو در ساغر ما می |

و مقالید امور در كف كفایت او نهاده؛ و حواله حكم جمهور به جناب او فرموده، و او بر موجودات مقدم است، و اسم او روح اعظم است.

قال رسوال اللّه(ص): **ما خلق اللّه خلقا اعظم من الروح.**

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او را به محبت آفریدند |  | از جملۀ خلق بر گزیدند |

و او جوهری است نورانی، جوهریتش مظهر ذات متجلیه است در عالم ظهور، و نورانیت او مظهر علم ذاتی ازلی، و به اعتبار جوهریت او را نفس واحده خوانند. قال اللّه تعالی: **خلقكم من نفس واحده[[1946]](#footnote-1947)**. و به اعتبار نورانیت عقل اول گویند، قال رسول اللّه(ص): **اول ما خلق اللّه العقل.**

و از جنب ایسرش كه با حدوث دارد نفس كلیه آفریدند، و چون جنسیت علت ضم است، سلسله محبت از جانبین در حركت آمد، لاجرم حاكم حكیم، حكم فرمود به ازدواج روح اعظم با نفس كلیه از برای نتاج زوج و زوجه، و ذكورة روح از تاثر فعل است كه در وی است، و انوثت نفس از تاثر و انفعال.

و متولد شده از این هر دو كاینات بر ترتیب، تا منتهی شده به آخر مولود كه نوع انسان است، و آخر دایره به اول دایره پیوست.

و روح اعظم به اعتبار اوصاف او را اسما است: اول چون واسطۀ اخراج صورت كلمات الهیه است، از عین جمع كه ذات ازلیت است ، به محل تفصیل، كه نفس كلیه است، قلم گفته اند، همچنانكه قلم واسطه اخراج صور كلمات است از عین جمع و خفا كه دوات است، به محل ظهور و تفصیل كه لوح است.

و مثابۀ عقل از روح اعظم مثابۀ لسان است از قلم، و روح اعظم را نفس الرحمن و روح كلی و لوح قضا می‌خوانند.

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح اعظم دره بیضا بود  مظهر عشق است عقل كل بنام |  | صورة اللّه اندرو پیدا بود‌ این كسی داند كه او از ما بود |

حضرت احدیت، قبل از واحدیت بود، زیرا كه واحدیت حضرت ثانیه است، آنگاه حضرت تلبس به معانی اسما و حقایق اعیان، بعد از آن به صور روحانیه، آنگاه به صور مثالیه، آخر به حسیه،

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر چه صورت چار باشد بی شكی |  | می‌نماید آن یكی در هر یكی |

**سئوال**: آنكه سبب آفرینش چه بود؟ و سبب مقدم بود بر آفرینش یا آفرینش بر سبب؟

**جواب**:

مقصود كلی از ایجاد كلیات و جزویات عالم، جلا و استجلا است، یعنی ظهور و اظهار، و اگر چه جمیل مطلق، جمال: **ان اللّه جمیل یحب الجمال**، بی وسیلۀ مرایای اروح و اشباح به رؤیت علمیه مطالعه می‌نمود، خواست تا در جام جهان نمای

اول اجمالا، و در مرایای اعیان عالم تفصیلا، جمال بی مثال و معانی اسرار بر كمال، به صورت تمثال به رؤیت عینیه مشاهده فرماید.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم آینه هویدا كرد  حب ذاتست باعث این فعل |  | راز پنهان كه بود پیدا كرد كنت كنزا بیان اینها كرد‌ |

بر رای انور ملازمان بندگی حضرت اعلی مبرهن باشد كه سریر، معلول علل اربعه است : مادیه و صوریه و فاعلیه و غائیه، و مراد از تعبیه سریر جلوس پادشاه است برتخت، لاحرم علت غائیه موخر باشد از علل باقیه، اما در ذهن فاعل علت غائیه مقدم بود بر علل باقیه، بلكه علت عائیه علت علیۀ فاعلیت است.

**سئوال:**

مبدأ آدمی از كجاست و بازگشت او به كجا خواهد بود و اطوار كه در این میان واقع می‌شود چگونه است؟ به كرم عمیم به جواب مشرف فرمایند.

**جواب:**

مبدئیت حق مجمع اعتبارات و منبع نسب و اضافات ظاهره است در وجود، و باطنه در عرصۀ تعقلات و اذهان، و وجود واحد واجب عبارت است از تعین وجود در نسبت علمیه ذاتيۀ الهیه، و محقق حق را از حیثیت اين نسبت مبدأ می‌خواند، و تعین اول كه اصل تعینات است اسم اعظم می‌گوید، و سایر اسماء حق، تعینات حق اند در علم حق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اعظم مبدأ اسما بود |  | صورت آن عین جد ما بود |

و گفته اند كه مبدأ اشیا، وجود عام مفاض است كه ضل وجود مطلق است، و اعیان ممكنات محل ظهور ضل الهی است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این محل معنوی نیكو بدان |  | سایۀ او را به بین و او بدان |

و علم مبدأ و معاد، خلاصه و لباب حكمت است، و مبدأ تعین قطب عالم معدن اصلیه، كه مبدأ تعینات ارواح است، و مبدأ تعینات كمل ام الكتاب، و مبداءِ تعینات ارواح بعضی قلم اعلی، كه مسمی است به عقل اول، و مبداءِ بعضی لوح محفوظ یعنی نفس كلیه، و بعضی عرض اسرافیلیه، و بعضی كرسی میكائیلیه، و بعضی صدرة المنتهی‌ از مقام جبرئیلیه، و بعضی از سماوات ستۀ باقیه به ترتیب.

مثنوی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شهری و سرا در آن فراوان  هر كس به سرای خود در آید |  | آن شهر همه از آن سلطان  مستانه سرود می‌سراید |

قال اللّه تعالی: **اناللّه و انا الیه راجعون**[[1947]](#footnote-1948) ، و قال تعالی: **و الیه یرجع الامر كله**[[1948]](#footnote-1949)

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر مقید بود و گر مطلق |  | بازگشت همه بود با حق |

فمنه بدأ و الیه یعود.

**سئوال**: ثواب و عقابی كه به حسب عمل هر كس می‌گویند كه بعد از این صورت خواهد بود، آن ثواب و عقاب عبارت از چیست؟

**جواب**: ثواب مترتب است بر تحصیل نفوس كاملۀ طاهره، به تكمیل قوت نظریه و علمیه به معارف قدسیه و علوم الهیه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه تحصیل كرد یافت ثواب |  | وانكه محروم ماند دید عقاب |

واللّه اعلم بالصواب.

**سئوال**: می‌گویند كه جسم خاكی است و روح نورانی، تركیب میان روح و خاك چگونه تواند بود، و آمیزش به چه طریق بود؟

**جواب**: عالم اجسام متناهی است و عالم ارواح نا متناهی، و انوار اسرار الهی و ظهور سلطنت پادشاهی در عوالم ارواح و واضح و لایح، و عالم شهادت مرقات عالم غیب است، كه سالك عاقل كامل از حضیض جسمانیات به اوج روحانیات ترقی نماید، و جمال تمثال بی مثال اسماء الهیه در مرایای ارواح و اعیان به عین كشف و عیان، مشاهده فرماید.

و روح جزئی انسان جوهری است نورانی و روحانی، كه معقولات در مرآت ضمیر منیر او می‌نماید، و صورت معقوله قسمت پذیر نیست، و اگر فرض انقصام او كنند، متخیل باشد نه معقول، لاجرم حلول روح در جسم محال بود، زیرا كه از انقسام محل انقسام حال لازم آید، بلكه حلول بسیط در بسیط تواند بود.

و آفریدن بدن از برای روح حساس است، كه آلت نفس ناطقه است، و تعلق روح به بدن، به مثل تعلق تعشق عاشق است به معشوق، یا تعلق تدبر و تصرف پادشاه به مملكت.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پادشه جان است و ملكش چون بدن |  | یا رب این ملك و بدن جاوید باد |

و عوالم معقولات از حیز و جهات مقدس اند، اما قسمی با ماده تعلق گیرد، به تدبیر و تصرف، و قسمی مجرد بود از تعلق به ماده، و تمیز میان معقولات به ذوات باشد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جسم و روح است جام و می با هم |  | نعمت اللّه نشسته خوش با وی |

و حكیم مطلق، و حاكم به حق، به حكمت بالغۀ تامۀ شامله اصول ایجاد فرمود، و از اصول امزجۀ متعدده آفرید، و هر مزاجی را معد گردانید به نوعی از انواع ، و مزاجی كه اقرب بود به اعتدال به نوعی كه اكمل انواع است انعام فرمود.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنی بهم آراسته |  | از میان نوخاسته برخاسته |

**سئوال**: در باب فرشته كه سیر او به طرفة العین چندین هزار ساله راه چگونه باشد؟ و فرشته خود چیست؟ و جبرئیل چگونه است! كه پیش دیگری غیر از انبیا نمی‌رود؟

**جواب**: نسبت ملائكه با انسان كبیر، نسبت قوای صور روحانیه و حسیۀ انسانیه است، و عقل اول و ملائكۀ مهیمه و عقول سماویه، قوای معنویه و حبروتیۀ انسان كبیرند، و نفس كلیه و نفوس سماویه و عنصریۀ بسیطه یا مركبه، قوای روحانیۀ ملكوتیۀ او.

و بعضی از ارواح علویه معبرند به ملاء اعلی، و عارفی كه از روحی از این ارواح مدد یابد، او را بر غیر تقدمی باشد، و هر آینه به حسب مرتبۀ آن روح، عارف را اثری بود در عالم علوی و سفلی، و ولیی كه از روحانیة جبرئیلیه فیض یابد، از امناء حق باشد، و مستعدان به استعداد متفاوتند، لاجرم در درجات عقول، عقلا متفاوت باشند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه چندان كه روشن تر بود |  | در نظر تمثال آن خوش تر بود |

و جبرئیل كه رسول رسول خداست صلی اللّه علیه و آله مخصوص است به اهل كمال، و هم الانبیاء علیهم السلام و ابتداء وحی انزال معانی مجردۀ عقلیه است در قوالب حسیۀ مقیده، در خواب یا بیداری، و آنچه از مدركات حس بود در حضرت محسوس، **فتمثل لها بشراً سویا**[[1949]](#footnote-1950)، اما آنچه از مدركات حس بود در خیال، كما ادرك رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله، **العلم، فی صورة اللبن**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با اهل نیاز گفته ام از سر حال |  | سری كه نیامده كسی را به خیال |

**سئوال**: در باب معراج رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله كه آن به جسم بود یا به روح، و آنكه می‌گویند كه به وقت عروج چون براق تندی می‌كرد، اگر نه جبرئیل مدد كردی، سوار شدن دشوار بودی، و چون به آسمان هشتم رسید براق ماند، و چون به رفرف رسید حبرئیل نیز ماند، مراد آنكه براق چه بود، و آن مدد چه بود، و براق و حبرئیل چگونه ماندند، و جبرئیل چیست؟ و الامر اعلی.

**جواب**: اول مدد الهی به تعین از فیض مطلق ذاتی، به برزخیۀ اصلیه واصل می‌شود، بعد از آن به عقل اول، آنگاه به نفس كليه، ديگر به عرش، ديگر به كرسی، دیگر به افلاك سبعه، فلكاً بعد فلك، بعد از آن به عناصر، به ترتیب تا منتهی شود به انسان منصبغ به جمیع خواص.

**مصراع**: از عرش فرود آمد و بر فرش نشست.

اما چون به سیر معنوی عروج كند، و به مناسبت ذاتیۀ اصلیه، به نفوس و عقول متحیز شود، بعد از آن به جذبۀ **جذبة من جذبات الحق**، از عقول و نفوس تجاوز نماید، خطاب مستطاب ملك وهاب در رسد كه: **دع نفسك و تعال**، و جبرئیل گوید: **لودنوت انملة لاحترقت**.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احمد ار بگشاید آن پر جلیل |  | تا ابد حیران بماند جبرئیل |

و سالك صاحب معراج بود، و سلوك او عروج او، و هر سالكی به اسمی عروج كند، و انسان كامل به اسم جامع، و او عین مقصود است و مظهر حضرت الهیه بود به سبب اتحاد او با احدیت جمع، كه معبر است به اسم جامع، و از انتهای كثرت به احدیت كثرت متصل گردد.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از جام حباب آب نوشد |  | مستانه چو ما شراب نوشد |

و احدیت كثرت برزخی است، كه وحدانیت از جملۀ نعوت او است، و تالیۀ احدیت ذاتیه است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دایره آنجا شود او را تمام |  | اول و آخر بداند و السلام |

**سئوال**: می‌گویند شیطان را از آتش آفریدند، او را در جمیع كائنات تصرف چگونه باشد؟ و شیطان خود چه باشد؟ و فرق میان شیطان و ابلیس چیست؟ به جواب مشرف فرمایند.

**جواب**: نفس منطبعۀ امارۀ انسان كبیر، ابلیس است، و ابلیس جزئی است از عالم و مظهر اسم المضل و سبب اضلال، و همچنانكه ابلیس مزاحم آدم شد، ذریات و جزئیات او كه كفار جن اند، یعنی نفوس اماره مشوش اولاد آدمند.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس اماره دشمن جانست |  | كافر است او و دور از ایمان است |

و با هر ولدی از اولاد آدم كه متولد شود، دیوی با وی می‌زاید، الشیطان دیو، ابلیس مهتر دیوان، و گفته‌اند قوۀ وهمیۀ كلیه ابلیس است، و قوای وهمیه در اشخاص انسانیه و حیوانیه شیاطین اند، و عاقل از احكام و هم خلاص نمی‌یابد، و مدركات جزئیه و حسیه و عقلیۀ مجرده از صور وهمیه نباشد، لاجزم وهم شیطانی بود در این صور كاملۀ انسانیه.

**سئوال**: حقیقت بهشت و دوزخ و صراط چه خواهدبود؟ و عدد هفت دوزخ و هشت بهشت چه خاصیت دارد؟ و چون است كه این دو عدد مخصوص این دو مقام است؟ و اعراف كه در میان این هر دو است عبارت از چیست؟ و الامر اعلی.

**جواب:** هر صورتی او را معنی است، و هر معنی او را صورتی، یا معقوله یا متخیله یا محسوسه، و اعیان عالم ازلاً و ابداً در حضرت علمیۀ الهیه ثابته اند، و جنت ونار مظاهر دارند در جمیع عوالم.

و هم چنانكه عالم دایر است میان لطیف و كثیف، بهشت و دوزخ یا محسوسه است یا معنویه، و انسان به نفس حیوانیه، در جنت صوریه است، كه جنت افعال است به لذات طیبه و رؤیت صورت حسیه و الوان متوعه، و این جنت افعالیه، موعودۀ زهاد است و مشهودۀ عرفا، و جنت معنویه، روح جنت محسوسه است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این یكی جسم و آن یكی جان است |  | جنت ما لقای جانان است |

اما به مقتضای: **تخلقوا باخلاق اللّه**، تخلق به هر اسمی از امهات اسماء سبعه، جنتی است صفاتیه، و این جنت، دل صاحب دلان است، قال اللّه تعالی: **فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی**.[[1950]](#footnote-1951)

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بهشتی است جنت دل ما |  | این چنین جنتی است حاصل ما |

و انسان در این جنان متنعم بود به نعیم معنویه، از علوم الهیه و معرفت ربانیه، اما جنت ذات مشاهدۀ جمال احدیت است، و آن جنت روح است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این جنت روح عارفان است |  | خود راحت روح عارف آنست |

و تجلی به صفات سبعۀ الهیه، یعنی حیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و كلام، و تحقق به ذات جنات ثمانیه است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هشت جنت این چنین دریافتم |  | رو ز دوزخ، لاجرم برتافتم |

اما صفات ذمیمه و نعوت ردیه، جهنم طبیعت است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حرص و حسد وبخل و ریا خوش نبود |  | نمامی و آز و كینه دلكش نبود ژ |

اما القول فی الصراط، اول صراط مشروع معنویه است كه طریق توحید جامع است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این است طریق سید ما |  | ره رو تو، به راه جمله اسما |

و اگر چه مشرك بر صراط وجود بود، اما بر طریق توحید نباشد، و معطل مغفل، نه بر صراط توحید باشد و نه بر صراط وجود بود، زیرا كه عارف نیست به وجود واجب الوجود، و منافق ظاهرا بر صراط توحید است، و باطنا منحرف و منكر.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهراً در تنعم است ولی |  | باطناً در عذاب خواهد بود |

لاجرم به اقرار حق از جنت با نصیب بود، و به انكار، از جهنم با بهره. و اعمال یا ظاهره است یا باطنه، اعمال ظاهره از جوارح سبعه صادر می‌شود، یعنی سمع و بصر و لسان و ید و بطن و فرج و رجل، و میزان یا محسوس است یا معنوی، محسوس به محسوس موازنه كنند و معنوی به معنوی، و میزان حكمی معنوی عدل سلطان عادل است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عدل حق میزان این و آن بود |  | راست سنجد چون چنان میزان بود |

**سئوال**: ما الفرق بین الاحد و الواحد؟

**جواب**: احد با لذات واحد بالصفات

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز واحد تا احد فرق است بسیار احد در ذات خود باشد یگانه |  | ز من بشنو و لیكن یاد می‌دار ولی واحد به كثرت گردد اظهار |

احد، اسم ذات است به اعتبار انتفاء تعدد صفات و اسماء نسب و اضافات، و وحدت را، مراتب ثلالثه است: ذاتیه و صفاتیه و افعالیه.

اما مرتبه اعلی بی اعتبار كثرت، به وجهی از وجوه، وحدت احدیت ذاتیۀ مطلقه است.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اینجا صفت و تعدد اسما نیست |  | آری نسب و تعینات اینجا نیست |

و وحدت اسما با كثرت صفات ، احدیت الوهیت، و احدیت افعال الهیه احدیت ربوبیت ‌بود، واحدیت اسم اللّه شامل مجموع اسماء الهیه است، و اللّه تعالی واحد احد است، و در احدیت ذاتیه كثرت اسماء و صفات مستهلكه اند.

بیت

|  |
| --- |
|  |
| به عین ما به بین ما را ، كه نه موج است و نه دریا | نه جام و نه می و ساقی نه امروز است و نه فردا |

و احدیت مسمای اللّه، عبارت است از بودن مجموع اسماء كه ارباب متعینه اند، بالقوه در ذات الهیه، اسماء الهیه از حیثیت احدیت ذات عین مسمی، و به اعتبار كثرت صفات غیر است، و اسماء الهیه از حیثیت كثرت عین اعيان ثابته اند من وجه و غیر من وجه، و اعیان با ارواح همین حكم دارند، و ارواح با اشباح همین حكم و قال اللّه تعالی: **و اللّه بكل شییءٍ محیط**[[1951]](#footnote-1952)و قال اللّه تعالی: **و هو معكم اینما كنتم**.[[1952]](#footnote-1953)

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از وی باشیم هر چه ما می‌باشیم |  | با وی باشیم هر كجا می‌باشیم |

**سئوال**: ما الفرق بین الولایة و النبوة و الرسالة؟

**جواب**: ولی را وجه واحده است، و بلا واسطه استفاضه می‌كند از حق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌واسطه، او فیض خدا می‌یابد |  | بی آمدن ملك عطا می‌یابد |

اما نبی، به حیثیت نبوت، بوسیلۀ ملك از ملك مستفیض بود، و از حیثیت ولایت بلا واسطه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جسم و جانش هست هر دو مستفیض |  | صورت و معنیش نیكو مستفیض |

اما رسول، این هر دو كه گفتیم او راست، و رسالتش وجهی است كه با بشر دارد به ارسال كلمات اللّه.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می‌رساند به ما رسول خدا |  | آنچه از حق همی رسد او را |

و رسول جامع مراتب ثالثه است، و ولایت او اعلی است از نبوتش، و نبوت او از رسالتش، و هر رسولی نبی است و هر نبیی ولی، لا بالعكس.

و نبوت و رسالت منقطعه متناهیه، و ولایت باقیۀ دایمه غیر متصرفه فی الدنیا و الاخرة، و نبوت نعت مخلوق است و ولایت صفت الهیه، این حادثه و آن قدیمه، و الولایتة اعلی من النبوة اذا جمع فی شخص واحد.

دیگر نبوت متعلقه است به نشأء دنیاویه، و ولایت به نشأء اخراویه، و نبوت مقیده است و موقت، به استعداد هر قومی در هر عصری، و ولایت غیر موقت. فافهم.

و ولی كامل آن است كه به مقتضای: **تخلقوا باخلاق اللّه**، و به حكم: **المحو فی اللّه و هو خلق اللّه**، از افعال و صفات و ذات خود فانی باشد، و باقی به افعال و صفات و ذات حق، و محققانه تحقق یافته به اسم الولی، و الولی فان بالحق باق بالحق.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق به خود باقی و ما باقی به او |  | از حق ما این بقای ما بجو |

و تحقق به اسم الولی، مكتسب سالك كامل بود، و تحقق، هبۀ حضرت وهاب، و تعلق، بقاء بعد از فنا.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بیابی این سعادت را تمام |  | دولتی یابی چو سید و السلام |

**سئوال:**

قطعه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بلبل مست وقت گل در باغ وصل گل چون ميسر گردید |  | عاشقانه بگو چه می‌گوید؟ غیر گل دیگری چه می‌جوید؟ |

**جواب:**

قطعه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بلبل مست از نسیم صبا به گلستان رود، چو گل یابد اشك بر روی گل چو می‌ریزد |  | بوی گل چون بیافت می‌بوید حال گل از زبان گل گوید گوئی از گل گلاب می‌جوید |

**سئوال:**

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رند مستیم و جام می بر دست نازك است این سخن بیانش كن |  | فرق چبود ميان جام و شراب؟ تا شود كشف بر ذوی الالباب |

**جواب:**

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پر كن از آب ساغری زحباب به حقیقت یكی است نامش دو |  | جام و می را بهمدگر در یاب خواه جامش بخوان و خواه شراب |

**سئوال**:

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به حقیقت بگو كه عالم چیست؟ هر چه بینی چو مظهر اسمی است |  | صورت حق به نام آدم چیست؟ مظهر خاص اسم اعظم چیست؟ |

**جواب**:

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنج و گنجینه، عالمش خوانند كون جامع كه جامع اسماست |  | حافظ هر دو، آدمش خوانند  مظهر اسم اعظمش خوانند |

**سئوال:**

بیت

|  |  |
| --- | --- |
| بیا بگو تو كه لاهوت را چه می‌گویند؟ | وگر بگفتی، ناسوت را چه می گويند؟ |

**جواب:**

بیت

|  |  |
| --- | --- |
| تن مبارك تو، از جهان ناسوتی است | اگر چه جان عزیرت، لطیف لاهوتی است |

**سئوال**:

بیت

|  |  |
| --- | --- |
| بگو كه چیست كه می را به جام می‌دانند؟ | یكی وجود و هزارش به نام می‌خوانند؟ |

**جواب**:

بیت

|  |  |
| --- | --- |
| اگر یكی، به دو صد آینه نماید رو | عجب مدار كه آن یك، دو صد نماید زو |

**سئوال**: ما الوجود؟

**جواب**: الوجود عند صاحب الوجود، وجدان الحق ذاته بذاته، والحق وجود لایأتی علیه الباطل، و الباطل هو العدم، كما قال رسول اللّه(ص)، اصدق كلمة قالها الشاعر كلمة لبید:

**مصراع**: الا كل شییءٍ ما خلا اللّه باطل.

بیت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر حق باطل بود یعنی عدم |  | كی عدم را راه باشد در قدم |

**سئوال:**

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حكیم كاملی و یار دلكش هیولای عناصر، جز یكی نیست |  | سئوال من، جوابی را بگو خوش چرا ضدان شدند این آب و آتش |

**جواب**:

دو بیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یكی ذات و صفاتش صد هزار است تقابل چونكه در اسما هویداست |  | جمالی و جلالی بی شمار است یكی اغیار و دیگر یار غار است |

**سئوال:**

**دو بیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز واحد تااحد فرقی بیان كن تو مسئولی و ما مجموع سائل |  | بیان این معانی را عیان كن جواب این سئوال ما روان كن |

**جواب**:

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز واحد تا احد فرقی است ای یار احد بالذات، می‌باشد یگانه |  | ز من بشنو ولیكن یاد می‌دار ولی واحد به كثرت گردد اظهار |

**سئوال**:

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو یك عین است پیدا و نهان چیست؟ چو عمرو و زید، هر دو آدمی اند |  | خلاف عاشقان و عاقلان چیست؟ تفاوت در میان این و آن چیست؟ |

**جواب:**

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر موج و حباب ما به بینی تفاوت هم به قید ما بیابی |  | دمی با ما درین دریا نشینی ولی بی قید، چه رومی چه چینی |
|  |

**سئوال**:

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يكی و دو، یكی گویند یاران چگونه جام و می، هر دو یكی اند؟ |  | بیانش كن كه بر تو هست آسان كجا جمعش كند عقل پریشان است |

**جواب**:

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز یخ جامی بساز و پر كن از آب چو بگدازد مپرس از حال هر دو |  | بنه در پیش آتش نزد اصحاب كه چون هر دو یكی باشند ؟ دریاب |

**سئوال:**

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیا ای سید تخت امامت قیامت را به صورت نیك دانیم |  | كه بادت از خدا دایم سلامت بگو با ما تو معنی قیامت |

**جواب**:

دوبیتی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به تو، گر ذات بنماید تمامت همه عالم شود فانی به یك دم |  | ز غیرت، نه نشان ماند، نه نامت قیامت آن بود، اینك قیامت |

تمت الاسولة و الاجوبة ، بحمداللّه و المنة، و الصلوة علی محمد شفیع الامة[[1953]](#footnote-1954)

رساله سئوال و جواب منظوم

**س**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می‌گفت در بیان رندی دهل دریده |  | عارف خدا ندارد او نیست آفریده |

**ج**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فرمود نعمت‌اللّه عارف خدا ندارد |  | زیرا هم اوست عارف كو نیست آفریده |

**س و ج**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن پادشاه اعظم یعنی حقیقت ما پوشید دلق آدم یعنی لباس اسما |  | دربسته بود محكم یعني كه بود تنها ناگاه بر در آمد یعنی كه گشت پیدا |

**س و ج**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن پادشاه اعظم یعنی حبیب رحمان پوشید دلق آدم یعنی لباس سلطان |  | زیرا هم اوست عارف كو نیست آفریده ناگاه بر در آمد یعنی كه گشت انسان |

**س**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدم نبود و من بدم یعنی كه نور مصطفا |  | عالم نبود و من بدم یعنی كه بودم با خدا |

**ج**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او هم نبود و من بدم یعنی كه ظهور كبریا |  | من عاشق دیرینه‌ام یعنی كه بودم دایما |

**س**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده آخر كجا خدا گردد |  | گر خدای است چون جدا گردد |

**ج**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده هرگز خدا شود نشود |  | لیكن از خویشتن فنا گردد |

**س**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنجا بودی كه این جهان پی كردند؟ |  | معلومت شد كه این جهان كی كردند |

**ج**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پیدا شدن وجود لا از شیی بود |  | شیی از لا بود یا ز لا شیی كردند؟ |

**س**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دارند چو تركیب چنین خوب آراست گر خوب نماید این صور عیب كراست |  | باز از چه سبب فكندش اندر كم و كاسته ور خوب آمد شكستش بهر چه راست |

**ج**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تركیب طبایع ار نگشتی كم وكاست پرورد و بكاست تا بدانند كسان |  | صورت بستی كه طبع صورت گرماست كاین علم را مصوری كامرواست |

**س**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هم پیر حقیقتی و هم كان سخا گویند خدا بود دگر هیچ نبود |  | در مشكل این بیت جوابی فرما چون هیچ نبود پس كجا بود خدا |

**ج**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای سایل این مسالۀ راه نما خواهی كه ترا كشف شود این معنی |  | می‌دان به یقین كه لامكان است خدا جان در تن تو به بین كجا دارد جا |

**س**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیا ای سید تخت امامت همه عالم شود فانی به یك دم |  | ز غیرت نه نشان انده نه نامت قیامت آن بود اینت قیامت |

**ج**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بتو گر ذات بنماید تمامت همه عالم شود فانی به یك دم |  | ز غیرت نه نشان ماند نه نامت قیامت آن بود اینت قیامت |

**س**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یكی دو دو یكی گویند یاران چگونه جام و می هر دو یكی‌اند |  | بیانش كن كه بر تو هست آسان كجا جمعش كند عقل پریشان |

**ج**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز یخ جامی بساز و پر كن از آب چو بگدازد به پرس از حال هر دو |  | بنه در پیش آتش نزد اصحاب كه چون هر دو یكی«شد نیك» دریاب |

**س**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو یك عین است پیدا و نهان چیست چو زید و عمرو هر دو آدمی‌اند |  | خلاف عاشقان و عاقلان چیست تفاوت در میان این و آن چیست |

**ج**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر موج و حباب ما به بینی تفاوت هم به قید ما بیابی |  | دمی با ما در این دریا نشینی ولی بی‌قید چه رومی چه چینی |

**س**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حكیم كاملی و یار دلكش هیولای عناصر جز یكی نیست |  | سؤال من جوابی را بگو خوش چرا ضدان شدند این آب و آتش |

**ج**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یكی ذات و صفاتش صد هزار است  تقابل چون كه در اسما هویداست |  | جلالی و جمالی بی‌شمار است یكی اغیار و دیگر یار غار است |

**س**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیا بگو تو كه لاهوت را چه می‌گویند |  | دگر به گفتن ناسوت را چه می‌گویند |

**ج**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تن مبارك تو از جهان ناسوتی است |  | اگر چه جان عزیزت لطیف لاهوتی است |

**س**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگو كه چیست كه می را به جام می‌دانند |  | یكی وجود و به نامش هزار می‌خوانند |

**ج**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر یكی به دو صد آینه نماید رو  به هر تعین اگر نا دیگرش بنهند |  | عجب مدار كه آن یك دو به صد به دید آید یكی بود كه به اسما ظهور فرماید |

**س**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به حقیقت بگو كه عالم چیست هر چه بینی چو مظهر اسمی است  گنج و گنجینه عالمش خوانند كون جامع كه جامع اسماست   رند مستیم و جام می بر دست نازك است این سخن بیانش كن   پر كن از آب ساغری ز حباب به حقیقت یكی است نامش دو   بلبل مست وقت گل در باغ وصل گل چون میسرش گردید   بلبل مست از نسیم صبا به گلستان رود چو گل یابد اشك بر روی گل كه می‌ریزد   ز واحد تا احد فرقی بیان كن تو مسئولی و ما مجموع سائل   ز واحد احد فرقی است ای یار احد بالذات باشد آن یگانه  بگو جانی كه زین مظهر جدا شد اگر دارد مقامی آن كدام است نشانی ده از آن خلوت سرایش ز تو باور ندارم گر بگوئی  جوابی خوش چو آئی بشنو از ما حباب جان ما در بحر وحدت بهر موجی که در دریا رسیدیم در این دار فنا آمد دو روزی زدیده یک دو روزی گر نهان شد ز غیب آمد شهادت یافت این جا نوائی داد جسم بینوا را حباب و موج و دریا جمله آبند مثال جان و تن تمثال مرآت از آنوجهی که با آئینه میداشت نمیرد نعمت الله حاش للله شوی دل زنده گر میری بعشقش  کسی است بحر معانی علم در عالم کمال نفس بعرفان چنان کند ثابت بگویدم که الف نقطه بود در مبداء بگویدم که بقدرت خدای عز و جل مرا ازین دو سؤالم جواب ساقی کو من آن محقق دین را مرید و معتقدم  ایا لطیف سؤالی که از سؤال خوشت ز نظم دلکشت از غایت خردمندی بدانکه در احدیت که شیئی لاشی بود چو کرد از احدیت بواحدی اطلاق وجود جمله اشیا چو نقطه و حرف است چو کرد صورت آدم مرکب از حکمت مگر هنوز ندانستۀ تو این معنی هر آن کسی که زنداز کمال عرفان دم یقین بدان که هر آن کس کمال عرفان یافت | **ج**  **س**  **ج**  **س**  **ج**  **س**  **ج**  **س**  **ج**  **س**  **ج** | صورت حق به نام آدم چیست مظهر خاص اسم اعظم چیست  حافظ هر دو آدمش خوانند مظهر اسم اعظمش خوانند   فرق چبود میان جام و شراب تا شود كشف بر ذوی الالباب   جام و می را بهمدگر دریاب خواه جامش بخوان و خواه شراب   عاشقانه بگو چه می‌گوید غیر گل دیگری چه می‌جوید   بوی گل چون بیافت می‌پوید حال گل از زبان گل گوید گوئی از گل گلاب می‌گوید   بیان این معانی را عیان كن جواب این سئوال ما روان كن   ز من بشنو و لیكن یاد میدار ولی واحد به كثرت گردد اظهار   كجا رفت و چر آمد چرا شد و گر جائی ندارد او كجا شد كه گویم زین سرا با آن سرا شد هوائی بود و بر باد هوا شد  که کشف آن ز حق ما را عطا شد شکست آن صورت و آن عین ما شد چو از ما بود با ما آشنا شد روانه گشت و با دار بقا شد نکوئی گشت فانی یا فنا شد بغیب خویشتن بی­عیب وا شد چو رفت او از بدن تن بینوا شد نگوئی قطره­ای از ما جدا شد شکست آئینه تمثالش هبا شد نه زان وجهی که با حق آشنا شد که دل زنده بدرگاه خدا شد چنین مرگی مرا عمریست تا شد  که هر دقایق مشکل که هست بگشاید که در علوم بیان عقل و جان بیفزاید از او کتابت اشیا که کرد و چون شاید چگونه صورت آدم ببست و آراید بوجه معنی روشن چنانکه می­باید که چون بدید خدا رابخلق بنماید  بسمع هر که رسد روح او بیفزاید بنزد اهل خرد هیچ در نمی­باید بغیر نقطۀ اصلی شیئی نمی­شاید ز وحدت این همه اشیا پدید می­آید چو نقطه نیست نشاید که هیچ حرف آید نمود تا که هیولاش صورت آراید وگر بدید و بدانست از چه فرماید همه دقایق مشکل که هست بگشاید هر آینه که خدا را بخلق بنماید |

رساله بیان اصطلاحات (رساله اول)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

سپاس بی ‌قیاس حضرت واجب ‌الوجودی را که خواص امت مرحومۀ محمدیه را نجات داد از مباحث علوم رسمیه، به محض افضال، بی وسیلۀ کسب و اعمال، و ایشان را بی‌ نیاز گردانید، به روح معاینه، از مکایدۀ نقل و استدلال، و مخلصان را خلاص بخشید از کلام مالا یعنی و کثرت قیل و قال، از معارضه و مناظره و خلاف و جدال؛ و از بصایر و ابصار محبان به اشراق نور سبحات وجه باقی، مرتفع کرد استار اغیار واَشکال اشکال.

و صلات صلوات زاکیات برسید رسل و هادی سبل که متحیران فیافی ظلمت حجب جلال را، راه نمود به طریق نور جمال؛ وعلی آله و صحبه خیر صحب و آل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیان اصطلاحاتست دریاب |  | که تاگویم ترا در بیست و هشت باب |

**«قال شیخ الاسلام مولانا کمال الملة و الدین عبدالرزاق کاشانی علیه الرحمة»:**

**باب الالف**

**الالف:** یشار به الی الذات الاحدیة، ای الحق، من حیث هو اول الاشیاء فی ازل الآزال. به تحقیق این سخن در رساله‌ای دیگر اشارتی رفته، **فانظر ماذا تری**.[[1954]](#footnote-1955)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به ا‌لف خوش اشارتی فرمود این سخن از کمال[[1955]](#footnote-1956) مابشنو |  | شاهد معنیش بما بنمود که ترا این کمال خواهد بود |

**الاتحاد:** شهود وجود واحد مطلق است از حیثیتی که مجموع اشیا موجودند به حق.

**مصراع**: ما بتو قایم چو تو قایم به ذات.[[1956]](#footnote-1957)

به آن معنی که همه به حق موجودند و به خود معدوم، نه از حیثیت آنکه سوی‌الله را وجودی است خاص که متحد شود به حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حاش‌لله که این چنین گویند |  | یا به این اتحاد آن جویند |

**الاتصال:** ملاحظۀ عبد است عین خود را که متصل است به وجود احدی به قطع نظر از تقیید وجود حق به عین او، و اسقاط اضافه به خود و رفع مباینت و ازالت اثنینیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در چنین حال دیده بگشاید |  | در نظر جز یکیش ننماید |

لاجرم مشاهده فرماید مدد وجود و اتصال نفس رحمانی به خود علی الدوام.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم موجود بیند خود به او |  | اتصال اینست دریابش نکو |

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دادند جهانی دل و هم دست به ما ما بحر محیطیم و محبان چو حباب |  | برخاست ز غیر هر که بنشست به ما پیوسته بود کسی که پیوست به ما |

**الاحد:** اسم ذات است به اعتبار انتفاء تعدد اسما و صفات و نسب و تعینات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اینجا صفت و تعدد اسما نیست |  | آری نسب و تعینات اینجا نیست |

**الاحدیه:** اعتبار ذات است به اسقاط جمیع اشیا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احدیت یگانگی است نه دو |  | جز یکی در دو کون دیگر کو |

**احدیةالجمع:** اعتبار ذات است از آن رو که ذات است، بی‌اسقاط و اثبات؛ به حیثیتی که مندرج بود نسب حضرت واحدیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه اسقاط و نه اثبات است ای یار |  | نمی‌گنجد در اینجا یار و اغیار |

و دانسته‌ای که ماهیت یا لا بشرط شییء است یا بشرطی شییء است یا بشرط لاشییء. احدیت بشرط لاشییء، و واحدیت بشرط شییء، و احدیت جمع لابشرط شییء و لابشرط لاشیی‌ء.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نکتۀ عارفانه دریاب |  | تقریر محققانه دریاب |

**التوحید:** احدیت جمع و فرق است، و این توحید حق است ذاته بذاته، و صورت این توحید در بدایات: **شهدالله انه لا اله الاهو[[1957]](#footnote-1958)**، است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع کن خلق و حق بهمدیگر |  | عین او را به عین او بنگر |

**احصاء:** اسماء الهیه، تحقق به اسماء الهیه است در حضرت واحدیت، به فنا از رسوم خلقیه، و بقا به بقاء حضرت احدیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هستی اوست هستیت ای دوست |  | بگذر از سایه هرچه هستی اوست |

اما احصاء اسماء الهیه به تخلق به اسما، به مقتضای: **تخلقوا باخلاق الله** موجبۀ دخول جنت وراثت است به صحت متابعت نبینا(ص) که حق فرمود: **اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون.[[1958]](#footnote-1959)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسماء خدا بیاد دارش |  | تا روز شمار می‌شمارش |

اما احصای اسما به تیقن معانی و عمل به فحوای آن مستلزم دخول جنت افعال است، به صحت توکل در مقام مجازات: **من احصاها دخل الجنة.**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هر نوعی که احصا می‌نمائی وگر محصی به هر سه نوع باشی |  | یقین می‌دان که در جنت درآئی درین جنات یار غار مائی |

**الاحوال:** مواهبی است فایضه بر عبد، از رب او، و موهبت یا به جزای عمل صالح باشد، یا به سبب تزکیۀ نفس و تصفیۀ قلب.

**مصراع**: یا محض امتنان است، احوال ما چنان است.

و احوال را احوال می‌گویند به سبب آنکه، محول بنده را تحویل می‌فرماید از رسوم خلقیه و درکات بعد، به صفات حقیه و درجات قرب، این است معنی ترقی.

**الاحسان:** تحقق عبد است به عبودیت به مشاهدۀ حضرت ربوبیت به نور بصیرت. یعنی حق را موصوف یابد و به صفت او او را بیند، و به عین حق حق را می‌بیند. گوئیا می‌بیند اما حقیقت حق را نمی‌بیند، از آن جهت فرموده‌اند: **کانک تراه**. زیرا که از ورای حجب صفات دیده است، پس حق را به حقیقت ندیده است، والله تعالی رائی وصف خود است به عین وصف خود، و مقام رؤیت حضرت ربوبیت به نور بصیرت فرود مقام مشاهده است در مقام روح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه حق را بدین صفت دیده است |  | به صفت دیده است اگر دیده است |

**الارادة:** جمره‌ای[[1959]](#footnote-1960) است از نار محبت در دل، که مقتضیۀ دواعی حقیقت است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دلم آتش است و می‌سوزد |  | شمع جان شاید ار برافروزد |

**ارائک التوحید:** اسماء ذاتیه‌اند، زیرا که اسمای ذاتیه مظاهر ذاتند اولا در حضرت واحدیت.

**الاسم:** به اصطلاح قوم نه لفظی است که دلالت کند بر شییء بالوضع، بلکه اسم تجلی ذات است به اعتبار صفت متعینه، یا وجودیه است چون علیم و قدیم، یا عدمیه چون قدوس و سلام.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفانی که علم مادانند لفظ الله اسم اسم ویست |  | صفت و ذات اسم را خوانند آن یکی گنج و این طلسم ویست |

**الاسماء الذاتیة:** آن است که موقوف نباشد وجود او بر وجود غیر، و اگر موقوف باشد به اعتباری و تعلقی، اسماء اولیه و مفاتیح الغیب و ائمة اسما خوانند.

**الاسم الاعظم:**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اعظم جامع اسما بود اسم دریا و تعین موج او |  | صورت او معنی اشیا بود این کسی داند که او از ما بود |

**الاصطلام:** حیرتی که غالب است بر دل، و این نزدیک است به هیمان، و عشق افراط محبت است و هیمان افراط عشق.

**الاعراف:** مطلع است، و آن مقام اشراف است بر اطراف. قال الله تعالی: **و علی الاعراف رجال یعرفون کلابسیماهم**[[1960]](#footnote-1961).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر وجود و عدم بود مشرف |  | بر حدوث و قدم بود مشرف |

**الاعیان الثابتة:** اعیان ثابته اعیان ممکناتند و صور اسمای الهیۀ ثابته در حضرت علمیه، ونسبت اعیان ثابته با اسمای الهیه نسبت ابدانند با ارواح ونسبت اعیان با ارواح نسبت ارواحند با ابدان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیده‌ام اعیان به عین خویشتن |  | عین هریک یوسف گل پیرهن |

**الافق المبین:** نهایت مقام دل است.

**الافق الاعلی:** نهایت مقام روح است و آن حضرت واحدیت است و حضرت الوهیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح و دل تو اگر کمالی یابند |  | در هر دو افق ترا مجالی یابند |

**ام الکتاب:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اول نام او ام‌الکتاب |  | فهم کن والله اعلم بالصواب |

**الامناء:** ملامتیه‌اند و پیدا نشود اثر کمالی که در بواطن ایشان است بر ظواهر، و تلامذۀ منقلبانند در مقام اهل فتوت، و قایمانند به حق از غیر رسم، و واقفونند به حق به غیر اسم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌اسم ورسم باشندباحضرت خداوند |  | با حضرت خداوند بی‌اسم و رسم باشند |

**الامامان:** امامی را نام عبدالرب و مسند وزارتش بر یمین سریر غوث و ناظر است در ملکوت، و واحدی بر یسار قطب است نامش عبدالملک و ناظر درملک. و اول اعلی است از عبدالرب و خلیفۀ قطب است. و نام غوث عندالله عبدالله است، و اسم امامان که وزیران قطب‌اند عبدالرب و عبدالملک.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تابود همیشه این چنین بود |  | تا هست همیشه آن چنانست |

و دایم انسان کامل در دنیا موجود است، اگر یکی برود یکی بیاید، و او قطب عالم انسانی است و امام مقصود در زمان خود. کما قال نبینا(ص): **من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة**.

**الآن الدایم:** امتداد حضرت الهیه است و نفس رحمانیه، لاجرم به این امتداد ازل مندرج باشد در ابد، و ازل و ابد در وقت حاضر و وقت مجمع ازل و ابد و ازل و ابد متحد باشند به وقت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وقت چون حاضر است حاضر باش |  | نظری کن به وقت و ناظر باش |

و نسبت ثابتات با ثابتات سرمد گفته‌اند، و نسبت متغیرات با متغیرات زمان، و نسبت ثابتات با متغیرات دهر، واصل زمان سرمد است، و آفات زمانیه نقوشند بر سرمد، و به این نقوش ظاهر می‌شود احکام و صورت او، و سرمد بر حال خود دایما سرمد، و او را حضرت عندیت هم می‌خوانند.

بقوله(ع): **لیس عند ربک صباح ولامساء**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنجاچوزمان‌نیست‌شب وروزکجاست |  | آن مسکن عارفان و جای فقر است |

**الانانیة:** حقیقتی که هرچه بنده را باشد به خود مضاف گرداند، چنانکه گوید: نفس من و روح من و دل من و بدن من. و انانیت حق تعالی وجودیه است و انانیت ماعدمیه. **و العبد و ما فی یده لمولاه**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده و هرچه هست سیدراست |  | کج مرو راست باش و بشنو راست |

**الانیة:** تحقق وجود عینی از حیثیت رتبۀ ذاتیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رتبت خویشتن کنی معلوم |  | گر شود این سخن ترا مفهوم |

**الانزعاج:** تحرک دل است به حضرت حق به تأثیر وعظ و سماع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکس که بشنود صفت بر کمال او |  | تا جان بود دلش برود در خیال او |

**انصداع الجمع:** فرق بعد از جمع است به ظهور وحدت در کثرت و اعتبار کثرت در وحدت.

**الاوتاد:** اوتاد چهارند در جهات اربعه و موجود در هر زمانی، لایزیدون و لاینقصون، واحدی در مشرق و اسم او عبدالحی، و یکی در مغرب نام او عبدالعلیم، و عبدالقادر در جنوب است، و عبدالمرید در شمال.

والله تعالی محافظت جهات اربعه می‌فرماید به اوتاد اربعه که محل نظر مرحمت حق‌اند. و هم چنانکه جبال سبب سکون زمین‌اند، اوتاد سبب وجود معموری جهات اربعه اند، لاجرم معبرند به جبال. لقوله تعالی: **الم نجعل الارض مهادا، و الجبال اوتادا**[[1961]](#footnote-1962).

**ائمة‌الاسماء:** اسمای سبعه‌اند، و اول مسمیات اسماء الهیه‌اند و هی الحی و العالم و المرید و القادر و السمیع و البصیر و المتکلم. و این اسماء سبعه اصول مجموع اسماء الهیه‌اند. و بعضی اهل‌الله به عوض السمیع و البصیر، الجواد و المقسط آورده‌اند.

و نزد ما این اسمین از اسماء ثابته‌اند.

وجود و عدل موقوف به علم و ارادت و قدرت، بلکه جود و عدل موقوفند به ائمة سبعه، زیرا که فیض جواد موقوف است بر رؤیت استعداد مستفیض وجود اعطاء ماینبغی لمن ینبغی کماینبغی است، لاجرم عدل موقوف باشد بر رؤیت استعداد بر دعای سایل به لسان استعداد و اجابت دعای او بر کلمۀ کن، بر وجهی که مقتضی استعداد سایل باشد از اعیان ثابته. قال‌الله تعالی: **و آتاکم من کل ماسألتموة[[1962]](#footnote-1963)**، ای بلسان الاستعداد.

و نزد ما جواد و مقسط همچنانند که موجد و خالق و رازق، و این هر سه از اسمای ربوبیه‌اند.

و بعضی الحی را امام الائمه گفته‌اند، زیرا که الحی به ذات مقدم است بر عالم و حیات شرط علم است و شرط را تقدمی است بر مشروط.

و نزد ما العالم به امامت اولی است، زیرا که امامت امری است نسبی و مقتضی مأموم و امام اشرف از مأموم، و علم مقتضی آنست که معلوم قایم باشد بر وی، **و الحیوة لاتقتضی غیرالحی.**

و حیات عین ذات است و غیرمقتضیۀ نسبت، و ظاهر است که علم اشرف است از حیات، و امامت از تقدم بالطبع لازم نیاید. و دانسته‌ای که مزاج معتدل بدن را شرط حیات است و حیات را تقدم شرف است بر مزاج.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم است امام جمله اسما |  | اولی اینست بشنو از ما |

**باب الباء**

**الباء:** یشار به الی اول الموجودات الممکنه و هو مرتبه الثانیه من الوجود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الف در اول و با در دوم جو |  | بخوان هردویکی را هر دومی گو |

**باب‌الابواب:** توبه است، و توبه رجوع است، تاب و آب و اناب اذا رجع، و اول دری که عبد درآید به حضرات قرب از جناب رب باب توبه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر درآئی خوشکی از درما |  | در دیگر بگشایند ترا |

**البارقة:** لایحه است از جناب اقدس که می‌نماید و نمی‌پاید، و آن از اوایل کشف است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نماید حسن و دل را می‌رباید |  | ولی جز لحظه‌ای با کس نپاید |

**الباطل:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما سوی الحق عدم بود به یقین |  | ترک باطل بگو و حق را بین |

**مصراع**: زیرا که وجود در حقیقت حق راست.

لقوله علیه‌السلام: اصدق بیت قالته العرب قول لبید:

**مصراع**: **الاکل شییء ما خلاالله باطل**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر حق باطل بود یعنی عدم |  | چون ندارد او وجودی در قدم |

**البدلاء:** هفت رجالند، چون مسافرت کنند، یکی از ایشان از موضعی ترک جسد کند به صورتی که داشت به حیثیتی که هیچ کس نداند که او غایب‌ شد و معنی بدل این است، و بدلای سبعه بر قلب ابراهیم‌اند(ع).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شیخ در مصر و خرقه در کنعان |  | خرقه بازی چنین کنند ایشان |

**البدنة:** کنایت است از نفسی که در سیر قاطعه از برای منازل سایرین و مراحل سالکین موافقت کند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اشتری مست بارکش دارم |  | می‌خورد خار و می‌کشد بارم |

**البرق:** اول چیزی که ظاهر شود بنده را از لوامع نوری و دعوت کند عبد را به دخول درحضرت قرب، از رب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برق خوانند و برق این باشد |  | اصطلاحات ما چنین باشد |

**البرزخ:** شییء که حایل بود میان دوشییء، همچنانکه حال برزخی است میان ماضی و مستقبل، و برزخ با نصیب بود از طرفین، و حال نهایت ماضی است و بدایت مستقبل، و عالم مثال که حاجز است میان عالم کثیفه و ارواح مجرده، اعنی دنیا و آخرت، برزخ گفته‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| میان صورت و معنی و دنیی و عقبی |  | لطیف و خوب مثالی است برزخی یعنی |

**البرزخ الجامع:**حضرت واحدیت و تعین اول است که اصل مجموع برازخ است، و این برزخ جامع را برزخ اول و اعظم و اکبر می‌خوانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برزخ جامع بود اصل برازخ تمام |  | مجمع صاحب‌دلان برزخ ما والسلام |

**البسط:** بسط در مقام دل به مثابۀ رجا است در مقام نفس و ما یقابل بسط قبض است هم چنانکه خوف ما یقابل رجا است در مقام نفس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل‌چویابدرحمت‌والطاف از سلطان ما |  | منبسط‌گرددخوشی‌خندان‌شودچون‌جان‌ما |

**البسط فی مقام الخفا:** آن است که خدای تعالی بنده را منبسط گرداند با خلق ظاهراً و مقبوض باطناً و این رحمتی بود از حق به خلق تا همۀ اشیا در او گنجد و او در هیچ شیئی نگنجد، و مؤثر باشد در اشیا و هیچ شیئی در او مؤثر نباشد.

**البصیرة:** قوتی است در دل منور به نور قدس که حقایق و بواطن اشیا به او دیده شود به مثابۀ بصر که به معاونت نور شمس یا قمر یا نیران مشتعل «صورو» ظواهر اشیا بیند. و حکما بصیرت را قوۀ عاقلۀ نظریه می‌خوانند، و چون منور گردد به نور قدس و هدایت حق، حجب وهم و خیال از دیدۀ او مرتفع شود حکیم او را قدسیه گوید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یارب که ترا چنین دلی حاصل باد |  | پیوسته دلت بکام خود واصل باد |

**البقرة:** کنایت است از نفسی که مستعد ریاضت باشد و ظاهر شود در دلی صلاحیت قمع هوا که حیات اوست. و پیش از آنکه این صلاحیت در او ظاهر شود **کبش** می‌گفتند، و به این صفت **بقرة**، و چون در سلوک درآید **بدنه**.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این‌هرسه اگرچنانکه قربان‌سازی عیدی بکنی و گر قبولت افتد |  | در آتش عشق نیک بریان سازی شکرانه تو جان فدای جانان سازی |

**البواده:** جمع باده است و باده چیزی که ناگه دردل بیاید از غیب که موجب بسط او باشد یا قبضش.

**بیت الحکمة:**

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل که غالب بود برو اخلاص اهل دل، هرکه نیست اخلاصش |  | خانۀ حکمتش همی خوانند صاحب حکمتش نمی‌دانند |

**بیت‌المقدس:** دلی که طاهر بود از تعلقات به غیر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دلم غیر او نمی‌گنجد |  | گر بد است ار نکو نمی‌گنجد |

**بیت‌الحرام:**

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل انسان کامل است این بیت هرکه صاحب دلی چنین باشد |  | که حرامست بر سوی المحبوب طلب و طالبست و هم مطلوب |

**بیت‌العزة:** دلی که واصل بود به مقام جمع در حال فنا در حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه فانی شود بود واصل |  | خوش فنائی که باشد این حاصل |

**باب‌الجیم**

**الجذبة:** تقرب عبد است به حضرت حق به مقتضی عنایت الهیه و مهیا گردانیدن مجموع مایحتاج بنده در طی منازل و قطع مراحل بی‌کلفت وسعی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کار ما در میانه پیدا نیست |  | کرم اوست سعی ما را نیست |

**الجرس:** اجمال خطاب است به ضربی از قهر.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با قافله همراه شو ای جان پدر وآواز درآ چو بشنوی حاضر باش |  | شاید که رسی به شهر خود باردگر کاجمال خطابست بضربی از قهر |

**الجسد:** آنچه ظاهر شود از ارواح و متمثل شود در جسم ناری چون جسد کثیفه و جسم نوری لطیفۀ روحانیه:

**فتمثل لها بشراسویا.[[1963]](#footnote-1964)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جسدت همچو جام و روحت راح |  | راح می‌نوش در صباح و رواح |

**الجلاء:** ظهور ذات مقدسه است لذاته فی ذاته، و استجلا ظهور ذات است لذاته فی تعیناته.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش تمیزی است گر تو دریابی |  | گرچه باشی حباب دریابی[[1964]](#footnote-1965) |

**الجلال:** احتجاب حق است از بصایر و ابصار، و غیری نتواند که به حقیقت هویت حق را دریابد چنانکه او خود را می‌داند.

قال الله تعالی: **وما قدرواالله حق قدره**[[1965]](#footnote-1966).

**مصراع**: که شناسد ورا چنانکه ویست.

و هیچ احدی از سوی الله ذات او نه بیند چنانکه او بیند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درحضرت ذات غیررا باری نیست |  | غیری چه بوداسم و صفت آری نیست |

قوله تعالی: **لاتدرکه الابصار وهو یدرک الابصار.**[[1966]](#footnote-1967)

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر او ذات او کجا بیند گل توحید از گلستانش |  | غیر با او چگونه بنشیند نتواند که دیگری چیند |

**الجمال:** تجلی حق است به وجه حق برای حق و جمال مطلق را جلال است و این قهاریت جمال است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو آفتاب برآید ستاره ننماید |  | کدام ذره در آن حال در حساب آید |

و این مرتبۀ علو جمال است، اما مرتبۀ دنو او، ظهور اوست در مجموع اعیان، چنانکه گفته‌اند:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **جمالک فی کل الحقایق سایر تجلیت للاکوان خلف ستورها** |  | **و لیس له الاجلالک ساتر فتمت بما یخفی علیه السرائر** |

و جمال جلال احتجاب اوست به تعینات اکوان، و هر جمالی جلالی دارد و هر جلالی او را جمالی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرنقش خیالی که مرا در نظر آید |  | حسنی و جمالی و جلالی بنماید |

**الجمعیة:** اجتماع همت است در توجه بسوی حضرت حق.

**بیت**

اما **تفرقه**: تفرغ خاطر است و مشغولی به خلق.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشغول به خلق دایما خوش نبود مشغول‌به‌خود، خود زخدا محجوبست |  | نزد تو خوش است پیش ما خوش نبود محجوب ز حضرت خدا خوش نبود |

**الجمع:** شهود حق است بی‌خلق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه حق است و خلق اینجا نیست |  | غیرما را مجو که با ما نیست |

**جمع‌الجمع:** شهود خلق است قایم به حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فرق بعدالجمع می‌خوان این مقام |  | جمع کن این فرق و جمعش والسلام |

**جنة الاعمال:** جنت صوریه است از جنس مطاعم سازگار و مشارب خوش گوار: **جزاءً بما کانویعملون**[[1967]](#footnote-1968).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جنت اعمال این جنت بود |  | جنت محسوس پر نعمت بود |

**جنةالوراثة:** جنت نفس است که اخلاق حمیده است، و حصول این اخلاق به کمال حسن متابعت نبینا(ص) تواند بود.

**جنةالصفات:** جنت معنویه است از تجلیات صفات و اسمای الهیه، و این جنت دل صاحب‌دلان است. **فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی.**[[1968]](#footnote-1969)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بهشتی است جنت دل ما |  | این چنین جنتی است حاصل ما |

**جنة‌الذات:** از مشاهدۀ جمال احدیت است و آن جنت روح است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این جنت روح عارفانست |  | خود راحت روح عارف آنست |

**الجنایب:** راهروان راه حق در منازل نفوس و حاملان زاد تقوی و طاعتند، و سیر ایشان: **السیر الی الله**، و به نسبت اهل شهود و عیان اهل جنایب محجوبانند.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاما القایمون فاهل عین |  | و اما القانطون فهم جنایب |

و جنایب جمع جنیبه است، و جنیبه فعیله است از جنوب وهی‌العبد. یعنی از حضرت حق و معرفت حقایق اشیا این طایفه بعیدند، زیرا که به عقول ضعیفۀ مشوبۀ به وهم محجوبه استدلال می‌جویند از اثر به مؤثر و تا نرسند با اهل دل و مقامات قرب مرتبۀ: **السیر فی الله**، نیابند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل‌ضعیف‌رهبرت‌کی‌برسی به منزلی |  | اهل دلی طلب چو ما تا که بیابی حاصلی |

**جهتا الضیق والسعة:** ضیق وسعت دو اعتبار است ذات را، یا به حسب تنزیه ذات است از هرچه در فهم و عقل ما آید، و آن اعتبار وحدت حقیقی است.

**مصراع**: غیر در حضرتش نمی‌گنجد.

لاوجوداً و لاتعقلاً.

جای سخن تنگ شد، لایعرف الله الاالله.

اما به حسب ظهور در جمیع مراتب به اعتبار اسما و صفات که مقتضیۀ مظاهر غیرمتناهیه‌اند، وهوالسعة.

ففّرق و جمّع و وحّد و کثّر و وسّع و ضیّق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحدت به اعتباری کثرت به اعتباری |  | واسع به اعتباری ضیق به اعتباری |

**جهتاالطلب:** این دو جهت وجوبیه و امکانیه است و طلب اولا طلب اسماء ربوبیه است از برای ظهور به اعیان ثابته، و طلب اعیان ظهور اعیان است به اسما، و ظهور رب در شئون اجابت هر دو سئوال، و حضرت او حضرت تعین اول.

**جواهرالعلوم و النباء و المعارف:** حقایق ثابته‌اند که تغیر و تبدل نمی‌یابند به اختلاف شرایع و اختلاف امم و ازمنه، کما قال الله تعالی:

**شرع لکم من الدین ماوصی به نوحا والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیمواالدین و لاتتفرقوا فیه.[[1969]](#footnote-1970)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قابل نسخ نیست دین خدا |  | دین طلب کن ولی زاهل هدی |

**باب‌الدال**

**الدبور:** صولتی که داعیۀ هوای نفس و استیلای او باشد تشبیه کرده به ریح‌دبور که از جهت مغرب می‌آید، و چنین صولتی از جهت طبیعت جسمانیه ظاهر می‌شود که مغرب نور است، و ما یقابل او ریح صبا که از جهت شرق می‌آید و آن صولتی که داعیۀ روح و استیلای اوست، و لهذا قال(ع): **نصرت** **بالصبا و اهلک عاد بالدبور**.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بادصبا ز مشرق جانان به جان رسید نفسم‌ضعیف‌گشت‌ودلم‌شادوجان‌قوی |  | خوش نصرتی به لشکر اسلامیان رسید کز سید این خبر به دل بندگان رسید |

**الدرة البیضا:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اول درّة بیضا بود |  | صورت و معنی جد ما بود |

لقوله(ع): **اول ما خلق‌الله الدرة البیضاء**، الحدیث، و قال(ع): **اول ما خلق الله العقل**.

**باب‌الهاء**

**الهاء:** اعتبار ذات است به حسب حضور و وجود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ها نظر کن که در نظر دارم |  | از هویت چنین خبر دارم |

**الهو:** اعتبار ذات است به حسب غیبت و فقدان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غایب زحق است هوازآن می‌گوید |  | گم کرده هویت و به هو می‌جوید |

**الهباء:** ماده‌ای است که مصور صور اجسام عالم در او پیدا می‌گرداند و او را عنقا گفته‌اند و حکما او را هیولا خوانند، و حضرت امام(ع) او را هبا فرمود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌صور او را وجودی هست نیست |  | زین محل بی‌حال بودی هست نیست |

**همة‌الافاقة:** اول درجات همت است و این همت باعثه است بر طلب باقی و ترک فانی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانی بده و نعمت باقی بستان |  | تا تاجر عاقل مبصر باشی |

**همة‌الالفة:** درجة ثانیة همت و صاحب این همت خاطرش متعلق باشد بر اجر عمل و دلش مشغول به توقع آنچه خدای تعالی وعده فرموده از ثواب بر عمل. لاجرم طلب مشاهدۀ حق نکند، بلکه تعبدالله کند به امید احسان او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طلب غیر او ازو نکنیم |  | ور کنیم آن طلب نکو نکنیم |

**همة‌ارباب‌الهمم‌العالیة:** درجۀ ثالثه است و همت علیۀ ارباب همم عالیه متعلق نگردد الا به حق، و ملتفت نشود به غیر او و این مرتبه اعلی همم است، بلکه راضی نبود به احوال و مقامات و توقف ننماید به اسما و صفات و نظر نفرماید الا به عین ذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرچه جام می‌و‌پیمانه‌همی‌کردم نوش |  | همت عالی من میل بر آن خم می‌کرد |

**الهوی:** میل نفس است به مقتضیات طبع، و اعراض از جهت علویه به توجه به جهت سفلیه.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همچو عیسی به آسمان بر رو در پی نفس دوزخی چه روی |  | همچو قارون مرو بزیر زمین قدمی نه خوشی به خلد برین |

لقوله تعالی: **ونهی‌النفس عن الهوی فان الجنه هی المأوی.**[[1970]](#footnote-1971)

**الهواجس:** خاطر نفسانیه.

**الهواجم:** لطیفه‌ای که بغته وارد شود بر دل از قوت وقت از غیر عمل از بنده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ناگه برسد بر دل آگه برسد |  | حاضر می‌باش زانکه ناگه برسد |

**الهیولی:** نزد اهل‌الله هیولا اسم چیزی که صور در او ظاهر شود و هر باطنی که صورتی در او ظاهر گردد هیولا خوانند.

**باب‌الواو**

**الواو:** وجه مطلق در همه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| واو وجه مطلق حق بر همه |  | کی شناسد این سخن هر بر همه[[1971]](#footnote-1972) |

**الواحدیت:** اعتبار ذات است از آن رو که نشأۀ اسما از وی است، و واحدیت اسما به ذات است و تکثر اسما به صفات.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شاه یکی غلام صدباده یکی‌وجام صد نام یکی اگریکی صدنهدای عزیز من |  | ذات‌یکی‌صفت بسی‌خاص‌یکی‌وعام صد صدنشودحقیقتش یک بود او بنام صد |

**الواحد:** اسم ذات به این اعتبار.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صفت و ذات جمع کن با هم |  | واحدش خوان چو عارفان فافهم |

**الوارد:** آنچه نازل شود بر دل از معانی از غیر عمل از عبد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از معانی آنچه آید بر دلت |  | بی‌عمل وارد بود آن حاصلت |

**الواقعه:** آنچه فرود آید به دل از عالم غیب به هر طریق که باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنچه آید به دل از عالم غیب |  | بود آن واقعه‌ای خوش بی‌عیب |

**واسطة الفیض و واسطة المدد:** انسان کامل است که رابطه است میان حق و خلق به مناسبت طرفین، کما قال تعالی: **لولاک لما خلقت الافلاک.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از حق و خلق با نصیب است او |  | خلق و حق هر دو را ازو می‌جو |

**الوتر:** ذات است به اعتبار سقوط جمیع اعتبارات.

**مصراع**: اعتبارات را مجالی نیست.

زیرا که احدیت نسبتی ندارد با غیر، بلکه هیچ شیئی را با او نسبت نه.

**مصراع**: بلکه در حضرت او غیر ندارد باری.

به خلاف شفع که به اعتبار او متغیر می‌شوند اعیان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن وتر که غیر او احد نیست |  | اصل عدد است و از عدد نیست |

**الوجود:** وجدان حق است ذات او به ذات او. بدین معنی حضرت جمع را حضرت وجود گفته‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خویش را گرتو جمع گردانی |  | جمع گردی ازین پریشانی |

**وجهاالعنایة:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جذبه‌اند و سلوک این هر دو |  | از هدایت مرا بود نیکو |

**وجهاالاطلاق و التقید:** اعتبار ذات به حسب سقوط جمیع اعتبارات و اعتبار ذات است به حسب جمیع اعتبارات، زیرا که ذات وجود است من حیث هو وجود، و وجود به حسب سقوط اعتبارات مطلق. یعنی حقیقتی که با هر شییء است از غیر مقارنه، و غیر وجود به حیثیت عدم محض، لاجرم وجود مقارن شییء نباشد که به او موجود بود و به خود معدوم، و غیر هر شییء است از غیر مزایله، زیرا که غیر وجود اعیان معدومند، و اگر وجود جدا شود از شییء آن شییء موجود نباشد، **و المعدوم لیس بشییء عندنا**.

و اشیا به وجود موجودند و به خود معدوم و وجود به خود. و اگر وجود را مقید گردانند به قید تجرد یعنی به قید: **ان یکون معه شییء**، اوراحدی باشد، غیر او با او نه، چنانکه رسول(ص) فرمود: کان الله ولم یکن معه شییء. و محققان گفته‌اند:

**والان کما کان.**

و اگر قیدکنند که با او شیئی هست، او عین مقید باشد. چنانکه دانستی که هرچه غیر وجود است به وجود موجود تواند بود، واگر تجلی کند در وجود صورتی وجود را مضاف گرداند به آن صورت، و چون اسقاط اضافت کند آن صورت بی‌وجود معدوم بود. این است معنی قول موحد که فرمود: **التوحید اسقاط الاضافات.**

و صادق بود که گویند وجود عین حقیقت واجب است و در ممکن زاید و شک نیست که سوادیت سواد و انسانیت انسان غیر وجود ایشان است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه هست و بود و باشد باوجود |  | از وجود اوست بی او کس نبود |

**وجه الحق:**

**مصراع**: هر چه بینی به وجه حق حق است.

زیرا که هیچ شیئی را حقیقتی نبود الا به حق.

**مصراع**: حقیقت همه حق است نزد اهل حقایق.

و عین حق است که مقیم اشیا است و هو القیوم. قال الله تعالی: **فاینما تولوا فثم وجه‌الله**[[1972]](#footnote-1973). لاجرم اهل نظر چون به نور کشف قیومیت حق را در همۀ اشیا مشاهده نمایند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وجه حق در همه عیان بیننند |  | این چنین است و آن چنان بینند |

**وجهة جمیع‌العابدین:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| توجه همه عالم بود به حضرت او |  | کمر به بسته همه دایما به خدمت او |

وهی‌الحضرة الالوهیة.

**الورقا:** نفس کلیه است که قلب عالم است و لوح محفوظ و کتاب مبین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس کلیه قلب عالم بین |  | لوح محفوظ و هم کتاب مبین |

**وراءاللبس:** حق است در حضرت احدیت قبل از واحدیت، زیرا که حضرت واحدیت حضرت ثانیه است و بعد از آن تلبس است به معانی اسما و حقایق اعیان، بعد از آن به صور روحانیه، آنگاه به صورت مثالیه، آخر به حسیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرچه صورت چار باشد بی‌شکي |  | می‌نماید آن یکی در هر یکی |

**الوصف الذاتی للحق:** احدیت جمع است و وجوب ذاتی و غنی از عالم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بالذات غنی است از من و تو |  | ما و توفقیر حضرت او |

**الوصف الذاتی للخلق:** امکان ذاتی و فقر ذاتی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر همه عالم بود ملک امیر |  | هم‌چنان باشد به ذات خود فقیر |

**الواصل:**

وحدت حقیقت است واصله میان بطون و ظهور، و تعبیر کرده‌اند وصل را از سبق رحمت به محبت، چنانکه حق فرمود: **فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق**. و تعبیر کرده‌اند از قیومیت حق اشیا را زیرا که از قیومیت حق کثرت وصل می‌یابد بعضی بر بعضی و بالفصل تنزهه عن حدوثها. چنانکه امام معصوم جعفربن محمدالصادق(ع) فرموده: **من عرف الفصل من الوصل والحرکة من السکون فقد بلغ القرار فی التوحید.**

و مراد به حرکت سلوک است و به سکون قرار در عین احدیت ذات. و تعبیر کرده‌اند به وصل از فنای عبد از اوصاف خود در اوصاف حق و آن تحقق است به اسماءالله تعالی که معبر است به احصاء اسما، کما قال(ع): **من احصاها دخل الجنة**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بهمه حال اگر شوی واصل |  | خوش حیاتی که با شدت حاصل |

**وصل الفصل:** جمع فرق است و آن ظهور وحدت است درکثرت، زیرا که وحدت واصلۀ فصول است به اتحاد کثرت به وحدت، همچنانکه فصل وصل ظهور کثرت است در وحدت. زیرا که کثرت فاصله است آنچه وصل وحدت مکثرۀ آن است به تعینات که موجبۀ تنوع ظهور وحدت است در قوابل مختلفه، چون اختلاف وجه واحده درمرایای متعدده.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دو آئینه چون نماید رو آن یکی دو نشد به ذات ولی |  | متنوع به تو نماید او دو نماید نگاه کن نیکو |

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آیه صد هزار می‌بینم بلکه یک آینه بود آنجا |  | در همه روی یار می‌بینم صور مختلف در او پیدا |

**فص الوصل:** بازگشتن بعد از ذهاب و عروج بعد از نزول. و هر واحدی تنزلی کرده از اعلی مراتب که عین جمع احدیت است، و آن وصل مطلق بود در ازل، به ادنی هبوط که عالم عناصر است.

و بعضی از بنی‌آدم اقامت کردند در غایت حضیض تا فرو رفتند به اسفل سافلین، و بعضی رجوع فرمودند و معاودت نمودند به سلوک: **السیر الی‌الله و فی الله** به اتصاف به صفات حق و فناء در ذات تا حاصل شد او را وصل حقیقی ابدا، همچنانکه بود در ازل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دایره آنجا شود او را تمام |  | اول و آخر بداند والسلام |

**الوفاء بالعهد:** خروج است از عهدۀ عهدی که با رب خود بسته‌ای در زمان اقرار به ربوبیت، و درجواب **الست بربکم، بلی** [[1973]](#footnote-1974)گفته‌ای، و عبادت عامه معلول بود به رغبت در وعد و رهبت به وعید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز خوف دوزخ و امید جنت |  | کند زاهد همیشه میل خدمت |

اما عبودیت خاصه به متابعت امر است بلا رغبة و لارهبة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فرمان ترا کمر به جان می‌بندم |  | در بندگیت همچو گلی می‌خندم |

و عبودیت خاص الخاص برتر است از حول و قوۀ خود و غیر محبوب حقیقی مطلوبی و مرغوبی ندارد، و از لوازم وفاء به عهد عبودیت آن است که هر نقصی که بینی از خود بینی و کمال از حضرت او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کمال‌ازحضرت‌اوبین‌ونقص‌ازخودطریق‌اینست |  | چنان‌مردی‌اگریابی‌درآن‌راهت‌رفیق‌اینست |

**الوفاء بحفظ عهدالتصرف:** باید که ترک عبودیت نکنی، و غافل نباشی از عجز خود در اوقات عطای تصرفات و خرق عادات.

**مصراع**: توایازی پوستین را یاددار.

**الوقت:**

**مصراع**: حاضر وقت خویشتن می‌باش.

تا هرچه بر تو روی نماید در حال، اگر به تصرف حق است بی‌کسب تو: فعلیک الرضا، تا به حکم خود باشی و غیر در خاطرت خطور نکند و اگر متعلق می‌یابی به کسب خود آنچه اهم تو است اختیار کن.

**مصراع**: بگذر ازماضی و مستقبل که حالت فوت شد.

زیرا که تدارک ماضی ضایع کردن وقت است، و فکر در مستقبل فوت شدن وقت است، به این معنی گفته‌اند:

**الصوفی ابن الوقت.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر از ماضی و مستقبل بمان |  | حاصل عمر عزیزت حال دان |

**الوقت الدایم:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وقت دایم آن دایم گفته‌اند |  | در الف این در معنی سفته‌اند |

**الوقفه:** توقف میان دو مقام، از برای آنچه باقی است از حقوق اول و تهیۀ آنچه ترقی کند به ادای ثانی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق اول خوشی ادا می‌کن |  | ور نکردی دوم قضا می‌کن |

**الوقوف‌الصادق:** وقوف است بر مراد حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر مراد تو مراد حق بود |  | آن وقوفت بی‌شکی صادق بود |

**الولی:** آن کس که تولی کند به حق و متابعت نماید امر او، حق تعالی محافظت نماید اورا از عصیان، و نگاه دارد او را از خذلان تا برساندش در کمال به درجۀ رجال. قال الله تعالی: **وهویتولی الصالحین**[[1974]](#footnote-1975).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به خدا تولیت سزا باشد |  | متولی ما خدا باشد |

**الولایة:** قیام عبد است به حق در حال فناء از خود، و ولی فانی است در حق و باقی به حق، لاجرم ولی مطلق آن بندۀ فانی را تربیت فرماید تا برساند به مقام قرب و تمکین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به کرم ساز بی‌نوا بنواخت |  | مجلس خاص خود به ما پرداخت |

**باب‌الزاء**

**الزاجر:** واعظ حق است در دل مؤمن. و آن نوری است که در دل درآید و مؤمن را دعوت کند به حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به چنین واعظ خوشی بگرو |  | بشنو ای یار وعظ او بشنو |

**الزجاجة:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درآیت نور این لطیفه دریاب |  | دریاب لطیفۀ خفیه دریاب |

زجاجه اشارت است به دل صاحب دل، و مصباح روحش و شجره نفسش و مشکات بدنش که مظاهر مراتب نور مضافند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم به نور او روشن |  | نظری کن ببین به دیدۀ من |

**الزیتونة:** نفسی که مستعد اشتعال بود به نور قدس به قوت فکر و زیت نور استعداد اصل نفس است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زیت و زیتونۀ چنان دریاب |  | نور قندیل عارفان دریاب |

**الزمردة:** هی‌النفس الکلیة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگین خاتم ختم رسل بود گویا |  | زمردی که بر او نقش کرده‌اند اشیا |

**الزمان:** مضاف است به حضرت عندیت و آن دایم است.

**زواهرالانباءوزواهر العلوم و زواهر الوصلة:** علوم طریقت است که اشرف و انور علوم است، و زواهر وصلت است زیرا که وصلت به حق موقوف به علم طریقت است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به علم طریقت بیابی وصال |  | بیابی اگر عالمی بر کمال |

**باب‌الحاء**

**الحال:** عطیه‌ای که بر دل فرود آید به محض موجبه‌ای از غیر عمل چون حزن و خوف یا قبض و بسط یا شوق و ذوق. و حال زایل شود به ظهور صفات نفس، اعم از آنکه در عقب آن حال مثل آن حال بر دل آید یا نه، و اگر دایم شود و ملکه گردد مقام خوانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این چنین حال را مقامش خوان |  | حال ذوالحال را مدامش دان |

**حجة‌الحق‌علی‌الخلق:** انسان کامل است چون آدم(ع) که حجت بود بر ملائکه، قال الله تعالی: **یا آدم انبئهم باسمائهم** الی قوله: **ما کنتم تکتمون**[[1975]](#footnote-1976)**.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خدمت انسان کامل نزد ما |  | حجت حق است برخلق خدا |

**الحجاب:** انطباع صور کونیه در دل که مانعۀ قبول تجلی حقایق بود.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به‌هرصورت‌که‌پیش‌آیدمرامعنی‌نمایدرو اگرمعنی‌نمی‌بینی‌به‌صورت‌گشته‌ای‌عاشق |  | به‌بین‌آن‌صورت‌خوبش‌درآن‌صورت‌تومعنی‌جو حجاب‌تست‌آن‌صورت‌تراخودذوق‌معنی‌کو |

**الحروف:** حقایق بسیطه‌اند از اعیان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حروف کتاب محقق بخوان |  | که یابی حقایق ز اعیان عیان |

**الحروف العالیات:** شئون ذاتیه‌اند کامنه در غیب‌الغیوب چون شجر در نوات.

**مصراع:** لاجرم شیخ ما چنین فرمود:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **کنا حروف عالیات لم نقل انا انت فیه و نحن انت و انت هو** |  | **متعلقات فی ذری اعلل القلل والکل هوهو، فسل عمن وصل** |

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما جمله حروف عالیاتیم مدام هر چند کتاب عالمی بنوشتیم |  | پنهان زهمه به غیب ذاتیم مدام پوشیده ز لوح کایناتیم مدام |

**الحریة:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وارسته ز بندگی اغیار |  | آزاد بود به نزد احرار |

و حریت بر مراتب است: حریت عامه است ازرّق شهوات، و حریت خاصه ازرّق مرادات به فنای ارادۀ ایشان در ارادۀ حق، و حریت خاصه‌الخاصه ازرّق رسوم وآثار به فنای وجود خود در تجلی نورالانوار.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده‌ای کو چنین بودآزاد |  | سید است بر خلیفۀّ بغداد |

**حفظ العهد:** امتثال به واجبات و اجتناب از منهیات.

**حفظ العهد الربوبیة و العبودیة:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیک را منسوب می‌گردان به او |  | بدبخود کاینست ادب بشنو نکو |

**حقیقةالحقایق:** ذات احدیت است که جامعۀ جمیع حقایق است، و حضرت جمع و حضرت وجود می‌خوانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب حقیقت حقایق بخودآ |  | تا دریابی حقیقت خود بخدا |

**حقیقة‌المحمدیة:** ذات است با تعین اول، **فله الاسماء الحسنی** [[1976]](#footnote-1977)**کلها و هو الاسم الاعظم.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم اعظم ما ازو آموختیم |  | دیگران را ما نکو آموختیم |

**حقایق‌الاسماء:** تعینات و نسب ذاتند، زیرا که تعینات صفاتند و تمیز بعضی از اسما از بعضی به تعینات ذات بود یعنی صفات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسما متعدند اما به صفات |  | مجموع یکی بود و لیکن بالذات |

**حق‌الیقین:** شهود حق است حقیقیة در مقام عین جمع احدیت.

**الحکمة:** علم است به حقایق اشیا و به اوصاف و خواص و احکام ایشان، و ارتباط اسباب به مسببات، و اسرار انضباط نظام موجودات و عمل به مقتضای آن. **و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً.**[[1977]](#footnote-1978)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکسی کو چنین حکیم بود |  | قدر او نزد ما عظیم بود |

**الحکمة‌المنطوق بها:** علوم شریعت و طریقت است، اما علم شریعت بدان و بگو، و علم طریقت بدان و با اهل طریقت بگو.

**الحکمة المسکوت عنها:** اسرار حقیقت است که علمای رسوم و عوام از ادراک آن قاصرند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| راز با خامه و با نامه نمی‌یار م گفت |  | با دو روی و دو زبان راز نگوید عارف |

روایت است که سید عالم(ص) در مدینه طواف می‌فرمود، و بعضی اصحاب در قدم مبارک او، ضعیفه‌ای از خلوت سرای خود بیرون آمد و التماس کرد که بیت‌الاحزان او را مشرف فرمایند، اجابت فرمود و درآمدند. آتشی دیدند برافروخته و فرزندان آن ضعیفه گرد برآمده به بازی مشغول، فقالت: **یا نبی الله الله ارحم بعباده ام انا باولادی؟** فقال(ص): **بل الله ارحم فانه ارحم الراحمین.**[[1978]](#footnote-1979)

گفت یا رسول‌الله من دوست نمی‌دارم که فرزند خود را در آتش اندازم چگونه خدای تعالی بندۀ خود را در آتش اندازد، **و هوارحم بهم**[[1979]](#footnote-1980). راوی گوید که گریان شد رسول خدا، و قال: **هکذااوحی الله الی.[[1980]](#footnote-1981)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه هر رازی که می‌دانی توان گفت |  | نه هر درّی که دریابی توان سفت |

**الحکمة‌المجهولة:** آن است که پوشیده است بر وجه غیر، حکمت در ایجاد آن شییء، همچنان که ایلام بعضی عباد و موت اطفال و خلود در نار و ایمان بر آن واجب، و رضا به وقوع آن و اعتقاد کردن که عدل است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه آن حاکم حکیم کند |  | عدل باشد که آن کریم کند |

**الحکمة‌الخاصة:** معرفت حق است و عمل به آن و معرفت باطل و اجتناب از آن، کماقال(ع): **الهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه.[[1981]](#footnote-1982)**

**باب‌الطاء**

**الطوالع:** اول چیزی که پیدا شود از تجلیات اسماء الهیه بر باطن عبد و مزین گرداند اخلاق و اوصافش به تنویر باطنش.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از تجلیات اسماء خداست |  | اول حالات درویشان ماست |

**الطاهر:** پاکی که خدای تعالی او را نگاه دارد از مخالفات.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او راز خلاف حق نگه می‌دارد امری که رسد زحق به او، ازسرصدق |  | او را به مخالفت دمی نگذارد فرمان خدا برد بجا می‌آرد |

**طاهرالظاهر:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دامن‌اوازمعاصی‌پاک‌وطاهرظاهراست |  | این‌چنین‌پاکی‌توان‌گفتن‌که‌ظاهرطاهراست |

**طاهرالباطن:** معصومی که خدای تعالی او را از وساوس و هواجس و تعلق به اغیار نگاه دارد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر پاکی چنین می‌باش دلشاد |  | نگه دار تن و جانت خدا باد |

**طاهرالسر:** پاکی که لحظه‌ای و لمحه‌ای از الله تعالی غافل و زاهل نباشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه روشن به نور او باشد |  | دایما درحضور او باشد |

**طاهر السر و العلانیه:** صاحب کمالی که دایم قایم بود به ادای حقوق حق به رعایت جانبین.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنی رعایت می‌کند ظاهر و باطن بهم آراسته |  | دنیی وعقبی رعایت می‌کند هر دو را یعنی رعایت می‌کند |

**طب‌الروحانی:** علم است به کمالات قبول و به آفات و امراض و ادوات آن به کیفیت حفظ صحت و اعتدال او در امراض به صحت و اعتدال کمالات.

**الطبیب‌الروحانی:** شخصی که عارف باشد به این علم و قادر باشد به ارشاد و تکمیل.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دردمندانه طبیبی می‌طلب درد دردش نوش می‌کن همچو ما |  | زان شفاخانه نصیبی می‌طلب خوش دوائی از حبیبی می‌طلب |

**الطریقة:** سیرتی که مختصه بود به سالک: **السالک الی الله**، از قطع و ترقی مقامات.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسرار طریقت این چنین است بگذر ز منازل و مقامات |  | ره رو که طریق ما همین است کان نقش خیال خورده بین است |

**الطمس:** ذهاب رسوم سایر است به کلیه در صفات نورالانوار.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در صفاتش اگر تو محو شدی ور رسیدی به عین آن حضرت |  | با تو رسم تو و صفات نماند ظلمت و نور ممکنات نماند |

**باب‌الیاء**

**الیاقوتة‌الحمراء:** نفس کلیه است که ممتزجه است نوریت او به ظلمت تعلق به جسم به خلاف عقل مفارق که معّبر است به درۀ بیضا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کابلیی در میان ترک و هندو آمده |  | ترک و هندوخوانمش زیراکزین دوآمده |

**الیدان:** اسماء الهیه‌اند متقابله چون قابله و فاعله، از این جهت الله تعالی با ابلیس گفت: **مامنعک ان لاتسجد لما خلقت بیدی**[[1982]](#footnote-1983). و بعضی گفته‌اند که یدین حضرت وجوب اندوامکان و حق آنست که تقابل اعم است.

**مصراع**: چو در فاعل تقابل می‌توان یافت.

چون جمیل و جلیل.

**مصراع**: و در قابل تقابل می‌توان دید.

چون راجی و خائف.

**یوم‌الجمعة:** وقت لقاء و وصل به عین جمع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به‌عین‌جمع‌واصل‌شوکه‌روزجمعه‌‌آن‌باشد |  | مبارک‌جمعه‌ای‌باشداگرروزی‌چنین‌باشد |

**باب‌الکاف**

**الکتاب المبین:** لوح محفوظ است. قال الله تعالی: **ولارطب ولایابس الا فی کتاب مبین.[[1983]](#footnote-1984)**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه هست و بود وباشد ای پسر لوح محفوظ است از اثبات و محو |  | جمله محفوظ است در وی سر بسر این چنین فرمود آن صاحب‌نظر |

**الکل:** اسم حق است -تعالی وتقدس- به اعتبار حضرت واحدیت الهیه که جامعۀ مجموع اسما است، به این معنی که گفته‌اند: **احدبالذات کل بالاسماء.**

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نام‌یکی‌اگریکی‌صدنهدای‌عزیزمن  گربه صد آینه یکی رو بنمودصد نشد |  | صدنشودحقیقتش یک بود و بنام صد  نقش خیال اوصداست‌صدنشداوکدام‌صد |

**الکلمة:** عبارت است از هر واحده‌ای از ماهیات و اعیان و حقایق موجودات خارجیه، اما معقولات مختص‌اند به کلمۀ معنویه، و خارجیات به کلمۀ وجودیه، و مجردات مفارقات به کلمۀ تامه.

و ماهیت بی‌اعتبار وجود و لوازم، حرف عینیه خوانده‌اند، و ماهیت با لوازم، کلمۀ عینیه، و ماهیت با وجود بی‌لوازم، حرف وجودیه، و ماهیت با وجود و لوازم کلیه، کلمۀ وجودیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حرف حرفش بجای خود می‌خوان |  | سر هر حرف را نکو می‌دان |

**کلمة الحضرة:** اشارت است به کلمۀ **کن**، کقوله تعالی: **انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون.[[1984]](#footnote-1985)**

و کلمۀ **کن** در این محل صورت ارادۀ کلیه است، و آن تعلق ارادات مرید است به بود مراد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه خواهد روان عیان گردد |  | هرچه گوید چنین چنان گردد |

**الکنزالخفی:** هویت احدیت مکنونه در غیب، و او بطن هر باطن است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بطن هر باطنی که ما نگریم |  | یک هویت بود که می‌شمریم |

**الکنود:** در شریعت تارک فرایض بود، و در طریقت تارک فضایل، و در حقیقت نادانی که چیزی خواهد که حق تعالی نخواهد، و نزاع کند با حق در مشیت حق و نداند حق نعمت حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ترک فرایض مکن ترک فضایل مگو |  | خواستن حق بخواه خواستن حق بجو |

**کون الفطور غیر مشیة للشمل:** فطور اینجا تمیز خلق است از حق به تعین، و معنی آن سخن آنست که تکثر واحدی که حق است به تمیز تعینات موجب تفرق جمعیت الهیه واحدیۀ ذاتیه نیست.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به تعین یکی نگردد دو یک وجود و تعینات بسی |  | نشود دو یکی بگفتن تو جز یکی در دو کون دیگر کو |

**کوکب‌الصبح:** اول نوری که رو نماید از تجلیات، و اطلاق می‌کنند بر مظهر منوری که متحقق باشد به مظهریت نفس کلیه، من قوله تعالی: **فلما جن علیه اللیل رأی کوکبا.**[[1985]](#footnote-1986)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این ستاره دلیل یاران است |  | صبحدم روشن است یار آنست |

**الکیمیا:** قناعت به موجود و ترک تشوق به سوی مفقود. قال امیرالمؤمنین(ع): **القناعة کنز لاینفد.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنجی است قناعت که ندارد پایان |  | گر زانکه ترا هست غنیمت می‌دان |

**کیمیاءالسعادة:** تهذیب اخلاق به اجتناب رذایل و تزکیۀ نفس از ذمایم و اکتساب فضایل و تحلی به حلی کمالات.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر ز کدورت و صفا جو گر هست ترا سعادت ای‌دوست |  | و آن پاکی نفس را ز ما جو از اهل دلان تو کیمیا جو |

**کیمیاءالعوام:** استبدال متاع اخروی باقی به حطام دنیوی فانی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فالجمله تجارتی است می‌کن |  | سودا و بصارتی است می‌کن |

**کیمیاءالخواص:** تخلیص دل است از کون به استار مکون.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتاب خوشی چو تابان شد |  | نور بنمود و سایه پنهان شد |

**باب‌اللام**

**اللایحة:** آنچه ظاهر شود از نور تجلی، باز چون پوشیده شود بارقه و خطره خوانند.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لایحه چون جمال بنماید باز پنهان شود چنین گفتند |  | دل عاشق به لطف برباید می‌نماید ولی نمی‌پاید |

**اللاهوت:** حیات که سایر است در اشیا و ناسوت محل آن و ذلک الروح.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح شمع و شعاع اوست حیات |  | خانه روشن ازو و او از ذات |

**اللب:** عقلی که منور به نور قدس بود و صافی از قشور اوهام و تخیلات. قال الله تعالی: **قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون انما یتذکر اولوالالباب.[[1986]](#footnote-1987)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لبیب عاقل ولب عقل و جمع او الباب |  | ز قشر وهم برون آی و مخ او دریاب |

**لب‌اللب:** مادۀ نور الهی قدسی است که عقل تأیید می‌یابد به آن نور و بیرون نمی‌آید از قشور اوهام و تخیلات، و ادراک می‌کند علوم صحیحه که متعالیه است از ادراک مدرکی که دلش متعلق باشد به کون. و این علم مصون است از فهم عالمی که محجوب بود به علم رسمی و آن از حسن سابقه است که مقتضی حسن خاتمه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه احسان اوست تا دانی |  | اول و آخر ار فرو خوانی |

**اللبس:** صورت عنصریۀ لباس روحانیه‌اند، قال الله تعالی: **ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا علیه ما یلبسون.[[1987]](#footnote-1988)**

اما لبس حقیقة‌الحقایق صور انسانیه‌اند کما یشارالیه فی‌الحدیث القدسی بقوله تعالی: **اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری.**

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن صورت الطاف الهی مائیم ما محرم راز حضرت سلطانیم |  | هم جامه و جامه‌دار شاهی مائیم دانندۀ اسرار کماهی مائیم |

**لسان‌الحق:** انسان کامل که متحقق بود به مظهریت اسم‌المتکلم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه باشد لسان حق جانا |  | به کلام خدا بود گویا |

**اللطیفه:** اشارتی که دقیق بود معنی آن، اما روشن شود از آن اشارت معنیی در فهم که در عبارت نگنجد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب لطیفۀ لطیفان |  | این است لطیفه و لطیف آن |

**اللطیفة‌الانسانیه:** حکما نفس ناطقه خوانند و صاحب‌دلان دل گویند. و در حقیقت تنزل روح است به رتبۀ قربیه از نفس، و مناسبت دارد با نفس به وجهی و مناسبت دارد با روح به وجهی. به وجه اول صدر گویند و به وجه ثانی فؤاد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل چو فرزند دان بجو خبرش |  | نفس و روحند مادر و پدرش |

**اللوایح:** جمع لایحه است و اطلاق می‌کنند بر شیئی که ظاهر شود حس را ازعالم مثال، و این از کشف صوری است، اما به معنی لایحه از کشف معنوی است از جناب اقدس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گه‌به‌صورت‌گه‌به‌معنی‌می‌نمایدنورچشم |  | نور او رو می‌نماید می‌فزاید نور چشم |

**اللوامع:** انوار ساطعه که پیدا شود اهل بدایات را از ارباب نفوس ضعیفه طاهره، و منعکس شود آن نور از خیال به حس مشترک و مشاهده نمایند به حواس ظاهره و ببیند انوار همچو انوار شهب و قمر وآفتاب، و روشن شود حوالی ایشان و آن انوار ساطعه اگر از غلبۀ انوار قهر و وعید بود سرخ رنگ نماید و اگر از غلبۀ انوار لطف و وعد باشد به رنگ سبز برآید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می صافی چو در ساغر درآید |  | به رنگ جام می می را نماید |

**لیلة‌القدر:** شبی که سالک را به تجلی خاص مشرف گردانند، تا به آن تجلی بشناسد قدر «ومرتبۀ» خود را نسبت با محبوب و آن وقت ابتدای وصول سالک است به عین جمع و مقام اهل کمال در معرفت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در شب قدر قدر خود می‌دان |  | روز در معرفت سخن می‌ران |

**باب‌المیم**

**الماسک و الممسوک والممسوک به و الممسوک لاجله:** عهود معنویه است، و آن حقیقت انسان کامل است، کما قال: **لولاک لما خلقت الافلاک.** و شیخ ابوطالب مکی قدس‌الله‌سره در کتاب قوةالقلوب فرموده که افلاک دایرند به انفاس بنی آدم، و شیخ محیی‌الدین قدس سره در اول کتاب نسخةالحق می‌فرماید: **الحمدلله الذی جعل الانسان الکامل معلم الملک وادارسبحانه و تعالی تشریفاً و تنویها بانفاسه الفلک.[[1988]](#footnote-1989)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم فدای حضرت اوست |  | بلکه مقصود جمله خدمت اوست |

**ماءالقدس:** علمی که نفس را طاهر گرداند از دنس طبیعیه و از نجاست رذایل شهوانیه، یا شهود حقیقی است به تجلی قدیم که رافع حدث است.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علمی که ترا پاک کند از من و ما خواهی که حدث پاک شودازتوتمام |  | ماءالقدسش نام کند مرد خدا برخیز و بشو جامۀ هستی و بیا |

**المبدئیت:** اضافۀ محضه است به اعتبار تقدم ذات احدیت بر حضرت واحدیت که منشأ تعینات و نسب اسمائیه و صفات و اضافات و اعتبارات عقلیه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مبدئیت را اضافت گفته‌اند |  | این چنین درّ لطیفی سفته‌اند |

و مبدئیت مجمع اعتبارات و منبع نسب و اضافات ظاهره است در وجود، و باطنه در عرصۀ تعقلات و اذهان و وجود مطلق واحد واجب عبارت است از تعین وجود در نسب علمیۀ ذاتیۀ الهیه، و محقق از حیثیت این نسب حق را مبدأ می‌خواند.

**مبادی‌النهایات:** فروض عبادات است چون صلات و صوم و زکات و حج، و نهایت صلات کمال قرب است و مواصلت حقیقت، و نهایت زکات بذل غیرحق از سر صدق و اخلاص به محبت حق و نهایت صوم امساک است از رسوم خلقیه به فنای در حق، لهذا قال فی کلمات القدسیة: **الصوم لی و انا اجزی به.**

و نهایت حج وصول است د ر معرفت و تحقق به بقای بعد از فنا، زیرا که مجموع مناسک که وضع کرده‌اند به ازاء منازل سالک است تا نهایت که مقام احدیت جمع و فرق است.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر در اسلام این چنین باشی به نهایت اگر رسی به کمال |  | مؤمن صادق امین باشی کامل عامل گزین باشی |

**مبنی‌التصوف:** خصال ثلاثه است که ابومحمد رویم علیه الرحمة فرموده:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این سه خصلت اگر ترا باشد |  | همچو تو صوفیی کجا باشد |

تمسک به فقر و افتقار و تحقق به بذل و ایثار و ترک تعرض و اختیار.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فقر بگزین و غنا ایثار کن صوفیانه چون بیابی این خصال |  | اختیار خود فدای یار کن رو به صوفی خانه و این کار کن |

**المتحقق ‌بالحق:** محققی که مشاهدۀ حق فرماید در هر متعینی بی‌تعین آن متعین، زیرا که الله تعالی اگرچه مشهود است در هر مقیدی به اسمی یا صفتی یا اعتباری یا تعینی یا حیثیتی منحصر و مقید نیست در اینها، لاجرم مطلق مقید باشد، و مقید مطلق منزه بود از تقیید و لاتقیید و اطلاق ولااطلاق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مطلق از اطلاق ولا اطلاق هم |  | بی‌نیاز از وصف جفت و طاق هم |

**المتحقق بالحق و الخلق:** صاحب‌نظری که مطالعه فرماید که هر مطلقی در وجود وجهی دارد با تقید و هر مقیدی او را وجهی است به اطلاق، بلکه مشاهده فرماید که وجود حقیقت واحده است، او را وجهی است مطلق و وجهی مقید به هر قیدی، و مشاهدۀ این مشهد به طریق ذوق متحقق بود به حق و خلق و فنا و بقا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه حق است بشنوش از حق |  | گه مقید بود گهی مطلق |

**المجذوب:** عزیزی که حق تعالی او را از برای خود برگزیند، و اختیار فرماید او را از برای حضرت انس و به آب قدس خود او را مقدس گرداند، و مجموع منح[[1989]](#footnote-1990) و مواهب کرامت فرماید، تا برسد به جمیع مقامات و مراتب، بی‌کلفت کسب و تعب طلب.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌رنج طلب گنج بقا یافته‌اند مجذوبانند بس لطیف و نمکین |  | بی‌علم و عمل ازو عطا یافته‌اند لطفی به کمال از خدا یافته‌اند |

**المجالی الکلیة و المطالع و المنصات:** مظاهر مفاتیح الغیوب‌اند که ابواب مسدودۀ میان ظاهر وجود و باطن وجود به این مفاتیح گشاده می‌شود و آن مفاتیح پنج است:

اول: مجلی ذات احدیت وعین جمع و مقام اوادنی و طامة‌الکبری و مجلی حقیقة‌الحقایق و آن غایة‌الغایات و نهایت‌النهایات است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به غایتی‌برسیدم‌که‌غایت آنجا نیست |  | نهایتی است که نام نهایت آنجا نیست |

دویم: مجلی برزخیۀ اولی و مجمع البحرین و مقام قاب قوسین و حضرت اسماء الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درین برزخ اگر تو باریابی |  | پیاپی صد هزاران یار یابی |

سیم: مجلی عالم جبروت است و انکشاف ارواح قدسیه.

چهارم: مجلی عالم ملکوت است و مدبرات سماویه که تدبیر می‌کنند به امر الهی در عالم ربوبیت.

پنجم: مجلی عالم ملک است به کشف صوری و عجایب عالم مثال و کشف مدبرات کونیه در عالم سفلی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پنج مجلی گفتمت بی‌هیچ رنج |  | نزد ما این پنج به از پنج گنج |

**مجمع‌البحرین:** حضرت قاب قوسین به اجتماع بحرین وجوب و امکان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قاب قوسین مجمع‌البحرین |  | یک محیط است ازو روان نهرین |

و گفته‌اند که حضرت جمع وجود است به اعتبار اجتماع اسماء الهیه وحقایق کونیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درمجمع‌ماجام‌می‌وخم بتوان‌یافت |  | اسرار حقایق همه با هم بتوان یافت |

**مجمع‌الاهوا:** حضرت جمال مطلق است که میل به غیر خود نکند مگر به التفاتی، و لذلک قیل:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **نقل فؤادک حیث شئت من‌الهوی** |  | **و ما الحب الا للحبیب الاول** |

و قال الشیبانی رحمة‌الله علیه:

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **کل الجمال غداً لوجهک مجملا** |  | **لاکنه فی العالمین مفصل** |

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم جمال حضرت اوست هم محب خود است و هم محبوب |  | او جمیل و جمال دارد دوست عشق و معشوق و عاشقی نیکوست |

**مجمع‌الاضداد:** هویت مطلقه است.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک هویت اول و آخر بود ظاهر و باطن یکی گوید مدام |  | آن حقیقت باطن و ظاهر بود در هویت هر که او ناظر بود |

**محبة‌الاصلیة:** محبت ذاتیه است بلکه:

**مصراع**: محبوب خود و محب خویش است.

و این محبت اصلیه اصل مجموع انواع محبت‌ها است، و شیئی که میان دو شییء باشد یا به مناسبت باشد در ذات یا طرفین یا اتحاد در وصف یا درمرتبه یا حال یا فعل، و گفته‌اند: **المحبة محبة‌المحبة.**

**المحفوظ:** محفوظ آن است که نگاه داشته باشد او را حفیظ مطلق یعنی حق از مخالفات در قول و فعل و ارادت تا هرچه گوید و کند مرضی حق باشد و نخواهد الا آنچه خدا خواهد و قصد نکند الا آنچه خدا امر کند او را بدان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| امر او را کمر بجان بندد |  | نیک در خدمتش میان بندد |

**محوارباب‌الظواهر:** رفع اوصاف عادت است و خصال ذمیمه و ما یقابل آن اثبات و آن اقامت احکام عبادت است و اکتساب اخلاق حمیده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بد بود تخم بد اگر کاری |  | نیک باشد اگر نکوکاری |

**محو ارباب‌السرایر:** ازالت علل و آفات و اثبات مواصلات، و این محو و اثبات به رفع اوصاف و رسوم و افعال و اخلاق عبد است به تجلیات صفات و اخلاق و افعال حق، کما قال جل ذکره: **کنت سمعه الذی یسمع به**، الحدیث.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سمع و بصرو لسان و دست وپائی |  | یا بد به عوض بی‌عوض یکتائی |

**محوالجمع و محوالحقیقی:** فنای کثرت در وحدت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درنظر غیرعین آب نماند |  | محو شد قطره و حباب نماند |

**محوالعبودیة و محو عین العبد:** اسقاط اضافت وجود است بسوی اعیان، زیرا که اعیان شئون ذاتیه‌اند ظاهریه در حضرت واحدیت به حکم عالمیت. و اعیان معلومات معدوم‌العین‌اند ابدا، و وجود حق است ظاهر در مرایای اعیان، و مرایا من حیث‌الوجود عین نماینده.

و اعیان از آن رو که ممکناتند معدوم، و اعیان ممکنات را آثار است در وجودی که ظاهر است در امکان، و وجود عین حق است، و اضافۀ وجود به اعیان نسبتی است اعتباریه و افعال و تأثیرات تابعۀ وجودند، و اعیان معدومه، و معدوم نه مؤثر تواند بود و نه فاعل، بلکه موجود حق است تعالی وحده.

**مصراع**: حامد به اعتباری محمود به اعتباری.

پس حق است که عابد است به اعتبار تعین و تقید به صورت عبد، و آن شأنی است از شئون ذاتیه، و حق معبود است به اعتبار اطلاق و عین عبد باقیه در عدم اصلیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده و بندگی همه فانی است |  | هرچه هست آن ظهور سلطانی است |

کما قال: **وما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی،** [[1990]](#footnote-1991)و قال تعالی: **ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم،** [[1991]](#footnote-1992)و قوله تعالی: **لقد کفرالذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة.**[[1992]](#footnote-1993)

و در آیۀ اول اثبات فرمود که رابع ثلاثه است و در آیۀ ثانی نفی ثالث ثلاثه فرمود، که اگر احدی از ثلاثه بودی ممکن بودی مثل ایشان -تعالی عن ذلک و تقدس.

اما اگر چهارم باشد غیر ثلاثه بود به اعتبار حقیقت و عین ایشان به اعتبار وجود یا غیر به اعتبار تعینات غیر و عین عین به اعتبار حقیقت عین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اعیان‌که‌نبودندبه‌وجهی‌چه‌توان‌کرد  غیرندازآن‌وجه‌که‌غیرندنباشند |  | موجود ز جودند به ‌وجهی ‌چه ‌توان کرد  گر عین وجودند به وجهی چه توان کرد |

**المحق:** فنای وجود عبد است در ذات حق، هم چنانکه محو فنای افعال عبد است در فعل حق و طمس فنای صفات است در صفات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اول محو است و طمس ثانی |  | آخر محق است اگر بدانی |

اول هر فعلی که از شیئی در وجود آید فعل: **فعال لما یرید**، بیند و ثانی هر صفتی که از موصوفی یابد صفت حق مشاهده نماید و ثالث وجود نیابد الا وجود حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بیند وجود حق بیند |  | وین نظر هم ز جود حق بیند |

**المحاضره:** حضور دل است با حق در استفاضۀ از اسماء حق -تعالی و تقدس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل حاضردار با خدایت ز اسماء خدا چو فیض یابی |  | تا فیض بیابی از عنایت واقف گردی تو از بدایت |

**المحاذاة:** حضور عبد است با وجه حق به مراقبت و ذهول او از غیرحق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم غیر حق نمی‌بیند |  | نزد غیری چگونه بنشیند |

**المحادثة:** خطاب حق است بنده را در صورتی از عالم ملک، همچنانکه ندا فرمودند موسی را (ع) از شجرة.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به لسان شجر سخن فرمود صورت آتشی نمود او را |  | خود به آن سمع موسوی بشنود در حقیقت اله موسی بود |

**المخدع:** موضع ستر قطب از افراد واصلین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچند که پنهان شود از دیدۀ مردم |  | پنهان شدن از دیدۀ سید نتواند |

**المددالوجودی:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه موجوداست از جود وی است |  | بلکه بی‌جودش وجودی خود کی است |

و حق تعالی موجودات را مدد می‌فرماید از نفس رحمانی به وجود تا ترجیح می‌نهد وجود عالم بر عدم عالم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر نور ظهور او نباشد |  | تو در ظلمت سرا پنهان بمانی |

و در تحلل بدل می‌دهد از غذا و نفس را مدد می‌بخشد از هوا، اما در جمادات و افلاک و روحانیات، عقل حکم می‌فرماید به دوام رجحان وجود ایشان از مرجح، و شهود حکم می‌کند که هر ممکنی در هر آنی خلقی است. قال الله تعالی: **بل هم فی لبس من خلق جدید.**[[1993]](#footnote-1994)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر زمان صنعی نماید در نظر |  | می‌برد خلقی و می‌آرد دگر |

**المراتب‌الکلیة:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شش مرتبه است اگر نکو دریابی |  | موجی و حباب و قطره و دریائی |

اول مرتبۀ ذات احدیت، دیگر مرتبۀ حضرت الهیت که حضرت واحدیت است، و مرتبۀ ارواح مجرده، و مرتبۀ نفوس عامله که عالم مثال وعالم ملکوت است، و مرتبۀ ملک که عالم شهادت است، و مرتبۀ کون جامع یعنی انسان کامل که مجلی مجموع و صورت جمعیت است.

و مجلی پنج گفته‌اند و مراتب شش.

زیرا که مجلی مظهر است و به مظهر ظاهر می‌شود مراتب، و ذات احدیت مجلی شییء نه، زیرا اعتبار تعدد اصلانیست، بلکه اعتبار ذات احدیت سلب اعتبارات است تا عالمیت و معلومیت. و به تنزل این مرتبۀ اصلیه سایر مراتب مترتب آید. وغیر این مرتبه مجالی باطنه‌اند یا ظاهره، و مجلی احدیت ذات نیست الا انسان کامل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انسان‌کامل‌است‌که‌مجلی‌ذات اوست |  | مجموعه‌ای‌که‌جامع ذات وصفات اوست |

**مرآت‌الکون:** وجود مضاف وحدانی است که اکوان و اوصاف و احکام اکوان ظاهر می‌شود در وی و او مخفی به ظهور اکوان هم چنانکه وجه آئینه پوشیده شود به ظهور صورت نماینده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه در آینه نظر فرمود |  | آینه شد نهان و او بنمود |

**مرآت‌الوجود**: تعینات که منسوبه‌اند به سوی شئون باطنه، و اکوان صور شئونند و شئون باطنه وجود متعین به تعینات صور ظاهره. از این وجه شئون مرایای وجودند و وجود واحد متعین به صور اکوان.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه صدهزار می‌بینم بلکه یک آینه بود آنجا |  | در همه روی یار می‌بینم صور مختلف در او پیدا |

**مرآت‌الحضرتین:** یعنی حضرت وجوب و امکان وآینۀ حضرتین انسان کامل و هم مرآت حضرت الهیه است که مظهر ذات است با جمیع اسما.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آینۀ وجود کامل در صورت و معنیش نظر کن |  | امکان و وجوب می‌توان دید کاین جمله توان دروعیان دید |

**المسامرة:** مسامره حق است مر بنده را در سر و در عرف محادثه است در شب.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **یحدثنی فی صامت ثم ناطق** |  | **بغمزة عین ثم کسر الحواجب** |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با همدگر احوال هم از بیم رقیب |  | گفتیم به ابرو و شنیدیم به چشم |

**مسالک الجوامع الاثنیة:** ذکر ذاکر ذات به اسماء ذاتیه دون وصفیه و فعلیه. بلکه عارف به اسماء ذاتیه و شهود اسما و ذاکر ذات و ذات مطلقه اصل جمیع اسما است و اجل وجوه تعظیم مطلق است که متناول جمیع اوصاف حق است.

اما اگر ثناگویند او را به علم یا جود یا قدرت تعظیم او را قید کرده باشند به آن وصف. امااگر ثنا گویند حق را به اسماء ذاتیه چون قدوس و سبوح و سلام و غنی و حق و امثال آن حق را ثنا گفته باشند با جمیع اسما.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زبان از دل و جان به فرمان اوست چو تعظیم مطلق بجا آوری |  | به اسمای ذاتی ثناخوان اوست مقید در آن ضمن هم زان اوست |

**مستوی الاسم‌الاعظم:** بیت‌المحرم است که وسع‌الحق است یعنی دل کامل صاحب‌دل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مستوی اسم اعظم دل بود |  | نه دل هرکس دل کامل بود |

**مستندالمعرفة:** حضرت واحدیت است که منشأ جمیع اسماء الهیه است.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حضرت واحدیه را دریاب عارفانه به حضرتش بخرام |  | منشأ جمله اسم‌ها دریاب معرفت بایدت بیا دریاب |

**المستهلک:** فانی در ذات احدیت به حیثیتی که باقی نماند از او رسم.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه در ذات حق شود فانی گرچه مستهلکش همی خوانیم |  | بطریقی که شرح آن گفتیم باقی ملک جاودان گفتیم |

**المسأله‌الغامضه**: اعیان ثابته که صور اسماء الهیه‌اند در حضرت علمیه، به اعتبار احدیت وجود عین واجب‌الوجودند، و به اعتباری حقایق عالم‌اند، اما از آن رو که ممکنه‌اند شمّ رایحۀ وجود نکرده‌اند. به این وجه گفته‌اند: معشوق کما لم یزل در قدم برحال خود است و عاشق کما لم یکن در عدم برقرار خود.

بلکه تجلی حق است به اسم‌النور یعنی وجود ظاهر در صور اعیان و ظهور وجود به احکام اعیان و بروز وجود در صورت خلق جدید بر آنات به اضافۀ وجود به اعیان و تعین وجود به اعیان به ابقای اعیان بر عدم اصلی. و اگر نه دوام ترجیح وجود اعیان بودی به اضافه به سوی اعیان و تعین وجود به اعیان، عالم را بودی نبودی و این امری است کشفی ذوقی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب به ذوق عقل را هیچ مگو |  | سر رشتۀ این سخن تو از عقل مجو |

**المستریح:** بنده‌ای که خدای تعالی او را مطلع گرداند بر سرّ قدر، لاجرم مطالعه نماید که هرچه مقدور است واجب بود وقوع آن در وقتی معلوم، و هرچه نیست ممتنع است وقوع آن. قال رسول الله(ص): **المقدور کاین و الهم فصل.**

لاجرم مستریح استراحت یابد از تعب طلب و حزن و تحسرش نماند بر مافات. کما قال تعالی: **ما اصاب من مصیبة فی الارض،**[[1994]](#footnote-1995) آلآیة. و قال انس: خدمته(ص) عشر سنین، فلم یقل لشیء فعلته لم فعلته ولالشیءترکته لم ترکته[[1995]](#footnote-1996).

لاجرم عاشقانه می‌گوید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عالم عطای حضرت اوست |  | هرچه آید ز دوست باشد دوست |

**مشارق‌الفتح:** تجلیات اسمائیه‌اند و تجلیات اسمائیه مفاتیح اسرار غیب و تجلیات ذاتند.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمع مشرق مشارقش خوانند چون تجلی کند به او اسما |  | نزد ما آن ظهور آیات است افتتاح تجلی ذات است |

**مشارق شمس‌الحقیقة:** تجلیات ذات قبل از فنای تام در عین احدیت جمع.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صبحدم روشن نماید در نظر چون شود روز و برآید آفتاب |  | گرچه باشد همچنان از شب اثر محو گردد ظلمت شب سر بسر |

**مشرف‌الضمایر:** مشرفی که الله تعالی مطلع گرداند او را بر ضمایر بنی آدم و به تشریف شریف تجلی اسم الباطن مشرف بر بواطن، و شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره مشرف به خلعت اشراف.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشرف به تشریف اشراف بود |  | مزین به انواع الطاف بود |

**المضاهات بین الشئون و الحقایق:** ترتب حقایق کونیه بر حقایق الهیه که اسمااند و ترتب اسما بر شئون ذاتیه، لاجرم اکوان ظلال اسما باشند و اسما ظلال شئون.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سایة اسما بود اکوان تمام |  | هم شئون را سایه اسما و السلام |

**المضاهات بین الاسماء و الاکوان:** انتساب اکوان است به حضرات ثلاثه یعنی حضرت وجوب و حضرت امکان و حضرت جمع میان وجوب و امکان، و هرچه در اکوان است او را نسبتی است با وجوب و نسبتی با امکان، و اگر نسبتش با وجوب اقوی بود اشرف و اعلی بود و حقیقت او علویۀ روحیه یا ملکیه بود یا بسیطۀ فلکیه، و اگر نسبتش با اکوان اقوی بود و اخس و ادنی باشد و حقیقتش سفلیۀ عنصریۀ بسیطه یا مرکبه، و هرچه نسبت او به حضرت جمع اشهرواشد باشد حقیقت انسانیه.

و هر انسانی که به امکان امیل بود و احکام کثرت در او اغلب باشد از کافران و محجوبان، و اگر به جانب وجوب امیل بود و احکام وحدت در او اغلب باشد از سابقین و صدیقین چون انبیا و اولیا و اگر تساوی بود در او جهتان،

**مصراع**: مقتصد خوانمش بود مؤمن.

و به حسب اختلاف میل به جهتی از جهتین اختلاف درجۀ مؤمنان باشد در قوت ایمان و ضعف.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بهرچه‌میل‌کنی‌جنس‌خویش‌می‌جوئی |  | هرآنچه در پی آن می‌روی تو خود اوئی |

**المطالعه:** توقیعات حق است عارفان را.

**مصراع**: ابتدای حکم سلطانی بود.

و از سؤال از عرفا در آنچه راجع بود به حوادث و مطالعه اطلاق می‌کنند بر استشراف مشاهده در زمان طوالع توقیعات و مبادی بروق آن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور حق را مشاهده می‌کن |  | حکم او هم مطالعه می‌کن |

**المطلع:** شهود متکلم است در وقت تلاوت کلام او که متجلی است به صیغه‌ای که مصدر آن آیت است، کما قال الامام جعفربن محمدالصادق علیه و علی آبائه السلام: **لقد تجلی الله لعباده فی کلامه لکن لاتبصرون.[[1996]](#footnote-1997)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه خواند کلام حق چو امام |  | متکلم نظر کند و سلام |

و گفته‌اند که روزی امام(ع) در نماز به سجده در افتاده و بیهوش گشت، چون باز آمد از آن حال سئوال کردند، فرمود: **ما زلت اکرر آیة حتی سمعتها من المتکلم**[[1997]](#footnote-1998). و شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی قدس سره گفته که لسان امام(ع) در آن وقت چون شجرۀ موسی(ع) بود درحال ندای: **انی اناالله** [[1998]](#footnote-1999)از شجره.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو ز ما بشنوی و ما از او |  | بشنو ای یار از خدا نیکو |

و شاید که مطلع اعم باشد زیرا مقام شهود حق است در هر شییء که متجلی بود به صفتی که آن شییء مظهر آن صفت باشد، چنانکه وارد است در حدیث نبوی(ص): **مامن آیة الاولها ظهر و بطن و لکل حرف حدومطلع.[[1999]](#footnote-2000)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق توان دید در همه اشیا |  | خاصه در نور روی سید ما |

**معالم اعلام الصفات:**

**مصراع**: اعضای شریف تست ای یار.

چون عین و «اذن وید» که معانی و اصول صفات ظاهر می‌شود به این محل‌ها و معلم محل ظهور کمعالم‌الدین و معالم‌الطریق.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشمت نورش به تو نماید در گلشن ما زبان چو بلبل دست تو بیان کند یدیت پائی که به قدرتش بپای است |  | گوش تو در سخن گشاید هر لحظه ترنمی سراید گر زانکه یدش بدست آید بی‌قدرت او بپا نپاید |

**المعلم الاول و معلم الملک:** آدم است(ع) لقوله تعالی: **یا آدم انبئهم باسمائهم.**[[2000]](#footnote-2001)

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز حق تعلیم اسما او گرفته در مکب گشاده اولا او |  | ملک تعلیم ازو نیکو گرفته ملایک را همه انجو گرفته |

**مغرب‌الشمس:** استتار حق است به تعینات و اختفاء روح به جسد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جان تو در مغرب تن شد نهان |  | در قیامت آید از مغرب عیان |

**مفتاح سرالقدر:** اختلاف استعدادات اعیان ممکنه است در ازل.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم سرّ قدر عظیم بود حکم حاکم بقدر استعداد |  | خوش بزرگی که او علیم بود بر تو از حاکم حکیم بود |

**مفتاح الاول:**اندراج جمیع اشیا است در غیب الغیوب یعنی احدیت ذات چون شجره در نوات و تسمی بالحروف الاصلیة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خرمن گندم نگر در دانه‌ای |  | قوت صد دندانه در یک شانه‌ای |

**مفتاح الاحزان و مفتاح الکروب:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ایمان به قدر مفرح احزانست |  | تصدیقش کن اگر ترا ایمانست |

**المفیض:** اسمی است از اسماء نبینا(ص) زیرا که متحقق است به اسماءالله تعالی و مظهر افاضۀ نور هدایت است بر همه و واسطۀ مجموع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او ز حق مستفیض و ما از او |  | مستفیض و مفیض چون او کو |

**المقام:** استیفای حقوق هر اسم است که اگر استیفای حقوق منزلی که در وی است نفرماید سالک ترقی نتواند کرد بر مقامات فوق، همچنانکه اگر تحقق نیابد به قناعت صحیح نبود او را توکل، و اگر تحقق به حقوق توکل نیابد صحیح نباشد او را تسلیم و هلم جرا.

و مراد از استیفا آن نیست که باقی نماند با سالک بقیه‌ای از درجات مقام سافل تا ممکن بود ترقی به مقام عالی، بلکه اکثر بقایای سافل و درجات رفیعۀ آن مقام در عالی مدرک گردد. بلکه مراد تملک سالک است و ثبات آن درمقام به حیثیتی که حال او شود و اسم آن مقام به حصول معنی آن بر او صادق آید تا او را قانع و متوکل که خوانند اسم مع‌المسمی بوده و مقام را که مقام گویند به حسب اقامت سالک است است در وی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هر مقام که آنجا رسی اقامت کن |  | ولی دمی نه اقامت که تا قیامت کن |

**مقام تنزل الربانی:** نفس رحمانی است. یعنی ظهور وجود حقانی در مراتب تعینات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نزول حق به سماوات اگر نمی‌دانی |  | بدان که هست ظهور وجود حقانی |

**المکانة:** منزلی که ارفع منازل باشد عندالله، و اطلاق می‌کنند بر مکانت مکان چنانکه حق اشاره فرمود بقوله تعالی: **فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر.**[[2001]](#footnote-2002)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش منزلتی است این مکانت |  | باید که چنین بود مکانت |

**المکر:** ارداف نعم است با وجود مخالفت و ابقای حال با ترک ادب و اظهار آیات و کرامات از غیر تحدی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ایمن‌مشوای‌نازنین‌ازمکررب‌العالمین |  | ازقول‌حق‌برخوان‌چنین:**والله‌خیرالماکرین.**[[2002]](#footnote-2003) |

**الملک:** عالم‌الشهادة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم محسوس ملکش خوانده‌اند |  | عاقلان دامن ازو افشانده‌اند |

**الملکوت:** عالم‌الغیب.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ملکوتست عالم ارواح این چنین گفته‌اند و می‌دانیم |  | نیز غیب مضاف می‌خوانند عارفان این سخن نکو دانند |

**ممدالهمم:** نبینا(ص) که واسطۀ افاضۀ حق است هدایت را **علی من یشاء من عباده**، و مدد می‌فرماید مؤمنین و مؤمنات را به نور آیات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اهل همت همت از وی یافته نعمت دنیا و عقبا را چه قدر |  | مال داران ثروت از وی یافته نعمت‌الله نعمت از وی یافته |

**المناصفة:** انصاف است، یعنی حسن معامله با خلق و حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با خلق خدا به خلق صدقست مدام |  | انصاف که انصاف همین است وسلام |

**المنهج الاول:** انتشار جمیع اسما و صفات در رتبت ذات، و اهل نظری که خدای تعالی دیدۀ او را بینا گرداند به نور تربیت اسما و صفات در جمیع رتبت ذات، بدرستی که راه نموده باشند او را به اقرب سبل در منهج اول.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حضرت ذات جمله اسما و صفات |  | پیدایست به بین سلطنت حضرت ذات |

**المنقطع الوحدانی:** محل انقطاع اغیار و عین جمع احدیت است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر را با حضرت او بار نیست |  | هرچه غیر است یار یا اغیار نیست |

و منقطع‌الاشیاء و حضرت وجود و حضرت جمع می‌خوانند.

**منتهی المعرفة:** حضرت واحدیت است که منشأ غیر می‌گویند به اعتبار انتشار نفس رحمانی که ظهور صور معانی از او است و منبعث جود الهی است زیرا که فیضان جود حق اولا از نفس رحمانی است بر اسما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه اشیا ازین نفس موجود |  | این نفس هست و بود و خواهد بود |

**المناسبة‌الذاتیه:** مناسبت ذاتیه میان حق و انسان کامل ثابت است از دو وجه، از جهت ضعف تأثیر مراتب او در تجلی متعین، به حیثیتی که کسب نتواند کرد صفتی که قادح باشد در تقدیس او به غیر تعین که قادح نیست در عظمت و جلال «او وحدانیت» حق و خلواو از اکثر احکام امکان و خواص وسایط. این است وجهی از وجهین مناسبت بنده با حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه یابد مناسبت زین رو |  | باشد او را مناسبت با او |

الثانی اتصاف عبد است به صفات حق و تحقق به جمیع اسماء الهیه، و اگر اتفاق افتد مناسبت به وجه اول به غیر ثانی محبوبی باشد مقرب و حصول مناسبت به وجه ثانی به غیر اول محال و در هر امر مراتب کثیره.

اما در امر اول به حسب شدت غلبۀ نور وحدت بر کثرت و ضعف غلبۀ وحدت بر کثرت و قوت استیلای احکام وجوب بر امکان و ضعف آن و در امر ثانی تحقق او به مجموع یا تحقق به بعضی به غیر بعض.

امااگر مناسبت به وجهین حاصل شود، از وجه اول که کمال است محبوب حق و مقصود بعینه باشد و از حیثیت حقیقت برزخ‌البرازخ و مرآت ذات و الوهیت معا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باشد او آئینۀ ذات و صفات |  | سید عالم بود در کاینات |

**المهیمون:** ملائکۀ مهیّمه‌اند در شهود جمال حق و از غایت شدت اشتغال به مشاهدۀ حق نمی‌دانند که خدای تعالی آدم را آفریده است، و چون از غیر حق غایب‌اند مکلف به سجود نبوده باشند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به جلال و جمال حیرانند |  | غیر حق دیگری نمی‌دانند |

**الموت:** به اصطلاح محققین موت اختیاری قمع هوای نفس است، زیرا که حیات نفس در ترک هوای اوست. قال الله تعالی: **ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی.**[[2003]](#footnote-2004)

و اگر نفس حیوانیه میل کند به لذات و شهوات نفسانیه و مقتضیات بدنیه هر آینه مایل شود به جهت سفلیه و جذب کند نفس ناطقه را به مرکز خود. لاجرم دل یعنی نفس ناطقه بمیرد از حیات حقیقیۀ علمیه به موت جهل.

و اگر نفس بمیرد از هوای خود دل بازگردد به محبت اصلیه، به مقتضای: **حب الوطن من الایمان**، با عالم قدس و نور، و زنده شود به حیات ذاتیه.

**مصراع**: ایمن از مرگ زندۀ جاوید.

و امام جعفربن محمدالصادق علیهماالسلام فرمود: **الموت هو التوبة**. و قال الله تعالی: **فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم.**[[2004]](#footnote-2005) قال(ص): **رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر.** قالوا: **یا رسول الله! و ما الجهاد الاکبر؟** قال(ص): **مخالفة‌النفس.**

و در حدیث دیگر فرموده: **المجاهد من جاهد نفسه**، هرکسی که بمیرد از هوای نفس خود زنده گردد به هدایت از ضلالت و به معرفت از جهالت. قال الله تعالی: **او من کان میتا فاحییناه[[2005]](#footnote-2006)**، یعنی میتا بالجهل فاحییناه بالعلم. و قال رسول الله(ص): **من حی بالعلم لم یمت ابدا.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موتی که حیات جاودان بخشاید |  | اینست و ترا موت چنین می‌باید |

**الموت الابیض:**

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گشنگی[[2006]](#footnote-2007) موت ابیض است ای یار نفس مرده شود دلت زنده |  | دل تو زان سفید رو گردد بدی تو همه نکو گردد |

و گفته‌اند: **من ماتت بطنته حیت فطنته.**

**الموت الاخضر:**

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر ز تجمل و تکبر بگذار جائی که بود تجمل ذاتی او |  | روکهنه بپوش و با قناعت بسرآر این نوع تجمل بچه کار آید یار |

**موت اخضر:** پوشیدن مرقع است از خرق ملقّات و قناعت از لباس جمیل به دلق ذبیل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرم می‌داردمراصوف وحریر عشق او |  | غم ندارم گر ندارم در هوای برد برد |

**الموت‌الاحمر:** مخالفت نفس است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به‌خلاف‌نفس‌ره‌روکه‌طریق‌عاشقانست |  | تو قدم براه ما نه که طریق عاشق آنست |

**الموت الاسود:** احتمال اذی خلق است بی‌جرح والم، بلکه تلذذ یابد از محبوب اگر از محبوب بیند.

**مصراع**: که هرچه دوست کند، همچو دوست محبوبست.

**کل ما یفعل المحبوب محبوب.**

**مصراع**: هرچه از تو آید خوش بود خواهی کرم خواهی الم.

و موت اسود فنا است در محبوب به شهود اذی از او به رؤیت فنای افعال در فعل محبوب، بلکه به رؤیت فنای نفس خود و انفس خلق در محبوب.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر بلائی که باشد از محبوب در بلا صبر کن که تا باشی |  | مر مرا آن بلا بود مطلوب مبتلای بلاش چون ایوب |

و اگر نفس به موت اسود بمیرد دل زنده شود به وجود حق از امداد حضرت جود مطلق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قول و فعلت بترازو برکش |  | کم مده راست بده زوبرکش |

به میزان اقوال سدیده و افعال جمیله تمیز توان کرد از اضداد، و آن عدالت است و ظل وحدت حقیقت که مشتمل است بر علم شریعت و طریقت و حقیقت، و محقق به این علوم بعد از تحقق عالم بود به مقام احدیت جمع و فرق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا ره نزند کسی ترا زو |  | باید که ترا بود ترازو |

و میزان اهل ظاهر شرع است و میزان اهل باطن عقل، اما عقلی که منور بود به نور قدس و میزان خصوص علم طریقت است و میزان خاصة‌الخاصه عدل الهی، و محقق به عدل الهی منصبی از مناصب انسان کامل است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این ترازوها اگر دستت دهد |  | جان من صد بوسه بر دستت دهد |

**باب‌النون**

**النبوة:** اخبار است از حقایق الهیه یعنی از معرفت ذات حق و اسما و صفات و احکام او تعالی و تقدس و آن بر دو قسم است:

نبوت تعریف است و نبوت تشریع.

و اول اخبار است از ذات و صفات و اسما، و ثانیه اخبار است از این مجموع، با تبلیغ احکام و تأدیب به اخلاق و تعلیم به حکمت و قیام به سیاست، و این نبوت مختص است به رسالت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این نبوت‌باقی‌است‌تادین‌ازویابدقوام |  | وین نبوت ختم گشته بر محمد والسلام |

**النجبا:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چهل تنانند و هر چهل دایم |  | به امور جهانیان قایم |

یعنی قایمند به اصلاح کارهای مردم و حامل اثقال بنی‌آدم و متصرفند در حقوق خلق.

**النفس:** ترویح قلوب است به لطایف غیوب، محب را انس است به محبوب.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انس با محبوب اگر گیرد محب گر دمی با یار خود همدم شود |  | گرچه باشد یک نفس مطلوب اوست حاصل اوزان نفس محبوب اوست |

**النفس الرحمانی:** وجود اضافی است که وحدانی به حقیقت و متکثر به صور معانی یعنی اعیان و احکام اعیان در حضرت واحدیت، همچنانکه نفس انسانی مختلف می‌شود به صور حروف در مخارج و مقاطع.

و نفس انسانی ارسال هوای حار است از باطن به ظاهر و ایراد هوای بارد، و نفس سبب ترویح متنفس است، و نفس روحانی ترویح اسمائی است که در تحت حیطۀ اسم الرحمن داخل بود.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ظهور آن نفس هویدا شد صبح صادق نفس زد از نفسش |  | زین نفس هرچه بود پیدا شد خانۀ کاینات در وا شد |

**النفس:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بخاری‌لطیف‌است‌وخوش‌جوهری‌است |  | شریف و عفیف و نکو محضری است |

حامل قوۀ حیات و حس و حرکت ارادیه است و حکیم او را روح حیوانی می‌خواند، و واسطه‌ای است میان نفس ناطقه و بدن، و در قرآن موسوم است به شجرۀ زیتونه و موصوفه به مبارکه، نه شرقیه و نه غربیه، یعنی نه از شرق عالم ارواح مجرده و نه از غرب عالم اجسام کثیفه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درمیان ترک وهندو کابلی ره یافته |  | این چنین راهی به یمن دولت شه یافته |

**النفس الامارة:** نفس اماره مایل بود به طبیعت بدنیه و آمربه لذات و شهوات حسیه و جذب کند دل را به جهت سفلیه، و این نفس مأوای شر و منبع اخلاق ذمیمه و افعال سیئه است. قال الله تعالی: **ان النفس لامارة بالسوء[[2007]](#footnote-2008).**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اماره اگرچنانکه مأموره شود |  | ویرانۀ تو تمام معموره شود |

**النفس اللوامة:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفسی که به نور دل منور گردد |  | از ظلمت فعل بد روان برگردد |

و به نور دل هدایت یابد و از خواب غفلت بیدار شود وبه اصلاح حال خود متردد بود میان ربوبیت و خلقیت، و اگر به حکم جبلت ظلمانیه سیئه‌ای از او صادر شود، تدارک آن کند، و به نور تنبیه الهی به ملامت نفس قیام نماید، و از سیئۀ نفسانیه به استغفار به درگاه رحیم غفار مراجعت نماید. از این سبب الله تعالی او را مقسم قسم گردانیده فی قوله تعالی: **ولا اقسم بالنفس اللوامة[[2008]](#footnote-2009).**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرچه این نفس بر هوا گردد |  | بد نباشد چو با خدا گردد |

**النفس المطمئنة:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هان مژده که نفس مطمئنه بتمام |  | گردید به نور دل منور وسلام |

از لباس تلبیس صفات ذمیمه منسلخ شد و به خلعت لطیف اخلاق حمیده متلبس گشت و توجه نمود به جهت دل به کلیت ومسابقت نمود در ترقی به نهایت جناب عالم قدس که منزه است از خبایث رجس ظلمانیه و مواظبت نماید بر طاعات و بر درگاه بارگاه رفیع‌الدرجات ساکن باشد تا خطاب مستطاب ملک وهاب برسد، بقوله تعالی: **یا ایتهاالنفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی[[2009]](#footnote-2010).**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکس که مجردی چنین است |  | تشریف شریف او همین است |

**النقبا:** محبانی که تحقق به اسم الباطن یافته‌اند و مشرفند به تشریف اشراف بر بواطن بنی آدم و اطلاع می‌یابند بر خفایای ضمایر به انکشاف ستایر از وجوه سرایر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقبا سیصدند نه کم و بیش |  | بر در پادشاه ای درویش |

**النکاح الساری فی جمیع الذراری:** توجه حبی است که حق تعالی اشاره به آن فرموده فی قوله تعالی: **کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف**. و گفته‌اند **کنت کنزا مخفیا** اشارت است باسبق خفا و غیبت و اطلاق بر ظهور و تعین سبق ازلی ذاتی.

و قوله تعالی: **فاحببت ان اعرف** اشارت است بامیل اصلی وحب ذاتی که وصلت است میان خفا و ظهور و **لاعرف** اشارت است به این وصلت و این وصلت اصل نکاح است که ساری است در جمیع ذراری و وحدت مقتضیۀ محبت ظهور شئون احدیت است که ساری است در جمیع مراتب تعینات مترتبه و تفاصیل کلیات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی در هر یکی کرده ظهور |  | می‌نماید در همه اعیان چو نور |

و وحدت حافظ کثرت است زیرا که شامل کثرت است در جمیع صور از پریشانی و تفرقه، و اقتران این وحدت بر کثرت وصلت است، و آن نکاح اول است در مرتبۀ حضرت واحدیت به احدیت ذات در صور تعینات به احدیت جمع اسما، بعد از آن به احدیت وجود اضافی در جمیع مراتب اکوان تا در حصول نتیجه در حدود قیاس و تعلیم و تعلم و غذا و تغذی و ذکر وانثی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرد و زن چون جمع شد آنگه دوئی |  | این دوئی چون محو شد آن یک توئی |

و این حب ذاتی محبیت و محبوبیت است، بلکه عالم مقتضی عالمیت و معلومیت است، و این نکاح اول سریان وحدت است در کثرت و ظهور تثلیث موجب است ایجاد را به تأثیر وفاعلیت و مفعولیت، و آن نکاح ساری است در جمیع ذراری.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش نکاحی است در همه ساری زید کبری و زینب صغری |  | نظری کن به ذوق اگر داری جمع کن تا نتیجه برداری |

**نهایة‌السفرالاول:** رفع حجب کثرت است از وجه وحدت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بردار خوشی حجاب کثرت |  | از پیش جمال روی وحدت |

**نهایة‌السفرالثانی:** رفع حجاب وحدت است ازوجوه کثرت علمیۀ باطنه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کثرت چو حباب و وحدتش آب |  | بردار حجاب و آب دریاب |

**نهایةالسفر الثالث:** زوال تقید است به ضدین ظاهر و باطن به حصول در احدیت عین جمع.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن ار چه ضدانند این دو اسمند و ذات هر دویکی |  | عارفان هر دو را یکی دانند به صفت آن یکی دو گردانند |

**نهایة‌السفر الرابع:** رجوع است از حق به خلق درمقام استقامت که احدیت جمع و فرق است به شهود اندراج حق در خلق و اضمحلال خلق در حق و عین واحده را در صور کثیره مطالعه می‌نماید و صور کثیره در عین واحده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجملا و مفصلا بیند |  | موج و دریا به عین ما بیند |

فی قوله تعالی: **ن و القلم**[[2010]](#footnote-2011). **ن** علم اجمالی است در حضرت احدیت، **والقلم** حضرت تفصیل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم اجمالی و تفصیلی بخوان |  | معنی ن والقلم هر دو بدان |

**النوالة:** هی کل ماینیله الحق اهل القرب من خلع الرضا و قدیطلق علی کل خلقه یجعلها الله علی احد و قدیخص بالافراد.

**النور:** اسمی است از اسماءالله تعالی و آن تجلی حق است به اسم الظاهر، یعنی وجودالظاهر در صور مجموع اکوان. و اطلاق می‌کنند برهرچه پیدا شود بر علوم ذاتیه وارادات الهیه که مزیل کون باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظلمت و کفر رو ز دل برتافت |  | نور این علم چون به دل در تافت |

**نورالانوار:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق است که نور جملۀ انوار است |  | دریاب که گنج مخزن اسرار است |

**باب‌السین**

**السابقه:** عنایت ازلیه است، چنانکه حق فرمود: **و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عندربهم.[[2011]](#footnote-2012)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک ذره عنایت الهی |  | بهتر ز هزار پادشاهی |

**السالک:** یعنی السایر الی الله که متوسط است میان مرید و منتهی مادام که در سیر است.

**السبخة:** جوهر هبا است یعنی هیولی که غیر واضح است و موجوده نتواند بود الا به صور محلیت که حال او مقوم او است. بوقلمونی است که هر دم به رنگی نماید و هر نفس به صورتی برآید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر زمان نقش خیالی می‌کشد |  | هر دمی خود را بجائی می‌کشد |

**الستر:** هرچه محجوب گرداند ترا چون غطاء کون ووقوف به عادات و اعمال.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه آن محجوب گرداند ترا بگذر از عادات خودبینی تمام |  | ستر خوانندش ولی یاران ما گر خدا را می‌پرستی گو خدا |

**الساتر:** صور اکوانیه که مظاهر اسماء الهیه‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر حبابی که هست او از ماست |  | هر چه بینیم مظهر اسماست |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **تجلیت للاکوان خلف ستورها** |  | **فتمت بها ضمت علیه الستایر** |

**الستور:** مختص است به هیاکل بدنیۀ انسانیه که رابطه است میان غیب و شهادت و هوالحق و الخلق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ستر است و ستایر و ستور است |  | بردار حجاب اگرچه نور است |

**سجودالقلب:** فنای عبد است در حق در زمان شهود حق تعالی و تقدس به حیثیتی که باز نگرداند او را استعمال جوارح از حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در شهود ار چو ما فنا گردی |  | غرق دریای ما چو ما گردی |

**السحق:** ذهاب ترکیب بنده است در تحت قهر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آتش قهر بنده را بگداخت |  | باز ما را به لطف خود بنواخت |

**سدرةالمنتهی:** برزخیت کبری است که متناهی می‌شود به آن سیر کمل و اعمال علوم کاملان و آن نهایت مرتبۀ اسمائیه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رتبۀ عالی است ای عالی نسب |  | این علوّ از همت عالی طلب |

**السر:**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم حق حق است تا دانی طالب حق حق است در همه حال |  | غیرحق عالمش چه می‌خوانی هرچه آن را طلب کنی آنی |

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کذاک بفعلی عارف بی‌جاهل |  | و عارفنی بی‌عارف بالحقیقة |

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق رابه‌خلق‌هرکه‌شناسدنه‌عارف‌است |  | حق را به حق شناس که عارف چنین بود |

کما قال النبی(ص): **عرفت ربی بربی.**

**سرالحال:** آنچه شناخته بود از مراد خدای تعالی در آن حال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بدانی مراد حق در حال |  | سر حالت عیان شود در حال |

**سرالعلم:** حقیقتی که عالم به آن عالم است، زیرا که علم حق عین حق است در حقیقت، اگرچه غیر او است به اعتبار.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حقیقت علم حق عین حق است |  | معتبر از غیر می‌گوید حق است |

**سرالحقیقة:** افشا ناکردن راز حقیقت حق در هر شییء.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سر حق در هر یکی بیند ولی |  | کی کند افشای سرّ حق ولی |

**سر التجلیات:** شهود هر چیزی در هر چیزی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی در هر یکی پیدا نگر |  | یک نظر در چشم مست ما نگر |

و این شهود به انکشاف تجلی اول است بر دل، و صاحب این تجلی، احدیت جمع میان جمیع اسما مشاهده نماید، به اتصاف هر اسمی به جمیع اسما به اتحاد اسما به ذات احدیت و امتیاز اسما به تعینات که ظاهر شده‌اند در اکوان که صور اسمااند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شاه‌یکی‌غلام‌صدباده‌یکی‌وجام‌صد |  | ذات یکی صفت بسی عین یکی ونام صد |

**کل شییء فیه کلی شییء.**

تعدد اسما به صفات و اتحاد به ذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صد هزار آئینه گر بیند یکی |  | هر یکی آن یک نماید بی‌شکی |

**سرالقدر:** آنچه حق دانسته است از هر عینی در ازل، و احوال آن عین، و هر آینه چنانکه اقتضای آن عین باشد ظاهر شود بر وی، در زمان وجود آن عین در خارج، و حکم تابع علم بود و علم تابع معلوم، لاجرم حق تعالی که حاکم حکیم است حکم نفرماید بر شییء الا به آنچه دانسته باشد، از عین آن شییء در حال ثبوت او در حضرت علمیه.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون قوابل جمال بنمودند طلب فعل نیک و بد کردند گر در آتش روند اگر در آب |  | مستعدان سؤال فرمودند هریکی حکم خودبه خود کردند خود طلب کرده‌اند آن دریاب |

**سرالربوبیة:** توقیف ربوبیت است، زیرا که ربوبیت نسبتی است و نسبت را لابد است از منتسبین، و واحدی از منتسبین مربوب است ومربوب اعیان ثابته است در عدم و موقوف بر معدوم معدوم و سهل بن عبدالله تستری رحمة الله علیه فرموده: **ان اللربوبیة سر لوظهر لبطلت الربوبیة**.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون ربوبیت بود از ما و تو |  | تا ابد او رب و ما مربوب او |

**سر سرالربوبیة:** ظهوری است به صور اعیان و صور اعیان از حیثیت مظهریت رب قایم‌اند به ذات رب و رب ظاهر به تعینات اعیان و اعیان موجود به وجود رب و اعیان از این حیثیت عبیدند و مربوب و حق رب اعیان و اما در حقیقت حصول ربوبیت به حق است و اعیان معدومه به حال خود در ازل، لاجرم سرالربوبیة سری باشد که لوظهر لم تبطل المربوبیة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چواورب‌است‌واومربوب‌ربوبیت‌بوددایم |  | کجافانی‌شودمربوب‌چومربوب‌است‌به‌رب‌قایم |

**سرائرالآثار:** اسماء الهیه‌اند که لایحه‌اند از بواطن اکوان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر اسما بود اکوان بنام |  | باطن اکوان بود اسما تمام |

**السرایر:** فنای سالک است در حق در حال وصول تام، چنانکه فرمود نبینا(ع): **لی مع الله وقت**، الحدیث، و قوله تعالی: **اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطره در دریاچوفانی شد تمام |  | غیر ما ما را نداند والسلام |

**سعة‌القلب:** تحقق انسان کامل است به حقیقت برزخیه که جامعۀ امکان و وجوب است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن برزخ جامعه دل کامل اوست |  | او را بطلب ازو که او حامل اوست |

**السفر:** توجه دل است به حضرت حق، و اسفار چهار است.

**اول:** السیر الی الله، از منازل نفس و وصول به افق مبین و آن نهایت مقام دل است و مبدء تجلیات اسمائیه.

**الثانی:** السیر فی الله، به اتصاف به صفات حق و تحقق به اسماء حق تا به افق اعلی که مقام روح است و نهایت حضرت واحدیت.

**الثالث:** ترقی است به عین جمع و حضرت احدیت، و این مقام قاب قوسین است، ما بقیت اثنینیة، و چون دوئی مرتفع شود ومغایرت مندفع، نهایت ولایت بود.

**الرابع:** السیربالله عن الله، از برای تکمیل، و این مقام بقای بعد از فنا است و مقام فرق بعد از جمع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فرق و جمع ار جمع گردانی تمام |  | مرشدی باشی مکمل والسلام |

**سقوط الاعتبارات:** سقوط اعتبار احدیت ذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صفت و اسم را خیالی نیست |  | اعتبارات را مجالی نیست |

**السمسمة:** معرفتی که نگنجد در عبارت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذوقی است مرا درین ولایت |  | چه جای عبارت و حکایت |

**سؤال الحضرتین:** سؤالی صادر شده از حضرت وجوب به لسان اسماء الهیه در نفس الرحمن طالب ظهور بود به صور اعیان، و سؤالی از حضرت امکان است به لسان اعیان طالب ظهور امکان به اسما و امداد نفس بر اتصال اجابت سؤال هر دو ابدی است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مستجاب است این سؤال مدام |  | سایل اینجا مجیب او وسلام |

**سوادالوجه فی الدارین:** فنا است در حق به کلیت، به حیثیتی که صاحب این را وجودی نماند، نه در ظاهر و نه در باطن، نه در دنیا و نه در عقبی، و آن فقیر حقیقی است، و رجوع با عدم اصلی ازین گفته‌اند: **اذا تم الفقر فهوالله.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سوادالوجه‌فی‌الدارین‌فنای ظاهروباطن |  | فنای ظاهر و باطن سوادالوجه فی الدارین |

**باب‌العین**

**العالم:** ظل ثانی است و السلطان ظل الله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم همه سایه سایه همسایۀ او |  | هم سایۀ آن سایۀ او سایۀ او |

وجود حق است ظاهر به صور مجموع، و ظهور حق به تعینات ممکنات مسما است به اسم غیر، و اعتبار اضافۀ وجود به ممکنات، و ممکنات را وجودی نیست غیر این نسبت، و وجود حقیقةً عین حق است.

و ممکنات ثابته‌اند بر عدمیت خود در علم حق، و ممکنات شئون ذاتیه‌اند کامنه در غیب الغیوب، لاجرم عالم صورت حق است و حق هویت عالم و این تعینات در وجود واحد احکام اسم‌الظاهر حق‌اند، و اسم الظاهر مجلی اسم الباطن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن ار چنین دانی |  | نسخۀ خلق و حق فرو خوانی |

**عالم الجبروت:** عالم اسما و صفات الهیه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر درین عالم ترا باشد مجال |  | هم بقدر خویشتن یابی کمال |

**عالم الامر و عالم‌الملکوت و عالم‌الغیب:** عالم ارواح و روحانیات است که موجودند به امر حق بی‌واسطۀ ماده و مدت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن روح که در بدن دمیدند |  | بی‌ماده و مدت آفریدند |

**‌ عالم الملک و عالم‌الخلق و عالم الشهادة:** عالم جسم و جسمانیاتند و این عالم را بعد از عالم امر ایجاد فرمودند به ماده و مدت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنت از ملک و جانت از ملکوت |  | راز ناسوت گفتم و لاهوت |

**العارف:** صاحب‌نظری که الله تعالی او را بینا گرداند به ذات و صفات و اسما و افعال خود و معرفت او از دیده بود، چنانکه گفته‌اند: عارف از دیده گوید و عاقل از شنیده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عارفان دیده‌اند و می‌گویند |  | عاقلان از شنیده می‌جویند |

**العارالعظیم و المقت الکبیر:**

**مصراع**: این عار عظیم نقض عهد است.

و شکستن عهد یا می‌گویند و نمی‌کنند و یا وعده می‌دهند و وفا نمی‌کنند.

قال الله تعالی: **کبر مقتا عندالله ان تقولوا مالا تفعلون،** [[2012]](#footnote-2013)و قال تعالی: **اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون.[[2013]](#footnote-2014)**

و در تجهیل این طایفه بقوله: افلا تعقلون،

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاریست عظیم اگر بدانی |  | باید که به عار در نمانی |

**العبادة:** غایت تذلل است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر خاک درش فتاده‌ام زار و حقیر |  | چون بندۀ بیچارۀ مسکین فقیر |

و عبادت عامه راست و عبودیت خاصه را، و آن صحیح گردانیدن نسبت است با حق به صدق قصد به حضرت او در سلوک طریقت، و عبودیت خاصۀ خاصة‌الخاصه است، و این آن است که مشاهده فرماید که همه قایم‌اند به حق در بندگی، و تعبد این طایفه به حق است در مقام احدیت جمع و فرق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده از بند کی شود آزاد |  | گر کنی بندگی شوی دلشاد |

**العبادات:** ارباب تجلیات اسمائیه‌اند چون تحقق یابند به حقیقت اسمی از اسمای الهیه و متصف گردند به صفتی که حقیقت آن اسم است و به عبودیت خود را به آن اسم منسوب گردانند به سبب مشاهدۀ ربوبیت آن اسم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر بنده‌ای‌به‌نامی‌مخصوص‌گشته‌اینجا |  | مخصوص‌گشته ‌اینجا هر بنده‌ای ‌به نامی |

چنانکه یکی را عبدالرزاق و دیگری را عبدالعزیز و یکی راعبدالمنعم خوانند، و فرق میان عباد فرق است میان اسما. قال رسول الله(ص): **خیرالاسماء عندالله عبدالله و عبدالرحمن.**

**عبدالله:** بنده‌ای بود کامل که حق تعالی تجلی فرموده باشد بر وی به جمیع اسما و اکمل و اتم عباد است و ارفع مقام و اعلی مراتب او را است به تحقق او به اسم اعظم و اتصاف به جمیع صفات الهیه ونبینا(ص) خاصه است به این اسم، فی قوله تعالی: **و انه لما قام عبدالله.**[[2014]](#footnote-2015)

و این اسم به حقیقت او راست، و اقطاب، از ورثۀ او به تبعیت او، بر غیر اقطاب اطلاق کنند، به طریق مجاز، به اتصاف هر اسمی از اسمای حق که آن اسم جامع جمیع اسما است به حکم واحدیت و احدیت جمیع اسما.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم اعظم است آن شاه نعمت‌الله به صدق می‌گوید |  | به حقیقت یکی است عبدالله وحده لااله الا الله |

**عبدالرحمن:** مظهر اسم الرحمن است و رحمت عالمیان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه اشیا به رحمتش مرحوم |  | بی‌وجودش همه بود معدوم |

و هیچ فردی از افراد عالم خارج از رحمت او نباشد به حسب قابلیت و استعداد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه مرحوم رحمت اوئیم |  | همه ممنون نعمت اوئیم |

**عبدالرحیم:** مظهر اسم الرحیم است و رحمت او مخصوص به متقیان است و صلحا، و کینه کشد از آن شخصی که خدای تعالی غضب کرده بر وی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوستان را به لطف بنوازد |  | دشمنان را به قهر بگذارد |

**عبدالملک:** بندۀ ملک مطلق است، و ملک نفس خود و غیر به تصرف، و فرمان دهندۀ خلق است به حق، واشد خلق‌الله است بر خلیفۀ خلایق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس‌اومملوک‌اووغیرهم‌مملوک‌او |  | بی‌تکلف‌همچواین‌عبدالملک‌مملوک‌کو |

**عبدالقدوس:** بنده‌ای که خدای تعالی او را پاک گردانیده باشد از احتجاب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دل پاک او خدا گنجد |  | غیر حق در دلش کجا گنجد |

کما قال تعالی: **لایسعنی ارضی و لاسمائی و یسعنی قلب عبدی المؤمن.**

و قدوس در دلی گنجد که مقدس بود از اکوان.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دل آن کسی که وی گنجد |  | سر موئی ز غیر کی گنجد |

**عبدالسلام:** سالمی که اسم السلام بر وی تجلی کرده بود و به سلامت باشد از هر نقصی و آفتی و عیبی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پاکبازخوشی‌است عبدسلام |  | پاک و بی‌عیب باشد او وسلام |

**عبدالمؤمن:** مؤمنی که خدای او را ایمن کرده باشد از عقاب و بلا و ایمن باشند مردم از وی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از چنین مؤمن که عبدالمؤمن است |  | نفس و مال و عرض مردم ایمن است |

**عبدالمهیمن:** صاحب‌نظری که مشاهده کند که حق رقیب و شهید است بر هر شییء، و حاضر نفس خود و غیر بود، تا برساند حق هر مستحق به او زیرا که مظهر اسم المهیمن است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر خود و بر غیرخود چون ناظر است |  | حق هرکس می‌رساند حاضر است |

**عبدالعزیز:** عزیزی که حق تعالی او را عزیز گردانیده باشد به تجلی عزت خود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه مغلوب او و او غالب |  | باشد او یار و ابن بو طالب |

**عبدالجبار:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساز دل بی‌نوا نوازد به کرم |  | ور بشکندش باز بسازد به کرم |

هر شکسته‌ای را باز بندد و هر گسسته‌ای را به پیوندد، جابر حال همه و جابر به کمال همه.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پیوسته شکسته باش چون ما مائیم و دل شکسته چون یار |  | کو کار شکستگان برآرد پیوسته شکسته دوست دارد |

**عبدالمتکبر:** بزرگی که فانی شده باشد تکبر او به تذلل او در حضرت حق، و کبریائی حق قایم گردد در مقام کبر او، و تکبر کند به حق بر غیر حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تکبر کند سزای وی است |  | کاین تکبر ز کبریای وی است |

**عبدالخالق:** مقدری که تقدیر اشیا کند بر وفق مراد حق به تجلی حق بر عبدالخالق به وصف خلق و تقدیر، لاجرم تقدیر او به تقدیر حق باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عبدالقادر مقدر هر دو سرا |  | تقدیر کند ولی به تقدیر خدا |

**عبدالباری:** قرب عبدالخالق است اما عمل عبدالباری مبرا است از تفاوت و اختلاف، و فعل او مناسب عبدالباری است به اعتدال و تناسب و بری است از تنافر، لقوله تعالی: **ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت.**[[2015]](#footnote-2016) زیرا که الباری که بر عبدالباری تجلی فرموده شعبه‌ای است از شعب اسمائی که در تحت اسم الرحمن‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عبدالباری هرچه کنداز یاری |  | باشد او را مناسبت با باری |

**عبدالمصور:** آن است که تصور و تصویرش به مطابق و موافق تصویر حق باشد زیرا که صدور فعل او ازمصوریت حق است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فعل او بر حق و موافق حق |  | لاجرم کار او مطابق حق |

**عبدالغفار:** بخشایندۀ جنایت هر که بر او جرمی کرده باشد و پوشانندۀ آنچه دوست می‌دارد که بپوشانند از وی، زیرا که غفار ستر عیوب او کرده است به تجلی غفاریت، او نیز همان می‌کند که با وی کرده‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عیب او پوشید غفارالذنوب |  | لاجرم او نیز می‌پوشد عیوب |

**عبدالقهار:** مؤیدی که اولا به توفیق و تأیید حق نفس خود را قهر کند، بعد از آن حق به اسم القهار از برای وی تجلی فرماید بر اعدای او، و بر اندازد هر که را باوی در اندازد و اثر کند در اکوان و متأثر نشود از غیر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برنفس‌خودارقهرکنی همچومنای‌یار |  | بردشمن‌توقهرکند حضرت قهار |

**عبدالوهاب:** جوانمردی که حق تجلی کرده باشد بر وی به اسم‌الجواد و بخشد آنچه «سزاوار باشد بر وجهی که» سزاوار بود بی‌عوض و غرض و ممد اهل‌الله بود، زیرا که واسطۀ جود جواد و مظهر او است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون‌به‌بخشدبی‌غرض‌بخشدمدام |  | مظهر وهاب باشد والسلام |

**عبدالرزاق:** مرزوقی که حضرت رزاق او را فراخ روزی آفریده باشد به رزق صوریه و معنویه، او نیز عطا دهد به مردم به قدر قابلیت هر کسی، و حق تعالی در قدم مبارک او سعتی و برکتی نهاده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قدم او مبارکست بما |  | گو قدم نه دمی بیا برما |

**عبدالفتاح:** آن است که خدای تعالی عطا فرموده باشد او را علم اسرار مفاتیح براختلاف انواع مفاتیح، لاجرم به انواع مفاتیح فتح فرماید ابواب خصومات و مغالق و معضلات و مضایق، و حضرت فتاح ارسال فرماید به واسطۀ او فتوحات رحمت و انواع نعمت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مفتاح فتوح در ید اوست |  | این جامۀ فتح بر قد اوست |

**عبدالعلیم:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عالم به علم‌کشفی ازحضرت خداوند |  | از حضرت خداوند عالم به علم کشفی |

بی‌تعب طلب و بی‌تأمل و تفکر بلکه به مجرد صفای فطری و تائید انوار قدسی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از جسم عبور کرد و روحانی شد |  | بی‌فکر و عمل عالم ربانی شد |

قال الله تعالی: **و علمناه من لدنا علما.**[[2016]](#footnote-2017)

**عبدالقابض:** آن است که حق تعالی او را قبض کرده به سوی خود جل وعلا. بعد از آن او را قابض نفس خود و غیر گردانیده.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازهرچه نه لایق و سزاوار بود هرچیز که آن صلاح مردم نبود |  | پیوسته به حکم عدل در کار بود مانع بود ارچه یار و اغیار بود |

**عبدالباسط:**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بسط او از بسط آن سلطان بود از نسیم لطف او گلزار ما |  | در میان اهل دل چون جان بود همچو غنچه دایما خندان بود |

منبسط بود بر بسط حق در خلق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوستان خدا ازو دلشاد |  | بندة او بود همه آزاد |

و بسط او به تجلی اسم الباسط، لاجرم مخالف شرع نباشد.

**عبدالخافض:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برخاک فتد پیش همه جان سپرد |  | چون در همه آینه خدا می‌نگرد |

**عبدالرافع:** خفض ضد رفع است و عبدالرافع خود را ارفع از جمیع اشیا بیند، به قیام او به حق، و حق رفیع‌الدرجات، و مظهر اسم‌الخافض سوی الله را عدم محض بیند و لا شییء صرف یابد، و مظهر تجلی اسم‌الرافع همه اشیا عظیم‌الشأن بیند به رؤیت حق در اشیا، و گفته‌اند که مرتبۀ عبدالرافع ارفع است و منصب او اولی و اعلی، زیرا که عارف طلب کند رحمت را تا متصف شود به آن تا رحیم باشد نه مرحوم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جاوید بقای عارفان باد |  | صدجان به فدای این و ‌آن باد |

**عبدالمعز:** آن است که حق بر او تجلی فرموده باشد به اسم‌المعز، او نیز عزیز کردۀ خدا را عزیز دارد به عزت حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عزیزکردۀ‌حق‌خوارچون‌توان‌انگاشت |  | عزیزکردۀ او را عزیز باید داشت |

**عبدالمذل:** مظهر صفت اذلال است، لاجرم خوار گرداند هر که او را حق خوار گردانیده باشد به اسم‌المذل که تجلی کرده بر وی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دشمن حق خوار باشد پیش او |  | خوار دارد گرچه باشد خویش او |

**عبدالسمیع و عبدالبصیر:** مظهری مطهر و مرآتی منور که این اسمین تجلی کرده باشد در وی و متصف بود به سمع حق و بصر او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا به حق بیند و به حق شنود |  | او به حق بر کلام حق گردد |

**عبدالحکم:** حکم کند به حکم حق بر بندگان حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش بود حاکم ار چنین باشد |  | حکم عبدالحکم همین باشد |

**عبدالعدل:** آن است که راستی کند در میان خلق زیرا که مظهر عدل حق است و درعدل تساوی شرط نیست، بلکه به حسب استحقاق چنان که مناسب منصب او باشد تربیت فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عمرآن‌سلطان‌عادل‌ازخدامی‌جومدام |  | زانکه باشد پادشاه عادل ما والسلام |

**عبداللطیف:** لطیفی که تلطف فرماید بر بندگان خدا زیرا که بصیر است به مواقع لطف، و از غایت لطف ادراک مطلع بود بر بواطن، و واسطۀ لطف حق است به عباد حق و امداد می‌فرماید بندگان را و بندگان نمی‌دانند از کمال لطف او به تجلی اسم اللطیف در وی، **و اللطیف هو الذی لایدرکه الابصار.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر لطف حضرت شاه است |  | جان جانان نعمت‌الله است |

**عبدالخبیر:** صاحب خبرتی که حق تعالی او را مطلع گرداند بر علم خود بر اشیا پیش از بودن و بعد از بودن. قال رسول الله(ص): علمت علم الاولین و الآخرین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به علم حق اگر اشیا بدانی |  | رموز دی و فردا را بدانی |

**عبدالحلیم:** آن است که تعجیل نفرماید در جزای جانی به عقوبت، بلکه عفو کند از وی، و تحمل ایذای موذی و سفاهت سفها کند، و دفع سیئه به وجه احسن کند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن که عبدالحلیم دارد نام |  | این چنین است حال او وسلام |

**عبدالعظیم:** آن است که حق تعالی تجلی فرموده باشد بر وی به عظمت خویش جلت عظمته، لاجرم از برای ادای حق عظمت حق تذلل یابد غایت تذلل، هر آینه الله تعالی بندۀ ذلیل خود را در چشم مردم عظیم گرداند و ذکر او به بزرگی در میان بنی‌آدم منتشر سازد تا او را بزرگ و موقر دارند به ظهور آثار عظمت حق بر ظاهر او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون‌خدا تعظیم او کرده نکو |  | لاجرم واجب بود تعظیم او |

**عبدالغفور:** ابلغ است در غفران جنایت و ستر ذنوب از عبدالغفار، زیرا که عبدالغفور دایم‌الغفران است و عبدالغفار کثیرالغفران.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی دایماً گنه بخشد این دو مظهر گنه به بخشایند |  | وان یکی بخششش فراوان است مظهر این و آن چو غفران است |

**عبدالشکور:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دایماً شکر حق روان گوید |  | شکّر شکر او بجان جوید |

زیرا که نعمت و نقمت از حضرت عزت می‌یابد، اگر در صورت بلاناملایمی برسد در باطن آلاونعما بیند، کما قال امامنا: صلواة‌الله علیه: **سبحان من اشتدت نقمته لاعدائه فی سعة رحمته و اتسعت رحمته لاولیائه فی شدة نقمته.**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر بلا کز حضرتش ما را بود هر بلا کاید ازو نبود بلا |  | آن بلا نبود که آن آلا بود خوش بلائی کز چنان بالا بود |

**عبدالعلی:** آن است که قدر او اعلی بود از دیگران و ارفع بود همتش در طلب معانی از همت اخوان، و جامع مجموع رتبۀ علیه بود و مستجمع فضایل سنیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مدح عبدالعلی ز ما بشنو |  | صفت آن ولی ز ما بشنو |

**عبدالکبیر:** بزرگی که بزرگی کند به کبریای حق و زیاده بود به بزرگی در فضل و کمال بر خلق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بزرگ دین خدا این بزرگ می‌دانش |  | همیشه همچو بزرگان بزرگ می‌خوانش |

**عبدالحفیظ:**آن است که خدای تعالی او را محافظت فرموده باشد در اقوال و افعال و احوال وخواطر و ظواهر و بواطن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از هر چه بد است در پناه است |  | محفوظ عنایت اله است |

و حق به اسم‌الحفیظ تجلی فرموده بر وی تا ساری می‌شود حفظ از او در همنشینانش.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همنشین چنین کسی می‌باش |  | ورنه تنها نشین مباش او باش |

حکایت کرده‌اند از سلیمان دارانی علیه‌الرحمة که مدت سی سال نامشروع در خاطر او نگذشت و نه در خاطر همنشینانش مادام که همنشین او بودند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درچنین‌باب‌اگرباربیابی‌باری |  | بنشین خوش به حضوری که بیابی باری |

**عبدالمقیت:** صاحب دولتی که خدای تعالی او را مطلع گردانیده باشد بر حاجت محتاج و بقدر و وقت حاجت و توفیق یافته از حق بر وفق علم او از غیر زیادت و نقصان، و تقدم فرماید بر وقت و تأخیر ننماید از وقت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در همه وقت خود عطا بخشد |  | آن بقدر شما و ما بخشد |

**عبدالحسیب:** محاسبی که دایم به حساب نفس خود در انفاس خود مشغول باشد و قیام نماید به محاسبۀ هرکه تابع او باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه او در حساب او باشد |  | گر حسابش کنی نکو باشد |

**عبدالجلیل:** عظیم‌الشأنی که حق تعالی او را بزرگ گردانیده بود در جلالت، و هر که او را بیند به جلال و قدر او خود را حقیر یابد و از عبدالجلیل هیبتی در دل بیننده در‌آید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رستمش گر نظر بر او افتد |  | زود از هیبتش به رو افتد |

**عبدالکریم:** آن است که حق تعالی نموده باشد او را اسم الکریم، و تجلی فرموده بر وی به کرم و تحقق یافته به حقیقت عبودیت به مقتضی: **ان الکریم یقضی معرفة قدره و عدم التعدی عن طوره.**

و این عارف می‌داند که: **العبد و ما فی یده لمولاه**، لاجرم هرچه بخشاید به کرم الله تعالی بخشاید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بخشد ازو به او بخشد |  | دو جهان را به ما نکو بخشد |

وعبدالکریم هر گناهی که از کسی بیند ستر فرماید و هرکه حیفی کند بر وی عفو و تجاوز نماید، بلکه با کرم خصال و اجمال فعال عذرخواهی کند.

روایت: قیل ان بعض اصحاب رسول الله(ص) لما سمع قوله تعالی: **ما غرک بربک الکریم**، قال: **کرمک.** [[2017]](#footnote-2018)

**مصراع**: کرمش نامتناهی نعمش بی‌پایان.

و شیخ المحققین محیی الملة و الدین قدس سره فرموده که این آیت از باب تلقین حجت است، تا در وقت حاجت حجت بود بنده را و نفرمود که: **یا ایهاالذین آمنوا**، بلکه فرمود که: **یا ایهاالانسان ماغرک بربک الکریم**[[2018]](#footnote-2019)، لیقول: کرمک.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «کرمش کرد بنده را» مغرور |  | گر گنه کرده‌ام شوم مغفور |

و گناه جمیع بندگان در جنب کرم او وزنی نیارد، و مجموع نعمتی که عالمیان را بخشیده با وجود فیض جودش قدری ندارد، و عبدالکریم اکرم بنی ‌آدم است، زیرا که صدور فعل او از کرم رب اوست که تجلی کرده او را به کرم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بندۀ حضرت کریم بود |  | کرمش لاجرم عظیم بود |

**عبدالجواد:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر اسم الجواد است او |  | اجود جملۀ عباد است او |

خلیفۀ جواد است و واسطۀ وجود جواد بر عباد، چگونه اجود نبود که خود را محبانه فدای محبوب کرده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل به او داده جان نمی‌گنجد |  | دیگری در میان نمی‌گنجد |

**عبدالرقیب:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رقیب‌من‌به‌من‌ازمن‌رقیب‌تر باشد |  | چنین نظر بکنی گر ترا نظر باشد |

چون نفس عبدالرقیب فانی است در تجلی اسم الرقیب تجاوز ننماید از حدی از حدود الله تعالی، و اشد مراعات فرماید نفس خود را و رقیب یاران خود باشد چون حاضر شوند در حضرتش به رقیبیت حق تعالی و تقدس.

**عبدالمجیب:**

مستجاب‌الدعوه‌ای که اجابت دعوت حق فرموده باشد، و اطاعت او نموده تا شنوده قوله تعالی: **اجیبوا داعی الله.**[[2019]](#footnote-2020) و حق دعوت او را اجابت کرده و تجلی فرموده او را به اسم المجیب، او نیز به سنت سنیۀالهیه دعوت محتاج را اجابت فرماید، زیرا که حق تعالی دعای او را اجابت فرموده فی قوله تعالی: **و اذاسئلک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی[[2020]](#footnote-2021).**

و عبدالمجیب دعای دعاگویان به حکم قرب و توحید که لازم ایمان شهودی است دعوت حق می‌بیند لاجرم اجابت بر او واجب بود.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما سایل و او مجیب یاران چون دعوت ماست دعوت حق |  | فی‌الجمله به اندک و فراوان واجب باشد اجابت آن |

**عبدالواسع:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فضل‌وخیرش‌محیط‌برهمه شییء |  | هیچ شیی‌ء محیط نیست به وی |

زیرا که او را احاطه است بر جمیع مراتب و هر مستحقی که بیند او را از فضل خود انعامی فرماید.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مستحقان عطا ازو یابند جامع جملۀ کمالات است |  | بی‌نوایان نوا ازو یابند دردمندان دوا ازو یابند |

**عبدالحکیم:**

آن است که بینا باشد به مواقع حکمت در اشیا، و صادق بود در قول، و راسخ و ثابت باشد در عمل، و هر خللی که یابد در شیئی اصلاح فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به صلاح آورد فساد همه |  | خوش حکیمی و اوستاد همه |

**عبدالودود:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنکه کامل بود مودت او |  | به خدا و به دوستان خدا |

لاجرم خدای تعالی او را دوست دارد و القای محبت او کند بر جمیع خلایق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه کس دوستدار او باشند |  | عارفان یار غار او باشند |

الاجهال جن و انس:

قال النبی(ص): **ان الله اذا احب عبدا دعا جبرئیل، فقال انی احب فلانا فاحبه، فیحبه جبرئیل ثم ینادی فی السماء فیقول ان الله یحب فلانا فاحبوه، فاحبه اهل السماء ثم یوضع القبول فی الارض له.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بینی دوست می‌دارد ورا |  | زانکه او را دوست می‌دارد خدا |

**عبدالمجید:**

شریفی که حق تعالی او را به تشریف شریف مشرف فرموده باشد و به کمال اخلاق و صفات کمال و تخلق او به اخلاق الهیه مزین، هر آینه شرف او به فضل و حسن خلق او باشد بر خلق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلق او هست احسن اخلاق |  | داده خلق خوشی به او خلاّق |

**عبدالباعث:**

زنده‌ای که خدای تعالی دل او را زنده گردانیده باشد به حیات حقیقیه، بعد از موت ارادی او از صفات نفس و شهوات نفسیه و او مظهر اسم‌الباعث است، و قلوب میتۀ به جهل به آب حیات علوم کشفیه زنده گرداند، و زنده‌دلان را به طلب حق ترغیب کند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفسش روح بخش و عیسی دم |  | زنده سازد هزار دل یک دم |

**عبدالشهید:** آن است که خدای تعالی او را معاینه نموده باشد که حق شهید است بر همۀ اشیا، و عبدالشهید مشاهده کند در نفس خود و در غیر، حق را شهید بیند، لاجرم گوید:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او شهید است بر سرایر ما |  | حاضر و ناظر ضمایر ما |

**عبدالحق:** آن است که حق او را تجلی کرده باشد و معصوم گردانیده از باطل در اقوال و افعال و احوال لاجرم حق را در هر شییء بیند، زیرا که حق ثابت است و واجب‌الوجود و قایم بذاته و سوی الله زایل وباطل، بلکه در صور حق حق بیند و باطل را باطل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیرحق باطل بود یعنی عدم |  | این چنین فرمود آن ثابت قدم |

**عبدالوکیل:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مسبب با همه اسباب بیند بود راضی که حق باشد وکیلش |  | خیال فعل خود در خواب بیند وکیل خویش در هر باب بیند |

**عبدالقوی:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس و شیطان زبون خدمت اوست همه مغلوب او و او غالب |  | غیر عاجز شده ز غیرت اوست قوت حق قوی و قوت اوست |

**عبدالمتین:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محکم‌است‌اودایماًدرملک‌ودین |  | ایمن است از دیگران عبدالمتین |

و فرق میان عبدالقوی و عبدالمتین آن است که عبدالقوی مؤثر باشد در هر شییء و عبدالمتین متأثر نشود از شییء.

**عبدالولی:** متولی است به ولایت حق اولیاء الله را از مؤمنین و صالحین، و قال الله تعالی: **و هو یتولی الصالحین.[[2021]](#footnote-2022)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اوبه ولایت خدا هست ولی اولیا |  | هست ولی اولیا او به ولایت خدا |

**عبدالحمید:** آن است که حق تعالی تجلی کرده باشد او را به اوصاف حمیده، و همۀ مردم حمد او گویند و او حمد نگوید غیرخدا را.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من‌به‌اوصاف‌حمیده‌حمداوگویم‌مدام |  | او نگوید حمدغیرحضرت حق والسلام |

**عبدالمبدی:** آن است که حق تعالی تجلی کرده باشد او را مطلع گردانیده باشد بر ابداء خود و مشاهده فرماید ابتدای خلق و امر و ابتدا کند به اذن مبدی آنچه ابتدا کرده‌اند از خیرات.

**عبدالمعید:** آنکه به عنایت الله تعالی اطلاع یافته باشد براعادت خلق و مجموع امور به حضرت معید، لاجرم او نیز به اذن المعید آنچه واجب بود اعادۀ آن به حضرت او بازگرداند، و مشاهده نماید عاقبت و معاودت جمیع اشیا به حق در عافیت و سعادت بروجه احسن، از آنکه بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دایره گر تمام گردانی |  | مبدء و هم معاد خود دانی |

**عبدالمحیی:** زنده‌دلی که حق تجلی کرده باشد بر وی به اسم‌المحیی، ودل او را به حیات طیبه زنده ساخته و او را قادر گردانیده به احیاء موتی چون عیسی(ع).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل هر کس که زنده شد زان دم زنده است از خدا و زنده کند |  | مرده را زنده سازد او در دم مرده را همچو عیسی مریم |

**عبدالممیت:** آنکه حق تعالی او را میرانیده باشد از هوای نفسانیه و غضب و شهوت حیوانیه و دل او را زنده کرده به حیات ربانیه و عقل او را منور به نور قدسیه، تا اثر در غیر کند به اماتت قوای نفس خود، یا اثر کند نفس او در غیر بهمتی که متاثره است از حق به آن صفت که تجلی کرده‌اند اورا.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه خواهد روان بمیراند |  | بنده حکم ممیت می‌راند |

**عبدالحی:** آنکه حق تعالی تجلی فرموده است او را به حیات سرمدیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زندۀ جاوید عبدالحی بود |  | بندۀ حی خوف موتش کی بود |

**عبدالقیوم:** مشاهده کند قیام اشیا به حق و به قیومیت حق که تجلی کرده او را قایم باشد به مصالح خلق و ممد مردم باشد، بلکه ممد مخلوقات بود به قیومیت قیوم مطلق در آنچه خلق قایم‌اند به آن از معاش و مصالح حیات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه اشیا به او بود قایم |  | او به قیوم قایم دایم |

**عبدالواجد:** خاص گردانیده خدای تعالی او را به وجود در عین جمع احدیت، لاجرم هر واحدی که یابد به جود وجود احدی موجود بیند، یعنی به وجدان حق مستغنی بود به حق از غیر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاجرم غیر حق نمی‌جوید به خدا از همه غنی باشد |  | هیچ را گم نکرده کی پوید وحده لاشریک له گوید |

**عبدالماجد:** آنکه حق تعالی او را مشرف فرموده به اوصاف کمال خود و به قدر استعداد و قابلیت او، او را عطا فرمود از بزرگی و شرف همچو عبدالمجید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جام استعداد او پر می ‌بود |  | هرچه جوید از شرف باوی بود |

**عبدالواحد:** آنکه حق تعالی رسانیده باشد او را به حضرت واحدیت و کشف کرده او را احدیت جمیع اسماء الهیه، و ادراک و فعل او به وجود اسماء الهی بود، و وجوه اسماء حسنی مشاهده نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم بسیار و مسماشان یکی |  | آن یکی در هر یکی بین بی‌شکی |

**عبدالاحد:** وحید وقت است و صاحب زمان و او را قطبیت کبری است و قایم به احد، اقول:

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطب وقت و یگانه‌ای است ولی |  | یادگار محمد است و علی |

**عبدالصمد:** مظهر صمدیت است و ملجاً اصحاب و احباب، و رفع بلیات و ایصال خیرات و شفاعت کرده شود به وی، عندالله تعالی در رفع عذاب و اعطاء ثواب، و محل نظر عنایت حق است به سوی عالم در ربوبیت حق.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اورابه شفاعت ار بری پیش خدا عبدالصمداست پناه مردم شب و روز |  | می‌بر که شفاعتش قبولست آنجا فریاد رس خلق خدا روز جزا |

**عبدالقادر:** مشاهدۀ قدرت الله کند در مقدورات به اسم‌القادر، و او صورت یداللهی است و ید الهی صورت قدرت.

**مصراع**: هرچه گیرد ازو به او گیرد.

و هر چه ممکن بود بر وی ممتنع نباشد و مشاهده نماید موثریت الله تعالی در همه، و مطالعه فرماید دوام ایصال مدد وجود از واجب‌الوجود بر معدومات، و نفس خود را معدوم بیند، و مؤثر بود به قدرت الله تعالی در مقدورات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بود از قدرت قادر توانا |  | مؤثر باشد او درجمله اشیا |

**عبدالمقتدر:** همین مرتبه دارد و مبدأ ایجاد هم مشاهده می‌نماید.

**عبدالمقدم:** حق تعالی او را پیشوا ساخته و از اهل صنف اول گردانیده، لاجرم تقدم فرماید به تجلی این اسم به هر که استحقاق تقدم دارد به اسم‌المقدم و بر مجموع چیزی که تقدیم آن واجب است از افعال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بود او پیشوای پیشوایان |  | تقدم دارد او بر اهل ایمان |

**عبدالموخر:**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از تعدد دور و از طغیان بعید دیگران را نهی فرماید ز بد |  | از شقاوت دور دور است آن سعید زانکه حق او را چنین نیک آفرید |

**عبدالاول:** مشاهده فرماید اولیت حق بر هر شییء و ازلیت او مطالعه نماید بر همه و او اول بود به تحقیق و موصوف است به این اسم بر مجموع در مقامات و در مسابقت به طاعات و در مسارعت به خیرات، و اول بود بر هر که وقفه کند با خلقیت از برای تحقق او به ازلیت، و خلقیت موسومه است به سمت حدوث.

**عبدالآخر:** مطالعه نماید آخریت حق تعالی و تقدس و بقای حق بعد از فنای خلق و عالم به تحقیق قوله تعالی: **کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام.**[[2022]](#footnote-2023)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتاب‌وجه‌باقی‌تافته‌بروی مدام |  | از فنا ایمن بود باقی وباقی والسلام |

و اکثر اولیاء الله را این مرتبه است.

**عبدالظاهر:** ظاهر بشود به طاعات و خیرات تا الله تعالی کشف کند او را اسم‌الظاهر، و بداند که او است که ظاهر است، و متصف شود به ظاهریت حق، و دعوت مردم کند به کمالات ظاهره و آراستن ظاهر و ترجیح تشبیه بر تنزیه، هم چنانکه دعوت موسی بود(ع) و وعده دادن امت خود به بهشت و لذت جسمانیه و نعیم نفسانیه و عظیم گردانیدن تورات به حجم کبیر و کتابت آن به آب زر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همیشه حکم ظاهر پیش کردی |  | نظر با اهل ظاهر بیش کردی |

**عبدالباطن:** بالغ در معاملات قلبیه، خالصالله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم او از ریا بود طاهر |  | باطنش راحج است بر ظاهر |

و حق تعالی سر او مقدس گردانیده، و به اسم‌الباطن او را تجلی کرده و روحانیات او غالب شده، و اشراف بر بواطن یافته، لاجرم از مغیبات خبر فرماید و مردم را به کمالات معنویه دعوت کند، و اصحاب و احباب را به تقدیس و تطهیر راغب گرداند و تنزیه را ترجیح نهد بر تشبیه، هم چنانکه عیسی(ع) دعوت امت می‌کرد به روحانیات و عالم غیب و به خرقۀ مرقع و عزلت و خلوت، و می‌فرمود: **اخشو شنوا واخشو شبوا وامشوا هفاة عراة حتی ترون الله جهرة.[[2023]](#footnote-2024)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهر و باطن رعایت می‌کنش |  | دنیی و عقبی عمارت می‌کنش |

**عبدالوالی:** ولیّی که والی مطلق او را والی بنی‌آدم گردانیده به ظهور در مظهر او به اسم‌الولی، و او حاکم نفس خود و غیر خود است در سیاست الهیه و عدل او قایم در میان عبادالله، و مردم را دعوت کند به خیرو امر فرماید به معروف ونهی کند از منکر، و الله تعالی او را معزز و مکرم و موقر گردانیده و اول سعدای سعبه بود روز قیامت، در سایۀ عرش حضرت عزت، و او سلطان عادل است. و ظل الله فی‌الارضین.

و میزان اعمال صالحۀ او اثقل بود از موازین رعایا، زیرا که صفات و خیرات رعایا در ترازوی او نهند بی‌آنکه حسنه‌ای از اجر رعایا کم کنند، زیرا که دین رعایا به حاکم عادل قایم است، رعایا را به خیرات ترغیب می‌فرماید، و او ناصر عبادالله است و الله تعالی مؤید و حافظ او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پادشاه عادل ار باشد چنین |  | سایۀ حق است بر روی زمین |

**عبدالمتعالی:** الله تعالی متعالی است در علو از ادراک غیر و عبدالمتعالی که مظهر او است مقید و موقوف نماند هیچ کمالی و علوی که حاصل شود او را، بلکه به همت عالیه طلب ترقی کند از مرتبۀ عالی به اعلی، زیرا که علو حقیقی مطلق که مقدس است از علو مکانی ومکانت مشاهده فرماید، لاجرم لایزال طلب علو کند در جمیع کمالات، و اکرم و اعلی خلایق اعنی نبینا(ص) مأمور بود به طلب زیادتی علم، بقوله تعالی: **و قل رب زدنی علما.**[[2024]](#footnote-2025)

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بیابی کمال اهل کمال چون کمالات را نهایت نیست |  | هم چنان باش طالب متعال تا ابد می‌طلب کمال کمال |

**عبدالبر:** محسنی که متصف بود به جمیع انواع بر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت و معنیش همه نیکو |  | به ازین نیک مرد دیگر کو |

انواع بر که یابد بخشاید و هر فضلی که داشته باشد عطا فرماید.

قوله: **و لکن البر من آمن بالله**[[2025]](#footnote-2026)، الی آخرالآیة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جامع مجموع نیکی او بود |  | این چنین مجموعه‌ای نیکو بود |

**عبدالتواب:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دایماً همراز می‌گردد به حق |  | از سوی الله باز می‌گردد به حق |

تا مشاهدۀ توحید حقیقی کند و قبول توبۀ گناه‌کاران معلوم گرداند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بازگشتن با خدا باشد مدام |  | از خود و از غیر خود هم والسلام |

**عبدالمنتقم:** آن است که قایم گردانیده باشد او را خدای تعالی از برای اقامۀ حدود در میان عبادالله بر وجه مشروع و اغماض، و ترحم نفرماید به ترک حدود، کما قال تعالی: **ولاتأخذکم بهما رأفة فی دین الله.[[2026]](#footnote-2027)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کینه از دشمن خدا بکشد |  | گرچه صد ناز اولیا بکشد |

**عبدالغفور:** کثیرالعفو و قلیل المؤاخذه، عفو و تجاوزش از مردم بسیار بود و مؤاخذه اندکی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بلکه هرکس‌که‌گناهی‌کندآن‌عفوکند |  | هرگناهی که بودازدل و جان عفو کند |

قال النبی(ص): **ان الله عفو یحب العفو.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر درگذرد از سر تقصیر غلام |  | هم عفو شود گناه خواجه وسلام |

**عبدالرؤف:** رحیم دلی که حق تعالی او را مظهر رأفت و رحمت خود گردانیده باشد و او ارحم خلق الله بود به مردم الا در حدود شرعیه، زیرا که می‌داند که حدی که خدای تعالی اجرا می‌فرماید بر دست او به حکم و قضای الهی است و رحمتی است از حق به خلق، اگرچه ظاهراً نقمت است باطناً اقامۀ حدعین رأفت است، ومعرفت این نکتۀ لطیفه خاصۀ خاصة‌الخاصه است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریاب به ذوق این روایت |  | زنهار مکن ز ما شکایت |

**عبدمالک الملک:** آن است که مشاهده کند مالکیت مالک الملوک در ملک و نفس خود را ملک خالص او بیند، و چون تحقق یابد به مشاهدۀ مالکیت حق در اشیاء و مشتغل گردد به عبودیت معبود، از هرچه تملیک او کرده‌اند، بلکه از هر شییء، وچون مملوک را مِلکی و مُلکی که مانع شود از مالک نماند، لاجرم مالک او را مظهر مالک‌الملک گرداند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آزاد بود ز بندگی در کونین |  | مالک باشد، به ملک هم در دارین |

**عبدذی‌الجلال و الاکرام:** آن است که خدای تعالی او را بزرگ و گرامی گردانیده باشد به اتصاف او به صفات حق، و به تحققش به اسمای او، و هم چنانکه اسمای حق مقدس است و بزرگ و منزه.

**مصراع**: مظهرش نیز هم چنان باشد.

و به جلالت و قدرت دشمنان خدا را گدازد و به لطف و کرم دوستان را نوازد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مارابنواخت دشمنان را بگداخت |  | بایار و به اغیار بدین سان پرداخت |

**عبدالمقسط:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پادشاه عادل است این پادشاه |  | حکم او عدلست از عدل اله |

و دایم مردم را به عدل قایم دارد تا از نفس خود داد غیر بدهد، و حق غیر از خود بستاند، به طریقی که غیر را بدان معرفت و شعور نباشد، زیرا که عدل می‌فرماید به عدل الله تعالی که تجلی کرده در او، هر آینه حق به مستحق رساند، و قلع و قمع کند هر جوری که اطلاع یابد بر آن، و بیندازد هرکه واجب بود انداختنش، و بردارد هرکه واجب بود رفعتش.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برکرسی نور پادشاه است |  | همسایۀ حضرت اله است |

کما قال رسول الله(ص): **ان المقسطین عندالله علی منابرمن نور عن یمین الرحمن و کلتایدیه یمین الذین یعدلون فی حکمهم و اعلیهم و ماولوا.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پادشه گر چنین بود عادل |  | دین و دنیای اوبود کامل |

**عبدالجامع:** جمع کرده در وی خدای تعالی جمیع اسما، و او را مظهر جامعیت گردانیده، لاجرم جمع می‌کند به جمعیت الهیه هر تفرقه‌ای که باشد از نفس خود و از غیر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عبد جامع کون جامع دانمش |  | مظهر اسماء حق می‌خوانمش |

**عبدالغنی:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق ساخت مرا از همۀ خلق غنی |  | دریاب غنای ما اگر یار منی |

یعنی غنی مطلق عبدالغنی را غنی گردانیده از جمیع خلایق و عطا داده او را از غیر سؤال از حق الا به لسان استعداد به تحقق به فقر ذاتی، و افتقارش به غنی علی الاطلاق به جوامع همت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مفتقرباشدبه حق و زغیرحق باشد غنی |  | این غنی محتاج کی باشدبه هر دون دنی |

**عبدالمغنی:** توانگری که خدای تعالی او را توانگر گردانیده، و بعد از کمال غنا او را مغنی خلق ساخته به تجلی اسم‌المغنی بر وی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| توانگری که بسی‌کس‌توانگرندازاو |  | مگرکه مظهر المغنی است آن نیکو |

**عبدالمانع:** آن است که او را خدای تعالی محافظت فرماید و منع فرماید از هرچه در وی فسادی باشد، اگرچه طلب کند و دوست دارد، «به ظن» آن که در او چیزی است چون مال و جاه و صحت و امثال این، و حق سبحانه به او نماید معنی قوله تعالی: **عسی ان تکرهواشیئا و هو خیرلکم و عسی ان تحبواشیئا و هو شرلکم.[[2027]](#footnote-2028)**

و یاری که تحقق یابد به این اسم منع اصحاب و احباب کند از هرچه در وی ضری و فسادی باشد و مانع حقیقی بواسطۀ عبدالمانع منع فساد کند از غیر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر مال نمی‌دهد از آن فقر مرنج |  | کان فقر بسی به بود از مال به رنج |

**عبدالنافع و الضار:** آن است که حق تعالی نموده باشد او را که فعال لما یرید حق است، و توحید افعال حق بر او ظاهر شده، لاجرم:

**مصراع**: نفع و ضر و خیر و شر بیند ز حق.

و چون تحقق به این اسمین یابد و مظهر اسمین گردد ضار و نافع مردم باشد به رب خود، والله تعالی بعضی از عباد را مظهر اسمین گردانیده و بعضی را مظهر اسمی از این اسمین، همچنانکه شیطان و تابع او را مظهر ضر گردانیده، و خضر(ع) و نوابش مظهر نفع.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفع و ضرو خیر و شر باشد ازو |  | گر ز اهل وحدتی بشنو نکو |

**عبدالنور:** آن است که حق تجلی کرده باشد بر وی به اسم النور، و مشاهده فرماید معنی قوله تعالی: **الله نورالسماوات والارض.[[2028]](#footnote-2029)**

و نور طاهر مطهر است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آفتاب است و عالمی سایه |  | سایه پیدا شده به همسایه |

و عبدالنور نور صورت و معنی است که اهل سماوات و ارض به او هدایت می‌یابند، کما قال (ع): **اللهم اجعلنی نورا.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهرش نور و باطنش نور است |  | هرکه روشن ندید او کور است |

**عبدالهادی:** حق تعالی مظهر این اسم را رهنمای خلق گردانیده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رهنمای خلق و هم ناطق به حق |  | هرچه گوید باشد آن صادق به حق |

مبلغی که آنچه بر او نازل شده به طریق وحی و یا الهام، مأمور است به تبلیغ آن، بی‌زیادت و نقصان، کالنبی(ص) بالاصالة ورثته بالتبعیة.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او به اصالت برساند پیام |  | ما به نیابت به شما والسلام |

**عبدالبدیع:** آن است که مشاهده نماید که الله تعالی بدیع است در ذات و صفات و افعال، و او را مظهر این اسم گردانیده باشد. لاجرم اختراع کند از غیر مثال چیزی که غیر عاجز بود از مثل او.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این علم بدیع را بیانی دگر است یاری که بود مظهر این اسم بدیع |  | اسرار معانیش نشانی دگر است او را نظری دیگر و آنی دگر است |

**عبدالباقی:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنکه بیند بقای خود به خدا |  | از خدا یافته بقا چون ما |

باقی به بقای حق بود در زمان فنای همه، و تعبد کند حق را به حق به عبودیت محضه، که لازمۀ تعین او است، محب است و محبوب تفصیلا و جمعا، و طالب است و مطلوب تعینا و حقیقةً، زیرا که این عبد را اثری و رسمی باقی نمانده و فانی شده در وجه تجلی وجه باقی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وجه باقی اگر نماید رو |  | هیچ وجهی نماند از من و تو |

**عبدالوارث:** مظهر اسم‌الوارث است، و او از لوازم عبدالباقی است، زیرا که عبدالباقی بعد از فنای او باقی به بقای حق بود، هر آینه میراث برد آنچه حق میراث می‌گیرد از همه، بعد از فنای همه، از علم و ملک، لاجرم عبدالوارث وارث علوم و معارف و هدایت انبیا است کما قال نبینا(ص): **العلماء ورثة الانبیاء.**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من حسینی مذهبم ای یار من علم تو باشد همه از قیل و قال |  | یافته میراث از خلق حسن وان من میراث من از جد من |

**عبدالرشید:** مرشدی که حق تعالی او را رشدی داده باشد به تجلی این اسم در وی، کما قال لابراهیم(ع): **و لقد آتینا ابراهیم رشده**[[2029]](#footnote-2030)**.** بعد از آن به ارشاد خلق قیام نموده در مصالح خلایق، دنیویه و اخرویه، در معاش و معاد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرشداست وخلق‌راارشادفرماید به‌حق |  | بردل مسترشد خود راه بگشاید به حق |

**عبدالصبور:** متأنی بود در امور، به تجلی الصبور در وی و تعجیل نفرماید در عقوبات و مؤاخذات، و صبر کند در مجاهدات و ریاضات و بلیات، و تغّیر نیابد از ایذاء موذیات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ایوب صبوراین چنین صابربود |  | درحال بلاصبر خوشی می‌فرمود |

**العبرة:** آنچه عبور کند به وی از ظواهر احوال مردم در خیر و شر، و آنچه جاری است بر مردم از نفع و ضرر در دنیا و آخرت و بر ثواب و عقاب که به مردم رسید در دار جزا و بر بواطن و خفیات کارها، تا ظاهر گردد بر وی عواقب امور و معرفت خفایا.

قال رسول الله(ص): **امرت ان یکون نطقی ذکرا و همتی فکرا و نظری عبرة.**

و در عبرت عبور داخل است از رؤیت حکمت در ظواهر خلقیه بر رؤیت حکیم و از ظاهر وجود به باطن وجود تا حق و صفات او در همۀ اشیا مشاهده نماید.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حکمت آفرینش ای یار سلیم بی‌حکمت نیست هرچه باشدموجود |  | گرزانکه نظرکنی توان دید حکیم خواهیش حقیر گیر و خواهیش عظیم |

**العقاب:** گاهی معبر باشد از عقل اول و گاهی از طبیعت کلیه، و نفس ناطقه را ورقا خوانند، و عقل گاه پرواز می‌کند از عالم سفلی و حضیض جسمانی به عالم علوی و اوج فضای قدسی.

**مصراع**: مانند عقاب زان عقابش خوانند.

واگر به متابعت طبیعت، مایل شود به حضیض سفلی.

**مصراع**: گویند ورا عقاب دریاب.

و فرق میان این اطلاق و آن اطلاق به استعمال بود به قراین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اررودبه بالایادرنشیب ماند |  | درهردوحال صوفی آن را عقاب خواند |

**العلة:** عبارت است از بقای حظ بنده در عمل یا حال یا مقام با بقای رسم یا صفت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معلول بودخواجه و اینها علت |  | یارب که مباد هیچکس را علت |

**العماء:** حضرت احدیت است نزد ما، زیرا که در آن حضرت غیر را مجالی نیست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به حجاب جلال مستور است |  | درک او از عقول ما دور است |

و گفته‌اند که حضرت واحدیت است که منشأ اسما و صفات است، و عما راغیم رقیق می‌گویند که حایل میان آسمان و زمین است، و حضرت واحدیت حایله است میان سماء احدیت ذاتیه و ارض کثرت خلقیه، و دراین تأویل حدیث نبوی (ص) مساعدت نمی‌کند ایشان را، زیرا که سایل سؤال می‌کند که: **این کان ربنا قبل ان یخلق الخلق؟** حضرت رسول(ص) می‌فرماید: **کان فی عماء مافوقه هواء و ما تحته هواء.**

و حضرت واحدیت متعین است به تعین اول، زیرا که محل کثرت و ظهور حقایق و نسب اسمائیه است، و هرچه آن متعین بود مخلوق بود، و آن عقل اول است، قال(ع): **اول ما خلق الله العقل.**

وسایل می‌گوید: قبل ان یخلق الخلق. و حق در این حضرت متجلی است به صفات خلق، اما اگر مراد سایل به خلق عالم جسمانی بود عما حضرت الهیه تواند بود، یعنی برزخ جامع، و اگر سؤال از مکان رب بود حضرت الهیۀ منشأ ربوبیت است.

**العمدالمعنویة:** عمد معنویه روح عالم و قلب و نفس عالم است و آن حقیقت انسان کامل است، و غیر حق نداند این حقیقت. قال الله تعالی: **اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دانای این‌حقیقت‌حق است درحقیقت |  | حق است در حقیقت دانای این حقیقت |

قال الله تعالی: **رفع السماوات بغیر عمد ترونها[[2030]](#footnote-2031).**

**العنقاء:** کنایت است ازهیولی، زیرا که هیولی دیده نمی‌شود، همچنانکه عنقا، و هیولی موجود نتواند بود بی‌صورت، و هیولای مطلقه معقوله است و مشترکه میان مجموع اجسام.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عنصر اعظمش همی خوانند |  | گرچه عنقاش نیز می‌نامند |

**عوالم اللبس:** جمیع مراتب است نازله از حضرت احدیت، زیرا که ذات قدسیه تنزل فرموده به تعینات در مراتب، و متصف شده به صفات روحانیه و مثالیه و حسیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| متلبس به این لباس آمد |  | همه عالم به این اساس آمد |

**العین‌الثابتة:** حقیقت شییء است در حضرت علمیه، موجوده نیست، بلکه معدومۀ ثابته است در علم الهیه، و مرتبۀ ثانیه است از وجود حقی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین تو در علم او ثابت بود |  | لاجرم دایم نکو ثابت بود |

**عین الشییء:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عین اشیا حق است اگر دانی |  | رو ز حق شاید ار نگردانی |

**عین‌الله و عین‌العالم:** انسان کامل است که متحقق است به حقیقت برزخیۀ کبری زیرا که الله تعالی نظر می‌فرماید به نظر او به عالم، و رحمت می‌کند خلایق را به وجود او، چنانکه فرمود: **لولاک لما خلقت الافلاک.**

و انسان کامل متحقق است به اسم البصیر، لاجرم هرچه بیند درعالم به عین این اسم مشاهده نماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه با او نشسته رو برو |  | می‌نماید نور روی او به او |

**عین‌الحیوة:** باطن اسم الحی است، و زنده دلی که تحقق یابد به حی و ازعین‌الحیوة شربتی نوش کند.

**مصراع**: زندۀ جاودان بود به خدا.

زیرا که زنده بود به حیات حق و همۀ زندگان زنده به حیات او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او زنده به حق باشد و مازنده به او |  | خوش آب حیاتی است درین چشمه بجو |

**العید:** **ما یعود علی القلب من‌التجلی او وقت التجلی کیف کان.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از خانۀ دل برفت دی شب دلبر |  | عیدی بود ارباز درآید در بر |

**باب‌الفاء**

**الفتق:** ما یقابل رتق است از تفصیل مادۀ مطلقه به صورت مادۀ نوعیه، یا ظهور آنچه باطن بود در حضرت واحدیت از نسب اسمائیه و بروز آنچه پوشیده بود در ذات احدیت از شئون ذاتیه، چون حقایق کونیه بعد از تعین در خارج.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجمل مفصل آمدپوشیده شد هویدا |  | وحدت ظهور فرمود کثرت شدند پیدا |

**الفتوح:** آنچه گشاده شود بر بنده بعد از آنکه بسته بود بر وی، از نعم ظاهره و باطنه، چون ارزاق و عبادت و علوم و معارف و مکاشفات و غیرذلک.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می‌رسد ما را فتوح خاص و عام |  | خوش دری بگشاده مارا والسلام |

**الفترة:** انکسار است و ضعف، و در اصطلاح ساکن شدن حرارت طلب که لازمۀ بدایت است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برخاست‌ترک‌مستم‌بسیارفتنه انگیخت |  | بنشست وفتنه بنشاند آبی بر آتشی ریخت |

**الفرق الاول:** احتجاب به خلق از حق و بقای رسوم خلقیه به حال خود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به خلق از حق اگرمحجوب باشی |  | به رسم خویشتن مغلوب باشی |

**الفرق‌الثانی:** شهود قیام خلق است به حق، و رؤیت وحدت در کثرت و کثرت در وحدت ازغیر احتجاب به واحدی از وحدت و کثرت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلق را می‌بین ولی قایم به حق |  | وحدت و کثرت نگر دایم به حق |

**الفرقان:** علم تفصیلی است فارق میان حق و باطل، و قرآن علم اجمالی لدنی است جامع جمیع حقایق.

**مثنوی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روبه فرقان حق زباطل کن جدا حافظانه جامع قرآن بخوان علم تفصیلی بود فرقان تمام |  | تاکه باشی عارف هر دو سرا مجمع جملۀ خلایق را بدان علم اجمالی است قرآن والسلام |

**فرق‌الجمع:** تکثر واحد است به ظهور او در مراتب، و آن ظهور شئون ذات احدیت است، و آن شئون در حقیقت اعتبارات محضه، زیرا که تحقق ندارند الا در وقت بروز واحد، یعنی به صور شئون.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به ظهور آن یکی نماید دو |  | آن یکی دو نماید از من و تو |

**فرق‌الوصف:** ظهور ذات احدیت است به اوصاف در حضرت واحدیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن‌ذات‌یکی‌صفت‌بسی‌دریابش |  | این را بنگر آن نفسی دریابش |

**الفرق بین المتحقق و المتخلق:** متخلق آن است که کسب فضایل و اخلاق و اوصاف حمیده فرموده باشد، تکلفا و تعملا، و اجتناب نموده از رذایل و ذمایم، و او را آثار اسماء الهیه بود، اما متحقق به اسما آن است که حق تعالی او را مظهر اسما و صفات خود گردانیده بود و تجلی فرموده به اسما و اوصاف خود در وی، و محو کرده اخلاق و اوصاف او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جوششی افتاده در دریای ما |  | محو شد اوصاف و هم اسمای ما |

**الفرق بین الکمال و الشرف و النقص و الخسة:** کمال عبارت است ازحصول عین جمعیت الهیه و حقایق کونیه در انسانیه.

**مصراع**: هرچند بود بیش کمالت بیش است.

و هر یاری که حظ او از اسمای الهیه و حقایق کونیه اوفر ظهور اواتم، و هر دوستی که جمعیت الهیه به جمیع صفات و اسما در وی اکثر بود اکمل باشد و هرکه را حظ از اسمای الهیه اقل انقص و از مرتبۀ خلافت الهیه ابعد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ناقص منشین کمال را حاصل کن |  | خودرا به کمال کاملی کامل کن |

اما شرف عبارت است از ارتفاع وسایط میان موجد و موجد، و هر شییء که وسایط میان او و حق کمتر بود و احکام وجوبش بر احکام امکانش اغلب، آن شییء اشرف، و اگر وسایط اکثر باشد آن شییء اخس، هر آینه عقل اول و ملایکۀ مقربون از انسان کامل اشرف باشند و انسان کامل از ایشان اکمل.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| میان اشرف و اکمل تمیزی است ملک اشرف بود ز انسان کامل |  | ترا کردم خبر دریاب نیکو بود انسان کامل اکمل از او |

**الفطور:** تمیز خلق است از حق به تعین و توابع تعین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موج و دریا نگر به دیدۀ ما |  | به تعین تمیز می‌فرما |

**الفهوانیة:** خطاب حق است به طریق مکافحه در عالم مثال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فهوا نیت خطاب حق است به ما |  | اما به مواجهه چنین می‌فرما |

**باب‌الصاد**

**الصاحب‌الزمان و صاحب‌الوقت و الحال:** متحقق بود به جمعیت برزخیۀ اولی و مطلع بر حقایق اشیا که خارج‌اند از حکم زمان و تصرفات ماضیه و مستقبله تا آن دایم که ظرف احوال و صفات و افعال او است. هر آینه متصرف است به زمان به طی و نشر و درمکان به بسط و قبض و متحقق است به حقایق و طبایع. و دانسته‌ای که حقیقت در قلیل و کثیر و طویل و قصیر و عظیم و کبیر و صغیر متساوی است.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فی صغیر و کبیر عینه |  | و جهول بامور و علیم |

و وحدت و کثرت و مقادیر مجموع عوارض‌اند و صاحب‌الزمان متصرف در همه و در وهم متصرف است، هم چنانکه در عقل و تصرف او در شهود و کشف صریح معلوم و مفهوم شده، زیرا که متحقق به حق متصرف بود به حقایق، و فعل او و طور او ورای طور حس و وهم و عقل است، و او را تسلط بود بر عوارض به تعیین و تعدیل و تغییر و تبدیل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر همه چیز حاکمست این شاه |  | هست صاحب زمان و ظل‌الله |

**صبیح‌الوجه:** متحقق به حقیقت اسم‌الجواد و تحقق به مظهریت این اسم به تحقق رسول‌الله(ص) به اسم‌الجواد.

روی جابر -رضی الله عنه- انه ماسئل(ع) قط قال لا و من استشفع به الی الله لایرد سؤاله. کما اشار الیه امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب(ع): اذا کانت لک الی الله حاجة فابدأ بمسالة الصلوة علی النبی(ص) ثم اسأل حاجتک، فان الله اکرم من ان یسأل حاجتین فیقضی احدهما و یمنع‌الاخری.

و متحقق به وراثت او در جود اوعلیه الصلوة و السلام اشعث بود از اخفیا، چنانکه فرمودند: **رب‌اشعث مدفوع بالابواب لواقسم علی الله لابره.** و او را صبیح‌الوجه می‌خوانند، لقوله(ص): **اطلبوا الحوائج عند صباح الوجوه.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همت عالی اوهرچه بخواهی بخشد |  | هرچه بخشد بتو از جود الهی بخشد |

وفی روایة عندحسان الوجوه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کام دل را زماه روئی جو |  | حال خود با چنین کسی می‌گو |

**الصبا:** نفحات رحمانیه که ازجهت مشرق روحانیات آید، و دواعی که باعثه باشد بر خبر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می‌رسد بادصبا رقص‌کنان می‌آید |  | خوش‌نسیمی‌است‌که‌ازمشرق جان می‌آید |

**الصدیق:** مبالغه است در صدق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کمال صدق از صدیق می‌جو |  | چنان تصدیق آن صدیق می‌گو |

**صدق‌النور:** کشفی که بعد از ظهور مستور نگردد، و برقی که درخشد و باران بارد صادق خوانند، و الا کاذب، و چون کشف به مقام جمع رسد صدق‌النور خوانند، زیرا که استار و اختفا بعد از آن نباشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه را کشف این چنین باشد |  | جاودان کاشف یقین باشد |

**الصدا:** اندک پوششی که از ظلمت هیأت نفس بر وجه دل باشد و محجوب گرداند دل را از قبول حقایق و تجلیات انوار، اما اگردر رسوخ برسد به حد حرمان رین خوانند و ران.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بماند در حجاب آن دل بکلی |  | نیابد او ز خود حاصل بکلی |

اعوذ بالله منه.

**الصعق:** فنا است در حق به تجلی ذاتی.

**الصفوة:** صوفیانند و متحقق به صفا از کدورت غیر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اهل صفوت به این صفت دانش |  | صوفی صفۀ صفا خوانش |

**صورة‌الحق:** محمد مصطفی است(ص) به تحقق او به حقیقت احدیت و واحدیت، و تعبیر کرده‌اند از او(ع) به صاد، و از ابن‌عباس رحمة‌الله سؤال کردند از معنی صاد، فرمود: **جبل بمکة کان علیه عرش الرحمن.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورت حق محمد است به نام |  | ص و طه بود علیه سلام |

**صورة‌الاله:** انسان کامل است که تحقق یافته به حقایق اسماء الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن یکی خادم این یکی آدم |  | این عظیم است و آن دگر اعظم |

**صوامع الذکر:** احوال و مواطن معنویه‌اند که نگاه می‌دارند ذاکر را از جدائی از مذکور و برمی‌گمارد همت بر مذکور بکلیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر مذکور در دل ذاکر |  | نتوان یافت دیگری حاضر |

**صورة الارادة:** انقطاع نفس است از رؤیت وقوع شییء به ارادۀ غیرحق، و شهود وقوع جمیع اشیا به ارادۀ حق تعالی وتقدس.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بودوهست وباشددرجهان |  | حکم او کرده ارادت را نشان |

**باب‌القاف**

**القابلیةالاولی:** اصل اصول است و آن معنی تعین اول است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اصل جمله تعین اول |  | جامع چارکتاب و هفت هیکل |

**قابلیة الظهور:** محبت اول است که مشارالیه بود بقوله تعالی: **فاحببت ان اعرف.**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به محبت ظهور فرمودند درهمه آینه عیان گشتند |  | در رحمت به خلق بگشودند خویشتن را به خویش بنمودند |

**قاب قوسین:** قرب اسمائی است به اعتبار تقابل میان اسما در امر الهی که دایرۀ وجود می‌خوانند، هم چنانکه ابداء و اعاده و نزول و عروج و فاعلیت و قابلیت، و آن اتحاد است به حق به ابقای تمیز و اثنینیت اعتباریه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده‌ای گر چنین قریب شود |  | اعتبار دوئی هنوز بود |

**القیام لله:** بیداری است از خواب غفلت و برخاستن از سنۀ عبرت در حال سیر: **السیرالی الله.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باش بیدار یک زمان برخیز |  | از برای خدا روان برخیز |

**القیام بالله:** استقامت است درحال بقاء بعد از فنا، و عبور بر مجموع منازل و سیر از الله باالله در الله و بیرون آمدن از رسوم بکلیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش قیامی که قایمیم به او |  | استقامت چنین بود نیکو |

**القبض:** تعلق خوف و رجا به مکروه و مرغوب و متوقع بود و قبض و بسط متقابلانند به وقت حاضر نه به آجل.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر از خوف و رجا با ما نشین قصۀ ماضی و مستقبل مگو |  | عارفانه خوش درین دریانشین حالیا با ما به حال مانشین |

**القدم:** سابقۀ ازلی است و عنایت لم یزلی، و به این حکم حضرت حق تعالی و تقدس، بنده را به کمال می‌رساند، و استعداد او را تمام می‌گرداند، از موهبت اخیره به نسبت باعبد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به قدم کارها تمام شود |  | خلق را حال بانظام شود |

لقوله(ع) **لایزال جهنم یقول: هل من مزید حتی یضع الجبار فیها قدمه فیقول قطنی قطنی.**

و این موهبت آخر مواهب است که حق تعالی تقرب می‌فرماید به بنده به اسمی که چون عبد اتصال یابد تحقق او کامل شود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کمال تحقق قدم خوانمش |  | قدم آخر مرتبه دانمش |

**قدم‌الصدق:** سابقۀ جمیله و موهبت جزیله که حق تعالی عطا می‌فرماید بر بندگان صالح مخلص مخلص من قوله تعالی:

**و بشرالذین آمنوا ان لهم قدم صدق عندربهم.[[2031]](#footnote-2032)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صدق ما باد دایم ارزانی |  | نزد ما صدق به ز سلطانی |

**القرب:** عبارت است از وفاء به عهد سابق میان حق و بنده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به خدا عهد بسته‌ام به خدا |  | نشکنم عهد با خدا بسته |

فی قوله تعالی: **الست بربکم قالوابلی[[2032]](#footnote-2033).** و این خاص به مقام قاب قوسین.

**القشر:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم‌باطن‌همچومغزوعلم‌ظاهرهمچوپوست |  | مغزرادرپوست‌می‌پرورکه‌تعلیمی‌نکوست |

یعنی به شریعت، طریقت نگاه دار، به طریقت حقیقت را محافظت کن، زیرا که هرکه حال او و طریقتش، به شریعت مصون نبود، حال و مآل او به هوا و وسوسه خواهد بود. **اعوذبالله من الحور بعد الکور.[[2033]](#footnote-2034)**

و هرکه محافظت ننماید حقیقت را به طریقت، حقیقت او فاسد بود، و مآلش به الحاد وزندقه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌علم‌شریعت‌نرسدکس‌بطریقت |  | بی‌علم‌طریقت‌نتوان یافت حقیقت |

**القطب:** یگانه‌ای که منظر نظر حق تعالی باشد از عالم در هر زمانی و او بر قلب اسرافیل بود(ع).

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دایماً قطب این چنین باید |  | گر یکی می‌رود یکی آید |

**القطبیة‌الکبری:** مرتبۀ قطب الاقطاب است، و او باطن نبوت محمد است علیه الصلوة و السلام.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر باطن نبوت اوست |  | خاتم حضرت ولایت اوست |

و این ورثۀ اکمل خاتم ولایت محمدیه است و قطب‌‌الاقطاب و بر باطن خاتم نبوت.

**القلب:** جوهر نورانی مجرد است و متوسط میان روح و نفس، و به این جوهر تحقق می‌یابد انسانیت، و حکیم این جوهر نورانی که ما او را دل گفتیم نفس ناطقه می‌گوید، و نفس حیوانیه را مرکب او می‌خواند و این را متوسط می‌داند میان او و بدن. کما مثله فی‌القرآن بالزجاجة و الکواکب الدری والروح بالمصباح فی قوله تعالی: **مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقدمن شجرة مبارکة زیتونة لاشرقیة و لاغربیة.**

و شجره نفس کامله است و مشکات بدن و دل وسط در وجود و در مراتب تنزلات به مثابۀ لوح محفوظ است در عالم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم اجمالی بخوان و علم‌تفصیلی‌بدان |  | این‌یکی‌ازدل‌بخوان و آن دگرازلوح جان |

**القوامع:** موانع انسان از مقتضیات طبع و نفس و هوی و این قوامع امداد اسمائیه‌اند و تائیدات الهیه بر اهل عنایت در سیر: **السیر فی الله.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ماخسته واوحکیم‌وهم‌صانع‌مااست |  | ازهرچه زیان کار بود مانع ما است |

**باب‌الراء**

**الراعی:** محقق بود به معرفت علوم سیاست و متمکن بود ازتدبیر نظام که موجب صلاح عالم است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش‌بودچوپان‌اگرباشد چنان |  | گوسفندان ایمن از گرگ و سگان |

**الران:** حجابی که حایل بود میان دل و عالم قدس به استیلاء هیأت نفسانیه بر دل و غلبۀ ظلمات جسمانیه در دل، تا در حجاب ماند از انوار ربوبیت بکلیت.

قال الله تعالی: **کلابل ران علی قلوبهم ماکانوایکسبون.**[[2034]](#footnote-2035)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دلت بود غالب چو مغلوب شد |  | به ظلمت ز انوار محجوب شد |

**الرب:** اسم حق است عزاسمه به اعتبار نسب ذات بسوی موجودات عینیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روح و اجساد را بود شامل |  | از چنین تربیت شود کامل |

و نسبت ذات به اعیان ثابته منشأ اسماء الهیه‌اند چون قادر و مرید، اما نسب ذات به سوی اکوان خارجیه منشأ اسماء ربوبیه‌اند چون رازق و حفیظ.

و دانسته‌ای که الرب بی‌اضافه اسم خاص حق است و مقتضی وجود و تحقق مربوب است واله اقتضای ثبوت مألوه می‌کند، و تعین مألوه در حضرت علمیه، و هرچه ظاهر شود از اکوان صورت اسمی از اسمای ربانی است که حق آن صورت را تربیت می‌فرماید به آن اسم و رب‌الارباب تربیت مربوباب یعنی موجودات خارجیه می‌فرماید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم رب است و صورتش مربوب |  | آن محب است و این دگر محبوب |

**رب‌الارباب:** حق است به اعتبار اسم اعظم و تعین اول که منشأ جمیع اسما است و غایة الغایات و قبلۀ حاجات و کعبۀ رغبات و حاوی مطالب و جامع مشارب و الیه الاشارة بقوله تعالی: **و ان الی ربک المنتهی.[[2035]](#footnote-2036)**

و نبینا(ع) مظهر تعین اول است و ربوبیت عظمی مختصه است به او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رب‌الارباب رب این مربوبست |  | خوش‌مربوبی محب و هم محبوب است |

**رتبةالاسماء:** اسماء الهیه یا ذاتیه‌اند یا صفتیه یا فعلیه، زیرا که اسم را اطلاق می‌کنند بر ذات به اعتبار نسب و تعین، و آن اعتبار یا امری است عدمی نسبی محض چون غنی و اول و آخر، یا غیر نسبی چون قدوس و سلام، و این هر دو قسم را اسماء ذات می‌گویند، و اگر معنیی است وجودی که عقل اعتبار می‌کند از غیر آن که زاید داند بر ذات.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مگر در عقل زاید می‌توان گفت |  | چنین دُرّ حکیمانه توان سفت |

و این قسم یا تعقل او موقوف نیست بر تعقل غیری غیر ذات چون عالم و قادر، و این را اسماء صفات خوانند، و اگر موقوف بود بروجود غیر، چون خالق و رازق، اسماء افعال گویند، زیرا که مصادر افعال‌اند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تو اسماء او چنین دانی |  | عارفانه خوشی فروخوانی |

**الرتق:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگشود دَر بسته و بنمود جمال |  | اسمابنمودند جمالی به کمال |

ورتق در اصطلاح اجمال مادۀ وحدانیت است و عنصر اعظم مطلق گفته‌اند، و مرتوق بود قبل از آفریدن آسمان و زمین و مفتوق شد بعد از تعین او به خلق، و بر نسب حضرت واحدیت اطلاق می‌کنند، به اعتبار عدم ظهور واحدیت، و بر بطون اشیا همچون حقایق که مکنونه بودند در ذات احدیت پیش از تفاصیل حقایق در حضرت واحدیت مثل شجره در نوات.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با هر دانه درخت و برگی و بهار آنگاه درآن درخت و آن میوه نگر |  | با میوۀ بسیار توان دید ای یار در هر دانه ببین درختی پربار |

**الرحمن:** اسم حق است به اعتبار جمعیت اسمائیه در حضرت الهیه که از این حضرت افاضه می‌فرماید وجود و هرچه تابع وجود است از کمالات بر جمیع ممکنات.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جود او می‌دهد وجود به ما همه عالم به رحمتش مرحوم |  | لطف او از کرم نمود به ما در رحمت چنین گشود به ما |

**الرحیم:** اسم حق است به اعتبار فیضان کمالات معنویه بر اهل ایمان چون معرفت و توحید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رحمت خاص او دری بگشاد |  | علم و توحید مؤمنان را داد |

**الرحمة الامتنانیه:** این رحمت رحمانیه است که مقتضیۀ نعم سابقه است بر عمل، چنانکه حق فرمود: **وسعت کل شییء رحمة و علما.**[[2036]](#footnote-2037)

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌واسطۀ عمل نعم می‌بخشد عالم همه از رحمت او موجودند |  | ناکرده سؤال ازودرم می‌بخشد هرچیز که خواهد به کرم می‌بخشد |

**الرحمة‌الوجوبیه:** رحمت رحیمیه بود که موعودۀ محسنان است فی قوله تعالی: **ان رحمة‌الله قریب من المحسنین.[[2037]](#footnote-2038)**

و این رحمت داخله است در امتنانیه زیرا که وعدۀ رحمت به عمل محض منت است.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| توعمل‌کن‌زانکه سلطان رحیم گرنه او برخویشتن واجب کند |  | کرده واجب رحمتی از بهر تو کی تواند کرد این واجب برو |

**الرداء:** ظهور صفات حق است بر بنده در صورت بنده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش‌ظهوری‌که جاودان بادا |  | این چنین دایماً چنان بادا |

**الردی:**

**مصراع**: این به فتح را بدان و آن به کسر را بخوان.

اظهار عبد است صفات حق را به باطل، و آن هلاک عبد است. قال الله تعالی: **الکبریاء ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی واحداقصمته.**

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اظهار صفات حق به باطل چه کنی رو بر در کبریا تکبر بگذار |  | حق را تو به باطلی مقابل چه کنی از کبر بجز هلاک حاصل چه کنی |

**الرسم:** خلق است و صفات خلق رسوم.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه می‌بینی همه آثار اوست |  | دوست‌دارددوست هم آثار دوست |

زیرا که ما سوی‌الله آثار او است ناشیه از افعال اوجلت قدرته و افعاله.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه آثار قدرت اویند |  | لاجرم هرچه هست نیکویند |

**رسوم‌العلوم و رقوم‌العلوم:** مشاعر انسان‌اند، زیرا که رسوم اسما الهیه‌اند. چون سمیع و بصیر که ظاهر شده بر ستور که هیاکل بدنیه است، و مشاعر جاماتند به مثل، که تعبیه کرده‌اند بر دَر دارالقرار، بین حق و خلق، لاجرم هر که خود و صفات خود را بشناسد بتمام، عارف شود که آثار حق و آثار صفات، رسوم اسماء اوست. این است: **من عرف نفسه فقد عرف ربه.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حق شناسان سخن چنین گویند |  | همه در معرفت همین گویند |

**الرعونة:** وقوف است با حظوظ نفس و مقتضی طبایع او.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با رعونت دمی مشو همدم |  | ورشوی پس تو نشنوی پندم |

**الرقیقة:** لطیفه‌ای روحانیه که اطلاق می‌کنند بر واسطه، لطیفه‌ای که رابطه باشد میان دو شییء، چون مدد که واصل شود از حق به عبد و رقیقه را رقیقة‌العروج و رقیقة‌الارتقاء می‌گویند، و اطلاق رقایق بر علوم طریقت و سلوک کرده‌اند، و به هرچه سرّ عبد بدان لطیف گردد و کثافات نفس از او زایل کند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می‌گو که رقیقه‌ای لطیف است |  | دریاب که نکته‌ای شریف است |

**الروح:** فی اصطلاح القوم لطیفه‌ای است انسانیۀ مجرده، و در اصطلاح اطبا بخاری است لطیف متولد در دل، که قابل حیات و حس و حرکت است. و در اصطلاح قوم این روح را نفس می‌خوانند، و متوسط میان روح و نفس، که مدرک کلیات و جزئیات است، دل.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقد دل قلب از آنش می‌خوانند گاه باشد مجاور کعبه |  | که مقلب به این و آن گردد گاه سرمست در مغان گردد |

و حکما فرق نمی‌کنند میان قلب و روح و روح را نفس ناطقه می‌خوانند.

**الروح الاعظم و الاقدم و الاول و الآخر:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اول روح اعظم گفته‌اند |  | درۀ بیضاست نیکو سفته‌اند |

**روح الالقا:** القاکنندۀ علم غیوب بر قلوب، و آن جبرئیل است(ع) و روح الالقا بر قرآن نیز اطلاق کرده‌اند و هو المشارالیه فی قوله تعالی: **ذی العرش یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده.**[[2038]](#footnote-2039)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صدجان به فدای اووبرروحش باد |  | روحی که بیافت روح از روحش باد |

**باب الشین**

**الشاهد:** آنچه حاضر شود در دل از اثر مشاهده یا به علم لدنی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علمی که ترا نبود و حق داد |  | بی واسطۀ ادیب و استاد |

یا به طریق وجد یا حال یا تجلی یا شهود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل ما شاهدی چنین دارد |  | یک زمان از کنار نگذارد |

**الشطح:** به حسب لغت حرکت گویند، و طاحونه را شطّاح خوانند به کثرت حرکت رحی، و چون آب غلبه کند و در نهر نگنجد، گویند: **شطح الماء فی النهر**، اما عرفا حرکت اسرار واجدین چون وجد ایشان قوت گیرد به حیثیتی که بریزد از اناء استعدادات واجدین میاه معارف و اسرار الهی، به عبارتی که عقل از ادراک آن عاجز باشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شطح خوانند و شطح این باشد |  | حال شطاح ما چنین باشد |

**شعب الصدع:** جمع فرق بود به ترقی از حضرت واحدیت به حضرت احدیت. اما صدع الشعب نزول است از احدیت به واحدیت در حال بقای بعد از فنا از برای تکمیل غیر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برای دعوت و تکمیل آید |  | ولیکن جاودان اینجا نپاید |

**الشفع:** خلق است و آن مرتبۀ ثانیه است از وجود، و شفع و وتر هر دو مقسم‌اند به قَسَم: **الشفع و الوتر**[[2039]](#footnote-2040)، زیرا که اسماء الهیه ظاهر به خلق‌اند، و تا شفیعت حضرت واحدیت با وتریت حضرت احدیت منضم نشد، اسماء الهیه ظاهر نگشت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وتر ازو می‌جو و شفع از ما طلب |  | شفع و وتر از موج و از دریا طلب |

**الشهود:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رویت حق به حق شهود بود |  | خاصۀ حضرت وجود بود |

**شهود المفصل فی المجمل:** رویت کثرت است درذات احدیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ذات احد کثرت اسما بنگر |  | با ما بنشین و موج دریا بنگر |

**شهود المجمل فی المفصل:** رؤیت احدیت است در کثرت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درهریک‌ازاسمای‌اویکتای‌بی‌همتانگر |  | درهرحبابی‌آب‌بین امابه عین ما نگر |

**شواهد الحق:** مشاهدۀ حقایق اکوان بود به مکّون.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیدیم کمال آن درهرچه نظرکردیم در آینۀ اکوان بینیم مکّون را |  | درهرچه نظرکردیم دیدیم کمال آن بینیم مکّون را در آینۀ اکوان |

**شواهدالتوحید:** تعینات اشیا است، زیرا که هر شیئی او را احدیتی است به تعین خاص، که به آن ممتاز است از غیر.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دردوعالم‌چون یکی دارندۀ اشیابود |  | هریکی‌درذات خود یکتای بی‌همتابود |

**شواهدالاسماء:** اختلاف اکوان است به احوال و اوصاف و افعال، چون مرزوق بر رازق و حی بر محیی و میّت بر ممیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گواهان عدل و گواهی دهند |  | گواهی به اسم الهی دهند |

**الشئون:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به لغت کارها شئون گویند |  | هر زمان شأن دیگری جویند |

**الشیخ:** انسان کامل است در شریعت و طریقت و حقیقت، و بالغ بود در تکمیل علوم ثلاثۀ مذکوره.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شیخ ما کامل مکمل ماست |  | این چنین شیخ ای عزیز کجاست |

**باب التاء**

**تا:** کنایت است از ذات به اعتبار تعینات و تعددات.

**التانیس:** تجلی است در مظاهر حیه از برای مرید مبتدی، و شدت او به تزکیه و تصفیه، و این را تجلی عقل خوانند، به ظهور او در صور اسباب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هرصورت که می‌بیندحبیب است |  | همیشه با حبیب خود قریب است |

**التجلی:** آنچه ظاهر شود بر قلوب از انوار غیوب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نوری از غیب چون هویدا شد |  | آن تجلی بودچو پیدا شد |

**التجلی الاول:** تجلی ذاتی است و تجلی ذاتی وحدها لذاتها است و آن حضرت احدیت بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسم‌ورسم ونعت ووصف‌اینجامگو |  | وحدت او هم ز عین او بجو |

زیراکه ذات حق وجود اوست، و وحدت وجود عین او، و غیر حق به جود وجود حق عدم مطلق بود، پس وجود محتاج نباشد در احدیت خود به وحدت و تعین که ممتاز گردد از غیر.

و وحدت وجود عین او است، و این وحدت منشأ واحدیت واحدیت است، و عین ذات است من حیث هی هی، یعنی مطلق که شامل احدیت و واحدیت است، بشرط ان لاشییء معه احدیت، و بشرط ان یکون معه شییء واحدیت، و حقایق در ذات احدیت چون شجره بود در نوات، و ذات غیب الغیوب.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کی نشیند غبار بر در او دل به غیب الغیوب او بگذار |  | غیر را نیست بار در بر او این سخن می‌نگار بر در او |

**التجلی الثانی:** به تجلی ثانی ظاهر گشته اعیان ممکنۀ ثابته که شئون ذاتند لذاته تعالی، و آن تعین اول است به صفت عالمیت و قابلیت، زیرا که اعیان معلومات اول‌اند و ذاتیة و قابلیة تجلی شهودی، و حق به این تجلی نزول فرموده از حضرت احدیت به نسب اسمائیه.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معنی تنزل ار بداند حافظ او کرد نزول ماترقی کردیم |  | تنزیل به عشق دل بخواند حافظ تحقیق چنین کجا تواند حافظ |

**التجلی الشهودی:** ظهور وجود است که مسما است به اسم النور، و آن ظهور حق است به صور اسما در اکوان، و اکوان صور صور اسمای الهیه‌اند و آن ظهور نفس الرحمن است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه اسما به این نفس موجود |  | گوئیا هست این خزانۀ جود |

**التحقیق:** ظهور حق است در صور اسمائیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه بینی صورت اسم وی است |  | صورت بی‌اسم بسم الله کی است |

و متحقق محجوب نباشد به حق ازخلق، و به خلق از حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب می‌نوشیم ما از چشمه‌ها |  | موج و دریا هر دو می‌بینیم ما[[2040]](#footnote-2041) |

**التصوف:** تخلق بود به اخلاق الهیه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تخلق به خلق اویابی |  | صوفئی باشی ار نکو یابی |

**التلوین:** احتجاب است از احکام حال یا مقام بلند به آثار حال یا مقام پست، و تلوین در مقام تجلی جمیع تجلیات اسمائیه در حال بقای بعد از فنا اعلی مقامات است نزد شیخ محیی الدین قدس سره و نزد او تلوین فرق بعد از جمع است.

و در این فرق کثرت فرق حجاب نشود از وحدت جمع، و این مقام احدیت فرق است در جمع، و انکشاف حقیقت معنی قوله تعالی: **کل یوم هو فی شان**[[2041]](#footnote-2042). و شک نیست که اکمل مقامات است.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تلوین چنین بسی به ازتمکین است |  | صدجان‌به فدای این چنین تلوین است |

و نزد بعضی این مقام نهایت تمکین است، اما تلوینی که آخر تلوینات بود در میان فرق بعد از جمع تواند بود، و موحد محجوب به ظهور آثار کثرت از حکم وحدت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تمکین‌به‌ازتلوین‌بودگرحکم‌تلوین‌این‌بود |  | گرحکم‌تلوین‌این‌بودتمکین‌به‌ازتلوین‌بود |

**باب الخاء**

**الخاطر:** آنچه وارد شود بر دل از خطاب و آن چهار قسم است:

**اول:** خطاب ربانی است.

**مصراع**: درین خاطر خطا هرگز نباشد.

و سهل بن عبدالله علیه الرحمة خاطر را سبب اول می‌خواند، و شناخته شود این خاطر به قوت و تسلط.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زایل نشود به دفع دافع |  | ایمن بود او ز رفع رافع |

**ثانی:** ملکی و آن باعث بود بر مندوب یا مفروض.

**مصراع**: با آنکه صلاح حال ما باشد آن.

**مصراع**: این چنین خاطر اگر الهام می‌گوئی رواست.

**ثالث:** نفسانی و آن خاطری بود که در آن حظوظ نفس بود.**ویسمیها حباً**

**رابع**: شیطانی و آن آنست که مخالفت کند به مخالفت حق. قال الله تعالی: **الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء**[[2042]](#footnote-2043)، و قال النبی صلی الله علیه و آله: **لمة الشیط تکذیب بالحق و ایعاد بالشر**، و خاطر شیطانی را وسواس گویند.

و خواطر اربعه را به میزان شرع موازنه باید کرد، اگر آن خاطری است که ترا دعوت به حق می‌کند و خاطری دیگر مزاحم نمی‌شود ربانی، و اگر دعوت به خیر می‌کند اما خاطر دیگر مانع او می‌شود ملکی، و اگر خاطری است که در او کراهت یا مخالفت شرع باشد، دیگر به اندک توجهی زایل می‌شود شیطانی، و اگر الحاح نماید نفسانی، و بر صادق صافی دل که حاضر باشد با حق آسان بود تمیز میان خواطر، به توفیق الله تعالی.

**الخاتم:** آن است که قطع مقامات کرده باشد به تمامی، و بلوغ یافته به نهایت کمال.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش کمالی که کاملان دارند |  | دیدم اهل کمال و بسیارند |

**خاتم النبوة:** آن است که ختم کرده خدای تعالی به او نبوت.

**مصراع:** در همه عالم او یکی باشد.

و او نبینا است(ص) و هم چنین خاتم ولایت آن است که صلاح دنیا و آخرت به وجود او به نهایت کمال رسد، و مختل شود نظام عالم به موت او، **و هو المهدی الموعود فی آخر الزمان.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او ظاهر او باشد و او باطن او |  | گفتیم صریح اگر بدانی نیکو |

**خرقة التصوف:** جامه‌ای که مرید پوشد از دست شیخی که توبه به دست او کرده باشد و درارادت او درآمده.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بپوشی کهنه‌ای از دست پیر |  | خرقه پوشی باشی و هم بی‌نظیر |

و در پوشیدن خرقه امور است، اولی ترین تذّی مرید است به ذی مراد از برای تلبس به صفات پیر، هم چنانکه تلبس ظاهر به لباس او، و آن لباس تقوی است ظاهراً و باطناً. قال الله تعالی: **قد انزلنا علیکم لباساً یواری سؤاتکم وریشا و لباس التقوی ذلک خیر.**[[2043]](#footnote-2044)

دیگر وصول به برکت شیخ که از دست مبارک او پوشیده.

**مصراع:** این فایدۀ دگر بود تا دانی.

دیگر دریافت آنچه غالب بود، در وقت پوشیدن خرقه از دست شیخ بر شیخ، از حالی که آن صاحب نظر به بصیرت ناقدۀ منورۀ به نور قدس مطالعه نماید آنچه مایحتاج بود در رفع حجب و تصفیۀ استعداد مرید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون حال مرید باز یابد |  | در حال به حال او شتابد |

و حق تعالی اولا شیخ را به نور حق عالم و بینا گرداند به مایحتاج.

**مصراع:** بعد از آن نازل شود از حق به شیخ.

تا دل او منور ومتصف شود به آن، و ساری گردد از باطن پیر به باطن مرید.

دیگر مواصلت میان مرید و پیر، و هر آینه باقی ماند اتصال قلبی و محبت جانی میان ایشان دایم، و شیخ دعوت فرماید مرید را به متابعت در اوقات در طریقت و سیرت و اخلاق و احوال خود تا برساند مرید را به درجۀ رجال الله، و شیخ پدر حقیقی است، کما قال علیه الصلوة و السلام:

**الآباء ثلاثة اب ولدک و اب علمک و اب ادبک، و قال علیه السلام: خیرالآباء من علمک.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بهترین پدران پیر من است |  | پیر من شیخ من و میر من است |

**الخضر:** نزد طایفۀ صوفیه خضر کنایت است از بسط و الیاس از قبض. اما بودن خضر که شخصی است انسانی باقی از زمان موسی(ع) تا این وقت یا روحانی است که متمثل می‌شود به صورت خضر از برای ارشاد مسترشد، این هر دو ممکن است، ولی نزد عارفان معنی اوست که به صفتی که غالبه است بر وی متمثل می‌شود و دیگر مضمحل می‌گردد، و آن روح اوست یا روح‌ القدس علیهماالسلام.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بارها دیده‌ایم این معنی |  | با خضر بوده‌ایم ما یعنی |

**الخطره:** داعیه‌ای که بنده را به رب دعوت کند و بنده قادر نبود بر دفع آن.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده را حق بسوی خود خواند |  | رفع آن خطره بنده نتواند |

**الخلة:** تحقق عبد است به صفات حق.

**خلیل الله:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ حضرت اله است |  | تمثال جمال پادشاه است |

**الخلوة:** محادثۀ سر است با حق، به حیثیتی که غیری مجال نیابد، و این حقیقت و معنی خلوت است، اما صورت خلوت انقطاع است از غیر، و بوسیلۀ صورت خلوت وصول به معنی خلوت توان یافت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیرراازخانه‌بیرون‌کن‌بیابا حق نشین |  | رازخودباحق‌بگوی‌وغیراوکس را‌مبین |

**خلع العادات:** تحقق است به عبودیت به موافقت امر حق به حیثیتی که در آن عبودیت، داعیه‌ای که مقتضی طبع و عادت باشد، نباشد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگذر ز طبیعت و ز عادات |  | کز بندگیش بری سعادات |

**الخلق الجدید:** اتصال امداد وجود است از نفس الرحمن به هر واحدی از موجودات ممکنه، و ممکن الوجود به ذات خود معدوم است، که اگر قطع نظر کنی از موجِد و فیض وجود بر موجَد، موجَد منعدم گردد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ممکن موجود گردد از وی |  | بی‌جود وجود اوست لاشییء |

چون اعطای وجود پیوسته بود،در هر آنی خلقی جدید باشد به اختلاف نسب وجود ممکن الوجود با آنات و استمرار عدم ممکن در ذات خود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موجود به واجب الوجودند همه |  | بی جود وجود بی وجودند همه |

**باب الذال**

**ذخایرالله:** جمعی از دوستان خدایند که از برای ایشان دفع بلا می‌فرماید از بندگاان، هم چنانکه به ذخیره دفع می‌کنند بلای فاقه.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باشند ذخیرۀ الهی تا ایشانند خلق ایمن |  | نقدینۀ گنج پادشاهی باشند ز ماه تا به ماهی |

**الذوق:** اول درجات شهود حق است به حق، در اثنای بوارق متوالیه، به ادنی درنگی و اندک زمانی از تجلی برقی، و اگر نفسین موقوف ماند و یا وسط مقام شهود رسد.

**مصراع:** شاربان شرب خوانده‌اند این را.

و اگر به نهایت رسد ری خوانند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ری چه باشدهزار همچون ری |  | بدهیم از برای منصب رَی |

و این به حسب سرّ است از نظر به عین.

**ذوالعقل:** آنکه خلق را ظاهر بیند و حق را باطن، و حق نزد او آینۀ خلق باشد، و آینه پنهان شود به صورتی که ظاهر بود در آینه، و هرآینه این احتجاب مطلق است به مقید.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلق پیدا بیند و حق را نهان |  | این چنین بینند یعنی عاقلان |

**ذوالعین:** حق را ظاهر یابد و خلق را باطن، و خلق نزد او آینۀ حق‌اند، و حق ظهور کرده بر آینه، و خلق مستورند به ظهور حق، چون اختفای آئینه به صورت آئینه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه با روی او یک رو شده |  | آینه پنهان و پیدا او شده |

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنست که خلق و حق بهم می‌بیند محجوب ازین هردو نباشد یک دم |  | بی حق بَرِخلق یک زمان ننشیند از هر شجری میوۀ او می‌چیند |

بلکه وجود واحد مشاهده می‌نماید در مرتبۀ ظاهر و در مرتبۀ باطن، و در حجاب نباشد به کثرت از شهود وجه واحد احد، و به شهود به احدیت وجه حق از شهود کثرت خلقیه محجوب نماند، واحدیت ذات متجلیه بیند در مرآت اعیان که عین اویند، والی المراتب الثلاث اشار الشیخ الکامل[[2044]](#footnote-2045) قدس سره.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ففی‌الخلق‌عین‌الحق‌ان کنت ذاعین وان کنت ذاعین و عقل فما تری |  | وفی‌الحق‌عین‌الخلق ان کنت ذا عقل سوی عین شییء واحد فیه بالشکل |

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نزد ذوالعین حق بود ظاهر پیش ذوالعقل خلق ظاهر دان هرکه را عین و عقل جمع بود بلکه او هر دو را یکی بیند |  | خلق باطن بیان آن کردیم حق بود باطن و بیان کردیم نام او میر عارفان کردیم ما نظر نیز همچنان کردیم |

**باب الضا**

**الضناین:** نفایس خصایص انسان است، و از نفاست نفیسان را ضناین می‌گویند. کما قال(ع): **ان لله ضناین من خلقه البسهم النور الساطع یحییهم فی عافیة و یمیتهم فی عافیة.**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پاکند و لطیفند و محبان جمالند |  | در عافیت و در همه حالی بکمالند |

**الضیاء:** رؤیت اشیا به عین حق عین حق.

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیده بگشا خدای را می‌بین هرچه بینی به عین حق بنگر |  | عین او را به عین ما می‌بین بلکه حق عین چیزها می‌بین |

**باب الظاء**

**ظاهرالممکنات:** تجلی حق است به صور اعیان و صفات ممکنات، و این تجلی را وجود اضافی خوانده‌اند و ظاهر وجود نیز می‌گویند.

**قطعه**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهرممکنات دانی چیست گفته‌اند ظاهر وجود ولی |  | آن وجود اضافیش خوانند عارفان خود وجود می‌دانند |

**الظل:** وجود اضافی است ظاهر به تعینات اعیان ممکنه، و احکام تعینات معدومات، و ظاهر به اسم النور، و آن وجود خارجی است که منسوب است به اعیان ممکنه، و ظلمت عدمیۀ اعیان ستر می‌کند نور که ظاهر است به صور اعیان.

**مصراع:** لاجرم سایه می‌شود پیدا.

همچنانکه ظهور ظل به نور و سایه در نفس خود معدوم.

قال الله تعالی: **الم تر الی ربک کیف مدالظل[[2045]](#footnote-2046).** و آن وجود اضافی است که کشیده‌اند بر اعیان ممکنات، و ظلمت به ازاء آن نور عدم بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظلمت عدم نور بود می‌دانیم |  | این ظلمت و نور سایه را می‌خوانیم |

و گفته‌اند: **الظلمة عدم النور عما من شأنه ان یتنور.**

قال الله تعالی: **الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظمات الی النور.[[2046]](#footnote-2047)**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظلمت و نور بین به سایۀ ما |  | بگذر از ظلمت و به نور بیا |

**الظل الاول:**

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل اول ظل اول گفته‌اند |  | بی‌تکلف در بیضا سفته‌اند |

زیرا که اول عینی که ظاهر شد به نور حق، و قبول کرد صورت کثرت یعنی شئون وحدت ذاتیه، عقل اول بود.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سایه‌نشین مباش وگر سایه پروری |  | درسایه‌ای نشین که ازآن سایه برخوری |

**ظل الاله**، انسان کامل است متحقق به حضرت واحدیت.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ حضرت الهی است |  | مجموعۀ راز پادشاهی است |

**باب الغین**

**الغراب:** کنایت است از جسم کلی، و جسم کلی در غایت دوری است از عالم قدس و حضرت احدیت، و خلواو از ادراک و نوریت، و غراب مثل او است در بعد و سواد.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دربعدو سواد چون بهم می‌ مانند |  | او را به غراب عارفان می‌خوانند |

**الغشا و الغشاوة:**

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آئینۀ دل از آن مکدر گردد بردار غشاوه و غشا از دیده |  | هم عین بصیره نیز مضطر گردد تا آینه‌ات باز منور گردد |

**الغنی:** ملک تام و غنی بالذات حق است، زیرا که حقایق اشیا از آن اوست.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ماسوی الله ذات ازو دارند |  | بلکه ذات و صفات ازو دارند |

و بندۀ غنی آن است که به حق غنی باشد و مستغنی از غیر حق، وهر که حق دارد همه دارد، بلکه غیر حق را در نظر نیاورد، و چون ظفر یابد به مطلوب مستبشر بود به شهود محبوب.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه باشد چو او غنی به خدا |  | بی‌نیازی بود ز هر دو سرا |

**الغوث:** قطب است، که در هنگامی که پناه می‌برند به او غوث می‌گویند.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درچنان وقت غوث خوانندش |  | ملجأ و هم غیاث دانندش |

**غیب الهویة و الغیب المطلق:** ذات حق است به اعتبار لاتعین.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیب مطلق ذات حق می‌خوانمش |  | گرچه هم غیب هویت دانمش |

**الغیب المکنون و الغیب المصون:** سر ذات و کنه ذات است. **و ما قدروا الله حق قدره.**[[2047]](#footnote-2048)

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غیر او قدر او نمی‌داند |  | شاه ما این رموز می‌داند |

زیرا که مصون است از اغیار و مکفور و مکنون است از عقول و ابصار.

**رباعی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنجا بصر و بصیره کاری نکنند نه یار و نه اغیار در آنجا گنجد |  | صیاد ضعیفند شکاری نکنند نا بودن و بود اعتباری نکنند |

**الغین و الرین:** غشا و غشاوة صدا است و صدا حجاب رقیق است که جلی شود به تصفیه و زایل گردد به نور تجلی بواسطۀ بقای اعیان با وی.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرخودسرموئی است بردار از پیش |  | تا بنماید جمال او بی کم و بیش |

اما رین حجابی است کثیف میان دل و ایمان به حق.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محجوب‌به این‌حجاب‌کافرخوانش |  | محروم ز حضرت خدا می‌دانش |

اما غین ذهول بود از شهود یا احتجاب از شهود یا صحت اعتقاد.

**ختم الرسالة:**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌تکلف اصطلاحاتی خوش است خوش‌بخوان‌وخوش‌بدان‌وخوش‌بگو |  | خوش بیانی و عباراتی خوش است علم حال است و کمالاتی خوش است |

رساله بیان اصطلاحات (رساله دوم)[[2048]](#footnote-2049)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انتخابی می‌کنم از قسم ثانی یاددار |  | یاددار این یادگار از نعمت الله یادگار |

**الیقظة:** اصل است در این قسم، و مستصحب در سایر اقسام، و در او فروعات و شعبات و درجات است.

و یقظه در این قسم تنبیه است از سنۀ غفلت و قیام به عبودیت حضرت عزت، و در نهایت تمکین است فی یقظۀ حقانیه و احتراز از اشتباه احکام وجوبیه به امکانیه.

**التوبة:** در بدایات رجوع است از معاصی و اعراض از آن، و در نهایات رجوع است از ظهور بقیت انیت.

**المحاسبة:** در بدایات موازنه است میان حسنات و سیئات، و در نهایات تحقق به محض توحید در مقام احدیت فرق و جمع.

**الانابة:** در بدایات رجوع است به حق به وفاء به عهد توبه، و در نهایات اضمحلال بود در عین جمع وجود و خلاص از تعین به محض شهود.

**التفکر:** در بدایات توجه بصیرت است به ادراک محتاجه، و درنهایات انتقال بود از معرفت به تحقیق و از صورت به معنی و ازخلق به حق. **فکرک فیک یکفیک.**

**التذکر:** در بدایات قبول موعظه و استبصار عین و استحضار آنچه صید کرده است به فکر، و در نهایت رجوع است الی ما کان علیه من الفناء. و قال رسول الله(ص): **کان الله و لم یکن معه شییء.**

و بقای حق در ابدهم چنان است که در ازل، کما قیل: **والآن کما کان.** و آن احدیت فرق و جمع است، از این جهت گفته‌اند: **الفانی فان فی الازل و الباقی باق لایزال.**[[2049]](#footnote-2050)

**الاعتصام:** در بدایات تمسک بود به حبل الله، و آن طاعت است بر وفق کتاب و سنت، و در نهایت تمسک است به الوهیت حق بعد از فنای تام در هویت هو، حتی یفعل مایفعل به و باقیاً ببقائه.

**الفرار:** در بدایات گریختن است از هر چه ترا باز دارد از طاعت حق و از آنچه ترا مایل گرداند به معصیت، و در نهایات فرار است از احکام اثنینیت و اعتبار دوئی بلکه از رؤیت فرار و آثار رؤیت.

**الریاضة:** در بدایات ترک حظوظ نفس است و اقتصار از حقوق به استمرار جوارح بر موافقت حکم شرع و مخالفت مقتضی طبع، و در نهایات تصفیۀ معرفت است از علم و تصفیۀ شهود حق به حق از شهود خود و از شهود غیر درحال بقای بعد از فنا در زمان ظهور کثرت در وحدت تا تغییر نکند حدوث قدم را، و معارض نشود فرق با جمع، بلکه مجموع را یکی بیند.

**السماع:** در بدایات سماع وعد و وعید است از واعظ ربانی به سمع قبول و در نهایات سماع عبد است کلام همه به سمع حق.

**الحزن و الخوف:** قال الله تعالی: **الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون.**[[2050]](#footnote-2051)

و مولد حزن، طلب ادراک حظ فایت است و مولد خوف طلب دوام حظ موجود، لاجرم خوف از نظر به زمان مستقبل تولد کند و حزن از نظر به زمان ماضی. **الحزن علی مافات و الخوف ممالم یأت.** و اولیاءالله حاضر حال‌اند و به ماضی و مستقبل نپردازند.

**الاشفاق:** در بدایات اشفاق بر عمل، تا مبادا که ضایع شود، و در نهایات در مقام تحقیق منع کردن بقیۀ رسوم از محض توحید.

**الخشوع:** در بدایات خضوع جوارح است در طاعات، و در نهایات تجرد از بقیۀ رسوم و اعتبار اثنینیت.

**الاخبات:** در بدایات سکون نفس است به رجوع از مخالفات، و در نهایات سکون است با حق به حق و قرار به فنای رسوم خلق.

**الزهد:** در بدایات ترک شواغل بود و قطع علایق و رفع عوایق، و درنهایات نفی بقیت است به محق رسم اثنینیت.

**الورع:** در بدایات استقصا است در اجتناب از قبایح مکروهات، و اخراج از شبهات، و در نهایات اعراض است از هرچه عارض شود در حال جمع، به محق رسوم، بلکه به محق رویت بودن او در جمع.

**التبتل:** در بدایات انقطاع است از تلذذ به معاصی و تجرد نفس است از آن انقطاع، و در نهایات فنای صفات است در جمع به کلیت و فنای ذات در حق با امن از بقیت.

**الرجا:** در بدایات توقع نجات است، و در نهایات طلب اعطای مقام احدیت جمع و فرق.

**مصراع**: در حال ظهور فرق ثانی.

و تلوین به ظهور خلق.

**الرغبة:** در بدایات میل نفس است از طبع به سوی دل و در نهایات معیت است با حق بغیر مقارنت، بلکه تحقیق است به حقیقتی که فوق توهم مقارنه بود.

**الرعایة:** در بدایات انقیاد است به حکم شرع اگرچه با کلفت بود، و در نهایات رعایت ازلیت حق است به حق، زیرا که در ازلیت ازل نیست غیرحق وحده.

**المراقبة:** در بدایات محافظت جوارح است از مخالفات، و در نهایات مراقبۀ اشارات ازل است بر استوای ابد، و مراقبۀ اخلاص از ربطۀ مراقبه به فنای ذات رسم به عین جمع.

**الاخلاص:** در بدایات، **فلیعمل عملا صالحا و لایشرک بعبادة ربه احدا**[[2051]](#footnote-2052)، و در نهایات اخلاص توحید است به نفی فرق از جمع در مقام احدیت فرق وجمع، چنانچه امام(ع) فرمود: **نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره.**

**التهذیب:** در بدایات تحسین عمل است به موافقت علم، و در نهایات تهذیب عین جمع بود از فرق بی‌رؤیت تهذیب بل بعینه در جمع از رؤیت جمع.

**الاستقامة:** در بدایات وفا است بعهد توبه و ثبات بر حکم آن و در نهایات استقامت بود در بقای بعد از فنا به حق و سیر او به حق، سیر الی الله بود به شهود او که قائم است به حق.

**التوکل:** در بدایات ترک افعال عادیه بود که صادر شود از هوا به التزام افعال مأمورۀ مشروعه، و در نهایات قیام است به حق در جمیع امور نه بخود.

**التفویض:** در بدایات انقیاد امر است و استسلام طاعت به ترک تدبیر، و درنهایات استسلام وجود است از برای واجب الوجود و شهود وجه حق به حق و متحقق به معنی: **کل شیی هالک الا وجهه.**[[2052]](#footnote-2053)

**الثقة:** در بدایات تصدیق خبر مخبر صادق است جزماً و در نهایات وثوق است به بقای خود به قیومیت حق و امن از فنای خود.

**التسلیم:** در بدایات تسلیم احکام شرعیه است بی اعتراض و بی طلب علت، و در نهایات تسلیم غیر حق به حضرت حق بود با سلامت از رؤیت تسلیم و به معاینۀ تسلیم حق او را.

**الصبر:** در بدایات حبس نفس است از معاصی و بر طاعات به ثبات به طاعات و عدم شکایت با غیر حق، ودر نهایات صبر است به حق در مقام بقای بعد از فنا.

**الرضا:** در بدایات **رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و آله نبینا و رسولا**، و در نهایات قیام است به حق در ذات و صفات خود و راضی بودن از حق و غیر حق به رضای حق.

**الشکر:** در بدایات ثنا است به زبان و جوارح، و در نهایات مشاهده ننماید از حق نعمتی و نقمتی، به استهلاک او در عین جمع و محض توحید.

**الحیا:** در بدایات شرم داشتن از خواستن مرادات بواسطۀ علم او به اطلاع حق بر باطن او، هم چنانکه برظاهرش، و در نهایات حیا ازعجز است در قیام به حقوق عبودیت در اوایل مقام بقا پیش از کمال استقامت.

**الصدق:** در بدایات صدق در اقوال و اعمال و در نهایات صدق در محو رسم در عین حق.

**الایثار:** در بدایات انفاق آنچه زیاده باشد از قوت و ترک ذخیره، و در نهایات محق انیت و کم کردن بقیت و محو رسوم به کلیت.

**الخلق:** در بدایات وفاست به عهود شرعیه و امتثال به واجبات و اجتناب از منهیات و سالم بودن مسلمانان از دست و زبانش، و در نهایات تحقق است به اخلاق حق در حال بقای بعد از فنا.

**التواضع:** در بدایات تواضع از برای دین است ظاهراً، و در نهایات رجوع است با عدم اصلی در وجود حقی.

**الفتوة:** در بدایات وفا است به عهد ایمان و عقود اسلام و ترک خصومت با انام، و در نهایات قیام است به حق از غیر رسم و وقوف با حقیقت نه با اسم.

**الانبساط:** در بدایات ترک تکلف است، و در نهایات انبساط به بسط حق بود در مقام بقای بعد از فنای از جمیع رسوم.

**القصد:** در بدایات قصد تجرید است از برای طاعت و در نهایات قصد محو است در عین جمع به حق و خلاص از رسم خلق.

**العزم:** در بدایات عزم بر محافظت حدود شرعیه و در نهایات تحقق به مشیت الله تعالی بود و حال تحقق به بقای او به بقای حق، قال الله تعالی: **و ما تشاؤن الا ان یشاءالله.**[[2053]](#footnote-2054)

**الادب:** در بدایات ترقی است از سرور به میدان مشاهده و صفا از تکثر صفات، و در نهایات بی‌نیازی است از ادب به تادیب حق و خلاص از شهود ادب.

**الیقین:** در بدایات صرف شهود حجاب علم است، و دراحوال غنا است به استدراک از استدلال، و به عیان از خبر، و در حقایق حق الیقین استیلای نور تجلی حقیقت است بر ظلمت رسم عبد، و در نهایات فنا است در حق الیقین از رسم خود بکلیت.

**الانس:** در بدایات انس به طاعات و موافقات و وحشت از معاصی و مخالفات، و در نهایات انس اضمحلال رسوم بکلیت در عین جمع احدیت.

**الذکر:** در بدایات ذکر ظاهر، و در نهایات شهود ذکر حق ما را و خلاص از شهود ذکر ما او را و فنای ذاکر در مذکوربانّه مذکوروذکر و ذاکر.

**الفقر:** در بدایات ترک دنیا و مافیها، و در نهایات فنا است در عین جمع احدیت.

**الغنی:** در بدایات،

**مصراع**: قناعت است به رزقی که می‌دهد رزّاق.

و در نهایات بی‌نیازی است به حق.

**مقام المراد:** در بدایات عصمت است از جفا و مخالفت، و در نهایات استخلاص است به خالصیت، و اختصاص به نبیی از انبیا یا ولیی از اولیا.

**الاحسان:** در بدایات، **ان تعبدالله کانک تراه**، و در نهایات شهود ذات حق به ذات حق با تلون بقیت از رسم و انیت.

**العلم:** در بدایات علم شرعی است حاصل به استفاده و تواتر، و در نهایات شهود حق ذاته بذاته، این را عین الیقین می‌خوانند، و کمال مقام احسان می‌گویند.

**الحکمة:** در بدایات معرفت آنچه حق تعالی تکلیف فرموده بنده را از عقاید ایمانیه و اعمال اسلامیه و معرفت خواص خمسۀ شرعیه، و احکام دینیه، و در نهایات استقامت است در حال بقای بعد از فنا و کمال تمکین و امن از تلوین.

**البصیرة:** در بدایات ادراک حقیقت اخبار شریعت و صدق مخبر، و در نهایات شهود کثرت در عین وحدت و قیام تمام به حقوق عبودیت و ایفای حقوق ربوبیت.

**الفراسة:** در بدایات خواطر ثابته و مقامات صادقه به قوت ایمان، و در نهایات شهود غیب الغیوب به عین محبوب.

**التعظیم:** در بدایات تعظیم امر و نهی است به امتثال، و در نهایات تعظیم حق است به حق بر تمکین و استقامت در حال بقای بعد از فنا و فرق بعد از جمع.

**الالهام:** در بدایات صدق خواطر است، و در نهایات تکلم به کلام حق ازلی بی‌واسطه.

**السکینة:** در بدایات سکون نفس بود به طاعت الله به خشوع جوارح، و در نهایات سکون تمکین است در شهود احدیت جمع و فرق.

**الطمأنینة:** در بدایات قرار گرفتن نفس به ذکر حق و انقیاد به حکم شرع، و در نهایات استسلام به فرمان‌برداری.

**الهمة:** در بدایات عقد همت است به طاعت و وفاء به عهد توبه، و در نهایات همت نیست الا تأثیر به مؤثریت حق در جمیع ممکنات.

**المحبة:** در بدایات تلذذ است به عبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه، و در نهایات دوستی ذات از برای ذات در حضرت احدیت به فنای رسم حدوث در عین ازلیت.

**الغیرة:** در بدایات اصول غیرت است بر میل غیر محبوب و فتور در طریقت و انس به غیر حق، و در نهایت غیرت بود بر اثبات وجود غیر حق تعالی.

**الشوق:** در بدایات اشتیاق است به جنت و آنچه وعده فرموده‌اند از ثواب، و در نهایات اشتیاق بود به وصول شهود حق به جمیع تجلیات و شهود و بروز در مظاهر کاینات.

**القلق:** در بدایات تحریک نفس است به طلب موعود و فرار از غیر مطلوب در وجود، و در نهایات باقی نماندن شییء از نظر و خبر و فانی شدن هر علتی و اثر.

**العطش:** در بدایات عطش مرید است به هرچه موجب یقین بود از شواهد و خلاص بودن مرید از شبه و شکوک و مفاسد و در حقایق عطش بود به اتصال و خلاص از انفصال.

**الوجد:** در بدایات آتشی است برافروخته.

**شعر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کنار موسی رآها عین حاجته |  | و هوالاله و لکن لیس یدریه |

و در نهایات تبدل وجد است به وجود یا تعارض جمع و فرق به سبب تلون در شهود.

**الدهش[[2054]](#footnote-2055):** در بدایات حیرت است در صورت صنع و عجایب مصنوعات، و در نهایات حیرت درعین جمع احدیت.

**الهیمان:** دوام و ثبات حیرت است.

**البرق:** در بدایات لمعۀ نور که تنبیه کند بنده را و دعوت کند به سیر؛

**السیر الی الله**، و در نهایات اول بارقۀ جمع احدیت است که مورث فنا است در ذات.

**الذوق:** در بدایات ملاحظۀ فضل سابق است در رزق و حفظ و تکلیف؛ و در نهایات شهود حق به حق در عین جمع.

**الوقت:** در بدایات هنگامی که نفس لوامه متردده بود میان رویت فضل و لطف و صدمۀ طرد و قهر با رجحان رؤیت لطف و قوت شوق، و در نهایات زمان استقرار مقام دل و ابتدای مقام بقا با کدورت قلیله احیانا به ظهور کثرت عین واحده.

**الصفا:** در بدایات صفای علم است خاص از برای عمل و معد داشتن نفس از برای سلوک، و در نهایات صفای جمع بود به شهود حق بی‌خلق.

**السر:** در بدایات اخفای علم است بواسطۀ احتراز از ریا و تحصیل پاکی و صفا، و در نهایات فنا است در هویت ازلیه.

**الغربة:** در بدایات رفتن است از مألوفات و اغتراب از عادات، و در نهایات اغتراب بود از خلقیت به فنای رسم در حقیقت.

**الغرق:** در بدایات استغراق بود به طاعت و در نهایات اشتغال در جمیع اوقات بر ریاضت.

**الغیبت:** در بدایات غیبت بود از رسوم عادات و در نهایات غیبت است از غیبت بواسطۀ سقوط ثنویه در حضرت.

**التمکن:** در بدایات تمکن بود از فناء به عهد توبه و مداومت بر عبودیت از غیر فترت، و در نهایات استقامت مطلقه است در احدیت جمع و فرق و رؤیت خلق در عین حق.

**المکاشفه:** در بدایات شهود اعیان بود و آنچه در اعیان است از احوال در عین حق، و آنچه تحقیق صحیح است به مطالعۀ اسماء الهیه، و در نهایات شهود احدیت ذات است در صور صفات در مقام بقای بعد از فنا.

**المشاهدة:** در بدایات اعتقاد حضور حق بذاته به هر شییء و ایمان به این، لقوله تعالی: **اولم یکف بربک انه علی کل شییء شهید**[[2055]](#footnote-2056). و در نهایات معاینۀ حق ذات او به ذات او بر استمرار که لازم تمکن است در عین جمع در حال محو رسم در عین ازلیت به کلیت.

**الحیوة:** در بدایات حیات طیبه به حیات علم شرعی است، و در نهایات حیات وجود بود در وقت اضمحلال رسم بکلیت.

**القبض:** در بدایات قبض عبد است از مخالفات، و در نهایات قبض حق است رسم و حال بنده از بنده در مقام مضافات.

**البسط:** در بدایات فرح بود به توفیق موافقات و امیدواری به وعد در آیات و طلب رحمت بر جمیع کاینات، و در نهایات بسط نتیجۀ جمال مطلق بود و شهود جمال حق در جمیع اشیا.

**السکر:** در بدایات حیرت بود در سماع آیات که دال‌اند بر جبر تارة و بر قدر تارة، و در نهایات اصطلام بود میان سطوت فنا و استقرار آن و بدایت بقا بعد از استهلاک.

**الصحو:** در بدایات فراغ بود از عادات و مألوفات طبیعت، و در نهایات صفای عشق است و ذوق احدیت جمع و فرق.

**الاتصال:** در بدایات حضور با حق است به سلامتی فطرت و اعتصام به الله تعالی به تصحیح قصد، و درنهایات استغراق بود در احدیت به انتفای رسم در ازلیت.

**الانفصال:** در بدایات انفصال بود از مرادات نفسانیه و عادات و در نهایات انفصال بود از شهود مزاحمت اتصال و انفصال عین احدیت ازلیه.

**المعرفة:** در بدایات معرفت حق به نعوت و صفات، و در نهایات احاطه بود به عین حقیقت به حقیقت چنانکه حقیقت است.

**الفناء:** در بدایات فنا است از عادات مألوفات به امتثال مامورات و در نهایات زوال جمیع رسوم بود بکلیه در عین ذات احدیت به ارتفاع اثنینیت، و این مقام محبوبیت است.

**البقاء:** نسبت ما است به حق، و فنا نسبت ما است به ما، مخیر توئی به هر نسبتی که مناسب منصب خوددانی خود را به آن نسبت منسوب گردانی، و بقا در بدایات بقای خلق است که به ذات خود معدومند و به وجود حق موجود و قایم به عبودیت، و در حقایق بقای مشهود بود به فنای شاهد.

**التحقیق:** در بدایات بودن حکم و امر خدا را است، و در نهایات تحقیق بودن وجود و تمکن از شهودالله تعالی حالاً و اگر استقرار یابد این معنی در نهایت مقاماً.

**التلبیس:** در بدایات تلبیس اعمال‌اند به صور امتثال، و در نهایات تلبیس اهل تمکن است بر اهل عالم به ملابسۀ اسباب.

**الوجود:** در بدایات ادراک مبتدی است وجود خود به وجود خود نه به صورت زائده بر ذات او، و در نهایات، قوله تعالی: **لوجدوا الله توابا رحیما**[[2056]](#footnote-2057)، و قوله تعالی: **و وجدالله عنده.**[[2057]](#footnote-2058)

و وجود به معنی ادراک حقیقت شییء است، و این اصفی مراتب شهود بود اعنی وجود مقام و مضمحل شدن رسم وجود در مقام وجود بکلیت، به حصول واجد در عین اولیت، و مراد وجود حق است عینه بعینه.

**بیت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون نماند تعینات وجود |  | بی‌تعین وجود خواهد بود |

**التجرید:** در نهایات تجرید خلاص است از شهود تجرید و در بدایات تجرید بود از مخالفات و لذات طبیعیه و مألوفات و زخارف دنیویه و طیباتش.

**التفرید:** در نهایات تفرید اشارت از حق یعنی اشارت نکند به سوی خلق در هدایت و دعوت الا از حق، و در بدایات تخلیص اشارت بود به سوی حق به عبادت.

**التوحید:** در نهایات احدیت جمع و فرق است و در بدایات شهادت ان لا اله الاالله وحده لاشریک له الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد.

**ختم الکتاب:**

**دوبیتی**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بخوان و بدان و چنان شو چو ما به شرع محمد درآ در سلوک |  | که ذوقی بیابی ازین گفته‌ها که یابی ز سید طریق هدا |

والحمدلمفیض الجود فی عالم الغیب و الشهود، الحمدلله و السلام.

1. رضوان المعارف الهيه، صفحات 39-37، سنة سبع ثمانين بعد الف، يزد. [↑](#footnote-ref-2)
2. - اشاره است به آیه15 سوره40. [↑](#footnote-ref-3)
3. - سوره37 آیه96. [↑](#footnote-ref-4)
4. - سوره13 آیه39. [↑](#footnote-ref-5)
5. - سوره52 آیه3. [↑](#footnote-ref-6)
6. -سوره20 آیه5. [↑](#footnote-ref-7)
7. - سوره57 آیه4. [↑](#footnote-ref-8)
8. - سوره27 آیه88. [↑](#footnote-ref-9)
9. موجودات اگر ما سوای خدا باشند بی شك فی نفسه حقند، اما اگر ذاتا وجودی نداشته باشند در حكم عدمند و باطل. [↑](#footnote-ref-10)
10. خدایا در آفریدنم چه حكمت بود؟ خدای تعالی فرمود: حكمت آفرینش تو مشاهده من بود از آینه روحت و دوستی من در دلت. [↑](#footnote-ref-11)
11. سوره 50 آیه 15 [↑](#footnote-ref-12)
12. سوره 6 آیه 103 [↑](#footnote-ref-13)
13. اشاره است به آیه 54 سوره 5: فسوف یاتی اللّه بقوم یحبهم و یحبونه. [↑](#footnote-ref-14)
14. سوره 2 آیه 31. [↑](#footnote-ref-15)
15. سوره 6 آیه 122. [↑](#footnote-ref-16)
16. اطعمۀ لذيذ [↑](#footnote-ref-17)
17. هر كه از حسی محروم است از علمی محروم بود. [↑](#footnote-ref-18)
18. سوره هفتم آیه 172: آیا پرودگار شما نیستم؟ گفتند بلی [↑](#footnote-ref-19)
19. سوره 8 آیه 17: آن گاه كه انداختی تو نینداختی بلكه خدا انداخت. [↑](#footnote-ref-20)
20. اشاره است به انه هو السمیع العلیم كه در چتدین آیه از آیه های قرآنی آمده است. [↑](#footnote-ref-21)
21. در عالم امكان بدیع تر از این عالم نیست. [↑](#footnote-ref-22)
22. اشارهاست به آیه 43 سوره 17: سبحانه و تعالی عما یقولون علوا كبیرا. او منزه و برتر است از آنچه می‌گویند، برتری بزرگی. [↑](#footnote-ref-23)
23. سوره 6 آیه 103: چشم ها او را در نیابد و او چشم ها را در می‌یابد. [↑](#footnote-ref-24)
24. آیه های 103 و 14 سوره های 6 و 67. [↑](#footnote-ref-25)
25. سوره 50 آیه 36: همانا در این پندی است برای آنكه او را دلی باشد. [↑](#footnote-ref-26)
26. سوره 2 آیه 23: هر گاه میوه ای روزی آنها دهیم گویند كه از پیش هم چنین روزئی داشتیم و شبیه بهم آورده شد. [↑](#footnote-ref-27)
27. سوره 40 آیه 16: امروز پادشاهی كه راست؟ مر خدا راست كه قهار می‌باشد. [↑](#footnote-ref-28)
28. اشاره به آیه 97 سوره 3: ان اللّه غنی عن العالمین [↑](#footnote-ref-29)
29. سوره 4 آیه1: ای مردم بترسید از پرودگارتان كه شما را از یك نفس آفرید و از آن جفت او را آفرید و پراكنده كرد از نسل آن دو مردان بسیار و زنان را. [↑](#footnote-ref-30)
30. سوره 17 آیه 72: گرامی گردانیدیم فرزندان آدم را و آنان را در بیابان و دریا برداشتیم. [↑](#footnote-ref-31)
31. سوره نور آیه 35: خدا نور آسمان ها و زمین است. [↑](#footnote-ref-32)
32. سوره 47 آیه 19 [↑](#footnote-ref-33)
33. سوره 27 آیه های 60 تا 64 [↑](#footnote-ref-34)
34. سوره 3 آیه 18. [↑](#footnote-ref-35)
35. ای برادر خداوند ترا به روح القدس تایید فرماید، بدانكه توحید را گردابی و كرانه‌ای است، كرانه‌اش دانستنی و گردابش چشیدنی است. [↑](#footnote-ref-36)
36. صدای آسیاب را می‌شنوم و آسیاب را نمی‌بینم. [↑](#footnote-ref-37)
37. سوره 8 آیه 17. [↑](#footnote-ref-38)
38. سوره 6 آیه 103. [↑](#footnote-ref-39)
39. علم نقطه است كه نادانان آن را تكثیر نمودند. [↑](#footnote-ref-40)
40. سوره 6 آیه 59. [↑](#footnote-ref-41)
41. آیه 1 سوره 2. [↑](#footnote-ref-42)
42. سوره 2 آیه 31. [↑](#footnote-ref-43)
43. آنچه پیش مهمان آرند از طعام و جز آن، قوله تعالی: هذا نزلهم یوم الدین.(فرهنگ نفیسی) [↑](#footnote-ref-44)
44. سوره 20 آیه 5. [↑](#footnote-ref-45)
45. سوره 17 آیه 110. [↑](#footnote-ref-46)
46. سوره 2 آیه 31 [↑](#footnote-ref-47)
47. سوره 57 آیه 4. [↑](#footnote-ref-48)
48. اشره است به آیه های زیادیدر قرآن از آن جمله سوره 8 آیه 61. [↑](#footnote-ref-49)
49. نقل از كلیات اشعار شاه نعمت اللّه ولی. [↑](#footnote-ref-50)
50. سوره 2 آیه 286. [↑](#footnote-ref-51)
51. اشارهاست به آیه 27 سوره 14 و آیه 2 سوره 5. [↑](#footnote-ref-52)
52. سوره 6 آیه 59. [↑](#footnote-ref-53)
53. سوره 7 آیه 34 و سوره 10 آیه 49 و سوره 16 آیه 61. [↑](#footnote-ref-54)
54. سوره 6 آیه 149. [↑](#footnote-ref-55)
55. خدا طاق است و طاق را دوست دارد. [↑](#footnote-ref-56)
56. جفت [↑](#footnote-ref-57)
57. سوره 5 آیه 54. [↑](#footnote-ref-58)
58. رنگ آب رنگ ظرف او است. [↑](#footnote-ref-59)
59. سوره 2 آیه 255. [↑](#footnote-ref-60)
60. سوره 20 آیه 47. [↑](#footnote-ref-61)
61. سوره 50 آیه 15. [↑](#footnote-ref-62)
62. سوره رعد آیه 18: از آسمان آب فرو فرستاد. [↑](#footnote-ref-63)
63. سوره رعد آیه 18: و از آن آب رودخانه ها به اندازه خود روان شد. [↑](#footnote-ref-64)
64. سوره 57 آیه 4. [↑](#footnote-ref-65)
65. - سوره 28 آیه 88. [↑](#footnote-ref-66)
66. - سوره 22 آیه 73. [↑](#footnote-ref-67)
67. -سوره 53 آیه 3. [↑](#footnote-ref-68)
68. - سوره 42 آیه 28. [↑](#footnote-ref-69)
69. - سوره 2 آیه 257. [↑](#footnote-ref-70)
70. -سوره 85 آیه 20. [↑](#footnote-ref-71)
71. - اشاره به سوره 6 آیه 59. و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو. [↑](#footnote-ref-72)
72. - مخفف: هم او. [↑](#footnote-ref-73)
73. - اشاره است به آیه 44 سوره 17 : سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا. [↑](#footnote-ref-74)
74. - اشاره است به آیه 61 سوره 10: و ما یعزب عن ربک مثقال ذرة فی الارض و لافی السماء. [↑](#footnote-ref-75)
75. -سوره 14 آیه 34. [↑](#footnote-ref-76)
76. - سوره 39 آیه 68. [↑](#footnote-ref-77)
77. - سوره های 3 و 57 آیه های 180 و 10. [↑](#footnote-ref-78)
78. -سوره 28 آیه 88. [↑](#footnote-ref-79)
79. - یخ [↑](#footnote-ref-80)
80. - سوره 55 آیه های 26و27. [↑](#footnote-ref-81)
81. - سوره 60 ایه 16. [↑](#footnote-ref-82)
82. - سوره 50 آیه 15. [↑](#footnote-ref-83)
83. - سوره 57 آیه 3. [↑](#footnote-ref-84)
84. - سوره 2 آیه 105. [↑](#footnote-ref-85)
85. - سوره 2 آیه 258. [↑](#footnote-ref-86)
86. -سوره 2آیه 148. [↑](#footnote-ref-87)
87. - دل های عارفان را چشم هائی است که می بینند چیزهائی را که چشم ها نمی بیند و بال هائی است که بدان پر بی زحمت به ملکوت پروردگار جهان می پرند. [↑](#footnote-ref-88)
88. - سوره24 آیه46: همانا دیده ها کور نباشند بلکه دلهائی که در آن سینه ها است کور باشند. [↑](#footnote-ref-89)
89. -سوره2 آیه255. [↑](#footnote-ref-90)
90. - سوره17 آیه 44. [↑](#footnote-ref-91)
91. - سوره88 آیه های 17و18و19: آیا به شتر نمی نگرید که چگونه آفریده شده و به سماء که چگونه بلند گردانیده شده و به کوهها که برافراشته شده است. [↑](#footnote-ref-92)
92. - سوره41 آیه53: بزودی آیه های خود را در آفاق و در خودشان به آنها می نمائیم. [↑](#footnote-ref-93)
93. -سوره2 آیه67:پناه می برم بخدا از اینکه از نادانان باشم. [↑](#footnote-ref-94)
94. -سوره22 آیه32: آنکه شعائر خدا را تعظیم کند همانا از پرهیزگاری دلهاست. [↑](#footnote-ref-95)
95. - سوره37 آیه102. [↑](#footnote-ref-96)
96. - سوره95 آیه4. [↑](#footnote-ref-97)
97. - سوره14 آیه 48. [↑](#footnote-ref-98)
98. - سوره7 آیه156. [↑](#footnote-ref-99)
99. - سوره6 آیه59. [↑](#footnote-ref-100)
100. - سوره17 آیه44. [↑](#footnote-ref-101)
101. - سوره17 آیه70. [↑](#footnote-ref-102)
102. - سوره2 آیه31. [↑](#footnote-ref-103)
103. - سوره2 آیه245. [↑](#footnote-ref-104)
104. - جمع بدر. [↑](#footnote-ref-105)
105. سوره 28 آیه 88: هر چیز جز وجه او هلاك شونده است. [↑](#footnote-ref-106)
106. سوره 17 آیه 110: بگو خدا را بخوانید به اسم اللّه یا رحمن، هر كدام را كه بخوانید. [↑](#footnote-ref-107)
107. سوره 2 آیه 109: بهر سو رو كنید رو بخدا است. [↑](#footnote-ref-108)
108. سوره 3 آیه 18. [↑](#footnote-ref-109)
109. سوهر 28‌ایه 30. [↑](#footnote-ref-110)
110. سوره 2 آیه 29. [↑](#footnote-ref-111)
111. سوره 35 آیه 24. [↑](#footnote-ref-112)
112. سوره 20 آیه 5. [↑](#footnote-ref-113)
113. سوره 55 آیه 29. [↑](#footnote-ref-114)
114. سوره 11 آیه 23. [↑](#footnote-ref-115)
115. سوره 13 آیه 39. [↑](#footnote-ref-116)
116. سوره 5 آیه 2. [↑](#footnote-ref-117)
117. سوره 2 آیه 18: و خدا به كافران احاطه دارد. [↑](#footnote-ref-118)
118. سوره 57 آیه 3. [↑](#footnote-ref-119)
119. سوره 6 آیه :91. [↑](#footnote-ref-120)
120. سوره 6 آیه: 91. [↑](#footnote-ref-121)
121. سوره ابراهیم آیه 37: هر چه خواستید شما را دادیم. [↑](#footnote-ref-122)
122. سوره انعام آیه 59: و كلیدهای غیب نزد اوست و آنرا جز او نمی‌داند. [↑](#footnote-ref-123)
123. سوره 36 آیه 82. [↑](#footnote-ref-124)
124. سوره 20 آیه 15. [↑](#footnote-ref-125)
125. سوره 20 آیه 114. [↑](#footnote-ref-126)
126. سوره 42 آیه 11. [↑](#footnote-ref-127)
127. سوره 6 آیه 91. [↑](#footnote-ref-128)
128. سوره 39‌ آیه 9. [↑](#footnote-ref-129)
129. سوره 2 آیه 282. [↑](#footnote-ref-130)
130. جمع قوم: بزرگ، مهتر قوم. [↑](#footnote-ref-131)
131. جمع عروس. [↑](#footnote-ref-132)
132. جامه‌ای كه سر تا پا را می‌گیرد. [↑](#footnote-ref-133)
133. سوره 48 آیه 10. [↑](#footnote-ref-134)
134. سوره 5 آیه 64. [↑](#footnote-ref-135)
135. سوره 3 آیه 7. [↑](#footnote-ref-136)
136. سوره 11 آیه 112. [↑](#footnote-ref-137)
137. سوره 36 آیه 82. [↑](#footnote-ref-138)
138. بنظر می‌رسد كه مصراع باشد. [↑](#footnote-ref-139)
139. پیروی كردن و متابعت كردن، از پی فرا شدن. [↑](#footnote-ref-140)
140. سوره 5 آیه 54. [↑](#footnote-ref-141)
141. سوره 2 آیه 165. [↑](#footnote-ref-142)
142. اشاره است به آیه 97 سوره 3: فان اللّه غنی العالمین. [↑](#footnote-ref-143)
143. سوره 3 آیه 18. [↑](#footnote-ref-144)
144. سوره 68 آیه 1. [↑](#footnote-ref-145)
145. سوره 57 آیه 3. [↑](#footnote-ref-146)
146. سوره 47 آیه 15. [↑](#footnote-ref-147)
147. سوره 4 آیه 48. [↑](#footnote-ref-148)
148. احدیت را اثری و درخت آن را ثمری نیست. [↑](#footnote-ref-149)
149. جنید بغدادی قدس سره. [↑](#footnote-ref-150)
150. حادث اگر با قدیم قرین شود از او اثری باقی نماند. [↑](#footnote-ref-151)
151. سوره 14 آیه 34: و از هر چه خواستید بشما داد، یا هر چه را استعداد داشتید بشما داد. [↑](#footnote-ref-152)
152. سوره 71 آیه 14: و به تحقیق شما را به حالات مختلف آفریدیم. [↑](#footnote-ref-153)
153. فرو رفته. [↑](#footnote-ref-154)
154. همانا دلهای بندگان بین دو انگشت از انگشتان خدا است، هر گونه بخواهد آن را دگرگون می‌كند. [↑](#footnote-ref-155)
155. سوره 50 آیه 15: بلكه ایشان از آفریدن جدید در شك‌اند. [↑](#footnote-ref-156)
156. خدا در هر نفسی تجلی می‌كند و تجلی تكرار نمی‌شود. [↑](#footnote-ref-157)
157. در یك صورت دو مرتبه تجلی نمی‌كند و نیز در ی صورت دو تجلی نمی‌نماید. [↑](#footnote-ref-158)
158. سوره 50 آیه 37: همانا در این پندی است برای كسی كه او را دلی باشد. [↑](#footnote-ref-159)
159. سوره 39 آیه 22: آیا كسی كه خدا سینه‌اش را برای اسلام گشادگی داد. [↑](#footnote-ref-160)
160. سوره 53 آیه 11: دل آنچه را كه دید دروغ ندید. [↑](#footnote-ref-161)
161. سوره 39 آیه9: بگو آیا آنان را كه می‌دانند با آنان كه نمی‌دانند یكسانند؟ همانا خردمندان پند می‌گیرند. [↑](#footnote-ref-162)
162. سوره 24 آیه 35: نوری است بر نور، خدا كسی را كه می‌خواهد بنورش هدایت می‌كند. [↑](#footnote-ref-163)
163. سوره 40 آیه 7. [↑](#footnote-ref-164)
164. سوره 2 آیه 282- سوره 4 آیه 176- سوره 24 آیه 35- سوره 24 آیه 64- سوره 49 آیه 16- سوره 64 آیه 11. [↑](#footnote-ref-165)
165. سوره 7 آیه 156: اصل نسخه‌ها: وسعت رحمتی كل شییء. [↑](#footnote-ref-166)
166. سوره 28 آیه 88. [↑](#footnote-ref-167)
167. سوره 13 آیه 33. [↑](#footnote-ref-168)
168. سوره 7 آیه 172. [↑](#footnote-ref-169)
169. اشاره است به آیة 58 سوره 51: ان اللّه هو الرزاق ذوالقوة المتین [↑](#footnote-ref-170)
170. سوره 14 آیه 34. [↑](#footnote-ref-171)
171. سوره 55 آیه 29 [↑](#footnote-ref-172)
172. سوره 11 آیه 123. [↑](#footnote-ref-173)
173. سوره 2 آیه 31. [↑](#footnote-ref-174)
174. سوره 33 آیه 4. [↑](#footnote-ref-175)
175. سوره 40 آیه 15. [↑](#footnote-ref-176)
176. اشاره به آیه 97 سوره 3: فان اللّه غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-177)
177. سوره آیه 39. [↑](#footnote-ref-178)
178. سوره 55 آیه 29. [↑](#footnote-ref-179)
179. سوره 6 آیه 91. [↑](#footnote-ref-180)
180. سوره 36 آیه 82. [↑](#footnote-ref-181)
181. سوره 6 آیه 59. [↑](#footnote-ref-182)
182. سوره 14 آیه 27. [↑](#footnote-ref-183)
183. سوره 5 آیه 2. [↑](#footnote-ref-184)
184. سوره 14 آیه 34. [↑](#footnote-ref-185)
185. سوره 18 آیه 109. [↑](#footnote-ref-186)
186. سورۀ 2 آيۀ 258. [↑](#footnote-ref-187)
187. سورۀ 32 آيۀ 27. [↑](#footnote-ref-188)
188. سورۀ 33 آيۀ 40. [↑](#footnote-ref-189)
189. سورۀ 42 آيۀ 27. [↑](#footnote-ref-190)
190. سورۀ 2 آيۀ 285: فرق نمی‌گذاریم میان احدی از رسولانش. [↑](#footnote-ref-191)
191. سورۀ 2 آيۀ 254: آن رسولان را برخی از ایشان را بر برخی افزونی دادیم. [↑](#footnote-ref-192)
192. سورۀ 16 آيۀ 73: و خدا برخی از شما را بر برخی افزونی داد. [↑](#footnote-ref-193)
193. سورۀ 85 آيۀ 14: و او آمرزنده و دوست دارنده است. [↑](#footnote-ref-194)
194. سورۀ 7، آيۀ 179: خدا را نام‌های نیکو است پس به آنها بخوانیدش. [↑](#footnote-ref-195)
195. سورۀ 59 آيۀ 22: اوست خدائی که خدائی جز او نیست. [↑](#footnote-ref-196)
196. سورۀ 36 آيۀ 82: همانا امرش چنان است که چون چیزی را خواهد او را می‌گوید بشو، پس می‌شود. [↑](#footnote-ref-197)
197. سرکشی و از حد درگذشتگی (فرهنگ نفیسی). [↑](#footnote-ref-198)
198. سورۀ 49 آيۀ 13: همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارتر شما است. [↑](#footnote-ref-199)
199. سورۀ 39 آيۀ 12: بگو آیا آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند یکسانند، جز این نیست که خردمندان یادآور می‌شوند. [↑](#footnote-ref-200)
200. سورۀ 32 آيۀ4. [↑](#footnote-ref-201)
201. سورۀ 33 آيۀ 4: و خدا راست می‌گوید و راه را هدایت می‌کند. [↑](#footnote-ref-202)
202. سورۀ 41 آيۀ 53: بزودی آیت ‌های خود را در آفاق و در خودهاشان می‌نمائیم آیا کافی نیست پروردگارت را که او بر همه چیزی گواه است. [↑](#footnote-ref-203)
203. سورۀ 41 آيۀ 53: بزودی آیت ‌های خود را در آفاق و در خودهاشان می‌نمائیم آیا کافی نیست پروردگارت را که او بر همه چیزی گواه است. [↑](#footnote-ref-204)
204. سورۀ 53 آيۀ 9. [↑](#footnote-ref-205)
205. سورۀ 53 آيۀ 9. [↑](#footnote-ref-206)
206. سورۀ 24 آيۀ 35. [↑](#footnote-ref-207)
207. سورۀ 24 آيۀ 35. [↑](#footnote-ref-208)
208. سورۀ 11 آيۀ 114. [↑](#footnote-ref-209)
209. سورۀ 40 آيۀ 16. [↑](#footnote-ref-210)
210. سورۀ 40 آيۀ 16. [↑](#footnote-ref-211)
211. سورۀ 20 آيۀ 7. [↑](#footnote-ref-212)
212. سورۀ 54 آيۀ 50: و امر ما نیست مگر واحدی چون نگریستن به چشم بشتاب. [↑](#footnote-ref-213)
213. یکی از دهستان‌های چهارگانۀ بخش بستان آباد تبریز (فرهنگ معین). [↑](#footnote-ref-214)
214. سورۀ 47 آیه‌های 16 و 17 : در آن نهرهائی از آب نامتغیر است ونهرهائی از شیر که طعم آن نگشته و نهرهائی از خمر که برای آشامندگان موجب لذت است و نهرهائی از شهد بی‌غش. [↑](#footnote-ref-215)
215. مرد سیرآب (فرهنگ نفیسي). [↑](#footnote-ref-216)
216. سورۀ 50 آيۀ 29: آیا هیچ زیادتی هست. [↑](#footnote-ref-217)
217. سورۀ 14 آيۀ 37: وهرچه خواستید دادیم. [↑](#footnote-ref-218)
218. بمعنی پراکنده و مختلف. [↑](#footnote-ref-219)
219. بمعنی جمع. [↑](#footnote-ref-220)
220. سورۀ 14 آيۀ 49: و برای خدای یکتای غالب ظاهر شد. [↑](#footnote-ref-221)
221. سوره 21 آیه 22. [↑](#footnote-ref-222)
222. جمع بدر بمعنی ماه. [↑](#footnote-ref-223)
223. سوره 41 آیه 53. [↑](#footnote-ref-224)
224. سوره 7 آیه 172. [↑](#footnote-ref-225)
225. مراد از قول: **كن فیكون** در قرآن است كه: **خلقه من تراب ثم قال له لكن فیكون** سوره 3 آیه 59. [↑](#footnote-ref-226)
226. موارد زیادی در قرآن ذكر شده است از جمله سوره 5 آیه 40. [↑](#footnote-ref-227)
227. سوره 40 آیه 15. [↑](#footnote-ref-228)
228. سوره 2 آیه 185. [↑](#footnote-ref-229)
229. سوره 40 آیه 15. [↑](#footnote-ref-230)
230. اشاره است به آیه 2 سوره 59: فاعتبروا یا اولی الابصار . [↑](#footnote-ref-231)
231. سوره 1 آیه 2. [↑](#footnote-ref-232)
232. سوره 40 آیه 15. [↑](#footnote-ref-233)
233. سوره 50 آیه 15. [↑](#footnote-ref-234)
234. سوره 20 آیه 14. [↑](#footnote-ref-235)
235. سوره 48 آیه 4. [↑](#footnote-ref-236)
236. سوره 3 آیه 6. [↑](#footnote-ref-237)
237. سوره 10 آیه 26. [↑](#footnote-ref-238)
238. سوره 32 آیه 17. [↑](#footnote-ref-239)
239. سوره 16 آیه 96. [↑](#footnote-ref-240)
240. سوره 18 آیه 65. [↑](#footnote-ref-241)
241. سورة 6 آیه 59. [↑](#footnote-ref-242)
242. سوره 42 آیه 85. [↑](#footnote-ref-243)
243. سوره (15) آیه 21. [↑](#footnote-ref-244)
244. سوره 36 آیه 82. [↑](#footnote-ref-245)
245. سوره 36 آیه 82. [↑](#footnote-ref-246)
246. سوره 2 آیه 29. [↑](#footnote-ref-247)
247. سوره 6 آیه 103. [↑](#footnote-ref-248)
248. اشاره به سوره 11 آیه 107: ان ربك فعال لما یرید. [↑](#footnote-ref-249)
249. سوره 6 آیه 61. [↑](#footnote-ref-250)
250. سوره 24 آیه 37. [↑](#footnote-ref-251)
251. سوره 55 آیه 14. [↑](#footnote-ref-252)
252. سوره 3 آیه 74. [↑](#footnote-ref-253)
253. سوره 19 آیه 9. [↑](#footnote-ref-254)
254. سوره 67 آیه 1. [↑](#footnote-ref-255)
255. سوره 19 آیه 30. [↑](#footnote-ref-256)
256. سوره 72 آیه :19 [↑](#footnote-ref-257)
257. سوره21 آیه:2. [↑](#footnote-ref-258)
258. سوره 2 آیه 285. [↑](#footnote-ref-259)
259. سوره 2 آیه 253. [↑](#footnote-ref-260)
260. سوره 57 آیه 3. [↑](#footnote-ref-261)
261. سوره 72 آیه 19. [↑](#footnote-ref-262)
262. گنگ. [↑](#footnote-ref-263)
263. اشاره به آیه 40 سوره 15. [↑](#footnote-ref-264)
264. سوره 104 آیه های 6 و 7. [↑](#footnote-ref-265)
265. سوره 50 آیه 37. [↑](#footnote-ref-266)
266. سوره 2 آیه 282، سوره 4 آیه 176، سوره 24 آیه 35 سوره 24 آیه 64، سوره 49 آیه 16، سورة 64‌ایه 11. [↑](#footnote-ref-267)
267. سوره 7 آیه 158. [↑](#footnote-ref-268)
268. سوره 19 آیه 17. [↑](#footnote-ref-269)
269. سوره 42 آیه 28. [↑](#footnote-ref-270)
270. سوره 21 آیه 107. [↑](#footnote-ref-271)
271. سوره 7 آیه 156. [↑](#footnote-ref-272)
272. سوره 7 آیه 56. [↑](#footnote-ref-273)
273. سوره 18 آیه 65. [↑](#footnote-ref-274)
274. سوره 14 آیه 34. [↑](#footnote-ref-275)
275. سوره 2 آیه 31. [↑](#footnote-ref-276)
276. اشاره‌ای به آیه 97 سوره 3: قان اللّه غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-277)
277. سوره 35 آیه 15. [↑](#footnote-ref-278)
278. سوره 28 آیه 88. [↑](#footnote-ref-279)
279. سوره 6 آیه 103. [↑](#footnote-ref-280)
280. حمد و ستایش به زبان است بر زنده، بواسطۀ فضایل اختیاری كه دارد. خواه نعمت باشد یاغیر آن. [↑](#footnote-ref-281)
281. حمد خدای را در هر حال. [↑](#footnote-ref-282)
282. خدا آدم را بر صورت خویش آفرید. [↑](#footnote-ref-283)
283. از هر چیزی مغز و لطیف آن در این مجموعه سپرده شده است. [↑](#footnote-ref-284)
284. سوره 6 آیه 59. [↑](#footnote-ref-285)
285. سوره 57 آیه 4: و او با شما است هر كجا باشید. [↑](#footnote-ref-286)
286. خدا طاق است و طاق را دوست دارد. [↑](#footnote-ref-287)
287. سوره 6 آیه 59: تر و خشكی نیست مگر اینكه در كتابی آشكار است. [↑](#footnote-ref-288)
288. سوره 51 آیه 21: و در خود شما است آیا نمی‌نگرید. [↑](#footnote-ref-289)
289. سوره 28 آیه 88. [↑](#footnote-ref-290)
290. هر چه را نگریستم كار یكی بود به تنهائی، لكن در حجاب پرده ها. [↑](#footnote-ref-291)
291. پروردگارم را در بهترین صورت دیدم. [↑](#footnote-ref-292)
292. پروردگارم را به پروردگارم دیدم. [↑](#footnote-ref-293)
293. سوره 5 آیه 54. [↑](#footnote-ref-294)
294. سوره 7 آیه56. [↑](#footnote-ref-295)
295. سوره 36 آیه 83. [↑](#footnote-ref-296)
296. سوره 2 آیه 163. [↑](#footnote-ref-297)
297. جوهر ماهیتی است كه چون در خارج وجود یابد در موضوع نیست. و عرض ماهیتی است كه وقتی وجود یابد در موضوع باشد. [↑](#footnote-ref-298)
298. عالم را از آن عالم نامیده‌اند كه نشانة صانع عالم است. [↑](#footnote-ref-299)
299. هر گاه كه كلام به ذات خدا رسید دم فرو بندید. [↑](#footnote-ref-300)
300. جمع فیفاء: بیابان وسیع. [↑](#footnote-ref-301)
301. جمع سبب: زمین هموار دور. [↑](#footnote-ref-302)
302. خار. [↑](#footnote-ref-303)
303. سیرآب. [↑](#footnote-ref-304)
304. سوره 13 آیه 17. [↑](#footnote-ref-305)
305. سوره 6 آیه 91. [↑](#footnote-ref-306)
306. سوره 2 آیه 30. [↑](#footnote-ref-307)
307. سوره 2 آیه 34، سوره 7 آیه 11، سوره 18 آیه 50. [↑](#footnote-ref-308)
308. سوره 2 آیه 31. [↑](#footnote-ref-309)
309. سوره 17 آیه 70. [↑](#footnote-ref-310)
310. سوره 48‌آیه 10. [↑](#footnote-ref-311)
311. - سوره6 آیه103. [↑](#footnote-ref-312)
312. - ستور جمع ستر به معنی پوشش. [↑](#footnote-ref-313)
313. - فاصل. [↑](#footnote-ref-314)
314. - رسول خدا گفت: از پیغامبری جز مبشرات نمانده است، گفتند مبشرات چیست؟ گفت: خواب نیکوئی که مسلم بیند و به نظر او می رسد، و فرمود: خواب خوب جزئی از چهل و شش جزء نبوت است. [↑](#footnote-ref-315)
315. - یعنی آب به مشت برگرفتن(فرهنگ نفیسی). [↑](#footnote-ref-316)
316. - هرچه انسان در زندگی می بیند بمنزلۀ رؤیای شخص خوابیده است، و خیالی است که او را تأویلی باید. [↑](#footnote-ref-317)
317. - سوره30 آیه23. [↑](#footnote-ref-318)
318. - سوره19 آیه17. [↑](#footnote-ref-319)
319. - سوره37 آیه102. [↑](#footnote-ref-320)
320. - سوره37 آیه های 104و105. [↑](#footnote-ref-321)
321. - فرمود خدا به ابراهیم: وقتی که به او گفت: ای ابراهیم رؤیا را تصدیق کردی یا آنچه را که در خواب دیدی راست پنداشتی و به او نفرمود که خوابت راست بود که آنچه قربانی کردی پسرت بوده است. صدقت بدون تشدید دال- یعنی خدا نفرمود که خوابت راست است، زیراکه تعبیر نکرد، بلکه آنچه را که در خواب دیده بود گرفت و در مقابل عمل برآمد و رؤیا تعبیر می خواهد. [↑](#footnote-ref-322)
322. سوره 17 آیه 44. [↑](#footnote-ref-323)
323. من قرآن وسبع مثانی هستم و روح روح هستم، نه جان این جسم. دل من نزد آن كسی كه مشاهده می‌كنم اقامت دارد، و او را می‌بیند و زبانم نزد شما است. [↑](#footnote-ref-324)
324. سوره 20 آیه 7. [↑](#footnote-ref-325)
325. سوره 17 آیه 85. [↑](#footnote-ref-326)
326. سوره 50 آیه 37. [↑](#footnote-ref-327)
327. سوره 4 آیه 171. [↑](#footnote-ref-328)
328. سوره 53 آیه 11. [↑](#footnote-ref-329)
329. سوره 94 آیه 1. [↑](#footnote-ref-330)
330. هان برای خدای رحمان رازی است كه پنهان آن را به اهل راز می‌گوید، و پنهانی بودن راز نیكوتر است. [↑](#footnote-ref-331)
331. اگر او نبود و ما نبودیم آنچه هست نبود. به آنكه ماعین او هستیم وقتی كه بگویم انسانم و من براستی بنده اویم و خدا مولای ما است. [↑](#footnote-ref-332)
332. روی جز یكی نیست ولی آنگاه كه آینه را متعدد كنی روی هم متعدد نشان می دهد. [↑](#footnote-ref-333)
333. سوره 14 آیه 24. [↑](#footnote-ref-334)
334. سوره 14 آیه 24. [↑](#footnote-ref-335)
335. سوره 6 آیه 91. [↑](#footnote-ref-336)
336. سوره 28 آیه 88. [↑](#footnote-ref-337)
337. سوره 14 آیه 48. [↑](#footnote-ref-338)
338. سوره 56 آیه 85. [↑](#footnote-ref-339)
339. سوره 6 آیه 103. [↑](#footnote-ref-340)
340. هیچ خلقی كه به چشم دیده شود نیست مگر آنك عین حق باشد، ولی صورت خلق در آن بودیعه گذارده شده است. [↑](#footnote-ref-341)
341. سوره 6 آیه 59. [↑](#footnote-ref-342)
342. سوره 24 آیه 35. [↑](#footnote-ref-343)
343. سوره 21 آیه 30. [↑](#footnote-ref-344)
344. خدا دره‌ای سفید بیافرید، با نظر جلال و هیبت در او نگریست، آن دره از شرم بگداخت. نیمی آب و نیمی آتش گردید. دودی از آن بوجود آمد، آسمانها را از دود آن و زمین را از كف آن بیافرید. [↑](#footnote-ref-345)
345. سوره 20 آیه 114. [↑](#footnote-ref-346)
346. سوره 104 آیه 6. [↑](#footnote-ref-347)
347. سوره 24 آیه 35. [↑](#footnote-ref-348)
348. سوره 104 آیه 6. [↑](#footnote-ref-349)
349. سوره 28 آیه 88. [↑](#footnote-ref-350)
350. سوره 7 آیه 156. [↑](#footnote-ref-351)
351. سوره 40 آیه 7. [↑](#footnote-ref-352)
352. من حقیقت هیچ چیزی را درك نمی‌كنم، چگونه می‌توانم آن را درك كنم در صورتی كه تو در آن هستی. [↑](#footnote-ref-353)
353. جمع فیفا بمعنی بیابان فراخ و بی‌آب. [↑](#footnote-ref-354)
354. مخفف ماء است ، یعنی آب است. [↑](#footnote-ref-355)
355. سوره 57 آیه4. [↑](#footnote-ref-356)
356. سوره 40 آیه 15. [↑](#footnote-ref-357)
357. (1) و (2) – سوره 87 آیه 3. [↑](#footnote-ref-358)
358. ( 1) و (2) – سوره 87 آیه3. [↑](#footnote-ref-359)
359. سوره 6 آیه 103. [↑](#footnote-ref-360)
360. سوره 20 آیه 110. [↑](#footnote-ref-361)
361. سوره 6 آیه 91. [↑](#footnote-ref-362)
362. سوره 17 آیه 70. [↑](#footnote-ref-363)
363. سوره 7 آیه 179. [↑](#footnote-ref-364)
364. اشاره به آیه 2 سوره 52: و كتاب مسطور فی رق منشور. [↑](#footnote-ref-365)
365. سوره 57 آیه 3. [↑](#footnote-ref-366)
366. سوره 55 آیه 29. [↑](#footnote-ref-367)
367. سوره 36 آیه 82. [↑](#footnote-ref-368)
368. سوره 17 آیه 110. [↑](#footnote-ref-369)
369. اشاره به آیه 59 سوره 6: وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو. [↑](#footnote-ref-370)
370. اشاره است به آیه 61 سوره 10: و ما یعزب عن ربك مثقال ذرة فی الارض و لا فی السماء. [↑](#footnote-ref-371)
371. سوره 2 آیه 137 و سوره 6 آیه 115. [↑](#footnote-ref-372)
372. از هر چیزی مغز و لطیف آن در این مجموعه سپرده شده است. [↑](#footnote-ref-373)
373. مخفف توانی [↑](#footnote-ref-374)
374. سوره 24 آیه 35. [↑](#footnote-ref-375)
375. سوره 55 آیه 29. [↑](#footnote-ref-376)
376. سوره 50 آیه 15. [↑](#footnote-ref-377)
377. از هر چیزی مغز و لطیف آن در این مجموعه سپرده شده است. [↑](#footnote-ref-378)
378. سوره 55 آیه 29. [↑](#footnote-ref-379)
379. سوره 50 آیه 37. [↑](#footnote-ref-380)
380. سوره 2 آیه 165. [↑](#footnote-ref-381)
381. سوره 50 آیه 16. [↑](#footnote-ref-382)
382. سوره 25 آیه 70. [↑](#footnote-ref-383)
383. سوره 57 آیه 4. [↑](#footnote-ref-384)
384. سوره 2 آیه 105. [↑](#footnote-ref-385)
385. سوره 42 آیه 11. [↑](#footnote-ref-386)
386. سوره 15 آیه 29. [↑](#footnote-ref-387)
387. سوره 47 آیه های 15 و 16. [↑](#footnote-ref-388)
388. سوره 2 آیه 253. [↑](#footnote-ref-389)
389. سوره 17 آیه 55. [↑](#footnote-ref-390)
390. سوره 16 آیه 71. [↑](#footnote-ref-391)
391. سوره 11 آیه 56 [↑](#footnote-ref-392)
392. حقیقت یكی است و حکم متفاوت و این رازی است كه نزد اهل دانش مكشوف است. [↑](#footnote-ref-393)
393. سوره 20 آیه 114. [↑](#footnote-ref-394)
394. از سخنان بایزید است (كشف المحجوب ص 327). [↑](#footnote-ref-395)
395. سوره 50 آیه 15. [↑](#footnote-ref-396)
396. سوره 50 آیه 16. [↑](#footnote-ref-397)
397. سوره 57 آیه 4. [↑](#footnote-ref-398)
398. سوره 2 آیه 186. [↑](#footnote-ref-399)
399. سوره 10 آیه 82. [↑](#footnote-ref-400)
400. سوره 7 آیه 105. [↑](#footnote-ref-401)
401. سوره 2 آیه 33. [↑](#footnote-ref-402)
402. یكی از دهستان‌های چهارگانه بخش بستان آباد تبریز (فرهنگ معین). [↑](#footnote-ref-403)
403. سوره 11 آیه 107. [↑](#footnote-ref-404)
404. سوره 53 آیه 11. [↑](#footnote-ref-405)
405. دیده جز سویش ننگرد و حكم جز بر او قرار نگیرد، پس ما برای او و از آن او و مسخر اوئیم و در هر حال نزد اوئیم. [↑](#footnote-ref-406)
406. سوره 57 آیه 4. [↑](#footnote-ref-407)
407. سوره 42 آیه 11. [↑](#footnote-ref-408)
408. سوره 37 آیه 180. [↑](#footnote-ref-409)
409. سوره 6 آیه 92. [↑](#footnote-ref-410)
410. سوره 57 آیه 4. [↑](#footnote-ref-411)
411. اشاره به آیه 67 سوره 3: فان اللّه غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-412)
412. سوره 11 آیه 123. [↑](#footnote-ref-413)
413. سوره42 آیه 11. [↑](#footnote-ref-414)
414. سوره 16 آیه 17. [↑](#footnote-ref-415)
415. جمع است و فرق، ولی عین ذات یكی است، و هم او بسیار است، پس چیزی را باقی نمی‌گذارد. [↑](#footnote-ref-416)
416. اشاره است به آیه‌های 107و16 سوره‌های 11و85. [↑](#footnote-ref-417)
417. اشاره است به آیه 97 سوره 3: فان اللّه غنی العالمین. [↑](#footnote-ref-418)
418. سوره 35 آیه 15. [↑](#footnote-ref-419)
419. سوره 20 آیه 47. [↑](#footnote-ref-420)
420. سوره 57 آیه 3. [↑](#footnote-ref-421)
421. سوره 6 آیه 103. [↑](#footnote-ref-422)
422. سوره 2 آیه 67. [↑](#footnote-ref-423)
423. سوره 17 آیه 72. [↑](#footnote-ref-424)
424. سوره 14 آیة 34. [↑](#footnote-ref-425)
425. اشاره است به آیه 97 سورۀ 3: فان اللّه غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-426)
426. سوره 28 آیه 88. [↑](#footnote-ref-427)
427. سوره 14 آیه 34 [↑](#footnote-ref-428)
428. سوره 7 آیه 34. [↑](#footnote-ref-429)
429. سوره 14 آیه 34. [↑](#footnote-ref-430)
430. سوره 17 آیه 23. [↑](#footnote-ref-431)
431. سوره 59 آیات 22 و 23. [↑](#footnote-ref-432)
432. سوره 59 آیه 22. [↑](#footnote-ref-433)
433. سوره 11 آیه 123. [↑](#footnote-ref-434)
434. سورده 59 آیه 22. [↑](#footnote-ref-435)
435. سوره 40 آیه 16. [↑](#footnote-ref-436)
436. سوره 39 آیه 73. [↑](#footnote-ref-437)
437. سوره 42 آیه 11. [↑](#footnote-ref-438)
438. سوره 42 آیه 11. [↑](#footnote-ref-439)
439. سوره 4 آیه 1. [↑](#footnote-ref-440)
440. سوره 6 آیه 103. [↑](#footnote-ref-441)
441. سوره 57 آیه 3. [↑](#footnote-ref-442)
442. سوره 24‌آیه 35. [↑](#footnote-ref-443)
443. سوره 24 آیه 35. [↑](#footnote-ref-444)
444. سوره 24 آیه 35. [↑](#footnote-ref-445)
445. سوره 57 آیه 3. [↑](#footnote-ref-446)
446. **تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض**، سوره 2 آیه 253. [↑](#footnote-ref-447)
447. سوره 19 آیه 17. [↑](#footnote-ref-448)
448. سوره 8 آیه 17. [↑](#footnote-ref-449)
449. سوره 72 آیه 19. [↑](#footnote-ref-450)
450. - مخفف: ماء است یعنی آب است. [↑](#footnote-ref-451)
451. - سوره 6 آیه 103. [↑](#footnote-ref-452)
452. - سوره 57 آیه4. [↑](#footnote-ref-453)
453. -سوره 57 ایه 3. [↑](#footnote-ref-454)
454. - سوره 42 آیه 11. [↑](#footnote-ref-455)
455. - سوره 6 آیه 59. [↑](#footnote-ref-456)
456. - مفرد آن سبسب به معنی زمین هموار دور و بیابان. [↑](#footnote-ref-457)
457. - مفرد آن فیفاء به معنی: بیابان. [↑](#footnote-ref-458)
458. - سوره 24 آیه 35. [↑](#footnote-ref-459)
459. -سوره 17 آیه 81. [↑](#footnote-ref-460)
460. - سوره 14 آیه 48. [↑](#footnote-ref-461)
461. -سوره 7 آیه 54. [↑](#footnote-ref-462)
462. - سوره 12 آیه 21. [↑](#footnote-ref-463)
463. - سوره 24 آیه 35. [↑](#footnote-ref-464)
464. - سوره 24 آیه 35. [↑](#footnote-ref-465)
465. - اشاره است به آیه 97 سورة3: فان الله غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-466)
466. -سوره 2آیه 31. [↑](#footnote-ref-467)
467. - سوره17 آیه44. [↑](#footnote-ref-468)
468. - سوره 17 آیه 70. [↑](#footnote-ref-469)
469. - سوره 39 آیه 67. [↑](#footnote-ref-470)
470. -سوره 31 آیه53. [↑](#footnote-ref-471)
471. - سوره 42 آیه 11. [↑](#footnote-ref-472)
472. و34- سوره 42 آیه 11 [↑](#footnote-ref-473)
473. [↑](#footnote-ref-474)
474. -اشاره است به سوره 3 آیه 97 : فان الله غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-475)
475. - سوره 2 آیه 31. [↑](#footnote-ref-476)
476. - سوره 68 آیه 1. [↑](#footnote-ref-477)
477. -سوره 33 آیه 40. [↑](#footnote-ref-478)
478. سورۀ 85 آیه های 13و14و15و16: همانا اوست که نخست می‌آفریند و اعاده می‌کند، او آمرزنده و دوست دارنده، و صاحب عرش بزرگوار است و هر آنچه بخواهد می‌کند. [↑](#footnote-ref-479)
479. سورۀ 50 آيۀ 14: بلکه ایشان از آفریدن تو درتردیداند. [↑](#footnote-ref-480)
480. پايۀ نردبان، آلت بالارفتن. [↑](#footnote-ref-481)
481. , سورۀ 41 آيۀ 53: بزودی آیت‌های خود را به ایشان می‌نمائیم در آفاق و درخودهایشان تا بر آنان آشکار گردد که او حق است. [↑](#footnote-ref-482)
482. , سورۀ 41 آيۀ 53: آیا پروردگارت را کافی نیست که بر همه چیز گواه است. [↑](#footnote-ref-483)
483. سورۀ 24 آيۀ 35. [↑](#footnote-ref-484)
484. سورۀ 12 آيۀ 64. [↑](#footnote-ref-485)
485. سورۀ 23 آيۀ 14. [↑](#footnote-ref-486)
486. فاش کردن راز (فرهنگ نفیسی). [↑](#footnote-ref-487)
487. سورۀ 20 آيۀ 57: از آن آفریدیم و در آن شما را باز می‌بریم و از آن شمارا بیرون می‌آوریم بار دیگر. [↑](#footnote-ref-488)
488. سورۀ 24 آيۀ 35. [↑](#footnote-ref-489)
489. -سوره 2 آیه 30 [↑](#footnote-ref-490)
490. -سوره 2 آیه31 [↑](#footnote-ref-491)
491. -سوره 14 آیه 34. [↑](#footnote-ref-492)
492. - سوره 6 آیه 59. [↑](#footnote-ref-493)
493. - سوره 55 آیه 29. [↑](#footnote-ref-494)
494. - سوره 2 آیه 179. [↑](#footnote-ref-495)
495. - سوره 57 آیه 3. [↑](#footnote-ref-496)
496. - سوره 21 آیه 33. [↑](#footnote-ref-497)
497. - سوره 19 آیه 56. [↑](#footnote-ref-498)
498. - سوره 24 آیه 25. [↑](#footnote-ref-499)
499. - سوره 2 آیه 31. [↑](#footnote-ref-500)
500. - سوره 57 آیه 3. [↑](#footnote-ref-501)
501. - سوره 3 آیه 27. [↑](#footnote-ref-502)
502. - سوره 68 آیه 1. [↑](#footnote-ref-503)
503. رساله مجموع الطايف [↑](#footnote-ref-504)
504. سورۀ 48 آیۀ 1. [↑](#footnote-ref-505)
505. یعنی نشانه. [↑](#footnote-ref-506)
506. سورۀ 56 آیۀ 85. [↑](#footnote-ref-507)
507. سورۀ 57 آیۀ 4. [↑](#footnote-ref-508)
508. سورۀ 11 آیۀ 54: هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او گیرندۀ موی پیشانی اوست (صاحب اختیار و هادی اوست) همانا پروردگار من بر راه راست است. [↑](#footnote-ref-509)
509. همانا حقیقت پیوسته یکی نمایان میشود و عقل با فکر آن یکی را نگاه می‌دارد و همه جز عینی تحقق یافته نیستند، در آنجا نه خانواده است و نه پدر و نه پسر. [↑](#footnote-ref-510)
510. اشاره به آیۀ 3 سورۀ 58. [↑](#footnote-ref-511)
511. سورۀ 12 آیۀ 17: آیا کسی که دارای بینه‌ای از جانب پروردگار باشد و پس از آن هم گواهی داشته باشد. [↑](#footnote-ref-512)
512. مشاهدۀ حق از علم ما است و شاهد آن در دلها یافت می‌شود. [↑](#footnote-ref-513)
513. سورۀ 15 آیۀ 99. [↑](#footnote-ref-514)
514. سورۀ 2 آیۀ 282. [↑](#footnote-ref-515)
515. می‌خواهم که نخواهم. [↑](#footnote-ref-516)
516. همانا که من مرادم و تو مریدی. [↑](#footnote-ref-517)
517. آنان ملیحانند ولی عاقل از آنها ملیح‌تر است. [↑](#footnote-ref-518)
518. همت‌های عالی را خدا دوست دارد. [↑](#footnote-ref-519)
519. همت رجال کوهها برکند. [↑](#footnote-ref-520)
520. سورۀ 33 آیۀ 4. [↑](#footnote-ref-521)
521. سورۀ 55 آیۀ 29. [↑](#footnote-ref-522)
522. سورۀ 50 آیۀ 37. [↑](#footnote-ref-523)
523. سورۀ 57 آیۀ 3. [↑](#footnote-ref-524)
524. سورۀ 57 آیۀ 4. [↑](#footnote-ref-525)
525. سورۀ 50 آیۀ 16. [↑](#footnote-ref-526)
526. سورۀ 20 آیۀ 46. [↑](#footnote-ref-527)
527. سورۀ 9 آیۀ 40. [↑](#footnote-ref-528)
528. سورۀ 39 آیۀ 9- یعنی بگو آیا یکسانند آنانکه می‌دانند و آنان که نمی‌دانند همانا خردمندان پند می‌گیرند. [↑](#footnote-ref-529)
529. من کسی هستم که دوستش دارم و کسی که دوستش دارم عین من و ما دو روحیم در یک بدن. [↑](#footnote-ref-530)
530. سورۀ 3 آیۀ 31. [↑](#footnote-ref-531)
531. سورۀ 5 آیۀ 54. [↑](#footnote-ref-532)
532. اشاره به آیۀ 97 سورۀ 3: فان الله غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-533)
533. سورۀ 37 آیۀ 96. [↑](#footnote-ref-534)
534. سورۀ 2 آیۀ 186. [↑](#footnote-ref-535)
535. سورۀ 40 آیۀ 60. [↑](#footnote-ref-536)
536. سورۀ 50 آیۀ 15. [↑](#footnote-ref-537)
537. خدا در هر نفسی تجلی می‌کند و تجلی تکرار نمی‌شود- منزه است خدائی که در هر چیزی دری بسوی خود قرار داده است هرگاه که آن در باز شود خدا در آنجا یافت می‌شود. [↑](#footnote-ref-538)
538. سورۀ 56 آیۀ 61. [↑](#footnote-ref-539)
539. سورۀ 56 آیۀ 62. [↑](#footnote-ref-540)
540. سورۀ 7 آیۀ 29. [↑](#footnote-ref-541)
541. سورۀ 80 آیۀ 22. [↑](#footnote-ref-542)
542. سورۀ 25 آیۀ 40. [↑](#footnote-ref-543)
543. سورۀ 57 آیۀ 4. [↑](#footnote-ref-544)
544. سورۀ 2 آیۀ 31. [↑](#footnote-ref-545)
545. سورۀ 2 آیۀ 33. [↑](#footnote-ref-546)
546. سورۀ 58 آیۀ 20. [↑](#footnote-ref-547)
547. سورۀ 40 آیۀ 60. [↑](#footnote-ref-548)
548. سورۀ 14 آیۀ 34. [↑](#footnote-ref-549)
549. سورۀ 24 آیۀ 35. [↑](#footnote-ref-550)
550. سورۀ 24 آیۀ 35. [↑](#footnote-ref-551)
551. تیشه. [↑](#footnote-ref-552)
552. اره. [↑](#footnote-ref-553)
553. سورۀ 37 آیۀ 96. [↑](#footnote-ref-554)
554. عالم را از آن نامیدند که نشانه است بر آفریدگار. [↑](#footnote-ref-555)
555. سورۀ 3 آیۀ 97. [↑](#footnote-ref-556)
556. سورۀ 55 آیۀ 29. [↑](#footnote-ref-557)
557. من در پیش گمان بندۀ مؤمن به خود هستم باید در باره‌ام گمان نیک برد. [↑](#footnote-ref-558)
558. گویا تو از مکر خدا و عذاب او ایمن باشی. [↑](#footnote-ref-559)
559. گوئی تو از قضل و رحمت خدا ناامیدی. [↑](#footnote-ref-560)
560. خدا وحی کرد به آنان که محبوب‌ترین شما نزد من کسی است که درباره‌ام گمان نیکوتر داشته باشد. [↑](#footnote-ref-561)
561. سورۀ 72 آیۀ 18. [↑](#footnote-ref-562)
562. بر مردم روزگاری می‌آید که جماعتی ظاهر می‌شوند که شراب را به غیر نامش می‌خوانند تا آن را حلال شمارند. [↑](#footnote-ref-563)
563. سورۀ 26 آیۀ 80. [↑](#footnote-ref-564)
564. سورۀ 18 آیۀ 79. [↑](#footnote-ref-565)
565. سورۀ 18 آیۀ 81. [↑](#footnote-ref-566)
566. سورۀ 18 آیۀ 82. [↑](#footnote-ref-567)
567. سورۀ 12 آیۀ 18. [↑](#footnote-ref-568)
568. ما حروف عالی بودیم که بر زبان نیامده بودیم و در بالاترین جایها آویخته بودیم. [↑](#footnote-ref-569)
569. سورۀ 6 آیۀ 103. [↑](#footnote-ref-570)
570. سورۀ 42 آیۀ 11. [↑](#footnote-ref-571)
571. سورۀ 33 آیۀ 4. [↑](#footnote-ref-572)
572. پروردگارم را در نیکوترین صورت دیدم، گفت: قوم در چه نزاع می‌کنند. دوبار گفتم تو ای پروردگارم داناتری. پس خدا دست خود را بین شانه‌های من قرار داد که سردی آنرا احساس کردم و آنچه را که در آسمان ها و زمین است بدانستم، سپس این آیه را تلاوت کرد: و بدانگونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم تا از موقنان باشد(سورۀ 6 آیۀ 57). [↑](#footnote-ref-573)
573. سعد با غیرت است و من از او باغیرت‌تر و خدا از ما دو نفر غیورتر است. [↑](#footnote-ref-574)
574. خدا غیور است و ازغیرت او اینست که فواحش را چه پنهان و چه آشکار حرام کرده است. [↑](#footnote-ref-575)
575. اشاره به آیۀ 93 سورۀ 3: فان الله غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-576)
576. سورۀ 40 آیۀ 60. [↑](#footnote-ref-577)
577. سورۀ 14 آیۀ 34. [↑](#footnote-ref-578)
578. سورۀ 33 آیۀ 4. [↑](#footnote-ref-579)
579. سورۀ 42 آیۀ 19. [↑](#footnote-ref-580)
580. سورۀ 65 آیۀ 3. [↑](#footnote-ref-581)
581. سورۀ 15 آیۀ 29. [↑](#footnote-ref-582)
582. سورۀ 7 آیۀ 143. [↑](#footnote-ref-583)
583. سورۀ 47 آیۀ 42. [↑](#footnote-ref-584)
584. سورۀ 35 آیۀ 10. [↑](#footnote-ref-585)
585. سورۀ 2 آیۀ 60. [↑](#footnote-ref-586)
586. آنگاه که من از خود غایب شوم در حضور خدا باشم پس از خود حاضر است و حضور من بواسطه او در حال پنهانی است و درحال حضور من او آشکار است. [↑](#footnote-ref-587)
587. من از مستی خود بدون شراب درشگفتم و در نهان خود شادم و طربم از خود من است. [↑](#footnote-ref-588)
588. سورۀ 47 آیه‌های 14 و 15. [↑](#footnote-ref-589)
589. سورۀ 14 آیۀ 4. [↑](#footnote-ref-590)
590. سورۀ 50 آیۀ 16. [↑](#footnote-ref-591)
591. سورۀ 33 آیۀ 4. [↑](#footnote-ref-592)
592. سورۀ 13 آیۀ 39. [↑](#footnote-ref-593)
593. سورۀ 8 آیۀ 17. [↑](#footnote-ref-594)
594. سورۀ 42 آیۀ 51. [↑](#footnote-ref-595)
595. سورۀ 9 آیه‌های 124 و 125. [↑](#footnote-ref-596)
596. وجود حق عین وجود وجد من است زیرا که من بواسطۀ وجود از او فنا شدم، و حکم وجد هر چیزی را فانی کرده است و کسی حقیقت عین وجد را نمی‌داند، یافتن وجود به هر راهی به حال یا بدون حال از اوست. [↑](#footnote-ref-597)
597. اگر چیزی ترا از خود فانی کرد آن چیز آشکار است و مخفی نیست. حکم از آن اوست و بر او حکم نتوان، آری لذت بردن و فانی شدن هم از او است. [↑](#footnote-ref-598)
598. سورۀ 6 آیۀ 91. [↑](#footnote-ref-599)
599. سورۀ 42 آیۀ 11. [↑](#footnote-ref-600)
600. سورۀ 37 آیۀ 180. [↑](#footnote-ref-601)
601. اشاره است به آیۀ 92 سورۀ 3: فان الله غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-602)
602. سورۀ 20 آیۀ 114. [↑](#footnote-ref-603)
603. سورۀ 55 آیۀ 29. [↑](#footnote-ref-604)
604. اشاره است به آیۀ 92 سورۀ 3: فان الله غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-605)
605. اشاره است به آیۀ 92 سورۀ 3: فان الله غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-606)
606. جمال هر جا که باشد با هیبت است زیرا که جلال پادشاه در آن آشکار است. [↑](#footnote-ref-607)
607. سورۀ 7 آیۀ 143. [↑](#footnote-ref-608)
608. سورۀ 24 آیۀ 15. [↑](#footnote-ref-609)
609. سورۀ 22 آیۀ 32. [↑](#footnote-ref-610)
610. سورۀ 14 آیۀ 34. [↑](#footnote-ref-611)
611. سورۀ 55 آیۀ 29. [↑](#footnote-ref-612)
612. اشاره به آیۀ 92 سورۀ 3: فان الله غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-613)
613. سورۀ 6 آیۀ 59. [↑](#footnote-ref-614)
614. سورۀ 19 آیۀ 17. [↑](#footnote-ref-615)
615. بشتابید بسوی(مقصود) خود. [↑](#footnote-ref-616)
616. وقتی بنده‌ای دروغ گوید فرشته سی میل از او دور می‌شود بواسطۀ بدسخنی که دروغگو گفته است. [↑](#footnote-ref-617)
617. سورۀ 42 آیۀ 27. [↑](#footnote-ref-618)
618. سورۀ 2 آیۀ 50. [↑](#footnote-ref-619)
619. سورۀ 11 آیۀ 56. [↑](#footnote-ref-620)
620. سورۀ 2 آیۀ 238. [↑](#footnote-ref-621)
621. سورۀ 2 آیۀ 67. [↑](#footnote-ref-622)
622. سوره‌های 7 و 68 آیه‌های 182 و 44. [↑](#footnote-ref-623)
623. سورۀ 2 آیۀ 31. [↑](#footnote-ref-624)
624. سورۀ 2 آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-625)
625. سورۀ 28 آیۀ 88. [↑](#footnote-ref-626)
626. سورۀ 4 آیۀ 171. [↑](#footnote-ref-627)
627. سورۀ 42 آیۀ 27. [↑](#footnote-ref-628)
628. سورۀ 6 آیۀ 91. [↑](#footnote-ref-629)
629. سورۀ 21 آیۀ 2. [↑](#footnote-ref-630)
630. این فصل با جزئی تفاوت در صفحه 115 نقل شده است. [↑](#footnote-ref-631)
631. توبه محققان نه در دنیا برداشته می‌شود و نه در آخرت آغاز دارد و پایان ندارد. [↑](#footnote-ref-632)
632. سورۀ 48 آیۀ 2. [↑](#footnote-ref-633)
633. - سوره 6 آیه 103. [↑](#footnote-ref-634)
634. -سوره 68 آیه 82 [↑](#footnote-ref-635)
635. - اشاره است به آیه 97 سوره 3: فان الله غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-636)
636. - سوره 35 آیه 15 [↑](#footnote-ref-637)
637. - اشاره است به آیه 114 سوره 20 : وقل رب زدنی علما. [↑](#footnote-ref-638)
638. - سوره 6 آیه 59 [↑](#footnote-ref-639)
639. - سوره 55 آیه 29 [↑](#footnote-ref-640)
640. - سوره 11 آیه 123 [↑](#footnote-ref-641)
641. - مخفف ماءِ یعنی آب . [↑](#footnote-ref-642)
642. -اشاره است به آیه 1 سورة 68 ن و القلم و ما یسطرون. [↑](#footnote-ref-643)
643. - اشاره است به آیه 97 سورة 3: فان الله غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-644)
644. - هستة خرما. [↑](#footnote-ref-645)
645. - نوی جمع نوات. [↑](#footnote-ref-646)
646. - سوره 57 آیه 3. [↑](#footnote-ref-647)
647. - سوره 11آیه 123. [↑](#footnote-ref-648)
648. - سوره 2 ایه 259. [↑](#footnote-ref-649)
649. - سوره 12 آیه 64. [↑](#footnote-ref-650)
650. - سوره 7 آیه 156. [↑](#footnote-ref-651)
651. - سوره 40 آیه7 [↑](#footnote-ref-652)
652. -سوره 9 آیه 36. [↑](#footnote-ref-653)
653. - به معنی نشان. [↑](#footnote-ref-654)
654. - سوره 72 آیه 19. [↑](#footnote-ref-655)
655. - سوره 8 آیه 17. [↑](#footnote-ref-656)
656. -سوره 20 آیه 7 [↑](#footnote-ref-657)
657. - سوره 17 آیه 85. [↑](#footnote-ref-658)
658. - سوره 50 آیه 37 [↑](#footnote-ref-659)
659. - سوره 3 آیه 39. [↑](#footnote-ref-660)
660. - سوره 91 آیه7. [↑](#footnote-ref-661)
661. - سوره 94 آیه 1 [↑](#footnote-ref-662)
662. - سوره 91 آیه 7. [↑](#footnote-ref-663)
663. - سوره 42 آیه 28. [↑](#footnote-ref-664)
664. -سوره 2 آیه 257. [↑](#footnote-ref-665)
665. - سوره 2 آیه 31. [↑](#footnote-ref-666)
666. - چادر و پیراهن (فرهنگ نفیسی). [↑](#footnote-ref-667)
667. - سوره 2 آیه 255. [↑](#footnote-ref-668)
668. - سوره 18 آیه 65. [↑](#footnote-ref-669)
669. - اسباب صید (فرهنگ معین) [↑](#footnote-ref-670)
670. - سوره 39 آیه 68. [↑](#footnote-ref-671)
671. - سوره 3 و 57 آیه 180 و 10. [↑](#footnote-ref-672)
672. - سوره 28 آیه 88. [↑](#footnote-ref-673)
673. -برف. [↑](#footnote-ref-674)
674. - تگرگ و یخ. [↑](#footnote-ref-675)
675. - سوره 21 آیه 104. [↑](#footnote-ref-676)
676. - سوره 50 آیه 15 [↑](#footnote-ref-677)
677. - سوره 2 آیه 285. [↑](#footnote-ref-678)
678. - سوره 2 آیه 257. [↑](#footnote-ref-679)
679. - سوره 4 آیه 164. [↑](#footnote-ref-680)
680. -سوره 2 آیه 31. [↑](#footnote-ref-681)
681. و3و4 سوره 24آیه 35. [↑](#footnote-ref-682)
682. [↑](#footnote-ref-683)
683. [↑](#footnote-ref-684)
684. - سوره 6 آیه103. [↑](#footnote-ref-685)
685. - سوره 20 آیه 114. [↑](#footnote-ref-686)
686. - سوره 11 آیه 107. [↑](#footnote-ref-687)
687. - سوره 36 آیه 82. [↑](#footnote-ref-688)
688. - اشاره به آیه 97 سوره 3: فان الله غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-689)
689. - سوره 2 آیه 115. [↑](#footnote-ref-690)
690. - سوره 40 آیه 16 [↑](#footnote-ref-691)
691. - سوره 2 آیه 124. [↑](#footnote-ref-692)
692. - در موارد بسیاری در قرآن کریم آمده است. [↑](#footnote-ref-693)
693. - سوره12 آیه21 [↑](#footnote-ref-694)
694. - سوره 2 آیه 30. [↑](#footnote-ref-695)
695. - سوره 2 آیه 31. [↑](#footnote-ref-696)
696. - سوره 4 آیه 164. [↑](#footnote-ref-697)
697. - سوره 4 آیه 171. [↑](#footnote-ref-698)
698. - سوره 23 آیه 40. [↑](#footnote-ref-699)
699. - سوره 18 آیه 65 [↑](#footnote-ref-700)
700. - سوره 17 آیه 70. [↑](#footnote-ref-701)
701. - سوره 2 آیه 105. [↑](#footnote-ref-702)
702. - سوره 11 آیه 108. [↑](#footnote-ref-703)
703. - سوره 41 آیه 31 [↑](#footnote-ref-704)
704. - سوره 24 آیه 35. [↑](#footnote-ref-705)
705. - سوره 24 آیه 35. [↑](#footnote-ref-706)
706. - سوره 18 آیه 65. [↑](#footnote-ref-707)
707. - سوره 28 آیه 88. [↑](#footnote-ref-708)
708. - سوره 57 آیه 4. [↑](#footnote-ref-709)
709. - اشاره به آیه های 181،244،17،53،1 سوره های 2،2،8،8،49 : ان اللّه سمیع علیم. [↑](#footnote-ref-710)
710. - سوره 6 آیه 103. [↑](#footnote-ref-711)
711. - سوره57 آیه4. [↑](#footnote-ref-712)
712. - سوره20 آیه46. [↑](#footnote-ref-713)
713. - سوره48 آیه 10. [↑](#footnote-ref-714)
714. - سوره4 آیه 80. [↑](#footnote-ref-715)
715. - اشاره به ایه 97 سوره 3: فان الله غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-716)
716. - سوره 20 آیه 35. [↑](#footnote-ref-717)
717. -سوره 50 آیه 16. [↑](#footnote-ref-718)
718. - سوره24 آیه35. [↑](#footnote-ref-719)
719. - سوره6 آیه 103. [↑](#footnote-ref-720)
720. و 5- سوره 24 آیه 35. [↑](#footnote-ref-721)
721. [↑](#footnote-ref-722)
722. - مرد سیر آب(فرهنگ نفیسی). [↑](#footnote-ref-723)
723. سوره14 آیه 48 [↑](#footnote-ref-724)
724. - سوره 39 آیه 22. [↑](#footnote-ref-725)
725. - سوره 31 آیه 20. [↑](#footnote-ref-726)
726. - سوره2 آیه 171. [↑](#footnote-ref-727)
727. - سوره31 آیه20. [↑](#footnote-ref-728)
728. - سوره 57آیه 4. [↑](#footnote-ref-729)
729. - سوره33 آیه4. [↑](#footnote-ref-730)
730. - سوره20 آیه47. [↑](#footnote-ref-731)
731. متولد 610 هجری و متوفی 688 هجری [↑](#footnote-ref-732)
732. ابوحفص عمر بن ابی الحسن الحموی الاصل المصری المولد متولد 576 و متوفی 632 هجری [↑](#footnote-ref-733)
733. سوره5 آیه15 [↑](#footnote-ref-734)
734. سورۀ 21 آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-735)
735. سورۀ 13 آیۀ 17 [↑](#footnote-ref-736)
736. سورۀ 17 آیۀ 44 [↑](#footnote-ref-737)
737. سورۀ 42 ای. 11 [↑](#footnote-ref-738)
738. سورۀ 55 آیه 29 [↑](#footnote-ref-739)
739. سورۀ 57 آیۀ 4 [↑](#footnote-ref-740)
740. سورۀ 7 آیۀ 189 [↑](#footnote-ref-741)
741. سورۀ 14 آیۀ 48 [↑](#footnote-ref-742)
742. منظور جنید بغدادی قدس سره می باشد [↑](#footnote-ref-743)
743. سورة 55 آیه 14 [↑](#footnote-ref-744)
744. سورۀ 36 آیۀ 82 [↑](#footnote-ref-745)
745. سورۀ 23 آیۀ 14 [↑](#footnote-ref-746)
746. اشاره به آیۀ 82 سوزۀ 36: انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له كن فیكون و بیان: كن فیكون در سوره های 2و3و3و6و16و19 آیه های 117و47و59و73و40و35 نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-747)
747. سورۀ76 آیۀ 21 [↑](#footnote-ref-748)
748. سورۀ 39 آیۀ 17 [↑](#footnote-ref-749)
749. سورۀ 13 آیۀ 17 [↑](#footnote-ref-750)
750. سورۀ 50 آیۀ 15 [↑](#footnote-ref-751)
751. سورۀ 55 آیۀ 29 [↑](#footnote-ref-752)
752. سورۀ 45 آیۀ 13 [↑](#footnote-ref-753)
753. سورۀ 5 آیۀ 54 [↑](#footnote-ref-754)
754. سورۀ 21 آیۀ 89 [↑](#footnote-ref-755)
755. از گفتار ابوالحسین احمد بن محمد النوری بغدادی(متوفی 295 هجری) [↑](#footnote-ref-756)
756. سورۀ 50 آیۀ 36. [↑](#footnote-ref-757)
757. سورۀ 49 آیۀ 7 [↑](#footnote-ref-758)
758. سورۀ 55 آیۀ 29 [↑](#footnote-ref-759)
759. سورة 2 آیۀ 138 [↑](#footnote-ref-760)
760. این دو **بیت** منسوب است به حاجب ابن عباد متوفی 385 هجری [↑](#footnote-ref-761)
761. سورۀ 19 آیۀ 96 [↑](#footnote-ref-762)
762. صورۀ 2 آیۀ165 [↑](#footnote-ref-763)
763. سورۀ 9 آیۀ 6 [↑](#footnote-ref-764)
764. سورۀ 5 آیۀ 116 [↑](#footnote-ref-765)
765. سورۀ 5 آیۀ 116 [↑](#footnote-ref-766)
766. سورۀ 5 آیۀ 116 [↑](#footnote-ref-767)
767. سورۀ 5 آیۀ 117 [↑](#footnote-ref-768)
768. سورۀ 10 آیۀ 62 [↑](#footnote-ref-769)
769. سورۀ 81 آیۀ 1و2 [↑](#footnote-ref-770)
770. سورۀ 2 آیۀ 115 [↑](#footnote-ref-771)
771. سورۀ 24 آیۀ 35 [↑](#footnote-ref-772)
772. سورۀ 38 آیۀ 75 [↑](#footnote-ref-773)
773. سورۀ 14 آیۀ 48 [↑](#footnote-ref-774)
774. سورۀ 17 آیۀ 81 [↑](#footnote-ref-775)
775. سورۀ 17 آیۀ 84 [↑](#footnote-ref-776)
776. سورۀ 85 آیۀ 20 [↑](#footnote-ref-777)
777. سورۀ 24 آیۀ 35 [↑](#footnote-ref-778)
778. سورۀ 19 آیۀ 85 [↑](#footnote-ref-779)
779. سورۀ 11 آیۀ 56 [↑](#footnote-ref-780)
780. سورۀ 11 ایۀ 56 [↑](#footnote-ref-781)
781. سورۀ 8 آیۀ 17 [↑](#footnote-ref-782)
782. سورۀ 25 آیۀ 45 [↑](#footnote-ref-783)
783. سورۀ 6 آیۀ 59 [↑](#footnote-ref-784)
784. سورۀ 2 آیۀ 30 [↑](#footnote-ref-785)
785. سورۀ 17 آیۀ 84 [↑](#footnote-ref-786)
786. سورۀ 25 آیۀ 45 [↑](#footnote-ref-787)
787. سورة 25 آیۀ 46 [↑](#footnote-ref-788)
788. سورۀ 14 آیۀ 48 [↑](#footnote-ref-789)
789. الزور بمعنی دروغ(غياث الغات) [↑](#footnote-ref-790)
790. سورۀ 8 آيۀ 17 [↑](#footnote-ref-791)
791. سورۀ 37 آيۀ 96 [↑](#footnote-ref-792)
792. سورۀ 53 آيۀ 32 [↑](#footnote-ref-793)
793. سوره های 7 و 12 12 آيه های 95و15و107 [↑](#footnote-ref-794)
794. سورۀ 13 آيۀ 4 [↑](#footnote-ref-795)
795. سورۀ 50 آيه 15 [↑](#footnote-ref-796)
796. سورۀ 55 آيۀ 29 [↑](#footnote-ref-797)
797. سورۀ 20 آيۀ 114 [↑](#footnote-ref-798)
798. ريان: مرد سيرآب [↑](#footnote-ref-799)
799. سورۀ 6 آيۀ 59 [↑](#footnote-ref-800)
800. سورۀ 14 آيۀ 34 [↑](#footnote-ref-801)
801. سورۀ 20 آيۀ 114 [↑](#footnote-ref-802)
802. سوره هاي 1و3و ايه هاي 82و36 [↑](#footnote-ref-803)
803. سورۀ 18 آيۀ 108 [↑](#footnote-ref-804)
804. سورۀ 27 آيۀ 90 [↑](#footnote-ref-805)
805. سورۀ 53 آيۀ 3 [↑](#footnote-ref-806)
806. سورۀ 50 آيۀ 37 [↑](#footnote-ref-807)
807. اشاره به آيۀ 97 سورۀ 3: فان الله غني عن العالمين. [↑](#footnote-ref-808)
808. سورۀ 4 آيۀ 61 [↑](#footnote-ref-809)
809. سورۀ 35 آيۀ 15 [↑](#footnote-ref-810)
810. اشاره اي به آيه هاي 107و16 و سوره هاي 11و85 [↑](#footnote-ref-811)
811. سورۀ 28 آيۀ 88 [↑](#footnote-ref-812)
812. سورۀ 39 آيۀ 7 [↑](#footnote-ref-813)
813. سورۀ 3 آيۀ 31 [↑](#footnote-ref-814)
814. سورۀ 40 آيۀ 44 [↑](#footnote-ref-815)
815. سورۀ 20 آيۀ 14 [↑](#footnote-ref-816)
816. سورۀ 104 آيۀ 6و7 [↑](#footnote-ref-817)
817. سورۀ 9 آيۀ 67 [↑](#footnote-ref-818)
818. سورۀ 5 آيۀ 54 [↑](#footnote-ref-819)
819. سوره 4 آيۀ 58 [↑](#footnote-ref-820)
820. سوره 31 آيۀ 28 [↑](#footnote-ref-821)
821. سورۀ2 آيۀ262 [↑](#footnote-ref-822)
822. سورۀ 15 آيۀ 99 [↑](#footnote-ref-823)
823. سورۀ57 آيۀ3 [↑](#footnote-ref-824)
824. اشاره است به آيۀ 97 سورۀ3 [↑](#footnote-ref-825)
825. سورۀ 24 آيۀ 35 [↑](#footnote-ref-826)
826. سورۀ38 آيۀ26 [↑](#footnote-ref-827)
827. سورۀ5 آيۀ 67 [↑](#footnote-ref-828)
828. سورۀ 28 آیۀ88 [↑](#footnote-ref-829)
829. سورۀ 55 آیۀ 27 [↑](#footnote-ref-830)
830. فتوحات مكیه ج 1ص184 این شعر منسوب است به ابی العتاهیة. [↑](#footnote-ref-831)
831. سورۀ 23 آیۀ 86 [↑](#footnote-ref-832)
832. سورۀ 31 آیۀ 25 [↑](#footnote-ref-833)
833. سورۀ 24 آیۀ 35 [↑](#footnote-ref-834)
834. - سوره76 آیه21. [↑](#footnote-ref-835)
835. - سوره47 آیه15. [↑](#footnote-ref-836)
836. -پیغمبر خدا دوست داشت که آب را به شیر بیامیزد و بیاشامد و نیز عسل و شیر را، و نماند جز شراب که دنیا جای حلال کردن آن بر حسب شریعت نبود و ما را نمی رسد که به فعل مثل زنیم و این آشامیدنی ها ضرب المثلی است برای انواع علوم که برای عارفان در صورت این آشامیدنی ها تجلی می کند و شراب به بهشت اختصاص دارد نه به دنیا. [↑](#footnote-ref-837)
837. - همانا ربوبیت را سری است که اگر آشکار شود ربوبیت باطل گردد و نبوت را رازی است که اگر ظاهر شود دانش از بین می رود و دانش را رازی است که اگر آشکار شد احکام از بین می رود. [↑](#footnote-ref-838)
838. - سوره 33 آیه4. [↑](#footnote-ref-839)
839. - سوره2 آیه31. [↑](#footnote-ref-840)
840. -سوره4 آیه1. [↑](#footnote-ref-841)
841. -سوره های 15 و 38 آیه های 29 و 72. [↑](#footnote-ref-842)
842. - سوره12 آیه24. [↑](#footnote-ref-843)
843. سوره5 آیه54. [↑](#footnote-ref-844)
844. - جماع. [↑](#footnote-ref-845)
845. - سوره9 آیه37. [↑](#footnote-ref-846)
846. - سوره 24 آیه26. [↑](#footnote-ref-847)
847. - گل خشک شده. [↑](#footnote-ref-848)
848. - سوره53 آیه17. [↑](#footnote-ref-849)
849. -سوره2 آیه152. [↑](#footnote-ref-850)
850. - سوره29 آیه45. [↑](#footnote-ref-851)
851. - آیه45 سوره29. [↑](#footnote-ref-852)
852. - داغ شدن. [↑](#footnote-ref-853)
853. سورۀ 17 آيۀ 87: ترا از روح می‌پرسند بگو روح از امر پروردگار من است. [↑](#footnote-ref-854)
854. سورۀ 42، آيۀ 52: و همچنین بتو وحی فرستادیم روحی را از امر خود. [↑](#footnote-ref-855)
855. سورۀ 15، آيۀ 29. [↑](#footnote-ref-856)
856. سورۀ 2، آيۀ 29. [↑](#footnote-ref-857)
857. سورۀ 55 آيۀ 13: انسان از گل خشکیده مانند سفال پخته آفریده شد. [↑](#footnote-ref-858)
858. سورۀ 23 آيۀ 14. [↑](#footnote-ref-859)
859. سورۀ 28 آيۀ 88: همه چیز جز وجه او زوال پذیرد. [↑](#footnote-ref-860)
860. سورۀ آل‌عمران آيۀ 176: خدا را است میراث آسمان‌ها و زمین. [↑](#footnote-ref-861)
861. سورۀ 4 آيۀ 1: **یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلفتکم من نفس واحدة**: ای مردم از پروردگارتان بپرهیزید که شما را از یک تن آفرید، و سورۀ 7 آيۀ 189: **هوالذی خلفکم من نفس واحدة**: او کسی است که شما را از یک تن آفرید. [↑](#footnote-ref-862)
862. سورۀ 15 آيۀ 29. [↑](#footnote-ref-863)
863. سورۀ 4 آيۀ 169. [↑](#footnote-ref-864)
864. سورۀ 15 آيۀ 29. [↑](#footnote-ref-865)
865. سورۀ 37 آيۀ 94. [↑](#footnote-ref-866)
866. سورۀ 41 آيۀ 53: بزودی نشانه‌های خود را در آفاق و انفس به ایشان می‌نمائیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است. [↑](#footnote-ref-867)
867. سورۀ 31 آيۀ 34: هیچ نفسی نمی‌داند که بکدام زمین می‌میرد. [↑](#footnote-ref-868)
868. سورۀ 50 آيۀ 36: همانا در این پندی است برای آنکه مر او را دلی باشد. [↑](#footnote-ref-869)
869. سورۀ 72 آيۀ 19: همانا چون بندۀ خدا برخاست. [↑](#footnote-ref-870)
870. سورۀ 59 آيۀ 22. [↑](#footnote-ref-871)
871. سورۀ 15 آيۀ 29: چون او را درست کردم و از روحم در او دمیدم. [↑](#footnote-ref-872)
872. سورۀ 4 آيۀ 113: ترا یاد داد آنچه را نمی‌دانستی. [↑](#footnote-ref-873)
873. سورۀ 6 آيۀ 101 و سورۀ 57 آيۀ 3. [↑](#footnote-ref-874)
874. حاشیه: و قیل صورت در معنی تصویر است ای خلق علی تصویره و اوجده علی ما شاء، لامدخل له من ملک و غیر حتی تعرض ابلیس لتصویره فلن ابدا یعنی منظرا مابقی نوع ادمی فی الدنیا و بقید الحیاه فی العقبی الفیا. فسبحان من لاشریک فی ملکه و لانظیر فی الوهیته قادر مقدر قاض ماض حکمه تعالی فی کل ما اراد، نستغفرالله من الزلل مستقیم زاده عفی الله ذنب وجوده بمنه وجوده بجاهه علیه السلام 184. [↑](#footnote-ref-875)
875. سورۀ فصلت آيۀ 53: بزودی آیات خود را به ایشان در آفاق و در خودشان می‌نمایانیم تا آنان را آشکار گردد که اوحق است. [↑](#footnote-ref-876)
876. سورۀ 7 آيۀ 178: آن گروه ایشان بی‌خبرانند. [↑](#footnote-ref-877)
877. سورۀ 55 آيۀ 29: او هر روزی در شأنی است. [↑](#footnote-ref-878)
878. اشاره است به آيۀ 92، سورۀ 3: فان الله غنی عن العالمین: همانا خدا از جهانیان بی‌نیاز است. [↑](#footnote-ref-879)
879. سورۀ 2 آيۀ 29: و به آدم همۀ اسماء را آموخت. [↑](#footnote-ref-880)
880. اشاره است به آيۀ 7 سورۀ 40: **ربنا وسعت کل شیی رحمه و علما** و آيۀ 155 سورۀ 7: **و رحمتی وسعت کل شی**. [↑](#footnote-ref-881)
881. سورۀ 15 آيۀ 29: پس چون آنرا راست کردم و از روحم در آن دمیدم. [↑](#footnote-ref-882)
882. سورۀ 55 آيۀ 29: هر روزی در شأنی است. [↑](#footnote-ref-883)
883. سورۀ 57 آيۀ 3. [↑](#footnote-ref-884)
884. در آیه‌های متعددی در قرآن مجید آمده است. [↑](#footnote-ref-885)
885. سورۀ 51 آيۀ 58. [↑](#footnote-ref-886)
886. سورۀ 55 آيۀ 27: و ذات پروردگارت باقی می‌ماند که صاحب جلال و درخور گرامی داشتن است. [↑](#footnote-ref-887)
887. اشاره است به آيۀ: **والله علی کل شیئی قدیر**، که در بسیاری از سوره‌های قرآن مجید آمده است. [↑](#footnote-ref-888)
888. سورۀ 41 آيۀ 53: بزودی نشانه‌های خودرا در آفاق و در خودهاشان به ایشان می‌نمائیم. [↑](#footnote-ref-889)
889. سورۀ 15 آيۀ 29. [↑](#footnote-ref-890)
890. سورۀ 12 آيۀ 53. [↑](#footnote-ref-891)
891. سورۀ 75 آيۀ 2. [↑](#footnote-ref-892)
892. سورۀ 91 آيۀ 8. [↑](#footnote-ref-893)
893. سورۀ 89 آيۀ 27. [↑](#footnote-ref-894)
894. سورۀ 2 آيۀ 29. [↑](#footnote-ref-895)
895. اشاره به شیخ محمود شبستری صاحب گلشن راز است. [↑](#footnote-ref-896)
896. سورۀ 1 آيۀ 5. [↑](#footnote-ref-897)
897. سورۀ یوسف، آيۀ 52. [↑](#footnote-ref-898)
898. سورۀ جاثیه آيۀ 22. [↑](#footnote-ref-899)
899. سورۀ نازعات آيۀ 40 [↑](#footnote-ref-900)
900. سورۀ 91 آيۀ 8: پس بدکاری و پرهیزکاری او را به او الهام کرد. [↑](#footnote-ref-901)
901. سورۀ 19 آيۀ 55: همانا او راست وعده بود. [↑](#footnote-ref-902)
902. سورۀ 15 آيۀ 99: پروردگارت را تا آمدن مرگ پرستش کن. [↑](#footnote-ref-903)
903. سورۀ 18 آيۀ 64: و او را علمی از نزد خودمان آموخته بودیم. [↑](#footnote-ref-904)
904. در حاشیه نسخه مصر این غزل اضافه بود:

     چشمت نورش بتو نماید گوش تو در سخن گشاید

     در گلشن ما زبان چو بلبل هر لحظه ترنمی سراید

     دست تو بیان کند یدالله گر زانکه یدش بدست آید

     پائی که بقدرتش بپایست بی‌قدرت او بپا نپاید

     بی‌جود وجود نعمت‌الله خود بود وجود ما نشاید

     این دو بیت هم فقط در نسخه ديگری اضافه بود:

     کرد آفریدگار تعالی به لطف خویش چشمت به هفت پرده و سه آب منقسم

     صلب و مشمیه شبکه زجاجی و پس جلید پس عنکبوت و بیض و عنب قرن وملتحم [↑](#footnote-ref-905)
905. سورۀ 2 آيۀ 254: و بروح القدس او را تأیید کردیم. [↑](#footnote-ref-906)
906. در اینجا سؤال و جوابی به نظم آمده است بنام مسأله که در دیوان چاپ شده و نیز در رسالۀ سؤال و جواب نوشته شده است. از تکرار آن صرف نظر شد. [↑](#footnote-ref-907)
907. - سوره6 ایه103. [↑](#footnote-ref-908)
908. - بیابان بین دو کوه. [↑](#footnote-ref-909)
909. - خوابیدن. [↑](#footnote-ref-910)
910. - سوره18 آیه18. [↑](#footnote-ref-911)
911. - سوره45 آیه21. [↑](#footnote-ref-912)
912. - امر خدا پس از جدا شدنش از آسمان دنیا در جو سه سال می ماند تا بزمین برسد. [↑](#footnote-ref-913)
913. - سوره12 ایه4: ای پدر همانا یازده ستاره و آفتاب و ماه را در خواب دیدم که مرا سجده کردند. [↑](#footnote-ref-914)
914. - سوره12 آیه100: ای پدرم این است تعبیر خواب پیش از این من که از سوی حق به واقعیت پیوست. [↑](#footnote-ref-915)
915. - اشاره است به آیه61 سوره11: ان ربی قریب مجیب. [↑](#footnote-ref-916)
916. -سوره24 آیه25. [↑](#footnote-ref-917)
917. سورۀ 4 آيۀ 69. [↑](#footnote-ref-918)
918. سورۀ 78 آيۀ 38: روزی روح و فرشتگان در یک صف بایستند. [↑](#footnote-ref-919)
919. سورۀ 1 آيۀ 1. [↑](#footnote-ref-920)
920. سورۀ 28 آيۀ 88. [↑](#footnote-ref-921)
921. سورۀ 55 آیه‌های 26 و 27. [↑](#footnote-ref-922)
922. سورۀ 67 آيۀ 2: آنکه مردن و زندگی را پدید آورد تا بیازماید کردار چه کسی از شما خوب‌تر است. [↑](#footnote-ref-923)
923. سورۀ 71 آيۀ 13. [↑](#footnote-ref-924)
924. سورۀ 56 آيۀ 161: و بیافریدیم شما را در آنچه نمی‌دانید. [↑](#footnote-ref-925)
925. سورۀ 56 آيۀ 62: و به تحقیق افرینش نخستین را دانستید پس چرا متذکر نمی‌شوید. [↑](#footnote-ref-926)
926. سورۀ 7 آيۀ 28: همچنانکه شمارا نخست آفرید عود خواهید کرد. [↑](#footnote-ref-927)
927. سورۀ 80 آيۀ 22: چون خواهد زنده گرداندش. [↑](#footnote-ref-928)
928. سورۀ 55 آيۀ 29. [↑](#footnote-ref-929)
929. سورۀ 50 آيۀ 14: بلکه ایشان از آفرینش نو در تردیداند. [↑](#footnote-ref-930)
930. هرکه بمیرد قیامتش برپا می‌شود. [↑](#footnote-ref-931)
931. سورۀ 22 آيۀ 7: و اینکه قیامت آینده است در آن شکی نیست. [↑](#footnote-ref-932)
932. سورۀ 14 آيۀ 49: و برای خدای یکتای غالب ظاهر شد. [↑](#footnote-ref-933)
933. اين قسمت در آخر رسالۀ موت و حیات با تغییری در عبارات تکرار شده بود که اينجا نيز آورده شد. [↑](#footnote-ref-934)
934. سورۀ 40 آيۀ 16: که راست پادشاهی آن روز؟ خدای راست که یکتای قهرکننده است. [↑](#footnote-ref-935)
935. سورۀ 37 آيۀ 94: و خدا شما را و آنچه را می‌سازید آفرید. [↑](#footnote-ref-936)
936. سورۀ 4 آيۀ 81: آنچه بتو از خوبی می‌رسد از خداست و آنچه از بدی می‌رسد از نفست باشد. [↑](#footnote-ref-937)
937. سورۀ 4 آيۀ 80: بگو همه ازنزد خدا است. [↑](#footnote-ref-938)
938. سورۀ 57 آيۀ 4: و او هرجا باشد با شما است. [↑](#footnote-ref-939)
939. سورۀ 57 آيۀ 3. [↑](#footnote-ref-940)
940. سورۀ 20 آيۀ 49: و سلام بر آنکه پیرو هدایت شد. [↑](#footnote-ref-941)
941. سورۀ 4 آیۀ 1: ای مردم از پروردگارتان بپرهیزید که شما را از یک تن آفرید و از او جفت وی را خلق کرد و از نسل آن دو مردان بسیار و زنان را پراکنده ساخت. [↑](#footnote-ref-942)
942. من پیامبر بودم و آدم میان آب و گل بود. [↑](#footnote-ref-943)
943. حق منزه است از هر صفتی که به تصور خلق آید. [↑](#footnote-ref-944)
944. سورۀ 19 آیه‌های 56 و 57: ادریس را در کتاب یادکن که او نبی راست گوئی بود و به جایگاهی بلند او را بالا بردیم. [↑](#footnote-ref-945)
945. سورۀ 2 آیۀ 165: و آنان که ایمان آوردند به شدت خدا را دوست دارند. [↑](#footnote-ref-946)
946. سورۀ 6 آیۀ 79: رویم را بسوی کسی متوجه گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورد و از مشرکین نیستم. [↑](#footnote-ref-947)
947. سورۀ 6 آیۀ 79: رویم را بسوی کسی متوجه گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورد و از مشرکین نیستم. [↑](#footnote-ref-948)
948. سورۀ 37 آیه‌های 102 و 103: گفت ای فرزند در خواب دیدم ترا قربان می‌کنم، (اسماعیل گفت): ای پدر آنچه را که امر شده انجام ده، بخواست خدا شکیبائی مرا در این مورد ملاحظه می‌کنی. [↑](#footnote-ref-949)
949. اشاره به سورۀ 19 آیۀ 54: انه کان صادق الوعد و کان رسولا نبیا. [↑](#footnote-ref-950)
950. سورۀ 19 آیۀ 55: و نزد پروردگارش پسندیده بود. [↑](#footnote-ref-951)
951. سورۀ 12 آیۀ87: ای فرزندان من بروید و یوسف و برادَش را جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مشوید. [↑](#footnote-ref-952)
952. سورۀ 3 آیۀ 19: همانا دین نزد خدا اسلام است. [↑](#footnote-ref-953)
953. سورۀ 1 آیۀ 4: مالک روز جزا. [↑](#footnote-ref-954)
954. سورۀ 2 آیۀ 269: و هر که را حکمت دهند در حقیقت خیر بسیار داده‌اند. [↑](#footnote-ref-955)
955. سورۀ 11 آیۀ 56. [↑](#footnote-ref-956)
956. سورۀ 11 آیۀ 80. [↑](#footnote-ref-957)
957. سورۀ 2 آیۀ 259. [↑](#footnote-ref-958)
958. اشاره است به آیه‌های 102، 16، 62، 63 سوره‌های 6، 13، 39، 40: الله خالق کل شییء. [↑](#footnote-ref-959)
959. سورۀ 19 آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-960)
960. سورۀ 19 آیۀ 24. [↑](#footnote-ref-961)
961. سورۀ 42 آیۀ 28. [↑](#footnote-ref-962)
962. سورۀ 1 آیۀ 1. [↑](#footnote-ref-963)
963. سورۀ 1 آیۀ 2. [↑](#footnote-ref-964)
964. سورۀ 27 آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-965)
965. سورۀ 27 آیۀ 15: و داود و سلیمان را علم دادیم. [↑](#footnote-ref-966)
966. سورۀ 21 آیۀ 79: و هر یک را حکم و علم دادیم. [↑](#footnote-ref-967)
967. سورۀ 38 آیۀ 26: ای داود ترا روی زمین خلیفه قرار دادیم، پس به حق بین مردم حکم کن. [↑](#footnote-ref-968)
968. سورۀ 38 آیۀ 41: پایت را به زمین زن این چشمه‌ای است جهت شستشوی، سرد و آشامیدنی است. [↑](#footnote-ref-969)
969. سورۀ 11 آیۀ 7: و عرش او بر آب بود. [↑](#footnote-ref-970)
970. سورۀ 21 آیۀ 83: مرا آزار رسید و تو رحم کننده‌ترین رحم کنندگانی. [↑](#footnote-ref-971)
971. یحیی گفت: مثل اینکه از مکر و عذاب خدا ایمنی. عیسی جواب داد: مثل اینکه تو از فضل و رحمت خدا ناامیدی. پس خدا به آندو وحی فرستاد که از شما آنکه حسن ظنش به من بیشتر است نزد من محبوب‌تر می‌باشد. [↑](#footnote-ref-972)
972. سورۀ 40 آیۀ 16. [↑](#footnote-ref-973)
973. : اره. [↑](#footnote-ref-974)
974. سورۀ 31 آیۀ 12. [↑](#footnote-ref-975)
975. سورۀ 2 آیۀ 269. [↑](#footnote-ref-976)
976. سورۀ 2 آیۀ 124. [↑](#footnote-ref-977)
977. سورۀ 7 آیۀ 142. [↑](#footnote-ref-978)
978. سورۀ 20 آیۀ 68. [↑](#footnote-ref-979)
979. سورۀ 4 آیۀ 164. [↑](#footnote-ref-980)
980. سورۀ 112 آیۀ 2. [↑](#footnote-ref-981)
981. متن عربی فصوص از روی کتاب فصوص الحکم به تصحیح ابوالعلا عفیفی چاپ بیروت تصحیح شده است. [↑](#footnote-ref-982)
982. سورۀ 1 آیۀ 2. [↑](#footnote-ref-983)
983. سورۀ 2 آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-984)
984. سورۀ 2 آیۀ 31. [↑](#footnote-ref-985)
985. سورۀ 14 آیۀ 34. [↑](#footnote-ref-986)
986. سورۀ 6 آیۀ 59. [↑](#footnote-ref-987)
987. اصل فصوص با فصوص الحکم به تصحیح ابوالعلا عفیفی چاپ بیروت مقابله شد. [↑](#footnote-ref-988)
988. اشاره است به آیۀ 92 سورۀ 3: فان الله غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-989)
989. سورۀ 15 آیۀ 29. [↑](#footnote-ref-990)
990. سورۀ 71 آیۀ 14. [↑](#footnote-ref-991)
991. سورۀ 11 آیۀ 123. [↑](#footnote-ref-992)
992. سورۀ 36 آیۀ 82. [↑](#footnote-ref-993)
993. سورۀ 11 آیۀ 123. [↑](#footnote-ref-994)
994. سورۀ 55 آیۀ 29. [↑](#footnote-ref-995)
995. سورۀ 33 آیۀ 72: یعنی همانا امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه نمودیم از برداشتنش ابا نمودند و از آن ترسیدند. انسان آن را برداشت چرا که ستمکار و نادان بود. [↑](#footnote-ref-996)
996. سورۀ 79 آیۀ 5. [↑](#footnote-ref-997)
997. سورۀ 2 آیۀ 156. [↑](#footnote-ref-998)
998. سورۀ 6 آیۀ 91. [↑](#footnote-ref-999)
999. سورۀ 6 آیۀ 103. [↑](#footnote-ref-1000)
1000. سورۀ 50 آیۀ 37. [↑](#footnote-ref-1001)
1001. اصل فصوص: قیام. [↑](#footnote-ref-1002)
1002. سورۀ 21 آیۀ 107. [↑](#footnote-ref-1003)
1003. سورۀ 55 آیۀ 19. [↑](#footnote-ref-1004)
1004. سورۀ 51 آیۀ 56. [↑](#footnote-ref-1005)
1005. سورۀ 2 آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-1006)
1006. سورۀ 2 آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-1007)
1007. سورۀ 66 آیۀ 6. [↑](#footnote-ref-1008)
1008. سورۀ 37 آیۀ 164. [↑](#footnote-ref-1009)
1009. سورۀ 35 آیۀ 15. [↑](#footnote-ref-1010)
1010. اشاره است به آیۀ 5 سورۀ 29: ان الله غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-1011)
1011. سورۀ 41 آیۀ 53. [↑](#footnote-ref-1012)
1012. سورۀ 51 آیۀ 21. [↑](#footnote-ref-1013)
1013. سورۀ 57 آیۀ 18 و سور73 آیۀ 20. [↑](#footnote-ref-1014)
1014. سورۀ 57 آیۀ 3. [↑](#footnote-ref-1015)
1015. سورۀ 50 آیۀ 15. [↑](#footnote-ref-1016)
1016. سورۀ 6 آیۀ 103. [↑](#footnote-ref-1017)
1017. سورۀ 5 آیۀ 119. [↑](#footnote-ref-1018)
1018. سورۀ 38 آیۀ 75. [↑](#footnote-ref-1019)
1019. سورۀ 17 آیۀ 70. [↑](#footnote-ref-1020)
1020. سورۀ 38 آیۀ 75. [↑](#footnote-ref-1021)
1021. سورۀ 35 آیۀ 15. [↑](#footnote-ref-1022)
1022. سورۀ 4 آیۀ 1. [↑](#footnote-ref-1023)
1023. سورۀ 4 آیۀ 71. [↑](#footnote-ref-1024)
1024. سورۀ 2 آیۀ 32. [↑](#footnote-ref-1025)
1025. سورۀ 39 آیۀ 67. [↑](#footnote-ref-1026)
1026. سورۀ 20 آیۀ 47. [↑](#footnote-ref-1027)
1027. سورۀ 20 آیۀ 50. [↑](#footnote-ref-1028)
1028. سورۀ 14 آیۀ 34. [↑](#footnote-ref-1029)
1029. سورۀ 40 آیۀ 60. [↑](#footnote-ref-1030)
1030. سورۀ 42 آیۀ 11. [↑](#footnote-ref-1031)
1031. سورۀ 20 آیۀ 5. [↑](#footnote-ref-1032)
1032. سورۀ 28 آیۀ 88. [↑](#footnote-ref-1033)
1033. سورۀ 47 آیۀ 35. [↑](#footnote-ref-1034)
1034. سورۀ 42 آیۀ 11. [↑](#footnote-ref-1035)
1035. سورۀ 20 آیۀ 46. [↑](#footnote-ref-1036)
1036. سورۀ 6 آیۀ 77. [↑](#footnote-ref-1037)
1037. سورۀ 28 آیۀ 88. [↑](#footnote-ref-1038)
1038. سورۀ 6 آیۀ 79. [↑](#footnote-ref-1039)
1039. سورۀ 37 آیۀ 105. [↑](#footnote-ref-1040)
1040. سورۀ 37 آیۀ 102. [↑](#footnote-ref-1041)
1041. سورۀ 12 آیۀ 100. [↑](#footnote-ref-1042)
1042. سورۀ 2 آیۀ 117 و موارد بسیاری دیگر. [↑](#footnote-ref-1043)
1043. سورۀ 19 آیۀ 55. [↑](#footnote-ref-1044)
1044. سورۀ 3 آیۀ 19. [↑](#footnote-ref-1045)
1045. سورۀ 12 آیۀ 87. [↑](#footnote-ref-1046)
1046. سورۀ 12 آیۀ 94. [↑](#footnote-ref-1047)
1047. سورۀ 12 آیۀ 84. [↑](#footnote-ref-1048)
1048. سورۀ 33 آیۀ 4. [↑](#footnote-ref-1049)
1049. سورۀ 53 آیۀ 42. [↑](#footnote-ref-1050)
1050. سورۀ 11 آیۀ 123. [↑](#footnote-ref-1051)
1051. سورۀ 40 آیۀ 7. [↑](#footnote-ref-1052)
1052. سورۀ 11 آیۀ 56. [↑](#footnote-ref-1053)
1053. سورۀ 36 آیۀ 82. [↑](#footnote-ref-1054)
1054. سورۀ 50 آیۀ 37. [↑](#footnote-ref-1055)
1055. سورۀ 30 آیۀ 54. [↑](#footnote-ref-1056)
1056. اشاره است به آیۀ 58 سورۀ 51: ان الله هو الرزاق ذوالقوة المتین. [↑](#footnote-ref-1057)
1057. سورۀ 11 آیۀ 80. [↑](#footnote-ref-1058)
1058. اشاره است به آیۀ 149 سورۀ 6: قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهداکم اجمعین. [↑](#footnote-ref-1059)
1059. سورۀ 10 آیۀ 64. [↑](#footnote-ref-1060)
1060. سورۀ 19 آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-1061)
1061. سورۀ 19 آیۀ 24. [↑](#footnote-ref-1062)
1062. سورۀ 27 آیۀ 39. [↑](#footnote-ref-1063)
1063. سورۀ 27 آیۀ 40. [↑](#footnote-ref-1064)
1064. سورۀ 50 آیۀ 15. [↑](#footnote-ref-1065)
1065. سورۀ 27 آیۀ 42. [↑](#footnote-ref-1066)
1066. سورۀ 27 آیۀ 42. [↑](#footnote-ref-1067)
1067. سورۀ 27 آیۀ 44. [↑](#footnote-ref-1068)
1068. سورۀ 38 آیۀ 35. [↑](#footnote-ref-1069)
1069. سورۀ 27 آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-1070)
1070. سورۀ 34 آیۀ 10. [↑](#footnote-ref-1071)
1071. سورۀ 38 آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-1072)
1072. سورۀ 34 آیۀ 13. [↑](#footnote-ref-1073)
1073. سورۀ 16 آیۀ 114. [↑](#footnote-ref-1074)
1074. سورۀ 34 آیۀ 10. [↑](#footnote-ref-1075)
1075. سورۀ 38 آیۀ 26. [↑](#footnote-ref-1076)
1076. سورۀ 21 آیۀ 87. [↑](#footnote-ref-1077)
1077. سورۀ 31 آیۀ 88. [↑](#footnote-ref-1078)
1078. سورۀ 38 آیۀ 42. [↑](#footnote-ref-1079)
1079. سورۀ 11 آیۀ 7. [↑](#footnote-ref-1080)
1080. گوئی از مکر خدا و عذابش ایمنی، عیسی فرمود: گوئی تو از فضل و رحمت حق مأیوسی. پس خدا به آن دو وحی فرمود که: محبوب ترین شما نزد من کسی است که حسن ظنش به من بیشتر باشد. [↑](#footnote-ref-1081)
1081. سورۀ 49 آیۀ 16. [↑](#footnote-ref-1082)
1082. سورۀ 7 آیۀ 153. [↑](#footnote-ref-1083)
1083. سورۀ 23 آیۀ 14. [↑](#footnote-ref-1084)
1084. سورۀ 16 آیۀ 17. [↑](#footnote-ref-1085)
1085. سورۀ 31 آیۀ 12. [↑](#footnote-ref-1086)
1086. سورۀ 2 آیۀ 269. [↑](#footnote-ref-1087)
1087. سورۀ 31 آیۀ 13. [↑](#footnote-ref-1088)
1088. اشاره است به آیۀ 142 سورۀ 7: و قال موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی و اصلح. [↑](#footnote-ref-1089)
1089. سورۀ 79 آیۀ 24. [↑](#footnote-ref-1090)
1090. سورۀ 20 آیۀ 68. [↑](#footnote-ref-1091)
1091. سورۀ 7 آیۀ 143. [↑](#footnote-ref-1092)
1092. ای برادر خدا ترا به روح ارواح تأیید کند، بدان که خدا وقتی از بندگانش بخواهد که در مساجد عبادت کنند امر می‌کند که اذان گویند برای کسانی که گوش دارند، و کسی که او را داعیۀ عبادت نباشد گوش نمی‌دهد، اگرچه داعی او را بشنود، پس اذان نیست مگر برای کسی که به جهان مشغول باشد. [↑](#footnote-ref-1093)
1093. هرکه علم را به نادان دهد علم را تباه کرده و هرکه از مستحقش باز دارد ستم روا داشته است. [↑](#footnote-ref-1094)
1094. ای دوست من به حقیقت اشیا نظر کن تا مانند سعادتمندان زندگی کنی و از مردم امین باشی و چیزی از اسرار را به اهلش جز بطریق اشاره مسپار. [↑](#footnote-ref-1095)
1095. از خدا بشنوید و بسوی خدا باز گردید. [↑](#footnote-ref-1096)
1096. وقتی آنچه را بمن داده‌اند شنیدید بخاطر بسپارید. [↑](#footnote-ref-1097)
1097. سپس بافهم خود آنچه را که به اجمال گفته‌ام تفصیل دهید و فراهم آورید. [↑](#footnote-ref-1098)
1098. یعنی: بقدر ذره‌ای از آنچه در زمین و آسمان است از دانش او بیرون نیست. اشاره است به آیه 3 سورۀ 34: لایعزب عنه مثقال ذرة فی السماوات و لافی الارض. [↑](#footnote-ref-1099)
1099. سپس به آن بر طالبانش منت نهید و دریغ نکنید. [↑](#footnote-ref-1100)
1100. در موارد بسیاری در قرآن کریم آمده است، یعنی از آنچه آنها را روزی دادیم انفاق می‌کنند. [↑](#footnote-ref-1101)
1101. سورۀ 93 آیۀ 10: یعنی سایل را مران. [↑](#footnote-ref-1102)
1102. سورۀ 49 آیۀ 17، یعنی: بلکه خدا بر شما منت نهاد که به ایمان هدایتتان کرد. [↑](#footnote-ref-1103)
1103. این رحمتی است که شما را فراگرفته است شما هم آن را گسترش دهید. [↑](#footnote-ref-1104)
1104. پس همه نیازمندند و هیچ کس بی‌نیاز نیست- این است حق که گفتیم و پوشیده نداشتیم. [↑](#footnote-ref-1105)
1105. اگر بی‌نیازی را بخاطر آوری که نیازی ندارد آنگاه می‌‌دانی که مقصود ما چیست. [↑](#footnote-ref-1106)
1106. پس همه بهم بسته‌‌اند نیست چیزی که جدا باشد، آنچه گفتم از من فراگیر. [↑](#footnote-ref-1107)
1107. سورۀ 1 آیۀ 2. [↑](#footnote-ref-1108)
1108. سورۀ 42 آیۀ 11. [↑](#footnote-ref-1109)
1109. هرکس همتائی برای او قائل شود مشرک است و هر که او را یکی داند موحد و یکتا است. [↑](#footnote-ref-1110)
1110. زنهار از تشبیه اگر بدو قایلی، و زنهار از تنزیه اگر یکتاپرستی. [↑](#footnote-ref-1111)
1111. پس حق بدین وجه خلق است عبرت گیرید، و بدان وجه حق خلق نیست پس بیاد داشته باشید. [↑](#footnote-ref-1112)
1112. هرکس بداند که من چه گفته‌ام قوۀ بصیرتش ناتوان نیست و جز مردم صاحب نظر آن را نداند. [↑](#footnote-ref-1113)
1113. سورۀ 50 آیۀ 22، یعنی چشم تو امروز تیزبین است. [↑](#footnote-ref-1114)
1114. هیچ بنده‌ای نیست مگر آنکه قلبش دو دیده دارد. [↑](#footnote-ref-1115)
1115. جمع است و فرق و حقیقت یکی است وهمان است بسیار، چیزی باقی نمی‌گذارد. [↑](#footnote-ref-1116)
1116. سورۀ 57 آیۀ 4. [↑](#footnote-ref-1117)
1117. سورۀ 6 آیۀ 91. [↑](#footnote-ref-1118)
1118. یعنی ذرۀ در هوا پراکنده. [↑](#footnote-ref-1119)
1119. تو مانند روح در همۀ اجزاء من جا کرده‌ای و بهمین جهت هم خلیل را خلیل نامیده‌اند. [↑](#footnote-ref-1120)
1120. او مرا می‌ستاید و من او را او مرا می‌پرستد و من او را. [↑](#footnote-ref-1121)
1121. آداب و رسوم خردمندان در پیشگاه عشق چون آئین و رسوم مستان است نزد خردمندان. [↑](#footnote-ref-1122)
1122. در حالی به او اقرار می‌کنم و در اعیان او را منکرم. [↑](#footnote-ref-1123)
1123. پس مرا می‌شناسد و او را انکار می‌کنم، و او را می‌شناسم و می‌بینم. [↑](#footnote-ref-1124)
1124. بی‌نیازی در کجاست، که من او را کمک می‌کنم و بسعادت می‌رسانم؟ [↑](#footnote-ref-1125)
1125. سورۀ 47 آیۀ 7 یعنی: اگر خدا را یاری کنید خدا شما را یاری می‌کند. [↑](#footnote-ref-1126)
1126. اینست که حق مرا بوجود آورد پس او را می‌شناسم در آینۀ وجود او را می‌یابم و اظهار می‌نمایم. [↑](#footnote-ref-1127)
1127. سورۀ 4 آیۀ 113، یعنی آموخت ترا آنچه نمی‌دانستی. [↑](#footnote-ref-1128)
1128. حدیث اینگونه آمده است و در وجود من مقصد خود را بحقیقت رسانیده است. [↑](#footnote-ref-1129)
1129. کشتن قربانی برای تقرب بخدا فدای پیغمبری است، صدای قوچ کجا و نوای انسان کجا. [↑](#footnote-ref-1130)
1130. خدا آن فدا را عظیم شمرده است، ابن عنایت به او یا به ماست؟ نمی‌دانم از روی چه میزانی است. [↑](#footnote-ref-1131)
1131. سورۀ 37 آیۀ 107: یعنی او را به ذبحی عظیم فدا کردیم. [↑](#footnote-ref-1132)
1132. و شکی نیست که شتر قیمتش بیشتر است و بجای قوچ در قربانی قبول شده است. [↑](#footnote-ref-1133)
1133. کاش می‌دانستم چگونه وجود این قوچ نایب خلیفۀ خدای رحمن شده است. [↑](#footnote-ref-1134)
1134. مگر نمی‌دانی که امر الهی در آن مرتب و به حصول مراتب است، وفای بعهد است در رساندن به سود و کمال و نقص زیان. [↑](#footnote-ref-1135)
1135. سورۀ 65 آیۀ 12: یعنی خدائی که هفت آسمان آفریدو از زمین مانند آنها و امر در میان آنها تنزل پیدا می‌کند تا بدانید که خدا بر هر چیز توانا است و علم او به همه چیز احاطه دارد. [↑](#footnote-ref-1136)
1136. پس آفریده‌ای بالاتر از جماد نیست وبعد از آن نبات است و همه به اندازه و میزان می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1137)
1137. سورۀ 95 آیه‌های 4 و 5: همانا که ما انسان را در بهترین صورت و ترکیب آفریدیم و سپس او را به پست‌ترین درجات برگردانیدیم. [↑](#footnote-ref-1138)
1138. و دارای حس (حیوان) در مرتبه بعد از نبات است پس همه پروردگار خود را می‌شناسد از روی کشف و برهان واضح. [↑](#footnote-ref-1139)
1139. سورۀ 17 آیۀ 44، یعنی چیزی نیست مگر آنکه خدای را ستایش و تسبیح می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید. [↑](#footnote-ref-1140)
1140. و اما آنکه آدم نام دارد در قید عقل و فکر یا در بند قلادۀ ایمان است. [↑](#footnote-ref-1141)
1141. سورۀ 36 آیۀ 83، یعنی ملکوت و قدرت و سر هر چیز بدست اوست. [↑](#footnote-ref-1142)
1142. سهل و محقق مثل ما گفته‌اند، زیرا ما و ایشان در مقام احسانیم. [↑](#footnote-ref-1143)
1143. هر که شهود کند چیزی را که من دیده‌ام در پنهان و آشکار مانند من سخن گوید. [↑](#footnote-ref-1144)
1144. توجه مکن به گفتاری که مخالف سخن ماست، و بذر نیکوی عرفان در زمین دل نابینایان میفکن. [↑](#footnote-ref-1145)
1145. آنان همان کرها و لال‌ها هستند که پیغمبر در نص قرآن برای شنیدن ما آورده است. [↑](#footnote-ref-1146)
1146. اشاره است به آیۀ 38 سورۀ 63: فطبع علی قلوبهم فهم لایفقهون. [↑](#footnote-ref-1147)
1147. سورۀ 2 آیۀ 171. [↑](#footnote-ref-1148)
1148. خدای یگانه را در هرجا و مقام و مرتبه صورت‌ها است که او پنهان است و هم او ظاهر است. [↑](#footnote-ref-1149)
1149. اگر بگوئی این حق است راست گفته‌ای و اگر چیزی دیگر بگوئی تو از حق گذشته‌ای. [↑](#footnote-ref-1150)
1150. حکم خدای را انحصاری به موطن و مرتبه‌ای نیست بلکه او به حق و برای حق در همه جا ساری است. [↑](#footnote-ref-1151)
1151. سورۀ 7 آیۀ 105، یعنی سزاوار است که جز حق دربارۀ خدا نگویم. [↑](#footnote-ref-1152)
1152. آنگاه که بر چشمها تجلی کند عقولی که بر برهان مداومت دارد او را رد می‌کنند. [↑](#footnote-ref-1153)
1153. جلوۀ حق در مجلای عقل‌ها و در آنچه خیال نامیده می‌شود در برابر دیدگان سالم پذیرفته می‌شود. [↑](#footnote-ref-1154)
1154. ای آفریدگار اشیا، در علم خود تو جامع همۀ آفریده‌های خویش هستی. [↑](#footnote-ref-1155)
1155. تو آنچه را نهایت ندارد در خود می‌آفرینی، پس تو در عین وحدت همۀ وجود را فرا می‌گیری یا هم دروجود ضیق مقید ظهور می‌کنی و هم در وجود مطلق. [↑](#footnote-ref-1156)
1156. سورۀ 7 آیۀ 156. [↑](#footnote-ref-1157)
1157. سورۀ 85 آیۀ 20. [↑](#footnote-ref-1158)
1158. اگر آنچه خدا آفریده است در قلب من باشد، نور درخشان آن در دل من نمی‌درخشد. [↑](#footnote-ref-1159)
1159. هر کس که قلبش حق را فرا گیرد، قلبش برای خلق تنگ باشد، پس کار چگونه است ای شنونده. [↑](#footnote-ref-1160)
1160. گاهی بدون شک بنده رب است و گاهی بی‌هیچ دروغ بنده بنده است. [↑](#footnote-ref-1161)
1161. اگر بنده باشد به وجود حق همه را فرا گیرد و اگر بنده رب باشد، در زندگی تنگ و سختی است. [↑](#footnote-ref-1162)
1162. از آنجا که بنده است وجود خود را می‌بیند و آرزوهای خود را بی‌شک از خدا می‌خواهد. [↑](#footnote-ref-1163)
1163. واز آنجا ک رب است می‌بیند که در عالم ملک و ملکوت همه ازو خواهانند. [↑](#footnote-ref-1164)
1164. و ذاتاً از آنچه از وی می‌خواهند عاجز است، از این روی بعضی از عارفان ازین مقام گریانند. [↑](#footnote-ref-1165)
1165. پس بندۀ پروردگار باش نه رب بندۀ او، پس به این ادعا، در آتش افتی و بسوزی. [↑](#footnote-ref-1166)
1166. یعنی: هلاک و هلاکت. [↑](#footnote-ref-1167)
1167. هلاکت و عذاب و زیان (فرهنگ نفیسی). [↑](#footnote-ref-1168)
1168. سورۀ 57 آیۀ 3. [↑](#footnote-ref-1169)
1169. تو رب هستی و تو بنده‌ای برای کسی که در خطاب (**الست بربکم**) با او عهد بسته‌ای. [↑](#footnote-ref-1170)
1170. سورۀ 7 آیۀ 172. [↑](#footnote-ref-1171)
1171. سورۀ 17 آیۀ 23. [↑](#footnote-ref-1172)
1172. پس هر عهدی که شخص بر آن است، می‌گشاید آن را کسی که او عهدی دیگر دارد. [↑](#footnote-ref-1173)
1173. سورۀ 5 آیۀ 1. [↑](#footnote-ref-1174)
1174. پس باقی نماند جز حق موجودی، پس نه در آنجا بسته‌ای است و نه گسسته‌ای. [↑](#footnote-ref-1175)
1175. به آن برهان شهود آمده است پس نمی‌بینم مگر عین او را وقتی چیزی را به چشم می‌بینم. [↑](#footnote-ref-1176)
1176. پس نگاه مکن بحق بدانگونه که او را از خلق جداسازی و نظر مکن به خلق بدانگونه که جامۀ غیریت بر او بپوشانی. [↑](#footnote-ref-1177)
1177. سورۀ 57 آیۀ 4. [↑](#footnote-ref-1178)
1178. هم تنزیه کن و هم شبیه درجایگاه راستی بایست، اگر می‌خواهی در جمع باش اگر می‌خواهی در فرق. [↑](#footnote-ref-1179)
1179. مقام همه را بدست می‌آوری و جمع می‌کنی اگر همه هم گوی سبقت را ببرند. [↑](#footnote-ref-1180)
1180. پس نه فانی می‌شوی و نه باقی می‌مانی و نه فانی می‌کنی و نه باقی می‌گذاری و نه وحی را از غیر تلقی می‌کنی و نه بغیر القاء می‌کند. [↑](#footnote-ref-1181)
1181. سورۀ 55 آیۀ 29. [↑](#footnote-ref-1182)
1182. پس باقی نمی‌ماند مگروعدۀ راست تنها، و برای وعید حق حقیقت و عینی که دیده شود نیست. [↑](#footnote-ref-1183)
1183. سورۀ 14 آیۀ 47. [↑](#footnote-ref-1184)
1184. سورۀ 46 آیۀ 16. [↑](#footnote-ref-1185)
1185. و اگر در خانه شقاوت و بدبختی (جهنم) داخل شوند لذت نعیمی دارند که فرق دارد. [↑](#footnote-ref-1186)
1186. بهشت جاویدان پس امری واحد است و در میان آنها هنگام تجلی جدائی است. [↑](#footnote-ref-1187)
1187. سورۀ 54 آیۀ 50. [↑](#footnote-ref-1188)
1188. برای خدا راهی راست است که ظاهر است و بر کسی پوشیده نیست. [↑](#footnote-ref-1189)
1189. در بزرگ و کوچک عین اوست، برخی بکارها نادانند و بعضی دانا، بهمین جهت رحمت او همه چیز را فرا گرفته است چه خرد و چه بزرگ. [↑](#footnote-ref-1190)
1190. آنگاه که خلق منقاد تو شد، حق منقاد تو است. [↑](#footnote-ref-1191)
1191. و اگر حق مطیع تو شد گاهی پیروی نمی‌کنند. [↑](#footnote-ref-1192)
1192. سخن ما را دربارۀ او مقرون به حق بدان که سخن ما همه‌اش حق است. [↑](#footnote-ref-1193)
1193. پس در جهان هستی موجودی را نمی‌بینی که گویا نباشد. [↑](#footnote-ref-1194)
1194. نیست خلقی که او را چشم بیند مگر آنکه عین او حق است. [↑](#footnote-ref-1195)
1195. سورۀ 38 آیۀ7. [↑](#footnote-ref-1196)
1196. سوره‌های 12 و 53 آیه‌های 40 و 23: یعنی، این سخن نیست مگر ساختۀ شما وخدا بر آن دلیل و برهانی نازل نکرده است. [↑](#footnote-ref-1197)
1197. ولی در او صورت حق به ودیعه گذارده شده است. [↑](#footnote-ref-1198)
1198. پس او تمام وجود است و او یگانه‌ای است که هستی من از هستی اوست و لذا گفتم: تغذیه می‌کنم ازو. [↑](#footnote-ref-1199)
1199. پس وجود من غذای اوست و ما به او تغذیه می‌کنیم. در او از اوست پناه من، اگر به وجه وحدت نظر کنی. [↑](#footnote-ref-1200)
1200. همان توضیح 497 است [↑](#footnote-ref-1201)
1201. پس چشم نظر نمی‌کند مگر به او و حکم واقع نمی‌شود مگر بر او. [↑](#footnote-ref-1202)
1202. پس ما برای او و به اوهستیم و در دست قدرت اوئیم. [↑](#footnote-ref-1203)
1203. سورۀ 4 آیه‌های 126 و 131. [↑](#footnote-ref-1204)
1204. سورۀ 57 آیۀ 4. [↑](#footnote-ref-1205)
1205. پس هریک از آنها فتوح غیبش از هر سو از جانب حق می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1206)
1206. پس کیست در آنجا و چه هست در آنجا و عینی که در آنجا است او است که در آنجا است. [↑](#footnote-ref-1207)
1207. پس هر که او را عمومیت دهد، خاصش دانسته و هر که خاصش دانسته عمومیتش داده است. [↑](#footnote-ref-1208)
1208. پس نیست عینی غیر عین دگر پس نور عین ظلمت است. [↑](#footnote-ref-1209)
1209. پس هر کس ازین معنی غافل باشد در روح خود تیرگی می‌یابد. [↑](#footnote-ref-1210)
1210. و نمیداند چه گفتیم مگر بنده‌ای که صاحب همت باشد. [↑](#footnote-ref-1211)
1211. پس همه از ما و از آنها است و گرفتن هم از ما و از آنها است. [↑](#footnote-ref-1212)
1212. اگرآنان از ما نیستند، ما بدون شک از ایشان هستیم. [↑](#footnote-ref-1213)
1213. روز برای تو آشکار شد و کار واضح گردید و آنچه طاقش می‌گفتند داخل شد در آنچه جفت است. [↑](#footnote-ref-1214)
1214. از آب مریم یا از دمیدن جبرئیل در صورت بشری که از گل بوجود آمده است، بوجود آمد روح در ذاتی پاک و پاکیزه، از طبیعت که آن را سجین می‌خوانی. [↑](#footnote-ref-1215)
1215. بهمین سبب اقامت و حیات او بیش از هزار سال طول کشیده است، او روحی از خداست نه روحی از غیر او، لذا مردگان را زنده کرد و از گل پرنده بوجود آورد. [↑](#footnote-ref-1216)
1216. سورۀ 3 آیۀ 49: یعنی من برای شما ازگل مانند صورت پرنده می‌سازم و در آن می‌دمم و به اذن خدا پرنده می‌شود و کور مادرزاد و مبتلی به مرض پیسی را به اذن خدا شقا می‌دهم و به اذن خدا مردگان را زنده می‌کنم. [↑](#footnote-ref-1217)
1217. تا برای او انتساب به پروردگارش درست آید و به سبب آن در بالا و پست اثر کند. [↑](#footnote-ref-1218)
1218. خدا جسم او را پاک و روحش را پاکیزه کرد و در وجود آوردن مثل قرار داد. [↑](#footnote-ref-1219)
1219. سورۀ 42 آیۀ 11. [↑](#footnote-ref-1220)
1220. سورۀ 2 آیۀ 59: همانا مثل عیسی در نزد خدا مانند آدم است که او را از خاک آفرید و به وی گفت: باش، و او بوجود آمد. [↑](#footnote-ref-1221)
1221. اگر او نبود واگر ما نبودیم، آنچه بود نبود، ما براستی او را می‌پرستیم و او مولای ماست. [↑](#footnote-ref-1222)
1222. بدان که ما عین او هستیم، وقتی که می‌گوئی انسان. [↑](#footnote-ref-1223)
1223. در پردۀ انسان بودن محجوب مشو که خدا به تو برهان داده است. [↑](#footnote-ref-1224)
1224. پس حق باش و خلق باش تا به سبب خدا رحمت عامه داشته باشی. [↑](#footnote-ref-1225)
1225. خلقش را ازو غذا بده تا روح و ریحان باشی و رحمت جهانیان گردی. [↑](#footnote-ref-1226)
1226. سورۀ 27 آیۀ 107، یعنی: نفرستادیم ترا مگر برای رحمت بر جهانیان. [↑](#footnote-ref-1227)
1227. پس به او عطا کردیم چیزی را که ظاهر می‌شود در ما بوسیلۀ آن و او هم به ما عطا کرد. [↑](#footnote-ref-1228)
1228. سورۀ 4 آیۀ 58: یعنی خدا بشما امر می‌کند که امانت‌ها را به صاحبانش برسانید. [↑](#footnote-ref-1229)
1229. پس کار به او و ما تقسیم شد. [↑](#footnote-ref-1230)
1230. آن کسی از قلب من آگاه است که آن را زندگی بخشید وقتی که به خود ما زندگی داد. [↑](#footnote-ref-1231)
1231. سورۀ 2 آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-1232)
1232. سورۀ 2 آیۀ 31. [↑](#footnote-ref-1233)
1233. ما در علم به صورت اعیان و سپس به صورت اکوان، روزگاران وجود داشتیم. [↑](#footnote-ref-1234)
1234. او همیشه در ما نیست ولی گاه بگاهی هست. [↑](#footnote-ref-1235)
1235. سورۀ 55 آیۀ 29. [↑](#footnote-ref-1236)
1236. سورۀ 50 آیۀ 15. [↑](#footnote-ref-1237)
1237. پس همه درعین نفس رحمانی مانند روشنائی هستند در تاریکی آخر شب. [↑](#footnote-ref-1238)
1238. خدا خلق را در تاریکی آفرید، سپس از نور خود بر آنها افشاند، هر کس از این نور به او رسید هدایت یافت و به هر کس نرسید گمراه شد. [↑](#footnote-ref-1239)
1239. و علم به برهان برای کسی است که در آخر روز او را خواب گرفته باشد. [↑](#footnote-ref-1240)
1240. یعنی مردم در خوابند آنگاه که بمیرند بیدار شوند. [↑](#footnote-ref-1241)
1241. پس او را از هر غمی می‌رهاند در خواندن سورۀ عبس، یعنی تیرگی که درخود میدید. [↑](#footnote-ref-1242)
1242. سورۀ 80 آیۀ 1. [↑](#footnote-ref-1243)
1243. سورۀ 80 آیه‌های 38 و 39: صورت‌هائی در آن روز درخشان و خندان و شاداب است. [↑](#footnote-ref-1244)
1244. برای کسی که در جستجوی آتش پاره‌ای آمده بود (یعنی موسی) تجلی کرد. [↑](#footnote-ref-1245)
1245. پس او را به صورت آتش دید در صورتی که او نور است چه در پادشاهان و چه در پاسبانان. [↑](#footnote-ref-1246)
1246. وقتی که سخن مرا فهمیدی می‌دانی که تو بی‌نوا و فقیری. [↑](#footnote-ref-1247)
1247. کسی که بآنچه ندارد می‌خواهد خود را سیر کند، مانند کسی است که دو جامۀ دروغین پوشیده باشد. [↑](#footnote-ref-1248)
1248. اگر او را در غیر این صورت می‌جست همان که می‌خواست می‌دید و روی از حق نمی‌گردانید. [↑](#footnote-ref-1249)
1249. خوشا به حال کسی که توجه ندارد مگر به او و سر نمی‌گذارد مگر در برابر او. [↑](#footnote-ref-1250)
1250. جهان بنظر خیال می‌آید و در حقیقت حق است و هر کس این معنی را فهمید اسرار طریقت را بدست آورد. [↑](#footnote-ref-1251)
1251. هر که را فهمی است آنچه را که ما گفتیم می‌بیند و هر که فهمی ندارد آن را از ما فرا می‌گیرد. [↑](#footnote-ref-1252)
1252. سورۀ 15 آیۀ 49. [↑](#footnote-ref-1253)
1253. نیست در آنجا مگر آنچه گفتیم پس بر آن اعتماد کن و دارای حالی باش که ما بر آن هستیم. [↑](#footnote-ref-1254)
1254. پس از او بما رسیده است آنچه بر شما فروخواندیم و از ما به شما می‌رسد آنچه بشما بخشیم. [↑](#footnote-ref-1255)
1255. وقتی خدا برای او روزی اراده کند همۀ جهان غذا و خوراک است، و اگر خدا برای ما روزی بخواهد همه برای ما غذاست همانطور که می‌خواهیم. [↑](#footnote-ref-1256)
1256. مشیت او ارادۀ اوست و نیست مشیت او مگر آنچه خواسته است. [↑](#footnote-ref-1257)
1257. تو زیادی می‌جوئی او کمی می‌خواهد و نخواهد بود مگر آنچه او می‌خواهد. [↑](#footnote-ref-1258)
1258. پس این فرق در میان آنها محقق است و از وجهی هر دو یکسانند. [↑](#footnote-ref-1259)
1259. سوره‌های 76 و 81 آیه‌های 30 و 29 یعنی: و نمی‌خواهید مگر آنکه خدا بخواهد. [↑](#footnote-ref-1260)
1260. بحق عشق که عشق سبب عشق است و اگر عشق در دل نبود، هوا پرستیده نمی‌شد. [↑](#footnote-ref-1261)
1261. همچون آتش موسی که او را اصل حاجتش می‌دید ولی او خدا بود و او نمی‌دانست. [↑](#footnote-ref-1262)
1262. هر کس به تمام وجود خود روی به خدا آورد خدا بر او اقبال کند و هر کس از حق روی بگرداند خدا از او اعراض کند و هر که هرگونه باشد خدا با وی بهمانگونه است. [↑](#footnote-ref-1263)
1263. معشوق سخت به من مشتاق است و اشتیاق من به او بیشتر است. جانها مشتاق و پریشانند ولی قضا و قدر نمی‌خواهد. پس من از ناله شکایت کنم و او از ناله شکایت کند. [↑](#footnote-ref-1264)
1264. هر که دوستدار لقای خدا باشد خدا لقای او را می‌خواهد و هر که را دیدار خدا ناپسند باشد دیدار او خدا را مکروه باشد. [↑](#footnote-ref-1265)
1265. سورۀ 7 آیۀ 34: وقتی اجلشان فرا رسد نه ساعتی عقب اندازند و نه پیش افتد. [↑](#footnote-ref-1266)
1266. مردم را درست آمد که من عاشقم ولی نمی‌دانند که عشق من از آن کیست. [↑](#footnote-ref-1267)
1267. آل عمران : 97 [↑](#footnote-ref-1268)
1268. النساء : 79 [↑](#footnote-ref-1269)
1269. المائدة : 54 – الحدید : 21 – الجمعه : 4 [↑](#footnote-ref-1270)
1270. النساء : 79 [↑](#footnote-ref-1271)
1271. النساء : 79 [↑](#footnote-ref-1272)
1272. آل عمران : 120 [↑](#footnote-ref-1273)
1273. النساء :‌ 153 [↑](#footnote-ref-1274)
1274. النساء : 157 [↑](#footnote-ref-1275)
1275. المائدة : 42 [↑](#footnote-ref-1276)
1276. المائدة : 109 [↑](#footnote-ref-1277)
1277. غافر : 16 [↑](#footnote-ref-1278)
1278. المائدة : 109 [↑](#footnote-ref-1279)
1279. المائدة : 118 [↑](#footnote-ref-1280)
1280. هود : 107 - 108 [↑](#footnote-ref-1281)
1281. الأنعام : 51 [↑](#footnote-ref-1282)
1282. الأنعام : 51 [↑](#footnote-ref-1283)
1283. الأنعام : 52 [↑](#footnote-ref-1284)
1284. الأنعام : 52 [↑](#footnote-ref-1285)
1285. الأنفال :‌62 [↑](#footnote-ref-1286)
1286. القصص : 56 [↑](#footnote-ref-1287)
1287. الأنعام : 59 [↑](#footnote-ref-1288)
1288. لقمان : 34 [↑](#footnote-ref-1289)
1289. لقمان : 34 [↑](#footnote-ref-1290)
1290. الجن : 26 [↑](#footnote-ref-1291)
1291. الجن :‌ 27 [↑](#footnote-ref-1292)
1292. سبأ‌ : 3 [↑](#footnote-ref-1293)
1293. الأعراف : 55 [↑](#footnote-ref-1294)
1294. التوبه : 108 [↑](#footnote-ref-1295)
1295. الفاطر : 10 [↑](#footnote-ref-1296)
1296. الفرقان : 31 [↑](#footnote-ref-1297)
1297. یوسف : 52 [↑](#footnote-ref-1298)
1298. التوبه : 108 [↑](#footnote-ref-1299)
1299. یونس : 6 [↑](#footnote-ref-1300)
1300. یونس : 7 [↑](#footnote-ref-1301)
1301. یونس : 42 [↑](#footnote-ref-1302)
1302. یونس : 43 [↑](#footnote-ref-1303)
1303. النساء : 40 [↑](#footnote-ref-1304)
1304. هود : 102 [↑](#footnote-ref-1305)
1305. هود : 107 - 108 [↑](#footnote-ref-1306)
1306. هود :‌107 [↑](#footnote-ref-1307)
1307. هود : 108 [↑](#footnote-ref-1308)
1308. یوسف : 28 [↑](#footnote-ref-1309)
1309. النساء‌: 76 [↑](#footnote-ref-1310)
1310. یوسف : 93 [↑](#footnote-ref-1311)
1311. یوسف : 18 [↑](#footnote-ref-1312)
1312. یوسف : ‌98 [↑](#footnote-ref-1313)
1313. النساء : 102 [↑](#footnote-ref-1314)
1314. الرعد : 14 – الغافر : 50 [↑](#footnote-ref-1315)
1315. الرعد : 28 [↑](#footnote-ref-1316)
1316. الرعد : ‌15 [↑](#footnote-ref-1317)
1317. الرعد : 17 [↑](#footnote-ref-1318)
1318. ابراهیم : 48 [↑](#footnote-ref-1319)
1319. القصص : 88 [↑](#footnote-ref-1320)
1320. الحجر : 21 [↑](#footnote-ref-1321)
1321. الحجر : 26 [↑](#footnote-ref-1322)
1322. الحجر : 27 [↑](#footnote-ref-1323)
1323. الحجر : 29 – ص : 72 [↑](#footnote-ref-1324)
1324. الحجر : 28 [↑](#footnote-ref-1325)
1325. الحجر : 29 – ص : 72 [↑](#footnote-ref-1326)
1326. الحجر : 34 - 35 [↑](#footnote-ref-1327)
1327. الحجر : 36 – ص : 79 [↑](#footnote-ref-1328)
1328. الحجر : 37 [↑](#footnote-ref-1329)
1329. الحجر : 38 [↑](#footnote-ref-1330)
1330. الحجر : 39 [↑](#footnote-ref-1331)
1331. الحجر : 40 [↑](#footnote-ref-1332)
1332. الحجر : 42 – الأسراء : 65 [↑](#footnote-ref-1333)
1333. الحجر : 45 [↑](#footnote-ref-1334)
1334. الحجر : 46 [↑](#footnote-ref-1335)
1335. الحجر : 47 [↑](#footnote-ref-1336)
1336. الحج : 26 [↑](#footnote-ref-1337)
1337. الحجر : 48 [↑](#footnote-ref-1338)
1338. الحجر : 75 [↑](#footnote-ref-1339)
1339. محمد : 30 [↑](#footnote-ref-1340)
1340. البقرة : 273 [↑](#footnote-ref-1341)
1341. الحجر : 87 [↑](#footnote-ref-1342)
1342. الحجر : 87 [↑](#footnote-ref-1343)
1343. الحجر : 88 – طه : 131 [↑](#footnote-ref-1344)
1344. الأنعام : 79 [↑](#footnote-ref-1345)
1345. النجم : 17 [↑](#footnote-ref-1346)
1346. الحجر : 88 [↑](#footnote-ref-1347)
1347. الحجر : 88 [↑](#footnote-ref-1348)
1348. الحجر : 89 [↑](#footnote-ref-1349)
1349. الكهف : 110 – فصلت : 6 [↑](#footnote-ref-1350)
1350. الحجر : 88 – طه : 131 [↑](#footnote-ref-1351)
1351. الحجر : 92 [↑](#footnote-ref-1352)
1352. الحجر : 93 [↑](#footnote-ref-1353)
1353. النحل :‌ 2 [↑](#footnote-ref-1354)
1354. الشعراء : 193 [↑](#footnote-ref-1355)
1355. الشعراء : 194 [↑](#footnote-ref-1356)
1356. النحل : ‌8 [↑](#footnote-ref-1357)
1357. النحل : 21 [↑](#footnote-ref-1358)
1358. الزمر : 10 [↑](#footnote-ref-1359)
1359. النحل : 31 [↑](#footnote-ref-1360)
1360. النحل : 32 [↑](#footnote-ref-1361)
1361. النحل : 37 [↑](#footnote-ref-1362)
1362. النحل : 40 [↑](#footnote-ref-1363)
1363. النحل : 71 [↑](#footnote-ref-1364)
1364. النحل : 78 [↑](#footnote-ref-1365)
1365. النحل : 79 [↑](#footnote-ref-1366)
1366. النحل : 96 [↑](#footnote-ref-1367)
1367. الزمر : 10 [↑](#footnote-ref-1368)
1368. النحل : 102 [↑](#footnote-ref-1369)
1369. المزّمّل : 5 [↑](#footnote-ref-1370)
1370. النحل : 111 [↑](#footnote-ref-1371)
1371. النحل : 112 [↑](#footnote-ref-1372)
1372. النحل : 112 [↑](#footnote-ref-1373)
1373. الإسراء : 1 [↑](#footnote-ref-1374)
1374. الإسراء : 14 [↑](#footnote-ref-1375)
1375. الإسراء : 13 [↑](#footnote-ref-1376)
1376. الإسراء : 25 [↑](#footnote-ref-1377)
1377. الإسراء : 34 [↑](#footnote-ref-1378)
1378. الإسراء : 44 [↑](#footnote-ref-1379)
1379. سبأ :‌10 [↑](#footnote-ref-1380)
1380. الأسراء : 52 [↑](#footnote-ref-1381)
1381. الإسراء : 54 [↑](#footnote-ref-1382)
1382. الإسراء : 55 [↑](#footnote-ref-1383)
1383. الحدید : 3 [↑](#footnote-ref-1384)
1384. الإسراء : 57 [↑](#footnote-ref-1385)
1385. الإسراء :‌70 [↑](#footnote-ref-1386)
1386. الإسراء :‌80 [↑](#footnote-ref-1387)
1387. الإسراء : 85 [↑](#footnote-ref-1388)
1388. الإسراء : 105 [↑](#footnote-ref-1389)
1389. الإسراء : 107 [↑](#footnote-ref-1390)
1390. الإسراء : 108 [↑](#footnote-ref-1391)
1391. الإسراء : 109 [↑](#footnote-ref-1392)
1392. الكهف : 18 [↑](#footnote-ref-1393)
1393. الكهف :‌18 [↑](#footnote-ref-1394)
1394. الكهف : 18 [↑](#footnote-ref-1395)
1395. البقرة : 105 – آل عمران : 74 [↑](#footnote-ref-1396)
1396. الكهف : 18 [↑](#footnote-ref-1397)
1397. الكهف : 28 [↑](#footnote-ref-1398)
1398. الكهف : 29 [↑](#footnote-ref-1399)
1399. الكهف : 65 [↑](#footnote-ref-1400)
1400. النحل : 68 [↑](#footnote-ref-1401)
1401. القصص : 7 [↑](#footnote-ref-1402)
1402. الكهف : 80 [↑](#footnote-ref-1403)
1403. ابراهیم :‌27 [↑](#footnote-ref-1404)
1404. مائدة : 1 [↑](#footnote-ref-1405)
1405. الأنبیاء :‌23 [↑](#footnote-ref-1406)
1406. الكهف : 78 [↑](#footnote-ref-1407)
1407. الكهف :‌109 [↑](#footnote-ref-1408)
1408. لقمان : 27 [↑](#footnote-ref-1409)
1409. طه : 110 [↑](#footnote-ref-1410)
1410. الكهف : 103 [↑](#footnote-ref-1411)
1411. الكهف : 104 [↑](#footnote-ref-1412)
1412. الكهف : 107 [↑](#footnote-ref-1413)
1413. مریم :‌96 [↑](#footnote-ref-1414)
1414. الكهف :‌108 [↑](#footnote-ref-1415)
1415. الأنفال : 11 [↑](#footnote-ref-1416)
1416. البقرة : 255 [↑](#footnote-ref-1417)
1417. الأنفال : ‌75 [↑](#footnote-ref-1418)
1418. النمل : ‌16 [↑](#footnote-ref-1419)
1419. الدخان : ‌32 [↑](#footnote-ref-1420)
1420. التوبه : 60 [↑](#footnote-ref-1421)
1421. الإنسان : 21 [↑](#footnote-ref-1422)
1422. التوبه : 72 [↑](#footnote-ref-1423)
1423. القصص : 85 [↑](#footnote-ref-1424)
1424. یونس : 62 [↑](#footnote-ref-1425)
1425. یونس : 63 [↑](#footnote-ref-1426)
1426. یونس : 99 [↑](#footnote-ref-1427)
1427. آل عمران : 145 [↑](#footnote-ref-1428)
1428. یونس : 101 [↑](#footnote-ref-1429)
1429. الأنعام : 76 – 77 - 78 [↑](#footnote-ref-1430)
1430. الأنعام :‌ 78 [↑](#footnote-ref-1431)
1431. یونس : 101 [↑](#footnote-ref-1432)
1432. هود : 44 [↑](#footnote-ref-1433)
1433. هود :‌ 49 [↑](#footnote-ref-1434)
1434. هود : 49 [↑](#footnote-ref-1435)
1435. هود : 82 [↑](#footnote-ref-1436)
1436. یوسف : 3 [↑](#footnote-ref-1437)
1437. النحل : 60 [↑](#footnote-ref-1438)
1438. یوسف : 92 [↑](#footnote-ref-1439)
1439. یوسف : 111 [↑](#footnote-ref-1440)
1440. ص : 17 [↑](#footnote-ref-1441)
1441. ص : 18 [↑](#footnote-ref-1442)
1442. ص : 20 [↑](#footnote-ref-1443)
1443. ص : 24 [↑](#footnote-ref-1444)
1444. الإسراء : 77 [↑](#footnote-ref-1445)
1445. ص : 25 - 40 [↑](#footnote-ref-1446)
1446. ص : 25 [↑](#footnote-ref-1447)
1447. ص: 26 [↑](#footnote-ref-1448)
1448. ص : 26 [↑](#footnote-ref-1449)
1449. ص : 26 [↑](#footnote-ref-1450)
1450. ص : 44 [↑](#footnote-ref-1451)
1451. الأنبیاء : 83 [↑](#footnote-ref-1452)
1452. ص : 46 [↑](#footnote-ref-1453)
1453. ص : 46 [↑](#footnote-ref-1454)
1454. ص : 47 [↑](#footnote-ref-1455)
1455. الزمر : 17 [↑](#footnote-ref-1456)
1456. الزمر : 18 [↑](#footnote-ref-1457)
1457. الزمر : ‌17 [↑](#footnote-ref-1458)
1458. الزمر : 18 [↑](#footnote-ref-1459)
1459. الزمر : 22 [↑](#footnote-ref-1460)
1460. الزمر :‌23 [↑](#footnote-ref-1461)
1461. الزمر : 42 [↑](#footnote-ref-1462)
1462. الزمر :‌47 [↑](#footnote-ref-1463)
1463. الزمر : ‌53 [↑](#footnote-ref-1464)
1464. الزمر ‌: 62 [↑](#footnote-ref-1465)
1465. الزمر : ‌65 [↑](#footnote-ref-1466)
1466. الزمر : ‌65 [↑](#footnote-ref-1467)
1467. الزمر : ‌67 [↑](#footnote-ref-1468)
1468. الرعد :‌33 [↑](#footnote-ref-1469)
1469. الزمر :‌68 [↑](#footnote-ref-1470)
1470. الزمر :‌69 [↑](#footnote-ref-1471)
1471. الزمر : 73 [↑](#footnote-ref-1472)
1472. الزمر : 73 [↑](#footnote-ref-1473)
1473. یس : 58 [↑](#footnote-ref-1474)
1474. الزمر : ‌74 [↑](#footnote-ref-1475)
1475. الغافر : 7 [↑](#footnote-ref-1476)
1476. الغافر : 7 [↑](#footnote-ref-1477)
1477. الغافر : 7 [↑](#footnote-ref-1478)
1478. الغافر : ‌15 [↑](#footnote-ref-1479)
1479. الغافر : 15 [↑](#footnote-ref-1480)
1480. الغافر : 16 [↑](#footnote-ref-1481)
1481. الزمر : 67 [↑](#footnote-ref-1482)
1482. الغافر : 16 [↑](#footnote-ref-1483)
1483. الغافر : 16 [↑](#footnote-ref-1484)
1484. الغافر : 16 [↑](#footnote-ref-1485)
1485. الغافر : 17 [↑](#footnote-ref-1486)
1486. الغافر : 17 [↑](#footnote-ref-1487)
1487. یونس : 58 [↑](#footnote-ref-1488)
1488. الغافر : 19 [↑](#footnote-ref-1489)
1489. الغافر : 60 [↑](#footnote-ref-1490)
1490. فصلت : 12 [↑](#footnote-ref-1491)
1491. فصلت : 9 [↑](#footnote-ref-1492)
1492. فصلت : 12 [↑](#footnote-ref-1493)
1493. فصلت : 11 [↑](#footnote-ref-1494)
1494. فصلت : 10 [↑](#footnote-ref-1495)
1495. فصلت : 44 [↑](#footnote-ref-1496)
1496. فصلت : 44 [↑](#footnote-ref-1497)
1497. فصلت : 49 [↑](#footnote-ref-1498)
1498. فصلت : 53 [↑](#footnote-ref-1499)
1499. فصلت : 53 [↑](#footnote-ref-1500)
1500. فصلت : 54 [↑](#footnote-ref-1501)
1501. فصلت : 54 [↑](#footnote-ref-1502)
1502. الشوری : 3 [↑](#footnote-ref-1503)
1503. الشوری : 11 [↑](#footnote-ref-1504)
1504. الحدید : 3 [↑](#footnote-ref-1505)
1505. الشوری : 19 [↑](#footnote-ref-1506)
1506. النجم : 8 [↑](#footnote-ref-1507)
1507. النجم : 9 [↑](#footnote-ref-1508)
1508. الشوری :‌47 [↑](#footnote-ref-1509)
1509. البقرة : ‌7 [↑](#footnote-ref-1510)
1510. الزخرف : 32 [↑](#footnote-ref-1511)
1511. الزخرف : 32 [↑](#footnote-ref-1512)
1512. الزخرف : ‌81 [↑](#footnote-ref-1513)
1513. مریم :‌90 [↑](#footnote-ref-1514)
1514. مریم : 91 [↑](#footnote-ref-1515)
1515. الصافات : 35 – محمد : 19 [↑](#footnote-ref-1516)
1516. فتح : 29 [↑](#footnote-ref-1517)
1517. الدخان : 56 [↑](#footnote-ref-1518)
1518. محمد : 19 [↑](#footnote-ref-1519)
1519. الأحقاف [↑](#footnote-ref-1520)
1520. الأحقاف : 35 [↑](#footnote-ref-1521)
1521. ق : 1 [↑](#footnote-ref-1522)
1522. ق : 2 [↑](#footnote-ref-1523)
1523. ق : ‌21 [↑](#footnote-ref-1524)
1524. ق : 22 [↑](#footnote-ref-1525)
1525. ق :‌37 [↑](#footnote-ref-1526)
1526. الذاریات : 15 [↑](#footnote-ref-1527)
1527. الذاریات : 16 [↑](#footnote-ref-1528)
1528. الذاریات :‌16 [↑](#footnote-ref-1529)
1529. الذاریات :‌17 [↑](#footnote-ref-1530)
1530. السجده : 17 [↑](#footnote-ref-1531)
1531. الذاریات : 19 [↑](#footnote-ref-1532)
1532. الذاریات : 50 [↑](#footnote-ref-1533)
1533. الذاریات : 54 [↑](#footnote-ref-1534)
1534. الذاریات : 55 [↑](#footnote-ref-1535)
1535. الذاریات : 56 [↑](#footnote-ref-1536)
1536. القصص : 88 [↑](#footnote-ref-1537)
1537. الذاریات : 58 [↑](#footnote-ref-1538)
1538. الطور : 48 [↑](#footnote-ref-1539)
1539. النجم :‌ 1 [↑](#footnote-ref-1540)
1540. النجم : 2 [↑](#footnote-ref-1541)
1541. فاتحه : 2 – المائدة : 28 – الأنعام : 45 [↑](#footnote-ref-1542)
1542. النجم : 3 [↑](#footnote-ref-1543)
1543. النجم : 4 [↑](#footnote-ref-1544)
1544. النجم :‌8 [↑](#footnote-ref-1545)
1545. النجم : 9 [↑](#footnote-ref-1546)
1546. النجم : 10 [↑](#footnote-ref-1547)
1547. النجم : 12 [↑](#footnote-ref-1548)
1548. النجم : 13 [↑](#footnote-ref-1549)
1549. النجم : 16 [↑](#footnote-ref-1550)
1550. آل عمران : 7 [↑](#footnote-ref-1551)
1551. النجم : 42 [↑](#footnote-ref-1552)
1552. النجم :‌43 [↑](#footnote-ref-1553)
1553. النجم : 44 [↑](#footnote-ref-1554)
1554. النجم : 39 [↑](#footnote-ref-1555)
1555. النجم : 40 [↑](#footnote-ref-1556)
1556. النجم : 41 [↑](#footnote-ref-1557)
1557. النجم : 44 [↑](#footnote-ref-1558)
1558. القمر : 54 [↑](#footnote-ref-1559)
1559. القمر : 55 [↑](#footnote-ref-1560)
1560. الرحمن : 26 [↑](#footnote-ref-1561)
1561. الرحمن : 27 [↑](#footnote-ref-1562)
1562. الرحمن : 29 [↑](#footnote-ref-1563)
1563. الحجرات : 7 [↑](#footnote-ref-1564)
1564. الرحمن : 78 [↑](#footnote-ref-1565)
1565. الحدید : 3 [↑](#footnote-ref-1566)
1566. الحشر : 19 [↑](#footnote-ref-1567)
1567. الصافات : 35 – محمد : 19 [↑](#footnote-ref-1568)
1568. الحشر : 21 [↑](#footnote-ref-1569)
1569. الأحزاب : 72 [↑](#footnote-ref-1570)
1570. سبأ : 10 [↑](#footnote-ref-1571)
1571. البقرة : 74 [↑](#footnote-ref-1572)
1572. التغابن : 9 [↑](#footnote-ref-1573)
1573. طلاق : 3 [↑](#footnote-ref-1574)
1574. طلاق : 2 – 4 - 5 [↑](#footnote-ref-1575)
1575. طلاق : 2 [↑](#footnote-ref-1576)
1576. طلاق : 3 [↑](#footnote-ref-1577)
1577. القلم : 1 [↑](#footnote-ref-1578)
1578. القلم : 2 [↑](#footnote-ref-1579)
1579. الأعراف : 182 [↑](#footnote-ref-1580)
1580. المدّثر : 38 [↑](#footnote-ref-1581)
1581. المدّثر : 39 [↑](#footnote-ref-1582)
1582. المدّثر : 52 [↑](#footnote-ref-1583)
1583. قیامة : 1 [↑](#footnote-ref-1584)
1584. قیامة : 2 [↑](#footnote-ref-1585)
1585. الفجر : 27 [↑](#footnote-ref-1586)
1586. الفجر : 28 [↑](#footnote-ref-1587)
1587. الإنسان : 1 [↑](#footnote-ref-1588)
1588. البقرة 30 [↑](#footnote-ref-1589)
1589. الإنسان : 21 [↑](#footnote-ref-1590)
1590. واقعة : ‌33 [↑](#footnote-ref-1591)
1591. نبأ : 6 [↑](#footnote-ref-1592)
1592. نبأ : 7 [↑](#footnote-ref-1593)
1593. نبأ : 31 [↑](#footnote-ref-1594)
1594. نبأ : 35 [↑](#footnote-ref-1595)
1595. نبأ : 36 [↑](#footnote-ref-1596)
1596. النازعات : 16 [↑](#footnote-ref-1597)
1597. النازعات : 17 [↑](#footnote-ref-1598)
1598. النازعات : 40 [↑](#footnote-ref-1599)
1599. النازعات : 41 [↑](#footnote-ref-1600)
1600. الحدید : 29 [↑](#footnote-ref-1601)
1601. تكویر : 1 [↑](#footnote-ref-1602)
1602. تكویر : 2 [↑](#footnote-ref-1603)
1603. تكویر : 3 [↑](#footnote-ref-1604)
1604. تكویر : 15 [↑](#footnote-ref-1605)
1605. تكویر : 16 [↑](#footnote-ref-1606)
1606. تكویر : 17 [↑](#footnote-ref-1607)
1607. تكویر : 18 [↑](#footnote-ref-1608)
1608. الإنفطار : 6 [↑](#footnote-ref-1609)
1609. الإنشاق : 1 [↑](#footnote-ref-1610)
1610. الإنشاق : 2 [↑](#footnote-ref-1611)
1611. سبأ : 23 [↑](#footnote-ref-1612)
1612. البروج : 13 [↑](#footnote-ref-1613)
1613. البروج : 14 [↑](#footnote-ref-1614)
1614. البروج : 15 [↑](#footnote-ref-1615)
1615. هود :‌107 [↑](#footnote-ref-1616)
1616. الغاشیة :‌17 [↑](#footnote-ref-1617)
1617. الغاشیة : 18 [↑](#footnote-ref-1618)
1618. الغاشیة : 19 [↑](#footnote-ref-1619)
1619. الغاشیة : 20 [↑](#footnote-ref-1620)
1620. الفرقان : 45 [↑](#footnote-ref-1621)
1621. النساء : 82 – محمد : 24 [↑](#footnote-ref-1622)
1622. الشوری : 52 [↑](#footnote-ref-1623)
1623. الفجر : 27 [↑](#footnote-ref-1624)
1624. الشمس : 1 [↑](#footnote-ref-1625)
1625. الشمس : 2 [↑](#footnote-ref-1626)
1626. الشمس : 3 [↑](#footnote-ref-1627)
1627. الشمس : 4 [↑](#footnote-ref-1628)
1628. الشمس : 5 [↑](#footnote-ref-1629)
1629. الشمس : 6 [↑](#footnote-ref-1630)
1630. الزمر : 69 [↑](#footnote-ref-1631)
1631. اللیل : 1 [↑](#footnote-ref-1632)
1632. اللیل : 2 [↑](#footnote-ref-1633)
1633. اللیل : 4 [↑](#footnote-ref-1634)
1634. الزخرف : 32 [↑](#footnote-ref-1635)
1635. التین :‌1 [↑](#footnote-ref-1636)
1636. التین :‌2 [↑](#footnote-ref-1637)
1637. التین :‌3 [↑](#footnote-ref-1638)
1638. القصص : 29 [↑](#footnote-ref-1639)
1639. القصص : 30 [↑](#footnote-ref-1640)
1640. آل عمران : 97 [↑](#footnote-ref-1641)
1641. التین : 4 [↑](#footnote-ref-1642)
1642. النصر : 1 [↑](#footnote-ref-1643)
1643. النصر : 3 [↑](#footnote-ref-1644)
1644. الشوری : 7 [↑](#footnote-ref-1645)
1645. التوحید : 1 [↑](#footnote-ref-1646)
1646. الأنعام : 95 - 96 [↑](#footnote-ref-1647)
1647. الإسراء : 43 [↑](#footnote-ref-1648)
1648. التوحید : 2 [↑](#footnote-ref-1649)
1649. التوحید : 3 [↑](#footnote-ref-1650)
1650. التوحید : 3 [↑](#footnote-ref-1651)
1651. فلق :‌1 [↑](#footnote-ref-1652)
1652. فلق : 2 [↑](#footnote-ref-1653)
1653. فلق : 3 [↑](#footnote-ref-1654)
1654. فلق :‌4 [↑](#footnote-ref-1655)
1655. الأنعام : 96 [↑](#footnote-ref-1656)
1656. الأنعام : 95 [↑](#footnote-ref-1657)
1657. الناس : 1 [↑](#footnote-ref-1658)
1658. الناس : 2 [↑](#footnote-ref-1659)
1659. الناس : 3 [↑](#footnote-ref-1660)
1660. الناس :‌4 [↑](#footnote-ref-1661)
1661. الأنعام :‌112 [↑](#footnote-ref-1662)
1662. البقرة :‌169 [↑](#footnote-ref-1663)
1663. یوسف : 53 [↑](#footnote-ref-1664)
1664. الناس : 5 [↑](#footnote-ref-1665)
1665. یوسف : 30 [↑](#footnote-ref-1666)
1666. النجم :‌11 [↑](#footnote-ref-1667)
1667. - سوره3 آیه7: و تأویلش را جز خدا و آنانکه در دانش قدمی استوار دارند نمی دانند. [↑](#footnote-ref-1668)
1668. - سوره4 آیه171. [↑](#footnote-ref-1669)
1669. - سوره57 آیه3. [↑](#footnote-ref-1670)
1670. -سوره های 15 و 38، آیه های 29 و 72. [↑](#footnote-ref-1671)
1671. - سوره2 آیه31 [↑](#footnote-ref-1672)
1672. - سوره68 آیه4. [↑](#footnote-ref-1673)
1673. - سوره2 آیه 171. [↑](#footnote-ref-1674)
1674. - اشاره است به آیه 54 سوره41: انه بکل شییء محیط. [↑](#footnote-ref-1675)
1675. - سوره های 15و 38 آیه های 29و72. [↑](#footnote-ref-1676)
1676. - سوره20 آیه5. [↑](#footnote-ref-1677)
1677. - سوره48 آیه10. [↑](#footnote-ref-1678)
1678. - سوره7 آیه179. [↑](#footnote-ref-1679)
1679. - سوره29 آیه45. [↑](#footnote-ref-1680)
1680. - سوره3 آیه97. [↑](#footnote-ref-1681)
1681. - و خدا از جهانیان بی نیاز است- اشاره است به آیه5 سوره29: ان الله لغنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-1682)
1682. - سوره57 آیه3. [↑](#footnote-ref-1683)
1683. - جمع فیفات: بیابانها. [↑](#footnote-ref-1684)
1684. - دشتها. [↑](#footnote-ref-1685)
1685. - سوره25 آیه45. [↑](#footnote-ref-1686)
1686. - سوره25 آیه45. [↑](#footnote-ref-1687)
1687. - سوره24 آیه35. [↑](#footnote-ref-1688)
1688. - اشاره است به سوره5 ایه29: ان الله لغنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-1689)
1689. - یعنی فرو رفته. [↑](#footnote-ref-1690)
1690. - کلمه ای است ترکی به معنی بخشش و انعام. [↑](#footnote-ref-1691)
1691. - سوره28 آیه88. [↑](#footnote-ref-1692)
1692. - سوره6 آیه103. [↑](#footnote-ref-1693)
1693. - سوره21 آیه107. [↑](#footnote-ref-1694)
1694. - سوره72 آیه19. [↑](#footnote-ref-1695)
1695. - القیوم موجودی است که قوامش به دیگری نیست بلکه قوام دیگران به اوست. [↑](#footnote-ref-1696)
1696. - سوره 6 آیه59: تر و خشکی نیست که در کتاب مبین نباشد. [↑](#footnote-ref-1697)
1697. - سوره6 آیه59: و کلیدهای غیب نزد اوست، ان را جز او نمی داند. [↑](#footnote-ref-1698)
1698. - منزه است خدائی که در هرچیزی برای او دری است که هر زمان آن در گشوده شود خدا را آنجا یابند. [↑](#footnote-ref-1699)
1699. - طاق [↑](#footnote-ref-1700)
1700. - جفت. [↑](#footnote-ref-1701)
1701. و4- سوره53 آیه9: **فکان قاب قوسین او ادنی**: پس بود قدر دو کمان یا نزدیک تر. [↑](#footnote-ref-1702)
1702. [↑](#footnote-ref-1703)
1703. - سوره2 آیه117. [↑](#footnote-ref-1704)
1704. - خراتان یا خرتین دو ستاره اند از منازل قمر و نزد عرب آن دو ستاره بمنزلۀۀ زبرۀ اسد است یعنی میان دو کتف او و بهمین جهت این دو ستاره را زبرة نیز گویند. [↑](#footnote-ref-1705)
1705. - سوره40 آیه15. [↑](#footnote-ref-1706)
1706. - سوره35 ایه15. [↑](#footnote-ref-1707)
1707. - نوات به معنی هسته است و جمع آن نوی. [↑](#footnote-ref-1708)
1708. - سوره 2 آیه261. [↑](#footnote-ref-1709)
1709. - سوره15 آیه29. [↑](#footnote-ref-1710)
1710. - اشاره است به آیه3 سوره97: فان الله غنی عن العالمین. [↑](#footnote-ref-1711)
1711. - سوره8 آیه17: تو نینداختی هنگامی که انداختی لیکن خدا انداخت. [↑](#footnote-ref-1712)
1712. - سوره 17 آیه44: هیچ چیزی نیست جز اینکه تسبیح بستایش او می کند لکن تسبیح آنها را نمی فهمند. [↑](#footnote-ref-1713)
1713. - سوره17 آیه84. [↑](#footnote-ref-1714)
1714. - سوره2 آیه60. [↑](#footnote-ref-1715)
1715. - در موارد بسیاری در قرآن مجید ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-1716)
1716. - سوره57آیه3. [↑](#footnote-ref-1717)
1717. - سوره53 آیه9. [↑](#footnote-ref-1718)
1718. - سوره42 آیه11. [↑](#footnote-ref-1719)
1719. - سوره28 آیه88. [↑](#footnote-ref-1720)
1720. - سوره68 آیه1. [↑](#footnote-ref-1721)
1721. - سوره1 آیه های2و3. [↑](#footnote-ref-1722)
1722. - سوره12 آیه های 64و92. [↑](#footnote-ref-1723)
1723. - سوره36آیه83. [↑](#footnote-ref-1724)
1724. - سوره35 آیه32. [↑](#footnote-ref-1725)
1725. - سوره36 آیه82. [↑](#footnote-ref-1726)
1726. - سوره1 آیه2. [↑](#footnote-ref-1727)
1727. - سوره 28 آیه88. [↑](#footnote-ref-1728)
1728. سورۀ 57 آيۀ 3. [↑](#footnote-ref-1729)
1729. سورۀ 2 آيۀ 258: دوست آنان که گرویدند خدا است. [↑](#footnote-ref-1730)
1730. سورۀ 2 آيۀ 143. [↑](#footnote-ref-1731)
1731. سورۀ 3 آيۀ 29: بگو اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد. [↑](#footnote-ref-1732)
1732. سورۀ 24 آيۀ 31: و همه بسوی خدا بازگشت کنید. [↑](#footnote-ref-1733)
1733. جمع فیفاء به معنی بیابان فراخ و بی‌اب (فرهنگ نفیسی). [↑](#footnote-ref-1734)
1734. سورۀ 7 آيۀ 178: آنان مانند چهارپایان بلکه گمراه‌تراند. [↑](#footnote-ref-1735)
1735. سورۀ 17 آيۀ 72: و به تحقیق فرزندان آدم را گرامی گردانیدیم. [↑](#footnote-ref-1736)
1736. سورۀ 72 آيۀ 19: و اینکه چون بندۀ خدا برخاست. [↑](#footnote-ref-1737)
1737. سورۀ 2 آيۀ 109: هرجا روی آورید آنجا روی خدا است. [↑](#footnote-ref-1738)
1738. سورۀ 20 آيۀ 48: بدرستی که من با شمایم می‌شنوم و می‌بینم. [↑](#footnote-ref-1739)
1739. سورۀ 38 آيۀ 25: بدرستی که ترا در زمین خلیفه گردانیدیم. [↑](#footnote-ref-1740)
1740. سورۀ 24 آيۀ 35: خدا نور آسمان‌ها و زمین است. [↑](#footnote-ref-1741)
1741. سورۀ 25 آيۀ 47: آفتاب را بر او دلیل گردانیدیم. [↑](#footnote-ref-1742)
1742. سورۀ 25 آيۀ 47: آیا نمی‌بینی که چگونه پروردگارت سایه را پهن گردانید. [↑](#footnote-ref-1743)
1743. ریا و دورنگی (فرهنگ نفیسی) [↑](#footnote-ref-1744)
1744. ابله و نادان (فرهنگ نفیسی). [↑](#footnote-ref-1745)
1745. مردم منافق و دورنگ و فضول (دهخدا). [↑](#footnote-ref-1746)
1746. هر سبزة بستانی عموماً و چغندر و اسفناج و گندنا و کرفس خصوصاً (فرهنگ نفیسی). [↑](#footnote-ref-1747)
1747. بادوفتحه: سرخی که در چشم پیدا می‌شود. [↑](#footnote-ref-1748)
1748. تراشیدن. [↑](#footnote-ref-1749)
1749. سورۀ 53 آيۀ 17: بجانبی چشم نگردید و از حد تجاوز ننمود. [↑](#footnote-ref-1750)
1750. سورۀ 10 آيۀ 25. [↑](#footnote-ref-1751)
1751. سورۀ 110. [↑](#footnote-ref-1752)
1752. سورۀ 109. [↑](#footnote-ref-1753)
1753. سورۀ 99. [↑](#footnote-ref-1754)
1754. سورۀ 56. [↑](#footnote-ref-1755)
1755. سورۀ 55 آيۀ 29. [↑](#footnote-ref-1756)
1756. سورۀ 2. [↑](#footnote-ref-1757)
1757. سورۀ 3. [↑](#footnote-ref-1758)
1758. سورۀ 18. [↑](#footnote-ref-1759)
1759. سورۀ 4. [↑](#footnote-ref-1760)
1760. سورۀ 20. [↑](#footnote-ref-1761)
1761. سورۀ 85 آيۀ 12: همانا گرفتن پروردگار تو سخت است. [↑](#footnote-ref-1762)
1762. سورۀ 67. [↑](#footnote-ref-1763)
1763. سورۀ 78 آیه‌های 6 و7: آیا زمین را بستر قرار ندادیم، و کوهها را میخ‌ها. [↑](#footnote-ref-1764)
1764. وطأة بمعنی جای پا است (فرهنگ نفیسی). [↑](#footnote-ref-1765)
1765. سورۀ 71 آيۀ 29: پروردگارا مرا و پدر و مادرم را و کسی را که با ایمان داخل خانه من شد و مردان وزنان مؤمن را بیامرز. [↑](#footnote-ref-1766)
1766. سورۀ 26 آیه 83: پروردگارا مرا حکمی عطا کن و به شایستگان برسان. [↑](#footnote-ref-1767)
1767. ظریف، خوش و نیک سیرت (فرهنگ نفیسی). [↑](#footnote-ref-1768)
1768. سورۀ 72 آيۀ 19: همانا چون بندة خدا برخاست. [↑](#footnote-ref-1769)
1769. سورۀ 2 آيۀ 128: فروخورندگان خشم و عفوکنندگان از مردم. [↑](#footnote-ref-1770)
1770. سورۀ 38 آيۀ 79: همانا تا روز جزا لعنت من بر تو است. [↑](#footnote-ref-1771)
1771. سورۀ 79 آیه‌های 40 و 41: اما آنکه از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از خواهش باز دارد بهشت جایگاه او است. [↑](#footnote-ref-1772)
1772. سورۀ 2 آيۀ 222: خدا توبه‌کنندگان و پاکان را دوست دارد. [↑](#footnote-ref-1773)
1773. سورۀ 55 آیه‌های 26 و 27: هرکسی در معرض فنا است و ذات پروردگار تو پاینده است که صاحب جلال و گرامی داشتن است. [↑](#footnote-ref-1774)
1774. سورۀ 2 آیه‌های 258 و 259: خدا دوست کسانی است که گرویدند، ایشان را از تاریکی‌های کفر به روشنائی ایمان آورد، و آنان که نگرویدند طاغوت دوستان ایشانند و آنان را از روشنائی بتاریکی آورد. [↑](#footnote-ref-1775)
1775. سروة 3 آيۀ 40: صاحب جاه در دنیا و آخرت و از نزدیکان. [↑](#footnote-ref-1776)
1776. سورۀ 3 آيۀ 102: پس آنان که روی‌هایشان سیاه شد، آیا کافر شدید بعد از ایمانتان، پس بچشید عذاب را بسبب آنچه که کافر شده‌اید. [↑](#footnote-ref-1777)
1777. تخم مرغ و میوه ای که درون آن گندیده و ضایع شده باشد [↑](#footnote-ref-1778)
1778. سورۀ 18 آيۀ 64: و او را از نزد خود دانش آموخته بودیم. [↑](#footnote-ref-1779)
1779. اين اشعار در بعضی نسخ اضافه است:

      |  |  |  |
      | --- | --- | --- |
      | مگس را به چشم حقارت مبین به کفر و به اسلام یکسان نگر خرابات را نیز عزت بدار |  | که او نیز دربارگه مهتری است که هر یک ز دیوان حق دفتری است که او نیز در ملک حق کشوری است |

      [↑](#footnote-ref-1780)
1780. سورۀ 2 آيۀ 109: به هر سو رو کنید رو به خدا است. [↑](#footnote-ref-1781)
1781. سورۀ رعد آيۀ 28: آگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا آرامش می‌یابد. [↑](#footnote-ref-1782)
1782. سورۀ علق آيۀ 19: سجده کن و نزدیک شو. [↑](#footnote-ref-1783)
1783. سورۀ معارج آیه 23: آنان که همیشه در نمازاند. [↑](#footnote-ref-1784)
1784. سورۀ الرحمن آیه‌های 1و2و3 خدایمهربان قرآن را یاد داد، انسان را آفرید، وی را بیان آموخت. [↑](#footnote-ref-1785)
1785. سورۀ آل‌عمران آيۀ 91: کسی که استطاعت طی راه بسوی او را دارد. [↑](#footnote-ref-1786)
1786. سورۀ آل‌عمران آيۀ 91: کسی که درون کعبه شود ایمن باشد. [↑](#footnote-ref-1787)
1787. آيۀ 28 سورۀ حجر: بسوی پروردگارت برگرد در حالی که تو از او خشنود باشی و او از تو. [↑](#footnote-ref-1788)
1788. سورۀ طلاق آيۀ 3: کسی که برخدا توکل کند او را کافی است. [↑](#footnote-ref-1789)
1789. قناعت گنجی است که از بین نمی‌رود. [↑](#footnote-ref-1790)
1790. اشاره به آيۀ 142 سوة ششم: انه لایحب‌المسرفین: خدا اسراف‌کنندگان را دوست ندارد. [↑](#footnote-ref-1791)
1791. اشاره است به آيۀ 29 سورۀ 3: **قل ان کنتم تحبون‌الله فاتبعونی یحببکم‌الله** و نیز آيۀ 92 سورۀ 20: **فاتبعونی و اطیعوا امری**. [↑](#footnote-ref-1792)
1792. سورۀ پنجم آيۀ 59. [↑](#footnote-ref-1793)
1793. سورۀ بنی اسرائیل آيۀ 84: و فروفرستیم از قرآن آنچه برای مؤمنان شفاء و رحمت است. [↑](#footnote-ref-1794)
1794. سورۀ کهف آيۀ 23: خدا را یاد کن آنگاه که (غیراورا) فراموش کردی. [↑](#footnote-ref-1795)
1795. سورۀ الزمر آيۀ 69: و زمین به نور پروردگارش روشن شد. [↑](#footnote-ref-1796)
1796. سورۀ نور آيۀ 35: خدا نور آسمانها و زمین است. [↑](#footnote-ref-1797)
1797. سورۀ ابراهیم آيۀ 49: روزی که زمین مبدل شود غیر این زمین و آسمانها و ظاهر شود برای خدای یکتای غالب. [↑](#footnote-ref-1798)
1798. سورۀ بقره آيۀ 147: مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. [↑](#footnote-ref-1799)
1799. رنج کشیدن و سختی دیدن. [↑](#footnote-ref-1800)
1800. سورۀ 32 آيۀ 24: از آنها پیشوایانی را قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند، چون شکیبائی کردند و به آیات ما باوری داشتند. [↑](#footnote-ref-1801)
1801. سورۀ 16 آيۀ 53: همانا نفس به بدی امر می‌کند مگر آنکه پروردگارم رحم فرماید. [↑](#footnote-ref-1802)
1802. سورۀ 25 آيۀ 70: پس آن گروه خدا بدی‌هایشان را به نیکوئی‌ها مبدل می‌فرماید. [↑](#footnote-ref-1803)
1803. سورۀ 10 آيۀ 27: برای آنانکه نیکی کردند نیکی و زیادتی است. [↑](#footnote-ref-1804)
1804. سورۀ 57 آيۀ 21: آن فضل خدا است به هر که خواهد می‌دهد. [↑](#footnote-ref-1805)
1805. سورۀ 5 آيۀ 119: خدا از ایشان خشنود شد و از او خشنود شدند. [↑](#footnote-ref-1806)
1806. سورۀ 6 آيۀ 122: آیا کسی که مرده او را زنده ساختیم و برایش نوری قرار دادیم که با آن بین مردم راه برود چون کسی است که در تاریکی‌ها است و از آن بیرون نمی‌آید؟ [↑](#footnote-ref-1807)
1807. سورۀ 53 آیه‌های 3و4: از خواهش نفس سخن نمی‌کند و آن نیست مگر وحیی که به وی می‌شود. [↑](#footnote-ref-1808)
1808. او به زبانم گویا است و او زبان من است. [↑](#footnote-ref-1809)
1809. سورۀ 4 آيۀ 114: خیری در بسیاری از نجوای آنها نیست مگر کسی که به صدقه‌ای یا کار خوبی یا اصلاح میان مردم امر کند. [↑](#footnote-ref-1810)
1810. سورۀ 20 آيۀ 49: و سلام بر آن که پیرو هدایت شد. [↑](#footnote-ref-1811)
1811. سورۀ آل‌عمران آیه 29: بگو اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد. [↑](#footnote-ref-1812)
1812. سورۀ 19 آيۀ 96. [↑](#footnote-ref-1813)
1813. سورۀ 2 آيۀ 160: آنان که گرویدند بشدت خدا را دوست دارند. [↑](#footnote-ref-1814)
1814. سورۀ جاثیه آيۀ 22: آیا دیدی او را که هوای خود را خدای خود گرفت. [↑](#footnote-ref-1815)
1815. سورۀ 38 آيۀ 25. [↑](#footnote-ref-1816)
1816. سورۀ 25 آيۀ 66. [↑](#footnote-ref-1817)
1817. سورۀ 39 آيۀ 23: آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشادی داد. [↑](#footnote-ref-1818)
1818. سورۀ 49 آيۀ 7: اما خدا بشما ایمان را محبوب گردانید، و آن را در دل‌های شما آراست. [↑](#footnote-ref-1819)
1819. سورۀ 53 آيۀ 11: آنچه را دل نمی‌دید تکذیب نکرد. [↑](#footnote-ref-1820)
1820. سورۀ 39 آيۀ 22: همانا در آن پندی است مر خردمندان را. [↑](#footnote-ref-1821)
1821. سورۀ طلاق آيۀ 3: کسی که بر خدا توکل کند او را کفایت می‌کند. [↑](#footnote-ref-1822)
1822. سورۀ 17 آيۀ 82: پروردگارا مرا داخل گردان داخل گردیدن راستی و بیرون آور بیرون آوردن راستی، و از نزد خود برای من تسلطی یاری دهنده قرار ده. [↑](#footnote-ref-1823)
1823. سورۀ 2 آيۀ 160: آنان که گرویدند و سخت خدای را دوست دارند. [↑](#footnote-ref-1824)
1824. سورۀ 2 آيۀ 1. [↑](#footnote-ref-1825)
1825. سورۀ 47 آيۀ 21. [↑](#footnote-ref-1826)
1826. سورۀ زمر آيۀ 7: شب را بر روز می‌پیچد و روز را بر شب. [↑](#footnote-ref-1827)
1827. سورۀ 16 آيۀ 62: و برای خدا مثل برتر است. [↑](#footnote-ref-1828)
1828. سورۀ 24 آيۀ 35. [↑](#footnote-ref-1829)
1829. سورۀ بنی اسرائیل آيۀ 46: هیچ چیزی نیست جز اینکه به ستایش او تسبیح می‌کند اما تسبیح آنها را نمی‌فهمید. [↑](#footnote-ref-1830)
1830. سورۀ 22 آيۀ 33. کسی که شعائر خدا را بزرگ دارد این عمل از پرهیزکاری دل‌ها است. [↑](#footnote-ref-1831)
1831. برای خدا همتایانی قرار مدهید (سورۀ 2 آيۀ 20). [↑](#footnote-ref-1832)
1832. سورۀ مدثر آيۀ 4: و جامه‌ات را پاک کن. [↑](#footnote-ref-1833)
1833. سورۀ مدثر آیه 4 و جامه‌ات را پاک کن. [↑](#footnote-ref-1834)
1834. سورۀ 21 آيۀ 31: و همه چیز را از آب زنده گردانیدیم. [↑](#footnote-ref-1835)
1835. سورۀ 6 آيۀ 79: متوجه گردانیدم رویم را. [↑](#footnote-ref-1836)
1836. سورۀ 2 آيۀ 158. [↑](#footnote-ref-1837)
1837. سورۀ 6 آيۀ 79: متوجه گردانیدم رویم را. [↑](#footnote-ref-1838)
1838. سورۀ انبیا آيۀ 31: پس آن دو را شکافتیم. [↑](#footnote-ref-1839)
1839. سورۀ 3 آيۀ 60. [↑](#footnote-ref-1840)
1840. سورۀ 6 آيۀ 79: متوجه گردانیدم رویم را. [↑](#footnote-ref-1841)
1841. سورۀ 18 آيۀ 81: و آن را از رأی خود نکردم. [↑](#footnote-ref-1842)
1842. سورۀ 6 آيۀ 163. [↑](#footnote-ref-1843)
1843. سورۀ 51 آيۀ 56: وجن و انس را نیافریدم مگر اینکه مرا بپرستند یا مرا بشناسند. [↑](#footnote-ref-1844)
1844. سورۀ 6 آيۀ 163: او را شریکی نیست و به آن مأمور شدم و من از مسلمانانم. [↑](#footnote-ref-1845)
1845. سورۀ عنکبوت آيۀ 44: همانا نماز ازکار زشت و ناپسند باز می‌دارد. [↑](#footnote-ref-1846)
1846. سورۀ طه آيۀ 113: بگو پروردگارا بر دانش من بیفزای. [↑](#footnote-ref-1847)
1847. سورۀ احزاب آيۀ 42: او است کسی که بر شما رحمت می‌فرستد و فرشتگانش نیز. [↑](#footnote-ref-1848)
1848. سورۀ 6 آيۀ 91: و خدای را سزای شناختنش نشناختند. [↑](#footnote-ref-1849)
1849. سورۀ 4 آيۀ 62: فرمان برید خدا و رسول و صاحبان امر را که از شما هستند. [↑](#footnote-ref-1850)
1850. هرکه فرمان او را برد نجات یابد و هر که سرکشی کند هلاک گردد. [↑](#footnote-ref-1851)
1851. سورۀ 42 آيۀ 9: مانند او چیزی نیست. [↑](#footnote-ref-1852)
1852. سورۀ 3 آیه‌های 163 و 164: و آنان را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندارید بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند و به آنچه خدا به ایشان از فضل خود داده است شادند. [↑](#footnote-ref-1853)
1853. سورۀ 25 آيۀ 60: زنده‌ای که نمی‌میرد. [↑](#footnote-ref-1854)
1854. سورۀ 28 آيۀ 88: همه چیز زوال پذیرد جز وجه او. [↑](#footnote-ref-1855)
1855. سورۀ الرحمن آيۀ 13: انسان را از گل خشکیده مانند سفال پخته آفرید. [↑](#footnote-ref-1856)
1856. سورۀ 20 آيۀ 57: شما را از آن آفریدیم و در آن باز می‌بریم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم. [↑](#footnote-ref-1857)
1857. سورۀ 9 آيۀ 60: همانا صدقه‌ها از برای بی‌نوایان و درماندگان و کارگزاران صدقه‌ها و کسانی که با گرفتن صدقه قلبشان به اسلام مایل گردد و برای آزاد کردن بندگان و بدهکاران و آنچه در راه خدا است و برای در راه ماندگان می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1858)
1858. سورۀ فاطر آيۀ 16: ای مردم شما به خدا نیازمندید و تنها خدا بی‌نیاز و سزاوار ستایش است. [↑](#footnote-ref-1859)
1859. سورۀ فاطر آيۀ 16: ای مردم شما به خدا نیازمندید و تنها خدا بی‌نیاز و سزاوار ستایش است. [↑](#footnote-ref-1860)
1860. و خدا از جهانیان بی‌نیاز است اشاره به آيۀ 5 سورۀ 29: **ان الله لغنی عن العالمین**. [↑](#footnote-ref-1861)
1861. سورۀ 9 آيۀ 60. [↑](#footnote-ref-1862)
1862. سورۀ مزمل آيۀ 20: و خدا را وام نیکو دهید. [↑](#footnote-ref-1863)
1863. سورۀ 9 آيۀ 60: همانا صدقه‌ها از برای بی‌نوایان است. [↑](#footnote-ref-1864)
1864. سورۀ 37 آيۀ 94. [↑](#footnote-ref-1865)
1865. گنجینه و معدن. [↑](#footnote-ref-1866)
1866. نزد پیغمبر آمدم و گفتم مرا دستوری فرمای تا از تو فراگیریم: فرمود بر تو باد به روزه که مانندی ندارد. [↑](#footnote-ref-1867)
1867. سورۀ 42 آيۀ 9: چیزی مانند او نیست. [↑](#footnote-ref-1868)
1868. کسی را که چیزی مانند نباشد جز کسی که چیزی مانندش نیست نه بیند. [↑](#footnote-ref-1869)
1869. سورۀ بقره آيۀ 181: پس هرکه از شما آن ماه را دریابد باید روزه بگیرد. [↑](#footnote-ref-1870)
1870. سورۀ 42 آيۀ 9: پدید آورندة آسمان‌ها و زمین. [↑](#footnote-ref-1871)
1871. سورۀ الحاقة آيۀ 24: بخورید و بیاشامید گوارا باد شما را به سبب آنچه در روزهای گذشته پیش فرستادید. [↑](#footnote-ref-1872)
1872. سورۀ 13 آيۀ 34: میوه‌هایش دائمی است. [↑](#footnote-ref-1873)
1873. سورۀ آل عمران آيۀ 90: همانا اول خانه‌ای که برای مردم بنا نهاده شد خانه‌ای است که به مکه مبارکه است. [↑](#footnote-ref-1874)
1874. سورۀ 22 آيۀ 27: و پاک گردان خانۀ مرا. [↑](#footnote-ref-1875)
1875. فرشتگان را بینی که پیرامون عرش را فرا گرفته‌اند، سورۀ زمر آيۀ 75. [↑](#footnote-ref-1876)
1876. اشاره‌ای به آيۀ 61 سورۀ 25: **واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ماالرحمن** تا آخر. [↑](#footnote-ref-1877)
1877. سورۀ آل عمران آيۀ 91: هر که بتواند که راه آن پیش گیرد. [↑](#footnote-ref-1878)
1878. سورۀ حدید آيۀ 7: و انفاق کنید از آنچه که شما را در آن خلیفه قرار داده است. [↑](#footnote-ref-1879)
1879. سورۀ مزمل آيۀ 9: او را وکیل قرار بده. [↑](#footnote-ref-1880)
1880. چه نیکوخانه است حمام، بدن را نرم می‌کند و چرک را می‌زداید و بیاد آخرت می‌افکند. [↑](#footnote-ref-1881)
1881. سورۀ 87 آيۀ 17: و آخرت بهتر و پاینده‌تر است. [↑](#footnote-ref-1882)
1882. سورۀ 2 آيۀ 75: و خدا بهتر و پاینده‌تر است. [↑](#footnote-ref-1883)
1883. سورۀ 21 آيۀ 31: و از آب هرچیز را زنده گردانیدیم. [↑](#footnote-ref-1884)
1884. سورۀ 2 آيۀ 153. [↑](#footnote-ref-1885)
1885. سورۀ 57 آيۀ 4: و او با شما است هر جا که باشید. [↑](#footnote-ref-1886)
1886. هرکه خود را شناخت پروردگارش را شناخت. [↑](#footnote-ref-1887)
1887. سورۀ ق آيۀ 21: پرده را از تو برداشتیم امروز چشم تو تیزبین است. [↑](#footnote-ref-1888)
1888. سورۀ 1 آيۀ 1. [↑](#footnote-ref-1889)
1889. نام ماهی است از ماههای شمسی. [↑](#footnote-ref-1890)
1890. اشاره است به آيۀ 45 سورۀ 17: **سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا**. [↑](#footnote-ref-1891)
1891. سورۀ فتح آيۀ 27: در حالی که سرهای خود را تراشیده و تقصیر کرده‌اید نمی‌ترسید. [↑](#footnote-ref-1892)
1892. سورۀ حجر آيۀ 9: همانا ما قرآن را فرو فرستادیم. [↑](#footnote-ref-1893)
1893. سورۀ صافات آيۀ 107: و او را به ذبحی بزرگ فدا دادیم. [↑](#footnote-ref-1894)
1894. سورۀ 109. [↑](#footnote-ref-1895)
1895. خدایا بمن خبر رسیده است که وقتی پیغمبرت از آب زمزم خورد، گفت: خدایا من از این آب می‌خورم برای آمرزش گناه و شفا، پس گناه مرا بیامرز و مرا به بخش. [↑](#footnote-ref-1896)
1896. خدایا این خانه خانۀ تو است و من بندۀ تو و پسر بنده و پسرکنیز توام، مرا بر آنچه خلق کرده‌ای و مسخر من ساخته‌ای سوار کردی و درشهرها گردانیدی و مرا به نعمت خود رساندی و بر انجام مناسک حج کمک کردی. خدا به من سلامتی در بدن و عصمت در دین همراه کن و بازگشت مرا نیکو گردان و تا زنده‌ام طاعت روزی کن و خیر دنیا و آخرت را فراهم آور که تو بر هر چیز توانائی. [↑](#footnote-ref-1897)
1897. سورۀ 10 آيۀ 11 و آخر خواندنشان اینکه سپاس خدائی را که پروردگار جهانیان است. [↑](#footnote-ref-1898)
1898. گوئی از حمام بیرون آمده است. [↑](#footnote-ref-1899)
1899. سورۀ 109. [↑](#footnote-ref-1900)
1900. سورۀ 57 آيۀ 12. [↑](#footnote-ref-1901)
1901. ابیات این مثنوی از روی دیوان حضرت شاه نعمت‌الله ولی تصحیح شده است. [↑](#footnote-ref-1902)
1902. سورۀ 12 آيۀ 17: و تو مارا باور نداری. [↑](#footnote-ref-1903)
1903. سورۀ 6 آيۀ 163: او را شریکی نیست. [↑](#footnote-ref-1904)
1904. سورۀ 57 آيۀ 3. [↑](#footnote-ref-1905)
1905. سورۀ 66 آيۀ 6: آنچه خدا ایشان را امر کند نافرمانی نمی‌کنند و آنچه را که امر شود می‌کنند. [↑](#footnote-ref-1906)
1906. سورۀ 39 آيۀ 23: آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشادگی داد، پس او است بر نوری از پروردگارش. [↑](#footnote-ref-1907)
1907. سورۀ 49 آيۀ 14: بادیه‌نشینان گفتند که گرویدیم، بگو ایمان نیاورده‌اید اما بگوئید که اسلام آورده‌ایم. [↑](#footnote-ref-1908)
1908. سورۀ 3 آيۀ 79: هرکه بجز اسلام دینی را بجوید هرگز از او پذیرفته نشود. [↑](#footnote-ref-1909)
1909. سورۀ 2 آيۀ 126: و بآن ابراهیم پسرانش و یعقوب را وصیت کرد، ای پسران من بدرستی که خدا برای شما دین را برگزید پس نباید بمیرید مگر مسلمان باشید. [↑](#footnote-ref-1910)
1910. سورۀ 3 آيۀ 17: بدرستی که دین نزد خدا اسلام است. [↑](#footnote-ref-1911)
1911. گلی. [↑](#footnote-ref-1912)
1912. گچ اندود شده. [↑](#footnote-ref-1913)
1913. سورۀ 49 آيۀ 14: بادیه‌نشینان گفتند که ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده‌اید، اما بگوئید که اسلام آورده‌ایم. [↑](#footnote-ref-1914)
1914. سورۀ 24 آيۀ 37. [↑](#footnote-ref-1915)
1915. سورۀ 21 آيۀ 73. [↑](#footnote-ref-1916)
1916. سورۀ 3 آيۀ 91. [↑](#footnote-ref-1917)
1917. سورۀ 3 آيۀ 91. [↑](#footnote-ref-1918)
1918. سورۀ 31 آيۀ 22. [↑](#footnote-ref-1919)
1919. سورۀ 2 آيۀ 272: لقمان را حکمت دادیم و کسی را که حکمت داده شود خیر بسیاری داده شده است. [↑](#footnote-ref-1920)
1920. ای نورالله (نوۀ شاه جناب شاه نعمت‌الله بوده است) به حقایق اشیاء نظر کن تا مانند زندگی خوشبختان زیست کنی و از مردمان امین باش، اسرار را جز به اهلش آن هم به طریق اشارت مسپار که خدا بر آشکار کردنش تواناتر بوده و حال آنکه آنرا به نور خود ناپیدا ساخته است. [↑](#footnote-ref-1921)
1921. سورۀ 20 آيۀ 49: سلام بر کسی که پیرو هدایت شد. [↑](#footnote-ref-1922)
1922. سورۀ 57 آيۀ 4: هرجا که باشید او با شما است. [↑](#footnote-ref-1923)
1923. آن که بتمامی بخدا روآورد خدا بتمامی بوی رو کند و آنکه بتمامی از خدا کناره گیرد خدا بتمامی از وی کناره گیرد و هر که هر طور باشد خدا باوی همانگونه است. [↑](#footnote-ref-1924)
1924. سورۀ دوم آيۀ 126: ابراهیم به آن پسرانش را وصیت کرد ویعقوب. ای پسران من همانا خدا برای شما دین را برگزید پس نباید بمیرید مگر اینکه از گروندگان باشید. [↑](#footnote-ref-1925)
1925. سورۀ 31 آيۀ 12: ای پسر من بخدا شرک میاور که شرک ظلمی بزرگ است. [↑](#footnote-ref-1926)
1926. دنیا کشت‌زار آخرت است. [↑](#footnote-ref-1927)
1927. از فراست مؤمن بپرهیزید که او بنور خدا می‌نگرد. [↑](#footnote-ref-1928)
1928. سورۀ 18 آيۀ 27: شکیبا بدار نفس خود را با آنان که ببامداد و شبانگاه پروردگارشان را می‌خوانند و او را می‌خواهند. [↑](#footnote-ref-1929)
1929. سورۀ 28 آيۀ 88: هر چیزی جر وجه حق هلاک شدنی است. [↑](#footnote-ref-1930)
1930. سورۀ 42 آيۀ 23: و حق را به کلماتش ثابت می‌گرداند. [↑](#footnote-ref-1931)
1931. مقصود كلمۀ «فی» است كه در فی الحقيقه است يعنی كلمۀ «فی» هم چون ظرفيت و مظروفيت را ميرساند موهوم است و از باب تنگی عبارت است [↑](#footnote-ref-1932)
1932. سورۀ 21 آيۀ 22: اگر در آن دو اله که غیرخدایند بودی هر آینه آن دو تباه شده بودند. [↑](#footnote-ref-1933)
1933. غنیمت شمار حیاتی را که در آن نابود می‌شوی و خانه‌ای را که مالک آنی، ترازوی تو آنجا گذارده شده، بیان تو در آنجا شنیده شده، و گوش تو شنوا و مواعظ تو دعوت کننده و نفس‌های تو باقی و اعمال تو سراسر نیک است. [↑](#footnote-ref-1934)
1934. سورۀ 3 آيۀ 153: و با آنها در کار مشورت کن و چون عزم کردی بر خدا توکل کن. [↑](#footnote-ref-1935)
1935. سست و زبون و ناتوان (فرهنگ نفیسی). [↑](#footnote-ref-1936)
1936. آنکه گلخن حمام می‌تابد (فرهنگ نفیسی) – گلخن: آتش‌خانۀ حمام و تاب‌خانه و کوره و تون (فرهنگ نفیسی). [↑](#footnote-ref-1937)
1937. خزانه‌دار (فرهنگ نفیسی). [↑](#footnote-ref-1938)
1938. نیزه‌ای را که شاهد بلندی آنی بندبند نمو می‌کند و می‌روید. [↑](#footnote-ref-1939)
1939. سورۀ 2 آيۀ 29: و همۀ نام‌ها را به آدم آموخت. [↑](#footnote-ref-1940)
1940. سورۀ 9 آيۀ 73: و خشنودی از خدا بزرگ‌تر است. [↑](#footnote-ref-1941)
1941. سورۀ 48 آيۀ 18: به تحقیق خدا از مؤمنان خشنود شد وقتی که با تو در زیر آن درخت بیعت کردند. [↑](#footnote-ref-1942)
1942. اشاره است به آيۀ 132 سورۀ 4: و کان الله علی ذالک قدیرا. [↑](#footnote-ref-1943)
1943. سورۀ 3 آيۀ 188: آنان که ایستاده و نشسته و بر پهلوشان خدا را یاد می‌کنند. [↑](#footnote-ref-1944)
1944. سورۀ 2 آيۀ 147: مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. [↑](#footnote-ref-1945)
1945. در چند آیه آمده است، با توجه به منظور حضرت شاه نعمت‌الله بایستی آیه 98 سورۀ 3 باشد. [↑](#footnote-ref-1946)
1946. سوره 4 آیه 1. [↑](#footnote-ref-1947)
1947. سوره 2 آیه 156 [↑](#footnote-ref-1948)
1948. سوره 11 آیه 123 [↑](#footnote-ref-1949)
1949. سوره 19 آیه 17 [↑](#footnote-ref-1950)
1950. سوره 89 آیه های 29،30. [↑](#footnote-ref-1951)
1951. اشاره به آیه 41 سوره 54: **انه بكل شیئی محیط** [↑](#footnote-ref-1952)
1952. سوره 57 آیه 4. [↑](#footnote-ref-1953)
1953. قسمت منظوم این رساله در كلیات دیوان حضرت شاه نعمت الله ولی چاپ شده است. [↑](#footnote-ref-1954)
1954. سورۀ 37 آیۀ 102. [↑](#footnote-ref-1955)
1955. اشاره به کمال الدین عبدالرزاق کاشانی است. [↑](#footnote-ref-1956)
1956. مصراع از حکیم نظامی گنجوی است رجوع شود به خمسۀ نظامی چاپ امیرکبیر ص 12. [↑](#footnote-ref-1957)
1957. سورۀ 3 آیۀ 18. [↑](#footnote-ref-1958)
1958. سورۀ 23 آیه‌های 10 و 11. [↑](#footnote-ref-1959)
1959. یعنی اخگر. [↑](#footnote-ref-1960)
1960. سورۀ 7 آیۀ 46. [↑](#footnote-ref-1961)
1961. سورۀ 78 آیه‌های 6 و 7. [↑](#footnote-ref-1962)
1962. سورۀ 14 آیۀ 34. [↑](#footnote-ref-1963)
1963. سورۀ 19آیۀ 17. [↑](#footnote-ref-1964)
1964. یعنی دریا باشی. [↑](#footnote-ref-1965)
1965. سورۀ 6 آیۀ 91، و سوره 39 آیۀ 67. [↑](#footnote-ref-1966)
1966. سورۀ 6 آیۀ 103. [↑](#footnote-ref-1967)
1967. سورۀ 56 آیۀ 24. [↑](#footnote-ref-1968)
1968. سورۀ 89 آیه‌های 29 و 30. [↑](#footnote-ref-1969)
1969. سورۀ 42 آیۀ 13. [↑](#footnote-ref-1970)
1970. سورۀ 79 آیه‌های 40 و 41. [↑](#footnote-ref-1971)
1971. یعنی برهمن که پیشوای بودائیان است. [↑](#footnote-ref-1972)
1972. سورۀ 2 آیۀ 115. [↑](#footnote-ref-1973)
1973. اشاره است به سورۀ 7 آیۀ 172: الست بربکم قالوابلی. [↑](#footnote-ref-1974)
1974. سورۀ 7 آیۀ 196. [↑](#footnote-ref-1975)
1975. سورۀ 2 آیۀ 33: گفت ای آدم آنها را به نام‌های ایشان خبرده، چون آنها را به نام‌های ایشان خبر داد، گفت: آیا شما را نگفتم که من نهانی آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و پنهان می‌دارید می‌دانم. [↑](#footnote-ref-1976)
1976. سورۀ 17 آیۀ 110. [↑](#footnote-ref-1977)
1977. سورۀ 2 آیۀ 269. [↑](#footnote-ref-1978)
1978. گفت ای نبی خدا! خدا به بندگانش مهربان‌تر است یا من به فرزندانم؟ حضرت فرمود: خدا مهربان تر است، زیرا که او مهربان ترین مهربان‌ها است. [↑](#footnote-ref-1979)
1979. و او به آنها مهربان‌تر است. [↑](#footnote-ref-1980)
1980. حضرت فرمود: خدا اینطور به من وحی فرموده است. [↑](#footnote-ref-1981)
1981. خدایا حق را چنانکه هست به من بنمایان و پیروی از آن را روزی فرما و باطل را چنانکه هست نشان ده و پرهیز از آن را نصیب گردان. [↑](#footnote-ref-1982)
1982. سورۀ 38 آیۀ 75. [↑](#footnote-ref-1983)
1983. سورۀ 6 آیۀ 59. [↑](#footnote-ref-1984)
1984. سورۀ 36 آیۀ 82. [↑](#footnote-ref-1985)
1985. سورۀ 6 آیۀ 76. [↑](#footnote-ref-1986)
1986. سورۀ 39 آیۀ 9. [↑](#footnote-ref-1987)
1987. سورۀ 6 آیۀ 9. [↑](#footnote-ref-1988)
1988. سپاس خدایی را که انسان کامل را آموزگار فرشته گردانید و ازنظر بزرگ داشت و بلندی مرتبت، گردش فلک را به انفاس وی مترتب ساخت. [↑](#footnote-ref-1989)
1989. جمع منحة به معنی عطا و دهش. [↑](#footnote-ref-1990)
1990. سورۀ 8 آیۀ 17. [↑](#footnote-ref-1991)
1991. سورۀ 58 آیۀ 7. [↑](#footnote-ref-1992)
1992. سورۀ 5 آیۀ 73. [↑](#footnote-ref-1993)
1993. سورۀ 50 آیۀ 15. [↑](#footnote-ref-1994)
1994. سورۀ 57 آیۀ 22. [↑](#footnote-ref-1995)
1995. انس گفت: پیغمبر را ده سال خدمت کردم هرگز هرچه را کردم نفرمود برای چه کردی وهرچه را نکردم نفرمود چرا نکردی. [↑](#footnote-ref-1996)
1996. همانا خداوند در کلام خود بر بندگانش تجلی می‌کند اما نمی‌بینند. [↑](#footnote-ref-1997)
1997. هیچ آیتی را تکرار نمی‌کنم مگر اینکه از گوینده‌اش آن را می‌شنوم. [↑](#footnote-ref-1998)
1998. سورۀ 28، آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-1999)
1999. آیتی نیست که اورا ظاهر و باطنی نباشد و هر حرفی را حد و مطلعی است. [↑](#footnote-ref-2000)
2000. سورۀ 2 آیۀ 33. [↑](#footnote-ref-2001)
2001. سورۀ 54 آیۀ 55. [↑](#footnote-ref-2002)
2002. سورۀ 3 آیۀ 54 و سورۀ 8 آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-2003)
2003. سورۀ 79 آیۀ 40. [↑](#footnote-ref-2004)
2004. سورۀ 2 آیۀ 54. [↑](#footnote-ref-2005)
2005. سورۀ 6 آیۀ 122. [↑](#footnote-ref-2006)
2006. به لهجۀ محلی کرمانی و کردستانی به معنی گرسنگی است. [↑](#footnote-ref-2007)
2007. سورۀ 12 آیۀ 53. [↑](#footnote-ref-2008)
2008. سورۀ 75 آیۀ 2. [↑](#footnote-ref-2009)
2009. سورۀ 89: آیه‌های 27 و 28 و 29 و 30. [↑](#footnote-ref-2010)
2010. سورۀ 68 آیۀ 1. [↑](#footnote-ref-2011)
2011. سورۀ 10 آیۀ 2. [↑](#footnote-ref-2012)
2012. سورۀ 61 آیۀ 3. [↑](#footnote-ref-2013)
2013. سورۀ 2 آیۀ 44. [↑](#footnote-ref-2014)
2014. سورۀ 72 آیۀ 19. [↑](#footnote-ref-2015)
2015. سورۀ 67 آیۀ 3. [↑](#footnote-ref-2016)
2016. سورۀ 18 آیۀ 65. [↑](#footnote-ref-2017)
2017. سورۀ 82 آیۀ 6. [↑](#footnote-ref-2018)
2018. سورۀ 82 آیۀ 6. [↑](#footnote-ref-2019)
2019. سورۀ 46 آیۀ 31. [↑](#footnote-ref-2020)
2020. سورۀ 2 آیۀ 186. [↑](#footnote-ref-2021)
2021. سورۀ 7 آیۀ 196. [↑](#footnote-ref-2022)
2022. سورۀ 55 آیۀ 26 و 27. [↑](#footnote-ref-2023)
2023. یعنی بر رنج و مشقت و لباس خشن صبر وعادت کنید و گرسنه و برهنه راه روید تا خدا را آشکارا به‌بینید. [↑](#footnote-ref-2024)
2024. سورۀ 20 آیۀ 114. [↑](#footnote-ref-2025)
2025. سورۀ 2 آیۀ 177. [↑](#footnote-ref-2026)
2026. سورۀ 24 آیۀ 2. [↑](#footnote-ref-2027)
2027. سورۀ 2 آیۀ 216: یعنی بسا که ناخوش دارید چیزی را و آن برای شما خوب باشد و بسا که دوست دارید چیزی را و آن برای شما بد باشد. [↑](#footnote-ref-2028)
2028. سورۀ 24 آیۀ 35. [↑](#footnote-ref-2029)
2029. سورۀ 21 آیۀ 51. [↑](#footnote-ref-2030)
2030. سورۀ 13 آیۀ 2. [↑](#footnote-ref-2031)
2031. سورۀ 10 آیۀ 2. [↑](#footnote-ref-2032)
2032. سورۀ 7 آیۀ 172. [↑](#footnote-ref-2033)
2033. پناه می‌برم بخدا از نقصان بعد از افزونی. [↑](#footnote-ref-2034)
2034. سورۀ 83 آیۀ 14. [↑](#footnote-ref-2035)
2035. سورۀ 53 آیۀ 42. [↑](#footnote-ref-2036)
2036. سورۀ 40 آیۀ 7. [↑](#footnote-ref-2037)
2037. سورۀ 7 آیۀ 56. [↑](#footnote-ref-2038)
2038. سورۀ 40 آیۀ 15. [↑](#footnote-ref-2039)
2039. سورۀ 89 آیۀ 3. [↑](#footnote-ref-2040)
2040. مخفف ماء یعنی آب است. [↑](#footnote-ref-2041)
2041. سورۀ 55 آیۀ 29. [↑](#footnote-ref-2042)
2042. سورۀ 2 آیۀ 268. [↑](#footnote-ref-2043)
2043. سورۀ 7 آیۀ 26- یعنی: بر شما پوششی فرستادیم که عورت‌های شما را بپوشد و آرایش شما باشد، اما لباس پرهیزگاری برای شما بهتر است. [↑](#footnote-ref-2044)
2044. منظور جناب محیی الدین و الملة ابن عربی است. [↑](#footnote-ref-2045)
2045. سورۀ 25 آیۀ 45. [↑](#footnote-ref-2046)
2046. سورۀ 2 آیۀ 257. [↑](#footnote-ref-2047)
2047. سورۀ 6 آیۀ 91. [↑](#footnote-ref-2048)
2048. قسمت دوم رساله اصطلات در برخي نسخ دیده شد. [↑](#footnote-ref-2049)
2049. در رساله‌های دیگر بجای «فی الازل» «لم یزلم» نوشته شده است. [↑](#footnote-ref-2050)
2050. سورۀ 10 آیۀ 62. [↑](#footnote-ref-2051)
2051. سورۀ 18 آیۀ 110. [↑](#footnote-ref-2052)
2052. سورۀ 28 آیۀ 88. [↑](#footnote-ref-2053)
2053. سوره‌های 76 و 81 آیه‌های 30 و 29. [↑](#footnote-ref-2054)
2054. دَهَش (مصدر) به معنی تحیر و ذهول عقل است، دَهِش(صفت) کسی که تحیر بر او عارض شده در بعضی نسخه‌ها الدهیش بود که به نظر صحیح نیامد. [↑](#footnote-ref-2055)
2055. سورۀ 41 آیۀ 53. [↑](#footnote-ref-2056)
2056. سورۀ 4 آیۀ 64. [↑](#footnote-ref-2057)
2057. سورۀ 24 آیۀ 39. [↑](#footnote-ref-2058)